

THE
MA'ĀSİR-I-RAHĪMĪ

("MEMOIRS OF 'ABD UR-RAHĪM KHĀN KHĀNĀN")

OF

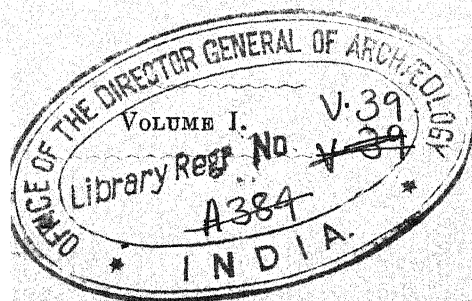
MULLĀ 'ABD UL-BĀQĪ NAHAVANDI

PERSIAN TEXT

EDITED BY

SHAMS-UL-'ULAMĀ' M. HIDAYET HUSAIN, PH.D.,
KHĀN BAHĀDUR,

Professor of Arabic and Persian, Presidency College, Calcutta.



CALCUTTA :

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS AND PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

1924

داده - شاهزاده را ملازمت نمود و بنوازشات و تفقذات سرافراز شد - و پسر خود را در رگاب ظفر انتساب شاهزاده با پیشکهای لایقه بدرگاه فرستاد - و عذر تقصیرات خود خواسته تعهدات نمود - و شاهزاده متعهد مهمات رانا شده التماس تقصیرات او نمود - و پسر او را بنظر اشرف در آورده اودی پور را بجایگزین رانا التماس کرد - حسب التماس شاهزاده آفولایات را با دیگر انعامات برانا عذایت نمودند - و پسر رانا را در خدمت اشرف نگاه داشته جایگزین و علوفه مقرر کردند - القصة از سنه اربع عشر و الف تا حال تحریر این نسخه که هزار و بیست و پنج هجری بوده باشد تخت سلطنت دهلی بوجود جهانگیری مزین است - و عالم و عالمیان را بعدل و داد معمور و مسرور دارند - و امرا و ارکان دولت و اعیان سلطنت در ظل مرحمتش اسوده اند - چون ذکر حالات این بادشاه عالیشان را اثبت نمودن تصنیفی علیحده و نسخه علیحده می باید که انشا شود و این مختصر را گنجایش آن حالات نیست و از ذکر ایشان خالی بودن نیز نقص این نسخه بود مچمل ایراد رفت - اگر عمر مساعدت نماید حالات و واقعات ایشان را از قریب واقع در قیه تحریر و تقریر در آورد - و الا هر کس را توفیق رهبری کند بتسوید آن پرداخته استفاد خواهد یافت - الحال لب از دراز نفسی بستن اولی می نماید - و بعضی حالات و واقعات خانخانان بیرم خان را که احوال سلطین دهلی و غیره را در ضمن احوال خیر مآل او ذکر کرده شد بیان نمودن لازم می آید *

نمودند - و مدت هشت ماه شاهی بیگ خان در محاصره بوده دست
 و پای بسیار می زد و بزور و قوت بازوی و مردانگی خود قلعه را نگاه
 داشت - چون خبر محاصره شاهی بیگ خان بسمع اشرف رسید نتیجه
 السلاطین میرزا غازی ترخان خلف سلف میرزا جانی ترخان حاکم سند را
 بعنایات بادشاهانه ممتاز گردانیده قندهار را بجایگزین او عنایت نمودند -
 و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که از سنده متوجه قندهار شده خان
 دوران شاهی بیگ خان را از محاصره بر آورد - میرزای مومی الیه با تمامی
 بهادران ارغون و ترخان از سند متوجه قندهار شد - چون بحوالی قندهار
 رسید اوباشان از سر قندهار برخاسته بجانب خراسان رفتند - و میرزا غازی
 بقندهار در آمده - شاهی بیگ خان متوجه پایتخت سپهر خلافت میسر شد
 و مورد عنایات بادشاهانه گردیده کابل و غزنین بجایگزین او مقرر شد - و اکثر
 ولایت دکن در زمان دولت جهانگیری مفتوح شد - و در سنه ثلاث و عشر
 و الف شاهزاده جوان بخت کامگار سلطان خرم را بر سر رانا که از زمینداران
 هندستان بکثرت جمعیت و قبیله و حشم و خدمت والکا ممتاز است - و از
 زمانی که مغل بهندستان در آمده تا الحال اطاعت هیچ از سلاطین
 هندستان ننموده اند - شاهزاده جوان بخت از دار السلطنه اجمیر از
 خدمت جهانگیری مرخص شده باودی پور که پای تخت رانا بود رفت -
 و رانا تاب مقاومت نیارده اودی پور را گذاشته بجنگل و کوهها در آمد -
 و مدت سه ماه در کوه و صحرای بیسر و پا میگردید - و شاهزاده در اودی پور
 قرار یافته افواج بجستجوی رانا فرستاد - که در هر جا که سراغ او را
 می یافتند رفته اسباب و اموال او را بدست در می آوردند - و خود
 بمشقت و محنت بدر میرفت - تا آنکه از تردد عاجز آمده بمقریان
 شاهزاده توسل جست - و از در عجز و انکسار در آمده قرار ملازمت شاهزاده

در کار محاربه هیچ تقصیری نمودند - آخر الامر حضرت جهانگیری نیز بنفس نفیس خود حاضر شدند و آتش محاربه بالا گرفت - و حسن بیگ و امین الملک اسیر و دستگیر شدند - و حسن بیگ و امین الملک را در پوست گاو کشیدند - حسن بیگ در گذشت و امین الملک را بخشیدند - و شاهزاده با جمعی فرار نموده - در آب اتک ملاحان او را شناخته بحیله و مکر بکشتی در آورده - چون بمیان رسیدند ملاحان خود را در آب انداخته کشتی را در میان آب با شاهزاده تها گذاشتند - و خود را بقلعه گجرات که قاسم خان نمکی حاکم آن پرگنه بود رسانیدند - و قاسم خان را آورده بمیان آب در آمدند - و کشتی را بکنار آورده شاهزاده را بقلعه برده بدرگاه جهان پناه آوردند - و عنایت و مرحمت پدری شامل حال شاهزاده شده امان یافت - و در روزی که حضرت جهانگیری بلاهور داخل میشدند قریب به یکهزار کس از جمعی که با شاهزاده درین مصاف همراه بودند از دروازه لاهور از دو جانب راه تا یک فرسخ راه بر سر راه و عبور عساکر منصوبه بسیاست و یاسا رسیدند - و بعد ازین مصاف کل مملکت هندستان ایشان را صافی گشت - و ممکن محروسه اکبری را در ضبط و تصرف در آوردند - درین حال جمعی از سرحد نشینان زمین داور و قندهار بی رضای پادشاه جم جاه ممالک پناه شاه عباس حسینی الصفوی جمیعت نموده بر سر شاهي بیگ خان کابلی حاکم قندهار که الحال بخان دوران مخاطب است آمدند - و شاهي بیگ خان - اورس بهادر و ذله خان و قاسم خان نمکی و جمعی را باستقبال آن جماعت فرستاده - در قلعه بست تلاقی فریقین دست داد - اورس بهادر کشته شد و ذله خان دستگیر شد و قلعه بست را مستخر نمودند - چون فراریان بقندهار رسیدند شاهي بیگ خان قلعه را استحکام داده - قزلباشیه با ملک جلال الدین ملک سیستان آمده قندهار را محاصره

تدبیرات می نمود - و حضرت جهانگیری چون ابراهیم خان کاکر را بجانب لاهور روانه نمودند و بطالع مسعود بتخت سلطنت گورگانی در دار الخلافه آگره برآمدند - زبان عالمیان بتهنیت و مبارکباد گویا شد - و این واقعه در تاریخ روز پنجشنبه بیست و یکم شهر جمادی الاول سنه اربع عشر و الف هجری پایه تخت را والا رتبه ساختند - و یکی از مستعدان تاریخ این جلوس مبارک را چنین یافته بود -

* مصرع *

ز نور محمد جهان شد منور

شاه جمال الدین حسین آنجوی را نیز بطریق رسالت ارسال نمودند که خود را بشاهزاده رسانیده او را ممنوع سازد و بخدمت آورد - و اگر بآمدن راضی نشود هر محل که از ولایت هندوستان خواهد بجایگزین او مقرر شود و در همان جا باشد - چون شاه جمال الدین حسین نیز روانه شد رای جهانکشا چنان اقتضا نمود که خود بسعادت و اقبال پای دولت در رکاب سعادت در آورد و تعاقب شاهزاده نمایند - اگر بمنع شاه جمال الدین حسین ممنوع گردد فبها والا قبل از آنکه واقعه طلبان بعضی ولایت هند را متصرف شوند و فتنه عظیم در هندستان بهمرسد در دفع ایشان کوشد و بایدهار متوجه شدند - و شینغ فرید را مقدمه لشکر ساخته جمعی از امرا را با او همراه نمودند - و در آمدن بنوعی ساعی بودند که گو از باد بهاری می بردند - و همه جا یک منزل در عقب شینغ فرید میرفتند تا آنکه شاهزاده هشت روز بود که خبر توجه بادشاه بشاهزاده رسید - ازین خبر بیدست و پا شده - حسن بیگ بدخشی و خواجه عبد الرحیم امین الملک صلاح در جنگ و جدل دیدند - از سر قلعه لاهور برخاسته باستقبال رفتند - و در سه منزل لاهور در موضع کویند وال در روز نهم با شینغ فرید که پیشتر از بادشاه می آمد مصاف دادند - و شاهزاده و حسن بیگ بدخشی داد مردی و مردانگی داده

چون خبر روانه شدن شاهزاده بحضورت جهانگیری رسید ابراهیم خان کاکر که بدلاور خان مخاطب است مقرر نمودند که بایلغار خود را بدار السلطنه لاهور رسانیده چنان نماید که شاهزاده بتواند بلاهور در آید - ابراهیم خان دارن خدمت کمال مردانگی بجا آورده همه جا پیش پیش شاهزاده میرفت - و یک روز خود را پیشتر از شاهزاده بلاهور رسانیده قلعه لاهور را باتفاق آقا نور اصفهانی کوتوال بسته در استحکام قلعه کوشیدند - و شاهزاده نیز همه جا سراغ ابراهیم خان گرفتند که از پیش میبود و بسرعت تمام عقب او متوجه بودند - که شاید او را بدست در آورند و نگذارند که بلاهور داخل شود - در حوالی تافی سر بخواجه عبد الرحیم فرهانی که بخطاب امین الملکی سرافراز بود و از لاهور خزانه سرکار بادشاهی می آورد برخوردند - چون امین الملک خزاین لاهور را همراه داشت با آنکه دیوان لاهور بود و گماشتگان او در لاهور بودند خزاین را نگذاشت که خود را بلاهور رسانند - لا علاج شده شاهزاده را که بسرعت تمام متوجه لاهور بود ملازمت نمود و خزاین را بنظر آن شاهزاده در آورد - چون امین الملک رسید منظور نظر شاهزاده گشته اعزاز و احترام یافت - و او نیز در خدمت بجانب لاهور برگردید - و از اطراف و جوانب مردم بتخصیص واقعه طلبان و اوباشان بر سر شاهزاده جمیع میشدند - تا آنکه شاهزاده بلاهور رسید - ابراهیم خان و آقا نور و جمعی که در لاهور بودند قلعه را بسته در مقام قلعه داری در آمدند - شاهزاده در ظاهر لاهور نزول نموده قلعه را محاصره کرد - و هر چند مبالغه نمود که ابراهیم خان و اهل قلعه را بدلاسا بر آورد و لاهور را متصرف شود صورت نیافت - در کار محاصره ساعی شد - و اوباشان لاهور بر سر شاهزاده هجوم کرده مورچلهها پیش بردند - و حسن بیگ خان بدخشی که از شجاعان روزگار بود و باعث فتنه و فساد و بدر بردن شاهزاده بود در کار فتح

نموده ازین جهان فانی بسرایی جاودانی شتافتند - و مدت سلطنت او پنجاه و دو سال - و یکی از مستعدان تاریخ این واقعه را کلمه فوت اکبر شه یافته *

نور الدین محمد جهانگیر غازی

چون خلیفه الهی بتاریخ شهر جمادی الاول سنه اربع و عشر و الف در دارالخلافه آگه و داع تاج و تخت نمود میانه امرا و سلاطین نزول و نذبذب بهم رسید - جمعی از کوتاه اندیشان متصدی آن شدند که شاهزاده خسرو خلف سلف نور الدین محمد بادشاهی غازی را که خلیفه الهی در زمان حیات معزز و مکرم میداشتند و همیشه در حضور موفور السرور می بود ببادشاهی بردارند - و ازین مقدمه غافل بودند که با برگزیدگان درگاه الهی مکر و غدر و حيله نمودن و در آویختن شعله خسی بیش نخواهد بود - و برگزیده درگاه الهی و موبد و مظفر منصور را عزل و نصب بتدبیر امرا و خلائق ممکن نیست - و در آنوقت نور الدین محمد جهانگیر که بساطان سلیم و شیخیو جیو نیز شهرت داشت در دارالخلافه حاضر بودند - فاما در دولتخانه نبودند - و بجهت احتیاط دران دو سه روز که مرض خلیفه الهی در شدت بود بدرون نرفتند - جمعی تا دو روز در دولتخانه را بسته شاهزاده خسرو را در دولتخانه ببادشاهی برداشتند - و برخي که در بیرون بودند بر سر بادشاه زمین و زمان حاضر آمدند - و دران دو روز از جانبین رسل و رسایل و آمد و رفت از دولتخانه بملازمت جهانگیری واقع میشد - تا آنکه جمعی از دولتخواهان از در اخلاص در آمده خود را از دیوار دولتخانه انداخته بملازمت رسیدند - و لوای بندگی بردوش جان گرفته در سلک دولتخواهان در آمدند - بعضی نادانان غافل اندیشه غفلت پیشه بی راهه صواب پیش گرفته شاهزاده خسرو را برداشتند و بجانب لاهور روانه شدند

نمودند - بعضی را بصلح و برخی را بجنگ و جدال از ملک برآوردند - و راقم مدت سی و هشت سال ایام سلطنت ایشانرا که نظام الدین احمد بخشى مولف طبقات اکبری بقید تحریر و تقریر در آورده بود از سنه ثلاث ستین و تسعمائنه هجری لغایت سنه اثنین و الف موافق آن برقم در آورد - و مدت چهارده سال را که مشار الیه را توفیق تحریر آن نشده بود و نسخه بنظر نرسید و واقعه سرکار آن حضرت را نیز بدست در آوردن این فقیر را میسر نبود توفیق تحریر آن ایام بتفصیل نیافت - و رجوع بدیگر نسخ که در حالات و وقایع سرکار ایشان نوشته اند نمود - بادشاهی بود جهاندار و جهانستان و خسروی بود عدالت شعار عالمقدار - و جمیع طوایف انام از اطراف و اکناف عالم رو بدرگاه جهان پناهنش آورده از احسان عام او بهره یافتند - و جمع مذاهب و ملل را در سایه مرحمت او جای بود - و صلح کل نموده خلق الله را بنظر مرحمت یکسان میدید - و اسامی سلاطین و امرا و وزرا و شعرا و علما که در زمان عافیت نشان آنحضرت در ملازمت اقدس بسر می بردند از طبقات اکبری و اکبر نامه ظاهر میگردد - و حالات بزرگی و اختراعات طبع و قاد و ذهن نقاد آنحضرت را رجوع بآن دو نسخه جامع مینمایند - و در مدت سلطنت آنحضرت که پنجاه و دو سال بوده باشد از هیچ یک از سرحد نشیان و بادشاهان هندوستان آزار و آسیب بممالک محروسه آنحضرت نرسید - و با وجود بادشاهان افغان که در خیرگی و زیاده ساری در روزگار مشهورند قدرت آن نداشتند که از جای خود حرکت توانند نمود - با آنکه همگی بشمشیر فتح آثار آنحضرت مطیع و منقاد شدند - و هر که سر از اطاعت و فرمان برداری پیچید بی سر و بی جان شد - و تا آنکه بتاریخ شهر جمادی الاول سنه اربع عشر و الف در دارالخلافه آگره متفاسی اجل بساط عمرش در نوشت - و تاج و تخت و سلطنت گورگانی را وداع

دست تسخیر مملکت کشایان از تسخیر قلعه اسیر عاجز بوده بنام نامی خلیفه الهی کرد - و راجه علیخان را در سلک امرای ینجهزاری در آورده خاندیس را بجایگزین راجه علیخان تجویز نمود - و عرایض با پیشکش راجه علیخان بدرگاه فرستاده التماس نمود که خاندیس بجایگزین راجه علیخان باشد - و راجه علیخان در سلک دولتخواهان گردد - و در معامله دکن همراهی نماید - فرمان عذایت نشان درین باب صادر گشت و خانخانان بعذایت بادشاهانه سرافراز و امیدوار شد - و بعد از تسخیر خاندیس متوجه دکن شده در اول دفعه قلعه احمد نگر را محاصره نموده با چاند بی بی که دران زمان ملکه آن ملک بود مصالحه نموده ملک برار داخل ممالک محروسه بادشاهی نمود - و در دفعه ثانی که سهیل حبشی از جانب عادلشاه سر لشکر شده با عساکر نظام الکی و عادلخانی و قطب الملکی و ملک بریدی بشوکت و عظمت باشد هرچه تمامتر بجنگ آمد - و این سپه سالار باندک مایه مردمی در برابر در آمده دران مصاف کار رستم و اسفندیار نموده سهیل را بشکست - و قلعه احمد نگر را بعد از شکست سهیل محاصره نموده مفتوح ساخت - و کل ولایت دکن را که در سلسله نظام شاهی بود داخل ممالک محروسه بادشاهی نمود - و فتوحات دکن و خاندیس و برار چون بتفصیل در احوال خیر مآل خانخانان مذکور شده دست ازان باز میداره و رجوع بانجا می نماید - و اگر در ذکر فتوحات دکن این سپه سالار شروع نماید طول تمام خواهد داشت - القصه خلیفه الهی را مدت پنجاه و دو سال سلطنت کل ولایت هندوستان از اقصای بلاد بنگاله تا افتهای سند و قندهار و زمین دار و دریای شور گردن کشان و راجها و راین و زمینداران هندوستان را که سلاطین گجرات و سند و دکن و کشمیر و بنگاله و مالوه و دیگر ولایات بوده باشد مطیع امر و فرمان خود

و خلیفه آلهی همت بر تسخیر دکن گذاشتند - و شاهزاده دانیال را بناریخ بیست و پنجم مهر ماه سی و هشتم آلهی موافق بیست و یکم محرم این سال جهت تسخیر آن ولایت تعیین نمودند - و خانخانان و رای رایشنگه و رای سال و حکیم عین الملک و امرای مالوه و جاگیرداران صوبه اجمیر و دهلی بملازمت شاهزاده رخصت شدند - و بالجمله هفتاد هزار سوار باین خدمت امر شد - و خود بدولت و اقبال بعزیمت شکار برون آمده تا گذار آب دریای سلطانپور که سه کروهی لاهور است رسیدند - و خانخانان را که در ملازمت شاهزاده دانیال بسرهند رسیده بود بجهت بعضی کنکاش بحضور طلبیدند - و خانخانان در نواحی شیخوپور بملازمت رسیده مجدداً در باب تسخیر دکن سخن گذشت که بی آنکه شاهزاده تصدیق کشت فتح دکن میسر است - خانخانان تعهد فتح دکن نمود - و حکم شد که لشکری که بهمراهی شاهزاده دانیال مقرر شده بود با خانخانان همراه باشد - و شاهزاده دانیال بملازمت آید - و کس بطلب شاهزاده رفت - شاهزاده هر دو روز آمده بسعادت خدمت رسید - و خانخانان بانواع مراسم بادشاهانه سرافراز گشته متوجه فتح دکن شد - و حضرت خلیفه آلهی شکار کغان مراجعت نموده دارالخلافه لاهور را مسقر رایات جاه و جلال ساختند - و خانخانان در رفتن مسارعیت نموده بدار الخلافه آگره رفت - و چون ایام برسات نزدیک شده بود و نیز حکم بود که از خزان آگره آنچه تواند برداشت برداشته بسپاهیان داده فتح دکن نماید - دران سال در آگره برشکال را گذرانیده بقدر احتیاج از خزاین آنجا برداشته بمالوه که بجایگیر میرزا شاهرخ مقرر بود آمده در اجپین بملاقات میرزا رسید - و از مالوه بخاندیس در آمده راجه علیخان را بصلح در سلک دیوتخواهان در آورده خاندیس را ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و سکه و خطبه آن ملک که

با خویشان او قریب بچهار صد کس دستگیر نموده بدرگاه جهان پناه آوردند * و بتاریخ چهارم شهریور ماه آلهی سنه مذکور موافق بیست و نهم ذی قعدة حکومت مالوه را بمیرزا شاهرخ لطف نموده شاه باز خان کنبور را که سه سال در قید بود خلاص کرده بجهت سرانجام مهمات مالوه و معاملات وکالت میرزا شاهرخ تعیین فرمودند * و بتاریخ دوازدهم شهریور ماه آلهی سنه مذکور موافق هشتم محرم سنه اثنین و الف میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی والی ایران که حکومت زمین داور و آن فواحی داشت التجا بدرگاه جهان پناه آورده با برادران و فرزندان و عیال بملازمت رسید - و چون بکنار آب چناب رسید بندگان حضرت اول سراییده و بارگاه و قالینها و دیگر اسباب بدست قرا بیگ ترکمانی باستقبال فرستادند - و از پی آن کمر خنجر مرصع مصحوب حکیم عین الملک روانه داشتند - و چون بچهار گروهی لاهور رسید بن خان و خانخانان را باستقبال او فرستاده او را بشرف ملازمت مشرف ساختند - و چون بملازمت رسید باذواع الطاف و اعطاف بادشاهانه سرافراز شد - و مبلغ یک کرور تذکة مرادی انعام نمودند - و در سلک امرای پنججوانی در آوردند - و ملتان را بجایگزین میرزا عنایت کردند * و در همین ایام ملک الشعرا شیخ فیضی که برسالت نزد راجه علیخان و برهان الملک دکنی رفته بود آمده مورد الطاف و مراحم بادشاهی شد - و محمد امین مشهدی و میر منیر و خواجه امین الدین که بهریکی از حکام دکن رفته بودند نیز آمده ملازمت نمودند - و چون برهان الملک پرورش یافته و فوازش کرده این آستانه بود چنانچه در محل خود ذکر رفت پیشکش لایق نفرستاده و در سلوک و روش اخلاص نیز کوتاهی نموده بود و زیاده از پانزده پارچه قماش دکن و افدک جواهری نفرستاده بود موجب بهم برآمدگی خاطر اشرف شد -

ساخت - و او از راه دولتخواهي در آمده در مقام آن شد که مظفر گجراتي دستگیر دولت خواهان شود - بنابراین قرار داد میرزا عبد الله پسر خان اعظم را بجائی که مظفر مي باشد سر کرده میدهد که او را غافل دستگیر سازد - میرزا عبد الله را برده - میرزا عبد الله سلطان مظفر را دستگیر نمود - و در اثنای راه مظفر به بهانه اراقت بگوشه نشسته باستره که با خود داشت گلوی خود را بریده - ناچار سرش را بریده پیش خان اعظم آوردند - و خان اعظم سر او را بدرگاه سلاطین پناه فرستاد * و همدین ایام یکصد و بیست زنجیر فیل که در جنگ ادیسه بدست راجه مانسنگه افتاده بود و بدرگاه جهان پناه ارسال داشته بود بنظر اشرف گذشت * چون مدت ده سال بود که خان اعظم از ملازمت جدا افتاده بود فرمان بطلب او رفت که چون خدمات بتقدیم رسانیده وقت آنست که شرف ملازمت دریافته مورد مرام شاهنشاهی شود - اما چون همه وقت زیارت حرمین الشریفین در خاطر داشت و درین ایام از جانب خلیفه الهی اهل نفاق بعضی سخنان بگو رسانیده بودند و او را از راه برده بودند با فرزندان و عیال و خزانه خود را در کشتی انداخته در غره رجب سال مذکور عزیمت سفر حجاز نمود - چون این خبر بعرض رسید حضرت شاهنشاهی حکومت گجرات را بشاهزاده مراد تفویض نموده فرمان فرستادند که از مالوه بگجرات رود - و محمد صادق خان که از امرای کبار بود بوکالت شاهزاده رخصت شد - سرکار سورت و بروج و برده از تغیر قلیچ خان بجایگزین او مقرر گشت * و در تاریخ بیست و یکم امرداد ماه سال سی و هشتم الهی موافق چهاردهم ذی قعدة احدی و الف زین خان کوکه و آصفخان که بجهت تادیب و تنبیه افاغده سواد و بجزور رفته بودند و استیصال جلالت تاریکي هم منظورشان بود اکثر آنها را نابود ساخته اهل و عیال جلالت و وحدت علی برادر او را

را در نواحی پکه‌لی که از تنگها برآمده باشم به بینم از الطاف آلهی بعید نیست - و آن چنان شد که فرموده بودند - و بتاریخ غرة ربیع الاول سنه مذکور لواء مراجعت بجانب دارالخلافت لاهور برافراشته در هفت روز سیر و شکار کزان بتاریخ ششم ربیع الثانی سنه مذکور داخل مستقر رایات جاه و جلال شدند * درین اثنا خبر رسید که راجه مانسنگه را با پسر و برادران قتلو افغان که بعد از فوت قتلو ولایت ادیسه در تصرف ایشان بود جنگی عظیم دست داده فتح و ظفر نصیب دولتخواهان شده و ولایت ادیسه که مملکت وسیع و در اقصای بنگاله است بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده *

سال سی و هشتم آلهی از جلوس شاهنشاهی

بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی سنه احدی و الف تحویل غیر اعظم از حوت بحمل شده بنیاد نوروز ساطانی و آغاز سال سی و هشتم آلهی شد - و بدستور هر ساله آئین بندگی شد و جشنها ترتیب یافت - فیم امرداد ماه آلهی سنه هزار و یک موافق بیست و چهارم جمادی الثانی مذکور خانخانان و جانی بیگ حاکم تته آمده بشرف عتبه بوسی مشرف شدند - و مورد عنایات خسروانه گردیدند - و شاه بیگ خان کابلی که الحال بخان دوران مخاطب است و فریدون خان برلاس و بختیار بیگ و دیگر امرا که کومکچی گجرات بودند و همراه آمده بودند فراخور حال خود بزیادتی علوفه و جاگیر و منصب سرفراز شدند * در این وقت که قلعه جونگر و ولایت سورت بتصرف اولیای دولت در آمد سلطان مظفر گجراتی که دران ولایت می بود فرار نموده بجانب کهنگار که زمیندار ولایت کچهه است رفته در پناه او می بود خان اعظم برسر کهنگار رفته اکثر ولایت او را خراب

بچهل روز نخواهد رسید - اتفاقاً روز چهارم بود که بقتل رسید * و بعد از سه روز دیگر بتاریخ بیست و هشتم ذی حجه سنه الف شاهزاده دانیال را بجهت آنکه شاهزاده خسرو اندک ضعفی داشت باهتمام اهل محل گذاشته خود بایلغار متوجه کشمیر شدند - و حکم شد که شاهزاده رفته در رهناس بوده باشند - و بتاریخ هشتم محرم سنه احدی و الف کشمیر را از فرقدوم رشک برین ساخته بیست و هشت روز در کشمیر دلبذیر بسیر و گشت و عیش و سرور اشتغال داشتند - و حکومت کشمیر را بمیرزا یوسف خان رضوی مرحمت نموده جمعی دیگر را مثل خواجه اشرف و میر مراد دکنی و پسر فتح خان و پسر شیخ ابراهیم در کشمیر گذاشتند - بتاریخ ششم صفر سنه مذکور عزیمت مراجعت نموده بکشتی در آمده متوجه باره موله که سرحد کشمیر است و راه بکھلی است شدند - و در راه بحوضی که مشهور ترین سیرگاه است رسیدند و آن حوض را سیر نمودند - و این حوضی است که جاذب غربی و جنوبی و شمالی آن کوهست و سی گزوه دور اوست و دریای بهت از میان این حوض میگذرد و آبش نهایت صفا و شگفتی دارد - و در میان این حوض سلطان زین العابدین مقدار یکجریب راه سنگ انداخته و از آب بلند ساخته و عمارت عالی بر بالای آن طرح نموده - و الحق میگویند که این حوض و عمارت در هندوستان نظیر و ثانی ندارد - و بعد از سیر و تماشای آن عمارت بباره موله آمده از آنجا از کشتی بر آمده برآه بکھلی متوجه شدند - چون بکھلی رسیدند برفی عظیم و بارانی بارید و حضرت از آنجا بایلغار روانه رهناس شدند - و از غراب انقلاط و واقعات آنکه وقتی که حضرت خلیفه آبی از کشمیر معارفت نمودند می گفتند که چون چهل سال است که باریدن برف ندیده ایم و اکثر مردم که همراه اند در هند نشو و نما یافته اند و ایشان نیز ندیده اند اگر یک برف

شکست یافت - و بعد ازین شکست در روی آب نیز غراب و کشتی او شکست خورده همه جا فتح از جانب خانخانان بود با آنکه کار بتحصن قلعه که خود در کنار آب احداث نموده کشید باز یک زمانی از در عجز آمده قلعه و ولایت سنده را بخانخانان سپرد - و بعد از سه ماه مهلت صبیح خود را به نواب فلکی جناب میرزا ایرج مشهور بشاهنواز خان خلف سلف خانخانان نسبت نموده با خانخانان بدرگاه جهان پناه آمد - و چون خبر این فتح در حوالی کشمیر بحضرت خلیفه الهی رسید شگون گرفته خوشحالی کردند - و در منزل بهنبر که ابتدای ولایت کشمیر است خبر رسید که عساکر منصوره چون پنج شش منزل در تنگها و دره‌های کوهستان کشمیر در آمدند جمعی از مردم یادگار و کشمیریان در کتل کتریل سر راه بر ایشان جنگ کردند - و تاب صدمه سپاه ظفر پناه نیاورده فرار نمودند - و از آنجانب یادگار نیز تا هرپوره رسیده با جمعیت عظیم روی بمقابله آورد که ناگاه پاره از شب گذشته جمعی نوکران میرزا یوسف خان که افغان و ترکمان بودند بر سر یادگار ریخته او را بقتل آوردند - و بعد از سه روز سر او را بدرگاه عالم پناه رسانیدند - و عبرت عالمیان ساختند - و این فتح عظمی باین آسانی از اقبال و دولت روز افزون روی داد * و از غرایب امور آنکه در همان روزی که حضرت اراده سیر کشمیر داشتند و از آب لاهور عبور نمودند یادگار در کشمیر خیال فاسد بغی را در سر آورده خطبه بنام خود خوانده بود - و چون از حضرت در باغ رامداس این بیت که

کلاه خسروی و تاج شاه‌ی بهر گل کی رسد حاشا و کلا

وارد شده بود و چون یادگار گل بود و اینچنین امری نیز ازو صادر شد همانا که باطن حضرت از احوال او خبر داد - و از عجایب امور دولت آنکه همان روز که خبر بغی او بحضرت رسید فرمودند که انشاء الله که معامله یادگار

که آهسته آهسته می آمده باشند و خود با اهل شکار جریده متوجه آب چناب شدند - و چون بگزار آب رسیدند خبر رسید که یادگار برادرزاده میرزا یوسف خان رضوی که از امرای کبار حضرت خلیفه الهی است و حکومت کشمیر دارد باتفاق بعضی از کشمیریان علم بغی و عصیان برافراشته نام سلطنت بر خود نهاده - و قاضی علی که دیوانی کشمیر داشت و حسین بیگ شیخ عمری که تحصیل دار خراج کشمیر بود با یادگار جنگ کردند - و قاضی علی بقتل رسید و حسین بیگ هزیمت را غنیمت دانسته نیم جانی بتگ پا برون برده تا راجوری رسید - و خلیفه الهی شیخ فرید بخشی را با جمعی از امرا مثل شیخ عبد الرحیم لکهنوتی و خواجگی فتح الله بخشی احدیان را با هفتصد احدی و دیگر شیخ کبیر و پسران شیخ ابراهیم و نصیب ترکمان و دیگر امرا و جماعه ایمان بدخشانی که یک هزار سوار بودند تعیین نمودند و خود از آب چناب عبور نموده آنقدر توقف کردند که شاهزاده با اردوی معلی آمده بملازمت رسید - و هم در اینجا خبر رسید که خانخانان مدت دو ماه جانی بیگ را محاصره نموده و همه روزه جنگ و جدل در کار است - و اندک تنگی از ممر آروقه و مایحتاجات در اردوی خانخانان بهم رسیده و خانخانان از آنجا لا علاج کوچ نموده بجانب پرگنه جون که نزدیک تته است روان شده - و جمعی از بندگان درگاه و برخی از ملازمان خود را بمحاصره سیاهوان چنانکه در محل ذکر خواهد شد گذاشت - و جانی بیگ بمدد و کمک مردم سیاهوان میرفت - و چون این خبر بخانخانان رسیده دولتخان لودی وکیل خود را با جمعی بمدد عساکر منصوره که سیاهوان را محاصره داشتند فرستاد - آنجماعه هشتاد کوه راه را در یکشبانروز طی نموده به سیاهوان رفتند - و با جانی بیگ مصاف داده مظفر و منصور شدند - و جانی بیگ

بندر لاهی بجاگیر او عنایت نمودند - و رای رایسنکه را بکومک خانخانان
بسنده و ولایت او فرستادند *

سال سی و هفتم الهی از جلوس حضرت شاهنشاهی

در پنجم جمادی الثانی سنه الف تحویل افتاب عالمتاب از حوت
بحمل و آغاز سال سی و هفتم الهی شد - عالم از فیض بهار خرم و عالمیان
از انعام نوروزی و داد بخشی سرسبز و شاداب شدند - و دولتخانه لاهور
بدستور سالهای دیگر زیب و زینت یافت - و چون خبر رسیده بود که جلالت
تاریکی گریخته نزد عبد الله خان رفته بود آمده بنیاد فتنه و فساد نهاده -
در دور نوروز میرزا جعفر مشهور بآصف خان فروهی را که بخشی بود
بجهت استیصال جلالت رخصت فرمودند که باتفاق محمد قاسم خان حاکم
کابل دفع آن راه زن مفسد نماید - و مولف تاریخ طبقات اکبری نظام الدین
احمد را بمذنب بخشی گری سرافراز فرمودند - و در اواخر شعبان سنه
مذکور زین خان کوکه را بجهت آباد ساختن ولایت بجزور و ستواد و استیصال
بقیة السیف افغانه و نابود ساختن جلالت تاریکی رخصت کردند * و در تاریخ
بیست و چهارم شوال سنه مذکور که دوازدهم ماه اسرداد سال سی و هفت
الهی باشد خاطر قدسی مآثر حضرت خلیفه الهی متوجه شکار نواحی
دریای چناب گردیده - از آنجا بسیر کشمیر که مرکوز خاطر اقدس بود روانه
شدند - و از آب راوی عبور نموده در باغ رامداس پنجروز بسیر و انبساط خاطر
گذرانیده و از آنجا کوچ کرده در سه گروهی منزل نموده قلیچ خان و موته
راجه را بجهت سرانجام مهات لاهور گذاشتند - چون ایام برسات و کثرت
سیل و باران بود شاهزاده بزرگ سلطان سلیم را در اردوی معلی گذاشتند

و معلوم نمود که مدهکر از زمینداران اندوچه که در آنحوالی بکثرت و جمعیت از راجهائی هند امتیاز دارد درین ایام دست تصرف در پرگنات نواحی گوالیر دراز کرده است متوجه گوشمال او شدند - و مدهکر نیز با لشکر بسیار بعزم رزم در برابر آمده - بعد از جنگ فرار اختیار نموده بکوهستان پناه برد - و تمام ولایت او بتاخت و تاراج خراب شد - و در این وقت مدهکر بمرگ طبیعی در گذشت - و رامچند که پسر بزرگ او بود قائم مقام او شد - و از راه عجز و انکسار طریق دولت خواهی اختیار نموده شاهزاده را ملازمت کرد - و پیشکش بسیار گردانید - شاهزاده او را همراه میرزا یار ولد محمد صادق خان بدرگاه جهان پناه فرستاده خود ببلده اجین رفت - و او بدرگاه جهان پناه رسیده - گناهان او بعفو مقرر گشت - و خان اعظم بعد از فتح جام چند گاه در احمد اباد بود و همت بر تسخیر ولایت سورته و قلعه جونگر گماشت - و خبر رسید که دولتخان پسر امین خان که بعد از پدر والی آنجا بود و در جنگ زخمدار شده وفات یافت - خان اعظم را عزیمت تسخیر جونگر مضمم شده متوجه آنولایت شد و پسر دولت خان با وزرای پدر متحصن شده چندگاه دفع الوقت کرده - چون کار بر ایشان تنگ شد وزرای امین خان امان طلبیده پسرزادهای او را برداشته بخدمت خان اعظم آوردند - و کلیدهای قلعه جونگر را تسلیم نمودند - و این فتح در پنجم ذی قعدة سال مذکور دست داد - و خانخانان که متوجه تسخیر سنده شده چون بتفصیل در احوال خانخانان شرح آن فتوحات است در اینجا تصدیع مطالعه کفندگان نمیدهد - بزور قوت بازوی مردانگی و تردد و تدبیر و فرزاندگی ولایت سنده را بعد از محاربه و مجادله بسیار تسخیر نموده - میرزا جانی ترخانی والی آنجا را بصلح و صلاح بدرگاه خلایق پناه آورد - و او را در سلک بندگان و دولتخواهان مفسلک گردانید - و سند را بغیر از

امرای نامی چنانچه در فتح تته که در احوال خانخانان مذکور میشود
 رخصت نمودند - و صد زنجیر نیل و توپخانه عظیم همراه ساختند - و تاریخ
 این عزیمت را شیخ ابوالفیض فیضی قصد تته یافته بود *

سال سی و ششم الهی از جلوس شاهنشاهی

چون در بیست و چهارم جمادی الاول سنه تسع و تسعین و تسعمائه
 تحویل نیر اعظم بمکمل شد مجلس نوروزی و آئین بندي و جشن
 بدستور سالهای دیگر ترتیب یافت و آغاز سال سی و ششم الهی در رسید -
 و در او آخرهمین سال چهار کس را از ملازمان و مخصوصان درگاه بجهت
 رسالت بچهار حاکم دکن انتخاب کردند - از آنجمله ملک الشعرا شیخ
 ابوالفیض فیضی را نزد راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور - و خواجه امین
 الدین را نزد برهان الملک باحمد نگر و میر محمد امین را نزد عادلخان
 حاکم بیجاپور و میر منیر را نزد قطب الملک حاکم گلکنده و حیدر آباد
 فرستادند - و حکم شد که شیخ فیضی رسالت راجه علیخان را بجا آورده نزد
 برهان الملک نیز خواهد رفت - و بتاریخ بیست و هشتم (۱۱) ذی حجه این
 سال به شاهزاده جوان بخت شاه مراد که بلقب بهار جیو مشهور است
 حکومت ولایت مالوه و نواحی آن مرحمت نمودند - و علم و تقاره و توق
 و نوبت و لوازم آن دادند - و جارقرب که مخصوص شاهزادگان عظام است
 نیز عنایت فرمودند - و اسمعیل قلی خان را بوکالت سرافراز نمودند -
 و حاجی سوندک و شیخ عبد الله و جگدات و رای درگا و دیگر امرا را
 بملازمت شاهزاده رخصت دادند - چون شاهزاده بفواحي گوالیر رسید

(۱) در طبقات اکبری نسخه خطی صفحه ۷۴۱ بتاریخ هشتم ذی الحجه ثبت

ذکر مکان به خان اعظم با جام و پسران امین خان غوری و اکثر زمینداران و نصرت یافتن خان اعظم

چون خان اعظم بگجرات رسید جام باتفاق دولتخان پسر امین خان غوری حاکم جونه گرو ولایت سورت که قایم مقام پدر شده بود و دیگر زمینداران قریب به بیست هزار سوار یک جا جمع آمده در برابر آمد * بیت *

گرچه که مور و ملخ است آن سپاه مور شود کشته چو افتد براه
خان اعظم فوج خود را هفت فوج ساخته مبارزه نمود - و سید قاسم بارهه که هراول لشکر منصور بود داد مردی داده - خواجه محمد رفیع بدخشی که سردار فوج جرافغار بود با محمد حسین شیخ و میر شرف الدین برادرزاده میر ابو تراب بشهادت فایز گشت - و چهار هزار راجپوت درین مصاف بقتل رسیدند - پسر کلان جام که قایم مقام پدر بود با وزیرش از مقتولان بود -

باد فتح و فیروزی برایت اولیای دولت وزوده شکست بر اعدا افتاد - و خان اعظم بفتح و ظفر اختصاص یافت - چون خان اعظم بگجرات رسید همت بر تسخیر ولایت جام بسته متوجه جونه گرو که محل بودن جام بود گردید - و این فتح در روز یکشنبه ششم شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمانه دست داد - چون چند سال بلده لاهور مستقر ربات جا و جلال شده بود و اکثر حکام این حدود بملازمت رسیده بودند مگر جانی بیگ حاکم تته اگرچه بعراض نیاز و ارسال پیشکش خود را در زمره دولتخواهان در آورده بود اما چون بملازمت نرسیده بود در همین ایام حکومت ملتان و بکر بخانخانان عنایت شد - و حکم شد که بتسخیر ولایت سند پردازد - و در ماه ربیع الثانی سنه تسع و تسعین و تسعمانه خانخانان را با جمعی از

رفته بودند با ایلچی عبد الله خان آمده سعادت زمین بوس رسیدند -
و کتابت عبد الله خان که مبنی بر دوستی و اتحاد و یگانگی بود با تحف
و هدایا بنظر حضرت در آوردند - و مدت دو ماه در کابل بسیر و گشت
باغات و صحرا بسر برد - و ساکنان آنملک را از فواید احسان و انعام بهره ور
ساختند * و در همین ایام خبر رسید که راجه تودرمل که وکیل السلطنه
و مشرف دیوان بود و راجه بهگوانداس که امیر الامرای لاهور بود و دیعت
حیات سپردند * و در بیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمائه ریایات
عالیات بعزیمت هندوستان در حرکت آمده حکومت کابل بمحمد قاسم
خان میربحر و بر عفیایت شد - توخته بیگ کابلی و محمد قلی و حمزه
بیگ ترکمان و جمعی را بکومک او گذاشته و حکومت بلاد گجرات را
بمیرزا عزیز کوکه مخاطب بخان اعظم که حکومت مالوه داشت عفیایت
نمودند - و نظام الدین احمد بخشی را از گجرات طلب داشته عوض
جاگیر خانخانان که در گجرات داشت از جونپور و آن حوالی دادند *

سال سی و پنجم الهی از جلوس شاهنشاهی

در چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور نو روز سلطانی و آغاز سال سی
و پنجم الهی شد - دولتخانه لاهور را بدستور سنوات زیب و زینت دادند -
و حضرت روز اول در اردوی همایون بر تخت عزت جلوس نمودند و روز دوم
نوروز لاهور را از فرودم مسرت لزوم رشک فرودس ساختند - روز سیم از نوروز
نظام الدین احمد بخشی با جمعی شترسوار در دوازده روز ششصد کروه راه
طی نموده شرف ملازمت دریافته مورد مرحام خسروانه شد - چون راجه
بگوانداسی فوت شد کفور مانسنگه را که خلف صدق او بود و از امرای
عظیم الشان بود حکومت بهار و بنگاله داده خطاب راجگی عفیایت شد
و فرمان عفیایت مصحوب یکی از احدیان فرستادند *

مباهات از وجود کامل او بود دوران را
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
شهنشاه جهان را از وفاتش دیده پر نم شد
سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد

و بتاریخ بیست و هفتم رمضان عازم سیر کابل شدند - از راه بکلهی بجانب
قلعه اتک متوجه شدند - و حکیم ابو الفتح که از همزمانان و مزاج دادن
مقربان حضرت شاهنشاهی بحسن فهم و علوفطرت و ذکاى طبع و کمال
دانش و معامله فهمی ممتاز بود در منزل کداله^(۱) سفر آخرت اختیار
نمود - و در حسن ابدال مدفون گشت - و شیخ ابوالفیض فیضی قصیده
در مرثیه علامه زمان و عضد الدواله شاه فتح الله شیرازی و حکیم بالغ سخن
کامل فن حکیم ابو الفتح فرموده و الحق داد سخفواى داده و این بیت
ازان قصیده در خاطر راقم بود ثبت افتاد انشاء الله که تتمه آن قصیده را
بدست آورده ثبت نماید -

* بیت *

در پیش چشم من که پر از خاک دهر باد

عرض هفته دو گذشتند ناگهان

و شاهزاده مراد و اهل محل و اردوی همایون حسب الحکم از رهناس
متوجه اتک شدند - و ظاهر اتک معسکر جاه و جلال شد - و از همان
منزل شهباز خان کذبوجیه دفع فتنه افغانان یوسف زی تعیین شد -
و رایات جهان کشا از آب نیلاب گذشته متوجه کابل گشت - و بیست
و دوم ذی قعدة سنه سبع و تسعین و تسعمائه شهر کابل محل نزول رایت
جهان کشا گشت - و حکیم همام و صدر جهان که بایلچیکری به ماوراءالنهر

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۳۸ دهر و در دیگر نسخه خطی صفحه ۳۵۵

چند خاطر اشرف را میل تماشای آنولایت و سیر آن سیرزمین بود و ایام
برسات در آمد فرمان رسید که شاه زاده در همان محل منتظر قدوم
بادشاهی باشند - و علامه العلماء شاه فتح الله شیرازی در کشمیر بعالم بقا
خرامید - مفارقت آن یگانه دهر بر خاطر اقدس گران آمده تاسف بسیار
بسیار خوردند - و شیخ ابو الفیض فیضی که ملک الشعراء آن زمان بود
ترکیب بندی در مرثیه شاه فتح الله گفته که این ابیات از آنجا است -

* شعر *

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان عقل را در نیمروز علم شام افتد
همه گنجینه اقبال در دست پیام آید
همه خروابۀ ادبار در کس کرام افتد
حقیقت گم کزد سر رشته تحقیق مقصد را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد
زبان جمل جنبد بی محابا در سخن رانی
مطالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد
دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند
چو نارس میوه کز شاخ ناگه نیم خام افتد

* ایضاً *

گرامی امهات فضل را فرزند روحانی
ابولبابی معنی شاه فتح الله شیرازی
دو صد بو نصر رفت و بو علی تا او پدید آمد
بسی دارد قضا ورنه دکان زینگونه بزاری
گاهی با محمل مشائیان کردی زمین گردی
گاهی با موکب اشراقیان کردی فلک تازی

کشمیر بدرگاه طلب داشتند - و بتاریخ دوازدهم شهر صفر سنه ست و تسعین و تسعمائه صادق خان را بدفع یوسف زی بسواد رخصت فرموده جاگیرهای مانسنگه از سیالکوت و غیره باو مرحمت شد - و اسمعیل قلیخان را از سواد بجور طلب نموده بجای قلیح خان بگجرات فرستادند - و قلیح خان را بدرگاه طلب داشتند - و حکومت ولایت بهار و پٹنه و بنگاله بکنور مانسنگه مقوض نموده مرخص ساختند *

سال سی و چهارم آلهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

انگه در غرة شهر ربیع الثاني سنه مذکور بنیاد نوروز سلطانی و سال سی و چهارم آلهی شد - و ایوانهای دولتیخانه عام را که یکصد و چهارده ایوانست در قماشهای لطیف و پردهای مصور گرفته و اقسام زیب و زیبت دادند - مدت هژده روز که ایام جشن است بعیش و سرور گذشت - و امرا و اعیان پیشکشهای لایق در ایوانهای خود گذرانیدند * و همدین ایام قلیح خان از گجرات آمده شرف ملازمت دریافت - و حکم شد که باتفاق راجه تودرمل بمهمات مالی و ملکی به پردازد - و حکیم عین الملک که به تته رفته بود با ایلچیان میرزا جانی بیگ ترخان آمده شرف خدمت دریافت - و پیشکش جانی بیگ باعریض او بنظر گذرانید و مورد مراحم شاهنشاهی شد * و بتاریخ جمادی الثاني سبع و تسعین و تسعمائه شاهنشاهی بعزم سیر کشمیر و کابل روانه شدند - و به بهنبر که از آن جا شروع در کوهستان کشمیر میشود رسیده اهل محل را با شاهزاده مراد همانجا گذاشته خورد بایلغار متوجه سیر کشمیر شدند - و در روز پنجشنبه غرة شعبان انزل ریات جهانکشا در شهر سری نگر وقوع یافت - و چون روزی

ذکر رفتن صادق محمد خان بر سر قلعه

سهوان و صالح نمودن با جاني

بيگ حاکم تته

محمد صادق خان حسب الحکم بر سر ولايت تته روان شده قلعه
سهوان را محاصره نموده بود - جاني بيگ حاکم تته پسرزاده باقي محمد
خان ترخان بن ميرزا علي از راه عاجز در آمده بدستور آباي خود ايلچيان
با تحف و هداي لايق بدرگاه جهان پناه فرستاد - و عزيت بادشاهانه
شامل حال جاني بيگ شد - فرمان همايون بمحمد صادق خان شرف نفاذ
يافت که ولايت جاني بيگ را بار بخشيديم دست تصرف خود را ازان
ولايت کوتاه سازد - و بتاريخ بيست و پنجم ذي قعدة سال مذکور ايلچيان
جاني بيگ را رخصت فرموده حکيم عين الملک را بجت زيادتي
سرافرازي او همراه ساخته بانواع تفقدات مراحم خسروانه ممتاز ساختند -
در اوایل ربيع الثاني اين سال کابل بزین خان کوکه عزيت شد - و مانسنگه
را بدرگاه خلایق پناه طلبیدند * و در اواخر ربيع الثاني سنه خمس
و تسعين و تسعمانه خان خانان ميرزا خان با علامه الزماني شاه فتح الله
شيرازي مخاطب بعضد الدوله از گجرات بطريق ايلغار بدرگاه آسمان جاه
رسیده مشمول عواطف خسروانه گشته - و بتاريخ بيست و هفتم رجب
محمد صادق خان از بکر آمده شرف ملازمت دريافت - و در اواخر شعبان
سنه مذکور مانسنگه بدرگاه آمده - اواخر اين سال بحکومت بهار و حاجي پور
و پنده سرافرازي يافت و رخصت شد * و هم درين ايام حکومت کشمير را
به ميرزا يوسف خان رضوی که از اجله سادات مشهد مقدس بود مقرر
فرمودند - و محمد قاسم خان مير بکر و ميرزا علي بيگ اکبر شاهي را از

معرب اتفاق افتاد - و مانسنگه بفتح و فیروزی اختصاص یافت - و خلق کثیر بقتل آمد - و در کوه خیبر تهانه گذاشته - در همین ایام که کنور مانسنگه در خیبر بود میرزا سلیمان که از مکه معظمه بدخشان آمده استیلا یافته بود بسبب غلبه اوزبک فرار نموده بکابل آمد و از کابل متوجه هندوستان شد - در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه بهلازمت حضرت خلیفه آلهی رسیده مورد افضال شاهنشاهی شد *

سال سی و سیم آلهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور نیز اعظم از حوت بعمل تحویل نمود - و بنیاد نوروز سلطانی و آغاز سال سی و سیم آلهی شد - آئین بذنی و زیب و زینت دیوانخانههای عالی بدستور سنوات سابقه بعمل آمد - بعرض رسید که جلالت تاریکی را کنور مانسنگه زبون ساخته چنانچه تاب بودن قرار گاه خود نیارده فرار کرده بجانب بنکش رفته - و عبد المطلب ~~خیرخان~~ ولد شاه بوداق خان که از امرای کبار بود با جمعی مثل محمد قلی بیگ ترکمان و حمزه بیگ ترکمان و احمد بیگ کابلی و غیر ایشان بجهت استیصال جلالت تاریکی به بنکش تعیین نمودند - چون عساکر منصور به بنکش رسید جلالت با سوار و پیاده بسیار بجنگ آمده حرب عظیم ظاهر شد و شوری عجیب هویدا گشت - جلالت شکست یافته راه فرار پیش گرفت و خلقی کثیر از تاریکیان بقتل رسیدند - و در ماه امر داد سنه خمس و تسعین و تسعمائه ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده جوان بخت سلطان سلیم از مهد عصمت دختر راجه بگوانداس روی نمود - و از آرایش جشن طوبی ولادت این شاهزاده که اولین طلوع کواکب سعادت بود زمین و زمان بجهانیان صلی عیش و کامرانی در داد *

مقاومت نیاورده - جمعی نیز ازو جدا شده بافواج قاهره پیوستند - و افواج قاهره بی مانعی بشهر سیوری نگر در آمده شهر را متصرف شدند - و بجمیع پرگنات عمال فرستادند - چون حقیقت حال بعرض خلیفه الهی رسیده بمحمد قاسم خان و دیگر امرا فرمان عنایت نشان عزّ صدر یافت - و امرا را نوازشهای بادشاهانه نمودند - یعقوب کشمیری بار دیگر جمیعت نموده آمده با محمد قاسم خان جنگ کرده شکست یافت - و مرتبه دیگر شبیخون آورده کابی ساخت - لشکر ظفر اثر او را تعاقب نموده در کوههای پردرخت و دره‌های تنگ پیش انداخته مغلوب و منکوب ساخته نزدیک بآن رسانیدند که دستگیر سازند - عاقبت از راه عجز و شکستگی و انکسار پیش آمده محمد قاسم خان را دید و در سلک دولتخواهان منسلک شد - و ماک کشمیر صائی گشت * و در نوزدهم رمضان سنه مذکور ایلامچی عبد الله خان را رخصت کرده حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح که بفضایل و کمالات صوری و معنوی اراسته بود برسالت همراه کردند - و میر صدر جهان را که از سادات حسینی ولایت قنوج بود بجهت پرشش قصه اسکندر خان پدر عبد الله خان تعیین نمودند - و بمحمد علی خزانچی قریب یک لک و نیم روپیه که چهار هزار و پانصد تومان عراقی بوده باشد از اسباب هندوستان و تحف غریب تحویل نموده سوغات بعدد الله خان ارسال نمودند - درینوقت خبر رسید که سید حامد بخاری در پشاور با تاریکیان مجادله نموده شهادت یافته - حضرت خلیفه الهی زمین خان کوکه و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخشی و جمعی کثیر از امرا و ملازمان را بجهت تدارک این امر و استیصال تاریکیان رخصت فرمودند - چون تاریکیان در کتل خیبر اجتماع نموده راه کابل و هندوستان را مسدود ساخته بودند کنوز مانسنگه از کابل بجمعیّت تمام بخیر آمده - و جنگ

ربیع الثاني سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت در آوردند - چون کفور مانسنگه را درین ولا بحکومت کابل نامزد کرده بودند از کنار آب بهت اسمعیل قلیخان را بالشکری عظیم بر سر افغانان یوسف زی و غیره تعیین نموده حکم جهان مطاع باسم کفور مانسنگه صادر شد که چون اسمعیل قلیخان بآنجا رسید او متوجه کابل گردد - و سید حامد بخاری نیز بکومک اسمعیل قلیخان و دفع راه زنان و متمردان افغان تعیین شده حکم شد که در پشاور بوده باشند - و رایات عالیات سیر کنان و شکار افغانان بنواحی لاهور رسیده در شب جمعه هفدهم ماه جمادی الثاني سنه مذکوره نزول اجلال ارزانی داشتند - و مقارن این حال سرپر شر و شور عرب بهادر را که در کوهستان کمایون بوده ولایت دامن کوه را مزاحمت میداد و بدست نوکران حکیم ابو الفتح در پرگنه شیر کوت بقتل رسیده آوردند * و در پنجم ماه رجب این سال مجلس وزن اقدس شاهنشاهی منعقد شد و جشن عالی ترتیب یافت - و چون مفصل خصوصیات این مجلس در صدر مکرراً گذشته تکرار نمی نماید * در نوزدهم ماه رجب مذکور کدخدائی ~~شاهنشاهی~~ بخت یار سلطان سلیم بدخترای رایسنگه که از امرای کبار بود وقوع یافت * و در اوایل شهر شعبان سال مذکور محمد قاسم خان میر بحر و فتح خان فوجدار و گوچر خان و میرزا علی اکبر شاهي و خذجری و بختیار بیگ و شیخ دولت به تسخیر ولایت کشمیر رخصت یافتند - چون لشکر فیروزی اثر هفت منزل در کوه و تنگی در آمدند در قتل کتر بل (۱) یعقوب پسر یوسف خان که خود را حاکم کشمیر پنداشته بود با جمعیت تمام در مقابل آمده تنگی کوه را محکم ساخت و نشست - اقبال خلیفه الهی سنگ تفرقه در میان کشمیریان انداخته - یعقوب تاب

(۱) در طبقات اکبری نسخه خطی صفحه ۷۳۳ کونل کرل مرقوم شده ۱۲ *

ذکر رفتن میرزا شاهرخ بکشمیر و صلح نمودن

بحاکم کشمیر و بملازمت رسیدن امرا

میرزا شاهرخ و راجه بگوانداس و شاه قلیخان محرم چون بکتل بهولنداس که سرحد کشمیر است رسیدند یوسف حاکم کشمیر بآن کتل رسیده راه را برایشان مسدود ساخت - چون روزی چند افواج قاهره معطل ماندند و برف و باران باریدن گرفت و رسیدن مایکناج سپاهیان از اطراف و جوانب ممکن نبود و خبر شکست زمین خان نیز علاوه آن همه اسباب محنت گشت امرا قرار بصلح داده زعفران زار و حاصل شال و دار الضرب را بخالصه شریف منسوب ساخته عمال تعیین نمودند - و یوسف این مصالحه را غنیمت دانسته آمده امرا را دید - و لشکر فیروزی اثر یوسف را همراه گرفته بملازمت روانه گشتند - چون بدرگاه معلی رسیدند این مصالحه پسند خاطر اشرف نیفتاد و امرا از کورنش و خاکدوس سرفرازی نیافتند -

* بیت *

خشم کریم ارچه گذارش کند از پس آزار نوازش کند

و همدین روز ایلچی عبد الله خان و نظربی با فرزندان بشرف ملازمت و کورنش رسیدند - و اسمعیل قلیخان و رایسنگه نیز درین روز کلانتران و سرداران بلوچ را آورده - بعنیه بوسی مشرف شدند - و چهار لک تنگه مرادی که پانصد تومان عراق باشد به نظربی و فرزندان انعام شد - و بعد از اتمام مجلس فووزی کفور مانسنگه را بجهت زیادتی تاکید بکومک راجه تودرمل که باستیصال افغانان تعیین شده بود رخصت فرمودند - و چون خاطر اشرف از مهم افغانان و فوایح اتک و کابل فراغت یافت ادایات عالیات بعزم استقرار دار الخلافه لاهور در حرکت آمده بیست و چهارم

بندارک این امر تعیین نمودند - و راجه از روی کار دانی در کوهستان درآمده چند قلعه ساخته از غارت و تاراج دقیقه فرو نگذاشت - و جهان را بر افغانه تنگ ساخت - و کنور مانسنگه که بر سر تاریکیان رفته بود در کتل خیبر بآن طایفه جنگ معب نموده خلقی از تاریکیان را نیست و نابود ساخت - و مانسنگه بفتح و فیروزی اختصاص یافت * در این وقت خبر رسید که میر قریش فامی از جانب عبد الله خان اوزبک بادشاه امراء انهر بملازمیت سی آید و نظری اوزبک که از عمده امراء او بود ازو رنجش نموده با پسران خود قنبر بی و شادی بی که هر کدام بمرتبه امارت رسیده اند روی بدگاه سلاطین پناه آوردند - حضرت شاهنشاهی شیم فرید بخشی و احمد بیگ کابلی و جمعی از اجدیان را رخصت استقبال فرمودند که رفته از کتل خیبر گذرانند - این جماعه بمدد و معاونت کنور مانسنگه قافله را از کتل گذرانیدند - تاریکیان که سر راه گرفته بودند جنگ کرده شکست یافتند *

سال سی و دوم آلهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

بتاریخ روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه مذکور تحویل نیر اعظم از حوت بحمل و بنیاد نوروز سلطانی و سال سی و دوم آلهی شد - دولتخانههای خاص را که در اتم واقعت بدستور سنوات سابق زیب و زینت دادند - و جشن عالی و بزم متعالی منعقد گشت - و کنور مانسنگه درین روز بخدمت اشرف رسید *

در ولایت سواد در آمده با طایفه افغان که از مرور و ملخ زیادۀ اند در افتادہ است دوم ماہ صفر سنہ اربع و تسعین و تسعمائہ سعید خان ککر و راجہ بیربر و شیخ فیضی و فتح اللہ شربتی و تاش مک و صالح و جمعی را بہ مدد و کومک زین خان رخصت کردند - بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی از بندگان درگاہ عقب این فوج روان شدند - چون افواج بزین خان ملحق شدند دست بتاخت و تاراج افغانہ برآوردہ بردہ و غنیمت بسیار گرفتہ - چون بکتل کراکر رسیدند شخصی راجہ بیربر گفت کہ افغانہ امشب داعیہ شبیخون دارند - و عرض کوی و تنگی از سہ چہار کرویہ بیش نیست اگر ازین تنگی عبور شود از وسوسہ شبیخون خاطر جمع خواهید بود - راجہ بی آنکہ بزین خان بگوید کوچ نمودہ ارادہ گذشتن نمود - و تمامی لشکر از عقب راجہ کوچ نمودہ در آخر آنروز کہ قریب بمغرب بود متوجہ تنگی شدند - افغانان از اطراف و جوانب بر بالای کویہ بر آمدہ بہ تیر و سنگ و تفنگ آن تنگی را گرفته عساکر منصوبہ را تنگتر ساختند - و از تنگی راہ و تاریکی شب و هجوم افغانہ اکثر مردم راہ گم کردہ در مہاک ہلاک افتادند - و بہ پیغولہا در آمدند - و شکست عظیم و چشم زخم طرفہ رسید - و قریب بہشت ہزار آدمی بغنا رفت - و راجہ بیربر کہ از ترس جان راہ فرار پیش گرفتہ بود بقتل رسید - و حسن خان بٹی^(۱) و راجہ دھرم سنگہ و خواجہ عرب کہ بخشی آن لشکر بود و ملا شیرین شاعر و جمعی کثیر از مردم اعیان در آن شب ہلاک شدند - و زین خان کوکہ و حکیم ابو الفتح در پنجم ربیع الاول سال مذکور شکست یافته بمحضت بسیار بقلعہ اتک بنارس رسید - و این معنی بر خاطر انور گران آمدہ ایشان را از سعادت خدمت محروم داشتند - و راجہ تودرمیل را با لشکری عظیم

(۱) در طبقات اکبری حسن خان تنہی مرقوم شدہ ۱۲ *

و شاه قلبي خان محرم را با پنجهزار سوار بفتح کشمير دلبذير رخصت نمودند * و همدرين روز اسمعيل قليخان و راي رايسنکه را برسر بلوچان تعيين كردند - و روز ديگر زين خان كوكه را با جمعي برسر افغانان سواد و كور و استيصال آن اقوام كه اهل فساد اند روان ساخته - و خليفه الهي روز پنجشنبه پانزدهم محرم سنه اربع و تسعين و تسعمائه بقلعه اتك بنارس كه از محدثات آنحضرت است نزول اجلال ارزاني داشتند - چون در زمان سابق شخصی هندوستانی درميانه طايفه از افغانان آمده مدتی الحاد و زندقه را رواج داده اكثر آن احمقان را مرید خود ساخته پيروشنائی نام کرده بود - و چون او بمقرّ اصلي خود شتافت پسر او جلال كه در سن چهارده سالگي بود در سنه تسع و ثمانين و تسعمائه كه رايات عاليات از كابل معاودت نموده بملازمت خليفه الهي آمده مورد مرام شاهنشاهي شد - و از شقاوت جبلي روزی چند در ملازمت بود - فرار نموده درميان افغانان رفته مايه فتنه و فساد شد - و خلق كثير را بخود متفق ساخته راه هندوستان و كابل را مسدود ساخت -

* شعر *

دوختي كه تلخ است ويرا سرشت
گوش درنشاني بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بينخ انگبين ريزي و شهد ناب
سرانجام گوهر بكار آورد
همان ميوه تلخ بار آورد

حضرت خليفه الهي جهت دفع و رفع طايفه روشنائی كه در حقيقت عين تاريخي است و بتازگي بر زبان قلم خواهد رفت كنور مانسنگه را تعيين نموده كابل را در جاگير او عنايت فرمودند - و چون خبر رسيد كه زين خان كوكه

درین اثنا خبر رسید که کفور مانسنگه جمعی از مردم خود را از آب نیلاب
 گذرانیده پشاور فرستاد - و شاه بیگ نوکر میرزا محمد حکیم بشنیدن این
 خبر فرار نموده بکابل رفت - و هم از نواحی لاهور صادق خان را بحکومت
 بکر (۱) فرستادند - در روز چهار شنبه سیزدهم شهر ذی قعدة کنار آب چناب
 مخیم سادات اردوی معلی شد - و در همین منزل شیخ عبد الله (۲)
 لکنوتی که در زمرة امرا انتظام داشت خط دماغ پیدا کرده خود را
 بخنجر زد - و آنحضرت بدست حق پرست زخم او را دوختند و صحت
 یافت - و بیست و هشتم ماه ذی قعدة بکنار آب بهت رسیده عبور
 فرمودند - درین منزل عوفه داشت کفور مانسنگه که مبنی بر اظهار
 اخلاص اهل کابل بود و فتح آنکدود رسید - محمد علی خزانچی که
 پیش ازین بکابل تعیین شده بود آمده بعرض رسانید که چون واقعه میرزا
 محمد حکیم روی داد کیقباد و انراسیاب فرزندان میرزا بجبهت صغرس
 در امور مالی و ملکی دخل نداشتند - اختیار بدست امرای کابل بود
 و امرای کابل در اخلاص تقصیری نمودند - الا فریدون خان که خال میرزا
 محمد حکیم بود - چون افواج قاهره بکابل در آمد فریدون فرزندان میرزا
 را همراه برداشته با تمام مردم بدیدن کفور مانسنگه آمد - و کفور مانسنگه
 آن مردم را بعفایات بادشاهی امیدوار ساخته پسر خود را با خواجه شمس
 الدین محمد خانی در کابل گذاشته با پسران و امرای میرزا محمد حکیم
 متوجه پایة سریر اعلی گردید - و بهر یک از مردم اعیان پنج هزار و شش
 هزار رویه انعام فرموده علوفه لایق و جاگیر مناسب مرحمت کردند - چون
 رایات عالیات بحوالی اتک بنارس رسید راجه بگوانداس و میرزا شاه رخ

(۱) در طبقات اکبری بکسر مرقوم شده ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری شیخ عبد الرحیم نوشته ۱۲ *

رخت از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور کشیده رحلت نمود -

* شعر *

نگر تا چند گردد دور افلاک
که یک نوباره بیرون آرد از خاک
چو گشت آن سروش در زیور و زیب
بخاک اندازدش باد از یک آسیب

این خبر ملالت اثر در سیم ماه رمضان رسید - از شنیدن این خبر دل تنگ و محزون گشته قطرات عبرات بر صفحات رخسار انور فرو ریختند - بعد از مراسم تعزیت فکر محافظت کابل و غیره نموده میخواستند که ولایت کابل بدستور بغرزدان میرزا محمد حکیم مقرر نمایند - دولتخواهان بعرض رسانیدند که فرزندان میرزا محمد حکیم از عهده ملک داری بهجت خرد سالگی بر نمی آیند - و لشکر اوزبک بدخشان را گرفته در کمین کابل اند - بنابراین رای ممالک آرای نهضت پنجاب را بخود قرار داده دهم ماه رمضان این سال پای سعادت در رکاب دولت در آورده بجانب پنجاب روانه شدند - و خانخانان را بخلاص فخره نوازش نموده رخصت گجرات فرمودند - و چون خان اعظم بتسخیر بلاد دکن نامور شده بود عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی را بهجت اتمام مهم رخصت فرمودند - چون این وقایع در ضمن واقعات گجرات مذکور شده بتکرار جرات نمی یابد - و خود بدولت کوچ بکوچ بدلهلی رسیده در هیچ جای مقام نفرمودند - و طواف مزار فایض الانوار پدر بزرگوار و تمامی مزارات بزرگواران نموده فقرا و مساکین دهلی را بانعام عام سرسبز و شاداب ساختند - و هم در دهلی هلال شوال نمایان گشته صباح پنجشنبه لوازم عید بجا آورده از دهلی کوچ فرمودند - و نوزدهم شوال موکب اقبال بر لب آب ستلج نزول فرمودند -

باتفاق بدخشیان با امرایان عبد الله خان جنگ کرده بفتح و ظفر اختصاص یافت - و بسیاری از طبقهٔ اوزبکیه را بقتل رسانید - و جمعی که دستگیر شدند خلعت پوشانیده رخصت داد * و همدرین ایام خانخانان از گجرات آمده پیشکش بی حد و شمار از هر قسم بنظر اشرف در آورد - و همدرین ماه عرضه داشت کفور مانسنگه و خواجه شمس الدین محمد از اتک بنارس رسید - مضمون آنکه میرزا محمد حکیم بریستر مرض و ناتوانی افتاده - و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کتل خیبر جنگ واقع شده هزیمت خورده باز برگشته پشاور آمد - و اتفاقاً آتش در اندرون قلعه افتاد - هزار شتر بار سوداگران سوخته - و فریدون از آن واقعه خلاص شده بکابل متوجه شد - در اثنای راه هشتاد کس از بی آبی هلاک شدند - در خلال این احوال چون غلبه و استیلا میوز اسلیمان در بدخشان بعبد الله خان رسید لشکر بسیار بر سر میرزا تعین نموده میرزا تاب نیارده بجانب کابل آمد - و تمامی ولایت بدخشان در تحت اوزبکیه در آمد * و همدرین ایام خبر فوت میرزا حکیم بعرض حضرت بادشاه دریا دل رسید - میرزا محمد حکیم اگرچه برادر اعیانی آن حضرت نبود اما عنایت و شفقت آن حضرت دربارهٔ او از برادر اعیانی زیاده بود - باوجودکه اکثر اوقات قدم از حد اندازهٔ خود بیرون می نهاد آن حضرت گستاخیهای او را نابود انگاشته مراجعات صلح رحم کرده عنایات پادشاهانه مبذول می داشتند - و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و مدد او فرستاده کابل را باو آرزانی داشتند - چنانچه در محل خود سمت گذارش یافت - میرزا محمد حکیم چون بشرب خمر عادت کرده بود بواسطهٔ زیادتیی شرب خمر امراض متضاده بهم رسانیده بر بستر ناتوانی افتاده در روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه موافق سال سی و یکم آلهی

سال سی و یکم الهی از جلوس شاهنشاهی

روز پنجشنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سنه ثلاث و تسعين و تسعمائه نوروز سلطانی حضرت کشورستانی منعقد گشت - قدم بر تخت کمرانی نهاده مؤده نشاط و انبساط بجهانیان رسانیدند و بدستور هر سال آئین بندی بر زمین سخن دولخانه عام و خاص فرمودند - و امرا پیشکش معهود در ایوانهای آئین بندی خود گذرانیدند * و در اول این سال فرخنده فال میر مرتضی و خداوند خان و امرای دکن روی امید بدرگاه بادشاه آوردند - و شرح این حال بر سبیل اجمال بتقریب وقایع گجرات مذکور شد - چون این جماعه از صلابت خان شکست یافته به برهانپور آمدند فیلان ایشان را راجه علیخان حاکم برهانپور متصرف شد - از آنجمله یکصد و پنجاه فیل را مصکوب پسر خود بدرگاه عالم پناه فرستاده - روز نوروز سلطانی و جشن خاقانی امرای دکن بدولت خاکبوس آستان سلیمانی سرافراز گشته - و فیلان و اقمشه و دیگر اسباب برسم پیشکش بنظر اقدس در آوردند - و مورد مزاحم خسروا شدند * و همدین ایام میرزا فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدولگی و صدارت کل هندستان سرافراز ساختند - و پنجهزار روبیه و اسبی خاصه و خلعت انعام نمودند * و در ماه رجب همین سال عرضه داشت بعضی دولتمخواهان از کابل آمد که میرزا سلیمان بار دیگر بدخشان دست یافته - و قبل ازین که عبد الله خان اوزبک بولایت بدخشان در آید میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ تاب مقاومت او نیاوردند و بدخشان را گذاشته بیرون آمدند - و میرزا محمد حکیم موضع اساتف^(۱) را جهت مدد خرچ میرزا مقبر نموده بود و میرزا آنجا میگذرانید - درینفلا میرزا سلیمان

(۱) در طبقات اکبری استالف ثبت شده ۱۲ *

اعلیٰ ساخت - عریضه کفور مانسنگه پسیدیده افتاده - فرمان عنایت بنام مانسنگه عز صدر یافت - و در عشر آخر همین ماه عرضه داشت راجه بهگوانداس رسید که میرزا شاهرخ بقصبه سرهند رسیده متعاقب بشرف آستان بوسی میسند - خلایع فاخره بادشاهانه مصحوب قاضی علی بدخشی باستقبال میرزا شاهرخ فرستادند - و در او آخر سنه ثلاث و تسعین و تسعمانه که او آخر سال سیم آهی باشد میرزا شاهرخ بدرگاه جهان پناه رسید - امرا استقبال نموده میرزا را آورده بشرف بابوسی مشرف ساخته - و یک لک روپیه با دیگر اسباب واقمشه و فیل و شتر و اسب و استر و خدمتگار مرحمت نمودند * درین اثنا اراده جشن طوی حضرت شاهزاده عالمیان سلطان سلیم در خاطر ملکوت ناظر خطور کرد - جهت این نسبت عالی عنایت بادشاهانه بحال راجه بگوانداس راه یافت - صبیغه او را قابل و شایسته این رابطه عظیم دانستند - و حسب الحکم مجلس بهشت آئین آرایش یافت - و بجهت اتمام این کار آنحضرت خود بنفس نفیس در منزل راجه بگوانداس لحظه آرام گرفته مجلس عقد در همان جا بحضور قضاة و اشراف منعقد گردید - و مبلغ دو کرور تنگه مهر صبیغه راجه مقرر شد - و از خانه راجه تا درگاه تمام راه در و گوهر افشاندند نثار میکردند -

ز بس زر و گوهر که افشاندۀ شد

ز برجیدنش دستها مانده شد

و راجه نیز از اقسام جهاز که معمول و متعارف هندوستانست باطوایل اسپان عراقی و عربی و غلامان و کنیزان حبشی و گرجی و جرکس و یکصد زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانید - که وهم مجلسیان و اندیشه حضار از احصای آن عاجز آمد درین وقت سال سی و یکم آهی از جلوس شاهنشاهی و سال اول از قرن دریم جلوس شاهنشاهی در رسید *

حضرت خلیفه الهی گجرات را بخان اعظم داده نظام الدین احمد بخشی را بدرگاه طلب داشتند - درین وقت که حضرت متوجه الهاباش بودند در اثنای راه زمین خان راجه رامچند را که هرگز بدرگاه هیچ یک سلاطین نیامده بود بداعیه آستان بوسی آورده - در فتحپور آستان بوس نموده بنوازشات بادشاهی سرافراز شد - و بیست فیل و یک لعل آبدار که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت داخل پیشکش خود نمود *

سال سیم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

چون نوروز سلطان در رسید دولتمخانه‌های فتحپور را بدستور هر سال آراسته نمودند - و هر روز و هر شب صحبت پادشاهانه منعقد میشد و امرا بنوازشات سرافراز میگرددند - و در شب دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول سنه فصد و نود و سه در وقت تحویل نیر اعظم از حوت بحمل پانی سعادت بر تخت سلطنت نهاده جشن عالی ترتیب دادند - درین ایام خان اعظم از حاجی پور و پتنه بایلغار بملازمت اشرف آمده مورد عنایات بادشاهی گردید * و در همین وقت عرایض میرزا محمد حکیم رسید که عبد الله خان اوزبک بدخشان را متصرف شد - و میرزا شاهرخ و میرزا سلیمان پدر او بهندستان می آیند - و درین سال قاضی خان بدخشی و سلطان خواجه صدر و باقی محمد خان پسر ماهم آنکه که احوال هریک درین کتاب مذکور شده و دیعت حیات سپردند * در اوایل ماه ذی قعدة همین سال عریضه کنور مانسنگه از نیلاب رسید که چون بدخشان بتصرف عبد الله خان در آمد میرزا شاهرخ بعزیمت درگاه جهان پناه بکنار نیلاب آمد - و بنده برسم استقبال رفته پنجهزار و پانصد روپیه نقد واقمشه بسیار و بیست راس اسب و پنج زنجیر فیل تکلف نموده از آب نیلاب گذرانید - و متوجه پایه سرور

و حسین خان و دیگر امرا بکومک رفتند - مخالفان از شنیدن رسیدن کومک فرار نموده از آب زن گذشته بولایت خود رفتند - چون تدارک این کار و سدّ این باب لازم بود از محلی که عرض آب سه کروه بود گذشته بولایت کچیه در آمدند - و قصبه کرمی و کتابه که از جاهلی نامی آنجاست سوخته داد قتل و غارت دادند - و سه روز توقف نموده قریب بسیصد موضع را سوخته خراب کردند - و در برابر مالیه و مورلی از محلی که آب دوازده کروه بود از آب گذشتند و برگذّه مالیه و مورلی را که معموره ولایت کهنکار بود غارت و تاراج و قتل نمودند - و کتابی بکهنکار نوشتند - آخر ظاهر شد که آن عمل را جسا و بجایین بی رضای او کرده بود باین گوشمال راضی شده معاودت نمودند و الا اراده امرا این بود که بر سر قصبه بهج که محل و مسکن اوست فتنه یکبارگی کهنکار را مستاصل سازند - کهنکار نیز وکلای خود فرستاده عذر خواست و در مقام دولت خواهی در آمده عهد و موثیق کرد * و در سنه خمس و تسعین و تسعمائه پسر خرد امین خان غریبی از پدر باغی شده پیش مظفر رفت و مظفر را برداشته بر سر پدر آورد - و چون خبر این فتنه رسید نظام الدین احمد که بخشی گجرات بود باتفاق دولت خان لودی وکیل خانخانان و نوزنگ خان بر سر مظفر رفت - چون برآکوت که از احمدآباد هشتاد کروه و از جونه گرسی کروه است رسیدند مظفر فرار نموده بجانب زن رفت - و سیدی ریحان که وکیل امین خان بود با دیگر زمینداران و بیرسنکه و ملک رادهن از مخالفان جدا شده پیش امرا آمدند - و امین خان و جام پسران خود را فرستاده بتازگی اختیار دولت خواهی نمودند - و اکثر ولایت و قبایل کتبی را تاخته باحمد اباد نزل نمودند - و بعد از چند روز بجهت دفع مواس و کراس هفت جا قلعه ساخته تهنه گذاشتند - و دفع اکثری از مواس و کراس آنجا نمودند - و در سنه ست و تسعین و تسعمائه

لودی وکیل خانخانان آمده رسیدند - و صبح بدولقه رسیده - در آن ساعت مظفر به چهار گروهی رسیده بود - چون قراولان خبر بردند که لشکر احمد اباد رسید برگشته بجانب مورلی روان شد - لشکر مظفر اثر در دولقه نزل نمود - و قلیچ خان پیشتر رفته شب مراجعت نمود - و متوجه احمد اباد شد - نظام الدین احمد با دیگر دولتخواهان متعاقب مظفر رفته در یکشنبه روز چهل و پنج کروه راه طی کردند - چون به بیرم کام رسیدند معلوم کردند که مظفر بموضع اکهار که چهار گروهی آنجاست رفت - و سید مصطفی ولد سید جلال را که با کوچ و مردم خود می آمده و بحسب اتفاق بایشان برخورد در محاصره دارد - چون وقت شام بود و پیشتر رفتن صلاح نبود عساکر منصوره فرود آمده یک جفت نقاره را بهشت سرار دادند که رفته در حوالی آن موضع طبل نماید که مظفر از شنیدن آواز طبل رسیدن لشکر را وهم کرده ترک محاصره خواهد داد - و سید مصطفی خلاص خواهد شد - و این تدبیر بعنایت الهی موافق تقدیر افتاده آنجماعه نجات یافتند - و مظفر بجانب رن و کچه روان شد و عساکر منصوره تا کنار آب رن و موضع جهجوهن^(۱) متصل آبست او را تعاقب نموده باحمد اباد آمدند - بعد از چهار ماه کل زمینداران کچه هفت هزار سوار و ده هزار پیاده جمع نموده بسرداری جتبا و پچاین که برادر زادهای که نکارند بر سر قصبه راده نور از توابع پتن آمده قلعه آنجا را محاصره نمودند و شهر برون^(۲) و ولایت آنجا را بیست کروه تاخت و تاراج نمودند - چون خبر عصیان آنجماعه باحمد اباد رسید دولتخان لودی وکیل خانخانان که از جانب خانخانان حاکم احمد اباد بود باتفاق نظام الدین احمد بخششی و سید قاسم و میر معصوم بکری

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۲۰ جهجواره ثبت شده ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۲۰ شهر برون مرقوم شده ۱۲ *

همانجا که رسیده بود توقف نمود - و سپر در زیر سر گرفته بخواب رفت -
در آنوقت آنمردم فرصت یافتند همراهمان او را دلاسا کرده بجانب خود
کشیدند - چون صباح شد بجمعیت تمام متوجه شدند باهشتاد کس که
همراه داشت پیاده شده جنگ کرد تا کشته شد - * بیت *

مزن با سپاهی ز خود پیشتر که نتوان زدن مشیت بر فیشتر
و چون مظفر گجراتی روان شدن خانخانان را بشنید با سپاهی و عیال
در انبولی که دارالملک امین خان غوری ست آمده بنیاد جمعیت
نمود - قلیچ خان بمحافظت احمدآباد ماند و جمعی از امرا مثل سید قاسم
و خواجه نظام الدین احمد متوجه دفع رایسنگه شدند - چون بهلود رسید
فوج فرستاد که محال متعلقه پرگنه مالیه که بکنکار تعلق داشت تاخت
و غارت نمودند - و میدنی رای و جمعی را بر سر مظفر بانبرون فرستاد - چون
فرستادهای بانبرون رفتند مظفر از آنجا بکانهی واره رفته در آنجا مختفی
گشت - و جام پسر خود را پیش نظام الدین احمد بخشی فرستاد و از
بی اعتدالی رایسنگه عذرخواهی خواست - و کنکار نیز وکلای خود فرستاده
مجدداً اختیار دولتخواهی نمود - نظام الدین احمد با فوج مراجعت
باحمد اباد کرد - بعد از آمدن او باحمد اباد قلیچ خان متوجه سورت شده
ببیرون شهر منزل کرد - مظفر را بخاطر رسید که چون لشکر مراجعت کرده
هرکس بجانب جاگیر خود رفتند اگر من بسرعت خود را بدولقه و کنبایت
برسانم تا رسیدن لشکر شاید صاحب جمعیت شوم - دو هزار سوار کانهی
و غیره همراه گرفته بسرعت تمام متوجه دولقه شه - چون نوشته میدنی رای
از دولقه بنظام الدین احمد بخشی رسید متوجه دولقه شد و تا شام درسریچ
توقف نمود - و قلیچ خان نیز بآنجا آمده از امرا واعیان هرکس در شهر
بودند مثل میر محمد معصوم بکری و خواجه محمد رفیع و دولت خان

که مردم کنگار بمعاونت مظفر گجراتی بر سررای رایسنکه که زمیندار جهالوار بود آمده او را بقتل رسانیدند - و قضیه رایسنکه چنان است که رایسنکه پسر رای مان راجه جهالوار بود - چون نوبت حکومت با و رسید با زمین داران آن نواحی مثل جام و کنگار و دیگران جنگها کرده غالب آمد - از بس آثار شجاعت که از رایسنکه بوقوع آمده بود مردم بلاد گجرات شعرا و قصها بنام او گفتند و بستند و شهرت دادند و اتفاقا او را براب و صاحب که برادر زادهای کنگار بود جنگ صعب اتفاق افتاد - و رایب و صاحب را بقتل رسانید و رای سنکه زخمها خورد و جمعی کثیر کشته شدند - و رایسنکه از بسیاری زخم در میدان معرکه افتاده بود - روز دیگر جوگیان را بر مقتولان آن مصاف گذر افتاد رای سنکه را زخم دار یافتند و معالجه کرده همراه خود بجانب بنگاله بردند و مدت دو سال همراه ایشان در لباس جوگیان گذرانیده - وقتی که خانخانان بر سر مظفر گجراتی آمده بود آمده خانخانان را دید و قصه خود باز گفت و ایشان او را به جهالوار فرستادند که آن جا مردم او را بشناسند - و حقیقت حال ظاهر گردد و او نشان پنهان گفت و مردم او را بشناختند و باز بجای اصلی خود قرار گرفت - و چند مرتبه بر سر کاهیان رفته چند قبیله را تاخت و ولایت کنگار و جام را مزاحمت دادن گرفت و باز صاحب جمعیت شد - و قصه هورار^(۱) که از توابع جهالوار ست متصرف شد و مردم آن نواحی که از قدیم با او عداوت داشتند جمعیت نموده بر سر او آمدند - و او درین وقت در چوگان بازی چون این خبر شنید از همانجا متوجه آن مردم گشته در شب ماهتاب بایشان رسید - آن مردم پیش او کس فرستادند که اگر تو همان رایسنکی در شب با ما جنگ نخواهی کرد - از روی تهور سخن ایشانرا گوش کرده

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۱۸ قصه بلوهار مرقوم شده ۱۲ *

معصوم خان بکری و بهادر خان و پسران رای لونکر و نصیب ترکدان و حسین خان برادر قاضی حسن و غیر ذلک روانه ساخته قرار داد که خود متعاقب خواهد رسید - چون نظام الدین احمد بمحمود آباد رسید خان اعظم لشکر را در ندر بار گذاشته خود با معدودی چند متوجه احمد آباد شد - خان خانان سرعت از احمد آباد باستقبال خان اعظم برآمده در محمود آباد در منزل نظام الدین احمد بخشی که برسالت میرفت ملاقات واقع شد - صحبت داشته باتفاق روانه با احمد آباد شدند که خان اعظم همشیره خود را که حلیله خانخانان بود ملاقات نموده باتفاق خانخانان متوجه دفع غنیم شوند - نظام الدین احمد بخشی را به بروده فرستادند که خانخانان و خان اعظم در عقب بروند - خان اعظم مسارعت نموده بذر بار رفت تا لشکر آنجا مستعد سازد و خانخانان از عقب برسد - خانخانان بنظام الدین احمد اعلام نمود که تا رسیدن ما در بروده توقف کن - و خانخانان متعاقب رسیده روانه بروج شدند - چون به بروج رسیدند کتابتهای خان اعظم رسید که چون برسات رسیده است سفر درین سال موقوف است در سال آینده باتفاق متوجه دکن خواهیم شد - و خان اعظم از ندر بار متوجه مالوه گشت - و راجه علیخان و دکنیان نیز بجای خود رفتند - و خانخانان با احمد آباد مراجعت نمود و مدت پنج ماه در احمد آباد بانتظام مهمات استقلال داشت - درین وقت خبر رسید که حضرت متوجه کابل شده اند و داعیه تسخیر بدخشان دارند - خانخانان عریضه نوشته اظهار اشتیاق نمود و التماس طلب خود نمود - فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که متوجه درگاه جهان پناه شود و قیلاج خان و نورنگ خان و نظام الدین احمد بخشی بمهمات گجرات پردازند - خانخانان و عضد الدوله که از پیش خان اعظم آمده بودند متوجه درگاه جهان پناه شدند - در همین وقت که خانخانان بدرگاه رفت خبر رسید

قلی ترک و جماعه کثیر که تفصیل آنها باطناب میکشید با توپخانه و سیصد فیل و لشکر مالوه تعیین فرمودند - و میرزا فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله سرافراز فرمودند و بجهت سرانجام دکن رخصت کردند - خواجگی فتح الله ولد خواجگی حبیب الله را بخششی این لشکر و مختار بیگ را دیوان ساختند - و چون لشکر بهندیه که سرحد دکن است رسیده اجتماع نمودند خان اعظم را با شهاب الدین احمد خان که در آن وقت حکومت اجین داشت بواسطه کشته شدن پدرش که باغوالی شهاب الدین احمد خان می دانست عداوت تمام بود - چون عضد الدوله خواست که رفع آن کدورت نماید خان اعظم را که حدت مزاج قوی داشت خوش نیامده شهاب الدین احمد خان و عضد الدوله را رنجانیده مدت شش ماه در هندیه توقف کرده معطل مانده تا کار بجائی رسید که شهاب الدین احمد خان رنجیده برای سین که دران ایام بجاگیرش قرار یافته بود رفت - و خان اعظم بر سر او رفته نزدیک بود که چشم زخمی بکار بادشاهی برسد بسعی عضد الدوله بخیر گذشت - چون راجه علیخان حاکم اسپر و برهانپور مخالفت لشکر بادشاهی را مشاهده نمود لشکر دکن با خود یکی ساخته بمقابله آمد - عضد الدوله پیش راجه علیخان رفته هرچند خواست که او را دولتخواه سازد صورت نیافت - و مراجعت کرده متوجه گجرات شد تا خانخانان را بکومک ببرد - چون راجه علیخان و لشکر دکن بر سر خان اعظم آمدند مشارالیه بجانب برار رفته شهر ایلچپور را غارت و خراب کرد - و آنجا نیز اقامت نموده متوجه ندربار شد - و دکنیان از پی در آمده منزل بمنزل می آمدند - و خان اعظم باوجود قوت و قدرت پیش پیش میرفت تا بندربار رفت و باحمد آباد بخانخانان مکاتبه فرستاده استمداد نمود - خانخانان نظام الدین احمد بخششی را با رفیع کوکه و میر محمد

متوجه سورته شدند - چون بهندوله رسیدند مظفر تاب نیارنده ترک محاصره امین خان داده بجانب کجبه روان شد - جمعی از امرا نزد امین خان رفتند که مظفر را تعاقب نمایند - مظفر تا ولایت کجبه پیچ جا بند نشد - امین خان و جام پسران خود را پیش امرا فرستادند و مجدداً عهد و شرط نمودند و قرار دولتخواهی دادند - و امرا معاودت نموده متوجه بیرم گام شدند - درین وقت خبر رسید که خانخانان از درگاه جهان پناه مرخص شده می آید و بسروهی رسیده است و اراده گرفتن جالور و سروهی دارد - امرائی که بتعاقب و جنگ مظفر رفته بودند در نواحی سروهی خود را بایشان رسانیدند - راجه حاکم جالور اگرچه پیشتر آمده دیده بود اما در وقت رفتن خانخانان بدرگاه حرکات نامالایم از سرزده و آثار بغی از ظاهر بود دزین آمدن او را مقید ساخته فوج فرستاده قلعه جالور را متصرف شدند - خانخانان باحمدآباد آمده بر سریر حکومت متمکن شد * آمدیم بر سر وقایع بندگان حضرت و قتیکه خانخانان بدرگاه رسید بعد از بیست روز خبر فوت محمد حکیم میرزا که برادر بندگان حضرت بود از کابل رسید - فرمان عالیشان براجه بگوانداس و کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که کابل رفته کابل را متصرف شود و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند - و چون درین ایام میر مرتضی و خداوند خان حاکم ولایت برار از بلاد دکن بر سر احمد نگر رفته بصلابت خان که وکیل نظام الملک شده بود جنگ کرده هزیمت یافته التجا بدرگاه آوردند بخان اعظم که حکومت مالوه داشت فرمان دادند که متوجه دکن شوند و فتح برار نمایند - و میر مرتضی و خداوند خان و تیر انداز خان و دگر مردم دکن را نیز فرستادند - و از امرای نامدار مثل عبد المطلب خان و جعفر بیگ بخشی و رای درگاه و راجه اسکر و برهان الملک و شیخ عبد الله ولد شیخ محمد غوث و تولک خان و سبکان

بسیار اسیر و دستگیر شده اکثری بقتل آمدند - و مظفر با پانصد سوار مغل
 و کاتهی بجای گجرات رفت - در اوتینده نام محلی که درمیانه دریای
 صابرمی واقع است و بهای نام گوی متمرّد آنجاست در آمد - و خانخانان
 در وقت رفتن جمعی از سپاهیان را بجهت احتیاط و حزم که میداد مظفر
 بایدنجا در آید دران سرزمین گذاشته بود - چون مظفر به اوتینده آمد سید
 قاسم بارهه از پتن به بجالو که سی کوزهی اوتینده است آمد - و لشکری
 که خانخانان در هداله بجهت احتیاط گذاشته بود جمع نمودند - و مظفر
 باتفاق کولی و کراس و سایر زمینداران آنجا بجنگ آمد - و حربی عظیم
 دست داد و شکست بر مظفر افتاد و فیلان و افتاب گیر او بدست آمده
 خود نیم جانی بدر برد - و اکثر مردمش کشته شدند - چون خانخانان از
 کوهستان مراجعت نمود خواست جام را که از روی راستی پیش نیامده
 بود تغیبه نماید - متوجه ولایت جام شد - جام با بیست هزار سوار و پیاده
 بسیار در مقابل آمده دست و پای میزد - آخر پسر خود را با نه زنجیر
 فیل و هژده اسب عراقی و عربی نزد خانخانان فرستاده در مقام عذر گفتن
 و طلب تقصیرات خود در آمد - و تجدید عهد و پیمان نموده متکفل مهمات
 و معاملات کلی شده - خانخانان از تقصیرات او گذشته باحمد اباد مراجعت
 نمود - و بعد از پنج ماه خلیفه آهی خانخانان را طلب داشتند -
 خانخانان بایضا متوجه درگاه معلی شد - مظفر این رفتن را قابو دانسته
 باتفاق کاتهیان از کاتهی واره بر آمده بافتقام زری که امین خان از گرفته
 با او به احمد اباد نیامده بود بر سر امین خان غروی رفت - امین خان در
 قلعه انیرمائی متحصن گشت - چون این خبر باحمد اباد رسید قلیچ خان
 و نظام الدین احمد بخشی که در احمد اباد بودند باتفاق سید هاشم بارهه
 و میدنی رای و ملازمان خانخانان و دیگر امرای بادشاهی بسرعت تمام

گجرات رسید - حضرت در فتح پور رسیده توقف نمودند - و فرامین بمیرزا خان و امرا نوشته اورا بخطاب خانخانانی بدستوری که سابق ذکر رفت سرافراز نمودند - و تومان توق علاؤه خانخانانی نمودند - و هر یک از بندهای درگاه که در فتح گجرات مردانگی نموده بودند بزیادتی منصب و علفه سرافراز شدند - القصه مظفر بعد از شکست ثانی راه چنپانیر و بیرپور و جبالوار پیش گرفته بجانب ولایت سورته رفته در قصبه کوند^(۱) که دوازه کروهی جونہ گرسٹ قرار گرفت - و پراگنده لشکر او از هر طرف بر او جمع شده قریب سه هزار نفر بر او جمع آمدند - و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع بامین خان غوری حاکم ولایت سورته داده اورا با خود متفق ساخت - و این قدر نیز بجهت جام ترسیل نمود که راجه جبالوار و صاحب قبیله بود - و باز بعزیمت احمد اباد در حرکت آمد - امین خان و راجه از غایت عاقبت اندیشی با زبان با او مدارا نمودند که می آیم شما پیشتر روید - و آمدن را در تعویق داشتند - چون بشصت کروهی احمد اباد رسید و خبر بخانخانان آمد بسععت تمام از احمد اباد متوجه او شد - چون مظفر به بیرم کام رسید که چهل کوه احمد اباد باشد و امین خان و راجه نیامدند و خبر توجه خانخانان را شنیده - حیران و سراسیمه شده بکوهستان حوالی چانبه که اقصی بلاد سورته است و بدوارکا اشتهار دارد رفت - جام وکلای خود پیش خانخانان فرستاد که بجهت دولتخواهی بادشاه زر از مظفر گرفته بار وفاقث نموده ام و حالا لشکر شما را برده مظفر را بدست می آورم - و امین خان بوسیله میر ابو تراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار دولتخواهی نمود - و مردم جام خانخانان را سرکرده بایلغار بکوهستان برده بودند و عزت و تاراج بسیار نمودند و خلق

و صبح آن روز خانخانان بشهر احمد اباد در آمده - منادي ندای امن
و امن در داد - و مظفر فرار نموده بجانب معمور آباد و کنار دریای
مهندري رفت و از آنجا خود را بکذبایت رسانید - مردم فرار نموده او تا ده
هزار کس از اطراف و جوانب بر سر او جمع آمدند - و قلیچ خان و امرای
مالوه بعد از سه روز که فتح روی نموده بود باحمد اباد آمده ملاقات
خانخانان نمودند - خانخانان و امرأ متوجه کذبایت شدند و مظفر را از
کذبایت رانده به بروده بردند - و بارها میانه عساکر منصوره و مظفر مصاف
روی داد - و در همه معارک فتح از جانب خانخانان بود - و آخر الامر قلعه
بروج که در دست جرکس رومي که گماشته مظفر بود بعد از هفت ماه
محاصره فتح شد و گجرات از لوث وجود مخالف پاک و صافي شد -
و امرای مالوه بجانب مالوه رفتند - و خانخانان بفیروزی و اقبال
باحمد اباد آمده در مقام رعیت پروری و عدالت گستري در آمد -
و دارالملک احمد اباد از حسن عدالت و پرتو التفات خانخانان رشک
روضه جنان گردید - چون حالات گجرات در فتوحات خانخانان مذکور
خواهد شد امیدیم برسر احوال خلیفه الهی - و قتیکه خبر حادثه گجرات
بعرض رسید و میرزا خان و لشکر مالوه را تعیین نمودند در بیابک در جائی
که آب گنگ و چون بهم میرسید شهری بنا نموده قلعه چند بر روی هم
طرح انداختند و بالهباش موسوم ساختند - و از آگره بکشتی در آمده
عزیمت آلهاباش نمودند - و چهار ماه آنجا بوده بعیش و سرور گذرانیدند -
و خان اعظم از حاجی پور در آلهاباش بملازمت رسیده مرخص شد که
بزودی لشکر خود را گرفته بیاید - چون خبر کشته شدن قطب الدین خان
و طغیان فتنه اهل گجرات بعرض خلیفه الهی رسید متوجه آگره و فتحپور
شدند که از آنجا عزیمت گجرات فرمایند - در نواحی ایناوه خبر فتح

نمی نهادند - و نظام الدین احمد بخشی هر روز از پتن شرح واقعات را بتفصیل بمیرزا خان و فوج منصوره که از اجمیر متوجه بودند اعلام می نمود - و در استعجال نمودن و زود آمدن مبالغه تمام میکرد - تا آنکه میرزا خان بسروهي رسید - نظام الدین احمد خود استقبال نموده ملازمت میرزا خان نمود و بسرعت متوجه پتن شدند - چون به پتن رسیدند یکروز قرار گرفته روز دیگر پیشتر رفتند - چون خبر آمدن فوج منصوره بسرداري میرزا خان که خلف الصدق خانخانان مرحوم محمد بیوم خان است و هندوستان بشمشیر و تدبیر این پدر و پسر فتح شده بمظفر رسید از بروج باحمد اباک مراجعت نمود - و قلعه بروج را به برادران^(۱) خود و جرکس رومي که از عساکر منصوره گریخته نزد او رفته بودند سپرده قلعه را محکم نمود - چون میرزا خان با فوج بادشاهی بسرکچ که سه گروهی شهر احمد اباد است رسید مظفر در نواحی مزار شاه بیکن قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَه مکانی لشکر ظفر اثر بمفاصله دو کروه چادر زده لشکرگاه ساخت - و دو روز که در مقابل هم نشسته بودند یک جوانان طفین کارزار و دستبدها می نمودند - و همیشه غلبه اولیای دولت قاهره را بود تا در روز جمعه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدی و تسعین و تسعمائه از طرفین صف آرا شدند - و جنگ صف بوقوع انجامید - و میرزا خان بفتح و ظفر اختلاص یافته خلق بسیار بقتل رسیدند - و مظفر فراری شد - و میرزا خان حقیقت فتح را بدرگاه جهان پناه عرضه داشت نمود - در وقتیکه حضرت از الهاباش متوجه دار الخلافه آگره بودند در راه رسیده - خدمات او مستحسن افتاد - و میرزا خان بخطاب خانخانانی که از ابا و اجداد استحقاقاً باو میرسید سرافراز شد -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۰۹ قلعه بروج را به نصیرا که برادر زن او بود

پتن نزل نمود و اختلال تمام درمیانه مردم بهم رسید - کار بجائی انجامید که
 عساکر منصوبه قلعه پتن را گذاشته بجالور روند - اعتماد خان و شهاب خان
 خود در پتن توقف نموده دیگر مردم را بر سر شیر خان فرستادند و حربی
 عظیم بوقوع انجامید - شیر خان فرار نموده اکثر مردم کشته شدند - و خود
 بیک پایی باحمد آباد رفت - درین وقت خبر رسید که مظفر خان قلعه
 بروده را بضرب توپ خراب ساخته قطب الدین خان را بقول بر آورده
 با زین الدین کذبو قتل رسانیده و نقض قول و عهد خود ظاهر ساخته - نظام
 الدین احمد بخشی و امروائی که شیر خان را شکست داده اراده رفتن
 احمد آباد داشته ازین خبر به پتن آمدند - و مظفر از بروده به بروج رفته
 قلعه بروج را از ملازمان و متعلقان قطب الدین خان بصلح گرفت -
 و چهارده لک روبیه از خزانه بادشاهی که از کنبایت آورده بود با تمام
 اموال و خزاین قطب الدین خان که زیاده از ده کروڑ بود بدست مظفر
 در آمد - و سی هزار سوار بر سر خود جمع نمود - چون خبر حادثه گجرات
 بتخلیفه آلهی رسید عبد الرحیم خانخانان را که دران زمان بمیرزا خان
 مخاطب بود بجایگیداران صوبه اجمیر مثل پاینده محمد خان و سید قاسم
 و سید هاشم باره پسران سید محمود و دیگر سادات باره و امی درگا و امی
 لونکین و درویش خان و رفیع سرمدی و شیخ کبیر و میدنی را می بهادر
 و خواجه محمد رفیع بدخشی و رامچند و اودیسنکه پسران روسی و سنگو
 راجپوت و تلسیداس راو راجکه و نصیب ترکمان و جکمال و دیگر مردم از راه
 جالور و پتن مقرر شدند - و فتح خان جاگیردار سورت و نورنگ خان ولد
 قطب الدین محمد خان و شریف خان برادر قطب الدین خان و جاگیرداران
 مالوه از جانب مالوه رخصت کردند - این جماعت در این وقت که مظفر
 در بروج بود به سلطانپور و ندربار رسیده بودند - اما از ملاحظه قدم پیش

و واقعه طلبان خود را باو رسانیده‌اند استعداد بهم رسانیده متوجه او باید شد - و رو بشهر آوردند و صبح بعثمان پوره که متصل شهر و کنار دریا ست رسیدند - مظفر نیز از شهر برآمده در ریگ زار کنار دریا صف کشیده ایستاد و جنگ عظیم اتفاق افتاد - و شکست بجایب اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان افتاده گریخته خود را به نهر واله که پتن گویند رسانیدند - و از احمد اباد تا پتن چهل و پنج کروه راه را در اندک زمانی طی نمودند - و نظام الدین احمد بخششی حقیقت حال را بدرگاه سلیمانی عرض نمود - و بعد از سه روز محمد حسین شیخ و خواجه ابو القاسم دیوان و ابو المظفر و دیگر جاگیرداران گجرات به پتن رسیدند و در استحکام قلعه پتن کوشیده نشستند - و مظفر گجراتی در مقام ترتیب ارباب فتنه و فساد در آمد - خطابه‌ها و جاگیرها و انعامها بمردم داد - و شیرخان فولادی که سالها حکومت داشت و مدتی بود از صدمه افواج قاهره در ولایت سورته بفلاکت اوقات میگذرانید خود را بمظفر رسانید - و مظفر او را با چهار هزار سوار بر سر پتن فرستاد - شیرخان بقصبه کری رسیده مردم خود را به جوانانه که بیست کروهی پتن است فرستاد - نظام الدین احمد بخششی و جمعی بر سر مردم شیرخان رفته آن جماعت منهزم شدند - میر محب الله و میر شرف الدین و بیگ محمد توقبای و جمی از سپاهیان را در آنجا گذاشت - و زین الدین کذبورا نزد قطب الدین خان حاکم بروج و بروده فرستاد که او را باحمد آباد آورد - شاید اتفاق نموده مخالفان را از میان بردارند - زین الدین کذبورفته قطب الدین خان را به بروده آورد - چون خبر آمدن قطب الدین خان به بروده بمظفر گجراتی رسید خود با لشکر بسیار بر سر قطب الدین خان رفت و او را شکست داده در قلعه بروده محاصره کرد - و ملازمان او از راه بیوفائی درآمده بمظفر پیوسته - و درین وقت شیرخان به پانزده کروهی

و در قصبه کری نزول نمود - ازین ضمن چند مرتبه بشهاب الدین احمد خان مراسلات درمیانه آورده سعی کرده میشد که روزی چند توقف نمایند - شهاب الدین احمد خان را ضی شده روان شد - در بیست و هفتم شعبان خبر رسید که جماعت باغی مظفر را برداشته باکتمیلان بدولت آمدند - و قنبر ایشک آقا از پیش شهاب الدین احمد خان آمده خبر رسانید که شهاب الدین احمد خان در قصبه کری توقف می نماید - و اعتماد خان و میر ابوتراب و نظام الدین احمد بخشی رفته تسلی او داده بشهر آوردند - اعتماد خان در آخر روز سوار شده - هرچند گفته شد که غنیم بدرازد کروهی رسیده رفتن حاکم به بیست کروهی لایق نیست فایده نداد - پسر خود را با میر محمد معصوم بکری و زین الدین کذبو و قنبر ایشک آقا و مجاهد گجراتی و پهلوان علی و خولجگی محمد صالح بمحافظت شهر گذاشته خود بکری رفت - و تسلی شهاب الدین احمد خان باین طریق شد که پراگناتی که سابقا در جاگیر او بوده باو باید گذاشت - و دو لک روپیه بمساعدت او باید داد - القصه بهر نوع که اراده شهاب الدین احمد خان بود بعمل آوردند - و آخر روز با شهاب الدین احمد خان در قصبه کری با احمد اباد متوجه شدند - اتفاقا آنروز که اعتماد خان از شهر بیرون رفته بود مظفر بشهر در آمده بود و احمد آباد را متصرف شده مردم اطاعت او نموده بودند - و چون این مقدمه در فتوحات گجرات خاندانان عبد الرحیم خان که این نسخه بنام نامی ایشان مزین است بتفصیل ثبت میشود درین مقام بطریق اجمال هر کجا در سخن حکایت گجرات درمیان می آمده رقم میشود - چون شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بده کروهی احمد اباد رسیدند واقف شدند که مظفر احمد اباد را بتصرف در آورده - بعد از کنکاش قرار دادند که چون هنوز مردم بر سر او جمع نشده اند

گرفته حواله جکمال برادر رانا که از دولتخواهان بود نماید - و یکم هزار مهر
 بجهت مدد خرج او مصحوب نظام الدین احمد بخشی مواف طبقات
 اکبری فرستاده بودند - اعتماد خان که بجالور رسید نظام الدین احمد
 بخشی و محمد معصوم بکری و قنبر بیگ ایشک اقلسی و زین الدین
 اکنبو و دیگر جاگیر داران که عقب مانده بودند بار ملحق شدند - چون
 بجالور رسیده بر سر سرههی رفته برمان (۱) دیوڑه را برآورده به جکمال سپردند -
 و عزتخان و محمود خان جالوری و رای سنکر ولد چندر سین و رای مالدیو
 را در آنجا گذاشته به احمد آباد آمدند - چون بکوالی احمد آباد رسیدند
 شهاب الدین احمد خان از شهر بیرون آمده در عثمان پوره که از مکاتبات
 شهر است فرود آمد - و در دوازدهم شعبان اعتماد خان داخل احمد آباد
 شد - بعد از در روز ظاهر شد که میر عابد و خلیل بیگ و یوسف و عبد الله
 و بیرم بیگ و جماعت کثیر از نوکران شهاب الدین خان جدا شده بجانب
 مادولقه (۲) بطلب مظفر گجراتی که دران گوشه از صدمه افواج قاهره
 منزوی بود و اراده فتنه و فساد داشت رفته اند - اعتماد خان - نظام الدین
 احمد را نزد شهاب الدین احمد خان فرستاده درین باب مطارحه نمود -
 چون نظام الدین احمد رفته مطارحه کرد او در جواب گفت که این جماعت
 قصد من داشتند و مدتیست که در فکر این کارند - و اکنون که پرده ایشان
 بر روی کار افتاده بسختی من تسلی نخواهد شد - و از من امداد نیز متصور
 نیست - چون نظام الدین احمد صورت حال باز گفت اعتماد خان صلاح
 در تسلی آن جماعت دید - و جمعی را بجهت تسلی ایشان فرستاد -
 و شهاب الدین احمد خان کوچ کرده بیست گروهی از احمد آباد دور رفت -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۰۵ سرتان دیوڑه مرقوم شده ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۰۵ کهاتی واره ثبت شده ۱۲ *

اعظم قصص برافهمه است حکم شد که بزبان فارسي ترجمه نمایند - و حسب الحکم ترجمه نموده برزم نامه موسوم گشت * و در این وقت خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید را بجهت مصالحه نزد قتلو افغان فرستاده بود و چون شیخ فرید بخانه قتلو رفت و صحبت منعقد شد قتلو در مقام خدمتگاری بود - بهادر کوروه^(۱) که یکی از زمینداران بنگاله و عمده لشکر قتلو بود با شیخ فرید یارانه از روی مسارات ملاقات نمود - و شیخ بنظر زمینداری و نوکری قتلو با او پیش آمد - بهادر از روی ستیزه در وقت مراجعت سر راه شیخ را گرفته بجنگ پیش آمد - و جمعی کثیر از همراهان شیخ فرید کشته شدند و آسیبی بشیخ فرید نرسید *

ذکر آمدن برهان نظام الملک

برهان الملک برادر مرتضی نظام شاه حاکم دکن است - درین ولا از برادر رنجیده گریخته پیش قطب الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم در ماه رجب همین سال که بیست و نهم سال آلهی باشد بزمین بوس بادشاه رسید - و قبل ازین شخصی خود را برهان الملک نام کرده بملازمت اشرف آمده بود و حضرت باور آورده جاگیر داده بودند - چون این برهان الملک آمد و دروغ او ظاهر شد گریخته مخفی گشت - و بعد از یک هفته گریخته درمیانه جوگیان او را شناخته آوردند و محبوس گشت - و تفصیل این اجمال در فتح دکن خانخانان سپه سالار که این نسخه مبني بر احوال خیر مآل ایشان است رقم شده دست ازان باز میدارد - القصه چون باعتماد خان حکم بود که ولایت سروهی را از برهان دیوره^(۲)

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۰۴ کوریه مرقوم است ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۰۴ پرتاب دیوده نوشته ۱۲ *

پناه به عیسی زمیندار برد - و آنچه از ولایت بنگاله در تصرف باغیان بود بتصرف اولیای دولت در آمد * درین ولا بخاطر خطیر گذشت که چون اعتماد خان سالها حکومت ولایت گجرات نموده و طریق آبادانی آنجا را دانسته و از دیگر شهر بهره‌مند است حکومت گجرات باو عنایت شود که باعث امیدواری دیگر حکام که در اطراف و جوانب ممالک محروسه اند شود - بنابراین داعیه حکومت گجرات را با اعتماد خان و میر ابو تراب را امین و خواجه ابو القاسم را دیوان و نظام الدین احمد شروی مؤلف طبقات اکبری را بخشی گری دادند - و جمعی از امرا مثل محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر ابو اسحاق و میر هاشم و میر صالح و بنیاد بیگ و سید جلال بخاری و محمد توقبلی و میر حبیب الله و میر شرف الدین برادر زادهای میر ابو تراب را جاگیر داده کومک نمودند * درین ایام سیادت پناه میر فتح الله شیرازی که در فنون و علوم در ایران و تواران ممتاز بود و از رهگذر حسب و نسب ثانی و نظیر خود نداشت و از ولایت شیراز بدکن رفته در پیش عادل خان صاحب اختیار و اقتدار بود روز یکشنبه بست و دویم ربیع الثانی در دار الخلافه فتحپور بشرف خدمت اشرف رسید - و حسب الحکم خانخانان و حکیم ابوالفتح باستقبال رفته بملازمت آوردند - و میر فتح الله بمقصد جلیل القدر صدارت امتیاز یافت * و چون خبر پریشانی و متفرق شدن باغیان بنگاله بعرض رسید و معلوم شد که عاصی کلبلی در ولایت عیسی زمیندار می باشد و خلن اعظم اورا ترغیب بدرگاه آمدن نموده بنابراین شهباز خلن را تعیین نمودند که بولایت بنگاله رفته تمام آن ولایت را بسپاهیان جاگیر نموده در استیصال عاصی کوشش نماید - و در هفدهم شهر جمادی الثانی شهباز خان را رخصت ارزانی داشتند * و از جمله وقایع این سال آنست که کتاب مهابهارت را که

نقش قدم حضرت رسالت پناه است صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم - و حضرت چهار کرویہ استقبال قدم نموده تعظیم و تکریم آن سنگ بجا آوردند - و حکم شد کہ امرا بدوش دارند و چند قدم بروند - و بہمین دستور بنوبت برمیداشتند تابشہر آوردند علی الجملة * روز پنجشنبہ نوزدہم ماہ شعبان حضرت شہریار جہان بچہت وزن مبارک شاہزادہ عالمیان سلطان سلیم بمنزل حضرت مریم مکانی تشریف بردہ شاہزادہ را بدستور معہود بطلا و نقرہ و غیرہ وزن نموده آن مبلغ را تصدق فقرا و مستحقان کردند * و درین ایام نور محمد خان نام پسر ترخان دیوانہ نمک بخرام را کہ در ولایت ترہت گرفتار گدیڈہ بود حاضر آوردند و در نخاس فتحپور بسیاست رسید -

* بیت *

کسی کو مملکت را بدسگال است

بکش کان خون بیحرمت حلال است

سال بیست و نہم الہی از جلوس شاہنشاهی

چون سال فرخندہ فال بیست و نہم الہی موافق نیم ربیع الاول سنہ احدی و تسعین و تسعمائہ پرتو افکن شد - شہریار نامدار ابواب عیش و حضور بروزی روزگار جمہور خلائق کشادہ فرمودند کہ بدستور سال بیست و ہشتم الہی جشن و آئین ترتیب دادند - و بہمان طریق خلائق را نوازش فرمودند - و درین جشن پادشہان انجمن خلافت را سیر فرمودند و یک لک روپیہ با دیگر نفایس بنظر حضرت مریم مکانی پیشکش گذراندند - و بہمین دستور بگلبدن بیگم عمہ خود و دیگر بیگمان انعام نمودند - و تازہ روز این صحبت در گردش بود - و بعد از فراغ مجلس از ہنگالہ خبر رسید کہ خان اعظم و افواج قاضی بہ تازہ در آمدند - و خالد بن خان و جباری و تردی و میرزا بیگ قاضیال از عاصی کابلجی جدا شدہ پیش خان اعظم آمدند - و او فرار نمودہ

و پیشکش امرا از اقسام نفایس هندوستان و روم و شام و عراق و خراسان و غیره از لعل و مروارید و یاقوت و اقسام جواهر بنظر میگذشت * و درین محل شاهم خان جلایر از صوبه بنگاله و راجه بگوانداس از لاهور آمده بشرف عتبه بوسی مشرف شدند - و در اوراق گذشته ذکر یافت که خان اعظم و سایر جاگیرداران از حاجی پور بدرگاه آمدند - چون آنصوبه خالی بود حرام نمکان فرصت یافتند - از هر گوشه سر بگفته و فساد بر آوردند - خبیثه (۱) نام نوکر معصوم کابلی با تبخان دیوانه و سرخ بدخشی در ولایت بهار خلل انداخت - محمد صادق خان باتفاق محب علیخان جنگ کرده غالب گشت - و خبیثه بقتل رسید - درینولا خبر معاودت حضرت بیگمان مهد علیا گلبدن بیگم و سلیمه سلطان بیگم بولایت گجرات از راه دریا رسید که چند سال دران اراضی مقدسه اوقات بطاعات و عبادات مصروف داشته چند حج و عمره رفیق حال ایشان شد - و درین حال مراجعت نموده بخطه اجمیر رسیدند - شاهزاده سلیم را باستقبال بیگمان فرستادند - شاهزاده باجمیر رفته بعد از زیارت مزار خواجه قدس سره ملاقات بیگمان نموده در خدمت ایشان معاودت نمود - و در روزی که در فتحپور می آمدند حضرت اعلیٰ استقبال نموده حضرات را بتعظیم تمام بشهر در آوردند * در همین ایام محمد صادق خان از ولایت بهار آمده مورد مراجع خسرا نه شد - و بزودی مرخص گشته باتفاق خان اعظم بدفع عاصی کابلی مامور گشت - و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا که در لشکر کابل نبودند به همراهی محمد صادق خان تعیین شدند * در این ولا میر ابو تراب و اعتماد خان که بخانه مبارک همراه بیگمان رفته بودند بدرگاه آسمان جاه آمده بشرف زمین بوس رسیدند - و میر ابو تراب سنگی آورده بود میگفت که بر این سنگ

سال بیست و هشتم الهی از جلوس شاهنشاهی

در بست و هفتم شهر صفر سنه تسعین و تسعمائه که روز نوروز و تحویل
 نیر اعظم از حوت بحکم بود بنیاد سال بیست و هشتم الهی شد - حسب
 الحکم دیوار و ستونهای دولتخانه عام و خاص را بامرا تقسیم نمودند که در
 فرشها و پردهای زربفت و مصور گرفته و بنوعی آراسته که عقل حیران میماند
 و نظاره کنان را از مشاهده آن حیرتی می افزود - و صحن دولتخانه
 ببارگاههای عالی و شامیانهای زردوز و زربفت زیب و زینت دادند -
 و تخت زرین دران صحن نهاده رشک فردوس برین ساختند - و مدت هژده
 روز این جشن معمول بود - و مدت هژده روز این منازل آراسته بودند -
 و حضرت در هر شبانروزی یکبار و دو بار تشریف آورده بصحبت مشغول
 میشدند - و اهل نغمه و طرب و عشرت از هندی و فارسی و ترکی در ملازمت
 حاضر میشدند - و عنایات خسروانه بامرا و اعیان و اهل طرب و ندما و ظرفا
 بظهور می رسید - و خلائق از اطراف و جوانب هندستان بتماشای و تفریح
 این جشن عالی که هرگز در هندستان ندیده و نشنیده بودند گرد آمدند -
 و دران ایام بازار فتحپور و آگره را آئین بذجی نمودند - و در هفته یکروز حکم بود
 که عوام الناس در آیند و در دیگر روزها امرا و اعیان می آمده باشند -
 و حضرت در روز نوروز بر تخت سلطنت جلوس نمودند - و امرا و ارباب
 دولت بقدر مراتبهم در دور آن تخت صف زده ایستادند - و روز شرف که
 آخرین روز ایام نوروز است نیز بهمین دستور جشن عالی ترتیب یافت -
 و امرا بمراحم بادشاهی مباهی گشتند - و بعضی باسپ و خلعت - برخی
 بزیادتی علفه و جاگیر سرافراز شدند - و هیچکس نماند که درین هژده روز
 مورد مراحم خسروانه نشده باشد از میرو و وزیر یا درویش و فقیر - و درین هژده
 روز هر روز حضرت در آئین بذجی یکی از امرا نشسته صحبت میداشتند -

ترهت در آمده خود را بهادر شاه نامیده قصد جان خود داشت بدست نوکران اعظم خان گرفتار گشته بقتل رسید -
* بیت *

به بال و پر مسو از ره که تیر پرتابی

هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست

و چون معصوم خان فخر خودی که سابق ذکر رفت در کوهستان سوالک حیران و سرگردان میگشت باعظم خان التجا برده درخواست گداهان خود نمود - و بوسیله اعظم خان و عرایض او گداهان او بعفو مقرون گشته فرمان استمالت صادر شد - و در فتحپور بشرف خدمت رسید و سرافرازی یافت - و چون نیابت خان نیز پناه بمروم مکانی آورده بود او نیز دران روز بشرف زمین بوس مستسعد گشت * در ایامیکه حضرت در کابل بودند از مردم معتبر میرزا محمد حکیم تحقیق قضیه خواجه شاه منصور نمودند - مشخص شد که کرم الله برادر شهباز خان بدستباری و کنکاش بعضی مردم فرامین را ساخته بوده و خط آخرین نیز که سبب قتل او شد ساختگی بوده - حضرت ازین جهت اکثر اوقات از قتل خواجه شاه منصور متاسف بودند - القصه فتحپور مستقر ایات نصرت آیات شده همگی همت عالی نهمت را صرف احوال رعایا و برپا نمودند - در همین ایام خبر فوت مهد علیا حاجی بیگم که در زمره ازواج حضرت جنت آشیانی انتظام داشت رسیده سبب تفرقه خاطر قدس مآثر شد * و بتاریخ نهم محرم سنه تسعین و تسعمائه اعظم خان که حکومت ولایت حاجی پور و پتنه داشت در فتحپور بشرف پابوس سرافراز شد - و احوال بنگاله را مشروحاً معروض داشت - بعد از چند روز هرکس از امرا که در سفر کابل همراه نبود بمشارایه همراه نموده بجاذب بنگاله فرستادند که معصوم کابلی را نابود سازند *

روز بسیر باغها گذرانیده در کابل توقف داشتند - و چون بعرض رسید که میرزا محمد حکیم اراده جلالی وطن نموده که نزد اوزبکيه رود حضرت این مقدمه را عار و ننگ دانسته لطیف خواجه را پیش میرزا فرستاده مژده بخشش و عفو بار رسانیدند - و میرزا در حضر لطیف خواجه عهد و قول نموده قرار دولت خواهی و یکجهتی داده علی محمد را همراه لطیف خواجه بملازمت فرستاد - و حضرت متوجه هندوستان شده کابل را بسیرزا عنایت نمودند - و اردوی شاهزاده را در عقب گذاشته بایلغار بجلال آباد که محل نزول اردوی بزرگ بود آمدند - و شاهزاده سلیم و امرا بملازمت رسیده مبارکباد و تهنیت گفتند - و خواجه محمد حسین برادر قاسم خان میر بحر از میرزا حکیم جدا شده در سلک دولت خواهان در آمد - و از جلال آباد عساکر منصوره را فرستاده دامن کوه کتور^(۱) را که تمامی لغزند تاخت نموده روز بروز کوچ نموده در دوازدهم شعبان بکنار آب سند ساگر رسیدند - محمد قاسم خان میر بحر که بجهت بستن پل مانده بود پلی از کشتی سامان داده بود که اردوی که هنگام رفتن کابل در یکماه گذشته بود در یگروز باسانی گذشت - و در تاریخ سلح رمضان بلاهور منصور مظفر رسیدند - و حکومت پنجاب بدستور به سعید خان و راجه بگوانداس کنور مانسنگه عنایت نموده عنان عزیمت بجانب دار الخلافه فتحپور منعطف ساخته - و شاهباز خان در پانی پت بملازمت رسید - و چون در بیست و پنجم ماه شوال بدهلی رسیدند شاهزاده دانیال و امرای که در تحپور بودند و حضرت مریم مکانی برسم استقبال بر آمده بخدمت رسیدند - و در روز پنجم ذی قعدة فتحپور مستقر سرور خلافت گشت * و در ایامیکه ایات عالیات در سفر کابل بود بهادر علی پسر سفید بدخشی که در ولایت

(۱) در نسخه خطی طبقات اکبری کستور مرقوم است ۱۲ *

و اهل محل بیابند و یا جریده تشریف آورند - و فقیر در یکشنبه روز هفتاد و پنج کروه راه طی نموده در جلال آباد بخدمت شاهزاده رسیده پیغام رسانید - و ایشان در ساعت عزیمت کابل نموده آمدن حضرت را بطریق ایلغار مناسب دانستند - و هم در جلال آباد حاجی حبیب الله از کابل آمده بمراقبت فقیر بدرگاه سلاطین پناه شتافته گفت که میرزا محمد حکیم از گذشته در کمال پشیمانی است و سوگند آن یاد کرده خواست که همشیره را بفرستد - امان خواجه حسن که شوهر خواهر میرزا بود همشیره ایشان را گرفته فرار نموده بجانب بدخشان رفت - چون فقیر و حاجی حبیب الله بملازمیت حضرت رسیدیم روز دیگر کوچ نموده به پورشور رفتند - و راجه بگوانداس و سعیدخان و قاضی علی بخش را در خدمت سلطان سلیم آنجا گذاشته و خود جریده متوجه پیش شدند - و هر روز بیست کروه طی می نمودند - چون شاهزاده مراد بهفت کروهی کابل رسید میرزا محمد حکیم بعزم جنگ در موضعی که بخورد کابل موسوم است آمده آتش حرب برافروخت و شکست یافته راه فرار پیش گرفت - و شاهزاده مظفر و منصور بکابل در آمد - و آن روز که صبح آن جنگ خواهد شد فریدون خال محمد حکیم میرزا بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته غنیمت بسیار بسیار برده بود و خلق کثیر بقتل رسانیده - درین روز خلیفه الهی در سُرخاب نام موضعی از لشکر شاهزاده تا آنجا پانزده کروه بوده فرود آمده بودند - اتفاقاً در وقتی که مردم چنداول لشکر غارت میشده اند حاجی محمد اُحدی که بذاکجوبکی پیش شاهزاده رفته بود بآنجا رسید تاراج را مشاهده نموده خبر نامشخص آورده - سبب پریشانی خاطرها گشت - باوجود این قسم خبر روز دیگر کوچ کرده یک منزل پیش رفتند - و در آنجا خبر فتح رسیده اوازم شکر و سپاس الهی بجا آوردند - و در روز جمعه دهم ماه رجب بکابل در آمدند و هشت

و بعد از سه روز خبر رسید که میرزا محمد حکیم آمدن رایات عالی را شنیده از آب لاهور گذشته بجانب کابل رفت - حضرت از سرهند بکلانور و از کلانور برهتاس رسیده شکار قمرغه کردند - و از آنجا استخاره کرده و بشارت یانته متوجه نیلاب شدند * و در ماه ربیع الثانی سال مذکور کنار آب نیلاب که بسند ساگر مشهور است قلعه عالی بنا فرموده باتک بنارس موسوم ساختند - و چون کشتی کم بود حکم شد که امرا و سپاهیان کشتیها موجود سازند - و امرا کشتیها را درمیان هم تقسیم نمودند - و کنور مانسنگه را با شینج جمال بختیار و مادهو سنگ برادر او و مخصوص خان و نورنگخان دیگر جوانان کار طلب از آب نیلاب گذرانیده بجانب پرشور فرستادند - چون این جماعه پرشور را بتصرف در آوردند شاهزاده شاه مراد را با قلیچ خان و رالی رایسنگ و میرزا یوسف خان و اکثر امرای نامدار از آب گذرانیده به تسخیر کابل رخصت کردند - درین وقت خواجه ابوالفضل قرابت خواجه حسن نقشبند و محمد علی دیوان خواجه حسن برسات از پیش میرزا محمد حکیم آمده عرضه داشت عذر خواهی و استغفار تصصیرات آوردند - خلیفه آلهی حاجی حبیب الله را همراه کرده بکابل فرستاده فرمودند که اگر میرزا از اعمال گذشته نادم باشد و توبه نماید و سوگند خورده همشیره خود را بملازمیت فرستد از گناه خواهم گذشت - و شاهزاده شاه مراد بکوچ متواتر از کتل خیبر گذشته - در پانزدهم جمادی الثانی سنه مذکور حضرت خلیفه آلهی نیز بنفس نفیس از آب سند ساگر گذشته منزل کردند - و نظام الدین احمد بخششی مولف طبقات اکبری آورده که درین منزل مرا بطریق ایلغار پیش شاهزاده و امرا فرستادند که حقیقت حال معلوم نمایم که اگر بی آنکه حضرت تشریف آورند بکابل می توانید رفت بروند - و الا که حضرت را باید آمد بچه طریق مناسب است - با کل حشم

چون نسبت بخواجه شاه منصور بدگمان بودند - نیز این تصور بطن غالب رسیده - خواجه شاه منصور را مقید نموده فرمان میرزا را باو نمودند - هرچند قسم یاد کرد فایده نکرد - چون رایات جهانکشا بنواحی شاه آباد رسید ملک علی خطی آورده بنظر اقدس در آورد که قاصدان من که از گذر لودیانه که اهتمام آن بمن تعلق دارد می آمدند چون بسرایی سرهند رسیدند پیاده را که پای وزم داشت دران سرا دیدند - و آن پیاده بایشان گفت که من کس شرف بیگ ام و او نوکر خواجه شاه منصور است در فیروز پور که جاگیر خواجه است شقدار است - و این خطها را او بخواجه فرستاده - چون پای من تشویش دارد شما این خطها را زود بخواجه برسانید - و پیادهای من این خطها آورده اند - چون مهر خطها را برداشتم دو خط برآمد - یکی عریضه داشت شرف بیگ که احوال پرگننه فیروز پور را به شاه منصور نوشته بود - و دیگر خطی که شخصی بشخصی نوشته - مضمون آنکه من فریدون خان را ملازمت نمودم - مشار الیه مرا بملازمت میرزا محمد حکیم بادشاه برد و باوجود که عمال خود به پرگننه و نواحی فرستادند به پرگننه ما کس نفرستاده مارا معاف داشته - چون مضمون این خط بعرض رسید چنان نمود که این خط را نیز شرف بیگ بلباس خواجه شاه منصور نوشته - و علاوه رابطه ملک ثانوی دیوان محمد حکیم میرزا و آمدن فرمان محمد حکیم بنام خواجه شاه منصور - شده شده آن گمان بمرتبه یقین رسیده - و چون اکثر امرا و ارکان دولت ازوی رنجیده بودند همه اتفاق نموده سعی در قتل او کردند تا آنکه حضرت حکم بقتل او فرمودند - صبح روز دیگر او را از حلق کشیدند -

* بیت *

تو ناکرده بر خلق بخشایشی کجا بینی از خلق آسایشی
اگر بد کنی چشم نیکي مدار که هرگز نیارد گز انگور بار

بود - در اوایل این سال خبر رسید که میرزا محمد حکیم از روی خطهای عامی کابلی و معصوم فرنخودی که مکرر بار نوشته ترغیب آمدن نموده بودند و باغواهی فریدون خال خود قابو تصور نموده بعزیمت تسخیر هندوستان از کابل برآمد - و شادمان نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید - و کنور مانسنگه پسر راجه بگوانداس بر سر او رفته جنگ کرده بقتل رسید - و از شنیدن این خبر میرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته در پرگنۀ شیرپور (۱) فرود آمده است - خلیفۀ آلهی باحضار عساکر فرمان داده سپاهیان را هشت ماهه نقد داده متوجه پنجاب شدند - و شاهزاده دانیال را در دار الخلافۀ فتحپور گذاشته - و در سرای باد که پانزده گروهی فتحپور است خبر شکست معصوم فرنخودی و فتح شاهباز خان رسید بفال مبارک دانسته پیش رفتند - و در وقتی که کنور مانسنگه شادمان را شکست داد سه فرمان میرزا که یکی بنام حکیم الملک و یکی بنام خواجه شاه منصور و یکی بنام قاسم خان میر بکر بود ظاهر شد - که در جواب عرایض ایشان نوشته بود - کنور مانسنگه فرمانم را بدرگاه فرستاد - حضرت حقیقت معلوم نموده مخفی داشتند - چون زایات جلال از دهلی گذشت و میرزا محمد حکیم بلاهور آمده در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد - و مانسنگه و سعید خان و راجه بگوانداس در قلعه لاهور متحصن شدند - و موکب اعلی به پانی پت رسید - ملک ثانی کابلی که دیوان میرزا بود و خطاب وزیر خان داشت از میرزا جدا شده بدرگاه آمد - و بمنزل خواجه شاه منصور فرود آمده او را وسیله ملاقات ساخت - و چون خواجه شاه منصور خبر آمدن او بعرض اقدس رسانید بخاطر اشرف رسید که درین وقت که میرزا بتسخیر هند آمده باشد دیوان خود را از خود جدا ساخته فرستادن خالی از تدبیری نیست -

(۱) در نسخۀ خطی طبقات اکبری صفحه ۶۹۵ پرگنۀ سید پور نوشته ۱۲ *

تاخت و تاراج نمود - چون این خبر بعرض رسید اسمعیل قلی خان و وزیر خان و مطلب خان و شینج جمال بدفع او نامزد شدند - و راجه بیربر و شاه قلی خان محرم را فستادند که معصوم فنخودی را امیدوار ساخته بدرگاه آوردند - و بعد از رخصت وزیر خان - خواجه شاه منصور را از قید بر آورده بوزارت دیوانی کل سرافاز نمودند - چون خبر آمدن لشکر به نیابت خان رسید ترک محاصره کرده بجانب کشت از مضافات ولایت پتنه روانه شد - امرا از آب گذشته خود را باو رسانیدند - نیابت خان بجنگ آمده حرب صعب اتفاق افتاد - و بآخر شکست یافته باوده پیش معصوم خان رفت - درین وقت عرب بهادر نیز از پیش شهباز خان گریخته باو پناه برده بود - شهباز خان تعاقب کنان بجونیپور رسید و از آنجا برسر معصوم خان باوده رفت - معصوم بمقابل آمده غالب گشت - و شهباز خان فرار نموده در یک روز چهل کوه راه طی کرده بجونیپور رسید - بحسب اتفاق ترسون محمد خان که برانغار شهباز خان و در جنگل مخفی مانده بود در وقتی که افواج معصوم پریشان شده بود فوج برانغار برآمده -

چو باد تند زد ناگه به برایشان همه جمعیت خس شد پریشان
و شکست داد معصوم را - و این خبر که به شهباز خان رسید بسرعت تمام مراجعت کرده روز دیگر خود را بفوج برانغار رسانید و باز جمعیت نموده برسر معصوم رفت و در سواد شهر اوده باز معصوم جنگ کرده شکست یافت - و مادر و خواهر زن و پسر و مال و جمعیت او بدست آمد و خود بجانب کوه سوالک بدر رفت - و این قضیه در ماه ذی حجه سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه بود *

(سال بیست و هفتم الهی از جلوس شاهنشاهی)

ابتدای این سال روز یکشنبه پانزدهم صفر سنه تسع و ثمانین و تسعمائه

بشاه قلی خان معمر سپردند - و حکم شد که بجای او وزیر خان دیوان کل باشد - و باتفاق قاضی علی پسر قاضی قطب الدین بغدادی فیصل مهمات میداده باشد * و دران ایام از عجایب مخلوقات شخصی را آوردند که بی هیئت گوش از مادر متولد شده بود که نه گوش داشت و نه سوراخ گوش - و عجب تر آنکه هر سخن که مذکور میشد میشنید - چون او را بنظر آوردند از دیدن متعیر شده - خرچ روز مره او را تعیین کردند * چون هر سال التزام زیارت مزار کثیر الانوار خواجه معین الدین قدس سره نموده بودند و درین سال بجهت بعضی موانع میسر نبود شاهزاده دانیال را با شیخ جمال و شیخ ابوالفیض فیضی که نسبت آخوندی بشاهزاده داشت و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بطریق نذر فرستادند که شرایط طواف به نیابت بعمل آوردند - و فقرا و مستحقین را از نذر خوشدل ساختند * و چون راجه نودرمل و ترسون محمد خان و صادق محمد خان در حاجی پور بجهت برسات قرار گرفته - معصوم خان فرنگودی برخست امرا بجونپور که جاگیر او بود رفته آثار بغی و نمک بکرامی بظهور آورد - حضرت خلیفه الهی پیشرو خان تبریزی داروغه قراشخانه را جهت تسلی او فرستاده ولایت اوده باو عنایت نمودند - و جونپور را به ترسون محمد خان دادند - معصوم خان اوده را کفاره دانسته سخنان مخبطانه به پیشرو خان گفته باوده رفت - درین وقت نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوری که از خاک برکشیده این درگاه بود در جوسادییا (۱) که جاگیر او بود باغی شده برسر قلعه کره که جاگیر اسماعیل قلی خان بود رفت - الیاس خان نوکر اسماعیل قلی خان که شقدار آنجا بود جنگ کرده کشته شد - و نیابت خان قلعه کره را محاصره نموده بنیاد

(۱) در یک نسخه خطی طبقات اکبری صفحه ۶۹۴ جوسا دیباک و در دیگر

سازنگپور برآمده عزیمت درگاه جهان پناه داشت - نوکران او را هوس
یاغی گری در سر افتاد - شجاعت خان و قوام خان را بقتل آورده - بالآخر
بجهت عدم اتفاق پراکنده شدند - و هرکس بطرفی گریخت - چون این
خبر بحضرت خلیفه آلهی رسید شریف خان ائکه را بحکومت مالوه
فرستادند - چون مهم بنگاله باطناب کشید خان اعظم را که مدتی در آگره
منزوی بود مورد مراحم خسروانه ساخته با پنجهزار سوار بحکومت ولایت
بهار فرستادند - و بجهت زیادتیی احتیاط شهباز خان بسرحد حاجی پور
رسید و شنید که عرب بهادر در پناه راجه کجپتی درآمده است - برسر او
رفته مدت یکماه مقابله داشت - و جنگل بری کرده عرب بهادر را از آنجا بدر
کرده راجه کجپتی را زبون ساخت * و همدرین ایام خلیفه آلهی بمنزل
شریف خان ائکه تشریف بردند و او را سرفراز ساختند - و او جشن خسروانه
ترتیب داده پای انداز بسیار و پیشکش لایق بنظر گذانید - و آن روز تا نصف
شب در منزل شریف خان بنشاط و عیش گذانیدند - و نه فیل و بیست
و هفت اسب عراقی داخل پیشکشها بود * و درین سال قرعه میر حاجی
راه مکه معظمه بنام حکیم الملک گیلانی برآمده پنج لک روپیه از وجوه
خزانة عامه تحویل حکیم نمودند که بوقوف قاضی حسین مالکی شیخ الاسلام
حرم مکه معظمه بحاجیان رساند - و تحف و هدایا بجهت شرفای مکه
مصعوب حکیم ارسال نمودند - درین ولا عرضه داشت راجه تودمل رسید که
محمد معصوم فرنخودی را که بانواع تدبیر بمدارا همراه دارد خواجه شاه
منصور خطهای درشت نوشته اظهار آن نموده که زر بسیار در ذمه او هست -
و به ترسون محمد خان نیز که سردار لشکر بود خطها نوشته - درین محل که
مردم را امیدوار می باید ساخت برات بقایا نموده است - چون از سخت
گیری مکرر در مجلس اقدس سخنان مذکور شده بود او را بی دخل کرده

درین وقت همایون فرملى و تـخـان دیوانه از لشکر ظفر اثر جدا شده داخل حرامـخواران شدند - و مدت چهار ماه طایفه حلال خوار با جماعت حرامـخوار مقابله نمودند - بعضی زمینداران آن نواحی بجهت دولتخواهی حضرت خلیفه الهی راه آمد و شد غله را بر لشکر مخالف بستند و عسرت تمام درمیان ایشان پدید آمد - و بابلی قاقشال که در تانده بود بیمار گشت - و مجنون خان قاقشال که رکن رکن مخالف بود بجهت خبرضعف بابلی قاقشال اراده رفتن تانده نمود - و جماعت عاصی را بوجوه تاب مقاومت نماده - خود را بجانب بهار کشید - عرب بهادر متوجه پتینه شد که آن شهر را بتصرف آورد و خزانه آنجا را متفرق گرداند - بهار خان خاصه خیل بادشاهی در پتینه تحصن جسته ایستاد - راجه تودرمل و دولتخواهان و محمد معصوم فرنخودی و جمعی دیگر را بکوسک پتینه فرستادند - و از رسیدن اینها عرب بهادر ترک محاصره داده خود را بجانب کجپتی که از زمینداران عمده آنولایت است کشید - و راجه و صادق خان و محب علی خان و ترسون محمد خان و دیگر امرا بر سر عاصی متوجه بهار شدند - و او شبخون آورده بحسب اتفاق بر سر منزل صادقخان ریخت - و از آنجا که کاردانی صادقخان بود دران شب با مردم خود مستعد بود - اتفاقا دران شب جان بیگ و الغ خان حبشی بقراولی تعیین یافته بودند - غافل بر سر ایشان رسیده جان بیگ کشته شد - و الغ خان بدر رفت - و با صادقخان جنگ صعب اتفاق افتاد - و باقبال روز افزون عاصی و هوا خواهان او بهزیمت رفتند - و باقیع وجهی خود را به بنگاله رسانید - و این طرف کذهی بدست اولیای دولت قاهره در آمد * و از غرایب واقعات آنکه در همین ایام فرمان طلب بنام شجاعت خان حاکم مالوه بنصحبوب حسن تواچی فرستادند - و او با پسر خود قوام خان از

و فتنه عظیم قائم گشت - چون این اخبار بعرض خلیفه آهی رسید راجه تودرمل و محمد صادق خان و ترسون محمد خان و شیخ فرید بخاری و انغ خان حبشی و باقر و طیب پسران طاهر خان و تیمور بدخشی و دیگر امرا را بجهت دفع فتنه بهار و بنگاله رخصت نمودند - و فرمان بمحب علی و محمد معصوم خان فرزندوی حاکم جونپور و سماجی خان و جاگیرداران آنجا صادر گشت که دفع و رفع آن گروه نمایند - و باتفاق راجه تودرمل درین کار سعی مبذول دارند - هنوز لشکر ظفر اثر در راه بود که شاهم خان جلایر با سعید بدخشی جنگ کرده او را بقتل آورد - و چون راجه تودرمل و امرای نامدار بجونپور رسیدند محمد معصوم ملاقات نموده همراه شد - و سه هزار سوار مسلح مکمل بنظر دولتخواهان در آورد - اما چون از کم حوصلگی بسبب غلبه جاه و جمعیت - دماغ او خلل کرده بود حرکتی که ازان بوی بی اخلاصی می آمد ازو بظهور آمدن گرفت - و سخنانی که بوی نمک حرامی ازان مفهوم میشد بی اختیار بر زبان او میرفت - راجه تودرمل از روی معامله فهمی بمدارا گذرانیده در تسلی و استیلاست معصوم کوشش میکرد - چون لشکر فیروزی اثر بقصبه مونگیر رسید عاصی کابلی و قافشالان و میرزا شرف الدین حسین با سی هزار سوار و پانصد فیل جنگی و توپخانه آراسته بمقابلت دولتخواهان آمدند - چون راجه تودرمل بر سپاهیان که واقعه طلبی جبلی ایشان است اعتماد نداشت جنگ را مناسب ندیده در قلعه مونگیر تحصن جست - و بر دور قلعه قدیم قلعه دیگر ساخته نشست - و هر روز از طرفین جوانان کارزار می نمودند - چون این خبر بعرض حضرت رسید زین الدین کنبو را بداکچوکی با یک لک روپیه بمدد خرج سپاهیان فرستادند - و بعد از چند روز دیگر همان قدر زبردست دریا خان ارسال نمودند - و دو سه مرتبه دیگر بدست سرمدی و غیره مدد خرج فرستادند -

باتفاق عرب بهادر و سعید بدخشی خود را بحرام نمکي قرار نموده قصد قتل ملاطیب و برگوتم کرد - و آنها فرار نموده بدر رفتند - و خان و مان بغارت دادند - برگوتم بعد از چند روز جمعی از بندهای درگاه را جمع ساخته از آب جو سا گذشته خواست که دستبردي بحرام خواران نماید - عرب بهادر نمک بحرام پیشدستي کرده بر سر برگوتم غافل آمده او را بقتل آورد - چون خبر مخالفت عاصي کابلي بجماعت قاقشالان رسید از طرفین رسل و رسائل جاری شد - درین وقت که قاقشالان بمظفر خان مقابله داشتند عاصي بکومک ایشان روان شده بکرهي رسید - مظفر خان - خواجه شمس الدین محمد خوافي را با فوجي به تگگنای کرهي فرستاد که مانع گذشتن عاصي بشود - و عاصي چو جمعیت بسیار داشت بزور از کرهي گذشته بخواجه شمس الدین خوافي جنگ کرده غالب گشت - عاصي بقاقشالان یکی شده فتنه بالا گرفت - و از آب گذشته بر سر مظفر خان آمدند - وزیر خان جمیل که از امرای قدیم الخدمت این درگاه بود باتفاق جان محمد خان بهودی از مظفر خان جدا شده با عدا همراه گشته - و مظفر خان در قلعه تانده متحصن شد - باغیان بر شهر تانده دست یافته حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین خوافي و دیگر مردم را دستگیر نمودند - و تاراج و غارت بسیار کردند - حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین محمد و رای پترداس بکیله و مکر از حبس خود را خلاص ساخته پیاده گریخته بمدد زمینداران خود را بحاجی پور رسانیدند - چون باغیان قلعه تانده را متصرف شدند مظفر خان را بقول از خانه بر آورده بقتل رسانیدند - و اسباب و اموال او را مایه استظهار خود ساختند - ولایت بنگاله و بهار را متصرف گشته سی هزار سوار بر خود گرد آوردند - چون خلیفه آلهی میرزا شرف الدین حسین را از بند خلاص کرده پیش مظفر خان به بنگاله فرستاده بودند باغیان او را بسر داری برداشتند

رسانید - و سر او را بدرگاه فرستید - و این روشن بیگ در میان قاقشالان میبود - مظفر خان فرمان را بر آورده فرمود که روشن بیگ را گردن زدند - و سخنان درشت نسبت به بابا خان بر زبان آورد - سپاهیان که دران مجلس حاضر بودند خصوصاً بابا خان و قاقشالان بر خود لرزیده قرار حرام نمکی بخود دادند - و بجائی رسید که همه اتفاق نموده اول سرهای خود را تراشیده و طاقیه پوشیده بکلمه عصیان اعلان نمودند - و از آب گذشته در شهرگور که در زمان سلف بلکه فوتی مشهور بوده فرود آمده بنیاد اجتماع کردند - و اموال مظفر خان را هرجا یافتند بغارت بردند - و مظفر خان کشتیها را جمع نموده حکیم ابوالفتح و پترداس را با جمعی از افواج لشکر در برابر ایشان بکنار آب فرستاد - و چون خبر انحراف مزاج قاقشالان از جاده اخلاص بعرض حضرت خلیفه الهی رسید فرمان جهان مطاع بنام مظفر خان صادر شده که طایفه قاقشالان از بندگان قدیم الخدمت اند نیک واقع نشده که آنها را رنجانیده اند - باید که ایشان را بعزایت و استمالت بادشاهانه امیدوار ساخته مهم جاگیر ایشان را صورت دهد - فرمان درین وقت بمظفر خان رسید که با آن جماعت مقابله داشت - سایر ارباب عصیان بحسب ظاهر در مقام اطاعت شده بمظفر خان پیغام فرستادند که رضوی خان و پترداس را فرستید که بشما عهد و پیمان کرده خاطر مارا از جانب شما جمع سازند - مظفر خان - رضوی خان و میر ابو اسحاق پسر میر رفیع الدین و رای پترداس را فرستاده - بابا خان هر سه را مقید نموده بازار محاربه و مجادله را گرم نمود - و بحسب تقدیر در همین ایام ملاطیب و برگوتم بخشی و متصدیان مهمات بهار نیز کار و بار را سخت گرفته جاگیر محمد معصوم خان کابلی و عرب بهادر و سایر امرای بهار را تغیر داده بدسلوکی کردند - معصوم خان کابلی که بعد از بغی و عصیان بعاصی ملقب شد

امر فرامین عدالت آئین صدور یافت - پوشیده نماند که هیچ بادشاهی این
مکصول را که برابر حاصل ملک ایران تواند بود نه بخشیده و این توفیق
نیافته * و همدرین سال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان که
حکومت چونپور داشت و بدرگاه جهان پناه آمده بود باز رخصت چونپور
یافته - ملا محمد یزدی باقضي القضای آنجا معزز گشت - و حکومت
بلده دهلي بمحب علیخان پسر میر خلیفه تفویض شد *

ذکر حادثه بنگاله

مظفر خان که به بنگاله رفت و شروع در فیصل مهمات و معاملات نمود
چون سخت او برگشته و نوبت ادبار رسیده بود در معاملات سخت گیری
بنیاد کرد - و مردم را بزبان می رنجانید و جاگیر اکثر امرای بنگاله را تغیر کرد
و طلب داغ و باز یافت محاسبات کهنه در میان آورد - * بیت *

مشو در حساب جهان سخت گیر که هر سخت گیری بود سخت میر
بآسان گذاری دمی میگذار که آسان زبند مرد آسان گذار
و نیز فرموده اند که -

جهان آن به که دانا سهل گیرد که شیرین زندگانی سخت میرد
بابا خان قاقشالی هر چند ملایمت کرد و التماس نمود که جاگیر او را بر قرار
داشته طلب داغ نمایند صورت نبست - و چون پرگنه جالپسر از ابتدای
خریف از تغیر خالدي خان از درگاه بجایگزین شاه جمال الدین حسین
انجوي شیرازی تنخواه کرده بودند - خالدي خان از مال خریف مبلغی
گرفته بود - مظفر خان بجهت باز یافت آن مبلغ خالدي خان را مقید
ساخته بضرب شلاق و کف پائی زرطاب داشت - و بحسب اتفاق در
همین ایام از درگاه معلی فرمان بنام مظفر خان رسید که روشن بیگ نام
نوکر میرزا محمد حکیم که از کابل به بنگاله رفته بود او را بدست آورده بقتل

و دران ایام شخصی از رهنپور باجمیر میرفته - در راه شیری باو دو چار شده
 آن بیچاره حیران شده گرد خود خطی کشید - چون شیر قصد او کرد آن
 شخص شیر را بنام حضرت خلیفه الهی قسم داده گفت آهی بهحق صدق
 و اخلاص من که بمن آسیبی نرسانی - شیر فی الفور روی گردانیده
 بجانب صحرا روان شد - چون بومیان آن سرزمین نزد حضرت بسوگند یاد
 کردند که من آن شخص را دیدم و این حکایت از زبان او شنیدم آنحضرت
 بوقوع این حال شکر ایزد متعال بجای آورده فرمودند که من دیگر
 بدست خود شیر نخواهم کُشت - القصه روز جمعه بیست و چهارم ماه
 شعبان از پنج گروهی اجمیر پیاده بمزار مورد الانوار در آمده بشرایط طواف
 قیام نمودند * و در همین ایام ترسون محمد خان حاکم پتن از گجرات رسیده
 ملازمت نمود - و روایات جهانکشا براه پرگنه سانبهر که نمک زار است بمستقر
 سریر خلافت مسیر مراجعت کرد - بارگاه طولانی که محرابها داشت ترتیب
 کرده مسجد نام نهادند - و در یک طرف دولتخانه برپای کرده پنج وقت
 نماز دران جا بجماعت ادا می نمودند - و بیست و یکم ماه شوال دارالسور
 فتحپور محل سرداق جلال گشت - و مهتر سعادت که خطاب پیشرو
 خانی داشت و بسالت نزد نظام الملک دکنی رفته بود بایلچیان دکن
 و پیشکشهای نفیس آمده بعثه بوسی سرافراز گردید - و فیلان کوه پیکم که
 همراه آورده بود بنظر در آورد *

سال بیست و ششم الهی از جلوس شاهنشاهی

و درین سال که بیست و ششم الهی موافق سال ثمان و ثمانین و تسعمائنه
 بوده باشد بمحض رافت فطری و شفقت جبلی حکم اشرف نافذ شد
 که در کل ممالک محروسه رسم تمغا و زکوة برطرف باشد - و در تاکید این

از تدبیر وافی و تأمل کافی در غوامض معانی این کرمه اطیعوا الله و اطیعوا
 الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث صحیحہ إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ
 يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِمَامٌ عَادِلٌ - وَ مَنْ يَطِعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ يَعِصِي
 الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي - وَ عَدْلُ سَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قِيَامَ لَيْلِهَا وَ صِيَامِ
 نَهَارِهَا وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الشَّوَاهِدِ الْعَقْلِيَّةِ وَ الدَّلَائِلِ النَّقْلِيَّةِ قرار داده حکم
 نموده اند که مرتبه سلطان عادل عذد الله زیاده از مرتبه مجتهد است -
 و حضرت سلطان الاسلام و کشف الانام امیر المومنین ظلُّ الله علی الْعَالَمِينَ
 ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خَلَدَ اللَّهُ مُلْكَهُ اَبَدًا اعدل
 و اعقل و اعلم بالله اند - بنابراین اگر در مسایل که بین المجتهدین مختلف
 فیهاست بذهنی ثاقب و فکر صایب خود یکجانب را از اختلاف بجهت
 تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده باین جانب
 حکم فرمایند متفق علیه میشود - و اتباع آن بر عموم برایا و جمیع انام لازم
 و متعتم است - و ایضاً اگر بموجب رای صواب نمایی خود حکمی از احکام
 قرار دهد که مخالف نص نباشد و سبب ترفیغ عالمیان بوده باشد عمل
 نمودن بر آن بر همه کس لازم است - و مخالفت آن موجب سخط
 اخروی و خسران دینی و دنیوی است - این مصدر صدق و فور حَسْبَهُ اللَّهُ
 وَ اَظْهَرُوا لِادَاءِ حَقُوقِ الْاِسْلَامِ بمحضر علمای دین و فقهایی مهتدین تحریر
 یافت - وَ كَانَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَجَبِ سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ تِسْعَمَائِهِ * چون
 هر ساله التزام زیارت مزار فیض آثار اجمیر پیش نهاد خاطر خسرو جهانگیر
 بود در شانزدهم ماه رجب از دارالخلافت فتحپور نهضت نموده در نوزدهم
 ماه شعبان در نواحی حوض خواص خان که پنج کوهی اجمیر است
 نزول واقع شد - چون در جنگلهای رهنپور و اجمیر شیخ بسیار می باشد

و یکجتهی بود حضرت شهردار جهاندار میرزا فولاد را با خواجه خطیب نام جوانی که از آدمی زادهای بخارا بود بایلچی گری تعیین نمودند - و ملکتوبی مشتمل بر تمهید مقدمات دوستی و محتوی برتاکید روابط اشنائی و یکجتهی ارسال داشته انواع سوغات همراه ایلچیان ارسال داشته ختم باین بیت فرمودند -

* بیت *

چو ما دوست باشیم با یکدیگر شود بحر و بر ایمن از شور و شر
و درین ایام فرخ انجام روزی مسئله مختلف فیه در حضور قضاة و علما بمیان آمد و سخن دران باب بقیل و قال انجامید - و سخن درین بود که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد بر چه کس میتوان نمود - مولانا عبد الله مخدوم الملک سلطان پوری که اعلم علما بود و شیخ عبد النبی که صدر الصدور ممالک هندوستان بود و قاضی خان بدخشی که در علم کلام و حکمت امتیاز تمام داشت و حقایق پناه شیخ مبارک که در علوم معقول و منقول سرآمد علمای وقت بود و قاضی جلال الدین ملتانی و صدر جهان مفتی تذکره نوشته و بران مهرهای خود کرده بنظر اشرف آوردند *

صورت تذکره

مقصود از تشئید این مبانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان حرسه الله عَنِ الْكَدِّانِ بمیامن معدلت سلطانی و تربیت جهانبنانی مرکز امن و امان و دایره عدل و احسان شده طوایف انام از خواص و عوام خصوصاً علمای عرفان شعار و فضایی دقایق آثار که هادیان بادیة نجات و سالکان مسالک اَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتِ اند از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده توطن اختیار نموده - جمهور علمای فکول که جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صدق و صیانت انصاف دارند بعد

بعادل و داد ما را رهنمون کرد بجز عدل از خیال ما برون کرد
 بود و صفش ز حد و هم برتر تَعَالَى شَأْنُهُ اللَّهُ أَكْبَرُ

و بهمین ابیات بلاغت آیات که مشتمل بر حمد و ثناء مقتوی بر شکر و نعمات و ترغیب بعادل و داد است اختصار فرموده فاتحه خوانداند - و از منبر فرود آمده نماز جمعه ادا کردند * ازان تاریخ که مظفر خان بحکومت بنگاله رفته بود از وجوهای آن ولایت و حاصل خالصات چیزی بخزانة عامرة فرستاده بود - دران ولا پنج لک رویه نقد و دیگر اسباب واقمشه و امتعه فرستاده بود - و فیلان کوه پیکر نیز ارسال داشته بود - بنظر اشرف گذرانیدند - محمد معصوم خان کلبلی نیز سی و سه فیل پیشکش ارسال داشته بود آن نیز از نظر گذشت * روز جمعه دیگر این ماه حکم شد که فقرا و مستحقین در میدان چوگان جمع شوند - و سلطان خواجه و قلیچ خان یک یک را خیرات برسانند - قریب یک لک آدمی دران میدان جمع شده - هجوم و ازدهام بجائی رسید که هشتاد نفر عورت و طفل و پیر مرد در ته پای و دست هلاک شدند - این معنی باعث غبار خاطر اشرف شد - و حکم شد که بعد ازین اندک اندک آمده ازدهام نمایند * و قطب الدین محمد خان اتکه درین وقت باتالیقی شاهزاده کامگار شاهزاده سلیم امتیاز یافت - و مشارالیه بجهت تفویض این منصب والا - طوی بزرگ ترتیب داد - و حضرت با شاهزاده نامدار بمنزل او آمدند و باعث افتخار او شد - و قطب الدین خان پیشکش لایق گذرانیده - چنانکه رسم و قاعده قدیم است شاهزاده را بکتف و دوش خود برداشته - سر عزت و فرق اعتبار او ازین شرف آسمان سالی گشت - و طبقهای پررز و جواهر بر فرق شاهزاده نثار نمودند - و غلغله مبارکباد زمینیان بگوش آسمانیان رسیده ایشان نیز زبان تنهیت برکشادند *

چون عبد الله خان اوزبک والی ماوراءالنهر همیشه سلسله جنیان دوستی

و فیلان نامی آورده بود پرتو التفات بحال عادلخان انداخته خواجه عبد الله را با پسرش شاهي بیگ نام بخلاع بادشاهانه ممتاز گردانیده یکصد اشرفی اکبر شاهي و یکهزار و پانصد و یک روپیه و بیست چهار هزار تنگه مرادی انعام فرموده رخصت دادند * در این ایام خجسته فرجام میر نظام که شوهر خواهر میرزا شاهرخ والی بدخشان است برسم رسالت از پیش میرزا شاهرخ بدرگاه جهان پناه آمد - و اسپان ترکی و بدخشی، نژاد و لعلهای آبدار و قطارهای شتر نرو ماده پیشکش گذرانیده بعنایات شاهانه مباهي گشت * و چون حضرت خلیفه آلهی هر سال در ماه مولود حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم مجلس عرس ترتیب داده اند در روز دوازدهم ربیع الاول این سال نیز مجلس عالی منعقد گردید - و سادات و علما حاضر شده - صلاهی عام در دادند و سفره کشیدند و هیچکس از اهل شهر و بیگانه نماند که دران مجلس ازان خوان احسان بهره مند نگشت * و بعض رسیده بود که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین در روزهای جمعه و عیدین خود خطابت میکردند و خلفای بنی عباس نیز اخیالی آن سنت سنیه نموده هر یک بنفس خویش خطبه می خواندند - و بعد از خلفا نیز سلاطین اورنگ نشین مثل صاحب قرانی امیر تیمور و میرزا الغ بیگ بجهت متابعت حضرت خیر البشر خطبه میخواندند - رای صواب نمای متقاضی آن گردید که در یکی از جمعات بسیرت خلفا و ائمه هدی عمل نمایند - در روز جمعه غره ماه جمادی الاول سال بیست و پنجم آلهی در مسجد جامع دار الخلافه فتحپور پای شرف بر شرفه منبر نهاده لسان اعجاز بیان بادای این کلمات خطبه بکشادند -

* بیت *

خداوندي که ما را خسروي داد دل دانا و بازوي قوي داد

و ولایت کشمیر همیشه در زمره دولتخواهان و خدمتگاران و هواخواهان
 باج گذار بودند در آن ایام که موکب جهانگیر بعد از طواف اجمیر بعزم زیارت
 مرقده شیخ فرید شکر گنج بطرف پنجاب نهضت نمودند ملا عشقی و قاضی
 صدر الدین را بکشمیر فرستادند - و علیخان حاکم کشمیر بلوازم ضیافت و مراسم
 خدمت قیام نموده آثار حسن اخلاص و اعتقاد ظاهر گردانیده پیشکشها
 و تحفه های آن ولایت از مشک و قطاس و زعفران و شال و دیگر چیزها
 ترتیب داده مصحوب وکیل خود محمد قاسم نام در صحبت مولانا
 عشقی و قاضی صدر الدین فرستاده بود - درین وقت با ایلچی کشمیر بدرگاه
 خلیق پناه رسیده کیفیت حسن دولتخواهی علیخان مذکور بنوعی که دیده
 و دانسته بودند خاطر نشان نموده پیشکش را بعرض خسرو جهانگیر رسانیدند -
 و گناه مظفر حسین میرزا را که مقصود جوهری از پیش راجه علیخان
 آورده بود با وجود آن همه تقصیرات بخشیده بمرام خسروانه سر بلند
 ساخته از قید برآوردند * و همدین ایام یکروزی حضرت را در وقت طعام
 و سیلان الوان اطعمه که بر مایده احسان بود بدل الهام منزل گردانیدند که
 بیشک گرسنه را چشم بر این طعام افتاده خواهد بود چگونه روا باشد ما ازین
 طعامها بخوریم و گرسنگان محروم باشند - حکم شد که هر روز چند گرسنه را
 ازین طعامهای خاصه سیر سازند - آنگاه بجهت ما طعام آوردند * درین ولا
 حکمت مآب حکیم ^(۱) علی گیلانی را همراه ایلچیان عادلخان دکنی
 به بیجاپور فرستادند - و شرح اجمال آنست که حکام و ولایت دکن
 هر یکی علاحده هر ساله پیشکش و هدایا مصحوب وکلا و مردم خود بدرگاه
 می فرستادند - و چون خواجه عبد الله از جانب عادلخان امدت تحفه

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۴۲ "درین ولا بحکمت تراب علی را"

ولایت هندوستان از غبار فتنه و فساد ارباب کفر و بغی قطع گردد شهباز خان
میر بخشی را با بعضی امرا مثل قاضی خان بدخشی و شریف خان
انکه و سید قاسم و سید هاشم بارهه و سبکان قلی ترک و دیگر امرا بر سر رانا
کیکا فرستادند - و در خرابی ولایت و بدست آوردن او وصیت فرمودند -
شهباز خان بولایت رانا در آمده داد غارت و تاراج داده سر در پی او نهاده
در کوه و جنگل میگشت - و چون رانا در قلعه کوفلمیر در آمد شهباز خان
بمحاصره آن پرداخته در چند روز فتح قلعه نموده - رانا کیکا در نیم شبی از
قلعه فرود آمده بدر رفت * و همدین ایام سلطان خواجه که حضرت خلیفه
آلہی میر حاج ساخته بمکه فرستاده بودند معاودت نموده بملازمت رسید -
و انواع امتعه و اقمشه رومی و فرنگی و اسپان عربی نژاد و غلامان حبشی
برسم پیشکش از نظر گذرانید - و تمامی پسند افتاد - و سلطان خواجه
بمنصب صدارت امتیاز یافت - و چون فرستادن میر حاج بمکه هر ساله
مقرر شده بود درین سال این دولت نصیب خواجه محمد بخشی از
ندایر حضرت خواجه احرار گشت - و چهار لک روپیہ حواله خواجه مذکور
نموده روانه مکه ساختند *

سال بیست و پنجم آلہی از جلوس شاهنشاهی

و در اوایل سال بیست و پنجم آلہی خبر رسید که خانجهان حاکم
بنگاله فوت شده - آنحضرت از شنیدن این خبر تأسف بسیار خورده فرمان
تسلی و نوازش بامعین قلیخان که برادر خانجهان است و باز ماندگان او
فرستادند - و مظفر خان را که مشرف دیوان بود بحکومت ولایت بنگاله تعیین
نمودند - و رضوی خان را بخشی آن ملک و حکیم ابوالفتح را صدر و رای
پترداس و میرزا ادهم را بشرکت منصب دیوانی دادند - چون حکام

را نواختند - و روز دیگر بهمان سرعت متوجه دارالخلافه آگره شدند - و در فتحپور بیشتر اوقات در منزل که بعبادتخانه موسوم بود بصحبت علما و فضلا و مشایخ میگذرانیدند - و شبهای جمعه دران منزل احیا می داشتند و فقرا را از مراحم بادشاهانه بهره می بخشیدند - و دران وقت حوضی بیست ذرع در بیست ذرع و عمق آن سه ذرع در صحن دولتخانه فتحپور ساخته بودند - و آن حوض را از زر سرخ و سفید و سیاه پر کرده مجموع آن زر را در مقام بذل و ایثار در آوردند - و این زر که بیست کور تنگه بود در عرض سه سال بدریشان قسمت شد * و هم درین سال معصوم خان که کرکه میرزا حکیم بود و کارهای بزرگ ازو بوقوع آمده بود از میرزا رنجیده بدرگاه خلایق پناه آمده بنوازشات بادشاهانه و منصب پانصدی سرافراز شد - و در ولایت بهار جاگیر یافته بآن ولایت رفت - و در آنجا با کالاپهار که از شجاعان و امرای بزرگ افغانه بود جنگ کرده غالب گشت - و چند زخم بار رسید - خلیفه الهی از شنیدن این خبر او را سرافراز کرده - بمنصب هزاری امتیاز یافت و اسب و سراپا و فرمان عزایت روانه نمودند * و همدین سال در ماه شوال ملا طیب را بدیوانی صوبه بهار و حاجی پور و پرکوتم را بخشی و ملا محمدی^(۱) را امین و شمشیر خان خواجه سرای را صاحب اتمام تمام خالصه آنجا فرموده رخصت کردند * و همدین ماه مقصود جوهری که پیش راجه علیخان بطلب میرزا مظفر حسین رفته بود پیشکشهای راجه علیخان و میرزا آورده بنظر گذرانید *

ذکر رفتن امرا بولایت رانا کیکا

چون همیشه خاطر خیر اندیش بران مصروف است که ساحت

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۶۱ ملا محمدی نوشته ۱۲ *

در همین وقت حکم عالی صادر شد که شکار قمرغه بر طرف باشد - و شکارهای که جمع آورده اند بگذارند - و در پای درختی که فیض آلهی رسیده بود زر بسیار بفقرا و مساکین انعام نمودند - و فرمان همایون بطرح عمارتی نفاد یافت که دران مکان طرح اندازند - و در پای آن درخت باغی بسازند - و موسی سر مبارک را قصر کردند - و اکثر مقربان موافقت و متابعت کردند - انگاه ازان مبارک منزل کوچ فرمودند - و در قصبه بهیچر خبر آمدن حضرت مریم مکانی رسید که از دارالخلافه متوجه شده بودند - و موجب ابتهاج و انبساط خاطر فیاض گشت - و شاهزاده سلطان سلیم را باستقبال آنحضرت فرستادند - و خود متعاقب روان شدند - و بعد از ادراک خدمت و شرایط تعظیم ببارگاه خلایق پناه آمدند - و حکومت پنجاب را بسعید خان داده بجانب دارالخلافه آگره رایست مراجعت برافراختند - چون بخضرآباد نام موضعی رسیدند فرمودند که در سلطان پور و توابع آنجا کشتی بسیار جمع آورده براه دریا روان شوند - محمّد قاسم خان میربحر کشتی بسیار سامان نموده بنظر در آورد - و امرا و اعیان نیز کشتیها سامان نموده روز پنجشنبه سیم جمادی الثانی سنه ست و ثمانین و تسعمائه موافق سال بیست و چهارم آلهی در خضرآباد بکشتی در آمدند *

بکشتی در آمد شه ملک دین که دید است دریای کشتی نشین و اردوی معلی از راه خشکی روان شد - و بیست و نهم ماه مذکور ظاهر دهلی برابر مقام خواجه خضر ارامگاه کشتیها گردید - و چون ششم ماه رجب ایام عرس خواجه معین رح بود عزم زیارت اجمیر نمودند - و غره ماه رجب از کشتی برآمده ساعت از باد استعاره نموده هرروز سی کروه راه طی نموده در آخر روز ششم رجب که روز عرس خواجه بود بآستانه سدره مرتبت در آمدند - و از روی خضوع و خشوع زیارت نموده فقرا و مستحقین

بزم جمشید و جشن فریدون یاد داد - و از هر طرف آواز عیش و عشرت و انبساط و بیغمی بگوش مغزیان عالم بالا و مسبحان ملأ اعلی رسید - و در این ولا که بساط زمین از طبله عطار عطر بیزی کردی و خاطره‌های اندوهگین را بتماشای سبزه و ریاحین زنگ الم از دل زدودی آنحضرت اکثر اوقات را در روضه متبرکه شینج فرید گنج شکر بطاعات و عبادات مصروف داشتند - و شبها تا صبح و صبح تا رواح بصحبت مشایخ و اهل الله مشغوف بودند -

* بیت *

بدل اصحاب دل را آشنا باش درون درویش و بیرون پادشاه باش
و از آنجا کوچ بر کوچ نهضت نمودند - و در آن ایام از کثرت بارندگی خلایق بستوه آمدند - آنحضرت آینه طلبیده از انفاس مقدسه دمیده آینه را بر آتش نهادند - باران علی الفور تسکین یافت - و خلایق از محنت آسودند - و در همین وقت آواز نقاره بر آمد - فرمودند که یار محمد نقارچی است که می نواز - چون تحقیق نمودند یار محمد بود که می نواخت * و در نواهی رهناس شکار قمرغه خیال کرده بامرا و سپاهیان حکم شد که از ~~الطریق~~ شکار رانده در میدان جمع آورند - در عرض چهار روز شکاری بی‌حساب و شمار گرد آورده - نزدیک بآن رسید که قمرغه از هر دو طرف بهمرسید که بیکبار حالتی عظیم بر آن حضرت وارد شد و جذبۀ قوی رسید - و آن مظهر تجلیات ذاتی و صفاتی و مجموعه جزوی و کلی را چنان حالی روی داد که ازان بعبارت تعبیر نتوان کرد - درین باب مردم سخنان گفتند - گروهی را گمان آن بگزیده حق را با رجال الغیب اتفاق افتاده - و بخاطر بعضی چنان رسید که بی زبانان صحرا نور و خاموش نشینان هامون گرد بزبان بی زبانی گفته اند آنچه گفتنی بود -

* بیت *

ای خوش آن جذبه که ناگاه رسد بر دل و خاطر آگاه رسد

میرزا یوسف خان قرار گرفت - و حضرت در منزل او فرود آمدند - چون رایات عالی به برگشته هانسی رسید دران قصبه زیارت شیخ جمال هانسی نموده بخیرات و صدقات پرداختند * درین وقت عرضه داشت شیر بیگ بدرگاه معلی رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار نموده میرفت - راجه علیخان حاکم اسپرو بوهانپور او را گرفته مقید دارد - و در غرض ماه ذیقعدة سنه خمس و ثمانین و تسعمائه که رایات عالی بجانب پنجاب روان شد فرمان واجب الانعان بنام راجه علیخان بمصعوب مقصود جوهری شرف نفاذ یافت که مظفر حسین میرزا را گرفته همراه پسر خود بدرگاه سلاطین پناه فرستد * همدرین وقت میر علی اکبر مشهدی مولود نامہ آنحضرت را بخط قاضی غیاث الدین حاجی که از افضل وقت بود و در خدمت حضرت جنت آشیانی میگذرانید بنظر اشرف رسانید - دران مولود نامہ مسطور بود که در شب تولد آنحضرت که شب چهارم ربیع الثانی سنه اربعین و تسعمائه بود حضرت جنت آشیانی را در خواب و عالم مثال مشاهده نمودند که ایزد تعالی ایشان را فرزندی سعادتمند کرامت فرمود - و ایشان گرامی گوهر گرانمایه را جلال الدین محمد اکبر نام نهادند - آنحضرت میر علی اکبر را بصله و جایزه این مولود نامہ مشمول عواطف بیدریغ بادشاهانه ساخته برگشته ندینه را بانعام او شفقت نمودند *

ذکر آمدن روز سلطانی و سال بیست و چهارم

آلهی از جلوس شاهنشاهی

در سال بیست و چهارم آلهی از جلوس خاقانی روز سه شنبه دوم محرم الحرام سنه ست و ثمانین و تسعمائه که تحویل فیراعظم از حوت بحمل بود و سال بیست و چهارم از جلوس بادشاه درآمده عالمیان را از

و عراق روی دهد - عاقبت دران نزدیکی شاه اسمعیل پسر بزرگ شاه طهماسب حسینی الصفوی که بعد از پدر والی ایران بود بعالم بقا انتقال نمود - و هرج و مرج عظیم در آن ولایت از اثر آن ظاهر شد * و چون دران ایام بنارنول رسیدند بمقتضای این مضمون -

* بیت *

از آن ملک از نهالی نیز خواهی گدایان را تواضع کن بشاهی
بملاقات شیخ نظام نارنولی که از مشایخ وقت بود تشریف برده فقرا
و درویشان آنجا را بانعام و الطاف خسروانه خوشدل ساختند - و مجلس
سماع منعقد شد - و صوفیان شیخ وجد و حال کردند - و از آنجا متوجه
دارالملک دهلی شدند - و چون مقام حوض خاص مضرب سرافقات اردوی
گردون پوی گردید آنحضرت بمزار فیض آثار جنت آشیانی والد خود رفته
شرایط زیارت بادا آوردند - و از آنجا بزیارت مشایخ عظام دهلی آداب زیارت
و رسوم طواف را متصدی شده فقرا و مستحقین آن روضه را ببذل درم
و دینار خوشدل گردانیدند * و از آنجا بسرایی بادلی منزل نمودند - و در
سرایی مذکور حاجی حبیب الله از ولایت فرنگ آمده نفایس امتعه
و اقمشه و اسباب آن ولایت که آورده بود در نظر گذرانید - و از عجایب
و غرایب اوضاع آن ولایت حکایات معروض داشت - و از آنجا کوچ نموده
به پرگنه مالم رفته - و شب بحسب اتفاق در خانه مقدم آن پرگنه
استراحت نمودند - و صبح فرمودند که هرگاه بحسب اتفاق تنها در خانه
مزارع نزول اجلال فرموده ایم بدو مدد معاش ارزانی داریم - دیوانیان
مزروعات آن دهقان را در وجه مدد معاش او مقرر داشته از باج و خراج معاف
دارند * و در اینجا بتقریبی بمیرزا یوسف خان فرمودند که هرگاه کشمیر بشما
عزایت شود و ما بسیر بیایم در منزل شما فرود خواهیم آمد - و بعد از آن تاریخ
بدوازده سال ولایت کشمیر بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و بجاگیر

زاهدان کعبه پرستی و ما دوست پرست
 تو باین عقل مسلمانی و ما برهمنیم
 اگر ایمان همین کعبه پرستیست
 پرستاران بت را طعنه از چیست
 غرض ز خلقت سایه همین بود که کسی
 بروی حضرت خورشید پای خود نهد
 چه کفر و چه اسلام در کوی دوست
 بهر رو که رو آورم سوی اوست
 راندند ز کعبه ات که ابتر شده
 در کفر به برهمن برابر شده
 در بتکده هم رخت ندادند که تو
 در حالت افطرار کافر شده

و راقم در هزار و بیست و چهار هجری در برهانپور خاندیس بشرف ملازمت
 و دریافت ملاقات رای منوهر مذکور رسید - الحق صاحب طبع عالی و فهم
 متعالی بود - و نسبت قرابت بچند مرتبه با سلسله حضرت خلیفه الهی
 نموده بود - و از اکبر و اعیان راجپوتان بود - و در اوایل هزار و بیست و پنجم
 در برهانپور بمرگ طبعی در گذشت *

ذکر ظاهر شدن ذوذاو به

درین ایام در وقت نماز شام در طرف غرب مایل بشمال ذوذاو به بر
 روی آسمان ظاهر شد - تا در ساعت از شب گذشته بغایت مهیب بود -
 حسب الحکم اهل نجوم و ارباب تقویم حاضر شده - راپها بران قرار گرفت
 که تاثیر آن در ولایت هندوستان نخواهد بود - و ظاهر اثر آن در خراسان

مظفر حسین میرزا روانه درگاه شده بود آمده بشرف استانه بوسی مشرف شد - و از آنجا کوچ کوچ متوجه اجمیر شدند - چون باجمیر رسیدند لوازم زیارت بتقدیم رسانیده فقرا و مساکین آن بقعه را از انعام عام سرسبز و شاداب ساختند - و هر روز یکبار زیارت رفته صحبت درویشان میداشتند - و علما و درویشان حاضر میشدند - و سخنان نفس الامری مذکور میکردند - و نغمه و سرود درمیان می آمد - و ارباب وجد و ذوق حال میکردند - و هر یک از اهل استحقاق بانعام و وظایف خوشدل می گشتند - و روز عرس را بنهایت بذل و ایثار گذرانیدند - و در کنف عزّ و اقبال مراجعت فرمودند - چون بنواحی انبرسر رسیدند حکم فرمودند که در موضع جوتھالی (۱) اعمال انبرسر شهر کهفته که چندین هزار سال ویران مطلق بود بنای شهر و قلعه فرمودند - و دیوارهای قلعه و دروازه و باغ باصرا تقسیم نمودند - و در اتمام تاکید نمودند - و در مدت بیست روز عمراتی که در سالها اتمام میسر نبود ساخته و پرداخته شد - بعد از آن حکم اشرف نفاذ یافت که از تمام برگذات آن صوبه رعایا و اصناف محترفه در آن حصار جمع آمده آبادان سازند - چون این زمین از قدیم رای لونکرن داشت بنام مغوهر پسر مشار الیه که از طفولیت در ظل عاطفت نشوونما می یافت این شهر را بنام آن طفل بمغوهر نگر موسوم گردانیدند - و آن طفل جوانی صاحب فهم و عالی طبیعت شده شعر فارسی را نیکو می گفت - و بتربیت حضرت از مشاهیر خوش فہمان و خوش طبعان شده بود - و این چند بیت از نتایج طبع اوست و توسنی تخلص مینمود -

* بیت *

چند دکان دین بیارایی

کافری رونق دگر دارد

ذکر رسیدن امرا و افواج منصور بولایت

اسیر و برهانپور

در اوراق بیش مذکور شد که دران ایام حسب الحکم - شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا با ده هزار سوار بر سر اسیر و برهانپور تعیین شدند - و چون خبر جمعیت لشکر راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور رسید در قلعه خزیده دم در کشید - امرا بآن ولایت در آمده تا بیجانگر عنان باز نکشیدند - تفرقه تمام بولایت اسیر راه یافت - راجه علیخان از در معجز و انکسار در آمده امرا را وسیله جرایم خود ساخت - و قرار داد که پیشکش لایق از هر قسم بمصکوب کسان اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستد - در این اثنا قطب الدین محمد خان بجهت فتوری که در بروج و بروده و جاگیرهای او از رهگذر مظفر حسین میرزا روی داده بود از امرا جدا شده بندربار و سلطان پور رفت - فی الجمله فتوری در مهم اسیر و برهانپور ظاهر شد - بنابراین شهاب الدین احمد خان و سایر امرا وسیله درخواست تقصیرات راجه علیخان شده - راجه علیخان پیشکشهای لایق و تحفههای مختلف بدرگاه سلاطین پناه فرستاد - امرا از ولایت او مراجعت نموده بجایگیرهای خود رفتند * و در همین ایام حکیم عین الملک که برسالت پیش عادلخان حاکم دکن رفته بود آمده فیلان نامی و پیشکشهای گرامی بنظر اشرف رسانید * چون هر سال خلیفه الهی زیارت مزار فایض الانوار خواجه معین الدین قدس سره را التزام نموده بودند و ماه رجب که ایام عرس حضرت خواجه معین الدین است نزدیک رسیده بود متوجه خطه مبارکه اجمیر گردیدند - و چون در منزل توده اتفاق افتاد سیادت پناه میر ابوتراب که از اکابر سادات شیراز بود و سالها پدر و اعمام او در صحبت سلاطین گجرات معتبر و معزز بودند بهمراهی راجه تودرمل از گجرات بعد از فتح

بیگم همراه از سورت بدکن رفته بود مظفر حسین میرزا را که در آن وقت در سن
 پانزده شانزده سالگی رسیده بود ماده فتنه و فساد ساخته از دکن برون آورد .
 و جمعی اوباش و مردم هرجائی بر او جمع شدند - و روی بغی و عناد
 بگجرات نهادند - در آن وقت راجه تودرمل بضبط و تشخیص جمع در پتن
 مشغول بود - ازین رهگذر در هر گوشه فتنه انگیزی سر بر آورده و فتور
 و آشوب عجیبی بهم رسید - وزیر خان که حاکم گجرات بود اگرچه جمعی
 با او بودند اما تمامی واقعه طلب بودند - بنابراین وزیر خان قرار تحصن
 داده شرح واقعه را بر راجه تودرمل نوشت - پدش از آنکه راجه بکومک
 رسد باز بهادر پسر شریف خان در پرگنه نوباد بمظفر حسین میرزا جنگ
 کرده شکست یافت - و مظفر حسین میرزا بکذبایت رفته دوسه روز آنجا
 بوده متوجه احمد اباد شد - در این اثنا راجه تودرمل از پتن باز گشته
 باحمد اباد رسید - ارباب فساد چون خبر آمدن راجه شنیدند از کنار احمد اباد
 برخاسته بطرف دولقه روان شدند - راجه و وزیر خان تعاقب نموده در حوالی
 دولقه بمخالفان رسیدند - و حرب صعب اتفاق افتاد - اولیای دولت روز
 افزون بفتح و فیروزی اختصاص یافته اعدا بهزیمت رفته و خود را بجانب
 جونه گر کشیدند - بعد از فتح راجه متوجه درگاه شد - چون خبر رفتن راجه
 بمیرزا رسید مراجعت نموده باز بر سر احمد اباد آمد - و وزیر خان را
 محاصره کرد - اگرچه جمعیت وزیر خان بسیار بود اما از نا اعتمادی مردم
 بضرورت تحصن جست - و مهر علی وکیل مظفر حسین میرزا که مایه
 فساد و فتنه بود نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته قصد برآمدن داشت - در این
 وقت بندوقی از قلعه بمهر علی رسیده او را بجهنم فرستاد - مهر علی که از
 میان رفت مظفر حسین میرزا راه گریز و ادبار پیش گرفت و بجانب سلطانپور
 و ندریار رفت - و آن فتنه و آشوب فرونشست رَجَعًا إِلَى الْمَقْصُودِ *

برادر خان عالم و خواجه ناصر الدین و مجموع سپاه نصرت دستگاه کنکاش
 نموده تا قریب پانصد کس را بمکافطت تهاه گذاشتند - و بقیه بتسویه
 صفوف پرداخته و بقواعد و قوانین جنگ صفها آراسته فیلان خاصه حضرت
 اعلی را نیم شب روان کردند - که تا وقت صبح چهارم شهر ذی حجه سنه
 اربع و ثمانین و تسعمائه هفت کروه راه رفته بودند که طرفین بهم رسیده
 آتش حرب اشتعال یافت - و میرزا محمد مقیم که سردار هراول بود
 بشهادت رسید و شکست بر اعدا افتاد - راجه نراینداس گریخته بدر رفت -
 و اولیای دولت بفتح و فیروزی اختصاص یافتند - چون عرضه داشت
 آصفخان بعرض حضرت رسید موجب انبساط خاطر ملکوت ناظر گشت -
 فرامین مطاعه لازم الطاعه محتوی بر نوازش و تحسین بهریک از امرا
 و لشکریان ایدر شرف ورود یافت - و چون خاطر خطیر انور اشرف اقدس
 خسرو جهانگیر از مهمات مالوه و تعین امرا بولایات اسیر و برهانپور فراغت
 یافت عنان بجانب دارالخلافه آگره و فتحپور منعطف گردانیدند - و تمامی
 راه بسیر و شکار میرفتند - تا در روز یک شنبه بیست و سیم صفر فتحپور مستقر
 ریایات جلا و جلال شد - اهالی و اشراف و متوطنان باستقبال استعجال
 نموده غلغلہ دعا و ثنا بساکفان ملای اعلی رسانیدند * و بعد از دو سه ماه در
 ولایت گجرات فی الجملة فتوری از ممر در آمدن مظفر حسین میرزا ابن
 ابراهیم حسین میرزا که دخترزاده میرزا کامران باشد روی داد - و شرح
 این واقعه بطریق اجمال آنست که در زمانی که ریایات جهانکشا در محاصره
 قلعه سورت بود گلرخ بیگم صبیحه میرزا کامران و منکوحه ابراهیم حسین
 میرزا پسر خرد سال خود مظفر حسین میرزا را برداشته بجانب دکن رفته
 بود - چنانچه شرح این حکایت در فتح احمد آباد مذکور است - و در
 این ولا مهر علی نام مقسودی که از نوکران ابراهیم حسین میرزا بود و با گلرخ

و سیم آلهی بر تخت سلطنت جلوس نموده عالم و عالمیان را از مراسم
 بادشاهانه سرسبز و شاداب نمودند - و در باب آبادانی مملکت می کوشیدند -
 و رعایای آن ملک آمده عرض حال خود عرض نموده موافق مطلب
 خود کار سازی نموده کمال مراسم و الطاف از آنحضرت می دیدند -
 و مهمات و معاملات آنصوبه را بوجه احسن صورت داده اکثر زمین داران
 را مطیع و فرمانبردار نمودند - درینولا که سرکار مالوه را مضروب سرافقات
 خیم فلک احتشام نموده بودند - چون راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور
 لوازم عبودیت بتقدیم نرسانیده بود رومی عالم آرامی متوجه تنبیه و تادیب
 او گشت - و بعضی امرای بزرگ را مثل شهاب الدین احمد خان
 و قطب الدین محمد خان و شجاعت خان و شاه فخر الدین خان و شاه
 بداف خان و تولک خان و دیگر جاگیرداران مالوه را بر سر ولایت او تعیین
 نمودند - و سرداری این فوج بشهاب الدین احمد خان مفوض گشت -
 و شهباز خان میربخشی را حکم شد که داغ و محله آن لشکر را دیده
 بزودی اهتمام نموده روانه سازد - و در همان منزل راجه تودرمل را بجهت
 تحقیق مهمات و سرانجام ولایت گجرات تعیین نمودند - خبر رسید که
 اولیای دولت با فراینداس جنگ کرده فتح نمودند - شرح این اجمال
 آنکه دران ایام که قلیچ محمد خان از ایدر همراه علی مراد اوزبک متوجه
 درگاه معلی شد - و آصفخان بسرداری آن لشکر قیام می نمود - اتفاقاً خبر
 رسید که راجه ایدر با جماعتی از راجپوتان که از خان و مان آواره بودند
 و دیگر زمینداران باتفاق راناکیکا جمعیت نموده بده کروهی ایدر نشست -
 و داعیه شهبختون داشت - چون این خبر محقق شد آصفخان و میرزا
 محمد مقیم و تیمور بدخشی و محمد قلیچ و میر معصوم بکری و مظفر

تعیین نمودند - چون رایات عالی باو دی پور رسید عرضه داشت سلطان
خواجه از بندر سورت رسید که بجهت عده قول فرنگیان جهاز معطل است -
حضرت شاهنشاهی علی مراد را که از جوانان مردانه بود فرستادند
که قلیچ خان را از ایدر بسرعت تمام بیاورد تا او را بروان ساختن جهاز
فرستند - و بجای قلیچ خان آصف خان سردار لشکر باشد - درین حال
قطب الدین محمد خان و راجه بگوانداس از کوکونده باستان بوس آمدند -
و شاه فخر الدین و جگنات را در اودی پور گذاشتند - و راجه بگوانداس
و سید عبد الله خان را در ده کانی اودی پور تعیین نمودند - و رایات
جهانکشی چون به نزدیک بانسواله و دونکر پور رسید راجه و زمینداران آن
سرزمین باستانه اقبال آمده زمین بوس را دریافتند - و پیشکشهای لایق بنظر
آوردند - و مورد مراحم خسروانه گشتند * و هم درین جا راجه تودرمل از
ولایت بنگاله آمده شایسته التفات بادشاهی گشت - و قریب به پانصد
زنجیر فیل از غنایم بنگاله یا دیگر تحف و پیشکشها بنظر آورد * و در همین
منزل قلیچ خان نیز بملازمت رسیده رخصت سورت یافت که رفته
جهازات را روانه سازد - و اوباتفاق کلیان رای بقال از فرنگیان قول گرفته
جهازات را روانه نمود - و بزودی معاودت نموده در مالوه باستان بوس
آسمان رتبه شد - چون خاطر اقدس از مهمات ولایت رانا جمعیت تمام
بهم رسانید و زمینداران آن زمین در سلک بندگان در آمدند سیرکنان و شکار
افغان بمالوه شتافتند *

(سال بیست و سیم الهی از جلوس شاهنشاهی)

در نواحی پرگنه دیبالپور از توابع مالوه بهار نوروز سلطانی شده در
دوشنبه بیستم ذی حجه سنه اربع و ثمانین و تسعمائه موافق سال بیست

طلب داشته دیوان کل فرمودند - و چون سلطان خواجه را بمیر حاجی
 تعیین نموده بودند و راه کوکنده بگجرات نزدیک بود قطب الدین محمد خان
 و قلیچ خان و آصفخان را با جمعی از امرا فرمودند که بدرقه قافله سلطان
 خواجه شده از کوکنده بگذرانند - و درین ضمن ولایت کیکا را غارت و تاراج
 نمایند - و در هر جا که کیکا را بشنوند بر سر او رفته دمار از روزگار او بر آورند -
 و در وقت رخصت سلطان خواجه - خلیفه الهی بطریق محرمان سرو پا
 برهنه کرده احرام بسته قدمی چند متابعت سلطان خواجه نمودند - درین
 حال غریو از حاضران برخاسته بی اختیار زبان بدعا و ثنا کشودند - و چون
 رایات اعلیٰ به پرگنه موهی رسید خبر آوردند که چون قطب الدین خان
 و امرا بکوکنده رسیدند رانا گریخته بکوهستان در آمد - حکم شد که قطب
 الدین محمد خان و راجه بگوانداس در کوکنده توقف نمایند - و قلیچ خان
 با امرا همراه قافله تا ایدر برود - و خود بمحاصره قلعه ایدر قیام نماید -
 و جمعی را همراه نموده قافله را باحمد آباد رساند - چون قلیچ خان بایدر
 رسید راجه آنجا گریخته بکوهستان در آمد - و در بتخانه ایدر راجپوت چند
 قرار مودن بخود داده بودند - در یک لحظه نیست و نابود شدند - و قلیچ
 خان روز دیگر تیمور بدخشی را با پانصد سوار همراه قافله نموده باحمد آباد
 که چهل گروهی ایدر است فرستاد و همدین فصت شهاب الدین احمد
 خان و شاه فخر الدین خان و شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان
 و دیگر امرای جاگیردار مالوه بملازمت رسیدند - و خاطر اقدس بانظام
 و نسق آن ولایت توجه نموده غازي خان بدخشی را منصب هزاري
 داده با شریف خان اتکه و مجاهد خان و سبکان قلی ترک قریب سه
 هزار سوار در قصبه موهی گذاشتند - و در کوهستان مدارن عبد الرحمن
 بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن پسر موید بیگ را با پانصد سوار

صفحه	انکار
۲۴۴	ذکر محاربه خان اعظم با جام و پسران امین خان غوری
۹۲۱	و نصرت یافتن خان اعظم
۹۲۲	سال سی و ششم الهی از جلوس شاهنشاهی
۹۲۴	سال سی و هفتم الهی از جلوس حضرت شاهنشاهی
۹۲۸	سال سی و هشتم الهی از جلوس شاهنشاهی
۹۳۴	نور الدین محمد جهانگیر غازی

صفحه	اذکار
۸۵۴ ...	۲۲۴ ذکر رسیدن امرا و افواج منصور بولایت اسیر و برهانپور
۸۵۶ ...	۲۲۵ ذکر ظاهر شدن ذو ذرابه
...	۲۲۶ ذکر آمدن روز سلطانی و سال بیست و چهارم الهی از
۸۵۸ ...	جلوس شاهنشاهی
۸۶۱ ...	۲۲۷ ذکر رفتن امرا بولایت رانا کیکا...
۸۶۲ ...	۲۲۸ سال بیست و پنجم الهی از جلوس شاهنشاهی
۸۶۶ ...	۲۲۹ صورت تذکره
۸۶۸ ...	۲۳۰ سال بیست و ششم الهی از جلوس شاهنشاهی
۸۶۹ ...	۲۳۱ ذکر حادثه بنگاله
۸۷۶ ...	۲۳۲ سال بیست و هفتم الهی از جلوس شاهنشاهی
۸۸۳ ...	۲۳۳ سال بیست و هشتم الهی از جلوس شاهنشاهی
۸۸۵ ...	۲۳۴ سال بیست و نهم الهی از جلوس شاهنشاهی
۸۸۷ ...	۲۳۵ ذکر آمدن برهان نظام الملک
۹۰۳ ...	۲۳۶ سال سیم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
۹۰۵ ...	۲۳۷ سال سی و یکم الهی از جلوس شاهنشاهی
۹۱۱ ...	۲۳۸ سال سی و دوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
۹۱۲ ...	۲۳۹ ذکر رفتن میرزا شاهرخ بکشمیر و صلح نمودن بحاکم کشمیر
۹۱۵ ...	۲۴۰ سال سی و سیم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
...	۲۴۱ ذکر رفتن صادق محمد خان بر سر قلعه سهوان و صلح نمودن
۹۱۶ ...	با جانی بیگ حاکم تته
۹۱۷ ...	۲۴۲ سال سی و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
۹۲۰ ...	۲۴۳ سال سی و پنجم الهی از جلوس شاهنشاهی

صفحه	تذکار
۷۸۰	۲۰۵ ذکر فرستادن امرا بمحاصره قلعه سورت
۷۸۳	۲۰۶ ذکر نهضت خلیفه الهی بعزم تسخیر بندر سورت
۷۸۹	۲۰۷ ذکر سال هژدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
۷۹۰	۲۰۸ ذکر رفتن و مراجعت نمودن حسین قلیخان بنگرکوت
	۲۰۹ ذکر وقایع که بعد از وصول دار الخلافه از ولایت گجرات
۷۹۳	و وقوع یافته
۸۰۷	۲۱۰ ذکر وقایع سال نوزدهم الهی
۸۰۸	۲۱۱ ذکر نهضت موکب منصور به تسخیر پهنه و حاجی پور
۸۲۵	۲۱۲ سال بیستم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
۸۲۶	۲۱۳ ذکر محاربه خانخانان با داود افغان و شکست یافتن او
۸۳۱	۲۱۴ صلح کردن داود و ملاقات او با خانخانان
۸۳۳	۲۱۵ ذکر بنای عبادت خانه
۸۳۶	۲۱۶ آمدن میرزا سلیمان بدرگاه سلاطین پناه
	۲۱۷ سال بیست و یکم الهی از جلوس مقدس انور حضرت
۸۴۰	شاهنشاهی
۸۴۱	۲۱۸ ذکر رفتن میرزا سلیمان بمکه مشرفه
	۲۱۹ سال بیست و دویم الهی از جلوس مقدس حضرت
۸۴۲	شاهنشاهی
۸۴۳	۲۲۰ شرح و قایع خطه اجمیر
۸۴۵	۲۲۱ محاربه کورمانسنگه با راناکیکا و شکست یافتن آن ملعون
۸۴۶	۲۲۲ احوال خانجهان در برابر داود
۸۵۰	۲۲۳ سال بیست و سیم الهی از جلوس شاهنشاهی

اذکار	صفحه
۱۸۴ ذکر سال هشتم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۰۸	
۲۸۵ ذکر سال نهم از جلوس شاهنشاهی ۷۱۶	
۱۸۶ ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود ۷۲۳	
۱۸۷ سرگذشت آمدن نوبت سیوم میرزا سلیمان بکابل ۷۲۴	
۱۸۸ ذکر سال دهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی ۷۲۶	
۱۸۹ ذکر بغی و مخالفت علیقلی خان زمان و ابراهیم و اسکندر ۷۲۷	
۱۹۰ قضیه گریختن آصف خان بولایت گده ۷۳۱	
۱۹۱ ذکر احوال علی قلی خان و سایر ارباب فساد ۷۳۳	
۱۹۲ ذکر ایلغار حضرت بر سر خان زمان ۷۳۸	
۱۹۳ ذکر سال یازدهم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۴۰	
۱۹۴ ذکر رفتن مهدی قاسم خان بگده و گریختن آصف خان بجانب خان زمان ۷۴۱	
۱۹۵ ذکر نهضت رایات ظفر قرین بجانب لاهور ۷۴۶	
۱۹۶ ذکر سال دوازدهم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۵۰	
۱۹۷ ذکر سال سیزدهم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۶۲	
۱۹۸ ذکر سال چهاردهم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۶۵	
۱۹۹ ذکر فتح قلعه کالنجر ۷۶۶	
۲۰۰ ذکر ولادت شاهزاده عالیقدر سلطان سلیم میرزا ۷۶۷	
۲۰۱ ذکر سال پانزدهم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۶۸	
۲۰۲ ذکر سال شانزدهم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۷۲	
۲۰۳ ذکر سال هفدهم الهی از جلوس شاهنشاهی ۷۷۵	
۲۰۴ ذکر عزیمت ولایت گجرات ۷۷۵	

صفحه	اذکار
۶۰۳	۱۶۷ احوال هیمو
۶۰۳	۱۶۸ تتمه احوال هزد
...	۱۶۹ نهضت موکب شاهنشاهی بصوب پنجاب و بیان سفر عالم
۶۰۸	تقدس حضرت جهانبانی
...	۱۷۰ واقعات مسرت آیات حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب
۶۱۰	پنجاب تا وقت جلوس مقدس
۶۱۳	۱۷۱ ذکر احوال و مآل حال شیرخان افغان
۶۳۱	۱۷۲ ذکر احوال سلیم شاه ولد شیرخان
۶۴۰	۱۷۳ ذکر احوال سلطان محمد عدلی
...	۱۷۴ ذکر خلیفه الهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بن
۶۴۴	محمد همایون بادشاه
۶۴۸	۱۷۵ سال اول از جلوس شاهنشاهی
...	۱۷۶ رسیدن خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع عز و جلال و نهضت
۶۴۹	موکب اقبال بدفع آن نکبت مآل
...	۱۷۷ فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو
۶۵۱	و بیاسا رسیدن او
۶۵۴	۱۷۸ ذکر سال دوم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی
۶۵۸	۱۷۹ ذکر سال سیوم از جلوس شاهنشاهی
۶۶۲	۱۸۰ ذکر سال چهارم از جلوس شاهنشاهی
۶۶۶	۱۸۱ ذکر سال پنجم از جلوس شاهنشاهی
۶۸۱	۱۸۲ ذکر سال ششم الهی از جلوس شاهنشاهی
۶۹۵	۱۸۳ ذکر سال هفتم الهی از جلوس حضرت شاهنشاهی

صفحه	انکار
۱۵۲	ذکر مظهر کرامات عالی رفعت بخش مسند حقیقی
۵۱۷ ...	و مجازی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی
۵۲۰ ...	ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب
۱۵۴	نهضت موکب همایونی بتسخیر بنگاله و عطف عنان بسمت
۵۲۲ ...	گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک
۵۳۷ ...	گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بنخیال فاسد
۱۵۶	رسیدن نوید ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی بکحضرت
۵۵۶ ...	جهانبانی و تتمه کلام
۵۵۷	ظهور کرامت از حضرت شاهنشاهی در ماه هشتم شرف ولادت
۱۵۸	توجه موکب عالی بسمت قندهار و از آن حدود سفر حجاز
۵۶۱ ...	و آهنگ عراق کردن
۵۶۸ ...	ذکر مجملی از احوال شیر خان
۵۷۰ ...	ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر
۵۷۱ ...	ذکر احوال میرزا کامران
۵۷۳ ...	احوال میرزا هندال و غیره
۱۶۳	نهضت حضرت جهانبانی بسمت خراسان و عراق و آنچه
۵۷۴ ...	در سفر بظهور آمد
۵۷۷	فرمان سلطان شاه طهماسب بمحمد خان تکلو حاکم هرات
۱۶۵	مراجعت موکب جهانبانی از عراق بسمت قندهار و کابل
۵۹۵ ...	و دیگر واقعات
۱۶۶	مجملی از سوانح هندوستان که در آیام هرج و مرج
۶۰۲ ...	روی نمود

صفحه	تذکر
۳۲۲	۱۳۳ ذکر سلطان علاء الدین خلجی
۳۳۰	۱۳۴ ذکر سلطان شهاب الدین
۳۳۱	۱۳۵ ذکر سلطان قطب الدین مبارکشاه بن سلطان علاء الدین خلجی
۳۴۰	۱۳۶ ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه
۳۴۵	۱۳۷ ذکر سلطان محمد تغلق شاه
۳۶۳	۱۳۸ ذکر سلطان فیروز شاه بن رجب
۳۸۱	۱۳۹ ذکر سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن فیروز
۳۸۲	۱۴۰ ذکر سلطان ابوبکر شاه
۳۸۵	۱۴۱ ذکر سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه
	۱۴۲ ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاه پسر میانه سلطان محمد شاه
۳۸۸	که همایون خان خطاب داشت
۳۸۹	۱۴۳ ذکر سلطان محمود شاه پسر خرد محمد شاه
۴۰۳	۱۴۴ ذکر خضر خان بن ملک سلیمان
۴۱۰	۱۴۵ ذکر مبارکشاه بن ریات اعلیٰ خضر خان
۴۲۶	۱۴۶ ذکر محمد شاه بن مبارکشاه بن خضر خان
	۱۴۷ ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن مبارکشاه بن ریات اعلیٰ خضر خان
۴۳۲	۱۴۸ ذکر سلطان بهلول لودی
۴۳۴	۱۴۹ ذکر سلطان سکندر بن سلطان بهلول
۴۵۲	۱۵۰ ذکر سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن سلطان بهلول
۴۷۸	لودی افغان
	۱۵۱ ذکر حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه
۴۸۸	

صفحه	اذکار
۲۸۵	۱۱۳ ذکر سلاطین عالیشان حضرت دهلوی که خلاصه سلاطین زمان و فرمان فرمایان دورانند
۲۸۶	۱۱۴ ذکر سلطان معز الدین سام غوری مشهور به شهاب الدین
۲۸۹	۱۱۵ ذکر سلطان قطب الدین ایبک
۲۹۰	۱۱۶ ذکر سلطان تاج الدین یلدوز
۲۹۱	۱۱۷ ذکر ناصر الدین قباچه
۲۹۲	۱۱۸ ذکر ملک بهاء الدین طغرل
۲۹۲	۱۱۹ ذکر اختیار الدین محمد بختیار خلجی
۲۹۴	۱۲۰ ذکر عز الدین محمد شروان
۲۹۵	۱۲۱ ذکر علی مردان خلجی
۲۹۶	۱۲۲ ذکر ملک حسام الدین عوض خلجی
۲۹۷	۱۲۳ ذکر سلطان آرام شاه بن سلطان قطب الدین ایبک
۲۹۸	۱۲۴ ذکر سلطان شمس الدین التمش
۳۰۰	۱۲۵ ذکر رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین
۳۰۱	۱۲۶ ذکر سلطان رفیع بنفت شمس الدین التمش
۳۰۲	۱۲۷ ذکر سلطان معز الدین بن بهرام شاه بن سلطان شمس الدین
۳۰۳	۱۲۸ ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه
...	۱۲۹ ذکر سلطان ناصر الدین محمود پسر خرد سلطان شمس الدین
۳۰۴	التمش
۳۰۵	۱۳۰ ذکر سلطان غیاث الدین بلبن
۳۰۶	۱۳۱ ذکر سلطان معز الدین کیقباد
۳۱۳	۱۳۲ ذکر سلطان جلال الدین خلجی

صفحه	اذکار
۲۲۵	۹۱ بحکومت رسیدن سلطان محمد شاه مرتبه سیم
۲۲۸	۹۲ ذکر سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه ...
۲۲۹	۹۳ ذکر سلطان نازک‌شاه بن فتح شاه...
۲۲۹	۹۴ شاهي يافتن محمد شاه مرتبه چهارم بر مملکت کشمیر
۲۳۲	۹۵ ذکر سلطان شمس الدین بن سلطان محمد
۲۳۲	۹۶ مشرف گشتن نازک‌شاه بن سلطان شمس الدین بر مملکت کشمیر
۲۳۳	۹۷ ذکر تسلط میرزا حیدر...
۲۳۹	۹۸ رسیدن نازک‌شاه بن سلطان شمس الدین باز بشاهی کشمیر
۲۴۲	۹۹ ذکر ابراهیم شاه بن محمد شاه که برادر نازک شاه باشد
۲۴۴	۱۰۰ ذکر اسمعیل شاه بن علিশاه برادر ابراهیم شاه
۲۴۵	۱۰۱ ذکر حبیب شاه پسر اسمعیل شاه بن علিশاه
۲۴۸	۱۰۲ ذکر حکومت غازي خان ...
۲۵۰	۱۰۳ ذکر حسین خان برادر غازيخان ...
۲۵۴	۱۰۴ ذکر سلطان علিশاه برادر حسین ...
۲۵۷	۱۰۵ ذکر یوسف خان بن علিশاه ...
۲۶۵	۱۰۶ ذکر فرمان روایان مملکت ملتان دلیستان
۲۶۶	۱۰۷ ذکر شیخ یوسف ...
۲۶۸	۱۰۸ ذکر سلطان قطب الدین لنکا ...
۲۶۹	۱۰۹ ذکر سلطان حسین ولد سلطان قطب الدین لنکا
۲۷۴	۱۱۰ ذکر فیروز شاه بن حسین شاه لنکا
۲۷۶	۱۱۱ ذکر سلطان محمود بن سلطان فیروز
۲۸۱	۱۱۲ ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

صفحه	اذکار
۱۸۸	۷۱ ذکر حکومت سلطان بهادر گجراتی
...	۷۲ ذکر حکومت گماشتهای حضرت جنت آشیانی محمد
۱۸۹	هدایون بادشاه
۱۸۹	۷۳ ذکر ملو قادر شاه
۱۹۲	۷۴ ذکر حکومت شجاع خان
۱۹۶	۷۵ ذکر باز بهادر بن شجاع خان
۱۹۹	۷۶ ذکر حکام ولایت دلپذیر کشمیر...
۱۹۹	۷۷ ذکر سلطان شمس الدین آل طاهر
۲۰۱	۷۸ ذکر سلطان جمشیر بن سلطان شمس الدین
۲۰۲	۷۹ ذکر سلطان علاء الدین
۲۰۳	۸۰ ذکر سلطان شهاب الدین بن سلطان شمس الدین...
۲۰۴	۸۱ ذکر سلطان قطب الدین بن سلطان شمس الدین
۲۰۴	۸۲ ذکر سلطان سکندر بن قطب الدین بن شمس الدین
۲۰۶	۸۳ ذکر سلطان علی شاه بن سلطان سکندر ...
۲۰۸	۸۴ ذکر سلطان زین العابدین بن سلطان سکندر بت شکن
...	۸۵ ذکر سلطنت حاجی خان المخاطب به حیدر شاه بن سلطان
۲۱۶	زین العابدین
۲۱۷	۸۶ ذکر سلطان حسن بن حاجی خان
۲۲۰	۸۷ ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان حسن بن محمد خان
۲۲۳	۸۸ ذکر سلطان فتح شاه ...
۲۲۴	۸۹ بشاهی رسیدن محمد شاه کورت دوم
۲۲۵	۹۰ شاهي يافتن فتح شاه کورت دوم

صفحه	اذکار
۹۳	ذکر باریک شاه خواجه سرا ۵۰
۹۳	ذکر پرور شاه ۵۱
۹۴	ذکر محمود شاه ۵۲
۹۴	ذکر مظفر شاه حبشی ۵۳
۹۴	ذکر سلطان علاء الدین ۵۴
۹۵	ذکر نصیر شاه ۵۵
...	ذکر حکام جونپور که ارباب سیر و اخبار هندوستان ایشان را ۵۶
۹۷	سلاطین شرقیه خوانند ۵۷
۹۷	ذکر سلطان الشرق ۵۸
۹۸	ذکر مبارک شاه ۵۹
۹۹	ذکر سلطان ابراهیم شرقی ۶۰
۱۰۱	ذکر سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی ۶۱
۱۰۴	ذکر محمد شاه بن محمود شاه ۶۲
۱۰۴	ذکر سلطان حسین بن محمود شاه ۶۳
۱۰۷	ذکر کامروایان و فرمان فرمایان ولایت مالوه و مندو ۶۴
۱۰۸	ذکر دلاور خان غوری ... ۶۵
۱۰۹	ذکر سلطان هوشنگ بن دلاور خان غوری ۶۶
۱۲۱	ذکر محمد شاه بن هوشنگ شاه بن دلاور خان غوری ۶۷
۱۲۵	ذکر سلطان محمود خلجی ... ۶۸
۱۴۴	ذکر سلطان غیاث الدین خلجی ۶۹
۱۵۰	ذکر سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین خلجی ۷۰
...	ذکر سلطان محمود شاه بن سلطان ناصر شاه بن سلطان ۷۱
۱۶۴	غیاث الدین خلجی ۷۲

صفحة	اذکار
۸۴ ...	ذکر سلطنت ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود ۲۸
۸۵ ...	ذکر سلطنت مسعود بن ابراهیم ۲۹
۸۵ ...	ذکر سلطنت ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم ۳۰
۸۶ ...	ذکر سلطنت بهرام بن مسعود بن ابراهیم ۳۱
۸۶ ...	ذکر سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود ۳۲
۸۶ ...	ذکر سلطنت خسرو ملک بن خسرو شاه ۳۳
۸۷ ...	ذکر سلاطین بنگاله ۳۴
۸۸ ...	ذکر سلطان فخر الدین ۳۵
۸۸ ...	ذکر سلطان علاء الدین ۳۶
۸۹ ...	ذکر شمس الدین بیکره ۳۷
۹۰ ...	ذکر سلطان سکندر شاه ۳۸
۹۰ ...	ذکر سلطان غیاث الدین ۳۹
۹۰ ...	ذکر سلطان السلاطین ۴۰
۹۱ ...	ذکر سلطان شمس الدین ثانی ۴۱
۹۱ ...	ذکر سلطان جلال الدین ۴۲
۹۱ ...	ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین ۴۳
۹۱ ...	ذکر ناصر الدین غلام ۴۴
۹۲ ...	ذکر ناصر شاه ۴۵
۹۲ ...	ذکر باریک شاه ۴۶
۹۲ ...	ذکر یوسف شاه ۴۷
۹۲ ...	ذکر سکندر شاه ۴۸
۹۳ ...	ذکر فتح شاه ۴۹

صفحه	تذکار
۱۳	ذکر علی شکر بیگ بن بیرم قرا بیگ بن الف قرا بیگ بن قرا محمد که نام اصلی او محمد است ... ۴۶
۱۴	ذکر همدان ... ۵۰
۱۵	مجدداً رجوع بذکر علیشکر بیگ ... ۵۷
۱۶	ذکر پیر علی بیگ بن علیشکر بیگ ... ۵۷
۱۷	ذکر بیرک بیگ و اسد بیگ پسران پیر علی بیگ ... ۶۱
۱۸	فصل اول در ذکر والد عظیم الشان این خلاصه دودمان علیشکری و حالات و فتوحات آن مغفرت پناه محمد بیرم بیگ بن سیف علی بیگ بن بیرک بیگ بن پیر علی بیگ بن قرا محمد و از جانب دیگر بمیرزا اسکندر قرا یوسف میرسد چنانکه ذکر رفته ... ۶۵
۱۹	مجموع احوال سلاطین سابقه هندوستان سوای بادشاهان گجرات و خانات دکن و حکام سند که احوال ایشان در فصل دوم در ضمن فتوحات سیه ساله نامدار مذکور خواهد شد ... ۶۷
۲۰	ذکر غزنویان ... ۶۹
۲۱	ذکر سلطان محمود بن سبکتگین ... ۷۱
۲۲	ذکر سلطان محمد بن سلطان محمود ... ۷۸
۲۳	ذکر سلطان مسعود بن سلطان محمود ... ۷۸
۲۴	ذکر شهاب الدین ابوالفتح مودود بن مسعود بن محمود ... ۸۲
۲۵	ذکر علی بن مسعود ... ۸۳
۲۶	ذکر سلطنت سلطان عبد الرشید ... ۸۴
۲۷	ذکر ایالت فرخ زاد بن مسعود ... ۸۴

فهرست فصول و ابواب جلد اول

مآثر رحيمي

مفصّه	اذکار
۱	۱ مقدمه مصحح
۲۱ تا ۵	۲ ذکر حالات مصنف
۱	۱ آغاز کتاب
۲	۲ مقدمه در ذکر آبنای عظام علیشکری که لواحق سلطنت در ایران
۱۰	بر افراشته اند
۱۱	۳ قرا محمد بن قرا تورمش بن قرا منصور بن قرا بیرم
۱۴	۴ یار علی بیگ
۱۵	۵ مصر بیگ
۱۶	۶ قرا یوسف
۲۷	۷ ذکر میرزا پیر بوداق
۲۷	۸ ذکر میرزا اسکندر
۳۳	۹ ذکر میرزا جهان شاه
۴۱	۱۰ ذکر حسن علی بن میرزا جهان شاه
۴۲	۱۱ ذکر میرزا ابویوسف بن میرزا جهان شاه
۴۳	۱۲ ذکر میرزا پیر بوداق



لقد كان في قصصهم عبرة لأولى الألباب

الحمد لله والمئة كه درين آوان مسرت اوتران بفضل خالق رحمانی
و تائید یزدانی نسخه متبركه المسمی به

مآثر رحیمی

(جلد اول)

كه جناب سامی ملا عبد الباقي نهاوندي در سال ۱۰۲۵ هجري

قدسي تصنيف نموده بسعي و تصحيح احقر عبد

محمّد هدايت حسين مدرس زبان عربي

و فارسي در پريسيدنسي كالج كلكته

برای ايشيائك سوسائيتي بنگاله

بخليه طبع آراسته گرديد

طبع على اسلوب جيد و نمط حسن في مطبع بپتس مشن

الواقع في كلكته

۱۹۲۴

خرد و بزرگ بانعام زر سرخ و سفید و سیاه بهره‌مند ساختند - و چند روزی که در اجمیر تشریف داشتند هر روز بزیارت شتافته خیرات میفرمودند - و در اوراق پیش مذکور شد که راجه مانسنگه بر رانا کیکا غالب آمده ولایت او را متصرف شده بود - و او گریخته بکوه‌های بلند و پشته‌های پر درخت پناه برده بود - لشکر ظفر اثر بتعاقب بکوفته که جای بودن رانا بود رفته قرار گرفت - بواسطه تنگی راه‌ها چون غله کمتر می رسید عسرت تمام بحال سپاهی راه یافت - فرمان بطلب راجه مانسنگه صادر گشت که جریده بیاید - و او بسرعت بملازمت رسید - چون در باب پریشانی لشکر پرسیدند بعرض رسید که با وجود این حال کور مانسنگه مردم را از غارت و تاراج ولایت کیکا مانع بوده - و این سبب بی عنایتی حضرت در باب مانسنگه شده روزی چند از خدمت حضور محروم بود - و بالآخر قلم عفو بر تصصیرات او کشیده در مقام آن شدند که بغارت ولایت کیکا لشکر دیگر تعیین نمایند - واضح باشد که به اصطلاح اهل هند کور پسر راجه که قائم مقام پدر باشد و در نوزدهم ماه مذکور ریاست جلال از اجمیر در حرکت آمده متوجه ولایات رانا گردید * و هم درین سال خواجه شاه منصور نویسنده شیرازی را که در ابتدای حال در خدمت اشرف مشرف خوشبوی خانه بود چون جوهر فطرت در خواجه شاه منصور بود مظفر خان که در آن ایام استقلال تمام داشت در مهمات و معاملات برو پیچیده او را در قید کرد - و کار بجائی رسید که دیگر بودن شاه منصور در درگاه مشکل بود - بجنونپور بخدمت منعم خان خانخانان رفته درسلک نوکران او منتظم گشت - و بتدریج دیوان خانخانان شد - و چند سال که ازین مقدمه گذشت بتقریب مهم سازی خانخانان بملازمت حضرت رسید - و چون از سخنان او سنجیدگی و کردانی معلوم رای عالم آرا گشت بعد از فوت خانخانان او را بدرگاه

که بر زمان الهام بیان گذشته بود بایلغار از پیش خانجهان آمده سر داؤد
 افغان را در زیر سم سمند دولت انداخت - حضرت شاهنشاهی شکر این
 نعمت کبریٰ بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند و در مستقر خلافت قرار
 گرفتند - و سید عبد الله خان حقیقت را چنین تقریر کرد که چون مظفر
 خان با لشکر بهار و حاجی پور و پنده قریب پنجاه هزار سوار آمده در سیزدهم
 ربیع الآخر سنه اربع و ثمانین و تسعمائنه بخانجهان ملحق شد - و در
 پانزدهم شهر مذکور صفوف نموده در برابر غنیم در آمدند - داؤد باتفاق
 جنید کرانی که عم او بود و دیگر سرداران افغان صف آرائی کرد -
 و بحسب اتفاق توپی بر پای جنید خورده زانوی او را خورد شکست -
 و بعد از زمانی افواج درهم آمیختند و شکست بر اعدا افتاد - و داؤد در
 گل معطل شده گرفتار گشت - خانجهان سر او را جدا ساخته بدرگاه
 فرستاد - و غنیمت بیشمار و فیل بسیار بتصرف اولیای دولت قاهره روز
 افزون در آمد - حضرت خلیفه آلهی در مستقر خلافت آرام گرفته - اهل
 استحقاق بانعام بسیار و خلعت بیشمار نوازش یافتند * و هم درین ولا سلطان
 خواجه را که خلف الصدق خواجه خواند محمود بود بمیر حاجی قافلۀ
 حاج سرفراز ساخته مقدار شش لک روپیه از نقد و جنس جهت فقرا
 و مستحقین حرمین الشریفین حواله او نموده حکم فرمودند که هر کس
 اراده زیارت حرمین داشته باشد خرج راه بدهند - و خلق کثیر باین دولت
 فایز گشتند * و چون هر ساله حضرت خلیفه آلهی بزیارت مرقد منور خواجه
 معین الدین تشریف میبردند درین وقت بتاریخ بیست و سیم شهر
 جمادی الثانی سنه اربع و ثمانین و تسعمائنه موافق سال بیست و دویم
 آلهی از فتحپور متوجه شده روز پنجشنبه پنجم ماه رجب سال مذکور
 باجمیر نزول اجلال شد - بعد از زیارت مزار - فقرا و مستحقین آن مقام را از

منازل رانا کیکا قرار گرفته مکررا بمراسم شکر آلهی پرداخت - رانا کیکا گریخته بکوههای آنجا پناه و تحصّن جست - و چون مضمون عرضه داشت بعرض اشرف رسید آنحضرت اظهار نشاط و انبساط فرموده بجهت کور مانسنگه و دیگر امرا خلاع فاخره فرستادند *

احوال خانجهان در برابر داؤد

سابقا مذکور شد که خانجهان بعد از فتح کرهی متوجه تانده شد و داؤد افغان نیز از تانده برآمده در آک محل نام جای لشکرگاه ساخت - و گرد خود را قلعه نموده - و خانجهان در برابر غنیم قرار گرفته انتظار مظفر خان و لشکر بهار و حاجی پور میبرد - چون خبر مقابله خانجهان بعرض رسید پنج لک روپیه جهت مدد خرچ لشکر بذاکچوکي فرستادند - و حکم شد که کشتی بسیار از آگره پرغله کده بمدد لشکر ظفر اثر برند - و سید عبد الله خان را که خبر فتح راجه مانسنگه آورده بود نزد خانجهان فرستادند و فرمودند که خبر فتح داؤد را خواهی آورد - چنانچه عنقریب مذکور می شود - و هم درین ایام کجبتی نام زمینداری که در حوالی حاجی پور و پتنه می بود و در سلک دولتخواهان انتظام داشت درین وقت که مظفر خان بمدد خانجهان رفته بود و ولایت خالی مانده بود جمیعت نموده بر سر فرحت خان و پسرش میرک رادهی که در آره می بودند رفت - و فرحت خان جنگ کرده شهادت یافت - و در آن ولایت خللی عظیم شد و راهها مسدود گشت - چون این خبر بعرض رسید بنفیس نفیس روز یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه اربع و ثمانین و تسعمائه از دار الخلافه فتحپور حرکت فرموده در پنج کرهی منزل کردند - و حکم باحضار لشکرها و سامان کشتی و توپخانه صادر گشت - هم درین منزل سید عبد الله خان بطریقی

محاربه کور مانسنگه با رانا کیکا و شکست

بیافتن آن ملعون

چون رانا کیکا که سر دفتر راجهای هندوستان ست و بعد از فتح چتور بکوهستان هندواره شهری کوکند نام مشتمل بر منازل و بیغات طرح انداخته اوقات بتمرّد و سرکشی میگذراند - در بالا گذشت که کور مانسنگه را بر سر رانا کیکا فرستادند - و بعد از آنکه کور مانسنگه بحوالی ولایت او رسیده - کیکاراجهای هندواره را بمدد خود خوانده با جمعیتی که صحرا و دشت از آن بستوه آمدی از گهائی هلدیو گذشته بآهنگ جنگ اشتغال نمود - و کور مانسنگه باتفاق امرا صفوف نموده متوجه جنگ گاه گردید - بعد تقارب صفین دلاوران طرفین بسان باد صرصر حمله آوردند - و زمان گیر و دار تا یک پهر امتداد یافته قتال صعب اتفاق افتاد - * شعر *

زمین دریای موج افکن شد از خون درو کشتی سوار و گشت لنگر
اجل با ده دهان هر سواران شد بخون اندر چو مردان شناور
راجپوتان هر دو فوج بتعصب یکدیگر کوشش می نمودند - و قریب به یکصد و پنجاه سوار از فوج بادشاهی از پای در آمد - و زیاده از پانصد سوار راجپوت نامی از خیل غنیم مسافراة عدم شدند - و از سرداران اهل ضلال راجه رامشاه گوالیاری و پسرانش و پسر جیمل از جانب مخالفان بدرک اسفل پیوستند - و رانا کیکا در آن روز چندان تردید نمود که زخم تیز و نیزه یافته پشت بمعرکه داده بخواری جان از آن مهلکه بیرون برد - دلاوران سپاه رزمخواه بطریق تعاقب رفته راجپوت بسیاری را از پای در آوردند - و کور مانسنگه بفتح و فیروزی اختصاص یافته شرح واقعه بدرگاه جهان پناه عرضه داشت نمود - و روز دیگر از تنگی هلدیو گذشته بکوکنده در آمده در

دستگیر شدند * کور (۱) مانسنکجه را درین وقت که در اجمیر بودند با پنج هزار سوار بر سر رانا کیکا فرستادند - و قاضی خان بدخشی و شاه غازی خان تبریزی و سید هاشم بارهه و خواجه محمد رفیع بدخشی و مجاهد خان و دیگر جوانان را باو همراه نموده - منصب بخشی گری آن لشکر را باصفخان عنایت نمودند - کور مانسنکجه و امرای همراه او بخلاع فاخره و اسپان عراقی و غیره امتیاز یافتند - و بعد از سرانجام مهام آن جماعت بتاریخ بیستم شهر محرم الحرام سنه اربع و ثمانین و تسعمائه عذنان مراجعت بقاید دولت سپرده غره صفر سال مذکور آفتاب اقبال بر دولتخانههای فتحپور تافت - و بعد از نزول دارالخلافه روزی منتهیان اخبار بعرض رسانیدند که خانجهان بعد از فتح کرهی چون بحدود تانده رسیده داؤد در آک محل در زمینی که یکطرف بدریا و طرف دیگر متصل بکوه است گرد لشکر خود قلعه ساخته نشسته است - خانجهان با لشکر منصور در برابر او در آمده معرکه قتال و جدال را گرم دارد - و خواجه عبد الله که از نبایر خواجه ناصر الدین عبید الله احرار است از مورچل خود بر آمده بکنار خندق رفته و با جمع کثیر از افغانان در آویخته داند مردی و مردانگی داده بشهادت رسیده - حکم جهان مطاع بنفاد پیوست که مظفر خان حاکم بهار و پتنه لشکر آنحدود برداشته متوجه کومک خانجهان شود - بعد از چند روز عریضه خانجهان رسید که بعضی افواج نصرت شعار را با لشکر افغانان جنگ اتفاق افتاد - چون اقبال خداوند رفیق و یار دلاوران بود نسیم فتح و فیروزی بر ریایات ایشان وزید - و بعضی جوانان صاحب داعیه خانخانان نام سردار آن فوج را از پا آوردند - و هم درین ایام خبر فتح کور مانسنکجه و شکست رانا کیکا بسمع همایون رسید *

آفتاب عالمتاب در نهم روز ذی‌حجه سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائنه به برج حمل خرامیده عالم و عالمیان را بقدم سال بیست و دویم آلهی مؤده داد - به برکت این نشاط ابواب خرمی و بیغمی بروی روزگار مفتوح گشت *

شرح وقایع خطه اجمیر

چون عرصه اجمیر از رکاب همایون بادشاه برو بحر زیغت افزای عالم و عالمیان شد اخبار پی در پی از ولایت بنگاله رسید که داؤد افغان خط عهد و میثاق را که بخانخانان کده بود بر طاق بلند نسیان نهاده پا از اندازه خود بیرون گذاشته بر سر تانده آمده - و امای بادشاهی که دران بودند چون سردار معتبری نداشتند آن مملکت را خالی گذاشته بحاجی پور و پتغه آمدند -

مگو لشکر چو سر لشکر نباشد چه کار آید ز تن چون سر نباشد
ازین رهگذر غبار هرج و مرج بالا گرفت و خانجهان در راه بجهت فرسیدن لشکریان بتائی میدفت - چون این اخبار بعرض اشرف رسید فرمان بخانجهان نوشته مصحوب سبحان قلی ترکمان فرستادند که امرائی که بنگاله را گذاشته آمده اند با خود همراه برداشته بر سر داؤد رود - و سبحان قلی در عرض بیست و دو روز هزار کروه راه را طی نموده فرمان را بخانجهان رسانید - و هنوز ریات اعلی در اجمیر بود که باز آمده خبر رسانید که خانجهان با افواج فیروزی نشان تکیه بر اقبال خداوندگار نموده متوجه بنگاله شد - چون بکوهی رسید از گرد راه بجنگ سه هزار افغان که داؤد بحر است آنجا گذاشته بود پیش رفته کوهی را متصرف شده یک هزار و پانصد افغان را علف تیغ بیدریغ ساخت - و تمام سرداران آن جماعت

دولت این استدعا بعرض اشرف رسانید - چون بلند همتان دایم براین مطلب عالی اقبال نموده اند حضرت ظلّ الهی التماس و استدعای میرزا را ملّتی بقبول فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای اجناس بجهت مدد خرج فرستادند - و محمد قلیچ خان را که در سلک امرای کبار بود و حکومت بندر سورت داشت بهمراهی میرزا مقرر نمودند - تا در راه خدمات شایسته بتقدیم رسانیده میرزا را در جهاز نشانیده مسافر حجاز سازد و بخان مشارالیه حکم شد که مبلغ بیست هزار روپیه از وجوه خالصه گجرات تسلیم خدمتگاران میرزا نماید - و میرزا را روانه نماید - میرزا در همین سال بکشتی در آمده بشرف زیارت حرمین الشریفین مستعد گشت - و چون بر بّ الارباب که مالک قلوب رعایا و براباست التجا آورده بود باز بدولت حکومت و دارائی مملکت بدخشان چنانچه مذکور خواهد شد رسید * و در او آخر این سال که هفتم ذیقعدة الحرام سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائه بوده باشد یورش اجمیر درمیان آمد - و آنحضرت بتاریخ مذکور از فتح پور متوجه احراز شرف طواف ملایک مطاف گشتند - و تمام راه بدشراط شکار انبساط فرموده روز دوشنبه چهارم ذی حجه سال مذکور ده گروهی اجمیر متخیم خیام فاک احتشام گردید - و از آنجا بدستور مقرر پیاده روی ارادت بمزار مهبط الانوار آورده پنج گروه راه پیاده رفتند - و بمزار فیض الانوار در آمده به نیازمندی شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند - و ساکنان آن روضه عرش مقام را نوازشات نموده عنایات فرمودند *

(سال بیست و دویم الهی از جلوس مقدّس)

حضرت شاهنشاهی

در خلال آن ایام که خطّه اجمیر مضرب سرداقات جاه و جلال بود

و از طلوع کوبه صحرای عالم را بساتین جنان گردانید - و روز سه شنبه بیست و سیم ذی‌قعدة سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائه خورشید جهانتاب سایه سعادت بر شرف خانه خویش انداخته جهانیان را بقدم سال بیست و یکم آلهی که نسبت نوآمانی بنوروز سلطانی دارد بشارت و مژده داد - و جهان بورود سال فرخنده مآل ابواب خرمی و بیغمی بروزی روزگار کشوده - هر طرف بساط نشاط و انبساط گسترده *

ذکر رفتن میرزا سلیمان بمکه مشرفه

میرزا سلیمان از حکومت بدخشان معزول شده روی التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده - حضرت خلیفه آلهی از هر فن خاطر جوئی او می فرمودند - و یکدو مرتبه کاشانه میرزا را بقدم عزت لزوم شرافت بخشیدند - و اکثر اوقات در شبهای جمعه میرزا را در عبادت خانه در مجالس علما و مشایخ می طلبیدند - و قرار داده بودند که خانجهان را با لشکر پنجاب همراه میرزا بجهت تسخیر ولایت بدخشان فرستند - اتفاقاً از فلک نقشی دیگر بر روی کار آمده - و خانخانان که واسطه انتظام مهمال ممالک شرق و بنگاله بود باجل طبیعی در گذشت - و حضرت خلیفه آلهی ضبط ممالک شرقی را با انتظام ولایت بنگ بر تسخیر بدخشان مقدم دانسته خانجهان را بانجا فرستادند - و ازین شعبده بازی فلک یقین میرزا سلیمان شد که هنوز هنگام بر آمدن مطلب و مقصد او نیست - * شعر *

بر آید در زمان خویش هر کار بوقت خود دهد هر میوه هر بار محال است این که یابند در چمن گاه بنفشه در تموز و گل بدی ماه توان شد بر همه مقصود فیروز مگر روزی فردا خوردن امروز و عزیمت طواف کعبه را در خاطر خود جای داده بوسیله امرا و ارکان

جمعی از امرا و اعیان بخانخانان می‌رسید و ترک توطن آنجا نمی‌کرد - و از غایت عظمت خانخانان هیچکس را آن قدرت نبود که پنبه غفلت از گوش او برآرد و او را خبردار سازد - درین اثنا مزاج خانخانان از منہج اعتدال انحراف ورزیده رو بامراض متعدده آورد - و چون امتداد ایام مرض بده روز کشید در رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائنه موافق سال بیستم آلهی از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود - و امرا و اعیان که در فتوحات برسم تهنیت در دیوانخانه خانخانان مجتمع میشدند آنروز برسم تعزیت پرداختند -

درین صندل سرای آبفوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی و بجهت ضبط سرحد شلم خان جلایر را بسرحداری برداشته حقیقت واقعه را بدرگاه عرض نمودند - و چون از خانخانان فرزندى نمانده بود اموال فاطم و صامت او را بسکار دیوان اعلیٰ ضبط نموده طومار تفصیل مرسل داشتند - و چون مضمون عریضه امرا بعض رسید خان جهان را که قبل ازین حاکم پنجاب بود زمام اختیار حکومت ولایت و مملکت بنگاله را بید اقتدارش سپرده بمنصب امیر الامرائی سرفراز ساخته - و باقسام التفات و عنایات نوازش نموده در باب رعایت رعایا و زیردستان سفارش نمودند - و به خلایع فاخره و کمر شمشیر و زین طلا و اسب عراقی امتیاز بخشیده رخصت ارزانی داشتند - و خانجهان مدعات خود را سامان و سرانجام داده روی بدیار بنگاله نهاد *

سال بیست و یکم آلهی از جلوس مقدس

انور حضرت شاهنشاهی

در خلال این ایام خجسته فرجام نیر اعظم رایت سروری برافراخت

از اسب پیاده شده نگذاشتند که میرزا بشوایط تسلیم و مراسم خدمت قیام نماید - و میرزا را در آغوش گرفته - و بعد از دریافتن برخدنگ دولت سوار شده فرمودند که میرزا سوار شود - و بدست راست خود جامی دادند - و تمام این راه بتفقد احوال میرزا می پرداختند - و چون بدولتخانه عالی رسیدند میرزا را در پهلوی خود بر تخت سلطنت جامی دادند - و شاهزاده عالی قدر را درین مجلس حاضر نموده بمیرزا ملاقات دادند - و بعد از مراسم بساط و انبساط خوانسالاران اطعمه غیر مکبر و اقسام اشربه و اصناف حلوا کشیدند - و چون سفره برداشتند میرزا را بوعده امداد و لشکر مستظهر گردانیدند - و بجهت بودن میرزا منزلی عالی قریب بدولتخانه تعیین فرمودند - و خانبهان حاکم پنجاب را دران مجلس حکم شد که پنج هزار سوار نیرزه گذار کماندار با خود برداشته همراه میرزا بدخشان رود و آن مملکت را در خدمت میرزا از آشوب و فتنه پاک ساخته تسلیم ملازمان میرزا نماید و بلاهور مراجعت کند * و هم درین سال خانخانان منعم خان چون خاطر از جانب مهم داؤد جمع نمود و بدارالملک تانده رسید برافهمونی قنید اجل دل از توطن تانده برداشته از دریای گنگ عبور نموده بقلعه کور که در ایام پیش دارالملک بنگاله بود طرح توطن انداخت - و گویا که متقاضی اجل از شهر تانده بخواجه کور که بجنس گور بود اورا کشید - و مجموع سپاهی و رعیت را از تانده بکور آورد و مردم ببلای جلالی وطن گرفتار شدند - و هوا بغایت متعفن بود - و حکام سابق بجهت بیماری های گوناگون و هواهای زبون آنجا را گذاشته در تانده بسر می بردند - بیماری علمی العموم درمیانه مردم پدید آمد و هرروز فوج رخت هستی و منافع زندگانی از کور بگور میبردند - و رفته رفته کار بجائی رسید که مردم از دفن اموات عاجز آمدند و مردها را در آب می انداختند - و هرروز خبر فوت

سخناني که نه لایق مخلصان باشد بر زبان آورد - و این معنی سبب بی عزایتی حضرت شد - و خان اعظم ترک خدمت نموده در باغ خود که در آگره داشت منزوی شد - راه آمد و شد بر خود بست - القصه میرزا سلیمان دوسه روز در دارالسلطنه لاهور آرام گرفته متوجه دارالخلافه فتحپور گشت و چون بقصبة متوره^(۱) که بیست کوهی فتحپور است رسید ترسون محمد خان را که در سلک امرای کبار انتظام داشت و قاضی نظام الدین بدخشی را که میرزا سلیمان قاضی خان خطاب داده بود و در ملازمت حضرت آمده بخطاب غازبخان رسیده بود چنانکه شمه احوالش سمت گذارش یافته باستقبال فرستادند - و قرار یافت که بتاریخ پانزدهم رجب سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائه موافق سال بیستم الهی میرزا بملاقات برسد - و حضرت خلیفه الهی از روی غریب نواری جمیع اکابر و اشراف و امرا و ارکان دولت را تا پنج کوهی فتحپور باستقبال فرستادند - چون میرزا ازین منزل سوار شد دران روز حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که پنجهزار زنجیر فیل کوه پیکر عفریت منظر را بکلهای مخمل فرنگی و زربفت رومی و زنجیرهای طلا و نقره آراسته و سر و گردن و خطوم فیلان قطاسهای سفید و سیاه آویخته از دروازه فتحپور تا پنج کوه بر دو طرف راه قطار باز داشته - میان هر دو فیل یک عراده چپته که قلاده طلا و مرصع و جل و قماش داشته باشد و دو گاو عراده با سرافسارهای زردوزی مزین ساخته نگاه دارند - و چون صحرا باین وضع آراسته شد خلیفه الهی بشوکت و عظمت که ساکنان ملاء اعلی از دیدن آن متعجب شدند سوار شده رو برای آورند - و چون برابر میرزا سلیمان رسیدند میرزا بیتکاشی خود را از اسب انداخته پیش درید که آنحضرت را در یابد - و آن متخلّق باخلاق الله نظر بکبر سن میرزا فرموده

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۳۰ مضموره نوشته ۱۲ *

چون میرزا محمد حکیم بخلاف توقع او پیش آمده - التماس نمود که مارا از منازل مسخوفه گذرانیده باب نیلاب رسانند - میرزا این توقع سهل را که نسبت بسوداگران و مردم راه گذری رعایت می نمود مبذول نداشت - چنانچه جمعی بدرقه گویان بمیرزا سلیمان همراه نمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند - و میرزا مَتَوَكَّلًا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى رو براه هندوستان آورده - تاکنار نیلاب افغانان چند جا سر راه بر میرزا گرفته - و مآل کار بچنگ منجر شد - میرزا خود تردد نموده زخم تیر یافت - و بهر حال چون بکنار نیلاب رسید حوادث رو داد - با وقایع احوال بخط خود در عرضه داشت درج نموده مصحوب یکی از معتمدان خود با دو راس اسب خانزاد فرستاد - و حضرت از کمال محبت پنجاه هزار روپیه با دگر اسباب سلطنت و چند طویله اسب عراقی و راهوار بدست خواجه آقا جان خزانچی باستقبال میرزا فرستادند - و فرمان اعلی بنفاد پیوست که راجه بگوانداس که حاکم پنجاب بود تا آب نیلاب باستقبال میرزا رفته هر روزه لوازم ضیافت بجا آورده باعزاز و اکرام تمام بملازمت بیارد - و نیز حکم شد که حکام و عمال شهر و قصبه که عبور میرزا بر آن واقع شود شرایط مهمان داری بتقدیم رسانند - و هنوز میرزا از آب نیلاب نگذشته بود که خواجه آقا جان پیش از راجه بگوانداس بتخدمت میرزا رسیده اسباب کارخانه و زو اسپان که همراه داشت گذرانید - و بعد از چند روز راجه بگوانداس با لشکر آراسته در حدود نیلاب بملازمت میرزا رسیده باعزاز و احترام تمام بلاهور آورد - و در خلال این احوال فرمان بطلب خان اعظم بگجرات فرستادند که او نیز درین معمره حاضر باشد - و خان اعظم بجناب تعجیل و شوق چهارم رجب شرف ملازمت دریافت - و بعد از مدتی حرف داغ و تجدید معامله داد و ستد سپاهی مذکور گشت - و خان اعظم از راه انکار و بی اخلاصی در آمده

آمدن میرزا سلیمان بدرگاہ سلاطین پناه

میرزا سلیمان که از زمان سلطنت فردوس مکانی بابر بادشاه حاکم ولایت بدخشان بوده و او را پسری میرزا ابراهیم نام موصوف بحسن صورت و سیرت بود - و دران سال که میرزا سلیمان بر سر بلخ رفته بود میرزا ابراهیم در جنگ بدشت مردم پیر محمد خان اوزبک گرفتار گشته به شهادت رسید -

* بیت *

فلک را باد یا رب سینه صد چاک کز این سان نازنینان را کند خاک
و چون ازو پسری میرزا شاهرخ نام مانده بود دست تربیت بر سر او داشته
با وجود صغر سن بعضی از محال بدخشان باو داد - و بعد از آنکه میرزا
شاهرخ بسن تمیز رسید و میرزا سلیمان را کبر سن دریافت بعضی فتنه
انگیزان میرزا شاهرخ را بر حقوق تحریض میکردند - اما چون ضعیفه
میرزا سلیمان ضعیفه عاقله بود دایم محافظت احوال میرزا شاهرخ نموده
نمی گذاشت که بر سر فتنه رود - و بعد از آنکه آنعورت را اجل دریافت
همان مردم میرزا شاهرخ را در طمع حکومت بدخشان انداختند - و چنان
کردند که از قندر بکولاب آمد و جمعیت نموده تمام ولایت بدخشان از
سرحد حصار شادمان تا سرحد کابل متصرف گشت - و خواست که
با میرزا سلیمان فبرود نماید - میرزا از روی عجز و بیچارگی گریخته نزد
میرزا محمد حکیم آمد و ازو استدعای کومک کرد -

* بیت *

مکن تکیه بصدر و مسند و تخت
خس ست این جمله چون بادی وزد سخت
ز تاراج سپهرِ دون بیندیش
که صد شه را کند یک لحظه درویش

میدادند - و اکثر اوقات این معرکه از نیم روز جمعه میگذشت - و احياناً اگر در طبیعت عالی کلای راه می یافت یکی از ملازمان درگاه را که بمزید رافت و شفقت او اعتماد داشتند باین خدمت نامزد میفرمودند - الله تعالی منسوبات^(۱) این اعمال خیر که هیچ پادشاهی موفق نگشته برزگار خجسته آثار آن خاقان، عالیمقدار عاید گرداناد * و درین سال که بیستم آبی باشد حضرت مهد علیا و مخدوم معلی گلبدن بیگم بنت حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه که عمه شاهنشاهی باشد و پوده نشین سراپرده عفت و عصمت و طهارت سلیمه سلطان بیگم از روی صدق و نیاز متوجه مکه معظمه شدند - و بیان این اجمال آنست که چون ممالک گجرات داخل ممالک محروسه شد رای پادشاهی چنان اقتضا نمود که یکی از ملازمان درگاه را به منصب میر حاجی تعیین نمایند که قافلۀ از هندوستان بطور قوافل مصری و شامی به حجاز فرستند - و این عزیمت مقرون عمل گشت - و هر سال جمعی از روشن دلان هند و ماوراءالنهر و خراسان را زاد و راحله داده - از بندر گجرات با میر حاج بآن ارض می رسیدند - و تا این زمان هیچ یک از پادشاهان هند و گجرات را این شرافت دست نداده - و درین سال که گلبدن بیگم و سلطان سلیمه بیگم از حضرت رخصت طواف حرمین الشریفین طلبیدند مبلغاً بجهت خرج راه انعام نموده - و از مردم فاضل و فقرا و سپاهی هرکس اراده طواف نمود بهمراهی سراپرده عصمت متوجه بندر گجرات شدند و در اول موسم بکشتی درآمده روان گشتند *

را معزز و محترم داشته در مجلس بهشت آئین و محفل خلد برین احضار میفرمودند - و از استماع دقایق علوم اوایل و اواخر در علم تاریخ ادیان سالفه و احوال امم سابقه و مجاری احوال طبقات عالم معرفت تمام حاصل گشته - و از کمال میلی که بمصاحبت این طایفه دارند در آوان مراجعت از سفر خیر اثر اجمیر در ماه ذی‌قعدة الحرام سنه اثنین و ثمانین و تسعمائنه موافق سال بیستم آلهی امر عالی بنفاد پیوست - که معماران هفت پیشه و بنائیان دقیق اندیشه در جنب دولتخانه عالی کاشانه صوفیان و نشیمن بصفا بسازند - که بغیر طایفه سادات رفیع الدرجات و علماء و مشایخ دیگری در آنجا نباشد - معماران سبکدست بموجب حکم جهان مطاع نشیمن طرح انداختند مشتمل بر چهار ایوان - و در ایام معدود باتمام رسانیدند - و بعد اتمام آتمقام خجسته فرجام حضرت خاقان گردون غلام در شبهای جمعه و ایالی متبرک دران نشیمن قدس و کاشانه انس اوقات میمون ساعات را بصحبت ارباب سعادت باحیالی شب مصروف داشته تا طلوع نیر اعظم دران منزل بسر می بردند - و چنین مقرر فرموده بودند که در ایوان غربی سادات رضوی - و در جنوبی علماء و ارباب دانش - و در شمالی مشایخ و ارباب حال بلا اختلاط و امتزاج بنشینند - و جمعی از امرا و مقربان درگاه که ارتباط بارباب فضل و اصحاب وجد داشتند در ایوان شرقی بنشینند - و حضرت خاقانی هر چهار مجلس را از فواضل انعام عام بهره‌مند میگردانیدند - و از اصحاب مجلس جمعی را انتخاب نموده میفرمودند تا ارباب استحقاق را که در حریم عبادت خانه جمع شده اند بنظر اشرف در آورند - و بدست دریا نوال بهر کدام مشمت مشمت اشرفی و رویه میدادند - و جمعی که از عدم مساعدت بخت درین شب از عطای حضرت شاهنشاهی محروم میماندند صبح روز جمعه جمیع آن مردم را در پیش سرای عبادتخانه بقطار نشانده مشمت مشمت از

یافتید و طریق دولتخواهی اختیار کردید ولایت آدیسه را از دیوان اعلیٰ
 بجهت علوفه شما التماس کردم - و حضرت خلیفه الهی بکرم جبلّی
 التماس مرا بشرف قبول ارزانی خواهند داشت و بشما بدستوری که من
 تذخواه میکنم عنایت خواهند فرمود - و اکنون مابنازگی شمشیر سپاهیگری
 بمیان شما می بندیدم - و بدست خود آنرا بر میان داؤد بست - و اقسام
 تکلفات بجا آورد - و از هر قسم و هر جنس اشیای نفیس گذرانیده او را
 رخصت فرمود - و مجلس بشگفتگی گذشت - خانخانان ازان منزل در
کذف اقبال مراجعت نموده بتاريخ دهم صفر سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائه
 بدارالملک تانده آمده ماجرا را عرضه داشت نموده بدرگاه سلاطین پناه
 فرستاد - چون کیفیت سرانجام مهام ولایت بنگ بعرض اشرف رسید
 مستحسن و پسندیده داشته فرمان عنایت نشان بنام خانخانان بنفاد
 پیوسته خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب با زین طلا فرستادند - و هرچه
 التماس و استدعا نموده بود شرف قبول یافت - دران ایام که خانخانان در
 حدود گنگ بفارس بود اولاد جلال الدین سور بانفاق زمین داران کهوره گهات
 با مجنون خان بچنگ پیش آمدند و بر او ظفر یافته تا حدود تانده تعاقب
 نموده قلعه کرر را متصرف شدند - معین خان و مجنون خان بحر است
 تانده پرداخته انتظار خبر فتح خانخانان می بردند - چون خبر مراجعت
 خانخانان انتشار یافت مخالفان از هم پاشیدند *

ذکر بنای عبادت خانه

چون از عنفوان ایام شباب مبداء تباشیر دولت و اقبال بود برهنمونی
 قاید سعادت حضرت خلیفه الهی را بصحبت ارباب فضل و کمال
 و مجالست اصحاب وجد و حال میل بود - و دایم این طبقه عالیّه عزیز الوجود

این جماعه کذب تعیین فرمایند که بهمان قانع شده از خط بندگی سر نه پیچد -
امرا مضمون این مقال بعرض خانخانان رسانیدند - * بیت *

چو زنه‌ار خواهند زنه‌ار ده که زنه‌ار دادن ز پی‌کار به
بعد رد و بدل بسیار خانخانان ملتزم امرایان شرط قبول نمود که داؤد
خود آمده ملازمت نماید - و در حضور فقیر عهد را بسوگند غلاظ و شداد
موگد سازد - و بر این قرارداد روز دیگر خانخانان فرمود تا مجلس عالی
ترتیب دادند و امرای و ملازمان درگاه معلی که دران یورش بودند فراخور
حالت و مرتبه خود در مقام لایق قرار گرفتند - و بر در سراپرده و بارگاه افواج
صفها کشیده بتجمل تمام ایستادند - و داؤد نیز باتفاق امرای افغانان
و سرداران بزرگ از قلعه کنگ بنارس برآمده باردوی خانخانان آمد - چون
نزدیک سراپرده رسید خانخانان از کمال تواضع بتعظیم و احترام او برخاسته
تا وسط سراپرده استقبالش نمود - و دران هنگام که بیکدیگر پیوستند داؤد
شمشیر خود را از میان کشاده پیش داشت - و گفت چون بمن مثل شما
عزیزان زخم رسیده من از سپاهیگری بیزارم - خانخانان شمشیر از دست او
گرفته بقورجی خود سپرد - بملاطفت دست او را گرفته بپهلوی خود جایی
داد و پرسشهای پدران فرمود - و خوانسالاران الوان اطعمه و اقسام اشربه
و حلویات کشیدند - و خانخانان از کمال انبساط هر زمان داؤد را بر تناول
طعام مجدد و اشربه غیر مکرر ترغیب مینمود - و بعد برداشتن طعام
حکایت عهد و پیمان در آمد - و داؤد شرط نمود که مادام الحیوة از
طریق دولتخواهی انحراف نرزد - و این شرط را بایمان غلاظ و شداد موگد
گردانید - و درین باب عهد نامه نوشتند - و بعد از نوشتن عهد نامه
خانخانان شمشیری که بند و بار مرصع قیمتی داشت از سرکار خود آورده
بداد داد - و گفت که چون شما در زمره بندگان درگاه آسمان جاه انتظام

صلح کردن داؤد و ملاقات او با خانخانان

چون بتوفیق آلهی و توجه شاهنشاهی داؤد افغان شکست یافته بطرف کنک بنارس که مرکز ولایت ادیسه است بدر رفت - و خانخانان بجهت معالجه زخم خود چند روز در آن منزل توقف نمود - حرف کنکاش درمیان آورده راجه تودرمل و شاهم خان جلایر و قیا خان کنک و دیگر سرداران و یکه جوانان را بتعاقب داؤد فرستاد - و قرار یافت که چون زخمهای خانخانان بهتر شود خود نیز متوجه آن صوبه شود - راجه تودرمل و امرا از خانخانان مرخص شده تاسه کروهی کاکل کتھی عنان باز نکشیدند - و آنجا توقف نمودند - درین وقت خبر بایشان رسید که داؤد و افغانان دیگر با عیال و اطفال خود را در قلعه کنک بنارس مضبوط ساخته - چون عرصه ننگ بر ایشان تنگ شده و مامی و مقری ندارند دل بر مرگ و تنی بچنگ داده در تهیه اسباب قتال و جدال سعی می نمایند - و روز بروز بقیه السیف جمع می شوند - راجه تودرمل و امرا این مضمون را بخانخانان نوشته فرستادند - خانخانان نیز روی اقتدار بصوب کنک بنارس نهاده تا در کروهی کنک عنان تهور باز نکشید - و آنجا طریقه کنکاش داشته بکنار آب مهندری که نیم کروهی کنک بنارس است خیام فلک احتشام را نصب نمودند - و بسامان اسباب قلعه گیزی مشغول شدند - و داؤد چون شکست پی در پی یافته بود گوجر خان که قره قلیچ او بود کشته شد مرگ خود را معاینه دید - از روی عجز و بیچارگی رسولي بخدمت خانخانان فرستاد - و پیغام داد که در استیصال جمعی مسلمانان کوشیدن از آئین بزرگی نیست - و بنده بدستور سایر بندگان خدمتگاری آستان ملایک آشیل اختیار می کند - التماس آنست که زاویه از مملکت وسیع بنگاله که وفا باوقات گذار

پیچیده تیر باران بر ایشان میگرد - و رفته رفته کار بجائی رسید که در افغانان قدرت حرکت نماند - درین حال خانخانان علم را گردانیده مردم را بر خود گرد آورد و علمدار خانخانان نیز علم را به خانخانان رسانید - و خانخانان با معدودی رو بمیدان جلاذت نهاد - و دلاوران بخانگه کمان در آمده شیشه (؟) تیر کردند - و از شست قضاتی بی برگوچر خان رسیده او را از پا در آورد -

* بیت *

چو شمشیر ظفر گم گشته بودش ازان نیروی او حاصل چه بودش
افغانان دیگر که سردار خود را کشته دیدند پشت بمعرکه کارزار داده رو
بهزیمت نهادند - و سپاه منصور اکثر ایشان را بر خاک هلاک انداخت -
در این وقت راجه تودرمل و لشکر خان و دیگر امرا بر جرانغار مخالفان
تاختمد - و شاهم خان جلالیر و پزینده محمد خان از جرانغار بر برانغار غنیم
حمله آوردند - و جرانغار و برانغار دشمن را برداشتند - و رو بداؤد آورده فیلان
مست او را بشبیه تیر از میان فوج او بر آوردند - و سنگ تفرقه در میان
جمعیت مخالفان انداختند - و مقارن این حال علم خانخانان در میدان
بنظر مردم در آمد و خبر کشته شدن گوچر خان بداؤد رسید - پای ثباتش
از جا لغزیده رو بگریز نهاد

* بیت *

تن ز غنیمت بهزیمت سپرد بدن جان را بغنیمت شمرد
و خانخانان مظفر و منصور در همان منزل نزل کرد و غنایم بسیار بدست
لشکریان افتاد - و سه روز بجهت تدارکی زخمهای خود دران منزل مقام
گزید - و حقیقت را بدرگاه آسمان جاه عرض کرد - و اسیران را علف تیغ
بیدریغ گردانید * در همان منزل لشکر خان میربخشی که خدمات شایسته
ازو بعمل آمده بود چون زخمهای کاری داشت ودیعت حیات بمقتضای
اجل سپرد *

طرف داؤد نیز بصف آرائی پرداختند - اسمعیل خان آبدار که خانخانان خطاب داشت و خان جهان حاکم ادیسه و گوچر خان که اشجع و نامدار افغانان بود در کار مجادله سعی تمام بجای آوردند - و معرکه مصاف از شعله شمشیر و تیر و سنان آتشبار گردیده افغانان دلیرانه بمعرکه کارزار در آمده شور افزای زمین و آسمان گشتند - و فیلان مست که در اردوی ایشان بود در میدان رزم سر دادند - درین وقت خانخانان فرمود که توپ و ضربزنها که بر بالای عرادهها در پیش صفها بسته بودند آتش دادند - و چند زنجیر فیل مست که در پیش صف افغانان بود بصف گلوائی ضربزن و زنبورک رو گردانیدند - و چند جوان افغان که از فوج خود دلیری نموده پیش آمده بودند نشانه تغنگ شده از پای درآمدند - و گوچر خان مقارن این حال نیز بر فوج آراسته خود اعتماد نموده تند و تیز بمیدان رو نهاد - و چون بهراول خانخانان نزدیک شد اسپان جوانان هراول از صدمه فیلان غنیم بطریقی رمیدند که هر چند خواستند که غلن آنها را نگاه داشته در برابر خصم بایستند میسر نشد - گوچر خان فوج هراول را برداشته بفوج التمش که سردار آن قیا خان کنگ بود رسانید - و خان عالم که سردار هراول بود شهادت یافت - فوج التمش نیز تاب مقاومت نیاورده بفوج قول ملحق شد و فوج قول ویران شد - و خانخانان هر چند سعی و تردد کرد که تواند مردم را نگاه داشت میسر نشد - و درین وقت گوچر خان بخانخانان رسیده زخمی بروزد - خانخانان چون شمشیر در میان خود نداشت در برابر هر ضرب قمچی بر گوچر خان انداخت - و درین محل اسپان خانخانان رم خورده سرکشی آغاز نهاد - خانخانان هر چند خواست خود را نگاه دارد و مردم شکست خورده را جمع سازد صورت نه بست - و تا نیم کوه خانخانان را افغانان تعاقب نمودند و میرفتند - و قیا خان کنگ بهردو طرف افغانان

و بندگان - آمد و در مدارن قیا خان کنک بی موجب از امرا رنجیده
 بچنگل در آمد - راجه تودرمل حقیقت را بخانخان عرضه داشت نمود -
 و چند روز در مدارن توقف نمود - خانخانان بعد از اطلاع برحقیقت
 حالات شاهم خان جلاير و لشکر خان ميربخشي و خواجه عبد الله و کجک
 خواجه را بکومک راجه تودرمل فرستاد - امرای مذکور در بردوان چون براجہ
 تودرمل ملحق شدند راجه امرا را آنجا گذاشته خود نزد قیا خان کنک
 رفته او را تسلي نموده همراه خود گرفته بامرا پیوست - * بیت *

کارها راست کند عاقل کامل بسخن که بصد لشکر جرّار میسر نشود
 و باستظهار تمام کوچ نموده از راه مدارن بختوره^(۱) رفتند - و در آنجا
 جاسوسان خبر آوردند که داؤد اهل و عیال خود را در قلعه کنک بنارس
 گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدل مشغول است - راجه همان جا توقف
 نموده قاصدان سریع السیر بخدمت خانخانان فرستاده حقیقت را عرضه
 داشت نمود - و خانخانان از تانده برآمده رو بآهنگ جنگ داؤد آورد -
 و چون براجہ تودرمل ملحق شد داؤد نیز باسپاه آراسته روبرو فرود آمد -
 و افغانان اطراف اردوی خود خندق زده قلعه ساختند - و بتاریخ بیستم
 سال الهی خانخانان تعبیه افواج فیروزی نشان نموده - قیا خان کنک
 و خان عالم و خواجه عبد الله و سید عبد الله و میرزا علي علم شاهي
 و اشرف خان ميرمنشي و راجه تودرمل و لشکر خان و مظفر مغل و یار
 محمد ارغون و ابو القاسم نمکی و شاهم خان جلاير و پاینده محمد خان
 و قتلن قدم خان و محمد قلي خان توقبای و سید شمس بخاري درین
 مصاف با خانخانان همراه بودند - و طریق جانشپاری بجا آوردند - و از

(۱) در اکبر نامه جلد سیوم صفحه ۱۲۱ چتوہ و در طبقات اکبری صفحه ۳۲۵

خود در آورده بکپوره گهاگت رفت و تمام آن ولایت را میان قانشالان تقسیم نموده حقیقت را بخانخانان نوشت - و راجه تودرمل که بتعاقب داؤد مرخص شده بود چون بکوچ متواتر رسید منتهیان خبر آوردند که داؤد در دین کساری توقف نموده در مقام جمعیت است - و روز بروز جمعیت او رو باز دیاد دارد - راجه تودرمل در مدارن توقف نموده نوشته بخانخانان فرستاد - چون عریضه او بخدمت خانخانان رسید محمد قلی خان برلاس و محمد قلی خان توقلای و مظفر مغل را با سپاه آراسته بکومک راجه تودرمل فرستاد - و امرا چون بر راجه تودرمل ملحق شدند بصلاح و استصواب یکدیگر از مدارن کوچ نموده متهورانان ناگوالیار که ده گروهی دین کساریست اصلا عنان تجلد باز نکشیدند - و داؤد از استماع این خبر عقب تر رفته در دهرپور محکم شد - در خلال این احوال خبر رسید که جنید ابن عم داؤد که میان افغانان بمردانگی علم بود و سابق بخدمت حضرت رسیده و از آگره فرار نموده بگجرات رفته و از گجرات به بنگاله آمده بود در حوالی دین کساری آمده میخواست که بداؤد ملحق شود - راجه تودرمل بصلاح و استصواب امرا امیر ابو القاسم نمکی و نظر بهادر را بجنگ جنید فرستاد - ابو القاسم نمکی و نظر بهادر مقابلت او را سهل پنداشته در جنگ احتیاط و حزم از دست داده از پیش او گریخته بی ناموسی بخود لاحق ساختند * مصرع *

* دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد *

چون راجه تودرمل ازین قضیه واقف شد متوجه جنگ جنید شد - و چون مقاومت در حوصله جنید نمی گنجید پیش از آنکه امرا رسند گریخته بجنگل در آمد - و راجه باستصواب امرا پیشتر رفت - و در مدین پور توقف نمود - و در مدین پور محمد قلی خان برلاس روزی چند بریستر ناتوانی افتاده در گذشت - چون او در گذشت راجه صلاح در مراجعت دید

هفدهم ذی‌قعدة سنه اثنین و ثمانین و تسعمائنه به بیت الشرف خود خرامیده
 ندای نشاط و انبساط بگوش هوش عالمیان رسانید - و روزگار بقدم سال بیستم
 آهپی که با نوروز نسبت توأمانی دارد شرافت احیاء اموات دریافت -
 و مدبران افلاک و پاسبانان کوخاک بال تربیت بر فرق آسمان سالی
 حضرت شهریار گردون اقتدار گسترده ریفه بندگیش را در رقبه گردنکشان دوران
 و سرداران جهان انداختند - لاجرم هر که از درگشش سر بتافت ذلیل و خوار
 گشت و هیچ جای عزت و آبرو نیافت و مصداق این سخن است -
 * مصراع *
 * بهر در که شد هیچ عزت نیافت *

ذکر محاربه خانخانان با داؤد افغان و شکست یافتن او در پیش عساکر منصوره

چون باقبال خلیفه آهپی دارالملک نائده بحوزه تصرف خانخانان
 منعم خان در آمد و داؤد گریخته رو بولایت ادیسه نهاد خانخانان بعد
 تنظیم مهام آن ولایت اولاً راجه تودرمل را باتفاق جمعی از امرا برسم تعاقب او
 بصوب ادیسه فرستاد - و ثانیاً مجنون خان قافشال را بحکومت و حراست
 کهوره گهات تعیین نمود - و مجنون خان چون بولایت کهوره گهات در آمد
 سلیمان منگلی که جاگیردار آنجا بود بقصد ممانعت و اراده مدافعت
 پیش آمد - و مجادله عظیم دست داد - و مجنون خان بفتح و فیروزی
 مخصوص گشت - و سلیمان منگلی بحسام خون آشام بر خاک هلاک
 افتاد -
 * بیت *

اگرچه خار آفت بود بسیار همه خاکستر دوزخ شد آن خار
 و اهل و عیال سلیمان و دیگر افغانان اسیر و دستگیر گردیدند - و غنائم بسیار
 بدست افتاد - و مجنون خان دختر سلیمان خان منگلی را بنکاح پسر

بلیغ مبدول داشته در عرض سه سال زمین نامزروع را مزروع نموده محصول را از قرار واقع باز یافت نماید - و بجهت تمشیت این اراده جمعی را انتخاب نموده باین کار خطیر تعیین فرمودند - و از امرا نیز کورزی طلب داشته بضامنیت امرا بولایت فرستادند - و هم درین ایام شاه قلی خان محرم و جلال خان قورجی و چندنی دیگر از امرا را به تسخیر ولایت سورت^(۱) که در تصرف اولاد رای مالدیو بود فرستادند - و جلال خان قورجی که از ندیمان مجلس خاص بود آنجا به شهادت رسید - بعد ازان شاهباز خان کنبور را بهمان جا فرستادند - و او رفته در اندک زمانی آن قلعه را بتصرف در آورد - درین وقت عرضه داشت وکلای سلطان محمد بکری رسید که سلطان محمود ودیعت حیات سپرده و ما را بر محب علی خان و مجاهد خان اعتماد نیست - اگر از درگاه کسی را فرستند قلعه را باو تسلیم نمایم - آنحضرت میر گیسو بکول بیگی را که گیسو خان خطاب داشت بجهت حراست بفرستادند * دیگر درین سال در دیار گجرات و بای عظیم و قحط مفرط افتاد - و قریب شش ماه امتداد یافت - و اهل آن دیار ترک وطن نموده متفرق شدند - و گرانی غله بمرتبه انجامید که یک من بصد و بیست تنگه رسید و گاه اسپ و علف چهار پایان پوست درخت بود * دیگر خواجه امین الدین محمود ملقب بخواجه جهان که وزیر باستقلال ممالک هندوستان بود در اوایل شعبان سنه اثنین و ثمانین و تسعمائه در خطه لکنهوتی اجابت داعی اجل نمود *

سال بیستم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

درین وقت که نیر اعظم نور بخش کره خاک و آب بجهت تهنیت و مبارکباد این فتح عظیم که طراز فتوح سلاطین نامدار است روز پنجشنبه

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۲۳ سوانه نوشته ۱۲ *

عنبه بوسی مشرف گشت * و در اوایل رمضان المبارک هوای اجمیر از غبار
 فعال مراکب مواکب مشک بیز و عنبر آمیز گردید - و از گرد راه بمزار
 مورد الانوار خواجه معین الحق والدین قدس سره رفته لوازم زیارت و شرایط
 نیازمندی بجا آورده نثاره داؤد را نذر سوکار خواجه نموده - داخل نثار
 خانه خواجه نمودند - و هر روز بزیارت مزار فیاض الانوار میرفتند و فقرا
 را بی نیاز میگردانیدند * و در خلال این احوال بعرض رسید که چندرسمین
 ولد رای مالدیو در نواحی قلعه سوانه برعایا و مترددین آزار میسرساند و انواع
 خلاف ازو بظهور میبرد - جمعی را بگوشمال او نامزد نموده طیب خان
 میر فراغت حاکم دهلی و سبکان قلی ترک و جوانان دیگر را تعیین فرمودند -
 چون افواج منصوره بان حوالی رسید خود را بجای سخت و کوههای
 پر درخت کشیده ناپدید شد - و افواج منصوره بعضی مردم او را یافته
 بضرب تیغ بیدریغ از پای در آوردند - و اموال و اسباب بسیار غنیمت گرفته
 سالمأ غانماً باردوی معلی پیوستند * و در اواسط رمضان از روحانیت حضرت
 خواجه عالیقدر مرخص شده متوجه دارالملک آگره شدند - و در همان روز
 خان اعظم را رخصت گجرات فرمودند - و سلخ رمضان سنه اثنین و ثمانین
 و تسعمائه فتحپور مستقر سریر خلافت گردید * و در همین سال بعرض رسید
 که اگر وسعت آباد هندوستان نامزروع مزروع شود فواید و عواید آن هم
 برعایا و هم بدیوان اعلی عاید گردد - بنابراین بعد تعمق نظررای عالی چنان
 اقتضا نمود که رقبه پرگنات ممالک محروسه را ملاحظه نموده آنمقدار
 زمین که بعد مزروع شدن ازان یک کرور تنگه حاصل شود جدا نموده
 بیکى از ملازمان درگاه که بکاردانی و دیانت و امانت موصوف باشد
 سپرده شود - و آن شخص را کروری نامیده کارکن و فوطه دار دیوان اعلی
 بار همراه نموده رخصت پرگنه فرمایند - تا بحسن درایت و کفایت سعی

* بیت *

در بر و بحر از سپه سهمناک غلغله در چرخ و تزلزل بختاک
 چون جاسوسان داؤد رفته این خبر تقریر کردند داؤد و اعوان او همان شب
 تیره پتنه را که نمونه روز محشر بود بیاد آورده آیه فرار بخواندند - و بناکامی
 دل از مملکت برداشته تانده را بکسرت تمام گذاشتند - و خانخانان در سایه
همای اقبال حضرت خلیفه آلهی بی جنگ و جدال چهارم جمادی الثانی
 سنه اثذین و ثمانین و تسعمائه موافق سال نوزدهم آلهی بدارالملک تانده
 در آمده ندای امن و امان بگوش اقاصی و ادانی رسانید - و حضرت خلیفه
 آلهی بکصول این فتح که عنوان کارنامه‌های سلاطین روزگارست اقسام شکر
 بتقدیم رسانیده از سه منزل دارالخلافه اگره روی ارادت بصوب دارالملک
 حضرت دهلی آوردند - و غره رجب سواد دهلی مخیم خیم فلک احتشام
 گشت - و بصدق نیت و صفای طویت بمزارات اکبر و مشایخ که قبله ارباب
 حوائج اند تشریف برده در باب انجاح مطالب استمداد خواستند - و فقرا
 و گوشه نشینان مقامات متبرکه را از خوان احسان سرسبز و شاداب گردانیدند -
 و همچنین بکظیر مقدسه والد بزگوار خود که مسکن مسیحیان حظایر قدس
 است رفته کف دریا فوال ببذل درم و اموال برکشادند - و آئین رسم سوال از
 محتاجان برداشتند - و چند روز بجهت اسایش لشکر در ظاهر دهلی قرار
 گرفتند - اکثر اوقات بشکار و سیر بسر بردند * و در اوایل شعبان عنان عزیمت
 از دارالملک دهلی بصوب اجمیر برافراشتند - و در حدود قصبه نارفول در
 اثنای شکار خانجهان که از لاهور بجهت تهنیت و مبارکباد متوجه شده بود
 شرف خدمت دریافت - و آنحضرت را از دیدن خانجهان انبساط تمام روی
 داده او را مشمول عنایات پادشاهی گردانیدند - و بعد از چند روز خان اعظم
 نیز بقصد مبارک باد از خطه احمد اباد خود را بایلغار رسانید و باحرار سعادت

پروانچی گری علاوه دیگر التفات شد - و درسک ملازمان درگاه در آمد -
 و در اندک زمانه از امرای کبار گشت * و هم درین منزل خانپور عریضه
 خانخانان مبتنی بر فتح و تسخیر قلعه کرهی ورود یافت - تفصیل این
 اجمال آنست که چون داؤد از پنده گریخته بکرهی رسید مردم معتبر
 خود را آنجا گذاشته خود ببلده تانده رفت - و در باب استحکام کرهی
 چندان کوشش نمود که بزم فاسد او تا یکسال از آنجا عبور محال بود -
 چون خانخانان باقبال بادشاهی متوجه تانده شد و بنواحی کرهی (۱)
 رسید چو چشم افغانان بر حشم و سپاه منصور افتاد طایر قابض ارواح را
 بر بالای لوای اولیای دولت قاهره متطایر دیده راه فرار پیش گرفته -
 و بی جنگ و جدل کرهی فتح شد - آنحضرت از شنیدن این خبر بلوازم
 شکر و سپاس آلهی پرداخته مناشیر استمالت بخانخانان و دیگر امرای
 بی در پی فرستادند - و خود در کنف عافیت و اقبال همعنان فتح و فیروزی
 و قرین بهروزی شکار گزان و صید افگنان بیستم شهر جمادی الثانی قصبه
 سکندر پور مخیم خیم فلک احتشام گردید * و درین منزل اقبال نوید فتح
 دازالملک تانده بگوش بار یافتگان جاء * و جلال رسید - و شرح این واقعه
 بهجت افزا آنکه چون افواج قاهره از دربند کرهی گذشته بنواحی تانده
 که دازالملک آن مملکت است رسید بار اول قراولان و جاسوسان بخانخان
 خبر آوردند که داؤد در شهر تانده پای اقامت استوار داشته در مقام جنگ
 و جدل است - خانخانان از استماع این خبر امرای بزرگ را حاضر ساخته
 از روی حزم و احتیاط بتعبیه افواج منصوره پرداخت - و روز دیگر صفهای
 عساکر را آراسته روی عزیمت بصوب شهر تانده آورده - از کثرت سپاه دشت
 و صحرا بستوه آمد -

آورده ساعتی عمارات داؤد را بنظر اجمال در آوردند * و روز چهار شنبه ماه مذکور موضع فتکپور که از آنجا بیست و یک کروزه راه بود مضرب خیام فلک احتشام گشت - و میرزا یوسف خان و صادق خان را بجهت حراست اردوی همایون گذاشتند * و روز دوشنبه وقت ظهر ششم ماه جمادی الاول خطه دلکشای جونپور را رونق افزای نمودند - * شعر *

منت خدایرا که بتن جان رسید باز جان را رسید مژده که جانان رسید باز
سرو سہی که از چمن ملک رفته بود سوی چمن چمان و خرامان رسید باز
و بتاریخ هفدهم جمادی الاول صحرای جونپور مخیم خیام ظفر احتشام
گشت - و میرزا یوسف خان و صادق محمد خان و دیگر بندها از راه رسیده
کورنش رسانیدند - و بالجمله در عرض سی و سه روز که جونپور محل
اقامت بندگان درگاه شد خاطر اشرف در مقام انجام سپاه و رعایا در آمده
جونپور و بنارس و قلعه چنار و بعضی محال و پرگنات دیگر را بخالصه
شریفه منسوب ساختند - و اهتمام آنرا بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم

سیکری وال مقرر نمودند - و در نهم ماه جمادی الثانی سنه اثین و ثمانین
و تسعمائیه از خطه جونپور طبل شادی نواخته ندای ارتحال در عالمیان
و عالم در دادند - و منزل اول در موضع خانپور اتفاق افتاده چهار روز دران
مقام سعادت فرجام توقف نمودند * و از سوانح آن منزل آنست که قاضی
نظام الدین بدخشی که از فضلی روزگار بود و از علم صفوت و طریق صوفیان
نصیب تمام داشت و از امرای کبار میرزا سلیمان بود از کابل و بدخشان
باتفاق فیروزه که از خانه زادان میرزا محمد حکیم بود و نصیبی از علم و بهره
از فضایل و خوش نویسی داشت و باراده ملازمت حضرت آمده بود
در موضع خانپور بشرف عتبه بوسی رسید - و مراحم بادشاهانه متوجه
احوال قاضی شده کمر شمشیر و پنجهاز روپیه انعام یافت - و منصب

بود رفتند - و معلوم نمودند که گوچر خان نیم جانی به تگپا بیرون بده ازین آب گذشته و اکثر مردم او در آب غرق گشته اند - شهباز خان و مجنون خان معاودت نموده شرف خدمت دریافتند * روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور خانخانان حسب الامر از راه دریا بملازمیت سرافراز شد - حضرت شش روز در دریا پور توقف نموده خانخانان را بحکومت و دارائی آنجا سرافراز نمودند - و ده هزار سوار بکومک او گذاشتند - و علوفه لشکری که با خانخانان در بنگاله ماندند از قرار ده سی و ده چهل اضافه نمودند - و تمام کشتیها و نواریا که از آگره همراه آورده بودند بخانخانان عنایت نمودند - و علم اقبال و لوائی سعادت بمستقر سلطنت و مقر دارالخلافه برافراختند - بعد از رخصت خانخانان و امرا از دریا پور مراجعت نموده غیاث پور که بر ساحل دریای گنگ واقع است معسکر همایون گردید - در آن منزل چهار روز اوقات خجسته ساعات بدیدن فیلمهای داؤد و سایر فیلمهای امرای افغان که داخل فیلمخانه عالی گشته بود مصروف شدند - و از آنجا بقرار داد ایلغار اردوی را پیش از خود بچونپور روانه فرمودند - و بدستور سابق میرزا یوسف خان را سردار اردو گردانیدند - و نصف شب پنجشنبه دویم جمادی الاول سنه اثنین و ثمانین و تسعمائنه موافق سال نوزدهم آلهی بر فیل کج بهور سوار شده رایت مراجعت برافراشتند - و صباح پنجشنبه باردوی معلی که مابین دریا پور و غیاث پور نزول داشت ملحق شدند * درین منزل مظفر خان را که از نویسندگی بامارت رسیده بود باتفاق فرحت خان که از غلامان فردوس مکانی بود بعزم تسخیر قلعه رهداس که از قلاع سواد اعظم هندستان بود فرستادند - و چنین مقرر شد که بعد از فتح کلید حراست قلعه بفرحت خان سپرده بعد از سرانجام مهام آن سرکار مظفر خان متوجه پایه سریر عرش نظیر گردد * و روز جمعه سیم جمادی الاول بقلعه پٹنه تشریف

بسر پل نرسیده بودند اسباب و اسلحه انداخته عریان بآب زده رفتند -
و چون آخر شب پیشروان اقبال خبر گریختن داؤد بعرض اشرف رسانیدند
حضرت جهانبانی مراسم شکر گذاری بجا آوردند - چون صبح صادق شد
خانخانان را در قلب تعین فرموده فوج هراول را بسایه اقبال تقویت
بخشیدند و بکمال عظمت و ابهت بشهر پٹنه در آمدند - و درین هنگام
پنجاه و شش زنجیر فیل را که مخالفان نتوانستند که بخود همراه برند بنظر
اشرف آوردند - و تاریخ فتح پٹنه که فی الواقع مقدمه فتح بنگاله بود ازین
مصراع مفهوم میشود -
* مصراع *

که ملک سلیمان ز داؤد رفت

حضرت خاقان ممالک ستان چهار گه‌ری روز در شهر پٹنه توقف نمودند -
و آواز امانی و امن بگوش اقاصی و ادانی رسانیده خانخانان را بحر است
اردوی همایون گذاشته خود بنفس نفیس بایلغار گوجر خان را تعاقب
نمودند - چون بکنار آب پن پن رسیدند اسپ را بی تکلشی دران دریا
انداخته مانند برق خاطف گذشتند - امرا و بندگان درگاه نیز متابعت
نمودند - حکم اعلیٰ بنفاد پیوست که امرا و بندگان درگاه بر یکدیگر سبقت
جسته مخالفان را تعاقب نمایند - و خود بدولت و اقبال قطع مسافت
باستعجال نموده از عقب می رفتند - امرا رسیده فیلان نامی داؤد را از
جدا کردند و بنظر اقدس آوردند - و تاپ گنه دریا پور که بیست و شش
کروهی پٹنه است عنان باز نکشیدند - و چهار صد فیل کوه پیکر دران روز
از سرکار مخالفان داخل فیلخانه خاصه گشت - چون عصر همان روز بدریا پور
شرف نزول ریایات عالی واقع شد شهباز خان میزبخشی و مجنون خان
بقدم استعجال تا کنار آب پل سهوند (۱) که بیست و هفت کروهی دریا پور

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۲۰ موند که هفت کروهی می شود مرقوم است ۱۲ *

زمان سابق در قطار هم ساخته اند - و آنحضرت اطراف قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند - و افغانان را که چشم از بالای باره و برج برحشم پادشاهی و کوبه شاهنشاهی افتاد یقین داشتند که طومار عمرشان پیچیده شده - باوجود آن حرکت المذبحی نموده چند ضربین بجانب پنج بهاری انداختند - و گزندی از آن ضربنها بکشتی نرسید - چون عساکر منصور اطراف قلعه پنهان را فرو کوفتند و خبر فتح حاجی پور بداد رسید - و سرهای سرداران را بنظر دهشت دید با آنکه بیست هزار سوار و توپخانه عالی و فیلان مست جنگی خوب داشت در نصف شب یکشنبه بیست و یکم ربیع الثانی بکشتی در آمده راه فرار پیش گرفت - * بیت *

همی دانست کور نبود آن زور که پیش قلب خم بندد صف مور
جذیت راند و بیرون شد شتابان چو باد تند در کوه و بیابان
سر هر همدوی بنگالی که مدار علیه او بود و راجه بکرماجیت خطابش داده بود اموال و اسباب او را در نواره انداخته سر در پی او نهاد - و گوجر خان کرانی که رکن دولت آن بی دولت بود دروازه آهو خانه را کشاده فیلان مست را پیش انداخته برای ادبار رفت - و آن شب و آن روز که انموذج روز منحشر بود مردم قلعه در مضایق تحیر حیران و سرگردان بودند - و جمعی که برای دریا رفتند اکثری غریق بحر فنا گشته - و جمعی که راه خشکی را باعث خلاصی خود دانسته برون می آمدند در تنگنای شهر و کوچه پامال فیلان و سواران گشتند - و جمعی از سراسیمگی و حیرانی خود را در خندق انداختند - اکثر آن مردم در زیر خندق جان بیاد دادند - و گوجر خان که رکن رکن داووده بود چون بآب پنهان رسید فیلان را از پلی که بسته بودند گذرانیده رو برای آورد - و افغانان گریخته از عقب او بر پل هجوم آوردند - ناگاه پل از میان بشکست و مردم بسیار در آب رفتند - و بسیاری که هنوز

ما بقی فکر بر اصل باید نمود - امرا زبان بدعا کشوده بهمین قرار دادند - و خان عالم را از همین مجلس با سه هزار سوار جرّار در غرابهای که مشحون بسباب قلعه گیری بود نشانده بادیان اقبال کشیده بجهت فتح حاجی پور مرخص ساختند - راجه کجپتی که زمین دار آن ولایت بود و جرّوه و پایک بسیار داشت بکومک خان عالم نامزد کردند - روز دیگر که هژدهم ماه بوده باشد خان عالم بر کشتی سوار شده روی جلادت بفتح حاجی پور آورد - و بازار کار زار گرم شد - آن حضرت بجهت تماشای جنگ بمورچل شاهم خان جلاپر که حاجی پور ازان جا می نمود تشریف بردند - چون از بسیاری دود توپ و تغذگ مشخص نمیشید که فتح و ظفر کراست سه غراب را از جوانان یکه پر کرده بخبر گیری بجانب حاجی پور فرستادند - تا خبر مشخص رسانند - چون چشم اهل خلاف بر سه غراب افتاد هژده کشتی را که مملو از دلیران جنگجو بود در برابر غرابهای پادشاهی فرستادند - بعد از تقارب کشتیها بدولت اقبال روز افروز فتح از جانب غرابهای پادشاهی روی داد - و دران خدمت آن سه غراب با خان عالم شریک شدند - و نسیم فتح و ظفر بر پرچم اولیای دولت قاهره وزیدن گرفت - و فتح خان حاکم حاجی پور و اکثری از افغانه طعمه حسام بهرام انتقام گردیدند - و حاجی پور بتصرف خان عالم در آمد - و سر فتح خان و دیگر افغانه را بغراب بدرگاه آسمان جاء فرستاد - حضرت سر فتح خان و افغانان را نزد داود فرستادند تا بچشم عبرت سرهای سرداران و اقوام خود را دیده در مآل حال خود تامل نمایند - چون چشم داود بر آن سرها افتاد غریق بحر تحسیر گشت و راه فرار بر خود مسدود دانست - و روز هژدهم این ماه حضرت بعزم ملاحظه اطراف قلعه و حوالی شهر بر فیل سوار شده بر پنج پهازی نام جانی که محاذی قلعه پنده واقع بود بر آمدند - و این پنج پهازی پنج گنبد ست که کفره در

داشت را نزد شاهزاده‌های کامگار فرستادند - و روز دیگر بجهت گذراندن اردو از آب در جوسا مقام نمودند - و دلاور خان را فرمودند که لشکر را بگذرانند * و دهم ماه مذکور موضع دومتی^(۱) معسکر اردویی معلی گشت - و قاسم علی خان را نزد خانخانان فرستادند - و پیغام دادند که مراکب موکب عالی از راه آب باین حدود رسیده بعد ازین صلاح چیست - خانخانان عرضه داشت کرده بود که بدستور رایات عالیات از راه آب و اردوی بزرگ برآه خشکی چالش نماید - و التماس نموده بود که لشکر فیروزمندی را درین امتداد محاصره از تواتر امطار و کثرت باران فتوری در ادوات مبارزت و آلی محاربت راه یافته - اگر درین هنگام از قورخانه خاصه امداد رسد از توجه ابدی تأیید دور نیست - ملتمس او عز قبول یافت و اقسام اسلحه و انواع اسباب از هر قسم بخانخانان فرستادند - خانخانان و امرای دیگر در دو گروهی پتنه بعتبه بوسی بلند پایه گشتند - و بتاریخ شانزدهم ربیع الثانی آفتاب عظمت و اقبال بر ساحت پتنه تافته در منزل خانخانان نزول اجلال واقع شد - و خانخانان بلوازم نثار و اینار چنانچه باید و شاید پرداخت - از آنجمله خوشه‌های مروارید و طبقه‌های جواهر بیکد و نهایت در آورد - روز دیگر امرأ حسب الککم بجهت کنکاش در خانه خانخانان حاضر شدند - حضرت فرمودند که مدت محاصره این حصار بطول انجامیده و تاحال که تسخیر در عقد تعویق بود چندان باکی نبود - اما امروز که همای اقبال شاهنشاهی بر این قلعه بال اقبال کشوده باشد غیرت سلطنت بر نمی تابد که دیگر این طایفه درین مملکت پای اقامت استوار توانند داشت - عجالة الوقت قلعه حاجی پور که مدار زندگانی اهل پتنه بر امداد مردم آنجاست باید بدست در آورد - و در باب استیصال

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۱۷ دومنی مرقوم است ۱۲ *

خلیفه آلهی چیته را بان آهو سر داده بخاطر خطیر گذرانیدند که اگر این آهو را چیته می گیرد داؤد نیز اسیر سر پنجه تقدیر خواهد شد - به این نیت یوز باد سرعت را سر دادند - آهو از راه روباه بازی از چنگ او خلاص شد - مقارن آن چیته دیگر را سر دادند و او آهو را گرفته طعمه خود ساخت - حضرت از مشاهده این امر خوشحال شده فرمودند که چنان معلوم میشود که داؤد این مرتبه خلاصی یافته بار دیگر اسیر و دستگیر خواهد شد - و آخر چنان شد که حضرت فرموده بودند - و در محل خود گذارش خواهد یافت * و روز دوشنبه هشتم ماه مذکور کنگداس^(۱) پور محل نزول رایات عالی گردید - درین منزل اعتماد خان کشتی سوار باستقبال موکب آمده شرف خدمت دریافت - و سوانح حالات را مشروحاً بعرض رسانیده در توجه موکب عالی باستعجال مبالغه تمام نمود * درین روز سید میرک اصفهانی را که از علم جفر نصیبی وافر داشت طلبیده فرمودند که کتاب جفر ملاحظ نمایند که درین سفر چه روی خواهد داد . سید میرک در حضور اکبر واعیان که در مجلس اقدس حاضر بودند جفر جامع را طلبیده حرف بحرف استخراج نمود - بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل شد - * بیت *

بزودی اکبر از بخت همایون برد ملک از کف داؤد بیرون

بعد از چند روز حقیقت این علم که از خواص اهل بیت است بر عالمیان ظاهر گشت * و روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی گذر جوسا مقیم سرادقات جلال گردید - درین روز عرضه داشت خانخانان رسید - مضمون آنکه عیسی خان نیازی نام که در میان افغانان بشجاعت و تهور مشهور بود با فیلان جنگی و لشکر بسیار از قلعه پنده برآمده با فوج منصوره در آویخت - و عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان کشته شد - همان عرضه

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۱۷ کیکداس پور نوشته ۱۲ *

سه روز در بنارس مقام فرموده بیست و هشتم ماه مذکور کشتیها را لنگر انداخته - و درین منزل میرزا یوسف خان که از راه خشکی اردویی گیهان پوی را می آورد بعثیه بوسی سر بلند شد - و درین منزل بخاطر اقدس رسید که تا رسیدن خبر تحقیق از خانخانان بادشاهزادهای کامگار و اهل محل در چونپور توقف نمایند - اردویی همایون را درین موضع گذاشته متوجه چونپور شدند - چون دوم ماه ربیع الثانی به یحیی پور چونپور رسیدند - عرضه داشت خانخانان رسید - که هرچند رایات جلال در آمدن استعجال نمایند لایق دولت خواهد بود - بنابراین روز پنجشنبه سیم ماه مذکور در یحیی پور توقف نموده شاهزادهها را با اهل محل بچونپور فرستادند - و علم معارفت بعزم تسخیر ولایت بنگ بر افراشتند - درینوقت مذهبان اقبال بعرض رسانیدند که سلطان محمود خان حاکم بکسر^(۱) باجل موعود رسید - و بکسر بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - مراسم شکر بجای آورده تغاول فتح ولایت بنگ گرفته -

* بیت *

بفرخندگی فال ازان ماه و سال که فرخ بود حال فرخنده فال
چهارم ماه مذکور کشتیها از آب کوی^(۲) باز بدریای گنگ پیوست - و میرزا یوسف خان نیز اردویی ظفر قرین را آورده بود - قرار یافت که من بعد اردویی همایون ملاحظه کشتیهای دولتیخانه نموده فرود آیند - و عساکر منصوره بر و بحر را فرو گرفت - ششم ماه مذکور صحرای غازی پور محل نزول عساکر منصوره گشت - و بکشتی بصحرای غازیپور تشریف بده بشکار مشغول شدند - درین اثنا آهویی که آنرا دهومار میگویند در برابر پیدا شد - حضرت

(۱) در طبقات اکبری نسخه قلمی بهکر نوشته ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۱۶ آب کوده و در اکبر نامه جلد سیوم صفحه ۸۹

محبوس ساخته - و دریست رویه بعلت گناهگاری از گرفته - حضرت از دنائت طبع باباخان در تعجب افتادند - درینحال آن ملعون بر زبان آورد که مسلمان میشوم بشرط آنکه دختر را بهمان طریق بمن گذارند - حضرت که آب و گلش سرشته حیا بود خاموش شدند - و تامل میکردند - قاضی یعقوب را طلبیده درین باب از وی استفسار نمودند - قاضی بعرض رسانید که اگر مسلمان می بود باتفاق این واجب القتل بود - درباب کفره دو قول است - بعضی بکشتن رفته اند - و بعضی گفته اند نمی باید کشت تا مردم بدانند که در دین باطل این گروه امثال این امور شایع است - و از طریق و آئین ایشان متغیر باشند - حضرت قول اول را منظور داشته بزدان خانه فرستادند - و روز دوم بزدان بان فرمودند تا آلت تناسل و مایه فسق و فجور ازو دور کردند - و آنچه ازو بریده بودند در پیش او کباب کردند - آن ملعون بگمان خلاصی که سیاست او منحصر در این خواهد بود آن کباب بخورد - و روز دیگر تیغ سیاست رسیده بجهنم داخل گشت - و دخترش توبه کرده بجان امان یافت * و بتاریخ بیست و سیوم ماه مذکور خطه الهاباش که ملتقای آب گنگ و جرون است و از معابد بزرگ هفود است و معمار همت عالی اساس آنجا شهری بزرگ بنا نهاده مخیم سردقات عساکر ظفر مآثر گردید - و درین روزها هفود بجهت غسل از اطراف عالم بمرتبه فراهم آمده بودند چنانچه کوه و دشت و صحرا بستوه آمده بود - و از بنارس شیر بیگ تواجبی را بکشتی که در سرعت از باد گرد می برد و ماخذ این معنی بود -

هر طرفش ره بشتاب دگر هر قدمش سیر بر آب دگر

بیشتر از مرغ پرد و رشاد بیشتر از باد رود روز باد

پیش خانخانان فرستادند - و از وصول موکب همایون به بنارس خبر دادند -

آب مختصری در آمده روان گشت - * بیت *

گرد چنان کرد در آیش اثر کلب روان تیره نمودی به بر
 گر بدی آنجا دوسه روزی مقام بسته شدی پل ز غبارش تمام
 و کشتیهایی بیوتات و کارخانهای سلطنت از قور خانه و نقاره خانه و خزانه
 و غیره بر دور کشتیها که بجهت نشیمن خاصه ترتیب یافته بود در آمده - سطح
 آب از کثرت غراب و کشتی پیدا نبود - و همچنین کشتیهای امرا و اعیان
 در پی کشتیهای سرکار خاصه در آمده رو برآه نهادند - و هنگام شام قریه
 پتغه (۱) از اعمال آگوه محل نزول عالی گردید - و ازین منزل فرمان رسیدن
 موکب اعلیٰ بخانخانان نوشته شد - صبح روز دوشنبه غره ربیع الاول طبل
 کوچ زده لنگرها را برداشتند - و در چهارشنبه سیم ماه مذکور محمد تمر (۲)
 بدخشی و طیب خان ولد طاهر خان از دهلی آمده بعینه بوسی کامیاب
 شدند * در موضع چکور حکایتی غریب سامعه افروز مجلسیان اشرف شد -
 و صورت واقعه آنکه زنارداری دختر صلیبی خود را بزنی نگاهداشته - و آن
 بدبخت را ازان دختر فرزندان حاصل شده - فرمان قضا جریان باحضر
 زنار دار و دخترش شرف صدور یافت - بعد از احضار بنفیس نفیس متوجه
 تحقیق این قضیه نا مرضیه شدند - و آن ملعون بوقوع این فعل مکروه
 اعتراف آورد - و گفت شوهرش مدتیست که در فلان ناخت در ولایت
 کوهه کشته شده - و از فحوا می کلامش اینچنین هم ظاهر میشده که شوهر
 دختر را او کشته باشد - و این هم بعرض رسید که در وقتی که این فعل ازان
 زناردار سرزده باباخان قاقشال جاگیردار آن محل باین گناه زناردار را مدتی

(۱) در طبقات اکبری مطبوع نولکشور صفحه ۳۱۵ زبننه و در یک نسخه

قلمی رسته و در دیگر زبننه مرقوم است ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۱۵ میر بدخشی نوشته ۱۲ *

آن خون گرفته گشت - و اسپ و فیل و خزانه و سایر حشم او را متصرف شد - و چون مست باده حماقت و نادانی بود اصلا متوجه دفع غنیمت نه شد و بر همان صلح نا تمام که لودی طرح انداخته بود اعتماد نموده پروای سرحد نکرد - و چون خبر کشتن لودی بخان خانان رسید دل بر تسخیر ولایت بنگ و لکهوتی نهاده فی الفور بصوب پٹنه و حاجی پور عازم گشت و بکوچ متواتر بنواحی پٹنه رسید - و داؤد بی خبر بر قتل لودی که بحسن تدبیر و اصابت رای وحدت فهم مملکت بنگاله را از آشوب نگاه میداشت محزون و مغموم گشته بکوچ متواتر خود را به پٹنه رسانید - مرتبه اول قرار جنگ داد - آخر روی از معرکه قتال وجدال تافته دل بر تخصص و حصار داری بست - خان خانان از استماع این مژده خوشوقت گشته بدیده بصیرت تباشیر صبح فتح و اقبال را از مطلع قلعه پٹنه و حاجی پور ساطع و لایح دید - و داؤد بی آنکه شمشیر از غلاف بر آید و یا تیر بخانه کمان در آید از گرد راه بقلعه پٹنه در آمد - و شکست و ریخت قلعه را با هتمام تمام درست نموده مرچل بخش کرد - خان خانان بصلاح دید امرا متوجه قلعه پٹنه گردید - القصه این اخبار چون بعرض حضرت خلیفه آهپی رسید عزیمت سفر پٹنه و حاجی پور در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته - در دار الخلافه فتحپور روزی چند آرام گرفته اردوی لشکر انجم حشر و فیلان را براه خشکی راهی ساختند - و میرزا یوسف خان رضوی را بسرداری اردو مقرر فرمودند - و زمام حراست و عیان حکومت دار الخلافه آگره بقبضه اقتدار شهاب الدین احمد خان فیضپوری تفویض نموده خود قریب فتح و فیروزی روز یکشنبه سلح صفر سنه اثفین و ثمانین و تسعمائه بعزم تسخیر ممالک بنگاله بکشتی در آمدند - و شاهزادهای کامگار جوان بخت نیز همراه شدند - و دریای ذخار عساکر که عرضش پدید نیست در چنان

لودی را که امیر الامرا و سپه سالار و مدار الملک بود بدست آورده مقید ساخته بسره^(۱) بنگالی سپرد - و لودی در بندی خانه قتل و سرهر بنگالی را طلبیده بداؤد پیغام داد که اگر صلاح ملک در کشتن من میدانید زود خاطر را ازین شغل فارغ سازید - اگرچه بعد از کشتن من ندامت و پشمانی بسیار بسیار خواهید کشید - و چون هرگز خیر خواهی و نصیحت را باز نگرفته ام اکنون باز نصیحت میکنم البته بدان عمل بکنید که صلاح شما دران ست - و آن نصیحت این ست که بعد از کشتن من بی تکاشی بمغل جنگ کنید تا ظفر شما را باشد - و اگر این کار نکندید مغل بر سر شما خواهد آمد و آن زمان علاج نخواهد بود - * شعر *

مده فرصت از دست اگر بایستد که گوی سعادت ز میدان بری
که فرصت عزیز ست چون فوت شد بسی دست حسرت بدندان گری
و بر مصالحه مغل مغرور مشوید که ایشان وقت را از دست نمیدهند - چون
کوکب اقبال داؤد بلکه سایر افغانه رو بحضیض داشت و حق سبحانه تعالی
میخواست که دولتش بزوال انجامد و افتاب نصفت و عدالت حضرت
شاهنشاهی برستم زدگان ولایت بنگ تابد رای داؤد بران قرار یافت که
لودی را که واسطه التیام و رابطه انتظام است از میان برگیرد تا بشغل
حکومت و دارائی من حیث الاستقلال بخاطر جمع پردازد - و قتل
کرانی و سرهر بنگالی که بلودی نزاع و خصومت داشتند میدانستند که
اگر لودی در میان نباشد امر و کالت و وزارت بمارجوع خواهد شد - وقت را
غنیمت دانسته خود را بی غرض بداؤد وا نمودند - و مقدماتی که در پی
قتل لودی بودند بر داؤد مکرر تقرر کردند - داؤد که مست باد از جوانی
و مغرور جوانی بود سخن مشفقان و ناصحان را قبول نموده مباشر قتل

(۱) در طبقات اکبری نسخه قلمی صفحه ۲۹۲ سرهر بنگالی مرقوم است ۱۲ *

و همه ساله بارسال عرایض و پیشکش خود را در سلک دولتخواهان در می آورد در سنه ثمانین و تسعمانه در گذشت - و بایزید پسر بزرگ او قائم مقام پدر شده بسعی امرا بقتل رسید - و پسر کوچک او داؤد جانشین پدر شده قدم از اندازه بیرون نهاده نام پادشاهی بر خود بست - * بیت *

جهان بین که با مهربانان خویش ز نامهربانی چه آورد پیش
بوقتی که زینرنگ سازی نمود بآن تخت گیران چه بازی نمود
فرمان قضا جریان بنام خان خانان در باب گوشمال دادن داؤد و تسخیر بهار
و بنگال شرف صدور یافت - درین وقت داؤد در حاجی پور بود و لودی
که امیر الامراء او بود باو مخالفت داشت و در قلعه رهندس دم استقلال
زد - و خان خانان مذموم خان افواج منصوره پادشاهی را درین طور وقت
که بتائید آهی بهم رسیده بود سر کرده بنواحی پتنه و حاجی پور رسید -
و لودی خرابی بعین الیقین دانسته باوجود مخالفتی که بداؤد داشت
ببخان خانان طرح صلح انداخت - و آشنای قدیم و التفاتی که خان خانان
بسلیمان داشتند یاد ایشان داده قرار دادند که دو لک روپیه نقد و یک لک
روپیه قماش پیشکش داده افواج پادشاهی را باز گرداند - و جلال خان را
نزد داؤد فرستاد و او طریق صلح بداؤد باز نمود - داؤد چون اوند و اوباش
طبیعت و از تجارب امور عاری بود بخود قرار داد که چون صلح شده مغل
خواهد برگشت - خزانچی را طلبیده گفت که دو لک روپیه نقد و یک
لک قماش سامان نموده بنظر در آورد تا مصحوب مردم متعمد فرستاده
شود - باغواهی قتلو کرانی^(۱) که مدتی ولایت جگنات و آن صوبه را متصرف
بود و بتحریر اهرمن^(۲) نام هندوی بنگالی و تحسن تدبیر ناقص خود

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۱۴ قتلو لوهانی مرقوم است ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۱۴ سربدر نام هندوی بنگالی نوشته ۱۲ *

سرود عاشقانه صوفیان با صفا آستین بر هر دو جهان افشاندند - و بادشاه جهان را نیز خوشوقتی روی داد - و دست دریا نوال ببدل سیم و زر برکشادند - و فرمودند که خرمن اشرفی و روپیه را بریمین و بسیار آنحضرت ریختند - و فرداً فرداً حضار مجلس را نزدیک مسند عالی طلبیده مشمت مشمت اشرفی و روپیه بدست گوهر فشان در دامن امل میریختند - چون ازین انعام عام خاطر اشرف کلال یافت اشرفی و روپیه در رنگ اوراق اشجار فشاندن گرفت - قصداً آن زر پاشیدند که آحاد الناس از جمع آن عاجز آمدند - و مشرف خزانة یک لک روپیه بصیغه انعام و انفاق بخرچ آن مجلس مجری داشت - * بیت *

کفش ابريست که گوهر بارد بلکه خورشيد صفت زر بارد

در بیست و یکم ذی قعدة سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال نوزدهم آلہی شہزادہ کریم الغفس سلطان سلیم را بطواف اجمیر همراه خود بردند - و شہزادہ را بحضور اکبر و اعیان بطلا و نقرة و اقمشه در پلہ میزان در آورده مجموع نقود و اقمشه را کہ در پلہ دیگر بود باهل استحقاق انفاق نمودند - بتاریخ صبح بیست و سیوم ذی قعدة از روح پرفتوح خواجه درپوزہ امداد و توجه اعانت نموده مرخص شدند - در هشتم (۱) ذی الحجہ سنه احدی و ثمانین و تسعمائه نوزدهم سال آلہی آفتاب اقبال بر دولتخانہ فتحپور تافت *

ذکر نہضت موکب منصور بہ تسخیر

پتنہ و حاجی پور

در ایام محاصره قلعه سورت گجرات منہیان بعرض رسانیدند کہ سلیمان کرانی کہ از امرای سلیم خان افغان بود و ولادت بہار و پٹنہ را متصرف بود

(۱) در طبقات اکبری صفحہ ۳۱۳ ہفتم ذی الحجہ مرقوم است ۱۲ *

چون صادق خان پیغام رسانید خواجه فرمودند که هیچکس بباغ خود سواره نرفته و همان طور پیاده می رفتند - و حضرت خواجه را از روی صدق و نیاز دریافتند - و بعد از ساعتی خواجه فائحه و داع خوانده باز گشتند * و هم در منزل دایر حکم عام بنفاد پوست که دالور خان بایسالان زراعتی که متصل بارو باشد محافظت نماید - باوجود آن آنما تعین نمودند که نقصان را از حقوق دیوانی حساب نمایند - و این ضابط در جمیع یورشها معمول و مستمر گردید - در بعضی یورشها کیسه‌های زر از خزانه عامره بآنها میدادند تا حق رعایا را بایشان واصل سازند - و ازان منزل بکوچ متواتر و شکار کنان دوازدهم ذیقعدة خطه اجمیر مستحکم سراقات جاه و جلال گردید - و بشیوة مرغیة روز دیگر ازان منزل روی نیازمندی پیاده بطواف مزار مورد الانوار آوردند و شرایط طواف بتقدیم رسانیدند - و در عرض دوازده روز خطه اجمیر را از خوان جود و احسان مستغنی گردانیده بودند - در خلال آن احوال تباشیر غره سال نوزدهم آلهی از مطلع اقبال ساطع گشت *

ذکر وقایع سال نوزدهم آلهی

چون ارده فتح بنگ و لکنوتی پیش نهاد همت خلیفه آلهی شد بجهت تسخیر آن ممالک وسیع از روح پر فتوح حضرت خواجه بزرگوار که دایم معین و ناصر بادشاه بود استمداد نمودند - و زمانه بطلوع طلیعه فروردین از استماع این مژده در نظرت و اهتزاز در آمد - و بذات نبات بجهت تماشای معركة قتال و جدال هفدهم ذی قعدة سنه احدی و ثمانین و تسعمائنه بر متکاء شرف و عزت تکیه زد - و در چنین روزی حضرت خسرو پناه مجلس ترتیت دادند و بمحضور سادات و اشراف امم و اصحاب معرفت و طریقت عزت افزای حظایر قدس گردیدند - و مغنیان خوش آواز و کلاوتان نغمه پرداز قدوسیان را در شور آوردند - و بناوختن نغمات و شنیدن

وقت از گجرات آمده پیشکشهای لایق با نسخه جمع ولایات گجرات بنظر اشرف در آورد - و بعد از چند روز او را شمشیر خاصه داده بالشرک خان میر بخشی بخدمت خان خاندان منعم خان فرستادند که در فتح بنگاله اهتمام نمایند * و درین ایام میر^(۱) حسینی رضوی که از سادات صحیح النسب بود و برسم رسالت نزد حکام دکن رفته بود بشرف زمین بوس رسیده پیشکش حکام دکن را که مصحوب او فرستاده بودند بنظر گذرانید * و درین سال اگرچه در آوان مراجعت یورش دوم از گجرات این سعادت دست داده فامنا چون داعیه تسخیر ولایت بنگ پیش نهاد همت عالی بود بملاحظه آن که مبدا این یورش از یکسال تجاوز نماید و طواف مزار کثیر الانوار خواجه معین الدین در حیز تأخیر ماند در خاطر اشرف چنان خطور نمود که این سعادت سرمدی را در اول سال نوزدهم آلهی دریافته در باب تسخیر ولایت بنگاله نیز استمداد و اعانت نمایند - * بیت *

کسی کاستعانت بدرودش بود اگر بر فریدون زد از پیش برد

روز سه شنبه شانزدهم شوال سنه احدی و ثمانین و تسعمائه هژدهم سال آلهی متوجه خطه اجمیر گشته - و چهار روز در موضع دایر^(۲) توقف نمودند * درین منزل حضرت ارشاد دستگاه خواجه عبد الشہید پسر زاده حضرت ناصر الدین عبد الله احرار بدر دولت خانگه عالی آمدند - و بدستور سایر مردم در جلو خانه از اسب فرود آمدند - اتفاقاً حضرت از چونکندی ملاحظ می نمودند که خواجه در جلو خانه پیاده شدند - فی الفور صادق خان را که حاضر بود باستقبال خواجه فرستاده بکمال احترام پیغام فرمودند که لایق آنست که هرگاه بدرگاه تشریف آوردند تا دولتخانه سوار می آمده باشند -

(۱) در طبقات اکبری میر محسن رضوی ارقام نموده ۱۲ *

(۲) در طبقات اکبری زابر نوشته ۱۲ *

فتحپور عشرت افزاي گشتند ختنان شاهزاده‌های کامگار فرموده جشن عالي ترتيب دادند - روز پنجشنبه بست و پنجم جمادي الآخر سنه احدى و ثمانين و تسعمائه در ساعت سعد سنت ختنان بآدا رسيد و عالم و عالميان تهنيت و مبارکباد گفته - و لوازم نثار و ايتار بعمل آوردند * و از وقايع حميده اين سال آنست که حضرت شاهزاده جوان بخت سلطان سليم را هنگام آن رسيد که از معلم مکتب درس فراگيرد و بر مدارج کمال و معارج فضل و افضال بر آيد - بنا بر آن حضرت خليفه الهی روز چهارشنبه بست و دوم رجب سال مذکور در ساعتی که منجمان دقيقه شناس اختيار نموده بودند مجلس عالي ترتيب دادند - و در آن مجلس روح القدس تخته تعليم الرحمن علم القرآن بر کفار شاهزاده نهاده خدمت مولوي افادت و افاضت دستگاه مولانا مير کلان هروي که از اجله تلامذه افادت دستگاه حضرت نقاد المحدثين ميرکشا و از بناير خدمت ولايت پناه مولانا خواجه کوهي بود برای درس اختيار نمودند - خدمت مولوي زبان مبارک کلمه طيبه بسم الله الرحمن الرحيم که مفتاح خزاین معارف و حکم است کشاده سبق گفتند - و غلغلۀ تهنيت و مبارکباد از صغير و کبير بفلک اثير رسيد * ديگر درين سال مظفر خان را که حاکم سارنکپور بود و از نواحي احمد آباد مرخص شده بود طلبیده شغل وزارت سواد اعظم هندستان تفويض نمودند - و لقب جمله الملكي در القاب او افزودند * و هم درين سال قروض و ديون شيخ محمد بخاري که در جنگ پتن بدست اعادي کشته شد ادا نمودند - و ديون سيف خان کوکه را که در مصاف دوم احمد آباد کشته شده بود از خزانه عامره دادند - و مجموع قروض و ديون اين دو عزيز يک لک رپيه اکبر شاهي که مساوي دو هزار و پانصد تومان عراقیست ميشد - و اين معني از ديگر بادشاهان در کتب تواريخ مسطور نيست - و راجه تودرمل درين

در باب حسن خدمت بایشان عزّ صدور یافته تا حدود سروهی در هیچ محل توقف نه فرمودند - و بکوک متواتر روز چهارشنبه سیم جمادی الثاني سنه احدی و ثمانین و تسعمائه صحرائی اجمیر از غبار مراکب غبر بیز و عطر آمیز گردید - و بطواف مزار قطب الاقطاب حضرت خواجه معین الدین مشرف شده همان روز مجاوران آن روضه را غزی گردانیده بایلغار متوجه گشتند - و شام روز دیگر در موضع هوبه که سه کروهی سنگانیو است نزول نمودند - و رامداس جاگیردار آنجا لوازم ضیافت نسبت بملازمان درگاه و مقربان بجای آورد - درین منزل راجه تودرمل که بجهت سامان نمودن هزار کشتی و غراب در آگره مانده بود شرف زمین بوسی دریافت - چون جمع ممالک گجرات بتفصیل بدفترخانه عالی فرسیده بود از همان منزل باین خدمت مامور شد که نسخه بدفترخانه آورد - و شب از آنجا سوار شده قطع مسافت نموده چاشت یکشنبه ششم ماه مذکور قصبه توده مستقر ریات جاه و جلال گردید - و زمانی آسایش نموده وقت پیشین پای دولت در رکاب نصرت در آورده - نصف شب در نواحی یسار خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان که از فتحپور باستقبال موکب اجلال می آمدند شرف خدمت دریافتند - و قریب صبح صادق تباشیر آفتاب اقبال به قصبه بگونه تافت - و تا یکپهروز آرام گرفته حکم فرمودند که ملازمان عتبه اقبال برچه و نیزه بدست گرفته بدار الخلافه آگره در آیند - و خود بنفس نفیس مقدس نیزه بدست گرفته بر خنک دولت سوار شدند - و عصر روز دوشنبه هفتم جمادی الآخر سنه مذکوره آفتاب سعادت و اقبال بر دولت خانهای فتحپور تافت - و مریم مکانی و دیگر حضرات سرایده عصمت و حضرت شاهزادهای دیدها را بدیدار آن خسرو ممالک روشن گردانیده بلوازم نثار پرداختند - و مجموع رفتن و آمدن بچهل و سه روز کشید - و چون سعادت و اقبال در

نزل نمودند - و اول نفقده احوال جمعی که درین یورش خصوصاً در روز جنگ خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند فرمودند - فراخور حال - هر یک بزیادتی منصب و علوفه ممتاز گشت - و فتح نامها باطراف و جوانب ممالک محروسه نوشته - و حکم شد سرهای محمد حسین میرزا و اختیار الملک را بدار الملک آگره و فتحپور برده از دروازه بیابیزند - و قطب الدین محمد خان و نورنگ خان را بجانب بروج و جاپانیر فرستادند تا نهال آمال شاه میرزا از بیخ بر اندازند - و راجه بگوانداس و شاه قلی خان محرم و لشکر خان میربخشی و جمعی دیگر از بندهای درگاه را برای ایدر فرستادند - تا از میان ولایت رانا اودیسنکه گذشته پامال ساخته بگذرند - و میر محمد خان را بدستور قدیم حراست و حکومت پتن تفویض فرمودند - دولقه و دندوقه بوزیر خان مرحمت نموده بکومک خان اعظم گذاشتند - چون خاطر افتاب اشراق از سرانجام مهمام گجرات فراغت یافت عنان معاودت بمستقر سریر سلطنت معطوف فرمودند - روز یکشنبه شانزدهم جمادی الاول از احمدآباد طبل شادی نواخته از راه محمود آباد نهضت نمودند - و در منازل سلطان محمود گجراتی که الحق آثار رفعت از در و دیوار او ظاهر می شود قرار گرفته روز دیگر بدولقه نهضت نمودند - و در ارک دولقه یک روز مقام فرمودند - خان اعظم و امرای گجرات را رخصت احمدآباد ارزانی داشتند - و خواجه غیاث الدین علی بخشی را که دران یورش خدمات شایسته ازو بوقوع آمده بود بخطاب آصف خان امتیاز بخشیدند - و خدمت دیوانی و بخشی گری گجرات باو تفویض نموده بمرافقت خان اعظم گذاشتند - و از قصبه دولقه شب درمیان بقصبه کری و از کری شب درمیان بقصبه سیت پور نزل اجلال نمودند - درین منزل عریضه راجه بگوانداس و شاه قلی خان محرم رسید و دران مبارکباد فتح حصار ایدر مندرج بود - و فرمان عالی شان

و رسوائی بگذشت - و از غایت سراسیمگی چنان بگریخت و کار بجائی رسیده بود که دلاوران سپاه ظفر پناه تیر از ترکش ان جماعه گرفته بر ایشان میزدند - درین وقت سهراب بیگ نام ترکمانی اختیار الملک را شناخته از عقب او روان شد - و بزقوم زاری رسیدند - اختیار الملک خواست که اسپ بجهاند ترک غارت اجل مرکب او را از پای در آورد - درین محل سهراب بیگ خود را از اسپ انداخته او را گرفت - اختیار الملک گفت - ترکمانی - و ترکمانان غلام علی ابی طالب اند و من از سادات بخاری ام مرا مکش - سهراب بیگ گفت من تو را شناخته سر درپی تو نهاده ام - تو اختیار الملکی - این بگفت و بضرب تیغ بیدریغ سر از تن او جد کرده باز گشت که بر اسپ خود سوار شود - اسپش را دیگری برده بود - سر اختیار الملک را در دامن پیچیده رو برآه آورد - و درین هنگام که اختیار الملک روی گریز بصوب پشتی که بغرّ قدوم شاهنشاهی سر مغاخرت بآسمان عزت میسود نهاد - راجپوتان رایسنکه که مراقب محمد حسین میرزا بودند او را از بالای فیل بزمین آوردند و بضرب برچه کشتند - درین وقت اعظم خان و امرائی که در شهر بودند آمده شرف پای بوس دریافتند - حضرت خاقانی از کمال مرحمت خان اعظم را التفات کرده در آغوش گرفته و پرسش از اندازه و نهایت گذشت - و هریک از خوانین را فراخور حالت و منزلت التفات و عنایت نمودند - و هنوز حضرت از نوازش امرا نپرداخته بودند که سهراب بیگ ترکمانی آمده سر اختیار الملک را در پای سمند اقبال انداخت - حضرت از ملاحظه موهبت عظمی مجدداً مراسم شکر و سپاسداری بجای آوردند و فرمودند تا از سر مفسدان که زیاده از دو هزار افتاده بود مناره ساختند - و از آنجا قرین فتح و نصرت بدار السلطنه احمد آباد خرامیدند - و در منازل اعتماد خان که در وسط شهر واقع است

میرزا را شنیده پشت بمعرکه دادند - و میر محمد خان که امیر میمنه بود پسران شیر خان فولادی را درهم شکست و تمامی مخالفان روی بگریز نهادند - و چون زیر اعظم اقبال بر جنگ گاه تافت از هر طرف معرکه شمعات فتوح و بوارق نصرت درخشیدن گرفت - و آنحضرت بغیروزی و بهروزی بر بالای پشته برآمده بر کنار جنگ گاه نزول اجلال فرموده بادای مراسم شکر مشغول شدند که گدا علی بدخشی و یک کس دیگر از نوکران خان کلان - محمد حسین میرزا را آوردند - زخمی بر رخسار یافتند و هر کدام دعوی گرفتن او میکردند - راجه بیرویل که شمع از احوال او گذشت پرسید که ترا کدام یک گرفت - میرزا گفت مرا نمک حضرت گرفت - و الحق کلمة الحق بر زبان او گذشت - انگاه او را بر ایستگاه سپردند - و از گرفتاران معرکه مرد آزمای شاه مبدد نام مخدولی که خود را کوکله محمد حسین میرزا می گفت بود - حضرت به برچه که در دست داشتند آن مخدول را بر خاک هلاک انداخته - و بضرب تیغ بندگان درگاه پاره پاره شد - در آخر ظاهر شد که در جنگ سرنال بهوپیت برادر زاده راجه بگوانداس را او کشته بود - درین وقت پنج هزار سوار مسلح زیاده از غنیم ظاهر شد و اضطرابی در میان مردم پدید آمد - درین اثنا خبر آمد که اختیار الملک گجراتیست که راه بر خان اعظم بسته بود و از شنیدن خبر شکست محمد حسین میرزا از کوچهای شهر برآمده رو بصحرا نهاده - خلیفه آلهی جمعی را فرمودند تا پیش رفته بزخم جانسوز عدو را برگردانند - مقارن این حکم چون اختیار الملک ظاهر شد چند سوار خونریز سواران یا معین انداخته تاختند - و گروهی را که پیش پیش فوج می آمدند در میان خاک و خون افکندند - و اختیار الملک از هول قیامت نهیبت با فوج خود روی گریز بطرف پشته که مستقر ریایات دولت و اعلام اقبال بود آورده از دو طرف آن پشته بخواری

غفیم در پای سمند دولت انداخت - و آن را بغال نیک گرفته فرمودند که وزیر خان با فوج میسره عبور نماید - و بعد ازان آن حضرت و سپاه منصور از آب گذشتند - و ترتیب فوج در گذشتن آب از هم ریخت - اندک راهی که رفتند فوجی عظیم مسلح از لشکر غفیم نمودار شد - و محمد حسین با هزار و پانصد سوار مغل که همه فدای او بودند پیشتر آمده بر هراول که سردار آن محمد قلی توبه‌بای و ترخان دیوانه بود تاخت - و مقارن آن حبشیان و افغانان بر صف وزیر خان تاختند - و از طرفین بهم در آویختند -

* بیت *

دو لشکر به پیکار برخاستند برابر صف کین برآراستند
 درین هنگام خلیفه الهی آثار دهش و فتور در هراول معاینه نمودند - و چون شیر خشمناک بر فوج دشمن حمله آوردند - و جمعی از بندگان جانسپار غلغلۀ یا معین بفلک الافلاک رسانیده بر صف اعدا تاختند - و سیف خان مرکوکۀ بی صوفه تاخته داد مردانگی داد و شهادت یافت - و محمد حسین مبرز و شاه میرزا حق دلوری و مردانگی بجای آورده - از بی دولتی خاک ادبار بر فرق ایشان بیخته گشت و از ستیز و آویز رو بگریز نهادند - و لشکر منصور از پی در آمده مخالفان را بسزا و جزا می رسانیدند - و خلیفه الهی بامعدودی چند عذاب سمند دولت باز کشیده ایستادند - و محمد حسین میرزا که اسپش زخمی بود از هول جان استعجال در گریختن میکرد - و در اثنای راه بوته زقوم پیش آمد خواست که اسپ ازان زقوم بجهاند اجل گریبان او را گرفته بر زمین انداخت - و از ملازمان درگاه گدا علی نام ترکی که سر در پی او داشت خود را از اسپ انداخته او را گرفت - وزیر خان که سردار میسره بود آثار شجاعت بظهور آورد - و فوج حبشی و گجراتی پای قرار افشوده حملهای پی در پی می کردند - تا آنکه شکست محمد حسین

و در همان جا به پوشیدن جیه و جوشن سپاهیان حکم رفت و جیه خانه
خاصه را آورده سپاهیان جان نثار تقسیم کردند - و خواجه غیاث الدین
علی آصف خان را فرستادند که خان اعظم را بموکب اعلی رساند - آنگاه
دریای لشکر در توج آمد - و طوفان خونریزی صحرای احمد آباد را زیر
و زبر کرد - چون خلیفه الهی در نه روز از فتح پور بطریقی که قلم متصدی
بیان آن شد بکنار احمد آباد رسیدند عذرا سمند دولت باز کشیده معلوم
نمودند که مخالفان هقوز خمار آلوده بر بستر غفلت و بیخردی افتاده اند -
بزبان الهام بیان رفت که بر سر بیخبران و غافلان راندن شیوه مردان نیست -
چندان صبر کنیم که غفیم مستعد شود - درین وقت مخالفان از صدای نفیر
و ناله کرنای سراسیمه و مضطرب بطرف اسپان خود دویدند - و محمد حسین
میرزا با دو سه نفر از مردم خود بجهت تعین و تشخیص خبر بکنار آب
آمد - اتفاقا سبکان قلی نام ترکی نیز با دو سه کس ازین طرف بکنار آب
رفته بود - محمد حسین میرزا فریاد کرد که ای بهادر این کیست - و این
چه فوج است - سبکان قلی گفت - این کوکبه دولت شاهنشاهی ست
که از فتحپور بجهت دفع نمک حرامان رسیده - محمد حسین میرزا گفت
که جاسوس من امروز چهارده روز ست که بادشاه را در فتحپور گذاشته
است - اگر فوج بادشاهی باشد فیلان بادشاهی که هرگز از رکاب عالی
جدا نمی شوند کجاست - سبکان قلی گفت - فیل مست چهار صد کوه
راه را در نه روز چون طی مینماید - محمد حسین میرزا بیهوش و متحیر
بمیان مردم خود آمد - و فوجها را آراسته ساخت و روی بمیدان نهاد -
و اختیار الملک را با پنج هزار سوار فرستاد تا خان اعظم را نگذارد که از
قلعه احمد آباد بیرون آید - چون زمان توقف بطول انجامید حکم شد
که هراول از آب بگذرد - درین وقت پی از احاد الغاس لشکر سری از

میمنه و سرداری آن گروه بمیر محمد خان خان کلان حواله کردند - و سرداری میسر باهتنام وزیر خان تفویض یافت - و محمد قلیچ خان و ترخان دیوانه را با گروهی از بهادران مردانه در فوج هراول قرار دادند - و خود بنفس مقدس و ذات اقدس بموافقت و مراقت عون و نصرت الهی با صد سواره چیده که از میان هزاران هزار سوار یکی را انتخاب نموده بودند طرح قرار دادند - و متکفل شدند که در هر فوجی که خلل واقع شود بذات اقدس بددازک آن پردازند - و بعد ترتیب افواج حکم شد که هیچ آفریده از فوج خود جدا نشود - و هنگام این صف آرایی گویند که زیاده از سه هزار کس در ظل حمایت رایت آسمان سای نبودند و عدد مخالفان زیاده از بیست هزار کس بود - و در آخر این روز از قصبه بالیسانه سوار شده روبراه احمد آباد نهادند - و سکنه قراول را پیش خان اعظم فرستادند تا مرده وصول رایت عالی باورسانند - و تمام شب راه رفته روز سه شنبه سیوم جمادی الاول آفتاب اقبال بر نواحی قصبه کرمی که بیست گروهی احمد آباد است تافت - قراولان از پیش خبر آوردند که جمعی از مخالفان چون غبار نعل مواکب عالی دیدند بگمان فوجی از پکن بتاخت میروند مسلح شده از قصبه کرمی بیرون آمده در مقام جنگ و جدل ایستادند - حکم شد که فوجی از دلاوران لشکر منصور بدفع آن گروه خون گرفته پردازند و آنها را از میان راه رانده بتسخیر قلعه مقید نشوند - چون لشکر منصور بآن بی عاقبتان رسید آن اجل رسیده ها بجنگ پیش آمدند - و جهان از لوٹ وجود ایشان در ساعت پاک شد - و بعضی خود را خلاص ساخته بقلعه رفتند - و حضرت از آنجا پیشتر گذشته لحظه بر آسودند و تا طلوع صبح آرام گرفتند - و هنگام طلوع صبح روبراه آوردند - و بخشیان عظام ترتیب سپاه منصور داده تاسه گروهی احمد آباد در سایه چتر فلک سا رفتند -

قبل میر محمد خان خان کلان شقدار قصبه دیسه بود بیرون دریده روی
 بندگان و اخلاص بر خاک نهاد - و آن حضرت آصف خان میر بخشی را
 نزد میر محمد خان فرستادند - تا او را بالشکری که حاضر داشته باشد در قصبه
 بالیسانه که از پتن پنجم کروه می شود بموکتب همایون ملحق گرداند -
 و نصف شب از قصبه دیسه متوجه قصبه بالیسانه گردیدند - و از راه
 پتن منصرف شده چاشت سلطانی ظاهر قصبه بالیسانه معسکر اردوی
 جاه و جلال گردید - و مقارن وصول رایات عالیات بقصبه بالیسانه
 میر محمد خان با لشکر خود و جمعی از امرا و ملازمان درگاه مثل وزیر خان
 و شاه فخر الدین مشهدی که بعزایت خان خطاب داشت و طیب خان
 ولد طاهر خان حاکم دهلی و گروهی از عظامی راجپوتان مثل کنگار برادر
 زاده راجه بهگوان داس که قبل ازین بکومک خان اعظم از فتح پور روان شده
 بودند و بملاحظه از پتن گذشتن نتوانستند بدرگاه آسمان جاه آمده شرف
 خدمت دریافتند - و درین منزل سپاه نصرت مستحکم و مکمل شدند - و در
 عرصه گاه اکبر که نمونه روز محشر هست حاضر شدند - امرای عالی مقدار
 افواج خود آراسته و جوانان معرکه دیده نبرد آزموده چون گوهر تیغ
 در آهن نشسته روی بمیدان آوردند - حضرت خلیفه الهی بنظر احتیاط
 ملاحظه افواج منصوره نموده - اگرچه وثوق تمام بر عون و نصرت سماوی
 و امداد ملایکه و روحانیات داشتند اما نظر بعالم اسباب نموده سرداری قلب
 لشکر که آن را قول نیز گویند - و جای سلطان لشکراست بمیرزا خان خلف
 الصدیق خانخانان بیرم خان که این نسخه بنام نامی ایشان مزین است
 و با وجود عنفوان جوانی دلایل نجابت و جلالت در سیمای میمن او ظاهر
 و باهر بود نامزد فرمودند - و سید محمود خان بارهه و محمد صادق خان
 و شجاعت خان و جمعی دیگر در قلب تعیین نمودند - و اهتمام فوج

موضع معز آباد محسود آرام ذات مقدس گردید - چون فی الجمله ماندگی دران حضرت تاثیر کرده بود و بعضی مقربان از شرف خدمت دور مانده بودند - لحظه توقف نموده بر اربابه تیز رفتار سوار شده تمام شب راه رفتند - و روز سه شنبه ششم ماه از گرد راه بمزار فایض الانوار قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ رفته لوازم طواف بجا آورده رسم فقر و آئین سوال از مجاوران آن روضه بلکه از ساکنان خطه اجمیر برداشته و زمانی در دولت خانهای عالی بر آسوده و آخر روز از اجمیر سوار شده رو براه نهادند - و از مقربان درگاه هنگام سواری عبد الرحیم خان خان خاندان که دران وقت بخطاب میرزا خانی سرافراز بود و این خلاصه بغام نامی ایشان زینت یافته - و سیف خان کوه و خواجه عبد الله و خواجه میر غیاث الدین علی اخوند که بخطاب نقیب خانی مشرف بود - و میرزا علی خان و رستم خان و میر محمد زمان برادر میرزا یوسف خان و سید عبد الله خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی که بخطاب آصفخانی سرافراز شد در زیر سایه چتر عالمگیر حاضر بودند - و تمام شب ماه وار جهان نورده شده هنگام طلوع صبح صادق خان و شاه قلی خان محرم که دران ولا در زمره امرا انتظام داشت و حاکم آگره بود و قلیچ محمد خان شرف خدمت دریافتند - و درین وقت خبر رسید که افواج قاهره که پیشتر رفته بودند در قصبه مالی که دران نزدیک ست فرود آمده اند - حضرت شاهنشاهی خواجه عبد الله و آصف خان بخشی و رایسال درباری را امتیاز بخشیده بخود همراه گرفته و دوم ماه جمادی الاول سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال هیژدهم آلهی بقصبه دیسه که بیست کوهی پتن گجرات ست رسیدند - و شاه علی پسر بخشو لنگا که تنه از احوال او در ذکر جنت آشیانی سمت گذارش یافت و از

* شعر *

چو ابرِ فتح باز آهنگ آن کرد * که از یک قطره بنشاند همه گرد
 چون عرایض خان اعظم متواتر رسید حضرت شاهنشاهی بسامان اسباب
 سفر گنجرات فرمان داده دست دریا نوال ببدل اموال کشوده از خزانه
 عامره زر موفور بسپاهیان انعام نمودند - و چند طویله اسپ خاصه را بخواجه
 آقا جان حواله نمودند که با پیش خانه روان شود - و مکرر بر زبان معجز
 بیان آوردند که هر چند ما لشکریان را پیشتر روانه می نمائیم هیچکس
 پیشتر از ما بر سر کار نخواهد رفت - و همچنان شد - چون اکثر امرا
 و سپاهیان را بجانب گجرات روانه ساخته حسین قلی خان را بخطاب
 خان جهان شرف امتیاز بخشیده بزیادتی علوفه سرفراز نمودند -
 و حکومت لاهور بدستور سابق باو تفویض نمودند - و رخصت ارزانی
 داشتند - و حکم شد راجه قودرمل بمنزل خان جهان حسین قلی خان
 رفته بصلاح او مهم سازی امرای پنجاب نماید - و غیر از میرزا یوسف خان
 جمیع امرای پنجاب را در مرافقت خان جهان رخصت فرمودند - و میرزا
 یوسف خان و محمد زمان که آثار رشد در اطوار اوشان ظاهر بود در رکاب
 ظفر انتساب نگاه داشتند - و سعید خان را نیز رخصت ملتان دادند -
 و روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه احدى و ثمانین و تسعمائه
 موافق سال هیزدهم سال آلهی بر ناقه سبک سیر سوار شده روانه شدند -
 مقربان درگاه نیز بر بختیان دنده که از باد صبا گرد میبردند سوار شده روانه
 شدند و طی منازل و مراحل بنیاد کردند - و آن حضرت تا قصبه توده
 زمام ناکه باز نکشیدند - و دران قصبه محاضری خورده زمام ایلغار بمعابد
 پروردگار سپردند - و صبح دوشنبه در همین محل ساعتی آسایش فرموده
 بجفاح تعجیل روانه شدند - و یک پیر از شب سه شنبه گذشته بود که

گوشه و کنار دم در کشیده بودند سر بر آوردند - از آنجمله اختیار الملک گجراتی و حبشیان مردم گجرات را فراهم آورده شهر احمد نگر و پرگنات و فواحي آن را متصرف شد داعیه آن داشتند که بر سر احمد آباد بروند - و محمد حسین میرزا از ولایت دکن بازاده تسخیر قلعه سورت متوجه شد - قلیچ محمد خان جاگیردار آنجا قلعه را استحکام داده در مقام جدال ایستاد - و محمد حسین میرزا ترک سورت داده بکنباییت رفت - و حسن خان کرکراف فرار نموده خود را با احمد آباد رسانید - خان اعظم نوزنگ خان و سید حامد بخاری را بدفع محمد حسین میرزا فرستاد و خود بدفع اختیار الملک بصوب احمد نگر و ایدر رفت - نوزنگ خان و سید حامد در کنباییت بمحمد حسین میرزا رسیدند - بعد از کشش و کوشش بسیار سید جلال پسر سید بهاء الدین بخاری کشته شد - و آخر الامر محمد حسین میرزا از پیش نوزنگ خان و سید حامد گریخته نزد اختیار الملک رفت - و میان خان اعظم و اختیار الملک درمیانه احمد نگر و ایدر جنگها واقع شد - و فتح و ظفر روی نمی داد - آخر پسران شیر خان فولادی و پسر جهجار خان حبشی که بقصاص جنگیز خان کشته شده بود بمخالفان پیوسته و روز بروز جمعیت ایشان زیاده می شد - اراده نمودند که از راه دیگر ایلغار نموده احمد آباد را متحصن شدند - و هر روز جمعی را بیرون فرستاده معرکه جنگ را گرم می داشتند - و دران جنگها روزی فاضل محمد خان پسر خان کلان از قلعه بیرون رفته با مخالفان جنگ مردانه کرد - و جمعی را بر خاک هلاک انداخت و آخر بزخم نیزه او را هلاک کردند - و خان اعظم واقعات را روز بروز عرض داشت می نمود و کومک می طلبید - و اظهار توجه رایات عالی نیز می نمود - و عزایم بادشاهانه که همعنان قضا و قدر بود بدان قرار گرفت که فونتی دیگر عنان عزیمت بجانب مملکت گجرات برافرازد *

و روز دیگر کار کرده پیدش طاق آن را نمایان کردند - بعد از تمام شدن پیدش طاق روز جمعه اوسط شوال سنه احدی و ثمانین و تسعمائه منبر نهاده حافظ محمدمباقی خطبه بنام نامی آنحضرت خواند - و شروع در ذکر القاب همایون حضرت شاهنشاهی نمود - و زر بسیار بر سرش نثار کردند - و چون صلح منعقد گشت و خطبه خوانده شد - وجوه دراهم و دنانیر بنام همایون تزئین یافت - حسین قلیخان مراجعت نموده متوجه دفع ابراهیم حسین میرزا شد - و بقصبه جمیاری رسید - و بخدمت قدوة السالکین خواجه عبد الشهید مشرف گشت - خواجه بشارت فتح دادند و جامه خاص خود بخان لطف نمودند و رخصت کردند - حسین قلیخان مسعود حسین میرزا را همراه گرفته متوجه ملازمت شد - و بسعادت و آستان بوسی رسیده مسعود حسین میرزا بنظر حضرت آورد - و چشمهای مسعود میرزا را دوخته اسیران را چرمهای گاو در گردن کرده بشکل غریب در نظر گذرانید - و آن حضرت از مروت و احسان از تقصیر مسعود حسین میرزا در گذشته بر اکثری از اسیران بخشودند - و سعید خان نیز دارین روز سر ابراهیم حسین میرزا را در پیدش درگاه انداخت - و از ملازمان درگاه هر کس را که همراه بودند نوازشات نموده بکومک خان اعظم تعیین نمودند - و هنوز سه ماه نگذشته بود که خبر فترات گجرات متواتر شد - و عرضه داشت اعظم خان در باب کومک رسید *

ذکر وقایع که بعد از وصول دار الخلافه از ولایت گجرات وقوع یافته

چون بادشاه خلیق پناه بعد از انتظام مهمات ممالک گجرات بدار الخلافه فتحپور تشریف آوردند مفسدان و معاندان که از صولت سپاه منصور در

هژدهم الهی قریب بباغ چوگان راجه جیجند که در فگرکوت ست نزل نمودند - در صدمه اول بهادران لشکر منصور حصار بهون که بتخانه آنجاست بزور بازوی شجاعت فتح نمودند - جمعی راجپوتان مردن بخود قرار داده ثبات قدم ورزیده آخر بخاک هلاک افتادند - و برهنه بسیار که سالها بود که در بتخانه مجاور بودند کشته شدند - و قریب بدویست ماده گاو سیاه که هندوان نذر گویان دران بتخانه گذاشته بودند - و درین غوغا بتخانه را دارالامان خیال کرده آنجا جمع شده بودند - ازان ماده گاو کشته بعضی اتراک ساده لوح در چنان وقتی که تیر و تفنگ در رنگ قطرات باران پی در پی میرسید - موزه از پای برآورده بخون ماده گاو پر کرده بسطح و دیوار بتخانه میریختند - و چون شهر بند بیرون نگرکوت را بتصرف در آوردند آن را ویران کرده جهت فرود آمدن اردو هموار کردند - و بعد ازان بمحاصره پرداخته ساباط و سرکوب طرح ساختند - و ضرب زن چند بزرگ بر کوهی که محاذی قلعه واقع است برآورده توپ بسیاری بر عمارت راجه می انداختند - اتفاقاً روزی کار فرمای توپخانه جائی که راجه بدی چند بطعام خوردن مشغول بود متحصن ساخته در وقت طعام خوردن توپ بزرگ را سر داد - توپ بر دیوار خورده قریب بهشتاد کس در زیر دیوار هلاک شدند - چون در اوایل شوال کتابات از جانب لاهور رسید که ابراهیم حسین میرزا از آب ستلج گذشته متوجه دیپالپور ست حسین قلیخان متفکر گشته مضمون کتابات را بمقتضی وقت از امرا پنهان کرده - دران وقت عسرت تمام در لشکر راه یافته بود - و اهل قلعه نیز بصلح راضی شده بودند - حسین قلیخان بضرورت بصلح رضا داده پیدشکش بسیار بسیار از کفار گرفت - از آنجمله پنچ من طلا بوزن اکبر شاهي بود - دیگر چیزها را ازین جا قیاس باید کرد - و در دربار راجه مسجدی طرح انداخته آن روز

رای را براجة بیرویل مخاطب ساخته ولایت نگرکوت را باو لطف نمودند - و حکم شد که امرای پنجاب و حسین قلیخان نگرکوت را از تصرف بدی چند برآورده باو سپارند - و بیر بزبان هندی شجاع و بزرگ را گویند - چون راجة بیرویل بلاهور رسید حسین قلیخان و سید یوسف خان و امرای پنجاب متوجه نگرکوت شدند - چون قریب بدمهری رسیدند جهونو نام ضابط و مهری که از اقوام جیچند میشد و باستحکام قلعه مغرور بود خود را بگوشه کشید - و پیشکش فرستاده پیغام داد که از هم و ملاحظه خود بخدمت نمی توانم آمد - اما خدمت راه داری را متکفل میشوم - فرستاده ها را فوازش نموده مرخص ساختند - و جمعی را در آنجا برسم راه داری گذاشته بجاذب قلعه کوتله که بفلک دعوی برابری می نماید رفتند - اردو بر دور آن قلعه فرود آمد - متعلقان راجة جیچند که بحراست آنجا قیام داشتند بجنگ پیش آمده - جمعی از پیداکان را که باراده تاراج پیشتر رفته بودند آزار دادند - حسین قلیخان از استماع این حرکت با امرای سوار شده ملاحظه حوالی قلعه نمود - و بر سر کوهی که حواله قلعه و استعداد سرکوب داشت ضرب زنی چند برده توپی چند انداخت - و عمارت شقدار قلعه را بدو سه ضرب زن زن از هم پاشید - و جمعی کثیر از ایشان در زیر دیوار آن عمارات کشته شدند - و غوغای عظیم و قهله عجبیب در میانه اهل قلعه ظاهر شد - چون شب شد راجپوتان قلعه را گذاشته فرار نمودند - چون این خبر بحسین قلیخان رسید طبل کوچ نواخته خود بالای قلعه کوتله رفته قلعه را براجة گوالیر که در قدیم این قلعه از آبا و اجداد او بود سپرده خود پیشتر توجه نمود - چون تشابک درختان و اشجار بمرتبه بود که مجال عبور مار و مور دران بدشواری می شد روز بروز درختان را قطع نموده راه میکردند و میرفتند - تا در اوایل رجب سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال

مرخص نمودند - و همدرین منزل مظفر خان را مشمول عواطف شاهنشاهی
فرموده حکومت سازنگپور و آجین از بلاد مالوه ارزانی داشتند - و دو کور
و پنجاه لک تنگه جاگیر باو تنخواه داده رخصت جاگیر یافت - و خود
از راه جالور بجانب فتحپور رفتند - و در یک منزل اجمیر عریضه سعید خان
رسید که ابراهیم حسین میرزا که بقصد تنگه انگیزی بجانب هندوستان رفته
بود و سابق ذکر شد اسیر سر پنجاه تقدیر شد - و روز دهم محرم الحرام
احدی و ثمانین و تسعمائنه بطواف مزار فایز الانوار خواجه معین الدین
قدس سره در اجمیر مشرف شدند - و مجاوران و خادمان آن روضه را از
انعام عام بهوزر ساختند - و روز دوم ماه صفر سغه مذکور فتحپور را بقدم
همایون سربلندی بخشیدند *

ذکر رفتن و مراجعت نمودن حسین قلیخان بنگر کوت

تفصیل این آنست که برهمداس نام برهن باد فروش که مداحی
و ستایش ارباب دولت پیشه ایشان است - و شعر هندی خوب میگفت
و در خدمت خلیفه الهی ندیم مجلس گشته خطاب کبت رای یافته
بود - و کبت بزبان هندی شعر را که در مداحی این طایفه بارباب دولت
خوانند میگویند - و رای بزرگ را گویند یعنی بزرگ طایفه باد فروش -
و بمعنی ملک الشعرا نیز هست - القصه درین ایام مداح اقدس خلیفه
الهی از راجه جیچند راجه نگر کوت رنجیده - حکم بر حبس و قید او
فرمودند - و پسر او بدی چند که خرد سال و خود سر بود خود را قایم مقام
پدر ساخت - و پدر را مرده افگشته در مقام سرکشی شد - حضرت کبت

در جنگلها می بودند رسیدند - آن جماعه را از جنگل بر آورده قلاع را متصرف شدند - و حاکم در آن ولایات گذاشته مراجعت نمودند - و در وقتیکه خلیفه الهی متوجه احمد آباد بودند قطب الدین محمد خان و امرای رفیق او در قصبه محمود آباد بشرف پا بوس اشرف مشرف گشتند *

ذکر سال هژدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

حضورت در نواحی احمد آباد تشریف داشتند که بنیاد نوروز سلطانی و سال هژدهم الهی شد - و روز جمعه ساخ ذی قعدة سنه مذکور در احمد آباد نزول نمودند - و ده روز دران شهر جنت مثال بجعت سرانجام سپاه و انتظام اوضاع مملکت توقف نموده زمام ایالت و حکومت گجرات را بخوانین اتمه خیل تفویض نمودند - شهر احمد آباد را بخان اعظم که بمیرزا عزیز کوکه اشتهار دارد عنایت نمودند - و صاحب صوبگی کل ولایات گجرات بایشان عنایت شه - و سرکار پتن بمیر محمد خان مشهور بخان کلان که عم خان اعظم بود نامزد نمودند - و فاضل محمد خان و فرخ خان پسران خان کلان را جاگیردار آن حدود نمودند - و نذر بار و سلطان پور بروده و دیگر پرگنات بقطب الدین محمد خان دادند - و نورنگ خان پسر او که قابل تربیت کلی بود او را جاگیردار نمودند - و بعضی پرگنات دیگر بشریف محمد خان و پسرش باز بهادر خان دادند - و اکثر امرای کبار را جاگیردار آن حدود نموده بمتابعه خان اعظم امر نمودند - و روز عید الضحی دهم ذی حجه سنه ثمانین و تسعمائه از احمد آباد کوچ نموده متوجه مستقر سریر خلافت گردیدند - و بتاریخ هژدهم ذی حجه از منزل قصبه سبپور من اعمال پتن خان اعظم و امرا را خلعتهای پادشاهانه داده

داشته بود - چون این خبر بمسامع علیّه رسید - حکم شد که قطب الدین محمد خان و شاه محمد خان و محمد مراد خان و نورنگ خان و جمیع جاگیرداران مالوه و رایسین و چندیری و دیگر مردم مثل رستم خان و عبد الطیف خان و شیخ محمد بخاری باحمدآباد رفته باتفاق اعظم خان بدفع این گروه بی شکوه پردازند - چون به پنج گروهی رسیدند میرزایان و شیرخان بجنگ پیش آمده - شکست برامرا افتاد و اردوی قطب الدین خان بغارت رفت - و شیخ محمد بخاری کشته شد - و نورنگ خان و عبد الطیف خان و رستم خان تردهای مردانه نمودند - چنین گویند که رستم خان چندان شمشیر بر خود و تارک اعدا زده بود که دم تیغ ازیشان ارّه دندان می نمود - چون احوال برانقار و جرانقار و کشته شدن شیخ محمد بخاری بخان اعظم که سردار بود رسید خواست که خود بمیدان درآید - شاه بداغ خان که مرد معرکه بود عذران خان اعظم را بدست خود گرفته نگذاشت - درین حال بتوفیق الهی و تأیید نامنذاهی نسیم فتح و ظفر و فیروزی از مهب نصرت بر اعلام اولیای دولت قاهره وزیدن گرفت - و مخالفان هر کدام بطرفی بدر رفتند - شیرخان فولادی از روی عجز نزد امین خان حاکم جونه گر رفت و آسایش یافت - و محمد حسینی میرزا بدکن رفت - و این فتح عظیم بمحض تأیید الهی و اقبال شاهنشاهی روی داد - و در هفدهم رمضان سنه ثمانین و تسعمائه شرف ظهور یافته - و بعد از انتظام مهام سرکار پتن خان اعظم حکومت پتن را بدستور بسید احمد باره داده - در بیستم شوال در پای قلعه سرورت دولت حضور دریافت - مجری خدمات جانشینان فرداً فرداً کرده - قطب الدین محمد خان و دیگر امرا را در اثنای راه بر سر اختیار الملک فرستادند - عساکر منصوره بقصیده معمور آباد به اختیار الملک و بعضی جیوش که گریخته

و حکومت آن قلعه را بید اقتدار قلیچ محمد خان دادند - و بتاریخ سلج شهر مذکور راجه بهار مل جیو راجه ولایت بکلانه شرف الدین حسین میرزا را که قبل ازین بده سال بجهت حرکات ناملاطم و امور نالایق که در ضمن حکایات سابق شمه ازان تکریر یافته طریق بغی و عذاب پیموده غبار فتنه و فساد برانگیخته بود مقید و مغلول بدرگاه جهان پناه فرستاد - چون بنظر اشرف در آمد بعد از تعداد الطاف و مکافات آن بجزایم و تقصیرات شرف الدین حسین میرزا را بحکم این مضمون * شعر *

قانونش بچوب دادن پند * مکش او را به تیغ و زهر و کند
گوشمال داده بمولان سپردند - و بتاریخ روز دوشنبه چهارم ذی قعدة سنه ثمانین و تسعمائه متوجه احمد آباد گشتند - و رایات عالی چون بحوالی خطه بروج شرف وصول یافت والدۀ چنگیز خان زبان نظم کشوده بعرض رسانید - که جهجار خان حبشی پسر او چنگیز خان را بقتل آورده - چون جهجار خان حاضر شد و بمکشتن چنگیز خان اعتراف نمود بقصاص در زیر پای فیل انداختند - و او بجزای عمل خود رسید - و در ایامی که خلیفه الهی توجه بر تسخیر قلعه سورت گماشته بودند بعضی قضایا و سوانح روی داد که در فتوحات گجرات که خان خانان عبد الرحیم خان که غرض اصلی در تکریر این نسخه شرح مآثر ایشان است مفصلاً رقم می شود - از آنجمله رفتن ابراهیم حسین میرزا ست بقصد فتنه انگیزی بجانب هندوستان و کشته شدن اوست در حدود ملتان و شور افزائی و فتنه گرائی محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیر خان فولادی - چون خلیفه الهی دست از محاصره سورت باز داشتند بجهت علاج این در فتنه متوجه احمد آباد شدند - و میرزایان و شیر خان پتن را فرو گرفته بودند - و سید احمد بارهه در قلعه داری کمال مردانگی بجای می آورد و حقیقت را معروض

امرا و ارکان دولت امان یافت - و مولانا نظام الدین را شرف رخصت ارزایی داشتند تا بقلعه شتافته مؤدّه امان بگوش ساکنان قلعه رساند - و حکم شد که قاسم علی خان و خواجه دولت ناظر همراه مولانا رفته همزیان و اهل قلعه را دلالت نموده همراه آورند - و حکم شد که نویسندگهای سرکار نیز رفته اموال ناطق و صامت قلعه را ضبط نموده نگذارند که فرو گذاشتی شود - و جمیع اهل قلعه را نام نویس کرده از نظر اشرف بگذرانند - قاسم علی خان و خواجه دولت بموجب حکم عالی همزیان را باتمام مردم در عرصه قیامت هول حاضر ساختند - همزیان باوجود زبان آوری از گفتار مانده سر خجالت پیش افگند - خلیفه الهی بشکرانه این فتح بر اهل قلعه بخشودند - و همزیان و چند کس را که ماده فساد بودند بمولان سپردند - و این فتح بتاریخ ثالث و عشرین شوال سنه ثمانین و تسعمائه سمت ظهور یافته - و اشرف خان میر منشی در قاریخ فتح قلعه سورت گوید *

* بیت *

کشور کشای اکبر غازی که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعه سورت بحمله
این فتح جز بدبازی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت
این ها ز دولت شه عالم بعید نیست

و روز دیگر بسیر و تماشای قلعه بدرون رفتند - و بتعمیر آن قلعه حکم شد - و دیگهای سلیمانی که در وقتی که رومیه باراد گرفتن بنادر گجرات آمده آورده بودند - و کاری نساخته برگردیده بودند - و آنها بدست گجراقیان درآمده بود - حکم عالی بنفق پیوست که بدار الخلافه آگره برند -

داخل باغیان شده بود داده بودند - و خود در مقام فتنه انگیزی و شوربختی بودند - و چون در جنگ سرنال ابراهیم حسین میرزا رو بگریز نهاد و حضرت بفتح و فیروزی بقصبه بروده تشریف آوردند داعیه قدیم تسخیر قلعه سورت سمت تجدید یافت - شاه قلی خان محرم و صادق خان را پیش از خود فرستادند - تا اطراف قلعه را فرو گرفته نگذارند که کسی بیرون رود - و چون این خبر باهل قلعه رسید گل رخ بیگم که دختر میرزا کامران و زوجه ابراهیم حسین میرزا باشد قبل از وصول امرا مظفر حسین میرزا پسر خود را برداشته بجانب دکن رفت - و بعد از چند روز راجه تودرمل را بجبهت ملاحظه مداخل و مخارج قلعه فرستادند - رفته ملاحظه نموده باز گشت و حقیقت بعض رسانید - بتاریخ بیست و پنجم شعبان از بروده کوچ نموده در هفتم رمضان در سورت نزول نمودند - و همان شب مورچلها تقسیم یافت - و بعد از دو سه روز دولت خانه عالی را همچنان نزدیک بقلعه زدند که تغذ و توپ می رسید - علی الجملة در اندک روزی کار محاصره بجائی رسید که راه گذشتن و تردد تغذ شد - چون مدت محاصره بدو ماه کشید - بهادران مورچلها را پیش بردند - و ابواب دخول و خروج بر متحصنان مسدود نمودند - و در برابر قلعه چندان خاک بر سرهم ریختند که تلی بزرگ و سر کوبی عظیم بهم رسید - و توپچیان و تغذ اندازان بر بالای آن خاک توپها را تعبیه کرده چنان نمودند که هیچکس را در درون قلعه قدرت سر بیرون آوردن نبود - و نقبها را پیاپی حصار برده برچها را خالی کرده چنان نمودند که کار فتح به امروز و فردا کشید - اهل قلعه چون بر حقیقت کار آگاهی یافتند از اوج تکبر بحضیض عجز و مسکنت خرامیدند - هم زبان نمک بحرام و سایر اهل قلعه مولانا نظام الدین لاری را بجبهت امان طلبیدن بیرون فرستادند - و مولانا بعثه بوسی رسیده بوسیله

و این قلعه از قلاع مکذبه است - و چغین گویند که صفر آقا غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب داشته در شهر سنه سبع و اربعین و تسعمائیه این قلعه را بر ساحل دریای عمان بجهت فساد فرنگیان ساخته - و پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان میرسانیدند - و دران ایام که خداوند خان بعمارت آن پرداخت فرنگیان چند نوبت کشیتها و آتشخانه را سامان نموده بقصد جنگ آمدند و کاری نتوانستند ساخت - و بالجمله خداوند خان معماران صاحب وقوف حاضر ساخته در استحکام حصار اهتمام نمود - و معماران دقیق اندیشه چنان طرح کشیدند که هر دو طرف قلعه که متصل خشکی است خندق آن را که بیست ذرع عرض دارد بآب رسانیدند - و بسنگ و آهک و خشت پخته و گچ از آب برآوردند - و عرض دیوار بیست و پنج ذرع و ارتفاع بهمان دستور پسنگ و چونه ساختند - و عرض چهار دیوار قلعه پانزده ذرع و ارتفاع بیست ذرع - و از غرایب امور آنکه سنگها را بقلاب آهنی مستحکم ساخته سرب گذاخته در درزها و فرجهای آنها ریخته - و کنگرها و سنگ اندازها را بدستوری ساخته اند که دیده بیدنا از ملاحظه آن منحیر میشود - و بر برج قلعه چونکندی ساخته اند که بزعم فرنگیان آن مخصوص پرنگال است - فرنگیان چون بجنگ و جدال مانع عمارت حصار نتوانستند آمد مبلغهای کثیری قبول میکردند که این چونکندی ساخته نشود - و خداوند خان برغم فرنگیان همت ورزیده دست رد بر ملتس آن طایفه ضاله زده عمارت چونکندی را باتمام رسانید - القصه بعد از فوت چنگیز خان قلعه سورت چون بتصرف میرزایان در آمد - و رایات فتح آیات در بلاد گجرات شرف اعتلا پذیرفت - میرزایان تمام خانه و کوچ و مردم خود را در قلعه سورت جمع آورده حراست آن را بهم زبان نامی که در سلک تورچیان جنت آشیانی منظم بوده و از درگاه جهان پناه گریخته

کف اینار نهاده از هر طرف تاخندند - و بنعال مراکب خاکِ بی دولتی و غبارِ خدلان بر سر و رخسار آن گروه پاشیده از کشته پشنه ساختند - ابراهیم حسین میرزا خاک ادبار بر سر روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفت - ملازمان درگاه بجهت تاریکی شب که اضافه تاریک بخت آن سیاه بخنان شد در تعاقب سعی نمودند - و ابراهیم حسین میرزا با چندی جان بسلامت برده از راه احمد نگر بطرف سروهی رفت - و آن حضرت در قصبه سرنال ایستاده مراسم شکر آلهی بجای آوردند - و هر کس درین یورش ملازم عقبه اقبال بود بزیادتی منصب و جایگزین افزای شد - روز دیگر قرین فتح و نصرت متوجه اردوی معلی شدند - و پیش تر از خود سرخ بدخشی را که درین یورش خدمات پسندیده نموده بود - بخدمت شاهزاده فرستادند تا خبر فتح رساند - سرخ بدخشی چون خبر فتح رسانید از شاهزاده و خواتین حضرات سراپرده عزت و امرا و ارکان دولت چندان رعایت یافت که تا آخر عمر بی نیاز بود - و موبک اقبال شب چهارشنبه هژدهم شعبان بعد از یک پهر از شب در ظاهر قصبه برده باردوی بزرگ ملحق گشت - و روز دیگر براه بگوان داس که درین معرکه مکرراً آثار شجاعت ازو سر زده بود علم و نقاره مرحمت شد *

ذکر نهضت خلیفه آلهی بعزم تسخیر بغداد و سورت

و این قلعه سورت حصار است مختصر اما بغایت متین و استوار و شرح این نهضت و تفصیل این واقعه و احوال این قلعه مفصلاً در احوال خان خانان عبد الرحیم خان سپه سالار که غرض از ترقیم این کتاب رقم نمودن حالات ایشان است در فتوحات گجرات ایشان ثبت خواهد شد - در اینجا نیز مجمل بجهت دریافتن جمعی که بشرف مطالعه آن نرسد نوشته میشود -

امر عالی نفاذ یافت که سپاه رزم خواہ از دیوارپشت برون رفته متعاقب شکاری پردازند - فوج منصور چون از دیوارپشت بفضای صحرای رسید و تقارب صفین دست داد ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاقشال و جمعی تیر انداز که بمخدمت کمانداری مقرر شده بودند حمله آورد - و باوجودی که در تود و تیر اندازی سعی تمام بجای آوردند - و غنیم را دوانیده پس بردند - و بندگان جان بر کف پروانه وار خود را بر آتش حرب زده قریبات مردافه نموده جمعی را بر خاک هلاک انداختند - لیکن درین وقت بهوپت ولد راجہ بہارمل کہ از جوانان مردانہ بود بر فوج غنیم تاخته داد مردی و مردانگی داده کشته شد - و مخالفان ازین معنی استظهار تمام حاصل نموده حمله دیگر آوردند - و بحسب اتفاق فوج منصور در زمین قلبی ایستاده بود کہ سه سوار پیوستہ بیکدیگر نمی توانستند ایستاد - و از هر دو طرف آن زمین زقوم زار افتاده - و چون حضرت از کمال شجاعت در پیش ایستاده بودند و راجہ بہگونداس همعنان بود سه سوار بی دولت پیش تاخته - یکی بر راجہ بہگونداس متوجہ شد - چون بر تہ زقوم حایل بود راجہ بر رکاب ایستاده برچہ حوالی او نمود - و آن مخدول زخم گران یافته برگشت - و آن دو مخدول مردود دیگر بر حضرت حمله آوردند - آن معدن مروت و کوة شجاعت بذات اقدس متوجہ آن دو بی عاقبت شدند - آن دو مخدول بلکہ جمیع مخاذیل تاب آن حمله کہ کوة را تاب و یاری آن نیست نیاورده رو برگیز نهادند *

* بیت *

گاہ و غایک ننگہ چون صد سپاہ ملک ستانندہ تراز مهر و ماہ
 درین هنگام مقبول خان غلام و سرخ بدخشی خود را بآن حضرت رسانیدند -
 آن حضرت ایشان را بتعاقب آن دو کس فرستاده منتظر ہبوب ریاہ فتح و نصرت می بودند - و افواج قاہرہ از معاینہ این امر ہایل نقد جان را بر

ملحق گردند - و پاره آن شب و اکثر روز دیگر سمند عالم نوار بجست و جوی آن گره بی عاقبت قطع مسافت نمود - و چون شب رسید خلیفه الهی باچهل سوار بکنار آب مهندری رسیدند - و دران طرف آب در قصبه سرنال ابراهیم حسین میرزا فرود آمده بود - بندگان درگاه و مقربان بارگاه از استماع این خبر شروع در جبه پوشیدن کردند - و مقارن این حال سید محمود خان بارهه و شاه قلی خان محرم و خان عالم و راجه بهگوانداس و کنور مان سنگه و سلیم خان کاکر و علی خان و بابا خان قاقشال و حاجی یوسف خان و دوست محمد و بابا دوست و رایسال درباری و بهرج ولد سورجن و جمعی دیگر ایلغار نموده شرف موافقت و موافقت دریافتند - و کنور مان سنگه بالتماس متکفل خدمتگاری هراول گردیده - باوجودی که مجموع بندگان درگاه از صد پنجاه زیاده نبودند خلیفه الهی بی تامل و تعاشی خنگ جهان نورد را در آن دریای ذخار انداختند و از آب گذشتند - و ابراهیم حسین میرزا با آنکه هزار سوار بخود همراه داشت ازین جرأت و جسارت معلوم نمود که حضرت بذات اقدس و نفس مقدس تشریف دارند - بر فور مکمل شده براه دیگر از قصبه سرنال بیرون رفته بآهنگ جنگ مردم خود را تورک می نمود - چون از کنار آب مهندری تا دامن قلعه شکستگی بسیار واقع است کنور مان سنگه و جمعی که در خدمت هراول نامزد شده بودند براه دیگر افتادند - و حضرت اعلی از راه دیگر قریب بدروازه که بطرف آب است رسیدند - جمعی ازان بی عاقبتان بکوچه بند در آمده بآهنگ جنگ بکمانداری در آمدند - مقبول خان غلام قلماق که در آن روز نزدیک حضرت میگشت تیغ بر آورده یکی را بر خاک هلاک انداخت - و چند کس را مجروح و خسته ساخت - و درین هنگام خبر شد که ابراهیم حسین میرزا از قصبه سرنال بیرون رفت -

مذکور ظاهر قصبهٔ بروده معسکر همایون گردید- و درین منزل پرتو خاطر آفتاب اشراق بنظم مهام آفاق انداخته عنان حکومت و حراست ولایت گجرات عموماً و دارالسلطنهٔ احمدآباد خصوصاً بید اقتدار میرزا عزیز محمد کولکلتاش ملقب بخان اعظم تفویض فرموده رخصت انصراف ارزانی داشتند *

ذکر فرستادن امرا بمحاصرهٔ قلعه سورت

بعد از رخصت خان اعظم رای عالم آرا ارادهٔ تسخیر قلعهٔ سورت که مامی و مستقر میرزایان بود نموده پیش از خود سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و خان عالم و راجه بهگوان داس و کفور مان سنگه و فاضل خان و دوست محمد و بابا دوست و سلیم خان کاکر و علی خان و پاینده محمد خان و میرزا علی علم شاهي و جمعی دیگر را بدفع محمد حسین میرزا که در قلعهٔ سورت بود فرستادند - و روز دیگر که هفدهم شعبان باشد یک پهر شب گذشته بود که منہیان اخبار بعرض رسانیدند - که چون خبر توجه رایات بادشاهی در قلعهٔ بروج بابراہیم حسین میرزا رسید رستم خان رومی را بقتل آورده از غایت غرور و استکبار از هشت گروهی اردوی معلی گذشته میخواست که غبار فتنه و فساد برانگیزد - به مجرد استماع این خبر آتش غضب بادشاهی التهاب پذیرفته - همان ساعت خواجه جهان و شجاعت خان و قلیچ خان و صادق خان را در خدمت شاهزادهٔ کامگار سلطان سلیم تعیین فرموده بذات اشرف بگوشمال ابراهیم حسین میرزا متوجه شدند - و ملک الشرق گجراتی را که از راهها صاحب وقوف بود در رکاب اشرف گرفته شهباز خان کنبو میر بخششی را بجنناح تعجیل فرستادند - تا سید محمود خان و شاه قلی خان محرم و دیگر امرا را که بتسخیر قلعهٔ سورت نامزد شده بودند بمواکب همایون

* بیت *

هر طرفی کاختر او رو نهاد فدم دوید و در دولت کشاد
 خاکِ دوش بر سر شاهان سزاست خاک بر آن سر که نه آیش هواست
 و چون مقربان درگاه آثار نفاق و عدم اتفاق از سواد پیدائنی امرای
 حبش دریافته این مقدمه را بعرض اشرف رسانیدند - خلیفه الهی باوجود
 کمال وثوق بر عون و نصرت الهی که همواره قرین و همفکین عزائم بادشاهیست
 از روی احتیاط سرداران حبش را بمعتمدان درگاه سپرده متوجه احمدآباد
 شدند - روز جمعه چهاردهم رجب در کنار دریای احمدآباد که معسکر
 اردوی همایون بود سکه و خطبه بنام خلیفه الهی خواندند - و بنارنج
 بیستم رجب سید محمود خان بارهه و شیخ محمد بخاری دهلوی معتدلات
 سرا پرده عفت را بپایه سرور اعلی آوردند - و بهمین تاریخ جلال خان قورجی
 که نزد رانا برسالت رفته بود بشرف پابوس مشرف گشت - چون
 ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا ولایت بروج و بروده و سورت را
 بتغلب متصرف شده رایت مخالفت برافراخته بودند - رای اقلیم آرا
 چنان اقتضا نمود که عرصه ولایت گجرات را از غبار فساد این گروه بالکلیه
 صافی سازند - بجهت این اراده روز دوشنبه دوم شعبان از کنار دریای
 احمدآباد بجانب کنبایت کوچ فرمودند - و اعتماد خان و دیگر امرای
 گجرات بوسیله ارکان دولت بجهت سرانجام خود رخصت حاصل نموده
 در احمدآباد توقف نمودند - و درین فرصت اختیارالملک که عمده گجرات
 بود در شب چهارشنبه چهارم شعبان از احمدآباد گریخته بجانب احمدنگر
 و ایدر رفت - چون اعتماد بر امرای گجرات نماند اعتماد خان را حواله
 شهباز خان کنبو نمودند - و روز جمعه ششم شعبان به بندر کنبایت نزول اجلال
 اتفاق افتاد - بعد از سیر دریای شور روز پنجشنبه کوچ کرده چهاردهم ماه

آمده شرف کورنش یافت - و اسپان عربي و عراقي و ديگر تحف که آورده بود بنظر اشرف گذرانیده مورد مراحم خسروانه شد - و رايات عالي از سروهي کوچ بکوچ متوجه پتن نهر واله شده - چون بقصبه ديسه که بيست کروهی پتن است رسيدند خبر رسيد که پسران شير خان فولادي فرزندان و عيال خود را گرفته بجانب ايدر ميروند - حضرت خليفه آلهي راجه مان سنگه را بتعاقب ايشان فرستادند و غره رجب ثمانين و تسعمائنه ظاهر پتن را خسرو زمين و زمان روشني بخش شدند - و حکومت آن را بسيد احمد خان بارهه دادند - و درين منزل راجه مان سنگه آمده غنيمت بسيار از پس ماندهای افافنه آورده بنظر اشرف آورد - و رايات جهانکشا متوجه احمد آباد گشت - درين وقت که حضرت به پتن رسيدند مدت شش ماه بود که شير خان فولادي بر سر احمد آباد رفته اعتماد خان را محاصره داشت - از خبر توجه رايات جهانکشا هرکس بطرفی گريخت - و هفوز دو منزل نهضت فرموده بودند که سلطان مظفر ولد سلطان محمود گجراتي که اعتماد خان او را دايم مقيد و محبوس ميداشت - چنانچه تفصيل احوال او در طبقه گجرات تحت گزارش خواهد يافت - بمرافقت طليعه فتح و فيروزي باسنقبال موکب ظفر و بهروزي برآمده روز يکشنبه نهم رجب بسعادت عتبه بوسي مشرف گرديد و روز ديگر اعتماد خان حاکم احمد آباد و مير ابوتراب و سيد حامد بخاري و اختيار الملک و ملک الشرق و وجيه الملک و الغ خان حبشي و جهجار خان حبشي و ديگر سرداران گجراتي که تفصيل اسامي ايشان بتطويل مي انجامد بشرف زمين بوس استسعاد يافته هريک فراخور حال و استعداد خود پيشکشهای لايق از نظر اشرف گذرانيد - و از آن ميان اعتماد خان مقاليد شهر احمد آباد را علاوه پيشکش نموده اظهار نيکو خدمتي کرد *

پان رخصت که قاعدۀ اهل هندست بدست خود میداد - یکی ازان بی باکان خنجرری بر سینه خان زد که از پشت شانه او سر بدر کرد - درین وقت بهادر خان نام جوانی از نوکران میر محمد خان که در پس سر خان ایستاده بود و الحال در سلک امرا انقظام داشت پیش دوید و آن راجپوت را گرفته بر زمین زد - و محمد صادق خان که پهلوی خان نشسته بود چست و چالاک بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد - چون این خبر بعرض حضرت خاقان کشور ستان رسید همان روز لشکر خان میر بخشی را به پرسش میر محمد خان فرستاده روز دیگر کوچ فرمودند - و صادق محمد خان جراح طلبیده زخم خان را دوختند - و بدولت بادشاهی زخمهای ایشان در عرض پانزده ز التیام پذیرفت - چنانکه ترکش بسته بر اسب سوار شد - و خلیفۀ الهی از وقوع این حادثه بکوچ متواتر طی مراحل نموده هشتم جمادی الثانی بلشکر منقلای ملحق گشتند - و چون بسروهي رسیدند بلا توقف کوچ کرده منوجه گجرات شدند - هشتاد نفر از راجپوت در بت خانه و هشتاد نفر در منزل راجه سروهي قرار مردن داده ایستادند - و حسب الحکم جهان مطاع در دم بقتل رسیدند - و دوست محمد پسر تاقار خان در منزل راجه شهادت یافت - و درین منزل رای جهان کشای چنین تقاضا نمود که حاکمی بجانب جودپور فرستند تا آن سرحد را مضبوط ساخته راه گجرات را روان دارد - و از رانا گنگا بکسی مضرت نرسد - و قرعۀ این خدمت بنام رای سنگه بیکانیبری برآمده - جمعی از ملازمان را باو همراه نمودند - و فرمان بامرا و جاگیرداران آن صوبه شرف صدور یافت که هرگاه رای سنگه بخدمتی منوجه شود بکومک او حاضر شوند - و هم درین منزل یار علی نام ترکمانی با جمعی از ترکمان برسم رسالت از پیش شاه سلطان محمد ولد شاه طهماسب که دران وقت فرمانفرمای ایران بود

قَدِّسَ سِرِّهٗ شَدافته لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند - و مشایخ و خدام آن بقعه
 را مسرور ساختند - و روز دیگر بزیارت سید حسن خنگ سوار قَدِّسَ سِرِّهٗ که
 میگویند از اولاد امام همام امام زین العابدین رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ است و بر بالای
 کوه اجمیر مدفون است تشریف بردند - روز دیگر میر محمد خان اتکه مشهور
 بخان کلان را با ده هزار سوار جرّار برسم منقلای پیش از خود تعیین فرموده
 بیست و دویم ربیع الثانی رایات عالیات بحرکت در آمد * * شعر *
 شکر اقلیم ستان کوچ کرد * چرخ و زمین هر دو یکی شد ز گرد
 و در مغزل ناگور خوش خبر میهمان نو بمسامع عزّ و جلال رسانیدند - که در
 شب چهار شبغه دویم ماه جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمائنه موافق
 هفدهم سال آلهی در اجمیر بعد گذشتن دو گهڑی و چار پل بطالع حوت حق
 سبحانه تعالی دُری از بحار شاهی و گوهری از درج پادشاهی کرامت فرموده
 در عقد سلطنت و سلک خلافت گوهری گرانمایه افزود - حضرت خلیفه
 آلهی از استماع این بشارت مراسم شکر آلهی بتقدیم رسانیده چند روز بر متکلی
 اعیش و عشرت تکیه زده عموم خلایق را از خوان احسان خود کامیاب
 گردانیدند - و چون این ولادت با سعادت در مغزل شیخ دانیال که از مشایخ
 وقت ممتاز بود شرف وقوع یافته بود شاهزاده خجسته فرخ فال صاحب
 اقبال را دانیال نام نهادند - و بعد از مجلس سوره سرور رایت عزیمت ازان
 دیار بر افراشته نهم جمادی الاول ظاهر ناگور معسکر همایون گردید - و از آنجا
 بفراحي میرته رسیدند - اتفاقا در این مغزل خبر رسید که چون میر محمد
 خان بفراحي سوهی رسید راجهٔ سروهی اظهار بندگی نموده چند کس از
 راجپوتان خود را بطریق ایلچیکری بخدمت میر محمد خان فرستاده -
 و چون ایلچیان بخدمت خان آمدند و مدعیات عرض نمودند جوابی که
 موافق وقت بود شنیدند - میر محمد خان ایلچیان را خلعتها لطف نموده

مقرر شده خان خانان را بزودی بجهت ضبط و ربط سرحد بنگاله رخصت فرمودند - و از کمال ذره پروری اسکندر خان را نیز همراه بجایگزینش رخصت کردند - و بهر کدام کمر شمشیر مرصع و چاقب و اسب با زین طلا بخشیده سرافراز ساختند - و اسکندر خان چون بخطه لکهنو رسید بعد از چند روزی سر ببالین بیماری نهاده در دهم جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمائه از دار غرور انتقال نمود *

ذکر سال هفدهم الهی از جلوس شاهنشاهی

چون روز سه شنبه بیست و ششم شهر شوال سنه تسع و سبعین و تسعمائه از فرّ قدوم نوروز سلطانی عالم و عالمیان را سرور و خرمی روی داد - روزگار نوید مقدم سال هفدهم الهی بساکنان ربع مسکون رسانید - و جهان را بوصول این مژده شادان و خوش حال گردانید - و از هر جانب بساط انبساط گسترده صلاهی عیش و حضور در داد *

ذکر عزیمت ولایت گجرات

چون همواره در مجلس فردوس آئین تعریف ولایت گجرات مذکور میشد و اکثر اوقات از تحکم حکام آنجا و خودسری آن طایفه که ملوک طوایف شده بهم در افتاده در خرابی بلاد و عباد میکوشیدند - و از گوشه و کنار بعرض اقدس میرسید - فرمان جهان مطاع باحضار لشکریهای اطراف و جوانب شرف مدور یافت - و بتاریخ بیستم شهر صفر سنه ثمانین و تسعمائه موافق هفدهم سال الهی پای دولت در رکاب سعادت نهاده شکار کفان متوجه اجمیر گردیدند - روز سه شنبه پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور از گرد راه بمزار فیض الانوار حضرت خواجه معین الدین چشتی

نکرده - همچنانکه در وقت رفتن ناهید بیگم گفته و عدها داده بود افسانه انگاشته پیغام کرد که ازین راه نمی گذارم - اگر برای جیسلیمیر متوجه تنه شوید لشکر خود را بکومک شما فرستاده انواع امداد خواهم نمود - محب علی خان و مجاهد خان نبیره او توکل کرده متوجه بکر شدند - و سلطان محمود تمامی لشکر خود را بر سر راه ایشان فرستاد که جنگ کرده شکست یافته در قلعه ماتیله متحصن شدند - و مدت شش ماه ماتیله را مجاهد و محب علی خان محاصره کرده بصلح گرفتند - درین وقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود که وکیل او بود بواسطه توهمی از سلطان محمود رنجیده پیش محب علی خان آمد - محب علی خان قوت گرفته آمده قلعه بکر را محاصره کرد - سلطان محمود تمام لشکر خود را که قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده تیر انداز و توپچی بود از قلعه بیرون فرستاد که جنگ کنند - و جنگ کرده شکست یافته بقلعه در آمدند - و تا مدت سه سال سلطان محمود گاه هر روزه و گاه بعد از دوسه روز کشتیها و غرابهای خود آراسته بجنگ می فرستاد - و سه مرتبه تمام مردم خود را سواره و پیاده بجنگ صف فرستاد - و در هر مرتبه محب علی خان و مجاهد ظفر یافتند - و چون سلطان محمود خلق کثیر را در آورده بود از کثرت مردم بیماری در قلعه پدید آمد و مرگی شد - هر روز هزار کس و پانصد کس می مردند - تا در سه ثلاث و تمانین و تسعمائنه سلطان محمود نیز فوت شد - و قلعه بکر بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - اکنون بر سر سخی رویم - چون حضرت خلیفه الهی از سفر پنجاب معاودت نموده در دار السور فتح پور قرار گرفته - منعم خان خان خانان از چونپور بجهت استعفاي تقصیرات اسکندر خان اوزبک آمده او را همراه آورده شرف ملازمت دریافت - و گنغان اسکندر خان یعفو مقرون گشته سرکار لکنو بجایگزین او

میر خلیفه زن میرزا عیسی ترخان حاکم تته بود - و میرزا عیسی و دیعت حیات سپرده بود - ناهید بیگم برخست حضرت خلیفه آهی بدیدن مادر و آوردن دختر میرزا عیسی جهت خدمتگاری حضرت خلیفه آهی یک سال پیش ازین بسند رفته بود - و محمد باقی ترخان که پسر میرزا عیسی باشد درین وقت قائم مقام پدر شد و صحبت او با ناهید بیگم برنیامد - و ناهید بیگم رنجیده بدرگاه جهان پناه رسید - و ظلم و ستم محمد باقی ترخان و بی ادبی او که نسبت به بندهای درگاه نموده بود بعوض رسانیده گفت - که اگر محب علی خان پسر میر خلیفه را که شوهر اوست فی الجملة رعایت نموده رخصت نمایند فتح تته بسهولت دست خواهد داد - چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تته به بکر بسطان محمود بکری که از نوکران میرزا شاه حسین ارغون و کوکله او بود و بعد از میرزا شاه حسین بکر بتصرف سلطان محمود بکری آمده بود ملاقات نمود - سلطان محمود صلاهی سمرقندیانه زده گفت - که اگر محب علی خان بتسخیر تته بیاید کومک دیگر حاجت نیست - من همراه شده امین مهم را باتمام میرسانم - و ازین جهت ناهید بیگم در رفتن سند بجدتر شده بود - حضرت خلیفه آهی مجاهد خان را که جوان مردانه شجاع بود همراه او ساخته بسعید خان که حاکم ملتان بود فرمان نوشتند - که کومک محب علی خان باشد - درین وقت که رایات جلال از جانب پنجاب متوجه دار الخلافه فتح پور شد - محب علی خان را رخصت کرده روانه ساختند - چون محب علی خان بجایگزین ملتان رسیده در مقام اجتماع مردم شده - قریب بچهار صد سوار بر او جمع شدند - و باعتماد سلطان محمود بکری متوجه شده باو خطها نوشته شنید که سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهی را در ولایت خود تجویز

و مخدّرات تلقی عظمت تحفهای گرانبها تکلف کرد - و بعد از پیشکشها بارکان دولت و نزدیکان اعیان سلطنت و تمام ارباب مناصب و اهل خدمت که ملازم رکاب اعلی بودند تکلفات فرمود - بلکه مجموع سپاه را از مایده افسانیت خود بهره‌ور گردانید - شیخ محمد غزنوی تاریخ جشن این مصراع یافته بود *

۹۷۸

میدهمانان عزیزند شه و شهزاده

و بالجمله این قسم ضیافت را کم کسی متکفل شده باشد *

ذکر سال شانزدهم آلهی از جلوس شاهنشاهی

هم درین ایام که رایات جلال در نواحی دیپال پور تشریف داشت - بنیاد سال شانزدهم آلهی شده روز دوشنبه پانزدهم شوال ثمان و سبعین و تسعمانه نیر اعظم به بیت الشرف حمل تحویل نمود - و درین روز حضرت خلیفه آلهی صلی عام در داده هر یک از بندها را از مراحم خسروانه شاداب ساختند - و بعد از چند روز شکار کذان بنواحی دارالسلطنه لاهور رسیدند - و حسین قلی خان که حاکم لاهور بود باستقبال شتافته شرف زمین بوس دریافت - حضرت خلیفه آلهی اردوی همایون را در نواحی ملک پور را گذاشته جریده بلهور تشریف آوردند - و آن روز و شب بنشاط و انبساط در منازل حسین قلی خان گذرانیدند - و روز دیگر خان مشار الیه نقد جان را بر خوان اخلاص نهاده با پیشکشهای لایق در نظر اشرف گذرانید - و از آنجا عازم اردو گشتند - چند روز که نواحی لاهور مضرب خیام فلک احتشام بود اوقات گرمی صرف شکار می شد - از آنجا از راه حصار فیروزه متوجه زیارت روضه مقدسه خواجه معین الدین چشتی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ گردیدند - چون مادر ناهید بیگم مذکوره محب علی خان

بآن گله رسیدند - و سیوه گورخر را بدست اقدس بتفنگ صید نمودند -
 آن روز بشوق آن شکار شانزده کوه راه پیاده طی نموده بودند - و حکم
 شد که گورخرها را بار کرده بدولتخانه مبارک آوردند - و گوشت آنها را بر
 مقربان قسمت نمودند - و بکوچ متواتر متوجه اجودهن شدند - چون
 بآن قصبه رسیدند از گرد راه بطواف مزار مرید الانوار رفته شرایط زیارت
 بجا آوردند - و بحسب اتفاق دولتخانه عالی را در چکله نصب
 نموده بودند که سبزه و ریاحین بود و رشک چمنهای روزگار می شد -
 و از خرمی آن سیر گلشن حکم شد که هیچکس پای بکفش بوان سبزه زار
 نهد - روزی کرمسی نام راجپوتی ده بمزید قرب اختصاص داشت پای
 برهنه بر زمین می رفت و خاری در پای او خلید که از شدت الم بی
 طاقت گشت - و بعد از دو روز بهمان الم در گذشت - و این معنی موجب
 تنفر خاطر عالی گردید - حکم شد که دیگر پای برهنه کسی در آنجا عبور نکند -
 و بعد از چند روز عثمان عزیمت بجانب لاهور منعطف ساختند - و دران
 توجه چون رایات عالیہ بدیبال پور رسید میرزا عزیز کوکه ملقب باعظم خان
 و مشهور بمیرزا عزیز کوکه که جاگیردار آن پرگنه بود در مقام ضیافت شده
 التماس نمود که موکب همایون چند روز دران حدود از تعب راه برآساید -
 حضرت خلیفه الهی بنده نوازی کرده منزل اورا مشرف ساختند - و چند روز
 بلوازم جشن پرداخته روز آخر ایام ضیافت پیشکشهای لایق از اسپان عربی
 و عراقی و زینهای طلا و نقره و فیلان کوه پیکر بازنچیرهای طلا و نقره و جلّهای
 مخمل و زربفت و کجکهای طلا و نقره و در و جواهر و آلی و یواقیت گرانها
 و پلنگ و چوکی طلا و ظروف و اوانی طلا و نقره و اقمشه فرنگ و رومی
 و خطائی و یزدی با دیگر نفایس اجناس و ظرایف امتعه بیرون از حد
 و قیاس در نظر اشرف گذرانید - و همچنین بجهت شاهزاده کامگار

بکوی متواتر خطه اجمیر را رشک ریاض جنان گردانیدند - و بعد از ادای طواف ساکنان آن مزار کثیر الانوار را بانعامهای گوناگون نواختند - و حصارى بر دور اجمیر طرح انداختند - و بجهت نشیمن عالی قصرى خاص بنا نهادند - و امرا نیز بقدر حالت خود طرح منازل انداختند - و برگزینت حوالی اجمیر بجهت خرچ عمارات در وجه جاگیر امرا از روی قسمت او را سی تقسیم فرمودند - و روز جمعه چهارم جمادى الآخر سنه مذکور در کنف صحت و عافیت از اجمیر کوچ نموده شانزدهم ماه مذکور بقصبه ناگور نزول فرمودند - و حوض بزرگی که در ظاهر شهرست بسپاهیان امر نمودند که کفّه بآب رسانند - و خود بسعدت سیر آن کول فرموده شکر تلاو نام نهادند - و هم درین ایام که ظاهر ناگور مضرب خیام فلک احتشام شد چند سینه پسر راى مالدیو در سلک ملازمان بادشاهی در آمد - و همچنین راجه کلیان مل راجه بیکانیر و پسرش رایسنگ روی بنگی بدرگاه ثویا جاه نهادند - و نقد اخلاص خود را پیشکش آوردند - چون آثار حسن اخلاص از صفای احوال پدر و پسر لایح بود صبیحه رای کلیان مل داخل حرم گشت - و قریب به پنجاه روز آفتاب عدالت بر احوال زیردستان ناگور تافت - و از آنجا بقصد زیارت قطب عالم شیخ فرید الدین مسعود شکر گزیده رضی الله عنه که در قصبه اجودهن مشهور به پتن است اعلام دولت فلک سالی گردید - و رای کلیان مل را که از غایت فرهی قدرت سواری و تردد نداشت رخصت بیکانیر نموده - رای سنگ پسر او مقرر شد که در رکاب اعلی باشد - و بدوام خدمت بمراتب عالی ارتقا یافت - چنانچه شمه از احوال او در موضع خود رقم خواهد شد - چون دران صحوا گور خر بسیار می باشد آن حضرت به شکار گورخر راغب شده - روزی قریب به نیم روز قراولان خبر رسانیدند که گله گورخر دیده ایم - حضرت سوار شده چهار پنج گروه طی نموده

* شعر *

رفت چو خورشید ببرز حمل نور شرف کرد بگیتی عمل
 در جهان روز نواز سرگرفت موسم نوروز جهان در گرفت
 حضرت خلیفه الهی بعد از سیر و سرور میل سیر و تماشای عمارات سلاطین
 سابقه فرمودند - و اکثر آن بقاع عظیم الارتفاع را بنظر اعتبار ملاحظه نموده
 بسیر مزار جنت آشیانی انار الله بههانه تشریف بردند - و از همان جا عذرا
 عزیمت بمركز دایره خلافت منعطف ساخته از آب جون عبور نمودند -
 و شکار کنان صید افغانان تا آگره عذرا باز نکشیدند - از جلالت نعمای الهی
 که قرین حال خلیفه الهی ست در روز پنجشنبه ششم محرم ثمان و سبعین
 و تسعمائه موافق سال پانزدهم الهی طلوع اختر سلطنت و اقبال شاهزاده
 مراد در منزل حضرت شیخ سلیم دست داد - و حضرت خلیفه الهی
 بجهت ادای این دولت عظمی دست بذل از آستین جود و عطا بر آورده
 جشنی عظیم ترتیب دادند - و طبقات انام از انعام عام ایشان کامیاب
 گشتند *

* شعر *

بزم بیاراست شه بزم ساز بست زمین را بجواهر طراز
 جشن فریدون و طرب جام جم تازه شد از مجلس شاه عجم
 مولانا قاسم ارسلان برای ولادت شاهزاده مراد تاریخی گفته که از مصراع
 اول تاریخ تولد شاهزاده عالی نژاد شاهزاده سلیم و از مصراع ثانی تاریخ
 ولادت شاهزاده مراد مفهوم می گردد - و این مطلع آن تاریخ دل پذیر
 است *

۹۷۷ ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل * لوائی شاه مراد بن اکبر عادل
 ۹۷۸ بتاریخ بیستم شهر ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و تسعمائه پای دولت در
 رکاب سعادت در آورده عازم اجمیر شدند - و چند روز در فتح پور توقف نموده

مصراع اول تاریخ جلوس حضرت خلیفه الهی و مصراع ثانی تاریخ ولادت شاهزاده جهان باشد - و این مطاع از آن قصیده است * * مطلع *

۹۶۳

لله الحمد از پی جا و جلال شهریار

۹۷۷

گوهر مجید از محیط عدل آمد در کنار

مبلغ دولک تفکة صلۀ این قصیده انعام خواجه حسین فرموده بودند - و اکثر شعرای وقت تاریخ و قصیده گفته بانعام و صلۀ نوازش یافتند - و بیشتر اوقات بودن حضرت در فتحپور قرار یافته قلعه سنگین نو و شهری فرمودند و عمارت عالی بنا یافته شهری عظیم شد - پیش از تولد مبارک شاهزاده فرخنده مولود حضرت در باطن گزانیده بودند که اگر حضرت حق سبحانه دری از دریای بادشاهی کرامت فرماید پیاده زیارت مزار مورد الانوار خواجه معین الدین قدس سرۀ تشریف برند - حضرت بایقای نذر پرداخته روز جمعه درازدم شهر شعبان سنه سبع و سبعین و تسعمائه از آگره پیاده متوجه اجمیر شدند - و هر روز شش هفت کروه طی میفرمودند و از گرد راه خرامیده بشرایط زیارت و مراسم طواف بجای آورده فقرا را بانعام عام نواختند - و بعد از چند روز از اجمیر بصوب دهلی نهضت فرمودند - و در رمضان سنه سبع و سبعین و تسعمائه ظاهر دهلی مهبط عساکر جا و جلال گردید *

ذکر سال پانزدهم الهی از جلوس شاهنشاهی

چون کویکۀ بهار بغیروزی و اقبال جهانیان را بقدم نوروز سلطانی و عالمیان را نوید سال پانزدهم الهی داده اساس نشاط و انبساط بقیاد نهاد *

افغان بمساعی کل خریدۀ بود - و در همین ایام خبر فتح قلعهٔ چتور و رهنبدور در اطراف انتشار یافت - افواج منصوبه که در حوالی کالنجر جایگز داشتند و دایم در تدبیر تسخیر این قلعه می بودند خواستند که سلسلهٔ جنگ و جدال را تحریک دهند - و راجهٔ رامچند که مرد دانا و کار کرده بود خود را از خدمتگاران این آستان می شمرد مقالید قلعه را با دیگر پیشکشهای لایق مصحوب و کلامی خود بتهنیت فتوحات بدرگاه فرستاد - همان روز محافظت و حراست قلعهٔ کالنجر بمجنون خان قاقشال تفویض نمودند - و فرمان استماله بر راجهٔ رامچند فرستادند - و این قلعه در ماه صفر سنه سبع و سبعین و تسعمائیه موافق چهاردهم آلهی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد *

ذکر ولادت شاهزادهٔ عالیقدر سلطان سلیم میرزا

روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و سبعین و تسعمائیه موافق سال چهاردهم آلهی هفت گهمی از روز گذشته بود کوکب ولادت با سعادت شاهزادهٔ عالیقدر سلطان سلیم میرزا در منزل حضرت هدایت پناه ولایت دستگاه عارف آله شیخ سلیم چشتی در بلدهٔ فتحپور از افق جاه و جلال طالع گشت *

گرامی درمی از دریای شاهي چراغی روشن از نور آلهی گرفته در حریرش دایه چون مشک چو مروارید تر در رشتهٔ خشک درین وقت خلیفهٔ آلهی در آگره تشریف داشتند - شیخ بدر الدین پسر کوچک شیخ سلیم این مژده را رسانید - و از عنایات خسروانه سرافرازیها یافت - و سجدهات شکر بجای آوردند - و تا هفت روز جشنهای عظیم ترتیب دادند و صلاهی عیش و عشرت و نشاط در دادند - و تاریخ این ولادت با سعادت را شاه آل تمر یافته بودند - و خواجه حسین مروي قصیدهٔ گفته بود که

چشتی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ توجّه نمودند - و روز چهار شنبه بیست و چهارم ذی قعدة سنه ست و سبعین و تسعمائه آگوه را رشک افزای روضه رضوان نمودند . و چون دربار خان که از ندمای مجلس بود بجهت عارضه در راه فوت شده بود خلیفه الهی به مجلس طعام تشریف برده ورثه او را نوازشهای بادشاهانه نمودند - و شیخ الشیوخ شیخ سلیم چشتی که در قصبه سیکری که دوازده کروهی آگوه است سکونت داشتند بملاقات شیخ رفته چند روز در منزل شیخ بودند - و چون چند مرتبه حضرت را فرزند شده بود و نموده بود و شیخ مزده قدوم فرزند سعادتمند رسانید - آن حضرت را انتعاش شده در هر چند روز بملاقات شیخ می رفتند - و در هر رفتن چند روز با شیخ بسر می بردند - و عمارت عالی بر بالای کوه در قرب و جوار خانقاه شیخ طرح انداختند - و شیخ نیز خانقاه جدید و مسجدی عالی که در ربع مسکون عدیل خود ندارد در قرب دولتخانه بادشاهی طرح انداخت - و هر کس از امرا خانه و مغزلی جهت خود بنیاد کردند - چون یکی از حرما حامله شد حضرت او را آورده در منزل شیخ گذاشتند و خود گاه در آگوه و گاه در سیکری می بودند - سیکری را فتحپور نامیده عمارات از بازار و حمام طرح انداختند *

ذکر فتح قلعه کالنجر

و این قلعه ایست منین - و شیر خان افغان بعد از یکسال محاصره در آتش هوای تسخیر این قلعه سوخت چنانچه در احوال شیر خان مذکور شد - اگر چه این قلعه بجهت آن خدمت مستوجب تعمیر و آبادانی و رعایت بود - الحال بجهت سگالش مستوجب محاصره شده - و این قلعه را در قرات افغانان راجه رامچند راجه پنه از بجلی خان پسر خوانده بهار خان

ذکر سال چهاردهم الٰہی از جلوس شاهنشاهی

در آن ایام که ظاهر قلعهٔ رنتنبه‌پور معسکر بادشاه انجم سپاه بود نیز اعظم روز بیست و دوم رمضان سنهٔ ست و سبعین و نسمائمهٔ بیرج حمل خرامیدهٔ عالم و عالمیان را بقدم سال چهاردهم الٰہی که بنوروز سلطانی مشہور ست مژدهٔ رسانید - حضرت سه روز بنشاط پرداخته تسخیر قلعهٔ پیش نهاد شمت عالی فرمودند - و حکم محاصرهٔ بنفاز پیوست - و محمد قاسم خان صاحب اہتمام شدہ سابطها پیش برد و ضرب زنها کہ در زمین ہموار دویست زوج گاو میکشید بر بالای آن کوه نہ بجهت ارتفاع و صعوبت راہها مصاعده خیال و وہم مشکل بود برد - چون باقبال خلیفۃ الٰہی کارهای بزرگ کہ وقوع آن در نظر محال میدانید از پیش رفتہ و میبرد پانزدہ ضربون را کہ ہر کدام سنگهای پنج منی گلولہ میخورند پانصد ششصد کہار متفق شدہ بر بالا بردہ در برابر قلعهٔ نصب نمودند - و روز اول دیوارهای مرتفع حصار و منازل آنجا را درہم کوفتند - نول روز قیامت مشاہدۂ اہل قلعهٔ گشت - و در بیست روز سابطها را بدیوار قلعهٔ رسانیدند - رای سرجن چون دید کہ خواہ نخواہ فتح روی خواہد نمود وکلائی خود فرستادہ درخواست تقصیرات خود نمود - از جرایم او گذشتہ حسین قلی خان خانجہان را بدرون قلعهٔ فرستادند نہ او را تسلی ساختہ بملازمت حضرت آورد - و در سلک بندگان منتظم کردند - و روز چہار شنبۂ شوال سنہ مذکور فتح قلعهٔ روی دادہ - روز دیگر حضرت بنماشای قلعهٔ تشریف بردند - و حکومت آنجا بمہتر خان دادہ علم معاودت بمستقر خلافت بلند گردانیدند - خواجہ امین الدین محمود خواجہ جہان بہ بردن اردو باآگرہ سامور گردید - و خود بطریق ابلغار بطواف مزار خواجہ معین الدین

که اکثر همراهان ایشان غرق شدند - اتفاقاً درین ایام چهار خان حبشی چنگیز خان حاکم گجرات را که در تیر بولیه غافل می رفت بقتل رسانید - میرزایان ازین معنی خبر یافته قرات گجرات را غنیمت دانسته روی فرا بان دیار آوردند - امرا از کنار آب نریده برگشته - صادق خان و قلیچ خان و دیگر امرا بدرگاه جهان پناه رفته و جاگیرداران مندوب جاگیرهای خود رفته - و میرزایان که بگجرات رفتند در مرتبه اول قلعه چنپانیر را در تصرف آوردند - و رو بجانب بروج نهادند و آن قلعه را نیز از رستم خان رومی بحیله و خدع گرفته ارا بعد از چند وقت کشتند - و بقیه این داستان در محل خود می آید * درین سال فرمان بطلب میر محمد خان دلاں و سایر آنکه خیل و کمال خان ککر که در پنجاب بودند صادر شد - و امرای مذکور بدرگاه شتافته در ربیع الاول سنه ست و سبعین و تسعمائه پیشکشهای لایق گذرانیدند - و حسین قلی خان و برادرش اسمعیل خان را از ناگور طلبیده در عوض ایشان بحکومت پنجاب نامزد کردند - و هنگام توجه تسخیر ولایات رنننبهور حسین قلی خان بعقبه بوسی رسید - و در آن سفر ملازم رکاب سعادت انتساب بود - بعد از فتح رنننبهور که آگره محل نزول اجلال گردید حسین قلی خان رخصت پنجاب یافت - و در غره رجب این سال رایات عالی بعزیمت فتح رنننبهور از آگره در حرکت آمد - دارالملک دهلی محل نزول موکب جلال گردید - و در نواحی پالم شکار قمرغه طرح انداخته قریب بیچار هزار جانور صید کردند - و چند روز در آن شهر توقف نموده عنان عزیمت بطرف رنننبهور و مالوه معطوف داشته در آخر ماه شعبان بپای آن قلعه رسیدند - و رای سرجن ضابط قلعه متحصن گشته قلعه را بروی موکب همایون بست - و آن حضرت قلعه را مرکز دار درمیان گرفته بمحاصره آن امر فرمودند *

باوجود آنکال خنجر را از بند خلاص کرده زخمهای عذیف بر شکم شیر زد -
 دیگران نیز رسیده شیر را کشتند - عادل محمد چون زخم بسیاری از شیر
 خورده بود و زخم شمشیری نیز وقت کشتن شیر از دیگران باو رسیده بود
 بعد از چند وقت بآن زخمها در گذشت - بعد از فراغ شکار شیر چون
 بحدود الور رسیدند حکم اشرف بنفاز پیوست که اردو بجانب الور رود -
 و خود بنفس نفیس از راه نار نول نهضت نموده ملاقات شیخ نظام نار نولی
 نموده بارو رسیدند و از آنجا کوچ نموده بمنزله دایره خلافت نزول ارزانی
 داشتند - و بعد از چند روز اراده تسخیر قلعه رنتنبور نمودند - فرمان
 باحضار لشکری که در فتح چنور همراه نبودند صادر شد - اشرف خان
 میر منشی و صادق خان را با بسیاری از افواج قاهره باین خدمت فرستادند -
 امرا چون چند منزل رفتند خبر طغیان و عصیان میرزایان اولاد محمد
 سلطان میرزا نه از گجرات از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمده بودند
 و قلعه اجین را محاصره داشتند بمسامع علیه رسید - حکم جهان مطاع
 بنفاز پیوست که قلیچ خان با جمعی از امرا و لشکری که برنتنبور تعیین
 شده متوجه مندو شده در دفع میرزایان کوشد - هر دو لشکر بمقتضای فرمان
 قضا جریان یکجا شده - چون بحدود سرونچ رسیدند شهاب الدین احمد خان
 حاکم آن سوکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت و باتفاق روان شدند -
 چون سارنگ پور محل نزول امرا گردید شاه بدافع خان حاکم آنجا با جمعی
 که داشت بامرا پیوسته جمیعت عظیم در لشکر منصور بهم رسید - میرزایان
 از توجه لشکر فیروزی اثر خبردار شده دست از محاصره باز داشته رو بجانب
 مندو آوردند - محمد مران خان و عزیز الله که در اجین محاصر بودند -
 از تعب خلاص شدند و بامرا پیوستند - و همه باتفاق متعاقب رفتند -
 میرزایان از مندو بکنار آب نبرده گریختند - و چنان سراسیمه از آن دریا گذشته

این مرام بزیارت مرقد منور خواجه معین الدین سنجرى رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ که در خطّه اجمیر ست روند جهت وفای نذر از همان راه پیاده بجانب اجمیر رفته تمام آن راه را پیاده طی نمودند - و در یکشنبه هفتم رمضان همین سال شرایط طواف و زیارت بجا آوردند - و فقرا و درویشان و مستحقان را بنوازشات سرافراز و خوش وقت گردانیدند - و بعد از ده روزه اقامت بجانب مستقر خلافت خرامیدند *

ذکر سال سیزدهم الهی از جلوس شاهنشاهی

در ابتدای این سال از راه میوات از خطّه اجمیر بدار الخلافه آگره خرامیدند - در اثنای راه بجنگل که مسکن و مکان شیر و ببر بود رسیدند - شیرى سهمناک نمودار شده ملازمان عقبه اقبال کار او ساخته - آن حضرت فرمودند که مادام که حکم نشود جانشپاران باین قسم خدمات جرأت ننمایند - درین وقت شیرى دیگر بصد تندی و تیزی شیر اول پیدا شد و روی بجانب حضرت آورد - ملازمان درگاه بی حکم پیش نرفتند - شهریار شیر شکار از اسب پیاده شده بتفنگی بجانب آن سبب انداختند - اتفاقاً اندک زخمی بگوشه دهان او رسیده پوست مال گذشت - شیر بصولت تمام از جا برخاسته متوجه آن حضرت شد - آنحضرت می خواستند که بتفنگی دیگر او را از پا در آرند - درین اثنا عادل محمد قندهاری جرات نموده تیری در کمان نهاده متوجه شیر شد - شیر نیز رفتی جانب حضرت را گذاشته متوجه او شد - و عادل محمد را از پا در آورد - خواست که سر او را در دهن گیرد - آن مرد مردانه در این وقت یکدست خود را در دهن شیر نهاده خواست که به یکدست دیگر خنجر برآورده بر شکم شیر زند - اتفاقاً دسته خنجر بغلاف بند شده بود تا گسستی بند پوست و گوشت دست او درهم خائید -

توپ و تفنگ که باین طرف می انداختند محسوس میگشت - درین وقت حضرت خلیفه الهی تفنگ را حواله جیمل نموده آنچنان بر پیشانی او زدند که هم آنجا در گذشت - اهل قلعه چون جیمل را کشته دیدند دل از جنگ برداشتند و بخانهای خود رفته اهل و عیال را یکجا جمع آورده بآتش سوختند - و این عمل را در اصطلاح کفار هند جوهر گویند - درین وقت از جوانب لشکر فیروزی اثر هجوم آوردند و کفار بعد از دفعه پیش آمدند - و آنحضرت در بالای سابط تماشای جاسپارهای جاسپاران مینمودند - و بنظر بخشش ملاحظه میکردند - عادل محمد خان قندهاری و چلمه خان خان عالم و پاینده محمد مغل و چپار قلی دیوانه تردرات مردانه بظهور آوردند - و آن شب تا صبح بجنگ و جدل گذشت - وقت صبح که صباح دولت روز افزون بود قلعه مفتوح گشت - آنحضرت فیل سواره بقلعه در آمدند و حکم قتل عام از مکمن انتقام صادر گشت - زیاده از هشت هزار راجپوت بسزای کردار خود رسیدند - بعد از نیم روز دست از قتل بازداشته عنان معارفت بجانب اودوی ظفر قرین معطوف فرمودند - و آصف خان را بر آن ولایت سرافراز ساخته - روز سه شنبه بست و پنجم شعبان سال مذکور آن قلعه مفتوح شد * نظام الدین احمد بخشی در طبقات اکبری گوید که از غرایب امور که دران معرکه دیده شد یکی آن بود که شخصی قریب مورچل مولف این کتاب یعنی طبقات اکبری در پناه درختی نشسته بود - و دست راست خود بر زانوی خود نهاده بود - و شست قیر اندازی بحسب اتفاق در انگشت ابهام سر بالا کرده مانده بود - درین وقت توپی از بالای قلعه رسیده مقدار یکجواز کفاره آن شست تراشیده گذشت و آسیبی بآن شخص نرسید - چون حضرت در ایام توجه تسخیر قلعه چنور نذر کرده بودند که بعد از حصول

تفنگ پر کرده - بعضی از جلالت شعاران و جانسپاران مسلح و مکمل شده در نزدیکی آنها منتظر فرصت گشتند که چون آتش بآنها زدند و فرجه بهم رسد بقلعه در آیند - اتفاقاً دو نقب را به یکبار آتش دادند - فتیله یکی کوتاه تر بود و یکی دراز تر - آنکه کوتاه بود زود تر در گرفت - و آن برج از بیخ کنده شده به هوا رفت - و رخنه عظیم در قلعه افتاد - جوانان یکه تاز خود را بآن رخنه رسانیده خواستند که بقلعه در آیند - درین وقت آتش در برج دیگر افتاده آشنا و بیگانه که بر بالای آن تردد می نمودند برداشته به هوا برد - و هر که در ته آن سنگها در آمد نیز بدرجه شهادت رسید - و مشهور است که در سه چهار گروهی قلعه سنگهای صد منی و دوست منی که از قلعه جدا شده افتاده بود - و اجسام آدمی سوخته یافته بودند - از ملازمان درگاه سید جمال الدین از سادات باره و میوک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی و یزدان قلی و شاه قلی^(۱) ایشک آقا و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبد الله بخشی و میوزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی و جمعی کثیر بشهادت رسیدند - تا پانصد کس بسنگ هلاک شدند - و از نفار نابکار بسیاری بقنا رفتند - درین وقت غیرت و اهتمام خلیفه آلهی در گرفتن قلعه بیشتر شد - در شب سه شعبه بست و پنجم شعبان سنه خمس و سبعین و تسعمائه افواج قاهره از اطراف و جوارب هجوم نموده رخنه در دیوار قلعه انداخته جنگ سلطانی انداختند - جیمیل و اهل قلعه بآن شکاف آمده جنگ در پیوست - خلیفه آلهی در بالای خانه که جهت نشیمن ایشان بر ساباط مورچل ترتیب داده بودند تفنگ در دست نشسته بودند - و روی جیمیل از روشنی شرارهای

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۱۷ شاه علی ایشک آقا مرقوم است ۱۲ مصحح *

شد محاربه نموده بود بمحافظت قلعه چتور گذاشته خود با جمعی از اقارب و اقوام پناه بکوههای بلند و بیشههای پر درخت برد - قلعه چتور بر کوهی که یک کوه بلندجی آنست و با دیگر کوه اتصال ندارد و طول قلعه سه کوه و عرض نیم کوه است و آبهای روان بسیار دارد واقع شده - حسب الحکم اطراف قلعه بامرا تقسیم نمودند *

بگردش دور لشکر شد مهیا
چو گرد ربع مسکون دور دریا

و افواج قاهره بتاخت ولایت مقرر گشت - آصف خان جبراً قهرآ قلعه رامپور که از قصبات معمور آن ولایت است تسخیر نمود - حسین قلیخان با فوجی بطرف ادیپور و کونبلمیر که دارالملک رانا و از اعظم آن ولایت است رفته قتل و غارت نمود - چون از رانا اثری نیافت بفتح و فیروزی بدرگاه آمد - مدت محاصره چتور بطول انجامید - بسختی سابط حکم شد - نقبها ترتیب یافت - پنجاه هزار بنا و نجار محکم انتقام ست بکار و سابط و نقب ساختن برکشادند - و از دو طرف رسیدند - بعد ساختند - سابط عبارت از دیوار یست در همدستان که از فاصله یک یک تفنگ انداز بنیاد کرده در پناه تختهایی که بچرم خام گرفته مستحکم ساخته مثل کوچه ساخته بدیوار قلعه رسانیده دیوار قلعه بضرب توپ می اندازند - و جوانان مردانه ازان رخنه درآیند - و سباطی که از مورچل بادشاهی ترتیب یافت وسعت آن بمرتبه بود که ده سوار پهلوی هم می گذشتند - و رفعت و بلندی چنان بود که فیل سواره نیزه در دست در ته آن می رفت - و هنگام ساختن سابطها هر روز قریب به یکصد کس از عمله و فعله بتفنگ و توپ کشته می شدند - و مانع ساختن نمی شد - و کشتگان را در عوض خشت در دیوار بکار می بردند - در اندک وقتی سابط بقلعه متصل شد - و نقبها بپای حصار رسیده دو برج را مجوف ساخته و از داروی

آگه تسخیر قلعه چتور پیش نهاد همت والا گردید - و شروع در اوازم آن یورش نمودند - بیانه را از حاجی محمد خان سیستانی تغییر داده باصف خان غنایت نمودند - و بجهت سامان و سرانجام لشکر پیشتر بآن پرگنه فرستادند - و متعاقب رایات عالی نیز با آوازه شکار قمرغه بقصبه باری رفتند - و چون از آنجا حرکت نمودند حکم باحضار لشکرها نمودند - چون بکوالی قلعه سولی^(۱) سوپر رسیدند معلوم نمودند که کسان رای سورجن والی قلعه رفتن بهور از آوازه رایات عالی قلعه را گذاشته فرار نموده و بچتور رفته - حکومت آن قلعه را بنظر بهادر مرحمت کردند - و چون بولایت کوه^(۲) رسیدند حکومت آن ولایت بجاگیر شاه محمد قندهاری که سابقاً ملازم و تربیت کرده محمد بیوم خان بود دادند - چون بقلعه کاکرون نازل اجلال فرمودند که سرحد مالوه است دفع پسران محمد سلطان میرزا - الغ میرزا و شاه میرزا که از سرکار سنبل گریخته باین نواحی آمده دست تمر و تعدی کشاده بودند اهم دافسته شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد سیستانی را در سرکار مندو جایگزین کرده باین خدمت سرفراز ساختند - و قتیکه امرا بکوالی اجین رسیدند معلوم نمودند که میرزایان شفیده همه یکجا شده فرار نموده بکجرات نزد چنگیز خان حاکم آن ولایت که از خانزادان سلطان محمد گجراتی بود رفته اند - امرا که بدفع ایشان رفته بودند مندو را بی جنگ متصرف شدند - خلیفه آهی چون از کاکرون کوچ نمودند - رانا اودیسنکه هفت هشت هزار کس را بسرداری جیمل نام راجپوت که بشجاعت اشتهار داشت و در قلعه میرته با میرزا شرف الدین حسین چندنجه فکر

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۰۲ سیوی سوپر مرموم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ کوند مذکور است ۱۲ مصحح *

و بنده هم با دو سه کس ازین طرف بیایم - و قول و عهد بتجدید استحکام یابد باعث تسلی این مردم میگردد - و باتفاق متوجه درگاه می شویم - محمد قلی خان برلاس و مظفر و راجه تودرمل التماس اسکندر خان را مبدول داشته بکشتی درمیان آب آمدند - و اسکندر نیز از آن طرف با دو سه کس رسیده - درمیان دریا اتفاق ملاقات افتاد - امرا متعهد درخواست تقصیرات اسکندر خان شده سوگند یاد کردند که قصد مال و جان مردم او نکنند - باین قرار از هم جدا شدند - اسکندر دو منزل از آنجا که بود کوچ کرده رفت و با مرا نوشت که بجهت طغیان آب در کنار دریا نتوانستم بود - امرای عظام از خداع او واقف شده سر در تعاقب او نهادند - چون بگورکپور رسیدند معلوم شد که اسکندر بمدد سلیمان قلی نامی از طایفه اوزبک که از جانب افغانان بر سر آن گذر بود گذشته بدر رفت - چون بدیشتی ولایت افغانان بود امرا بی حکم در نیامدند - و حقیقت حال را عرضه داشت نمودند - حکم عالی بنفاد پیوست که چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفت تعاقب لازم نیست *

* شعر *

غریبی که پر فتنه باشد سرش

میآزار و بیرون کس از کشورش

تو گر خشم بروی فکیری روا ست

که خود خوی بد دشمنش در قفا ست

و محال جاگیر او بمحمد قلی برلاس عفايت شد - امرا محمد قلی خان را آنجا گذاشته در آگه به بساط بوس رسیدند * چون خاطر اشرف از مقدمات علی قلی خان فارغ شد و اکثر زمینداران هندوستان باطاعت و بندگی در آمدند رانا اودیسنکه راجه ولایت ماروار باعتماد قلعه های متین و کثرت جمیعت مغرور گشته گردن کشی می نمود - در دار الخلافه

بودند مثل خان قلی اوزنگ و یار علی و میرزا بیگ قاقشال از خویشان
 مجنون خان و خوش حال بیگ از قورچیان جغت آشیانی و میر شاه
 بدخشی و علم شاه بدخشی و دیگر برگشته روزگاران بیاسا رسیدند -
 و میرزا میرک رضوی وکیل علی قلی خان را که سابق فکر شده بود که
 از درگاه گریخته نزد او رفته بود در سیاست گاه در ته پای فیل انداختند -
 و فیل چند مرتبه او را مالش داده بخروطوم پیچید - در آخر بجهت
 حرمت سیادت او را بخشیدند * درین اثنا خانخانان از جانب آگره
 بهای بوس رسید و بحر است و حکومت جاگیرهای علی قلی خان
 و بهادر خان که جوئیور و بنارس و غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر
 آب چوسا بوده باشد امتیاز یافت - و رایات عالی در عین بوسات بنارنج
 ذی حجه اربع و سبعین و تسعمائیه در حرکت آمده در سنه خمس و سبعین
 و تسعمائیه بدار الخلافه آگره رسیدند - سابق رقم شده بود که محمد قلیخان
 برلاس و مظفر خان و سایر افواج نصرت شعار بر سر اسکندر تعیین شده رو
 بجانب اوده آوردند - اسکندر خبردار گشته قلعه را استحکام داده متحصن
 شد - و افواج فیروزی نشان چون بآن حصار رسیدند و در محاصره پیچیدند
 و کار بر ایشان تنگ ساختند خبر رسید که علی قلی خان و بهادر خان فرار
 نمودند - جماعه اوزنگ ازین خبر بیدل شدند و کسان خود را از راه مصلحه
 نزد محمد قلی خان و مظفر خان فرستاده امان طلبیدند - افواج ظفرانتساب
 را بحکایت مصلحه داشته شب و روز از جانب دروازه که بر طرف دریا
 بود در کشتی نشسته بدر رفتند - چون کشتیها همه از طرف آب در تصرف
 اسکندر خان بود امرا از آب نتوانستند گذشت - اسکندر خان امرا را پیغام
 فرستاد که من بر همان قول و عهد هستم که گفته ام و لیکن مردمی که
 همراه بنده اند ملاحظه میکنند اگر شما در کشتی نشسته بمیان آب در آئید

و بیاک که الحال بآنه باس موسوم و مشهور است در روز دوشنبه غره فی
 حجه سده اربع و سبعین و تسعمائه موافق سال دوازدهم الهی واقع شد *
 از غرایب اتفاقات آنکه در وقتیکه خلیفه الهی بر سر علی قلی خان رفتند
 نظام الدین احمد بخشی در طبقات ابهری آورده که ارباب فساد و فتنه
 و واقعه طلبان در دار الخلافه آگره هر روز اخبار موخش شهرت می دادند -
 و من در خدمت پدر خود که بجهت خدمات بادشاهی در آگره مانده
 بود بودم - روزی یکی از مصاحبان خود گفتم که چه شود که ما نیز خبری
 دل خواه خود شهرت دهیم - گفت چه چیز - گفتم نه خبر رسیده که
 سر خان زمان و بهادر خان را می آورند - و این خبر را با چند کس گفتم -
 اتفاقاً روز سیم این خبر سر خان زمان و بهادر خان را عبد الله ولد مراد
 بیگ آورد - و آن روز که این خبر در آگره مذکور شده بود آن دو برادر
 آنجا بقتل رسیده بودند *
 * شعر *

بسا فالی که از بازیچه برخاست چو اختر میگدشت آن فال شد راست
 القصه چون خاطر اشرف را از نفرقه اهل عذاب و نفاق فراغ تمام حاصل گشت
 عنان عزیمت بطرف جوسی و بیاک تافته دو روز در آن مقام توقف افزاد -
 و کسانی که از درگاه گریخته بعلی قلی خان درآمده بودند آنجا بدست آورده
 بمولان سپردند - و مردم علی قلی خان که در بنارس و آن حوالی بودند
 به بساط بوس رسیده امان یافتند - و از بنارس بجنوپور روی آورده و دو سه روز
 در ظاهر آن بلده توقف واقع شد - و از جنوپور بایلغار با چهار پنچ کس در
 عرصه سه روز بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور که اردو آنجا بود رسیدند -
 و از آب عبور نموده بدرون قلعه کره در آمدند - و فرمان بطلب خان خانان
 منعم خان از آگره رفت و جاگیر داران صوبه شرق برخصت سرافراز شدند -
 جمعی از اسیران لشکر علی قلی خان که پرورده نفاق و سرمایه فساد

مجبور خان پیوست - بهادر خان از عقب رسیده در میان این در فوج
در آمد و ترددات مردانه نموده - درین اثنا تیری باسپ او رسیده
چراغ پا شده بهادر خان از اسپ جدا شده گرفتار گشت * * شعر *

کلید ظفر چون نباشد بدست ببازو در فقم نتوان شکست

چون معرکه قتال گرم شد حضرت از فیل فرود آمده بر اسپ سوار شده
فرمودند که فیلان را بر صف علی قلی خان بدوانند * * شعر *

هیكل فیلان بزمین خم نگند زلزله در عرصه عالم فگند

زان همه دندان که بلا سنج بود روی زمین عرصه شطرنج بود

اتفاقاً فیل هیرانند (۱) نام چون نزدیک بصف مخالفان رسید ایشان نیز فیل
اوربانه (۲) نام را برابر هیرانند نام دوانیدند - هیرانند آنچنان کله بران فیل زد که
در میدان افتاد - درین وقت تیری بعلی قلی خان رسید - در مقام برآوردن
آن تیر بود که تیر دیگر بر اسپش رسید و اسپ چراغ پا شد و علی قلی خان
بزمین افتاد - و فیل هرسنگه نام رسیده قصد علی قلی خان کرد - علی
قلی خان بغیلان گفت من مرد بزرگم اگر مرا زنده پیش بادشاه برود
نوازشها خواهید یافت - فیلان سخن او گوش نکرده فیل را دوانید تا علی
قلی خان در زیر دست و پای فیل بن خاک برابر شد - چون فضای معرکه از
غبار وجود مخالفان مصفی گشت نظر بهادر بهادر خان را در عقب خود
بر اسپ سوار کرده بخدمت آورد و بسعی امرا بقتل رسید - و بعد از
لحظه سر خان زمان را نیز آوردند - و بندگان اعلی از اسپ پیاده شده
سجدهات شکرانه بجای آوردند - و این فتح در منکروال (۳) از اعمال جوسی

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۹۴ چنانچه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۹۴ ادیه مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه ۲۹۶ منکروال ذکر شده ۱۲ مصحح *

عبدالمطلب خان و عادل محمد و حسن خان و خواجه غیاث الدین
 علی بخشی و دیگر جوانان یکّه و مردانه قریب شش هزار کس بر سر
 اسکندر که در اودهه بود تعیین شدند - و خود بنفس نفیس متوجه کوه
 و مانکیپور شدند - چون بپرگنّه رای بریلی رسیدند خبر رسید که علی قلی
 خان و بهادر خان از آب گنگ عبور نموده اند و بجانب کالپی می روند -
 اردو را با خواجه جهان بقلعه کوه فوستادند - و خود بر گذر مانکیپور رسیده
 سوار فیل از آب عبور نمودند - درین حال ده پانزده کس زیاده همراه آن
 حضرت نبود - مجنون خان و آصف خان که در پیش بودند ساعت
 بساعت خبر مخالفان می رسانیدند - قضا را علی قلی خان و بهادر تمام
 آن شب بصحبت شراب و پاتربازی مشغول بودند - و مقدمات جنگ
 و جدل را بر دلیری مجنون خان حمل نموده آمدن حضرت را باور نمیکردند -
 بالجملة حضرت روز دوشنبه غره ذی حجه سنه مذکور مستعد قتال شده
 فوج قول را بوجود اشرف خود آراستند - و در برانغار آصف خان و سایرین
 و در جرانغار مجنون خان و دیگر امرا قرار گرفتند - حضرت درین روز بر
 فیل بال سندر نام سوار شده میرزا کوکه ملقب باعظم خان را در چونندی
 آن فیل نشانده سر مباحات او را از چرخ برین گذرانیدند - درین وقت
 مخالفان آمدن آن حضرت را یقین دانسته دل بر مرگ نهادند - و صفوف
 را ترتیب داده جمعی از دلیران لشکر خود را رو بروی هراول لشکر منصور
 فرستادند - بابا خان قاقشال که سردار اوقچی بود آن جماعه را از جا
 برداشته نا صف علی قلی خان دوانید - درین محل اسپ یکی از
 گریختگان بر اسپ علی قلی خان خورده دستار از سوش افتاد - بهادر
 خان را از مشاهده این حال رگ تهوّر در حرکت آمده حمله مردانه بر
 جماعه اوقچی آورد - و بابا خان که سردار اوقچی بود گریخته بصف

یاستغاثه آمده از حضرت رخصت قتال طلبیدند - طایفه سنّاسی از دویست نفر زیاده و از سی صد کم بودند - و جوگیان که خرّقه پوش می باشند از یافصد نفر بیشتر بودند - چون طرفین بمقاتله ایستادند حسب الحکم چندی از سپاهیان خوب خاکستر بر خود مالیده بکومک سنّاسیان که قلیل بودند رفتند - و از طرفین جدگ عظیم بهم در پیوست - و جمعی کثیر کشته شدند - و خاطر اشرف را از تماشای این حال انبساط عظیم روی داد - آخر جوگیان شکست یافته سنّاسیان غالب آمدند - چون بدلهی رسیدند میرزا میرک رضوی که بجان باقی خان سپرده بودند از حبس گریخت - و جان باقی خان متعاقب او رفت - چون او را نیافت از قوس سیاست باز نگشت - و تاتار خان حاکم دهلی معروض داشت که محمد امین دیوانه که از لاهور گریخته بود در پرگنه بهوجپور بخانه شهاب خان تورکان رفته چند روز در خانه او بوده اسپ و خرجی از ویافته نزد مخالفان رفته است - از استماع خبر خاطر حضرت آزرده شده فخر الدین مشهدی را حکم شد تا شهاب خان را حاضر سازد - چون حاضر ساختند در موضع پلول بقتل رسید - و چون ریات جهان کشا را در آگه نزل واقع شد بعرض رسید که خانزمان علی قلی خان قلعه شیرگده که در چهار کوهی قنوج است محاصره دارد و میرزا یوسف خان متحصن گشته - حضرت خلیفه الهی نوزده روز ده روز در آگه بوده خان خانان را بحراست دار الخلافه آگه گذاشته بتاریخ سه شعبه بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمائه بجانب جونپور متوجه گشتند - چون به پرگنه سکینه رسیدند - علی قلی خان از گرد شیر گده برخاسته بجانب مانکپور که بهادر خان برادرش آنجا بود گریخت - و چون ظاهر قصبه بهوجپور معسکر همایون گشت محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداع خان و پسرش

نهاده پرکش کرده بود - چون بسمع اشرف رسید سیاست او حکم
 رفت که قلیچ خان گردن زند - قلیچ خان بنوعی شمشیر بر گردن او
 زد که شکست و آسیبی بگردن او نرسید - حضرت از مشاهده این حال
 از سر خون او گذشتند * و همدریں ایام که مظفر خان که با وزیرخان در
 آگره مانده بود در شکار گاه قمرغه ملازمت نمود - و مولف طبقات انبری
 نظام الدین احمد بخشی گوید که درین وقت با پدر خود از آگره با
 اصفخان و وزیرخان آمده بسعادت بساط بوس مشرف گشتم - حضرت
 خلیفه آلهی از گناهان اصفخان و وزیرخان گذشته وزیرخان را کورنش
 دادند - و حکم شد که اصفخان باتفاق مجنون خان قاقشال در کره و مانکپور
 بوده محافظت آن حدود نماید * همدریں وقت خبر رسید که علیقلی
 خان و بهادر خان و سکندر نقض عهد نموده باز دیگر بغی ورزیدند -
 و حضرت از استماع این خبر میوزا میرک رضوی را که وکیل آنها بود
 بباقی خان سپردند - و مهمات ولایت پنجاب را بعده میر محمد خان
 و سایر اتکه خیل کرده در دوازدهم رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمائه
 بجاذب آگره توجه فرمودند - چون رایات عالیات بقصبه تھانیسر رسید
 جمعی از جوگیان و سَناسیان که بر کنار حوضی که آن را کرکیت (۱)
 گویند و معبد برآهه است - و اهل هذ از اطراف و انفاف در
 روز خسوف و کسوف جهت غسل باین حوض می آیند و مجتمع
 میشوند - و از طلا و نقره و جواهر و زر و پارچه برهمنان را می دهند -
 و بعضی در آب می اندازند - و جوگیان و سَناسیان نیز ازان خیرات بهره مند
 می شوند اجتماع داشتند - بسبب نزاعی که این دو فرقه باهم داشتند

بجانب لاهور در حرکت آمد - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق بنی اعمام خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا در مقام بغی شده ببعضی پروکشات مزاحمت رسانیدند - چون جاگیرداران آن نواحی اتفاق کرده همه بر سر ایشان رفتند روی فرار بجانب مالوه نهادند - چنانچه تلمه این قصه عفریب مذکور خواهد شد **إِنشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى ***

ذکر سال دوازدهم الهی از جلوس شاهنشاهی

در اوایل این سال که ایام نوروز بود داعیه شکار قمرغه از خاطر خطیر سرزده حکم جهان مطاع بصدر پیوست - که امرای عظام از اطراف لاهور مقدار چهل کروه راه هر طرف قمرغه ساخته وحوش را رانده در پنج کروهی لاهور جمع آرند - امرای عظام بصاحب اهتمامی میر محمد خان اتکه موازی پانزده هزار جاندار از آهو و نیله گاؤ و غیره را دران صحرا جمع کردند - و در وسط آن میدگاه که وسعت از هر طرف پنج کروه بود قصر بادشاهی که در یورشها همراه می باشد نصب نمودند - و حضرت هر روز بر سمند دولت سوار شده شکار میفرمودند - و امرا روز بروز دایره را تنگ تر می ساختند - چون چند روز برین منوال گذشت حضرت پرتو التفات بحال نزدیکان انداخته ایشان را فیض رخصت عام فرمودند - هیچکس از سپاهی و رجاله نماند که باقسام صید بهره ور نگشت - بعد از فوای شکار بجانب لاهور شتافتند - چون بکنار دریای لاهور رسیدند همچنان سواره اسپان را در آب انداخته سواره بشناوری از آب عبور نمودند - و از بندگان درگاه اول کسی که بمقابعت آن حضرت خود را در آب انداخت خوشخبر خان یساول و پسر شیر محمد قور بیگی بود که غرق گشتند * و در ایام شکار حمید بکری ارتکاب شرب خمر نموده بیکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان

ایام استقرار لاهور عرضه داشت مذم خان خافخانان رسید که پسران محمد سلطان میرزا - الغ میرزا و محمد حسین و شاه میرزا که در سرکار سنبل جاگیر داشتند در آن نواحی دست تعدی کشاده لوای مخالفت افراشته اند - چون بنده بجهت دفع ایشان تا دهلی رفت مطلع شده بجانب مندو رفتند - و این محمد سلطان میرزا پسر سلطان ویس میرزا بن بایقرا میرزا ابن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور صاحب قران ست - و مادر او دختر سلطان حسین میرزا بوده - بعد وفات سلطان حسین مغفور بخدمت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه آمده رعایت یافت - و حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه نیز در ایام جهانبازی خود در مقام رعایت او شدند - و پسران او یکی الغ میرزا و دگر شاه میرزا در خدمت آنحضرت بوده چند مرتبه آثار بغی و خروج بظهور انجامید - و هر مرتبه عصیان ایشان بعفو اقترا ن یافت - تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد - و از دو پسر ماند یکی سلطان محمد میرزا و دیگری اسکندر میرزا - و آنحضرت در مقام رعایت ایشان آمده اسکندر میرزا را الغ میرزا و سلطان محمد میرزا را شاه میرزا خطاب کردند - چون نوبت فرمان دهی بحضرت خلیفه الهی رسید محمد سلطان میرزا که معمر بود از خدمت معاف داشته برگشته اعظم پور را از سرکار سنبل در وجه مدد معاش او مقرر فرمودند - و او را در ایام پیری چند پسر حاصل شد - ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و عاقل حسین میرزا - آنحضرت هر یکی از ایشان را بجایگیرهای لائق سرافراز ساخته بمرتبه امرائی رسانیدند - و همه وقت در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده بلوازم عبودیت قیام مینمودند - چون حضرت خلیفه الهی از یورش جونپور معاودت نمودند ایشان بجایگیرهای خود رفته در حدود سنبل می بودند - درین ولا اعلام ظفر انجام جهت دفع فساد میرزا محمد حکیم

پیچیده خواستند که اورا مع دختران میرزا سلیمان دستگیر کنند - معصوم کوکه دستگیر کردن دختران میرزا سلیمان را خلاف ادب دانسته مردم خود را واپس طلبید - و میرزا سلیمان از قرا باغ بی نیل مقصود برگشته - چون بکنار کابل رسید باز آن قلعه را بمکاصره در پیچید - و معصوم هر روز فوجی را بیرون فرستاده کار بر بدخشیان تنگ ساخت - درین اثنا سرما زور آورده کار بجائی رسید که میرزا سلیمان بصلح راضی شد - معصوم چون لشکر میرزا معلوم کرد بصلح راضی نمیشد - آخر میرزا سلیمان غازی خان بدخشی را که استاد معصوم بود نزد او فرستاده قرار دادند که اندک پیشکشی که فی الجمله دست آویز تواند بود بمیرزا سلیمان فرستد - باین رنگ مصالحه قرار یافته - میرزا سلیمان مرتبه اول حرم خود را بدخشان روان کرد و خود نیز متعاقب او راهی شد - القصه و قتیکه دار السلطنه محل نزول اجلاس گردید زمینداران اطراف و جوانب طوق اطاعت در گردن انداخته انثری بشرف بساط بوس رسیدند - و جمعی که نتوانستند احراز این سعادت نمود ایلچیان با پیشکش و هدایا فرستاده اظهار بغدگی کردند - از آنجمله محمد باقی ترخان بن میرزا عیسی که حاکم ولایات سند بود ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضه داشت نمود که پدر این کمینه در زمره بندهای درگاه انتظام داشت - از عالم رفته و من بنده نیز قدم صدق بر جاده اخلاص استوار داشته خود را در زمره غلامان درگاه می شمارم - درینولا * سلطان محمود والی قلعه بکر بمعاونت قزلباش که در قندهار می باشد اطرافات ولایات بنده را مزاحمت می رساند - از الطاف بادشاهی توقع آن دارم که زحمت او ازین ولایت دور شود - چون عرضه داشت او بموقف عرض رسید فرمان بنام سلطان محمود عز اصدار یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون نهاده بولایت محمد باقی مزاحمت نرساند * و هم در

گذاشته بتاریخ جمادی الاول سغه اربع و سبعین و تسعمائه نهضت نمودند - و در مدت ده روز بدلهلی رسیده بزینارت اولیائی که دران بقعه آسوده اند پرداخته فقرا و مساکین را نوازش نمودند و از آنجا نهضت نموده - چون بسرهند رسیدند از مشاهده باغ و رونق بازارهای آن خوشدل گشته حافظ سلطان محمد رخنه را که شقدار آنجا بود تحسینها فرموده سرکار داری را بعهده حافظ گردانیدند - و چون آب ستلده مورد ریات اعلی گردید خبر فرار میرزا محمد حکیم رسید - و از آنجا بخوشحالیه تمام متوجه لاهور گشته - چون بحوالیه شهر رسیدند امرای عظام که آثار دولتخواهی ازیشان بظهور پیوسته بود باستقبال شتافته بنوازش بادشاهانه سرفراز گشتند - و بتاریخ رجب سال مذکور دارالسلطنه لاهور محل نزول گشته منازل مهدی قاسم خان که در درون ارک قلعه واقع است مستقر خلافت گردید - و قطب الدین محمد خان و کمال خان کمر بموجب حکم جهان مطاع سر در تعاقب میرزا نهاده از پرگنه بهیره گذشتند - چون معلوم نمودند که میرزا از نیلاب گذشته خود را از ورطه هلاک بکنار کشیده روی معاودت بدرگاه آوردند - و میرزا محمد حکیم چون خبر مراجعت میرزا سلیمان بجانب بدخشان شنید خود را بتعجیل بکابل رسانید - و در اوراق پیش مرقوم گشت که میرزا سلیمان اردوی خود را که دختران او نیز دران اردو بودند - در حوالیه کابل گذاشته خود جریده باراده گرفتن میرزا محمد حکیم نزدیک بقرا باغ آمد - محمد معصوم کوکه میرزا محمد حکیم که او را در کابل گذاشته بود روز دیگر جمعی را بر سر اردوی میرزا سلیمان فرستاد - که محمد قلی شغالی را که سردار آن اردو بود شکست دادند - محمد قلی تمام اسباب و اشیا را بتاراج داده خود را بچهاردیوار باغی که دران نواحی بود رسانیده دختران میرزا سلیمان ا دران باغ درآورده متحصن گردید - کابلیان محمد قلی را در محاصر

لاهور را در نظر او آسان نموده - بعد از آنکه عزیمت مخالفت تصمیم یافت میرزا را بدان داشت که خوش خبر خان را بگیرد - و میرزا اگرچه از توهات او از جا رفته بود اما بواسطهٔ مروتی که داشت بگرفتن خوش خبر خان راضی نشده او را بطریق خفیه نزد خود طلبیده رخصت داد - و سلطان علی نام نویسنده که از درگاه گریخته بود و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان که در کابل می بود در تحریک مادهٔ مخالفت و فساد با فریدون هم داستان شدند - و میرزا باغوازی ایشان عذاب و بغی بجانب لاهور تافته - چون بحوالی بهیوه رسید دست بنهب و تاراج کشاد - امرای پنجاب مثل میر محمد خان خان کلان و قطب الدین محمد خان و شریف محمد خان از شنیدن این خبر هم در لاهور یکی شده بقلعه داری پرداخته بلوازم قلعه داری پرداختند - و عرضه داشت مشتمل بر بغی و طغیان میرزا محمد حکیم بدرگاه فرستادند - و میرزا محمد حکیم بکوچ متواتر بلاهور رسیده در باغ مهدی قاسم خان که در ظاهر آن شهر است نزول کرد - و چند مرتبه صفها را ترتیب داده بیای حصار آمد - امرای پنجاب بیای مردی و دستبرد مردانگی نگذاشتند که کاری بسازد - عاقبت چون خبر نهضت اعلام نصرت انجام بجانب پنجاب شنید تاب توقف نیاورده راه گریز پیش گرفت * * شعر *
تفی را که نتوانی از جای برد بپرخاش او پی چه باید فشرد
به پهلوی شیر آنکهی دست کش که داری بشیر افگنی دست خوش

ذکر نهضت رایات ظفر قرین بجانب لاهور

چون خبر مخالفت میرزا محمد حکیم بمسامع علیّه رسید باحضر لشکرها فرمان دادند - و منعم خان خانان را بخواست دار الخلافه آگره

دستگیر نمود و اسباب و اشیای که از میرزا در عقب مانده بود همه را تاراج نمود - و باقی قاقشال و برادران او عقب سر میرزا را نگاهداشته بدخشیان را بضرب تیغ و نیزه دفع می نمودند - میرزا را بتدریجات از ورطه هلاک برآوردند - میرزا سلیمان چون معلوم کرد که میرزا محمد حکیم بدر رفت - در کتل سنجدیدره توقف نمود - میرزا محمد حکیم سراسیمه شده جانب بدخشان می رفت و نمی دانست کجا می رود - آن روز راه رفته بتنگی از دره های غوربند رسیده شب آنجا گذرانید - چون بکوتل هندوکوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان به بلخ برده کومک طلب نماید - باقی قاقشال گفت که میرزا را بدرگاه معلی می بریم - خواجه حسن با جماعت خود به بلخ رفت و میرزا باتفاق باقی قاقشال بغوربند آمد - و از آنجا بجلال آباد و از جلال آباد بکفار نیلاب رسیده از آب گذشت - و عرضه داشت نوشته مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاد - و تئیمه نگر چین محل استقرار مواکب ظفر بود ایلچیان میرزا محمد حکیم بعتبه بوسی سرافراز شده عریضه میرزا را که مشتمل بر پیرشانی احوال او بود گذرانیدند - و پیش از وصول عریضه خبر فتوات و هرج مرج کابل بمسامع علیّه رسیده بود - فریدون را که خال میرزا و ملازم درگاه معلی بود جهت امداد و اصلاح مهمات میرزا تعیین نموده بودند - درین ولا که عرایض رسید مبلغی گرامند از امتعه هندوستان و اسب و زمین و غیره مصحوب خوش خبر خان که یساول نظر بود جهت میرزا فرستادند - و فرمان نوشتند که اگر احتیاج بکومک باشد امرای پنجاب را بمدد خواهیم فرستاد - چون خوش خبر خان نزدیک اردوی میرزا رسید میرزا از روی اخلاص باستقبال فرمان شتافته اظهار اخلاص و بگذری نمود - درین اثنا فریدون که از درگاه تعیین یافته بود رسید - و در اغوای میرزا شده تسخیر

ملاقات میرزا اظهار رغبت و شوق نموده سوگند غلاظ و شداد یاد کرد که بمیرزا در مقام مکر و غدر نیستم - بلکه مدعا استحکام اساس محبت و دوستی است - کسان میرزا شنیده رخصت معاودت یافتند - و هنوز دور نرفته بودند که آن ناقص عقل کسان را بتعجیل نزد میرزا سلیمان فرستاد که فردا میرزا محمد حکیم در قراباغ با من ملاقات خواهد نمود - مصلحت آنست که بایلغار خود را رسانیده در کمین فرصت باشید - میرزا سلیمان محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر بود با هزار کس بمحافظت دختران خود که در آن اردو داشت و در نواحی کابل گذاشته بود با بقیه سپاه در شب ایلغار کرده خود را بحوالی قراباغ رسانیده در کمین گاه نشست - و کسان میرزا که از پیش خرم بیگم برگشته مضمون عهود و موثقیق را خاطر نشان میرزا کرده بودند از رفتن میرزا بملاقات آن عورت قرعیب نمودند - و خواجه حسن نقشبند نیز درین کوشش می نمود - مگر باقی قاقشال که او برفتن میرزا راضی نبود می گفت که این عورت در مقام خداع و مکر است *

سخنهای دانا بیاید شنید چو در و جواهر بپاید خرید
اما میرزا چون ملاقات خرم بیگم را قرار داده بود بمنع باقی قاقشال مغموم نشد و روانه قراباغ شد - چون بوعده گاه رسید بحسب اتفاق چندی از لشکریان میرزا سلیمان که در شب از ایشان جدا شده بودند به مردم میرزا دو چار شده حقیقت آمدن میرزا سلیمان را با لشکرانیده و ایستادن او در کمینگاه خاطر نشان نمودند - میرزا از استماع این خبر روی توجه گردانیده راه کابل گرفت - میرزا سلیمان که معاودت میرزا محمد حکیم را دریافت تا سنجید دره^(۱) او را تعاقب نمود - در کوتل ببعضی از مردم میرزا رسیده

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۵۷ سنجید دره مذکور است ۱۲ مصحح *

صادر شد * و هم درین سال میرزا سلیمان متوجه کابل شد - و این مرتبه چهارم است که میرزا بکابل می آیند - در اوراق سابق نام رفت که چون میرزا سلیمان قصد کابل نمود افواج قاهره بکرمک میرزا محمد حکیم تعیین یافته روی اقتدار بکابل آوردند - و میرزا سلیمان تاب نیارده بی غرض بدخشان معاونت نمود - و از امرای پادشاهی چون خبر یافت کسی درانجا نیست باتفاق حرم خود خرم بیگم روی بجانب کابل آورد - میرزا محمد حکیم قلعه کابل را بمعصوم که اعتمادی او بود و کمال شجاعت داشت سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی بشکوده و غوربند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد - چون دید که بمحاصره کار از پیش نمی رود - دست در دامن تدبیر زد - خرم بیگم مذکوره خود را به غوربند فرستاد - تا اظهار اخلاص و دوستی بمیرزا محمد حکیم نموده میرزا را در دام فریب آرد - و زبان زمانه بمضمون این نقال در شان میرزا سلیمان مترنم بود *

* شعر *

خیالی که با خود بهرداختی چنین نیست بازی غلط باختی
عنان باز کش زین تمنای خام که سیمرغ را کس نیارد بدام
بموجب این قرار داد خرم بیگم میرزا سلیمان را برگرد کابل گذاشته خود بطرف غوربند راهی شد - و کسان نزد میرزا محمد حکیم فرستاد که چون ترا از جان و فرزند دوستر میداریم بتخصیص درین ایام که نسبت فرزندی بسبب وصلت موکد و مستحکم شده میخواهم اساس اتکاد و یکجبهتی را بعهود و موثیق موکد سازیم - مقصود از آمدن درین مرتبه همین است - میرزا از استماع این کلمات از راه رفته ملاقات خرم بیگم را در موضع قراباغ که ده کوهی راه کابل است بخود قرار داد - و کسان خود را نزد بیگم فرستاده ازو عهد گرفت که تسلی خود نموده بیایند - و خرم بیگم در

مجلس اول از آمدن پشیمان شده * * شعر *

بس گریزند از بلا سوی بلا بس جهند از مار سوی ازدها

مهدی قاسم خان بعد از تعاقب بسیار کومکیان را بدرگاه فرستاده در گدشه می بود - درین وقت خان زمان آصف خان را با اتفاق بهادر خان بتسخیر بعضی ولایات که در دست افغانان بود فرستاد - و وزیر خان را نگاهداشت که متعاقب بفرستد - و کسان را گماشت که وزیر خان را بنگاه نگاه بدارند - وزیر خان کس نزد آصف خان فرستاد که من در فلان وقت ازین جا فرار خواهم نمود - تونیز بهر نوع دانی خود را خلاص ساز - آصف خان در شبی از شبها اموال و اسباب خود گذاشته راه گرهه و مانکیپور پیش گرفت - اوسی کروه راه دران شب طی نمود - بهادر خان از دنبال آمده در میان جونپور و مانکیپور بار رسیده جنگ صعب روی داد - و شکست بر آصف خان افتاده گرفتار شد - بهادر خان او را بر بالای فیل انداخته روان شد - درین وقت وزیر خان که از آنجا فرار نموده بود رسید - و خبر گرفتاری برادر شغیده در پیروی برادر شد - درین وقت مردم بهادر خان در پی اسیر و کسب افتاده بودند و متفرق بودند - بهادر خان چون تاب مقاومت وزیر خان در خود ندید فرمود تا آصف خان را در جوگندی فیل بقتل رسانند - و شمشیرها حواله آصف خان نموده سه انگشت او جدا ساخته و زخمی بزمین آوردند - وزیر خان رسیده برادر را خلاص ساخت - و هر دو برادر خود را بگه رسانیدند - و بهادر خان بیغرض باز گشت - وزیر خان بدرگاه آمد و در نواحی لاهور که حضرت بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بودند - و چنانچه در محل خود ذکر رفته بشکار قمرغه مشغول بودند بوسیله مظفر خان بشرف بساط بوس رسید - و گناه او و برادرش بعفو مقرون گشته فرمان عنایت و استمالت بنام آصف خان

گردانیدند - و چند روز بلوازم عیش پرداخته بنگرچین که عمارت عالی درین وقت آنجا بنا نهاده بودند تشریف برده اکثر اوقات صرف چوگان بازی می فرمودند - و از بس که لذت این شغل بر طبع اشرف غالب بود در شبهای تاریک گویهای آتشین را ترتیب داده سرگرم این بازی میبودند - و از شرارها که هنگام زدن چوگان ازان گوی می جست روشنی پیدا می شد که آن گوی محسوس می گشت - و این اختراع خاصه آن حضرت است - درین ایام محمد یوسف خان بن اعظم خان آنکه کولتاش آنحضرت که در قرب و مفزلت از تمام نزدیکان امتیاز داشت در عطفوان شباب بشرب مدام در گذشت - حضرت بغایت محزون گشته درین مصیبت بیقرارها نمودند - و امرا و سلاطین را بخلاصه فخره نوازش نموده مجلس آتش را خود متصدی گشتند *

ذکر رفتن مهدی قاسم خان بگدهه و گریختن آصف خان بجانب خان زمان

درین ایام که خاطر اشرف را از سر انجام مهمات علی قلی خان و باغیان فوای حاصل گشت مهدی قاسم خان را بسوداچی سه چهار هزار کس بولایت گدهه تعیین نمودند که آصف خان را بدست آورد - و آصفخان قبل از رسیدن او بآن ولایت قلعه جوراگر را گذاشته خود را بجنگل رسانید - و عریضه مشتمل بر عجز و پشیمانی بدرگاه فرستاده رخصت حج طلب نمود - مهدی قاسم خان آن ولایت در ضبط آورد - و در تعاقب و بدست آوردن آصف خان ساعی بود - آصف خان کتابات بخان زمان نوشته اراده رفتن پیش او کرد - او نیز مرغبات نوشته او را طلب داشت - آصفخان فریب خورده با برادر خود وزیر خان نزد خان بجونپور رفت - و در

و عمارات ترتیب نمایند - و قرار یافت که مادام که علی قلی و برادرش را در عالم اثری باشد چونپور پای تخت باشد - و افواج قاهره بدست درآوردن ایشان مامور شدند - تا سزای کردار بد ایشان بدامن ایشان ننهد از پا نقشینند و بمستقر خلافت رجوع نمایند - علی قلی خان که بدامن کوه سواک گریخته بود از استماع این خبر خود را بکنار آب گدگ رسانیده میرزا میرک رضوی را که محل اعتماد او بود بدرگاه فرستاد - خان خانان باتفاق میر عبد اللطیف و ملا عبد الله مخدوم الملک که شیخ الاسلام هند بود - و شیخ عبد الغنی صدر در مقام شفاعت ایستاده دیگر باره درخواست گناهان خانزمان نمود - و حضرت از روی شفقت جبلی قلم عفو بر جرایم او کشیدند *

در عفو لذتی ست که در انتقام نیست
و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت - و حکم اشرف بصدر پیوست که خواجه جهان و میر مرتضی شریفی و مخدوم الملک نزد خان زمان رفته اورا توبه داده مرده عفو بگوش او رسانند - چون این جماعه قریب باردوی خان زمان رسیدند خان زمان باستقبال برآمده باحترام تمام ایشان را در منزل خود برد و چندگاه نگهداشت - و بلوازم تعظیم و تکریم قیام نموده توبه و سوگند بغوی که حکم بود یاد کرد - و تئیکه که مخالفان از ذمایم توبه نموده سر بر خط فرمانبرداری نهادند - رایات عالی از چونپور در اوایل سنه ثلاث و سبعین و تسعمائه مراجعت نموده بآگره آمد *

ذکر سال یازدهم الهی از جلوس شاهنشاهی

بندگان خلیفه الهی در اوایل این سال بدارالخلافت آگره رسیده در روز جمعه هفتم رمضان سنه مذکور آن بلده طینه را غیرت افزای خلد برین

خواست دستبردي نماید - درین اثنا مردم علي قلي خان واقف شده خود را از برج بدریای گدگ انداخته بمعدآباد رفتند - و علي قلي خان را از حادثه خبردار ساختند که باضطراب از آب راه فرار پیدش گرفت - چون بگذار آب سرو (۱) رسیدند کشتیهائی او که پر اسباب و اموال بود بدست آمد - و جمعی را بگذشتن آب حکم فرمودند که تا علیقلی را بدست نیاورند از پا نفشینند - و موکب همایون کنار آب سرو را گرفته جنگلها را طی نموده - خبر یافتند که علي قلي خان از راه جنگل خود را بکوه سوالک رسانیده و بهادر خان بجونپور رفته والدۀ خود را خلاص کرده اشرف خان را گرفته عزم آن دارد که بر سر اردوی ظفر قوین رود - خلیفۀ آلهی ازین خبر ترک تعاقب خانزمان نموده بجانب جونپور معاودت نمودند - و آنهائیکه بتعاقب خان زمان رفته بودند گردیده آمدند - سکندر و بهادرخان خبر مراجعت عساکر نصرت متأثر شنیده روی فرار بگذر نرهین نهادند و از آب عبور کردند *

و در ماه رجب این سال چون ظاهر پرگنۀ نظام آباد محل نزول اجلال گردید مجلس وزن آنحضرت که در هر سال منعقد میشد صورت انعقاد یافت - و کیفیت این مجلس عالی برین طریق است که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت با سعادت در سالی دوبار موافق تاریخ شمسی و قمری بحضور ارکان دولت و اعیان مملکت بطلا و نقره و دیگر کاینات خود را می سنجیدند - و تمام آن موازی را بر ارباب فقر و احتیاج انفاق می فرمودند - بندگان حضرت چون از نظام آباد کوچ نموده جونپور را رشک بهشت کردند - فرمودند که جهت محل عالی مکانی مرغوب انتخاب نموده عمارت عالی بنا دهند - و امرا نیز فراخور حال خود منازل و بساتین

و لشکر خان بدرگاه رسیدند - و جمعی که از اهل نفاق بودند مدتی راه کورزش نیافتند - و حضرت بتماشای قلعه چنار^(۱) که برفعت و منادت مشهور است از جونیپور به بلده بنارس که سه منزل راه است تشریف بردند و سیر آنجا نموده بگذر قلعه چنار رسیدند - و اطراف آن حصن حصین را بنظر در آوردند - و حکم تعمیر و استحکام او فرمودند - درین وقت بعرض رسید که در جنگلهای چنار فیل بسیار است - با جمعی از خواص بآن جنگل درآمده ده زنجیر فیل را بقید اصطباو در آوردند - و باردوی همایون ملحق گشتند *

ذکر ایلغار حضرت بوسر خان زمان

قبل ازین ذکر رفت که جاگیر او عنایت شد مشروط بر آنکه پیش از حکم از آب عبور نکند - خان زمان در هنگام توجه رایات بجانب چنار از آب گذشته به محمد آباد آمد - و جمعی را بضبط جونیپور و غازیپور فرستاد - چون بعرض حضرت رسید که علیقلی خان چنین جرأتی نموده است - حضرت بخانخانان از روی عتاب فرمودند که هنوز رایات عالی درین حدود ست که خلاف شرط از علیقلی خان بظهور آمد - خانخانان از خجالت خاموشی اختیار کرد - بعد از آن حکم شد که اشرف خان منشی بجونیپور رفته والدۀ علیقلی خان را که حسب الحکم آنجا می باشد گرفته در قلعه جونیپور نگاه دارد - و از اهل بغی نیز هر کس بدست در آید نگاه دارد - و مظفر خان و خواجه جهان اردو را مغزل بمنزل بیاروند - و خود بایلغار متوجه علیقلی خان شدند - جعفر خان پسر قزاق خان ترکمان که دران ایام از عراق بدرگاه رسیده بود خود را بدر قلعه غازیپور رسانیده

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۶۴ چنانکه مذکور است ۱۲ مصحح *

بدرگاه آورد - چون ابراهیم خان را سر برهنه و کفن در گردن کرده در مقام
 شفاعت ایستاده معروض داشت که نسبت خدمتگاری خان زمان و برادران
 او باین دودمان عالی شان بر همه کس ظاهر است - اگر بحسب تقدیر
 از ایشان تقصیری واقع شده باشد عنایت و الطاف بادشاهی ازان وسیع تر
 است که نظر بجریمه ایشان اندازند - و این چنین بندگان کار آمدنی را
 ضایع سازند - بتخصیص و قتیکه این پیر غلام را وسیله درخواست تقصیر خود
 نموده باشند - حضرت خلیفه آلهی از روی مرحمت که بخانخانان داشتند
 فرمودند که ما بجهت خاطر شما از جرایم ایشان در گذشتیم - اما معلوم
 نیست که ایشان بر جاده راستی و انقیاد باشند - خانخانان مکرر معروض
 داشت که درباب جاگیر شان چه حکم می شود - حضرت فرمودند که
 هرگاه از تقصیر ایشان گذشتیم در جاگیر چه مضایقه است - اما باید که تا
 اعلام نصرت فرجام درین حدود است ایشان از آب عبور ننمایند - و چون ما
 بمستقر خلافت رسیم و کلامی ایشان آمده احکام جاگیر درست نمایند - وبموجب
 آن فرامین جاگیرها را متصرف گردند - خانخانان سر میاهات بر آسمان سوده
 مزده عفو بوالده خان زمان رسانید - وبموجب فرمان تیغ و کفن از گردن
 ابراهیم خان کشود - والده خان زمان در ساعت کسان پیش بهادرخان فرستاده
 مزده عفو رسانید که فیلان نامدار که همراه دارید در ساعت بفروستید - بهادر
 و اسکندر از استماع مزده عفو مسرور شده فیل کوه پار و فیل صف شکن
 را با تحف دیگر فرستادند - در آن اثنا عرضه داشت راجه تودرمل و لشکر
 خان مشتمل بر جنگ و نفاق بعضی امرا بتفصیلی که مذکور شد رسید -
 حضرت خلیفه آلهی چون از جرایم ایشان گذشته بودند جهت رعایت
 عهد فرمودند که چون ما بشفاعت خانخانان از تقصیرات ایشان در گذشتیم
 امرای عظام را باید که متوجه درگاه شوند - میر معز الملک و راجه تودرمل

گنهار چون عذر خواست بود * گناه از نه بخشی گناهت بود
 القصه مير معز الملک بتسويه و ترتيب صفوف پرداخت - و هراول
 لشکر را بمحمد امين ديوانه و سليم خان و عبد المطلب خان و داؤد
 خان و ديگر جوانان کار آزموده آراسته خود در قلب جا گرفت -
 و از آن طرف اسکندر خان بهراولي تعيين يافته - بهادر در قلب ايستاد -
 و باين ترتيب طرفين بر يکديگر رو آوردند و داد مردمي و مردانگي دادند -
 محمد يار داماد اسکندر بقتل رسيد - و اسکندر با جمعی که داشت
 طاقت نياورده پشت بمعرکه داد و خود را بآب سپاهی که در پی سر او
 بود زده بيرون رفت - و لشکريان او و اکثر دران آب غرق گشتند - و افواج
 قاهره بهر طرف در پی تاراج متفرق شدند - مير معز الملک با اندک
 مردمی در جای خود بایستاد - بهادر خان که تا اين زمان از جای خود
 نجنبیده بود - درين وقت فرصت يافته حمله بر مير معز الملک آورده از
 جا برداشت - از امرا محمد باقي خان به بهانه محافظت اموال و بعضی
 ديگر از روی نفاق خود را بکنار کشیده شیوه حرام نمکي را بر خود ثابت
 کردند - شاه بداغ خان که اين حال ديد بطرف ميدان شتافته داد مردانگي
 داد - و درين اثنا از اسب جدا شده بزمين آمد - پسرش عبد المطلب
 خان بر سر او رسیده خواست که بدر آرد - درين وقت جمعی از مخالفان
 زور آورده لا علاج پشت بمعرکه کارزار داده برگشت - راجه تودرمل و لشکر
 خان که بعنوان طرح در گوشه بودند - آن روز تا شب ترددات مردانه
 بظهور آورده در جای خود ثابت بودند - چون قلب بجای نماده بود سعی
 ايشان نتيجه نداد - روز ديگر همه يکجا جمع شده بجانب سرو و قنوج
 رو آورده حقيقت حالات را بدرگله معروض داشتند - سابقاً مذکور شد که
 خانخانان والده خان زمان و ابراهيم خان را با مير هادي صدر و نظام آقا

و اسکندر خان رسید - و تفصیل این واقعه چنانست که اسکندر خان و بهادر خان که از خان زمان رخصت یافته بسرکار سرور آمده بنیاد فتنه و فساد نهاده بودند - چون خبر وصول فیروزی مآثر عساکر اقبال بایشان رسید - در همان مکان توقف نموده کسان نزد میر معز الملک فرستاده از روی عجز گفته فرستادند - که ما اصلاً با افواج بادشاهی بجنگ پیدش نخواهیم رفت - مطلب ما آنست که شما در میان آمده تقصیرات ما را از درگاه آسمان جاه درخواست نمایند - و فیلان که بدست آورده ایم نیز برسم پیشکش میفرستیم - بعد از آنکه از تقصیرات در گذرند ما نیز بملازمت سر افراز شویم - میر معز الملک جواب فرستاده التماس نمود که خود بخدمت آمده آنچه ضروری باشد بمشافهه مذکور سازد - میر معز الملک این ملتمس را قبول نموده با چند کس بارو رفت - و بهادر خان بر آمده مقدمات صلح در میان آورد - میر معز الملک بغیر از حرف جنگ چیزی نگفت تا آنکه بهادر خان مایوس برگشته دل بر جنگ نهاد و مستعد مقابله گشت - درین اثنا لشکر خان میر بخشی و راجه تودرمل از درگاه مرخص شده بافواج قاهره ملحق گشتند - که اگر مصلحت در جنگ باشد با افواج قاهره یکی شوند و در کار محاربه سعی نمایند - و الا اسکندر خان و بهادر خان را استمالت داده بدرگاه آورند - چون بهادر خان و اسکندر خان از آمدن ایشان اطلاع یافتند بتجدید در مصالحه زده التماس نمودند که چون خان زمان والد خود و ابراهیم خان را بدرگاه فرستاده شما چندان صبر کنید که جواب آید - اما چون میر معز الملک در کار جنگ بجد بود بسخندان ایشان التفات ناکرده عاقبت داغ هزیمت بر خود نهاد *
* شعر *

چو دشمنی بعجز اندر آید ز در * نشاید که پر خاش جوئی دگر

خانخانان بجای آصف خان بسوداری لشکر تعیین یافته در مقابل خان زمان در گذر نرهن رفت - چون میان خان زمان و خانخانان رابطه محبت و موافقت مستحکم بود درینولا نیز آن قواعد بعمل آمد - و ابواب مکاتبت مفتوح ساختند - و قرار یافت که ملاقات نمایند و مقدمات صلح در حضور قرار یابد - چون بچهار پنج ماه کشید و صلح قرار نیافت و کار جنگ در تاخیر افتاد حکم شد که خواجه جهان و دریا خان بمیان آن لشکر رفته تحقیق نمایند - اگر اهمال در جنگ متضمن دولتخواهی باشد حقیقت را عرض داشت نمایند - و الا تاکید کنند که افواج قاهره از آب عبور کنند - و قتیکه خواجه جهان و دریا خان بلشکر رسیدند خان زمان آمدن ایشان را غنیمت دانسته بعد از تهفیت قدوم مقدمات صلح بایشان نیز درمیان آورد - و بعد از رسل و رسایل و قرار داد خاطرها بر مصالحه چنین مذکور شد - که خان زمان با ابراهیم خان از آن طرف و خانخانان و خواجه جهان و دریا خان با چندی ازین طرف در کشتی نشسته درمیان آب باهم ملاقات نمایند - بعد از ملاقات و گفتگوی بسیار قرار یافت که خانخانان و خواجه جهان والدۀ علی قلی خان و ابراهیم خان را که بمنزلۀ عمه او بود بدرگاه برده درخواست تقصیرات او نمایند - بعد از آنکه گداهان او عفو گردد او و برادر از اسکندر بدرگاه بیایند - و نیز قرار یافت که خان زمان فیلهای نامی که دارد همراه والدۀ خود فرستد - و باین قرار داد خان زمان رخصت یافته باردوی خود رفت - و خانخانان و خواجه جهان صورت حال را نوشته مصحوب دریا خان بدرگاه فرستادند - روز دیگر علی قلی خان والدۀ خود و نظام آقا که محل اعتماد بود فرستاد - خانخانان و خواجه جهان ایشان را با فیلان همراه گرفته بدرگاه آمدند - می خواستند که شفاعت خان زمان نمایند - درین اثنا خبر جنگ میر معز الملک و دیگر امرا با بهادر خان

رهتاس تعلق به بندگان حضرت دارد - چون اعلام نصرت فرجام سایه وصول بر جونپور اندازد مقالید آن سپرده میشود - وقتی که اخبار نهضت بندگان حضرت بسمع سلیمان کروزانی رسید دست از محاصره باز داشته - فتح خان از مزاحمت او خلاص شد - و آن قدر که گنجایش داشت ذخیره بقلعه برد - و از فرستادن برادر خود پشیمان شد - و باو نوشت که خود را بقلعه رسان - ما از ممر ذخیره خاطر جمع شده ایم - چون رایات عالی بجونپور رسید حسن خان عرض نمود که کس همراه بدهد نمایند تا رفته کلید قلاع بسپارم - حکم اشرف بنغاز پیوست که قلیچ خان رفته فتح خان را با مقالید قلاع بحضور اقدس آورد - چون قلیچ خان برهتاس رسید فتح خان ظاهرا انقیاد نموده قلیچ خان را چند روز نگاه داشت - آخر قلیچ خان بر نفاق او آگاه گشته پی ساختن مطلب بدرگاه آمد *

ذکر احوال علی قلی خان و سایر ارباب فساد

و قتیکه علی قلی خان در گذر نرهن روبروی افواج قاهره نشست - برادر خود بهادر خان را باتفاق سکندر خان بولایت سرور فرستاد - تا از آن راه بمیان ولایت درآمده غبار فساد برانگیرند - چون این خبر بمسامع علیه رسید - حکم جهان مطاع بصدر انجامید که امرای عظام مثل شاه بداغ خان و عبدالمطلب خان پسرش و قیا خان و سعید خان و حسن^(۱) خان و چلمه خان و محمد امین دیوانه و جمعی دیگر بسرکردگی میر معز الملک که از سادات مشهد بصفت مردانگی معروف بود بر سر اسکندر و بهادر رفته بمدافعه و مقابله ایشان قیام نمایند - و قبل ازین مذکور شده بود که

(۱) در اکبر نامه حسین خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

منعم خان را سردار آن لشکر اعتبار نموده بجای او فرستادند - و شجاعت خان را بتعاقب او نامزد کردند - شجاعت خان بموجب حکم متعاقب او شتافته - چون بقصبه مانکپور رسید معلوم کرد که آصف خان بکره رفته است - و از آنجا می خواهد که بولایت گدده کتنکه رود - شجاعت خان بکشتی در آمده متوجه آن طرف آب شد - آصف خان ازین خبر بکنار آب آمده بود که کشتیهای شجاعت خان رسید و دستبردهای نمایان از طرفین بظهور آمده - آخر آصف خان مانع عبور شجاعت خان شد - شجاعت خان در شب برگشته باین طرف آمد - آصف خان با تمام لشکر خود راه فرار پیش گرفت - چون صبح شد شجاعت خان از آب گذشته تعاقب نمود - چون دید که قبل ازین اکابر فرموده اند که :

چون بگوش نمیرسی را گرد

برگردیده در جونپور بشرف بندگی و ملازمت مستعد گردید * و همدرین سال قلیچ خان را بقلعه رهناس فرستادند - و این قلعه ایست در حدود ولایت بهار و پهنه برافت و متانت از جمیع قلاع هندستان ممتاز است - بر سطح کوهی قلعه محیط ایست - نظر بطول زیاده از چهار کوهه است - و عرض سه کوهه - و نظر بارتفاع تا کنکوه مقدار نیم کوهه است - و از زمان شیر خان این قلعه در تصرف افغانان بود تا زمانیکه سلیمان کرانی حاکم بنگاله گشت - و فتح خان پتنی بر آن قلعه دست یافت سر باطاعت سلیمان فرود نمی آورد - تا در سال اثنین و تسعین و تسعمائه سلیمان جمعیت نموده بامید اعانت علی قلی خان بر سر فتح خان رفته آن قلعه را محاصره نمود - چون رایات عالی بقصد استیصال خان زمان بآن حدود نهضت فرمود فتح خان این معنی را فوز عظیم دانسته برادر خود حسن خان را با پیشکشهای لایقه بدرگاه فرستاد - و عرض نمود که قلعه

حاجی محمد خان را گرفته نزد علی قلی خان فرستادند - چون میان او و علی قلی خان اساس دوستی محکم بود آمدن او را غنیمت دانسته در اعزاز و احترام او مبالغه نمود - و او را وسیله درخواست تصدیقات خود گمان برده خواست که والده خود را جهت شفاعت همراه او بدرگاه فرستد - و تئمه این سخن عفریب بر زبان قلم خواهد آمد **إِنْشَاءُ اللَّهِ تَعَالَى** - چون راجه اودیسه که در اقصای بلاد بنگاله است اقتدار تمام داشت - حسن خان خزانچی و مهاباترا که در فن موسیقی هندی سرآمد زمان خود بود بطریق حجابت پیش او فرستادند - و در زمره بندگان درگاه بعنایات خسروانه در آوردند - و بر آن داشتند که اگر سلیمان افغان در مقام مدد علیقلی خان شود او متوجه سلیمان شود و نگذارند که امداد کند - بعد از آنکه سه چهار ماه حسن خان و مهاباترا نگهداشت - صد زنجیر فیل با دیگر تحف همراه ایشان برسم پیشکش بدرگاه فرستاد - و این اودیسه ولایتی ست وسیع که پای تخت آن شهر جگنات است - و جگنات بتی است که این شهر باو منسوب است و موسوم *

قضیه گریختن آصف خان بولایت گلده

بعد از آنکه آصف خان بدرگاه آمد و عرض لشکر نمود مظفر خان باو در مقام عذاب در آمد - و جمعی را بران داشت که در باب خزاین جوراگر او را تقریر نمایند - و خود نیز بسخفان کنایه آمیز او را آزاده میساخت - و آصف خان ازین ممر آزاده بود - تا او را با لشکر عظیم بمدافعه علیقلی خان فرستادند - فرصت یافته نیم شب باتفاق برادر خود وزیر خان با مردم خود رو بجانب گلده نهاد - روز دگر که امرا از فرار او اطلاع یافتند حقیقت حال را عرضه داشت نمودند - چون این خبر بمسامع علیه رسید

و روز دیگر از فتره و تردد نیاسوده وقت صبح بر سر اسکندر در لکهنو رسیدند - اسکندر خبر یافته از لکهنو بر آمده روی بقرار نهاد - چون اسپان افواج قاهره ماندگی تمام داشتند اسکندر جان بسلامت برده خود را بخان زمان و بهادر خان رسانید - ایشان نیز مضطرب شده از مقابلۀ مجنون خان و آصف خان برخاسته بجونیپور رفتند - و کوچ کرده از گذر نرهن عبور نموده آن طرف آب فرود آمدند - و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را پیش تر فرستاده خود نیز متعاقب آن نهضت نمودند - در حوالی جونیپور آصف خان و مجنون خان بشرف بساط بوس رسیدند - آصف خان پیدشکهای نفیس گذرانیده ممتاز گردید - و روز دیگر پنجهزار سوار چیده آراسته بنظر اشرف در آورد و بتحصین اختصاص یافت - و روز جمعه دوازدهم ذي حجه سال مذکور در دولتخانه ازک جونیپور نزول فرمودند - و حکم اشرف بصدر پیوست که آصف خان با جمعی از امرای کبار برگذر نرهن از دریای گنگ که علی قلی خان با جمعی از آنجا گذشته بود رفته بروی مخالفان نشستند - و انتظار فرمان قضا جریان بردند که آنچه حکم شود بعمل آورند - آصف خان فرمان را کاربند شده کنار آب گنگ را مورد عساکر منصوره گردانید - چون میدان علی قلی خان زمان و سلیمان کرانی افغان حاکم بنگاله رابطۀ تمام و اتحاد قوی بود رای ممالک آرای مقتضی آن گردید که ایلچی دانا نزد سلیمان فرستاده - او را از رعایت علی قلی خان زمان منع نمایند - بنابراین حاجی محمد خان شیانی (۱) را که باصابت رای معروف بود بوسالت تعیین فرمودند - چون بقلعه رهتاس رسید بعضی از سرداران افغان که به علی قلی خان رابطه داشتند

بتاراج پرگنات کشاد - مجنون خان قاتشال که جاگیردار آنحدود بود در قلعه مانکپور درآمده متحصن گشت - و اصف خان خواجه عبد المجید را که حکومت گدشه داشت از حقیقت حالات خود مطلع گردانیده نزد خود طلبید - و اصف خان جمعی را بحراست ولایت گدشه گذاشته خود با جمعیت تمام از گدشه که جاگیر او بود آمد - و خزاین آنجا را که بدست در آورده دست بقسمت آن بر آورده سپاهیان را تسلی نمود - و مبلغی نیز نزد مجنون خان فرستاد *

* مصرع *

که زر باشد کلید کار مشکل

مجنون خان و اصف خان ثبات قدم ورزیده مقابل این مخالفان فاشسته حقیقت حال را بدرگاه معلی عرض داشتند - وقتی که آگره محل فزول رایات نصرت آیات گردید و عوایض امرا متواتر رسید عزیمت انتقام تصمیم یافته فرمان قضا جویان بصدر پیوست - که منعم خان خانخانان با افواج قاهره بطریق مفقادی پیش رفته از معبر قفوج گذشته بمدافعه اعدا قیام نماید - و خود بدولت بجهت ترتیب و نظم احوال سپاه نصرت پناه چند روز توقف فرموده در ماه شوال سنه مذکور از آب جون عبور نموده روی انتقام بمدافعه اهل بغی و فساد آوردند - چون ظاهر قفوج مورد اعلام نصرت انجام گردیده منعم خان خانخانان باستقبال شتافته - قیاخان کفک را که بمخالفان پیوسته بود همراه آورده درخواست گناه او نموده - حضرت خلیفه الهی از تقصیرات او در گذشته مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند - و ده روز بجهت عبور توقف واقع شد - چون از آب گذشتند بعرض رسید که اسکندر خان هفوز در لکهنو نشسته است - بمجرد استماع این خبر خواجه جهان و مظفر خان و معین خان را در اردو گذاشته خود با جانشپاران در نصف شب بایلغار روان شده - آن شب

خود برد - و حکم جهان مطاع را انقیاد نموده بظاهر در مقام آن شد که روی امید بدرگاه گیتی پناه آورد - بعد از چند روز باشرف خان گفت که چون ابراهیم خان بسال از ما کلان تر است و درین همسایگی ست - بهتر آن است که نزد او رفته او را با خود متفق ساخته باهم یکجا بدرگاه برویم - باین قرار داد بقصبة سرور^(۱) که جاگیر ابراهیم خان بود رفتند - چون اسکندر خان و ابراهیم خان یکجا شدند بآن قرار دادند که علی قلی خان زمان که هم از طایفه ماست و درین سرحد مدار الملک است درین باب کنگاش باو کردن لازم است - جهت قرار این کار بجونپور رفتند - و بعد از اجتماع رایهای ایشان بحرام نمکی قرار یافت - اشرف خان را بطریق گناهکاران نگاهداشتند - و بوادی عصیان در آمده - ابراهیم و اسکندر روی عداوت بجانب لکنو آوردند - و خان زمان با برادر خود بجانب کوه مانکپور آمده شروع در بغی و فساد نمود - شاهم خان جلابر - و شاه بداغ خان - و امیر خان - و محمد امین دیوانه - و سلطان قلی خالدار - و شاه طاهر بدخشی و جمله جاگیرداران و دیگر امرا از مخالفت ایشان خبودار شده باتفاق بوسر راه مخالفان رفته شروع در مقاتله و مقابله نمودند - و از طرفین زد و گیر در کار شد - و محمد امین از اسب بزمین آمده دستگیر معاندان گردید - شاهم خان و شاه بداغ خان کوششهای مردانه بجای آوردند - و چون لشکر اهل خلاف اضاعاف مضاعف بود پشت بمعرکه داده بقلعه نیم کهار^(۲) در آمده تحصن جستند - و حقیقت حال را نوشته بدرگاه جهان پناه فرستادند - خان زمان خیره شده دست تعدی

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۴۹ سرور پور ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۵۰ نیم کار مرقوم است ۱۲ مصحح *

از آنجا کوچ نموده حکم شد که مردم بآن جنگل در آیند - و اعیان تا فیل شکار
نمایند بدرگاه نیایند - چون گوالیار محل نزول رایات اعلی گردید بعد
از چند روز که آثار صحت در مردم ظاهر شد از آنجا بدار الخلافه آگره
نهضت فرمودند - و حکم شد که بجای ارک قلعه آگره که از خشت و گچ
و چونه بود قلعه از سنگ تراشیده بسازند - و حسب الحکم بنیاد این
عالی بقا شد و در چهار سال باتمام رسید - و امروز در ربع مسکون عدیل آن
قلعه بی عدیل کم ست - عرض دیوار که از سنگ و چونه ریخته اند ده
ذرع است و از هر دو طرف سنگ تراشیده را بهم اتصالی داده اند و در
نهایت صفا پرداخته - و ارتفاع از سی گزیاده است - و خندق عمیق که
هر دو طرف آن را بگچ و سنگ بر آورده اند و عرض بیست گز و عمق ده گز
باشد و از دریای چون آب بآن خندق بر می آید صورت اتمام یافته -
و قریب بسه کرور تفکه خرچ این عمارت عالی اساس شده و تاریخ بنای
دروازه بقای در بهشت یافته بودند *

ذکر بغی و مخالفت علیقلی خان زمان و ابواهیم و اسکندر

چون قبل ازین از عبد الله خان اوزنگ حرکات ناملایم که در صدر
تحریر یافت سرزده بود - و ازین رهگذر حضرت خلیفه الهی را نسبت
بطایفه اوزبکیه فی الجمله سوء المزاجی بهم رسید - وقتی که رایات اعلی
بعزیمت شکار بجایب نور در حرکت آمد - حکم جهان مطاع بصدر
پیوست که اشرف خان میرمنشی نزد اسکندرخان رفته اورا بعواطف خسروانه
استمالت داده بدرگاه حاضر سازد - اشرف خان چون بحوالی اوده که
جاگیر اسکندر خان بود رسید باستقبال او برآمده باحترام تمام اورا بمنزل

همشیره خود را که سابقاً در ازدواج شاه ابوالمعالی مفتظم بود بی استصواب خان کلان در عقد نکاح خواجه حسن نقشبند که از اولاد خواجه بهاء الدین نقشبند رَحِمَهُ اللّٰهُ بود در آورد - چون خواجه حسن باین چنین تقویّتی و نسبتی رسید مهمات در خانه میوزا را از پیش خود گرفته از خان کلان حسابی بر نمی داشت - و خان کلان از غایت غرور و حدّ طبع تاب نیاورده از کابل بر آمده بلاهور رسید - و حقیقت حال را عرضه داشت نمود *

ذکر سال دهم الهی از جلوس مقدّس

شاهنشاهی

در ابتدای این سال چون داعیه شکار فیل بخاطر اشرف راه یافت حکم شد که قراولان پیشتر رفته در هر جا که شکار به بینند خبر دار سازند - و خود بدولت در غره ماه رجب سنه اثنین و سبعین و تسعمائنه بجانب نور و کره از راه دهولپور نهضت فرمودند - چون بحوالی نور رسیدند گله فیل دیدند - خود بآن جفگل در آمده فیلان را بنفیس نفیس در قید اضطبار بی امداد قراولان و فیلبانان در آورده معاودت نمودند - و روز دیگر که متوجه بودند خبر رسانیدند که در هشت گروهی صحرائیست که فیل بسیار دران صحرا میگرد - در آخر روز بفیلان رسیدند - افواج قاهره فیلان را در میان گرفته بطریق شکار قمرغه بجانب قلعه بیوان^(۱) رانده در فصف شب بقلعه مذکور در آورده سیصد و پنجاه فیل آن روز شکار شد - و از آنجا باردوی ظفر قرین که در نزدیک کره بود نهضت نمودند - و قریب به بیست روز در آنجا توقف نمودند - و بجهت گرمی هوا و وزیدن باد سموم درین منزل بیماری بر اکثری از اعیان و مردم اردوی همایون دست یافت -

گذاشته بکنار نیلاب رسیده عرض داشتی مشتمل بر کیفیت حال بدرگاه گیتی پناه ارسال نمود - و خود چون دانست که میرزا محمد حکیم التجا بدرگاه انجم سپاه آورده از پرشاور برگشته قنبر نام نوکر خود را با سیصد کس در جلال آباد گذاشته متوجه کابل گردیده - وقتی که عرضه داشت میرزا محمد حکیم بدرگاه رسید حکم جهان مطاع بصدر پیوست که امرای جاگیردار پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و خان کلان و قطب الدین محمد خان و مهدی قاسم خان و کمال خان کبک^(۱) و دیگر امرا بکومک میرزا روند - امرای عظام فرمان را مطیع شده بکنار آب نیلاب بمیرزا پیوستند - و روی تسخیر بجانب کابل آوردند - چون بجلال آباد رسیدند میرزا کسان خود را نزد قنبر که از جانب میرزا سلیمان در جلال آباد بود فرستاده اورا باطاعت و انقیاد راهنمایی نمود - چون آن خون گرفته سر از اطاعت پیچید بفرمان میرزا حصار جلال آباد محصور شد - و در ساعت آنحصار را مفتوح ساخته قنبر را بآن سیصد کس که در قلعه بودند به تیغ بیدریغ گذرانیدند *

بتاراج خود ترکنازی کنی * که کنجشک باشی و بازی کنی
 کلوخی که با کوه سازد نبرد * به نرمی توان زو بر آورد گرد

و دو کس را ازان گروه سر دادند تا خبر بمیرزا سلیمان رسانیدند - و سر قنبر را با خبر فتح جلال آباد و رسیدن افواج قاهره بدرگاه فرستادند - و میرزا سلیمان از این خبر تاب نیارده روی انهزام به بدخشان نهاد - و میرزا محمد حکیم باثفاق امرا به کابل در آمد و بر مسند حکومت نشست - و امرا بموجب فرمان بادشاهی که مقرر بود هر یک بجایگیرهای خود معاودت نمودند - و خان کلان که باتالیقی میرزا مقرر بود همان جا ماند - اتفاقا میرزا محمد حکیم

در آورده بود بی موجب قصد کشتن او کرد - چون والد بیچاره او اطلاع یافت بحضرت عرض نمود - اتفاقاً درینوقت حضرت میخواستند که متوجه شکار شوند - فرمودند که جهت استخلاص دختر تو از راه خانه خواجه معظم عبور نموده نصیحت می نمایم - و طاهر محمد خان را فرستادند تا خواجه را از آمدن حضرت آگاهی بخشد - وقتی که محمد طاهر خان بخانه او رسید آن عورت بیگناه را از روی ستیز بقتل رسانید - و چون حضرت آنجا رسیدند خواجه معظم حرکات ناملازم بظهور آورده مستحق سیاست گشته - حسب الحکم جهان مطاع جمعی که در خدمت بودند خواجه را در ته چوب و لکد گرفتند - و در کشتی انداخته از آب گذشتند - و غوطه چند نیز در آب دادند - و بقلعه گوالیار فرستادند تا دران حبس در گذشت *

سرگذشت آمدن نوبت سیوم میرزا سلیمان بکابل

سابق ایراد رفت که میرزا سلیمان باستدعای میرزا محمد حکیم به کابل آمده دفع شاه ابوالمعالی نمود - و اکثر آن ولایت را بجایگزین مردم خود داده مراجعت نمود - و چون جا بر میرزا محمد حکیم و مردم او تنگ شد بدخشانیان را از کابل بیرون کرد - میرزا سلیمان با لشکر بیکران بعزم انتقام متوجه کابل شد - میرزا محمد حکیم باقی قانشال و جمعی مردم را در کابل گذاشته بجانب جلال آباد و پشاور^(۱) و آن نواحی رفت - چون میرزا سلیمان بکنار آب^(۲) رسید و شنید که محمد حکیم میرزا پشاور را

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۳۸ پشاور مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۳۸ کنار آب باران ثبت شده ۱۲ مصحح *

است شهری عظیم و بنای دلکشای بفا نهاده - در اندک زمانی شهری
عالی بهم رسید و به نگر چین موسوم شد *

ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود

خواجه معظم پسر علی اکبر است که از اولاد زنده پیل احمد جام
است - و در ایام سلطنت جغت آشیانی بار ها ازو حرکات ناشایسته
سرزده - و آنحضرت تقصیرات او را بواسطه خاطر شاهزاده عالی مقدار اغماض
فرموده درگذشتند - آخر از بی اعتدالی او را اخراج نموده - بولایت گجرات
رفته بود و از آنجا بمکه معظمه رسیده - باز بملازمت جغت آشیانی آمده -
بعد از آنکه نوبت سلطنت و شهریاری بخلیفه الهی رسیده بود و خانخانان
بیرم خان که رکن السلطنه و عضد الدوله بود بر بی باکی و سفاکی او اطلاع
داشت بتجدید خواجه را اخراج نمود - و بمقتضای این بیت که :

* بیت *

ز بد طینتان نیک خوئی مکن * به افعی و عقرب نکوئی مکن
بعد ازین اخراج چندگاه در گجرات بسر برده روی امید بدرگاه عالم پناه آورد -
این مرتبه فی الجمله خانخانان بیرم خان باو متوجه شده در مقام رعایت
او در آمد - درین اثنا مهمات خانخانان بدستوری که ذکر رفت برهم خورد -
حضرت خلیفه الهی عنایات بادشاهانه در باره او مبذول داشته محال چند
بجایگزیر او مقرر نمودند - چون بی اعتدالی در طبیعت و طینت او مختص
بود بی اختیار حرکتی چند ازو سرزد که سر در سر آنها کرد - از جمله
بی بی فاطمه نام عورتی بود که بتخدمت حرم سرای حضرت جغت
آشیانی قیام می نمود - و خواجه معظم دختر او زهره آغا را در حبالة خود

و عماد خان^(۱) نیز با ایلچیان باین خدمت مامور گشت - چون فرمان واجب الذعان رسید میران مبارک شاه این مقدمه را مقدمه افتخار و شوکت خود و باعث افتخار و اعتبار سلسله خود دانسته صبیحه خود را با سامان و سرانجام تمام که لایق بود بدرگاه فرستاد - در ایام توقف مندو خان قلی نام نوکر عبد الله خان که در مندو می بود و مقرب خان دکنی بجمیعتی که داشتند بموجب فرمان اشرف آمده بشرف بساط بوس مستسعد گردیدند - و مقیم خان که درین یورش از تردیدات مردانه بظهور آمده بود شجاعت خان خطاب یافت * و رایات عالی در محرم اثفین و سبعین و تسعمائه از مندو در حرکت آمد و قوا بهادر بحکومت مندو مقرر گردید - و جمعی از ملازمان درگاه نیز بهمراهی او مقرر شدند - و بعد از دو روز از نعلبچه که مقر اردوی همایون بود عنان عزیمت بجانب آگره منعطف ساختند - چون باجین رسیدند چهار روز کثرت برسات مانع حرکت شد - و از آنجا به چهار منزل بسارنگپور رسیدند - و یک هفته دران جا اقامت کرده به پرگنه کھیزار رسیدند - و ظاهر آن قصبه محل نزول رایات اعلی گردید - و در اثنای راه شکارهای فیل نموده بکوچ متواتر از راه نور و گوالیار بتاریخ بیست و سیوم ربیع الاول سنه مذکور بدار الخلافه آگره رسیدند * و درین سال در دار السلطنه از یک صدف بطریق توامان که یکی بحسن و یکی بحسین موسوم بود بظهور موفور السروز و بقدم بهجت لزوم خود عالم را معطر و مغرور گردانیدند - و بعد یک ماه هر دو بساط حیات در نور دیده بعالم آخرت رفتند - و دران ایام در چهار کوهی شهر آگره در مقام و مکانی که در آب و هوا در هندستان ممتاز

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۳۱ اعتماد خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

که مقیم خان اورا بحرف و حکایت مشغول خواهد ساخت تا افواج قاهره
 برسند - بسخنان او التفات نکرده مقیم خان را بی نیل مطلوب باز گردانید
 و خود براه فرار رفت - مقیم خان آمده حقیقت را بسمع اشرف رسانید -
 غیرت و غضب بادشاهی در حرکت آمده فرمان جهان مطاع بصدر
 پیوست - که جمعی از بهادران بر سر راه او رفته مانع شوند و نگذارند -
 و رایات عالی از عقب می رفت - تا وقتی که بحوالی باغی که از محال
 مندوست رسیدند خبر رسید که جمعی بهادران که پیش می رفتند به
 عبد الله خان رسیده آتش قتال بر افروخته اند - باطلاع این خبر اعلام
 نصرت انجام بتعجیل در حرکت آمده روان شدند - چون خبر قرب وصول
 موکب اعلیٰ باو رسید خانه و کوچ خود را گذاشته اکثر مردم کار آمدنی
 خود را بکشتن داده خود برسوائی تمام بیرون رفت - و عساکر مغسوره تا
 سرحد ولایت در عقب رفته اکثر حرما و فیلان اورا گرفته آوردند -
 و عبد الله خان نزد چنگیز خان بگجرات رفت - و این چنگیز خان غلام
 سلطان محمود گجراتی بود که بعد از فوت سلطان در گجرات فرمان فرما
 بود - افواج قاهره که حرمها و فیلان عبد الله جدا کرده
 مراجعت نمودند در نواحی ولایت از شرف خاک بوسی سرافراز آمده
 بنوازشهای سلطانی ممتاز گشتند - و موکب عالی از همین منزل در
 حرکت آمده بتاریخ سلخ ذی حجه احدی و سبعین و تسعمائنه بشهر
 مندو نزل نمودند - و میران مبارک شاه که اباً عن جد حاکم برهانپور
 و خاندیس بود تحف و هدایا و عرایض بدرگاه فرستاد - و زمین داران
 آن حدود بشرف بساط بوس رسیدند - و بعد از چند روز ایلچیان میوان
 مبارک شاه را رخصت داده فرمان اعلیٰ بنام میران مشار الیه صادر
 شد که صیپهای خود هر کدام را مناسب خدمت داند بدرگاه فرستد -

افتاد - و بعد ازان که آصف خان را این چنین کار از پیش رفت و دفاین و خزاین بدست در آورد - سر افتخار و اعتبار او بفلک الافلاک رسید - و بر مسند حکومت استقرار گرفت - و درین وقت ریایات اعلیٰ بذاریخ دوازدهم ذی قعدة سنه احدى و سبعین و تسعمائه بجانب نور بعزم شکار فیل از دار الخلافه آگره برآمده - ساحل دریای چنبل مضروب خیام سادات عسکر ظفر انتظام شد - و بجهت طغیان باران دران مقام توقف نموده - در وقت عبور از آب فیل خاصه که لکنه نام داشت دران دریا غرق شد - چون حوالی قصبه نور محل نزول اجلال گردید - جنگلی که دران حوالی بود پرتو التفات بر شکار آن جانوران انداخته چند روز بان امر قیام نمودند - و در تدبیر و ترتیب صید نمودن این شکار که مشکل ترین اقسام صید است اختراعات غریب کار فرموده فیل بسیار در قید اضطبار آوردند - و چون آن حدود را از فیل خالی ساختند عنان عزیمت بجانب مالوه معطوف داشته قصبه رنود مورد اعلام نصرت انجام گردید - و بواسطه کثرت بارندگی در روز ظاهر آن قصبه توقف نمودند - و از آنجا بسارنگپور رفتند - و بجهت گل و بارندگی بمحضنت تمام راه طی می نمودند - چون به بلده سارنگپور رسیدند محمد قاسم خان نیشاپوری حاکم آنجا استقبال نموده پیشکشها گذرانید - و روز دیگر از آنجا حرکت بجانب مندو کردند - چون بحوالی مندو رسیدند عبد الله خان اوزبک حاکم مندو چون خبر ریایات بادشاهی بطریق ایلغار شنید بجهت بعضی امور که خلاف رضای حضرت ازو سر زده بود راه گریز پدش گرفت - و اهل و عیال خود را پیش انداخته بگجرات روان شد - چون این خبر بمسامع علیه رسید مقیم خان را نزد او فرستادند که هادی او گشته نگذارد که در پیغاره بیوفائی سرگردان شود - عبد الله خان این مقدمه را حمل بدان نمود

خود بطرف بدخشان رفت * درین سال خواجه مظفر علی توبتی که از اعیان خانخانان بیرم خان بود بمنصب وزارت دیوان اعلیٰ سرفراز گشته بخطاب خانی ممتاز گردید - و خواجه عبد المجید آصف خان شری قلعۀ جناده را از تصرف فتنه نام غلام عدلی بصلح بر آورده حوالۀ حسنخان ترکمان نمود - اتفاقاً درین ایام غازی خان تگور که از امرای کبار عدلی بود و مدتی در ملازمت حضرت گذرانیده بود درین ایام که حکومت کوه آصفخان قرار گرفت فرار نموده بولایت تیوسه در آمد - و جمیع تمام کرده در مقام فتنه و آشوب شد - چون آصف خان را بولایت کوه فرستادند - غازی خان با لشکر انبوه بمقابله آصف خان آمده جنگ کرد و شکست صعب یافته بقتل رسید - آصف خان را قوت و سکنت تمام روی داد - چون ولایت کوهه کتکه باو نزدیک بود داعیۀ تسخیر آن ملک نمود - و دارالملک آن ولایت قصدۀ جوراگر هست - و این ولایتی ست وسیع که هفتاد هزار قریه آبادان دارد - و والی آن ملک دران ایام عورتی بود رانی درگزینی نام - و این عورت از حسن و جمال بهرۀ تمام داشت - چون آصف خان بر حقیقت آن ولایت اطلاع یافت تسخیر آن در نظر همت و قدرت او آسان نمود - با پنج هزار سوار و پیاده روی بتسخیر آن ولایت نهاد - رانی نیز لشکرها جمع نموده با هفتصد فیل مست و بست هزار سوار و پیاده بمدافعۀ آصف خان قدم پیش نهاد - و جنگ صعب اتفاق افتاد - از طرفین کشش و کوشش در کار شد - بحسب تقدیر تیری برانی رسید - ازو هم که مبادا زنده در دست غنیم افتد فیلبان خود را فرمود که او را بخنجر هلاک ساخت - بعد از فتح آصف خان متوجه قلعۀ جوراگر شد - پسر رانی که دران قلعۀ بود بجنگ پیش آمده کشته شد - و آن قلعۀ مفتوح شد - و خزاین و دافین بسیار از آن قلعۀ بدست آصفخان

بیرون کرد - چنانچه هر یک از ایشان متفرق شده و بطرفی نهاد - و محمد قاسم که در بند بود خلاص شده به بدخشان نزد میرزا سلیمان رفته کیفیت واقعه را خاطر نشان نمود - و میرزا را بر رفتن کابل تکریم نمود - میرزا سلیمان لشکر بدخشان را درهم آورده بود که کس میرزا محمد حکیم رسید - و التماس قدوم شریف ایشان بکابل در میان آمد - چون التماس و استدعای حضور ایشان نموده بود لشکرها جمع آورده بانفاق حرم محترم خود خرم بیگم رو بکابل آورد - ابوالمعالي نیز لشکر کابل را یکجا جمع نموده میرزا محمد حکیم را برداشته بر کنار آب غور بند رفت - و از طرفین صفها ترتیب داده آتش قتال افروخته گشت - دست راست کابلیان از بدخشیان شکست یافت و رو بگورن نهاد - شاه ابوالمعالي ازین حال میرزا محمد حکیم را در برابر میرزا سلیمان گذاشته خود بمدد آن جماعت رفت - ملازمان میرزا محمد حکیم فرصت دانسته میرزا محمد حکیم را از آب گذرانیده نزد میرزا سلیمان بردند - و باقی لشکر کابل از مشاهده این حال پراکنده شده هر کس خود را بگوشه کشید - چون شاه ابوالمعالي بجای خود باز آمد از میرزا حکیم و کابلیان اثری ندید مضطرب شده راه گریز پیش گرفت - جمعی از بدخشیان بتعاقب شتافته او را در موضع چارنگاران گرفته بخدمت میرزا سلیمان آوردند - میرزا سلیمان بخوشحالي تمام میرزا محمد حکیم را برداشته بکابل آمد - و شاه ابوالمعالي را بعد از دوسه روز دست بسته نزد میرزا محمد حکیم فرستاد - تا او را بقصاص از حلق کشید و بسزای اعمال رسانید - و این واقعه در شب هفدهم رمضان سنه سبعین و تسعمائه واقع شد - بعد ازان میرزا سلیمان صبیحه خود را از بدخشان بکابل طلبیده در ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد - و اکثر آن ولایات را بجاکگیر مردم خود کرده امید علی را که محل اعتماد او بود بوکالت میرزا تعیین نموده

و خلوص عقیدت که نسبت بحضرت جنت آشیانی داشت نوشته به
ماه چوچک بیگم فرستاد - و این بیت مصدر ساخت * بیت *

ما بدین در نه پی عزت و جاه آمده ایم

از ید حادثه اینجا به پناه آمده ایم

ماه چوچک بیگم چون بر مضمون عرضداشت او وقوف یافت در جواب
او این مصرع نوشت * مصرع *

کرم نمایی و فرود آ که خانه خانه تست

و با احترام تمام طلبیده صبیح خود را در عقد ازدواج او در آورد - و ابوالمعالي
صاحب اختیار و مرجع کل گشته مهمات در خانه میرزا محمد حکیم را از
پیش خود گرفت - جمعی که سابق از سلوک ماه چوچک بیگم دلگیر
بودند مثل شوگون^(۱) پسر قراچه خان و شادمان و غیره در مزاج ابوالمعالي
در آمده خاطر نشان او نمودند که تا بیگم در حیات است مهمات تو رواج پذیر
نیست - آن مست غرور و غفلت آن عورت بیگناه را بکشت - و میرزا
محمد حکیم را که خرد سال بود بدست گرفته مدار کارخانه سلطنت را
بدست خود در آورد - و حیدر قاسم کوه بر را که وکیل میرزا بود بدست
در آورده با اقوام بقتل رسانید - و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت -
تربد می محمد خان و باقی خان قاقشال و حسن خان با جمعی از ملازمان
بیگم جمع شده بر سر ابوالمعالي روان شدند که انتقام بیگم ازو بکشند - درین
اثناء عیدی سرمست ابوالمعالي را ازین قضیه خبردار ساخت - ابوالمعالي
با جمعی که با او متفق بودند مستعد قتل شد - جماعت مذکور بضرب
راست بدرون قلعه در آمدند - ابوالمعالي نیز بمدافعه پیش آمد - و بسیار
مردم از طرفین بقتل آمدند - آخر ابوالمعالي زور آورده ایشان را از قلعه

(۱) داکتر و نامه صفحه ۲۰۵ شگون مرقوم است ۱۲ مصحح *

حکم تعاقب شد - که آن دیوانه بد مست را گرفته بدرگاه آورد - و زیات
 عالیات از متوره بجانب دارالملک دهلی نهضت فرموده دهلی را رشک
 فردوس برین گردانیدند * و از غوایب واقعات آنکه دران وقت که میرزا
 شرف الدین حسین از درگاه فرار نموده بجانب ناگور می رفت کوک (۱)
 فولاد نام از غلامان پدر خود را بر این داشت که در کمینگاه بوده بهر وجه که
 تواند آسیبی بحضرت رساند - آن بی سعادت بقصد این کار همیشه در
 اردوی معلی بوده انتظار فرصت میکشید - اتفاقاً حضرت از شکار معاودت
 نموده براه بازار دهلی می رفتند - وقتی که نزدیک بمدرسه ماهم آنکه
 رسیدند - آن نابکار خون گرفته تیری پر کش کرده بشانه آنحضرت زد -
 از آنجا که عنایت آلهی شامل حال آن شهیار بود زخم کاری نرسید -
 و پوست مال گذشت - دولتخواهان در ساعت آن برگشته روزگار را بعدم
 آباد فرستادند - و آن حضرت تیر را کشیده همچنان سواره بمسند خلافت
 رسیدند و چند روز بمعالجه این جراحت پرداخته - بتاریخ ششم جمادی
 الاول در سکاس نشسته بجانب دار الخلافه آگه نهضت نمودند -
 و بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی سده سبعین و تسعمائه موافق سال هشتم
 آلهی در آگه نزول اجلال واقع شد *

ذکر سال نهم آلهی از جلوس شاهنشاهی

چون شاه ابو المعالی احمد بیگ و اسفندر بیگ را کشت و معلوم
 کرد که افواج قاهره بتعاقب او می آیند - راهزهای راست را گذاشته رو
 بجانب کابل نهاد - چون بآن حدود رسید عریضه متضمن بر اظهار نسبت

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۰۱ قتل فولاد ذکر شده ۱۲ مصحح *

او آمده اند - از آنجا انحراف نموده بجانب نارنول رفت - و ناگاه خود را بقلعه نارنول رسانید - و از میوگیسوس شقار آنجا را گرفته آنچه در قوط خائف آمده بر جمعیکه بر او جمع شده بودند قسمت نمود - چون حسین قلی خان شنید که شاه ابوالمعالي بجانب حاجي پور رفته برادر خود اسمعیل قلی بیگ را بهمراهي محمد صادق خان بتعاقب شاه ابوالمعالي فرستاد - در راه احمد بیگ و اسکندر بیگ را که ایشان نیز در جستجوی او بودند همراه گرفتند - چون بدوا زده کوهی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالي که او را شاه لوندان نیز می گفتند از جاگیر خود بقصد ملاقات برادر می رفت - در راه بامرا رسیده - او را گرفته محبوس ساختند - و ابوالمعالي از نارنول گریخته رو به پنجاب آورد - احمد بیگ و سکندر بیگ از افواج قاهره جدا شده بدنبال ابوالمعالي شتافتند - جمعی از نوکران ایشان که سابق ملازم میرزا شرف الدین حسین بودند بهم عهد بسته سوگند خوردند که وقتی که شاه ابوالمعالي را مقابله رود احمد بیگ و اسکندر بیگ را گذاشته باو پیوندند - و مردانه (۱) نام مفسدی از ایشان جدا شده خود را بابوالمعالي رسانیده مرده اتفاق این جماعت باو رسانید - ابوالمعالي ازین خبر خود را بجننگلی که در کنار راه بود کشید - وقتی که اسکندر بیگ و احمد بیگ بآنجا رسیدند از کمیگاه برآمده برایشان حمله آورد - و آن قوم غدار نیز دران وقت شمشیرهای بی حقیقتی کشیده رو بصاحبان خود نهادند - ما بقی ملازمان از مشاهده این حال روگردان شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ را تنها گذاشتند - و آن هر دو مرد مردانه بعد از کشش و کوشش بسیار بدرجه شهادت رسیدند - حضرت خلیفه آلهی در قصبه متوره بلوازم شکار اشتغال داشتند که خبر فساد ابوالمعالي رسید - شاه بداغ خان و تاتار خان را با رومی خان وغیره

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۰۰ دانا قلی مرقوم است ۱۲ مصحح *

قلی بیگ ولد ولی بیگ ذوالقدر قوم خانخانان بیرم خان را که بواسطه خدمات در سلک امرا منتظم شده بود و بخطاب خانی سرفراز گردیده بود جاگیر میرزا شرف الدین حسین باو عنایت نمودند - و از امرای عظام مثل محمد صادق خان و محمد قلی توقیای و مظفر مغل و میوک بهادر بکومک حسین قلی خان تعیین یافته حکم جهان مطاع صدور یافت که امرای مذکور بتعاقب میرزا شرف الدین حسین رفته اورا بدست آورند - اگر از کردار ناصواب خود نادم باشد استمالت داده بدرگاه آورند - و الا در مکافات اعمال او کوشیده بلوازم اعدام قیام نمایند - چون خبر توجه حسین قلی خان و امرا بمیرزا شرف الدین حسین رسید - ترخان دیوانه را که محل اعتماد او بود در اجمیر گذاشته بجالور رفت - چون افواج قاهره قلعه اجمیر را محاصره نمودند بعد از دوسه روز ترخان دیوانه امان طلبیده قلعه را بدولت خواهان درگاه بادشاهی سپرد - امرا به تعاقب میرزا شرف الدین حسین بجانب جالور رفتند - چون میرزا شرف الدین حسین بجالور رسید - شاه ابوالمعالي که از مکّه معظمه معاودت نموده بدرگاه می آمد بمیرزا شرف الدین حسین دوچار شده در احداث فتنه باهم قرار دادند - که ابوالمعالي بر سر کوچ و آغروق حسین قلی خان که در حاجی پور گذاشته بود رفته دستبرد نماید و از انجا بکابل رفته میرزا محمد حکیم را به هندستان آرد - و ازین طرف میرزا انچه از دست او آید در تحریک سلسله فتنه و فساد کوشد *

* شعر *

هو بد چون بهم هم نشیمنی نند * ز کار جهان خورده بینی گفت

بشو دست امید از خیر شان * که در وادی شربود سیر شان

شاه ابوالمعالي جمعی نوکران میرزا را همراه گرفته چون بحوالی حاجیپور رسید معلوم کرد که اسکندر بیگ و احمد بیگ اقوام حسین قلی خان جهت

ازو و نصف از سلطان آدم - و اگر سلطان آدم مخالفت نماید خان کلان
 و قطب الدین خان و جاگیرداران پنجاب سزای خلاف در کنار او نهند -
 و مناشیر باین مضمون عزّ اصدار یافت - چون کمال خان به پنجاب آمد
 و امرا مناشیر بسلطان آدم فرستادند پسرش لشکری نام که حلق و عقد مهام
 بار بود عذرهای بد تر از گناه آورده راضی نشد - امرا صورت حال عرض
 نمودند - مجدداً منشور عفایت عزّ صدور یافت - که اگر نصف مملکت به
 برادر زاده خود کمال خان گذارد و الا او را تذبذبه سازند - چون این فرمان نیز
 رسید بهمان دستور بر سرغور بودند - انواع قاهره بولایت ککرن در آمد - و آدم
 همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه شد - در حوالی قصبه هیلان
 جنگ عظیم در پیوست - و تهور و مردی که در دل اهل ککرن هست
 بعمل آوردند - چون همواره فتح و ظفر قرین اولیای دولت قاهره بود
 شکست بر اهل ککرن افتاد - سلطان آدم دستگیر شد - پسرش لشکری
 بجانب کشمیر بدر رفت - و بعد از چندگاه او نیز دستگیر شد - و تمام
 ولایت ککرن در تصرف اولیای دولت قاهره در آمد - امرا تمام آن
 ولایت را بکمال خان و پسرش سپرده هر کس بجانب جاگیر خود رفتند -
 کمال خان آدم خان را پیش خود نگاه میداشت - تا زمانی که او نیز
 باجل طبعی در گذشت * و همدین سال میرزا شرف الدین حسین پسر
 خواجه معین الدین بن خواجه خداوند محمود بن خواجه عبد الله که
 بخواجهگان اشتها را دارد - و او پسر خواجه ناصر الدین عبد الله احوار است -
 بملازم حضرت اقدس آمده بمرتبه والی امیرالامرائی رسیده بود - و ناگور
 بجایگیر او مقرر بود و در آنجا ترددات مردانه کرده بود - بحسب
 تقدیر بعد از چندگاه بی سبب و وجه ظاهری باغواي ارباب حسد متوهم
 شده بجانب ناگور گریخت - رای عالم آرای چنین اقتضا نمود که حسین

میداشتند - و تقصیرات آن طوایف را میگذرانیدند - و کمال خان از روزی که خلیفه الهی بر اوزنگ سلطنت برآمده بودند بدرگاه معلی آمده ارکان عبودیت موروثی را بوسیله زمین بوس والا مجدداً تأسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نموده - و پرتو عفایت بر او تافته جایگیرهای لایق یافته بود - و هنگام محاربه خان زمان با پسر عدلی با جمعیت بسیار بآن مصاف آمده بود - و جنگ مردانه نموده شریک خدمت شد - و معروض داشت که عاطفت پادشاهی در باره من زیاده از حال من بظهور آمده است - اکنون از عواطف پادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم - که تا قضیه ناکامی مرا در پیش آمد - و در بند سلیم خان افتادم - عم من آدم خان ملک موروثی مرا متصرف شد - و ازیں الم هزار داغ بر دل من هست - و شرح این واقعه آنست که سلطان سارنگ و پسرش کمال خان با شیر خان جنگهای مردانه کردند - و آخر بمقتضای سر نوشت آسمانی او و پسرش کمال خان گرفتار شدند - سارنگ را بقتل آورد و کمال خان را بقلعه گوالیار محبوس ساخت - و حکومت الوس کمران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیر خان سپری شد و نوبت سلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ماک نمود و سودمند نیامد - و از غرایب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندان را کاواک نموده باروط ریخته آتش زدند - آن آتش زندانیان و خانه را بفلک برد - کمال خان دران میان بود - چون حفظ الهی نگاهبان او بود ازان آسیب در گوشه محفوظ ماند - سلیم خان ازیں حراست ایزدی عیار گرفته او را خلاص ساخت - و سلطان آدم ازان وقت دران ولایت مستقل شده - او روزگاری بفاکامی میگذرانید - در اوایل دولت و جهان آرائی شاهنشاهی بموجب التماس او حکم شد - که نصف مملکت کمران

شرف خدمت رسید - و الطاف بادشاهی گرد خجالت از چهره او شست - منعم خان شناسای بدایع کمال خلیفه الهی شده اندیشه رفتن کابل از دل بدر کرد - و کمر خدمت بر میان جان بست - و بصد نیازمندی معنکف عتبه اقبال شد * دیگر درین سال خاطر عبوت پیرای بجانب متهره برسم شکار توجه نمود - در روز اول هفت شیر جنگی شکار آن شیر شکار شد - پنج ازان به قیر و تفنگ در خاک و خرن انداختند - و یکی ازان را آن سرمایه دلاوران زنده بدست خویش گرفت - و باصاف هزاران تعجب گشت - و دیگری را جمعی از بهادران و پروران باتفاق بدست در آوردند - در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند - و بخاطر اقدس رسید که چون از شکار و پرداخته اند این هژده کروه مسافت که تا دار الخلافه آگره است در یک روز پیده طی نمایند - با مخصوصان قدم همت پیاده در راه نهاده - یوسف محمدخان کولکناش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقه دیگر از ارباب اخلاص را پیاده همراه گرفتند - ازین راه نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کس دیگر همراهی نتوانست نمود * و درین سال فتح ککران (۱) که در میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اتلال است به نیروی اقبال شاهنشاهی روی داد - و آن ولایت بتصرف در آمد - و شرح این واقعه آنکه الوس ککر پیوسته لاف دولتخواهی میزدند - و آن معدن مروت چشم التفات بران ملک نمی انداخت - آخر سلطان آدم و کلان تران آن دیار که مشمول عواطف بادشاهی شده بودند لوازم خدمت بجا نمی آوردند - و آن حضرت پاس اندک خدمتی که وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود

هراول بود کشته شد - میوزا حسن که در جرانغار بود از جای خود نجنبید -
 وقاشلان و دیگران که در برانغار بودند توفیق خدمت نیافتند - و ابوالعالی
 توپچی که کابلیان خطاب رومیخانی باو داده بودند در گرد اسپ
 خود تعبیه آتش بازی کرده بود - تیری از آن بچلمه حصارى رسید و از هم
 گذشت - چون از کشته شدن خواجه کلان دل باى داده بودند - درین
 مرتبه عیان از دست داده پای ثبات در رکاب نهدند - و نزدیک چار باغ
 در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد - و شکست بر منعم خان افتاد -
 و اسباب او بغارت رفت - و اگر مردم مشغول تاراج نمی شدند منعم خان
 گرفتار میشد - منعم خان گریخته به بگرام آمد - و چند روز در آنجا بسر
 برده یاری توچی را با عوایض بدرگاه فرستاد که روی آمدن درگاه ندارم - اگر
 رخصت مکه معظمه شود که دران ارض مقدس تقصیرات خود را پاک سازم
 و شایسته آستان بوس گردم از عنایت پادشاهی دور نیست - و چون بی
 سامانی فقیر بر ملازمان درگاه ظاهرست اگر اندک جاگیری در پنجاب
 شفقت شود که سامان راه کرده روانه توانم شد - عرضه داشت را روانه نموده
 از بگرام بسند آمد - و از اندیشه ناکي از سغد نیز گشته در حدود کمران
 نفس راست کرد - و سلطان آدم لوازم آدمی گری بجای آورد - خانخانان
 در مقام حیرت آمده نه روی رفتن نه رای بودن داشت - روزگاری
 می گذرانید - حضرت شاهنشاهی از حال او اطلاع یافته منشور عاطفت
 فرستاده بنصایح گرمی و مراحم گرانمایه او را از کلفت بر آوردند - و در جواب
 عرضه داشت او در باب جاگیر پنجاب حکم مقدس بنفان پیوست که از روی
 عواطف پادشاهی جاگیر او را تغیر نداده ایم - و اگر معامله یورش کمران در میان
 نمی بود در لاهور هم هیچ مضایقه نبود - اکنون بمجرد رسیدن فرمان بدرگاه
 آید - منعم خان بعنایات پادشاهی امیدوار شده متوجه استلام درگاه شد - و به

حیدر قاسم خان کوه‌بر را که آبای او در سلک امرای حضرت فردوس مکانی و جنت آشیانی منتظم بودند - وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساختند - چون شرح بی سرو سامانی کابل بعرض رسید بخاطر اشرف رسید که منعم خان را که به بودن کابل مایل است - اتالیق میرزا نموده روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد - و هم تدارک احوال کابلیان نماید - و هم قدر عفايست شاهنشاه را بهتر ازین دریابد - باین طرف مرخص ساخته - منعم خان با محمد قلی خان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان نكدری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان و جمعی دیگر از یک جوانان روانه شدند - منعم خان بسرعت تمام می خواست بکابل در آید - و از کابلیان اعتباری نمی گرفت و انتظار آمدن کومکیان نکشید - بیگم باستماع آمدن منعم خان با اعیان کابل کنگاش نموده قرار دادند که لشکری فراهم آورده پیشتر رفته در لمغانات جنگ کفند - چه اگر در جنگ غالب شویم چه بهتر - و الا گریخته خود را بقبایل میمند و خلیل برسانیم - و از آنجا رو بملازمت شاهنشاهی آوریم - خانخانان بده غلامان رسید - و تیموریکه و خواجه کلان را بر سر عیدی بجلال آباد فرستاد - جبار بر دی بیگ را که در زمره نامداران فردوس مکانی انسلک داشت و درویش شده بود - نژد میرزا فرستاد که شاید مهم بی جنگ صورت یابد - و اگر صورت نیابد جنگ روز دیگر بوده باشد که ستاره روبروست - تیموریکه از فوج هراول جدا شده آمد و گفت غنیم اندکیست - بفردا قرار نباید داد که نیم شب بدر میروند و کار دراز میشود - خانخانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت - درین اثنا خواجه کلان که سردار

ذکر سال هشتم آل‌هی از جلوس شاهنشاهی

در اوایل این سال خواجه عبدالمجید آصف خان را بر سر رامچند و غازی خان تئور فرستادند - و خواجه عبدالمجید آصف خان مظفر و منصور شد - و غازی خان تئور و انثری از ایشان کشته شدند - و رامچند شکست خورده بقلاع باندھو متحصّن گشت - درین اثنا بوسیله استشفاع راجهای نامدار که بدوام خدمت در حضور در بساط قرب پایه قبول داشتند فرمان معلّی شرف صدور یافت که به بساط بوس آید - و آصف خان از آنجا بجایگزین خود مراجعت نمود * و درین سال منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم نموده بکابل رخصت فرمودند - و در کابل دران ایام وقایع و سوانح روی داد که تفصیل آن طول تمام دارد رجوع آن بکتاب ابرنامه است - و ابو الفتح پسر فضیل بیگ را که در تقسیم جایگزین و قطع معاملات عدالت مظلور نداشته بیخردانه در کابل بسر می برد کشتند - چون سرگذشت ابو الفتح بفضیل بیگ رسید مضطربانه اسباب و اموال خود را بمرد میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره که پسر این سنجر سکندر نام باو نسبت دامادی داشت - بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند - باین اندیشه برآمد - بعضی از ملازمان میرزا خبر فواراوشنیده از دنبال شتافتند - و دستگیر کرده بقلعه آوردند و آواره صحرای عدم ساختند - بعد ازین شاهولی اتکه صاحب اختیار مهمات کابل شد - و خود را از بیخردی عادل شاه خطاب کرد - و خطابهائی که بادشاهان به بندگان خود دهند بمردم داد - و حیدر قاسم خان کوه‌بر را خانخانانی داد - در اندک فرصتی بیگم قصد غدیری ازو فهمیده بعدم آبان فرستادند - مهمات کابل را به رای رزین خود پیش گرفتند - و بمصلحت وقت

قصاص فرمودیم - آن عاقله عرض کرد که خوب کردید - لیکن اورا گمان نبود
 که پسرش بسیاست رسیده باشد - دران حال شخصی از خانه ادهم خان
 آمده صورت واقعه بماهم انکه گفت - پرسید بچه طریق کشتند - گفت من
 نشان زخم گری بر روی او دیدم دیگر نمیدانم - و آن اثر مشت حضرت
 شاهنشاهی بود - ماهم انکه را چون مشخص شد که ادهم خان کشته شد
 در حضور اقدس حفظ آداب نموده جزع و فزع نکرد - اما درون او بهزاران
 زخم مجروح شد و خواست که بر سر فرزند رود - حضرت شاهنشاهی به
 سخنان دل آویز تسلی بخش او شدند - و اجازت رفتن او فرمودند - و چهل
 روز بعد ازین قضیه مرضی که داشت در تزیید آمد - و در شهر شوال همین
 سال بمقدس سرای نیستی شذافت - و بادشاه در فوت آن عاقله اندوهگین
 شدند - و نعلش اورا بدلهی فرستادند - و خود بسعدت قدمی چند با نعلش
 او رفتند - و عمارات عالی بر سر مزار ادهم خان و ماهم انکه بنا کردند
 و جراحات اقوام و سلسله خان اعظم انکه خان و ادهم خان را بلطف
 و مرحمت مرهم نهادند * و روز دیگر از سفوح واقعه خان اعظم و ادهم
 خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید -
 حضرت اشرف خان را با منشور عاطفت و استمالت فرستادند که ایشان را
 بدرگه آورد * و درین سال اعتماد خان خواجه سرا که در زمان سلیم خان
 پسر شیر خان افغان از غایت رشد و کاردانی با اسم محمد خان ممتاز
 گشته بود بخطاب اعتماد خانی اختصاص یافت - و تمامی خالصات
 بادشاهی در ید کف کفایت او سپردند - و اعتماد خان در رواج
 و رونق خزاین کوشید - و منعم خان خانخان را که سابق ذکر شده
 که گریخته بود گرفته و بسته بدرگه شاهنشاهی آورد و از بی فکری
 و کوتاه اندیشی منصب خانخانانی و دولت عظیم این چنین برهم زد *

پیکر معلق زنان افتاده بیهوش شد - دران وقت فرحت خان و سفکرام
 بدولت گرفتن و بستن او حسب الحکم سرفراز شدند - و فرمودند که آن پا
 از حد خود بیرون نهاده را از صفه پافین اندازند - و آن مردم از کوتاه اندیشی
 و ملاحظه که بی ملاحظگی از آن هزار باز بهتر چنانچه لایق باشد نینداختند -
 چون نیم جانی باقی بود حکم عالی شد که او را بالا آورند - چون موی
 کشان بالا آوردند بموجب امر نافذ سرنگون انداختند - چنانکه گردن آن
 خودسر شکست - و باین طریق آن سقاک از روی عدالت بقصاص مکافات
 یافت - و چنان مشتی شاهنشاهی بر او زده بودند که جمعی که آگاه
 نبودند گمان زخم گرز کردند - معتم خان و شهاب الدین احمد خان که
 حاضر بودند از واهمه فرار نمودند - یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان
 از واقعه پدر گرامی آگاه گشته مسلح شده سر راه ادهم خان و ماهم انکه
 گرفت - و ازین غافل بود که خدیو صورت و معنی داد عدالت
 داده اند - و نسبت ماهم انکه را منظور نداشته او را در قهرگاه سیاست
 سلطنت بجزا رسانیدند - و ازین رهگذر جهانیان را اعتقادی عظیم
 بعدالت شاهنشاهی بهم رسید - و ستم دیدگان را رز بازاری بهم آمد -
 و انکه خیل و یوسف محمد خان از قرب ادهم خان و ماهم انکه این
 سخن را از اراجیف پنداشتند - و التماس نمودند که آن سیاه روی دنیا
 و آخرت را بما نمایند تا خاطر از دغدغه برآید - شیخ محمد غزنوی از جانب
 ایشان رفته حسب الامر بادشاه بچشم عبرت بین دید - و بعد از تقدیم
 چنین معدلتی بدرون حرم سرا رفتند - و ماهم انکه در منزل خود بر بستر
 بیماری افتاده می شنید که ادهم این کار کرده و او را مقید نموده اند - و مهر
 مادری او را برداشته بخدمت اقدس آورد که او را خلاص سازد - چون
 شاهنشاهی انکه را دیدند فرمودند که ادهم اتکه ما را کشت ماهم او را

درون نمود - و خواجه سرا که در پیش در حاضر بود در را قفل نمود - و هر چند درشتی کرد که خواجه سوای در را بکشد ممکن نشد - و از ایستادگان درگاه معلی در وقت آن بی ادبی بآنکه خان و بدرون آمدن دولتخانه بادشاهی هیچکس را این توفیق نشد که آن گستاخ بدمست را بسزای خود رساند - و از بد دلی و بیهوشی حاضران بساط قرب کس چه نویسد که خونسش نمی ریزند و یا دستگیر نمی کنند - و این طور دیوانه بدمستی را بحال خود می گذارند - و بالجمله آنحضرت ازین غوغا بیدار شده استفسار نمودند - چون اهل حرم را خبری ازین حال نبود آنحضرت سر از دیوار قصر بر آورده تحقیق احوال نمودند - رفیق صاحب چهار منصب که از قدیمان درگاه والا بود حقیقت معروض داشت - و حضرت از شنیدن این حرف در تعجب افتاده باز پرسیدند و صورت حال مشاهده نمودند - و از جانب دروازه آن بدنهاد بخیالات فاسده ایستاده بود بر نیامده از راه دیگر بر آمدند - و هنگام برآمدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتگاران سرپرده عزت شمشیر خاصه را بدست اقدس داد - آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند - چون نظر کردند آن ناحق شناس را دیدند - بر زبان اقدس گذشت که ای بچه لاده آنکه ما را چرا کشتی - آن گستاخ تیز دستی نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت - و گفت که غوری نمائید و تفحص کنید - و اندکی تلاش کرده - ناظران حرافت در یافته را چه نکوهش کنم که هیچ نکوهش در خور شان نیست - آخر شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشتند - و دست را از دست آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند - در اثنای آن آن مردود ازل و ابد دست از آن حضرت باز داشت و متوجه شمشیر خود شد - حضرت دست از شمشیر باز داشتند - و مشتی بر روی او زدند - که آن عادی عفریت

سابق بود همیشه آمد و رفت حاجبان واقع میشد - و سید بیگ پسر معصوم بیگ را که وکیل و رکن السلطنه از بود و نسبت خویشی نیز با آن بادشاه داشت بجهت پرسش واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی فرستاده بودند - و مبارکباد جلوس اشرف نیز دران ضمن بود - و تحف و هدایا از هر قسم نفایس ایران مرسل بود - ایلچی مذکور را با آداب و توزک صاحب قوانین آورده رسم و قاعده سلاطین با ایلچی بعمل آمد - و ایلچی نیز تحف و هدایای خود را بآئین و طرز خاص بنظر در آورد - و طریق رسالت و حجابت معمول داشت * و درین سال منعم خان با پسر خود ماهم آنکه که نه عقل درست داشت و نه بخت سعادتمند همواره مقدمات دور بطوری درمیان آوردی - و ادهم خان را بر فتنه و غدر تحریک نمودی - تا آنکه روز دوازدهم رمضان که آنکه خان و منعم خان و شهاب الدین خان در دولتخانه بادشاهی نشسته بکار سازی خلق مشغول اند ادهم خان بی اعتدالنه با جمعی دیگر ازو بی اعتدال تر دران بارگاه در رسید - و حاضران بتعظیم او برخاستند و آنکه خان نیز قیام مینمود - بمجرد رسیدن بی محابا خنجر کشیده متوجه آنکه خان شد - و بخوشم اوزبک و دیگر بی باکان اشاره نمود که چه ایستاده اند - خوشم زخمی بآن صدر نشین رساده ساطنت رسانید - آنکه خان از اضطراب خود را بدروازه بادشاهی رسانید - و خدابردي نام شخصی نیز در رسید - و در در دولتخانه بادشاهی او را بدو شمشیر از هم گذرانید - و دران فضای آسمان شکوه وحشتی و غوغای عظیم ظاهر شد - و آن بد مست خواب غفلت با این عمل بخیالهای فاسد متوجه حرم سرای بادشاهی شد - و حضرت در قصر سعادت خواب کرده بودند - که آن سیه بخت به بالای صفت که از قصر بیرون بود و از هر طرف بقدر یک آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد - و قصد

و چون عبد الله خان بحکومت مالوه تعیین شد - خواجه معین الدین
 فرنخودی را نیز بخطاب خانیه سرافراز نموده همراه نمودند که مدار
 دار و گیر و سیاست و عدالت بر عبد الله خان باشد - و نظم و نسق
 و تشخیص جایگیر و تعیین معال خالصه با خواجه باشد - و قرار یافت
 که بعد از فتح مالوه و نظم و نسق و دلاسی رعیت و سپاهی خواجه بدرگاه
 معلی شتابد - و عبد الله خان بسامان شایسته با امرا باین کار رو آورد -
 و پیش از رسیدن عبد الله خان و جنود اقبال باز بهادر با دل پر حسرت
 از ملک مالوه بیرون رفته بگریزگاه عافیت رفت - و لشکر منصور بولایت
 مالوه در آمدند - و تعاقب باز بهادر نموده جمعی از مردم کار آمدنی او را بقتل
 رساندند - و خود در جنگل و بیشه و تنگنای پر درخت میگردید - عمری
 بآوارگی بسر میبرد - و چند گاه پناه برانا اودیسنک برده روزگاری میگذرانید -
 بعد ازان براهمنویی بخت بیدار بدرگاه بادشاه غریب نواز عفو پدیده رسید
 و بنوازشهای خسروانه چنانچه در محل خود ایران یافته سر بلند گردید -
 و عبد الله خان بشهر مندو رسیده بر وساده حکومت متمکن شد - و آن
 مملکت را بجایگیر امرا تقسیم نمود - و معین خان بعد از سرانجام ولایات
 و انقسام جایگیرها رو بآستان بوس عالی آورد و بشاه راه ارادت شتافته کامیاب
 شد * و درین ایام راجه گزیش زمیندار نندون که در ولایت پنجاب میان
 کوهستان دریای بیاه و ستلج است بر سر محمد خان بهودی^(۱) آمده کار
 خود ساخت - چون این خبر بامرای پنجاب رسید خان کلان و قطب الدین
 محمد خان او را تنبیه لایق نموده - بوسیله راجه تودرمل بدرگاه شتافت -
 و مشمول عواطف خسروانه گردید * و درین سال ایلچی فرمانروای ایران
 شاه طهماسب رسید - و چون میان آن بادشاه و خلیفه آلهی ربط و آشنائی

خان بموجب صلاح وقت از برهانپور معاودت نمود - در هنگام معاودت خبر رسید که باز بهادر بالشکر خاندیس نزدیک رسید - و لشکر را با خود بقصد پیکار به بیجاگده برده بود - چون باز بهادر دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان با کم مایه مردم بجانب برهانپور رفته فرصت غنیمت دانسته بود که چون مردم غنائم گرفته متفرق شده خواهد بود کار پیر محمد خان را بسازد - درین وقت خبر نزدیک رسیدن باز بهادر به پیر محمد خان رسید - با مردم خود کفگاش نمود - صلاح در جنگ ندیدند - مناسب آنست که از آب نبرده گذشته بهندیه رفته مردم تازه زور فراهم آریم و متوجه کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان قبول آن سخنان نمود و متوجه کارزار شد - همراهان همراهی نمودند - باندک ترددی پای ثبات در لغزش آمد - یار علی بلوچ پیر محمد خان را گرفته از جنگه بزور بر آورد که دیگر جای توقف نیست - وقت شام بکنار آب نبرده رسیده بود - هر چند گفتند غنیم دور است امشب اینجا باید بود - چون وقت ناگزیر رسیده بود مسرعان اجل بقرار ساخته او را بر سر آن آوردند که از آب نبرده باسپ شنا کرده بگذرد و همچنان سراسیمه خود را بعبرده در آب نبرده انداخت - اتفاقاً قطار شتری تیز میگذشت نزدیک رسیده باسپ او پهلوزد و پیر محمد خان از اسب جدا شده در آب افتاد - جمعی که بار نزدیک بودند دست و پای زدند که او را بر آرند کاری نساختند - و بمکافات اعمالی که در معامله تردیخان بیگ بظهور آورده بود یا بواسطه دیگر امور غریق بحر فنا شد - و بسر نوشت آسمانی این طور کاروان ملک گیری را این واقعه پیش آمد - و شاه محمد قلاتی و قیا خان گنگ و حبیب علی خان و دیگر جاگیرداران آن ملک دل از دست داده بدرگاه گیتی پناه آمدند - و فراخور تقصیرات خود سزا یافتند - و باز بهادر بر مالوه دست تصرف دراز کرد -

باز بهادر در استحکام قلعه کوشیده در قلعه داری ساعی است - و مدت محاصره آن قلعه بامتداد کشیده - و بهادران کار طلب مثل یار علی بلوچ و جی دیوانه و دایم کوکه و مولانا محشم و ملک محمد تپورها ورزیده خود را بدر قلعه رسانیده داد جلالت داده و میدهند - تا آنکه خسرو شاه که سر آمد ملازمان پیر محمد خان بود کمفدی چند تعبیه کرده بقلعه برآمد - و دریست کس دیگر تا طلوع صبح بتدریج برآمدند - و آغاز صبح و بجنگ برخاستن مخالفان یکی بود - خسرو شاه و آن جماعت داد مودی داده کار بر اهل قلعه دشوار ساختند - چنانچه فریاد الامان بر آوردند - درین اثنا اعتماد خان با یکنفر دیگر امان گویان آمد که خود را به پیر محمد خان رساند - تیری باو خورد و بعدم شتافت - همراه او چون اعتماد خان را چنان دید شمشیری کشیده تا توانست جانبازی کرد و مردانه فرو رفت - و جمعی کثیر علف تیغ شدند - و بقیة السیف امان یافتند - پیر محمدخان بجانب سلطان پور بعد از فتح قلعه روی آورد - و آنجا را نیز داخل ممالک محروسه نمود - و به بیجاگده آمده در آنجا شنید که باز بهادر بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برده - و میران فوجی با او همراه می سازد - پیر محمد خان با هزار جوانان بایلغار از آب نروده گذشته در یک شب چهل کروه رانده - در دو کروهی آسیر قاعه بود - فیل مستی در آنجا بود - در ساعت آن قلعه بدست آورده فیل را بدست آورد - میران از قلعه آسیر جمعی را بمکافضات آن قلعه فرستاده بود - در وقتی که قلعه فتح شده پیر محمد خان متوجه برهانپور بود سیاهی لشکر غنیم از دور پیدا شد - پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را بدفع آن مردم فرستاد - دفع ایشان در دم نمودند - و صبح آن روز به برهانپور در آمده دران شهر فہب و غارت نمودند - میران مبارک شاه در قلعه آسیر محکم بود - پیر محمد

اضطراب خود را بر پشت فیل بادشاهی انداخت - چهار خان میخواست که او را از هم بگذارند - حضرت او را نگهداری نمودند - چون نزدیک بآن منزل رسیدند فوجداران از بسیاری کار متحیر ایستاده بودند - بقصد خراب کردن دیوار فیل را پیش راندند - و راجپوتی درانجا ایستاده تیر اندازی میکرد - هفت نیز بر سپر خاصه بادشاهی خورد - میفرمودند که پنجم تیر از سپر بقدر دو انگشت گذشت و دو تیر در سپر بگذشت - و آن سپر حراست بود که نگاهبان شد - علاول خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان آواز بر آورد - که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم - حضرت روی خود را از نقاب بر آورده باو نمودند - درین حال تانار خان آواز برآورد که بادشاهم در چنین تیر باران کجا می روند - چهار خان باو آواز کرد که جای فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرت همچنان سواره دیوار را انداخته با فیل بدرون آن حویلی در آمدند - و سه چهار دیگر باین خدمت پیوستند - و جمعی از سرکشان بی باک بقتل رسیدند - و جمعی در خانه مضبوط شده - بموجب حکم خانها را آتش زدند - و دود از دودمان آن تیره بخندان برآوردند - و نزدیک هزار کس دران روز سوخته و کشته گشتند - و یکپاس روز نموده بود که فراغ یافتند * و درین سال عبد الله خان اوزبک را بضبط و نسق ولایات مالوه فرستادند - بسبب این آنکه چون ادهم خان را بدارالخلافه طلبیدند و پیر محمد خان را در مالوه تعیین کردند - درین وقت خبر رسانیدند که باز بهادر در حدود اورس^(۱) جمعیت نموده و پیر محمد خان فوجی آراسته متوجه او شد - و باز بهادر بجنگ پیش آمده شکست یافت - و غنایم بسیار بدست لشکر منصور افتاد - و پیر محمد خان متوجه فتح بیجاگده شده - درانجا اعتماد خان نامی از ملازمان

موضع فیل کوه شکوه را راندند - و شیخ ابوالفضل در اکبر نامه آورده که از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه افزوز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند - که چون فیل در تنگنای ده رانده شد معلوم شد که جامه زرین بالای بام برآمده - چون رستم خان همان طور جبه پوشیده بود بخاطر اقدس گذشت که رستم خان خواهد بود - فیل را تندتر رانده خود را نزدیک آن بام رسانیدم که شروع در تیر و چوب و سنگ باران شد - و حمایت ایزدی نگاهبانی نموده - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جبه پوش مقابل خان بود که بالا رفته با یکی از گردن کشان در آویخته بود و میخواست که او را از بام بریزد خدازد - و جمعی دیگر میخواستند که کار مقابل خان را بسازند - درین وقت فیل را پیشتر رانده بمردم آواز دادم که بالا بر آمدند - علی قور بیگی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بپام برآمد و آن بی دولتان فراری شدند - درین وقت دست فیل بادشاهی در چاه غلغله فرو رفت - چنانچه (۱) چهار خان فوجدار که بر عقب فیل سوار بود بر بالای حضرت افتاد - آنحضرت بزور بازوی ید الهی فیل را ازان مغاک برآوردند - و سعی نمودند که خود را بیکمی ازان متمدان رسانند - و یا بمعوطه که متمدان جمیعت نموده اند در آیند - و درین زمان هیچ یگ از ملازمان رکاب دولت حاضر نبودند غیر از راجه بگوانداس و راجه بدیچند - فضا را در همان کوچه هندوئی شمشیر کشیده دو شمشیر انداخت - و هر دو شمشیر بر حلقه دندان فیل که از آهن می اندازند خورد - و از خوردن بر آهن شراره جست - و فیل خشمگین شده شمشیر انداز را درهم کشیده پایمال ساخت - درین اثنا از پشت بام پسر پانزده ساله از

رفیقان شکاری متوجه شدند - وقت دمیدن صبح اقبال میمون بحوالی آن قریه رسید - جمعی که پیش رفته بودند بعرض رسانیدند که از شنیدن خبر موکب عالی متمرّدان فرار نمودند - حکم بتعاقب ایشان بفرمان پیوست که تعاقب نمایند و بهر تفکّاتی که رسند عیان باز ندارند - که ما خود نیز می‌رسیم - حضرت خود نیز بسرعت هرچه تمام از دنبال می‌رفتند - در انقای راه قزاق میر شکار رسید و عرض کرد که از پی ایشان رسیدم و یکنفر را بر خاک هلاک انداختم - و یکنفر را گرفته بدرگاه عرش اشتباه آوردم - حضرت در گرم‌روها ساعی شدند - یک و نیم پاس روز گذشته بموضع دیگری پروکنه نام داشت رسیدند - قراولان خبر رسانیدند که مردم ازان موضع نیز فرار نموده باینجا آمده‌اند - درین حال شخصی ازان ده بملازمت اشرف آمده انکار آمدن متمرّدان نمود - آنحضرت از کمال مروت کس فرستادند که آن گروه تبه‌رامی را استمالت داده براه راست راهنمونی نماید - آن بد مستان جام غرور موضع خود را محکم ساخته بجنگ ایستادند - و در شکار از پیاده و سوار هر چند بسیار باشند زیاده از هزار کس در رکاب پادشاهان نمی‌باشند - و چون حکم تعاقب شده بود زیاده از دویست کس در خدمت اقدس نبودند - و جمیعت متمرّدان از چهار هزار کس متجاوز بود - اشاره جان نثاری بملازمان عتبه اقبال شد - معرکه دار و گیر گرم گشت - چون مخالفان بسیار بودند و جان نثاران رکاب نصرت آیات کمتر کاری از پیش نمی‌رفت - و بنظر اشرف در آمد که جمعی از سپاهیان عتبه اقبال از شدت گرما پناه بسایه درختان ده برده عافیت طلب شده‌اند - تا آنکه قهر پادشاهی بجوش آمده بود عطوفت ذاتی ایشان را بر سر عفو آورد - و خود که دران وقت بدولت و اقبال بر فیل دلسنکار سوار بودند متوجه شدند - چو در ده آتش زده بودند در آمدن فیل باینجا مشکل بود - از عقب آن

جگمال نیم جانی باین وسیله بیرون برد - و دیو داس از غایت چهل اسباب خود را تمام سوخت - و از قلعهٔ متهوڑانه با چهار صد پانصد سوار برآمده از پیش عساکر منصوره گذشت - جمعی از راجپوتان که در لشکر منصور بودند و باو عداوت داشتند بمیرزا شرف الدین حسین عرض نمودند که او خلاف عهد نموده اسباب خود را سوخته میبرد - او را گذاشتن که برود از دور اندیشی دور است - این سخن میرزا را معقول افتاده صفها آراسته کرد - و آن راجپوتان را مثل لونکرن و سوجه از عقب دیو داس مقرر نمود که در آیند - دیو داس چون از رسیدن لشکر منصور واقف شد عذاب گردانیده خود را بر قول سپاه زد و دستبدهای چند نمود که تحریر آن مشکل است - در آخر اسپ او خطا کرد و از اسپ بیفتاد - و جمعی انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند و عساکر منصوره بفتح باز گشتند - بعضی گفتند که دیو داس ازین جنگاه زخم دار بدر رفت - بعد از دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست - بعضی قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند - مدتی زنده بود و در بعضی وقایع کشته شد - القصه قلعهٔ میروئه و تمامی آن ولایات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد * درین سال سکنهٔ قریات قصبهٔ سکیت که از دار الخلافهٔ آگره سی کوه راه باشد در تمر و عصیان کوشیدند - بتخصیص اهل هشت موضع آنجا که در بی اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده - چرا که هم جای قلب دارند - و هم خود متهوڑ و مردانه و قلب اند - و رایات جهان کشای بوسه شکار متوجه سمت آن قصبه شد - دران وقت آن محال بجاگیر خواجه ابراهیم بدخشی بود - هابه نام شخصی بوسیلهٔ قراولان بار یافته بعرض رسانید که این متمردان پسر مرا بیگناه کشته اند - از فرط عدالت و ملک داری فرمودند که صباح بتغیبه و تادیب متمردان میرویم - با همان

فتح آن قلعه آنست که سابق مذکور شد که هنگام معاودت خلیفه الهی از اجمیر شرف الدین حسین میرزا را بفتح میراثه نامزد کردند - و جمعی امرای نامی بکومک او فرستادند - و دران ایام قلعه در تصرف رای مالدیو بود - و او قلعه را بجگمال نام شخصی سپرده بود - و دیو داس نامی را که اشجع راجپوتان بود با پانصد راجپوت بمدد جگمال گذاشته بود - میرزا شرف الدین حسین بعد از توجه اقدس از اجمیر بآگره بارادۃ تسخیر به نزدیک قلعه میراثه رفت - اهل قلعه درهای حصار بسته حصاری شدند - و هنوز از رنج راه نیاسوده بودند که از عساکر منصوره چهار سواره کار طلب علم تهور بر افراخته بی محابا خود را بدر قلعه رسانیدند - و تیری چند بر دروازه قلعه زدند - ناگاه راجپوتان از صدمه تیر بیدار شده بر بالای حصار برآمدند - و دو سوار ازان چهار سوار شربت شهادت چشیدند و دو زخمی باز گردیدند - میرزا صلاح در آهستگی دیده بشهر میراثه نازل نمود و در استعداد مواد قلعه گیری شد و مورچلها تقسیم نمود - و هر روز هنگام پیکار را از طرفین گرم داشتند - و قلعه نشینان در مقام مدافعه می بودند - تا آنکه نقبی که پیاپی برج رفته بود باروت پر ساخته آتش دادند - و برج از زمین نشینی آسمان گردی اختیار کرد - و مقارن آتش زدن دلیران عساکر منصوره شروع در درون رفتن قلعه کردند - و راجپوتان بمدافعه ایستادند - و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود - و مجاهدان غازی شربت شهادت نوشیده حیات ابدی یافتند - و از اهل خلاف نیز جمعی کثیر خونابه ممات چشیده مست جام فنا گشتند - چون شب بمیان آمد هر کس بمورچل خود باز گشت - اهل خلاف آن رخنه را مسدود ساختند - و بعد از چند روز اهل قلعه به تنگ آمده از در عجز درآمدند - و بر این طریق مصالحه نمودند که اشیای خود را گذاشته بروند و قلعه بتصرف در آید - و بر این گونه قرار یافت -

داد - و یکشنبه روز در منزل سانبهر توقف موکب عالی واقع شد - و میرزا شرف الدین حسین از همین منزل رخصت یافت - و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رتنبه^(۱) افتاد - راجه بهارمل با جمیع فرزندان و خویشان بزمین بوس رسیدند - و مانسنگ پسر راجه بگوانداس خلف راجه بهارمل درین مرتبه بشرف بندگی سرافرزی یافت - و بخدمت دائمی ممتاز شد - و راجه بهارمل را آرزو بود که حضرت شاهنشاهی منزل او را بمقدم اقدس منور سازند - آنحضرت چون متوجه دار الخلافه بودند آن اراده بوقت دیگر حواله نمودند - و راجه را مشمول دیگر عواطف ساختند رخصت دادند - و راجه بگوانداس و مانسنگ و جمعی کثیر را از اقربای او همراه با گره آوردند - و روز جمعه هشتم جمادی الآخر بدار الخلافه نزول نمودند - و ساحت آن شهر را بقر قدم عالی ارتفاع آسمانی بخشیدند *

ذکر سال هفتم الهی از جلوس حضرت شاهنشاهی

و از جلال عواطف خلیفه الهی که درین سال سعادت پیوند لمعه ظهور داد منع اسیر و بندی بود - که عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان در آمده بودند - زنان و فرزندان اهل هند را اسیر میکردند و عیفر و خنند - امر عالی بفغان پیوست که دیگر رسم خرید و فروخت اسیر و اسیر گرفتن معمول نباشد - هر چند اهل ملک بجنگ پیش آیند و باقبال روز افزون شکست یابند اهل و عیال ایشان محفوظ باشد - و چون نیت شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود بتوفیق الهی و بمیدان برکات ایشان جمیع وحشی طبعان و متمدنان اتصالی هندوستان حلقه ارادت در گوش کشیدند *

و از اعظم سوانح این سال فتح قلعه میروته است به نیروی عساکر اقبال - و شرح

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۵۷ رتنبه^۱ مرقوم است ۱۲ مصحح *

چون افتاد - و بر سر آن دریای عظیم جسری بکشتی سر انجام یافته بود -
 رن باگه از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت - و فیل هوائی که آن شیر بیشه
 اقبال بر او سوار بودند از پی او بر آن جسر بر آمد و بنیاد دیدن کرد - جسر
 از گرانی گاه در آب میرفت و گاه بومی آمد - ملازمان عتبه اقبال خود
 را در آب انداخته بر کنار آن جسر شفاوری نمودند و با فیلان از جسر
 گذشتند - و فیل هوائی را بزور بازوی خود نگاه داشتند - و رن باگه خلاص
 شد * و از سوانح رسیدن ادهم خان آنست که ریاست ممالک مالوه بر
 پیر محمد خان شروانی که سابق وکیل بیرم خان بود قرار یافت - و ادهم خان
 بخدمت حضور استعاده یافت * و درین سال بشرف زیارت خواجه معین
 الدین قدس سره در اجمیر مشرف شدند - و راجه بهاریمل که از میرزا شرف
 الدین حسین متوهم بود و در شعاب جهال بسر می برد بتوجه بادشاهی
 ازان واهمه برآمد - و میرزا شرف الدین که جاگیر میوات باو متعلق بود اراده
 داشت که راجه را ضایع کند و آن ملک را بکلی متصرف شود - آخر بیم
 توجه عتبه بوسی میرزا شرف الدین حسین ازان اراده باز ماند - و صبیئه راجه
 بگوانداس که مقدم و پیشوای آن جماعت بود داخل حرم سرای بادشاهی
 شد و باین رتبه والا سرفراز شد - و شرف الدین حسین میرزا که خدمت
 تسخیر میوته باو رجوع بود - استدعای آن نمود که شاهنشاهی بشکار آنکند
 فهضت نمایند - آخر جمعی از امرا مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ
 خان و دیگران را بکومک او نامزد نمودند - و خود متوجه دارالخلافه آگره
 شدند - و حکم عالی شد که میرزا شرف الدین جگناتپه و راج سنگه
 و گفتار را بملازمت اقدس آورد - و راجه بهاریمل بصدق درست سرانجام
 ازدواج را خویترین وجهی سامان نموده آن صبیئه سعادت سرشت را بدولت
 سرای عالی بقصد افتخار خود درآورد - و این جشن دلکش در سانپهر روی

چهارده روز و بودن بیست روز و آمدن ده روز - چون خبر والا بکراچی دار
 الخلافه رسید - عالی همتان و نیک بخندان لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند -
 و عدالت را روزی بهم رسید و جهان را طراوتی و زمین را تازه روئی *
 و در اوایل ربیع الاول نهصد و شصت و نه شمس الدین محمد خان انکه
 بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته از پنجاب آمده زمین بوس
 بتقدیم رسانید - و از رشد و کاردانی خان اعظم که در خدمات بادشاهی
 بجای می آرد منعم خان خانخاندان و ماهم انکه کمال آزردگی بهم رسانیدند *
 و از سوانح ارتقای اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال بوقوع افتجایید
 آن بود - که قلعه جندة را چون پسر عدلی آواره بادیة ادبار شد فتو نامی
 از خاصه خیال او بدست در آورد - و آن حصار را مامن خود دانست -
 و خواجه عبدالمجید آصف خان بتسخیر آن نامزد شد - و فتو چون از
 از سعادت بهره داشت از در عجز در آمده بعتبه بوسی رسید - و سرفراز
 گشت و بمرتبه امارت رسید - و بحراست آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر
 شد * و این سانکه نیز درین سال روی داد که شاهنشاهی بر فیل هوانی
 نام که در تیز گردی نظیر نداشت و در بد خوئی و بد مستی بی مثل بود
 سوار شده - با آنکه فیلبانان زبردست بدشواری سوار میشدند - با فیل رن باگیه
 که آنهم در صفات نزدیک بآن فیل بود بجنگ انداختند - و خود بران فیل
 سوار بودند - ناظران و حاضران را ازین شغل هولناک زهره آب شده - انکه
 خان سراسیمه شده بیفاد زاری و الحاح نمود که شاهنشاهی ازین حرکت باز
 ماند مفید نیفتاد - تا آنکه فیل هوانی بر رن باگیه غالب آمد - و او رو
 بگریز نهاد - و هوانی پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه
 نمیکرده دنبال گریخته را گرفته باد آسا میرفت - و آن کوه وقار بر همان ثبات
 نشسته تماشاگر فنون مشیت ایزدی بود - آخر گذر فیل بر کنار دریای

صوري و معنوي ساختند - و او آداب بندگي و عبوديت بتقدیم آورد -
 و تمام روز در منزل او که بر کنار دریای جون بود مجلس آرا شده
 بخرمي گذرانیدند - و از آنجا بشهر کره که بر کنار رود گنگ است روان
 شدند - و روزی چند دران سرزمین بشکار مشغولي جستند - خان زمان
 و بهادر خان برادر او چون هنوز وقت پرده دري ایشان نبود متوجه پایت
 سریر خلافت مسیر شدند - و نفایس و تحف آن ولایات را بطریق
 پیشکش بنظر اقدس رسانیدند - و فیلان مقرر که هر یک از آنها بنامی
 مشهور بود - فیل دلسنکار و پلته و دلیل و سبدلیا و جگموهن ضمیمه پیشکش
 خود ساختند - و حضرت شاهنشاهی از تقصیرات کرده و ناکرده ایشان
 بمقتضای نیت حق اساس خود در گذشتند - و هم درینولا عبدالمجید
 آصف خان را بر سر ولایت پتقه^(۱) بر سر راجه رامچند فرستادند - که اگر
 سعادت یازي نماید و غازبخان تنور^(۲) را با جمعی از ادمار پیشگان که بآن
 ولایت رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستد - و خود نطق بندگی بندد -
 او را مستمال ساخته معاودت نمایند - چون موسم برسات در آمد راجه
 در مقام غرور درآمد - و سپاه نصرت بجایگیرهای خود آمدند - بعد از
 بیست روز که در کره بودند و خاطر از کار آن ملک جمع شد و رجوع
 بدار الخلافه مشخص شد - این دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی بودند -
 و مرخص شده بولایات خود رفته - و خود بسرعت ده روز قطع مسافت دور
 دراز فرموده روز جمعه هفدهم ذی الحجه نهصد و شصت و هشت باآگره
 رسیدند - و در یکماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید - رفتن

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۴۸ پتّه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۴۸ تنوري ذکر شده ۱۲ مصحح *

بشکار آن دیار منعطف داشتند - چون جمعی را اسباب ظاهری دنیوی
 بامداد و الطاف ولی نعمتان بهم می‌رسد - حسن عقیدت و اخلاص را
 بر طاق نسیان نهاده در خلاف و عصیان می‌زنند - و کلاه تکبر و نخوت کج
 می‌نهند - و این جاه و بزرگی را از زور و قوت بازوی خود دانسته در
 ورطه گم نامی و بی عاقبتی می‌افتند - و با عامه رعایا و کافه انام از
 راه بد سلوکی در می‌آیند - و ازین غافل اند که این دولتهایی
 رضا جوئی صاحب ولی نعمت ثبات و بقا ندارد - و با ولای نعمت
 و صاحب خود که خدای مجازیست طرز تکبر و ترفع نتیجه نیکو
 نمی‌دهد - مصداق این مقال مجدداً حال علی‌قلی خان زمان است که تهور
 و پردلی را سرمایه استکبار خود ساخته علم غرور بلند ساخت - چنانچه سابق
 اشاره به نشانه‌های بد مستی او رفت - و درینولا که پسر عدلی را که
 جمعی اوباش بر سر خود جمع کرده بود شکست داده غرور او ازین رهگذر
 افزوده بود - و نزدیک شده بود که یکباره پرده از روی کار او برفاند -
 و الطاف شاهنشاهی پرده پوشی نموده بودند - درینولا چنان شد که
 بوسم شکار توجه بجانب او نمایند - و بر زبان اقدس گذشت که اگر
 بهره از سعادت داشته باشد و بزمین بوس رسد از تقصیرات او درگذرند -
 چرا که نهالی است که خود کاشته‌ایم - و الا سزای او داده شود * روز
 پنجشنبه چهارم ذی‌قعدة نهصد و شصت و هشت هجری متوجه بلاد
 شرقیه شدند - معین‌الدین احمد خان در آگره ماند - و منعم خان
 خانخانان و خواجه جهان و دیگر امرای نامی در بندگی روانه شدند -
 چون حدود کالپی را منور ساختند عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان
 بساط اقدس القماس نموده که خدیو زمان پرتو القفات بر کلبه محقر او
 اندازند - آن جهان مردمی ملتمس او را بذروه قبول رسانیده او را سر بلند

درین یورش مقدّس هم مراتب شجاعت و هم مدارج عقل و هم لوازم
 مردمی و فراخ حوصلگی بعمل آمد * و قصّه بدیعه و سانحه مغیبه که
 درین سال بحضرت خلیفه الهی روی نمود این بود که شیخ ابو الفضل
 در اکبر نامه بیان نموده که در قصبه بهرائچ مرقد سالار مسعود غازی که
 از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده است - و در هندوستان رسم است
 که خلائق بسیار از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته بانذور فراوان
 بآن موطن می برند - و همچنان خلق کثیر از دارالخلافه آگره دران
 وقت برآمده نزد آن شهر اخیای چند شب میکنند - و از دحام عظیم
 میشود - و مردم از صالح و طالح جمع میشوند - مکرر این دفتر سعادت
 ابو الفضل روزی از زبان حضرت شنیدم که شبی در نواحی دارالخلافه
 آگره این هنگامه گرم بود - بموجب شیمه کریمه بطرز خاص بآنجا عبور
 افتاد - و مقصود خاطر دریافت احوال مردم تماشائی بود - که ناگاه
 یکی از اویش مرا شناخته بدیگری گفت - چون من بر این معنی
 مطلع شدم در بدیهه چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم و تغیر
 روی خود بوضع غریب کردم - و بروشی که ایشان نفهمیدند تماشائی
 بودم - و نظاره فنون تقدیر میکردم - چون ایشان نیک بمن نگاه کردند -
 بجهت آن تغیر مرا نشناخته باهم گفتند - که این چنین چشم و روی
 بادشاه را نیست - و من بآهستگی ازان مجمع برآمده بمحل اقدس
 آمدم - و آن طرز در حین نقل این حکایت غریب نقل بعمل آوردند -
 و تعجب افزای شدند - و الحق چنین کاری شگرف بغایت بدیع بود *
 و درانولا که رایات شاهنشاهی در دارالماک آگره بود در سر انجام
 ملک و تسخیر ولایات و برانداختن بدگوهرا نفاق پیشه بودند - تا آنکه
 خبر بد مستی علی قلی خان زمان رسیدن گرفت - و عذر عزیمت

اشرف رسید به پیدا نمودن حکم رفت - و حکم بتوقف عساکر منصوبه شد - تیزروان و طوژدانان بجست و جوی شتافتند - و بتگپوی تمام هر دو را گرفته آوردند - ماهم آنکه بملاحظه آنکه هرگاه ایشان را بنظر اشرف برود پوده از روی کار پسرش برداشته میشود - آن دو بیگناه را بکشت که سر بریده آواز ندارد - و خدیو زمان ازین طور جریمه در گذشته تعافل نمودند و کرده ناکرده انگشتند - و امرای مالوه روز بروز آمده سعادت بساط بوس دریافته بودند - درین روز پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و دیگر سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافته و بنوازشات بادشاهی اختصاص یافته - ادهم خان و پیر محمد خان با سایر امرای مالوه رخصت جاگیرهای خود یافتند - و موکب شاهنشاهی بسمت مرکز سلطنت دار الخلافه آگره نهضت نمود - چون ماهچه رایات عالی پرتو اقبال بر حوالی قلعه نور انداخت - در اثنای راه بدری با پنج بیچه از پیشه برآمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت - حضرت خلیفه الهی که قوت بازوی اسد اللہی با ایشان بود بی محابا پیش رفته با آن وحشی قتل روبرو شدند - و از مشاهده این دلیری عرق از مسام قماشائیان چکیدن گرفت - و آن حضرت بچپاک دستی بیک شمشیر کار او ساختند - و آن سبع درنده بآن عظمت از نیروی آن زور بازو بخاک و خون غلطید - و غریب از نظارگیان زمین و آسمان برخاست - و بچهای او را دلاوران که قرین موکب والا بودند به تیغ و تیر از هم گذرانیدند * و از سوانح این راه میر محمد اصغر منشی را بخطاب اشرف خانی سرافراز ساختن است *

روز سه شنبه نوزدهم رمضان نهصد و شصت و هشت هجری دار الخلافه آگره را فروغ آسمانی بخشیدند - و این یورش در یکماه و هفت روز بانجام رسید - شانزده روز رفتن و چهار روز توقف سارنکپور و هفده روز باز گشتن بتخنکاه -

تکیه فرمودند - آن بی سعادت بد نیت در کمین نشسته منتظر فرصت بود - که شاید آن ذات اقدس را نظری بر حرم خانه او افتد - و آن مدبّر این معنی را بهانه ساخته قصد نماید - آنحضرت خود این خیالات را محال دانسته بر بستر راحت استراحت فرمودند - و چیزی که بخاطر آن مقدّس نمی‌رسید حرم سرای او بود - چون در حفظ ایزدی بودند آن تیره رای فرصت و قدرت نیافت - و در پایش سلطنت دران شبها محافظت ایشان نمود - و ماهم آنکه محل خاصه را که از عقب مانده بودند آورده رسانید و جشنی ملوکانه ساز داد - و ادهم خان براهمنوی آن کدبانوی روزگار از خواب غفلت بیدار شد - و در لوازم پیشکش و خدمتگاری کوشید - و مجموع آنچه از سرکار باز بهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق با تمایحی حرمها و پاتران و اولیان او بنظر اشرف گذرانید - و آن حضرت بعضی را باو عنایت نموده چهار روز در سازنگپور توقف نموده روز شنبه دویم رمضان بجانب دار الخلافه آگره نهضت نمودند - و در منزل اول که ظاهر سازنگپور را روشنی بخش شدند - و آن مکان به تاجور^(۱) موسوم است - ادهم خان اندیشه ناصواب بخود قرار داده خجالت زده دنیا و آخرت شد - چون خدمات ماهم آنکه را منظور داشته بری آن گمراه نیآوردند تفصیل آن اجمال لازم ست - از آنجا که بدخردی و معامله ناهمی او بود - با جمعی از خدمتگاران مادر خود که بخدمت حرم سرای بادشاهی مقرر بودند در ساخته هنگام کوچ دادن دو نادره از جمیلهای حرم باز بهادر را که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود از سر پرده بادشاهی گویزانید باین خیال که هر کس سر گرم کوچ نمودن است باین معامله پی نخواهند برد - چون این خبر شنید بسمع

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۴۳ پٹانچور مرقوم است ۱۲ مصحح *

جمعی از مردم ادهم خان که پیش پیش می آمدند ناگه بموکب
 بادشاهی نزدیک رسیدند - چون چشم ایشان بجانب حضرت افتاد
 بی اختیار از سب در افتادند - و روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند -
 ادهم خان که ملاحظه نمود که مردم او خود را بی اختیار از اسب
 می اندازند دست و پا گم کرده حیران شد - که این اعزاز و اکرام
 ملازمان او بکیست - درین تعجب اسب گرم کرده پیشتر رفت -
 نظرش بر شعشۀ جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی افتاد - خود را ذره
 مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب فرود آمد - و برکاب بوس
 سرافراز شد - و از غایت پرده پوشی و بنده نوازی او را بنوازشهای گرمی
 اختصاص بخشیدند - و ساعتی در همانجا توقف نمودند و روی توجه
 بسارنگپور آوردند - و در منزل ادهم خان نزول اجال فرمودند -
 ادهم خان در نظر اقدس استاده شده نغایس آن ملک از هر قسم
 بنظر می آورد - چون پا از اندازه حال خود بیرون نهاده قدر الطاف
 بادشاهی نشناخته بود خاطر اشرف شگفته نمیشد - و آن تحف مقبول
 نمی افتاد - اخلاص او چون از روی حقیقت نبود اثری نمی بخشید -
 هرچند ادهم خان تملقات میکرد خاطر شاهنشاهی انبساط نمی یافت -
 و هرچه میکرد بر عکس در نظر خلیفۀ آلهی می نمود - از حمله لباسی
 چند بجهت پوشیدن اشرف حاضر ساخته بود - حضرت را نظر توجه
 بر آن لباس بر تلبیس نیفتاد - ادهم خان ازین رهگذر در اضطراب
 افتاد - و بمقربان بساط متوسل شده اظهار این مقدمه نمود - آنحضرت
 را بر پریشانی احوال او رحم آمده بزرگی خود کار فرمودند - و بپوشیدن
 بعضی از آنها رغبت نمودند - چون پردگیان سراق عصمت آن شب
 بموکب همایون بادشاهی نرسیده بودند - دران شب بر بام ادهم خان

در آگره گذاشته با جمعی از خواص در روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت پای اقبال در رکاب آوردند - چون نزدیک بقلعه رفتند بهور که رای سرجن حاکم آنجا بود عبور موبک گیتی نورد اتفاق افتاد متوجه آنجا نشده پیشتر نهضت نمودند - رای سرجن قرب موبک اعلی شنیده پیشکشها فرستاده بندگی بجا آورد - چون بحوالی قلعه گگرون که از قلاع مالوه است رسیدند بظهور پیوست که باز بهادر آن را یکی از معتمدان خود سپرده - و امرای مالوه متوجه تسخیر آن نشده اند - و این نیز مذکور شد که ادهم خان خود قصد فتح آنجا دارد - روزی که موبک همایون محیط آن قلعه شد - حاکم قلعه دانست که با اقبال شاهنشاهی بر آمدن در خور حال او نیست - کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخت و بزمین بوس سر بلند شد - خالدین را بکراسه آنجا گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند - و بایلغار تمام وقت صبح در نواحی سارنگپور نزل اجلال نمودند - و چنین راه دور و دراز با لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز سه شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رونق افزای سارنگپور شدند * و از غرایب آن که در همین روز ادهم خان بارادۀ فتح گگرون برآمده دو سه کوره راه قطع کرده بود - و از توجه خلیفه الهی خبر نداشت - هر چند ماهم آنکه قاصدی تیزرو پیشتر فرستاده بود که او را خبردار سازد که آماده خدمات شایسته بوده باشد - اما این ایلغار آنچنان نبود که قاصدان خیال و مرغان و هم با آن همتگ توانند شد - ادهم خان بخاطر جمع روانۀ گگرون بود - و با فوج آراسته می آمد که از دور کوکبۀ جهانتاب نمایان گشت - با آنکه معدودی از عساکر اقبال در آن شب در رکاب نصرت مآب همراهی توانستند نمود - اما بیمی توفیقات الهی در نظر همگنان بسیار می نمود -

که بر ساحل جونپور واقع است منزل گرفتند - و در روز سیوم از غایت غرور با فوجهای آراسته از آب عبور نموده شیر خان و فتح خان بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند - و یعقوب خان و قنبر و سید سلیمان و سلیم خان و جوهر خان و جمعی کثیر را بدست راست خود مقرر ساختند - حسین خان و آدم خان پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان بدست چپ بجانب بند شیخ بهلول نامزد کردند - خانزمان نیز بدرک و ترتیب لشکر منصور پرداخته آمادهٔ پیکار شد - سپاهیان دل برکف جان بناموس ده از اطراف و جوانب بر آمده دستبردها نمودند - بهادران لشکر بر سر حسن خان حمله آوردند - درین اثنا شیر خان و جمعی بمدد او رسیدند - و مصاف مردانه نمودند - و سپاه نصرت را برداشته بکوچهای شهر در آوردند - افغانان این مقدمه را فتح شمرده متوجه طرف دیگر شدند دران حال خانزمان با جمعی در آمده کارزار از دست شده را از پیش برد و غنیم را برداشت - و هفگامه بطالت افغان را برهم زد - و فتحی بزرگ روی داد - و فیل بسیار بدست درآمد - چون خبر این فتح نامی بخلیفه الهی رسید خوشوقت شده در عیش و عشرت بسر می بردند - درین وقت خان زمان را سرمایهٔ بدمستی افزوده غنایم آن فتح آسمانی بدرگاه معلی نفرستاد - خلیفه الهی می خواستند که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرمایند تا مستی او دیوانگی نکشد - لیکن احوال ادهم خان که بعد از فتح مالوه روی در فساد داشت - اهم دانسته رفتن مالوه را و نظم و نسق آن ملک را انساب دانستند - تا کار آن تیره رای از اصلاح درنگزد - و صادق خان نیز بعضی سخنان درین باب بعرض رسانید که رفتن مالوه لازم شد - و تماشا و سپر آن ملک نیز منظور بود - منعم خان خانخانان را با خواجه جهان

در پاداش این فتح در مقام سپاسداری در آمده جشنی دلکش ترتیب داد - و بجمیع ملازمان حضرت خلیفه الهی که همراہ بودند بخشش نمود - و ولایات مفتوح شده قسمت یافت - سارنگ پور با دیگر پرگنات به ادهم خان عنایت شد - مندو واجپن به پیر محمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد - سرکار همدیه بقیا خان کنگ اختصاص یافت - مقدسور و آن حدود بصادق خان رجوع نمود - عبد الله خان بکالپی رفت - و ادهم خان را نشاء مستی ذاتی ازین فتح بزرگ افزود - و باد غرور که از بیخوردی و نادانی ست در دماغ خود راه داد - و کلاه نخوت کج نهاد - و نفایس و خزاین آن ولایت که اندوخته روزگاران بود با پاتران و لولیان مشهور و چندین سازنده و خواننده را پیش خود نگاہ داشته بعیش و عشرت مشغول گشت - و چند زنجیر فیل با عرایض بجهت خبر رسانیدن این فتح بدرگاه فرستاد * و درین سال خان زمان که خود نیز از گرم روان بادیه بی اخلاصی بوده - و هنوز پرده از روی کار خود بر نداشته بود دم اخلاص میزد - و بهر تلخت و هرجا می رفت کامیاب میشد - در آنولا که معامله بیرم خان خانخانان بدستوری که ذکر رفت بوقوع آمد - جمعی از افغانان پسر مبارز خانرا که بعدلی اشتہار داشت بسری و سرداری برداشته شیر خان نام نهادند - و بر سر خان زمان رفتند - خان زمان قلعه جونپور را استحکام داده امرای آن حدود را واقف ساخت - و غیر از اسکندر خان اوزبک جمیع امرامثل بهادر خان و ابواہیم خان اوزبک و مجنون خان قاشقال و شاہم خان جلاہر و میرزا علی اکبر شاہی و کمال خان ککر و دیگر جاگیرداران آن حدود را فراہم آورد - چون غنیم بسیار بود جفگ کردن را مصلحت ندیدند - افغانان قبیہ بخت جونپور را محاصره نمودند - و بر کفار دریائی

چنین فتح شگرف که طراز سلاطین نامدار تواند شد روی داد - و با بهادر خمار آلوده بجانب خاندیس و برهانپور رفت - و اسباب و اموال و پاتربازان و زنان مغنیّه که شیفته ایشان بود بدست دلاوران افتاد - و در هندوستان که جهل آباد و کفرستانست قرار یافته که در وقت مصاف چند کس معتمد خود را بر سر عورات می گذارند - که چون چشم زخمی واقع شود آن بیگناهان را به تیغ بیدریغ به قتل آورند که به دست اعدا در نیایند - باز بهادر نیز جمعی را بر سر این لعبتانی چگل بجهت این کار گذاشته بود - چون خبر شکست بایشان رسید بموجب قرار داد نقش چندی ازان لعبتانی پری پیکر را بآب تیغ از صفحه هستی پاک شستند - و رقم آن پری نژادان را از ورق روزگار محو ساختند - و سر دفتر آن زنان روپ متی نام نازینی بود که باز بهادر بار علاقه تمام داشت - و اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دل خود خالی می کرد - و بیدادگری که بر روپ متی گماشته بود تیغ بیداد علم کرده زخمی چند بر او زد - و دران وقت لشکر منصور رسیده - آن طارس نیم بسمل نیم جانی بدر برد - و بعد از فرار باز بهادر ادهم خان بقصد خزاین و دفاین و حرم خانه و پاتران و لویی زنان که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای ناز و کوشمه این دلبایان را در کوچه و بازار بدستان می گفتند خود را سراسیمه به شهر سارنگ پور رسانید - و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و زنان پاترباز و کفیزان دست یافت - و کسان بجست و جوی روپ متی فرستاد - چون این نغمه بگوش او رسید از غیرت دوستی باز بهادر پیاله زهر مردانه در کشید - و ناموس او را بنهانتانۀ عدم همراه برد - و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب شد -

و بکار و بار و خلائق نمی پرداخت - و بفخوت و مستی و تکبر مستانه
اسباب غفلت و بی سعادت بی را سرانجام می داد - و ازین غافل که
گفته اند *

درین مجلس چنان کن پره سازی * که ناید شعله در شمشیر بازی
چون موکب اقبال بسارنگپور رسید خمار آلوده از سارنگپور برآمده
در سه گروهی نزول نمود و در مقام پیکار گشت و قلب را بمس
ناسر وجود خود زرانورد ساخت - سلیم خان خاصه خیل که حاکم
رایسین و چندیری بود دست راست باو مقرر کرد - و آدم را سردار دست
چپ گردانید - و تاج خان خاصه خیل و صوفی را هراول کرد - لشکرها
از طرفین بمقابلۀ دو سه گروه برآمده برابر هم نشستند - و پیوسته از
جانبین دستبردها می نمودند - و هرروزه یکی از کاردانان بجهت آوردن
ذخیره آوران که در هندوستان بنجاره گویند مقرر می شد - و با مخالفان
چپقلشها میکردند - روزی نوبت شاه محمد قندهاری و شاه محمد خان
و صادق خان و پاینده محمد خان و مهر علی سلدوز و غیره بود - پاسی از شب
گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبوراین گروه نزدیک منازل
مخالف افتاد - و بالضرورت جنگ در پیوست - چون خبر باردو رسید -
عبد الله خان و قیا خان کنگ و جمعی رسیدند - اگرچه اول بار آدم
برآمده جنگ رستمانه کرد اما صادق خان و جمعی کثیر فراخ حوصلگی در
کار فرموده پای ثبات افشردند - و هنگامه مخالفان را برهم زدند و میانۀ
قیما خان و سلیم خان ترددات واقع شد - قیا خان مظفر و منصور برگشت -
صادق خان و قیا خان باهم ملحق گشته باز بهادر را که روبروی ایستاده
صف آرائی میکرد برداشتند - یکپاس از روز گذشته بود که نسیم فتح
وزیدن گرفت - و گل آمید شگفتن آغاز نهاد - و باقبال شاهنشاهی

* تاریخ *

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام در راه شد از شهادتش کار تمام
 در واقعه هائقی پی تاریخش گفتا که شهید شد محمد - ^{۹۶۸} بیرام
 بعد ازین قضیه اوباشان پتن و بی اعتدلان باتفاق دست تاراج باردری خانخانان
 برآوردند - و جمعی از فدریان مثل بابای زنبور و حاجی محمد سیستانی
 خلف ساف نامدار اورا که درس چهار سالگی بود - و باقی این معامله
 در احوال او ذکر خواهد شد برداشته از پتن تا احمد آباد جنگ کفان
 بردند - و به احمد آباد رسیده ازان فتنه برآسودند - و بعد از چهار ماهه توقف
 بدرگاه خلیفه الهی رفته - در راه فرمان عطوفت نشان بادشاهی نیز بطایب
 رسید - و بهای بوس مشرف گشته منظور تربیت شدند *

ذکر سال ششم الهی از جلوس شاهنشاهی

در نهمصد و شصت و هشت هجری بادشاه جهان خلیفه الهی
 را تسخیر ولایت مالوه در خاطر گذشت - و عساکر منصوره بتسخیر آن
 ممالک کمر بستند - چون به نزدیک آن ولایت رسیدند - مدهوشی
 و بیهوشی و بدمستی بازبهار که بتقلب و تسلط هنگامه حکومت
 گرم کرده بود محقق شد - بمسند شدن عساکر و ترتیب افواج
 فرمان رفت - ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آزادی قلب
 معسکر شدند - برانغار را عبد الله خان رزم آرا شد - جرانغار بوجود
 قیاخان کنگ و دیگر بهادران رواج پذیر گشت - هراول بوجود
 شاه محمد قندهاری که وکیل بیرم خان بود استحکام یافت و صادق
 خان با او رفیق شد - و این باز بهادر از غفلت و بیخردی از امور سلطنت
 و جهانداری غافل افتاده بود - و شرب مدام را از جمله متممات سلطنت
 و ملک داری دانسته شب و روز از هم نشناخته در شراب افتاده بود -

ازدواج میرزا شرف الدین حسین ست با عفت قباب بخشی بانو بیگم که همشیره قدسیه حضرت خلیفه آهی بود - و میرزا قرا بهادر را که برادر میرزا حیدر بود بتسخیر کشمیر فرستادند - و درین هنگام خبر قضیه هایلله خانخانان بسمع اشرف رسید - و بغایت پویشان خاطر گردیدند - و چون تفصیل این واقعه در مکتب خود ذکر خواهد شد درینجا مجمل بیان میروند - چون خانخانان مرخص شده متوجه مکه معظمه شد - و بشهر پتی که اولین شهر ولایت گجرات ست رسید - چند روز دران شهر دلکشا رحل اقامت انداخت - دران ایام حکومت آنجا به موسی خان فولادی از روی استقلال معین بود - و جمعی کثیر از شور افزایان افغان بر سر او جمع شده باعش فساد بودند - ازان جمله مبارک خان فوخانی^(۱) که پدر او در جنگ سماچیدواره بحکم خانخانان بقتل رسیده بود - آن دیوانه افغان را دران وقت انتقام به خاطر رسیده قصد خانخانان کرد - و با سی چهل افغان بی دولت در کنار کولاب که خانخانان بسیر رفته بود بی محابا خود خنجرری از میان بر آورده غافل بر پشت خانخانان زد - و دیگری شمشیر بر آن خلاصه روزگار زد - درین حال کلمه **اَللّٰهُ اَکْبَرُ** بر زبان آن عاقبت خیر رسیده ازین عالم در گذشت - و به سعادت شهادت که همیشه آرزوی او بود و به دعای سکری از اهل الله استدعا می نمود فایز شد - القصه همراهان او ازین قصه متوحش و متکبر شده هر کدام بجانبی رفته - و جسد مبارک او را در مقبره شیخ حسام که از مشایخ روزگار بود بخاک سپردند - روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و هشت این قضیه رو داد - قاسم ارسلان در تاریخ آن واقعه گفته *

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۳۱ لوحانی موقوف است ۱۲ مصحح *

یقین ایشان شد که عهد را حضرت بادشاهی فرموده اند - با ایشان متوجه عتبه عالیّه شد - بابای زفیور و شاه قلی خان معمر دست در دامن خانخانان زدند - و گویه و زاری کردند که مرید که غدر دشمنان است - منعم خان ایشان را گفت که در همین مکان باشید - بعد از آنکه شما را خاطر جمع شود بیدارید - آن جماعت راضی شدند و رفاقت نمودند - خانخانان متوجه شده در معمر نهصد و شصت و هشت به ملازمت سرفراز گشت و به های های گریست - و حضرت اقدس بدست خود سر ایشان را در کنار گرفته بزبان مرحمت پوشش بسیار نمودند - و بقانونی که در زمان وکالت جای ایشان بدست راست معین بود اشارت فرمودند - و منعم خان را در پهلوی خانخانان جای دادند - دیگر امرا را باندازه قدر و منزلت جای دادند - و عنایت بسیار فرموده از مجلس برخاسته خلعت فاخره که در بر کرامت پرور داشتند بخانخانان عنایت شد - و از روی خوشنودی باطن خاطر اشرف رخصت سفر حجاز دادند - ترسون محمد خان و حاجی محمد سیستانی را همراه نمودند - که تا اقصای ممالک مجرّسه بدرقه شده از محل مخوفه گذرانیده معاودت نمایند - ایشان تا ناگوار رفاقت نموده مراجعت نمودند - چون خاطر بادشاه از روان شدن خانخانان جمع شد از حدود پنجاب بدار الخلافه آگره نهضت نمودند - و در اثنای راه در حصار فیروزه شکار یوز که بزبان هندی چینه گویند کرده چینه های خوب صید نمودند - اول چینه که خود بنفس نفیس گرفتند درین سفر بود - بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی دار الخلافه آگره مستقر ریات جلال گردید - میرزا سلیمان درین شهر از بدخشان آمده بادشاه را ملازمت نمود - حقایق پناه خواجه عبد الشهید که از فرزندان خواجه انحرار ست به شرف بساط بوس رسید * و از سوانح

و خواجه سلطان قلي^(۱) که در قضیه ترمي خان بيدگ فرار نموده بسفر حجاز رفته بودند بشرف آستان بوس رسيدند - چون حوالی سوالک مقرر رايات فيروزي اثر گرديد - جمعی از بهادران بکوهستان در آمدند - و بسياري از جنود هندو و ريسای ايشان از رایهای و راجهای کوهي علم مدافعت بر افراختند - میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد - از لشکر منصور سلطان حسين خان جلاير بعض شهادت رسيد - و شکست بر مخالفان افتاده - اکثری طمعه شمشير بلا و مصمص فنا گرديدند - خانخانان چون از توجه بادشاهي بآن حدود اطلاع يافت - دانست که اعادي غدري انديشيده اند - جمال خان نام غلام معتمد خود را که احوالش در احوال خانخانان مذکور مي شود و از بهادران روزگار بود - بجهت عرض اخلاص و عبوديت بدرگاه فرستاد - که مرا از امر و اطاعت پادشاهي گزينر نيست - چون جمال خان مطلب را عرض رسانيد حقوق خدمت سابق و اطاعت و فرمان برداري را منظور داشته در مقام عنايت در آمدند - و مولانا عبد الله سلطان پوري را با چندی از مقربان بساط عزت باتفاق جمال خان فرستادند - که خاطر خانخانان را که از مکر و غدیر دشمنان اندیشه مفید بود جمع نمايند - خانخانان گفت که اگر منعم خان آمده تسلي من نمايد بهتر خواهد بود - و آن ملتمس نیز درجه قبول يافت - و رايات اقبال در قصبه حاجي پور که نزديک کوه مذکور نزل اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجي محمد سيستاني را فرستادند که خاطر خانخانان را بمواعيد عنايت مطمئن ساخته به ملازمت آوردند - فرستاده از آن کوهستان عبور نموده نزد خانخانان رفتند - چون منعم خان را ديد

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۱۶ سلطان علي مذکور است ۱۲ مصحح *

بدست راست گذاشته ارادهٔ تاختن بر غنیم نمود - همراهان حمل بر فراز
 نموده شکست خوردند - خانخانان نیز ناچار برگشت - و از مردم
 خانخانان ولي بيگ و حسين قلي خان و اسمعيل قلي خان و يعقوب
 سلطان همداني بعضی اسير و برخی دستگير گشتند - و در سر رفتن
 اين خبر به پادشاه رسيد - و منعم خان و مقيم خان برادرزادهٔ تردي خان
 بيگ و مولانا عبدالباقي صدر و ديگر امرا روز دوشنبه هيچدهم
 ذي حجه بشرف بساط بوس مشرف شدند - و منعم خان منصب
 وکالت خانخانان گرفت - و در همين منزل شمس الدين خان از محاربه
 خانخانان معاودت نموده به زمين بوس اخلاص سرفراز شد - و خطاب
 اعظم خاني يافت - ولي بيگ و پسرش اسمعيل قلي بيگ نه قوم
 نزديک خانخانان بودند - و حسين خان توکمان و احمد بيگ و ديگران را با
 زنجير و غل و غنايم بنظر اشرف در آورد - و علمی نه خانخانان بجهت
 مشهد مقدس رضويه مکمل بجواهر ترتيب داده بود آورد - و ولي بيگ
 که زخمهای نمايان داشت در زندان مرد - و سر او را تواچي به پرگنه اتاوه
 برد - بهادر خان تواچي را بکشت - و پادشاه روانهٔ لاهور شدند - و منعم
 خان را دران حدود گذاشتند * و بتاريخ سه شنبه بست و ششم ذي حجه سغه
 نهصد و شصت و هفت نزل دارالملک لاهور اتفاق افتاد - اتکه خان را
 عارضهٔ روی داد و او را در لاهور گذاشته اين خديو متوجه لشکری که
 بسورکردگي منعم خان گذاشته بودند شدند - دران حال بيقين
 پيوست که خانخانان نزد راجه گنیش که در تلواره درميان کوه
 سواک جای مستحکم دارد رفته - خديو جهان سه شنبه محرم سغه نهصد
 و شصت و هشت متوجه آنصوب شدند - که بی مداخلهٔ ارباب
 غرض معاملهٔ خانخانان را صورتی دهند - در اثنای راه مير منشي

بکرب نه انجامد در مقام جدال در آمد - و کم مایه مردمی که با او بودند دو فوج ساخت - و ولی بیگ و شاه قلی محرم و یعقوب سلطان همدانی و گروهی از دلاوران مشهور را مقدمه ساخت - فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داد - و فیلان نامی که قریب به پنجاه زنجیر بود در پیش خود داشت - و ازان جانب نیز شمش الدین محمد خان صغوف آراسته نبرد طلب شد - و رزمی عظیم در پیوست - و کوششهای دلیرانه از طرفین بظهور آمد - و افواج بادشاهی از حد و عدّ زیاده بود - القصه کار بجائی رسید که اکثر فوجهای بادشاهی را برهم زده پی سپر وادی فرار گردانید - شمش الدین محمد خان انکه با بسیاری از قوم خود و یوسف محمد خان با معدودی در میان نبردگاه ایستاده از بد دلی مردم در حیرت بودند - که درین هنگام که مردم خانخانان انثر مردم را برداشته بودند و بتعاقب لشکر رفته بودند خانخانان بخیال نصرت پیش می آمد - فوج انکه خان در پس پشته ایستاده بود پیدا شد - خانخانان بمدافعت پیش آمد - اول فیلان را پیش کرده خود از عقب روان شد - ناگاه فیلان در شالی زاری که درمیانه این دو فوج بود - دران گل ولا افتادند و بخود در ماندند - عساکر بادشاهی به تیر زدن فیلان متوجه شدند - تیری بر فیلبان فیلی که سرکودۀ فیلان بود خورد و از گردن فیل آویزان شد - خانخانان چون آن حال دید اراده کرد که از عقب فیلان بر آید - و شالی زار را در دست راست گذاشت که از خشکی بتازد - انکه خان این مقدمه را دریافت - اراده نمود که خود پیشتر بتازد - یوسف محمد خان گفت که عساکر منصوبه خاک بی ناموسی بر فرق خود بیخته اند چه جای تاختن است - القصه این دو فوج بهم رسیده دست بردها نمودند - در وقتی که خانخانان شالی زار را

دیوانه که کمال اخلاص باو داشت گذاشت - و خود بسرعت متوجه مطلب بود - شیر محمد طریق دوستی را این دانست که آن اموال و ائقال را با جمعی که نزد او گذاشته بود بدرگاه معلی فرستاد - و موافق مطالب اهل عذاب عرض داشت - چون مدبران قضا و قدر در فکر ویرانی بنای دولت خانخانان بودند چه می اندیشید درست نیفتاد - و اسباب آگاهی او آماده غفلت می گشت - و بجانب جالندر روان شد - چون شیر محمد آن احوال و ائقال بدرگاه معلی فرستاد و خبر توجه خانخانان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض داشت - شمس الدین محمد خان اعظم را با سایر عساکر دولت بر سر راه خانخانان فرستاد که نتوانند بجانب لاهور رود - و شاهنشاهی را بر این آوردند که خود متعاقب لشکر اقبال متوجه شوند - خان اعظم و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و جمعی کثیر از عساکر منصوره بجانب پنجاب رفتند - تا خانخانان را مانع آیند که به پنجاب در نیاید - و پادشاه خود نیز متوجه شدند - چون عساکر متوجه خانخانان شدند حسین قلی بیگ را به ادهم خان سپردند - و فرستادهای بهیچ چیز نپرداخته بحوالی برگشته جالندر رسیدند - و در ظاهر گوماچور^(۱) که از متعلقات دکن است سر راه بر خانخانان گرفتند - چون خبر بخانخانان رسید که جمعی که باعث این بوده اند و معامله او را باینجا رسانیده اند با فوجی گران سگ رسیدند - و بمجرد دست یافتن بهر طریق که بوده باشد کار او می سازند *

وقت ضرورت چون نمافد گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز او نیز بجهت دفع سایل بعد از آنکه مکرر مبالغه و الحاح نمود که شاید

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۱۱ گوناچور مرقوم است ۱۲ مصحح *

فرستاده که شاید از راه نیازمندی کاری تواند ساخت - و راه سخن اهل خلاف بسته شود - و بامرائی که بر سر راه او نامزد شده بودند کنایت نوشت که این همه تصدیع مکشید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل سرد شده ام - و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام - امرا باز گشتند - حسین قلمی بیگ در دهلی بشرف زمین بوس رسید - و بر جهانیان ظاهر شد که آن جهانگیر بی تقصیر دل از سلطنت ظاهری برداشته بتحصیل زاد و سرمایه ملک جاودانی مشغولی می جوید و متوجه سفر حجاز ست - و شیخ گدائی که شاهنشاهی او را با عاف بعضی مقدمات که بخانخانان نسبت می دادند می دانستند درین حدود بشرف زمین بوس رسید - چون خانخانان مرخص شده روانه سفر حجاز بود - واقعه طلبان بد نیت معروض داشتند - که بجانب پنجاب بجهت سرکشی رفته نه بطریق عبور - چون به بیکانیر رفت رای کلیان مل و رای رایسنگ پسر او آمده او را ملازمت نمودند - چون آن سرزمین خالی از آب و هوا نبود چند روز توقف نمود - این مقدمه را نیز بعرض رسانیدند که توقف او در بیکانیر بجهت مصلحتی خواهد بود - و مذکور ساختند که خانخانان کس باطراف و جوانب فرستاده که جمعی که مرا به بد خدمتی و بد اعتقادی در ملازمت پادشاه و نموده اند اراده دارم که بدربار رفته سزای آن جماعت را در کنار شان نهم - و روانه سفر حجاز شوم - چون این مقدمات بسمع اشرف رسید نصیحت نامه که از غایت طول دست از ثبت آن باز داشت و در اکبر نامه مفصلاً ثبت است بخانخانان نوشتند - چون خانخانان اراده نموده بود که بزودی از هندوستان بیرون رود که سخن سازان را راه سخن سازی مسدود گردد - احوال و اقبال خود را در پهنه نزد شیر محمد

متوجه سرهند است که ازان جا سفر حجاز نماید - اگر باین حدود
 آید مانع آید - چهار شنبه یازدهم شهر شعبان دهلی را بفروغ ماهچۀ
 ریات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند - خانخانان در میوات بود که خبر
 رسیدن افواج بادشاهی انتشار یافت - جمیع عساکر بادشاهی و غیره
 که بودند مرخص ساخت - شاه قلّی محرم ولی بیگ و دو پسر او
 حسین قلّی بیگ و اسمعیل قلّی بیگ که خویش خانخانان بودند
 و حسین خان قبول رفتن نهموده با او موافقت کردند - و اگر کسی هم
 بارادۀ موافقت می ماند او را بمبالغه روانه می ساخت - چرا که در
 وقتی ماندن مردم خوب بود که عیاذا بالله ارادۀ خلاف و نفاق در
 خاطر می داشت - و این مقدمه را جمعی که بعضی مقدمات در
 خاطر داشتند - و در ایام خانخانان او بعمل نمی آمد نشان
 شاهنشاهی می نمودند - که چون فتوری در کار خانخانان بهم رسد ایشان
 مطلب خود درمیانۀ بسازند - و این قسم مردم را نظر بر خیرخواهی
 نمی باشد بلکه مطلب ناقص خود را بر همه چیز ترجیح می دهند
 حتی نقض دولت ولی نعمت - و غرض از رخصت این گروه آن
 بود که بر ضمیر انور ظاهر گردد که او را بغیر از بقدگی ارادۀ نیست -
 و آن سخنان غرض آمیزست - و الا هوگاله شخصی را ارادۀ خلاف
 بادشاه عظیم الشان باشد مردم را بتدبیر و استمالت آورده با خود
 یار می سازد - نه آنکه جمعی مردم کار دیده را از خود دور می سازد -
 چون آن جماعات را مرخص ساخت عرضه داشتی بر فنون
 نیازمندی و اقسام عذر خواهی فرستاد - و دردمندی جدائی را ظاهر
 ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود - و فیل و تمن
 توغ و نقاره و سایر ادوات سلطنت را با حسین قلّی بیگ بدرگاه

مهمات دنیوی فراهم چیده به سعادت حج که همیشه ادراک آن
 دولت را طالب بود و در خلا و ملا اظهار کمال شوق بدریافت این سعادت
 می نمود متوجه گردد - از ولایت همدوسنان هرجا و هر قدر که خواهد
 باو مقرر می فرمائیم - که کسان او حاصل آن را فصل بفصل و سال بسال
 بسرکار او رسانند * بتاریخ سه شنبه بیست و ششم رجب ریایات جلال بقصد
 جهنم نزل نمود - درین اثنا شاه ابوالمعالي که خانخانان اورا از حبس
 خلاص داده روانه درگاه معلی نموده بود که عذر تقصیرات خود بطلبد -
 معاندان فرصت یافته بعرض رسانیدند که شاه ابوالمعالي باراهای باطل
 بسخن خانخانان بدربار آمده است - چون شاه ابوالمعالي فی الجملة
 جنونی داشت هنگام ملازمت بادشاهی سواره کورنش کرد - و این
 مقدمه باعث آن شد که شهاب الدین احمد خان اورا زنجیر نموده
 بسفر حجاز فرستاد - ناصر الملک ملا پیر محمد شروانی در جهنم بشرف
 کورنش رسید - القصه بد طینتان و دوست و دشمنان هر امری که
 در همدوسنان واقع می شد بخانخانان نسبت میدادند - و آنچه
 سبب نیک نامی هم بود به بدی خاطر نشان پادشاه می نمودند -
 اگر اظهار ترک و تجرد و آمدن به عتبه اقبال می نمود - می گفتند
 که چون در لباس دشمن کاری نساخت درین صورت می خواهد
 بسازد که بدربار آمده جمعی را که از ایشان متوهم است ضایع کند -
 و اگر در سرحدات و دیگر محال توقف می نمود آن را بطریق سرکشی
 و صاحب داغی خاطر نشان می نمودند - و خاطر پادشاه را بالکلیه
 منحرف ساخته و می ساختند - و معامله را بجای رسانیدند - که
 شرف الدین حسین میوزا و جمعی را بر سر راه او فرستادند - ناگور و آن
 حدود را بجای گیر میوزا شرف الدین حسین دادند - که چون خانخانان

فرستاده که این جماعت باین امر قیام نمایند - القصه روز بروز اسباب
 خلاف و دروغ چون دولت روی در تنزل نهاده بود آماده تر می گشت -
 و سخن سازان این قسم سخنان ظاهر می ساختند - و خانخانان را ازین
 مقدمات اصلاً چیزی نبود - و از دارالخلافه آگوه متوجه الور شد که بدستوریکه
 امر شده بود متوجه سفر خیر اثر حجاز شود - چون بشهر بیانه رسید شاه
 ابوالمعالي و محمد امین دیوانه را که در وقتی که عضد الدوله و رکن السلطنه
 بود بجهت ضبط ملک و نسق مملکت داری در حبس داشت و چون
 این نوع سفری در پیش او بود خلاص کرد - که هم ایشان متوجه پایتخت
 سلطنت خلافت مصیر شوند - و هم خانخانان از اطلاق ایشان چون متوجه
 سفر مکه معظمه است ثوابی دریابد - واقعه طلبان بدرون این مقدمه را
 نیز نوعی دیگر خاطر نشان نمودند - چون خبر برون رفتن خانخانان در دهلی
 بسمع بادشاه رسید - و چنان وا نمودند که اراده دارد که خود را به پنجاب
 رساند - رای عالم آرا چنان اقتضا نمود که از دهلی بجایزب ناگور روند - تا اگر
 واقعی باشد خانخانان بآن حوالی نتواند آمد - و اگر به پنجاب رود سر راه
 او را گرفته باشند - بتاریخ بیست و دوم شهر رجب موکب همایون از دهلی
 نهضت نمود - و میر عبدالمطیف قزوینی را بجهت نصایح خردمندان نزد
 خانخانان فرستاد - خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق عقیدت نو
 درین دودمان عالیشان معلوم عالمیان است - چون بمقتضای سن توجه
 اقدس بسیر و شکار مایل بود پرتو انکفات بر مهمات مالی و ملکی
 نمی انداختیم - و مهمات سلطنت را بحسن کفایت توفیق نموده بودیم -
 درینولا که خود بنفس نفیس بکار و بار جهانبانی متوجه شده ایم - لایق
 آنکه آن خردمند که پیوسته هواخواه بود و لاف عقیدت میزد این سفر را
 از عطیات آلهی دانسته شکر بجا آورد - و چند وقتی دامن از شغل

و رسیدن بمقتهای دولت و عزت نامی را که بواسطه اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتها یافته باشد درین آخر عمر به بغی و طغیان بر آرید - از خدا شرم ندارید - باوجود این مقدمات خاطر شما را دوست میداریم و خیریت شما را میخواهیم - چنان مناسب می بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقدۀ تاخیر افتاده - اگر بشما سرحدی درین حدود ارزانی داریم که بآنجا روید باز ارباب غرض سخنان بما خواهند رسانید که سبب زیادتیی رنجش خاطر اقدس خواهد شد - بنوعی که التماس طوف حرمین شریفین نموده اند بآن نیت عالم جازم گشته متوجه شوفد - و کسان خود را فرستاده وجوه نذری که در سرهندو لاهور گذاشته اند بیاورند - بعد از آنکه بهدایت توفیق ربّانی آن سعادت را در یافته باشند و باحرام ملازمت متوجه شوفد دران صورت بر وجه احسن ملاقات کرده اید - و بیشتر از پیشتر سوابق خدمت را ملاحظه نموده در خاطر جوئی خواهیم کوشید - چون بشامت جمعی مهم بایفجا رسید که نام نیک شما در میان به بدی کشید - و ما باین معنی راضی نیستم که شما بد نام شوید - زنهار زنهار که قدم در راه نهاده بسخن ارباب غرض از طریق صواب منعرف نشوید - چون بدولت ما به نهایت مقاصد دنیوی رسیدند بدلالیت ما نیز بسعادت اخروی برسند * درین اثنا قیا خان کنگ و سلطان حسین جلیبر و محمد امین دیوانه با بهادر خان که منصب وکالت یافته بود قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان کردند - بجهت شورش این فتنه قیاخان را به بهاریچ و آن حدود رخصت دادند - و سلطان حسین و جمعی را مقید ساختند - و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصرای آوارگی نهاد - و سنگ تفرقه در میان این جماعت انداختند - کوتاه بینان و کج اندیشان این مقدمه را نیز نسبت بخانانان کردند - که او کس و پیغام

لاهور بردند و قرار ملاقات ندادند - و آن خدیو جهان را برین آوردند که ترسون
 محمد خان را و میر حبیب الله را فرستادند که مانع آمدن ایشان باشد که ما
 او را نخواهیم دید - و غرض ناکن دافستند که هرگاه این چنین شد اگر خانخانان
 بدربار آید ایشان را بسزای اعمال خود میرساند - در تخریب و تضييع این قسم
 دولتی و صاحب دولتی شدند - خانخانان ملاحظه نمود که اگر بدربار رود
 بعضی سخنان خلاف ظاهر ساخته اند که بی نزاع و جدال دفع آن کردن
 در خدمت صاحب خود میسر نیست - و قرار محاربه بخود دادن و خدمانی
 که درین سلسله علیه نموده باندک مخالفتی ضایع کردن است - ملازمان
 بادشاهی را بار دیگر مرخص ساخت - که بملازمت صاحب خود روند و خود
 با ملازمان توقف نموده بعرض رسانید که ترک و تجرد که همیشه دامن گیر
 بود و اراده خاطر بآن متعلق - بادشاه را اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که بر تخت سلطنت
 نشاند و خود متوجه مهمات ملکی و مالی شده اند اگر رخصت عتبات
 عالیات شود از احسان بادشاهی دور نیست - چون این خبر بسمع اشرف
 رسید فرمانی مشتمل بر فزون مردمی و اقسام مهریانی روانه ساختند - و دران
 نامه هوش افزا که بجنس بنظر رسید - از جمله عبارات این بود که شما
 بجمعی که سبب این رنجش و آزار شده اند مشورت نموده بمآل حال خود
 ملاحظه ناکرده باعث برهم خوردگی ولایتها شده اید - و ولد اسکندر و غازی
 خان را رخصت کرده اید که رفته در ناحیتها شورش اندازند - و بمهدی قاسم
 خان مکتوب نوشته اید که لاهور را بکسی مده - و باطراف و جوانب خبرها
 فرستاده خود بالور متوجه شده اید که بلاهور روید - اگرچه یقین ماست که از آنجا
 که اخلاص شماست بهیچ یک ازین امور راضی نیستید - و جمعی شما را
 براین داشته اند و مهم را باینجا رسانیده اند - اما شما خود گوئید که این چه
 صورت دارد که بعد از چهل و پنج سال خدمت و ارادت و انواع عنایت

و نقاره و تمی توفع خانخانان را بتو میدهیم - غرض که از اطراف و جوانب روی بدھلی آوردند - چون انکراف خاطر اشرف بخانخانان مشہور گشت - و ماہم انگہ مہم و کالت را باتفاق شہاب الدین احمد خان در پیش گرفت - و این خبر بخانخانان رسید - ملازمان بادشاہی و دیگر مردم را گفت از من جدا شوید - مرا مطلب سلطنت و بزرگی و حشمت نیست - مطلب فتح ہندوستان بود بجهت جنت آشیانی - و بادشاہ زمین و زمان را بتخت سلطنت دھلی رسانیدن - اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ کہ این دو ژرف کار کفایت کردم - الحال مطلب رضای شاہنشاهیست - اول کسی کہ بی حقیقتی نمود قیا خان کفگ بود - و بسعی سخن سازان تمامی قرعہ خانخانان برعکس مراد و منصوبہ روزگار بطور دیگر نشست - و ہر کس از جانب بادشاہ خبر کم شفقّتی بار می گفت حمل بر غرض میکرد - چو کہ آن اخلاص کہ او داشت توقع این قسم بی عنایتی نہ داشت - و غافل بود کہ سخن سازان چندان ازین نوع معاملہ برہم زدہ اند - قضا و قدر چند ہزار ازین فتنہ انگیکتہ اند - و غمازان و عیب کنان سخنان دروغ راست نما را بفوعی لباس جلوہ می پوشانند کہ مقبول و مستحسن می افتد - چون یقین خانخانان شد کہ شکار حضرت شاہنشاهی از رہگذر آرد گیسست کہ ازو دارند - ترسون محمد خان و حاجی محمد خان و خواجہ جہان را بعتبہ اقبال فرستادہ لوازم فروتنی و نیازمندی پیغام داد - چون فرستادگان بدرگاہ معلی رسیدند چنانچہ مصلحت خود را عرض نمودہ جواب بجهت فتنہ و فساد دشمن نیافتند - چون این خبر بخانخانان رسید ارادہ نمود کہ خود آمدہ حقیقت فساد و اہل شر را عرض نماید - آن گروہ کہ مادہ این معاملہ بودند عرض نمودند کہ آمدن خانخانان مصلحت نیست - و سخنان ناولتخواہانہ عرض نمودند - و پیشتر از آنکہ خانخانان بیاید بادشاہ را بجانب

جهانباني خانخانان را اسم اتاليقي برده بودند بارها بزبان مبارک خانخانان را خان بابا ميخواندند - و کمال الطاف داشتند - آخر الامر اهل فساد چنان نمودند که بادشاه با ماهم انکه و شرف الدين حسين ميرزا و ادهم خان درميان آوردند که ميخواهم که خانخانان و خوشامد گويان ايشان را مثل شيخ گدای و قيا بيگ و ديگران را سزای دهم - و اين کفگاش که در بيانه برسم شکار رفته بودند اتفاق افتاد - و درين اثنا سخن سازان بعرض رسانيدند که خانخانان ميرزا ابوالقاسم پسر ميرزا کامران را ميخواهد از بند بر آورده بادشاه سازد - ميرزا ابوالقاسم را ازين سخن طلب داشته با خود ميداشتند - در قصبه سکندره محمد باقي بقلاني اين سخن را از ماهم انکه بشنيد - في الحال بخانخانان رسانيد - از روى اخلاص و دولتخواهي که داشت اين قسم سخنان را بى ته دانسته اصلا نظر بران نمي گماشت - و در خدمتگاري بيشتري از پيشتر مي کوشيد - و مرکب عالي شکار گزان بر ساحت کول ظل اقبال انداختند - چون مريم مکاني در دهلي بود به پوسيدن ايشان دهلي آمدند - و درميان قصبه خرجه شده بسرای تيليگ^(۱) و زود سعادت ارزاني داشتند - درين ايام شهاب الدين احمد خان رسيد * بتاريخ سه شنبه بيست و هشتم جمادي الآخر عرصه دهلي بقدم شاهنشاهي فرآسماني يافت - در يفتجا اظهار بى عزايتي بخانخانان بسخی اهل غرض ظاهر ساختند - و پرده از روى کار يکبارگي برداشتند - و فرمان عاطفت بشمس الدين محمد خان انکه که در بهيره بود نوشتند که آمده لاهور را متصرف شود - شهر را بخان کلان سپرده بزودي متوجه درگاه شود - و مهدي قاسم خان را بحضور آورد - او بفرموده عمل نمود - و نشان بمنعم خان عؤصور يافت که علم

مقتصرف بود - بهادر خان روی بتسخیر آن ملک آورد - چون بقصده سیری
رسید برهم خوردگی معامله خانخانان روی داد - بهادر خان معاودت نموده
آن فتح بوقت دیگر افتاد *

سال پنجم از جلوس شاهنشاهی

حضرت متوجه شکار شدند - و اموری که از خانخانان سرزد آن بود
که سخن واقعه طلبان باعث غبار خاطر پادشاهی شد - مجمل این
قضیه آنکه فیل پادشاهی در مستیها نافرمانی نموده متوجه فیل
خانخانان شد - و آن چنان دندان بر شکمش زد که روده‌های فیل
خانخانان برآمد - خانخانان مغلوب غضب شده آن فیلبان را بجهت
عبور دیگر فیلبانان که بدیگر بندگان این کار ننمایند بیاسا رسانید - و دیگر
آنکه روزی یکی از فیلان پادشاهی بدمستی کرده خود را در دریای
جون انداخت - خانخانان در کشتی نشسته سیر میکرد - فیل روی به
جانب کشتی خانخانان کرد - عاقبت فیلبان بر او غالب آمده آسیبی
بکشتی نرسید - و خانخانان نیز از آسیب آن بی اعتدال مصون ماند - چون
این معنی بعرض اقدس رسید بجهت دل‌اسای خانخانان فیلبان را بسته
پیش خانخانان فرستادند - خانخانان از غایت غضب فیلبان را بیاسا رسانید -
و ازین مقدمات ظاهر بدنما باطن خوب اهل فساد واقعه طلبان راه سخن
یافته مزاج بادشاه را منحرف ساختند - در ظاهر فیادانی را که بادشاه زمان
بسته نزد اعتماد الدوله و رکن السلطنه خود بجهت جرمی بفرستند کشتن
او بدنماست - و بجهت نسق ملک داری و قانون سلطنت بد نیست -
چرا که درین مرتبه که نسبت باین قسم خانخانانی این بی ادبی کرد
و خلاص شد - دیگر بر هر کس از عالم می‌رسد آزار می‌رساند - چون حضرت

سر در کنج خمول و پا در گلیم نامرادی کشیده در کفجی بزشینی و علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و جلال بسیاری و بزه و صلاح پردازی - بعد از آن بهره در وقت گنجد با تو آن کنم - ناصر الملک اسباب را سپرده انزوا اختیار نمود - بعد از چند روز او را مقید ساخته میخواست بقلعه فرستد - رخصت سفر حجاز یافته بگجرات رفت - فتح خان بلوچ او را نگاه داشت - درین اثنا نوشته شرف الدین حسین میرزا و ادهم خان رسید که هر جا رسیده توقف نماید و انتظار سانحه غیبی بکشد - از آنجا معارفت نموده بدره جهاس^(۱) آمده رحل اقامت انداخت و آن تغلی را مضبوط ساخت - چون این خبر بخانخانان رسید شاه قلی محرم و جمعی را فرستاد که او را دستگیر نمایند - اندک جنگ نموده با معدودی بدر رفت - و اسباب او بدست آمد - خانخانان بجهت اهل فساد و کوتاه بینان این چنین مخلص کار دانی را ضایع ساخت - و بعد از او وکالت خانخانان بجای محمّد سیستانی که از ملازمان قدیم او بود تفویض یافت - و خاطر اشرف بفتح قلعه رنڈپور مایل شد - چهار نام غلامی از غلامان سلیم خان در آنجا دم استقلال می زد - او از بیم حضرت بادشاهی بدست رای سید^(۲) که از ملازمان وانا اودیسنک بود قلعه را فروخت - درین ولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود - و حبیب علی خان را باستخلاص آن قلعه فرستادند - و قلعه محاصره بود که تفرقه احوال خانخانان ظاهر شد - شهر یار عالم آرا بسیر گوالیار تشریف بردند - درین حال بهادر خان برادر علی قلی خان را بتسخیر مالوه فرستادند - و شجاعت خان که بزبان هندی سجادول خان گویند دران ملک فرمان ده بوده - و بعد از او باز بهادر پسر او آن ملک را

(۱) در اکبرنامه صفحه ۸۷ جهان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۸۷ رای سرچن مذکور شده ۱۲ مصحح *

عین مستی یاد آرام جان کود - و اظهار بی آرامی نمود - و توقع داشت که عبد الرحمن آرام جان را بمجلس آورد - عبد الرحمن از قبول این معنی سر باز زده در مقام امتناع در آمد - شاهم بیگ در غضب آمده و حقوق سابق را فراموش کرده عبد الرحمن را بریست - و لولی را از خانه بر آورده در باغی که نزدیک خانه او بود برده مجلس شراب و نغمه گرم کود - درین اثنا مرید بیگ برادر عبد الرحمن مسلح شده بدر باغ آمده جنگ در پیوست - و تیری بوان سغله زده بکشت - و عبد الرحمن از بند خلاص شده خود را بدرگاه جهان پناه رسانید و مشمول عواطف شد - و علیقلی خان از شنیدن این قصه درهم شده بی اختیار عبد الرحمن بیگ را تا کنار دریای گنگ تعاقب نمود و نومید باز گشت - و نعلش ساربان پسر را بچونپور برده در کنار آب کولاب دفن کرد - و عمارتی بر سر مزار او ساخت - و بی سعی فرمان پذیران فتنه از نو نشست * ناصر الملک دران روز در بساط عزت بادشاهی راه تقرب یافته بود - چند روزی بیمار شد و در آنوقت خان خانان را سوء المزاجی با ناصر الملک بود - باوجود این حال خان خانان بعیادت او رفت - غلام ترکی که دربان او بود از روی نادانستگی گفت خبر کدم - خان خانان ازین معنی متغیر شده - ناصر الملک از خانه بر آمده در مقام عذر خواهی ایستاد - خان خانان زمانی بوده چین در ابرو بیرون آمد و در فکر ناصر الملک شد - غرض گویان نیز سخنان گفتند - و شیخ گدائی که عمده ایشان بود بیشتر فساد نمود - خان خانان امین الدین بخشی را پیش او فرستاد که تو در کسوت طالب علمی و فقر بودی که در قندهار رسیدی - چون در آداب و اخلاص میکوشیدی ترا بمغاصب و مراتب بزرگ بلند گردانیدم - چون تنگ حوصله بودی و بیگ ساغر از دست رفتی ملاحظه داریم که از تو فساد عظیم سرزند - بهتر آنست که

سوانح هدایت اندما کشته شدن آن ساربان پسر ست - و تفصیل بخاک
 نیستی فرو رفتن او که مهین منصوبه اقبال تواند بود آنست - که
 علیقلی خان ظاهر صورت اطاعت نموده بقلییس او را از خود دور کرد -
 و آن سفله تهی میان دران حوالی به بدمستی میگذرانید - روزی بقصده
 هرپور^(۱) که جاگیر عبد الرحمن بیگ پسر موید بیگ بود رفت - و این
 ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبد الرحمن مذکور علاقه معشوقی داشت -
 بروش خدایت ماوراء الذهر نه سوزی و نه گدازی راه بی حیائی
 و بی آزرمی سپرده باهم نرد عشق می باختند - باین نسبت بخانه او
 آمد و یک آرام جان کرد - و خواست که آرام جان را باز گردانیده بگیرد -
 و قصه آرام جان آنست که او از لولیان بود و علیقلی خان بشوق تمام - که
 سوچشمه اش طغیان شهوت است - آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کس
 بود دل هرزه گرد بی معنی را باو پیوسته عقد بست - و در سلک زنان
 خود در آورد و بزم شراب که با شاهم بیگ ساربان داشتی او را حاضر
 ساختی - رفته رفته شاهم بیگ را تعلق خاطر می باو بهم رسید - چه تعلق
 خاطر که رابطه شهوات نفسانی شیطانی بود - شبی آن سفله بدمست
 اظهار میل باو نموده - علیقلی خان از بی حمیتی که داشت باو داد -
 و این بی غیرتی را بخود راه داد که زن نکاحی خود را باو داد -
 و ولایت وسیعی که داشت دو حصه بآن میان تهی داد که خرج خود
 نماید و یک حصه را خود متصرف شد - شاهم بیگ نیز مدتی از روی
 بدمستی بآرام جان شهوت رانی کرد - و بعدد الرحمن بیگ بخشید -
 و او آنرا زن خود ساخته در پرده حجاب نگه میداشت - تا آنکه شاهم بیگ
 بخانه عبد الرحمن مهمان شد - و عبد الرحمن را تصور علیقلی خان کرده در

(۱) در اکبر نامه صفحه ۸۳ سرهرپور ثبت شده ۱۲ مصحح *

قندهار را چون حضرت جهانباني میفرمودند که بعد از فتح همدوستان بهحضرت شاه میدهم - انسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده عذر خواسته متوجه درگاه شود - او قلعه را سپرده بسجده مشرف شد * و از بدایع سوانح تجرد گزیدن و جوگی شدن شاه قلی سلطان محرم است - چه قبول خان نام پسری که فنون رقص دانستی با وی بود و او علاقه خاطرى باو داشت - چون شاهنشاهی این طرز از ملازمان نمی پسندیدند هرچند پاکبازی باشد - پسر را ازو جدا فرموده به پاسبان سپردند * شاه قلی سلطان آتش در خان و مان خود زده و لباس جوگیان پوشیده در گوشه نشست - خان خانان در دلایى او غزلی گفته در تلانی و قدازک سعی نمود - و باز بتوجه بادشاهی بکال خود آمد *

★ هال چهارم از جلوس شاهنشاهی

رای پادشاهی بران شد که لشکری ببلاد لکنو و محال متعلق علی قلی خان فرستد و او را از غفلت آگاه سازد - اگر سلوک اخلاص پیش گرفته ساربان پسر را بدرگاه فرستد - و یا از خود دور سازد عساکر منصوره بجنوبپور و آن حدود رود و تفبیه افغانان نماید - و اگر آن بدمست قدر این عنایت نداند سزای او دهند - قیا خان کنگ و دیگر امرا را رخصت فرمودند - چون هنوز پردۀ بی آزمی او دریده نشده بود و روزی چند بایستی که پرده از کار او برداشته شود - لکنو و آن حدود بعساکر منصوره سپرده خود بدسخیو جنوبپور مشغول شد - و شاهم بیگ ساربان پسر را از پیش خود راند - و جنوبپور بدست او درآمد - اگر این کار از صمیم خاطرش می بود بایستی که او را بدرگاه فرستد باری بهرنکو که باشد اظهار دولت خواهی نموده عرایض و پیشکش بدرگاه معلی فرستاد * و از

را از فیل جدا ساختند - و دل برهم زده عالم آسود - خان خانان از استماع این خبر بیدل شده خود را به پایتخت سرپر والا رسانید - و بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار ریخت - و اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بر آن سوار شدند دلسفکار نام فیلی بود که خان خانان از غنایم مایچواره آورده بود - و جنت آشیانی بشاهنشاهی در لاهور عنایت نموده بودند - و اول فیلی که خان خانان بمردم داد این فیل بود * و خواجه عبد الله را بر سر راجه کتور فرستادند که در قلعه متحصن شده بود - و آن کار بسعی او بانجام رسیده و فتحی عظیم دست داد - و از آنجا بآگره نهضت نمودند - و از دهلی بآگره رای انور اقتضا نمود که در کشتی نشسته سیر دریا نموده بمطلب آگاهی یابند - در آن سفر چراغان کشتی و شکار ماهی و مرغابی فرموده یکشنبه هفدهم محرم سنه نه صد و شصت و شش نزول همایون بشهر آگره واقع شد - و قلعه گوالیار بتصرف در آمد * متأثر اقبال درین سال کارزار کمال خان ککر و ظفر یافتن ارست - چون دارالملک آگره بوجود شاهنشاهی نورانی گشت - جمعی از افغانان که ایشان را میانه گویند در صریح سر بفساد برداشتند - کمال خان بتادیب ایشان رفت و مظفر باز آمد * و ادهم خان را بر سر طایفه که در هنگاپت^(۱) مخالفت مینمود فرستادند - آن ملک بعمل آمد * و هم درین سال قندهار که بجایگزین خان خانان مقرر بود - و شاه محمد قلاتی ملازم خان خانان بکومک والی ایران بهادر خان را منکوب ساخت و بر پیمان خود نه ایستاد - والی ایران سلطان حسین میرزا برادرزاده خود را بعزم تسخیر آنجا فرستاده بود - و حضرت شاهنشاهی منشور عاطفت بشاه محمد قلاتی نوشته بودند که

(۱) در اکبر نامه صفحه ۷۸ هنگانت مرقوم است ۱۲ مصحح *

غضب شده اورا از برج قلعه فیروز آباد دهلی بریز انداخت - و گفت
این مردک اکنون مظهر اسم خود گشت - و ملاحظه خاطرها نمود -
خان خاندان از ناصرالملک آزردہ شدہ انتقام اورا بوقت دیگر انداخت *
و از سوانح آنکه مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بسعی ناصرالملک
بیاسا رسید - و جفت آشیانی اورا مصاحب متافق میگفتند - و گاهی
این مصاحب در صحبت شاه ابوالمعالي و گاهی در مجلس خبائث
علیقلی خان می بود - خان خاندان اورا مقید ساخته روانه سفر حجاز
ساخته بود - از قدمگاه برآمده متوجه بود که قدمش بعدم فرو رفت -
و باعث براین امر ناصرالملک بود - باهتمام تمام خان خاندان را بران
داشت که دو قطعه قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش خلاص
نوشته انداخته شود - تا هر نقشی که از پرده غیب بظهور آید و بر رو افتد -
آنرا فرموده الهی دانسته کار بندیم - و هم چنانکه اندیشه بود تقدیر موافق
تدبیر آمد - و در ساعت بسزا رسید * و دیگر سوانحی که رو داد کشته شدن
پادشاه قلی بود باشاره خان خاندان و بسعی منعم خان در کابل - و اسم او
جلال الدین محمود بود که پادشاه قلی خود را نام کرده بود - بحرفهای
دور از کار در لباس طرفگی و ظرافت که نادانان آن را خوش طبعی نام
نهادہ اند بسر می برد - و هیچکس نبود که خسی از خارستان او در پهلوی
نداشت - و این مقدمه باعث قتل او شد * و بعد ازین قضیه جنگ
فیل این خدیو ست و فرو رفتن دست فیلی که حضرت بر او سوار بودند -
و بسر در آمدن آن جوان پهلوان و گرفتن ریسمان گردن فیل بدست اشرف
و آنرا قائم گرفتن و از یک طرف غریو عالمیان و از یک جانب کششهای
فیل در بر آمدن شخص قدسی نژاد آنحضرت - در چنین وقتی که خاطر
روزگار اشفته بود جمعی فراخ حوصله های تیز هوش پیش آمده آنحضرت

جنت آشیانی نمایند - چه در هنگام شکست امرا و استیلاي هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاه نعلش آن حضرت را بسرهند آورده بودند - و تا حال آن صندوق قدسي را محفوف استار خفا ساخته در آنجا بودیعت گذاشته بودند - در اندک زمانی بعد از احراز این امنیت بحصار رفته روشني افزای اردوی معلی شدند - خان خانان درین سفر بموجب التماس همراه بود - و در حصار میان فاصر الملک و شیخ گدائی نقاضی بهمرسید - چون خان خانان رعایت احوال شیخ بغایت می نمود جانب او گرفت - ناصر الملک روزی چند خاطر غبارآورده ساخته بدرخانه نیامد - آخر صلح کردند - چون عساکر اقبال بحاجی خان رسید بی جنگ متفرق شدند - و حاجی خان بمجرات افتاد - لشکر منصور باجمیر و دیگر ولایات رفته راجپوتان را بصوب عدم راهبري کردند - عالم پناه از راه سامانه متوجه دهلي شدند - و در بیست و پنجم جمادي الآخر دهلي را منور ساختند - و در آن ایام خان خانان چون سخفان اهل غرض از حد گذشته بود بهفته دو روز بدربار مي آمد - و در دیوان خانۀ بادشاهي مي نشست و دیوان میداشت - درین حال علیقلی خان بساریان پسر عا شق شد - و افعال نالائق ناشایسته ازو بعمل آمد - و آن پسر را بدستور خدایث ماوراءالنهر بادشاهم گفته کورنش و تسلیم می نمود - و در آخر ازین رهگذر عصیان ورزیده بد نام و نمک بحرام شد - و مآل حال آن ساریان پسر و او از تاریخ اکبری مفصلا ظاهر است متصدی ایراد آن نمیشود - و ناصر الملک نکوهش احوال خسران مآل او کردی - و خان خانان از بزرگی کارهای ناهنجار او را ناکرده مي انگاشت و رعایت خاطر او میکرد - برج علي نام ملازم خود را فرستاد که شاید شورش در خانه را تواند تسکین داد - ناصر الملک در

در محاصره مانکوت خال خلاف بر چهره او دیده بود بیدار رسید - چون چهار ماه و چهارده روز لاهور مقر موکب همایون بود بتاریخ پانزدهم صفر سنه نهصد و شصت و پنج بجانب دهلی نهضت نمودند - سوانحی که در قصیده جالندر دست داد انعقاد خانخانان بود بسلطان سلیمه بیگم - و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانپانی در عهد جهان آرائی خود آن عفت قباب را که خواهرزاده خود و صبیغه میرزا نور الدین محمد بود نامزد خانخانان کرده بود که بعد از فتح هندوستان در دانه فطرت را بخانخانان سپارد - و مرهون وقت مانده بود - تا درین وقت خانخانان خاطر بر سرانجام این داعیه گماشتند و استدعای آن نموده - بامضای آن حکم رفت - ما هم آنکه درین معامله سعی موفور بظهور رسانید - چنانکه عقد و زفاف در یک هفته صورت بست - و سلطان سلیمه بیگم صبیغه میرزا نور الدین محمد بن میرزا علاء الدوله است که نسبت بخواجه حسن عطار میرساند - و ایشان پسر خواجه علاء الدین اند که خلیفه اول نقشبندیه است - و بدامادی سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید اختصاص داشته - ویشه بیگم دختر علی شکر بیگ ترکمان که جد چهارم خانخانانست که در عقد سلطان محمود میرزا بوده دختر بیواسطه او را که از میرزا شده بود با خواجه حسن عطار عقد بستند *

ذکر سال سیوم از جلوس شاهنشاهی

رایات جلال از عرصه جالندر بعزم دهلی نهضت نمود - و چون از آب ستلج گذشت مسرعان کار آگاه خیر آوردند که حاجی خان با افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند دم مساوت میزنند - جمعی از بهادران بسرکردگی فاضل الملک روانه شد - بادشاه بسرهند متوجه شدند که زیارت جهانپانی

باز بران وحشی نژاد سوار شدند . و این از عجایب تصرفات ایشان بود .
و عارفه از لطایف غیبی نسبت بحال ایشان بود دانسته فتح عزیمت
تنها روی فرموده بدل گرمی و نوازش نوئیان اخلاصمند که در اردوی معلا
بودند توجه فرمودند - بذاریخ یازدهم شوال پیشتر از اردوی معلی جریده
بلاهور آمدند - واقعه طلبان بخانخانان اظهار نمودند که رفتن شاهنشاهی
بجهت بی شغقتیست که بشما دارد - خانخانان بشمس الدین محمد خان
انگه آن سخن درمیان نهاد که این سخن باین طریق مذکور میشود -
الحمد لله که چهره اخلاص من درین دودمان عالی از غبار ریو و ریا
مبرا ست - آیا آنچه واقعه طلبان میگویند موافق مزاج شاهنشاهی ست
یا نه - شمس الدین محمد خان سخنان هوشمندانه درمیانه آورد که این
سخن اصلی ندارد - و شاهنشاهی را نسبت بشما این اعتقاد نیست -
تا آنکه خانخانان بعضی از فیلان بادشاهی بجهت ضبط و نگاه داشت
که مهاوئان خوب نگاه نمیداشتند بمردم معتمد سپرد - و بعضی از فیلان که
بکاری نمی آمد و بعضی جان سپاران را درکار بود و جانشینان کرده
بودند دولتخواهی تصور نموده باین طریق تقسیم نمود - واقعه طلبان این
مقدمه را نیز بخلاف واقع بشاهنشاهی رسانیدند که خانخانان باین روش
فیلان خاصه را از شاهنشاهی جدا ساخت و فکری دارد - و این دروغ
راست نما را درمیانه مردم نیز شهرت دادند - باوجود این سخن سازیها
اگرچه شاهنشاهی اخلاص و اعتقاد خانخانان را میدانستند - خلش خاطر
نیز ازین رهگذر بهم رسانیدند - در لاهور سلطان آدم کاکر بزمین بوس رسید -
چون خدمات ازو سر زده بود و میرزا کامران را او گرفته بخدمت آورده بود
بنوازشات سرافراز شد - و التماس نمود که بسفر هندوستان او را نیاورند -
التماس او مبذول گشت - در ایام بودن لاهور بختمل که خانخانان

پیشکشهای لایق با فیلان کوه پیکر و کلید قلعه بتاریخ بیست هشتم ماه
 رمضان باریای دولت سپرد - و پسر و غازیخان را به بندگی فرستاده خود
 از زندان حصار بیرون رفت - و خود را به خرید و بهار که بجایگز او مقرر
 شده بود رسانید - و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت - چون قلعه فتح شد
 حراست آن به ابو القاسم موجی مقرر شد - موکب شاهنشاهی بتاریخ
 دوم شوال بعد از شش ماه و کسری از دامن کوه سواک بلاهور نهضت
 نمود - در اثنای راه بجهت اهل فساد خاطر خانخانان برهم خورد -
 و شرح آن ماجرا آنست که فی الجملة عارضه در طبیعت خانخان بهم
 رسیده بود - دنبلی داشت و سواری نمی توانست نمود - حضرت
 شاهنشاهی را میل جنگ فیل شد - فیلان جنگ کزان نزدیک خیمه
 خانخانان رسیدند - و هجوم عام نیز با آن فیلان بود - خانخانان این مقدمه
 را بعامم افکه بنوعی اظهار نمود که این قسم امور دیگر از شاهنشاهی
 واقع نشود - اهل عالم گمان بی لطفی شاهنشاهی بایشان نکند - سخن
 سازان این مقدمه را نوعی دیگر بشاهنشاهی عرض نمودند - که خانخانان
 مقوم شده و گمان برده که فیلان باشاره شاهنشاهی بحوالی منزل او
 رفته اند - کجا این مقدمه در خاطر خانخانان میگذشت - جهان خدیو
 متوجه لاهور شدند - حکم شد که هیچکس همراه نباشد - به باطن با خدا
 در راز و به ظاهر از خلق خشم آلود از معسکر بیرون آمدند - و براسپی
 سوار بودند که چون از دست رفتی دیگر بدست نیامدی - درین
 تنها روی ناگاه بکری فروز آمدند - آن آتش خوی باد رفتار تندپها کرده
 رم کرد - چنانکه از نظر دوربین ایشان دور شد - نه همراهی و نه اسپ
 لحظه در اندیشه این کار بودند - دیدند که همان اسپ از دور دویده
 دویده می آید - و بآرامش بخدمت آمده ایستاد و در شگفت ماندند -

بودند مریم مکانی از کابل بلاهور آمدند - شاهنشاهی خانخانان را بمکاصره مانکوت گذاشته خود باستقبال مریم مکانی بلاهور رفتند - و ملاقات ایشان را دریافتند - درین هنگام که مانکوت حصار بود حسن خان بچکوتی فرست کا دانسته متوجه فهب و غارت سنبل شد - و جلال خان سوز را با خود یار کرد - خانخانان با امرای شاهی که دران حدود بود متوجه او شد - در ظاهر لکهنو بمکاربه پیش آمد - با آنکه مخالف بیست هزار و متابعان درگاه بادشاهی چهار هزار بودند کامروا شدند - و غنیمت بسیار بدست آمد - و از فیلان نامی که بدست آمده بود سبدلیا و دلسنکا در حلقه فیلان شاهی داخل شد - چون مآل حال خان زمان باینجا انجامید تفصیل حال نوشته نمیشود - و از سوانح اقبال که هنگام مکاصره مانکوت بظهور آمده شروع مینماید - قلعه گوالیار که از قلاع مشهور هندوستان است در تصرف مبارز خان عدلی بود - و سنبل نام غلامی از غلامان سلیم خان پسر شیرخان از جانب او بحکومت آن قلعه کلا کچ نهاد - راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بوده اند با راجپوتان آن قلعه را محاصره نموده بود - قیا خان از آگره متوجه گوالیار شد - راجه رام ساه قلعه را گذاشته رو به پیکار آورد - قیا خان پای ثبات افشوده غنیم را برداشت و بمکاصره قلعه اهتمام نمود - شاهنشاهی و خانخانان بمکاصره مانکوت مشغول بودند - حیدر خان پسر محمد خان حاکم بفکاله بانتقام خون پدر متوجه مبارز خان شد و مصاف نموده - مبارز خان کشته شد - چون این خبر بساکنان قلعه رسید بزهار در آمدند - آنکه خان را بجهت دلاسای اهل قلعه فرستاده سخنان درمیانہ گفته شد - ناصر الملک که وکیل خانخانان بود در انجام مرام سکندر باعث شده - قرار شد که عبد الرحمن پسر خود را مصحوب غازیخان تنور بدرگاه عالم پناه فرستد و قلعه تسلیم نماید - و تقصیرات او بعفو مقرون گردد -

پیشانی سطور بزرگی از خطوط ناصیه حال او خواندند - و بمژدهای گرامی مسرت پیرای دلهای اخلاص سرشت شدند - و الحق بتوجه حضرت شاهنشاهی که انسیر اهلّیت و کیمیای جوهر سعادت ست همان طور بظهور آمد - چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد و آثار فزونی بزرگی از پیشانی او خوانده میشد - و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشته قلم تفصیل خواهد شد - چون جالذدر مخیم سرادقات جلال شد - اسکندر افغان که رایست فساد برافراشته بود - بطرف کوهستان سواک رفت - موبک ظفر نشان بداعیه رفع او بجانب سواک که عالمیست مآوای این عالم توجه نموده بعرضه قصبه دیو هفت نزل فرمودند - و از آنجا به دمهری شتافتند *

ذکر سال دویم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی

چون دران مقام آرام یافتند اسکندر فرار نموده بقلعه مانکوت در آمد - شاهنشاهی امر محاصره تسخیر آن حصار فرمودند - و سوانکی که در آن حال دست داد بهادر خان برادر خان زمان که در زمین داور گرد فساد و فتنه انگیزخته بود - و قندهار و زمین داور بجاگیر خانخانان مقرر بود - سزای اعمال او در کنار او نهاد - مجمل این مهم ایفکه بهادر خان بخیال فاسد با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره اراده گرفتن قندهار که خانخانان باهتنام شاه محمد قندهاری گذاشته بود داشت - و قبل از آنکه ایشان کاری بسازند شاه محمد ایشان را بدست در آورده بنیاسا رسانید - و این فتح بمدد و کومک فرمان فرمای ایران شاه طهماسب شد که سه هزار کس بسرکردگی یار علی بیگ افشار بمدد شاه محمد قندهاری فرستاد - چون آن مهم بانمام رسید کومکیان را عذر خواهی نموده بایران فرستاد - چون آنحضرت بمحاصره مانکوت مشغول

و ناگورو آن حدود بتصرف آورد . چون استیلای حاجی خان بمسامع علیّه رسید سید محمد قاسم خان نیشاپوری و جمعی بدفع او تعیین شدند . ساحت دهلی و میان دوآب از خس و خاشاک معاندان پاک شد . بخاطر اشرف رسید که ولایت شرقیه هند را مفتوح سازند . درین حال خضر خان را با اسکندر سور در نواحی لاهور مصاف افتاد . و خضر خان هزیمتی بلاهور آمد . سکندر خان اوزبک را که خطاب خان عالم یانته بود بدفع او روان ساختند . و ظاهر شد که اسکندر سور نا توجه پادشاهی بآنصوب از فتنه نمی نشیند . عزیمت شرقیه را موقوف داشته اراده پنجاب مصمم گشت . از دیوان لسان الغیب تفرار نمودند . این بیت برآمد

* بیت *

سکندر را نمی بخشند آبی * بزور و زر میسر نیست این کار
دور بیدان این معنی را نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیده الهی
نمودند - بنابرین چهارم صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته
به پنجاب نهضت نمودند - بنابرین پنجشنبه چهاردهم شهر صفر از لاهور
خبر آمد که در خانه خانخانان از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان
میوات میشود فرزندی متولد شد عبد الرحیم نام نهادند . و بمجمل این
سخن آنکه در وقتی که حضرت جهانبانی بدلهلی آمدند برای تسلی
زمین داران اولیای دولت بفورندان این طبقه نسبت میکردند - از آنجمله
جمال خان عمزاده حسن خان میواتی که بشرف زمین بوس رسید او را
دو صبیبه بود - عاطف خسروانی دختر کلان او را در حباله عقد خود در آورد -
و همشیره خرد او را در عقد خانخانان - این فرزند گرمی از بطن آن والا نژاد
پاکیزه گوهر بعرصه وجود خرامید - و اختر شناسان بزرگی و شایستگی او را
از دلایل زایچه طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند - و سواد خوانان با صکایف

لغزیده - اما هنوز بازار کشش و کوشش گوم بود موکب عالم آرا آهنگ
 رزم نموده متوجه پیش شدند - و یرلیخ والا صادر شد که ملازمان جبهه
 پوشیده حاضر باشند - خانخانان در پیش صفها و قشونات میگردید - و در
 حفظ قوانین نبود و نگاهداشت مراتب جنگ اهتمام مینمود - درین حال
 مهچنه لوائی جهانکشای طلیعه فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت - بهادران
 پی در پی هم مژده فتح می رسانیدند - شاه قلی محرم که ملازم خانخانان
 بود هیمو را دستگیر نموده به حضور اقدس آورد - و بغوازشهای پادشاهانه
 و خانخانانی سرافراز گردید - در میانه حرب تیری بر چشم هیمو رسیده گرفتار
 شده بود - پانصد فیل بدست در آمد - و پنجم هزار کس از لشکر هیمو کشته
 شد - هرچند سخنان ازو پرسیدند از جهالت جواب نداد - خانخانان التماس
 نمود که شاهنشاهی هیمو را بدست خود بگذارند - و بوسیله غزا بر مدارج
 ثواب اعتلا نمایند - از کشتن اسپری همت اوشان ابا نمود - خانخانان چون
 دانست که حضرت شاهنشاهی متوجه نمیشوند خود در تحصیل این
 ثواب موهوم شد - و عالم را از لوث هستی او پاک ساخت - سکندر خان
 متعاقب هزیمتیان رفته دهلی را بتصرف آورد - حضرت شاهنشاهی پرتو
 القات بر دهلی انداختند - درین اثنا خبر رسید که حاجی خان غلام
 شیر خان افغان دم عصیان میزند - ناصر الملک را با جمعی بآن خدمت
 تعیین فرمودند - حاجی خان پیشتر از رسیدن ساسک فرار نمود - الور
 و میوات بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد - و از آنجا بحدود قصبه
 رلواکی^(۱) که بغه و بار هیمو آنجا بود روان شدند - و پدر هیمو را دستگیر ساخته
 پیش ناصر الملک آوردند - و ملا پیر محمد کار او بساخت - حاجی خان
 از قصبه الور بر آمده باجمیر رفت - و انا را در آنجا شکست داد - اجمیر

(۱) در اکبرنامه قصبه دیوتی ماچاری ذکر شده ۱۲ مصحح *

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه باهیمو و بیاسا رسیدن او

چون خبر توجه ریات اقبال در قصبهٔ پانی پت در لشکر مخالف انتشار یافت - هیمو توپخانهٔ خود را بسرکردگی مبارکخان بسی کوهی دهلی فرستاد - و خود در استعداد پیکار شد - و این گمان نداشت که عساکر منصوبه باستعجال خواهد آمد - شیردلان بمنقلای چون آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیدند - فوجی آراسته بهمراهی لعل خان بدخشی و دیگر سرداران پیشتر فرستادند که دستبرد می نمایند - چون آن قوم خبر جمعیت غنیم نوشته فرستادند - و علی قلی خان فیز خود را بایشان ملحق ساخت - و چابک دستان به نیروی اقبال شاهنشاهی فیلان بتصرف آوردند - آن گروه بی جنگ راه گریز پیش گرفتند - هیمو از سماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داده شور افزای گشت - و باستعجال تمام روان شد - از جمله پانصد فیل کوه پیکر همراه داشت - و سی هزار سوار کار طاب راجپوت و افغان همگی آمادهٔ نبرد شدند - و بتاریخ روز پنجشنبه دوم محرم سنه نهصد و شصت و چهار قراولان رسیده خبر رسیدن غنیم و شرح بسیاری ایشان بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند - دلاوران عرصهٔ اقبال کس بدرگاه معلی فرستادهٔ خود آمادهٔ جان نثاری شدند - و درمیان عسکر اقبال که ده هزار کس بودند پنج هزار مرد مصاف زیاده نبود - شاهنشاهی نیز متوجه شدند - چون به کرنال رسیدند خبر نزدیک رسیدن غنیم بمنقلای در اردوی اشرف شایع گشت - و متعاقب رسیدن غنیم بمنقلای و اخبار ناخوش رسید - و همچنین معلوم شد که جمعی را پای ثبات از جای

بر انداختن خانخانان بود - و تعصب مذهب دین برانداز را هر کدام از متکذّبات دین دانسته در برانداختن هم ساعی بودند - خانخانان چون تردیخان بیگ از وقوع شکست هیمو خجالت برده بار یافته بود - فرصت دانسته راه دوستی تازه ساخت - بسعی پیر محمد شیروانی او را بخاندۀ خود طلبید - فرمانبرانش کار او ساختند - و خواجه سلطان قلی و میر منشی را با خنجر بیگ قوم تردیخان بیگ مقید ساختند - حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح کار خود را در سرانجام مهمان ملکی بی پروا نموده بودند - و بشکار مشغول بودند - در حین شکار خبر کشتن تردیخان بیگ بمسامع علیّه رسید - پرتو التفات بر تحقیق این قضیه بینداختند - چون از شکار فارغ شده بسرادات عزت رسیدند - خانخانان مولانا پیر محمد شیروانی وکیل خود را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این جرأت از من غیر دولتمندخواهی نیست - تردیخان بیگ درین جنگ دانسته عار گردیختن بر خود پسندیده بود - اگر درین قسم امور اهمال رود و تغافل ورزیده شود مهمات کلبی که پیش نهاد ضمیر انور ست متمشّی نمیشود - و ازین که گستاخی نموده از حضرت رخصت این کار نگرفته کرده ام شرمندۀ ام - آن خدیو جهان و جهان معنی خانخانان را که خیر خواه و جانسپار این درگاه بود نوازش فرمودند - و معذرت خانخانان را پذیرفتند - و جمعی را بسرکردگی علی قلی خان شیبانی برسم منقلای مقرر نمودند - خانخانان نیز از ملازمان خود جمعی کثیر را بسرکردگی حسین قلی بیگ و شاه قلی محرم هراول منقلای ساخت که هنگام جانفشانی گرم سازند - آن دولتمندان عیار کارگذاری از یکدیگر گرفته در آرایش صفوف اهتمام نمودند - گیتی خدیو و خانخانان نیز پای دولت در رکاب اقبال نهادند *

رسیدن خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع عز و جلال و نهضت موکب اقبال بدفع آن نکبت مآل

و هفوز معامله اسکندر تمام نشده بود که هیمو که سابقاً ذکر شد که خزاین و فیلان شیرخان و سلیم خان افغان بدست او افتاده بود لوای سلطنت بر افراشت - و بخیال فاسد بدلهی آمد و با امرا جنگ عظیم کرد - و امرا مغهزم شدند - و دهلی بتصرف آورد - پنجاه هزار سوار و هزار فیل جمع آورد - و تردیخان بیگ و علی قلی شیبانی و جمعی از بهادران سپاه در برابر او درآمده - مصافی عظیم دست داد - و هیمو بعد از جلاوت بسیار که سه هزار کس خود را بکشتن داد فرار برقرار اختیار نمود - چون لشکر بغارت مشغول شد بر فوج لشکر منصور تاخت - و خواجه سلطان قلی افضل خان و میر معشی مسلک فرار اختیار نمودند - فتح مختص شده برعکس شد - و هیمو بدین وسیله دارالملک دهلی را مالک شد - چون این خبر بخانخانان رسید بسده بارگاه بادشاهی عرض نمود - و بسر انجام پورش عساکر حکم شد - و جمعی بهمراهی خضر خواجه و نظام پنجاب گذاشته دفع او را پیش نهاد همت ساختند - مراسم عید قربان بجای آورده روز پنجشنبه فی حجه در عیدگاه مقام کردند - و فرمان به تردیخان بیگ عز اصدار یافت که آزرده نباشد که تلافی خواهد شد - هیزدهم این ماه بسرهند رسیدند - علی قلی درینجا بعثیه بوسی رسید * و از عجایب این منزل کشته شدن تردیخان بیگ بود بدست خانخانان - تردیخان بیگ خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده بود - و در تدبیر

عبدۀ عالی دریافت - درین اثنا خواصخان^(۱) که از غلامان رشید شیر خان بود - چون قضیۀ شفقار شدن جهانبانی را شنید نازنول را با لشکر بیحد و عد محاصره نمود - و مجنون خان و رانا رهمل^(۲) با او بودند - قیا خان جاگیردار آنجا متحصن شده کار بر ساکنان قلعه به تنگ آمد - رانا رهمل از غایت نیک طینتی و عاقبت اندیشی در میانه افتاده بصلح قرار داد - درینفولا که شاهنشاهی بر اورنگ سلطنت نشستند - تردیخان بیگ رفته آن ولایت ازو مستخلص ساخت و متعاقب او بمیوات رفته بعضی اجلاف و اجامره را تنبیه نموده بدارالملک دهلی مراجعت کرد - و شیخ گدائی کنبو پسر شیخ جمال دهلوی که در حین توجه عراق در گجرات حسن سلوک شایسته بخانخانان نموده بود و لوازم مردی بجای آورده بملازمت خانخانان رسید - و به بندگی بادشاه مشرف شد - چون عنان اختیار در دست اقتدار او بود و حقیقت شعاری و صورت آثاری لازمه ذات او به پاداش آن نیکویی به پایۀ منصب صدارت رسید - حضرت شاهنشاهی قصبۀ جالندر را بهجت افزای فرمودند - ایلچی عبد الرشید خان والی کاشغر درین جا رسید - کمال خان برادر آدم خان کاکر براهمنویی تدابیر صایب خانخانانی بزمین بوس رسید - و بجزوگۀ امرا در آمد - میرزا سلیمان از بدخشان آمده منعم خان را در کابل درین سال محاصره کرد - منعم خان حقیقت بدرگاه بادشاهی و خانخانانی عرضه داشت - و مصافها میانه کابلی و بدخشی واقع شد - خان خانان جمعی از بهادران درگاه را بکومک نامزد کرد - کومکیان راهی نشده با منعم خان صلح نموده مراجعت کردند *

(۱) در اکبر نامه حاجی خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه راجه بهارنمل کچواکه ذکر شده ۱۲ مصحح *

ترتیب یافت - و طلب فرمودند نیامد و پیغام داد که هنوز از عزا بر نیامده‌ام و هرگاه بیایم کجا خواهم نشست - و شاهنشاهی با من چون سلوک خواهند کرد - و امرا چگونه تعظیم من خواهند کرد - بسودای خام مشروط ساخته حاضر شد - و بدست راست بادشاهی نشست - چون خوان نعمت و مایده آماده شد و شاه ابو المعالی دست بشستن برد - تولک خان قوجی که از چابک دستان بود تیز دستی کرده از پس او در آمد - و هر دو دست او را گرفت - او را زنجیر کرده بلاهور فرستادند - و او را به پهلوان کلکز عس لاهور سپردند - پهلوان بی پروا کوتاهی در حفظ او کرد - آن بدمست از زنجیر بر آمده پهلوان و دیگران را که در لاهور بودند گرفته حبس نمود - و پهلوان زهر خورده خود را از زندان جسم خلاص کرد - و روز پنجم از جلوس ابد قرین لشکرها را سامان داده و مستمال ساخته بجانب کوهستان سواک که آن را هماغل نیز گویند نهضت نمود - چون آغاز ابتسام صبح دولت شاهنشاهیست خدماتیکه که ازین سپه سالار سرزده سال بسال رقمهده خامه مکسر اللسان میگردد *

سال اول از جلوس شاهنشاهی

چون رایات جهان آرای بر حوالی قصبه دمهوی ظلال نصرت انداخت بهادران نصرت فرجام که بسرکردگی پیر محمد خان برسم منقلای رفته بودند در حوالی کوه سواک به غنیم رسیدند - و بدستیارچی ثبات‌پا سکندر بی جنگ شکست خورده خود را بشعاب جبال رسانید - و سپاه ظفر رکاب همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمدند - و رامچندر راجه نگرکوت بسر نوشت دولت ازلی سعادت زمینی بوس

بعنایات بادشاهی اختصاص یافتند - و وضع تاریخ جدید الهی در مبدای
 جلوس شاهنشاهی فرمودند - و مناشیر درین باب بمالک محروسه
 نوشتند که مدار بر تاریخ الهی نهند - و الحال در هندوستان مدار
 بر همین است - و هنگام جلوس شاهنشاهی ولایت هندوستان و غیره
 که در دست گماشتگان جهانپانی بود این است - میرزا سلیمان امفیت
 بخش بدخشان بود - و کابل و غزنین و آن حدود از هندو کوه تا آب سند که
 به نیلاب مشهورست بهوشمندی منعم خان انتظام داشت - و محمد حکیم
 میرزا و مخدرات سرادات عصمت بحسن خدمت او در آن دیار آسوده
 بودند - و قندهار و توابع و لواحق بجاگیر خانخانان مقرر بود - و او باهتمام
 شاه محمد قلاتی گذاشته بود - دارالملک دهلی سابقا سمت گذارش
 یافت - دار الخلافه آگره و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق
 داشت - و نظام سرکار سنبل بتدبیر علی قلی شیبانی منوط بود - و سرکار
 کاپی بسرداری عبدالله خان اوزبک انتظام داشت - و رامش و آسایش ده
 ملک میوات ملازمان تردیخان بیگ بودند - قیا خان در کول جلالی
 و آن حدود بود - حیدر محمد خان در بیانه بود - مناشیر عظوفت بهریک
 صادر گردید - مهمات ملکی و مالی را بخانخانان سپردند - چون شاه
 ابوالمعالی از خود پرستی و مستی دنیا دماغ او پریشان شده بود - و پای
 اعتدال او از ملک ثبات رفت - چون فرمان فرمای جهان بشاهراة بقا
 شتافت - و ایام جهانداري بانتظام بجشن عالم رسید - سودای سوری
 و مالیخولیای سروری بیشتر موجب فساد دماغ او شد - و از بیهوشی باده
 غرور در جام خود میریخت - اول خدمتی که از خانخانان در اوایل جلوس
 شاهنشاهی بوقوع انجامید این بود که آن دیوانه بدمست را زنجیر در
 گردن کرد - و سبب آنکه روز سیوم جلوس بادشاهی جشنی بادشاهانه

میکردند - و او را از بی تابیدها که در ناموس سلطنت روا نیست باز میداشتند -
و بتدبیر صایب و افکار ثاقب در فکر کارخانه سلطنت و رواج آن بودند -
و امرا و سلاطین را بولی عهدی خلیفه الهی دالالت نموده همگی را یکدل
و یک زبان ساختند - و بسامان و سرانجام جشن و طوی جلوس بادشاه
زمین پرداختند - و در اندک فرصتی سامان و سرانجام آن نموده منجمان
دقیقه شناس و دانیان حقیقت اساس را حاضر ساخته در بهترین وقتی

* مصرع *

* بساعتی که بر او آسمان سجود کند *

و شیخ ابو الفضل در تاریخ اکبری رقم زده کَلک عطارک نشان نموده - که در
عیدگاه کلانور قریب بذصف النهار جمعه هفتم ربیع الثانی سنه نه صد و شصت
و سه خانخانان جشنی ملوکانه ترتیب داده آن والا دودمان را خلعت
زین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر اورنگ خلافت نشانید -
و آواز مبارکباد از شش جهت برخاست - منبر بخطبه اقبال سر بلندی
گرفت - چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز گشت و بنام اعلی
گوهر ریز شد گلبانگ دعا از هر طرف برخاست - و تمام آن روز که نوروز
بهار آیین دولت بود سکه سلطنت در دار الضرب اقبال بنام اشرف
مسکوک و اقسام نقود بمعیار عدل و کمال یافت - جمیع سرداران و سپهسالاران
را خانخانان آورده بشرف کورنش مشرف ساخته پیمان هواخواهی
بایمان الهی موکد ساختند - و خانخانان وکیل السلطنت و عضد الدوله
و اتالیق گشت - و بخطاب خان بابای و یار وفادار سرفراز شد - و شعرا
تواریخ گفتند - رتق و فتق و حلّ و عقد امور خلافت و جنود نصرت برای
وافی درایت و کف کانی کفایت او تفویض یافت - و اکابر و اعیان
چغتایی و دیگر طوایف و جمعی که در دربار و برخی که در ولایات بودند

و دیگر امرا که در آگره بودند آگره را گذاشته متوجه دهلی شدند - و هیمو متوجه دهلی شده با تردیخان بیک جنگ کرده غالب گشت - در پانی پت بدست اولیای دولت قاهره کشته شد - چنانچه بمحل خود نکر رفته - و عدلی در نواحی چنار بود که پسر محمد خان که خضر خان نام داشت سکه و خطبه بنام خود کرده خود را سلطان بهادر نامیده بود بانتهام خون پدر بر سر عدلی آمد - و عدلی جنگ کرده بقتل رسید - و دولت افغانه سپری شد - و کوکبه اقبال الهی عالم گیر گشت - مدت حکومت عدلی سه سال بود *

ذکر خلیفه الهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بن محمد همایون بادشاه

چون خلیفه الهی و خان خانان بموجب فرموده جنت آشیانی متوجه فتنه هندوستان و تنبیه و تادیب بعضی از مخالفان بودند - و در قصبه بدهانه خبر از بام افتادن جهانپانی بایشان رسید - پیشتر رفتن را صلاح ندیده متوجه کلانور شدند - و در نزدیک کلانور شیخ نظر چولی رسید و فرمان بادشاهی که در زمان افتادن بجهت دلاسامی سپاهی و اطمینان قلب خلیفه الهی و خان خانان نوشته بودند رسانید - و مقارن آن قضیه هایل نیز بسمع خلیفه الهی و خانخانان رسید - و گوناگون الم و سوگواری خلیفه الهی را درین قضیه ناگزیر روی داد - نه شکیبایی ممکن ست و نه بی تابي لایق صلاح دولت است - خانخانان و ماهم انکه بمقدمات دلاویز در تراضی خاطر اشرف میکوشیدند - و بعضی مقدمات خاطر جوی آن نوباره بستان سلطنت که نور پرورده الهی بود

با لشکر بسیار و پانصد فیل و توپخانه با گره و دهلی فرستاد - چون هیمو
 بکالپی رسید دفع ابراهیم را اهم دانسته جنگ کرد و هیمو غالب گشت -
 و ابراهیم گریخته به بیانه پیش پدر رفت - هیمو بیانه را محاصره نمود -
 چون محمد خان سور حاکم بنگاله متوجه تسخیر جونپور و کالپی بود
 عدلی هیمو را طلب کرد - هیمو ترک محاصره داده روانه خدمت شد -
 چون شش کوهی آگره رسید ابراهیم از عقب رسیده جنگ کرد
 و شکست یافته پیش پدر رفت - و از آنجا بولایت تهته رفته بامداد
 راجه رامچندر بعد از آنکه راجه اورا مقیده نموده بود بر تخت نشسته -
 و ابراهیم آنجا می بود تا آنکه جمعی از قوم میانی که در حدود رایسین
 می بودند بواسطه نزاعی که ایشان را با باز بهادر حاکم مالوه بود ابراهیم را
 طلبیده خواستند که اورا بسطنت برداشته با باز بهادر مقابله نمایند - چون
 ابراهیم بایشان پیوست درگاوتی رانی ولایت کرهه نیز بمدد ابراهیم
 از جای خود حرکت نمود - باز بهادر کس نزد رانی فرستاده او را ازین
 داعیه باز داشت - چون رانی بجای خود مراجعت نمود ابراهیم بودن خود
 آنجا مصلحت ندیده از آنجا بجانب اودیسه که اقصای بلاد بنگاله است
 رفته می بود - تا در سنه خمسین و سبعین و تسعمائنه که سلیمان کوانی
 اودیسه را متصرف شد - او بقول و عهد آمده سلیمان را دید - و بر دست
 سلیمان بغدر کشته شد - القصه هیمو با غلبه و استیلا تمام پیش عدلی
 رفت - و عدلی و محمد خان کورسه^(۱) در موضع چرکنه که پانزده کوه کالپی
 است بهم رسیدند و جنگ صعب اتفاق افتاد - محمد خان کشته شد -
 و عدلی بفتح و ظفر مخصوص گشت - عدلی بعد ازان بجانب چنار
 رفت - و هیمو را بمقابله لشکر خلیفه الهی فرستاد - و سکندر خان و قیا خان

(۱) در طبقات اکبری کوریه مرقوم است ۱۲ مصحح *

گریخته بجانب پدر خود غازیخان به بیانہ رفت - عدلی عیسی خان نیازی را در پی ابراهیم خان فرستاد - و در کالپی بیکدیگر رسیده جنگ کردند - عیسی خان مغرور شده ابراهیم خان غالب شد - و بعد ازان بدارالملک دهلی آمده خطبه خواند - و از آنجا باآگره آمده اکثر ولایات را متصرف شد - چون عدلی دید که ابراهیم خان ولایات را تصرف نمود - دست از کرانیان باز داشته بر سر ابراهیم خان رفت - ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاده که اگر رایسین^(۱) جلوانی و بهادر خان سروانی بیایند و بامن عهد و شرط کنند بظاہر عهد و میثاق ایشان بخدمت رسم - عدلی این جماعه را فرستاد - و ابراهیم خان همه را بر مخالفت عدلی قرار داد - و عدلی ازین معنی آگاه گشته در خود استعداد مقاومت ندید - بجانب چنار رفت - و ابراهیم خود را سلطان ابراهیم خوانده لوای سلطنت برافراشت - درین ایام احمد خان سورکه از بنی اعمام شیرخان بود بامداد و اعانت تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان خود را بسلطان سکندر مخاطب ساخته علم فتنه و فساد برافراخت و بر سر ابراهیم رفت - و در موضع فرة که ده کروهی آگره است تلاقی فریقین دست داد - چون لشکر سکندر بده هزار میرسید و ابراهیم هفتاد هزار سوار داشت سکندر از در صلح و ملاعب در آمده التماس نمود که پنجاب را باو گذارند - ابراهیم بجهت کثرت حشم قبول نمود و صف جنگ آراسته شد - چون ابراهیم غرور ورزیده بود سکندر غالب شد - و ابراهیم گریخته بسنبل رفت - و سکندر آگره و دهلی را متصرف شد - درین وقت خبر رسید که جنت آشیانی از کابل بهندوستان در آمده لاهور را گرفتند - سکندر با لشکر از آگره متوجه لاهور شد - و ابراهیم که در سنبل بود بجانب کالپی آمد - عدلی هیمورا

(۱) در طبقات اکبری رای حسن حلوائی ذکر شده ۱۲ مصحح *

سگ فروش خواهید داد - شاه محمد پسر خود را از آن ناهمواری منع نمود - پسر گفت که این مردم قصد تو دارند این زبونی چرا از ایشان باید کشید - سرمست خان بفریب دست بردوش سکندر خان زده میگفت - که فرزند این همه درشتی چرا باید کرد - و میخواست سکندر را دستگیر نماید - سکندر خفجر بر آورده بر شکم و شانه سرمست خان زد که بیک زخم در گذشت - و دیگران را نیز زخمی ساخت و کشت - عدلی در آن شورش برخاسته به اندرون حرم گریخت - سکندر از عقب او رفت - درها را بسته خلاص شد - امرای عدلی شمشیرها را گذاشته از بیم سکندر از دیوانخانه بدر رفتند - درین اثنا ابراهیم خان سور شوهر خواهر عدلی شمشیری بر سکندر زد و بقصاص رسید - دولتخان نوخانی نیز شاه محمد را کشت - تاجخان کرانی در همین روز با شاه محمد همزبانی نموده بجانب بنگاله گریخت - عدلی فوجی بطلب او فرستاد و در سی کوهی قنوج با او رسیدند و جنگ کرده - تاجخان هزیمت یافته بجانب قلعه چنار رفت - و بعضی عمال خالصه عدلی را بدست آورده از نقد و جنس آنچه یافت مقصر فیل شد - و یک حلقه فیل که صد زنجیر باشد بدست آورد - و بعماد و سلیمان و الیاس که برادران او بودند و حکومت پوگنات کنار گدگ و خواصپور تانده داشتند ملحق شده در مقام مخالفت شد - و عدلی از گوالیار بچنار رفته بر سر کرانیان لشکر کشید - طرفین در کنار دریا مقابله نمودند - و هیمو بقتال روزی بعدلی گفت که اگر یک حلقه فیل بمن همراه سازند از آب گذشته بکرانیان جنگ نمایم - و عدلی همچنان کرد - هیمو بر کرانیان غالب گشت - ابراهیم خان سور که شوهر خواهر عدلی بود و از بنی اعلم شیرخان بود چون او را زنش خبردار ساخت که عدلی در مقام مقید ساختن تست از چنار

در حلق او پدید آمد و رنج سفر نیز علاوه آن شد - چون نزد سلیم خان آوردند قوت گرفتار نداشت - سلیم خان بگوش او آهسته گفت - که بگو من مهدی نیستم و مطابق العنان باش - گوش بسنجان سلیم خان نکرده - سلیم خان فرمود تا چندان تازیانه بر او زدند که مرد - این قضیه در سنه خمس و خمسين و تسعمائنه روی نمود *

ذکر احوال سلطان محمد عدلی

چون سلیم خان در گذشت پسرش فیروز خان که ده ساله بود قائم مقام او باتفاق امرا در قلعه گوالیار شد - چون سه روز گذشت مبارز خان برادر زاده شیر خان فیروز خان خواهر زاده خود را بقتل رسانید - و باتفاق امرا بسطفت نشست - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و سلطان محمد عادل خطاب یافت - و عوام الفاس او را عدلی اندهلی^(۱) می خواندند - چون در افسانها از زر بخشیدن سلطان محمد تغلق شاه شنیده بود در اوایل حال انعامات داد - و هر کفه باشی که بمردم می انداخت از طلا بود - و کمتر از پانصد تکه قیمت او نبود - و در هر خانه کفه باش می افتاد پانصد تکه انعام هم میداد - وزارت بشمشیر خان غلام شیر خان که برادر کاکل خواص خان بود تعلق داشت - و هیمو بقال در زمان او اعتبار تمام بهم رسانید - هنوز یکماه از جلوس عدلی نگذشته بود که ملوک طوایف در همد بهم رسید - و در دیوانخانه قلعه گوالیار ولایات بر امرا تقسیم نمود - قنوج که جاگیر شاه محمد بود بمرمست خان داد - در اثنای گفتگوی سکندر خان پسر شاه محمد در سر دیوان کار بدرشتی رسانید و گفت - جاگیر ما را بطایفه

(۱) در طبقات اکبری عدلی و اندلی مرقوم است ۱۲ مصحح *

داخل معتقدان او شد - بالآخر بجهت امر معروف و نهی منکر ازو
 رنجیده - در زمانی که سلیم خان در آگه بر تخت نشست شیخ علائی
 بجهت بعضی چیزها که باعث مراجعت او شد برگشته به بیانه آمد -
 و بموجب طلب سلیم خان در مجلس او حاضر شده برسمیات و آداب
 ملوک مقید نشد - و سلام مشروع بر سلیم خان کرد - و او عَلَیْكَ السَّلَام
 بکرة گفته - این معنی بر مقربان او دشوار آمد - و ملا عبد الله مشهور
 بمخدوم الملک خود با شیخ در مقام انکار بود - فتوای قتل شیخ داد -
 سلیم خان می ترسید - رفیع الدین و ملا جلال و ملا ابو الفتح تانیسری را
 حاضر ساخته تشخیص این قضیه حواله بایشان نمود - در مجلس شیخ
 علائی بر همه ایشان به بحث غالب می آمد - و گاه گاهی که تفسیر
 و بیان معانی قرآن میکرد در سلیم خان اثر کرده بود - حکم باخراج او
 کرده بجانب هندیه فرستاد - بهادر خان سروانی با تمام لشکر خود که از
 جانب سلیم خان حاکم آنجا بود بازگرویدند - و مخدوم الملک این
 معنی را یافته به اقبص وجه خاطر نشان سلیم خان نمود - از او طلب نموده
 دیگر باره علما را حاضر ساخته و بت تشخیص مشغول شدند - مخدوم الملک
 بسلیم خان گفت - که این شخص دعوی مهدویّه میکند - و مهدی
 بادشاه تمام روی زمین می باشد - و مردم تو تمامی باو گرویده اند
 و مرید او شده اند - خلل در ملک تو ظاهر خواهد شد - سلیم خان
 گوش بسخن مخدوم الملک نموده باز شیخ علائی را به بهار پیدش شیخ
 بده طیب دانشمند که شیرخان مرید او بود و نفس پیدش پای او
 میگذاشت فرستاد - تا بموجب فتوای او در باب شیخ عمل نمایند - چون
 شیخ علائی بهار رفت شیخ بده موافق فتوای مخدوم الملک عرض نمود -
 درین حال شیخ علائی بمرض طاعون که دران وقت شایع بود - جراحی

شیخ علائیت - و تفصیل آن بر سبیل اجمال آنکه پدر شیخ علائی شیخ حسن نام داشت - و بخدمت شیخ سلیم در قصبه بیانه بر جاد شیخی ارشاد طالبان می نمود - چون او در گذشت شیخ قایم مقام او شد - و بارشاد طالبان قیام نمود - اتفاقاً شیخ عبد الله نیازی افغان که از مریدان شیخ سلیم چشتی بود از مکه معاودت نمود - روش مهدویه که بعقیده ایشان سید محمد جونپوری مهدی موعودست اختیار کرده در بیانه رحل اقامت انداخت - چون شیخ علائی را وضع او خوش آمد فریفته او شد - و ترک روش ابا و اجداد خود نموده بروش مهدویه دعوت می نمود - و برسم این طایفه در بیرون شهر در پهلوی شیخ عبد الله توطن اختیار نمود - و با جمعی از مریدان در آنجا بطریق توکل بسر می برد - و هر روز دو مرتبه تفسیر قرآن میگفت - و بذریع از روی اثر میگفت که هر کس می شنید داخل مهدویه میشد - و بسیار این چنین شد که از سخنان او پسر از پدر و زن از شوهر بر آمده با ایشان محشور شدند - و راه فقر و فدا پیش گرفته و در نذر و تحف که باو می آمد خرد و کلان در تقسیم علی السویه بودند - و اگر چیزی نمی رسید سه روز فاقه می گذرانیدند - و اظهار نمی نمودند - و بپاس انفاس اوقات مصروف می داشتند - و اسلحه از همه چیز با خود می داشتند - و در شهر و بازار هر نامشروع میدیدند اول برفق و مدارا منع می نمودند اگر پیش نمی رفت قهراً و جبراً تغییر آن نامشروع میدادند - و از حکام شهر هر که موافق ایشان می بود در امداد او می کوشیدند - و هر که منکر بود قدرت مقاومت نداشت چون شیخ عبد الله دید که با عوام و خواص در افتاده است او را دلالت سفر حجاز کرد - شیخ علائی بهمان وضع که داشت با هفتصد خانه وار مردم متوجه آن سفر گشت - چون بخواص پور که در حدود جودپورست رسید خواص خان مشهور باستقبال او بر آمده

از جنت آشیانی فرار نموده درین حال نزد سلیم خان آمد - سلیم خان از روی
تنبه و نخوت پیش آمده سلوک لایق نامود - میرزا از سلوک او دلگیر شده
از پیش او بکوهستان سواک گریخت و از آنجا بولایت کمر رفت -
و این قضیه در وقایع جنت آشیانی مفصلاً مذکور است - سلیم خان بدلهلی
رفته چند روز فرار گرفت - درین اثنا خبر رسید که جنت آشیانی بنگار
فیلاب رسیده - گویند که دران ساعت سلیم خان ذلوی بگلوی خود نهاده خون
کم میبرد - در ساعت سوار شده روان شد - در روز اول سه کوه رفت -
چون توپخانه همراه داشت - و گاوان عراده کش در مواضع بود فرمود
که تا رسیدن گاوان رجاله بجای گاوان عراده بکشند - هر توپی هزار
و دو هزار پداده کشیدن گرفت - و بسرعت تمام متوجه لاهور شد - و جنت
آشیانی پیشتر مراجعت کرده بودند - چنانچه در محل خود ذکر شده -
سلیم خان از لاهور بگوالیار آمد - اتفاقاً روزی در حوالی انقوی شکار میکرد -
جمعی سر راه بر سلیم خان گرفته و در مقام غدر ایستادند - بحسب اتفاق
سلیم خان براه دیگر مراجعت نمود - و آنجماعت کاری نساختند - چون
حقیقت حال بسلیم خان رسید - بهاء الدین محمود و مدد را که سرفتنه
بودند بسیاست رسانید - و سلیم خان در گوالیار قرار گرفته اکثر امرای خود را
که قوت غلبه در ایشان گمان داشت متعبد کرد و کشت - تا در اول سال
سنه ستین و تسعمانه دانه دنبل بر مقعد او بر آمده از شدت رجع خون
گرفت و در گذشت - مدت نه سال حکومت کرد - و از فیلاب تا بنگاله در
میدانه سراهای شیرخان پدر خود یک سرای دیگر آبادان ساخت -
و در هر سرای طعام مقور نمود - و در همین سال سلطان محمود
۹۹۰
گجراتی و نظام الملک بحوری وفات یافتند - و تاریخ این واقعه زوال خسروان
یافته اند - از قضایای غریبه که در زمان سلیم خان دست داد واقعه

نام شخصی که شجاع خان وقتی دست او بویده بود - بر سر راه آمده فرصت غفیمت دانسته برجسته زخمی بشجاع خان زد شجاع خان زخمی بخانه خود رفته - و این عمل را بر اغوای سلیم خان حمل کرده از گوالیار گریخته بمالوه رفت - سلیم خان تا منذو تعاقب نمود - شجاع خان چون در بانسواله در آمد - عیسی خان سوز را با بیست هزار سوار در گذشته مراجعت نمود - و این قضایا در سنه اربع و خمسین و تسعمائه دست داد - خواجه ویس که بر سر اعظم همایون رفته بود در مانکوت مقابله نموده فرار نمود - و اعظم همایون تا سرهند تعاقب او نمود - چون خبر بسلیم خان رسید فوجی عظیم بدفع نیازیان نامزد کرد - اعظم همایون برگشته باز به مانکوت رفت - چون سلیم خان بآن حوالی آمد - در موضع سنبهله انکوت مبارزه واقع شد - و شکست بر طایفه باغیه افتاد - و عیال و اطفال و مادر اعظم همایون اسیر گشت - و اسیران را بخدمت سلیم خان فرستادند - و نیازیان پناه بککوان برده در کوهستانی که متصل بکشمیر است در آمدند - سلیم خان بجهت دفع و تسکین فتنه نیازیان حرکت نموده به پنجاب آمد - و مدت در سال باکوان مجادله داشت - در همین ایام شخصی در تنگی راه در وقتی که سلیم خان ببالای مانکوت بر می آمد شمشیری در دست قصد سلیم خان کرد - سلیم خان از چابکی و چستی بر او غالب آمده او را بقتل آورد - و شمشیر را که خود باقبال خان بخشیده بود شناخت - چون ککوان مغلوب و نابود شدند و قوت در ایشان نماند و اعظم همایون بکشمیر در آمد حکام کشمیر از ملاحظه سلیم خان سروا نیازیان را گرفته مانع شده جنگ عظیم کردند - اعظم همایون و سعید خان و شهباز خان بقتل آمدند - حاکم کشمیر سرهای ایشان را بخدمت سلیم خان فرستاد - سلیم خان مراجعت نمود - میرزا کامران

سعید خان برادر اعظم همایون که پیوسته پیش او می بود - از راه فرار نموده بلاهور رفت - سلیم خان هم از راه برگشته با گره آمد و باحضار لشکر امر کرد و متوجه دهلی شد - چون این خبر بشجاع خان رسید - با جمعی از مخصوصان خود ایلغار نموده پیش سلیم خان رسیده استمالت یافت - سلیم خان روزی چند در دهلی بوده لشکر ترتیب داد و عزیمت لاهور نمود - اعظم همایون و طایفه مخالف باتفاق خواص خان و لشکر پنجاب باستقبال شتافته - در نواحی قصبه انباله طرفین بهم رسیدند - گویند چون سلیم خان بلشکر نیازی نزدیک رسید فرود آمد - و با چندی از مردم اعتباری خود بدیدن لشکر نیازی رفت و برپشته برآمد - چون نظر او بدان لشکر افتاد همانجا ایستاده گفت - که در ناموس من نمیکنجد که باغی را دیده در برابر ایشان فرود آیم - پس صف آراسته متوجه جنگ شد - و معاربه عظیم دست داد - آخر شکست بر نیازیان افتاده سلیم خان غالب شد *

* بیت *
کسی را که دولت کند یاوری که آرک که باوی کند داوری
سعید خان برادر اعظم همایون باده نس از همراهان چون مسلم بود - و کسی او را نمی شناخت میخواست تنها به مبارک باد خود را بسلیم خان رساند و کار او را بسازد - فیلبانی او را شناخته نیزه حواله او کرد - او از میان فیلان و فوج خاعه سلیم خان روی راست برآمده بدر رفت - القصه نیازیان گریخته بجانب انکوت^(۱) که نزدیک روه است رفتند - سلیم خان تا قلعه رهناس تعقب نمود - خواجه ویس سروانی را بر سر نیازیان تعیین نموده خود با گره مراجعت کرد - و از آنجا بگوالیار رفت - درین وقت روزی شجاع خان بالای قلعه گوالیار نزد سلیم خان میرفت - عثمان

(۱) در طبقات اکبری رنکوت مرقوم است ۱۲ مصحح *

داد - و قطب خان و دیگران را که رخصت داده بود باز طلبیده گفت که من بدست خود شمارا چرا بغیم سپارم - بعد ازان مستعد جنگ شده بر آمده ایستاد - مردمی که بعادل خان همزیان شده سلیم خان را در میدان که ایستاده دیدند از رفتن باز ماندند - و در ظاهر آگوه جنگ واقع شد - سلیم خان غالب گشت - و عادل خان و خواص خان هزیمت خوردند - خواصخان و عیسی خان بمیوات رفتند - و عادل خان آنها و یکه بجانب تپه رفت - چنانکه هیچکس از حال او خبردار نشد - بعد ازان سلیم خان لشکر بر سر خواص خان و عیسی خان فرستاد - در قیروز پور جنگ کرده لشکر سلیم خان شکست یافت - و عیسی خان و خواص خان بجانب کوه کامیون رفتند - سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را بر سر ایشان فرستاد - قطب خان در دامن کوه کامیون قرار گرفته دایم اوقات دامن کوه را تاخت و تاراج می نمود - سلیم خان خود بجانب چنار رفت - در اثنای راه جلال خان ملو و برادرش خداداد را بجهت اتفاقی که با عادل خان داشته بقتل رسانید - و بچنار رسیده خزانه را بر داشت و گوالیار فرستاد - و خود مراجعت نموده در آگوه قرار گرفت - چون قطب خان در فتنه عادل خان شریک بود - توهم نموده از کوه کامیون فرار نموده بلاهور نزد اعظم همایون نیازی رفت - سلیم خان به اعظم همایون حکم نوشته طلب قطب خان نمود - اعظم همایون قطب خان را فرستاد - سلیم خان او را با شهباز خان نوخانی محبوس ساخت و بر مرید کور - و چهارده کس دیگر را مقید نموده بقاعه گوالیار فرستاد - شجاع خان حاکم مالوه و اعظم همایون را طلبید - شجاعخان آمده دید - و اعظم همایون عذر نوشت - شجاع خان بعد از ملازمت رخصت مالوه یافت - بعد ازیں سلیم خان بجهت آوردن خزانه بجانب رهناس رفت -

و عیسی خان که در قول و عهد داخل بودند از سلیم خان رنجیده بعادل خان در آمدند - و مرغبات نوشتند - و قرار داد چنین شد که هنوز شب باقی باشد که عادل خان خود را با گره رساند - تا مردم از سلیم خان جدا شده با و پیوندند - اتفاقا عادل خان و خواص خان چون به فتحپور رسیدند - و متوجه ملاقات شیخ سلیم که از مشایخ وقت بود رفتند - و شب برات نیز بود - خواص خان را به نیاز فقرای که در آن شب بود قوقوف واقع شد چاشتگاه بنواحی آگره رسیدند - سلیم خان از طرز آمدن ایشان مضطرب شده بقطب خان و امرا گفت - از من در باب آمدن عادل خان اضطراب گونه شده بود - خواص خان و عیسی خان چرا بمن چیزی نوشتند که من از اندیشه خود باز می آمدم - قطب خان اضطراب سلیم خان را دیده گفت بادی نیست - هنوز کار از علاج بیرون نرفته است - و تسکین این فتنه را من متعهدم - سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را که فی الجمله اتفاق بعادل خان داشتند رخصت نمود - که پیش عادل خان رفتند - و قصد او این بود که این جماعت را از خود دور کرده بجانب قلعه چنار و خوانه فرار نماید - و دیگر باره سامان لشکر نماید - و بکار جنگ و محاربه پردازد - عیسی خان او را ازین عزیمت نهی کرده گفت - که اگر بر دیگر مردم ترا اعتماد نیست ده هزار کس که از ایام شاهزادگی نوکر ساخته اند محل اعتماد اند - باوجود این قدرت و مکنات عجب که تکیه بر دولت خدا داد نموده بی جنگ فرار می نمایند - و امرا را هرچند مخالفت باطن داشته باشد خود نزد غنیم فرستادن از حزم و احتیاط بیرون است - لایق آنست که بنفس خود بر تمام لشکر سبقت نموده در میدان کارزار ایستاده پای محکم کنید - که هیچکس در نظر شما بجانب مخالف نخواهد رفت - سلیم خان قوی دل گشت - قرار بر استقامت

خواهند بجایگزین او دهند - عادل خان باتفاق امرا متوجه ملازمت سلیم خان شد - در فتحپور سیکری ملاقات واقع شد - از طرفین آثار محبت و برادری ظاهر شد - و لحظه باهم بسر برده متوجه آگره شدند - و چون سلیم خان غدیری نسبت به برادر اندیشیده بود قرار داده بود که در قلعه آگره زیاده از سه چهار کس با عادل خان نگذارند - در دروازه مردم او ممنوع نشده جعی کثیر در آمدند - اندیشه و تدبیر سلیم خان درست نیفتاد - بالضرورت اظهار ملایمت نموده گفت که من تا غایت افغانان بی سر را نگاه داشتم انفون اینها را بتو می سپارم - و او را بر تخت نشانده بنیاد چاپلوسی کرد - عادل خان چون عیاش و فراغت طلب بود - و مکر و روبا بازی نداشت - و حیلۀ سلیم خان را میدانست قبول نکرده برخاست و سلیم خان را بر تخت نشانید و اول خود سلام کرده مبارکباد سلطنت نمود - و امرا لوازم نثار و ایثار بعمل آورده بجای و مقام خود قرار گرفته - و در همین اثنا قطب خان و عیسی خان عرض نمودند - که قول و عهدی که در میان ما آمده است - که در ملاقات اول عادل خان را رخصت نموده بیانه با توابع نامزد او شود - سلیم خان فرمان داد که این چنین باشد - و عادل خان را رخصت بیانه داد - بعد از دو ماه دیگر سلیم خان غازی خان را که از محرومان او بود فرستاد که عادل خان را گرفته مقید سازد - و زولانه طلا بدست او فرستاده بود - عادل خان این خبر شنیده نزد خواص خان که در میوات بود رفت - و او را از نقض عهد سلیم خان اعلام نمود - و درین باب مطارحه کرد - خواص خان را دل بهم برآمد - و غازیخان را طلبیده همان زولانه را در پای او انداخت - و لوی مخالفت بر افراخت - و بامرائی که همراه سلیم خان بودند خطها نوشت - و در خفیه با خود متفق ساخت و متوجه آگره شد - قطب خان

همه اوقات خود را صرف کار خلاق و سر انجام سپاهی و تیمار رعیت کردی و بر طریقه عدل و داد استقامت نمودی * * بیت *
پس از مرگ هر کس کز و نام ماند * همانا که در زندگی کام راند
کلمه ز آتش ^{۹۵۲} مرد تاریخ فوت اوست *

ذکر احوال سلیم شاه ولد شیر خان

در وقتی که شیر خان فوت شد - جلال خان پسر او در قصبه دارپون از توابع پتهغه و عادلخان پسر کلان که ولی عهد بود در قلعه رهندبور مانده بود - امرا دیدند که آمدن عادل خان زود میسر نیست و وجود حاکم ضرورست کس بطلب جلال خان فرستادند - در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثفین و خمسین و تسعمائه در پای قلعه جلوس کرده بسعی عیسی خان و دیگر امرا باسلام شاه مخاطب گشت و به سلیم شاه و سلیم خان نیز مشهور گردید - القصه سلیم خان قائم مقام پدر شد و به برادر بزرگ خود عادل خان عربضه نوشت - و اظهار اطاعت کرد که بجهت دور بودن شما من مقصدی محافظت لشکر و رعیت شده ام و مرا بجز اطاعت شما چاره نیست - و از کالتجر متوجه آگه شد - خواص خان آمده ملازمت نمود - و بنازگی جشن جلوس ترتیب کرده سلیم خان اجلاس کرد - و بعد از آن سلیم خان از روی دنیاداری مکتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشت و طلب ملاقات نمود - عادل خان بقطب خان و عیسی خان و خواص خان و جلال خان مکتوبی نوشت که در آمدن من چه میگوئید - و بسلیم خان نوشت که این چار کس آمده مرا تسلی نمایند تا من بملاقات توانم آمد - سلیم خان هر چهار را نزد عادل خان فرستاد و ایشان بعهد و قول تسلی او نموده قرار نمودند که در ملاقات رخصت نمایند - و هر جا که از هندوستان

سوخته شدند و خود را بآن حالت بمورچل رسانید - هر لحظه که شعوری
 بهم میرسانیده و نفسی میکشید فریاد نموده مردم را بر جنگ ترغیب
 می نمود - و مقریان خود را باهتمام جنگ میفرستاد - در آخر آن روز خبر
 فتح شنیده و دیعت حیات سپرد - و پانزده سال بامارت و امیری گذرانید -
 و پنج سال فرمان روی هندوستان بود - شیروخان بعقل و تدبیر صایب
 امتیاز تمام داشت - و آثار پسندیده بی نهایت گذاشت - و از بنگاله
 و سفارگانو تا آب سند که به نیلاب مشهور است - و یک هزار و پانصد کوه
 راهست که هفتصد و پنجاه فرسج بوده باشد در هر یک کوه سرای ساخته
 چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بقا نهاده مقری و امام تعیین
 فرموده ایشان را وظیفه مقرر نمود - و در یک دروازه سرا آب و طعام خام
 و پخته بجهت مسلمانان و در دروازه دیگر بجهت هندوان مقرر کرده بود
 که دایم میسرانیدند - و در هر سرای دو اسپ یام که بزبان هندی داکچوکی
 مشهور است گذاشته بود - که هر روزه خبر نیلاب اگر در اقصای بنگاله
 بود باو می رسید - و در این راه از هر دو جانب خیابان درخت میوه دار
 از درخت انبه و کهرنی نهال کرده بود - که خلایق در سایه آمد و شد
 می نمودند - و همین طریق از آگره تا مندو نیز در هر یک کوه سرا و مسجد
 ساخته بود - و امنیت راه بمرتبه بود که اگر زالی طبقی پر از طلا در سر
 داشته باشد و شب در صحرا تنها خواب کند حاجت پاسیان نباشد - گویند
 که چون آیفه دیدی - گفتی که نماز شام بسلطنت رسیدم و تاسف خوردی
 و شعر مضحک بادای هندوستانیانه گفتی و این بیت سجع نگین او بود *

* بیت *

شه الله باقی ترا باد دایم * بمان شیر شه بن حسن سوز قایم

تا جوالها پرریگ کرده بر دور لشکر نهادند و قلعه ساختند - اول بر سر رای مالدیو که پنجاه هزار سوار داشت رفت - و مدتی یکماه در حوالی اجمیر بارای مالدیو مقابله داشت - آخر از زبان امرای رای مالدیو بجانب خود خطها نوشته نوعی ساخت که خطها بدست رای افتاد - و بیم و هراس در خاطر رای افتاده فرار نموده بقلعه جوده پور رفت - و کونپا و دیگر امرای رای مالدیو هر چند گفتند که این عمل نتیجه مکر و حیله شیرخان است - رای مالدیو تسلی نشده قرار بر جنگ نتوانست داد - آخر کونپا و دیگر امرایان راجپوت قرار جنگ داده قریب به بیست هزار سوار بمقابله شیرخان شتافتند - شبی بخون نموده راه غلط کردند و قریب بصبح صادق پنج شش هزار کس رسیده - بعد از تلاقی فریقین جنگی صعب دست داد - و کار جنگ بکار و خنجر رسید - و راجپوتان از اسب فرو افتاده - دامن چنانچه رسم ایشانست بهم دیگر بستند - و شیرخان ایشان را در میان گرفته - کونپا و اکثر راجپوتان بقتل آمدند - گویند دران مصاف زیاده از ده هزار راجپوت کشته شد - و از افغان نیز جمعی کثیر بقتل رسیدند - و بعد ازین فتح که نه در خورد بازوی او بود مراجعت نموده به رهنبدور آمد - چون قلعه رهنبدور بجاگیر عادل خان پسر بزرگ او بود - عادل خان چند روزه رخصت گرفته که خود را متعاقب برساند - و شیرخان از آنجا بقلعه کالنجر نهضت نمود - راجه کالنجر در مقام مخالفت شده متحصن گشت - شیرخان بمحاصره اشتغال نمود و بساختن سابط و مورچل قیام نمود - چون سابط تمام شد از اطراف و جوانب جنگ انداخت - در جائی که خود ایستاده بود حقهای پر باروط فرمود که باندرون قلعه می انداختند - اتفاقاً حقه بر دیوار قلعه خورده شکست و برگشت - و در میان دیگر حقهای پر باروط افتاده آتش در گرفت - و شیرخان با ملا خلیل و ملا نظام دانشمند و دریا خان سروانی

گماشته‌های سلطان محمود خلجی بصلح گرفت و از آنجا با گره آمد - گویند که چون خبر فرار ملو خان بشیر خان رسید در بدیهه این مصرع گفت - و شیخ عبد الحی ولد شیخ جمالی مصرعی دیگر بدیهه رسانید - چون خالی از طرفگی نیست ثبت رفت *

با ما چه کرد دیدی ملو غلام گیدی
قولیست مصطفی را لا خیر فی العبدی

فی الجملة شیر خان یکسال در آگره قرار گرفته سرانجام ولایات نمود و بهیبت خان حکم فرستاد که ملتان را از تصرف ملو خان بر آورده متصرف گردد - او رفته بفتح خان بلوچ جنگ کرده غالب آمده ملتان را مسخر ساخت - چون خبر بشیر خان رسید او را اعظم همایون خطاب داد - و در سنه خمسین و تسعمائه پورنمل ولد راجه سلهدی که در قلعه رایسین عالم استیلا برافراشته بود و هزار عورت هندیه و مسلمه را در حرم خود در آورده در زمره پاتران نگاه میداشت و رقاصی می فرمود - عرق حمیت شیر خان در حرکت آمده بتسخیر قلعه رایسین پرداخت - آخر الامر بعد از محاصره بسیار بصلح انجامید - که ضرر جانی پورنمل نرسانند - با چهار هزار راجپوت و بسپاهی خود از قلعه فرود آمد - علمای وقت خصوصاً میر رفیع الدین صفوی با وجود عهد و پیمان بر قتل پورنمل فتوی دادند - شیر خان تمامی لشکر خود را بر سر خانه پورنمل فرستاد - راجپوتان دل بر مرگ نهاده - کاری کردند که مصاف رستم و اسفندیار بازیچه نمود - و زنان و فرزندان خود را کشته و سوخته و خود را بر تیر و شمشیر و دندان فیل زدند تا هلاک شدند - و شیر خان مراجعت نموده با گره آمد - و متوجه ولایت ماروار شد - و در هر منزل گرد لشکر خود خندق میساخت و لوازم احتیاط مرعی بود - چون بزمین ریگستان رسید و ساختن قلعه میسر نبود - فرمود

بادشاهی کوچ نموده اراده فرود آمدن منزل داشتند - که شیرخان بجنگ
 آمد و افواج مغل جنگ ناکرده شکست یافتند - و جنت آشیانی اسپ
 در آب انداخته بمشقت تمام بدر آمده بلاهور رفتند - شیرخان متعاقب تا
 لاهور رفت - و جنت آشیانی بجانب سند روان شدند - و میرزا کامران بکابل
 شتافت - چنانچه در محل خویش مذکورست - شیرخان تعاقب نموده تا
 خوشاب رسید - و اسمعیل خان و غازبخان و فتح خان بلوچ که سردار طایفه بلوچ
 بودند آمده شیرخان را دیدند - شیرخان بذهنه و حوالی کوه بالغانه را ملاحظه
 نموده در جائی که الحال قلعه رهناس است طرح قلعه انداخته خواصخان
 و هیبت خان نیازی را در آنجا گذاشت - و خود بجانب همدوسنان مراجعت
 نمود - چون باگه رسید شنید که خضرخان که از جانب او در بنگاله حاکم
 است بروش سلاطین سلوک میفماید - و دختر سلطان محمود را در عقد خود
 در آورده - شیرخان متوجه دفع خضرخان شد - خضرخان باستقبال آمده
 مکتوبس گشت - ولایت بنگاله را بجاگیر چند کس داده ملوک طوایف
 ساخت - و قاضی فضیلت را که بقاضی فضیحت اشتباه داشت امین
 آن ولایت ساخت - صلاح و فساد آن ملک را در قبضه اقتدار او گذاشت -
 و باگه مراجعت نمود - و در تسع و اربعین و تسعمائه بتسخیر ولایت مالوه
 در حرکت آمد - چون بگوالیار رسید شجاع خان از امرای او قلعه گوالیار را
 محاصره داشت - ابو القاسم که از قبل جنت آشیانی در قلعه بود آمده
 شیرخان را دید و قلعه را داد - چون بمالوه رسید ملو خان که از امرای سلاطین
 خلجی بود بایلغار آمده او را دید - بعد از چند روز فرار نموده بیرون رفت -
 شیرخان حاجی خان را در مالوه حاکم کرد و متوجه رهنبور گردید - و بعد از
 چند روز ملو خان آمده با حاجی خان و شجاع خان جنگ کرده هزیمتی
 شد - چون بحوالی رهنبور رسید ایلچیان چرب زبان فرستاده قلعه را از

دولیهها تمام بقلعه در آمد افغانان از دولی در آمده خود را بدروازه رسانیدند - و شیرخان نیز بانوج از بیرون خود را بدروازه رسانید - و آن قلعه را که در ربع مسکون نظیر ندارد بآسمانی بتصرف آورد - و سایر عیال خود را در قلعه مذکور گذاشته خاطر جمع ساخت - جنت آشیانی سه ماه در لکهنوتی توقف نمودند - درینوقت خبر رسید که میرزا همدال در آگره و میوات علم مخالفت بر افراخته شیخ بهلول را بقتل رسانید - و میرزا کامران بجهت تسکین این فتنه آگره آمده است - جهانگیر قلی بیگ را با پدجهزار سوار در گور گذاشته خود مراجعت نمودند - چون از کثرت باران ضعف تمام بحال عساکر منصوره راه یافته بود شیرخان فرصت دانسته در چوسا مقابله با عساکر منصوره نموده گرد لشکر خود قلعه ساخت - و پیغام داد که تا کهری ولایت بهار را بتصرف اولیای دولت قاهره گذارم و سکه و خطبه بنام جنت آشیانی می سازم - چون مقدمه صالح درمیان آمد عساکر نصرت مآثر احتیاط را دران روز مرعی نداشته پل بر آب چوسا بسته - صباح روز شنبه ست و اربعین و تسعمائنه شیرخان با فوج آراسته بجنگ آمد - افواج بادشاهی را فرصت ترتیب نشد - و شکست بر ایشان افتاد - و جنت آشیانی در کمال پویشانی متوجه آگره شدند - شیرخان مراجعت نموده به بنگاله رفت - و جهانگیر قلی بیگ و عساکر منصوره را که در بنگاله بودند روز بروز علف تیغ گردانید - و خود را شیر شاه خطاب داد - و سکه و خطبه بنام خود نمود - و سال دیگر با غلبه و شوکت تمام متوجه آگره شد - درینوقت میرزا کامران از خدمت جنت آشیانی جدا شده بلاهور رفت - و امرای چغتای بغیاه مخالفت نهادند چنانچه گذشت - باوجود این حال جنت آشیانی از آگره استقبال نموده در قنوج از آب گذشته - درین ولا لشکر جنت آشیانی پنجاه هزار سوار بودند - و در روز عاشوره سنه سبع و اربعین و تسعمائنه لشکر

افتساب بود از گجرات فرار نموده پیش پدر رفت - درین مدت شیرخان فرصت یافته ولایت بهار را صافی کرد - و صاحب چترولشکر بسیار شد - چون جنت آشیانی از گجرات باگه آمدند و خبر غلبه و طغیان شیرخان را شنیدند دفع او را اهم دانسته ریایات جهان کشای بطرف قلعه چنار در حرکت آمد - شیرخان غازی خان سور و جمعی را بکراسست قلعه چنار گذاشته خود بجانب کوهستان بهرکنده^(۱) رفت - چون شش ماه بمحاصره قلعه چنار گذشت و رومی خان که صاحب اهنمام توپخانه بادشاهی بود - در دریا سرکویها ساخته قلعه را بصلح در تصرف آوردند - چنانچه سابق ذکر شده - دوست بیگ را جنت آشیانی در قلعه گذاشته متوجه شیرخان شدند - درین وقت جنت آشیانی بمحاصره چنار اشتغال داشتند - شیرخان جلال خان پسر خود و خواصخان را بتسخیر بنگاله فرستاده بتصرف آورد - چون جنت آشیانی بکوهی که سرحد بنگاله است رسیدند جهانگیر قلی بیگ و امرا را پیش فرستادند و جلال خان پسر شیرخان که در کوهی بود جنگ کرده - جلال خان غالب شد - بار دیگر لشکر فرستاده خود نیز متوجه شدند - و کوهی را تسخیر نمودند - و جلال خان نزد پدر رفت - شیرخان شهر گور را گذاشته به چهار کند رفت - و براجه قلعه رهناس پیغام داد که چون مغلان از عقب من می آیند بجهت عیال و اطفال من در قلعه مکانی مقرر نماید - و بحرف و حکایت او را راضی ساخته بیکهزار و دو بیست دولی تزیب داده در هر دولی یک کس با اسلحه نشانده ببالای قلعه فرستاد - و در چند دولی اول عورات نشانید - چون دربانان قلعه بتفحص دولیها مشغول شدند - شیرخان براجه پیغام داد که مستورات را بکسی نمیتوان نمود که سبب کسر عزت ما میشود - راجه منع تفحص نمود - چون

(۱) در طبقات اکبری مہر کذہ ثبت شدہ ۱۲ مصحح *

و بایزید با جمیع طوایف افغان در برابر آمده مقابلہ نمود - چون شیر خان از سرداری و بزرگی بین و بایزید در رشک بود و میخواست خود بزرگ باشد و از روش کار زیادتی مغل و ضعف افغانان را می یافت - در خفیه کس نزد امیر هندو بیگ که از سرداران نامدار فردوس مکانی بود فرستاده اظهار اخلاص و درلتخواهی نمود - و گفت که در وقت جنگ سبب هزیمت افغان خواهم شد - و با فوج خود بکناری برون خواهم رفت - چون روز جنگ صفوف طرفین آراستہ گشت بموجب گفتہ خود عمل نموده با فوج خود پشت داده گریزان شد - و گریختن او باعث خرابی لشکر افغانان گشت - و اولیای دولت فردوس مکانی بفتح و فیروزی اختصاص یافته - سلطان محمود خان بولایت تته رفته گوشه گرفت - و ترک سپاهگیری نمود - تا سنہ تسع و اربعین و تسعمائہ در اردیسه وفات یافت - و فردوس مکانی بعد از فتح متوجہ آگرہ شد - امیر هندو بیگ را نزد شیر خان فرستاد کہ قلعه چنار بسپارد - شیر خان در دادن قلعه مکر و غدر ورزیده - امیر هندو بیگ مراجعت نموده بملازمت آمد - فردوس مکانی خود متوجہ قلعه چنار شدند و امرا را پیشتر فرستادند - شیر خان عرضه داشت نوشته بخدمت جنت آشیانی فرستاد کہ من بدولت تربیت فردوس مکانی بابر بادشاه باین مرتبہ رسیده ام اگر قلعه چنار را بمن گذارند قطب خان پسر خود را فرستاده ملازم رکاب جنت آشیانی نمایم - و در جنگ بین و بایزید و سلطان محمود باعث فتح من بودم - چو غلبہ و استیلائی سلطان بہادر گجراتی بمسامع جاہ و جلال رسیده بود - مدارا لایق شمرده قطب خان پسر شیر خان را با عیسی خان کہ بمنزلہ وزیر او بود بملازمت طلبیدند - و قلعه را بر او مسلم داشتند - و جنت آشیانی مراجعت نموده بمہم سلطان بہادر پرداختند - قطب خان پسر شیر خان تا گجرات در رکاب ظفر

ز ریحانی رساند دیده را نور * که نظاره میسر نبود از دور
در خلال این احوال سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی از صدمه
افواج فردوس مکانی بابر بادشاه پناه برانا سانکا بوده باافغان رانا سانکا
و حسن خان میواتی و دیگر زمینداران بر سر فردوس مکانی آمده در
نواحی قصبه خانوه جنگ کرده شکست یافته بود - و در محل خود
چنانکه مذکور شد - و سلطان در حوالی چترور روزگار بسر می آورد - امرای
لودی که در ولایت پتهنه جمع شده بودند سلطان محمود را طلب نمودند -
سلطان محمود به پتهنه آمده بسعی امرا بار دیگر به سلطنت نشست
و با لشکر عظیم بولایت بهار در آمد - شیر خان چون دید که افغانان را از
اطاعت سلطان محمود گزیری نیست بملازمت سلطان محمود رفته اطاعت
و انقیاد نمود - ولایت بهار را امرای سلطان محمود در میان هم تقسیم
نموده - پاره بشیر خان گذاشته و او را عذر خواهی نمودند - که چون جونپور
از مغل گرفته شود کل بهار از تو خواهد بود - شیر خان درین باب قول نامه
از سلطان محمود گرفت - بعد از مدتی رخصت گرفته بسپهرام که جاگیر
او بود آمد - درینوقت سلطان محمود بر سر جونپور بجنگ مغل میرفت -
کس بطلب شیر خان فرستاد - در جواب نوشت که متعاقب میروم - امرای
سلطان محمود گفتند که شیر خان مرد مکار است مناسب آنست که بجایگزین او
رفته او را همراه بریم - سلطان محمود بجانب جایگزین شیر خان رفت - در مقام
خدمتگاری و مهمانداری در آمده کمال خدمتگاری نمود - سلطان محمود
از آنجا بجانب جونپور رفت - امرای فردوس مکانی جونپور را گذاشته
رفتند - جونپور و نواحی آن و ولایت لکنوتی در تصرف افغانان آمد - فردوس
مکانی جنت اشیانی درینوقت در کالنجر تشریف داشتند - چون خبر غلبه
و طغیان افغانان شنیدند متوجه دفع ایشان شدند - سلطان محمود و بین

بود متحصن شده - هر روز جمعی را بجنگ میفرستاد و فوج غنیم را می شکست تا آنکه ابراهیم مدد دیگر از حاکم خود طلبید - و بعد از آنکه شیرخان دریافت که غنیم مدد دیگر طلبیده مردم خود را استمالت داده بر جنگ صف ترغیب نمود - و وقت باصدا مردم خود را مهیا نموده از قلعه بیرون آمد و لشکر بنگاله صف پیاده و سواره و فیلان و آتش بازی ترتیب داده مقابل نمودند - شیرخان فوجی از مردم خود را برابر ایشان و جمعی را در کمین گاه گذاشت - بازار آمد و شد و قیراندازی و یکته تازی گرم شد - آنجماعت که مخفی بودند از کمینگاه برآمده دمار از روزگار بنگالیان بر آوردند و ابراهیم بقتل رسید و جلال خان فرار نموده به بنگاله رفت و فیل و حشم و ملک بهار بدست شیرخان درآمد - و استعداد سلطنت او را میسر شد - گویند در آنوقت تاج خان که از جانب سلطان ابراهیم لودی حاکم قلعه چنار بود لاد ملک نام زن عقیمه داشت - و کمال میل و تعشق باو اظهار مینمود - پسران تاج خان که از زنان دیگر بودند از محبت تاج خان بلاد ملک در رشک آمده قصد کشتن لاد ملک کردند - اتفاقا یکی از پسران تاج خان که کلانتو بود شپی شمشیری بر لاد ملک انداخت - و زخم کاری نیامد - غوغا برخاست که لاد ملک را کشتند - تاج خان با شمشیر برهنه قصد پسر کرد - پسر چون دانست که پدر او را خواهد کشت بر قتل پدر مبادرت نمود - و پدر را بقتل رسانید - چون پسران تاج خان سر انجام قلعه و سپاهی نتوانستند نمود شیرخان که در همسایگی ایشان بود - بامیر احمد ترکمان سخن یکی کرد - که لاد ملک را در نکاح خود در آورده قلعه چنار را متصرف گردد - و آخر لاد ملک را بعقد در آورده قلعه چنار و خزاین و دفاین بدست در آورد *

* شعر *

چو هنگام رسیدن در رسد تنگ * بمردم خود کند کام دل آهنگ

خان داؤدو (۱۱) نام مهمات سلطنت را از پدش خود گرفت و باتفاق شیر خان حکم می‌راند - و در همان ایام مادر جلال خان نیز مرد و حکومت ولایت بهار من حیث الاستقلال بشیر خان قرار گرفت - مخدوم عالم نام از امرای حاکم بنگاله که حکومت حاجی پور داشت و با شیر خان رابطه محبت و موافقت بهم رسانید سلطان بنگاله از او خاطر دگرگون کرده قطب خان را به تسخیر ولایت بهار و استیصال مخدوم عالم فرستاد - شیر خان هرچند در صلح زده ملایمت نمود فایده نکرد - آخر باتفاق افغانان دل بر مرگ نهاده قوار جنگ داد - چون طرفین بهم رسیدند جنگ عظیم شد - و قطب خان کشته گشت - و شیر خان غالب آمده فیل و خزانه و حشم بنگاله بتصرف شیر خان درآمد - و ازین جهت نوخانیان با شیر خان در مقام رشک و حسد در آمدند - چون شیر خان را دستگاه قوی شد نوخانیان که در اصل با او بد بودند در مقام کشتن شیر خان درآمدند و بجلال خان نوخانی کنگاش نمودند - جمعی ازان جماعه شیر خان را واقف ساخته - او خود را دور انداخته گفت امرای شما با من در مقام نفاقند - اگر شما علاج این نکنید مرا بضرورت از خدمت شما جدا باید شد - جلال خان گفت که بآنچه صلاح تو باشد چنان خواهم نمود - شیر خان گفت ایشان را دو فرقه باید نمود - یکی را بتحصیل زرپرگذاشت فرستاد - و یکی را در مقام خصم به بنگاله روانه نمود - آخر جلال خان و نوخانیان در دفع شیر خان عاجز آمده قوار دادند که ولایت بهار را بحاکم بنگاله دهند و خود ملازم او شوند - و نوخانیان جلال خان را بر آن آوردند که شیر خان را در برابر مغل گذاشته خود به بنگاله بخدمت حاکم بنگاله رفت - سلطان بنگاله ابراهیم خان پسر قطب خان را بکومک او بر سر شیر خان فرستاده - و شیر خان در قلعه که از گل در گرد خود ساخته

همراه برد - شیرخان ملازمت بادشاه نموده داخل دواتخواهان شد - و در سفر چندیری در رکاب ظفر انتساب بود - چون چندگاه در لشکر گذرانید طور و طرز را مشاهده کرد - روزی با یاران خود گفت که مغل را از هندستان بدر کردن آسان است - گفتند چگونه - گفت بادشاه ایشان خود بمعاملت کمتر می‌رسد و بامید وزرا می‌گذارد - وزرا بمقتضی رشوت کار کرده حق سلطنت بجای نمی‌آورند - عیب افغان آنست که باهم نفاق دارند - اما اگر مرا دست‌رس شود افغانان را ملحق و یک‌رنگ ساخته نفاق از میان بردارم - یاران او برآن داعیه که در آن وقت محال می‌نمود خنده می‌کردند - روزی در مجلس فردوس مکانی در وقت طعام خوردن طبق ماهیچه را پیش شیرخان نهاده بودند - و او در خوردن خود را عاجز یافته کار کشیده ماهیچه را ریزه ریزه کرده بقاشق خوردن گرفت - بادشاه واقف شد - بمیرخواجه گفت که این افغان غریب کاری کرد - چون از کارهای که با محمد خان کرده بود آگاه بودند بر فرو بزرگی او اشاره نمودند - شیرخان از هم زبانی بادشاه با میرخواجه واقف شده این قدر دانست که بنظر غیرت منظور است - و این معنی علاوه واهمه که در شب بود شد همان شب از لشکر بادشاه گریخت و بجایگزیر خود رفت - و بسطان جنید برلاس نوشته که بمن رسید که محمد خان بسطان محمد گفته است که شیرخان پیش مغل رفته است برسر پرگنات او فوج باید فرستاد - من چون میدانستم که رخصت من زود میسر نمیشود و وقت تنگ شده بسرعت خود را بجایگزیر رسانیدم - و خود را از زمره دولتخواهان بیرون نمودم - القصه چون شیرخان از جانب مغل مایوس و متوهم شد باتفاق برادر باز پیش سلطان محمد رفت - سلطان محمد اتالیقی جلال خان پسر خود باو داد - بحسب تقدیر سلطان محمد در آن ایام فوت شد و جلال خان خود سال قائم مقام پدر شد - و والده جلال

خواص پور بود - شیر خان خبر آمدن شادی و سلیمان را شنیده بسکبه نوشت که در مدافعت و مقاومت تقصیری ننماید - شادی و سلیمان که بظاهر خواص پور رسیدند ملک سکبه بجنگ برآمده بقتل رسید - و لشکر شیر خان هزیمت خورده بسهمرام آمد - شیرخان را تاب مقاومت نمانده اراده رفتن بطرف دیگر کرد - بعضی گفتند پیش سلطان محمد باید رفت - شیرخان دانست که سلطان محمد خاطر محمد خان را بجهت خاطر من نخواهد رنجانید عزم نمود که بملازمت سلطان جنید برلاس که از جانب بابر بادشاه حکومت کوه و مانیکپور داشت باید رفت - و قرعه کنگاش با نظام برادر خود درمیان آورد - او نیز باین قرار داد بارسال رسل و راسایل از سلطان جنید قول گرفته نزد او آمده پیشکش بسیار گذرانید و از سلطان جنید فوج آراسته بکومک گرفته بجایگز خود رفت - محمد خان چون تاب مقاومت نداشت فرار نموده بکوهستان^(۱) در آمد - و جاگیر شیرخان تا بوگنه چون و دیگر پرگنات بتصرف شیرخان در آمد - شیرخان کومکیان را زر و متاع فراوان داده با پیشکش و تحف بسیار نزد سلطان جنید برلاس فرستاد - و اقوام و قبیلۀ خود را که در کوه و صحرا میگردیدند طلب داشته جمعیت تمام کرد - و بمحمد خان پیغام داد که غرض من انتقام از برادران بود شما را بجای عم خود میدانم از تنگی کوه برآمده پرگنات خود متصرف شوید و مرا پرگنات خود و آنچه از خالصۀ سلطان ابراهیم متصرف شده ام کافی است - محمد خان نیز آمده در جای خود قرار گرفت و مرهون مذت شیرخان شد - چون شیرخان را جمعیت خاطر دست داد نظام برادر خود را در جاگیر گذاشته خود بملازمت سلطان جنید برلاس رفت و در کوه او را ملازمت نمود - اتفاقاً درین ایام سلطان جنید بملازمت فردوس مکانی بابر بادشاه میرفت او را

(۱) در طبقات اکبری کوه دهناس مرقوم است ۱۲ مصحح *

رسانید که او انتظار آمدن سلطان محمود^(۱) بن سلطان سکندر دارد - و مزاج سلطان محمد را منحرف ساخته گفت که علاج آوردن او آنست که سلیمان نام برادر او که در حیات پدر قایم مقام پدر بود مدتیست که ازو گریخته با من می باشد - اثر جاگیر شیرخان باو عنایت شود شیرخان در ساعت می آید - سلطان محمد بجهت حقوق خدمت شیرخان بی گناه ظاهری بتغیر جاگیر او راضی نشده بمحمد خان گفت که بطریقی که لایق باشد تقسیم برگذات جاگیر شیرخان را میان برادران کرده تسکین فتنه و فساد دهد - چون محمد خان بجاگیر خود که چونند بود آمد - شادی نام غلام خود را پدش شیرخان فرستاده پیغام داد که مدتیست که سلیمان و احمد برادر تو پیش من افتد و از حصه و رسد محروم اند - لایق آنست که حصه و رسد ایشان را برسانی - شیرخان در جواب گفت که ولایت روه نیست که ملک کسی باشد - ولایت هندوستانست هر کرا بادشاه جاگیر دهد ازوست - و نا امروز روش سلاطین این چنین بوده است که آنچه مال میت است از روی شرع میان فرزندان تقسیم میکنند - اما هر کرا شایسته سلطنت و امارت میدانسته اند سلاطین حکومت و سرداری میدادند *

ملک بمیراث نگیرد کسی * تا نزنند تیغ دو دستی بسی و من بحکم سلطان ابراهیم سهرام و خواص پور تانده را متصرفم - چون شادی بخدمت محمد خان رفت و شنیده باز گفت - محمد خان بر آشفت و فرمود که شادی با جمعیت خود رفته خواص پور را گرفته حواله سلیمان نماید - و جمعی کثیر بکرمک سلیمان گذاشته بیاید - اتفاقاً دران وقت از جانب شیرخان سکه نام غلام او که پدر خواص خان است داروغه

(۱) در طبقات اکبری سلطان محمد مرقوم است ۱۲ مصحح *

پرگنۀ جوفد و یک هزار و پانصد سوار داشت رفت - محمد خان سلیمان گفت که شغیده میشود که حضرت بابر بادشاه بهندوستان در آمده و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد شد - اگر سلطان ابراهیم ظفر یابد تو در خدمت او سفارش خواهی نمود - سلیمان بیقایی نموده گفت این همه انتظار نمیتوانم برد - مال و عیال من سرگردان می باشد - محمد خان کس پیش فرید فرستاده میانه برادران بصاحب دلالت کرد - فرید گفت آنچه حصۀ و رسد سلیمان در زندگی بود حالا هم قبول دارم - اما در حکومت شرکت راضی نیستم - چه دو شمشیر در یک نیام و دو حاکم در یک شهر آرام نگیرند - چون مطلب سلیمان شرکت حکومت بود راضی نشد - محمد خان سلیمان را گفت خاطر جمع دار که حکومت را از فرید بزور گرفته بتو خواهم داد - چون فرید براین کار اطلاع یافت در فکر کار خود و معامله بابر بادشاه و سلطان ابراهیم بود - چون خبر کشته شدن سلطان ابراهیم و فتح بادشاه شنید - بخدمت بهادر خان ولد دریا خان نوخانی که خود را سلطان محمد نام نهاده بهار و یقنه را فرو گرفته بود - و لوای سلطنت برافراشته بود - رفته در سلک ملازمان منتظم شد - روزی سلطان محمد بشکار رفته بود - شیری پیدا شد - فرید بشیر مقابل شده شیر را کشت - سلطان محمد او را خطاب بشیر خانی داد - رفته رفته شیر خان را در خدمت سلطان محمد قرب و منزلت تمام بهم رسید - و کالت پسر خود جلال خان را بشیر خان داد و او را اتالیق پسر نمود - بعد از چندی شیر خان رخصت جاگیر گرفته بجایگزین آمد - و بحسب اتفاق از میعاد زیاده توقف نمود - محمد خان روزی گلۀ شیر خان میکرد و میگفت از وعده تخلف نموده نمی آید - محمد خان حاکم چونند^(۱) بعرض

(۱) در طبقات اکبری جونه ثبت شده ۱۲ مصحح *

و مسرور گشت - گویند که حسن را کفیزی بود و سه پسر ازو داشت -
 سلیمان و احمد و مدا - و حسن مبتلا و گرفتار آن کفیز بود - روزی بحسن
 گفت که وعده کرده بودی که هرگاه پسران تو بزرگ شوند داروگویی
 پرگنات بآنها داده خواهد شد - الحال بزرگ شده اند بوعده وفا باید نمود -
 حسن بجهت خاطر فرید که خلف و سلف فرزندان بود تغافل می نمود -
 فرید چون این معفی را فهمید دست از حکومت پرگنات باز داشت -
 تا حسن پرگنات را بسلیمان و احمد داده عذرخواهی فرید نمود و گفت -
 چون تو کاردان و صاحب تجربه شده برادران تو نیز شوند - فرید سعادت
 ملازمت پدر را گذاشته بآگریه رفت - و در خدمت دولتخان که از امرای
 سلطان ابراهیم بود بسر برد - و او را از خود راضی نموده بود - روزی
 دولتخان از فرید پرسید که چه مطلب و مدعا داری تا بسازم - گفت
 پدر من پیر شده و بدست سحر و جادوی کفیز هذیه مبتلاست - از استیلا
 آن کفیز پرگنات و جاگیر پدر من خراب است - اگر آن پرگنات بما هر دو برادر
 عنایت شود یک برادر با پانصد سوار همیشه در خدمت باشم - و یک
 در سرانجام سپاهی و پرگنه بوده خدمت پدر را نیز علاوه آن نمایم -
 در روزی که دولتخان این سخن را بعرض سلطان ابراهیم رسانید - سلطان
 فرمود که بد مردیست که از پدر گله دارد - دولتخان این حرف را بفرید
 نگفته دلجوئی او داد که در وقت خود باردیگر بعرض میرسانم - کار سازی
 تو خواهم نمود - و در علوفه و وظیفه او افزوده او را تسلی نمود - فرید از
 جهت خلق خویش دولتخان بهمراهی او می نمود تا آنکه حسن پدر او
 فوت شد - خبر فوت حسن را دولتخان بعرض سلطان ابراهیم رسانید -
 پرگنات جاگیر حسن را بجایگزین فرید و برادر او گرفت - سلیمان با فرید
 مقاومت نتوانست نمود - فرار نموده پیش محمد خان سور که حاکم

آنجا بسر برده چیزی خواند - کافیه را با دیگر کتب خوانده و گاستان بوستان و سکندرنامه که در آن زمان در میان اهل هند خواندن آن لازم بود خواند - و از سیر و توارینج وقوفی بهم رسانید - بعد از دوسه سال که حسن بجنوپور آمد خویشان او درمیان در آمده فرید را نزد او آورده رفع کلفت نمودند - حسن داروغگی جاگیر خود را بفرد داد و او را بجایگزیر فرستاد - در وقت رخصت بعرض رسانید که مدار کارخانه عالم خصوص سلطنت بر عدالت است - اگر مرا بجایگزیر میفرستید من از سویت تجاوز نخواهم کرد - و نوکران شما اکثر خویش و قوم اند و هر کس از راه عدل تجاوز نماید تنبیه خواهم نمود - ازین قسم مقدمات گفته روانه جاگیر شد - از روی پختگی سلوک نموده درمیانه اقربا سویت مرعی داشت - مقدّمان بعضی مواضع که سرکش بودند و فرید را ندیدند در مقام تنبیه آنجماعت شده بمردم خود مشورت نمود - گفتند لشکر همراه پدر تست تا آمدن پدر و لشکر صبر باید کرد - فرید فرمود که دوپست زمین ساختند - و از هر مقدمی یک اسپ بعاریت طلب داشت - و از قسم سپاهی که پیاده بودند و دران نواحی می بودند طلب داشته جزوی خرچی داده بودند قسلی نموده بر اسپان عاریت سوار ساخته بر سر متمرّدان رفت - و خان و مان ایشان را غارت نموده اسیر و دستگیر ساخت - و بعضی متمرّدان آن حوالی که او را در نظر نمی آوردند جمعیت نموده بر سر ایشان رفت - و گرد خود را قلعه ساخت - هر روز جنگل ایشان را بریده تا بقلعه رسید - و سر کوبها و ساباطها ساخته غالب آمد - و خلق کثیر را اسیر و قتل نمود - و چنان کرد که متمرّدان آن حوالی تابع او شدند - و مال گداری کردند - و پرگفتند او معمور شد - و صاحب مکنت و قوت شد - چون حسن پدر او به پرگفته آمد - سامان و سرانجام او را دیده خوشحال

در ضمن حالات و فتوحات جهانبانی جنت آشیانی بیان نمودن لازم می آید - شیرخان که در افواة و السنه شیر شاه مذکور است - نام او فرید و نام پدرش حسن است و سابقاً نیز موافق آنچه شیخ ابو الفضل در اکبر نامه آورده بیان شده - در اینجا نیز آنچه نظام الدین احمد بخشی در طبقات اکبری آورده رقم میشود - حسن از طایفه افغان سور است - وقتی که سلطان بهلول به حکومت رسید از ولایت روه که مسکن افغانه است افغان بسیار طلب داشت - و روه عبارتست از کوه مخصوص که ابتداء آن باعتبار طول از سواد دیجور تا قصبه سوی از توابع بکر - و باعتبار عرض از حسن ابدال تا کابل است - و قندهار در حدود این کوه واقع است - در آن ایام پدر حسن سور که ابراهیم نام داشت بهندوسن آمدن نوکری امرای سلطان بهلول میکرد - و چندگاه در حصار فیروزه و روزی چند در پرگنه نارنول گذرانید - چون نوبت سلطان بهلول گذشت - و دور سلطنت به پسرش سکندر رسید - و جمال خان که از امرای سلطان سکندر بود حاکم جونپور شد - حسن پدر فرید عمری در ملازمت او گذرانید - و جمال خان حسن سور را رعایت نموده پرگنه سهرام و خواص پور قانده از توابع رهناس بجایگیر داده پانصد سوار همراه ساخت - حسن را هشت پسر بود - فرید و نظام از یک مادر بودند - و مادر ایشان از نسل افغانان بود - و دیگر پسران از کنیز بودند - حسن را بمادر فرید چندانی الفت نبود - و بفرید نیز توجهی نداشت - فرید از پدر رنجیده بملازمت جمال خان رفت - حسن بخدمت جمال خان نوشت که فرید را تسلی نموده بفروست که میخواهم چیزی بخواند و تهذیب اخلاق نماید - هر چند جمال خان تکلیف رفتن بفرید نمود قبول نکرده گفت - چون جونپور نسبت بسهرام شهرپرست و اینجا علما بسیار است اینجا طالب علمی میکنم - مدتی

بخشی شد و بمرتبهٔ خان جهانی نیز رسید - بابا دوست بخشی - درویش مقصود زیارتگاهی هروی - حسن علی ایشک آقا - علی دوست باریگی - ابراهیم ایشک آقا - شیخ یوسف - شیخ بهلول - مولانا نور الدین که از هفدهم وقوفی داشت - قاضی بوهان خافی - محمد قاسم موجی - میر محمد جالهبان حیدر محمد آخته بیگی - سید محمد پکنه - سید محمد قالی هروی - حافظ سلطان محمد آخته^(۱) - میرزا بیگ بلوچ و پسر او میر حسین - خواجه عذر ناظر - عارف توشکچی - مهتر خان خزینه دار - مهتر حاضر^(۲) توشکچی - ملا بلال کذابدار - مهتر تیمور شربتدار - مهتر جوهر آفنده دار - مهتر وکیل خزانچی - و مهتر سنبل میر آتش - سلطان محمد قرارل بیگی - و جمعی دیگر از سعادت‌مندان این سعادت دریافتند که در خدمت صاحب خود بودند - و الحق این توفیق که این عالیشان را میسر شد دیگری را نشده که از سلطنت افتاد - و در اندک زمانی به تخت سلطنت برآمد - و مجموع ولایت هندوستان را فتح نمود - و مدتی باستقلال بادشاهی هندوستان نمود و در گذشت - و عاقبت بخیر عبادت ازین جهاندار ست - و در حین رحلت بدستوری که ذکر رفت با دل هوشیار بخت بیدار رخت برپست اللهم اغفر له *

ذکر احوال و مال حال شیرخان افغان

چون زمان سلطنت شیرخان و پسران و توابع بتقلب در ایام مملکت مداری و ملک ستانی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود - و ارباب سیر و تواریخ هندوستان ایشان را از سلاطین شمرده اند - ذکر احوال آن طبقه

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۲۳ رخنه مذکور شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۲۴ فاخر ذکر شده ۱۲ مصحح *

و نادره کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیروین قلم شیرازی نیز در مشهد به بندگی ایشان رسید - و در ملازمت آنحضرت می بود تا بعدم خانه شتافت - و فرزند خلف او شریف خان امیر الامرا بمناسبت عالیّه در زمان خلیفه الهی رسید - و شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی را طلب داشته در راه بموکب همایون پیوستند - و مذاکره کتاب درّه القاج با این دو بزرگ دانشمند نمودند - و ملا جمشید معمانی مکرر بسعادت ملازمت ایشان رسید - گویند که روزی حیرتی شاعر این غزل خود را در عراق بنظر اصلاح جنت آشیانی در آورد *

گه دل از عشق بدان گه جگر میسوزد
عشق هر لحظه بدرد دگر میسوزد
همچو پروانه بشمع می سوزد مرا
که اگر پیش روم بال و پر میسوزد
آنحضرت که خلاق المعانی بودند این چنین تصرف نمودند *

میروم پیش اگر بال و پر میسوزد
مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجده اخلاص بجای آورد - و مخلصان وفا پیش که درین یورش که توجه بجانب عراق نمودند همراه بودند
نواب خان خانان بیروم خان - و خواجه معظم - و عاقل سلطان اوزبک -
و حاجی محمد کوکه است که شاه طهماسب مکرراً میگفت که بادشاهان را این قسم نوکر می باید - و در روز قببق اندازی در خدمت شاه طهماسب قببق را زد و از شاه جلدو گرفت - دیگر روشن کوکه - و حسین بیگ -
و خواجه مقصود جوهری هروی - و سیفخان - و زین خان کوکه - و خواجه غازی تبریزی که از دقایق سیاق واقف بود - و خواجه امین الدین محمود هروی که سیاق خوب میدانست و شکسته را نیکو مینوشت و در اواخر

افتادن جهانبانی خان خانان را خبردار ساخت - خان خانان پیشتر رفتن را صلاح ندید و متوجه کلانور شد - در نزد یک کلانور شیخ نظر چولی رسید و فرمان عالی آورد - و مقارن آن قضیه ناگزیر بسمع شاهنشاهی رسید - چندان گریه و الم دست داد که زبان از شرح آن قاصر ست - خان خانان و انکه خان و ماهم انکه بمقدمات دلپذیر خاطر ارجمند او را تسلی بخش میشدند - و میر عبد الحی تاریخی تاریخ آن واقعه را چنین یافته *

۹۶۳

ای وای بادشاه من از بام ارفذاد

و قاسم کاهی اینچنین پیدا کرد *

۹۶۳

همایون بادشاه از بام افتاد

و دیگری نیز این طور بخاطر آورده *

۹۶۳

وارث ملک جلال الدین باد

و زمانه زمان دولت همایونی را بسر آورد - و سچل عمرش طی نمود - و جانشپاریهائی که خان خانان در ملازمت جفت آشیانی نموده بود گم نام گشت - و این خبر جانکاه در عالم منتشر گشت - و الحق بادشاهی دین دار عدالت شعار صاحب نفس قدسیه بود - و در کمال حیثیات و استعدادات نظیر و همال خود نداشت - و در علوم و نجوم و ریاضی بی نظیر بود - و از شعر و معما و تاریخ و نغز کمال و قوف داشت - و در جود و کرم حاتم ثانی بود - و در شجاعت و دلیری و مردانگی در سلسله صاحب قرانی مثل وی پیدا نشده - و همیشه با مردم خوب و علما و فضلا صحبت میداشت - و در سفر خیر اثر عواق جمعی از مستعدان هر صنف را بشرف ملازمت خود سرفراز ساخته بهندوستان آوردند - ملا قطب الدین چلنجوی بغدادی در سبزار به بندگی ایشان رسید -

بودند اسباب سلطنت با غلام علی شش انگشت بدرگاه فرستاده اظهار
عبودیت نمودند - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران را نیز روانه ساختند *

واقعات مسرت آیات حضرت شاهنشاهی از همگم توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

چون رایات شاهنشاهی بصوب پنجاب نهضت نمود و بسرهند رسید -
و ملازمان بادشاهی که بکومک شاه ابوالمعالي رفته بودند مثل محمد قلی
برلاس و مصاحب بیگ و غیره از صحبت و بی اعتدالی او به تنگ
آمده بودند - مقدم شاهنشاهی را شنیده بی رخصت خود را رسانیدند -
و کورنش مستفید گردیدند - و اسکندر که از کوه برآمده بود از شکوه
موکب شاهنشاهی باز خود را بکوه کشید - و میربد مست که بدفع او
از لاهور برآمده بود مراجعت نمود - چون آن ولایت بحضرت شاهنشاهی
عفايت شد و آنحضرت متوجه آن ممالک گردیدند بی اختیار در کنار آب
سلطان پور بسعدت کورنش رسید - و از عظوفت بنشستن در مجلس
امر فرمودند - از آنجا که میربد مست شراب دنیا بود چون بمنزل خود
رفت پیغام داد که نسبت من بجهانبانی معلوم است - و بخاطر است
که در قمرغه جوی شاهی با جهانبانی در یک ظرف طعام خوردیم - و شما
را نوش دادند - شما چرا دسترخوان علیکده جهت من انداختید -
آنحضرت بر بیدخردی او تبسم فرمودند - و بجاجی محمد سیستانی
پیغام دادند - که بگوتوره سلطنت دیگر ست و عشق بازی دیگر - میر بغایت
خجل شد - حضرت شاهنشاهی متوجه کوه شدند - و در استیصال اسکندر
کوشیدند - چون بقصبه بدهانه (۱) رسیدند قاصدی رسید و از قضیه بام

(۱) در اکبرنامه صفحه ۳۶۷ هرهانه مرقوم است ۱۲ مصحح *

میکردند - خورش هفت روزه جدا کرده به بندگان خاص فرمودند که برای خوردن ماهمین بس است - هنگام سفر عالم قدس چارحب باقی بود - آخر روز جمعه ربیع الاول سنه نهد و شصت و سه که شاه بوداق^(۱) و علم شاه از سفر حجاز آمده بودند عرض سرگذشت می نمودند - و آخرهای روز بربالای بام کتابخانه رفته جمعی ریاضی دان را طلب داشته بجهت بعضی مطالب منتظر طلوع زهره بودند - اوایل شام خواستند که فرود آیند - مودن اذان بنیاد کرد - در زینۀ دوم بتعظیم اذان اراده نشستن کردند - در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچیده عصای ایشان لغزیده بسر در آمدند - و شقیقۀ یمین آزردگی یافت - و قطره چند خون از گوش راست بر آمد - و بجهت نظام دنیا مغشوری منیر بر صحت مزاج مصحوب نظر شیخ چولی بشاهنشاهی و خان خانان نوشتند - و از غرائب آنکه در اواسط این روز به بعضی از حاضران فرموده بودند که درین روز آسیبی به یکی از بزرگان می رسد و همانا که در گذرد - دولتخواهان در اخفای این واقعه کوشیده از خبر فرستادن بجانانین مسند خلافت و خان خانان و جمع ساختن امرا سعی نمودند تا هفده روز این واقعه پوشیده داشتند - حاضران عتبه خلافت بعد از چند روز بتاریخ بیست و هشتم ماه مذکور خطبه بفام نامی خدیو زمان خواندند - و میر عبدالحی صدر این بیت خواند *

۱۰۰۹۵۳

اگر نوروز عالم رفت بر باد * گل صدبرگ سوری را بقا باد
مصراع ثانی را تاریخ جلوس خدیو زمان یافته اند اگر گلی بیا نوشته شود
اگرچه بیک طریق رسم الخط مساعده آن نمیکند - و امرای که در دهلی

(۱) در اکبر نامه شاه بداغ مرقوم است ۱۲ مصحح *

که اورا تغبیه نماید - با او جنگ کرد و شکست داده در قلعهٔ بدوان کار دیوانه را بساخت * میرزا سلیمان که اشکمش بجایگزین او بود عصیان ورزید *

نهیست موکب شاهنشاهی بصوب پنجاب و بیان سفر عالم تقدّس حضرت جهانبانی

درین اثنا شاه ابوالمعالی از بادهٔ ناگوار دنیا مست شد - و در آزار خلائق کوشید - چون جهانبانی را توجهی بار بود ازو میگردانیدند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه در ارد و شیوع یافت - و یقین شد که فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده و کس خود را نصب نمود - و بخزاین جهانبانی دست دراز کرده - پنجاب را بجهت همین بحراست شاهنشاهی سپردند - و در سنهٔ نهصد و شصت و سه اورنگ نشین هفت اقلیم یعنی خلیفهٔ الهی را باتالیقی خان خانان بآنصوب تعیین نمودند - خان خانان بسرهند (۱) رسیدند - جایگزین داران حصار فیروزه بملازمت رسیدند - جهانبانی در عرصهٔ دهلی اختراعات و بدایع غریب فرمودند - که از اکبر نامهٔ آن شگرف کارنامها ظاهر میگردد - اولاً طبلی بجهت مظلومان ساختند که هنگام داد خواهی دست بدان زنند و دیگر اختراعات نیز فرمودند - و همین سخنان میفرمودند که نشان توجه ملک باقی بود - میفرمودند که فلان شخص میگفت که گورستان غزنین که مرا بنظر در می آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که گورستان دهلی که بنظر می آید یاد آن سخن میگفتم - و دران ایام تریاک کم

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۵۵ سهند ذکر شده ۱۲ مصحح *

میدانست - و از اوایل عمر تا زمان فتح بر خوار از کلب همایون جدا نبوده - و در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام کرده میخواست با اسم او نویسند - و شاه ابوالمعالی از بیفکری خوار خوار آن میزد - که حضرت جهانپانی از معامله فهمی بغام نامی شاهنشاهی نوشتند - و خواجه معظم که با سکندر کتابت نوشته بود - او را بمیر قالی سپرده بصوب دهلی توجّه نمودند - چون بسامانه رسیدند عرضه داشت اسکندر خان اوزنگ رسید که دهلی را از لوث وجود افغانان پاک ساخته - در روز پنجشنبه رمضان همین سال در سلیم گده دهلی نزول نمودند - و چهارم همین ما بدرزن شهر رفته سرکار سرهند و دیگر پرگهها بجلدیری این فتوحات و این خدمات بخاندانان عنایت شد - و گلستان هندوستان بیدم اقبال جهانپانی و بزور شجاعت خاندانانی از خوار وجود افغانان مصفی شد - در چهارشنبه بیست و پنجم همین ماه آنکه خان که متوجه حصار بود - در دوهی حصار رستم خان و تاقار خان و احمد خان و غیره افغان از حصار برآمده با او مصاف دادند - و شکست خوردند - رستم خان بحصار رفته بعد از سه روز قول طلبیده - رستم خان را با هفتصد کس بدرگاه فرستادند * و قنبر دیوانه که از ابدال اردویی همایون بود - بعد از فتح سرهند جمعی از اوپاش را یار خود ساخت و سنبیل را در تصرف آورد - و رای حسین جلوانی را ویران کرد - و با ما (۱) دکن خان افغان جنگ کرد و شکست داد (۲) - و از آنجا به بداون (۳) رفت - هرچند دیوانه بود عرایض عاقلانه بدرگاه می نوشت - و پا از گلیم خود قرائت نهاده خانی و علم و نقاره بمردم میداد - فرمان همایون بعلي قلی شیبانی شد

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۵۳ رکن خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۵۳ شکست یافت مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۳۵۳ بداون مذکور است ۱۲ مصحح *

هزار سوار متوجه خان خانان شد - آنجناب در سر هند ثبات قدم مسلوك داشته لوازم قلعه دارى و ضوابط هوشيارى بتقدیم رسانید - و عرایض نوشته استدعاى توجه بادشاهى نمود - چون چند روز توجه بادشاهى بجهت ضعف عنصر یگانه افاق در تعویق افتاد - خان خانان در کار مکاربه تقصیرى نمود - و چمن آرای خلافت شاهنشاهى را مقرر فرمودند که خود را بخان خانان برساند - هنوز حضرت شاهنشاهى بلاهور نرسیده بود که جهانباني صحت یافته در عقب او روان شدند - هفتم رجب سال مذکور سواد سرهند بموک بادشاهى نور پذیر شد - و مدت پانزده روز خان خانان و امرای جلالت پدشه در مقابل این طور لشکرى نشسته قلعه دارى کردند که طلوع ربات حضرت جهانباني جهانتاب شد - و در باغى که نزدیک شهر بود سرپرده زدند - و عساکر منصوره را بچهار قسم فرمود - یکى بنام حضرت جهانباني - و دیگرى حضرت شاهنشاهى - و دیگرى شاه ابوالمعالي - و دیگرى بخانخانان - و بهادران جان نثار جان فشانیها نموده - از جانبین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - مجمله قریب بچهل روز چنانکه آئین قتال باشد کار مکاربه را چنانکه باید بتقدیم می رسانیدند - تا آنکه دوم شعبان سال مذکور مکاربه عظیم دست داد - دلاوران عرصه مردى داد مردانگی داده غذایم بسیار بدست در آوردند - و جمعی کثیر از معاندان را مسافراة عدم ساختند - و اسکندر با جمعی خود را بدامن کوه پنجاب کشیده - یکی از دلاوران خواجه مسافری در اثنای گریز خود را باسکندر رسانید - و بعد از سعی بسیار او را از خود دور کرده جان ازان مهلکه بدر انداخت - و حضرت جهانباني و شاهنشاهى و خانخان مظفر گردیدند - درین حال سخن ازان رفت که منشور نامه ویرلیغ این فتم بنام که نویسند - خانخانان که در آمدن هندوستان را بسعی خود

شهاب الدین احمد خان را بلاهور فرستادند - و خان خانان خود بر سر نصیب خان رفته - و جهانبانی بآهستگی روانه لاهور شدند - دریم ربیع الثانی این سال لاهور را فروغ آسمانی بخشیدند - چون خانخانان بحوالی پروگنه هرهانه رسید نصیب خان اندک دست و پا زده فرار نمود - و غنایم بدست آمد - و خانخانان بجهت نذری که از جهانبانی شفیقه بود که چون فتح هندوستان واقع شود کسی را اسیر ننمایند و بند نکنند کسی را اسیر نکود - و خود سوار شده عیال و اطفال آن گروه را بالتمام جمع نموده نزد نصیب خان فرستاد - و فیلان و تحف و هدایا و سایر نفایس و غنایم را با عرضه داشت بدرگاه فرستاد - و خود از انجا پیشقرو رفت - چون بجالند^(۱) رسید افغانان چون واقف شدند فرار نمودند و جان خود را بیرون بردند - خان خانان طرح اقامت انداخته پیرگن^{ها} را جابجا بمردم نامزد کرد - درین اثنا تانار خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از افغانان از دهلی متوجه خانخانان شدند - چون به ماجیواره رسیدند خانخانان متوجه ایشان شد - امرا از آب ستلج گذشتن را صلاح نمیدیدند که چون برشکال بگذرد عبور نمائیم - خان خانان قبول این معنی نموده از آب عبور نمود - و خود در قلب لشکر قرار گرفت - و برانغار بخضر خان هزاره و جرانغار به تودی خان بیگ قرار داد - و اسکندر خان بهاولی مقرر شد - جفگی عظیم در پیوست - و نزدیک شام تلاقی فریقین دست داده بود - تا دو پهر شب جنگ میکردند - خان خانان پای ثبات و مردی که لازم او بود افشوده - فرار بر مخالفان افغان افتاد - و غنایم نامحصور با فیلان پر زور بدست آمد - غنایم و فیلان را با مژده فتح بدرگاه معلی فرستاد - در خلال این احوال اسکندر با هشتاد

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۳۳ جالندهر ذکر شده ۱۲ مصحح *

حدود چپرگنه مصاف افتاد - و محمد خان در گذشت - و خزاین سلیم خان و شیو خان آنچه باقی مانده بود بدست هیمو افتاد و کارش بالا گرفت - و با ابراهیم خان معاربه کرد و غالب آمد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بنگاله روان شد - و خضر خان پسر محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را سلطان جلال الدین ملقب ساخت - و مضمون این بیت مناسب احوال جهانبنانی کشور ستانی و خان خانان در فتح هندوستانست نوشته می شود *

* ابیات *

چو دشمن بدشمن شود مستقل * تو خوش باش و بفشین بآرام دل
چو در لشکر دشمن افتد خلاف * تو بگذار شمشیر کین در غلاف
درین حال حضرت جهانبنانی و خان خانان بتاریخ سنه نهصد و شصت و یک از کابل متوجه هندوستان شدند - در آن وقت حضرت شاهنشاهی دوازده سال و هفت ماهه بود - درین باب بدیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تغال نمودند این بیت بر آمد *

همت از مرغ همایون طلب و سایه او

زانکه با زاغ وزغن شهپر همت نبود

خان خانان چند وقت بجهت ضروریات سفر سرکار جهانبنانی توقف نموده بتاریخ سنه نهصد و شصت و دو بکرم^(۱) را محل نزول اجلال نمودند - و در پنجم صفر این سال در نیلاب نزول نموده بودند که خانخانان ملحق شد - قاتار خان افغان^(۲) که در رهتاس بود فرار نمود - و چون از آب سند عبور نمودند افغانان متلاشی شدند - اکثر ولایت بدست در آمد -

(۱) در اکبرنامه صفحه ۴۳۱ بکرم مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبرنامه صفحه ۴۳۱ قاتار خان کاشی ثبت شده ۱۲ مصحح *

رسیدند - یکی سلیم خان - و دیگر ابراهیم خان سور - و دیگری سکندر خان سور - احوال این جماعه مذکور خواهد شد *

احوال هیمو

هیمو نامی که کمال شرافت داشت و نه نسب داشت و نه حسب در سوکار این سلیم خان راه ملازمت یافته بود - و بغلط نمائی در خاطر سلیم خان جای گرفته مهمانت ملکی و مالی باو مرجوع بود - چون پیمانه عمر سلیم خان پر شد ریاست همدوستان بمبارز خان پسر عم سلیم خان رسید - او را از کار عالم و قوفی نبود - جمیع کارخانه سلطنت پیش خود گرفت - و خزاین و فیل خانه شیر خان و سلیم خان بدست آورد - چندگاه نسبت رای نام خود نهاد - و چندی اسم راجگی بر خود بست - و بهم نامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد - و نام بزرگان بر خود بست - و با هر که جفگ کرد فیروز شد - و کارنامه‌های شگرف در پیکار بعمل آورد - و از تیره رائی با حضرت شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر غازی جنگ کرد و بسزای خود رسید *

تتمه احوال هند

چون کار بمبارز خان رسید اختلال تمام پیدا شد - سلیم خان که ریاست پنجاب ازو بود خویش را اسکندر نام نهاد - و محمد خان که قوم شیر خان بود در بنگاله سر بسططت بر افراخت - و ابراهیم خان به نسبت قرابت شیر خان ایالت همدوستان را در تلاش شد - و سجاول خان که شجاعت خان نام داشت در مالوه خودسر سر بلندی کرد - و آن گروه خود با یکدیگر محاربات نمودند - و میانه محمد خان و مبارز خان در

بود فرستادن آنها بقتل هندوستان شگون گرفتند - و دویم عید رمضان خانخانان از قندهار بملازمیت رسید - بجهت انبساط خاطر او عید را اعاده فرمودند - درینجا چون جهانبانی و خانخانان را اراده تسخیر هندوستان مصمم شد - مجمل از بعضی قضایای هندوستان بتقریب احوال خانخانان و خدمتگاری و جانسپاری او بیان نمودن لازم است *

مجمعی از سوانح هندوستان که در ایام

هرج و مرج روی نمود

چون شیرخان افغان در یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه و دو پنجسال و دو ماه و سیزده روز بتقلّب حکومت کرد و بعدم خانه شتافت پسر او سلیم خان را بعد از هشت روز امرا بر جای پدر نشاندند - هشت سال و دو ماه ریاست نمود - بعضی اوقات بجنگ عادلخان برادر خواص خان که از ممالیک پدرش بود - و گاهی با طبقه نیازیان که هیبت خان سرکرده ایشان بود و در پنجاب حاکم بود - و روزی چند بنزاع طبقه گهوان مشغول بود - چون این جماعه از هواداران حضرت جهانبانی بودند کاری نساخت - و قلعه رهناس که پدرش بنا نهاده بود با قلعه مانکوت که خود بانی آن بود باتمام رسانید - و در قلعه گوالیار بمرومی بود - و با رعیت بوجه حسن سلوک می نمود - در ذی قعدة سنه نهصد و شصت و شصت و شصت و شصت بر بست - فیروز خان پسر او که خود سال بود جا نشین او شد - بعد از چند روز مبارز خان خالوی او او را به زاویه عدم فرستاد و خود دم استقلال زد - و قام خود محمّد عادل نهاد - و سید نظام خان که برادر خود شیرخان بود یک پسر و سه دختر داشت - پسر و شوهران هر سه دختر بحکومت

از قندهار متوجه ملازمت جهانباني شد - و در سیاه سنگ کابل بشرف
 بساط بوسي رسيد - و جهانباني خود بکابل رفته - خانخانان بجانب حاجي
 محمد تعين شد - او را به تدابير شايسته رام ساخته - در موضع گل کار
 آمده خان خانان را ملازمت نمود - او را به بساط بوس اقدس رسانیده
 التماس جرايم او نمود - درين حال ميرزا کامران بجانب کنور رفت -
 خان خانان بر سر او رفته - ميرزا کامران تاب مقاومت نياورده شکست
 خورده بجانب نيلاب گريخت - خانخانان مظفر و منصور بخدمت
 جهانباني مراجعت نمود - و بجهت انتظام مهم قندهار و اين طرف از
 ملازمت بادشاه محروم شد - و چون خانخانان بصوب قندهار شتافت -
 ميرزا کامران با حضرت جهانباني بار ديگر مصاف داد - و ميرزا همدال
 درين مصاف کشته شد - و ميرزا کامران نزد سليم خان پسرشير خان افغان
 که از حرام نمکان اين سلسله بود رفت - و از پيش او نيز فرار نموده به
 پيش بعضی زمينداران رفت - و در آخر نزد سلطان آدم کاکر رفت -
 و سلطان آدم در اول گرو فری نمود - و در آخر او را بمنسوبان بادشاهي
 سپرد - و هر دو چشم او را ميل کشيده سامان و سرانجام او را نموده بتاريخ
 فهد و شصت از راه تته بهجهاز فرستادند - و سه حج دريافت - و در فهد
 و شصت و چهار محمل بعدم بر بست - و در جمادي الاول سنه فهد
 و شصت و يک ولادت گرامي محمد حکيم ميرزا بوقوع آنجايد - و موکب
 همايون بجانب قندهار بعزمت آمد - خانخانان در ده فرسخي قندهار
 بموکب همايون پيوست - و دران زمستان در قندهار قشلاق نمودند -
 و خدمتی چند بهجهانباني نمودند که خدمات راه عراق و فتح هندوستان
 پامال ساختند - و بدستور قندهار را بخان خانان عنايت نموده بدار الملک
 کابل شتافتند - چون در کابل یکی از درويشان موزة برسم تحفه ارسال داشته

مشخص شد - درین حال شاهزاده مراد بجوار رحمت ایزدی پیوست - و قندهار را بدستوری که در اکبرنامه مسطورست بخان خانان دادند که اگر نواب شاهی درین باب گله نماید بگویند که چون بوداغ خان لله میرزا از خدمت متقاعد بود - و میرزا از دار فنا بدار بقا خرامیده بود ازو گرفته بخان خان که از دوستان و تربیت کردگان شما بود و حقوق خدمت او بر ذمت ما بسیار بود دادیم - و میرزا عسکری فرار نموده باز بدست آمد - و خان خانان را در قندهار گذاشته خود بجانب کابل رفتند - و بعد از جنگ و جدال بسیار که تفصیل آن طولی دارد کابل را بدست در آوردند - و میرزا کامران بصوب قرار شتافت - و تاریخ آن واقعه را (۱۱) "بی جنگ گرفت" ^{۲۵۹} ملک کابل" یافته اند - و خان خانان حوالی و حواشی قندهار را از افغان و نکدری و هزاره و غیره پاک ساخت - و هر کسی با طاعت جهانبانی در می آمد بنوازشات سرافراز می نمود - و هر کس سر از رینگ بندگی می پیچید سرش بر می داشت - و بعیش و فراغت و کامرانی در قندهار بسر می برد - و تحف و هدایای لایق بجهت شاه دین پناه فرستاد - و از جانب شاه دین پناه نیز تحف و هدایا بجهت جهانبانی و خانخانانی و مبارکیاد فتح هندوستان رسید - و میرزا کامران چند مرتبه از کابل بدخشان و از بدخشان به بلخ و از بلخ بدخشان و سغد فرار نمود - و فسادهای کلمی ازو سرزد - و چند مرتبه از حوالی قندهار که جاگیر خان خانان بود عبور نمود - و نتوانست که آزار و آسیبی بفردی از افراد آنجا برساند * و در سده نهم و پنجاه و شش که میرزا کامران بمیان افغانان رفته بود - خان خانان

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۴۵ مصرع "بی جنگ گرفت ملک کابل از وی"

بنظر آورده - مورد عنایات جهانبايي شدند - خضر خان هزاره از قلعه گریخته راه فرار پیش گرفت - و میرزا عسکری عاجز شده خانواده بیگم را بیرون فرستاد که قلعه را می سپارم - و بتاریخ جمادی الآخر همین سال در ملازمت عفت قباب از قلعه بیرون آمده - عفت قباب القماس جرایم او نمود و یعفو مقرون گشت - و در دیوانخانه جهانبايي امرای قزلباشیه و چغتای بقدر مدارج و مراتب خود سمت قیام داشتند - خان خانان میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانبايي باوجود این اعمال قلم عفو و اغماض بر صغیفه اعمال او کشیده شکرانه حضرت باری بتقدیم رسانیدند - و خان خانان بفرموده شمشیر از گردن میرزا دور کرد - و بعد از آداب امر برنشستن میرزا کردند - بعد ازان ملازمان او را قویب بسی کس خان خانان شمشیر در گردن کرده مثل محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی بکورش آورده - شاه سیستان و مقیم خان محبوس گشتند - و مجلس عیش و عشرت آماده شده - در اثنای صحبت نوشته میرزا عسکری که در وقت توجه آنحضرت بعراق باحشام باوچ نوشته بود بجنس احضار نموده بمیرزا دادند - و زندگانی را بروتخ ساختند - و بمقتضای وقت بنگاه داشتن او حکم رفت - و بادشاه و امرای قزلباش بقندهار در آمدند - و سه روز مدار بعیش و عشرت بود - روز چهارم بموجب مکفون خاطر جهانبايي خان خانان اظهار نمود که شهر را بمحمد مراد میرزا خلف شاهي باید داد - شهر را بایشان داده به ارغنداب بیرون آمدند - چون توجه جهانبايي بصوب کابل بمیرزا کامران رسید - نور پروت آلهی را به خانواده بیگم سپرد - و میرزا سلیمان را ببدخشان فرستاد - و یادگار ناصر میرزا ازو گریخته ببدخشان رفت - و توجه جهانبايي و خان خانانی بجانب کابل

بیگم را همراه نمود - که بظاهراً میرزا عسکری را که در گفت من نیست
 نصیحت نماید - و قندهار را بجہانبانی تسلیم نماید - و در باطن بر
 قلعه داری مجدد و ساعی سازد - و اگر قلعه بدست جہانبانی مفتوح شود
 جہت استشفاع و استخلاص او بکار آید - و میرزا عسکری از جادۂ انصاف
 انحراف داشت - و در حفظ و حراست قلعه بتقصیر از خود راضی نمیشد -
 و ازین جاذب نیز درکار محاصره سعی تمام میوفت - تا آنکہ قزلباشان را
 عرق حمیت بحرکت آمده دل در گرفتن قلعه بستند - و کار بر میرزا
 عسکری تنگ شد - بنیاد عجز و زاری کرد - و عرض نمود کہ چون عفت
 قباب خانزادہ بیگم تشریف می آرند و خان خانان میرسد قلعه را تسلیم
 می نمایم - و در ظاہر عجز می نمود و در باطن در استحکام قلعه میکوشید -
 چون خان خانان و عفت قباب رسیدند از نو آئین مخالفت پیش
 گرفت - و چندانکہ عفت قباب مبالغہ در نصایح نمود سودمند نیفتاد -
 و مہد علیا را نگذاشت کہ از قلعه بیرون آید - درین حال الغ میرزا کہ از ذبائر
 دخترچی سلطان حسین میرزا ست با شیر افگن و جمع دیگر از کابل برہنمائی
 بخت پیدار رسیدند - و سبب آمدن آنکہ الغ بیگ در کابل نزد میرزا
 کامران محبوس بود - و ہر روز بیکی از معتمدان خود می سپرد - چون
 نوبت شیر افگن رسید میرزا را برداشتہ بیرون آمد - و زمین دار را بالغ
 بیگ میرزا عنایت نمودند - بعد از یک روز قاسم حسین سلطان و دہ دہ
 بیگ ہزارہ با خیل و حشم خود آمدہ عراض اہل کابل آوردند -
 و خان خانان ہرکس کہ می آمد در دلایمی او میکوشید - و بنوعی
 سلوک می نمود کہ باعث آمدن دیگری بشود - و اہل قلعه را نیز بچرب
 زبانیا بفریفت و قاکار بجائی رسید کہ خضر خواجہ و موید بیگ
 خود را از بیسمان انداختہ بخدمت خان خانان آمدند - ایشان را

ایشان را طلبید - و باندیشه صایب او چنین رسید که این دو منشور دولت را یکی از شاه والا جاه و یکی از حضرت جهانبانی نشسته باو دادن مناسب نیست - و اینکه میرزا کامران به پا ایستاده تعظیم نماید دور می نماید - مصحفی برسم پیشکش بدست گرفته آورد - میرزا مصحف را دیده بجهت تعظیم راست ایستاد - دران اثنا آن دو مثال را باو داد - و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن دو الواح سعادت نمود - و تحف شاهی و هدایای جهانبانی بآئین ستوده بنظر در آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت - و آخر مجلس رخصت دیدن حضرت شاهنشاهی و میرزا همدال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا بالغ بیگ میرزا را ضمیمه آن ساخت - میرزا رخصت داده پابوس را همراه نمود - خان خانان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه استان بوس شاهنشاهی شد - و ماهم آنکه آن نور پرورد الهی را از درون بیرون آورد - و خان خانان از میامن دیدار دولت ایشان انبساط عظیم یافت و اداى امانت نمود - و از آنجا بملازمت میرزا همدال که در منزل والد خود دلداری بیگم می بود و بچشم نگاه میداشتند رفت - و فرمان عطوفت و اسب خاصه و خلعت میرزا را رسانید - و روز دیگر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم مخلص می بودند و بفرموده میرزا کامران بباغ جلال الدین بیگ آورده بودند دریافت - و آنچه از عنایات بادشاهی آورده بود رسانیده خوشوقت ساخت - و همچنین یادگار ناصر میرزا و بالغ بیگ میرزا و سایر بزرگان را بآئین خردمندان یک بیگ پرورش نمود - و آنچه لازم رسالت بود بجای آورد - و میرزا کامران یکماله خان خانان را بیشتر فکاه داشت - که نه در خود تاب مقاومت می دید و نه از بی توفیقی بصوب خدمت قیام میتوانست نمود - تا آنکه بصد مبالغه مرخص ساخته خانزاده

و حیدر سلطان و علیقلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و دلاوران
 قزلباش و بهادران چغتای غنیم را برداشته پا در قلعه دوانیدند - و فتعی
 عظیم دست داد * و در روز شنبه هفتم محرم الحرام سنه نهصد و پنجاه و دو
 بسعادت در قندهار نزول نمودند - و در باغ شمس الدین علی قاضی در
 دروازه ماشورا مجالس آرا شدند - و مورچلهها تقسیم نمودند - و خان خانان
 کمر مردی و مردانگی بر میان جان بسته بکردار و گفتار بتقصیر از خود
 راضی نمیشد - و قلعه را محاصره نموده - همه روزه جنگ و جدل واقع میشد -
 درین حال خبر رسید که رفیع کوکه میوزا کامران در زمین داور در پس کوهی
 در پشت ارغنداب با جمعی از هزاره و نندری جمع شده نشسته اند -
 خان خانان جمعی از قزلباشان مثل محمدمی میوزا و حیدر سلطان را
 برداشته بر سر ایشان رفت - و بعد از اندک تردیدی رفیع کوکه اسیر سرپنجه
 تقدیر گشت - و اسباب و آلات و ادوات ایشان را بدست در آوردند -
 و عسرتی که در میانه اردوی جهانبانی رو داده بود به یسر مبدل گشت -
 درین اثنا خان خانان صلاح وقت درین دید که جهانبانی در تسخیر
 قندهار ساعی بوده باشند - و خود منشور نصایح شاهي و فرمان
 بادشاهی را برداشته بکابل نزد میوزا کامران رود - شاید بنصایح ارجمندانه
 او را از خواب غفلت بیدار سازد - و بوسیله اتفاق برادران گرامی کارهای
 شگرف که مکنون ضمیر اوست ساخته شود - چون بکئل روغنی و آب
 ایستاده که ما بین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزاره سر راه
 گرفتند - آخرهای روز جنگ در پیوست - خانخانان بنفس نفیس نبردهای
 مردانه کرده آن گروه را تادیب و تنبیه براصل نمود - و بسیاری از ایشان را
 بصکرای عدم فرستاد - چون نزدیکی کابل رسید پابوس و جمعی باستقبال
 آمده خان خانان را بردند - و میوزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته

و بزرگی نداشتند در بودن او مبالغه مینمودند - و مطلب شاه آنکه سلطنت و بزرگی طایفه ترکمان را بدستور جد و آبایش در کف کافی او گذارد - خان خازان حقوق خدمت خود و شفقت و مرحمت و الطاف جهانبانی منظور داشته از سلطنت قدیم موروثی و وطن اصلی و اقوام نزدیک در گذشت - و خدمت ایشان را بر همه ترجیح داده بماندن راغبی نشد - القصه از سیستان بگرمسیر آمدند - میر عبد الحی از قلعه لکی برآمده ترکش در گردن انداخت - و معذرت‌های نالایق او بسمع قبول مقبول افتاد - و آوازه کومک ایران و آمدن بادشاه جهانبانی در هندوستان شایع گشت *

مراجعت موب جهانبانی از عراق بسمت قندهار و کابل و دیگر واقعات

چون آوازه سایه گستری جهانبانی اشتهار یافت میرزا کامران قزلباش قزاق را فرستاد که پرورد الهی یعنی شاهنشاهی را بکابل آورد - خان خازان ازین منزل علی سلطان تکلور را که کومکی بود با بعضی یکه جوانان بتستخیر قلعه بیست (۱) فرستاد - و بعد از محاصره و مجادله به تفنگ کشته شد - شاهر جلافر قلعه را سپرد - درین حال خبر رسید که میرزا عسکری خزانه را برداشته از قندهار به کابل میبرد - جمعی از قزلباشان و ملازمان درگاه بقصد او شتافتند - هر چند جهانبانی و خان خازان را جزم بود که میرزا عسکری در قاعه داری سعی است ایشان را رخصت دادند - و این جماعه بی توزک بحوالی قندهار رفتند - و میرزا عسکری برآمده جنگ کرد - و جمعی از قزلباشیه بباد فنا رفتند - و باوجود این حال خواجه معظم

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ بست مرقوم است ۱۲ مصحح *

قورچی باشی - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمد خدا بادۀ خلف شاهی - حسین قلبي سلطان شاملو - ادهم میرزا ولد دیو میرزا - تهمتن برادر او - خضر^(۱) سلطان - وعلیقلي شیبانی - و بهادر - و پسران مقصود میرزای آخته بیگی - محمدی میرزا نبیرۀ جهانشاه میرزا مشهور به کچل^(۲) شاهو یزدی استاجلو - علی سلطان چلاق - ابوالفتح سلطان افشار - حسن سلطان شاملو - یادگار سلطان موصول - احمد سلطان الاش اغلی - صافیان^(۳) ولی سلطان صوفیان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقار کش - محمدی بیگ کذابدار قاچار - و سید قورچی خاصه بسامان شایسته رسیدند - و بموکب همایون پیوستند - و شح جانسپاری و خدمات که بیروم خان نسبت باین ممالک ستان نمود - و اعزاز و احترام و انعام و تملقاتی که شاه والا جاه بوسیله آشنائی و روابط قدیم و زبان دانی و عقل و کیاست آئین خان خانان نمود - بیان نمودن بار او قدرت من کم بضاعت نیست - و خان خانان یاران و اقوام و خویشان ترکمانیه را که سالها بود که جد و آبایش از میانه ایشان آمده بود ملازمت و ملاقات نموده - بتازگی خویشی و دوستی ارتباط یافت - و بادشاه عالیجاه ظَلَّ اللَّهُ شاه طهماسب را این اراده بود که خان خانان بپیرامخان را نگهدارد - و طایفه ترکمان فیز چون سرداری

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۹ حیدر سلطان شیبانی - علی قلبي و بهادر پسران مشار الیه - مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو مرقوم است
۱۲ مصحح *

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۱۹ مشهور بشاه یزدی بیگ کچل استاجلو مرقوم است
۱۲ مصحح *

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۱۹ صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو
رقم شده ۱۲ مصحح *

که به‌مراهی فرزند ارجمند خود شاهزاده مراد که بکومک نامزد شده بودند - با طومار اسباب کارخانهائی که بجهت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند - و در میانه^(۱) یکدیگر را وداع نموده - جهانبانی بارادۀ زیارت شیخ الطریقه و قطب الحقیقه شیخ صفی الدین قدس سره که از آبا و اجداد شاه والجاه است از راه تبریز روانه شدند - و هودج مریم مکانی از راه راست بجاذب قندهار روان شد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از سیر و شکار و تماشای تبریز و گرگ دوانی و چوگان بازی پیاپی که در آن شهر متعارف است باردبیل آمده - جماعه شیخاوند که اقوام نزدیک بادشاه اند و از نسل شیخ اند استقبال نموده کمال اعزاز و اکرام نمودند - و بزیارت آن مزار فیض آثار مشرف شده فیضی تمام یافتند - و از راه طارم و خلخال بمنجیل و خرزویل رفته سیر انار بیدانه و افارهای میخوش لطیف نموده بقزوین آمدند - و از قزوین کوچ بکوچ تا مشهد مقدس در هیچ جا توقف نمودند - و در آمدن و رفتن ایران و ملاقات شاه عالم پناه بعضی سیر و تماشا و مقدمات روی داد که ثبت نمودن آنها طول تمام دارد - و التماس فاتحه از خادمان آن آستان ملایک آشیان بجهت فتح و نصرت خود نموده از راه اورک و قلعه اکا بسیستان نزول نمودند - و در سیستان شاهزاده مراد و امرای فولباشیده که بکومک مقرر شده بودند و تفصیل ایشان فی الجمله داده میشود - شاهزاده عالمیان شاهزاده مراد - بداغ خان قلاچار لله میروا - شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان - احمد سلطان شاملو - سنجاب سلطان افشار حاکم فرة^(۲) - یار علی سلطان تکلو - سلطان علی افشار - سلطان قلی

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۹ میانه ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۱۸ فرة مرقوم است ۱۲ مصحح *

اعلی از قسم زربفت و مخمل و تاجه باف و اطلس و مشجر فونگی و یزدی و کاشی و پوستینه‌های کیش و چلغوه و سمور و سنجاب و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و آلی و طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی و اسباب بادشاهانه بنظر اشرف گذرانیدند - و خان خانان بیبرام خان را و ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس فراخور حال هر یک بصلاح و صوابدید آن خان‌خانان رعایت فرمودند - و مراسم آداب بادشاهانه از جانبین بظهور پیوست - حضرت جهانبانی نیز در روز جشن عالی الماس گرانیهایی که خراج ملکه و اقلیدها بود - و دریست و پفجاء لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند - بی تکلف از نفایس روزگار بود تکلف کردند - و بعد از چوگان بازیها و قیق اندازی شکار قمرغه فرمودند - اول بهرام میرزا و بعد از آن بیبرام خان و حاجی محمد کوکه و شاه قلی سلطان مهربار و روشن کوکه و حسن کوکه بمیان شکار قمرغه در آمدند و شکارها انداختند - و از ملازمان شاهي نیز عبد الله خان استاجلو و ابوالقاسم خلفا و سوندوک (۱) بیگ افشار قورچی باشی و بدر خان استاجلو نیز بقمرغه در آمدند - و بسرچشمه که آن را ساوخ بلاغ (۲) گویند نزول نمودند که آن اول منزل بیللق سوزلق (۳) است - بیبرام خان بخطاب خان خانانی و حاجی محمد کوکه بملقب سلطانی ازین دو بادشاه و ازرتبه شدند - در آخر این مجلس طومار دوازده هزار سوار

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ سیوندک مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ ساووق بلاق ذکر شده و مستر و بیرج در حاشیه

ترجمه خویش سوز بلاق رقم ساخته ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ بیللق بلاق ثبت شده ۱۴ مصحح *

* ابیات *

دو صاحب قران در یکی بارگاه
 قران کرده باهم چو خورشید و ماه
 دو نور بصر چشم اقبال را
 دو عید مبارک مه و سال را
 دو کوب کز ایشان فلک راست زین
 بهم در یکی عرصه چون فرقدین
 دو چشم جهان بین بهم همعنان
 بهم چون دو ابرو تواضع کفان
 دو سعد فلک را یکی برج جای
 دو والا گهر را یکی درج جای

شاه والا جاه فرمودند که فتح هندوستان که فردوس مکانی را میسر شد -
 حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهان گشای شما را کلید گنج
 خانه کشورگشایی گردانید - و هر قصور و تقصیر که در ملک داری
 و جهانبنایی شما را پیش آمد از نامساعدی برادران بی اخلاص بوده - و شما را
 دران اختیاری نبوده - اکنون ما را برادر خود دانسته ممد و معاون دانید -
 که منت بر جان نهاده آنچه اعانت بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم
 رسانم - و آنقدر کرم که باید سوابج نامیم - و اگر ما را خود باید آمد
 بیایم - و جشنهای بادشاهانه داشتند - و شکارهای قمرغه دران ملاقات فرمودند -
 و ترقیب مجلس آرائی که شاه خود بنفس نفیس مباشر شود چگونه بیان
 توان نمود - و اسپان عراقی و زینهای مرصع و طلا و عباهای فاخره
 و شترهای بدیع پیکر از قسم نر و مایه با پوششهای گرمی و چندی
 شمشیر و خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نفوذ و قماشهای نفیس و جواهرهای

مرخص شده بجهت استحکام دادن قواعد دوستی و ارتباط سلسله محبت
 بسلطانیة نزد شاه والا جاه رفت - و در بیلاق سورلیق شاه والا جاه را
 دریافته ملازمت نمود - و چون به نزدیک اردوی همایون رسید اول طبقه
 ترکمانیه که اقوام و طایفه خان خانان بودند استقبال نمودند - و بعد ازان
 طوایف قزلباش با اعیان اردوی شاه والا جاه حسب الامر بادشاهی
 باستقبال آمده باعزاز و اکرام هرچه تمامتر خان خانان را با شاه ملاقات دادند -
 و مشمول عنایات و تکلّفات و تواضعات آن بادشاه فلک جاه گردید - و الحق
 بنوعی شاه والا جاه در تعظیم و توقیر ایشان کوشیدند که زبان قلم از بیان
 آن عاجزست - و بعضی مقدمات در باب ملاقات جهانبانی و شاهی
 خاطر نشان نموده قرار و مدار چندی بزرگانه داد - و بقزویین معارفت نموده
 جهانبانی را برداشته متوجه بیلاق شدند - و در ما بین ابهر و سلطانیة
 بحوالی اردوی شاه والا جاه رسیدند - اول اکابر و اعیان طبقه قزلباشیه
 باسادات و علما و فضلاء ایران استقبال نمودند - و قواعد اعزاز و اکرام و تبجیل
 بجای آوردند - و بعد ازان برادران گرامی حضرت شاه بهرام میرزا و سام
 میرزا آمدند - و بعد ازیشان شاه والا جاه خود متوجه شده - ضوابط تعظیم
 و توقیر و اکرام بتقدیم رسید - و در محل عالی که مدتی مدید نقاشان
 چاپک دست باریک بین در بدایع نقاشی پدید بیضا نموده بودند - اول
 مجلس آرائی آن نگارخانه رشک ارژنگ مانی باتفاق حضرت جهانبانی
 چهره کشا گشت - و محفل بادشاهانه انعقاد یافت - و بقانون بزرگان
 لوازم پرسشها درمیان آمد - و بتقریب سخنان بلند درمیان آوردند -
 و شاه قاسم گونابادی از شاهدشاه نامه که بمدح بادشاه مغفور شاه اسمعیل
 و شاه والا جاه شاه طهماسب ترتیب داده در باب ملاقات این دو شهریار

رضویه فایز گشتند - و چند روز در حوالی آن روضه مقدسه اقامت فرموده
بنفشاپور رفتند - و میر شمس الدین علی سلطان که از سادات رفیع الشان
خراسان بود و برتبه سلطنت نیز امتیاز داشت شرف ملازمت دریافت -
و سیر کان فیروزه نموده از آنجا بسبزوار و از سبزوار بدامغان و بسطام
رفتند . و از عجایبات در آنجا چشمه ایست نه میگویند از زمان قدیم
تا حال طلسمی کرده اند که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد
در هوا طوفان پیدا میشود - و از شورش باد و خاک هوا قاریک میگردد -
این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند - و در بسطام روضه مقدسه حضرت

* بیت *

بکر بس ژرف و یم بس طامی * قطب حق با یزد بسطامی
را زیارت نمودند - و از آنجا بسمنان رفته - در صوفیاد سمنان مرقم مقور
شیخ علاء الدوله سمنانی را که در آن قریه است دریافتند - و این توفیق
ایشان را میسر بوده که در سفر و حضر پیوسته بزیارت خدا پرستان توسل
می داشته اند - و بظاهر و باطن با زنده دلان محبت میداشته اند -
و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا خدمات بجای می آوردند -
و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلال هدایا از جانب شاه والا جاہ میرسید -
چون به ری رسیدند شاه بعزم ییلاق از قزوین برآمده بسطانیه رفتند -
موکب بادشاهی بقزوین رفته در خانه خواجه عبد الغنی کلانتر قزوین
نزول نمودند - و مکرراً و مجدداً تحف و رسائل از جانب شاه نزد
جهانبانی و خان خانانی آمد - و تفصیل این تکلفات و تواضعات که شاه والا
جاہ بخان خانان و حضرت جهانبانی بوسیله خان خانانی نموده فی الجمله
از فرمان محبت نشان شاهي که سابق مذکور شد ظاهر میشود - و چون
چند روز در قزوین بسر بردند - نواب خان خانانی از جهانبانی جغت آشنایی

خواند - که ارکان وجود اهل مجلس در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب
و بتاثیر خواند - مطلعش ایست که :

* شعر *

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
زرنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم
که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد - و شیخ ابوالفضل در تاریخ اکبری آورده که
انعامها در دامن او ریختند و در عراق و خراسان مشهور ست که کمر
خفجر مرصع بیوفایت و دیگر جواهر قیمتی که در میان اشرف داشتند -
بار داده عذر خواهی بیسامانیها نمودند - و بزیارت مزارات هرات مشرف
شده سیرگاهی آنجا را دریافتند - و از راه جام بجانب مشهد روانه شدند -
و احمد سلطان حاکم سیستان که خدمات پسندیده نموده بود مشمول التفات
بادشاهی شده بولایت خود رفت - و در پنجم ذی حجه همین سال بزیارت
مرقد مقدور حضرت زفده پیل احمد جام که در جام آسوده است نمودند -
و بیتی مناسب حال بر سنگ مزار کثیر الانوار آن عارف آگاه بخط شریف
نوشته اند - اگرچه آن بیت در خاطر راقم این نسخه که بشرف دیدن
آن مشرف شده ندیده است - فاما نام نامی خود را که نوشته اند
و در یاد هست همین عبارتست - که سرگشته وادی بی سرانجام محمد
همایون - و نواب خان خاندان بیرام خان نیز بیتی مناسب در انکوالی
قلمی نموده اند - و راقم در سنه الف و عشرين ان ارقام سعادت انجام را
در یافته و بهمان دستور باقیست - و در همین حوالی شاه قلی سلطان
استاجلو و سادات اتقیا و خادمان روضه منوره و اکابر و اعیان مشهد مقدس
باستقبال آمده ملاقات نمودند - در محرم نهصد و پنجاه و یک بزیارت روضه

بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گرداند - که بر جمیع اوضاع نواب
 همایون ما را اطلاع حاصل شود - و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور
 که طعام و خلاوة و شیرة و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروری
 مذکور بدین دستور سر برآه نماید - اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر
 بزرگ البته که جهت سرکار خاصه ترتیب داده بود و عرض کرده با دوازده
 زوج قالیه دوازده ذریعی و ده ذریعی و هفت ذریعی و هفت زوج قالیه پنج
 ذریعی و نه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر
 اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد -
 و قطار استر در تقویر در روز مهمانی خود پیشکش نماید - و امرای مذکور را
 امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلوا و پالوده یکمزار
 و پانصد طبق بکشند - و سه اسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که اول
 آن ایالت پناه آن را دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند - و حاکم غوریان
 و فوشنج و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم باخرز در جام
 مهمانی نمایند - و حاکم خاف و توشیز و زاوه و مכולات در حوالی
 محال سرای فرهاد جسرو که پنج فرسنگ مشهد ست مهمانی نمایند -
 انتهی *

چون محمد خان بموجب فرموده شاهي عمل نمود - و آنچه
 مقرر و معمول شده بود مع شمی زاید بعمل آمد - اموکب جهانباني
 بفیروزي و اقبال متوجه طواف امام ثامن ضامن علیه السلام شد - و گویند
 که چون روز نو روز غره ذي قعدة نهد و پنجاه در باغ جهان آرای هرات
 فزول اجلال فرمودند - جشن خسروانه از جانب محمد خان معمول گشت -
 و پیشکشهای لایق بنظر اشرف در آوردند - در اول مجلس صابر قاق که در
 خوانندگی یگانه عراق و خراسان بود در مقام سه کلاه غزل امیر شاهي را

مقرر دارند - که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سرخیابان حاضر بوده در هر دکان و بازاری که آئین بسته قالی و پلاس فروش انداخته باشند - عورات و بیگها بنشینند - و چنان که قاعدۀ آن شهر ست عورات بآینده و رزنده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در می آمده باشند - از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - تمامی آن مردم را باستقبال بفرمایند - بعد ازان بادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیش باشد براه روند - و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بنااتین هر چه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند - و چون بسعادت بشهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند - و در باغیچه که در هفگام سکن نواب همایون ما در آن بلدۀ طیبۀ جهت بودن و خواندن و خواب کردن و مشق نمودن تعمیر یافته بود - و الحال بباغ شاهي مشهور است - ایشان نزول نمایند - و حمام چار باغ و دیگر حمامات را سفید و پاکیزه سازند - و بگللاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد - روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید - و چون بفرامغت متوجه خواب شوند - آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانۀ درگاه معلی گردند - و مقرر شد که معز الدین حسین لائق دار السلطنت هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید - که از روزی که آن پانصد سوار استقبال نمایند - تا آن روزی که بشهر در آیند روزنامه منقح نوشته به ثبت مهر آن ایالت پناه رسانند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته

در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد - و اوقات
 خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که بتوانند شگفته داشته باشند - و دیگر شفقار
 و باز و چرخ و باشه و شاهین و بکری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه
 یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعت‌های ابریشمین
 از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده فراخور آن کس از الوان مخمل
 و خارا تکه کلابتون و طلافاف بپوشانند - و چون بمنزل خود روند ملازمان
 ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند - و آن فرزند بخلق کریم
 که میراث آبا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا
 جدا سرو پا و اسب فراخور هر کسی بدهد - انعام زیاده از سه تومان نباشد
 و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخاب فونگی و یرقی
 و تافته شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی
 کیسه با قماش مذکور بکشند - و بلاشکر بهر نفری سه تومان تبریزی که شش
 صد شاهی باشد بدهند - و سه روز در سر خیابان و کاریزگاه سیر میفرموده
 باشند - و درین سه روز از در چارباغ شهر که بمنزل بادشاهانست تا سر
 خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چارطاق بندی
 به آئین شیرین به بقدند - و بهر صنعت کاری یکی از امرای مذکور را شریک
 سازند - تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل
 آورند - انساب آنست که چون بادشاه آن مرز و بوم را بقدم فرخنده
 مشرف ساخته اول به شهری که آن نور چشم عالمیانست بوجود خود آن را
 مشرف خواهند ساخت - بنظر دیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع
 و شیرین گوی که در آن شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد - روز
 سیوم که ازین چارطاق و خیابان شهر و صفادان چارباغ فراع خاطر روی
 نموده باشد - چارچیان را در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر

و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن
 بادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور
 و ممکن باشد بظهور آورند - و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده
 شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اول
 آن حضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه
 سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجه اردی خود و منزل و مقام
 مقرر شوند - و آن ایالت پناه خود نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمت
 پادشاه باشد - که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند -
 و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آنچه آنچنان که باید نتواند داد - آن ایالت
 پناه جواب لایق عرض نماید - در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی
 نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزل نمایند فی الحال سیصد طبق طعام
 الوان بطریق ماحضر بمجلس بهشت آئین آورند - و بین الصلواتین یک هزار
 و دویست طبق طعام الوان بر لنگریهای که مشهور ست بمحمد خانی
 و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره سر پوشهای طلا و نقره بر روی آن خوانها
 نهاده بمجلس آورند - و بعد ازان مریضات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلوا
 و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اسپ لایق رعنا از طوایل فرزند
 ارجمند جدا نموده جلای مخمل و اطلس پوشانیده تنگ قصب بافی
 ابریشمین بر جل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه
 بر جل مخمل سبز بکشند - و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی
 و استاد شاه محمد سورنایی و حافظ دوست محمد خانی و استاد یوسف
 مودود و دیگر سازنده و گوینده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر
 بوده - هرگاه پادشاه خواهند بی توقف در آیند - و بغمه و ترنم پرداخته
 آنحضرت را خوشوقت سازند - و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود

از هدایای آلهی مهمان ما شده در ملازمت و خدمت آنچه نهایتِ تردد باشد بجای آورند و تقصیر نمایند - هر چند که انواع جاسپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون عیدگاه سرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبعی و بالا مثقالین اصفهانی که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند - و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و هر گل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود - و عرض نمایند که آن اردو لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است - و خود در راه و سرِ کوچ دمیدم خاطر اشرف را بهم زبانی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد - و صباح آن فرزند اعز ارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپای که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشاند - و یکی از سفید ریشان و اویماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد - در دارالسلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند - و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را بخدمت نواب دارد - و چادر و شتر و اسب گذراند - که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت پناه بدوقه مشار الیه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بسان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند - و چون نزدیک آن بادشاه عظم دستگاه رسد چنانچه میدانِ ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد - آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد -

نگذارد - چون بدوازده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از اймаق کاردان خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد سعادتمند باز گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره و نگدري و غیره تاسی هزار کس که بشمار صحیح رسد از ملازمان کومکي آن ایالت پناه همراه برداشته استقبال نمایند - چادر و سایبان و اسباب ضروري از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بذظر سعادت اثر پادشاه در آید - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد به توزک و قاعدۀ لشکر و اردو نزول نماید - و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند - روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خلعت فاخره که اطلس و کمخوابی یزدی و دارائیهای مشهدی و خافی باشد مختلّع سازند - و مجموع را بالابوش مخملی بدهند - و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی يوم الخرج بدهند - و طعامهای الوان بدستوری که مقور شده سر برآه نمایند - و مجلس ملوکانه بدارند که زبانها بتعسین آن گویا باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانۀ درگاه عالی نمایند - و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصۀ شریفه که در دارالسلطنۀ مذکور میرسد باز یافت نموده صرف ضروریات نمایند - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند - و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بپایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه این نوع پادشاه که هدیه ایست

مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلّاله و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدّس معلّی مرکزی تعلّق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یک هزار دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود - هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نمایند - که سه اسپ صاحبگی باشد - و دیگری بامیر معظم محمد بیدرمخان بهادر داده شود - و پنج دیگر بامرای مخصوص بهر کس لایق باشد بدهند - و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر ایشان گذرانیده ذکر نمایند - که کدام اسپ از نواب کامیابست - و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند - که آن حکایت هرچند بدنامست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجتهی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق و خوشنماست مسرور گردانند - و این صورت دستور العمل همه وقت باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - بعد از طعام متصرّفات حلوا و پالوده که از قند و نبات طبع نموده باشند - و مرباهای متنوّع ورشته خطای خاصه بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدارالسلطنه هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت نامعی

فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای مصفاي و لطيف و سفيد و منقش و سايبانهای اطلس و مخمل و رکاب خانه و مطبخ و جميع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نماید - که در هر کارخانه ضروری آن مهيا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته - و به برف و یخ سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مربی سیب مشکان مشهدي و هندی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شده حاضر سازند - و سعی کنند که اشرافه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشرافه مقرر دارد که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآب جعفر سلطان و فرزند و قوم خود را با هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند - و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورد - و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست - و سرو پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند - و چنین قرار دهد که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند - زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که در سواری و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه آزردگی بنفوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت کنند - و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محل که قرار یافته باشد تردد نمایند - و کتک خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید - خدمت کنند - و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده

تصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید - و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید - پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشند تعیین نماید - که به استقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بدو که از درگاه معلی با زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد - و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسب بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد - انتخاب نموده زینهای لاجوردی منقش با عبايهای زیباست و زردوز که لایق اسپان سواری آن پادشاه جمجاء باشد - بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسب را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند - و کمر خنجر خاصه شریفه که از ثواب کامیاب مغفوری مرحومي علیین آشیانی اَنَّا رَ اللّٰهُ بَرَهَانَه شاه بابام بتواب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکمل بود - مع شمشیر طلا و کمر مروض جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سعادتمند آئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت - که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است - تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب - و غالیچه مخمل دو خوانه طلا باف و نمد تکیه کرگی آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی گوش کانی خوش قماش و دوازده چادر قرمز سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربه لذیذ سر برآه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد - مکمل نموده جهت آنحضرت میفرستاده باشد - و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که

بود - در تاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید - و مضامین فروخته آئین
 آن از آغاز تا انجام واضح و لایم شد - و آنچه در باب توجه نواب کامیاب -
 سپهر رکاب - خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامگاری - روضه چمن
 آرای فرمان دهی و جهانداري - نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال -
 سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت -
 ثمره شجره خلافت و نصفت - بادشاه برین و بحرین - نیر عالمذاب فلک
 کامرانی - بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی - قدوه و قبله سلاطین
 عدالت آئین - مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهر یار عالی نسب
 تخت سروری - بادشاه والا حسب ملک عدل گستری - خاقان سکندر
 نشان - جمجاء عالیشان - سلیمان تخت نشین - سلطان صاحب هدایت
 و یقین - جهانبدان صاحب تاج و تخت - صاحب قران عالم اقبال
 و بخت - نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - اَلْمُوید مِّنْ
 عِنْدِ اللّٰهِ نَصِیْرُ الدِّیْنِ مُحَمَّدِ هَمایون بادشاه خَلَدَ اللّٰهُ عِزَّهُ
 حَسَبَ الْاَمَالِ - اِلٰی یَوْمِ الْمَالِ - نوشته بودند - چه گوید که چه مقدار
 سرور و حضور روی نمود *

* ابیات *

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست
 خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست
 باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم
 بنشینم بمهر دل خود همدم دوست

اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته
 بداند - که بمشعلی این خبر خجسته اثر ولایت اسفزار را از ابتدای حمل
 توشقان ائیل بدان ایالت پناه مرحمت نمودیم - داروغه و وزیر خود بآنجا
 فرستد که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال

متوجه آن سمت شدند - چون مکتوب محبت اسلوب بتخت آرای
ملک ایران شاه طهماسب رسید - مقدم سعادت القرام آنحضرت را غنیمت
شموده خوشوقت شد - و سه شبانروز نقاره شادبانه در قزوین که پای تخت
او بود زدند - و مکتوبی در جواب مشتمل بر استدعای حضور شریف
بزودترین وقتی نمود - و تحف و هدایا مصحوب یکی از مقربان خاص
ارسال داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب نوشت *

همای اوج سعادت بدام ما افتد تو اگر گذری بر مقام ما افتد
و فرامین بحکام ولایت خراسان نوشت - که مقدم آن شهسوار عرصه جلالت را
معزز و گرامی دارند - و مضمون و مسوده آن فرمان اگرچه در عالم
مشهور است - و شیخ الشیوخ شیخ ابو الفضل در اکبر نامه بجنس ثبت
نموده بجهت دریافت جمعی که از مطالعه اکبر نامه محروم باشند - آن
فرمان محبت نشان ثبت شد - تا دستور العمل اهل درایت گردد -
و آگاهان راه و رسم مرمی نظر بر آن دیباچه انداخته در تعظیم و تبجیل
حادثه پیامیان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقایقه
از آداب فتوت بجا نگذارند *

فرمان سلطان شاه طهماسب بمحمد خان تکلو حاکم هرات

فرمان همایون شرف نغاف یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس
الایاله و الاقبال محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد
و حاکم دارالسلطنه هرات و میر دیوان بانواع اعطاف شاهي سرافراز گشته
بداند - که مضمون واجب العرض او که درینولا مصحوب کمال الدین شاه
قلی بیگ برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو رواده درگاه دولت پناه نموده

بجهت انشراح خاطر ایشان آنها^(۱) را قبول کردند - و چند روز دران سرزمین بشکار تشقلداغ مشغول می جستند - و از آنجا به سیستان در آمدند - و درین جا حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که بجهت مرخص شدن از برادر و والده و رفتن سفر حجاز بسیستان آمده بملازمت رسید - آن حضرت ازو در مذهب و ملت سخنان پرسیدند - عرض نمود که مدتیست که در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود - و کتب فریقین بمطالعه می رسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است - و معتقد سنیان آنکه سبّ اصحاب کفر است - بعد از قائل و تفکر خاطر برآن قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمی توان شد - این سخن آنحضرت را بسیار بسیار خوش آمد - و تکلیف همراهی و ملازمت نمودن دریافت - شرف زیارت بیت الله اورا ازین سعادت محروم گذاشت - درین منزل حاجی محمد بابا افسقنه و حسن کوکه میرزا کامران که از میرزا عسکری جدا شده بودند بموکب عالی پیوستند - حضرت جهانبانی را برین آوردند که بجانب زمین داور مراجعت نمایند - که جمعی از ملازمان عتبه علیه بملازمت خواهند رسید - و کارها بزودی ساخته خواهد شد - احمد سلطان حاکم سیستان و محمد بیرام خان ازان سفر مانع آمده بصوب عراق رغبت افزای جهانبانی نمودند - اول خواستند که از راه طبس کیل^(۲) روانه شده زودتر با فرمان فرمای ایران ملاقات نمایند - آخر باراده سیرهرات^(۳) و طواف آستانه امام ضامن ثامن علی بن موسی رضا علیه السلام از راه قلعه ارک

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۰۴ مرقوم است که آنحضرت اندکی ازان جهت انشراح خاطر او قبول فرموده تلمه را برگردانید ۱۱ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۰۵ بجای طبس کیل - کیلکی ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۲۰۵ هری ذکر شده ۱۲ مصحح *

به یکتای بی همتا پردازند - لیکن مروت نمیگذاشت که دل‌های وفا کیشان را باین انقطاع آزرد سازند - و آن حقیقت شعاران و خان‌خانان بیروم خان ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند - که چنین ذات کاملی که در انتظام معمولی ظاهر و باطن مثل او بوجود نیامده یکبارگی دست از جهان باز دارد - و سلسله سلطنت ابد قرین را منقطع سازد - و چون سلسله رفیع آبای کرام عظام خان‌خانان را با فرمان فرمای ایران طریقه درستی و خویشی و آشنائی بود بنوشتن مکتوب محبت اسلوب و عذر عزیمت بآنصوب منعطف داشتن خاطر حضرت جهانبانی را راغب ساخته سخنان هوشمندانه عرض نمود - که اگر فرمان فرمای ایران لوازم محبت و مروت و مروت بجای آرد - و روابط قدیم را منظور دارد یکبار دیگر دل این گروه وفا کیش بدست آورده میشود - و الا بهرچه صلاح وقت باشد عمل میتوان نمود - روز پنجشنبه غره شوال سنه نهصد و پنجاه مکتوبی مصکوب چولی بهادر فرستادند - و مجمل از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند *

بسر ما بگذشت آنچه گذشت چه بکوه چه بدریا چه بدشت
و به سیستان نهضت نمودند - و از آب هیلمند^(۱) عبور کردند - و بکنار کولی که این آب بآن در می‌آید نزول فرمودند - احمد سلطان شاملو حاکم سیستان مقدم ایشان را دولت ناگهانی شمرده بآئین نیک بختان ملازمت نمود - و بوظایف خدمتگاری و آداب میزبانی قیام نمود - و والد خود را بملازمت مریم مکانی فرستاده جمیع اموال خود را پیشکش نمود - و آنحضرت

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۰۴ هیرمند مرقوم است مصحح *

بیابان بی آب و آذوقه فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند - و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپی افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند - و ازین قافله که سه چهار هزار بودند معدودی چند جان بسلامت بقندهار رسانیدند *

نهیضت حضرت جهانبانی بسمت خراسان و عراق و آنچه در سفر بظهور آمد

تا اکنون از هر جا سخن فراهم می آوردم - و از هر کس افسانه سر کرده بودم - اکنون بر سر مقصود رفته شروع در مطالب میروم - مجمعی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق حضرت جهانبانی و قطع فیافی و طیّ صغاری و برای گفته می آید - و آن چنانست که چون آنحضرت قدم در دادی توکل نهاده راه چول پیش گرفتند - همراهان را بخطاب چولی سرافراز نمودند - و از فضل الهی ملک هاتی بلوچ که قافله سالار راهزنان چول بود بشرف زمین بوس رسیده آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و راهبری نموده ولایت گرمسیر رسانید - و میر عبد الحی که کلانتر آن ولایت بود باندیشهای نادرست بسعادت ملازمت نرسید - فاما خدمات غایبانه بجای آورد - و خواجه جلال الدین محمود که از جانب میرزا عسکری بتحصیل مال آن ولایت آمده بود سعادت خدمت دریافت - و هرچه از نقد و جنس داشت نثار موکب اعلی نمود - و بنوازش جهانبانی سرافراز گشته بمیر سامانی رسید - و دران ایام از بیوفای دنیای بی اعتبار همگی همت ارجمندی آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و تفرید روز بروز در تزیید ست گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته

احوال میرزا هندال و غیوره

احوال میرزا هندال آنکه چون در چنان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت جهانبا نی راه بیوفائی پیش گرفت - و متوجه قندهار شد - قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا را شنیده از قلعه برآمده میرزا را با احترام تمام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده قندهار را متصرف شد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - و مقررست که انجام حال بیوفایان چون آغاز کارشان مردود دلهاست - از آنجمله چون یادگار ناصر میرزا که بفریب و فسون حاکم تنه از راه راست انحراف ورزیده در لهری بکر مانده بود - بعد از توجه جهانبا نی فریب دو ماه در آن حدود بود - آخر بر او ظاهر شد که آن همه مقدمات حاکم تنه حیل و تدویر بوده - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست گو بود - گفت که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن خدمت جهانبا نی پسندیده نیست - و دنیا جای مکافاتست - یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی بقندهار رفت - و در زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره داشت و کار به تذگ آورده بود - میرزا کامران را دیده همراه بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تنه کس فرستاد - که حضرت بلیس مکانی شهر بانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تنه ایشان را با جمعی کثیر که از جهانبا نی جدائی اختیار نموده بودند بائین لایق روان ساخت - و خطائی که از سرزد این بود که این مردم را از راه

و خواست که سکه و خطبه بدخشان بغام او شود - میرزا سلیمان فرستاده را
نومید بر گردانید - میرزا کامران بدخشان رفته با میرزا سلیمان در موضع
بازی جنگ کرد - و آخر میرزا سلیمان در صلح زده سکه و خطبه بغام او
ساخت - و بعضی محال بدخشان را میرزا کامران بمردم خود داد - و تکه
در تصرف میرزا سلیمان ماند و مراجعت نمود - درین اثنا خبر رسید که
هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب
لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تا شش ماه محاصره قلعه نموده -
میرزا هندال ملازمت نموده قلعه سپرد - میرزا کامران قندهار را
بمیرزا عسکری داده میرزا هندال را همراه خود بکابل آورد - و معموره
جوی شاهي که اکنون نسبت بغام شاهنشاهی دارد و بجلال آباد مشهور
است بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسباب غفلت را
آماده میکند - تا آنکه میرزا سلیمان بر آنچه میرزا کامران از بدخشان متصرف
شده بود تصرف کرد - میرزا کامران دیگر باره لشکر بدخشان برد و جنگ
کرد - میرزا سلیمان شکست یافته پناه بقلعه ظفر برد - میرزا کامران قلعه را
محاصره نمود و اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند -
میرزا سلیمان ازین واسطه عاجز شده آمده میرزا کامران را دید -
و میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبد الله و جمعی دیگر را در
بدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - ^{۹۴۸} خواجه حسین مروجی تاریخ این
سافحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثاني یافته بود - میرزا سلیمان
با پسرش میرزا ابراهیم مقید شدند - چون بکابل رسید تا یکماه بآئین بندی
شهر مشغول شده روزگار بغفلت میگذراند نه یاک معبود میکند - و نه داد
مظلوم میداد - تا آنکه کوکبه اقبال جهانبانی ارتفاع یافت - و سزای او
چنانکه رقم خواهد شد در گزارش نهاد *

خود در تاریخ رشیدی اشاره نموده آنست که یکباره دیگر میرزا از راه دره لار بکشمیر در آمده بمرد سعید خان حاکم کاشغر در شعبان نهصد و سی و نه کشمیر را در تصرف آورده بود - و در سال شوال همین سال با امرای کشمیر و محمد شاه که حکومت کشمیر بنام او بود صلح کرده دختر محمد شاه را برای سلطان اسکندر پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت نمود - چون درین نوبت ملک کشمیر مسخر شد ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود - و سهوی که از سرزد این بود که باوجود اینچنین فتعی سکه و خطبه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت - بایستی که حقوق نمک جهانبانی را منظور داشته بنام نامی ایشان میکرد و در نهصد و پنجاه و هشت در شبیخون که کشمیریان بر سر او آورده بودند مسافر ملک نیستی شد *

ذکر احوال میرزا کامران

چون مجملی از احوال میرزا حیدر سمت گزارش یافت - اندون سرگذشت میرزا کامران نگارش می یابد - در آن ایام که میرزا کامران از جهانبانی جدا شده بگابل رفت - چون بخوشاب رسید خطبه بنام خود خواند - چون همفشیین دوربین دلسوزنداشت این طور کار ناشایسته بظهور آورد - و از راه دهکوت بکنار آب سند رسید - درینجا محمد سلطان و آغ میرزا که در ملتان بودند در کنار دریا میرزا کامران را دیدند - و میرزا پل بسته از آب عبور نمود - و بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر می برد - و مثلی که از جمشید مرویست که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد - درین واقعه بظهور آمد - و غزنین و آن حدود را بمیرزا عسکری داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پدش میرزا سلیمان به بدخشان فرستاد -

آه مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن او از آتش مرده یافته بودند - اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر بر آمد اما عجب قلعه بدست افتاد - پنج سال و ده ماه و سی و ده روز بزرگ و زیو حکومت همدستان کرد - و بعد ازو جلال خان پسر خرد او هشتم روز جانشین پدر شد - و اسلام خان نام خود نهاده اسم بادشاهی بر خود بست - و در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانیده بود - چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع مدش در سابق و لاحق مفصلا ذکر شده و میشود در اینجا متصدی اندکی از احوال نکبت مآل ایشان شد - که مطالعه کنندگان را رجوع باحوال ایشان نباید کرد - و سر رشته احوال ایشان از اینجا نیز توانند بدست در آورد - و تسلط و عصیان آن گروه در جنب شعشه مهچة جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم نمود بی بود داشت *

ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر

و صورت حال میرزا حیدر آنکه در احوال سلاطین کشمیر مفصلا نوشته شد باین توجه منسوبان جنت آشیانی بتخت سلطنت کشمیر بر آمد - و کاجی چک بغربت از کشمیر بر آمده بشیر خان پیوست - و میخواست که بمرد شیر خان میرزا را از کشمیر بر آورد - تا آنکه در روز شنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت با میرزا حیدر مصاف دادند - و میرزا مظفر و منصور شده یکباره حاکم و سلطان باستقلال کشمیر شد - و کشمیر بالتمام در تصرف میرزا آمد - و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود - تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا صورت دارد - اما آنچه میرزا

باید کشید - و مناسب آنست که لشکری درین حدود گذاشته شود - که هم در فکر لشکر منصور باشند - و هم در حدود ولایت کمران بوده دست تاراج دراز کنند - و قلعه مستحکم بجهت این کارها اساس باید کرد - تا بمرور ایام این مرد به تغذی آمده از در اطاعت در آیند - و خود بازگشته بسامان و سرانجام ملک هندوستان باید پرداخت - بنابراین مصلحت دید قلعه رهناس را بنا نهاد - و جمعی را گذاشته باگروه آمد و از آنجا بگوئیاری رفت - که میر ابو القاسم آن جا متحصن بود - میر بیچاره از بی آذوقه آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغ اسپ سپاهیان درمیان آورد - و اندکی از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدین را که در تاریخ فیروز شاه تفصیل یافته است شنیده بعمل آورد - و از آنجا بر سر راجه پورنمل راجه قلعه رایسین و چندیری رفت - و راجه را بعهده و پیمان بر آورد - و بسعی بعضی فقها امان داده خویش را از هم گذرانید و از آنجا باگروه آمد - و بطرز حکم بنگاله سوارها در طرق و مسالک بمفاصله یک گروه بنا کرد - و بعد از بیماری که در آگوه بر او طاری شد بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید - و کار آن حدود را بغریب و فسون ساخته بنواحی چتور و رهنپور^(۱) شتافت - و آنجا نیز نیرنگ سازبها نمود - تا نگهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند - و جمعی در آن ولایات گذاشته درمیان دهندیره در آمد - و از آنجا روی بکالنجر آورد و آن را محاصره کرد - و سابطها برو مشرف ساخت و نقبها زد * و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعله آتشی که خود افروخته بود از دود

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۹۶ رنجهپور مرقوم است ۱۲ مصحح *

آن راه رفتن و آن موی سرگرفتن در پیش نظر ست - چون سر رشته سخن بایفجا رسید - از بقیه سرگذشت شیرخان - و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران که بکابل رفت - و میرزا همدال که بقندهار شتافت - و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند - ناگزیر است - تا جوابی آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیار دلی سرکند *

ذکر مجملی از احوال شیرخان

پوشیده نماند که شیرخان از آب بیاه گذشته بآهستگی قدم پیش می نهاد - و با چندین اسباب نبرد بملاحظه تمام می بود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یکجانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیر نمای او را بیکبار به هیچ برآوند - جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه مرعی میداشت - بعد از چند روز که بی اتفاقی برادران و میرزا کامران بنزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد - و از آنجا تا خوشاب رفت - و کس بطلب سلطان سارنگ کمر و سلطان آدم که از زمینداران معتبر آن حدود اند فرستاد - چون نعمت پرورده فردوس مکانی بودند - و از دولت این دودمان عمری کامرانی داشتند حرف او را نشنیدند - شیرخان از آنجا بهتاپور^(۱) که از مجال منسوب کمرانست شتافت - کمران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند - و افغان فراوان در قید ایشان افتادند و بفروختند - شیرخان خود می خواست که بر سر ایشان رود - هواخواهان او صلاح دران دیدند که این قسم انتقامات را بتدریج و تدبیر

که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه میرسانم - میر گفت که چون بادشاه خود نبودند این دلیلی از من نمی آید - بهادر گفت من اراده ملازمت جهانبانی دارم - که در چنین ایام خدمات بتقدیم رسانم - و میخواستم که این خدمت نیز بجا آرم - اکنون که بآن سعادت سرفراز نمیسازید نشانی از شاهنشاهی بدهید که بحضرت جهانبانی بگذرانم - میر غزنوی طایفه شاهنشاهی را ببهادر داد - و او را باین دولت سر بلند ساخت - و میرزا عسکری شاهنشاهی را هژدهم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار آورد - در بالای ارک جا داد - و ماهم انکه و جیجی انکه و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب بودند - و میرزا آن نونهال اقبال را بسلطان بیگم کوچ خود سپرد - و آن عفت قباب در لوازم مهربانی می کوشید - و شیخ ابوالفضل در اکبرنامه آورده که از زبان اقدس شاهنشاهی شنیدم که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص در آن هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند - یکسال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - که روزی ماهم انکه والدۀ ادهم خان که بحفاظت و خدمت قیام مینمود بمیرزا عسکری معروض داشت که رسم ترکان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسی که در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرمی میزند - چنانچه آن فخل امید بزمین آید - اکنون جهانبانی تشویف ندارند - شما بجای ایشانند - مناسب آنست که این شگون شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار گرفته بسوی من انداخت - و من از پای در آمدم - می فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر ست - و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند -

میوه از رکابخانه بجهت میوزا ببرند من هم می آمیم - و شب در خیمه خود بایکدو نویسنده بعضی از اسباب که از سرکار بادشاهی آورده بودند میدید و می نوشت - و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرامخان بتغیرس صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آن روز چاشنگاه میوزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلی آمد - و بر در دولتخانه حضرت جهانبانی فزول نمود - و جمیع مردم را یک بیک گیراند - و تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و ملازمان بیوفارا همه بمردم خود سپرد و بقندهار برد - و جمعی کثیر را بشکنجه و قبی هلاک ساخت - و مبلغی کلی از تردی بیگ خان گرفت - و تردی بیگ خان بپاداش عمل خود رسید - از غرایب مبهشات غیبی و تفاولات آسمانی که درینولا نسبت بشاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میوزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجا آورد میر غزنوی و ماهم انکه حضرت شاهنشاهی را پیش میوزا آوردند - میوزا هرچند روی توجه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگی آمد آن حضرت باوجود خرد سالی اصلا شگفته نشدند - میوزا طریق شده گفت که میدانیم که فرزند کیست - با ما چگونه شگفته شود - بعد از زمانی انگشتری میوزا را که در گردن حمایل بود و علاقه گلگون آن نمایان - بطریق عادت اطفال - نی نی بلکه بدستیارچی اقبال - دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند - میوزا در ساعت از گردن برآورده بشاهنشاهی داد - دقیقه شناسان این معنی را حمل بر سعادت نمودند که عقیق مهربود دولت و نگین سلطنت بغام نامی ایشان خواهد شد - و شاهنشاهی را برداشته متوجه قندهار شد - و در قیام و جلوس و نوم و یقظ سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - در اثنای راه کوکی بهادر که از معتبران میوزا عسکری بود - نزدیک کجاوه آنحضرت آمده بمیر غزنوی گفت -

نمود - بیروامتحان بموقف عرض رسانید که حقیقت دوستی زر که
 میرزا عسکری دارد بر حضرت ظاهر ست - درین وقت بخاطر جمع
 با دوسه نویسنده در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی
 معلی را خواهد دید - لایق و مناسب آنست که تکیه بر الطاف الهی
 کرده خود را بآن خیمه رسانیم و کار او بسازیم - چون میرزا از میان رفت
 ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند ناگزیر ملازمت اختیار می نمایند -
 آنحضرت از روی حساب و معامله فهمی این کدگاش را نکسین فرمودند -
 اما از پاک طیفی بگرد این داعیه نگشتند و فرمودند - که اکنون رو براه
 غربت نهاده ایم و راه دراز پیش گرفته ایم - فسح عزیمت نمی نمائیم و مجدداً
 حضرت شاهنشاهی را بکمایت ایزدی سپرده بر توسن همت زبون دولت
 بستند - و پای توجه در رکاب توکل در آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکری
 که باندیشه تباہ نزدیک مشتنگ رسید - میر ابو الحسن صدر را پیشتر فرستاد -
 تا حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه
 دارد - در وقت سوارچی جهانبانی میر رسید - خواست که از جانب میرزا پیغامی
 چند ساخته بگذارند که باعث توقف شود - آنحضرت بسخفان واهیة
 او متوجه نشده گرم رفتن شدند - میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد
 و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود فرستاد - تا اردو را محافظت نمایند -
 و نگذارند که کسی بجائی رود - و حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان
 شدن جهانبانی را از میر ابو الحسن شنید - ترمی بیگ خان و سایر ملازمان
 بیوفا آمده میرزا عسکری را دیدند - همه را بمودم معتمد سپرده - میر غزنوی
 چون آمده میرزا را دید فرمود که ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا
 ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی حضرت
 شاهنشاهی - میر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یکشتر

شام ادبارش بود میرزا بخیالات فاسد متوجه مشتتگ شد . یکدو کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید - که این راه که دیده است - جی (۱) بهادر اوزبک گفت این راه را من آمد و شد کرده ام و میدانم - میرزا فرمود که راست است - جاگیردار این حدود بوده - او را فرمودند که پیشتر رفته می باش - و راه را سرمی کن - او اظهار نمود که اسپ من زبونست - میرزا اسپ ترسون برلاس را گرفته باو داد - جی بهادر چون سابقاً در هندوستان ملازم جفت آشیانی بود برهمونی اقبال از آنجا پاره راه پیشتر آمده جلوریز خود را بجایدر خانخانان بیرامخان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او بملازمت جهانبانی آمده از عزم نادرست آن حق ناسپاس آگاه ساخت - آنحضرت کس پیش قردی بیگ خان و دیگر ملازمان فرستادند - که اسپى چند فرستید - آن تفگ چشمان تقاعد نموده از ادراک این دولت ابا نمودند - آنحضرت خواستند که ایشان را تفتیه نمایند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت فرصت توقف بر نمی تابد - کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوید - التماس او مبدول شده - آنحضرت با معدودی چند از جانشینان راه دشت گرفتند - و اراده قندهار و کابل از خاطر برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند - و خواجه معظم و ندیم کولکناش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را فرمودند - که حضرت شاهنشاهی درمهد حمایت آهپیست - هودج عزت مزیم مکانی را بهر نوع باشد باردوی معلی رسانند - این سعادت مغدان گرم روی نموده خدمت عالی بجا آوردند - و قدری راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافرنعمتان حق ناشناس روی

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۹ جی بهادر اوزبک نوکر قاسم حسین سلطان

نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد - که به پایمردی شقاوت رفته دستگیر نماید - در این اثنا امیر الله دوست که از فضایی زمان بود - و از جانب میرزا کامران بطلب دختر شاه حسین بیگ ارغون با شیخ عبد الوهاب اولاد شیخ بوران می‌رفتند - خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند - حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال عالی فرستاده طلب نمودند - او از بی سعادتِ حرمان ملازمت اختیار نمود و عذر آورد - چون موکب عالی بحدود شمال قندهار که تا قندهار سه فرسخ است رسید - جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود - و جاگیر در آن حدود داشت - بزبانگیری کسان گذاشته بود - دو کس از ملازمان بادشاهی را که پیشتر بمسرحه رسیده دستگیر کرده بودند - یکی از ایشان فرصت نموده از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن باندیشان که از قرائن احوال دریافته - و از زبان آنجماعت شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانبانی بر کافر نعمتی ایشان واقف شده رفتن قندهار را بر طرف ساختند - و بجانب مشتنگ عزیمت نمودند - پاینده محمد ویسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید - نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند - اما گوش حق شنو کو - آن نصایح را ناشنیده تصور کرده پیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین خان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان میرزا عسکری را از رفتن منع نمودند - که مبادا جهانبانی درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق روند و حوادث عظیم روی دهد - ابو الخیر و جمعی از اشرار سخنان خوش آمد برانداز درمیان آوردند - و گفته گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم داشتند - صبح آن روز که

که بر چشم جهانیان فرو هشته میشود - و منقصدنی بآن بارگاه عالی نمیرسد -
مرآت این حال واقعه عبرت افزائی حضرت جهانیانی است - که در اندک
فرستی دامن اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود بسر چشمه افضال
شست و شو یافت - و جمیع کافر نعمتان بسزای اعمال و نیات خود رسیدند -
و خرمن عمر و دولت ایشان به برق قهر الهی سوخته شد - و بالجمله چون
حضرت جهانیانی را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیای ناپایدار افسرده
گشته بود از ولایت سند توجه عالی برخاسته - بخاطر اقدس رسید که
بحاکم تنه صلح گوفه فرموده بقندهار نهضت فرمایند - چون موکب والا
آنجا رسید حضرت شاهنشاهی را با جمعی خاصان درگاه بحفظ ایزدی
سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهاد - و بارتقای مصادد شوق هماوار
اوج عشق را زیر پرو بال همت گیرند - و چنانچه بطواف قبله دل مشرف
شده اند و فیض معنوی یافته - مکمل بکعبه گل نیز برده صورت را بمعنی
متحد سازند - و همچنانکه نگارخانه باطن سرانجام یافته صورتکده ظاهر را
نیز آرایش دهند - تا این معنی باعث تالیف قلوب شود - و موجب
هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد - درین اندیشه بودند
که حاکم تنه این معنی را دریافته سعادت خود دانست و عرضه داشت
صلح فوستان - چون آنحضرت را شاه باز بلند پوازی همت بصید عفا پر
کشاده بود - و نظیر دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند
افتاده - صورت التماس او بمعرض قبول افتاد - ارغونیان که کار بر ایشان تفک
شده بود - از مرده صلح کلاه نشاط بر آسمان افکندند - و پیشکش فراوان فرستاده
معذرتها خواستند - آنحضرت هفتم ربیع الآخر این سال از راه سیوی از
قصبه جون متوجه قندهار شد - میرزا عسکری از توجه موکب بادشاهی
خبردار شده بموجب فرموده میرزا کامران وتیره را می خود استحکام قلعه

در کام مرّام آنها تلخ مینمود - اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنید،
 بافشای آن راز لب کشودم - ای فرزند از آن مظهر کراماتِ عالی این
 مقامات و علامات بدیع نیست - و نیز شیخ ابوالفضل گوید که این دو
 قصه را اگر چه از مردم ثقة شنیده بودم اما از آن عفت قباب بیواسطه نیز
 استماع نمودم - و فرماید که آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیّه
 ازین نور پروردِ آلهی بچشم خود دیده است و بفطر اندیشه سنجیده
 است - از اندازه بشری و حوصله انسانی بیرون است - و الحق آنچه
 از والدۀ ماجده میرزا عزیز کوکلتاش منقول شد حیرت بخش اصحاب
 ظاهر ست - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن
 العبدۀ علی الراوی *

توجه موکب عالی حضرت جهانبانی بسمت قندهار و آز آن حدود سفر حجاز و آهنگ عراق کردن

چون ارادتِ ازلی بر این رفته که بادشاهی که خلعتِ والای
 دولتش را بطرازِ خلود و بقامطرّ سازند - و قوایم سریرِ عظمت و سلطنتش
 را بقواعدِ ارکانِ استمرار و استعلا مشیّد و مقرر گردانند - بعضی طواریق
 انقلاب نما و سوانحِ انصراف انتما پیش راه او می آرند - و فی الحقیقت آن
 نمود بیست بی بود - و عقده ایست عاقبت محمود - که کوته نظران آن را از
 اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار در می آورند - و بلند بینان خال
 رخسار دولت دانسته نشان دفع عینِ الکمال میسازند - هرچند آفتاب عالمتاب
 از ابر و غبار از نظر مردم پنهان گردد در حقیقت آن پرده بیش نیست -

بودند که کوچ میرو غزنوی سحر میکند که شاهزاده عالمیان بغیر از شیر او
 شیر دیگری نمیگیرد کمال دقتگی داشت - درین اثنا در زمانی که کسی
 حاضر نبود آنحضرت متکلم شده بزبان کرامت بیان تسلی خاطر جیجی
 انکه دادند - و فرمودند که دل خوش دار - که نیز آسمان خلافت در کنار
 تو قرار خواهد گرفت - و زنده این راز ما را آشکارا نکفی - و این اسرار
 قدرت آلهی بیوقت شهرت ندهی - چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای
 کلی در ضمن این مندرج است - شیخ ابوالفضل گوید که جیجی انکه
 میگفت که مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد - و عقدۀ اندوه
 یکباره از دل من گشوده گشت - و ازین رهگذر که حضانت چنان فیض
 گستری بلا مشارکت از درگاه صمدیت بمن حواله شد - انشراح خاطر یکی
 بصد و صد به هزار انجامید - و این راز سر به مهر پنهان میداشتم - نا آنکه روزی
 که آن نونهای دولت سرور آرای ملک کشورکشائی گشته - روزی در عرصۀ
 دهلی بشکار حوالی قصبۀ پالم تشریف برده بودند - و در آنجا ماری
 بغایت بزرگ و مهیب در سوراخ پیدا شد - که ارباب تهور را دل از جای
 رفته بود - آنحضرت اعجاز موسوی ظاهر ساخته ید بیضا نموده متوجه مار
 شدند - و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون
 ساختند - یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کولکناش خود این آیت
 قدرت مشاهده کرده از روی تعجب آمده بمردم نقل کرد - در آن وقت
 آن راز سر بسته و سر سر پوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند
 خود در میان آورد - و گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبه را نموده بود -
 اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست - و این راز سر بسته که تا
 غایت بر زبان نیاورده ام سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد -
 بلکه مدعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند - و چاشنی این سخن

برهانپور با هزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شدند - و در راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد - آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را که بصورت و جثه نمودی داشت طلب کرد و گرفت - بیرام خان از جوانمردی بمبالغه گفت - که بیرام خان منم - ابوالقاسم گفت - این ملازم منست - که میخواهد فدای من شود - زنجار دست ازین باز دارید - و همان معامله که * مصرع *

مرا بگذار و دست یار من گیر

درمیان بود - ابوالقاسم این مردمی نموده - بیرام خان نجات یافته بگجرات پیدش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که نزد شیرخان بودند از ناجوانمردی آن کان مروت را بقتل آورد - و بارها شیرخان میگفت - که همان زمان که بیرام خان گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - و دران طور مجلسی اظهار این قسم حرفی نمود - ما دانستیم که او با ما نمیسازد - سلطان محمود گجراتی نیز بمبالغه تمام در بودن ایشان در گجرات نمود - قبول نموده رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد - و از آنجا بولایت هردوار شتافت - و خود را در قصبه جون بملازمت اقدس رسانید *

ظهور کرامت از حضرت شاهنشاهی در ماه

هشتم شرف ولادت

و از بدایع احوال و خوارق عاداتیست که از حضرت شاهنشاهی درین ایام که هفت ماه از ولادت ایشان گذشته بود روی داد - چون در ماه هشتم پای نهادند امرهای بدیع از آنحضرت روی داد - شامگاهی جیبی آنکه آن نوباره باغ قدس را شیر میداد - و از مخالفت ماهم آنکه و جمعی دیگر آزاده بود - و ازین که بهحضرت جهانبانی رسانیده

برسر ایشان ریختند - ترمی بیگ خان در مودی مساهله نموده - شیخ علی بیگ به ثبات قدم شربت شهادت آشامید - خاطر اقدس ازین واقعه غمناک شد - و دل از حدود بکر سرد ساخته اراده رفتن قندهار نمودند - و در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرامخان خود را از حدود گجرات تفها به پایة سرپر اقدس رسانید - چنانچه در احوال بیرم خان سمت گذارش خواهد یافت - و مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و باعث الفت و انس گشت - و از غرایب آنکه چون بمعسكر رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد - و پیش از آنکه سعادت ملازمت در یابد و بر مردم ظاهر گردد که آمده است - خود را آماده جنگ ساخته بمیدان کارزار چنان در آمد که سپاه نصرت قرین و اعدا حیران ماندند - که همانا این شخص از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخواست - و باعث مسرت خاطر اشرف شد - و باین تقریب چند روزی دران گل زمین توقف روی نمود - و مجملی از احوال بیرام خان آنکه چون در قضیه نامرضیه قنوج چنانچه در احوال او مذکور خواهد شد - جانشپاریها کرده در میانه جنگ که هر کس بطرفی رفت بسنبل رویه افتاد - و بر اجه متوسلین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبه لکهنور التجا برد - و مدتی در حمایت او بود - و منتظر قابو و فرصت می بود - چون این خبر بشیر خان رسید - کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان خانان بیرام خان را پیش او فرستاد - و چون در راه مالوه بشیر خان رسانیدند در اول مجلس شیر خان برخاسته تعظیم بجای آورده دید - و سخنان خاطر فریبده مذکور ساخت - و در میان آن سخنان اظهار کرد که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت - چنین است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک

اندراج خواهد یافت - القصه از آنجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جهان مروت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ازادت قجور را گذاشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این معنی است - در نظر در آورده متوجه ولایت مالدیو شدند - مالدیو دیو سیرت قدر این دولت نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانشینان بارگاه سلطنت متوجه سند شدند - که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هرچند رای ایشان بر این نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد - چون موکب عالی نزدیک بآن حدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون جمع شده اراده مقابله و مجادله دارند - حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ را که آبا عن جد بجان سپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع ریاست دولت جهانگیر حضرت صاحب قرائی علم امتیاز می افراشت - با جمعی از دلیران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشت شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد شیرانه نهاده باندک مایه مردمی داد جلالت داده در کم فرصتی هنگامه آن جماعت متفرق و منفرزم ساخت - تباشیر صبح دولت و ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید - و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عرصه عبرت شد - و ساحت قصبه جون مخیم موکب عالی گشت - و درین قصبه عشرت درود هودج اقبال و عزت حضرت مریم مکانی و مهد اقبال شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد اشرف بود بسعادت اتفاق افتاد - چون فواکه و اثمار و بساتین در ظاهر این قصبه بسیار بود چندگاه طرح اقامت افتاد - و همیشه با ارغونیان مصاف روی میداد و ظفر می یافتند - شیخ تاج الدین لازمی اینجا شهید شد - روزی شیخ علی بیگ و تردی بیگ خان بتاخت نامزد شده بودند - سلطان محمود بکری و جمعی

رسیدن نوید ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی و تتمه کلام

درین هنگام که چشم بیدار نشینان شب انتظار باز بود و در ناامیدی
بر روی روزگار فراز - شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل آلهی روی
نمود - در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور پرورد
آلهی از بطن عدم بعالم ظهور آمد - قاضی غمهای جهانیان بشادی جاوید
انجامد و دل حضرت جهانبانی که ابله زده کلفت غم بود - مرهم اساس یابد
و آشوبخانه صورت نظام گیرد - و تفرقه زار معنی بجمعیت گزاید - اَلْمِنَّةُ لِلّٰهِ
که بر حسب امید شب دیگور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام
اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود - آرزوی آسمانیان و آبروی زمینیان پیدا
گشت - چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی فروز از آسمان قدس دران
گل زمین پرده گشائی نمود مزده رسانان تیز رو برسانیدن این نوید سعادت
شتافتند - و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این
لایحه غیبی نگران بود - ازین مزده جان بخش یکدل هزار دل شده
سجدهات شکر پروردگار - که در خاورستان نامرادی گل مراد شگفاند - و در تهی
دستی ناکامی هزاران کام در گذار نهاد - بجای آوردند - و درون و برون جشن
شادی ترتیب داده بغشاط پرداختند - و وضع و شریف و غنی و فقیر
و خرد و بزرگ دست افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی
الطاف بیکران شرف افتخار یافتند - و شرح این جشن عالی که عید
روزگار و نوروز آسمان بود - و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب
والای جهانبانی و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغرایی منشور سعادت
و عنوانی این امثال اقبال داشت - در احوال حضرت شاهنشاهی

و دهم جمادی الاول بعد از عسرت بسیار بآن حصن حصین در آمدند - و حاکم قلعه که رانا پرشاد نام داشت قدوم عالی را پیروایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده ب تقدیم رسانید - و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای اهل عالم شد آنست - که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگانه آفاق حامله بودند - روزی که بچول در آمدند میل اقدس بانار شد - در آن صحرا که از آب و نان و میوه نام و نشان هم نبود مستحفظان حیوان ماندند - که ناگاه شخصی انبانی پر از جواری بفروختن آورد - چون او را در بارگاه قدس حاضر نمودند و در مقام بر آوردن جواری از انبان شدند ناگاه از میان آن انار کلان سیراب پدید آمد - و موجب انبساط و عسرت شد - و جهانیان در حیرت فرو رفته حمل بر کرامات نمودند - روزی چند در آن سرزمین توقف نمودند - در اینجا تودی بیگ خان و جمعی دیگر که مال و منال و اسباب و اشیا را که بدولت ابد قریب بهم رسانیده بودند - در چنین عسرت و شدت ازان حضرت باوجود طلب و اظهار دریغ میداشتند - باتفاق رای امرکوت گیراندند - و آن حضرت از کمال فتوت و مروت ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت نمودند - و اکثر آن را بهمان پست فطرنان تنگ حوصله باز دادند - چون جهانبانی را داعیه پیش رفتن در خاطر بود و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود - بملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار غره رجب نهصد و چهل و نه هودج عفت و محکم عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانشینان در آن حصار سعادت اساس بجهان دار جان آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت نمودند *

دستبرد می هم بنمائید - و جهانبانی با معدودی چغد از جانشینان و مخدّرات
 سرپرده عفت روان شدند - از سپاهیان ظفر بیگ و شیخ علی بیگ
 جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند
 که مجموع عدد ایشان به بیست نفر نمی کشید - دیگر بعضی از
 غلامان خاص و شاگرد پیشهای و فاکیش - و از گروه اهل سعادت و اخلاص
 ملا تاج الدین و ملا چاند منجم در رکاب نصرت قباب بودند - چون موکب
 عالی از پهلودی گذشت فوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و امرای که
 بدفع آن مردم تعیین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتاده بودند -
 مخالفان را عبور بر حوالی ربات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه
 و کان مروت و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده
 با عقل خدا داد و خود مادر زاد مشوره نمودند - و اکثری از عفايف
 را پیاده ساخته اسبان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده
 رو بغنیم آوردند - شیخ علی بیگ با دو سه برادر دیگر پیشتر رفته بر فوج غنیم
 که در تنگنای در آمده بود تاختند - و تاختن و برداشتن یکی بود -
 و جمعی کثیر از مخالفان کشته شدند - و بتائید ایزدی جهانبانی ظفر یافتند
 و متوجه جیسلمیر شدند - غره جمادی الاول جیسلمیر را رونق بخشیدند -
 درین منزل امرای که راه گم کرده بودند از اخبار اراجیف شکسته خاطر شده
 سعادت ملازمت دریافته از دریافت ملازمت رفع الاوهام خود نمودند - رای
 جیسلمیر که رای لون کون نام داشت از بیدولتی در مقام بد مددی در آمده
 کول آب را محافظت کرد - تا موکب بادشاهی که محکمت چول کشیده
 بودند - و از بادیه سراب درین مرحله خراب رسیده بودند - از بی آبی در آزار
 باشند - شیران بیشه حقیقت پیش دستی نموده آن گروه شقاوت پیشه را
 شکست دادند - و از آنجا نهضت نموده متوجه حصار امرکوت گشتند -

مؤر اندیشه مفید تر شدند - و بر دریافت میر سمندر آفرین کردند - و از روی احتیاط که داب کار فرمانروایان است - علی الخصوص در هنگام فترت و تزلزلستی - رایمل سونی را مقرر نمودند که بمسارعت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغ فراست دریابد عرض داشت نماید - و اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام گرداند - اشارت وفا و وفای مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر را تنها بگیرد - و موکب عالی از قصبه پهلودی که در سی گروهی جودهپور که موطن مالدیوست در سه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول نمودند که قاصد رایمل رسید و انگشت خنصر را گرفت - ازین اشارت کشف حقیقت شده عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشه آن سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر ست - و جمعی را بطریق استقبال تعیین نموده خیالات باطل در سر دارد - جهانبانی عفان عزیمت بجانب پهلودی گردانیدند - اگرچه گروهی مدعی اینند که مالدیو در مقام خدمتگاری و جانشیناری بود - آخر بواسطه قلت سامان و بی سوانجامی لشکر از فیت صافی اصلی برگشت - و یا بواسطه مواعید خدای آمیز شیرخان و ملاحظه استیلائی او ورق اخلاص برگردانید - و بعضی میگویند که مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ مقدماتی که او ترتیب میداد مبنی بر نفاق بود - القصه چون کار فرمانیان قضا و قدر عکس مراد و مطلب را در این کارخانه دران ایام نقش بسته بودند هر کاری که پیش گرفته میشد بنظام نمی رسید - و کارهای نیک به شرمی انجامید - چون قلب این قلاب بمحک تجربه رسید و غدر این غدار در پیشگاه خاطر اقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منفعم خان را حکم شد که سر راه بر ایشان گرفته نگذارند که باردوی معلی در آیند - و همچنین ملاحظه میکرده باشید - و اگر قابو یابید

* بیت *

ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران

سوختم چند شوی مرهم داغ دگران

این فصایح اصلاً سودمند نیفتاد بخام طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود - جهانبانی بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اوچه نهضت نمودند - و در هیجدهم ربیع اول از آنجا بمالدیو توجه کردند - و در چهاردهم این ماه بقلعه دیداول^(۱) نزول کردند - و در بیستم ساحت واصل^(۲) مضرب خیام رفعت احتشام شد - و هفدهم ربیع الثانی در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دور بیدان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه ناک شده سخنان لایق آداب حزم بموقف عرض میروسانیدند - تا آنکه میر سمندر بحکم عالی پیش مالدیو شتافت - و بر مکنونات ضمیر و خاطر او اطلاع یافته برگردید - و عرض نمود که مقدمات صدق آئین تمهید میدهد اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد - چون رایات اقبال نزدیک ولایت او رسید سفکای ناگوری از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگر باردوی معلی در آمده الماس گران بها را در مقام جست و جوی و خریداری بود - چنانچه استشمام بوی خیر از اوضاع او ظاهر نمی شد - جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطر نشان کنید که امثال این جواهر گران بها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجواهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد - یا بعنایت بادشاهان والا میسر شود - و از آمدن این

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۷۹ دیوار اول مرقوم است و در ترجمه مستور ویدرج

صفحه ۳۷۱ دلاور ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه واصل پور ذکر شده ۱۲ مصحح *

دروشت گفت - که مگر ادب و آداب و شرم و مروت از عالم برافزاده - چنین
سبکسری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت
و چه قانون رواست *

* شعر *

نیکو مژملی زدن سپیدار کاندازه کار خود نگهدار
بر پایه قدر خویش نه پای خواهی که بر آسمان کنی جای
هر مرد که شغل خویش نگذاشت بر خورد ز هر چه در جهان کاشت
این نوع سخنان در میان آورده میرزا را به لهری بود - درین وقت جمعی
کنیر مثل قاسم حسین خان راه بیوفائی پیموده بیادگار ناصر میرزا ملحق
شدند - القصه در دیار سند نیز نقش جهانبانی نفیشت - و عیار جوهر
نامردمی هر کس گرفته آمد - و بی اخلاصی برادران و بیخودی لشکر
و اقربا و نامساعدی روزگار غدار ملاحظه افتاد - خواستند که در لباس تجرد
و تقرد قدم شوق در شاه راه خدا پرستی زنند - و حلقه عبده مراد و دامن
مقصود بدست آرند - و یا زاویه فراغ و کنج عزلت را بر دیدن اخوان
بی حقیقت دنیا اختیار کنند - جمعی از همراهان خیر اندیش که در شدت
و رخا ملازم رکاب دولت بودند بالکاح و زاری مانع آمدند - و بعرض رسانیدند
که مصلحت در آنست که بولایت مالدیور رفته نفسی راست کنند - چرا که
راجه مالدیو بارها عرایض فرستاده لاف بندگی زده است - شاید بتدریج
آنچه مکفون ضمیر انور ست صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی بنابر خاطر
خواهی ارباب اخلاص بصوب مالدیو توجه نمودند - و منشور عنایت
مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید
بر افعال شفیعه خود واقف شده نادم و پشیمان شود و از شقاوت باز آید -
و اختیار سعادت موافقت و رفاقت نماید - و دران فرمان عنایت نشان
این بیت رقمزده کلک عنایت شده بود که :

می بود باوجود صدق مواعید هرگز قدم در دایره بیوفائی نمی نهاد - چون جهانبانی عسرت و تنگی لشکرا دیدند - کس نزد یادگار ناصر میرزا فرستادند - که خود را بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند - تا معسکراقبال از پریشانی خلاص یافته بتوسعه بهم رسد - میرزا اگر چه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر نموده پیدش خانه بیرون فرستاد - و در روان شدن بر همان خیال تعلل می نمود - درین اثنا جهانبانی شیخ عبد الغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیاورد - این بی سعادت چنانکه گفته اند * * مصرع *

کین راه که نو میروی بت ترکستانست

کچ روی کرده چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزا کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت - و پیش خانه را بر گردانید - و عذرهای ناموجه گفته فرستاده - چون معلوم جهانبانی شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگار است و تنگی عساکر از اندازه گذشته توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندانسته بتاریخ هفدهم ذی قعدة بجانب بکرو لهري توجه فرمودند - در خلال این احوال یکی از قبایع میرزا آن بود که باغواي حاکم تته زمینداران و دولتخواهان که کشتی و غله بجهت عساکر اقبال سامان میدادند - و دولتخواهي های نمایان بموکب عالی نموده بودند - گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا ایشان را بقتل آورد - چون رایات عالی بحدود لهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ که از معتمدان خیر اندیش میرزا بود ازین حرکت شفیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلو میرزا را گرفته ازین حرکت ناملایم باز آورد - و انواع سرزنش و نکوهش کرده سخنان

سپه‌نوا را محاصره نمودند - پیشتر از آنکه مرکب همایون برسد محافظان حصار حدایق و عمارات حوالي قلعه را ویران ساخته بودند - در ایام محاصره حاکم تنه پیش آمده سر راه گرفت - و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد - از امتداد محاصره و کمپی غله فرومایگان بیوفا در ورطه گریز افتادند - تا آنکه اکثر معتمدان را پای صبر از جای رفت - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقي باردوی حاکم تنه رفتند - و میر بکه و میرزا حسن و ظفر علی ولد فقیر علی بیگ و خواجه محب بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامع علیّه رسید که منعم خان و فضل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میروند - آنحضرت منعم خان را بجهت احتیاط مقید ساختند - انون شمه از شرح حال یادگار ناصر میرزا نوشته می آید - چون او را در بکو گذاشتند و او لهری را جای اقامت خود ساخت - دو مرتبه مردم قلعه غافل بر سر میرزا ریختند - و از جانب میرزا مردانگیها بظهور آمد - و محمد علی قابوچی و شیر دل قوم منعم خان شربت شهادت چشیدند - بار سیوم از کشتی بر آمده در زمین ریگ زار جنگ صف کردند - و ریگ تفسیده را بخون آن خون گرفتهها سیراب ساختند - و اهل قلعه را چنان تنبیه نمودند که دیگر اراده پیش دستی از خاطر ایشان محو شد - و سیصد و چهار صد کس از مخالف بقتل رسید - و میرزا شاه حسین بیشتر از پیشتر داعیه فویب بخود قرار داده میرزا را از جاده مستقیم گردانید - و بابرقلی مهربار خود را پیش او فرستاد - که من پیر شده‌ام و غمخواری ندارم - صبیّه خود را بتو نسبت میکنم - و خزینه و ملک بتو می سپارم - و بانفاق ملک گجرات تسخیر می نمایم - والغرض آن ساده لوح را فریفته ساخته داغ بیوفایی بر جبین او نهاد - که اگر ذره مروت و حقیقت با میرزا

میرزا را از راه خطا بصواب آرد - میر رفته میرزا را از آن خیالات باز آورد - و مقور ساخت که میرزا از آب گذشته سعادت خدمت در یابد - مشروط بانکه چون هندوستان فتح شود ثلث از او بوده باشد - و چون بکابل داخل شوند غزنین و چرخ و مواضع لوه کهر که حضرت فردوس مکانی بوالده میرزا داده بودند باو تعلق گیرد - روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم بکر از رفتن میر واقف شده جمعی بر سر کشتی فرستادند - و تیر باران کردند - زخمی چند کاری بمیر رسید - روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست - و حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز الم بسیار دست داد - و فرمودند که همه وقایع یکطرف و واقعه میر یکطرف - و الحق بزرگی میر این قدر بود و بلکه زیاده - بعد از پنج شش روز ازین سانکه عبوت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده بملازمت رسید - درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته مفشور عالی فرستادند که آنچه التماس نموده بودند بموقف قبول پیوست بشرط آنکه از روی اخلاص آمده ملازمت نماید - حاکم تته حرف آمدن مذکور میساخت فاما توفیق آن در نمی یافت - تا آنکه جهانبانی بکر و آن حدود را بیادگار ناصر میرزا داده غره جمادی الثاني فصد و چهل و هشت بطرف تته رفتند - و این طور ملک معموری را بمیرزا گذاشتند - و چون بقلعه سیهوان رسیدند فضل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سواره میروفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد ایشان نمودند - ایشان نیز از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند - و مخالف رو بگرویز نهاده بقلعه در آمدند - چندی از شیران بیشه بهادری نیز بقلعه در آمدند - چون کومک نداشتند برآمده باردی معلی آمدند - و در هفدهم شهر رجب جهانبانی خود آمده

مبدل ساخته از درِ مکر و تذبذب در آمد - سخنانِ دروغِ راست‌نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا همدال را بجانب پاتر و آن حدود تعیین نمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسر بردند که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهت سرافرازی میرزا همدال به یورت او بحدود پاتر تشریف آوردند - چون زمان ظهورِ نیرِ اقبال و طلوعِ نجمِ جاه و جلال که زینتِ بخشِ جمالِ صورت و معنی و حسنِ افزای کمالِ دنیا و عقبی است نزدیک رسید اسبابِ حصولِ این دولتِ عظمی و آثارِ وجودِ این عطیه کبری زمانِ زمان آماده تر گشت - که بفیضِ قدومِ آن نور پرورد ایزدی دیده انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد - و شام امید زمانه از پرتو نورِ مقدمِ آن در اکیل خلافتِ روشنی صبح سعادت گیرد - آن بود که درین یورش درِ خوبترین آنی و شریف ترین زمانی در نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغِ عفت و نور سلطنت و ولایت از جبینِ مبینش می درخشید بآئین بادشاهی و روش بزرگی در حباله عقد در آوردند - و جشنِ اقبال آراستند - و خواجه هجری جامی درین امر سعادت اثر کمال خدمت و عبودیت بجا آورد - و از آنجا متوجه اردوی همایون شدند - و چون مدتی بکر مخیم سرادقات بود - از بیدولتی زمینداران رفته رفته گرانی غله و ویرانی ولایات روی داد - و میرزایان را همیشه اندیشه‌های باطل در خاطر بود - تا آنکه میرزا همدال باغرای یادگار ناصر میرزا و قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود بقندهار رفت - و کس نزد یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید - چون این خبر بجهانیان رسید روز سه شنبه هیجدهم جمادی الاول نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقاء رفته خدمت میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند - که

حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت فردوس مکانی قندهار را ازو بزرگ گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش در آورد - چون موکب همایون بقصبه لوهري فرّ نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستان بوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که اوبملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بی رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستاده را بآداب دید - و شیخ میرک را که نقاره اولاد شیخ پوران بود و جماعت ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند - برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی بدرگاه معلّی فرستاد - و عرض داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - و ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است - مناسب دولت آنست که عمان عزیمت بآنصوب منعطف سازند و آن را در تصرف آورند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته اند - و بمرو و تدریج دغدغها از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعزّ بساط بوس مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات بتصرف خواهد آمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد - آن ناجوان مرد حقوق را بعقوق

ظفر اثر اندک بود بکنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان که اردوی والا باوچه^(۱) رسید - امیر سید محمد باقر حسینی که دیباچه سادات و عاها بود رحلت نمود و همان جا مدفون شد - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنکا که از زمینداران و اعیان آن سرزمین بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان عیایت مصحوب بیگ محمد بکاول فرستادند - و او را بخطاب خان جهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله امر فرمودند - بخشوی لنکا فرستاده را استقبال نموده تسلیمات بجا آورد - اگرچه بخت یاری او نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما بفرستادن غله و پیشکش فرمان برداری کرد - و کشتی بسیار بجهت عبور نمودن بجانب بکر سامان داد - یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت - و در بیست و ششم رمضان نهصد و چهل و هفت رایت عالی بکوالی بکر رسید - و قاضی غیاث الدین جامی دو روز قبل ازین بمقصد صدارت سرفراز شد - و چون بتوفیق آلهی حدود بکر مخیم سرادقات شد و قصبه لوهري^(۲) که بر کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده محل نزول عالی گشت - آنحضرت در باغی که عمارت عالی و دلپذیر دارد و در نزدیک آن قصبه است نزول اجلال فرمودند - و سایر بستان و منازل بملازمان رکاب عالی تقسیم شد - میرزا همدال چهار پنچ کروه گذشته فرود آمده - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا بعد ازو بآن جانب منزل گرفت - سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران کرده استعداد قلعه داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۷۲ آنچه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبرنامه صفحه ۱۷۲ لوهري ذکر شده ۱۲ مصحح *

با خواجه عبد الحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند -
و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان صیت تفرقه
شنیده در لب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند * و در غرة رجب
نهم و چهل و هفت حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر جزم
نموده بودند ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند -
خواجه کلان بیگ که همراهی حضرت جهانبانی قرار داده بود از سیالکوت
رفته بمیرزا کامران همراه شد - و سکندر قویچی خود را بکوه سازنگ کشید *
و در نهم و چهل و هفت که جهانبانی بسعی میرزایان بجانب سند
روان شدند بعد از چند منزل همدال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی
راه مخالفت پیش گرفتند و از آنحضرت جدا شدند - درین اثنا قاضی
عبد الله با چندی افغانان رسید - قراولان میرزا همدال ایشان را گرفته پیش
میرزا آوردند - افغانان بقتل رسیدند - و قاضی عبد الله که هنوز عمرش
باقی بود بشفاعت میر بابا دوست نجات یافت - و تا بیست روز
میرزایان سرگردان و حیران بودند - و هیچ نمیدانستند که چه سازند مقصد
گم و راه بمقصود نبرده بودند - و حضرت جهانبانی برادشت متوجه بکر
بودند - و بدخمین و قیاس راهی میرفتند - آب نایاب و غله معدوم -
بدرفقه تحمل و زاد توکل طی مراحل مینمودند - تا آنکه روزی آواز نثاره
شنیدند - بعد از تحقیق معلوم شد که همدال میرزا و یادگار ناصر میرزا در
دو سه کروهی در وادی طلب قدمی می زنند - حضرت جهانبانی
میر ابوالبقا را پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دهد -
و سخنان خرد افزا گفته میرزایان را براه راست آورد - میر بموجب فرمان
میرزایان را پند پذیر ساخته بملازمت آورد و باتفاق متوجه بکر شدند -
و خواص خان با فوجی عظیم از افغانان از دنبال می آمد - هرچند لشکر

جهانباني و ميروزيان از آب سلطان پور عبور فرموده بکنار آب چناب رسيدند - و حضرت جهانباني را چون داعيه کشمير مصمم بود - جمعی را همراه ميرزا حيدر ساخته بصوب کشمير فرستادند - چه دران هنگام که ميرزا کامران بچنگ سام ميرزا بقندهار رفته بود ميرزا حيدر را از جانب خود در لاهور گذاشته بود - خواجه حاجي و ابدال ماکري و درنکی چک و جمعی از امرای کشمير آمده بودند که باشنائي ميرزا حيدر لشکر از ميرزا کامران گرفته کشمير را از والي آنجا که ازو رنجيده بودند بگيرند - هرچند ميرزا حيدر سعي کرد ميسر نشد - در وقتی که ميرزا هندال خطبه بنام خود کرده فتنه انگيز بود و ميرزا کامران از لاهور بآگره آمده بود ميرزا حيدر بکوشش تمام از آگره لشکری بسرداري بابا جوجک که از عمدهای ميرزا کامران بود ترتيب داده فرستاد - که بهماهي امرای کشمير آن ملک را تصرف نمايد - بابا جوجک تکاهل در رفتن ميکرد تا قضيه نامرضيه گذر چوسه روی داد - مشار اليه فسخ عزيمت نمود - و امرای کشمير در حدود نوشهر و راجوري در شعاب جبال بسر بوده منتظر فرصت بودند - و پيوسته نوشتههای ايشان بميرزا حيدر مي آمد مشتمل بر مرغبات تسخير کشمير - و ميرزا آن عرايض را بحضرت جهانباني مي نمود - و خاطر جهانباني را بگرفتن کشمير مایل ميساخت - درينولا بموجب آن رخصت دادند که ميرزا با جمعی بنوشهر رود - اگر امرا که نوشتجات مي فرستادند آمده به بينند - سکندر توپچي با مردم خود که جاگير دار آن حدود ست آمده ملحق شود - و چون بعقبه رسند خواجه کلان بيگ که از امرای کبار فردوس مکاني بود خود را بکومک رساند - و چون خبر رسيدن خواجه کلان بيگ رسد حضرت جهانباني خود بدولت متوجه آن صوب شوند - و آنحضرت در کنار دريای چناب بودند که ميرزا کامران و ميرزا عسکري

چون زبان همه با دل موافق نبود سخن تمام ناشده مجلس تمام شد -
و هر چند گاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصایح ارجمند میفرمودند -
که شاید میرزا کامران را چراغ خود روشن شود - میرزا از سخن خود
بر نمیگشت - و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی روان شوند - و خود
بکابل رفته گوشه عشرت غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشه های نادرست
فرورفته بود - بظاهر دم از موافقت میزد و در باطن اساس مخالفت
استوار میساخت - تا آنکه از قیصره رائي خود قاضي عبدالله صدر را پنهانی
پیش شیرخان فرستاد که پیمان محبت باو بقد و کام خود را از مدد
دشمن جوید - و در مکتوب اظهار نمود که اگر پنجاب را بمن دهند در اندک
زمانی کارهای شایسته بنقدیم رسانم - شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلی
آمده قدم پیشتر نمی نهاد - و از جمعیتی که در لاهور بود می اندیشید -
درین اثنا صدر پر غدر رسید - و شیرخان که مدار کار او برباه بازی بود
صدر را دریافته جواب موافق مدعای میرزا گفت و نوشت - و این بیدولت
تحریر پیش آمدن مخالف نمود - شیرخان حیل سازمی را باو همراه
نمود تا بر حقیقت کار آگاه شده برگردد - و میرزا کامران فرستاد شیرخان
را در باغ لاهور دید - و در آن روز جشن داشت - و حضرت جهانبانی را نیز
آورده بود - و این خام طمع بار دیگر همان بی سعادت را نزد شیرخان
فرستاد - درین مرتبه این نمک بکرام در کنار دریای سلطان پور رسیده
حرف نا دولتخواهی در میان آورد - و شیرخان را بر گدشتن آب دلیر
ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی رفته بود آمده بعرض رسانید
که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جابده^(۱) بیگ برادرزاده من که از
مقبولان و منظوران درگاه بود بشهادت رسید - و آخر جمادی الثانی حضرت

اقبال مند گذاشت - باچکان دولتی مستقل و سامانی موفور از بی اتفاقی
 برادران ملک خراسان که چندین سال بمیامن معدلت مرکز امفیت بود
 در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته بشاهی بیگ اوزبک انتقال
 یافت - و از جمیع فرزندان بغیر از بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری
 نماند - و همه فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون شدند -
 و حضرت فردوس مکانی هندستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفتند -
 از بی اتفاقی شماییان از حیطة تصرف بر آمده بدست چنین ناکسان
 افتاد - دانایان شما را چه گویند - اکنون درین باب سر بجیب تفکر نیک
 فرو باید برد - و از گردبان غیرت برون باید آورد - تا درمیان خلائق سربلندی
 حاصل آید - و موجب گرد آوری رضای ایزدی گردد - هرکس بمقتضای
 هوا و هوس خود حرف سرا گشت - میرزا کامران گفت آنچه بخاطر من
 میرسد آنست - که بادشاه و میرزاییان همه جریده روزی چند در شعب
 جبال بسر برند - و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم -
 و بمامنی رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا
 گفتند که جنگ ما باافغانان صورت نمی بندد - و مناسب آنست که
 بحدود بکمر رفته آن ولایت بدست آریم - و بقوت وی گجرات تسخیر کنیم -
 چون این دو ملک از ما باشد کار می توانیم ساخت - میرزا حیدر گفت
 مناسب آنست که تمام میرزاییان از کوه سرهند تا سازنگ کوه دامنها را
 محکم ساخته بنشینند - و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را
 مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هرکس متعلقان خود را
 بکشمیر فرستد که مامن ازان محفوظتر نیست - چهار ماه می باید که
 شیخ خان برسد - و با گودونها و ضربونها که اعتضاد مکارنه اوست بکوهستان
 نمی تواند آمد - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد -

داشتند - درین اثنا خبر وصول عالی از گجرات باگوه رسید - مخالفان باز بجنگ پیش آمده فراری شدند - و میوزا همدال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبه والا دریافت - درینولا بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعه مندو را خالی یافته دلیرانه در آمد - و قادر شاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میوزا محمد شاه فاروقی نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریب بیگ هفته (۱) از شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود - و بادشاه را از آب بر آورده بود بغوازشهای خسروانه سربلندی یافت - و در غره ربیع الاول نهمصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند - فاما کمر صدق بر میان جان نمی بستند - و از خواب غفلت بیدار نمی شدند - در هر چند گاه در خدمت حضرت جمع شده کنگاش میکردند - و بر اتفاق و یکجبهتی کمر می بستند - و اکابر و معارف را بر این گواه میگرفتند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود و برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخل کنگاش می بودند - تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجبهتی محضری نوشتند - و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت نهادند - چون این محضر وثوق باختم رسید شروع در کنگاش کردند - آنحضرت در هر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طایفه که از جاده قوم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است - علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خواسان کوس رحلت زد هجده پسر کامگار

(۱) چند اوراق که مشتمل بر وقایع سلطان بهادر و شیرو شاه است در نسخه موجوده نبود لهذا سلسله واقعات مسلسل نیست - شائقین توارنج در اکبرنامه علامی ملاحظه فرمایند ۱۲ مصحح *

بیا تا ترا وداغ کنیم - چون حقیقت حال برو ظاهر بود جواب چنانچه
 بایست فرستاد - روز دیگر میرزایان بخيال فاسد کوچ نموده از گهات کرجی
 بجانب دار الخلافه آگره روان شدند - و تا لشکر منصور در چپانیر بود
 سلطان بهادر از آب مهندری نگذشت - چون بر توجه میرزایان بآگره اطلاع
 یافت از آب گذشته بر سر چپانیر آمد - تردي بیگ خان باوجود استحکام
 قلعه راه سلامت پیش گرفته خود را در مزد و بشرف بساط بوس جهانبانی
 رسانید - و صورت ارادهای ناصواب میرزایان را بعرض اقدس رسانید - حضرت
 جهانبانی باراده اینکه پیشتر از میرزایان بآگره در آید از راه چنور بایلغار
 نهضت نمودند - و از اتفاقات حسنه آنکه در نواحی چنور در اثنای راه
 بهم رسیدند - میرزایان لاعلاج شده بدولت ملازمت مشرف شدند -
 و آنحضرت از کمال عطوفت ذاتی و عفو جلی اعمال ناپسندید ایشان را
 منظور نداشته تقصیرات ایشان را اصلا بروی ایشان نیاروده فیض احسان را
 نیز ضمیمه آن گردانیدند - و یکی از فاسادگارهای روزگار که سبب توجه
 اشرف ازین دیار بجانب آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الخ میرزا
 ولد او که از شاه راه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک
 داشته بودند - درینوا باز از تباہ رائی از کفج خمول بر آمده سر بشورش
 بر آوردند - و همانا جمعی که بجهت نابینا ساختن او تعیین شدند شرایط
 احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند - و برگشته بلگرام را ناخته بقنوج رفتند -
 و پسران خسرو کولتاش که در آنجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها
 دادند - و میرزا همدال از آگره بدفع این فتنه بر آمد - و در حوالی
 بلگرام از آب گنگ گذشته تلاقی فریقین دست داد - و شکست
 بر مخالفان افتاد - و بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست - و شمال
 فتح وزید - و الخ بیگ میرزا و پسران او در آوده جمع شده باز اراده پیکار

و از بی تدبیری و نفاق حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار میرزا با سی صد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محکوم آمدن سلطان شد - و باحمد آباد آمد و نزدیک سرکچ فرود آمد - میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هفتاد بیگ با بیست هزار سوار روبروی سلطان رفته فرود آمدند - تا سه شبانروز مقابله داشتند - و از آنجا که اخلاص ایشان با جهانبانی درست نبود از تبه رائی و اندیشه کج جنگ ناکرده بجانب چپانیر رفتند - القصه سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه داشت متعاقب روان شد - سید مبارک بخاری هراول او بود - نزدیک لشکر بادشاهی رسید - یادگار ناصر میرزا چنداول بود برگشته داد مردمی داد - و بسیاری از هراول سلطان بقتل رسیدند - میرزا عسکری چون بی دست و پا شده بود از آب مهندری بی محابا گذشت - و بسیاری از سپاه را رخت زندگانی بسیل فنا داد - سلطان نیز تا آب مهندری آمد - میرزا چون بچپانیر رسید تردی بیگ خان لوازم خدمتگاری نمود - روز دیگر میرزایان باندیشه فاسد به تردی بیگ خان پیغام دادند که از خزاین قلعه پارۀ برسم مساعدت بما بفرست که بلشکر داده بدفع خصم مشغولی نمایم - و از اینجا تا مقدو شش روز راه است فاصد فرستاده حقیقت بجهانبانی عرض می نمایم - تردی بیگ خان قبول این معنی ننمود - میرزایان قرار گرفتن او دادند که تمام خزینه را متصرف شوند - و سلطنت بتمام میرزا عسکری مقرر شود - و اگر بر بهادر دست یابند قبیلاً و الا چون حضرت جهانبانی را ولایت مالوه خوش آمده است و اگر خالیست بآن صوب روند - تردی بیگ خان از قلعه بملازمت میرزایان میرفت که در راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیش میرزایان فرستاد - که بودن شما اینجا مناسب نیست - میرزایان گفتند که ما راهی میشویم

و جمعی از امرا داده عذران معاودت بکنباییت معطوف داشتند - و از انجا به بروده و بروج و از انجا بسورت رفتند - ازان راه بسیر آسیر و برهانپور توجه نمودند - و هفت روز در برهانپور توقف نموده از انجا کوچ کرده از پهلوی قلعه آسیر گذاشته مندو را مخیم سرادات فتح و اقبال ساختند - و فتنه افروزان صیت معاودت جهانبانی را شغفیده هر یکی بگوشه رفتند - ولایت مالوه آنحضرت را خوش افتاده درهای کامرانی بر روی روزگار کشودند - و اکثر نزدیکان را آنجا جاگیر دادند *

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخيال فاسد

از وقایع این سال آنکه بزرگی که قدر نعمت و دولت نداند و راه ناسپاسی سپرد هرایفه تیشه بدست خود بر پای خود زند - مصداق این مقال آنکه میرزا عسکری و امرای گجرات از تنگ حوصلگی اندیشههای تباه بخود راه داده دروادی ضلالت افتادند - چنانچه سه ماه از رفتن جهانبانی نگذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیز شدند - خان جهان شیرازی و رومیکان که صفر نام داشت - و قلعه سورت بنا کرده اوست - با یکدیگر اتفاق نموده ملک نوساری از تصرف عبدالله خان اوزبک برآوردند - و مقارن این حال بغد سورت نیز گرفتند - خان جهان از خشکی به بروج آمد - و رومیکان از دریا با توپخانه به بروج آمد - قاسم حسین خان بیدست و پا شده بچپانیر رفت - و از انجا باحمدآباد نزد میرزا عسکری آمد که کمک گرفته معاودت نماید - سید اسحق که سلطان بهادر خطاب شداب خانی داده بود کنباییت را متصرف شد - و یادگار ناصر میرزا بطلب میرزا عسکری از پتن باحمدآباد رفت - دریا خان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان بهادر به دیپ میرفتند - پتن را خالی یافته متصرف گشتند -

رزم بسرکردگی عماد الملک بوده - روز دیگر موکب والا کوچ نموده پیشتر
 رفت - و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت -
 چون بحوض کانگریه رسیدند میرزا بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر در آید
 بعموم خلایق آزار خواهد رسید - حکم شد که یساولان در دروازه شهر نشسته
 منع نمایند - و مردم را بشهر راه ندهند - چون بحوالی سرکچ (۱) نزول
 فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عشوت بسیر شهر رفتند - و بعد ازان
 در تفسیق گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته نمودند -
 و هندو بیگ را بکومک گذاشته پتی را بیادگار ناصر میرزا و بروج و بندر سورت
 و نوساری را بقاسم حسین خان دادند - و دوست بیگ ایشک اقلسی
 کذبایت و برودۀ یافت - و محمودآباد بوجکه بهادر اختصاص یافت -
 و خود بغیروزی و اقبال بعد از انتظام مهمام گجرات متوجه بندر دیب
 شدند - چون موکب عالی به دندوقه که سی کروهی احمد آباد ست
 رسید عرایض دولتمخواهان از دار الخلافه آگه رسید که چون رایات عالی از
 پایۀ سرور خلافت مسیر بسیار دور شده متمردان سربۀ بغی و طغیان
 برداشته اند - و از مالوۀ نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان
 خروج کرده بر سر مهتر زنبور بهندیه آمده اند - و او باوجین آمده و سپاهیان
 آن حدود با مهتر زنبور در اجین جمع اند - و ارباب فتنه و فساد با جمعیتی
 فراوان اجین را محاصره نموده - درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم
 تفنگ در گذشت - و باقی متحصنان امان طلبیده دیدند - رای گیتی
 نمایی بدان قرار گرفت که مراجعت نموده مالوۀ و مندو را مستقر اورنگ
 سلطنت گردانند - تاهم آن ولایت از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت
 گجرات از اهل بغی در امان باشد - بنابراین گجرات را بمیرزا عسکری

فرمودند - و بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام شد - امام که خالی از سادگی نبود در رکعت اول سورۀ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ خواند - بعد از فراغ سلام حکم گردون انتقام بنفان پیوست که امام را در پای پدل اندازند که عمدۀ سورۀ فیل را بکنایه خوانده است - و این عدالت بظلم فرود آورده فال بد زده است - مولانا محمد پیرعلی (۱) عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند - اما چون سورت غضب بادشاهی زبانه کشیده بود غیر از عتاب و خطاب در جواب چیزی نشنید - بعد از زمان چون ساده لوحی امام ظاهر شد تاسف عظیم فرموده تمام شب را بر وقت و بکا گذرانیدند - و بعد از انصرام این امر تردی بیدگ خان را در چنپانیر گذاشته خود باحمدآباد رفتند - و بر لب آب مهندری نزول نمودند - عماد الملک نیز دلیری نموده بیش آمده در برابر هر کوچ اعلیٰ او نیز کوچ میکرد - میان قصبۀ نرباد و محمود آباد با میرزا عسکری که هراول بود روبرو شده جنگ عظیم نمودند - و میرزا را شکست دادند - درین حال یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان رسیده علم دولت برافراختند - و دیگران دستبردها کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد - و درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان درین جنگ کشته شد - و درین اثنا طلوع ماهچۀ اقبال بادشاهی شد - و فتح بر فتح روی نمود - و هنگام رسیدن موکب همایون از سه هزار بیشتر و از چار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند - از خداوند خان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نه - جواب داد که اگر غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - والا حرکت المذبح دیگر احتمال دارد - آخر از نیم کشتگان آن مصاف بوضوح پیوست که این

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۴۰ پیرعلی مرقوم است ۱۲ مصحح *

که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت بود چندی از کم حوصلگان که بحسب سرنوشت داخل بار یافتگانِ حواشی مجلس عالی شده مثل کتابدار و صلحدار و دوات دار و امثال این مردم اتفاق نموده بباغستان هانول رفته بزم صراحی و جام آراستند - و در وقت مستی کذاب ظفر نامه در میان داشتند - و مبادی احوال جهانبانی صاحب قرافی می خواندند که آن حضرت چهل کس همراه داشتند - و از هر یکی دو تیر گرفته یکجا بسته بایشان دادند که بشکنند - هرچند بر سر زانو نهاده زور کردند فائده نکود - چون تیرها از هم کشوده بهر یک دادند در زور اول درهم شکستند - آنحضرت فرمود که چهل تنم اگر مثل این دسنة تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر یابیم - باین اندیشه بلند و همت ارجمند کمر چست کرده متوجه ملک گیري شده بودند - آن بیخبران بیخود این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکی ازان چهل تن لشکری بودند از تائید آسمانی - قیاس بمحض صورت نموده در اندیشه تباة افتادند - و خودها را چون شمردند چهار صد کس بشمار آمدند - از غایت جنون و دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد چار صد اقوی یافته داعیه گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل را پیمودن گرفتند - روز دیگر هرچند ازین نزدیکان دور نشان جستند اثری نیافتند - عاقبت بسختن فاسد ایشان پی بردند و هزار کس بقصد گرفتن ایشان تعیین نمودند - در اندک زمانی آن اجل رسیدگان را دست و گردن بسته بدرگاه عالی آوردند - روز سه شنبه بود که آنحضرت بر سر کرسی قهر و غضب نشسته جامهای سرخ پوشیدند - و هر یک از آن جماعه را بسزای اعمال و خیال فاسد خود رسانیدند - بعضی را سر از تن و برخی را پایمال فیل ساختند - و جمعی را به بریدن دست و انگشتان حکم

تصرف هیچکس نبود رعایای آن حدود بسططان بهادر عرضه نوشتند که
 محصول رسیده و عاملی که بمراسم تحصیل قیام نماید ازو چاره نیست -
 اگر کسی تعیین شود که رعایا از عهده ادای مال بر آیند خوب
 خواهد بود - سلطان بهر یک از ملازمان که ازین مقوله حرف میزد خاموش
 می یافت - عماد الملک قدم جرات پیش نهاده استدعای این خدمت
 نمود برین موجب که بمقتضای برآمد کار از ولایت بهر کس هرچه
 خواهد دهد باز پرسی آن نباشد - عماد الملک با دویست سوار متوجه
 احمدآباد شد - در راه بمردم علوفهای زیاده نوشته میداد - چون باحمدآباد
 رسید ده هزار کس بر او جمع شدند - و هرکه دو اسب داشت یک لک
 گجراتی باو میداد - در اندک وقتی سی هزار سوار فراهم آورد - مجاهدخان
 حاکم جونه گده ده هزار سوار باو پیوست - دران ایام جهانبانی بجبهت
 فتح چپانپیر و بدست افتادن اموال و اسباب فراوان به بزم خسروانی اشتغال
 میداشتند - و پیوسته بر لب حوض دو رویه جشنهای پادشاهانه و بزمهای
 رنگین ترتیب می یافت - و از جلال شرایط فرماندهی آنست که
 خدمتگاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطه چند قرار دهند - که در هر
 گروهی یکی از خدمتشان احتیاط اندیش تعیین فرمایند - تا همواره از
 نشست و خاست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از
 صحبت بد که مادر و پدر اندیشهای فاسد ست نگاهبانی نمایند -
 علی الخصوص در بعضی اوقات که بجبهت مشاغل خود بامور جزئیة
 نتوانند پرداخت - مأموران درست گفتار باید تا همواره از حقیقت حال
 و مقاصد این گروه بمسامع اقبال میرسائیده باشند - و اگر نه بسیاری از
 کوتاه اندیشان را باد غرور در پا لغز ابدی اندازد - و فساد ازین قسم بدمستان
 روی نماید - چنانچه درین ولا سانح شد - تفصیلش آنکه در خلال این احوال

که پیش باشند و آن مکان را بنمایند - چون نظر اشرف بر آن مکان افتاد دیدند که شصت هفتاد گز بلند است در کمال همواری - که بر آن برآمدن در کمال دشواریست - بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد عدد حاضر ساختند - و بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند - و جوانان بهادر حکم یافتند که بر آن معراج مردانگی برآیند - سی و نه نفر بر آمده بودند که نفس نفیس خود خواستند که بر آیند - درین وقت خان خاندان بپیرام خان بموقف عرض رسانید که آن مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجه شوند - این گفت و خود پیش شد - و از عقب بپیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آن حضرت خود چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوان را ازین سلم فولادی بسلامت بالا کشیدند - و حکم شد که لشکر نصرت اثر که در مورچها بودند یورش نمایند - مردم قلعه ازین مقدمه غافل بجزدگ مردم مورچل و بیرون مشغول شدند که ناگاه آن سیصد کس از عقب بر آمده به شیبۀ تیر اهل قلعه را بی دست و پا ساختند - و از صعود نمودن حضرت جهانبانی بذات اقدس بر مدارج فتح و اقبال آگاه گشتند - مخالفان تیره رای هریک بسوراخی فرو رفتند و نقره فتح بلند آوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالاتر بر سر کوهیچه که آن را مولیه گویند بر آمده متحصن شد - روز دیگر امان داده طلب فرمودند - او باوجود دانش و سرپراهی مهام سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبی تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند بود - در مجلس عالی بنشستن در میان مجلسیان دانشور سربلند شد - و داخل مقربان عتبه سلطنت شد - و یکی از فضلا تاریخ این فتح را اول هفته ماه صفر یافته است - و چون ولایت گجرات تا آب مهندرجی در تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و از آن طرف در

جهانگیري ميگویند که موجود است - القصه در اندک فرصتی مبع سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلالت آئین رو بر بی اعتدالان بی تمکین آوردند - و بشیبه تیر آن برگشته روزگاران را برگردانیدند و اکثری بقتل رسیدند - و آن زن سفید روی بکام خود رسید - و سطوت غضب بادشاهی و صولت قهر جباري در تلاطم آمده حکم سوختن و غارت کردن کنایات نافذ گشت - و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بچپانیر مراجعت نمودند - و چهار ماه آن حصار را محاصره نمودند - و اختیار خان که از قاضي زادهای قصبه نریاک بود که از توابع آن ولایت است - و از معتمدان سلطان شده بود در نگهداشت قلعه سعی تمام بجای آورد - و با این همه احتیاط و محافظت گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خار زار گذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورک بمنافع مصلحت خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصه گران فروختن در پای قلعه می بردند - و مردم قلعه طنابها فروخته زر در پائین می فرستادند و متاع بالا می کشیدند - چون مدت محاصره دور کشید روزی جناب جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال می فرمودند - و ممر و مدخلی که راه در آمد لشکر منصور ممکن باشد می جستند - یکمرتبه از طرف هانول^(۱) که باغستان بود بیشتر رفتند - جمعی که غله و روغن فروخته معاودت نموده بودند و از جنگل بر آمده بودند بظرف اشرف در آمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعت چکاره اند - گفتند هیزم کشان این ولایت اند چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه و ریسمان همراه نداشتند - سخن ایشان بصدق مقرون نگشت - حکم شد که براستی سخن گویند تا از سیاست نجات یابند - بناچار اقرار کردند که حال ایفست - حکم شد

و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام یورش قندهار نموده بار دوم متوجه قندهار شد - و میرزا حیدر گورگان را در لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاچار را بحکومت قندهار گذاشته رفته بود - میرزا قندهار را محاصره نمود - بداغ خان بصلح قندهار را بمیرزا کامران سپرده رفت - و قندهار بتصرف میرزا در آمده بعد از استحكام بلاهور آمد - سخن کجا بود بکجا کشید - چنان بهتر که دست ازین دراز نفسی باز داشته برسر مقصود رویم - القصه چون حضرت جهانپانی با کم مایه مردم بکفایت نزول نمودند - ملک احمد لاد و رکن داؤد که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی واره بسر میبردند - بکولیان و کواران آن سرزمین قرار دادند که با موکب جهانپانی مردم کم رسیده اند - فرصت غنیمت دانسته شبیخون باید آورد - باین قرارداد مستعد شدند - از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی ازین مقدمه خبردار شده به یکی از نزدیکان خود را رسانیده رخصت بار یافته قرار داد شبیخون را بعرض اقدس رسانیده - آن حضرت گفت که این دولتمخواهی ترا چون بخاطر رسید - گفت پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب دولت است - خواستم که بجایزه این دولت خواهی او را از بند بر آرم - و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست باید کرد - و حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند - و بر هر دو موکل گماشتند - و سپاه را از روی احتیاط اماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیک سحر پنج شش هزار بییل و کولی و کوار بر سر سراپردهای پادشاهی ریختند - حضرت جهانپانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند - کواران بتاراج اردو مشغول شدند - اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود می داشتند تلف شد - از آنجمله تیمور نامه بخط استاد زمان ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد بود - و اکنون در کتابخانه حضرت

نهادند - در غرض شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود - و بآنکه قندهار هشت ماه محاصره بود و خواجه کلان بیگ حاکم آنجا جان فشاندها نموده بود این طور شکستی بر سام میرزا افتاد - و آغزبوار خان اتالیق سام میرزا و اکثری از قزلباشان دستگیر شده بودند بقتل رسیدند - و میرزا کامران بحدود لاهور معاودت نمود - و شورش میرزا محمد زمان بر طرف شد - و شرح این واقعه سابقا گزارش یافت - که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور رفت - و چون بکوالی سند آمد شاه حسین ولد شاهي بیگ ازغون والی سند از پیش خود جای نداده رهمونی لاهور کرد که میرزا کامران بقندهار رفته و این طور ملک معموری خالی مانده آنجا باید رفت - میرزای برگشته روزگار عرصه را خالی تصور نموده بلاهور آمد و محاصره آنجا نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده علم سلطنت بلند کرد - میرزا محمد زمان سراسیمه و از چاره کار خود بغیر از گجرات رفتن در جائی ندید - محروم و مخدول باز بآن ملک رفت - و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سر کرد - و میرزا کامران را در لاهور دریافت - بار دیگر شاه والا جاه شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها و توشک خانه و راکبخانه را بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری و توانائی نبود ندارم - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حقوق و حفظ صاحبی و نوکری روا نی - ناچار خانه آراسته بهمین سپردن و خود را بکناره کشیدن اولی است - و خود براه تنه و اوچه (۱) بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه او را کورنش نداد -

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۳۵ آچ مرقوم است ۱۲ مصحح *

متخصص شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاه ظفر قرین سه روز نهب و غارت منازل مخالفان کردند - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شد - و معتمدان را پیش صدر خان و سلطان عالم فرستاده بمواعظ دلهای ایشان را تسلی بخشیده - پس از طول سخن متخصصان را بجان امان داده بملازمیت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فساد و خلاف سرزده اورا پی کرده سر دادند و اشفاق خسروانه در باره صدر خان بظهور آمد - و بعد از سه روز ازین فتح نامی با ده (۱) هزار کس با یلغار بجانب گجرات رفتند - و اردوی معلی را مقرر نمودند که بآهستگی می آمده باشند - چون به چنابنیر نزدیک شدند بجانب دروازه پلیل (۲) قریب بحوض عماد الملک که سه کوه دوره اوست ایستاده افواج ترتیب دادند - چون سلطان بهادر واقف شد قلعه را مستحکم ساخته از دروازه دیگر بجانب کفبایت روان شد - و در شهر باشارت او آتش در گرفت - حضرت جهانبانی بشهر نزول نموده در اطفای آتشها بآب رحمت ساعی شدند - و میر هندو بیگ را در حدود چنابنیر گذاشته خود با هزار سوار بهادر را تا کفبایت تعاقب نمودند - سلطان بکفبایت رسیده بجانب دیپ شتافت و صد غراب جنگی را که سامان داده بود آتش زد - که مبادا عساکر علیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر همان روز که او رفته بود حضرت جهانبانی بکفبایت در آمدند و جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کفبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ در آمده بود بهادران نصرت قرین با غنائم بسیار از حوالی دیپ بکفبایت آمدند - و در نهصد و چهل و دو فتح مفدو و گجرات قرین حال عساکر منصوره جهانبانی شد - و معیار آن نیت هرآینه مقصود را در کنار اقبال جهانبانی

(۱) از ترجمه انگلیسی مستر بیروج سی هزار سوار مستفاد می شود ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۳ پیلی مرقوم است ۱۲ مصحح *

آورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند - ملو خان والی مندو سوار شده خود را بسططان بهادر رسانید - سلطان در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد - و با سه چهار نفر بیرون رفت - در راه بهویت ولد سلهدی با بیست سوار باو ملحق شد - چون بدروازه آمدند دریست سوار از لشکر منصور روبروی آنها آمدند - سلطان خود را اول بر آنها تاخت - آخر فوج را شکافته با ملو خان و یک نفر دیگر بدر رفت و قلعه سونکیر (۱) آمد - و ازان جا بمشقت بسیار خلاص شده بطرف گجرات رفت - در راه در نواحی قلعه قاسم حسین سلطان ایستاده بود - بوری نام اوزبک که از سلطان گریخته ملازم قاسم خان شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت - خان شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعه جنپا نیر (۲) هزار و پانصد کس آمده بسططان پیوستند - از خزاین و نفایس آنچه توانست به بندر دیب (۳) فرستاد - چون سخن باینجا رسید تفصیل این فتح لازم می آید - چون بهادران جلالت پیشه نیز دستی نموده بقلعه مندو بر آمدند - و این طور کارنامه بعمل آوردند - دران روز خبر مشخص و محقق شد که جنود اقبال قلعه را مفتوح ساختند و بموقف عرض رسید - حضرت جهانبانی متوجه قلعه شدند و از دروازه دهلی در آمدند - و صدر خان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت - آخر عفانش گرفته بجانب سونکیر بودند و آنجا با جمعی کثیر

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۳۳ سونکر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۳۳ جالپانیر ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۱۳۴ دیب و مستر بیوج بحواله مرآت سکندری

دیو نوشته ۱۲ مصحح *

همواره هنگامه جنگ گرم می شد و شکست بر گجراتیان می افتاد - و از غرایب آنکه از میگساران لشکر رزم منصور بر سر حرف مستی مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند - و بارودی سلطان بهادر در آمده کارنامه کرده معاودت نمودند - و درمیانه گجراتیان قحط و غلا و وبا بهم رسید - روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد کس بعزم جنگ بر آمده دستبورها نمود - و بعضی سپاهیان را چشم زخم رسید - و روز بروز کار گجراتیان زبون تر می شد - تا در شب شنبه بیست و یکم شوال سلطان بهادر توپها را آتش زده درهم شکست - و با میران محمد شاه و پنج تن از بهادران از فرجه سرا پرده بر آمده بجانب آگره روان شد - و پی غلطی زده بجانب مندو رفت - و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو متوجه مندو شدند - و محمد زمان میرزا با جمعی بجبهت فتنه بلاهور رفت - و غریبو و غوغا از لشکر گجرات برخاست - حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده منتظر تباشیر فتح غیبی بودند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بجانب مندو فرار نموده است - مردم باردوی سلطان بهادر در آمدند و اردوی او را غارت کردند - خداوند خان بدست افتاد و نوازش یافت - و صدر خان و عماد الملک بقلعه مندو رفته بودند - جهانبانی در نعلچه نزول فرمودند - رومی خان از لشکر مخالف گریخته بساعات خدمت رسید - روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مخالف گشته گشته بقلعه مندو بر آمد و سخن صلح در میان آورد - که گجرات و چتور از سلطان باشد و مندو و آن حدود از جهانبانی - مولانا محمد پیر علی از طرف جهانبانی و صدر خان از طرف سلطان بهادر باهم نشسته قرار دادند - آخر همین شب سپاه نصرت قرین مقدار دویست نفر بظفایا و نردبانها بقلعه بر آمدند - و دروازه حصار را کشوند - و اسپان را در

هلاک مبارزان سقاگ گشت - و از پراگندگي اين لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو انداخته بود بظهور آمد - و آن دو فوج از صيت نصرت اقبال لشکر منصور خود بخود پراگنده شدند - آخر خاطر جهانکشای اراده تسخير گجرات نمود و باعث آنکه والي آنجا بر چندين امور ناملايم اقدام نمود که رايات جهانکشا متوجه گشت - در نهصد و چهل و یک بعزيمت تسخير گجرات در حوالي قلعه راي سين نزول اجلال اتفاق افتاد - اهل قلعه عرايض فرستادند که چون معامله سلطان بهادر ساخته شود قلعه از جهانباني خواهد بود - چون مقصد فتح گجرات بود باین سخن مقيد بانجا نشده متوجه مالوه شدند - چون بسارنگ پور رسيدند خبر توجه موکب اقبال بسطان بهادر که چطور را محاصره داشت رسيد - از خواب غفلت برآمده با امرای خود مشورت نمود - صدر خان که عالم و فاضل بود گفت مناسب آنست که چون کار قلعه را بنزدیک رسانیده ايم بآخر رسانيم - و ما که بر سر کفار آمده باشيم بادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد - و اگر بيايد در ترک غزا و جنگ باو معدوميم - اين راي پسند سلطان افتاد و ثبات قدم ورزیده قلعه را در نهصد و چهل و یک مفتوح ساخت - و بصوب موکب عالي روان شد - چون جسارت سلطان بهادر بمسامع عليه رسيد آن حضرت نيز توجه فرمودند - در نواحی مندرسور مالوه در کنار کولاب درميانه هراولان جنگ در پيوست و شکست بر مخالفان افتاد - سلطان بهادر نيز شکسته خاطر شد - صدر خان و تاج خان باو گفتند که بی توقف بجنگ بايد رفت - رومي خان باو گفت که باین توپخانه خود را بر آتش تبیع زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصار کرده بدرون آن در آئيم - در وی يراق دور دست کار فرموده اگر بدیگر يراق احتیاج افتد کار فرمائيم که لشکر مخالف پيش نيايد - فتح از سلطان خواهد بود - آخر بهمين قرار ايستادند -

که یکجا رفتن مناسب ترست سودمند نیامد - و اندیشه نادرست کرد که تلاش لودیای در باب تسخیر هندوستان در پیمان سلطان مضرتی ندارد - و نتایج نقض عهد بسطان عاید نخواهد شد - تاتار خان را باران بی اصل روانه سمت دهلی نمود - و خود داعیه محاصره چتور نمود - و خود را خارج و داخل ساخت که هم قلعه را فتح نماید و هم وقت حاجت بامداد لودیای رود - پوشیده نماند که سلطان علاء الدین عالم خان نام داشت - برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود - و بعد از قضیه سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نموده در سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت - و باتفاق افغانان با گره آمده با سلطان ابراهیم پیکار نمود - و خایب و خاسر برگردید و بکابل رفت - و در جنگ سلطان ابراهیم از جمله سپاهیان لشکر منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت و سلطان بهادر اورا اعتبار کرد - و فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان اورا ببدخشان فرستادند - و از قلعه ظفر گریخته به افغانستان آمد و از آنجا ببلوچستان پیوست و از آنجا بگجرات شد * القصه فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزان در آورده قریب بچهل هزار سوار بر خوک گرد کرد و آمده بیانه را گرفت - چون جهانبانی که بیورش ممالک شرقیه نهضت نموده بودند این خبر شنیدند - عیان توجه را منعطف ساخته بدار الخلافه آگره آمدند - و میرزا عسکری و میرزا همدال و یادگار ناصر میرزا را با امرا بدفع این فتنه فرستادند و فرمودند که دفع این فوج که بخیال تباها بدلهلی رویه می آید - در معنی استیصال فوجهای دیگرست - چون افواج قاهر نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غالب آمده هر روز جمعی جدا می شدند - چنانچه آخر سه هزار سوار ماند - آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعمرکه آمد - و چندانکه توانائی داشت دست و پا زد - آخر هدف تیر

ولایت خود اخراج کنند - سلطان بهادر از معامله نافهمی نوشت که اگر بزرگ زاده بما پناه آرد و مراعات احوال او بنمایم خلاف و نقض دوستی نخواهد شد - چنانچه در زمان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود - سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلاطین نژاد بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند - بار دیگر منشور سعادت بسطان بهادر نوشته ارسال داشتند - و خلاصه فرمان آنکه هر چند منافعی دوستی این قسم نمی گردد اما تزلزل در ارکان مصادقت می اندازد - زنهار و هزار زنهار که آن مخزول را بدرگاه فرستند یا دست از تربیت او باز داشته در ملک خود نگذارند - و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد - و این واقعه را نسبت بقضیه سلطان علاء الدین و دیگر وقایع نیست - و شاید در جراید تواریخ معلوم نموده باشید که صاحب قرانی با وجود خلافتی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبود - چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال می داشت - اما چون قرا یوسف توکرمان و سلطان احمد جلایر را پیش خود راه داد و چند نوبت که بنصایب او را بلند رتبه ساختند سر باز زد - آنچه مقدر همت صاحب قران بود بظهور رسید - بهادر از هوشمندی جواب موافق نوشت - و تاتار خان سخنان دور از کار خاطرنشان او می نمود که لشکر بادشاهی بفراغت خو کرده اند - و آن جلالت که سلطان دیده نموده اند - بنابراین سلطان بهادر اسباب روانه ساختن تاتار خان بصوب ممالک محروسه سامان داده بقلعه رنتپور فرستاد و بیست کوروزر از قدیم گجرات باو داد که صرف لشکر نماید - و سلطان علاء الدین پدر تاتار خان را بجانب کالنجر فرستاد که خلل اندازد - برهان الملک بنیانی را مقرر ساخت که بگاور شتابد و از آنجا عزیمت پنجاب نماید - بخیال اضطراب لشکر منصور خود را متفرق ساخت - هر چند باو گفتند

نہضت موکب ہمایونی بتسخیر بنگالہ و عطف عنان بسمت گجرات و شکست سلطان بہادر و فتح آن ممالک

چون فی الجملہ از مهمات ممالک محروسہ خاطر جمع شدند -
در نہصد و چہل و یک فتح ولایت شرقیہ پیش نہاد ضمیر انور ساختند
کہ بتوفیق الہی ولایت بنگالہ را فتح نمایند - چون رایات اقبال بقصد
گذار کہ در حدود کالپی واقع شدہ رسید خبر آمد کہ سلطان بہادر گجراتی
مکاصرۃ قلعہ چتور نمودہ و خیالات محال در سر دارن - بجهت دفع
این فتنہ در جمادی الاول نہصد و چہل و یک کوس مراجعت بلند آوازہ
کردند - و پوشیدہ نمائد کہ سلطان بہادر ہمیشہ در اندیشہ بلند پروازی بود -
اما چون پیش از سلطنت گجرات کہ مجردانہ می گشت بچشم غیرت
کارنامہ مصاف فردوس مکانی را کہ بسطان ابراہیم واقع شد دیدہ بود بہیچ
وجہ مقابلہ سپاہ نصرت بخود قرار نمی داد - چون قاتار خان آمدہ اورا دید
مقدمات باطل خاطر نشان او نمود - اما سلطان بہادر مقید نمی شد تا آنکہ
سلطان بہادر بہ قاتار خان گفت کہ من تماشاگر این سپاہ شگرف در
مصاف سلطان ابراہیم بودم - لشکر گجرات حریف ایشان نیست - بہ نیت
آنکہ لشکر ایشان را بخود رام کند شروع در زربخشی کرد - درین وقت
محمد زمان میرزا با ملازمان یادگار بیگ طغای کہ نگاہبان او بودند
از بند بر آمدہ بگجرات رفتند - و سلطان بہادر در مراعات احوال او کوشید -
حضرت جہانبانی کتابت بسطان بہادر نوشتند کہ بمقتضای حقوق و عہود
موثیق باید کہ عمل نمودہ محمد زمان میرزا را گرفتہ فرستند و یا از

بسرعت خود را بلاهور رسانیده میریونس علی را از بند برآورد و گفت
 شهر بشما تعلق دارد و عذر خواهی نمود - میرقبول خدمت او نکرده
 بملازمت جهانبانی رفت - و میرزا کامران تا گذار آب ستلج که به آب لودیانه
 اشتهاوار دارد در ضبط آورد - و از راه گریز در آمده ایلیچیان نزد جهانبانی
 فرستاد - و التماس مقرر داشتن این محال بار نمود - و حضرت جهانبانی
 پاس نصایح فردوس مکانی داشته کابل و قندهار و پنجاب را باو تسلیم
 داشتند - و میرزا ازین عاطفت شکوانه بجای آورد - و ابواب رسل و رسایل
 مفتوح داشت - و مدایح جهانبانی گفته فرستادی - این غزل از جمله
 آنهاست *

* غزل *

حسین تو دمبدم افزون بادا	طالعت فرخ و میمون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد	نور چشم من مکزون بادا
گرد کان از ره لیلی خیزد	جای او دیدۀ مجنون بادا
هر که گرد تو چو پرگار نگشت	او ازین دایره بیرون بادا
کامران تا که جهان را ست بقا	خسرو دهر همایون بادا

همانا که دعای او باجابت رسیده بود که او از کم اخلاصی از دایره هستی
 بیرون آمد چنانکه بتقریبات در محل خود مذکور خواهد شد - و این غزل
 مقبول افتاده جایزه غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند -
 و میرزا پاس ظاهری داشته در مقام فرمان برداری می بود - و در نهند
 و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ عنایت
 نمود - چرا که میرزا عسکری از قندهار بکابل می آمد و در راه با هزارها
 جنگ کرد و شکست یافت - و این مقدمه بمیرزا ناخوش آمده قندهار
 را ازو تغیر نمود *

متحرک سلسله و داد شد - و درین سال قریب بدھلی بر کنار دریای جون
 شهری بنا نهاده به دین پناه موسوم ساختند - و یکی از فضلا تاریخ آن را
 شهر بادشاه دین پناه^{۹۴-} یافتند - و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان
 میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی پیش گرفتند - و یادگار ناصر میرزا را
 بجانب باغیان فرستادند - او مظفر شده - محمد زمان میرزا و محمد سلطان
 میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند - محمد زمان میرزا را مقید ساخته
 به بیانه فرستادند - و آن دو کس را میل در چشم کشیدند - و محمد زمان
 قدر عاقبت ندانسته فرمان لباسی ظاهر ساخته از قید خلاصی یافت
 و بگجرات نزد سلطان بهادر رفت *

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شفقار شدن حضرت فردوس مکانی شنید
 بی تابی نموده فدهار را بمیرزا عسکری سپرده متوجه هندوستان شد که شاید
 کاری از پیش برد - و ازین معنی غافل بود که هرگاه حمایت آلهی به نگاهبانی
 صاحب دولتی برخواست اندیشه تباہ را جز تباہی شدن گزیر ندارد - چنین
 گویند که در آن ایام میرویونس از جانب گیتی ستانی فردوس مکانی
 حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراجه بیگ از راه
 مکر و تلبیس از در اعراض در آمد - و او گریخته بلاهور رفت - و میر
 یونس علی با او در مقام تعظیم در آمده بود - و قراجه بیگ از بد ذاتی
 منتظر فرصت بود تا آنکه شبی در شراب میرویونس علی را گرفته در بند
 کرد و لاهور را متصرف شده کس بطلب میرزا کامران فرستاد - و میرزا

سنبیل بمیرزا عسکری مقرر شد - و سرکار الور بمیرزا همدال اختصاص یافت - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر گشت - و جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت را در قید اطاعت و انقیاد در آوردند - و هر کس دم مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا که در خدمت فردوس مکانی بشرف دامادی مشرف بود - کمر خدمتگاری بر میان موافقت بست - و حضرت بعد از پنج شش ماه قلعه کالنجر را محاصره نموده کار بر اهل قلعه به تنگ آوردند - دوازده من طلا فرستاده الکاح نمودند و بر ایشان بخشوده علم مراجعت بجانب قلعه چذار بر افراشتند - و افواج قاهره بمحاصره آن جا پرداخت - و پوشیده نماز که این قلعه ایست فلک اساس که در تصرف سلطان ابراهیم بود - و بعد از قضیه سلطان ابراهیم پیمانه عمر جمال خان از بد اندیشی پسر نا برخوردار او پر شد شیر خان بمکر و فسون زن او را که لاد ملک نام داشت و جمیل روزگار بود در حبالة خود آورد - و باین قدر و مکر این چنین قلعه را متصرف شد - چون شیر خان از آمدن افواج قاهره خبردار شد جلال خان پسر خود را در قلعه گذاشته خود برآمد - و در روبه بازی سخن پیرا شد و ایلچیان فرستاد - آن حضرت سخن او را بموقف قبول داشتند - و او عبد الرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانپانی فرستاد - تا از صدمات مواکیب بادشاهی محفوظ مانده اسباب استکبار سرانجام دهد - و آن پسر همواره در خدمت بود تا در نهصد و سی و نه از بی سعادتی از موکب همایون گریخت - در همین تاریخ که بین و بایزید افغان سرفتنه داشتند آن حضرت متوجه شرق رویه شدند - بایزید را غریق بحر فنا گردانیدند - و غبار آن گروه را پاک ساخته چونپور و آن حدود را بسلطان جنید برلاس ارزانی داشته بمركز خلافت مراجعت فرمودند - در نهصد و چهل سلطان بهادر گجراتی تکف و هدایا فرستاده

چهارم ماله ذبی قعدة در ارك كابل از بطن مقدس ماهم بيگم چنانچه گذارش
 يافته بوده شعر و فضلا اين چنين يافته اند . چنانچه مولانا مسندي شاعر
 سلطان هماليون خان يافته و شاه فيروز قدر - و بادشاه صف شكن - و كلمه
 خوش باد نيز يافته بودند - و خواجه كلان ساماني گفته كه * شعر *
 سال مولود هماليوني هست زَاكَ اللهُ تَعَالَى قَدْرًا
 بوده ام يك الف از تاريخش تا كشم ميل دو چشم بد را
 و از بد ايت حال تا هنگام سوير آرائي كه سن اشرف به بيست و چهار
 رسیده بود آثار بختياري و كامگاري در نامه اقبالش پيدا بود - و چون
 نباشد كه حامل نور شهنشاهي و خازن گنج معارف آهي بود - و همين
 نور بود كه در فتوحات فردوس مكاني ظهور داشت - و همين نور بود كه در
 اشراقات انوار جهانگيري صاحب قراني جلوه گر شد - و همين نور بود كه
 از صدف بحر عفت آلفتوا نمودار گشت - و همين نور بود كه بروشنائي
 آن اغز خان دولت آراي شد - و همين نور بود از آدم تا نوح باندازه
 استعداد رسيد - اسرار سواطع اين نور و آثار عجيب اين ظهور از دايره حد
 احصا برون است و هر كس را قدرت شناخت و دريافت اين دقايق ني -
 مجملًا حضرت جهانباني بنديروي اين نور همگي همت عالي مصروف
 رضا جوئي پدر داشتند - و فرط شجاعت را باكمال تمكين پيوند دادند -
 و بهر كار و هر خدمت كه مامور شدند به نيت درست فيروز آمدند - و در
 اقسام علوم خاصه رياضي نظير و سهيم خود نداشتند - با صولت سكندري
 دانش فلاتوني فراهم آورده بودند - چون در متابعت مراسم وصيت پرداختند
 كمال عدالت و انصاف بجاي آوردند - و هريك از اخوان را از تقسيم مويد
 ميراث بهره دادند - و هريكي از منسوبان درگاه را مواجب و مزايب
 عنايت فرمودند - كامران ميرزا را كابل و قندهار عنايت فرمودند - و سركار

و هشت سال بامر جهانگیری و مملکت داری پرداخت - از آنجمله پنجسال در هندوستان بود - و بعضی خصوصیات احوال این بادشاه جهان پناه از غریب امور ست از جمله بموزه دو پاشنه بر کنگره های قلعه جسته جسته میدوید - و گاه دو آدمی را در دو بغل گرفته از کنگره بکنگره میجست - حد صفات و کمال احوال ایشان نهایت ندارد و از احوال سایر باز مانده در احوال نویسی بزرگ صوری و معنوی فرزند خلف ایشان شروع مینماید و بطریق اجمال بیان میکند *

ذکر مظهر کرامات عالی رافع سریر خلافت
عظمی ناصب لوای ریامت کبری ملک بخش
ممالک ستان حق گزین حقیقت شناس
کثرت آئین وحدت اساس رفعت
بخش مسند حقیقی و مجازی
نصیر الدین محمد همایون
بادشاه غازی

جلوس آن حضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاول نهصد و سی و هفت در دار الخلافه آگره واقع شده - و تاریخ جلوس آن حضرت را خیر الملوک یافته اند - بعد از چند روز سیر دریا فرموده یک کشتی پر از زر دران روز انعام نمودند - و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و تاریخ ولادت باسعادت آن حضرت را که در نهصد و سیزده در شب سه شنبه

فردوس مکانی یکی امیر ابوالبقا ست که در علم طب و حکمت پایه بلند داشت - دیگر شیخ زین صدر نبیره شیخ زین الدین خوافی - بدو واسطه علوم متعارفه ورزیده بود - وحدت طبع داشت - و از نظم و افشا آگاه بود و در ایام دولت جهانبانی امارت هم یافت - دیگر شیخ ابو الواحد فارغی خال شیخ زین - خوش صحبت و خوش شعر - و دیگر سلطان محمد کوسه - لطیف طبع و شعر شناس بود - و از مصاحبان امیر علیشروائی بوده و در ملازمت معزز می زیست - و دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص میکرد - و از علم و فضل و شعر نصیبی وافر داشت - دیگر یوسفی طبیب که او را از خراسان طلب فرموده بودند - دیگر مولانا بقائی بود که در شعر سلیقه درست داشت - و در زمین مخزن مثنوی بنام آنحضرت گفته - دیگر خواجه نظام الدین خلیفه که در قدم خدمت و مکرمت در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت - و از فضایل و کمالات خصوصاً طب بهره مند بود - دیگر میر درویش محمد ساریان که مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار بود - در خوش صحبتی و فضیلت نظیر نداشت - دیگر خواند میر مورخ و او فاضل و خوش صحبت بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستور الوزرا و غیره دارد - دیگر خواجه کلان بیگ - از امرای بزرگ و اهل نشست بود - و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضایل ممتاز بود - برادرش کجبیگ^(۱) خواجه مهر دار و معتمد و اهل نشست بود - دیگر سلطان محمد دولوی - از امرای بزرگ بود *

نظام الدین احمد بخشی در طبقات اکبری آورده که در دوازده سالگی بسطظت رسید - و در پنجاه سالگی جهان فانی را پدرود کرد - و سی

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۲۰ کیچک مرقوم است و مستر بیورج در ترجمه

خویش کوکک بیگ نوشته ۱۲ مصحح *

خواجه احرار را که در دانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند -
و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حالت ارتحال از قرار واقع
بعبارت فصیح بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمان فرمایان زمان -
و آن دستور العمل را بموجب حکم جهان مطاع شاهنشاهی خلیفه الهی
بتاریخ سی و چهارم آبی موافق سنه سبع و تسعین و تسعمائه در وقتی که
ریات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرمود - نواب
میرزا خان خانان بن بیوم خان که مقصود از انشاء این نسخه احوال خیر
مآل اوست بفارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشغه
لبان رشکات سعادت فایز گردد - و در فزون موسیقی نیز مهارت تمام
داشتند - و در زبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - از آنجمله این رباعی
از واردات طبع ایشان است *

* رباعی *

درویشان را گرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دورست مگوی شاهي از درویشي شاهدیم ولی بنده درویشانیم
و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست *

* مطلع *

هلاک میکنم فرقت تو دانستم و گرنه رفتن ازین شهر می توانستم
تا بـوـلـف سیهـش دل بستم از پریشانی عالم رستم
و آن حضرت را در عروض رسایل شریف است - و از آنجمله کتابیست
مفصل که شرح فن تواند بود - و خطی اختراع کرده خط بابری نامیده
بودند - و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکه فرستادند - و از آن حضرت
چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر ماندند - اول حضرت جهانبانی
نصیر الدین محمد همایون بادشاه - دوم میرزا کامران - سیوم میرزا عسکری -
چهارم هندال میرزا - صبیات قدسیات گلرنگ بیگم - گلچهره بیگم - گلبدن بیگم
این هرسه از یک والده اند - و از اجله اهل صحبت و بساط قرب حضرت

هویدا گشت - تا آنکه ارکان دولت را حاضر ساخته دست بیعت خلافت را بدست همایون نهاده جانشین و رای عهد نمودند - و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایه سرپر خلافت صاحب فرارش گشتند - خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند - فصایح بلند و وصایای ارجمند فرمودند - و از هر قسم سخنان بکار بودند و بر زبان اقدس راندند که خلاصه وصایا آنست که قصد برادران نکنید هر چند سزاوار آن گردند - و الحق پاس افلاس ایشان بود که جهانبانی هر چند جفا از اخوان کشید در انتقام نکوشید - چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد - و بتاریخ ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت در چهار باغی که در آگرا سرسبز کرده آن بهار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند - فضلی عصر قواریخ و مرثی بسیار گفتند از آنجمله مولانا شهاب معنائی این مصراع قاریخ یافته *

* مصرع *

همایون بود وارث ملک دی

کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی صفات محالست که بدفترها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را که اول بخت بلند - و دوم همت ارجمند - و سیوم قدرت کشورکشائی - و چهارم ملک داری - و پنجم کوشش در معموری بلاد - و ششم صرف نیت بر رفاهیت عباد - هفتم خوشدل ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی - تمام و کمال بر وجه مستوفی باشد داشتند - و در فضایل مکتسبه متعارفه رسیده روزگار سرآمد بودند - ایشان را در نظم و نثر پایه عالی بود خصوصاً در نظم ترکی - و دیوان ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه دران مندرج است - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور و نزد زبان دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رساله والدیة

بیقراری تمام از خبر ضعف جهانبانی دست داده امر شد که بدلهی آمده از دهلی بکشتی بحضور رسند تا در حضور اطباء همت بر علاج گمارند - از راه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند - اطباء هر چند تدبیر در معالجات بکار بردند مزاج از انحراف بصحت رجوع نکرد - چون مرض مزمن گشت روزی در آن طرف آب چون باتفاق دانایان نشسته اندیشه معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از فضلی روزگار بود عرض نمود که از پیشینان چنین رسیده که در امثال این امور که طبای صوری از معالجه آن عاجز آیند - چاره درین دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند - حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرمودند که بهترین چیزها نزد همایون منم و بهتر و شریف تر از سر من همایون چیزی ندارد - من خود را فدای او میسازم ایند جهان آفرین قبول کند - مقربان بساط قرب بعرض رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت خواهند یافت - این حرف چرا بزبان اقدس میگذرانند - بهر آنست که آن الماس بی بها که در جنگ ابراهیم لودی بدست افتاده بود تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد - خود را فدای او میکنم که کار بر او سخت شده و طاقت ازان گذشته که بی طاقتی او را - توانم دید - انگاه بخلوت رفته بمناجات در آمدند - و شغل خاص که این طبقه را می باشد بجای آوردند و سه بار برگرد جهانبانی گشتند - چون دعوت ایشان بجز استجاب پیوسته بود اثر گرانی در خود یافتند و فرمودند که برداشتیم - حرارت غریبه عارض به آن حضرت شد - و در عنصر حضرت جهانبانی صحتی طاری گشت چنانکه در اندک فرصتی صحت کامل روی داد - و ذات فردوس مکانی در گرانی می کوشید تا بعدی رسید که امارات رحلت و انتقال از وجفات حال

و دران ایام میرزا انور قرة العین ایشان برحمت ایزدی پیوسته بود - مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند - و در خدمت اشرف بهره مند بودند و مصاحبان پدر و پسر باهم سلوک میکردند - بارها بر زبان اشرف راندند که همایون مصاحب خوب است - و الحق انسان کامل حضرت جهانبانی بوده - چون جهانبانی از بدخشان به هندوستان آمد سلطان سعید خان که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد و با این همه بملازمت فردوس مکانی آمده رعایتها یافته بود - بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد - و پیشتر از آمدن او میرزا همدال به بدخشان در آمده قلعه ظفر را عسرتگاه ساخته بود - سعید خان سه ماه محاصره نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بعرض اشرف رسید که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - بجهت انتظام مهم آنجا خواجه خلیفه را نامزد کردند - از معامله ناهمی تقاعد نمود - بنابر آن میرزا سلیمان را رخصت فرمودند و بسطان سعید خان نوشتند که باوجود آنهمه حقوق صدور این امر بغایت عجیب نمود - اکنون میرزا همدال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بمیرزا سلیمان که نسبت فرزندی دارد بدهد بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمت خود ساقط نمودیم و میراث بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بد اندیش مصون و محروس مانده بود چنانچه گزارش یافت - و میرزا همدال بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده به هندوستان آمد - و حضرت جهانبانی به سنبل که جایگیر ایشان بود مرخص شدند - و بعد از شش ماه که در سنبل بعیش گذرانیدند عارضه تب بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاری شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت فردوس مکانی را

خواهیم شد - و پنجاهشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت از آب جون عبور نموده متوجه شرق رویه شدند - درین روز ایلچیان نصرتشاه والی بنگاله رسید - و پیشکش گرامی آورده اظهار بندگی نمود - و میرزا عسکری در نوزدهم جمادی الآخر در کنار دریای گنگ سعادت خدمت دریافت - و میرزا با لشکر خود بفرموده آن طرف آب نزل نمود - و خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر در حوالی کره رسید - و تا حدود بهوجپور و غازی پور شتافتند - و ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار داده بجهت دفع شر بین افغان و بایزید بجانب سرور نهضت نمودند - مخالفان بافواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند - و بعد از سیر خرید و سکندرپور بایلغار بدار الخلافه آگه آمدند - و حضرت جهانبانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر عالی بودند - بیک بار شوق محفل عالی - حضرت جهانبانی گریبان گیر شده بی اختیار بدخشان را بسلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبله اقبال شتافت - چنانچه در یکرز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار آمده بود در عیدگاه بملاقات آن حضرت سرور استسعاد یافت - و حیران شده سبب توجه پرسید - فرمودند که اشتیاق مرا کشان کشان می برد - و میرزا همدال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمود - و از آنجا قدم عزیمت گرم ساخت و باندک فرصتی بدار الخلافه آگه که از یمن اورنگ بادشاهی سجدگاه سعادت مندان روی زمین شده بود رسیده بسعادت خدمت فردوس مکانی کامیاب گشتند * و از غرائب حالات آنکه حضرت بادشاهی با والدۀ ماجده ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سرزد - و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که فردوس مکانی در نهد و سی و پنج ایشان را طلب داشتند و فقر علی را در بدخشان گذاشتند -

منعطف شد - و بمجمود رسیدن مقدمه سپاه منصور پسر معروف از قنوج
گریخت - و بین و بایزند و معروف خبر نهضت موکب شاهي را شنیده
از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذر بندی
نشتند - و رایات جهانکشی کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه سیوم محرم سال
نهمصد و سی و پنجم میرزا عسکری آمد - و روز جمعه که عاشورا بود گوالیار مخیم
سراقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارت راجه بکرماجیت و مان سنگ
نموده متوجه دارالخلافه شدند - پنجشنبه بست و پنجم محرم اگره بقر
قدوم گرامی مور سعادت شد - و در ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی
از کابل و بدخشان آمدند و اخبار خوشحال آوردند - و از صبیقه قدسیه یادگار
طغائی در خانه جهانبانی فرزندی شد آن را الامان نام نهادند - چون این
لفظ نزد عوام مشتبه بعبارت ناسمجیده بود خوش نیامد - و از ناخوشنودی
حضرت فردوس مکانی آن فرزند دیر نپائید - و در اگره جشن ملوکانه ترتیب
داده در تصفیة ملک شرق و اطفای نایره دمرد و عصیان کنگش فرمودند - قرار
یافت که میرزا عسکری با لشکری گران پیدشو متوجه شود - و امرای آن
طوف آب گنگ درین خدمت همراه باشند - و در شنبه هفتم ربیع الآخر
میرزا عسکری رخصت یافت - و خود بسیر و شکار سمت دهولپور توجه
فرمودند - در سیوم جمادی الاول خبر رسید که محمود پسر اسکندر بهار را
گرفته سرشورش دارد - از شکار بدار الخلافه آمدند - و قرار یافت که خود
یورش ممالک شرقیه فرمایند - درین اثنا خبر بخود یار ساختن سلطان
ویس و با چهل و پنججاه هزار کس بر سر سفره رفتن حضرت جهانبانی رسید
و حرف صلح هم در میان مذکور میشد - در ساعت مشور عنایت عز صدور
یافت که اگر کار از صلح نگذشته باشد تا صافی شدن همدستان صلح
گونه نمایند که انشا الله چون مهم هند صورت یابد خود متوجه ملک مروروث

فرستاده بودند - ایلاس خان را گرفته بدرگاه آوردند و بیاسا رسید - و بجهت تسخیر قلعه میوات بآن صوب نهضت نمودند - و چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد - و خزاین الور در وجه انعام جهانبانی اختصاص یافت - و بعزیمت ممالک شرقیه رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود - چون انتظام ممالک کابل و بدخشان پرزمت بادشاهی لازم بود و در سال نهصد و هفده خان میرزا بموت طبعی در گذشت - فردوس مکانی بدخشان را بعضرت جهانبانی دادند و فروغ بخش ناصیه سلاطین ابو النصر نصیر الدین محمد همایون در سه گروهی الور رخصت توجه آن ولایت یافت - و در همین سال توجه بر استیصال بین افغان گماشتند - و آن بدبخت باستماع نهضت مواکب عالی اسباب خود را گذاشته نقد جان بر کف گریخت - در اواخر این سال سیر فتحپور و باری نموده بدار الخلافه آگره آمدند * و در نهصد و سی و چهار سیر کول فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه گماشتند - و هشتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل تشریف آوردند - و چون خبر متواتر میرسید که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت می نمایند و انا نیز استعداد پیکار سامان مینماید و برای ادبار خود اسباب سرانجام میکند بنابراین متوجه چندیری شدند - و شش و هفت هزار کس از پیش همراه چین تیمور سلطان از حدرد کالپی بر سر چندیری فرستادند - و فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دارالکرب^{۹۳۶} تاریخ این فتح نامی یافتند - و چندیری را باحمد شاه نبیر سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و مراجعت نمودند - و عساکر فیروزی مآثر از آب برهانپور میگذشت که به مسامع علیّه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته - ملازمان درگاه فنوج را گذاشته به راپری آمده اند - و قلعه شمس آباد را از ابوالمحمد نیزه باز نیز گرفتند - بنابراین آن عذاب عزیمت بآن حدود

زهر سو سنانهای خارا گذار فرو بسته راه سلامت بخار
 درخشنده شمشیرهای برفش ز دیده بصر می‌ربود از درفش
 و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان که در پس
 اربابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از چپ و راست غول آمده
 کارزار نمایند - جوانان شجاعت نهاده چون شیران زنجیر گسل خود را با اختیار
 یافته داد دل‌دوری دادند - و فرمان قضا نفاذ صادر شد که عرابهای غول
 بیشتر روانه شدند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه
 مخالف بعزم درست نهضت فرمودند - و عساکر علیّه از مشاهده بر این حال
 دریا مانند موج در آمدند - و در آخر روز نایره قتال بنوعی اشتعال یافت
 و بنحوی صدمات دل‌دوری پیاپی وارد شد که آن تیره بختان دل از جان
 بر گرفته بر جانب راست غول بادشاهی تاختند - و خود را بغایت نزدیک
 رسانیدند - و دل‌دوران عسکر والا بهمت عالی پای ثبات افشردند - و آن
 تیره بختان سیه درون بی اختیار عنان ثبات از کف گذاشتند - و رو بگریز نهادند
 و نیم جانی سلامت بدر بردند - و نسیمات فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت
 اثمار وزیدن گرفت - و بقیة السیف آن گروه خود را بصد هزار فلاکت از آن
 ورطه برون انداختند - حسن خان میوانی بضرب تغذگ در گرد فنا رفت -
 و راول ادیسنگ و مانکچند چوهان و رای چندر بهان و دلپت رای
 و کنگو و کرم سنگ و دونکرسین و بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم
 گشتند - محمدمی کوکلتاش و عبد العزیز و بعضی دیگر بتعاقب رانا سانکا
 تعیین شدند - و کوس کامرانی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند - و شیخ
 زمین صدر تاریخ این فتح بادشاه اسلام ^{۹۳۳} یافت - و میر گیسو نیز از کابل همین
 تاریخ نوشته فرستاده بود - و بعد ازین فتح متوجه دار الخلافه آگره شدند -
 و محمد علی چنگ را در اثنای راه بر سر الیاس خان بمیوات

و ملک قاسم و جمعی مغل در جانب برانغار تعیین شد - و هومین آنکه
 و رستم ترکمان با جمعی از خاصان بادشاهی در طرف جرانغار ایستادند -
 و در پیش صف دولت موافق قانون اهل روم از عرابه (۱) حصارى ترتیب
 دادند و برنجپیرها درهم بستند - و سخن رسانان در حضور اقدس باستماع
 احکام پادشاهی ایستاده بودند - چون هر کس بجای خود قرار یافتند
 فرمان همایون صادر شد که بی حکم کسی پا در میدان محاربه نهد - از
 روز یکپاس گذشته بود که نایوب حرب مشتعل گردید * بیت *

شب و روز را درهم آمیختند سپاه از دو سو جنبش انگیزند
 دهاده بر آمد ز هر دو طرف دو دریای کین بر لب آورد کف
 سم باد پایان فولاد نعل بخون دایران زمین کرد نعل
 و در برانغار و جرانغار آتش مجادله بقوعی اشتعال پذیرفت که نزدیک
 بود که قرص ماه در نفور روزگار سوزد - جرانغار مخالف بجانب برانغار
 بادشاهی جنبش نموده بر سر خسرو کولکناش و ملک قاسم حمله آوردند -
 تیمور چین سلطان بمدد ایشان رفت - و مخالفان را راند - و جلدوی این فتح
 بغام او مقرر شد - و مصطفی رومی عرادها را پیش آورده بتوپ و ضرب زن
 صف مخالف درهم شکست - و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله آوردند
 و هردفعه بتیر باران غازیان زمین دوز می شدند - القصه جمیع امرا و اعیان
 لشکر فیروز - که عزیمت جانفشانی کرده همت بجان ستانی بسته بودند -
 لوائی گیرائی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند - و چشمه امید
 مخالفان را بخاک انباشتند * شعر *

گره بر گره دست پیکان زنان زره بر زره پشت روئین قنان

هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار و کبری را ده هزار سوار اعتبار
 مینمایند - ولایت رانا سانکا بده کرور که جای یک لک سوار باشد رسیده بود -
 و بسیاری از سران و سرداران هندوستان که اطاعت هیچکس ننموده بودند
 مطیع او شده ضمیمه لشکر او بودند - مثل سلاهدی حاکم رایسین و سارنگپور
 با سی هزار سوار - و حسن خان حاکم میوات با دوازده هزار - و بهار مل (۱)
 ایدری با چهار هزار سوار - و پربتھا (۲) با هفت هزار سوار - و یرم دیو حاکم میرتھے
 و بر سنگ (۳) دیو چوهان هرکدام با چهار هزار سوار - و محمود خان ولد سلطان
 سکندر اگر چه ولایت نداشت اما بامید بزرگی اسلاف ده هزار سوار را
 با خود همراه آورده که مجموع دو لک و یک هزار سوار میشد - چون آمدن
 مخالفان بسمع اشرف رسید به ترتیب صفوف پرداختند - خود در غول
 متمکن گشتند - دست راست غول چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان
 و جمعی امرای نامی نامزد شدند - و بر دست چپ غول علاءالدین بن
 سلطان بهلول لودی و شیخ زین خانی و دیگران مقرر شدند - و برانغار
 بحضرت جهانبانی آراسته شد - و در یمین نصرت نگین جهانبانی قاسم حسین
 سلطان و دیگر امرای عالی قدر تعیین نمودند - و بر یسار ظفر قرین جهانبانی
 محمدي کولکاش و دیگران معین گشتند - و در برانغار از امرای
 هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان باداب خدمت قیام نمودند -
 در جرانغار هید مهدی خواجه و سلطان میرزا و عادل سلطان و از اهل
 هندوستان جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علیخان شیخزاده
 و نظام خان بیانه کمر بفدگی بستند - و جهت تواقمہ تردی بیگ یکه

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۰۶ بهارمل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۰۶ نریت هادا ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه نرسنگه دیوثیت شده ۱۲ مصحح *

باروچیان قصدی کرده بود بخیرگذشت - و بدانه‌یشان خام خیال بسزا رسیدند -
 چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میرحسین و امیر سلطان
 جفید برلاس را بحکومت جونپور گذاشته قاضی جیا را نیز بمعاونت ایشان
 گذاشت و متوجه استلام ارزگ خلافت شد - و عالم خان کالپی را بمقدمات
 امید و بیم در سلک بندگان در آورده همراه خود بدرگاه گیتی پناه آوردند -
 و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم ربیع الثانی در چهار باغ دارالخلافه آگره
 بساعات ملازمت فردوس مکانی مشرف شدند - و هم آن روز عریضه مهدی
 خواجه از بیانه می آمد - و یورش رانا سانکا را و پای جوات بعزم مجادله
 دراز کردن او را معروض میداشت - و رانا سانکا بشجاعت و جمعیت خود
 مغرور شده از بادۀ نخوت بدمستی آغاز نهاد - و بقدم دلیری نزدیک آمد -
 آنحضرت متوجه دفع او شدند - اخبار متواتر رسید که حوالی بیانه را رانا ناخته
 و جمعی که در قلعه بیانه بودند بر آمده قاب مقاومت نیاورده اند -
 و سنکر خان فنجوهه بشهادت رسیده - و بکوچ متواتر بقصبة سیکری که بعد از
 ادای شکر فتح حضرت فردوس مکانی شکری نام نهادند و الحال بفتح پور
 مشهور ست مخیم سرادقات شد - و در کنار کول فتح پور که غدیریست پهنادر
 و آبگیریست دریا صفت در جای شایسته نزول نمودند - و کس بطلب
 مهدی خواجه و امرا که در بیانه بودند فرستادند - جمعی بزبان گیری شتافته
 خبر رسانیدند که لشکر مخالف از بساار یک گروه پیشتر آمده است که مابین
 فریقین هوده گروه باشد - امرای بیانه درین روز بدولت آستان بوسی رسیدند -
 و همه روز میانه قراولان گیر و دار روی میداد - تا آنکه روز شنبه سیزدهم
 جمادی الآخر نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه که
 مخیم سرادقات عساکر منصور بود رانا سانکا با لشکرگران قدم پیش نهاد -
 و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند - که بقاعدۀ

عالي به خريد در آمده آن ولايت را بلطف و قهر سرانجام داده عنان عزيمت بجنوپور منعطف داشته جونپور و آن حدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستاني و مملکت داري بنور عقل پير و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - هنگام مراجعت نزديک دلمو فتح خان سرواني که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهيم خطاب اعظم همايوني داشت بشرف خدمت حضرت جهانباني رسيد - او را برفاقت سيد مهدي خواجه و محمد سلطان ميرزا بدرگاه گيتي پناه روانه ساختند - و بعنايت خسروانه مفتخر گردیده موجب پدرش بدو مقرر شد و یک کروز و شش لک تنگه زياده ازان تذخوّه يافت و بخطاب خان جهاني سرفراز شد - و محمود خان پسرش بدوام خدمت و ملازمت سعادتمند گويد و خود رخصت جاگير يافت * و در محرم نهمد و سي و سه از کابل خبر بهجت اثر رسيد که از ستر عظمی ماهم بيگم والده ماجده حضرت جهانباني فرزند گرامي شرف ولادت يافت فردوس مکاني او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در محرم نهمد و سي و دو واقع شده بود - و در نهمد و سي و چهار اين جهان را پدرو کرد * و روز چهارشنبه بيست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانباني صادر شد که جونپور را به امر سپرده خود متوجه حضور گردند که انا سافکا قدم جرات پيش نهاده - و محمد علي ولد مهتر حيدر باين خدمت تعيين شده - و درين سال نظام خان بيانه بوسيله امير رفيع الدين صفوي زمين بوس نمود - و قلعه بيانه باوليای دولت قاهره سپرد - و قاتار خان نيز گوليوار را پيشکش نموده شرف آستان بوس دريافت - و محمد زيتون اختيار ملازمت نموده دهولپور را بملازمان عتبه جلالت گذاشت - و هر کدام از انعام و احسان پادشاهي ممتاز گشته از صوامد حوادث فارغ شدند - و شانزدهم ربيع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهيم بوسيله

از قفوج پیشتر آمده اراده‌های باطل داشتند - و حرف استیصال رانا سانکا که از گرفتن حصار کهن‌دار کلاه گوشه نخوت کج می نهاد مذکور ساختند - امرا در باب رانا بعرض رسانیدند که او همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت میزد - ازینکه عریضه او دیرتر آمده باشد و یا قلعه کهن‌دار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس نرسیده بود گرفته باشد نا دولتخواهی او ظاهر نمیشود - بالفعل بجانب او نباید رفت و ملاحظه نمود که ازو دیگر چه بعمل می‌آید بعد ازان بمصلحت وقت عمل باید نمود - و دفع نوحانیان شرق رویه واجب شده - رای جهان آرا چنان اقتضا نمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی معروض داشت که اگر این خدمت به بنده مقرر شود بدولت روز افزون بادشاهی چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم خواهد رسید - این التماس آنحضرت را بغایت پسندیده آمد - و حضرت جهانبانی نطاق همت باین خدمت بستند - و حکم شد که عادل محمد سلطان و محمد کوکلتاش و امیرشاه مذكور برلاس و دیگر امرا که بتسخیر دهلیور رفته بودند که آنجا را از محمد زیتون گرفته بسطان جنید برلاس سپارند و بر سر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و احمد قاسم کابلی بآوردن امرا در قصبه چندوار بمعسکر والای آنحضرت مامور شد - و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی چنگ چنگ با سایر عساکر که بدفع قطبخان افغان که در اتاوه علم مخالفت برافراشته بود تعیین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعدة از آگرة بساعت سعادت قرین برآمده متوجه شدند - و روز بروز نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت - نصیر خان که در جاجمو لشکری فراهم آورده بود فرار نموده از آب گدگ گذشت و بولایت خرید در آمد - و موکب

سخندان شورانگیز فتنه‌زا نگویند - و هرکس اراده رفتن ولایت داشته بود که ما این چنین ملک را که باین مشقت فتح نموده باشیم بتوفیق الهی نمیگذاریم - آخر ارکان دولت بعد از تأمل بسیار قبول و اذعان نمودند - خواجه کلان بیگ را که برفتن از همه بجد بود ارمغان بجهت شاهزاده‌های کامگار و دیگر امرا داده غزنین و گردیز و هزارچه سلطان مسعودی بجایگزین او مقرر شد - و هر که کار بمشورت عقل دور اندیش نماید هر آئینه بخوبی‌ترین وجهی بموانب علیّه رسد - و مرآت این معنی احوال گرامی این حضرتست که در چنین حال با قلت سپاهی و فزونی مخالف توسل بهمت جهانگیر و توکل بر عنایت الهی نموده شهر آگره را مستقرّ سریر خلافت فرموده به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام این ولایت دادند - و اکثر امرای هندوستان آمده سعادت بساط بوس یافتند و بانعامات سرفراز شدند - و تفصیل این اجمال از اکبر نامه ظاهر میشود - در اندک زمانی بواعث امن و امان پدید آمد - و بعد از عید شوال در دار الخلافه آگره جشنی عظیم داشتند - و ولایت سنبل در جایگزین جنت آشیانی مقرر داشته اضافه حصار فیروزه که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود نمودند - و امیر هندو بیگ بوکالت آنحضرت قرار یافت - چون بین افغان آمده قلعه سنبل را حصار نمود امیر هندو بیگ و امرا در میان درآب با بین مصاف داده شکست دادند - و آن حرام نمک دیگر روی بهبود دیدند - چون فردوس مکانی ایام برشکال که بهار هندوستان است بکامروائی مشغول شدند درین اثنا با خردمندان آگاه دل که در حضور اقدس جان نثاری می نمودند حرف یورش شرق رویه در میان آوردند - در آن وقت نوحانیان ^(۱) پنجاه هزار سوار

سنبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت میکرد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته بود - و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده بود - حصار گوالیار را تاتار خان سارنگ خان داشت - اتاره را قطبخان - و کالپی را عالم خان - و مهان را مرغوب غلام سلطان ابراهیم مضبوط داشتند - قنوج و سایر بلاد که آن طرف آب گنگ بود در ضبط افغانان می بود بسر کردگی نصیر خان نوحانی (۱) و معترف قرملی (۲) که بعد از واقعه سلطان ابراهیم اکثر ولایت را قابض گشته یک دو کوچ پیش آمده بهار خان پسر دریا خان را به سلطنت برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند - و درین سال که عرصه آگره مخیم سردقات اقبال شد جمعی کثیر از شدت سموم و گرما و وبا و توهّم ناخردمندان فرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و مسدود بودن راهها و تنگی معیشت و فقدان اجناس کار بر خلائق تنگ گشت - امرا قرار برفتن کابل دادند - یکه جوانان بی رخصت رفتن را شعار ساختند - و از کهنه سپاهیان و امرای قدیم سخندان غیر ملایم که مرضی خاطر اقدس نبود بظهور می آمد - اما حضرت فردوس مکانی بدوربینی و بدرباری تغافل نموده بکار ملک داری می پرداختند - تا آنکه از جمعی که ازیشان چشمداشت دیگر بود حرکات بی مزه بعمل آمد - علی الخصوص احمدی پروانجی و لای خازن - و عجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که همیشه سخندان مردانه مذکور می ساخت بتخصیص درین یورش - رای او دیگر گون گشت - و در ترک هندوستان مبالغه داشت - عاقبت آنحضرت امرا را طاب داشته بنصایح خردمندان که طغرای منشور سعادت تواند بود خاطر ایشان را مطمئن ساختند که دیگر

(۱) در اکبر نامه صفحه ۱۰۰ لوحانی مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۱۰۰ قرملی ذکر شده ۱۲ مصحح *

علاءالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجه گوالیار بدست او در آمده بود پیشکش کردند - حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند * روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین که گرد آورده چندین سلاطین بود نمودند و علی قدر مراتبهم بامرا و اعیان قسمت رسید * و هیچ کس از اردوی معلی از نصیبی وافر بی بهره نماند - و بمیرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا همدال و محمد زمان میرزا که درین مصاف نبودند بهر یک (۱) هفته یک تنگه سکندری ارمغان فرستادند - و بامرا و اعیان خراسان و عراق و ماوراء النهر و غیره تحف هندوستان ارسال داشتند - و بمشاهد مقدسه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند هدایا نامزد کردند - و فرمان شد که بتمامی متوطنان کابل و صددرة و درسک و خوست و بدخشان از مرد و زن یک شاهرخی رسانند *

شعر

زر افشاندن دست گوهر نثار * نشاطی نو انگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور
چون دادار جهان دار خواهد که جوهر ذات عدیم المثلی را ظاهر نماید سوانح
غریب پیش آورد - تا از روی حزم و احتیاط و ثبات پائی بمرد آزمائی
بر همگنان جلوه گر آید - از آنجمله سوانح عبرت افزای فردوس مکانی است
که با وجود چنین فتح و چنان بخشش قلّت مجانست علت عدم موافقت
اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب می نمود - اگرچه دهلی
و آگره در تصرف بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - حصار

(۱) در اکبر نامه صفحه ۹۹ مرقوم است که ” به کامران میرزا هفته یک تنگه

و به محمد زمان میرزا پانزده یک تنگه و همچنین عسکری میرزا و همدال میرزا “
فرستادند ۱۲ مصحح *

و از شاخه‌های درخت در پیش روی لشکر حصار ساختند - و همراه حضرت فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان ملک هندوستان اند درین فتح زیاده از دوازده هزار کس نبودند - و غریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و با مثل سلطان ابراهیم که یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهیروز تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصه ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال می نمود - بمحض توفیق آبی این شگرف کار از پیش بردند - و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینه پیشانی را بخاک سجده شکر جلا بخشیده عالمیان را بانعام صلا دادند - در همان روز فتح امرا را در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب دارالملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان بضبط خزاین حضرت دهلی رخصت یافتند - و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه شهر رجب سال مذکور در دارالملک دهلی نزول اجل فرمودند - و آدینه بیست و یکم شهر مذکور در دارالسلطنت آگره چتر اقبال برافراشتند - و فتح نامها بکابل و بدخشان روانه ساختند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف بادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصه ایشان را بایشان مرحمت نمودند - و هفت لک تنگه اضافه آن سیورغال از مکن اشفاق بوالده او مقرر شد - و حضرت جنت آشیانی که پیشتر بدارالسلطنت آگره رسیده بود الماس هشت مثقالی که بتخمین مبصران جوهر شناس بهای آن نصف خرچ روزمره ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانه سلطان

و پیران کار آگاه در تردد و دستبرد بودند و روی کار بصف اعدا می نمودند
تا آنکه بیمی توفیقات ازلی قلابی فریفتن دست داد * * شعر *

دلبران ستاندند پا کرده سخت

ستادن در آموخت زیشان درخت

و بعد از حمله و ترددات پیاپی فتح عظیم از جانب اولیای دولت قاهره
دست داد - و سلطان ابراهیم ناکانسته در گوشه بقتل رسید - و قریب بقالب
سلطان ابراهیم در یک گوشه پنجم شش هزار کس کشته افزاده بودند -
و آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع یافته بود که رایات اقبال مشعله
افروز نبود شد - و نیمروز نسیم فتح و نصرت وزیدن گرفت - و شرح این فتح
چگونه در حوصله بیان گنجد - و عقل خرده دان چگونه متوجه تقریر این
کارنامه تواند شد - و در زمانی که سلطان محمد غزنوی اراده فتح هندوستان
نمود خراسان و سمرقند و دارالمرز و خوارزم در فرمان او بود - و سپاه او از
یک لک بیش بود - و هندوستان فرمان فرمای صاحب استقلال داشت -
و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن پوش بتسخیر
هند آمد - و در آن وقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروا که مستقل توان
گفت نبود - و حضرت صاحب قرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصه
سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف الدین علی یزدی گوید
که طول یسال آنحضرت که مکان ایستادن نوکرست شش فرسخ بوده -
بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار
احاطه میکند - پس سوای نوکر نوکر هفتاد و دو هزار سوار بوده باشد - و عرض
که محل ایستادن نوکر نوکرست دو گره بوده - و مخالف ایشان ملوخان
ده هزار سوار و صد بیست فیل داشته - و با این حال جمعی کثیر از
اردوری صاحب قرانی اندیشه ناک بوده اند - و خندق بر دور اردو ساختند -

فتح بر فتح روی داد - و بعضی بلاد اعظم هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره آمد - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سادات اقبال شد حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون از بدخشان رسید - و خواجه کلان بیگ از غزنین رسید - و سان واجب دیده دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیلم از آب بهت عبور نموده در ساحت سیالکوٹ لوای ظفر شعاع برافراختند - و درین وقت بخاطر رسید که سیالکوٹ را خراب ساخته بهلول پور را آبادان سازند - پیوسته خبر مخالفان می رسید - بکلانور رفتند - محمد سلطان میرزا و عادل سلطان که بکراست لاهور مامور بودند برکاب اقدس پیوستند و تسخیر قلعه ملوت شد - و نصیرالدین همایون را بر سر حمید خان حاکم حصار فیروزه که بقدم جرات دوسه منزل پیش آمده بود رخصت نمودند - و بتوفیق عنایت ازی مظفر و منصور گشته بمستقر موکب عالی شتافتند - و حصار فیروزه را با یک کرور نقد دیگر بجلدوی این فتح بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و پیشتر نهضت کردند - و پیوسته خبر می رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک سرساوله مخیم اقبال شده بود که حیدرعلی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیلری رفته بود آمده بعرض رسانید که داؤد خان و حاتم خان با پنجم شش هزار سوار از سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بنابراین باندک توجهی از چین تیمور و محمد سلطان - حاتم خان گرفتار شد و فتح روی داد - و روز پنجشنبه سلج جمادی الآخر بشهر پانی پت همای دولت بال گستر گشت و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب شد - و سلطان ابراهیم در شش گروهی شهر عرصه نبرد آراسته بود - چون هفته در پانی پت اتفاق افتاد همه روزه جوانان سپاه

قبیله را جود میگفته اند و دیگر را جنجوهه - و عبد الوحیم شقاولی (۱)
 را بحیثیت دلاسانی مردم بهیمة فرستادند - و چهار صد هزار شاهرخی
 مال امان از بهیمة گرفته به هندو بیگ عنایت نمودند و آن ولایت
 بحراست او مقرر شد - و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم بن
 سلطان سکندر لودی که فرمان فرمای هندوستان بود فرستادند - دولتخان
 حاکم لاهور از نادانی ایلچی مذکور را نگاه داشته بی نیل مقصود مراجعت
 نمود - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد میرزا هندال رسید - هندو بیگ را
 بسرانجام بهیمة وداع نموده بصوب کابل شتافتند - و هندو بیگ از
 بی پروای بهیمة را گذاشته بکابل آمد * و تاریخ توجه چهارم بنظر نیامد
 ظاهراً دران یورش فتح لاهور نموده باشند - و از فتح دیبالپور معلوم میشود
 که در نهصد و سی بوده است - چون هرکاری در گرو وقت خود ست فتح
 هندوستان در جلباب توقف می بود - تا آنکه مرتبه پنجم بسپه سالاری
 اقبال ازلی روز جمعه غرة صفر نهصد و سی و دو پای عزیمت در رکاب
 توکل در آورده متوجه هندوستان شدند - و نظام الدین احمد بخشی
 در طبقات اکبری آورده که دولتخان و غازی خان و دیگر امرای کبار سلطان
 ابراهیم اتفاق نموده عرضه داشتی مشتمل بر التماس تشریف قدوم نصرت
 لزوم فردوس مکانی بهند مصحوب عالم خان لودی فرستادند - حضرت فردوس
 مکانی جمعی از امرای با اتفاق عالم خان تعیین فرمودند که پیشتر رفته
 سیدالکوت و لاهور و آن حدود را تسخیر نمودند - و فردوس مکانی بعنایت ازلی
 از کابل متوجه شدند - و شیخ ابو الفضل آورده که از کابل بارادۀ خود متوجه
 شدند و قندهار را بمیرزا کامران مسلم داشتند - و چون این یورش روی داد

و از عبر^(۱) بکفر و نورکل نیز عبور نمودند و اکثر^(۲) در جاله نشسته باردوی ظفر قرین رسیده برای بادینم ظال افضال بر ساحت کابل انداختند - و بر سنگی که بر بالای بادینم واقع شده تاریخ این عبور بفرموده آن حضرت کده اند - و هنوز آن رقم غیبی هست - و تا آن وقت اولاد حضرت صاحب قرانی را میرزا میگفتند درین تاریخ بادشاه گفتند - در سه شنبه چهارم ماه ذیقعدۀ این سال همایون فال بر بالای ارب کابل ولادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون اتفاق افتاد * مرتبه سیوم روز دوشنبه^(۳) غره محرم نهصد و بیست و پنج که بجانب بجزر متوجه بودند سلطان علاءالدین سوادنی بسعادت ملازمت رسید - و قلعه بجزر بتصرف در آمده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر سپردند - و خواجه را نسبت غریبی به آن حضرت بوده است - شش برادر او در نیکو خدمتی جان نثاری نمودند - چون درین یورش مطلب تسخیر ولایت سواد بود طaos خان برادر شاه مغصور که کلانتر خیل یوسف ژئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار نیز کشود - تسخیر هندوستان را در خاطر اقدس تصمیم داده متوجه هندوستان شدند - صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم از آب عبور نموده نزدیک کچه کوت نزول فرمودند - از بهیروزه هفت کوه بجانب شمال کوهیست که آن را در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند مخیم سراققات عساکر اقبال گشت - آن حضرت در واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که در این کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند - یک

(۱) در اکبر نامه صفحه ۹۲ غر نگر و نور کل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۹۲ " و از کزدر جاله نشست " رقم شده ۱۲ مصحح *

(۳) در اکبر نامه صفحه ۹۲ شنبه مرقوم شده ۱۲ مصحح *

عجبدوان با تیمور سلطان و عبد الله سلطان اوزبک مصاف دادند - و فوج بیگ کشته شد و آن حضرت بکابل افتادند * دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء الفهر را برطرف کرده فتح ممالک هندوستان را پیش نهاد - همت والا ساختند - و چهار نوبت بتستخیر هندوستان متوجه شده اند - و بجهت سنج دواعی مراجعت فرموده اند بار اول در نهصد و ده از راه بادام چشمه و چکدلیک از خیبر گذشته بجم رود نزول اقبال نمودند - و در واقعات بابری - که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق آن حضرت - نوشته اند که چون بشش منزل از کابل بآدینه پور رسیده شد ولایت گرم سیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بروش خاص و وحوش و طیور بطرز غیر مکرر و رسم ایل والوس و شهر و ده بوضع دیگر - جدتی روی داد و فی الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا درین منزل از غزنین رسیده بشرف بساط بوس مشرف گشت - در منزل جم گفتش گذشتن موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است از کدام گذر باشد منعقد گشت - بشومی باقی چغتائیان گذشتن سند در توقف افتاد و بجانب کبیت توجه فرموده کبیت و بنکش و آن حوالی را تاختند - و به تربیله که قصبه ایست از توابع ملتان بر کنار آب سند نزول نمودند - و از آنجا به کی نزول اجلال فرمودند و از آنجا غزنین مقر موکب دولت گشت - و در ماه ذی حجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق پذیر شد * بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاول نهصد و سیصد از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شد - و از نواحی مندر اول بعبر (۱) و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد -

(۱) در اکبر نامه صفحه ۹۲ غرود ترجمه و مستر ویبرج صفحه ۲۳۵ عتر

که محمد حسین میوزا را گرفته آوردند - آن حضرت از آنجا که معدن احسان و مروت بودند جان بخشی نموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم - خان میوزا را همراه بخدمت آورد و گفت ای جان مادر برادر گناهگار ترا آورده ایم اشارت چیست - آن حضرت خان میوزا را در کنار گرفته مهربانیها نمودند و به بودن و رفتن مخیر ساختند - میوزا از شرمندگی قرار بودن بخود نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال روی داد - بعد از سال دیگر آن حضرت بقندهار رفتند - و بهاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خود او مبارکه عظیم واقع شد - و خان میوزا سعادت ملازمت دریافت - و قندهار را به ناصر میوزا که برادر جهانگیر میوزا بود عنایت فرموده بکابل مراجعت نمودند - شاه بیگم و خان میوزا را رخصت بدخشان مرحمت نمودند - و او بعد از سرگذشت بسیار زبیر راعی را بقتل آورد و حکومت بدخشان او را بدست آمد - تا آنکه در سال نهصد و شانزده که شاه بیگ اوزبک بدست شاه اسمعیل قزلباش در مرو کشته شد بجانب ماوراء النهر نهضت نمودند - با اوزبکان مبارکات عظیم نموده تا بار سیوم در منتصف شهر رجب نهصد و هفده سمرقند را تسخیر فرمودند - و هشت ماه بقومان روائی آنجا سایه گستر شدند - و در صفر نهصد و هژده در کول ملک با عبد الله خان ^(۱) اوزبک جنگی عظیم نمودند - و فتح شده از شعبده بازی آسمان منعکس شد - و عنان جنیبت جهان نورد بحصار منعطف ساختند - و بار دیگر باتفاق امیر نجم اصفهانی که سپه سالار و امیر الامرای شاه اسمعیل قزلباش بود و از جانب آن بادشاه بفتح ماوراء النهر از عراق آمده بود در پای قلعه

خواب بین را با استدعای قدوم فردوس مکانی فرستاد. در محرم نهصد و دوازده بکومک او متوجه خراسان شدند. در راه کهمرد^(۱) خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید. رفتن حال را بهتر از سابق دانسته متوجه خراسان شدند. پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد امرای سلطان حسین میرزا - میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا پسران او را بر تخت سلطنت نشاندند بودند. دوشنبه هشتم ماه جمادی الآخر در مرغاب بمزایان ملاقات نمودند و با استدعای ایشان بهرات نزل فرمودند. و از بی توفیقی فرزندان سلطان حسین میرزا در هشتم شعبان این سال بکابل معاودت نمودند. در کوهه پایه های هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل بودند با خود یار ساخته خان میرزا را به بزرگی برداشته کابل را قبل دارند. و خبر غدر اندیشیدن فرزندان سلطان حسین میرزا در میانه عوام شایع شد. ملا بابای بشاغیزی^(۲) و امیر محب علی خلیفه و جمعی که حراست کابل باهتمام ایشان بود در لوازم قلعه داری اهتمام می نمایند. بمجرب استماع این خبر با معدودی چند از عقبه هندو کوه گذشته وقت سحر بکابل رسیدند. مخالفان از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشه اختفا خزیدند. فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم که مادر نلان سببی خود که با عیب برداشتن خان میرزا بود در آمده زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات نمودند. و بحسن ادا عرض نمودند که اگر مادر بفرزند دیگر شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رفعیدن. و فرمودند که راه بسیار آمده بیداری کشیده ام سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند. و برای تسلی بیگم که مضطرب و متوحش بود مه پانیه فرمودند. و هنوز خواب نبرده بود

(۱) در اکبر نامه صفحه ۹۰ کهمرو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبر نامه صفحه ۹۰ بشاغزی مرقوم است ۱۲ مصحح *

بودند - و در ایام قزاقی^(۱) که عبور فردوس مکانی بددخشان افتاده بود کمال بی آرامی از بظهور آمده بود - از فرط جوانمردی در مقام انتقام در نیامدند و حکم فرمودند که از اموال خود چندانکه خواهد بردارد و بخراسان رود - بموجب فرموده چندانکه توانست برداشته بطرف خراسان رفت - فردوس مکانی بعد ازین حکم و نسق بدخشان بکابل نهضت نمودند - در آن وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبد الرزاق میرزا بن الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید که عمزاده فردوس مکانی بود گرفته متصرف بود - بعد از متحصن شدن امان خواسته بقندهار پیش برادر خود میرزا شاه حسین^(۲) رفت - کابل در ماه ربیع الآخر نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد - و در نهصد و یازده متوجه قندهار شدند - و قلات که از توابع قندهار بود مفتوح ساخته بجانب جنوب آن بجهت مصلحتی عزیمت نمودند - و قبایل افغان سواسنک والاتاغ را تاخته بکابل آمدند - و در مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل شد و اکثر منازل شهر و بالای قلعه افتاد - و در یکرز سی و سه مرتبه زمین جنبید و تا یکماه امتداد یافت - و در میان پدیمان و بیگ قوت پارچه زمین فرو رفت - و چشمه آب از آنجا جوشید - و اساس عمر بسیاری از مردم فرو ریخت - و از استوخم تا میدان که شش فرسنگ باشد زمین شکافته شد - و در همین سال در هندوستان نیز زلزله عظیم شد - و شیبک خان لشکری عظیم بخراسان بر سر سلطان حسین میرزا برد - میرزا با فرزندان متوجه او شد - و سید افضل پسر سید سلطان علی

(۱) در اکبرنامه صفحه ۸۹ صاحبقرانی مذکور شده و مستر ویبرج نیز در ترجمه خویش صفحه ۲۲۷ توجهات رکیده کرده اما لفظ صحیح قزاقی است چنانکه عبارت ما سبق "سر حلقه بی اعتدالان" نیز ذال بر آنست ۱۲ مصحح *

(۲) در اکبرنامه صفحه ۸۹ شاه بیگ مرقوم است ۱۲ مصحح *

نفس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند حد بشر نیست - و خبر
 واقعه ناگزیر عمر شیخ میرزا که در اخسی واقع شده بود در چهار باغ اندجان
 بفردوس مکانی رسید - و روز دوم این واقعه سه شبه پنجم رمضان متوجه
 قلعه اندجان شدند و القصة به ارک اندجان در آمدند - و امرا و سلاطین
 بآستان یوس سرافراز شدند - و سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که باتفاق
 بر سر عمر شیخ میرزا می آمدند بچهار گروهی اندجان رسیدند و هرچند
 کوشش نمودند کاری نساختند - صلح گونه کرده معاودت نمودند - و سلطان
 محمود خان اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر حضرت آنجا بود -
 چند مرتبه خان جنگ انداخت و کاری نساخته بولایت خود رفت - و آن
 گیتی ستان را مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین چغتایی و اوزبک
 نبردهای عظیم روی داد و سه نوبت بقوت بازوی شجاعت سمرقند را
 مفتوح ساختند * اول در نهصد و سه از اندجان آمده از بایسنغر میرزا پسر
 سلطان محمود گرفتند - و فتح دوم در نهصد و شش - از شیبک اوزبک
 مستخلص ساختند - و سیوم در نهصد و هفده بعد از کشته شدن شیبک
 اوزبک بدست آوردند - چون مشیت ازلی در اظهار قدرت بود و می خواست
 که فرزندان آن حضرت را در اقلیم هندوستان کامیاب سازد و آن حضرت را
 بملک غربت بمراتب عالییه رساند - در دیار اصلی خود که مجمع ملازمان
 صادق الاخلاص بود چنان ساخت که بهیچ وجه بون آنجا لایق ناموس
 سلطنت نمی نمود - ناگزیر بولایت کابل و بدخشان توجه نمودند - چون
 بدخشان رسیدند خسرو شاه والی آنجا بملازمت پیوست - با وجود اینکه
 خسرو شاه سر حلقه بی اعتدالان بود - و بایسنغر میرزا را شهید کرده میل در
 چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود - و این هر دو عمزادهای آنحضرت

و این تاریخ از غرایب اتفاقات است و قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه
احرار اسم گرامی این مسعود طالع بظهور اندین محمد تسمیه فرمودند و در میان
ترکان بابر اشتهار یافت - و این حضرت فرزند ارشد شیخ عمر میرزا بن سلطان
ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحب قران
امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن النکیر بهادر بن ایچل
نویان بن قراچار نویان بن سوغو چیچن - بن ایرامچی ایرد مچی برلاس
بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان
بن دومین خان بن بوقاقآن بن بوزنجرقآن بن آلفقوا بن جوینه بهادر
بن یولدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسل قیان خان
بن ایلخان بن تنگیر خان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آی خان
بن کن خان بن آغور خان بن قرا خان بن مغل خان بن النجه خان
بن گیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث
بن نوح بن لک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان
بن افوش بن شیش بن آدم علیهم السلام - و تا یلدوز که جد بیست و پنجم
حضرت شاهنشاهی است احوال سعادت مآل این عالی نژادان در تواریخ
مبسوط و در صحف : دور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السند
مستحفظان ارقام دهوز محفوظ و مذکور است - و از منکلی خواجه تا ایل
خان که تخمیناً دو هزار سال باشد و از ایل خان تا آدم که بیست و چهار
تن اند ارباب تواریخ ذکر کرده اند - و حقیقت این مقدمه از اکبر نامه ظاهر
میکردد - و در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه
در خطه دلکشای اندجان ماوراءالنهر بر تخت خلافت نشستند - و آن قدر
مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم
بادشاهی را پیش آمده - و دلیری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس

در میدان کارزار کشته شد - و سلطنت هندوستان از سلسله افغانان باین دودمان سعادت نشان انتقال یافت - و ایام سلطنت او هفت سال و چند ماه بود * الحمد لله تعالی که سلطنت وسعت آباد هندوستان و تخت دهلی باین خاندان سعادت نشان فیروزی مکان رسید و اکنون قلم مسکین متوجه بیان وقایع و حالات جهانداري این مملکت داران بود و امید توفیق از حضرت ملک بستان دارد - و امیدوار است که از عهده رقم آن بنوعی بر آید که از سهو و خطا منزّه بوده باشد *

ذکر حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظہیر الدین محمد بابر بادشاه

بادشاه آسمان حوصله زمین وقار - دریا دل گوهر نژاد - بادشاه درویش نهاد - مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظہیر الدین محمد بابر بادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و هم عالیہ بود - فقر و فزای جنیدی و بایزیدی را با شکوه و همت سکندری و فریدونی جمع نموده - ولادت آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس قتلق نگار خانم وقوع یافت و آن عصمت معجز عفت طیلسان دختر درم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و یونس خان را نسبت باین طریق بچنگیز خان میرسد یونس خان بن ویس خان بن شیرعلی اغلان بن محمد خان بن خضرخواجه خان بن تغلق تیمورخان بن السیفوغا خان بن دوا خان بن بداق خان بن بیسونخواه بن مواتکان بن چغقایی خان بن چانگیزخان و مولانا حسامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته *

* بیت *

۸۸۸

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم * تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

بلاد از حد گذشت بسیاری از امرا و ملوک مثل میان بهوره و اعظم همایون سروانی در قید و حبس سلطان وفات یافتند و دریا خان نوحانی حاکم بهار و خانجهان لودی و میان حسین قرملی و غیر ذلک از خوف و هراس که بر ایشان مستولی شده بود سر از اطاعت سلطان برتافته لوی مخالفت بر افراختند - اتفاقاً درین وقت میان حسن علی قرملی در خطه چندیری باشارت سلطان بدست شیخ زادهای اوباش آنجا کشته شد - و این معنی بیشتر باعث تغیر امرا از سلطان گردید - بعد از چندگاه دریا خان نوحانی فوت شد و پسر او بهادر خان از سلطان برگشته و یک رویه شده بجای پدر نشست و به امرای که از سلطان برگشته باو متفق شده بودند در حدود بهار قریب یک لک سوار جمعیت کرده تا ولایت سنبیل متصرف شد - و خود را سلطان محمد خطاب داده خطبه و سکه بنام خود کرد - درین وقت نصیر خان نوحانی حاکم غازی پور از افواج سلطان هزیمت یافته پیش او رفت و چند ماه در ولایت بهار و مضافات خطبه بهادر خان خواندند - درین مدت با افواج سلطان جنگها کرده مقاومت نمود - اتفاقاً پسر دولت خان لودی از لاهور بملازمت سلطان آمد و از سلطان متوهم شده گریخته پیش پدر رفت - و چون دولت خان بهیچ وجه از قهر و سیاست سلطان خلاصی خود ندید بکابل رفته پناه بحضرت فردوس مکانی جنت آشیانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه برده حضرت بادشاه را بر سر هندوستان آورد - در اثنای راه دولت خان فوت شد و در جانب بهار سلطان محمد نیز وفات یافت - و باوجودی که اسباب تسخیر هندوستان و مصالح تدبیر آن بکلی مرتفع شده بود حضرت فردوس مکانی توکل بمحض تأییدات الهی نموده در حوالی پانی پت با سلطان ابراهیم مصاف نمودند - و هزیمت بر لشکر سلطان ابراهیم افتاد و سلطان با جمعی از امرا

خود را بر لشکر ایشان زد و خیلی مردم کشته و زخمی ساخته لشکر ایشان را برهم زده بدر رفت - چون این خبر بسطان رسید اعتراض بسیار بامرا نوشت و حکم فرستاد که مادامی که آن ولایت را از دست اهل بغی بیرون نیاورند از زمره مردودان و مطرودان خواهند بود - و بجهت احتیاط جمعی دیگر از امرا و خوانین را با لشکر بیشمار بکومک ایشان تعیین نمود و در جانب اهل بغی نیز چهل هزار سوار مسلح و پانصد فیل جمع شده بود - چون طرفین نزدیک شدند و کار بمحاربه انجامید شیخ راجوی^(۱) بخاری که مقتدای آن عهد بود در میان آمده منع طرفین نمود و اهل بغی را بنصایح بلند و مواعظ ارجمند هدایت فرمود - آن جماعت بعد از عذر بسیار التماس نمودند که اگر سلطان اعظم همایون سروانی را خلاص فرماید دست از ولایت سلطان و مخالفت باز داشته بملک بادشاه دیگر برویم - چون این خبر بسطان رسید پسندیده نیفتاد و دریاخان نوحانی حاکم بهار و نصیرخان نوحانی و شیخ زاده محمد قرملي را حکم فرستاد که ایشان نیز از آن جانب بر سر باغیان آمده آن فتنه را تسکین دهند - چون لشکر از آن طرف آمد اهل بغی از غروری که داشتند اندیشه قوت طالع سلطانی و غلبه لشکر بادشاهی نموده بجنگ پیش آمدند و صفها آراسته عساکر فریقین و افواج جانبین باهم در آویخته خون ریزی کردند که از مشاهده آن چشم روزگار خیره گشت - و آخر الامر چون شیوه بغی و نمک حرامی بر اهل آن شوم است اسلام خان باغی کشته شد و سعید خان لودی بدست لشکریان دریاخان نوحانی اسیر گشت و آن فتنه فرو نشست و مال و ملک ایشان در تصرف سلطان ابراهیم در آمد - سلطان ازین خبر کامرانیه دریافت - آخر الامر چون کینه امرا از دل او بر نیامده بود و انحراف باطنی مزاج او با امرای

(۱) در تاریخ فرشته راجوی ذکر شده ۱۲ مصحح *

* بیت *

شریعت سلطنت و جاه جهان شیرین است
 که شهبان از پی آن خون برادر ریزند
 خون آزرده دلان را ز پی ملک مریزند
 که ترانیز همیمن جرعه بساغر ریزند

بعد از چندگاه حسب الامر سلطان اعظم همایون سمرانی و فتح خان پسر او که محاصره گوالیسار داشتند و تسخیر قلعه را نزدیک رسانیده بودند بدار السلطنت آگوه حاضر شدند و سلطان ایشان را مقید و محبوس ساخت - ازین ممر اسلام خان پسر اعظم همایون در کوه به بغی سو بر آورده اموال و حشم پدر خود را متصرف شد و احمد خان را که به شقداری آنجا تعیین شده بود دخل نداده بغیان جمعیت نمودن نهاده و احمد خان باو جنگ کرده شکست یافت - و سلطان ابراهیم از شنیدن این خبر در مقام تدارک شده می خواست لشکر فرستد که اعظم همایون و سعید خان لودی که از امرای کبار بودند از لشکر او فرار نموده بولایت لکنوتی که جاگیر ایشان بود رفتند و باسلام خان مراسلت نموده در طغیان فتنه و فساد کوشیدند - سلطان ابراهیم احمد خان برادر اعظم همایون لودی و پسران حسین قرملی و مجلس عالی شیخزاده محمود قرملی و علیخان خان خانان قرملی و مجلس عالی بهلهاری (۱) قرملی و دلار خان پسر احمد خان و سارنگ خان و قطب خان پسر غازی خان مالوی و بهیکن خان نو حانی و سکندر پسر آدم کاکر و غیره را با لشکر اندوه بر سر آن جماعت تعیین فرمود - و چون بنواحی قصبه بانکرمو قریب فذوج رسیدند اقبالخان خاصه خیل همایون لودی با پنجهزار و صد زنجیر فیل از کمین بر آمده

(۱) در طبقات اکبری بهکباری ثبت شده ۱۲ مصحح *

بکرمک اعظم همایون و محاصره گوالیار و تسخیر آن ناحیت فرستاد - اتفاقاً در آن وقت راجه مان سنگ والی گوالیار که بشجاعت و سخاوت از امثال و اقربان ممتاز بود و سالها با سلاطین دهلی مقاومت نموده فوت کرده بود و خلف صدق او رای بکرمجیت قایم مقام پدر شد و در استحکام قلعه مبالغه داشت - امرای سلطان ابراهیم حسب الامر سلطانی دولتخانه سلطان را برپا کردند و هر روز آنجا جمع میشدند و بمهمات می پرداختند - و در محاصره قلعه ساعی میشدند - اتفاقاً در زیر قلعه راجه مانسنگ عمارت عالی ساخته بر در آن قلعه متین پرداخته استحکام داده مسمی به بادل گذه گردانیده بود - بعد از مدتی اهل لشکر سلطان نقبها کنده از داروی تفنگ پر ساخته آتش دادند و دیوار قلعه را خراب نموده در آمدند و آن منزل را فتح کردند - در آنجا ستوری روئین یافتند که سالها هنوز پرستش آن می نمودند - حسب الامر روئین را بدلهی برده بر دروازه بغداد نصب کردند و تا ایام دولت حضرت خلیفه الهی بر دروازه دهلی نهاده بود - و مولف تاریخ طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی آورده که من آن ستور را دیدم - القصه در آن ایام سلطان ابراهیم را بامرای قدیم سلطان سکندر بی اعتمادی بهم رسید و اکثر خوانین بزرگ را مقید و محبوس ساخت - همدین وقت شاهزاده جلال خان که از گوالیار پیش سلطان محمود مالوی رفته بود صحبت ایشان درست نفشسته از پیش سلطان محمود فرار نموده بولایت کوه^(۱) کنگه رفت - و آنجا بدست جماعت کوندان گرفتار شد - او را مقید ساخته بسلطان ابراهیم فرستادند و سلطان او را بقلعه هانسی روان ساخته در راه بشهادت رسانید *

(۱) در تاریخ نوشته راجه گدهه مرقوم است ۱۲ مصحح *

بملازمت سلطان که از قفوج برگشته باثارة رسیده بود رسید و آن اسباب را بنظر درآورده کیفیت حال عرض داشت نمود - سلطان قبول این صلح نموده متوجه دفع جلال خان شد - جلال خان بر اجد گوالیار پناه برد - و سلطان در آگوه قرار گرفت و امر سلطنت و بادشاهی که متزلزل بود استحکام پذیرفت و امرای مخالف توبه و بازگشت نموده از راه اخلاص در آمدند - بعد ازان هیبت خان گرگ انداز و جمعی را بمحافظت دهلی فرستادند و شیخ زاده منجهورا^(۱) بمراسست قلعه چندیری و پیشوائی شاهزاده محمد خان نواسه سلطان ناصر الدین مالوی تعیین نمودند - و بعد از مرور ایام خاطر سلطان از میان بهوره که اعظم امرای سکندری بود منحرف گشته او را مقید ساخت و زنجیر نموده بملک آدم سپردند و پسر او را رعایت نموده بجای او نصب کردند - میان بهوره دران زندان و دیعت حیات سپرد - درین وقت بخاطر سلطان رسید که چون همیشه سلطان سکندر ازاده تسخیر گوالیار و باقی قلاع و بلاد آن ناحیه داشت و بارها توجه نمود و کاری نساخت - اگر اقبال راهنمائی و دولت پیشوائی فرماید فتح حصار گوالیار و دیگر ولایت تابعه آن بکند - بنابراین اعظم همایون حاکم ولایت کوه را با سی هزار سوار و سیصد زنجیر فیل بتسخیر گوالیار فرستاد - و چون اعظم همایون سروانی بنواحی گوالیار رسید شاهزاده جلال خان از آنجا برآمده بجانب مالوه پیش سلطان محمود مالوی رفت - درین وقت بهکن^(۲) خان پسر علی خان لودی و جلال خان لودی و سلیمان قرملی و بهادر خان نوحانی و بهادر خان سروانی و اسمعیل پسر ملک فیروز اغوان و خضر خان نوحانی و خضر خان برادر بهکن خان لودی و خانجهان را با چند حلقه فیل

(۱) در تاریخ فرشته مجهو مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری بهیک خان پسر عالم خان لودی مذکور است ۱۲ مصحح *

مشهور است با عمر پسر سکندر سور جنگ نموده او را بشهادت رسانید - و ملک قاسم حاکم سنبل بر سر او آمده آن کافر را بقتل آورد - و آن فتنه ناگهانی را تسکین داده در قنوج بملازمت سلطان رسید و اکثر امرا و جاگیرداران جونپور مثل سعید خان و شیخ زاده محمد و غیوه بملازمت رسیده از دولتخواهان شدند - درین وقت اعظم همایون لودی و نصیر خان نو حانی را بر سر شاهزاده جلال خان تعیین نمود - درین محل شاهزاده جلال خان در کالپی بود پیش از آنکه امرا بآنجا رسند نعمت خاتون و اتباع قطب خان لودی و جمعی را در کالپی گذاشته خود با سی هزار سوار و چند حلقه فیل متوجه آگره شد و لشکر سلطان ابراهیم رفته کالپی را محاصره نمود و چند روز بمجادله و محاربه توپ و تفنگ گذشت - آخر الامر اهل قلعه عاجز آمده قلعه کالپی مسخر آن جماعت شد و شهر را غارت نمودند - سلطان بجهت محافظت آگره ملک آدم را با لشکری آراسته فرستاد - شاهزاده جلال خان بحوالی آگره رسیده بانتقام کالپی خواست که آگره را غارت نماید - مقارن این حال ملک آدم خود را با آگره رسانید - جلال خان را بحرف و حکایات شیرین که موافق مزاج بود ملایم ساخته از قاراج آگره معطل داشت تا از پی او ملک اسمعیل پسر علاءالدین جلوانی و کبیر خان لودی و بهادر خان نوحانی و چندین امرای دیگر با لشکر بسیار رسیدند و ملک آدم را تقویت تمام حاصل شد - بعد ازان بجلال خان پیغام کردند که اگر از هوا و هوس باطل باز آمده چتر و آفتاب گیر و نوبت و نقاره و دیگر علامات و امارات بادشاهی بر طرف سازد و بطریق امرا سلوک نماید - تقصیر او را از سلطان درخواست نمایند و سرکار کالپی بدستور در جاگیر او باشد - جلال خان باین شروط راضی شده امارات بادشاهی بر طرف ساخت - و ملک آدم چتر و آفتاب گیر و نقارخانه او را گرفته

در عوض پدر و عم خود میدانم - و بر شما ظاهر است که تقصیری از من سر نزده و نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم شده و قلیلی از ملک و مال که بطریق ارث بمن تجویز نموده بود چشم دران دوخته پیوند مرافقت و موافقت و صلّه رحم را از میان برداشته - شما را باید که جانب حق از دست ندهید و رعایت مظلوم نمائید - چون اعظم همایون را با سلطان ابراهیم سوء المزاجی بود و ضعیف بالی و ملایمت سلطان جلال الدین تاثیر کرده بود و مع هذا در خود تاب مقاومت شاهزاده ندید دست از قلعه کالنجر باز داشت و بخدمت سلطان جلال الدین شتافت - و بعد از وثوق و عهد قرار دادند که اول ولایت جونپور را متصرف شوند و بعد از آن فکر دیگر کنند - باین قرار داد بر سر سعید خان پسر مبارکخان لودی ضابط اوده رفتند و او تاب نیاورده بلکه نوتی رفت و حقیقت حال را بسلطان ابراهیم نوشت - درین وقت بمشورت دولت خواهان برادران را که مقید داشت مثل شاهزاده اسمعیل خان و حسین خان و محمود خان با دولت خان بقلعه هانسی فرستاد - و بجهت خدمت هریک دو حرم مقرر داشت و از ماکول و ملبوس بقدر احتیاج مهیا ساخت * و روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر ذی حجه سنه ثلاث و عشرین و تسعمائه سلطان متوجه شوق گشت - و بقصبة بهوگانو نزول نمود و از آنجا عازم قنوج شد - در اثنای راه خبر رسید که اعظم همایون با پسر خود فتح خان از شاهزاده جلال خان جدا شده عازم ملازمت است - سلطان ازین مقدمه قوی دل شد - چون اعظم همایون نزدیک رسید اموار را باستقبال فرستاد و نوازشات خسروانه نمود - درین وقت خان چند که زمیندار جر تولی از توابع پرگنه کول که از مواس و کراس (۱)

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته " کول که از مواس مشهور است "

موقوف است ۱۲ مصحح *

سلطان تخت موع مکرل بجواهر نفیسه آراسته بدیوانخانه نصب نمود -
 و روز جمعه پانزدهم ماه ذی حجه سده ثلاث و عشرين و تسعمائنه بران تخت
 جلوس نمود و بارعام درگاه و اعیان دولت و سایر سپاهیان داده بقدر رتبه
 و حالت هر یک خلعت و کمر شمشیر و خنجر و اسب و فیل و منصب
 و جاگیر و خطاب و لقب عنایت نمود *

* بیت *

اگر بایستد دولت و عزّ و ناز
 باحسان دل دوستان صید ساز
 ازان یافت کاؤس بر خصم دست
 که چون رستمی داشت فومانی پرست
 سپه را ز احسان قوی کن بجنگ
 که از جنگ مرد افگنی افتد پلنگ

و مجدداً حلقهٔ عبودیت در گوش ایشان افکند و خاص و عام را از خود
 راضی ساخت و مدد و معاش و ادرار و وظیفه بجبهت ایمه و درویشان
 و گوشه نشینان مقرر کرد و امور سروری و جهانداري را رونقی تازه بخشید
 و کار ملک از نو استقامتی بهم رسانید - چون جلال خان مشاهده این
 اوضاع نمود و مخالفت امرای آن ممالک بر او ظاهر شد برگشته بکالپی
 آمد و دانست که دیگر مدارا و مواسای او با سلطان ابراهیم بکاری نمی آید -
 بمشورۀ جمعی که با او موافق بودند در اظهار مخالفت کوشیده قطع نظر
 از چونیور نموده در کالپی قرار گرفت و سکه و خطبه بنام خود کرد و خود را
 سلطان جلال الدین خطاب داد - و بنگاه داشتن سپاهیان و سرانجام توپخانه
 و فیل و تسلی زمینداران و راجهای اطراف و جوانب پرداخت - چون
 قوت و مکنت بهم رسانید بر سر اعظم همایون سروانی که قلعه کالنجر را
 محاصره نموده بود آمد و کس نزد او فرستاده پیغام داد که من شما را

لقصه شاهزاده جلال خان باتفاق امرای جاگیر آن صوبه بر مسند سلطنت آن دیار متمکن گشت و فتح خان بن اعظم همایون سروانی را وکیل و پیشوای خود ساخت - درین وقت خانجہانی نوحانی بملازمت سلطان ابراہیم آمد و زبان ملامت و طعن بوزرا کشود کہ امر سلطنت را بشرکت داشتن خطای عظیم است - ارکان دولت در تلافی آن کوشیدہ قرار دادند کہ چون جلال خان را هنوز استقلالی در حکومت و سلطنت بہم نرسیدہ باید طلبید - و بجهت طلب شاهزادہ ہیبت خان گرگ انداز را فرستادند - و فرمان صادر شد کہ مصلحتی در میان است جریدہ برسم ایلغار برسند - چون شاهزادہ جلال خان ہیبت خان را دریافت دانست کہ مکر و غدر است - ہر چند ہیبت خان ملایمت و چاپلوسی نمود شاهزادہ را مظننہ مکر و حیلہ زیادہ تر شد و برفتہن راضی نشد و جوابہای ملایم پیش آورده بلطایف الحیل گذرانید - ہیبت خان این معنی را بسطان عرض نمود - چون سلطان شیخ زادہ محمد پسر شیخ سعید قرملی و ملک اسمعیل و دیگر مردم را بطلب شاهزادہ فرستاد و افسون ایشان نیز در نگرہت و معاودت نمودند و شاهزادہ قبول آمدن ننمود - بعد ازان بمشورت دانایان وقت بامرا و حکام آنکدود مناشیر صادر شد و بہر کدام مضمونی علاحدہ و رمزی جدا فراخور حال و رتبہ ہر یک باو قلمی شد - مضمون و مقصد آنکہ از اطاعت و موافقت شاهزادہ جلال خان احتراز و اجتناب نمایند و بحضور او نروند و اختیار خدمت و ملازمت او نکنند - امرای صاحب جمعیت آن طرف مثل دریا خان نوحانی حاکم ولایت بہار و نصیر خان حاکم غازی پور و شیخ زادہ محمد قرملی ضابطہ لکھنوتی و آودہ وغیرہم را بخلعت خاص خود مصحوب یکی از محرمان مخفی نوازش نمود چون این فرامین بایشان رسید از ملازمت شاهزادہ عدول نمودند درین وقت

درمیان آورد - آن ضعیفه ازان تهمت خلاص شد و کمال عقل و فراست
آن باشاده بوضوح انجامید - و شعر فارسی سلیس و هموار می گفت
و گلرخی تخلص میکرد - شیخ جمال کنبو از مصاحبان و ندیمان و همراهان
او بود این ابیات ازو بیدگار تحریر یافت *

ما را ز خاک کویت پیراهنیست بر تن
آنهم ز آب دیده صد چاک تا بدامن
مرا از تیرهای او پُر از پَرگشت هر پهلوی
کنون پرواز خواهم کرد سوی آن کمان ابرو

ذکر سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن سلطان بہلول لودي افغان

چون سلطان سکندر رخت هستی بجانب عالم نیستی بر بست -
منصب جلیل القدر سلطنت به پسر بزرگ او سلطان ابراهیم که بحسن
فراست و کیاست و شجاعت مشهور بود بسعی امرا رسید - اما از آنجا
که اهل سپاه بتخصیص واقعه طلبان را و منافقان را بمصلحت مهم و رونق کار
خود همگی اوقات مصروف است که فرمان روائی مستقل و تخت آرای
صاحب تسلط درمیانه ایشان نبوده باشد تا بمراد خاطر خود ارادهای بیجا
که در خاطر دارند بعمل آورند بقابریں درمیان آوردند که سلطان ابراهیم
که بر تخت سلطنت نشسته تا سرحد جونپور فرمان روا باشد - و شاهزاده
جلال خان بر مسند سلطنت جونپور جلوس نموده بر ممالک آن طرف
حکم راند - اما ندانسته که پادشاهی بشراکت دو تیغ در یک نیام است
و راست نخواهد آمد *

* بیت *

دو جان هرگز بیک بیکر ننگند * دو فرمان ده بیک کشور ننگند

درمیافه نبود به برادر گفت لعل چه شد - گفت بزنی تو دادم - گفت زن
میگوید که بمن نرسیده - گفت دروغ میگوید اندک تهدید باید کرد -
آن مرد ضعیفه را در تهدید کشید - زن گفت امشب مرا مهلت ده که
صبح حاضر سازم - صبح بخانه میان بهوره که از امرای بزرگ و میر عدل بود
رفت و احوال باز گفت - میان بهوره شوهر او را با برادرش حاضر کرده
استفسار نمود - برادر شوهرش گفت که لعل را بوی دادم - میان گفت
گواه داری - گفت آری - گفت چه کس است - گفت دو برهنه اند -
میان گفت ایشان را حاضر ساز - بقمارخانه رفت و دو قمارباز را جزوی داده
تعلیم کرد که بچه عنوان حرف زنند و گواهی دهند و ایشان را جامه های
پاکیزه پوشانیده بدیوان آورد - چون ایشان گواهی دادند میان بهوره بشوهر
آن زن گفت که برو بهر زجر که میخواهی لعل را از زن بستان - زن از آن
دیوان برآمده خود را بدیوان سلطان رسانیده داد خواهی کرد - سلطان
او را بخواند و استفسار نمود - زن صورت حال تقریر نمود - سلطان گفت
چرا پیش میان بهوره نرفتی - گفت رفتم چنانکه باید پیروی نکرد - سلطان
فرمود که همه را حاضر سازند و همه را از هم جدا جدا نگاه دارند - و پاره موم
بدست هر یک از شوهر زن و برادر شوهر زن داد که هیأت آن لعل را بسازند
موافق ساختند - پس گواهان را جدا جدا طلبیده - ایشان هر کدام هیأتی
مختلف ساختند - همه را نگاهداشت و زن را نیز گفت که تو هم هیأتی
بساز - زن گفت که من چیزی را ندیده باشم چگونه بسازم هر چند مبالغه
نمودند زن قبول ننمود - پس میان بهوره را مخاطب ساخت و بگواهان
گفت که اگر راست بگوئید شما را بجان آمان است و اگر خلاف بگوئید
کشته خواهید شد - ایشان صورت قضیه برآستی در میان آوردند و برادر شوهر
زن را نیز طلبیده در مقام سیاست داشت - او هم واقعه را از روی راستی

روان شد - و از امرا و ارباب دولت او هرکس محتاج و فقیری را
وظیفه و مدد معاش مقرر فرمودی پیش سلطان معتبر بودی - گویند
که هرگاه لشکر بجائی میفرستاد در روزی سه فرمان او بایشان رسیدی
صبحا و نیم روز و شام که چه گفتند و چون کوچ دهند و در چه منزل نزول
نمایند - و روزی سه مرتبه خبر لشکر نیز بدانچوکی بآو می رسید - و درین
ضابطه هرگز تخلف نشدی و اسپان دانچوکی در سوارها دایم مستعد
می بود نه آنکه از مردم زعنف گیرند و سوار شوند - و فرمانی که بامرا
می نوشت مقرر بود که قاسم کوهی استقبال نمایند و صفه بجست
شخصی که فرمان می آورد می بستند - آن شخص بر آن بالا رفته آن
کس که فرمان بآو بود در زیر صفه ایستاده فرمان را بهر دو دست گرفته
بر سر می نهاد - و هر روز روزنامهچۀ نوح اجناس و واقعات پرگذاشت بمطالعۀ
او می رسید و اگر چیزی در آنجا فاملایم بودی فی الحال بدارک آن
پرداختی و از حدت فهم و حدتش سخنان غریب مذکور است بتقریر
بعضی از آنها که معقول بود پرداخت - گویند که وقتی دو برادر از مردم
گوالیار از بیفوائی به قنک آمده بشکری که بر سر ولایتی تعیین شده بود
همراه شدند - در وقت غارت پاره زر و چند پارچه رنگین و دو قطعه لعل
قیمتی بدست ایشان افتاد - یکی ازان دو برادر گفت که مدعی ما
حاصل شد دیگر چرا مذلت کشیم بخانه می رویم و فراغت می کنیم -
دیگری گفت ای برادر هرگاه دو مرتبه اول ما را مثل این غنیمت بدست -
افتاده شاید در دفعۀ دیگر بهتر ازین بدست آید - او گفت من دیگر
بجائی نمیروم - پس قسمت کردند - برادر بزرگ حصۀ خود را نیز تسلیم
او نمود که بزن او برساند - آن کس بخانه خود آمده همه غنایم را تسلیم
زن برادر نمود الا لعل - بعد از دو سال که برادر او آمد و تفحص نمود لعل

و نیزه سالار مسعود که هر ساله میروفت منع فرمود و عورات را از رفتن
مزارات نهی کرد - در صخر سن که ایام شاهزادگی او بود شنید که در تانیس
حوضیست که هندوان آنجا جمع شده غسل میکنند - از علما پرسید که
درین باب حکم شرع چیست - گفتند که بدخانه قدیم را ویران ساختن جایز
نیست - غسل کردن حوضی که از قدیم معمول بوده است نهی آن بر شما
نیست - شاهزاده دست بخنجر کرده قصد آن عالم نموده گفته که طرف
کفار می گیری - و آن بزرگ در جواب گفته است که آنچه در شرع آمده
است میگویم و در راست گفتن باک ندارم - شاهزاده تسکین یافت -
القصه در جمیع بلاد خود در مساجد مقری و خطیب و جاربکش
و خادم تعیین نموده وظیفه و ادرار مقرر ساخت - و در هر زمستان جامها
و شالها جهت فقرا فرستادی و هر جمعه بفقرای شهر جمعگی گفته مبلغی
می رسانید - و هر روز طعام پخته چند جا در شهر تقسیم می نمودند -
و یومیه و جمعگی و دو مرتبه سالی انعام در کل ممالک مخصوص
فقرا بود - و در ایام منبرک فقیران و درویشان را بفتوحات و کامیابیها
خوشدل ساختی - و در زمان او علم را رواج تمام پدید آمد - امیرزادگان
و سپاهیان بکسب علوم و فضایل مشغولی نمودند - مقبول است که در
وقتی که سلطان بهلول در گذشت و سلطان سکندر را بجهت سلطنت
طلب داشتند - در روزی که در دهایی خدمت سماء الدین (۱) که از
بزرگان زمان بود بجهت التماس فاتحه رفت و گفت که من کتاب میزان
صرف میخواهم که پیش شما بخوانم و بنیاد کرد - و چون اسناد خواند
که اَسَدَكَ اللهُ تَعَالَى فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ - سلطان گفت که باز بگوئید و قاسه
مرتبه تکرار کرده دست آن عزیز را بوسیده این دعا را فال و شگون گرفته

(۱) در طبقات اکبری بهاء الدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

بهم رسید و امن و امان حاصل گشت - سلطان هر روز بار عام دادی و خود
 بداد خواجه را رسیدی و اکثر اوقات از صبح تا شام بمهمات و معاملات مالی
 و ملکی و بر آوردن مدعیات رعایا و برایا و ضعفا و درویشان مشغولی نمودی
 و نماز پنج وقت را در مجلس ادا میکرد - و در ایام سلطنت او زمینداران
 همدوستان دست تسلط دراز نتوانستند کرد - قوی و ضعیف یکسان بود -
 و در کارها انصاف تمام مرعی داشتی و بیشتر بر هوای نفس نرفتی
 و بغایت خدا ترس و بر خلق مهربان بود - گویند روزی با برادر خود
 باریک شاه جنگ میکرد - در وقت کارزار قلندری پیدا شد و دست او گرفت
 و گفت فتح است - سلطان بکراهیت دست از دست او کشید - درویش
 گفت من فال نیکو میزنم و ترا بفتح بشارت میدهم از چه سبب دست
 کشیدی - در جواب گفت هرگاه در میان طایفه اسلامی جفگ باشد حکم
 بر یکطرف نباید کرد - بلکه باید گفت که در آنچه خیریت اسلام است آن
 شود و فتح هر که صلاح خلق دران باشد از خدا درخواست باید نمود -
 هر ساله دو بار فقرا و مساکین و مستحقین دیار خود را فرمودی تا نوشته
 آورند و بهر کس فراخور احوال او مبلغی شش ماهه فرستادی - و هر که
 بجهت نوکری آمدی از نسب پدران او بسیار تحقیق کردی و فراخور
 آن باحوال او پرداختی و بی آنکه اسپ و یراق بغل در آید جاگیر دادی
 و گفتی که از جاگیر سامان خود نباید - و تعصب اسلام بمرتبه داشت که
 درین باب بسرحد افراط رسانیده بود - جمیع معابد کفار را منهدم ساخت
 و بی فام و نشان کرد - در مقبره و در جاهای که محل غسل همدوان است
 سرا و بازار و مسجد و مدرسه ساخته موکلان گماشته بود که کسی را مجال
 غسل نمیدادند - اگر همدوئی در شهر مقبره اراده ریش یا سر تراشیدن
 داشتی حجام دست بسر و ریش نمودی و رسوم کفار را بر انداخته

نفاق علیخان واقف شده سرکار سوهی سوپر ازو تغییر داده به برادر او ابابکر داد و از کوم ذاتی زیاده ازین بی عفتی به علی خان روا نداشت و شاهزاده رهنپور را نیز مخاطب و معاتب ساخت - چون سلطان از ولایت بیانه و آنکدود نیز جمعیت خاطر بهم رسانید بجانب قهنگر نهضت نمود - و از آنجا بقصبة باری رسیده آن پرگنه را از پسران مبارکخان تغیر داده بشیخ زاده مکن ^(۱) سپرده بد هولپور رفت و از آنجا به آگره آمد و بطریق عادت فرامین و مناشیر باطراف و جوانب نوشته امرا را طلب نمود - چون عمر را وفائی و ملک را بقائی نیست سلطان را مرضی عارض شده هر چند از روی غیرت بروی خود نمی آورد و بهمان طریق دیوان میداشت و سوار میشد رفته رفته تشدد مرض بجائی رسید که نان و آب در گلوی او نمی رفت و راه نفس بسته شد *

ساقیانند درین بزم بدان بی رحمی * که چو هنگام طرب جام مروق گیرند کاس عشرت ز گل جام سکندر سازند * باده عیش ز خون دل سنجبر گیرند روز یکشنبه هفتم ماه ذی قعدة سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه رخت هستی از سرای نیستی بر بست و بملک جاودانی رفت *

سکندر شه هفت کشور نماند * نماند کسی چون سکندر نماند ایام سلطنت او بیست و هشت سال و پنج ماه بود - چون مناقب و مبغیر او در بعضی کتب تواریخ آن قدر مذکور است که بیشتری از اهل زمان حمل بر مبالغه مینمایند - از آنچه بصحت اقرب بود برخی نقل مینمایند - گویند سلطان سکندر بجمال ظاهری آراسته و بکمال معنوی پیراسته بود - در ایام سلطنت او فراخی وافر و ارزانی بیحد و نهایت

(۱) در تاریخ فرشته بهیگن مذکور است ۱۲ مصحح *

اوضاع دید بودن در آن طرف مصلحت ندیده بملازمت آمد - درین وقت از حسین خان قوملی ضابط قصبه سارن خاطر سلطان منکرف شده بحسن تدبیر حاجی سارنگ را بآن طرف فرستاده لشکر حسین خان را بجانب خود کشیده در فکر مقید نمودن او بود که او واقف گشته بولایت بنگاله گریخت و بسطان علاءالدین والی آنجا پناذ برد - درین وقت علیخان ناگوری ضابط سوهی (۱) سوپر با شاهزاده دولتخان حاکم رهنپور (۲) که محکوم سلطان محمود مالوگی بود طریق یکجہتی و اخلاص درمیان آورد - و بحسن سلوک او را بمتابعیت سلطان ترغیب نموده قرار داد که قلعه رهنپور را بسطان پیشکش نماید - علی خان دران باب عریضه بسطان فرستاد - و سلطان از روی خوشحالی عزم آن طرف نمود و کوچ بکوچ به بیانه رسید - و مدت چهار ماه دران فوای بسیر و شکار و ملاقات علما و مشایخ خصوصاً بصحبت سید نعمت الله و شیخ عبد الله حسینی که بخوارق و مکاشفه اشتهار داشتند گذرانید *

* بیت *
 ز راستان مگذر زانکه گاه سنجیدن * شود ز قرب ترازو بزر مقابل سنگ
 بالجمله شاهزاده دولتخان و والدہ اش را که صاحب اختیار قلعه رهنپور بودند بمواعید فریخته چنان نمود که شاهزاده بتعجیل متوجه خدمت سلطان شد - حسب الامر امرا باستقبال شتافته باعزاز و اکرام او را با سلطان ملاقات دادند - سلطان او را برسم فرزندان خود نوازش نمود و برقرار معهود بسیر آن قلعه تکلف نمودند - اتفاقاً همان علی خان نفاق ورزیده شاهزاده را برین داشت که قلعه را ندهد و بر نقض عهدش دلیر ساخت - سلطان از

(۱) در طبقات اکبری سی سوپر و در تاریخ فرشته سیدپور مرقوم است

۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری رهنپور و در تاریخ فرشته رهنپور ذکر شده ۱۲ مصحح *

و خلعت باو فرستاده از دهولپور مراجعت نموده به آگره آمد و چندگاه بساط نشاط گسترده بسیر باغات و بزم آرائی و عیش و فراغت گذرانید - و واضح بوده باشد که آگره در زمان سلطنت او بادشاه نشین شد - بعد از چند وقت باز بجانب دهولپور عزیمت نمود - درین وقت بمیان سلیمان پسر خان جهان قرملی فرمود که با لشکر و حشم خود بجانب اوت نگر و سرحد سیري بکومک حسن خان نو مسلمان که رای دونکر نام داشته رود - و او عذر آورده گفت که از ملازمت دور نه گردم - این حرف باعث آزرده گیی خاطر سلطان شده حکم فرمود که او از خدمت ما مہجور باشد و امشب تا صبح آنچه از اموال و اشیای خود تواند از لشکر بر آورد تعلق باو داشته باشد - و آنچه نتواند بغارت عام دهند و پرگفته اندری^(۱) بمدد معاش او مقرر باشد - و او رفته دران قصبه ساکن گشت - درین وقت بهجت خان حاکم چندیری که اباً عن جد مطیع بادشاهان مالوه بود بسبب ضعف حال سلطان محمود مالوه بسطان متوسل شد - سلطان عماد الماک بده را که احمد نام داشت بچندیری فرستاد تا باتفاق بهجت خان خطبه سلطان بخواند - و بعد ازان سلطان از دهولپور باگرة آمد و بارسال فرامین مشتمل بر مژده اطاعت بهجت خان و خطبه خواندن در چندیری و حصول فتوحات تازه باطراف و اکناف ولایت بلند آوازه گشت - و درین محل بنابر مصلحت جاگیر بعضی امرا تبدیل نمود - و شیخ جمال و سعید خان لودی و رای جگر سین کجواہ و خضر خان را بچندیری تعیین کرد - و این جماعت آن ولایت را تصرف نموده دران ملک استیلا یافتند - و حسب الامر سلطان شاهزاده محمد خان نبیره سلطان ناصرالدین مالوی را شہر بند کرده سلطنت آن ملک را همچنان باو مقرر داشته خود صاحب اختیار شدند - چون بهجت خان این

(۱) در تاریخ فرشته بریری ثبت شده ۱۲ مصحح *

مردمی کن که مردمی کردن * مرد آزاد را کند بنده
و بناریخ دهم محرم سغه خمس عشر و تسعمائه رایات دولت از مقام بهابر
کوچ کرده بنواحی هتکانت^(۱) رسیده افواج بر سر متمردان آن حدود فرستاد
و آن ولایت را از ایشان بزور گرفت و بدار الخلافت آگه آمد - درین وقت
خبر رسید که احمد خان پسر مبارک خان لودی حاکم لکنوتی بمصاحبت
کفار طریقه ارتداد پیش گرفته از دین اسلام برگشته است - حکم بنام
محمد خان برادر احمد خان صادر شد که او را مقید ساخته بخدمت
فرستد و سرکار لکنوتی بسعید خان برادر او عنایت شد - همدران ایام
محمد خان نواسه سلطان ناصر الدین مالوه از چن خود هراسان شده پناه
آورد و سرکار چندیری بجایگیر او مقرر گشت - و بشاهزاده جلال خان امر
شد که ممد و معاون او باشد تا از لشکر مالوه آسیبی باو نرسد - درین وقت
سلطان را میل سیر و شکار شد و بجانب دهولپور حرکت کرده از آگه تا
دهولپور منزل بمنزل قصر و عمارت بنا می نهاد - چون دولت مساعدت
میدمود در عین شکار ولایتی صید او شد - تفصیل این اجمال آنکه علی خان
و ابا بکر از اقوام محمد خان حاکم ناگور خواستند که غدری برانگیزند - آخر
غدر ایشان کارگر نشده محمد خان اطلاع یافت - پیش از آنکه ایشان او را کشته
ملک را متصرف شوند برایشان غلبه کرده ایشان گریخته بدرگاه سلطان
آمدند - محمد خان از مخالفت ایشان و پناه بدرگاه عالم پناه آوردن آن
جماعت - به بادشاه عالم پناه عاقبت اندیشی نموده عریض اخلاص با
تحف بسیار فرستاد و سکه و خطبه سلطان بعمل آورد - و سلطان اسپ

بی آبی و گرانیغ غله زبون شده آمان خواستند و با اموال خود بدر رفتند - سلطان بتخانها را ویران نموده در عوض مسجد ساخت و علما و طلبه را وظایف و ادرار مقرر نموده در آنجا متوطن ساخت - و تا شش ماه در پای قلعه توقف نمود - و چون شهاب الدین پسر سلطان ناصر الدین والی مالوه از پدر رنجیده قصد ملازمت سلطان نمود و چون شهاب الدین قریب سیوری از اعمال مالوه فرود آمد سلطان اسپ و خلعت فرستاد و بار پیغام کرد که اگر چندیری را که توابع مالوه است سپارد بنوعی امداد او کرده شود که سلطان ناصر الدین بر او دست نداشته باشد - اتفاقاً شاهزاده شهاب الدین را مانعی چند پیش آمده از مالوه بدر نیامد - چنانچه در طبقه مالوه ذکر یافته - و سلطان سکندر در بیست و ششم ماه شعبان سنه اربع عشر و تسعمائه از قلعه نور کوچ نموده در ماه ذی قعدة سنه مذکور کنار آب سپره^(۱) فرود آمد - و این بخاطر سلطان رسید که چون قلعه نور بغایت محکم است اگر بدست مخالفان در آید مشکل میتوان بدر آورد - بنابراین قلعه دیگر بر دور آن قلعه ساخت تا دشمن را دستی بر آنجا نباشد - و ازین دغدغه خاطر جمع کرده به قصبه بهار^(۲) آمده یکماه توقف کرد - درین اثنا نعمت خاتون زن قطب خان لودی با شاهزاده جلال خان آمده بلشکر سلطان ملحق شده - سلطان بدین ایشان رفته دلجوئی نمود - بعد از چند روز سوکار کالپی بجایگزین شاهزاده جلال خان نامزد کرده صد و بیست راس اسپ و پانزده زنجیر فیل و مبلغی نقد عنایت کرد - و او را همراه خاتون بجانب کالپی رخصت نمود *

(۱) در طبقات اکبری آب سرود و در تاریخ فرشته آب سده مرقوم است ۱۲

مصحح *

(۲) در طبقات اکبری لبهاریو در تاریخ فرشته بهار مذکور است ۱۲ مصحح *

طلوع سپید در سنه ثلاث عسرو تسعمائنه عزم تسخیر قلعه نور از توابع مالوه فرموده بجلال خان حاکم کالپی حکم فرمودند که رفته نور را محاصره نمایند - و اگر اهل قلعه بصلح در آیند از مصالحه در نگذرد - جلال خان لودی رفته قلعه را محاصره نمود - سلطان هم بعد از چند روز به نور رسید - روز دوم که سلطان جهت دیدن قلعه سوار شد جلال خان لشکر خود را آراسته در راه ایستاد تا جمعیت او بنظر در آید و مجرای خدمت او شود - لشکر خود را سه فوج ساخته بود یک فوج پیاده و یک از سواران و یکی از فیلان - سلطان کثرت او را دیده رشک برد و قرار ضایع کردن او داد - قلعه غایت استحکام داشت - چون مدت یک سال قلعه را محاصره داشت و هشت کوه طول آن قلعه بود لشکریان هر روز بجنگ قلعه می رفتند و کشته میشدند - بعد از آنکه چند روز برین فوج گذشت سلطان فرمود که مردم بیل و کلنگ و تیر و غیره جهت کندن حصار بهم رسانیده مستعد جنگ باشند - اهل لشکر بفرموده عمل نموده از همه طرف جنگ انداختند - سلطان بر بام محل ایستاده تماشا میکرد - دید که در قلعه از یک جانب شگاف کردند - در ساعت از اندرون مسدود نمودند - و مردم بسیار تلف شدند و امروز فتح قلعه میسر نیست لشکر را برگردانیده فرود آورد - درین اثنا بر سر گرفتن جلال خان آمد - اکثر مردم خوب او را بدلاسا بطرف خرد آورد و جمعیت او را برهم زد - بعد از آن دو فرمان صادر فرمود یکی درباب بستن جلال خان بنام ابراهیم خان نوحانی و سلیمان قرملی و دیگر امرا - و دیگری باسم میان بهوره و سعید خان و ملک آدم - و خوانین مذکور جلال خان و شیر خان را مقید ساختند - و نیز بموجب حکم زنجیر کرده بقلعه اوت نگر^(۱) برده بمکانظت پرداختند - و بعد ازین واقعه اهل قلعه بسبب

و مردانگی می دادند - نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات سلطان وزیده از جاذب ملک علاءالدین دیوار قلعه شگافته شد - و جوانان مردانه در آمده جهاد کردند و هر چند اهل قلعه فریاد الامان بر آوردند بگوش کسی نرسید و از اطراف رخنه ها شد و قلعه مستغرق شد - راجپوتان در خانه ها و حویلیها خزیده جنگ میکردند و عیال خود را می کشتند و می سوختند - درین میان تیری بیستم ملک علاءالدین رسید و کور کرد - سلطان بعد از فتح لوازم شکر ب تقدیم رسانیده قلعه را حواله مکن^(۱) مجاهد خان نموده بتخانها بر انداخت و بنای مساجد فرمود - و چون سلطان رسیده بود که مجاهد خان از راجه اوت نگر رشوت گرفته تعهد برگردانیدن سلطان نموده بتاریخ شانزدهم سنه ثلاث عشر و تسعمائه ملاجمن خاص حاجب را که از مخلصان مجاهد خان بود مقید ساخته بملک تاج الدین کنبو^(۲) سپرد و باصرا که در دهولپور بودند حکم صادر شد که مجاهد خان را مقید سازند * و در محرم سنه ثلاث عشر و تسعمائه بجانب آگره کوچ شد - در اثنای راه آزار تمام از تنگی راه و بی آبی بلشکر رسید - چنانکه یک کوزه آب به پانزده تنکه رسید - و جمعی که دران راه از تشنگی و تنگی راه تلف شده بودند حسب الحکم بشماره در آوردند هشتصد کس بودند و بعضی مردم که آب می یافتند از غایت تشنگی چندان می خوردند که می مردند *

* بیت *

چو ایام هستی سرآمد بدهر * کند در دهان آب تاثیر زهر
بیست و هشتم ماه مذکور بدهلپور آمدند و از آنجا به آگره رفتند - در هنگام

(۱) در تاریخ فرشته بهیکن پسر مجاهد خان و در طبقات اکبری مکن و مجاهد خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کنبو مرقوم است ۱۲ مصحح *

اوده (۱) خان و احمد خان پسر خان جهان درین جماعت بودند - از تردد و دلیری اینها و مدد لشکر سلطانی راجپوتان شکست یافته جمع کثیر قتل و اسیر گشتند - سلطان اوده خان را ملک اوده خطاب داده رعایت کرد و بواسطه رسیدن برسات متوجه آگره شد - چون بدھولپور رسید جمع کثیر از امرای نامدار آنجا گذاشته با آگره رفته در برسات قرار گرفت - و بعد از طلوع سپید در سینه اثنا عشر و تسعمائنه جانب قلعه اوتنگر (۲) رفت - چون بدھولپور رسید عماد خان قمرلی و مجاهد خان را با چند هزار سوار و صد زنجیر فیل جانب اوتنگر تعین نموده توقف کرد - و خدمت حاجابی بقاضی عبد الواحد پسر طاهر کابلی سائن قصبه تانیسر و شیخ عمر و شیخ ابراهیم مقرر شد - ولایت کالپی بعد از فوت محمود خان لودی بر جلال خان پسر او مقرر شده بود - بهگن (۳) خان و حاجی خان برادران جلال خان بهم مخالفت نموده احوال خود را بسطان عرضه داشت کردند - سلطان فیروز اغوان (۴) را پیش ایشان فرستاد - اغوان طایفه اند قرین افغان و مجاهد خان را بدھولپور گذاشته بکنار آب چنبل نزول کرد - بهگن خان و حاجی خان بملازمت رسیده بعنایات مختار شدند - سلطان بتاریخ بیست و ششم ماه مذکور به اوتنگر آمده قلعه را محاصره نموده حکم کرد که تمام لشکر مستعد جنگ و پیکار شده بآلات حرب و ضرب همت بر تسخیر قلعه گمارند - سلطان بساعتی که اختر شناسان اختیار کرده بودند بنفس خود روی بکار زار آورده از اطراف جنگ انداخت - لشکریان چون مور و ملخ بقلعه چسپیده داد مردی

(۱) در تاریخ فرشته داود خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته ادیب نگر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته بهیکن ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته اوغان ثبت شده ۱۲ مصحح *

و از زمان آدم تا این زمان این طور زلزله در هند بوقوع نیامده و هیچکس
یاد ندارد - و گویند که در همان روز اکثر در بلاد هندوستان زلزله شده بود - بعد
از طلوع سهیل در سنه احدى عشر و تسعمائه جانب گوالیار حرکت کرد -
و یک و نیم ماه در دهولپور توقف نموده از آنجا کنار آب چنبیل نزدیک گذر
گورکھے (۱) فرود آمده چند ماه اقامت نمود - شاهزاده (۲) و جلال خان را با
خوانین دیگر آنجا گذاشته خود بعزیمت جهاد و غارت بلاد نهضت نموده
اکثر خلق را که در پشتها و کوهها خزیده بودند بزیر تیغ کشیده اسیر و غارت
فرمود - چون بواسطه عدم آمد شد بنجاره غله بلشکر کمتر میرسید اعظم
همایون (۳) احمد خان و مجاهد خان را بجهت آوردن غله روان ساختند -
و رای گوالیار اگرچه سر راه گرفت کاری نساخت * * شعر *

چو پروانه خود را زند بر چراغ * ز حسرت نهد بر دل خویش داغ
سلطان در اثنای سیر چون بموضع جناوا (۴) از اعمال گوالیار آمد - در آنجا
طلایه سلطان جهت پاسبانی لشکر ده کروه پیشتر بجانب غنیم رفته پاس
میداشت * * شعر *

مثل کاندران لشکر تیز جنگ * ببنداختی نامداری خدنگ
هنوز از کمان دور نا رفته تیر * خبر یافتی شاه گردون سریر
فوج رای گوالیار وقت مراجعت از کمین بر آمد و حرب سخت واقع شد -

(۱) در طبقات اکبری گننه و در تاریخ فرشته کوکبه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته شهزاده ابراهیم مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته اعظم همایون و احمد خان و مجاهد خان مرقوم است

۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته جنور مذکور است ۱۲ مصحح *

فزل نموده دو ماه در آنجا توقف کرد - بواسطه زبونی آب آنجا بیماری درمیانه مردم افتاده بنیاد وبا شد - راجه گوالیار نیز بملازمت پیش آمده صاحب خواست و سعید خان و بابو خان و رای گنیش که از سلطان گریخته پناه باو برده بودند از قلعه خود بدر کرده بکرماجیت پسر کلان خود را بملازمت فرستاد - سلطان او را با سپ و خلعت نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و بجانب آگره مراجعت کرد - چون دهلپور رسید آنجا را نیز به بیانکدري بخشیده باگره آمده برسات را گذرانید و بعد از طلوع سهیل در ماه رمضان سنه عشر و تسعمائه جهت تسخیر قلعه مندرایل لوی عزیمت بر افواخت - و یکماه در حوالی دهلپور توقف کرده افواج فرستاد که حوالی گوالیار و مندرایل را تاخت و تاراج کردند - بعد از آن خود رفته قلعه مندرایل را محاصره فرمود - و اهل قلعه آمان خواسته قلعه سپردند - سلطان بتخانها و کفایس خراب ساخته مساجد بنا فرموده میان مکن گماشته مجاهد خان را بر سر قلعه گذاشت - و خود بتاخت و تاراج آن نواحی در حرکت آمده خلق کثیر را اسیر و دستگیر ساخت و باغات و عمارات بیشمار مسمار کرده بجانب آگره روان شد - و چون دهلپور رسید قلعه را تعمیر نموده از رای بیانکدري تغیر داده حواله ملک قمرالدین ساخت و خود در آگره قرار یافته امرا را بجایگیرهای ایشان رخصت فرمود - درین حال روز یکشنبه سیم ماه صفر سنه احدی عشر و تسعمائه در آگره زلزله عظیم شد - چنانکه کوهها در لرزه آمد و عمارت های عالی و مضبوط از هم ریخت و زنده ها قیامت انگاشتند و مردگان حشر پنداشتند *

* شعر *

در نهد و احدی عشر از زلزلهها * گردید سواد آگره چون مرحلها
با آنکه بناهاش بسی عالی بود * از زلزله شد عالیها سافلها

۸۴
۹۱۵

استحکام قلعه و سرحد بودن محل بغی و فساد شده بود عماد و سلیمان با متعلقان خود از بیانه به سنبل رسیدند - بیانه را از عماد و سلیمان تغییر کرده بخواص خان دادند - و بعد از چند روز صفدر خان جهت عملداری آگره که از مضافات بیانه بود تعیین شد - عملد و سلیمان را شمس آباد و جلیسر و منگور^(۱) و شاه باد و پرگنات دیگر عنایت شد - و به عالم خان حاکم میوات و خان خانان نوحانی حاکم راپری حکم شد که با اتفاق خواص خان به تسخیر قلعه دهلپور پرداخته از تصرف رای بیانکدري^(۲) بر آورند و رای بقدم ممانعت پیش آمده مجادله و محاربه نمودن گرفت - و خواجه بین^(۳) که در دلاوران صف شکن بود در اینجا بشهادت رسید و هر روز جمعی کشته می شدند - چون این خبر بسطان سکندر رسید بی تابانه روز جمعه ششم ماه رمضان مذکور از سنبل بجانب دهلپور حرکت نمود - چون نزدیک دهلپور رسید رای بیانکدري متعلقان خود را در قلعه گذاشته بگوالیر رفت - متعلقان او از صدمه افواج سکندري نیم شب از قلعه برآمده گریختند - صباح سلطان در قلعه رفته دوگانه شکر بتقدیم رسانیده لوازم فتح بعمل آورد - لشکریان دست بغارت و خرابی دراز کرده خانها تاراج نموده باغات نواحی دهلپور را تا هفت کروهی از بیخ و بن بر انداختند - سلطان یکماه در آنجا توقف نموده بجانب گوالیر روان گشت - آدم لودی را با سایر امرا در اینجا گذاشته از آب چنبل گذشت - و کنار آب اسی عرف میدکی

(۱) در طبقات اکبری منگلور و در تاریخ فروخته کهنیل مرقوم است ۱۲

مصحح *

(۲) در طبقات اکبری بناکدري و در تاریخ فروخته بنایکدیو مذکور است ۱۲

مصحح *

(۳) در طبقات اکبری خواجه هیمن مرقوم است ۱۲ مصحح *

و سید محمد بن سعید خان از دهلی و ملا قطب الدین و ملا اله داد و صالح^(۱) از سرهند و سید امان و میران^(۲) سید حسن از قنوج آمدند - و جمعی از علما که همیشه همراه سلطان می بودند مثل سید صدرالدین قنوجی و میان عبد الرحمن ساکن سیکری و میان عزیز الله سنبلی نیز دران معرکه حاضر شدند - اتفاق علما بر آن شد که او را حبس کرده عرض اسلام باید نمود اگر ابا آورد باید کشت - تورهن^(۳) از اسلام آوردن ابا نمود کشته شد و سلطان علماء مذکور را انعام فرموده بجاهای خود رخصت داد - بعد از چند روز خواص خان دهلی را باسمعیل خان پسر خود سپرده حسب الحکم بسنبل آمده خلعت و نوازش یافت - درین وقت سعید خان شروانی از لاهور آمده ملازمت نمود - چون از جمله غدر اندیشان بود او را با قاتار خان و محمد شاه و سایر غداران از ولایت خود اخراج کرد - ایشان از راه گوالیر بگجرات رفتند - درین اثنا راجه گوالیر شهان^(۴) نام خواجه سرا را با تحف و هدایای نفیسه بخدمت فرستاد چون سلطان از خواجه سرا سخنان پرسید و او جوابهای ناملایم گفت سلطان ایلچی را از روی اعراض رخصت نموده با آمدن خود و گرفتن قلعه تهدید فرمود - درین وقت خبر فوت خان خانان قمرلی حاکم بیانه رسید - چندگاه بیانه را بر عماد^(۵) و سلیمان پسران خان خانان مقرر داشت - و چون بیانه بواسطه

(۱) در تاریخ فرشته ۷۰۱ اله داد صالح از سرهند مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری میران سید اخی و در تاریخ فرشته سید برهان و سید

حسن مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری لودهن و در تاریخ فرشته بودهن مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبری ربهان و در تاریخ فرشته نهال مذکور است ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته احمد مذکور است ۱۲ مصحح *

آواره ساخت * بعد آن در سنه خمس و تسعمائه جانب سنبُل عزیمت نمود - و در آنجا چهار سال اقامت نموده بامور مملکت نه پرداخت و بعیش و عشرت گذرانید - و بیشتر اوقات را صرف چوگان بازی و شکار می نمود - درین اثنا از بد عملی و بد کرداری اصغر حاکم دهلی خبر یافته بخواص خان حاکم ماجپور^(۱) حکم فرستاد که اصغر را گرفته بدرگاه فرستد - خواص خان حسب الحکم بجانب دهلی متوجه شد - پیش از آنکه خواص خان بد دهلی بیاید اصغر در شب شنبه ماه صفر سنه ست و تسعمائه از قلعه برآمده پیش سلطان به سنبُل رفته مقید گشت - خواص خان دهلی را متصرف شده بخدمت مشغول شد - نقل ست که زنارداری بود تورهن^(۲) نام در موضع کانهر^(۳) سکونت داشت - روزی در حضور بعضی مسلمانان اقرار کرده بود که اسلام حق است و دین من درست ست - این سخن ازو شایع شد و بگوش علما رسید - قاضی پیاره و شیخ بده^(۴) که در لکهنوتی^(۵) می بودند بتغقیض یکدیگر فتوی می دادند اعظم همایون حاکم آن ولایت زنا دار مذکور را همراه قاضی پیاره و شیخ بده پیش سلطان به سنبُل فرستاد - چون سلطان را باستماع مذاکره علمی رغبت بود علمای نامی را از هر طرف طلبیده میان قادن^(۶) بن شیخ خوجو و میان عبد الله بن آله داد تلبنی

(۱) در طبقات اکبری ماجپور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری لودهن و در تاریخ فرشته یودهن مذکور است ۱۲

مصحح *

(۳) در طبقات اکبری کانتپی و در تاریخ فرشته کانتپی ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته بدر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته قادر مذکور است ۱۲ مصحح *

مبارک خان موجی خیل لودی که در حین قید کردن بارکشاه جونپور حواله او کرده بودند درمیان شد - مبارک خان هر چند خواست که باطایف الحیل گذراند و خوانین را شفیع ساخت فایده نکرد و حکم شد که ازو حاصل چند ساله را موافق بغدادیست سلطانی تحصیل نمایند - اتفاقاً دران ایام سلطان بچوگان بازی برآمد - در اثنای چوگان باختن چوگان سلیمان پسر دریا خان شروانی بچوگان هیبت خان خورد - سر سلیمان شکست - میانه ایشان بر سر این مذاشقه رفت و رنجش شد - خضر برادر سلیمان جهت انتقام برادر خود قصداً چوگان بر سر هیبت خان زد و شور و غوغا برخاست - محمود و خان خانان هیبت خان را تسکین داده بمنزل بردند - سلطان از میدان برآمده بدرون محل رفت و بعد از چهار روز باز بچوگان بازی سوار شده - در اثنای راه شمس خان نامی از اقربای هیبت خان غضبناک ایستاده بود - چون خضر برادر سلیمان را دید چوگان بر سر او زد - و شمس خان را بفرموده سلطان لت بسیار کردند و سلطان برگشته بمحل در آمد - و بعد ازین بر امرای خود بدمظنه شد - بعضی امرا را که مخلص و دولتخواه شناخته بود به پاسبانی تعیین کرد - و امرا مسلح شده هر شب پاس میداشتند - درین ضمن بعضی در مقام مکر و غدر شدند و بیست و دو کس از سرداران اتفاق نموده شاهزاده فتح خان بن سلطان بهلول را بر قصد سلطنت تحریک کردند و سوگند و عهد درمیانه آورده قصد فتنه و فساد نمودند - شاه زاده این راز را نزد شیخ طاهر و مادر خود افشا نموده تذکره اسمی بد اندیشان ظاهر ساخت - شیخ مذکور و مادرش او را نصیحت کرده قرار دادند که آن تذکره از پیش سلطان سکندر برده دامن خود را از تهمت بغی پاک سازد - شاهزاده همچنان کرد - سلطان از غدر آن جماعت خبردار شده باتفاق وزرا بجهت تسکین فتنه هر کس را بناحیتی

رسید سلطان علاءالدین - دانیال پسر خود را باستقبال فرستاد - سلطان سکندر نیز محمود خان لودی و مبارک خان نوحانی را بمقابله او فرستاد - در موضع پاره طرفین بهم رسیده با یکدیگر بسخن صلح در آمدند - و قرار یافت که سلطان سکندر در ولایت سلطان علاءالدین دخل نکند - و همچنین ولایت سکندر را سلطان علاءالدین آزار نرساند و مخالفان او را پناه ندهد - بعد از صلح محمود خان و مبارک خان نوحانی مراجعت نمودند - و در قصبه پتنه از توابع بهار مبارک خان فوت شد - سلطان سکندر از قتلخپور بدرویش پور آمده چند ماه توقف نمود و آن ولایت اعظم همایون را مقرر شد - و ولایت بهار دریا خان پسر مبارک خان نوحانی یافت - درین وقت عسرت غله پدید آمد - بنابر رفاهیت رعایا زکوة غله را در کل ملک خود بخشیدند - و فرامین منع زکوة صادر فرمود و ازان روز باز زکوة غله برطرف شد - درین وقت سلطان بقصبه سارن آمده بعضی پسرگنات حوالی سارن که در تصرف زمینداران بود تغییر داده بجایگزین مردم خود مقرر کرد - و ازانجا از راه مهلی کپور^(۱) بجنونپور آمد و شش ماه در آنجا اقامت نموده جانب پتنه عزیمت فرمود - نقل ست که سلطان از سالباهن رای پتنه دختر طلبیده بود او ابا میکرد - سلطان جهت انتقام در سنه اربع و تسعمائه بجانب پتنه عزیمت کرد - چون به پتنه رسیده دست بتاراج برآورده از آبادانی اثری نگذاشت - چون بقلعه اندهوکر^(۲) که محکم ترین قلاع آن ولایت و حاکم نشین است رسید جوانان مردانه جلالتها نمودند - سلطان ازانجا بجنونپور رفت و چند روز اقامت نموده بامور مملکت پرداخت - درین اثنا حساب

(۱) در تاریخ فرشته مجهلی کده مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری مادهوکر و در تاریخ فرشته اندهوکره مرقوم است ۱۲

حسین از بهار بر سر سلطان سکندر آمد - سلطان سکندر در گذر گفت از آب گنگ گذشته به بنارس آمد - و خان خانان را پیش سالباهن پسر رای بهیفت فرستاد که او را دلاسا نموده بیارد - دران وقت در هژده گروهی بنارس سلطان حسین نزول نموده بود - سکندر بسرعت تمام بر سر او رفت - در اثنای راه سالباهن بخدمت رسید و بعد از مقابله جنگ صعب اتفاق افتاد - سلطان حسین هزیمتی شده بولایت پتنه رفت - سلطان با یک لک سوار تعاقب او نمود - در اثنای راه ظاهر شد که سلطان حسین بدیهار رفته بعد از نه روز سلطان برگشته باره ملحق شده متوجه بهار گشت - سلطان حسین ملک کندو را در حصار بهار گذاشته خود بکهل^(۱) گانو رفت - سلطان سکندر از منزل دیوبار بر سر ملک کندو^(۲) فوج تعیین نمود - کندو گریخت و بهار بدست گماشتگان سکندری در آمد - محبت خان را با چندی از امرا در بهار گذاشته بدرویش پور آمد و اردوی خود را گذاشته بجانب ترهت توجه نمود - رای ترهت استقبال نموده اطاعت کرد و چند لک تنکه خراج قبول نمود - مبارک خان را بجهت تحصیل خراج گذاشته باز بدرویش پور به لشکرگاه آمد - در شانزدهم شوال سنه احدی و تسعمائه خانجهان وفات یافت - احمد^(۳) خان پسر کلان او را بخطاب اعظم همایون امتیاز بخشیده بعد ازان بزیارت شیخ شرف منیری قدس سره به بهار رفته فقرا و مساکین آنجا را خوشوقت ساخت و باز بدرویش پور آمد و ازانجا بر سر سلطان علاءالدین بادشاه بنگاله روان گشت - چون به قتلقیور^(۴) بهار

(۱) در طبقات اکبری کیل گانو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کهندو مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته خسرو خان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ افوشه قتلغ پور ثبت شده ۱۲ مصحح *

درین اثنا حشم و مال خود را گذاشته فرار نموده به پتنه^(۱) رفت - سلطان
اموال و حشم او را نزد او فرستاد - چون سلطان به ازیل رسید باغات و زراعات
آنجا خراب کرده دست بتاراج بر آورد و از راه کره بدلمو رفت - و زن
شیر خان نوحانی را در حبالة خود در آورده بشمس آباد آمد و شش ماه
در آنجا اقامت انداخت و آخر بسنبل رفت و از سنبل باز بشمس آباد
توجه کرد و اکثر آن ولایت را که ماوای متمردان بود قتل و غارت کرد -
متمردان گریخته در موضع وزیر آباد خزیدند - اهل وزیر آباد را نیز قتل
و اسیر نمود و بشمس آباد آمده برسات در آنجا بسر برده * در سنه تسعمائه
بعزم گوشمال راجه بهیذ و تسخیر ولایت بهته حرکت کرد - و در اثنای
راه مواضع متمردان را خراب نموده هرکس که بدست می آمد اسیر و قتل
میشد - چون بکهان^(۲) کھاتی رسید در آنجا با برسنگه^(۳) پسر رای بهیذ
راجه بهته جنگ نموده برسنگه شکست خورده کھاتی را گذاشته بجانب
بهته گریخت - چون سلطان به بهته رسید راجه بهته بجانب موضع سرکچ
فرار نموده در اثنای راه فوت کرد - سلطان از سرکچ بجانب سندوار از
اعمال پتنه حرکت نمود - در آنجا افیون و کوکزار و نمک و روغن بغایت
گران شد - سلطان ازین جهت بجنونپور رفت - و اکثر اسپان در سفر
پتنه از محضت مود چنانچه بسیار مردم بی اسپ ماندند - رای
لکھمی چند پسر رای بهیذ و سایر زمینداران سلطان حسین نوشتند که
در لشکر سلطان سکندر اسپ نموده فرصت غنیمت است - سلطان

(۱) در تاریخ فرشته پتنه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کهان دکھانی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته نرسنگه مرقوم است ۱۲ مصحح *

آمد * سلطان در سنه سبع و تسعين و ثمانمائه باين جانب عزيمت فرموده - چون از آب گنگ گذشت و بدلمندو^(۱) رسيد باريكشاه با امرا بخدمت پيوست و بالتفات و عنايت ممتاز گشت - و از آمدن سلطان راى بتهند مبارک خان نوحاني را که در قيد داشت بخدمت فرستاد و از آنجا بکهکر^(۲) آمد - در آنجا زميندار بسيار اجتماع کرده بمقابله ايستاده کارزار نمودند و عاقبت شکست خورده علف تيغ گشتند و غنايم نامکصور بدست لشکريان سلطان افتاد - سلطان بجنوپور رفته بار ديگر باريكشاه را در جنوپور گذاشته مراجعت نمود - چون بکهکر رسيد خبر آوردند که از غلبه زمينداران باريكشاه در جنوپور نمي تواند بود - سلطان فرمود که محمد قرملي و اعظم همايون و خان خانان نوحاني از راه اوده و مبارک خان از راه کره بجنوپور رفته باريكشاه را مقيد ساخته بخدمت سلطان فرستادند - چون باريک را پيش سلطان آوردند او را به هيبت خان و عمر خان شرواني سپرد و خود از حوالي جنوپور بجانب قلعه چنار عزيمت نمود - بعضى امرای سلطان حسين شرقي که در آنجا بودند جنگ کرده شکست يافته بقلعه در آمدند - چون قلعه مستحکم بود سلطان بمحاصره نه پرداخته بجانب کنتت^(۳) رفت - راى بهيئند^(۴) راجه آنجا استقبال نموده اطاعت کرد - سلطان کنتت من اعمال بهته را بار داد و بجانب اريل نهضت نمود - راى بهيئند متوهم شده

(۱) در تاريخ فرشته دلمپور مذکور شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاريخ فرشته کاته کده مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري کنتت و در تاريخ فرشته کته مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري راى بهيل و در تاريخ فرشته راى باليهدر مذکور است

اطاعت در آمد و برادر زاده خود را بخدمت فرستاده تا بیانه مشایعت سلطان کردند - سلطان شرف حاکم بیانه پسر سلطان احمد جلوانی از در اخلاص در آمد - سلطان فرمود که بیانه بگذارد تا عوض آن جلیسر و چندوار و مارهره و سکیته داده شود - سلطان شرف عمر خان شروانی را همراه گرفته به بیانه آمد تا کلیدهای قلعه بسپارد - چون به بیانه رسید نقض عهد نموده قلعه بیانه را محکم ساخت - سلطان سکندر باآگره آمد - هیبت خان که از توابع سلطان شرف بود در آگره متحصن شد - سلطان چند امرا را بر سر قلعه آگره گذاشته خود به بیانه آمد و در کار محاصره مبالغه بکار داشت - چون کار بر سلطان شرف تنگ شد از روی عجز آمان خواست و در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه بیانه فتح شد - ولایت بیانه بجایگزین خانان قرملي مقرر گشت - و سلطان شرف را اخراج فرمود و او بگوالیر رفت و سلطان بدلهلی مراجعت کرد و بیست و چهار روز در دهلی توقف نمود - درین اثنا خبر رسید که زمینداران ولایت جونپور و بھکوتیان^(۱) و دیگر مردم قریب به یک لک پیاده و سوار جمع شده مبارک خان را بی جا ساخته اند شیر خان برادر مبارک خان بشهادت رسید - و مبارک خان در گذر جوسا^(۲) و بیاک آب گنگ که الحال شهر الهاباس آبادان شده و از بناهای حضرت خلیفه الهی است میگذشت بدست ملاحان گرفتار شد - درین حال رای بتهند^(۳) راجه بهته خیر دار شده مبارک خان را اسیر ساخت - بارکشاه از غلبه آن طایفه از جونپور بدریاباد پدش محمد قرملي که بکالا پھار اشتھار داشت

(۱) در طبقات اکبری بھکوتیا مرقوم است ۱۲ مصحف *

(۲) در طبقات اکبری جوسی بیاک مذکور است ۱۲ مصحف *

(۳) در طبقات اکبری رای نهند و در تاریخ فوشته رای شهدیو راجه نهقه

مرقوم است ۱۲ مصحف *

که میر عدل بود - بعد از چندگاه سلطان سکندر بجانب پیرگنده راپری عزیمت نمود - عالم خان ^(۱) برادر سلطان سکندر در حصار راپری و چندوار چند روز متحصن شد - آخر گریخته پیش عیسی بن تاتار خان در پتیالی ^(۲) رفت - ولایت راپری بخان خاندان نوحانی ^(۳) مقرر شد - سلطان هفت ماه در اتاوه توقف نموده عالم خان را از اعظم همایون جدا کرده نزد خود آورد و اتاوه را باو انعام نمود - اسمعیل نوحانی را بجهت صلح نزد بارکشاه بجونپور فرستاد و خود بر سر عیسی خان پتیالی رفت - عیسی خان بعد از مقابله زخمی گشت و آخر از روی عجز اطاعت نمود و بهمان جراحات فوت شد - رای گزیدش ^(۴) که موافق بارکشاه بود آمده بساطان پیوست - پتیالی را باو داده بر سر بارکشاه رفت - بارکشاه از جونپور بقتوج آمد و طرفین را مقابله روی نمود - مبارک خان گرفتار شد و بارکشاه شکست یافته به بداون رفت - سلطان او را بنوازش خوشدل ساخت و همراة بجونپور برده بدستور سابق بر تخت سلطنت جونپور و شرقیه نشاند - اما بعضی پیرگنات جونپور را بامرای خود تقسیم نمود و همه جا حاکم گذاشت - و از آنجا بکوتله و کالپی آمده کالپی را از اعظم همایون پسر شاهزاده خواجه بایزید تغیر داده بمحمود خان لودی داد و از آنجا بجهترة آمد - و تاتار خان حاکم آنجا کمال اطاعت و انقیاد نمود و جهترة را باو مقرر نمود و بجانب گوالیار حرکت کرد - خواجه محمد قوملی را با خلعت خاص پیش فرستاد تا راجه مان را امیدوار سازد - راجه نیز بعد از رسیدن او از در

(۱) در تاریخ فرشته علاءالدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته تیپالی مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته قوملی ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته رای کیلان مذکور است ۱۲ مصحح *

حسن خان ، (۱) محمود خان ، شیخ اعظم همایون ، و از اصرای نامی پناهگاه
 و سه کس بودند - خان جهان بن خانجهان ، مبارک خان نوحانی ،
 محمود خان لودی ، عیسی خان بن تاتارخان لودی ، خان خانان ،
 شیخ زاده محمد قرملی ، خان خانان نوحانی ، اعظم همایون شروانی ،
 دریا خان پسر مبارک خان نوحانی ، نایب بهار عالم خان لودی ، جلال خان
 پسر محمود خان لودی ، شیرخان لودی نایب کالپی ، مبارک خان لودی ،
 خیل احمد خان پسر مبارک خان لودی ، عماد پسر خان خانان قرملی ،
 سعید خان پسر مبارک خان لودی ، عمر خان شروانی ، محمد شه لودی ،
 بابو (۲) خان شروانی ، حسین قرملی نایب سارن ، سلیمان قرملی پسر دوم
 خان خانان قرملی ، عثمان قرملی ، اسمعیل نوحانی ، تاتارخان قرملی ،
 شیخ زاده محمد پسر عماد قرملی ، شیخ جمال عثمان ، مولانا محمد نایب
 عرض پسر مولانا سلیمان ، شیخ احمد قرملی ، آدم لودی ، حسین برادر
 آدم لودی ، کبیر خان لودی ، نصیر خان لودی ، غازی خان لودی ،
 تاتار خان حاکم چهره (۳) ، مولانا جمن کذبو حجاب خاص - مجد الدین
 حجاب خاص ، شیخ عمر حجاب خاص ، شیخ ابراهیم حجاب خاص ، قاضی
 عبد الواحد پسر طاهر کاملی (۴) حجاب خاص ، سفیل حجاب خاص ،
 خواص خان ، بهوره پسر خواص خان ، خواجه نصر الله مبارک خان ،
 اقبال خان حاکم قصبه باری ، خواجه اصغر پسر قوام حاکم دهلی ، شیرخان
 برادر مبارک خان نوحانی ، عماد الملک کذبو متعلق دریا خان نوحانی

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته حسین خان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری بابر خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری جتوره و در تاریخ فرشته تجارت مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته کابل مرقوم است ۱۲ مصحح *

سنه اربع و تسعين و ثمانمائه وفات يافت - مدت سلطنت او سي و هشت سال و هشت ماه و هشت روز بود *

* شعر *

گر افراسيابست و رپور زال * بيايد ز دست اجل گوشمال
 بجایى که ساقى مقرر نمود * مجال است چيزى بمردى فزود
 اگر پادشاه است و ز خر فروش * رساند اجل صوت مرگش بگوش
 و این قطعه در تاريخ فوت او يکى از شعرا گفته است *

بهشت صد و نود چار رفت از عالم
 خديو ملک ستان و جهان کشا بهلول
 به تيغ ملک ستان بود ليک دفع اجل
 بود محال بشمشير و خنجر مصقول

ذکر سلطان سکندر بن سلطان بهلول

چون سلطان و داع جهان فاني نمود شاهزاده نظام خان در دهلي بود بسوخت هرچه تمامتر از قصبه جلايى خود را بتابوت سلطان بهلول رسانيد - و نعتش پدر را بدهلي فرستاده بانفاق خانجهان و خان خانان و ساير امرا در روز جمعه هفدهم شهر شعبان سنه اربع و تسعين و ثمانمائه قريب بقصبه جلايى بر بالايى بلندي که دريسار آب بيايه واقع است و آن را کوشک فيروز مي گویند بر سرير سلطنت جلوس نموده مخاطب بسطان سکندر گشت *

* شعر *

چو بفهفت مه رخ به نيلى نقاب * عيان کرد رو از افق آفتاب
 سمن ريخت ليکن شگفت ارغوان * بغوبت رسد هر گل از بوستان
 دران وقت شش پسر داشت - ابراهيم خان ، جلال خان ، اسمعيل خان ،

حسین فرصت یافته بجنوپور آمد و امرای سلطان بهلول جنوپور را گذاشته پیش قطب خان بمحجولې رفته و در آنجا نیز استقامت نه نموده با سلطان حسین قتا رسیدن کومک بمدارا گذرانیدند - سلطان بهلول زبونی لشکر خود را که با قطب خان همراه بودند دریافته باریک شاه پسر خود را بمدد فرستاد و خود نیز از دنبال متوجه جنوپور شد - سلطان حسین تاب نیارده به بهار رفت - چون سلطان بهلول بقصبه هلدی رسید خبر فوت قطب خان لودی شایع شد - چند روز بلوازم تعزیت پرداخته بجنوپور رفت و باریکشاه را بر تخت سلطنت شوقیه نشانده آنجا گذاشت - و خود بجانب کالپی آمده کالپی را باعظم همایون پسر شاهزاده خواجه بایزید داده از راه چندوار بدھولپور رفت - و رای دھولپور استقبال نموده صد من طلا پیشکش داد و از دولت خواهان شد - چون سلطان بهلول به پرگنه باری آمد اقبال خان حاکم آنجا خدمتگاری نموده ملازم شد و او نیز صد من طلا پیشکش کرده باری را بجایگز خود گرفت - چون به توابع رتنپور آمد آنجا قاراج نموده زراعت و باغات آنجا را خراب کرد و بدھلی آمده قرار گرفت - بعد از چند وقت بحصار^(۱) رفت و باز بدھلی آمد و بعد از چندگله بطرف گوالیار در حرکت آمد - راجه مان حاکم گوالیار هشتاد لک تنگه پیشکش گذرانیده کمال انقیاد و اطاعت نمود - سلطان گوالیار را باو عنایت نموده بطرف ایتاوه رفت و ایتاوه را از سکیت سنگ^(۲) پسر رای داندو تغیر داده مراجعت کرد - و در اثنای راه بیمار شده در موضع مدولی^(۳) از اعمال قصبه سکیت در

(۱) در طبقات اکبری حصار فیروزه مذکور است ۱۲ مصحف *

(۲) در طبقات اکبری سکت سنگه مرقوم است ۱۲ مصحف *

(۳) در طبقات اکبری بلاولی مذکور است ۱۲ مصحف *

پایاب بود گذرانیده - سلطان حسین تاب مقاومت نیاورده بولایت
بهته (۱) رفت *

* شعر *

شیری که خورده سیلی سر پنجه هزبر
بار دگر قرار نگیرد برادرش
بازی که صید از کف شاهین برون کند
زان پس بصیدگاه شمارد بدو ترش

راجه بهته باستقبال آمده چند لک تنگه با چند اسپ و فیل پیشکش
گذرانید و فورج همراه نموده تا جونیپور مشایعت نمود - بعد ازان سلطان
بهلول لوای عزیمت بر افراخته متوجه جونیپور شد - سلطان حسین جونیپور
را گذاشته از راه بهرایچ بقنوج رفت - سلطان بهلول نیز بطرف قنوج حرکت
کرده در کنار آب رهب مقابله نمود - بعد از جنگ و کارزار هزیمت که
جبلی و طبعی سلطان حسین بود بفعل آمد و حشم و اسباب سلطنت او
بدست لودیان افتاد - و حرم او بی بی خانزاده (۲) که دختر سلطان علاء الدین
نبیره خضر خان بود گرفتار شد - و سلطان بهلول مکافات آن عقیقه
نمود - چون سلطان بهلول بار دیگر متوجه تسخیر جونیپور شد بی بی
خانزاده خود را بکیله خلاص کرده بشوهر رسانید - درین دفعه سلطان بهلول
جونیپور را متصرف شده بمبارک خان نوحانی داد - قطب خان و خان جهان
و دیگران را در قصبه مخچولی (۳) گذاشته خود بطرف بداون رفت - سلطان

(۱) در تاریخ فرشته نهته ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری بی بی خندا و در تاریخ فرشته بی بی خونزه مرقوم است

۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری قصبه محموتی و در تاریخ فرشته قصبه مخچولی مذکور

است ۱۲ مصحح *

و غذایم ناممکن بود بدست لودیایان در آمده باعث ازدیاد قوت و مکنت
 سلطان بهلول شد - سلطان باز به راپری رفت و سلطان بهلول قریب
 بموضع دهوپامئو فروگ آمد - درین اثنا خبر فوت خانجهاں که در دهلی
 بود بساطان بهلول رسید - سلطان پسر او را خانجهاں خطاب کرده جای پدر
 باو مسلم داشت - و از انجا بر سر سلطان حسین به راپری آمده بعد از محاربه
 بفتح اختصاص یافت - در وقت فرار و عبور آب اکثری از فرزندان و عیالان
 سلطان حسین غریق بحر فنا شدند - و چون سلطان حسین بجانب گوالیار
 رفت طایفه بهدرویه^(۱) در نواحی هتکاننت در اردوی او دست انداز
 و تاراج بسیار کردند - و چون بگوالیار رسید رای کورت سنگهه راجه گوالیار
 خادمانه سلوک نمود و چند لک تنکه و خیمه و سرا پرده و اسب و فیل
 و شتر پیشکش نمود و در زمره دولتخواهان منتظم گشت و فوجی همراه
 سلطان حسین روان نمود و نا کالپی مشایعت کرد - و در خلال این احوال
 سلطان بهلول بقصد ایتاوه رفت - ابراهیم خان برادر سلطان حسین و هبیت خان
 عرف ملک کرکر در ایتاوه متحصن شده سه روز جنگ کردند و آخر امان
 خواسته ایتاوه سپردند - سلطان بهلول ایتاوه بابراهیم خان نوحانی داد و چند
 پرگنه را بموجب رای داند و عطا کرده با لشکرگران بر سر سلطان حسین
 آمد - چون بموضع راکانو که از توابع کالپی است رسید سلطان حسین بمقابله
 آمد و مدت چند ماه محاربه نمودند - درین اثنا رای ملوک چند^(۲)
 حاکم ولایت بکسر^(۳) بخندمت سلطان بهلول آمده سلطان را از جائیکه

(۱) در طبقات اکبری بهدرویه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته تلوک چند مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کهنه مرقوم است ۱۲ مصحح *

آورده حالا صلاح در آنست که با سلطان بهلول صلح نموده مراجعت نمایند و ولایت آن طرف آب گنگ از شما باشد و این طرف از سلطان بهلول - طرفین راضی شده ترک نزاع نمودند - سلطان حسین باعتمان صلح کوچ نموده بنگاه را گذاشته روانه شد - سلطان بهلول وقت یافته بنگاه سلطان حسین را تاراج کرد و خزاین و فیلان و غنائم نامحصور بدست آورد و چهل نفر از امرای نامی سلطان حسین مثل قتلغ خان وزیر که اعلم علمای وقت بود و ملک بدهو نایب عرض و غیره اسیر شدند و قتلغ خان را زنجیر نموده بقطب خان لودی سپردند - سلطان بهلول تعاقب نموده بعضی پرگنات سلطان حسین را مثل شمس آباد و کنپل و پتیالی و سکیت و کول و مارهییره و جلایی (۱) را متصرف شده در هر پرگنه شقدار تعیین کرد - چون تعاقب از حد گذشت سلطان حسین برگشته نزدیک موضع آرام بهجو (۲) از اعمال را بری بمقابله و مقاتله ایستاده و آخر بصلح قرار گرفت - مشروط بر آنکه سلطان حسین و سلطان بهلول بولایت خود و حد قدیم خود قانع بوده باشند - بعد از صلح سلطان حسین براپری رفت و سلطان بهلول بموضع دهویامئو (۳) آمد - و بعد از مدتی باز سلطان حسین بر سر سلطان بهلول آمد و در نواحی موضع سونهاد (۴) محاربه سخت افتاد و سلطان حسین باز هزیمت یافت *

* شعر *

چو بخت سست بود از کمان سخت چه سود
ببخت کار کند در صف مصاف خدنگ

(۱) در تاریخ فرشته جالیر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته رام پنجهره ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری هریامو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبری سونها و در تاریخ فرشته سذهارن مذکور است ۱۲ مصحح *

نموده در ارسکهر^(۱) چند روز طرفین را مقابله شد و آخر بصلح انجامید - سلطان حسین بطرف اتاوه رفت و سلطان بهلول بدهلې آمد - درین وقت بی بی راجی در اتاوه در گذشت - کلیان مل پسر رای کرتب سنگه راجه گوالیار و قطب خان لودی پیش سلطان حسین آمدند - چون قطب خان سلطان حسین را با سلطان بهلول در مقام پرخاش یافت بنیاد خوش آمد کرده گفت که بهلول از نوکران شماست او را دم برابری نمی رسد و من تا دهلې را بتصرف شما در نیارم قرار نگیرم - و باطائف الحیل از سلطان حسین رخصت گرفته نزد سلطان بهلول آمد و گفت بحیله و تدبیر از دست سلطان حسین خلاص شده ام او را در مخاصمت با شما راسخ یافتم شما را در فکر کار خود باید بود - درین اثنا سلطان علاء الدین در بداؤن در گذشت - سلطان حسین از اتاوه جهت تعزیت او بداؤن آمد و بعد از مراسم تعزیت بداؤن را از پسر سلطان علاء الدین تغیر داده متصرف شده این بی مروتی بخود روا داشت و از آنجا بجانب سبیل رفت - و مبارک خان پسر تاتار خان حاکم سبیل را مقید کرده بسارن فرستاد و خود با لشکر عظیم و یکهزار فیل بدهلې آمده در ماه ذی الحجه سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه گزار آب جون قریب گذر جوسا^(۲) نزل نمود - سلطان بهلول حسین خان پسر خانجهان را بجانب میرت روان کرد و خود از سرهند بدهلې آمد و طرفین را مدتی بمحاربه و کارزار گذشت - شوقیه از روی کثرت و ایهت کمال غلبه داشتند - آخر الامر قطب خان کس پیش سلطان حسین فرستاده پیغام داد که من بنده احسان بی بی راجی ام وقتی که در جونپور محبوس بودم انواع احسان در حق من بظهور

(۱) در تاریخ فرشته سنکهره و در طبقات الرشکر مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری کهنه و در تاریخ فرشته کچه ذکر شده ۱۲ مصحح *

آورد - درین حال قطب خان پسر حسین خان افغان و مبارز خان و رای پرتاب با سلطان حسین شرقی موافق شدند و سلطان بهلول را قوت مقاومت ننماد مراجعت کرده بدلهلی آمد - و بعد از چند روز سلطان بهلول بواسطه انتظام مهمام پنجاب و تغیر حاکم ملتان عزیمت ملتان نموده قطب خان لودی و خانجهان را به نیابت خود در دهلی گذاشت - سلطان بهلول هنوز در راه بود که خبر رسانیدند که سلطان حسین با لشکری آراسته و فیلان کوه پیکر عزیمت دهلی نموده می آید - سلطان مراجعت نموده از دهلی بچندوار رفته مقابله نمود و تا هفت روز افواج طرفین بمکاربه گذرانیدند - درین اثنا احمد خان میواتی و رستم خان حاکم کول بسلطان حسین پیوستند و قاتار خان لودی با سلطان بهلول موافقت نمود - بعد از امتداد مکاربه قرار یافت که تا سه سال هر کدام بولایت خود قانع باشند و ترک نزاع و جدال بکنند - بعد از صلح سلطان حسین اتاوه را محاصره کرد - سلطان بهلول بدلهلی آمده سه سال اقامت نموده در سر انجام سپاهی و رعیتی کوشید - و دران میان سلطان بهلول بر سر احمد خان میواتی رفت - چون بمیوات رسید احمد خان اطاعت نموده آمده سلطان بهلول را دید - درین وقت احمد خان پسر یوسف خان جلوانی در بیان خطبه بنام سلطان حسین خواند - چون سه سال گذشته بود سلطان حسین با یک لک سوار و یک هزار فیل بدلهلی آمد - سلطان بهلول از دهلی برآمده در قصبه نهواره^(۱) مقابله نمود - خان جهان باعث شده بصلح قرار داد - سلطان حسین باتاوه رفت و سلطان بهلول بدلهلی آمد - بعد از اندک زمانی باز سلطان حسین بر سر سلطان بهلول آمد - سلطان بهلول از دهلی استقبال

(۱) در طبقات اکبری نهواره و در تاریخ فرشته نهواره مرقوم است ۱۲ مصحح *

کرده بود - محمد شاه هر تیری را که دست کرد بی پیکان از ترکش برآمد -
آخر الامر بشمشیر در آمده چند کس را انداخت - ناگاه تیری از دست
مبارک گنگ بگلوئی محمد شاه رسید و بهمان زخم از اسب افتاد و در
گذشت *

* شعر *

مادر گیتی ندارد زاده کورا نکشت
دل منه بر مهر این زال پدر کش زینهار
چون اجل نی شاه ببند نی گدا روز قضا
سلطنت ندهد سرور و سروری ناید بکار
من گرفتم شرق تا غرب جهان یکسر قراست
نی اجل خواهد ستانید از تو روز اضطرار

بعد از آن سلطان حسین با سلطان بهلول صلح کرد و عهد بستند که تا چهار سال
هر کدام بولایت خود قانع باشند - و رای پرتاب که قبل ازین با محمد شاه
یکمی بود بسلطان بهلول پیوست - و قتیکه سلطان حسین از قنوج کوچ کرده
کنار حوضی که آنرا هریبه^(۱) گویند فرود آمد - قطب خان لودی را از جونپور
طلبیده با سپ و خلعت امتیاز بخشید و نزد سلطان بهلول فرستاد -
و سلطان بهلول نیز شاهزاده جلال خان را بتعظیم و تکریم و انعامات خوشدل
ساخته بخدمت سلطان حسین رخصت کرد - سلطان بهلول بعد از چندگاه
شمس آباد را از تصرف جونا خان آورده به رای کرن داد - و بر سنگه^(۲) پسر
رای پرتاب آمده سلطان را ملازمت نمود - قبل ازین رای پرتاب نیزه که دران
روزگار بمثابه علم سردار می بوده است و نقاره از دریا خان بزور گرفته بود -
دریا خان بخیال انتقام بر سنگه پسر او را باستصواب قطب خان بقتل

(۱) در طبقات اکبری هرسه مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نرسنگه ثبت شده ۱۲ مصحح *

سلطان بهلول این خبر را شنیده فوجی بر سر ایشان فرستاد - شاهزاده حسین خان خواست که شاهزاده جلال خان را همراه کند و کس بطلب او فرستاد - درین وقت سلطان شه گفت توقف کردن مصلحت نیست - جلال خان از دنبال میرسد و بجانب قنوج روان شد - اتفاقاً فوج سلطان بهلول آمده در جای ایشان ایستاده شد - شاهزاده جلال خان بموجب طلب شاهزاده حسین خان از لشکر محمد شاه بر آمده جانب چهره روان شد - فوج سلطان بهلول را جلال خان پنداشت که فوج حسین خان است نزدیک آمد - فوج سلطان بهلول جلال خان را گرفته پیش سلطان آوردند - و او عوض قطب خان دانسته در بقد کرد - محمد شاه تاب مقاومت نیاورده بطرف قنوج رفت - سلطان بهلول تا آب گنگ تعاقب نموده غنیمت گرفته بر گردید * وقتی که شاهزاده حسین خان در سنه خمس و خمسين و ثمانمائه پیش بی بی راجی آمد - و بسعی والده و اعیان دولت شرقیه بر تخت سلطنت جلوس کرده بسلطان حسین مخاطب گشت - چنانچه در طبقه شرقیه بتفصیل قلم زد؛ ملک جواهر سلک شده ملک مبارک گنگ و ملک علی گجراتی و سایر امرا را بر سر محمد شاه که در کنار آب گنگ در گذر راجگر فرود آمده بود تعیین فرمود - چون لشکر سلطان حسین نزدیک رسید بعضی امرا که همراه محمد شاه بودند جدا شده آمدند - محمد شاه با صد نفر گریخته در باغی که دران نواحی بود در آمد - او را درانجا محاصره نمودند * بیت *

بوقتی که دولت باو یار بود * زره پیش تیرش نمد می نمود
در آن گه که بختش نشد دستگیر * نکردی خدنگش گذر از حریر
محمد شاه چون در تیر قادر انداز بود دست به تیر و کمان کرد بی بی
راجی با سلاح دار او راست آمده پیکان تیرهای ترکش محمد شاه را دور

سلطان بهلول بود بساطان بهلول ارزانی باشد - محمد شاه بجونپور رفت و سلطان بهلول بدلهی مراجعت کرد - وقتی که نزدیک دهلی رسید شمس خاتون خواهر قطب خان پیغام کرد که مادام که قطب خان در بند سلطان محمد شاه است سلطان را قرار و خواب و آرام حرام است - سلطان متأثر گشته از دهنکور مراجعت نموده بر سر محمد شاه رفت - محمد شاه نیز از جونپور روان شد - چون بشمس آباد رسید شمس آباد را از رای کرن که از جانب سلطان بهلول حاکم بود گرفته بجونا خان داد - رای پرتاب که سابقاً اتفاق داشته غلبه محمد شاه را ملاحظه نموده بمحمد شاه پیوست - محمد شاه بسرستی آمد و سلطان به رهبری که قویب سرستی بود نزول نموده چند روز جنگ انداخت - محمد شاه از سرستی بکوتوال جونپور نوشت که برادرم حسن خان و قطب خان پسر اسلام خان لودی را بقتل رساند - کوتوال عرض نمود که بی بی راجی ایشان را بذوئی محافظت می نماید که مرا برقتل ایشان دستی نیست - محمد شاه والد خود را از جونپور طلب نمود که او را با حسن خان برادرش صلح دهد و پاره ولایت را به حسن خان دهد - بی بی راجی از جونپور چون روان شد کوتوال شاهزاده حسن خان را بقتل رسانید - بی بی در قنوج بعزای حسن خان مشغول شده پیش محمد شاه نیامد - محمد شاه بوالده نوشت که سایر شاهزاده ها این حال پیدا خواهند کرد - خدمت والده عزای همه را یکبارگی بجا آر - محمد شاه بادشاه قهار جبار سفاک خونریز بود - امرا ازو در بیم و هراس بودند - روزی شاهزاده حسین خان برادر محمد شاه باتفاق سلطان شه و جلال خان اجودهنی بعرض محمد شاه رسانید که لشکر سلطان بهلول داعیه شبیخون بر سر ما دارد - سی هزار سوار و سی زنجیر فیل از محمد شاه گرفته بعزیمت سر راه بردشمن گرفته در کنار چهرنه ایستادند -

ابراهیم شاه حاکم جونپور متصرف بود از سلطان محمود باشد - و هفت زنجیر
 فیل سلطان محمود که در شکست فتح خان بدست سلطان بهلول افتاده
 پس فرستاد - و قرار یافت که شمس آباد را بعد از برسات سلطان بهلول از
 جونا خان که از جانب سلطان محمود حاکم بود بگیرد - بعد ازین سلطان
 محمود بجونپور رفت - و سلطان بهلول بمیعاد مقرر فرمان بجونا خان
 نوشت که از شمس آباد بیرون رود - او اطاعت نکرد - سلطان بهلول بر سر او
 رفت و جونا خان گریخت - سلطان بهلول شمس آباد را به رای کون داد -
 سلطان محمود این خبر شنیده بر سر سلطان بهلول آمد - قطب خان
 و دریا خان بر لشکر سلطان محمود شبیخون زدند - ناگه اسپ قطب خان
 سکندری خورده قطب خان از اسپ جدا شد و دستگیر گشت - سلطان
 محمود او را بجونپور فرستاد و هفت سال در بند ماند - سلطان بهلول
 شاهزاده جلال خان و سکندر و عماد الملک را مقابل فوج سلطان محمود
 بمدد رای کون که در قلعه بود گذاشت و خود بمقابله سلطان محمود
 پرداخت - درین اثنا سلطان محمود بیمار شده رخت هستی بر بست *

* شعر *

درین شیشه هم زهر و هم شکر ست * گهی جان گزا گاه جان پرور ست
 یکی را بسر افسر زر نهد * یکی را ز کین تیغ بر سر نهد
 نه کینش بموقع نه مهرش بجاست * درین فی مدارا در آن فی وفا ست
 بی بی راجی مادر او باتفاق امرا شاهزاده بهکن ^(۱) خان را بر سریر سلطنت
 نشاند شاه خطاب کرد - میانه هر دو پادشاه صلح شد و عهد بستند
 که ولایت سلطان محمود در تصرف محمد شاه باشد و آنچه در قبض

بکشت دریا خان لودی که بسطان محمود پیوسته بود قطب خان درمیان جنگ باو آواز داد که مادر و خواهر تو در قلعه است . ترا چه افتاده که از جانب خصم کوشش می نمایی و حفظ ناموس خود نمی کنی . دریا خان گفت من از مصاف بدر روم شما مرا تعاقب کنید - قطب سوگند یاد نمود - دریا خان رو گردانیده بدر رفت - بمجرود برگشتن دریا خان فتح خان هزیمت خورده گرفتار گشت - چون برادر رای کرن را فتح خان بقتل آورده بود رای کرن سرفتح خان را جدا کرده بنظر سلطان بهلول آورد - و سلطان محمود بعد ازین قضیه قاب نیارده بچونپور رفت و سلطنت دهلی بسطان بهلول قرار گرفت و بجهت ضبط ولایات در حرکت آمد - اول احمد خان میواتی استقبال نموده اطاعت کرد - هفت پرگنه میوات را ازو گرفته تخته را باو جاگیر دادند - و از میوات بقصبه برون رفت - دریا خان لودی حاکم سنبل نیز اطاعت نمود و هفت پرگنه پیشکش نمود و تخته ولایات خود را خلاص کرد - و سلطان بهلول ازانجا بکول آمد و کول را بدستور به عیسی خان مقرر نمود - چون به برهان آباد رسید مبارک خان حاکم سکیت بخدمت شتافت و محال جاگیر او را تغیر نداد - و ولایات رای پرتاب حاکم بهوگانو را آباد گذاشت و ازانجا بقلعه راپری رفت - قطب خان بن حسن خان حاکم راپری متحصن شد - خانجهان قطب خان را بقول پیش سلطان آورد و حصار راپری فتح شد - اما جاگیر او را مسلم داشتند - و ازانجا به اتاره رفت و حاکم اتاره نیز انقیاد ورزیده پیشکش داد - درین وقت سلطان محمود شرقی مراجعت نمود و بداعیه جدال در سواد اتاره نزول نمود - روز اول محاربه نموده روز دوم بسعی قطب خان و رای پرتاب صلح درمیان آمده قرار شد که آنچه در تصرف مبارک شاه بادشاه دهلی بود از سلطان بهلول باشد و ملکی که

* بیت *

دگر زندگانی توقع مدار

که در جیب و دامن دهی جای مار

افغانان هجوم کرده بدرون آمدند و پهلوی هر یک نفر که از ملازمان حمید خان ایستاده بودند در سه نفر ایستادند - درین اثنا قطب خان لودی زنجیر از بغل بر آورده پیش حمید خان نهاده گفت مصلحت در این ست که چند روز در گوشه باید بود - بجهت حق نمک قصد جان تو نمیکم - حمید خان را مقید ساخته بودند - چون ملک بهلول دهلی را متصرف شد و سکه و خطبه بنام خود خواند بساطان بهلول ملقب گشت و بساطان علاء الدین نوشت که چون من پرورده پدر شما ام در معنی بوکالت شما کار سلطنت که از نظم و نسق افتاده است رواج میدهم و نام تو از خطبه نمی اندازم - سلطان در جواب نوشت که چون پدر من ترا فرزند خوانده بود تو بجای برادر بزرگ دانسته سلطنت را بتو گذاشته به بدآورن قذاعت نمودم - سلطان بهلول ازین سخن شروع در کار سلطنت نمود - و همدران چند روز بجهت نظم و نسق ملتان و آن حدود نهضت نمود - و بعضی امرای سلطان علاء الدین که از سلطنت لودیان راضی نبودند سلطان محمود شرقی را از جونپور طلب داشتند * در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سلطان محمود بدلی آمده محاصره نمود - خواجه بایزید پسر سلطان بهلول با امرای دیگر متحصن شده - سلطان بهلول این خبر را شنیده از دیپالپور مراجعت نموده پانزده کروهی دهلی آمد - سلطان محمود فتح خان را با سی هزار سوار و سی زنجیر فیل بر سر سلطان بهلول تعیین نمود - لودیان سه فوج شده بکار زار در آمدند - فیل مست را که از فوج فتح خان پیشتر می آمد قطب لودی بیک تیر

وقت باو مدد او را می نمود و ملایمت بسیار میکرد و هر روز بسلام او می رفت -
یکروزی مهمان حمید خان شد - افغانان را آموخت که شما در مجلس
حمید خان بعضی حرکات که از عقل و فهم دور باشد بکنید تا شما را سهل
پندارد و رعب و هیبت شما از دل او دور گردد و از شما پیر حذر نباشد -
وقتی که افغانان در مجلس او در آمدند بغیاد حرکات غریب کردند -
بعضی کفش خود را در کمر بستند و برخی کفشها را در طاق بالای سر
حمید خان گذاشتند - حمید خان گفت این چه عمل است - گفتند که از
ملاحظه دزد محافظت مینمائیم - بعد از زمانی افغانان بحمید خان گفتند
که بساط شما عجایب رنگها دارد - اگر یک گلیم ازین بساط عذایت نمایند
کلاه و طاقیه بجهت فرزندان خود ساخته بتحفه فرستیم تا عالمیان بدانند
که ما را در خدمت حمید خان عزتی بهم رسیده - حمید خان گفت که در
عوض این اقمشه خوب بشما بدهم که کلاچها بدوزید - چون خوانهای خوشبوی
بمجلس در آوردند افغانان چونه را بغیاد لیسیدن کردند و گلهای را خوردند -
بعضی بیدرغ پان را وا کرده چونه را تنها خوردند - چون دهن شان سوخت
بیدرغ پان را از دست انداختند - حمید خان از ملک بهلول پرسید که چرا
این چنین میکنند - گفت مردم روستائی بی عقلند و غیر از خوردن
و مردن هفتری ندارند - روز دیگر ملک بهلول مهمان حمید خان شد - و مقرر
بود که چون ملک بهلول بخانه او آمدی دوسه کس همراه می آورد -
درین مرتبه افغانان باغوا می او دربانان را لت کرده اکثری بزور در آمدند
و گفتند که ما ملازم حمید خانیم - چون غوغا و شور شد حمید خان از صورت
حال پرسید - افغانان ملک بهلول را دشنام کفان در آمدند و گفتند که
ما نیز در رنگ ملک بهلول ملازم حمید خانیم چرا او باندزون در آید -
ما در نیائیم و سلام صاحب خود نکفیم - حمید خان گفت بگذرانند -

عمر خان سرواني ، (۱) قطب خان پسر حسين خان افغان ، احمد خان
 ميواتي ، يوسف خان جلواني ، علي خان پسر يوسف جلواني ، عليخان
 ترك بچه شينج ابوسعيد خرملي ، (۲) احمد خان شامي (۳) ، خان خانان
 نوحاني (۴) ، شمس (۵) خان وزير ، خان خانان پسر احمد (۶) خان ، شينج
 احمد خان سرواني (۷) ، نهنگ خان ، لشكر خان ، شهاب خان دبیر ،
 مبارز خان بهته (۸) رستم خان ، جونا خان پسر غازي ملك ، ميان دين (۹) ،
 خان جهان تلنگي ، حسين خان دور ، مولانا محمد نايب عرض ، اقبال خان ،
 ميان فرید ، ميان محمود معروف قرمكي ، رای پرتاب ، رای ليکهن (۱۰)
 رای کون ، سلطان بهلول بظاهر صلاح آراسته و بمقابعت شريعت غوا کمال
 تقيد داشت - در کل حال سلوک بر مسالک شرعيه نمودی و در داد
 و عدل مبالغه تمام فرمودی - بيشتر اوقات بمجالست علما و مصاحبت فقرا
 گذرانیدی و تفقد حال محتاجان واجب شناختی - القصه چون سلطان
 بهلول بدلهي در آمد حميد خان قوت و مکذت تمام داشت - بظاير صلاح

-
- (۱) در طبقات اکبري و تاريخ فرشته سرواني مرقوم است ۱۲ مصحح *
- (۲) در طبقات اکبري قرملي و در تاريخ فرشته قرملي مرقوم است ۱۲ مصحح *
- (۳) در تاريخ فرشته سيستاني ثبت شده ۱۲ مصحح *
- (۴) در تاريخ فرشته لوحاني ذکر شده ۱۲ مصحح *
- (۵) در تاريخ فرشته شمشير خان مذکور شده ۱۲ مصحح *
- (۶) در تاريخ فرشته پسر اسمد خان مرقوم است ۱۲ مصحح *
- (۷) در طبقات اکبري و تاريخ فرشته سرواني ثبت شده ۱۲ مصحح *
- (۸) در تاريخ فرشته مهته مرقوم است ۱۲ مصحح *
- (۹) در طبقات اکبري ميان چمن پسر خان جهان تلنگي مذکور است
 ۱۲ مصحح *
- (۱۰) در طبقات اکبري کلين مرقوم است ۱۲ مصحح *

و عیسی خان و پرتاب در اینجا ملازمت نموده عرض کردند که چهل پرگنه داخل خالصه می‌کنم بشرط آنکه حمید خان بقتل رسد - چون قبل ازین فتح خان پدر حمید خان ولایت رامی پرتاب را تاراج کرده زن او را تصرف کرده بود بغیر عداوت کهنه سلطان را بر قتل حمید خان ترغیب نموده - سلطان علاءالدین بی فکر و کامل بقتل حمید خان فرمان داد - درین وقت برادر حمید خان و مخاصان او بهر حیل که توانستند او را از قید خلاص کردند - او فرار نموده بدهلی رفت و ملک بهلول را که در سرهند بود طلب داشت - و ملک بهلول با جمعیت تمام بدهلی آمد و بعد از عهد و پیمان حمید خان کلیدهای حصار را بملک بهلول داد - و او در هفدهم ماه ربیع الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمائنه بر سریر حکومت نشست * شعر *

برین تخت فیروزه هر صبح و شام

یکی مهره بخت چینه بگام

کس این مهره بخت با خود نبرد

بگام دل از مملکت بر نخورد

دران وقت سلطان بهلول را نه پسر بود خواجه بایزید نظام خان که سلطان سکندر شد ، باریک شاه ، مبارک خان ، عالم خان مشهور بسلطان علاءالدین ، جمال خان ، میان یعقوب ، فتح خان ، میان موسی ، جلال خان ، و از امرا و اقربا سی و چهار نس بودند - قطب خان پسر اسلام خان لودی ، خان جهان لودی ، دریا خان لودی ، تاتار خان پسر دریا خان ، مبارک خان ، نوحانی ، ^(۱) قارتار خان ^(۲) یوسف خیل ،

(۱) در تاریخ نوشته لوهانی ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته یوسف خان خاص خیل مرقوم است ۱۲ مصحح *

بهلول مخاطب کرده خطبه و سکه را موقوف بتسخیر دهلی داشت -
درین حال سلطان محمد فوت شد و بسعی امرای سلطان علاء الدین پسر او
بتخت سلطنت رسید *

زهی ملک دوران سر در نشیب * پدر رفت و پای پسر در رکیب
درین وقت تمام هند ملوک طوایف شده بود - لودیان را امتیلائی تمام دست
داده بود - احمد خان میواتی از مهرولی تا لادوسوای که متصل شهر
دهلی است متصرف بود - و لودیان ولایت سرهند و لاهور را تا پانی پت
داشتند - دریا خان لودی ولایت سنیل را تا خواجه خضر که متصل شهر
دهلی ست حاکم بود - عیسی خان ترک بچه کول را داشت - قطب خان
پسر حسن خان افغان حاکم را پری بود - رای پرتاب قصبه بهون گانو و پتیالی
و کنیل متصرف بود - بیانه در قبض داؤد خان اوحدی بود و سلطان علاء الدین
شهر دهلی را با چند موضع داشت و باین ولایات پادشاهی میکرد - و در
گجرات و دکن و جونپور و بنگاله هر یک پادشاهی باستقلال بود - بار دوم
سلطان بهلول جمعیت نموده از سرهند بدلهلی آمد و حصار دهلی فتح نشد
و باز بسرهند رفت - درین حال سلطان علاء الدین با قطب خان و عیسی خان
و رای پرتاب در باب تقویت حال خود مشورت کرد - ایشان در جواب
گفتند که اگر سلطان حمید خان را مقید ساخته از منصب وزارت معزول
سازد مایان چند پرگنه از تصرف امرا بر آورده داخل خالصه میکنم -
سلطان علاء الدین حمید خان را بند فرمود *

کسی کو تا به گل گوید که از مرغان بستانی
ترا جز بلبل نمی بود چه داری بسته پر او را
و از دهلی کوچ نموده به برهان آباد قریب مارهیره (۱) آمد - قطب خان

در جواب گفت که از دو حال بیرون نیست اگر وقوع خواهد یافت سودای مفتی کرده باشم و اگر وقوع نیافت خدمت درویشان نمودن اجری خواهد داشت - و آنکه در بعضی قواریض مذکورست که ملک بهلول تجارت می نمود اصلی ندارد ظاهراً که جد پدر او تجارت میکرده و بهند آمد و شد می نموده - القصه ملک بهلول با ملک فیروز عم خود و سایر اقربا ولایت سرهند را متصرف شده قوت و استعداد تمام بهم رسانیده از سخن درویش که در صغر سن در خاطر داشت و اغوای جسرتی که او که در صدر گذشت آرزوی ملک و سلطنت همیشه در خاطرش خطور میکرد - بعد از فتح حسام خان ملک بهلول عرضه داشتی مشتمل بر ناخوشیهای حسام خان و اخلاص خود بخدمت سلطان ارسال نموده دران مذکور ساخت که اگر حاجی مذکور را بقتل رسانند و منصب وزارت بحمید خان دهند بنده فرمان بردار و خدمتگار باشم - سلطان محمد بی فکر و تامل حسام خان را بقتل رسانیده حمید خان را وزیر ساخت *

* شعر *

آخر از چرخ دشمنی بپند * هر که بی وجه دوستدار کشد

لودیان از روی اخلاص پیش آمده ملازمت سلطان نمودند و بتازگی محال جاگیر ایشان مسلم ماند - و بعد از آنکه ملک بهلول از جانب سلطان محمد با سلطان محمود مالوی محاربه نمود بخطاب خان خافانی ممتاز گشت - لودیای قوت گرفته لاهور و دیبالپور و دیگر پرگنات را بزور متصرف شدند - چون کمال غلبه و استیلا بهم رسانیدند و از گرفتن لاهور و دیبالپور بی حکم سلطان محمد یک رو شده بودند لوی مخالفت برافراخته بر سر سلطان محمد دهلی رفته مدتی سلطان را محاصره نموده - چون گرفتن دهلی میسر نبود مراجعت نموده بسرهند آمد و خود را بسطان

ذکر سلطان بهلول لودي

از ثقات مرویست که ملک بهلول برادرزاده سلطان شاه لودي ست که اسلام خان خطاب داشت - و از امرای کبار خضر خان و سلطان مبارکشاه بود و حکومت سرهند میکرد - چون آثار رشد و نجابت در برادر زاده مشاهده می نمود او را بمنزله فرزند پرورده در آخر عمر بقایم مقامی خود وصیت کرده در گذشت - اسلام خان را پسری بود قطب خان نام - و او سر از متابعت ملک بهلول پیچیده پیش سلطان محمد رفت و سلطان محمد حاجی شدنی را که حسام خان خطاب داشت بر سر ملک بهلول فرستاد - و در موضع کدھر^(۱) خضرآباد معاریه دست داد - حسام خان شکست یافته بدھلي رفت و ملک بهلول را قوت و مکنت تمام حاصل شد - گویند که روزی ملک بهلول با دو یار بسامانه رسید - این^(۲) نام عزیزي آنجا بود - ملک بهلول با یاران خود بخدمت آن بزرگ رفته بادب بنشست - آن مجذوب بر زبان راند که از شما کسی هست که بادشاهی دھلي بدو هزار تنگه بخورد - ملک بهلول یکهزار و سیصد^(۳) تنگه در همیان داشت پیش آن عزیز نهاد و گفت همین حاضر ست - قبول نموده گفت بادشاهی مبارک باشد - همراهانش در مقام استنزا و خوش طبعي در آمدند *

سالکي را همت چو ارادت بیفند * ملک کاوس و فریدون بگدائی بخشند

(۱) در طبقات اکبري کرهه و در تاريخ فرشته کدهه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاريخ فرشته سيد انام مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبري و تاريخ فرشته یکهزار و شش صد تنگه ثبت شده

و باز در سنه اثنین و خمسین و ثمانمائۀ به بداؤن رفت و باندک ولایتی که در حکم او بود قناعت نمود - بعد از مدتی میانۀ هر دو برادران او که در دهلی بودند مخالفت شد و با یکدیگر جنگ کردند و یکی از آنها کشته شد - روز دوم مردم شهر باغواهی حسام خان برادر دوم را بقصاص بکشتند - درین وقت سلطان بسخن ارباب فتنه قصد قتل حمید خان نمود که وزیر مملکت بود - او فرار نموده بشهر در آمده باتفاق حسام خان شهر را متصرف شد و ملک بهلول را بسلطنت طلب داشت - و تفصیل این اجمال در احوال ملک بهلول مذکور است - القصه ملک بهلول لودی با جمعیت تمام بدلهلی آمده قابض گشت - و بعد از چند روز جمعی از هوا خواهان خود را در دهلی گذاشته بجانب دیدالپور نهضت نموده در مقام اجتماع لشکر شد - و بسلطان علاءالدین عوغه داشت که برای دولتخواهی سلطان تردد می نمایم خود را بخدمت سلطان میدانم - سلطان علاءالدین در جواب نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده مرا سر و برگ تردد نیست و بیک پرگنۀ بداؤن قناعت کرده سلطنت را بتو گذاشتم *

* بیت *

بی درد سر فیروزه آمد شد شمشیر * کامی که تمنای ملک بود بر آمد
ملک بهلول لودی قبای بادشاهی را بر قامت خود درست یافته کامیاب
گشت و از دیدالپور بدلهلی آمد - و بر تخت سلطنت جلوس نموده
سلطان بهلول خطاب یافت - و از امرای سلطان علاءالدین جمعی که با او بودند مواجب ایشان مقرر و مستقیم ماند - بعد از چندگاه سلطان علاءالدین رحلت کرد و جهان بکام سلطان بهلول شد - ایام سلطنت او هفت سال و چند ماه بود *

* بیت *

سرانجام گیتی همین است و بس * وفائی نکردست با هیچکس

ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن مبارکشاه بن رایات اعلیٰ خضر خان

چون سلطان محمد شاه در گذشت پسر او سلطان علاء الدین بسعی
امرا بتخت سلطنت نشسته سلطان علاء الدین خطاب یافت - ملک بهلول
لودی و سایر امرا بیعت کردند - و در اندک زمانی ظاهر شد که سلطان
علاء الدین در کار سلطنت عاجز است - سودای سلطنت در دماغ ملک
بهلول قوی تر گشت *

چو بیند که از اژدها نیست رنج * خردمند نگذارد از دست گنج
سلطان علاء الدین در سنه خمسین و ثمانمائۀ بجانب بیانه سواری کرد - در
اثنای راه خبر آمد که بادشاه چونپور بقصد دهلی می آید - سلطان
بسرعت مراجعت نموده دهلی آمد - حسام خان که وزیر ممالک بود بعرض
رسانید که بمجرد آوازۀ دروغ آمدن غنیم سلطان را مراجعت فرمودن لایق
نیست - سلطان علاء الدین ازین سخن که مخالف طبیعت او بود رنجیده
آزرده خاطر گشت * و در سنه احدى و خمسین و ثمانمائۀ بجانب بداؤن
حرکت نمود و چندگاه آنجا توقف کرده دهلی آمد و گفت که بداؤن
را خوش کرده ام و میخواهم که همیشه در آنجا باشم - حسام خان باز بعرض
رسانید که از دهلی بر آمدن و بداؤن تختگاه ساختن صلاح دولت نیست -
سلطان ازین سخن بیشتر رنجیده او را از خود جدا ساخت و در دهلی
گذاشت - و دو برادران خود را یکی را شکنجی شهر و دیگری را امیری
کوئی داد *

نبودش! چو تدبیر و سامان کار * ندامت کشید آخر روزگار

محمود خبر رسانیدند که سلطان احمد گجراتی می آید - سلطان محمود صلح راضی شده مراجعت نمود - و این صلح باعث زبونی محمد شاه در دله شد - چون سلطان محمود کوچ کرد ملک بهلول لودی تعاقب نموده بعضی اموال و اسباب گرانبار را به غنیمت گرفت - درین خدمت از ملک بهلول محمد شاه خوشدل گشته بمراحم پادشاهانه سرافراز گردانید - و ملک بهلول را فرزند خواند - سلطان محمد شاه در سنه خمس و اربعین و ثمانمائۀ بجانب سامانه حرکت کرد - و ملک بهلول را ولایت لاهور و دیبالپور ارزانی داشته بدفع جسرتۀ کهوکر فرستاده خود دهلی مراجعت نمود - جسرتۀ با ملک بهلول صلح کرده بنوید سلطنت دهلی مژده داد - و ملک بهلول را هوای سلطنت در سرافزاده در مقام جمعیت شد - و از اطراف و جوانب افغانان را طلبیده نگاه داشت - تا در اندک مدتی خلق کثیر بر او گرد آمدند و خیلی پروگنات و نواحی را متصرف شد - و باندک سبب ظاهری با سلطان محمد شاه بغیاد مخالفت نهاده با کمال اہت و شوکت بر سر دهلی آمد - و مدتی محاصره نموده بی نیل مطلوب باز گشت - سلطنت محمد شاه روز بروز تنزل می نمود تا کار بجائی رسید که امرائی که در بیست کروهی دهلی بودند سر از اطاعت پیچیده دم استقلال زدند - آخر الامر در سنه سبع و اربعین و ثمانمائۀ سلطان محمد شاه ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد - ایام سلطنت او ده سال و چند ماه بود *

* شعر *

چنین ست آئین گردفنده دور * گهی مهربانی ازو گاه جور
ز دوران امید وفا داشتن * بود چشم نور از سہا داشتن
دوروز ست چون بوالہوس مہراو * نشان وفا نیست در چہراو

نصیر الملکی یافت - و ملک الشرق^(۱) حاجی شهنه دهلی شد - و در ماه ربیع الاول سنه مذکور محمد شاه بجانب ملتان عزیمت نمود - و در منزل مبارک پور اکثر امرا مثل عماد الملک و اسلام خان و غیره بخدمت رسیدند - محمد شاه مشایخ ملتان را زیارت کرده خان خانان^(۲) را در ملتان گذاشت و در سنه مذکور بدلهلی آمد * و در سنه اربعین و ثمانمائه بجانب سامانه حرکت نمود و فوجی بر سر شیخا فرستاد و ولایت او را خراب کرده بدلهلی آمد * و در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه خبر آوردند که بسبب تمرد جماعه افکاه در ملتان خلل است - و نیز خبر رسید که سلطان ابراهیم شرقی بعضی پراگندگی را متصرف شد - و رای گوالیار و رایان دیگر دست از مال گذاری باز داشته اند - محمد شاه را عرق حمیت در حرکت نیامده غفلت و مساهله بر او غالب گشت - در هر سری و در هر دلی تمنائی پیدا شد *

چوشه باز ماند ز سودای ملک * بود هر سری را تمنای ملک بعضی میواتیان سلطان محمود خلجی بادشاه مالوه را طلبیدند * و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه سلطان محمود بدلهلی رسید - محمد شاه پسر خود را با فوج بیرون فرستاده ملک بهلول لودی را مقدمه لشکر ساخت - سلطان محمود هر دو پسر خود غیاث الدین و قدر خان را در برابر فرستاد - از صبح تا شام دار و گیر در کار بود - شب طرفین برگشته در جای خود قرار گرفته - روز دیگر محمد شاه حرف صلح در میان آورد - درین وقت بسلطان

(۱) در تاریخ فرشته مرقوم است که حاجی مندلی المشهور بحسام خان شهنه دهلی گردید ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری خان جهان مذکور است ۱۲ مصحح *

شمشیرها علم کرده بسوا پرده محمد شاه در آمدند - محمد شاه همیشه از خوف ایشان با جمعی مستعد جنگ می بود - سرور الملک راهنمای عدم گشت و پسران میر صدر را اسیر کرده در پیش دربار سیاست کردند *

غزالی که جوید نبرد پلنگ

شود خاک از خون او لاله رنگ

سدهبال و حرام خواران دیگر متحصن شده بجنگ پیش آمدند - محمد شاه کمال الملک را در شهر ~~خواران~~ آورد - سدهبال خانه خود را آتش زده و فرزند خود را طعمه آتش گردانیده کشته شد - سدههارن و کانکو و کهنر مالی را که اسیر شده بودند بحکم محمد شاه در حظیره مبارک شاه سیاست کردند و ملک هوشیار و مبارک کوتوال را گردن زدند - روز دیگر کمال الملک و امرا با محمد شاه بیعت تازه کردند و او را بر تخت نشاندند - کمال الملک بکمال^(۱) مخاطب گشته منصب وزارت یافت - و ملک جمن غازی الملک خطاب یافت و ولایت امروزه و بداون بدستور سابق مقرر داشت - ملک اله داد لودی هیچ خطابی قبول ننموده به برادر خود خطاب دریا خانی گرفت و ملک کهونواج^(۲) مبارک خانی را اقبال خانی داد و ولایت حصار بدستور ازو شد - اکثر امرا بزیادتی علفه و انعام ممتاز گشتند - پسر بزرگ سید سالم را مجلس عالی سید خان و پسر کوچک را شجاع الملک و ملک بده^(۳) را علاء الملک خطاب داد - و ملک رکن الدین

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته کمال خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری کهوی راج مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری ملک مده مذکور است ۱۲ مصحح *

گرفتن ایشان بود - درین حال خبر رسید که آله‌داد کنکا لودی حاکم سنبل و دهارو ملک جمن حاکم بدائون و میر علی گجراتی و امیر گنگ (۱) ترک بچه لوای مخالفت برافراخته اند - سرور الملک کمال الملک و سید خان و پسر خود یوسف خان و سدهارن کانکو^(۲) را بجهت دفع ایشان نامزد کرد - و در ماه رمضان المبارک کمال الملک بکنار آب چون فرود آمد - و از آنجا بقصبه برون رفته جهت انتقام خون مبارکشاه از پسر سرور الملک و سدهارن در برون توقف کرد - و ملک آله‌داد و کمال الملک را در باطن با خود دانسته از دهار پدش نرفت - سرور الملک بر غدر کمال الملک واقف گشته ملک هشیار غلام را ببهانه امداد پدش کمال الملک فرستاد تا از غدر او واقف بوده محافظت یوسف و سدهارن نماید - درین اثنا ملک جمن باهار آمده با ملک آله‌داد یکی شده - یوسف و سدهارن و هوشیار که از غدر کمال الملک متوهم بودند سبب زیادتی توهم ایشان شد و از لشکر جدا شده بدلهلی آمدند - در سابع ماه رمضان ملک آله‌داد و ملک جمن با امرای موافق با کمال الملک یکی شده - کمال الملک با جمعیت تمام متوجه دهلی شد و سرور الملک در قلعه دهلی متحصن شد و تا مدت سه ماه محاربه نمود - درین حال خبر وفات زیرکخان حاکم سامانه رسید - جاگیر او بمحمد خان پسر او دادند - محمد شاه اگرچه با اهل قلعه طریقه موافقت می سپرد اما بجهت انتقام خون پدر منتظر وقت بود - و سرور الملک نیز بر این معنی اطلاع یافته در کمین محمد شاه بود - اتفاقاً در هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه سرور الملک و پسران میر صدر از روی مکر و غدر

(۱) در طبقات اکبري امیر کسل ترک بچه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فوشه سدارن و در طبقات سیدهارون ثبت شده ۱۲ مصحح *

نموده او را به پسر می مبارکشاه یاد کرده و صاحب تاریخ بهادر شاهي
 او را پسر شاهزاده فرید نوشته است - چون در دیگر تواریخ نیز فرزندی
 مبارکشاه بر او اطلاق شده درین کتاب نیز موافق مشهور ایران کرده شد -
 القصه در آخر روز جمعه که سلطان مبارکشاه بشهادت رسید سلطان محمد شاه
 بر تخت سلطنت نشست - سرور الملک اگرچه بظاهر بیعت نمود اما
 اسباب سلطنت تمامی در تصرف او بود - سرور الملک را خان جهان و میران
 صدر را معین الملک خطاب شد - و ملک الشرق و کمال الملک در مقام آن
 بود که از سرور الملک و میران صدر و دیگر حرام خواران انتقام خون مبارکشاه
 گیرد - روز دوم جلوس محمد شاه سرور الملک چندی از بندگان مبارکشاه را
 که صاحب جمعیت بودند بدست آورده بعضی را سیاست کرد و برخی
 را مثل کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح^(۱) مقید ساخت - و در استیصال
 خانه زادان مبارکشاهی سعی و جهد نمود - و پرگنه بیانه و امرویه و نازنول
 و کهرام و چند پرگنه میان دو آب بحواله سده بال و سدهارن و اقبای
 ایشان کرده رانوشه^(۲) غلام خود را بجهت تحصیل مال چند ساله به بیانه
 فرستاد - و پرگنات نواحی و اطراف که خلاصه و زبده بودند خود متصرف
 شد و قلیلی که ماند بدیگر امرا تقسیم نمود - او بتاریخ دوازدهم شهر مذکور
 به بیانه آمد - یوسف خان اوحدی خبردار شده نیز به بیانه آمد و با رانوشه
 جنگ کرده او را بقتل رسانید و عیال و فرزندان او اسیر شدند - چون حرام
 نمکی سرور الملک بر کافه انام ظاهر شد اکثر امرا که پرورد نمک خضرخان
 و سلطان مبارک شاه بودند در فکر کار او شدند - و سرور الملک نیز در فکر

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته قنوج مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری ابوشه ذکر شده ۱۲ مصحح *

و کجور^(۱) را که پرورده این خاندان و صاحب خدم و حشم بودند با خود یار ساخت - و میران حیدر^(۲) و قاضی عبد الصمد خاص حاجب و دیگر مردم را با خود در مخالفت بکد کرده فرصتی می جست - درین وقت سلطان مبارکشاه در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه در کنار جون شهری بنا نهاد و مبارک آباد نام کرد - همدران ایام خبر فتح تیره زده و سر فولاد ترک بچند رسید - سلطان مبارکشاه به بهانه به تیره زده رفت و زمینداران آن دیار را مطیع خود ساخت و بشهر مبارک آباد آمد - درین وقت خبر آوردند که میانه سلطان ابراهیم شرقی و سلطان هوشنگ مالوی بر سر کالپی جنگ میشود - کس بطلب امرای خود فرستاده در ماه جمادی الآخر سنه مذکور بجانب کالپی نهضت نمود - و در حوالی دهلی بجهت اجتماع لشکر چند روز توقف نمود - اتفاقاً روز جمعه نهم رجب سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه سلطان مبارکشاه باهتمام عمارات مبارک آباد می رفت و بغیر از مقربان و مخصوصان کسی همراه او نبود سرور الملک که منتظر فرصت بود جماعت فدائی را که با او متفق بودند اشاره نمود - تا بیکبار شمشیرها علم کرده سلطان مبارکشاه را شهید ساختند - ایام سلطنت مبارکشاه سیزده سال و سه ماه و شانزده روز بود *

ذکر محمد شاه بن مبارک شاه بن خضر خان

محمد شاه پسر شاهزاده فرید بن خضر خان است - چون مبارکشاه او را پسر خوانده بود مؤلف تاریخ مبارکشاهی که در زمان او تألیف

(۱) در طبقات اکبری کجور نوشته و در تاریخ فوشته سدارن ولد کانکو کهتری و سد پال نبیره کجوری کهتری مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری و در تاریخ فوشته میوان صدر نایب عرض ممالک و قاضی عبد الصمد حاجب خاص ذکر شده ۱۲ مصحح *

لشکر رسید به تلوندی رفت - عماد الملک^(۱) که نامزد تیرهنده بودند آمده ملازمت نمودند - و بامرا حکم رفت که از سر حصار تیرهنده برخیزند - و خود بکدری^(۲) رفت - شیخ علی رو بگریز نهاده برگشت - سلطان مبارکشاه که بدیبالپور رسید شیخ علی از آب چناب گذشته بود - سلطان مبارکشاه ملک سکندر تحفه را که از قید شیخای کهوهر خلاص شده بود شمس الملک خطاب داده دیبالپور و جلندر حواله او کرد و بتعاقب شیخ علی فرستاد - شیخ علی بدر رفته بود و در قلعه سیور^(۳) مظفر برادرزاده خود را گذاشته - پاره اسباب و اسلحه او بدست لشکر شمس الملک افتاد - سلطان از آب راوی گذشته قلعه سیور را محاصره نمود - مظفر تا یکماه تلاش کرده آخر در صلح زده دختر خود را با پیشکش بسیار به پسر سلطان داد و سلطان باز گشت و شمس الملک را بلاهور فرستاد - مردم شیخ علی که در لاهور بودند امان خواسته حصار را خالی کردند و شمس الملک حصار را متصرف شد - مبارک شاه از مهم سیور و لاهور فارغ شده جریده بزیارت مشایخ ملتان رفت و از آنجا بدیبالپور آمد - دیبالپور و جلندر را از عماد الملک تغیر داده به شمس الملک داد و ولایت بیانه را از شمس الملک گرفته بعماد الملک داد و بدیبالپور رفت - چون کار وزارت از ملک سرور نمی آمد مهمات اشراف بعهده ملک کمال الدین شد - چون کمال الدین مرد سنجیده کاردان بود در مهمات صاحب اختیار شد - ملک سرور که از تغیر دیبالپور و جاگیرهای دیگر آزرده بود در مقام نفاق شد - و پسران کانکو

(۱) در طبقات اکبری عماد الملک و اسلام خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری گذری مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری شور مرقوم است ۱۲ مصحح *

اندر روز (۱) در آمد و روز دیگر فرار نموده بدر رفت - غله و ذخیره حصار بدست سلطان افتاد - سلطان به تجاره رفته اکثر ولایت را خراب کرد - جلال خان عجز نموده مال قدیم ادا نمود - ملک کمال الدین را بضیض گوالیار فرستاد - و در ماه جمادی الاول سنه مذکور بدھلی آمد - درین وقت خبر رسید که شیخ علی بر سر امرائی که تیرهنده را محاصره دارند می آمد - مبارکشاه لشکری بمدد ایشان فرستاد - درین وقت شیخ علی ایلغار نموده ولایات کفار آب بیاه را تاخت و بلاهور آمد - ملک یوسف و ملک اسمعیل حاکم لاهور متحصن شده سپر ممانعت پیش آوردند و قلعه و شهر را استحکام دادند - چون مخالفت اهل شهر معلوم ملک یوسف و اسمعیل شد قرار فرار داده بدر رفتند - شیخ علی جمعی را بتعاقب فرستاده ملک راجا که از جمله اعیان بود اسیر گشت - شیخ علی لاهور را گرفته داد قتل و غارت داد و قلعه را تعمیر نموده دو هزار سوار انتخابی بمحافظت شهر گذاشته متوجه بجانب دیبالپور شد - ملک یوسف که از قلعه لاهور بدیبالپور متحصن شده بود استقامت نمود (۲) - چون این خبرها بعماد الملک در تیرهنده رسید ملک احمد برادر خود را بمدد ملک یوسف فرستاد - شیخ علی از رسیدن کومک دیبالپور را گذاشته قصبات میان لاهور و دیبالپور را متصرف گشت - در ماه جمادی الآخر که خبر فتنه و فساد شیخ علی بمبارکشاه رسید متوجه سامانه شد - روزی چند انتظار لشکرها برد - چون

(۱) در طبقات اکبری حصار یلدوز مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته می گوید که ملک یوسف و ملک اسمعیل که از دست او (شیخ علی) از لاهور گریخته آنجا (دیبالپور) رفته بودند می خواستند که قلعه را خالی کرده بگریزند - عماد الملک مانع آمده از ولایت سرهند برادر خود احمد را بمدد آنها فرستاد ۱۲ مصحح *

پیکر^(۱) رفته ملک سکندر را همراه برد - شیخ علی از هراس لشکر مبارکشاه برگشته بفارتوت^(۲) رفت - سلطان ولایت لاهور را از ملک الشرق عماد الملک تغیر داده به نصرتخان گرگ انداز داد و اهل و عیال ملک الشرق را ملک سرور از قلعه لاهور برآورده بدلهلی فرستاد - و در ماه ذی حجه سنه مذکور باز شیخا با جمعیت از کوه برآمده بعضی پرگنات را مزاحمت داده باز بکوه در آمد - درین وقت مبارک شاه نزدیک قصبه پانی پت کنار آب حون لشکرگاه ساخته مدتی متوقف بود - عماد الملک را با لشکر آراسته در ماه رمضان سنه مذکور جهت تسخیر زمینداران بیانه و گوالیار فرستاده بدلهلی مراجعت نمود * و در ماه محرم سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه جهت تسکین فتنه ولایت سامانه نهضت نموده ماک سرور را بر سر فولاد ترک بجه فرستاد - فولاد متحصص شده مجادله می نمود - ملک سرور اسلام خان وزیرخان را با لشکر برگرد قلعه تیرهده گذاشته بخدومت سلطان رفت - سلطان رفتن آن طرف را موقوف نموده لاهور و جلندر را از نصرتخان گرفته بملک آله داد لودی داد - وقتی که ملک آله داد بولایت جلندر رسید شیخا از آب بیاه گذشته محاربه نمود - ملک آله داد هزیمت یافته بجانب کوه پایه^(۳) کوهی بجواره رفته و فتنه و فساد شیخا قوی شدن گرفت - سلطان در ماه ربیع الاول سنه مذکور جانب میدوات عزیمت نمود - چون بقصبه نادر رسید جلال خان میدواتی بحصار

(۱) در طبقات اکبری مرقوم است که شیخا کهوکر محاصره را گذاشته بکوه

بیانه تهر رفته ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری مارتوت و در تاریخ فرشته کابل ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری کوه بیانه کوهی بجواره مرقوم است ۱۲ مصحح *

چند بقصبة سيور^(۱) رفت - اسب و شتر و سلاح و ساير اسباب لشکر او غارت شد - عماد الملک با ساير امرا بتعاقب تا قصبة سيور رفت - مير مظفر برادر زاده شيخ علي در انجا متحصن شد - شيخ علي با جمعی قليل متوجه کابل شد - و امرائی که بکرمک عماد الملک آمده بودند حسب الحکم بجانب دهلي مراجعت نمودند - مبارک شاه ملتان را از عماد الملک تغيير داده حواله خير الدين خان کرد - درين وقت شيخا کهوهر فرصت يافت و قوت و مکنّت پيدا کرده بنياد فتنه و آشوب کرد - ملک سکندر تحفه جهت تسكين فتنه او جانب جلندر رفت - شيخا جمعيت نموده نزديک جلندر در کنار آب مئين فرود آمد و ملک سکندر را غافل ساخته بگاگه بر سر او رفت - ملک سکندر گرفتار گشت - شيخا باستعداد تمام به لاهور رفته محاصره نموده - سيد نجم الدين نايب ملک سکندر و ملک خوشخبر غلام او متحصن شده و هر روز جنگ ميشد - درين اثنا شيخ علي از کابل آمده حوالی ملتان را تاخته مردم خطپور و بيشتری از قريات کنار جيلم را اسير ساخت - و در هفتم ماه ربيع الاول سنه مذکور بقصبة طليقه رسيد - و سکنه آنجا را بقول و عهد بدست آورده مردم نامي ايشان را مقيد کرد - و قلعه را متصرف گشته بعضی مسلمانان را کشت و بعضی را خلاص کرد - همدران ايام فولاد ترک بچه از تيره فده جمعيت نموده ولايت رای فيروز را تاخت - رای فيروز در جنگ کشته شد - سلطان مبارک شاه حوادث مذکور را شنیده در ماه جمادي الاول سنه مذکور جانب لاهور و ملتان عزيمت نموده ملک سرور را مقدمه ساخت - چون ملک سرور بسامانه^(۲) رسيد - شيخا کهوهر محاصره را گذاشته بکوهپايه

(۱) در طبقات اکبري قصبة شور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاريخ نوشته سامانه مرقوم شده ۱۲ مصحح *

رسید که عماد الملک طلبینه را گذاشته بملتان رود - و بیست و چهارم ماه شعبان سنه مذکور عماد الملک بجانب ملتان کوچ کرد - شیخ علی چون مغرور شده بود در خطپور از آب گذشته پرگنات کنار آب را که به چناب مشهور است غارت و تاراج کرده متوجه ملتان شد - چون بدو کروهی ملتان رسید عماد الملک سلطان شاه لودی را که عم ملک بهلول لودی باشد بمقابله او فرستاد - او در اندای راه بشیخ علی رسیده محاربه نموده شهادت یافت و لشکر او پاره کشته شد و پاره گریخته بملتان رفت - در سیوم ماه رمضان سنه مذکوره شیخ علی بخیرآباد که قریب ملتان است فرود آمد - و در چهارم رمضان بر در دروازه قلعه جنگ انداخته - عماد الملک پیداهای شهر را بیرون کرد تا لشکر شیخ علی را در باغات معطل داشتند - آن روز شیخ علی کاری نساخته بلشکرگاه خود رفت - و روز جمعه بیست و هفتم ماه رمضان لوی جنگ بر افراخته متوجه قلعه شد و مردم بسیار کشته شدند - و شیخ علی مراجعت نموده در اردوی خود قرار گرفت - بدین طریق تا مدتی هر روز محاربه میشد - سلطان مبارکشاه فتح خان بن ظفر خان گجراتی را با امرای نامی مثل زیرک خان و ملک کالو شکنه فیل و اسلام خان و ملک یوسف و کمال خان و رای هیبوتی^(۱) بمدد عماد الملک فرستاد - در بیست و ششم ماه شوال امرا قریب بملتان رسیدند - و روز دیگر با شیخ علی محاربه نموده غالب آمدند - شیخ علی تاب نیاورده درون حصاری که گرد لشکر خود کرده بود درآمد - و آنجا نیز استقامت نموده از آب جیلم عبور نموده فرار بر قرار اختیار کرد - بیشتری از لشکر غرق شدند و پاره کشته و پاره اسیر گشت - شیخ علی با معدودی

(۱) در طبقات اکبری رای هنوبتی و در تاریخ فرشته رای بهورا مرقوم است

رفتند - و حشم و اسباب ایشان بدست فولاد افتاد و سبب قوت و استیلاي
 او شد - و سلطان اين خبر شنیده بجانب ترهنده عزیمت نمود - و امرا
 و لشکریان از هر طرف بلشکر ملحق مي شدند - و زمینداران نیز بخدمت
 مبادرت مي نمودند - چون فولاد استعداد تمام داشت در قلعه ترهنده
 متحصن شد - سلطان مبارکشاه در راه زیرک خان و ماک کالو و اسلام خان
 و کمال خان را جهت محاصره فرستاد - و عماد الملک حاکم ملتان نیز
 جهت تسکین فتنه فولاد طلب شد - و در ماه ذي الحجه سنه مذکور
 عماد الملک بسرستي رسیده ملازمت نمود - چون فولاد بر قول عماد الملک
 اعتماد داشت او را جهت تسلي فولاد به ترهنده فرستادند - سلطان در ماه
 صفر سنه اربع و ثلاثين و ثمانمائه عماد الملک را بملتان رخصت داده خود
 بجانب دهلي مراجعت نمود و جمعی را در ترهنده گذاشت - عماد الملک
 به ترهند رسیده امرا را در محاصره قلعه سربراه کرده بملتان رفت - فولاد
 شش ماه مجادله نمود و مبلغی بکامل نزد شیخ علي بيدگ فرستاد و طلب
 استعداد نمود - شیخ علي در ماه جمادی الاول سنه مذکور بطرف ترهنده
 روان شد - چون بده گروهی ترهنده رسید اسلام خان و امرای ترک محاصره
 داده بجای خود رفتند - فولاد از قلعه برآمده ملاقات نموده دو لک تنه
 که قبول کرده بود ادا نمود - شیخ علي فولاد را با عیال و اطفال همراه گرفته
 مراجعت نمود و در ماه رجب بجانب لاهور رفت - ملک سکندر آنچه
 هر سال باو میداد ادا کرده باز گردانید - و از انجا بتلواره رفته در خرابی آن
 مي کوشید - عماد الملک بجبهت دفع شیخ تا قصبه طلبنه آمد - شیخ علي
 تاب مقاومت نیاورده بجانب خطپور^(۱) رفت - درین وقت حکم سلطان

(۱) در طبقات اکبری خطپور و در تاریخ فرشته خطیب پور ثبت شده

افتاد - و در ماه محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائیه ملک محمود حسن فتنه ولایت بیانه را که محمد خان اوحدی بنیاد کرده بود تسکین داده بدلهلی آمد - بعد ازان سلطان مبارک شاه بجانب کوهپایه میوات نهضت فرموده به مهدو رای آمده روزی چند توقف نمود جلال خان میواتی و سایر میواتیان عاجز شده تقبّل مال گذاری کردند و بعضی از ایشان ملازمت نمودند - و سلطان در ماه شوال سنه مذکور بدلهلی مراجعت نمود - درین وقت خبر فوت ملک رجب نادره حاکم ملتان رسید - ملک محمود حسن را عمادالملک خطاب داده بملتان فرستاد - و در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائیه سلطان بجانب گوالیار لشکر کشید و از راه بیانه بگوالیار رفت و فتنه آن ولایت را تسکین داده بجانب هتکانت^(۱) رفت - رای هتکانت هزیمت خورده بکوه پایه در آمد سلطان ولایت او را تاراج کرده و خلق کثیر را اسیر نموده ازانجا به رابری آمد - و آن ولایت از پسر حسین خان تغیر داده حواله ملک حمزه کرد - در ماه رجب سنه مذکور مراجعت نمود و در اثنای راه سید سالم فوت شد - پسر بزرگ او را سلیم خان و پسر دیگری را شجاع الملک خطاب داد - و سید سالم مذکور مدت سی سال در خدمت خضر خان داخل امرای کبار بود و سالها خزانه و ذخیره قلعه داری قلعه ترهنده مهیا و جمع ساخته بود - در ماه شوال سنه مذکور فولاد ترک بجه ترهنده رسید - فولاد حرف صلح درمیان آورده ایشان را غافل ساخته روز دیگر بناگاه از قلعه برآمده بر لشکر ایشان شبیخون زد - ملک یوسف و رای هیبور^(۲) از غدر او خبر نداشتند و محاربه نموده شکست یافته بجانب سرستی

(۱) در تاریخ فرشته هکهای مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری رای هنو و در تاریخ فرشته رای هبولی ذکر شده

سلطان شرقی نیز نا امید گشت امان خواسته سلطان مبارک شاه را ملازمت نمود - سلطان قلم عفو بر جرایم او کشیده امان داد - و در بیستم ماه رجب محمد خان از قلعه بر آمده جانب میوات رفت - محمود حسن را جهت محافظت قلعه و ضبط ولایات گذاشته مراجعت فرموده پانزدهم ماه شعبان سنه احدى و ثلاثین و ثمانمائیه بدھلی آمد و در ماه شوال سنه مذکوره سلطان ملک قدو^(۱) میواتی را بجهت آنکه با سلطان ابراهیم شرقی همراه شده بود گرفته بقتل آورد و ملک سرور را جهت ضبط ولایت میوات فرستاد و اکثر مردم آن ولایت مواضع خود را ویران ساخته بکوه در آمدند - جلال خان برادر ملک قدر^(۲) و احمد خان و ملک فخرالدین و سایر اقربا در قلعه اندروز^(۳) جمع شدند - ملک سرور باج گرفته بجانب شهر مراجعت نمود و در ماه ذیقعد خبر رسید که جسرتیه بن شیخا کوکمر کلانور را محاصره نموده بود - ملک سکندر حاکم لاهور بر سر او رفته منہزم شده بلاهور مراجعت نمود و جسرتیه از آب بپایه گذاشته متوجه تسخیر قلعه جلندر شد - و چون بر آنجا دست نیافت آن نواحی را تاخته متوجه کلانور گشت - مبارک شاه زیرک خان حاکم سامانه و اسلام خان امیر سرهند را فرمان فرستاد که ملک سکندر را مدد نماید و پیش از رسیدن ایشان ملک سکندر رای غالب کلانوری را با جمعیت او همراه گرفته تا آب بپایه رفت - و جسرتیه مقابله نموده و شکست خورده جانب بهکرفت و از قسم غنایم هر قدر که از نواحی جلندر بدست آورده بود بدست لشکر ملک سکندر

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته ملک قدو مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری ملک قدو و در تاریخ فرشته ملک قدوی مذکور است

۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته قلعه اندروز مذکور است ۱۲ مصحح *

بمقابله سلطان ابراهیم روان شد - افواج شرقیه بهوگانو را تاخته قصد بداون کرده بودند - سلطان مبارک شاه از آب جون گذشته موضع جرتوبی^(۱) که از مشاهیر مواس بود تاخت و از آنجا به اترولی رفت و محمود حسن را با دوازده هزار سوار بر سر مختص^(۲) خان برادر سلطان شرقی که بر سر اتاوه آمده فرستاد - چون لشکر مختص خان بلشکر شرقیه رسید فوج شرقی مراجعت نموده نزد سلطان خود رفتند - محمود حسن نیز بلشکر خود ملحق شد - سلطان شرقی کنار آب سیاه گرفته نزدیک برهان آباد آمد و مبارک شاه را معاینه نموده در ماه جمادی الاول سنه مذکور ترک مقابله داده جانب قصبه رابری روان شد و از آنجا از آب جون گذشته به بیانه رفت و کنار آب کتیهر مقام ساخت - مبارک شاه نزدیک چندوار از آب جون گذشته پنج کروهی لشکر او فرود آمد - لشکریان مبارک شاه هر روز اطراف لشکر او را تاخته او را عاجز ساختند - آخر سلطان شرقی در هفتم جمادی الآخر سنه مذکور بعزم جنگ سوار شد - سلطان مبارک شاه محمود حسن و فتح خان بن سلطان مظفر و زیرک خان و اسلام خان و ملک جمن^(۳) نبیرۀ خانجهان و ملک کالو شکنجه فیلان را بمقابل او فرستاد - از نیم روز تا شب محاربه بود و در آخر روز طرفین مراجعت نموده در برابرهم فرود آمدند - روز دیگر هفدهم ماه جمادی الآخر سلطان شرقی کوچ کرده راه چونپور گرفت - مبارک شاه بگوالیار رفت و از رای گوالیار خراج مقرر گرفت و به بیانه رفت - محمد خان اوحدی هرچند دست و پا زد کاری نساخت - و چون از مدد

(۱) در طبقات اکبری هوتولی و در تاریخ فرشته چرتولی مذکور است

۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مخلص خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته چون مذکور است ۱۲ مصحح *

اهل و عیال او را از قلعه بر آورده بدهلی فرستاد - و سیکری را که الحال فتحپور نام دارد بملک خیرالدین تحفه سپرد و بگوالیار رفت - رای گوالیار و بهتکر^(۱) و چندوار بقانون قدیم مالگذاری نمودند - سلطان در جمادی الاول سنه مذکور بدهلی آمده جاگیر ملک محمد^(۲) حسن تغییر داده حصار فیروزه باو داد و ملتان را بملک رجب نادره^(۳) داد - محمد خان با عیال خود گریخته بمیوات رفت و مردم گریخته او بر او جمع شدند - درین وقت شنید که ملک محمد^(۴) مقبل خانی با لشکر بمیارن^(۵) رفته و ملک خیرالدین تحفه^(۶) را در قلعه گذاشته بیانه خالیست - محمد خان فرصت یافته با اندک مردم به بیانه رفت - مردم قصبه و ولایت باو پیوستند - ملک خیرالدین ضبط قلعه نتوانست کرد امان خواسته بعد از قلعه دادن بدهلی آمد - مبارک شاه بیانه را بملک مبارز داده بر سر محمد خان رخصت کرد - محمد خان در قلعه متحصن شده ملک مبارز ولایت را تصرف نمود - محمد خان خاطر از قلعه جمع نموده بابلغار بخدومت سلطان ابراهیم شرقی رفت - سلطان مبارک شاه ملک مبارز را بجهت مصلحت طلب نمود و بفتح بیانه توجه کرد - در اثنای راه عریضه قادر خان حاکم کالپی رسید که سلطان ابراهیم بقصد کالپی می آید - سلطان مبارک شاه مهم بیانه را موقوف داشته

(۱) در طبقات اکبری تهکر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری محمود حسن مذکور است اما بعد چند سطر کذاب هذا

محمود حسین نیز مسطور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته نادری ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبری ملک احمد مقبل خانی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته چهارون مذکور است ۱۲ مصحح *

(۶) در تاریخ فرشته ملک ناصرالدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

و جمعی کثیر را اسیر کرده آوردند - چون مسلمانان بودند همه را آزاد نمود - روز دیگر الپخان صاحب در میان آورده پیشکش فرستاد و بدهار مراجعت نمود - مبارکشاه در کنار آب جنبیل توقف نموده خراج مقرر بدستور قدیم از زمینداران آن دیار گرفت - و در ماه رجب سنه سبع و عشرين و ثمانمائه بدلهلی مراجعت نمود * و در ماه محرم سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه جانب کیپتر رفت - و هرسنگه رای در کنار گنگ آمده ملازمت نمود - و بجهت بقایای سه سال سابق در قید افتاد و ادای آن وجه نموده خلاص گشت - سلطان از آب گنگ گذشته مفسدان آن طرف آب را گوشمال داده برگردید - درین حال خبر تمرک و عصیان میواتیان رسید - سلطان بآن طرف رغبت نمود و دست بتاراج بر آورد و اکثر میوات را خراب ساخت - میواتیان ولایت را خراب کرده بکوه جهره در آمدند - سلطان بجهت عسرت غله و علف و محکمی جا برگردید و بدلهلی آمد و امرا را بجایگیرهای خود رخصت داد * و در سنه تسع و عشرين و ثمانمائه باز بمیوات آمد و جلو و فدو و سایر میواتیان که بایشان موافقت داشتند خانههای خود را ویران نموده بکوه در آمدند و چند روز حرکت المذبحی نموده بکوه الور رفتند - سلطان هر روز جنگ انداخته - مردم از طرفین کشته می شدند - آخر میواتیان امان خواستند - فدو آمده ملازمت نموده در قید افتاد - سلطان ولایت میوات را تاراج کرده مراجعت نمود * بعد از چهار ماه باز در ماه محرم سنه ثلاثین و ثمانمائه بجانب میوات لشکر کشید - و متمردان را مالش داده به بیانه رفت - محمد خان پسر اوحد خان حاکم بیانه در کوه تاشانزده روز حرب نمود - مردم او جدا شده بمبارکشاه پیوستند - چون تاب مقاومت نداشت در ربیع الآخر سنه مذکور ریسمان در گلو از حصار برآمده ملازمت نمود و هرچه در قلعه بود پیشکش نمود - مبارکشاه

سلطان مبارکشاه بفتح و نصرت معاودت نموده بدلهی آمد - ملک محمود حسن آمده در دهلی ملازمت نمود و بخشی گری یافت - در ماه جمادی الاول سنه مذکور میان شیخا و رای بهیلم بجنگ انجامیده رای بهیلم بقتل رسید - و اسباب او بدست شیخا آمده شیخا را تقویت تمام شد و نواحی دیدالپور و لاهور را تاخت - ملک سکندر باران دفع او حرکت نمود - از آب چناب گذشت و کاری نساخت و بر گردید - درین اثنا خبر فوت ملک علاء الدین پسر علاء الملک حاکم ملتان رسید - و نیز خبر رسید که شیخ علی نایب پسر سیورغتمش با لشکر عظیم از کابل حرکت نموده جهت تاخت ولایت بهکر و سیوستان می آید - سلطان ملک محمود حسن را جهت تسکین فتنه مغل تعیین نمود و از ملتان تا اقصای سند ارزانی داشت - چون ملک محمود بملتان رسید اهل آن دیار را نوازشات نموده خوشدل ساخت و قلعه ملتان را که از حادثه مغل خراب شده بود تعمیر نمود - درین اثنا فوج مغل نیز برگشت - درینجا خبر آمدن الپخان حاکم دهار که بسطان هوشنگ موسوم بود و بقصد قلعه گوالیار می آمد رسید - مبارکشاه بجانب گوالیار عزیمت نمود - چون بقوایح بیان رسید دید که امیر خان پسر اوحد خان حاکم بیانه مبارکخان عم خود را کشته و بیانه را خراب نموده و در بالای کوهی تکصن بسته - مبارکشاه در دامن کوه نزول نمود - بعد از رسل و رسایل امیر خان تعهد خراج هر ساله نموده - سلطان از آنجا بگوالیار رفت - الپ خان گذر آب جنبل^(۱) را گرفته فرود آمده بود - مبارکشاه گذر دیگر پیدا کرده بسرعت بگذشت - بعضی امرا که مقدمه لشکر بودند اطراف لشکر الپخان را غارت نمودند

بمدد ملک محمود حسن تعیین شده بود بگذر لوهی (۱) رسید - شیخا را قوت جنگ نمانده رخت و اسباب خود را از آب از پیش گذرانیده بکوه در آمد - ملک سکندر از گذر لوهی از آب گذشته درازدهم ماه شوال سنه مذکوره بلاهور آمد - ملک محمود حسن استقبال نموده مقدم او را گرمی داشت - ملک رجب حاکم دیپالپور و ملک سلطان شه حاکم سرهند و رای فیروز مین قبل ازین بملک سکندر پیوسته بودند - لشکر مذکور کنار آب راوی گرفته بجانب کلانور رفت - چون به جمون رسید رای بهیم نیز بایشان ملحق شده لوازم خدمت بتقدیم رسانید - طایفه کهوهران که از شیخا جدا شده بودند تاراج نموده بلاهور مراجعت نمودند - درین وقت ملک محمود حسن بموجب فرمان مبارکشاه بجلندر رفته بدهلی آمد و ملک سکندر بلاهور آمد - درین وقت منصب وزارت بسرور (۲) الملک دادند و ملک سکندر معزول گشت * و در سنه ست و عشرين و ثمانمائه مبارک شاه از آب گنگ گذشته جهت تسخیر کفار و متمردان آن دیار عزیمت نمود - و در ماه محرم سنه مذکور بولایت کیشتر در آمده خراج گرفت - و مهابت خان حاکم بداون که از خضر خان در بیم و هراس بود آمده دید - سلطان از آب گنگ گذشته ولایت راتهور را قاخست و تاراج نموده خلق کثیر را اسیر و قتل ساخت - و جمعی را در قلعه کفبله جهت تسخیر راتهور گذاشت - و پسر رای بیو که از خضر خان گریخته بود ملک خیر الدین را بر سر او فرستاد تا ولایت او را تاراج کرده باتاوه رود - راجپوتان منتحصی شده محاربه کردند و آخر انقیاد نمودند - پسر رای بیو ملازمت نموده خراج مقرری ادا کرد -

(۱) در تاریخ فرشته لوهی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سردار الملک مرقوم شده ۱۲ مصحح *

زنجیر فیل بالای آب فرستاد که پایاب یافته صبح از آب گذشتند - و سلطان نیز از پی بنیاد گذشتن کرد - و شیخا تاب مقاومت نیاورده بجانب جالندهر گریخت - اسباب و حشم او غنیمت لشکر سلطانی شد و سوار و پیاده بسیار بقتل رسید - شیخا از آب^(۱) گذشته بکوه در آمد - رای بهیلم^(۲) راجه جمون بخدمت سلطان آمده لشکر را سر کرده از آب چناب گذرانید و به تهیکر^(۳) که محکم ترین جاهای شیخا بود برده تهیکر را خراب کرد - و بعضی از مردم شیخا که در کوه پراگنده بودند اسیر ساخته سالم و غانم در ماه محرم سنه خمس و عشرين و ثمانمائه لاهور آمد - لاهور خراب مطلق شده بود بتعمیر قلعه و دروازه مشغول شد - بعد از اتمام قلعه مردم بجا و منزل خود آمدند لاهور را بملک محمود حسن سپرد و دو هزار سوار با او گذاشت و سرانجام قلعه داری کَمَائَنَبَغِي داده بدلهلی مراجعت نمود - در ماه جمادی الآخر سنه مذکور شیخا از کوه برآمده بر قلعه خام لاهور جنگ انداخت و مردم بسیار بکشتن داد - و باز در بست و یکم شهر مذکور بجمعیت تمام بجنگ قلعه خام اژدحام نمود و کاری نساخته چند کوه عقب تر نشست - تا یکماه و پنج روز جنگ می انداخت و کاری نمی ساخت - چون شیخا را کار از پیش نرفت بجانب کلانور برگشت و با رای بهیلم که جهت مدد ملک محمود حسن بکلانور آمده بود مقابله نمود - و در ماه رمضان سنه مذکوره صلح شد و شیخا بجانب آب بیاه رفت - و درین وقت ملک سکندر تحفه با لشکری که از جانب مبارک شاه

(۱) در تاریخ فرشته آب چناب ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته رای بهیلم مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری تهیکر و در تاریخ فرشته بیسل مرقوم است ۱۲ مصحح *

قلعه جلدنهر را محاصره نموده - زیرکخان حاکم آنجا متحصن شده
 مجادله نمود - شیخا از در صبح در آمده قرار داد که قلعه جلدنهر را خالی
 کرده بطغان سپارد و پسر طغان را بخدمت مبارکشاه فرستد و شیخا نیز
 پیشکش لایق ارسال نماید * و بتاریخ دوم ماه جمادی الآخر سنه اربع
 و عشرين و ثمانمائه - زیرکخان از حصار جلدنهر بر آمده بسه کوهی از لشکر
 شیخا گذار آب مین (۱) فرود آمد - روز دوم شیخا نقض عهد نموده بر سر
 زیرک خان رفته او را دستگیر کرده مجدداً لوای مخالفت بر افراخت
 و از آب ستلذ گذشته بلدیپانه (۲) آمد و بیستم ماه جمادی الآخر سنه مذکوره
 بسرهند رسیده - سلطان شاه لودی حاکم سرهند متحصن شد - چون
 موسم بوسات نزدیک بود شیخا هر چند سعی نمود قلعه فتح نشد - سلطان
 مبارک شاه در ماه رجب سنه مذکور با وجوب بوسات از شهر بر آمده
 عزیمت سرهند نمود - و چون نزدیک سامانه رسید شیخا جانب لدیانه
 رفت - زیرکخان در سامانه بسطان مبارک شاه پیوست - سلطان از سامانه
 بلدیپانه آمد - شیخا از آب ستلذ گذشته دران طرف آب در مقابل لشکر
 فرود آمد - چون آب کلان و کشتیها تمام بدست شیخا افتاده بود مبارک شاه
 از آب نتوانست گذشت - تا چهل روز طرفین را مقابله بود - چون سهیل
 طلوع کرد و آب کم شد بکنار آب بطرف قبول پور روان شد - شیخا نیز
 کنار آب گرفته هر روز در مقابل لشکر مبارک شاه فرود می آمد - تا در
 یازدهم ماه شوال سنه مذکوره سلطان مبارک شاه ملک سکندر تحفه
 و زیرکخان و محمود حسن و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکر کثیر و شش

(۱) در تاریخ فرشته سرسختی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته لدیانه نوشته شده ۱۲ مصحح *

از وی در وجود آمد و جمعی که در قدرت صاحب قرانی بی خان و مان
شده بودند در ایام دولت او مرفه الحال و صاحب جمعیت شدند *

ذکر مبارکشاه بن رایات اعلیٰ خضرخان

چون مرض خضر خان غالب شد پیش از فوت بسه روز مبارکخان را
ولی عهد گردانید - و مبارکخان یکروز بعد از فوت خضر خان باتفاق امرا بر
تخت سلطنت جلوس فرموده بسطان مبارکشاه ملقب گشت - در زمان
خضر خان صاحب وظیفه و ادراک بسیار بود همه را برقرار داشت - و فیروز پور
و هانسی را از ملک رجب نادره تغیر داده بملک مده (۱) برادرزاده خود
داد - و عوض آن دیدالپور بملک رجب مقرر نمود - درین وقت خبر بغی
شیخا (۲) کوکهر و طغان رئیس رسید - و سبب بغی شیخا این بود که در ماه
جمادی الاول سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه سلطان علی پادشاه کشمیر به تته
آمده بود - بوقت مراجعت از تته شیخا سر راه گرفته جنگ کرد -
لشکر سلطان علی متفرق شد و هزیمت یافته بدست شیخا اسیر شد -
و شیخا را از غنیمت و کثرت اموال سلطان علی خلل دماغ بهم رسیده
سر به بغی برآورده اراده گرفتن دهلی و سلطنت هندوستان نموده پراگند
و نواحی را تاخت و تاراج نمود - و از آب ستلند گذشته تلوندی رای کمال
مین را غارت کرد - رای فیروز زمیندار آن جا گریخته بجانب چون رفت -
شیخا بقصده لودیانه آمده تا سرحد روپر تاخت و باز از آب ستلند گذشته

(۱) در تاریخ فرشته ملک بدر بواذر زاده خود مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرقوم است چسوت کهکر که بعد از کشته شدن بواذر خود
شیخا کهکر صاحب قبیله خویش شده بود سر راه برو او گرفته علی پادشاه را زنده دستگیر
ساخته بود ۱۲ مصحح *

خراج مقرر قبول نمود - تاج الملک بجندوار^(۱) رفته داد تاراج و غارت داد و از آنجا بکیتهر رفت و از رای هرسنگه خراج گرفته بجانب شهر مراجعت نمود - و در ماه رجب سنه مذکوره خبر رسید که طغان ترک بچه باز مخالفت نموده سروهند را محاصره کرده تا سرحد منصور پور و پایل تاخته است - خضر خان خیرالدین را بر سر او تعیین فرمود و او بسامانه رسیده باتفاق بزرگ خان تعاقب طغان نمود - نزدیک لدهانه^(۲) از آب ستلک گذشته بولایت جسرتیه کهوگر^(۳) درآمد و محال جاگیر او بزرگ خان مقرر شد و ملک خیرالدین بدلهلی آمد * خضر خان در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه جهت تسخیر متمردان میوات پای عزیمت در رکاب جلالت نهاد - بعضی از متمردان در قلعه بهادر ناهر که کوتله باشد متحصن شدند و برخی آمده دیدند - چون قلعه محاصره شد میواتیان آمده مقابله نموده در حمله اول گریختند و کوتله فتح شد و میواتیان بکوه رفتند - خضر خان قلع را خراب کرده بجانب گوالیار رفت - و در هشتم ماه محرم سنه مذکوره تاج الملک فوت شد و اسکندر پسر بزرگ او وزیر شده ملک الشرق خطاب یافت - و چون راجه گوالیار متحصن شد و ولایت او بتاراج رفت از فیز خواجه گرفته بجانب اتاوه آمد - رای بپیر فوت شده بود پسر او اطاعت کرده مال گذاری قبول نمود - درین حال خضر خان بیدار شده بجانب دهلی مراجعت نمود و در هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع عشر و ثمانمائه برحمت حق پیوست - مدت سلطنت او هفت سال و دو ماه و دو روز بود - خیرات و مبرات بسیار

(۱) در طبقات اکبری چندوار مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری لدهیانه و در تاریخ فروشنه لوهانه مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فروشته جسورت بوادر شیکها کهوگر مرقوم است ۱۲ مصحح *

در کوه بجواره جمعیت می نمایند - ملک سلطان بهرام لودی را سرهند داده بر سر او تعیین نموده - او در ماه رجب سنه مذکور بسرهند رسید - و سارنگ از آن کوه برآمده تا آب ستمد آمد - مردم او نیز بدو پیوستند و در حوالی سرهند محاربه دست داد - سارنگ هزیمت یافته بجانب قصبه لهوری از توابع سرهند رفت - خواجه علی اندرآبی^(۱) با جمعیت خود آمده سلطان تشه^(۲) را دید و زیرک خان حاکم سامانه و طغان ترک بچه حاکم جلندر جهت مدد سلطان شه بسرهند آمدند - سارنگ برگشته بروپر آمد و چون لشکر تا روپر تعاقب نمود سارنگ بکوه در آمد و لشکر همانجا مقام کرد - درین حال ملک خیرالدین نیز با فوجی عظیم که بر سر سارنگ تعیین نموده بود در رمضان سنه مذکور بروپر رسید و چند گاه در حوالی کوه بودند - چون جمعیت سارنگ پراکنده شد و در کوه مخفی گشت و لشکر مراجعت نمود و ملک خیرالدین^(۳) بشهر روی آورد و زیرک خان بسامانه آمد - سلطان شه با جماعت کومکي در تهانه روپر ماند - درین وقت سارنگ از کوه برآمده - در محرم سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه بطغان پیوست - طغان او را بغدر بکشت - و درین مدت خضر خان در شهر آرام گرفته تاج الملک را جهت تسخیر زمینداران اتاوه تعیین نمود و از راه برن بکول رفته مفسدان آنجا را نابود ساخت - و موضع دیهلی^(۴) را که جایی محکم بود غارت کرده باتاوه رفت - رای سبیر در اتاوه متحصن گشته - آخر از در صلح درآمده

(۱) در طبقات اکبری اندرانی نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته سلطان شه المخاطب باسلام خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری مرقوم است ملک خیرالدین بجانب سرهند رو نهاد

۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبری دهلی مرقوم شده ۱۲ مصحح *

افواج تا کوه کامیون^(۱) تعاقب نموده و غنیمت بسیار بدست آورده روز پنجم
 بلشکر ملحق شدند - بعد ازان تاج الملک از راه بداون بکنار آب گنگ
 آمد و از گذر بجلانه عبور نمود - و مهابت خان حاکم بداون را رخصت کرده
 باقاوه آمد - رای سبیر^(۲) در اقاوه متحصن شد - تاج الملک ولایت اقاوه
 را تاراج نموده آخر بصلح قرار داده در ماه ربیع الآخر سنه مذکور بصلح
 مراجعت نمود - و هم در سنه مذکور خضر خان جهت تغذیه مفسدان
 و متمدان کیتھر عزیمت نمود - اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده
 از آب رهب گذشته سنبل را خراب کرد - و در ماه ذی قعدة سنه مذکوره
 بطرف بداون حرکت کرده نزدیک پتیالی^(۳) از آب گنگ گذشت - و ازین
 رهگذر هراس در دل مهابت خان راه یافته به بداون رفت - در ذی حجه
 سنه مذکور در قلعه بداون متحصن گشت و شش ماه بمحاربه و مجادله
 گذشت - درین اثنا بعضی امرا مثل قوام خان و اختیار خان و خان زادان
 محمود شاه که از دولت خان جدا شده بخضر خان پیوسته بودند غدر
 اندیشیدند - و خضر خان ازین معنی آگاه شده محاصره قلعه را گذاشته
 بجانب دهلی برگشت - و هم در اثنای راه بر کنار آب گنگ در بیستم^(۴)
 جمادی الاول سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه قوام خان و اختیار خان و خانزادان
 محمود شاهي و سایر اهل غدر را بقتل رسانیده بدلهلی آمد - بعد از چند روز
 خبر رسید که شخصی را خیال فتنه در سر افتاده خود را سازنگ نام کرده

(۱) در طبقات اکبری کماون مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری رای سرور و در تاریخ فروخته رای سمیر مرقوم است

۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فروخته بیقالی مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فروخته هشتم نوشته ۱۲ مصحح *

توده بجانب ناگور عزیمت نمود - سلطان احمد جنگ ناکرده بولایت خود مراجعت کرد - خضر خان برگشته بشهر نو^(۱) عروس جهان که از بناهای سلطان علاء الدین خلجی بود رفت - الیاس حاکم آن شهر آمده مفسدان آن دیار را گوشمال داده متوجه گوالیار شد - گرفتن قلعه دشوار بود مال مقرری از رای گوالیار گرفته به بیانه رفت - و از شمس خان اوحدی حاکم بیانه نیز باج گرفت و بدھلی آمد * و در سده عشرین و ثمانمائے خبر طغی طغان و بعضی ترکان که ملک سدهو را کشته بودند رسید - زیرک خان حاکم سامانه بر سر ایشان تعیین شد - چون بسامانه قریب شد باغیان قلعه سرهند را گذاشته بجانب کوه رفتند - ملک کمال بدھن^(۲) که در قلعه بود نجات یافته بخدمت رسید - زیرک خان مخالفان را تعاقب کرده بقصبه پایل رسید - طغان که صاحب ترکان بود انقیاد نموده پیشکش قبول کرده پسر خود را بگرو داد - و ترکان کشته شده ملک سدهو را از خود جدا کردند - زیرک خان بجانب سامانه مراجعت نموده مال و پسر او را بخدمت خضر خان فرستاد * و در سده احدی و عشرین و ثمانمائے خضر خان تاج الملک را بر سر هرسنگ^(۳) راجه کشمیر^(۴) فرستاد - چون لشکر از آب گنگ گذشت هرسنگ ولایت را خالی کرده در جنگل انوله^(۵) درآمد - و پاره تلاش نموده بهزیمت رفت - اسب و سلاح و ساز اسب بدست افتاد -

(۱) در طبقات اکبری شهر نو عروس جهان و در تاریخ نوشته شهر نو المعملی

بعروس جهان ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته کمال الدین مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ نوشته نوسنگه مرقوم شده ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبری کتهیرو در تاریخ نوشته کهنیر مرقوم است اما از

کتب دیگر کتهیر مستفاد می شود و الله اعلم ۱۲ مصحح *

(۵) در طبقات اکبری انوله و در تاریخ نوشته توله ثبت شده ۱۲ مصحح *

تا متمدندان را رعیت سازد - تاج الملک از آب جون و گنگ گذشته اهل آن دیار را گوشمال نمایان داد - رای بر سنگه^(۱) گریخته در دره آنوله در آمد - چون کار بر او تنگ شد از روی عجز مال گذاری نموده رعیتی اختیار کرد - و مهابت خان حاکم بدآون نیز آمده ملازمت نمود - از انجا کنار رهب گرفته بگذر سرگذاری رسید و از آب گنگ گذشته کافران که تور که آن بشمس آباد اشتها دارد و کفله را اهدام داده از راه قصبه سکینه^(۲) بقصبه پادهم رفت - حسین خان حاکم راپری و حمزه برادر او آمده دیدند و رای^(۳) سبیر نیز مطیع از منقاد شده بخدمت رسید - راجه گوالیار و سوری و چندوار نیز مالگذاری بطرند و قصبه جلیسر را از دست راجپوتان چندوار بر آورده بمسلمانان رهنمی آن قصبه داده شقدار تعیین نمود - و از انجا بولایت گوالیار در آمده سارت و تاراج کرد - و آنچه مقرری هر ساله بود از رای گوالیر گرفته از انجا بچندوار رفت - و از دیر سنگه زمیندار چندوار و کفله و پنیالی مال گرفته نزدیک چندوار از آب جون گذشته بدهلی آمد - و در ماه جمادی الاول سنه مذکور خبر رسید که جماعت ترکان از قوم بیرم خان ترک بچه ملک سدهو ناهر را که از جانب شاهزاده مبارک خان حاکم سرهند بود بغدر کشته قلعه سرهند را متصرف شد - خضر خان زیرک خان را با لشکر گران بر سر ایشان تعیین کرد - ترکان از آب ستلذ گذشته بکوه درآمدند - زیرک خان تعاقب نموده بکوه در آمد و تا دو ماه تردد نموده بی مقصود مراجعت کرد - در ماه رجب سنه مذکور خبر آمد که سلطان احمد گجراتی قلعه ناگور را محاصره نموده است - خضر خان جهت تسکین این فتنه از راه

(۱) در طبقات اکبری میسر سنگه ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری میکنه تحریر شده ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری رای سرور نوشته ۱۲ مصحح *

سید زاده را این خدمت لایق نیست و از سخن سید جلال تصدیق نسب و حسب او نمودند - و خضر خان جوانی بود صالح صادق القول پسندیده اطوار صاحب اخلاق نیکو و طینت صافی و بزرگی حال او دلائل بزرگی نسب او بود *

اگرچه از حسب آمد فعال نیک ولی

ستودگی شمیم از جلالت نسب است

القصه در زمان سلطان فیروز شاه ملتان را ملک مردان دولت داشت - و بعد از فوت او ملک شیخ متصرف شده در اندک زمانی در گذشت - سلطان فیروز شاه ملتان را بخضر خان داد - و ازان روز خضر خان از امرای کبار شد - پیش از آنکه دهلی را متصرف شود جنگهای عظیم کرده فتحهای بزرگ نمود چنانچه گذشت - و بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه دهلی را متصرف شد - باوجود استعداد سلطنت و اسباب ملک داری اسم بادشاهی بر خود اطلاق نمی کرد و به رایات اعلی مخاطب بود - و سکه و خطبه در ابتدا بنام امیر تیمور صاحب قران و در آخر بنام میرزا شاهرخ مقرر داشت و آخر خطبه نام خضر خان هم می بردند و دعا میکردند - ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرده وزیر ساخت - سید سالم^(۱) را سهارنپور عطا کرد - و ملک عبد الرحیم پسر خوانده ملک سلیمان را علاء الملک خطاب داده ملتان و فتحپور حواله او شد - ملک سرور را شهنه شهر ساخت - ملک خیر الدین خانی را عارض ممالک نمود - و ملک کالو را شهنه فیل کرد و ملک داود دبیری یافت - اخنیا خان را بمیان دو آب فرستاد و وظیفه و ادرار خانزادان محمود شاه را برقرار داشت - و درین سال تاج الملک را بجانب بدائون و کهنر فرستاد

(۱) در طبقات اکبری سید معالم مرقوم شده ۱۲ مصحح *

رسید که سلطان ابراهیم شرقی قادر خان پسر محمود خان را در کالپی محاصره کرده است - دولتخان آن قدر جمعیت نداشت که با سلطان ابراهیم مقاومت نماید بدلهی رفت - و در ماه رمضان سنه مذکور خضر خان متوجه دهلی شد - چون بحصار فیروزه رسید امرای آن دیار بخدمت رسیده داخل دولتخواهان شدند - ملک ادریس در قلعه رهتک متحصن شده ماند - خضر خان متعرض او نشده از آنجا گذشته بمیوانت رفت - جلال خان برادر زاده بهادر ناهر در آنجا بخدمت رسیده از آنجا به سنبل رفت - و غارت و تاراج نموده در ماه ذی حجه سنه مذکور باز بدلهی رفته در دروازه سیری نزل نمود - دولتخان تا چار ماه قلعه داری کرد آخر ملک بویا^(۱) و سایر دولت خواهان خضر خانی بحسن تدبیر دروازه دولت خان را گرفتند - دولت خان کار از دست رفته دید بالضرورت امان خواسته خضر خان را دید - دولت خان را حواله قوام خان نموده فرمود که در حصار فیروزه محبوس نگاه دارند و این واقعه در ماه ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه روی داد *

ذکر خضر خان بن ملک سلیمان

نقلست که ملک مردان^(۲) دولت که از امرای سلطان فیروز شاه بود ملک سلیمان را در حال طفولیت فرزند گفته پرورده بود - و بصحت رسیده که روزی ملک دولت مردان امیر سید جلال بخاری قدس سره را مهمانی کرد و در وقت طعام کشیدن بفرموده ملک مردان دولت ملک سلیمان بدست شستن اهل مجلس قیام نمود - سید جلال فرمودند که این جوان

(۱) در طبقات اکبری ملک تومان ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته میروان دولت نوشته ۱۲ مصحح *

در تصرف محمود شاه بود رفت - ملک ادریس و مبارز (۱) خان برادر او استقبال نموده در هانسی ملازمت نمودند و بغایت خوشدل شدند - قصبه ناونول را که در تصرف اقلیم خان و بهادر ناهر بود تاراج نموده بدلهلی آمد و حصار سیري را محاصره نمود - و محمود شاه متحصن گشته حرکت المذبحي چند نمود و اختیار خان که از جانب محمود شاه حاکم فیروز آباد بود بخدمت خضر خان پیوست - خضر خان از دروازه حصار سیري کوچ نموده بکوشک فیروز آباد آمده قصبهات میان دو آب و حوالی شهر را متصرف گشت - و از تنگي غله و علف ترک محاصره داده از راه پانی پت در سنه خمس عشر و ثمانمائه بفتحپور آمد - و در ماه رجب سنه مذکور محمود شاه بشکار کیتهل رفته بدلهلی آمد و در اثنای راه در ماه ذی قعدة سال مذکور بیمار شده همدران ماه در گذشت - و ازان تاریخ سلطنت از سلسله فیروز شاهي منقطع شد - بادشاهي سلطان محمود شاه بن سلطان محمد بن فیروز شاه که بجو نامی بر او نبود بیست سال و دو ماه امتداد یافت - بعد ازان دو ماه در دهلی خلل بود امرای محمود شاه با دولتخان بیعت نمودند - ملک ادریس و مبارز خان از خضر خان برگشته بدولتخان پیوستند - درین سال خضر خان در فتحپور گذرانیده و در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمائه دولتخان بجانب کهنتر (۲) سوار شد - رای بر سنه و دیگر رایان آمده ملازمت نمودند - و چون بقصبه پتیالی (۳) رسید مهابت خان نیز درین اثنا شرف خدمت دریافت - درین وقت خبر

(۱) در طبقات اکبری مبارک خان ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری کینهل و در تاریخ کهنتر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته بیتالی مرقوم شده ۱۲ مصحح *

فدکپور مراجعت نمود - درین وقت در تصرف محمود شاه میان درآب و رهتک ماند و بس * در سنه احدى عشر و ثمانمائه سلطان محمود بر سر قوام خان رفت و او در حصار فیروزه تحصن جست - و بعد از چند روز پسر خود را با پیشکش بسیار بخدمت سلطان فرستاده عذر خواست - سلطان بدلهلی مراجعت کرده - خضر خان این خبر شنیده بفتح آباد آمد مردم فتح آباد که بمحمود شاه پیوسته بودند ایشان را اهانت و سیاست نموده ملک تحفه را تعیین نمود که میان درآب و دهانرث^(۱) را که در تصرف سلطان بود بتازد - فتح خان از دهانرث کوچ کرده بجانب میان درآب رفت و بعضی مردم میان درآب اسیر شده - خضر خان از راه رهتک بدلهلی آمد - محمود شاه دهلی را مضبوط ساخت و او چند روز حصار فیروزه آباد را محاصره نموده بی سراد مراجعت نموده بفتحپور رفت *

و در سنه اثنا عشر و ثمانمائه بیرم خان با خضر خان مخالفت نموده پیش دولت خان رفت و اهل و عیال خود را بکوه فرستاد - خضر خان تعاقب نموده چون بکنار آب چون رسید بیرم خان پشیمان شده از روی عجز بخدمت خضر خان آمد و جاگیر سابق او باو مقرر گشت و خضر خان بفتح پور آمد *

در ثلاث عشر و ثمانمائه خضر خان بر سر ملک ادیس که از قبل محمود شاه ضابط رهتک بود رفت - ملک ادیس در رهتک متحصن شده تا شش ماه جنگ قایم بود آخر پیشکش فرستاده پسر خود را نیز ملازم ساخت - و خضر خان از راه سامانه بفتحپور رفت - بعد از برگشتن خضر خان محمود شاه شکار کیتهل کرده بدلهلی آمد و با این حال بله و طرب مشغول شد * و در سنه اربع عشر و ثمانمائه خضر خان به رهتک که

(۱) در طبقات اکبری دهانرث مرقوم است ۱۲ مصحح *

خواست - سلطان ابراهیم را دیده قنوج سپرد - سلطان ابراهیم قنوج حواله اختیار خان کرد * و در عشر و ثمانمائمه نصرتخان گرگ انداز و تاتار خان پسر سازنگ خان و ملک مرحبا غلام اقبالخان از محمود شاه جدا شده بسطان ابراهیم پیوستند - سلطان ابراهیم از آنجا به سنبل آمد - اسد خان لودی که گماشته سلطان محمود بود بعد از دو روز قلعه سنبل بصلح تسلیم نمود - سلطان ابراهیم آنجا را بتاتار خان داده متوجه دهلی شد - چون بکنار آب جون رسید خواست که عبور نماید خبر رسید که ظفر خان حاکم گجرات بلاد مالوه را فتح کرد و الپخان پسر دلاور خان که مخاطب بسطان هوشنگ بود بدست او اسیر شده بمرد - ازین خبر مراجعت لازم دانسته بجوانپور آمد - و در ماه ذی قعدة سنه مذکور سلطان محمود بر سر ملک مرحبا که از جانب سلطان ابراهیم حاکم برن بود رفت - مرحبا از قلعه برآمده در حمله اول شکست یافته بقاعه در آمد و در قلعه کشته شد و محمود شاه بطرف سنبل روان شد - تاتار خان بی جنگ سنبل را رها کرده بقنوج روان شد - محمود شاه اسد خان لودی را در سنبل گذاشته بدلی آمد * و بتاریخ رجب سنه تسع (۱۱) و ثمانمائمه میانه دولتخان و بیرم خان ترک بچه در دو گروهی سامانه مصاف افتاد - بیرم خان فرار نموده در سر دند متحصن شد و در آخر امان خواست و دولت خان را دید - و چون بیرم خان پیش ازین با خضر خان بیعت کرده بود و نقض عهد نموده بود خضر خان بر سر او رفت - دولت خان تاب مقابله نیاورده از آب جون گذشت - امرا که بدولت خان پیوسته بودند جدا شده پیش خضر خان آمدند - حصار فیروزه را بقوام خان داد - سامانه و سنم را از بیرم خان گرفته بزرگ خان سپرد - و سرهند را با چند پرگنه دیگر به بیرم خان داد و خود بجانب

ساخت - و روز سیوم از صلح برگشته بهرام خان را پوست کند - و چون بگزار
 آب دهنده قریب اجودهن فرود آمد - خضرخان از دیدالپور بعزم جنگ
 و پیکار بمقابلہ آمد - و در نوزدهم جمادی الاول سنه مذکور مصاف شد -
 و اقبالخان در حمله اول گرفتار شد و بقتل رسید - و نتیجہ حوام نمکی
 و عهد شکنی باو عاید گشت *

* بیت *

بنقض عهد دلیری مکن که چرخ فلک

نتیجہ عملت زود در کفار نهد

چون این خبر بدہلی رسید دولتخان و اختیار خان و امرائی که آنجا
 بودند محمود شاه را از قنوج طلبیدند - و در ماه جمادی الآخر سنه مذکور
 محمود شاه بدہلی آمدہ بر تخت سلطنت نشست - و اهل و عیال
 و خویش و تبار اقبالخان را از دہلی بر آورده بکول فرستاد و بھیچ کدام
 آزاری نرسانید - و فوجداری میان دو آب را بدولتخان دادہ فیروز آباد را
 باختیار خان سپرد - و درین وقت اقلیم خان و بہادر نادر با پیشکش ملازمت
 نمودند - سلطان محمود بعد از حصول مطالب و کامیاب شدن بجهت
 انتقام در سنه تسع و ثمانمائہ بجانب جونیور رفت - و دولت خان را
 با لشکر گران بجانب سامانہ بر سر بیرم خان ترک بچہ کہ بعد از کشته شدن
 بہرام خان سامانہ را تصرف نموده بود فرستاد - چون محمود شاه بقنوج
 قریب رسید سلطان ابراہیم نیز از جونیور بمقابلہ آمدہ در کفار آب گنگ ہر دو
 لشکر بہم رسیدند - تا چند روز معرکہ قتال و جدال آراستہ بود - در آخر بصلح
 قرار یافت ہر یک بجای خود رفتند - سلطان ابراہیم بگمان آنکہ اکثر امرا
 و لشکریان سلطان محمود درین وقت متفرق شدہ اند و قابوست بقنوج آمد -
 ملک محمود کہ از جانب سلطان محمود حاکم بود منحصر شدہ تا چہار ماہ
 محاربه کرد - چون از مدد و کمک سلطان محمود مایوس شد امان

در زمان ورود عساکر صاحب قرانی از تصرف سلاطین در آمده بدست رای بر سنگه افتاده بود و بعد از فوت او بیروم دیو پسر او متصرف شده بود - چون قلعه در غایت استحکام بود فتح نشد - ولایت گوالیار را خراب کرده بدلهلی آمد - و سال دیگر باز بر سر گوالیار رفت - بیروم دیو استقبال نموده در ظاهر قلعه دهلپور جنگ کرده شکست یافته بقلعه در آمد - چون شب شد قلعه را خالی گذاشته بگوالیار رفت - اقبالخان تا قلعه گوالیار تعاقب نموده نهایت تازاج و غارت بجا آورده بدلهلی آمد * و در سنه ست و ثمانمائمه خبر رسید که تاتار خان پسر ظفر خان پدر خود را از امارت معزول ساخته خود را فاضل الدین محمد شاه خطاب کرد * و در سنه سبع و ثمانمائمه اقبالخان جهت تسخیر زمینداران ولایت اتاوه سوار شده رای سرور رای گوالیار و رای جالیهار و دیگر رایان در اتاوه متحصن شده چار ماه محاربه کردند - و در آخر هر ساله چهار زنجیر فیل و مبلغی که رای گوالیار بهکام دلهلی میفرستاد فرستاده صلح نمودند - و اقبالخان در شوال سنه مذکور بقنوج رفت - و سلطان محمود را حصارى کرد و بی ساختن مطلب بر گردید * و در محرم سنه ثمان و ثمانمائمه اقبالخان بجایاب سامانه رفت - بهرام خان ترک بچه که با سارنگخان مخالف بود از بیم اقبالخان جای خود را گذاشته بکوه دهنپور رفت - اقبالخان تعاقب نموده - بعد از چند روز شیخ علم (۱) الدین نبیره شیخ جمال بخاری درمیانه آمد و صلح داد - اقبال خان بهرام خان را برداشته بطرف ملتان رفتند - چون بتلوندی رسید رای داود و کمال مین و رای هیپو (۲) پسر رای خلجین بهستی را بدست آورده مقید

(۱) در طبقات اکبری عالم الدین و در تاریخ فرشته علیم الدین مذکور شده

۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری هنوز ذکر شده ۱۲ مصحح *

اجودهی که به پثن شیخ فرید مشهور است طرفین را مقابلہ دست داد - و بعد از محاربه و کارزار طغی خان هزیمت یافته بقصبه بهودر آمد - غالبخان و امرای دیگر که همراه او بودند طغی خان را بدست آورده کشتند * و در سده اربع و ثمانمائہ سلطان محمود که از خوف صاحب قرانی بگجرات رفته بعد از مراجعت صاحب قران بدهار آمدہ توقف نموده بود بعد از امنیت از دہار بدہلی آمد - اقبالخان استقبال نموده در قصر ہمایون جہان پناہ فرود آورد - چون عزان سلطنت و حکومت بدست او بود با سلطان اتفاق می نمود - محمود شاہ اقبال خان را همراه گرفته بجانب قنوج عزیمت کرد - در اثنای راہ خبر رسید کہ مبارکشاہ فوت شد و سلطان ابراہیم برادرش قائم مقام او شد - سلطان محمود تسخیر جونپور را پیش نہاد ہمت کردہ عازم گشت - سلطان ابراہیم نیز با لشکرهای آراستہ و فیلان کوء پیکر در برابر آمدہ مقابلہ نمود - و چند روز از طرفین جوانان کار طلب بجنگ و پیکار گذرانیدند - چون سلطان محمود از اقبالخان بیم و ہراس تمام داشت و سلطان ابراہیم را نوکر خانہ زاد خود می پنداشت - در شبی از لشکر خود بر آمدہ تنہا بہ لشکر سلطان ابراہیم رفت - و سلطان ابراہیم بجهت عدم اصالت و کفران نعمت لوازم خدمتگاری و مہمانداری بتقدیم نرسانید - و از بدسلوکی او سلطان محمود ہم قرار نگرفتہ بقنوج آمد - و شاہزادہ ہرویوی را کہ از جانب شرقیہ حاکم قنوج بود بدر کردہ قنوج را متصرف شد - اقبالخان بجانب دہلی رفت - و سلطان ابراہیم بجانب جونپور مراجعت نمود - مردم قنوج از وضع و شریف بمحمود شاہ پیوستند و غلامان و سایر متعلقان او کہ متفرق شدہ بودند جمع شدند او ہم بقنوج قانع شد * و در ماہ جمادی الاول سنہ خمس و ثمانمائہ اقبال خان بجانب گوالیار عزیمت کرد - قلعه گوالیار

محمود خان (۱) پسر ملک زاده فیروز بود - قنوج و اوده و دلمندو و سندیله و بهرائچ و بهارو و جونپور را خواجه جهان سلطان الشرق متصرف بود - بلاد مالوه دلاور خان و سامانه را غالب خان و بیانه را شمس خان اوحدی داشت و هریک از آنها دم استقلال میزدند و اطاعت یکدیگر نمی نمودند * در ماه ربیع الاول سنه اثین و ثمانمائه اقبال خان بجانب بیانه سواری نمود - شمس خان بمقابله او آمده هزیمت خورده بقلعه بیانه در آمده و در زنجیر فیل او بدست افتاد - از آنجا بجانب کتهر (۲) رفت و از رای بر سنگه پیشکش گرفته بجانب شهر مراجعت نمود - و همدران سال خواجه جهان در جونپور فوت شد - ملک مبارک قرنفل را که پسر خوانده او بود بجای او بسلطنت برداشته سلطان مبارک شاه خطاب کردند - ولایت خواجه جهان در تصرف او در آمد * و در ماه جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اقبالخان برسر مبارک شاه شرقی رفت - شمس خان حاکم بیانه و مبارک خان و بهادر ناهر همراهی و موافقت نمودند - چون بقصبه پتیاالی (۳) کنار آب گدگ رسید رای سرو و سایر زمینداران آن نواحی بمقابله آمده - بعد از مقابله هزیمت خورده باقاوه رفتند - و اقبالخان بقنوج رفت و مبارکشاه نیز از پیش رسیده - تا دو ماه طرفین را در کنار آب گدگ مقابله بود - آخر بصلح قرار یافت و طرفین برگشتند - و در اثغای راه اقبال خان از مبارکخان و شمس خان اوحدی بدگمان شده هر دو را بغدر و مکر بقتل رسانید - همدرین سال طغی خان ترک داماد غالبخان حاکم سامانه با لشکر کثیر بر سر خضر خان رفت - و بتاریخ نهم ماه رجب سنه مذکور در نواحی

(۱) در تاریخ فروخته محمد خان بن ملک زاده فیروز مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فروخته کهنیز مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فروخته پتیاالی شده قوم ۱۲ مصحح *

نمودند - حضرت صاحب قرانی غیر از خضر خان که او را نیک ذات دانسته همه را مقید نمود و رأیت مراجعت بر افراخت و برای دامن کوه برگشت و ولایت دامن کوه سوالک از پایمال لشکر ظفر اثر عالیها سافلها شد - و چون لاهور رسیدند شیخا کهوکر را که سابقاً بنابر عداوت سارنگ خان بخدمت صاحب قران آمده خود را رهبر و دولتخواه می نمود و لاهور را بحیله متصرف بود بکَاطِفُ الْحِیَلِ بدست آمده با عیال و متعلقان اسیر کرده لاهور تاراج و غارت شد - ملتان و دیبال پور بغضر خان حواله شد - و از راه کابل عزیمت سمرقند نمودند تا دو ماه دهلی خراب بود - در ماه رجب سنه مذکور نصرتشاه که از ملاحظه اقبال خان بمیان در آب رفته بود با اندک مردم بمیرت آمد - عادل خان با چهار فیل و مردم خود بنصرتشاه پیوست - و بعضی مردم که از دست مغل خلاص شده در میان دو آب می بودند بنصرتشاه ملحق شدند - و او با دو هزار سوار بغیروز آیاد آمد و دهلی خراب شده را تصرف نمود - شهاب خان با ده زنجیر فیل و فوج آراسته از میوات آمد و ملک الماس از میان دو آب - چون جمعیت زیاده شد شهاب خان را بر سر اقبال خان که در برن بود فرستاد - در اثنای راه زمینداران آنجا باغواهی اقبال خان شبیخون زدند - شهاب خان شهید شده جمعیت او متفرق گشت و حشم و فیلان او بدست اقبال خان افتاد و اقبالخان متوجه دهلی شد - نصرتشاه تاب نیارده فیروز آباد را گذاشته بمیوات رفت - دهلی بدست اقبالخان در آمد - فراریان دهلی بجای و مکان خود آمدند و حصار سیرمی معمور شد - اقبال خان ولایت میان دو آب و حوالی شهر را بضبط در آورد و سایر بلاد هند در تصرف امرا ماند - گجرات در تصرف ظفر خان و ناتار خان پسر او ماند - و ملتان و دیبالپور را تا نواحی سند خضر خان داشت - مهوبه و کالپی بدست

نمود - حضرت صاحب قران از ملتان کوچ نموده حصار بهتئیر^(۱) را محاصره نمود و رای خلجین بهستی را اسیر کرد و خلقی را که متحصص شده بودند بقتل رسانید و از آنجا نواحی سامانه را تاخته - مردم از دیدال پور و اجود پتن و سرستی گریخته بدهلی آمدند و بیشتر خلائق کشته شدند - حضرت صاحب قران از آنجا براندمونی بخت و اقبال کوچ فرموده بولایت میان دو آب در آمدند و اکثر آن ولایات را تاراج نموده بقصبه لونی نزول فرمودند - گویند از آب گنگ تا آب سند پنجاه هزار کس اسیر شده بودند - و خلق کثیر از اهل هند بقتل آمده بود و اکثر مردم بکوهها در آمدند - در ماه جمادی الاول سنه احدی و ثمانمائه از آب چون بغیروز آباد نزول فرموده روز دوم بکنار حوض خاص فرود آمدند - اقبال خان از شهر بر آمده حرکت المذبحی فرموده در حمله اول هزیمت یافته بشهر در آمد - خلق کثیر پایمال شدند و بسیاری کشته و اسیر گشتند و اکثر فیلان و حشم او بدست در آمد - چون شب در رسید ترک مال و عیال داده بقصبه برون رفت و سلطان محمود با قایللی از نزدیکان خود راه گجرات پیش گرفت - روز دیگر صاحب قرانی مردم شهر را امان داده جمعی را بجهت تحصیل مال امانی تعیین نمود - اتفاق بعضی از مردم شهر از سخت گیری تحصیلدار در مقام ابا و انکار آمده از محصلان دوسه کس را کشتند - و این معنی سبب التهاب نایره غضب صاحب قرانی شده حکم بر قتل و اسراهل شهر شد - دران روز خلق بسیار قتل و اسیر گشت و در آخر مراحم خسروانی از جرایم ایشان در گذشت - بعد از چند روز خضر خان که در کوه میوات خریده بود با بهادر ناهر و مبارک خان و وزیر خان امان خواسته ملازمت

(۱) در طبقات اکبری بهیوه در تاریخ نوشته بهتئیر مرقوم است

کلام متجید درمیان آورده از طرفین عهد بستند - و نصرت شاه را با لشکر و فیل درون حصار جهان پناه^(۱) برد - محمود شاه با مقرب خان و بهادر ناهر در دهلی کهنه متحصن شده - روز سیوم اقبال خان از روی مکر و غدر غافل ساخته خواست که نصرت شاه را بدست آورد - نصرت شاه ناچار از حصار برآمده با معدودی چنل خود را بغیروز آباد رسانید - درانجا نیز اقامت نموده پیش تاتار خان وزیر رفت و فیروز آباد در تصرف اقبال خان در آمد - و مقرب خان در حصار جهان پناه^(۱) درآمده محافظت خود می نمود - و اقبال خان جمعیت کرده غافل بوسر خانۀ مقرب خان رفته او را امان داده بکشت و سلطان محمود شاه را هیچ آزاری نرسانید و او را نمونه ساخته خود سلطنت میکرد - و در ماه ذی حجه سنه مذکور اقبال خان بر سر تاتار خان به پانی پت رفت - تاتار خان جمعی را با صد فیل درون قلعه گذاشته از راه دیگر قصد دهلی کرد - بعد از سه روز پانی پت فتح شد - فیل و حشم تاتار خان بدست اقبال خان آمد - تاتار خان هر چند سعی نمود قلعه دهلی را نتوانست فتح نمود و از خبر فتح قلعه پانی پت بی دست و پا شده پیش پدر خود بگجرات رفت - اقبال خان بدلهلی آمد نصیر المک خویش تاتار خان را که از هوا خواهان اقبال خان بود و باعث رفتن اقبال خان بر سر تاتار خان او شد عادل خان خطاب کرده سامانه را تا میان دو آب باو داد و از روی استقلال اساس حکومت نهاد * در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائه خبر رسید که حضرت صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان طلبغه را ناخت نموده بملتان نزول فرموده و آنهائیکه بدست میرزا پیر محمد اسیر شده بودند همه را بسیاست رسانیده - و اقبال خان ازین خبر وهم ناک شده در مقام جمعیت در آمد و سامان لشکر

(۱) در تاریخ فرشته حصار جهان نما مرقوم است ۱۲ مصحح *

و تا سه سال کار و بار ملک برین نهج بود *

* مصترع *

پیشانیان بود کار ملک از دو شاه

و در سنه ثمان و تسعین و سבעمائه سارنگ خان حاکم دیبالپور و لاهور که در اصل از جانب محمد شاه منصوب بود با خضر خان حاکم ملتان مخالف شد - بعضی از غلامان ملک بهمنی بسارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت - و در رمضان سنه تسع و تسعین و سבעمائه جمعیت نموده بر سر عالیخان سامانه که از جانب نصرت شاه بود رفته - عالیخان جنگ کرده هزیمت یافت و به پافنی پت پیدش تاتار خان آمده - نصرت شاه این را شنیده ماده زنجیر فیل و جمعی دیگر بکمک تاتار خان فرستاد * بتاریخ پانزدهم محرم سنه ثمانمائه نزدیک موضع کوتله مصاف شد - سارنگ خان هزیمت خورده بجانب ملتان رفت - ملک الماس سامانه را در تصرف آورده حواله عالیخان کرد و تا تلوندی تعاقب او نموده مراجعت نمود * و در ماه ربیع الاول سنه مذکور میرزا پیر محمد نبیره صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان از آب سند گذشته اچه را محاصره نمود - ملک علی که از جانب سارنگ خان حاکم اچه بود متحصن شده تا یکماه دست و پا زد - سارنگ خان ملک تاج الدین نایب را با چهار هزار سوار نامی بمدد ملک علی فرستاد - و میرزا پیر محمد خبردار شده قلعه را گذاشته استقبال اعدا کرده بیکبار بر سر آنها ریخت - ملک تاج الدین بهزیمت رفت - و میرزا پیر محمد از پی آمده ملتان را محاصره نمود - تا شش ماه سارنگ خان مجادله میکرد و هر روز جنگ میشد - آخر امان خواسته ملازمت میرزا پیر محمد نمود - میرزا پیر محمد بعد از فتح ملتان چند روز آنجاها توقف نمود - در ماه شوال سنه مذکور اقبال خان بخد مت نصرت شاه رفته در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکي قدس سره

سلطنت پدش سعادت خان ماند - مقرب خان از آمدن سلطان تقویت یافته بعزیمت جنگ برآمده شکست یافته باز متحصن شد - چون سعادت خان دید که تسخیر قلعه دهلی دشوار است و برسات رسید از گرد شهر برخاسته بغیروز آباد رفت - و باتفاق مختصان (۱) نصرت شاه بن فیروز خان بن فیروز شاه را که در میوات بود طلبیده در ماه ربیع الاول سنه مذکور در فیروز آباد بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصرالدین نصرت شاه خطاب کرد - چون امرای نصرت شاه دیدند که نصرت شاه نمونه بپیش نیست بمکر و حيلة نصرت شاه را از سعادت خان جدا کرده و جمعیت نموده بر سر سعادت خان نه غافل بود رسیدند - سعادت خان طاقت نیاورده بدلهی رفته بمقرب خان ملحق شد - و آن غدار او را بکلیله گرفته بقتل رسانید - امرای نصرتشاهی مثل محمد مظفر و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و خانزادان فیروزشاهی همه بنصرت شاه بیعت مجدد کردند - محمد مظفر را وزیر ممالک ساخته ناظر خان خطاب کرد و شهاب ناهر را شهاب خان و فضل الله بلخی را تعلق خانی (۲) داد - از دهلی تا فیروزآباد دو بادشاه بهم رسید مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت تمام بر قلعه دهلی کهنه گذاشت و ملو را اقبالخان خطاب کرده قلعه سری باو سپرد - مابین دهلی و فیروزآباد هر روز مصاف میبشد و جنگ میکردند و از طرفین بیشتر بمساوات میگذاشت - بعضی پرگنات میان دو آب و پانی پت و سنویت و رهنگ و جهجر تا بیست کوهی شهر در تصرف نصرت شاه ماند - محمود شاه را جز حصار دهلی و خزانه جای دیگر نماند - امرا و ملوک این دو بادشاه هر یک ولایتی را متصرف شده دم استقلال میزدند و بیسر خود حاکم و فرمانروا بودند

(۱) در طبقات اکبری مختص خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری قتلغخان مذکور است ۱۲ مصحح *

لکه‌نوتی هدایا و پیشکش که بسطان فیروز شاه هر ساله میفرستادند باو فرستادند - و همدرین سال بامر سلطان سارنگخان جهت ضبط دیبالپور رسیده سرانجام لشکر نموده در ماه ذی قعدة سنه ست و تسعین و سبعمائه رای خلجین بهستی و رای داؤد و کمال مدین و لشکر ملتان را همراه گرفته متوجه شد - و چون نزدیک لاهور رسید شیخا کهوهر با جمعیت تمام و استعداد مبارزه در دوازده کوهی لاهور مقابله نموده مضاف داد - نسیم فتح و ظفر بر رایت سارنگ خان وزید و شیخا کهوهر هزیمت یافته بکوه چمون رفت - روز دوم سارنگخان قلعه لاهور را متصرف شده ملک کندهو برادر خود را عادل خان خطاب کرده آنجا گذاشت و خود بدیبالپور آمد - و در ماه شعبان سنه مذکور سلطان محمود مقرب خان را با چند فیل و جمعی از خاصه خیل در شهر گذاشته خود با سعادت خان بجانب گوالیار و بیانه حرکت نمود - چون سلطان نزدیک گوالیار رسید ملک علاء الدین دهاروال (۱) و مبارک خان و پسر ملک راجو و ملو برادر سارنگ خان بر سعادت خان غدر اندیشیدند - سعادت خان خبردار شده ملک علاء الدین و مبارک خان را بدست آورده بقتل رسانید - ملو گریخته نزد مقرب خان بدھلی رفت - و سلطان بسرعت مراجعت نموده بدھلی آمد و مقرب خان باستقبال شتافته - چون بجهت آمدن ملو غبار خاطر سلطانی معلوم نمود به لَطَائِفُ الْحِیَلِ خود را در شهر انداخته لوای مخالفت برافراخته - سلطان با سعادت خان محاصره شهر نموده هر روز جنگ می انداخت و تا سه ماه این محبت بود - درین وقت بعضی هواخواهان مقرب خان سلطان را فریب داده از سعادت خان جدا کرده بشهر در آوردند و فیل و اسب و اسباب

(۱) در طبقات اکبری دهاروال و در تاریخ فرشته دهارواله مرقوم است

مقرر داشت - و بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه مذکور بیماری
بهرسانیده فوت شد *

* بیت *

بخت و دولت چه شد از یار شد ای خواجه بدهر
نتوان خورد ازین مایده جز قسمت خویش
مدت سلطنت او یکماه و شانزده روز بود ^{مرده} الله اعلم *

ذکر سلطان محمود شاه پسر خرد محمد شاه

چون سلطان علاء الدین در گذشت امرا مثل عالیخان حاکم سامانه
وزای کمال مین و مبارک خان هلاجون و خواص خان حاکم اندری و کرنال
از شهر بیرون آمده خواستند که بی رخصت سلطان محمود شاه بجایگیرهای
خود بروند - خانجهان خبردار شده ایشان را دلاسا نموده بشهر در آورد -
بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه مذکور بسعی امرا و ملوک و اکابر
شهر در قصر همایون بر تخت سلطنت اجلاس نموده سلطان ناصر الدین
محمود شاه خطاب یافت - وزارت را بخواجه جهان مقرر داشت
و مقرب الملک را مقرب خان خطاب داده ولی عهد ساخت و عبد الرشید
سلطانی را سعادت خانی داده باریگی گردانید ملک مبارک سارنگ خانی
یافت و حاکم دیبالپور شد و دیگر امرا را مناصب عالیه داد - چون احوال
پایان هندوستان که جونپور و آن نواحی باشد بسبب غلبه زمینداران از
انتظام رفته بود خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده از قنوج تا بهار
حواله فرمود - و در ماه رجب سنه ست و تسعین و سبعمائیه بیست زنجیر
فیل همراه کرده با لشکر گران رخصت داد - سلطان الشرق دران دیار
استیلای تمام یافته زمینداران آن نواحی را مطیع و منقاد خود ساخت -
بعضی حصارها که خواب کرده بودند از سر بنا کرد - و رای جاجفگر و بادشاه

در آمد - ملک مقرب الملک مراجعت بمحمد آباد نمود و سلطان در شوال همین سال بجانب میوات رفت و تاخت و تاراج نمود و بمحمد آباد چلیس رفته بیمار شد - در این وقت خبر آوردند که بهادر ناهر بعضی مواضع دهلی را تاخته خلل انداخته است - سلطان باوجود ضعف متوجه میوات شد - چون بکوتله رسید بهادر ناهر در مقابله آمده شکست خورده در کوتله حصارى شد - و چون قوت نداشت از کوتله گریخته در جهت^(۱) خزید - سلطان جهت اهتمام عمارتى که بنیاد نموده بود بمحمد آباد آمد - درین اثنا بیماری سلطان زیاده شد و در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سیمائنه شاهزاده همایون خان را بر شیخا کهوکر که بغی ورزیده قلعه لاهور را متصرف شده بود تعیین نمود - شاهزاده میخواست که بلاهور رود که بتاریخ هفدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور خبر وفات سلطان رسید - شاهزاده در شهر توقف نمود و مدت سلطنت محمد شاه شش سال و هفت ماه بود *

ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاه پسر میانه^۶ سلطان محمد شاه که همایون خان خطاب داشت

چون سلطان محمد شاه فوت کرد سلطان علاء الدین سکندر شاه تا سه روز شرایط تعزیت بجا آورد و بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور باتفاق امرا و ملوک و سادات و قضات و اکابر و اهالی بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و وزارت را بخواجه جهان داده سایر ارباب دخل را بدستور سابق

و در سده اربع و تسعین و سبعمائه خبر قمر بر سنگه ^(۱) مذکور و سر داد هرن و بیرو بهان رسید - و بحکم سلطان اسلام خان بر سر باغیان رفت - بر سنگه با اسلام خان جنگ کرده هزیمت یافت و پیشتری از کفار کشته شدند - آخر امان خواسته بر سنگه با اسلام خان بد هلی آمد - درین اثنا خبر رسید که سر داد هرن قصبه بلارام را تاختند چون سلطان خود روان شده بکنار آب سیاه رسید ایشان گریخته بقلعه اناوه در آمدند - چون سلطان باتاوه رسید کفار قلعه را گذاشته فرار نمودند - روز دیگر سلطان قلعه را ویران کرده بقنوج آمد کفار قنوج و رایان آنجا را نیز مالش داده بجلیسر آمد و در آنجا حصارى بنا کرده محمّد آباد نام نهاد - و در ماه رجب سنه مذکوره نوشته خواجه جهان نایب که در شهر بود رسید که اسلام خان ارادۀ بغی دارد و بجانب پنجاب ^(۲) می رود - سلطان ازین خبر با لشکر جلیسر به شهر آمد و اسلام خان را طلبیده حقیقت حال استفسار نمود و او منکر شد - حاجو ^(۳) نام هندو و برادر زادۀ او که دشمن اسلام خان بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند - سلطان اسلام خان را سیاست نموده وزارت بخانجهان داد و مقرب الملک را لشکر همراه کرده بمحمّد آباد فرستاد * و در سده خمس و تسعین و سبعمائه خبر سرکشی سر داد هرن و جتیار سنگ رانهور و بیرو بهان مقدم بهسو بعرض رسید - سلطان ملک مقرب الملک را جهت تسکین این فتنه نامزد کرد - چون فریقین را مقابله دست داد ملک مقرب الملک از راه صلح در آمده بعهد و قول رایان مذکور را رام ساخته مطیع و منقاد گردانیده با خود بقنوج برد و از روی مکر و غدر بقتل رسانید - رای سیر ازین میانه بدر رفته باتاوه

(۱) در تاریخ فرشته رای نرسنگ و سرواد هرن رانهور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته لاهور مذکور شده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته حاجو نوشته ۱۲ مصحح *

فرستاده بود همه را گرفته بفیلپانان قدیمی سپرد - غلامان فیروز شاهي باین سبب رنجیده از شهر برآمدند و شباشب رو بگریز نهاده خود را با زن و فرزند بکوئله ناهر رسانیده با ابوبکر شاه پیوستند - محمد شاه حکم کرد که از غلامان سلطان هر که در شهر باشد بدر رود تا سه روز مهلت است - بیشتری از شهر بدر رفتند و آنها که درین سه روز نتوانستند رفت بدست افتاده بقتل رسیدند - مشهور است که بعضی از غلامان سلطان که بعد از سه روز بدست آمدند از قوس جان میگرفتند که ما اصریلیم - محمد شاه فرمود که هر که از شما کمری گوید اصریل است - چون بطوری که سلطان محمد شاه میخواست تلفظ نمی توانستند نمود و بزبان مردم پورب و بنگاله ادا میکردند کشته شدند - و بیشتر از مردم پورب که اصریل بودند و زبان ایشان خوب نمی گشت بقتل رسیدند - بعد از سه روز شهر از غلامان و خانزادان فیروز شاه که مخالفت بمحمد شاه ورزیده بودند خالی شد - همایون خان پسر او در سامانه بود بدلهلی آمده همراه پدر شد و محمد شاه را تقویت تمام حاصل شد همایون خان را با امرا بر سر ابوبکر شاه فرستاد - چون لشکر بکوئله رسید در ماه محرم سنه ثلث و تسعین و سبعمانه ابوبکر شاه باتفاق بهادر ناهر و خانزادان فیروز شاهي بیخبر بر سر لشکر همایون خان زدند و پاره مردم را مجروح ساختند - اسلام خان نیز مستعد جنگ شده از طرفی در آمد و شاهزاده نیز فوج آراسته بنیاد جنگ نمودند - ابوبکر شاه شکست خورده بقلعه کوتله در آمد - چون خبر بمحمد شاه رسید کوچ کوچ خود را رسانید - ابوبکرش و بهادر ناهر آمان خواسته ملازمت نمودند - بهادر ناهر را خلعت داده رخصت فرمود - ابوبکر شه را بقلعه میرت فرستادند و او دران حبس فوت شد و سلطان بجانب دلهلی رفت - و همدران سال خبر نمود و عصیان مفرح سلطانی حاکم گجرات رسید - ظفر خان بن وحید الملک را بحکومت گجرات رخصت داد *

بشهر در آمد و ملک بهاء الدین جنگی را که سلطان محمد شاه جهت محافظت دروازه گذاشته بود بقتل رسانیده متوجه قصر همایون شد - محمد شاه بی علاج شده از راه دروازه حوض خاص بدر رفت و باز بجایسر آمده بلشکر خود پیوست - بعضی از امرای محمد شاه مثل خلیل خان باریک و ملک آدم و اسماعیل خواهرزاده سلطان فیروز شاه دست گیر شده بسیاست رسیدند و بعضی در جنگ کشته شدند - در ماه رمضان سنه مذکوره مسرحت سلطانی با ابوبکر شاه مخالفت ورزیده بعضی غلامان سلطان فیروز شاه را که امیر شده بودند مخالف ساخت و همه پنهانی خطها بمحمد شاه بفرستند - ابوبکر شاه بی دست و پا شده بجانب کوفله بهادر ناهر رفت که ازو استمداد نماید و ملک شاهین عماد الملک و ملک بحری و صفدر خان خانی^(۱) را در دهلی گذاشت - مدت سلطنت او یکسال و نیم بوده *

ذکر سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه

بتاریخ شانزدهم شهر رمضان مذکور عرضه داشت مسرحت و عراض بعض غلامان فیروز شاهي بمحمد شاه رسید که ابوبکر شاه با بعضی مختصان خویش بجانب کوفله رفت - خان خانان پسر خرد سلطان محمد را بر فیل سوار کرده چتر بر سر او کشیدند - نوزدهم شهر رمضان محمد شاه بدلهلی آمده در قصر فیروز آباد بر تخت نشست و مسرحت سلطانی را بمنصب وزارت تعیین نموده اسلام خان خطاب داد و غلامان فیروز شاهي و مردم شهر همه بمحمد شاه پیوستند - و بعد از چند روز از فیروز آباد بشهر در آمده در قصر همایون نزل نمود و فیلهایی که پیش غلامان فیروز شاهي

(۱) در عجقات اکبری صفدر خان سلطانی مذکور است ۱۲ مصحح *

در جلیسر قوار گرفت - و در ماه رمضان سنه مذکوره باهل ملتان و لاهور و قصبهات دیگر فرامین و احکام صادر شد که در هر محله و کوچه که بغدادگان فیروز شاهي را یابند بکشند - در اکثر جاها که این حکم بامضا رسید قتل عام و غارت در یکروز واقع شد - و هرج مرج طوفه درمیانه خلایق راه یافت - راهها مسدود شد و خانها خراب گشت و اکثر رعایای این ولایت دست از باج و خراج گذاری کشیده سر بگفته و فساد بر آوردند * در ماه محرم سنه اثنین و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان با امرای دیگر مثل عالیخان^(۱) حاکم سامانه و ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان حاکم حصار فیروزه جمعیت کرده به پانی پت آمده حوالی دهلی را خراب کرد - ابوبکر شاه عماد الملک را با چهار هزار سوار و پیاده بسیار در برابر او فوستاند - در نواحی پانی پت مقابله دست داد - لشکر شاهزاده محمد شاه هزیمت خورده بجانب سامانه رفت - ابوبکر شاه را فتوحات متواتر نصیب شد - در ماه جمادی الاول سنه مذکور با غلبه و کثرت تمام بجهت رفع محمد شاه بجانب جلیسر روان شده در بیست کوهی دهلی نزول فرمود - محمد شاه اکثر لشکر را در جلیسر گذاشته با چهار هزار جوان کار آمدنی جدا شد و با لشکر ابوبکر شاه مقابله نا نموده راه چپ کرده خود را بدلی رسانید - و جمعی که ابوبکر شاه جهت محافظت دروازههای شهر گذاشته بود پاره جنگ کردند - محمد شاه دروازه بداؤن را آتش زده بشهر در آمده در قصر همایون نزول کرد مردم شهر از شریف و ضعیع بسطان محمد شاه پیوستند - ابوبکر شاه خبردار شده همان روز وقت چاشت با جمیعت تمام از همان دروازه

(۱) در طبقات اکبری غالب خان مرقوم است و شاید این صحیح است

در فیروز آباد گذاشته بود - لشکریان ابوبکر شه بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه مذکوره در کوچهای فیروز آباد با لشکر سلطان محمد جنگ میکردند - در همان روز بهادر فاجر با جمعیت تمام بشهر در آمد ابوبکر شه را تقویت تمام حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه صف آرائی کرده جنگ انداخت - محمد شاه هزیمت خورده با دو هزار سوار از آب جون گذشته بمیان دو آب رفت و همایون خان پسر میانه خود را بسامانه فرستاد تا در آنجا جمعیت نماید - و ملک ضیاء الملک ابورجا و رای کمال الدین مین و رای خلجین بهستی را که جاگیر داران نواحی بودند همراه کرد و خود در موضع جلیسر کنار آب گنگ قرار گرفت - بعضی از امرای فیروز شاهي مثل ملک سرور شکنه و ملک اشرف نصیر الملک حاکم ملتان و خواص الملک حاکم بهار و ملک حسام الدین حاکم اوده و سیف الدین و ملک کبیر و پسران ملک حسام الدین و پسران ملک دولتیار کفیل حاکم قنوج و رای بیر^(۱) و رایان دیگر مقدار پنجاله هزار سوار و پیاده بسیار بمحمد شاه پیوستند - ملک سرور را خواجه جهان خطاب داده وزیر ساخت و خواص الملک را خواص خان کرد و سیف الدین را سیف خانی داد - و نصیر خان را خضر خانی و رای سرورای^(۱) را رای رایان خطاب داد - و در ماه شعبان سنه مذکور بار دیگر بجانب دهلی لوائی عزیمت برافراخته با ابوبکر شه در موضع کفدلی محاربه روی داد - چون هنوز نوبت سلطنت بسلطان محمد نرسیده بود شکست بر لشکر محمد شاهي افتاد * شعر *

تا در نرسد وعده هرکار که هست

سودی ندهد یارچی هر یار که هست

ابوبکر شه تا سه کروه تعاقب نموده بجانب دهلی رفت و محمد شاه باز

و سبعمائه روى داد - ایام سلطنت او شش ماه و هژده روز بود و الله اعلم
 بالصواب *

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعد ازین قضیه امرای بی رای ابوبکر بن ظفرخان بن سلطان فیروز را
 بپادشاهی برداشته ابوبکر شاه خطاب دادند - و منصب وزارت برکن الدین
 جنده مقرر شد - بعد از چندگاه میخواست ابوبکر شاه را از میان بردارد
 و خود پادشاه شود - ابوبکر شه پیش دستی نموده باتفاق بعضی امرا
 رکن الدین جنده را کشته بر دار کشیدند و جمعی را که برکن الدین اتفاق
 نموده بودند نیز علف تیغ ساختند - ابوبکر شاه دهلی را متصرف شده
 فیل و خزاین پادشاهان بدست آورده استیلا و غلبه پیدا کرد - و همدین اثنا
 خبر رسید که امیر صدهای سامانه ملک سلطان شه خوشدل را که حاکم
 سامانه بود بتاریخ بیست و چهارم ماه صفر مذکوره کفار حوض سنم بزخم
 خنجر و تیغ کشتند و خانه او را غارت کردند - و سراو را پیش شاهزاده
 محمد شاه بنگرکوت فرستادند - سلطان محمد شاه از نگرکوت
 کوچ کرد و از راه جلندهر گذشته بسامانه آمد - و در ماه ربیع الاول بار دوم
 بر تخت سلطنت نشست - امیر صدهای سامانه و زمینداران دامن کوه بیعت
 تازه نمودند - بعضی امرا و ملوک دهلی نیز از ابوبکر شه رو گردان شده
 بمحمد شاه پیوستند و بیست هزار سوار و پیاده بشمار در گرد او جمع شد -
 و چون از سامانه بجانب دهلی عزیمت فرمود نا رسیدن بکوالی دهلی
 جمعیت او به پنجاه هزار سوار رسید - و بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر
 سنه احدى و تسعین و سبعمائه سلطان محمد شاه بقصر جهان نما نزل
 فرمود - ابوبکر شه حشم خود را بجهت جنگ و مقابله با لشکر محمد شاه

ذکر سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن فیروز

بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعمائه بسعی امرا در قصر فیروز آباد بر تخت سلطنت اجلاس یافته بسطان غیاث الدین تغلق شاه مخاطب گشت - ملک فیروز پسر ملک تاج الدین را منصب وزارت داده خانجهان خطاب کرد - و غیاث الدین ترمذی خدمت سلاح داری یافت - و ملک فیروز علی را از بند خلاص کرده عهدهٔ جام داری که منصب پدر او بود دادند - ملک فیروز علی و بهادر ناهر را بر سر سلطان محمد شاه تعیین فرموده - سلطان شاه حاکم سامانه و رای کمال الدین و امرای دیگر نیز باین خدمت نامزد شدند - در ماه شوال سنه مذکور لشکر بکوه سرمور رسیده شاهزاده محمد از آنجا کوچ کرده بکوه در آمد و بقلعهٔ یکناری تحصن جست - و لشکر تغلقشاه از پی در آمده بود و محمد شاه از جا بجا انتقال کرده تا قلعهٔ نگر کوت رفت و لشکر تعاقب باز گشت - چون سلطان تغلقشاه از عنفوان جوانی در عیش و کامرانی مستغرق شد و سرانجام ملک و کار سلطنت مهمل ماند قصور در کارهای ملک پیدا شد - تغلقشاه از روی کم تجربه گی سالار شه را که برادر حقیقی او بود مقید ساخت - و ابوبکر پسر ظفر خان که برادر زادهٔ او باشد از وهم و هراسی که داشت بگوشه رفته خود را از میان بکنار کشید - ملک رکن الدین نایب وزیر و امرای دیگر باو یار شده خروج کردند و ملک مبارک کبیر را در فیروز آباد بر در تغلقشاه کشتند - و او جمعیت و غلبهٔ باغیان دانسته باتفاق خان جهان از دروازهٔ که جانب آب جون بود بر آمد - ملک رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده تغلقشاه و خانجهان را بدست آورده بقتل رسانید و سرهای ایشان را بهمان دروازه آویختند - و این واقعه در بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین

اقسام فساد میشدند منع کردم و عوض بتخانه مسجد بنا نهادم - دیگر بقاع
 خیر سلاطین ماضیه را که مندرس شده بود بتجدید عمارت کردم و اوقاف
 مقرر ساختم - دیگر جمعی را که خداوند من سلطان محمد شاه مرحوم بجهت
 سیاست کشته و قطع اعضا نموده بود - از فرزندان ایشان هکرا یافتیم بانعام
 و وظیفه خوشدل ساختم و خط ابرای ذمه سلطان مرحوم ازیشان گرفته
 بمهر اکبر و اشراف رسانیده در مقبره سلطان محمد شاه گذاشتم - دیگر از
 سپاهیان و امرا هرکه بکبر سن رسیده بود او را بنصیحت و موعظه توبه
 داده وظیفه و ادرار مقرر نموده بکار آخرت مشغول ساختم - و هرجا گوشه
 نشینی و تقدیری شنیدم بخدمت او رفته مراعات خاطر او واجب دانستم *
 و آنچه از بنای خیر و عمارات و بقاع او یافته شد باین شرح است -
 بند جوی (۱) سی صد - مسجد چهل باب - مدرسه پنجاه باب - خانقاه
 بیست باب - کوشک و قصر یکصد باب - رباط و خوانق دویست باب -
 شهر و قصبات که خود بنا نهاده سی شهر - حوض و برکه صد عدد - دار الشفا
 پنج باب - مقبره که عمارات عالی ساخته یکصد مقبره - حمام ده باب -
 مناره ده عدد - چاه آب و غیره یکصد چاه - پل یکصد - باغات زیاده از حد
 و حصر - و بر هر یک از عمارات وقف نامها نوشته و موقوفات بران تعیین
 کرده و اهل خدمت بجمیع مساجد و مدارس و خوانق و حمامات و چاه
 معین ساخته و وظیفه قرار داده تفصیل آنها طول تمام دارد * دیگر میگویند
 که دو مرتبه مرا زهر دادند و من دانسته خوردم و مرا مضرت و آزار نرسید -
 و چون دیگر وقایع این رساله داخل تواریخ شده و تحریر یافته بتکرار اقدام
 نفرت - حق سبحانه و تعالی او را غریق رحمت گرداناد *

(۱) در تاریخ نوشته بند جوی پنجاه عدد و مدرسه سی عدد و چاه صد

و پنجاه عدد مرقوم است ۱۲ تصحیح *

خون ریزی مسلمانان باندک جریمه شدی و اقسام تعذیب مثل بریدن دست و پا و گوش و بینی و کور کردن چشم و کوفتن استخوانهای اعضا بمیخ کوب و تیر و سوختن اندام بآتش و زدن میخ بر دست و پا و سینه و پوست کندن و بریدن پی و دوپاره ساختن آدمی و دیگر انواع شیوع تمام داشت - و حق سبحانه و تعالی مرا توفیق داد که جمیع این احوال را منسوخ ساختم - و نام نامی سلاطین ماضیه را که بسعی ایشان هند دارالاسلام شده است و از خطبه انداخته بودند من احیای نامهای ایشان کرده داخل خطبه ساختم تا باین تقریب فاتحه آمزش ایشان دوام داشته باشد - دیگر بعضی وجوهات فامعقول بیحساب که ظلمه داخل مال واجبی کرده هر ساله بزجر میگرفته اند مثل چرائی و گل فروشی و بناگری و ماهی فوشی و ندافی و ریسمان فوشی و نخود بریان کردن و دنگانه و خمارخانه و داهیکی و کوتوالی و احتساب همه را برطرف کردم که بزرگان گفته اند که *

دل دوستان جمع بهتر که گنج

خزینة تهی به که مردم برنج

و مقور داشتم که هر مالیکه که خلاف سنت پیغمبر علیّه السلام باشد نگیرند - و پیش ازین رسم بود که از مال غنیمت پنجم حصه بسپاهی داده چهار حصه بدیوان می گرفتند - و من موافق شریعت مطهره پنجم حصه بدیوان قرار دادم - دیگر بد مذهبان و ملحدان و مبتدعان و مرائیان که سبب اضلال خلائق می شدند از ولایت خود بر انداختم و رسوم و عادات و کتب ایشان را مندرس ساختم - دیگر جامه ابریشم پوشیدن و استعمال طلا و نقره کردن که مردان روزگار را عادت شده بود همه را رفع نمودم و موافق احکام شریعت فرمودم - دیگر عورات مسلمة و کافره که بمزارات و بتخانهها می رفتند و منشاء

مدت سلطنت سلطان فیروز شاه سی و هفت (۱) سال و هشت ماه بوده -
وفات فیروز تاریخ اوست - بادشاه عدالت شعار دیندار بود و ضوابط عدل
و احسان بسیار در میان خلق گذاشت و سه ضابطه را محکم می داشت -
اول آنکه سیاست را مطلق ترک دادی هیچ یک از هندو و مسلمان را
سیاست نکرد - و بکثرت انعامات و تالیف قلوب خلایق محتاج سیاست
نشد اگرچه سیاست جزو اعظم سلطنت است - و هیچ آفریده در عهد
سلطنت او قدرت آزدن کسی نداشت * ضابطه دوم آنکه خراج را موافق
حاصل و قوت رعایا طلب کردی و اضافه و توفیر معاف داشتی و سخن
کسی در حق رعایا گوش نکردی - و این ضابطه باعث آبادانی ملک
و رفاهیت رعایا گشت * ضابطه سیوم آنکه بجهت حکومت و شغل ولایات
مردم متدین با امانت خدا ترس تعیین کردی و هیچ بد نفس و شریبی را
خدمت نمی فرمود و حاکم نمی ساخت و بر حکم اَللّٰهُ عَلٰی دِیْنِ مَوْلٰیكُم
همه خلق پی روی حکام خود میکردند - کمال امن و امان میانه اعلی و ادنی
پیدا گشت و در انعامات و ادراوات از دیگر سلاطین هند امتیاز تمام داشته -
و رساله از تصانیف او بنظر رسید که وقایع احوال خود را جمع نموده
و فتوحات فیروز شاه را نام کرده بمقتضی کَلَامُ الْمَلُوکِ مَلُوکُ الْکَلَامِ تَبَرَّکًا وَ تَیْمَنًا
خصوصیات ازان داخل کرده شد تا نیکی ذات و دلپذیری صفات آن بادشاه
فرشته سیرت معلوم ارباب اقتباه و بصیرت گردد - و آن بادشاه معدلت پناه
بر گفندی که در مسجد جامع فیروز آباد که بنا نهاده و ساخته مژمن است
بر هشت طرف آن گنبد مضمون این کتاب را هشت باب خیال کرده
فرموده است که سنگ کنده اند - یک فصل در اوقاف مسجد و وصیت
آن بمصرفش نوشته و تاکید کرده - در فصل دیگر میگوید که در ازمنه سابق

واقعه لشکریان سلطان بجهت کینه که با کمال الدین و سماء الدین داشته با سلطان آغاز مخالفت نهادند - محمد شاه ملک ظهیر الدین لاهوری را بجهت لشکر فتنه فرستاد - ملک ظهیر الدین را لشکریان بسنگ مجروح ساختند و او بآن حال پیش شاهزاده محمد شاه آمد - شاهزاده جمعیت نموده بمقابل لشکر سلطان آمد و جنگ در گرفت - آخر لشکر سلطان را مغلوب ساخته - لشکریان پناه بسطان فیروز شاه آوردند و دو روز بجنگ و جدل گذشت - روز سیم که کار بر غلامان فیروز شاهي تنگ شد سلطان را بجنگ گاه آوردند - چون لشکر محمد شاه سلطان را دیدند نیز ترک جنگ کردند - و بخدمت سلطان آمدند و لشکر سلطان محمد پواگنده گشت - و او با صد نفر بجانب کوه سرسبز رفت و لشکر سلطان که قریب یک لک سوار و پیاده بودند منازل محمد شاه و مخلصان او را غارت نمودند - سلطان بگفته ارباب حسد محمد شاه - تغلقشاه بن فتح خان را که نبیره او بود ولي عهد ساخته بساطفت بر داشت - و تغلقشاه امیر حسن داماد سلطان را که از مخلصان محمد شاه بود بدربار آورده گردن زد - و عالیخان (۱) امیر سامانه را بجهت موافقت محمد شاه مقید ساخته جلالی وطن کرده بولایت بهار فرستاد و سامانه را بملک سلطان شه داده - بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه (۲) تسعین و سبعمائه سلطان فیروز شاه وفات یافت * * شعر *

فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت
که داند که این خاک انگيخته بخون چه دلباست آميخته
همه راه گونیست بیفنده کور ادیم گوزنست و کیمخت گور

(۱) از تواریخ دیگر نام امیر سامانه غالب خان معلوم می شود و اغلب که این صحیح باشد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سنه تسع و تسعین و سبعمائه موقوف است ۱۲ مصحح *

خانۀ او را غارت نموده بهزاد فتح خانی^(۱) و ملک عماد الدوله و ملک شمس الدین و ملک صالح را که در جنگ بدست افتاده بودند بقتل رسانید - سلطان بعد ازین واقعه شاهزاده را وزیر مطلق ساخت و اسباب ملک داری و حشم را حوالۀ او نمود و ناصر الدنیا و الدین محمد شاه خطاب داده خود بطاعت و عبادت مشغول شد - روز جمعه خطبه بنام هر دو پادشاه خوانده می شد - سلطان محمد شاه در ماه شعبان سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بر تخت نشست و ارباب دخل بدستور سابق مقرر داشت - ملک یعقوب را سکندر خان خطاب کرده گجرات حوالۀ او شد - ملک راجو را مبارز خان و کمال عمر را معین الملک^(۲) خطاب داد - ملک یعقوب که سکندر خانی یافت او را با لشکر عظیم بر سر خانجهان تعیین فرمود - وقتی که فوج نزدیک بمیوات رسید کوا جوهان خانجهان را مقید ساخته پیش سکندر خان فرستاد - سکندر خان او را بقتل آورده سرش را پیش شاهزاده محمد شاه فرستاد و بجانب گجرات رفت * و در همین سال شاهزاده محمد شاه بقصد شکار بجانب کوه سرمرور برآمد - در اثنای شکار خبر رسید که ملک مفرح^(۳) و میر صدهای گجرات اتفاق نموده سکندر خان را کشتند و لشکری که همراه سکندر خان بود غارت شد - بعضی ازان همراه سید سالار بدهلی رسیدند - محمد شاه این خبر شنیده بدهلی آمد - و در مقام انتقام خون سکندر خان سعی فکده بعیش و طرب مشغول شد - بسبب غفلت او رخنه عظیم در کار ملک افتاد - بعد از پنج ماه ازین

(۱) در طبقات اکبری قبحائی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرقوم است که کمال عمر را مفتی الملک خوانده بزرگ

گرددانید ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته فرجه الملک مرقوم است ۱۲ مصحح *

هر دو را بکشت * در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه جهت انتقام خون
 سادات جانب کتھر سواری فرمود کھرکو گریخت و بلاد کتھر تاراج شد -
 کھرکو بکوه کمایون گریخت - سلطان آن بلاد را تاراج کرده بدائون را بملک
 قبول سپرده ملک خطاب افغان را جهت تدارک کھرکو در سنبل
 گذاشته آن بلاد را شکار گاه خود ساخت تا آنکه خراب و نابود مطلق شد *

و در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه در موضع پلولي (۱) هفت کوه از بدائون
 حصارى ساخته فیروز پور نام کرد و چون حصارى دیگر بعد ازین بنا نمود
 باخرین پور شهرت یافت - درین سال ضعف و پیری بر سلطان غالب
 شد و خان جهان استیلای تمام یافت خواست تا شاهزاده محمد خان را
 با دریا خان و ملک یعقوب محمد حاجی و ملک کمال الدین که هواخواه
 شاهزاده بودند بدست آورده بی دستگاه سازد - بسلطان رسانیدند که شاهزاده
 باتفاق امرای مذکور می خواهد که خروج نماید - سلطان این سخن را قبول
 نموده فرمود که امرا را بدست آرند - شاهزاده چون این خبر شنید چند روز
 بخدمت پدر نرسید - خانجهان دریا خان را بیهانه حساب مهربه طلبیده
 در خانه خود مقید کرد - شاهزاده این خبر شنیده هراسان شده بخدمت
 پدر رفته خاطر نشان نمود که خانجهان قصد بغی کرده می خواهد که
 امرای کلان را از میان بردارد و بعد از آن در فکر گرفتن ما شود - سلطان حکم
 قتل خان جهان کرد و دریا خان را از قید بر آورد - شاهزاده ملک یعقوب را
 گفت تا اسپان طویلّه خاصه را طیار سازد و ملک قطب الدین شکنّه فیل
 فیلان را آراسته نماید - آخر شب شاهزاده بر سر خانجهان رفت - خانجهان
 بنیاد جنگ کرد آخر زخم دار شده هزیمت خورده بخانه در آمد و از راه
 دیگر بدر رفت و بکوکا چوهان که زمیندار میوات بود پناه برد - شاهزاده

(۱) در طبقات اکبری هولی و در تاریخ فرشته بسولی مرقوم شده ۱۲ مصحح *

ابو رجا که نایب ظفرخان است این اضافه قبول کند گجرات را باو گذارند -
 ملک شمش الدین قبول نکرد - شمس دامغانی را کمر زر و خلعت خاصه
 عنایت نموده بجای ظفرخان مرحوم رخصت گجرات کردند - چون
 شمس دامغانی از عهده تقبل نتوانست برآمد بغی و عصیان ورزیده -
 جمعی از امیر صده گجرات مثل شیخ فرید الدین و سرگروهان دیگر
 مخالفت ورزیده - سلطان لشکر فرستاده شمش دامغانی را کشتند و سر
 او را پیش سلطان فرستادند - بعد از کشته شدن او گجرات را حواله ملک
 مفرح سلطانی نموده فرحت الملک خطاب کردند * و در سغه تسع و سبعین
 و سبعمائنه جانب اتاوه و اکل سواری نمود - رای^(۱) بیدروارهرن را با سایر
 زمینداران اتاوه که یکبار با لشکر سلطانی جنگ کرده منهنم شده بودند با زن
 و فرزند دلاسا نموده بجانب دهلی فرستادند - و در اکل و نیلدهی حصارها
 بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعی از امرا در آنجا
 گذاشته فیروز نیلدهی نیز حواله او شد و اکل را بملک افغان داده بجانب
 دهلی مراجعت فرمود - و همدران سال نظام الدین حاکم اوده که در رکاب
 سلطان بود فوت شد اوده را بملک سیف الدین پسر بزرگ او دادند * و در
 سغه احدی و ثمانین و سبعمائنه جانب سامانه توجه نمودند و ملک
 قبول حاکم سامانه پیشکش بسیار آورد - و از انباله و شاه آباد بکوه ساندور^(۲)
 رفتند و از رای سرمور و رایان دیگر پیشکش گرفته بجانب دهلی
 مراجعت کرد - در اثنای راه خبر رسید که کهو کو مقدم کتھر سید محمّد
 حاکم بدآون و سید علاء الدین برادر او را مهمان ساخته بخانه خود طلبیده

(۱) در طبقات اکبری رای بیدروارهرن مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری ساندور و در تاریخ فرشته سهارن پور مذکور است

نگر کوت بجانب تته نهضت نمود - چون به تته رسید جام که حاکم تته بود در مقام محاربه در آمد - سلطان بجهت عسرت و کمی غله و علف عزیمت گجرات نمود و برسات را در گجرات گذرانید و باز بجانب تته آمد - و گجرات را بظفر خان داده نظام الملک را معزول ساخت - نظام الملک با توابع بدهلی آمده نایب وزیر شد - چون سلطان به تته آمد جام امان خواسته ملازمت نمود *

* شعر *

امان چون خواست بخشیدم امانش

چو عجز آورد بخشیدم بجانش

مضمون این بیت در خاطر سلطان پرتو افکن شده مورد الطاف بادشاهی شد - سلطان او را با سایر زمین داران آن دیار بدهلی آورد بعد از مدتی تته را بجام داده رخصت نمود * در سنه اثنین و سبعین و سبعمائه خانجهان^(۱) وفات یافت جوانانشه پسر او خان جهانی یافت * و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه ظفر خان^(۲) در گجرات فوت شد - پسر بزرگ او را ظفرخان خطاب کرده گجرات باو مقرر شد * دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کنبور^(۳) وفات یافت * و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شمس دامغانی بعرض رسانید که چهل لک تنگه اضافه مداخل جمع گجرات با صد زنجیر فیل و دویست اسب تازی و چهار صد برده هر ساله قبول دارم - سلطان فرمود که اگر ضیاء الملک ملک شمس الدین

(۱) وفات خانجهان حسب روایت تاریخ فرشته در سنه اربع و سبعین و سبعمائه

بود ۱۲ مصحح *

(۲) وفات ظفرخان مطابق رویت تاریخ فرشته در سنه خمس و سبعین

و سبعمائه بود ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری کنبور مرقوم است ۱۳ مصحح *

آدمی سه گز بود و پاره سنگ شده و پاره دیگر هفتوز استخوان بود - در همین اثنا سرهند را که در اصل داخل جمع سامانه بود جدا ساخته ناده نروهی داخل سرهند گردانیده حواله ملک ضیاء الملک^(۱) شمس الدین ابورجا نمود - و آنجا حصارى بر آورده فیروز پور نام نهاد و بجانب نگرکوت توجه نمود - چون بدامن کوه رسید و برف آوردند سلطان فرمود که وقتی که سلطان محمد شاه که خداوند من بود بایفجا رسید و شربت برف جهت او آوردند چون من حاضر نبودم سلطان ازان شربت میل ننمود - و فرمود که چند فیل و شتر بار نبات که همراه داشتند شربت ساخته بید سلطان محمد شاه بتمام لشکر قسمت نمایند - و راجه نگرکوت بعد از محاربه و محاصره با فرزندان خود بخدمت سلطان رسید و سلطان او را نوازش نمود - نگرکوت را بذا سلطان محمد مرحوم بمحمد آباد موسوم ساخت - درین حال بعرض سلطان رسید که وقتی که سکندر ذو القرنین بایفجا رسیده بود مردم ایفجا صورت نوحابه را ساخته در خانه داشته اند و حالا معبود مردم این دیار شده است - و یکهزار و سیصد کتاب از براهمه سلف درین بتخانه است که بجالامکهی اشتهار دارد - سلطان علمای آن طایفه را طلب نموده بعضی از آن کتب ترجمه نمود - از جمله عزالدین^(۲) خال خانى که از شعرای عصر او بود کتابی در حکمت طبعی و شگون تغالات در سلک نظم در آورده دلایل فیروز شاهي نام کرده است - فقیه مطالعه آن کتاب نموده ام الحق نقابیدست مقصود من اتمام حکمت علمی و عملی - القصه سلطان بعد از فتح

(۱) در تاریخ فرشته می گوید که حواله ملک ضیاء الملک و شمس الدین

ابورجا نمود ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری عزالدین خالد خانى و در تاریخ فرشته عزالدین

خالد خانى مذکور است ۱۲ مصحح *

اردو گذاشته جریده ایلغار نمود - چون بسنکوره رسید رای (۱) سارین راجه سنکوره گریخته دختر او بدست افتاد - سلطان آن دختر را محافظت نمود - و احمد خان که از لکهنوتی گریخته در قلعه رهنپور می بود در اثنای راه آمده ملازمت نمود - و چون از آب مهاندیری گذشته بشهر بنارس رسیدند رای جاجگر گریخته بجانب تلنگ رفت - سلطان بتعاقب او نپرداخته بشکار مشغول شد - در اثنای شکار رای کسان فرستاده طلبکار صالح شد و سی و سه زنجیر فیل و دیگر تحف برسم پیشکش فرستاد - سلطان بقصد شکار فیل به پدموتی که مرغزار فیل است آمد و سی و سه زنجیر فیل زنده شکار کرد - و درین باب ملک ضیاء الملک رباعی گفت *

* رباعی *

شاهی که بحق دولت پاینده گرفت
اطراف جهان چو مهر قابنده گرفت
از بهر شکار فیل در جاجگر
آمد دو بکشت سی و سه زنده گرفت

و از آنجا بکوچ متواتر بکوه رسیده در ماه رجب سنه اثنین و سبعین و سبعمائه بدلهلی در آمد و بعد از چند گاه جانب نهری که او را سلمه (۲) گویند سواری فرمود - نهر مذکور مکتوبست بر دو جوی بزرگ که همیشه جاریست و میدانه آن دو نهر پشته بلند واقع است - سلطان فرمود که پنججاه هزار بیلدار جمع ساخته بحفر آن نهر مشغول شدند - و درمیان این پشته عظیم استخوانهای فیل و آدمیان ظاهر شد که استخوان دست

(۱) در تاریخ فوشنه رای سدهن مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری سلیمه مرقوم است ۱۲ مصحح *

قازي و ترکي و تحف ديگر همراه ملک تاج الدين بسطان شمس الدين فرستاد - و در بهار خبر رسيد که سلطان شمش الدين وفات يافت - و سلطان سکندر پسر او قايم مقام پدر گشت - ملک سيف الدين عرضه داشت نوشت و بسطان خبر کرد - جواب شد که تحف و نفایسی که بجهت سلطان شمس الدين ارسال داشته بودند پس آورند و اسپان^(۱) را بلشکر دهد و رسولان را بکره رساند * و در ستين و سبعمائه سلطان بجانب لکهنوتي رفت - و خانجهان را در دهلي گذاشت و تاتار خان را شقदार غزنین و سرحد ملتان نمود - شيخ زاده بسطامي که اخراج شده بود در ظفر پور آمده از خلیفه مصر بجهت سلطان خلعت آورده خطاب اعظم الملکي يافت - و سيد رسول دار را همراه رسولان لکهنوتي پيش سلطان سکندر فرستادند - سلطان سکندر پنجم زنجير فيل و ديگر تحف مصحوب سيد رسولدار دهلي فرستاد و پيش از رسيدن سيد رسولدار عالم خان از لکهنوتي برسم رسالت آمد - و سلطان بجانب لکهنوتي روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان را چتر و دورباش و خیمه سرخ عنایت نموده سکه بغام اوزدند - و اصحاب شغل تعیین نمودند * چون نر یک پندوه رسيدند سلطان سکندر در اكداله حصاري شد - و سلطان فيروز دران حوالي نزول نموده در محاصره اهتدام تمام نمود - بعد از چند روز سلطان سکندر امان خواسته فيل و مال قبول کرد که هر سال بطريق پيشکش مي فرستاده باشد - و بيستم جمادي الاول سنه مذکور سلطان مراجعت نمود - چون بجنونپور رسيد ايام برسات شد - برسات را آنجا گذرانیده از راه بهار بجاجنگر که در اقصای ولايت کرهه کنکه بود توجه نمود - چون بکره رسيد ملک قطب الدين برادر ظفر خان را در

(۱) در طبقات اکبري و تاريخ فرشته مرقوم است که اسپان را بلشکر بهار بدهد

رسانید - و سال دوم نهري از آب جون از حوالي منڊلي و سرمور کشید و هفت نهري دیگر با او جمع کرده بهانسي رسانید - و از آنجا بزاليس^(۱) بود و در آنجا قلعه بنا نموده حصار فیروزه نام کرد - و پیش کوشک آنجا حوض وسیع حفر نموده از آن جوی پر آب ساخت و نهري از آب کهکری جدا کرده از پای حصار سوستي گذرانده تا نهري کهیره^(۲) رسانید و در میانه حصاری ساخته فیروز آباد نام نهاد - و نهري دیگر از آب بدهی جدا کرده بحوض مذکور رسانید و از آنجا پیشتر برد - و در ماه ذی حجه سنه مذکور روز عید اضحی مذکور ابو الفتح خلیفه مصر مبتنی بر تفویض مملکت هند و سند رسید و سبب افتخار سلطان شد - و هم در سنه مذکور الیاس حاجی پیشکش های لایق فرستاده مورد عنایات گشت - و تمام بلاد در تصرف سلطان بود الا لکهنوتي و دکن که بعد از فوت سلطان محمد تغلق شاه لکهنوتي را سلطان شمس الدین الیاس حاجی متصرف شد - و دکن را بالکل حسن کاو^(۳) داشت - و بر پیشکش صلح شده بود * و در سنه ثمان و خمسين و سبعمائه ظفر خان فارسي از ستارگان با دو زنجیر فیل بدزگاه پیوست و نایب وزیر شد * و در ذی حجه سنه تسع و خمسين و سبعمائه بجانب سمانه نهضت نمود - و خبر رسید که فوج مغل که بفواحي لاهور رسیده بود جنگ نکرده برگشت و سلطان بجانب دهلي مراجعت نمود - و در آخر سنه مذکور تاج الدین با امرای دیگر از لکهنوتي با پیشکش بطریق رسالت رسیدند سلطان ملک سیف الدین شعبه را با فیل و اسبان

(۱) در تاریخ فرشته ابدین مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری هرنی کهیره و در تاریخ فرشته نهري سرکهیره مذکور است

۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری کانکو مذکور است ۱۲ مصحح *

ممتاز ساخته وزیر مملکت نمود - خداوند زاده قوام الدین را خطاب خداوند خانی و عهده وکیلداري تفویض فرمود - و ملک ناتار قاتار خنئی یافت - و ملک شرف نایب وکیلداري شد - و خداوند زاده عماد الملک سلاح دار گشت - عین الملک مستوفی مشرف دیوان شد - ملک حسن میر میران منصب استیفای کل یافت - و هم در شوال سنه مذکور خان جهان را اختیار تمام داده در شهر گذاشت - و خود عزیمت لکهنوتی بدفع الیاس حاجی که خود را سلطان شمس الدین نامیده بود و پندوه را آبادان ساخته تا بعد بزارس متصرف شده بود رفت - چون بگورکپور رسید اودیسنک مقدم آنجا بخدمت رسیده پیشکشهای لایق گذرانیده - رای کپور نیز خراج چندین ساله گذارده و هر دو در ملازمت روان شدند - الیاس حاجی از پندوه بقلعه اكداله نه محکم ترین قلاع بنگاله است درآمد - و سلطان در بیست (۱) و هفتم ماه ربیع الاول بانداله رسید - همان روز جنگ عظیم شد و بیست نهم ماه مذکور در کنار آب گدگ نزول نمود - و در پنجم ربیع الآخر الیاس حاجی باز بقصد جگگ بر آمده حرکت المذبحی کرده چهل زنجیر فیل و چتر و علم و اسباب او بدست در آمده خود بقلعه گریخت و پیاده بسیار کشته شد - سلطان روز دوم مقام کرده فرمان داد که اسیران بلاد لکهنوتی را بگذارند - و روز بیست و هفتم ماه مذکور بصاح مرجعت نموده از گذر مانکپور از آب گدگ گذشته در دوازدهم شعبان بدهلی رسید و بغای شهر فیروز آباد در کنار آب جون کرد * و در سنه ست و خمسين و سبعمائه بجانب دیهالپور بطریق شکار رفته جوی از آب سند (۲) کشیده تا چهار که چهل و هشت کروه باشد

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته عرقوم است که سلطان در هفتم ماه ربیع الاول به اكداله رسید ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته آب سند مذکور است ۱۲ مصحح *

خود نزد سلطان فرستاد - و سلطان قلم عفو بر جرایم او کشیده تجویز آمدن نمود - احمد ایاز با متابعان سرها بوهنه کرده دستارها در گردن انداخته در نواحی هانسی بملازمت رسیدند - سلطان احمد ایاز را بکوتوال سپرده و ملک خطاب را به تیره‌ده (۱) فرستاد - و شیخ زاده بسطامی را اخراج نمود - زبان زمان این قطعه انشا نمود *

مخالفان ترا هریکی بنوع دیگر
زمانه در فتن آخر الزمان افکند
یکی بمرد و یکی را فلک بخنجر تو
گلو برید و یکی را ز خانمان افکند

و دوم ماه رجب سنه اثنین و خمسین و سبعمانه سلطان فیروز شاه در دهلی باستقلال تمام بر اورنگ سلطنت جلوس نمود - و کافه انام ازین جلوس مبارک بمدعیات خود رسیده رفاهیت تمام درمیانه رعایا و شهی پدید آمد *

مخالف شکن شاه فیروز بخت بفیروز فالی بر آمد بنخت
ز فیروزی دولت کامگار نشاط نو انگیخت در روزگار

و بتاریخ پنجم ماه صفر سنه ثلث و خمسین و سبعمانه سلطان بطریق سیر و شکار بجانب کوه سرمور حرکت کرد و زمینداران اطراف و جوانب در زمره دولت خواهان در آمدند * روز دوشنبه سیوم جمادی الاول سنه مذکور شاهزاده محمد خان در دهلی متولد شد - سلطان فیروز شاه جشنها ساخته خلائق را بانعام عام بفواخت * و در سنه اربع و خمسین و سبعمانه عمارت عالی در کنار آب سرستی بنا فرمود - و شیخ صدر الدین ولد شیخ بها الدین ذکریا را شیخ الاسلامی داد و ملک قبول نایب را بخطاب خانجهانی

او را بر حمق و خرافات او حمل نموده فرمان عفو بقام او صادر فرمود -
 و به سخنان هدایت آمیز دلالت کرد - بعد ازان که ملک سیف الدین شعبه
 پیل فرمان باو رسانید اطاعت نکرد - و سید جلال و ملک دیلان^(۱) و مولانا
 نجم الدین رازی و داؤد مولا زاده خود را برسالت فرستاده پیغام داد -
 که هنوز سلطنت در خاندان محمد است - شما نیابت را قبول نمائید -
 و از امرا هر کرا خواهید با شما باشد - بعد از رسیدن رسولان سلطان با شیخ
 نصیر الدین آودهی و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس الدین
 باخوزی و دیگر اکابر علما درین معامله گفتگو نمود که مرا موافق شرع
 چه باید کرد - مولانا کمال الدین گفت که هر که اول شروع در سلطنت
 نموده اولی تر است - سلطان رسولان احمد ایاز را نگاه داشت - و داؤد
 مولا زاده را که از جمله رسولان بود پیش او فرستاد - و سخنان نصیحت
 آمیز هدایت فرمود - بعد از رسیدن داؤد چون احمد ایاز دانست که
 کار از پیش نخواهد رفت - و امرا بار زبان داده ملحق شده و میشوند -
 بتخصیص ملک یهو^(۲) حاجب و ملک حسن ملتانی و امثال ایشان که
 با احمد ایاز اتفاق نموده زرها گرفته اند - و همدرین وقت خبر کشته شدن
 طغی که عصیان ورزیده بکجرات رفته بود رسید - و از هر طرف آثار اقبال
 فیروز شاهي ظاهر گردید - احمد ایاز اراده ملازمت نموده اشرف الملک^(۳)
 و ملک خلجین و ملک کبیر و حسن امیر میران را جهت درخواست تقصیر

(۱) در طبقات اکبری دیبلان مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته ملک نقهو حاجب مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته می نویسد که اشرف الملک خلجی و ملک حسین میر

میران را جهت درخواست گناه خویش پیش پادشاه فرستاد ۱۲ مصحح *

مکرم سنه اثنین و خمسين و سبعمانه بر تخت بادشاهي جلوس فرموده
چندین هزار آدمي که در بند مفسدان بودند باز خرید - و روز سيوم بترتیب
و تورک تمام سوار شد - که از هر طرف که سوار مغل و غیر آن بجهت
دست اندازي در مي آمد دستگیر میشد - و کشته میگردید - و چندی
از سرداران مغل گرفتار شدند - و مزاحمت مغل و مفسدان تنه
برطرف شد *

همای چتر همایون او چو بال کشاد
ازین سپس نکند چغد دعوي بازي
چنان بساخت جهان را هوای دولت او
که از طبیعت افساد رفت ناسازي

و زمره خواص و عوام هم در اول جلوس سلطان فیروز شاه مرهون مراسم
بادشاهي شدند - و بعد ازان بکوچ متواتر بسیوستان رسیده امرا و ملوک
و مشایخ و لشکریان را بانعام اسپ و خلعت و شمشیر و کمرینواخت -
و همچنین سکنه سیوستان را بانعامات و ادرات اختصاص داده متوجه
هندوستان شد و در راه بهر شهر و موضع که می رسید مردم آن شهر و دیار
را بانعام و ادرات خوشدل میساخت *

بسنجید ره را بآهستگی کشاد از خزینه در بستگی
غني ساخت گردن کشان را ز گنج ز گوهر کشی لشکر آمد برونج
و هم در اثنای راه خبر مخالفت ملک احمد ایاز که مخاطب
بخواجه جهان و از مقربان سلطان محمد شاه بود و سلطان او را به فدایت
غیبت در دهلي گذاشته بود رسید - که طفلی مجهول النسب را پسر
سلطان محمد شاه گفته بهادشاهي برداشته - سلطان غیاث الدین محمود شاه
خطاب کرده خود را وکیل مطابق ساخته است - سلطان این حرکات شنیعه

حال امیران هزاره و سایر سواران را انعام نمود - خلعت و جامه عطا کرده
 رخصت مراجعت بملک خود داده فرمود تا فی الحال با مردم خود از
 لشکر جدا شده دور تر منزل گرفتند - و در آن حال که دوروز از رحلت سلطان
 گذشته بود - و مردم لشکر از هول غارت و دست انداز حیران و سراسیمه
 بودند - نو روز گرگین داماد بومه شیرین^(۱) که پرورد سلطان محمد بود کفر
 نعمت ورزیده با مغلان اتفاق نموده تمام آنها را بر آن داشت که در وقت
 کوچ کردن لشکر که بی سر و تن بی توژک روان خواهد شد دست بغارت
 بر آورده تاراج و اسیر کنند - و آن روز بسیاری از اموال و عیال مردم بغارت
 مغولان و مفسدان فتنه رفت - مردم لشکر آن روز را بهراس و بیم بیقیاس
 گذرانیده روز دیگر با احتیاط تمام ترتیب افواج نموده کوچ کردند - درین روز
 نیز مغولان و مفسدان فتنه ترکنازی می کردند تا لشکر بآب رسیده منزل کرد -
 چون رمه بی شبان در معرض تلف و هلاکت بود - مخدوم زاده عباسی
 و شیخ نصیرالدین اودهی مشهور به چراغ دهلی که خلیفه شیخ نظام الدین
 اولیا قدس سره است - و علما و مشایخ و ملوک و امرا جمع آمده ملک
 فیروز باریک را استدعای جلوس بر تخت سلطنت نمودند *

* بیت *

زمین بوسه دادند یکسر سپاه که شاه آورد پای دولت بگاه
 کجا او نهد پای ما سر نهییم ز فرمان او بر سر افسر نهییم
 گر آب و گر آتش کند جای ما نگرود ز فرمان او رای ما
 و ملک فیروز اظهار سفر حجاز و رغبت زیارت حرمین الشریفین نموده
 در مقام معذرت شد - و آخر بالتماس اکابر و اصاغر بتاریخ بیست و چهارم

(۱) در طبقات اکبری نرمة شیرین و در تاریخ فوشته قوشن خان مغل

* مرثیه *

مایه زهرست شوب عالم را میوه مرگست تخم آدم را
ای حریف عدم قدم در نه کم زن این عالم کم از کم را
صبح معشر رسید و ما در خواب بانگ زن خفتگان عالم را
هان که فرش فنا بگستردند در نور این بساط خم را
و مستخیز ست خیز و باز شکاف سقف ایوان و طاق و طارم را
شه محمد بخفت در دل خاک نیلگون کن لباس ماتم را
بس بدست خروش بر تن دهر چاک زن این قبای معلم را

ذکر سلطان فیروز شاه بن رجب

فیروز شاه برادرزاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه است - چون سلطان تغلق شاه را در لشکر سیوستان بیماری بامتداد کشید - و ملک فیروز نایب که عم زاده سلطان بود - و سلطان را در باب او نظر استخلاف و ولایت عهد بود - در تدابی و معالجه سلطان شرط حق گذاری بجا آورد - درین حال شفقت و عنایت سلطان در باب او یکی ده هزار شد - چون سلطان خود را پریشان دید او را بولی عهدی وصیت نموده فرمود که *

* بیت *

تو سوسبز باشی بشاهنشاهی که من کردم از سبزه بالین تهی
چون در نواحی قله رحلت کرد - برهم خوردگی بیرون از تقریر در لشکر افتاد - ملک فیروز باریک صلاح دران دید که اول التون بهادر را با آن سه هزار سوار متعل که امیر فرغن بکومک سلطان محمد فرستاده بود - بَطَائِفُ الْحِیَل از لشکر جدا سازد تا از شر آنها ایمن شود - پس فراخور

شایان سلطنت باشد بجای خود نصب کرده خود گوشه عافیت
 میگرفته اند - و بعضی علاج آن مرض را بترک اعمالی که سبب تنفر عام
 بود باشد می نمودند - سلطان گفت مرا آن طور فرزندی که قایم مقام
 شوند نیست - ترک سیاست نمی توانم کرد هرچه شدن نیست خواهد شد -
 سلطان در کوندل که پانزده گروهی از کرنال است مریض گشت و پیش
 از در آمدن کوندل بجهت فوت ملک کبیر^(۱) ملک احمد ایاز و ملک
 قبول نایب را بدھلی فرستاد - خداوند زاده و مخدوم زاده و معارف را
 از دهلی بکوندل طلب نمود - چون آنهمه مردم و حرما بکوندل رسیدند
 و در خدمت سلطان جمعیت شد - و لشکر آراسته گشت - و از مرض
 صحت یافت - از دیبالپور و ملتان و اچه و سیوستان کشتیها بجانب سند
 طلبید - و از کوندل بکنار آب رفت و بگذشت - دران والا التون بهادر
 با پنجاهزار سوار مغل^(۲) که از قبل امیر فرعون آمده بود بسلطان پیوست -
 و از آنجا بقصد استیصال طایفه سومره و طغی حرامخور که درمیانه ایشان
 بود بجانب تته^(۳) رفت - چون بسه گروهی رسید - عاشورا بود روزه
 داشت - و وقت افطار ماهی خورد - مرض تب که از آن بیش داشت
 عود نمود - باوجود آن در کشتی نشست - و بچهارده گروهی تته آمد -
 و از غلبه مرض آنجا توقف نمود - تا در تاریخ بیست و یکم ماه محرم
 سنه اثنین و خمسين و سبعمانه در گذشت - مدت سلطنت او بیست
 و هفت سال و این مرثیه را ضیای بونی در تاریخ آورده *

(۱) در تاریخ فرشته مرقوم است بواسطه آنکه ملک کبیر در دهلی وفات یافته
 بود - خواجه جهان و عماد الملک نایب وزیر الممالک را بدھلی فرستاد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته امیر فرعون مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته تته مرقوم است ۱۲ مصحح *

دیگر جنگ شکست خورده بودند - یکجا جمع شده عماد الملک^(۱) سربر را کشتند و لشکر او متفرق شد - و خداوند زاده قوام الدین و آن جماعت از دیوگر بدهار رفتند - و حسن کانکو در دیوگر در آمد - و چتر بر سر گرفت - و بر تخت نشست - و خود را بسطان علاء الدین خطاب داد - و بعد از قاتل بسیار متحصن دهار اکثر نیز باو ملحق شدند و فتنه قایم شد - سلطان ازین خبر متحیر و اندوهناک شد و دانست که این همه فتنه از ثروت سیاستست - چندی که در نهرواله بود دست از سیاست باز داشت *

* ابیات *

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر و گر خشم گیری شوند از تو سیور
درشتی و نرمی بهم در به است چو رگ زن که جراح و مرهم نه است
درین وقت ملک فیروز و احمد ایاز و ملک غزنین و صدر جهان را با لشکر
از دهلی طلب داشت - که بر سر حسن کانکو فرستد - با رسیدن ایشان
بتحقیق پیوست که حسن کانکو جمعیت تمام دارد - فرستادن ایشان
موقوف شد - قصد آن نمود که از مهم گجرات و تسخیر کرنال که بجزیره گر
اشتهار دارد خاطر جمع نموده خود بدفع حسن کانکو پردازد - بظاہر این
در سال در گجرات بسر برد - و در آن دو سال قلعه کرنال را مستخر ساخت -
و گفتار که راجه ولایت کچھ نیز بخد مت آمد - ضیای برنی آورده که
سلطان درین حال بمن گفت که مملکت من امراض متضاده بهم رسانیده
اگر من علاج یکی نمایم دیگری زیاده میشود - چون تو تاریخ خوانده
و دیده درین باب چه علاج است بعرض رسان - بعرض رسانیدم که اگر
از سلاطین عملی که خلق متذکر شوند بعمل می آید - بسوی یا برداری که

(۱) در تاریخ نوشته بجای لفظ سربر مشیر مرقوم است ۱۲ مسمح *

و خاص دیوگر تاراج شد - سلطان محمد عماد الملک سریر سلطانی را به گلبرگه فرستاد تا مفسدان را تادیب نماید - و آن ملک در ضبط آورد - و متوطنان دیوگر را با نوروز کرکس^(۱) بجانب دهلی روان ساخت - درین وقت خبر رسید که طغی حوام خور که غلام سلطان بود - و بصفدری مشهور داغ طغیان بر ناصیه خود نهاد - و امیر مدگان و زمینداران گجرات را با خود یکی کرده بنهر واله در آمد - و ملک مظفر نایب شیخ معز الدین را بقتل آورد - و شیخ معز الدین را با دیگر کارکنان بقید حبس در آورد - و از آنجا بکناییت رفت - و آنجا را غارت نموده به بروج رفت و قلعه را محاصره کرد - سلطان این خبر شنیده متوجه او شد و بر کنار آب فریده نزول نموده - طغی ترک از کناییت گریخته به اسارل رفت - و از اسارل بنهر واله پتن جست - بعد از تعاقب بسیار در کوی بار رسیدند - چون طغی ترک و لشکر او دیدند که لشکر سلطان رسید همه شرف خمر نموده بر فوج سلطان تاختند - و کاری نساخنند و بنهر واله رفتند و پانصد نفر از اهل فساد بقتل رسیدند - سلطان محمد پسر ملک یوسف بغرا را از عقب ایشان بنهر واله فرستاد - طغی با اهل و عیال خود باغیان دیگر را بوداشته از آب گذشته بجانب کنایت از ولایت کچه رفت - و از آنجا به تنه رفت - و سلطان بنهر واله آمد و در حوض مهلک^(۲) نزول نموده بمهم گجرات پرداخت - و مقدمان و رایان گجرات از هر طرف آمده پیشکش گذاری می نمودند - و چند کس از اعیان لشکر طغی ازو جدا شده در پناه راجه مندل سری در آمده بود - راجه مندل ایشان را کشته سرهای ایشان بسطان فرستاد - و مقارن این حال خبر بسطان رسید که حسن کانکو و باغیان دیگر که در

(۱) در طبقات اکبری کرکن و در تاریخ فرشته گوگین ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته حوض سبک مرقوم است ۱۲ مصحح *

در گجرات شد - و ملک مقبل در کنار آب نریده چند روز توقف نموده اکثر امیر صدگان بروج را نیز گرفته کشت - و زین دنده (۱) که مجد الدین خطاب داشت و پسر رکن قانیسری را که از شجاعان روزگار بودند نامزد دیوگر نمود - تا اهل فساد آنجا را بدست آورده سیاست رسانند - و جمهور سکنه آن دیار از خبر سیاست سلطان محمد مضطرب بودند - سلطان از پی ایشان امیر دیگر بدیوگر فرستاده بمولانا نظام برادر قتلغ خان نوشت که هزار و پانصد سوار با امیر صدگان آنجا همراه آن دو امیر بدرگاه فرستد - نظام هزار و پانصد سوار با امیر صدگان و آن دو امیر روانه ساخت - در منزل اول امیر صدگان و سوار دیگر از بیم و هراس باهم اتفاق نموده آن هر دو امیر را بکشتند - و مولانا نظام را محبوس ساختند - و کارکنان او که از جانب سلطان در دیوگر منصوب بودند گردن زدند - و پسر رکن قانیسری را پاره پاره ساختند - و خزانه دهارا اکثر بدست آوردند - (۲) ملک مع برادر ملک مل افغان را بر تخت نشاندند - و خزانه و ولایت مرهت بر سوار و پیاده تقسیم نمودند - و اعوان و انصار ملک مع افغان و امیر صدگان دیوگر و بروده در دیوگر جمع شدند - و خلق آن دیار با ایشان یار شد - سلطان چون این خبر شنید - بکوچ متواتر بدیوگر رسید - و اهل فتنه مقابل سلطان آمده جنگ کرده شکست خوردند - و اکثری کشته گشتند - و ملک مع افغان با متابعان که سردار اهل بغی بود - در قلعه دهاراگر متحصن شد - و حسن کانکو و برادران مع افغان به گلبگره رفتند - و عام

(۱) در تاریخ نوشته زین الدین زاهد مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری مرقوم است که ملک فتح برادر ملک قتلغ خان را بر تخت نشانده خزانه را بر سوار و پیاده تقسیم نموده ولایت مرهت را بر اهل فتنه قسمت کردند ۱۲ مصحح *

فتنه ترک سیاست فخواهم کرد - بعد ازان گفت که تو تاریخ خوانده و دیده سیاست سلطان چند محل مناسب است - بعرض رسانیدم که در تاریخ کبری (۱) مسطور است که بادشاه را در هفت محل سیاست لازم است - اول کسی که از دین حق برگردد - دوم آنکه خون ناحق کند - سوم آنکه مرد زن دار با زن شوهر دار زنا کند - چهارم آنکه با سلطان اندیشه غدیر نماید - پنجم آنکه سر فتنه بغي شود - ششم آنکه از رعایا با مخالفان موافقت نماید - هفتم آنکه حکم سلطان را خوار دارد - بعد ازان فرمود که درین سیاست چند قسم موافق حدیث است - بعرض رسانیدم که در سه سیاست حدیث وارد است - اول ارتداد - دوم قتل مسلم - سیوم زنای محصنه - و چهار سیاست برای صلاح ملک مخصوص سلاطین است - سلطان فرمود که اول خلق درست کردار و راست گفتار بودند - درین روزگار مرا از فساد زمانه سیاست ضرور است تا آنکه خلق با من راست شود - یا من از میانه برخیزم و مرا وزیر کامل نیست که بحسن تدبیر سرانجام ملک نماید - و احتیاج بخون ریزی نشود - و از کوه آنها (۲) یکی از امرا را بدفع باغیان فرستاد - باغیان جنگ کرده راه دیوگر گرفتند - سلطان از آنها بیروج آمد - ملک مقبول و دیگر امیر صدگان بروج متعاقب گریختگان رفته بر کنار آب نریده بایشان رسیدند و اکثری را کشتند - آنچه مانده بودند نزد ماندیو ضابط کوه سالیمر مولیر (۳) رفتند - ماندیو ایشان را غارت کرد - و دفع شرایشان

(۱) در تاریخ فرشته مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته آبهو مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مرقوم است و بعضی که زنده ماندند به ماندیو ضابط

دکلانه بفاه بودند ۱۲ مصحح *

* بیت *

سر ناکسان را برافراشتن وز ایشان امید بهی داشتن
 سر رشته خویش گم کردنست بجیب اندرون مار پروردنست

چون عمل شنیع عزیز خمار به میران صده اطراف و جوانب رسید - هر جا که
 امیر صده بود خود را گرد آورده منتظر وقت بود - درین اثنا ملک مقبل
 خزانه و اسپان طویله سلطانی را از گجرات بدھلی می آورد - چون
 به بروده رسید - امیر صدگان گجرات آن خزانه و اسپان بغارت بردند -
 و ملک مقبل بنهر والہ پتن رفت - سلطان ازین حرکت در غضب شده
 اراده زمین گجرات نمود - قتلغ خان عرض نمود که امیر صدگان قابل آن
 نیستند که سلطان متوجه ایشان شود فایده نکرد - ضیای برنی مولف
 تاریخ فیروز شاہی نقل میکند که قتلغ خان بسلطان بدست من پیغام
 داد که از دوات سلطان مرا آنقدر حالت هست که تعهد تسکین این فتنه
 توانم نمود - سلطان را بنفس خود حرکت نمودن لایق نیست - و سبب
 توان دیگر فساد خواهد شد *

پس شاه اگر آفتابی کند * بهر جا که افتد خرابی کند

قبول نیفتاد - و ملک فیروز پسر عم خود و ملک ایاز را در دھلی گذاشت -
 و خود بسلطان پور دھلی بقصد تنبیه میر صدها بر آمد - درین جا عریضه
 عزیز خمار رسید که من حشم دھار را برداشته تنبیه میر صدها روانه شدم -
 سلطان گفت عزیز طریق جنگ نمی داند - عجب که کشته بشود - متعاقب
 خبر رسید که عزیز چون رو بروی غنیم شد - دست و پا گم کرده از اسب
 افتاد - باغیان گرفته به بدترین حالی کشتند - سلطان از سلطان پور بگجرات
 روان شد - ضیای برنی گوید که سلطان بمن گفت که اگرچه مردم میگویند
 که فتنها از کثرت سیاست سلطان حادث میگردد - من از سخن مردم و حدوث

از دیوگر طلبید - و خزانه که از تحصیل قتلخ خان آنجا جمع شده بود در دهزاراگر که عبارت از ارک دولتآباد است فرمود که نگاهدارند - قتلخ خان از دهلی عزیز خمار را بحکومت مالوه فرستاد - در وقت وداع وصیتی چند باو کرد - و گفت که می شنوم که هر فتنه که در ولایت پیدا میشود باعث آن امیر صدکان آن ولایت می باشند - هر کرا از ایشان شریو و فتنه انگیز دانی دفع نمائی - چون عزیز خمار بدهار رسید - بی ملاحظه هشتاد و چند نفر را از امیر صدکان گردن زد - و ملاحظه آن نکرد که ما بقی این طایفه در گجرات و دکن و دیگر ولایت فتنه خواهند کرد - آن وقت میر صده یوز باشی را میگفتند - چون عزیز خمار این واقعه درست نمود - فرمان عفایت و خلعت باو فرستاد - و امرا را فرمود تا تحسین نامه باو نوشتند - و اسب و جامه برای او فرستادند - این عزیز خمار و چند کس دیگر را که از اسافل روزگار بودند سلطان بقرب خود اختصاص داده بود - چنانچه بخشای (۱) مطرب بچه را ولایت گجرات و ملتان و بدآون تفویض نموده بود - و برای باغبان که سغله ترین مردم بود دیوان کل نمود - و فیروز حجام و منکای (۲) طبّاخ ولدهای باغبان و شیخ مالوی نابک (۳) جولاها بچه را بقرب خود ممتاز ساخته اشغال و اقطاع بزرگ حواله ایشان نمود - و مقبل غلام احمد ایاز را وزارت گجرات داد - سلطان خیال کرد که مردم پست و زبون چون تربیت یابند از جاده اخلاص بیرون نروند - و ندانسته بود که سغله بمقتضای نهاد خود عمل خواهند نمود *

(۱) در تاریخ فرشته بخیان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته میکی طبّاخ مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته شیخ بابک جولاها مذکور است ۱۲ مصحح *

چون مخدوم زاده بغدادی نزد سلطان آمد تا قصبه پالم استقبال نموده در
 لک تنگه و یک پرگنه و کوشک سیوی و تمام محصول زمین داخل حصار
 و دیگر باغها و حوضها را بانعام او مقرر داشت - هرگاه مخدوم زاده بخدومت
 می آمد سلطان از تخت فرود آمده چند گام پیش می رفت - و او را
 بر تخت پهلوی خود جای میداد - بعد از آنکه سلطان منشور خلیفه
 حاصل کرد - و بگمان خود مستحق سلطنت گشت - مجدداً درکار
 اولوالامری شروع نمود و در باب آبادانی و زراعت و ملک اختراعی چند
 نمود - هر طریق که در باب ازدیاد زراعت در خاطر آردی - اسلوب
 فامیدی - درین باب دیوان علیحده وضع شد که آنرا دیوان امیرگوی
 گفتندی - و لیکن ازان اسالیب هیچ پیش نرفت - دایره کشیدند سی کروه
 در سی کروه و قرار یافت که زمین که درین مساحت واقع است اگر
 نامزروع است مزروع شود - و اگر مزروع باشد از جنس ادنی باعلی
 انتقال نمایند - و قریب بصد شتقدار بجهت این کار تعیین گشت -
 و مردم از اضطرار آمده قبول زراعت نمودند - و مبلغهای تقاری گرفتند -
 و در مدت دو سال هفتاد لک تنگه خراج آن شد - و هیچ چیز بدست
 نیامد - و اگر سلطان از مهم تنه (۱) بر می گردید یک تن زنده از متصدیان
 و متکفلان آن کار نمی ماندند - و کار دیگر که در سرکرداری پیش گرفت
 نصب نمودن عمال جدید و عزل و نصب متصدیان قدیم بود - چون خبر
 خرابی دیوگر بجهت تعدی کارکنان قتلغ خان رسید - سلطان هفت
 کرویر ولایت مرهت را قرار داده چهار شق ساخت - و چهار شتقدار که
 عماد الملک و مخلص الملک و یوسف بغرا و عزیز خمار باشد تعیین نمود -
 وزارت دیوگر بعهده عماد الملک سربر سلطانی گردانید - و قتلغ خان را

بزرگ فرمود - و سلطان از بابگیر به بهرایج رفت - و از بهرایج بدلهلی آمد -
 چون در خاطر سلطان قرار یافته بود که سلطنت بی اجازت خلیفه عباسی
 درست نیست در مقام تتبع خلفای عباسی بود تا آنکه شنید که در مصر
 خلیفه از آل عباس بخلاف نشسته - باتفاق کمال الملک غایبانه
 بیعت بان خلیفه کرد و عرایض نوشت - و نماز جمعه و عید موقوف
 داشت - و بجای نام خود نام خلیفه در سکه نقش کرد * و در سنه اربع
 و ربعمین و سبعمائه حاجی سعید مصری از مصر بدلهلی آمد - و منشور
 خلیفه و خلعت برای سلطان آورد - سلطان استقبال نموده پیاده شده منشور
 خلیفه را بوسیده بر چشم نهاد - و بر پای سعید مصری بوسها داد
 و پیاده در جلوسل خلیفه رفت - و در ادای نماز جمعه و اعیاد که
 موقوف بود اجازت داد - و خطبه بنام خلیفه خواند - و اسامی جمعی
 که از خلفای بنی عباس در بادشاهی رخصت نداشته از خطبه دور کرد -
 و در طراز جامها و شرفات عمارات نام خلیفه فرمود تا بنویسند - و بعد از آمدن
 حاجی سعید عریضه نوشته با جواهر نفیس که در خزانه هیچکس نبود -
 مصحوب حاجی رجب بخلیفه فرستاد - و ملک کبیر سر جاندار غلام که
 ازو بهتر غلام نداشت داخل پیشکش نمود - و در ملک خلیفه در آورد -
 و بعد از دو سال حاجی رجب برقی و شیخ مصری نزد سلطان
 آمدند - و منشور نیابت و خلعت خاص و لوای امیر المومنین آوردند -
 سلطان بدستور پیاده باستقبال رفت و منشور را بر سر نهاده از دروازه
 تا بکوشک پیاده آمد و امر فرمود تا بمنشور خلیفه بیعت نمودند و مصحف
 و منشور خلیفه دایم پیش خود میگذاشت - و بنام خلیفه بیعت
 میکرد و هر حکم میکرد بخلیفه مفسوب میساخت و میگفت امیر المومنین
 چنین حکم میکند - و مکرر مناشیر خلیفه بسطان رسید - و تعظیم بجا آورد -

صابط گلبهرگه را بکشت و به بدر رفت - و نایب بدر را بقتل آورد - و آن ولایات متصرف شد - سلطان محمد قتلخ خان را با بعضی امرای دهلی و دهاورا (۱) بدفع او فرستاد - علی شاه استقبال نموده جنگ کرد و هزیمت یافت - و در حصار بدر متحصن گردید - قتلخ خان بقول او را با برادران بر آورده در سرکدواری بسطان فرستاد - سلطان ایشان را بغزنین قید نمود - در غزنین با هر دو برادر بسیاست رسید - و حکم شد که عین الملک با اتباع بدیوگر رود - عین الملک اتباع و برادران خود را از ظفر آباد و اوده طلب داشت - هنوز در راه بودند که عین الملک از سرکدواری شبی بلشکر خود ملحق شده لوائی مخالفت برافراخت - برادران او با چهار هزار کس بنواحی سرکدواری رفته فیلان و اسپان سلطان را از صحرا راندند - و بلشکر خود آوردند - سلطان لشکر سامانه و امروهر (۲) و برن و کول را طلب فرمود و احمد ایاز با لشکر دهلی خود را رسانید - سلطان در نواحی قفوج لشکرگاه ساخت - عین الملک نیز در برابر نشست - از گذر بابگیر (۳) از گنگ گذشته محاربه نمودند - عین الملک گرفتار شد - و هر دو برادر او کشته گشتند - و پاره لشکر او علف تیغ گشتند - و پاره طعمه ماهیان دریای گنگ شدند - و بعضی درمیانه مواسات بدست هندوان بقتل آمدند - چون عین الملک را نزد سلطان آوردند - گفت شرارت در نفس او نیست بسخن مردم این کار کرد - و عین الملک را دلاسا نموده عملهای

(۱) در طبقات اکبری دهار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری و تاریخ نوشته امروهر مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری مرقوم است که از گذر بانگرمو گنگ را گذاشتند

مقبول نایب گریخته بدهلی آمد و از نکل از تصرف سلطان بدست هندوان در آمد - و شخصی از خویشان راجه کنبه که سلطان محمد به کنبه فرستاده بود از اسلام برگشته - کنبه نیز از تصرف سلطان بر آمد و رای گجرات و دیوگر در ضبط نماند - و ازین فتنه و خللها سلطان آشفته گشت - و خلق را سیاست کردن بنیاد نهاد - و خلق را از سیاست سلطان تنفر حاصل می شد - و از امساک بازار و کمی زراعت آخر بضرورت حکم کرد که منع ننمایند که هرکس در شهر خواهد باشد و هر کس خواهد بیرون رود - اکثر مردم با اولاد و اتباع به بنگاله افتادند - و سلطان از شهر بکنار آب گنگ رفت - و آن موضع را سرکرداری نام نهاد و از کوه و اوده غله بآنجا می آوردند - و نسبت بشهر بهتر بود - و ارزانی پیدا شد - و عین الملک که اقطاع اوده و ظفر آباد داشت هشتاد لک تنکه از غله و اقمشه و سایر ضروریات بخدمت روان داشت - در ایام بودن سلطان در سرکرداری چهار فتنه شد و زود فرو نشست - **اول فتنه نظام** ^(۱) در کوه که از عهد دادن مقطعی بر نیامده باقی شد و چتر بر سر گرفت و خود را سلطان علاءالدین خطاب داد - و پیش از آنکه سلطان بدفع او مقید شود - عین الملک او را پوست کفده سر او بسطان فرستاد * **فتنه دیگر** شهاب سلطانی چون بدر را بصد لک تنکه مقاطعه نموده بود - از عهده بر نیامده تمرّد نمود - و در حصار در آمد - قتلخ خان از دیوگر نام زد او شد - و بصلح او را بر آورده بخدمت فرستاد - و آن فتنه تسکین یافت - بعد از یکماه علی شاه خواهرزاده ظفر خان که امیر صده بود بجهت تحصیل به گلبرگه رفته بهرن

(۱) در تاریخ فرشته مائین مرقوم است ۱۲ مصحح *

* شعر *

چنان قحط سالی شد اندر دمشق * که یاران فراموش کردند عشق
 چنان آسمان بر زمین شد بخیل * که لب قر نکردند زرع و نخیل
 سلطان بعد از خرابی بصره بحال ولایت پرداخت - و در مقام آبادانی
 در آمد و مزارعیان را از خزانه زر میداد و بکار زراعت مشغول می نمود
 و بجهت امساک باران مفید نمی افتاد - درین وقت شاهو افغان لوای
 مخالفت بر افراشت و بهزاد فایب ملتان را کشت - سلطان بتادیب
 او می رفت که والد سلطان که نظام سلسله تغلقشاه باو بود در گذشت -
 بعد از مراسم عزاء روانه ملتان شد - شاهو از توجه سلطان بجانب افغانستان
 وقت - و سلطان بدلهی آمد - و در دهلی قحط چنان بود که آدم گوشت
 آدم می خورد - سلطان در زراعت مساعی شد - چاهها فرمود بکنند -
 و زراعت نمایند - و مردم را بجهت پریشانی و قلت باران بنقصیر و اهمال
 منسوب می ساختند و میکشتند - درینولا طایفه^(۱) جوهانان و بهلیا و میانه که در
 ولایت سنهام و سامانه بودند قمر آغاز نهادند - و در جنگلها مقام ساخته انبارها
 بقا کردند و اجتماع نموده عصیان ورزیدند و مال گذاری را بقطاع الطریق
 بدل کردند - و محکمه های ایشان را که باصطلاح اهل آن ملک مندل گویند
 سلطان لشکر فرستاده منهدم کرد - و جمعیت ایشان پریشان شد - و سرداران
 ایشانرا بشهر آوردند - و اکثر داخل امرا نمودند - تا شورش ایشان کفایت شد -
 همدرین وقت کتبی^(۲) نایک در نواحی ارنگل^(۳) طغیان نمود - ملک

(۱) در تاریخ فرشته مرقوم است که درین وقت طایفه مذدهوان و چوهان
 و میانه و بهتیان که در ولایت سنهام و سامانه بودند قمر ورزیدند ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری کنیا و در تاریخ فرشته کتبا مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته ورنگل مرقوم است ۱۲ مصحح *

به برون رفت و ولایت برون را تاراج نمود - اهل آنجا علف تیغ گشتند - و سرهای ایشان را از کنگره حصار برون آویختند - **فتنه دیگر** آنکه ملک فخر الملک که ملک فخر الدین میگفتند بعد وفات بهرام خان بن تغلقشاه در بنگاله بغی ورزیده قدر خان را کشت - و خزاین لکهنوتی را غارت کرده لکهنوتی^(۱) و سنار کام را تصرف نمود - درین وقت سلطان ولایت قنوج را نهب و غارت و قتل عام می نمود - درین اثنا خبر رسید که حسن پدر ابراهیم خریطه دار در معبر باغی شده امرا را بقتل آورده آن ولایت را متصرف گشت - سلطان ابراهیم خریطه دار و اقوام سید حسن را گرفته مقید ساخت - و بجانب معبر لشکر کشید - چون بدیوگر رسید برعمال و امرا و مقاطعان مطالبهای سخت فرمود و اکثر ایشان از شدت طلب جان دادند - و در ولایت مرهت خرابیها کرد - و محصلان نقد و تیز برگماشت - ۱ و احمد ایاز را بدلهی فرستاد - و خود بتلنگ رفت - چون به ارتکل رسید اکثر مردم اعیان او به وبا مردند - خود نیز مریض شده ملک تلنگانه را بملک مقبول داده بدیوگر مراجعت نمود - ولایت برار^(۲) را بشهاب سلطانی که نصرتخانی داده بود حواله نمود - و بصد لک تنکه مقاطعه نمود - و دیوگر و مرهت را به قتلخ خان داد - و خود مریض بجانب دهلی رفت - اکثر مردم دیوگر بهمراهی سلطان بدلهی رفتند - و جمعی ولایت مرهت را خوش کردند - در راه ولایت مالوه را خراب و پریشان دید - چون بدلهی رسید دهلی را نیز چغان خراب دید که سیری از غله بهفده درم رسیده بود و اکثر مردم خوب از گرسنگی بمردند *

(۱) در طبقات اکبری مذکور است که لکهنوتی و سنار کام و سنگام را متصرف

شد ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری بدر و در قاریخ فرشته بیدر مرقوم است ۱۲ مصحح *

تسخیر نماید - و علوفه حشم از آنجا بهم رسد - خزانه‌های دهلی تمام در سال اول رفت - مردم متفرق گشتند و استقامت از حشم بر افتاد - و این تفرقه دیگر در ملک او راه یافت - و آخر این اندیشه فاسد این بود که خواست کوه هماجل که مابین ممالک هند و دیار چین حایل است ضبط نماید - باین تقریب امرا را با لشکر عظیم فامرد فرمود تا همه بدرون آن کوه در آمده سعی نمایند - چون بآن کوه در آمدند هندوان هماجل تنگها را مضبوط ساخته - اکثری بقتل رسیدند - و آنچه بر آمدند سلطان محمد سیاست رسانید - آخر بسبب احکام شاق نالایق کار ملک از نظام افتاد - و هر طرف فتنه متولد شد - **فتنه اول** بغی بهرام ایبه در ملتان بود - چون خبر بغی او بسلطان محمد رسید - از دیوگر بتعجیل متوجه ملتان شد - بهرام در مقابله در آمده بقتل رسید *

با ولی نعمت از برون آئی * گرسپهری که سرنگون آئی
سلطان خواست که اهل ملتان را بجهت رفاقت بهرام ایبه سیاست رساند - شیخ رکن الدین قدس سره شفاعت گناه ایشان نمود - و سلطان بدهلی آمد - و در غیب سلطان مردم اطراف که بدیوگر آورده بود متفرق شدند - دیوگر خراب شد - سلطان (۱) بی توقف از دهلی بدیوگر رفت - درین وقت میان دوآب از شدت مطالبه چنان خراب کردند که رعایا خرمنها و خانهها سوخته بدر رفتند - سلطان فرمان داد که آن مردم را هر جا یابند بکشند و اموال تاراج نمایند - عمال اجرای حکم نمودند - هر کس از قتل عام خلاص میشد بجنگل در می آمد - همدرین ایام سلطان بوسم شکار

(۱) در طبقات اکبری درین مورد ذکر می نماید که سلطان در دهلی توقف

و اوقات آباد نام کرده دارالملک سازد - و دهلی که رشک بغداد و دمشق بود ویران نموده متوطنان آنجا را با اهل و عیال بدیوگر برد - و خرچ راه و بهای خانه هر یک را از خزانه داد و مبلغهای کلی صرف این کار شد - و اکثر مردم بدیوگر نتوانستند رسید - و جمعی که رسیدند نتوانستند بود - تغییر و تبدیل باعث تفرقه عظیم در ملک گردید - دیگر اراده او این بود که ربع مسکون در تصرف آرد - و خزاین او وفا نمی کرد - سکه مس پیدا کرد و مس را مانند زر و نقره سکه کرد که بدستور تکه زر و نقره رایج باشد - هندوان لک و کور از مس بهم رسانیدند و زرگران هرکس در خانه خود سکه میزدند - و در بازار آورده می فروختند - بعد از چندگاه این حکم را در محال دور رواج نماند - و مردم آنجا مس سکه دار عوض مس ساده می گرفتند - و بجائی که حکم معمول بود می آوردند - و نقره و زر می خریدند - رفته رفته کثرت مس بجائی رسید که حکم سنگ و کلوخ پیدا کرد - و از درجه اعتبار افتاد - زر و نقره عزیز گشت - و خرید و فروخت بر افتاد *

* بیت *

هر آن زر که با مس بود هم عیار بفرخ مس آرندش از هر دیار
سلطان محمد چون دید که این حکم از بیش نمی رود - فرمود که هرکس سکه مس داشته باشد بخانه من آورده زر و نقره بستاند بامید ایفکه مس باین تقریب عزت بهم خواهد رسانید - تنهای مس معطل را مردم آورده زر و نقره بردند و مس همچنان بی رواج ماند و خزانه خالی شد - اندیشه باطل دیگر اینکه عراق و خراسان تسخیر نماید - بجهت قالیف قلوب هرکس از آن طرف می آمد - احسان بیشمار باو میکرد - و سه لک و هفتاد هزار سوار را از خزانه تعیین نمود - و در سال اول مواجب بهمه کس رسید - و در سال دوم فرصت کار فرمودن این مردم نشد که ولایت تازه

در اندک مدت آنچنان مضبوط گشت که خراج و مجمات جمع و خرچ آن ولایات روز بروز بدهلی میرسید - و استقامت ولات و عمال بدستوری بود که هیچ یک از متمردان آن نواحی را قدرت آن نبود که یکدم از مال دیوان تصرف نمایند - و از بس سلیقه مختصره داشت - می خواست احکام مجدده که اختراع او باشد احداث نماید - و ضوابط جهانداران سابق معر کند - و هر روز حکمی خاص و ضابط جدید اختراع میکرد و حکم بنفاد آنها بولایات می فرستاد - چون برخلاف قرار داد سلاطین سلف بود موجب تنفیر عام میشد - و مردم از اجرای آن عاجز می بودند - و اگر جاری نمیشد - عمال را سیاست مینمود - و این ضوابط که مذکور می شود وضع نمود - و ازین رهگذر جمعی که استطاعت نداشتند خراب شدند - و صاحبان جمعیت تمرد نمودند - چون بدخوی و نا اعتماد بود - بواسطه جاری نشدن احکام عالم عالم را به تیغ بیدریغ بکشت - و عرصه را از خلق خدا خالی ساخت - تا کار بجائی رسید که اکثر ولایات مضبوط از تصرف او بیرون رفت - بلکه در دهلی که پای تخت او بود فننه بهم رسید - و تمرد و عصیان شایع گشت - خزاین خالی ماند - و خراج منقطع گشت - و مخلص الملک و یوسف نفراو و ابور جاه پسر قاضی گجرات که عمال او بودند - همیشه در هلاک و اخذ مال بندگان خدا سعی مینمودند - و یکی از ضابطهای کچاو این بود که خراج میان دو آب را یکی بده (۱) قرار داده - دیوانی چند برای این امر پیدا کرد - و ازین امر شفیع رعایا تمرد نموده کار زراعت معطل ماند - و باران نیامد و قحط عظیم در دهلی بهم رسید - چنانچه اکثر خانوادهای قدیم بر افتادند - و اندیشه دگر آن بود که دیوگر

(۱) در تاریخ نوشته می نویسد که خراج مملکت دواب را ده سی و ده چهل

وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ انعام او از لکها کمتر نبودى - و مراد ازین تذکۀ (۱) دو شاهي است که صد دينار بوده باشد - و از اهل خراسان و عراق هرکه بخدمت او آمدى بمناصب عاليه رسيدى - و در ضوابط جهانداري و اصابت راى مثل خود نداشت - و در فراست و حراست بمرتبه بود که در بديهه بمکاسن و رذایل شخص حکم فرمودى - و بيش از تکلم مافى الضمير دانستى - و در سلاست کلام و طلاقت بيان و انشا و عبارات و اختراع مضامين غرب المثل بود - و در نظم و نثر و علم تاريخ ماهر بود - و بعلوم حکمت و معقولات رغبت نمودى - و سعدي (۲) منطقي و عبید شاعر و نجم ايثار (۳) و مولانا علم الدين که از علمای فلسفه بودند - و بظاهر شريعت کار نداشتند - ملازم صحبت او بودند - و از کثرت صحبت ایشان و ممارست عقلیات در خاطر او متمکن گشته بود که حق منکسر در عقلیانست و از نقلیات آنچه موافق عقلیات بودى قبول نمودى - و با این حال در اطاعت و تعظیم خلفای عباسي کوشيدى - و بى اجازت ایشان شروع در کار جهانبناني حرام دانستى - و در جلو ایلچي خلفا پياده رفتى - و در تسخير بلاد و ضبط ممالک آن قدر کوشيدى که گجرات و مالوه و دیوگر و تلنگ و کينله (۴) و دهور سمد و معبر و ترهت و لکهنوتي و سنگام و سنارکام

(۱) در طبقات اکبري درین مورد مي نويسد - واضح باشد که مراد ازین تذکۀ تذکۀ نقره است که پاره مس هم داشت و بهشت تذکۀ سیاه برابراست - و در تاريخ فرشته از کتاب مذکور چنین نقل کرده که مراد ازین تذکۀ نقره است که پاره مس هم داشت و یکی از آن تذکها را شانزده پول مس مي دادند ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبري و تاريخ فرشته سعد منطقي مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاريخ فرشته انتشار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبري کينله و دهور سمد مرقوم است ۱۲ مصحح *

شده است - و سلطان محمد تغلق را بشیخ ارادت تمام بود - وَالْعِلْمُ عِنْدَ
 اللَّهِ - در همین سال که خمس و عشرین و سبعمائنه باشد - شیخ
 نظام الدین اولیاء و امیر خسرو از تنگنای جسمانی بعالم روحانی انتقال
 کردند *

ذکر سلطان محمد تغلق شاه

سلطان محمد تغلق شاه خلف صدق و ولی عهد سلطان غیاث الدین
 تغلق بود - بعد از فوت پدر بر سر پیر سلطنت تکیه زد - و بسلطان محمد
 مخاطب گشت - و در روزی که بشهر در می آمد چندان زر بر چتر او
 نثار کردند که هرگز نشده است - و از عجایب مخلوقات و جامع اختراعات
 بود - گاه سکندر وارد اعیه تسخیر اقالیم سبعة نمودی - و گاه همت بران
 گماشتی که جن و انس از فرمانش بیرون نباشد - و گاه تمنا نمودی که
 سلطنت با نبوت جمع سازد - و احکام شرعی و ملکی را خود نفاذ دهد -
 و در صوم و صلوة و مستحبات و توافل و اوراد تقید تمام داشتی و از ملاحی
 و مناهی مجتنب می بودی - و در قهر و سیاست و خون ناحق بمرتبه بود
 که جهان را از بغداد خدا خالی ساخت - و در همت و سخاوت و ایثار درم
 و دینار جمیع خلق خدا در نظرش یکسان بود - و در یکدم خزاین خالی
 کردی - چون سلطان بهادر سنار کامی را مرخص نمود - آنچه نقد در
 خزانه بود بیک بار باو انعام کرد - و ملک غزنین و قاضی غزنین را هر سال
 بهر کدام یک لک تنگه دادی - و ملک سنجر بدخشانی را هشتاد لک
 تنگه و ملک عماد الدین را هفتاد لک تنگه و سید عضد را چهل لک تنگه

گردن بخدمت سلطان تغلق شاه آورد - و فیلان آن دیار را بفیلخانه سلطان رسانید - سلطان تغلق شاه سلطان ناصر الدین ضابط لکهنوتی را چتر و دور باش داده بلکهنوتی فرستاد - و سنار کام در ضبط تصرف در آمد - و فتح نامه لکهنوتی در دهلی خواندند - و سلطان مظفر بدھلی آمد - و خود از اردو جدا شده بایلغار متوجه گردید - الغخان در سه روز در افغان پور که سه کوهی تغلق آبادست قصری بجهت نزول سلطان بنا نهاده باتمام رسانید که در آنجا شب نزول نماید - و فردا اکابر شهر استقبال نموده در ساعت سعد بشهر در آید - چون سلطان بآن قصر رسید - در تغلق آباد شادیاها کردند - الغخان و امرا و اهل شهر بخدمت رسیدند - سلطان دران قصر نشسته با جمعی که باستقبال آمده بودند صحبت داشت و طعام خورد - چون طعام خورده شد مردم بگمان اینکه سلطان بسرعت سوار خواهد شد بر آمدند - سلطان بجهت دست شستن تنها آنجا ماند - در اثنای این حال سقف خانه افتاد - و سلطان در ته آن بجوار رحمت حق پیوست - مدت سلطنت او چهار سال و چند ماه - در بعضی تواریخ مذکور است که چون نو ساخته و تازه بود - و فیلانی که از بنگاله آورده بودند بر گرد قصر وافیدند زمین نشست کرد - و سقف فرو ریخت - بر ضمیر ارباب بصیرت پوشیده ماند که از ساختن این قصر که هیچ ضروری نبود بوی آن می آید که الغخان قصد پدر نموده باشد - و ظاهر اینست - و صاحب تاریخ فیروز شاهي را بسطان محمد اعتقادی مغرط بوده از ملاحظه او ننوشته و این سخن درمیان مردم مشهور است که چون سلطان تغلق از خدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره رنجیده بود - و بشیخ پیغام نموده بود که چون من بدھلی بروم شیخ از شهر بیرون رود - شیخ گفت هفوز دهلی دور است - و این لفظ درمیان اهل هند مثل

باتفاق از لشکر برآمده بودند متفرق شده اموال ایشان بدست زمیندان در آمد - و ملک تمر در میان زمیندان در گذشت - و ملک نکین حاکم اوده را همدون کشتند - و پوست او را نزد الغ خان فرستادند - و ملک مل افغان عبید شاعر و دیگر مفسدان را زنده گرفته بخدمت او در دیوگر فرستادند - الغ خان ایشان را بخدمت پدر دهلی فرستاد - سلطان غیاث الدین عبید شاعر و ارباب فتنه را در میدان دهلی با اتباع ایشان در پای پیل انداخت - و الغ خان نیز بخدمت پدر رسید - بعد از چهار ماه باز الغ خان را نامزد ارتکل نمود - چون بآن ولایت در آمد - اول حصار بدر را گرفته ضابط آنجا را بدست در آورد - و از آنجا باز تکل رفته حصار درون و بیرون را مقدوح ساخت - و رای لدر دیو را با پیلان و خزاین و اتباع و اقوام بدست قدر خان و خواجه حاجی بخدمت سلطان تغلق شاه فرستاد - ارتکل را سلطان پور نام نهاد - و تمام تلنگانه در تصرف گرفت - و از آنجا بجاذگر رفت - و چهل زنجیر فیل گرفته بخدمت سلطان فرستاد - و در دهلی و سیری و تغلق آباد فتحنامه بر منبر خواندند - بعد ازین فتوحات از بدسلوکی حکام بنگاله سخن رفت - سلطان را عزم تمسخیر لکهنوتی شد - الغخان را از ارتکل آورده بقیابت در دهلی گذاشت - و خود بجانب لکهنوتی نهضت نمود - چون آوازه شجاعت او عالم گیر بود - بمجرد آنکه سایه اجال بنواحي رهب^(۱) انداخت - سلطان ناصر الدین ضابط لکهنوتی و دیگر رایان و زمیندان را بملازمت شتافتند - سلطان تاتارخان پسر خوانده خود را پیشرو کرد - و رفته تمام آن دیار را ضبط نمود - و سلطان بهادر شاه والی سزار کام^(۲) را زنجیر در

(۱) در تاریخ فرشته نهضت مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سنگانو مذکور است ۱۲ مصحح *

ملکي با چاکران و ملازمان و اقوام و اهل بیت می نمود انحراف نورزید *

در سنه احدى و عشرين و سبعمائه سلطان محمد الغ خان را بفتح ارتکل فرستاد - چون بدیوگر رسید - امرای دیوگر را گرفته بولایت تلنگ درآمد -

رای لدر دیو و دیگر رایان در ارتکل متحصن شدند - ارتکل را محاصره نمود و کار بر محصوران به تنگ آورد - و رای لدر دیو کس نزد سلطان محمد الغ خان فرستاده مال و پیل و جواهر قبول کرده قرار داد که در سنوات آیفده نیز پیشکش بهمین دستور که به سلطان علاء الدین میداد بدهد -

الغ خان بصلح راضی نشده و در فتح حصار اهتمام نموده فتح قلعه را نزدیک ساخت - چون قرار داد چنین بود که در هر هفته دو مرتبه خبر سلامتی سلطان بداک چوکی برسد - اتفاقاً یک ماه بود که بجهت نا امني راه خبر نرسیده بود - و عبید شاعر و شیخزاده دمشقی که مایه فساد بودند - و نزد الغ خان راه تقرب یافته - آوازه فوت تغلق شاه در انداختند که تخت دهلي را دیگری متصرف شد - پریشانی تمام ازمین خبر بحال لشکریان راه یافت - و در این وقت عبید شاعر و شیخ زاده دمشقی بملک تمر و ملک تکین و ملک مل افغان و ملک کافور مهردار گفتند که چون الغ خان شما را از اکابر ملوک سلطان علاء الدین میداند و شریک ملک خود قرار داده است خواهد کشت - آن چهار کس ازمین سخن هراسان شده بدر رفتند - الغ خان نیز با معدودی از خاصان خود راه دیوگر گرفت - اهل ارتکل برآمده عقب لشکر را غارت کردند - در اثناء این واقعه داک چوکی که آلام (۱) گویند از دهلي رسیده فرمان آورد که سلطان غیاث الدین تغلق شاه بسلامت و صحت برسریر دهلي متمکن است -

الغ خان در دیوگر لشکر متفرق شده را جمع ساخت - و آن چهار امیر که

را مهم و منصب برقرار داشت و در مهمات جهانداري اعتدال را کار فرمودی - و سلطان محمد را الغفاني خطاب داده چتر و درویش داد - و ولي عهد گردانید - و شاهزادگان دیگر یکی را بهرام خان دویم را ظفر خان و سیوم را محمود خان و چهارم را نصرت خان خطاب فرمود - و بهرام ابيه را که برادر خوانده او بود کشور خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان و تمام بلاد هند باو تفویض نمود - و پسر خوانده خود را تاتار خان خطاب فرمود - و دیگر مردم را مناصب و خطاب داد - القصه مردم قابل را معطل نگذاشتی - و آنچه خسرو خان در حالت اضطراب بمرم داده بود باز گرفت - و در رسیدن خبر فتح یا کنخدائی شاهزادگان یا در خانه او فرزندی که شدی علما و مشایخ و اکابر را انعام دادی و تفقد احوال درویشان نمودی *

* ایضات *

جوان فرخی شاه را گشت جفت

چو گلزار خفید و چون گل شگفت

در گنج بکشاد بر گنج خوا

توانگر شد از گنج و گوهر سپاه

و اولاد و اتباع را در ماهی یکبار ملاحظه نمودی - و اگر احتیاج در ایشان یافتی تدارک نمودی - و در آداب سلطنت و قانون رعیت و سپاهی روش سلطان علاءالدین منظور داشتی - و وظایف و اداری که سلطان قطب الدین درستی داده بود و رسیده حق بمستحق رسانید - و از عدالت سلطان تغلق شاه برکت در عالم پدید آمد - و نام بغي و طغیان را بر انداخت - و در زمان دوات او آرزوی آمدن دهند در دل مغل نبود - قلعه تغلق آباد بنا نهاد - و بغایت عمارت دوست بود - و پیشتر اوقات او صرف عمارت شدی - و در منع شراب مبالغه تمام نمودی - و از سلوکی که در زمان

اکابر و اعلیٰ شهر باستقبال غازي ملک شفاخته تهنیت گفتند - روز دیگر از اندبته سوار شده در کوشک سیري فرود آمد - و در هزار ستون نشست - و تعزیت سلطان قطب الدین و پسران بجا آورده باواز بلند گفت که من پرورده نعمت سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدینم غرض من تذبیه مفسدان و نمک بحرامان بود نه طمع ملک و جاه - اکنون اگر از اولاد ایشان کسی مانده بیارید تا بر تخت نشانیم و ما همه از جمله بندگان باشیم - و اگر کسی نماده هرکس لایق و شایسته دانند بادشاه سازند تا من هم اطاعت کنم - اهل مجلس گفتند که از نسل این دو بادشاه کسی نماده این حق تست که بآن مقام خون ایشان کافر نعمتان و قاتلان ایشان را بجزا رسانیدی - این بگفتند و دست غازي ملک را گرفته بر بالای تخت بر آوردند - و سلطان غیاث الدین خطاب کردند - و بیعت عام و خاص منعقد شد *

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین با اتفاق امرا و اعیان در سنه عشرين و سبعمائه در کوشک سیري بر تخت نشست - و فتقهای بیدار شده را در خواب کرد و در یک هفته مصالح جهانبنایی را چنان سرانجام داد که دیگران را بسالها میسر نبود *

برومند باد آن نو آئین درخت که در سایه آن توان برد رخت
که از میوه آرایشِ خوان دهد که از سایه آسایشِ جان دهد
و از بقیه عیال و نسل سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین هرکس یافت رعایت نمود - و جمعی را که در قتل سلطان قطب الدین با خسروخان موافقت نموده بودند بیاسا رسانید - و اهل مذاسب سلطان قطب الدین

آمدن ملک فخرالدین خوشحالی کرد - و کمر انتقام را محکم تر بست -
 خسرو خان خاننخانان برادر خود را چتر و دور باش داده با جمع فدائیان
 بر سر غازي ملک فرستاد - درین حال ملک ابیده حاکم ملتان و آجبه بانقلاب
 کافر نعمتان بخدمت ملک غازي رسید - چون لشکر خسرو خان نزدیک شد
 غازي ملک به نیت انتقام استقبال نموده مظفر و منصور شد - خاننخانان
 برادر خسرو خان و یوسف صوفي نیم جانی بنگ پا بدهلی رفتند و حشم
 و اسباب ایشان بدست غازي ملک افتاد - و بعد ازین فتح به تذبّه کافر
 نعمتان متوجه دهلی شد - آن کافر نعمت نیز از شهر بر آمده در محرابی
 قریب بحوض علائی لشکرگاه ساخت - و دو سال و نیم از آیفده به لشکر
 مواجب داد - عین الملک ملتانی که از اعظم امرای او بود گریخته باجین
 رفت - این معنی خسرو خان را دل شکسته و سراسیمه ساخت - در نواحی
 اندیشه (۱) طایفه حلال نمک و فرقه حرام خور را مقاتله دست داد - حق بر
 باطل غالب آمده شکست بر خسرو خان افتاد - ملک قلیقه ناگوری
 و پسر قرقه قمار که سیاست خان خطاب داشت بقتل رسیدند - و خسرو خان
 تا آخر روز چنگ کرده به تلبه (۲) گریخت - و علم و حشم او بدست افتاد -
 خسرو خان در تلبه به حظیره ملک شادی که صاحب اول او بود گریخت
 و پنهان شد - روز دیگر او را گرفته بخدمت غازي ملک آورده بقتل رسانیدند
 و زمانه بزبان حال این معنی بخسرو خان تقریر می کرد * * شعر *

درختی که پرورده آمد ببار به بینی هم اکفون برش در گذار
 گرش بار خارست خود کشته و گر پرنیان است خود رسته

(۱) در تاریخ فروخته اندر بیت مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فروخته تلپت می نویسد ۱۲ مصحح *

داد - و جاهلریا قاتل سلطان قطب الدین را در زر و جواهر گرفت و سر بلند ساخت و حرمهای سلطان را در میانۀ براوان قسمت نمود - و زن سلطان را در نکاح خود آورد - و حسام الدین برادر خود را خانخانان و زندہول^(۱) را رای رایان و پسر قره^(۲) قمار را اعظم الملک خطاب داد - و از امرای سلطان قطب الدین عین الملک را عالم خان خطاب کرد - و تاج الملک وحید قریشی را دیوان وزارت داد - چون انثر براوان هندی بودند شعار مسلمانی تفرز کرد و رواج بت پرستی پدید آمد - خسرو خان بجهت تالیف قلوب خزاین را در نثار و ایثار خرج کرد - چون غازی ملک که از امرای کبار سلطان علاء الدین و صاحب جمعیت بود و حکومت دیبالپور داشت - و ملک فخر الدین جوئا که خلف صدق غازی ملک بود و در سلک امرای علائی منتظم بود - خسرو خان بدست آوردن این دو کس از جمیع امور اہم میدانست - بنابراین ملک فخر الدین جوئا را منصب آخور بیگی داد و در تسلی خاطر او می کوشید - و حسن طلب غازی ملک می نمود - غازی ملک که دلیر و صاحب حقیقت بود در مقام انتقام خون ولی نعمت زاده‌ها در آمد - و بر استیصال کافر نعمتان سعی نمود - درین اثنا ملک فخر الدین جوئا شبی از دہلی راہ دیبالپور گرفته ایغار نمود - خسرو خان که از خواب غفلت بیدار شد - از دلیل زوال دولت خوہ اندوہناک گشت - و پسر قرہ قمار را با دیگر امرای نامی بدعاقب او فرستاد تا قصبہ سرستی رفته برگشتند - و غازی ملک قبل ازین دویست سوار بمکانظت قلعہ سرستی گذاشته بود - و ملاحظہ این روز نموده بود - ملک فخر الدین چندی ازان سواران ہمراہ گرفته دیبالپور رسید و پدر از

(۱) در تاریخ فرشتہ منحل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشتہ قمرہ قمار مذکور است ۱۲ مصحح *

قصر را بقتل آورد - سلطان بر حقیقت حال اطلاع یافته برخاسته بجانب حرم دوید - خسرو خان از عقب دویده موی سلطان را گرفت - سلطان با او در تلاش در آمده او را در زیر خود گرفت و بر سینه او فشست - درینوقت جاهریا رسیده بدشنه خونریز پهلوی سلطان را شگافه بر زمین زد - و سر آن مظلوم را از تن جدا کرده از بام هزار ستون بزیور انداخت *

* بیت *

فہنگان غدار چون پیل مست

بران پیل تن بر کشادند دست

زدندش یکی زخم پهلو گذار

کہ از خون زمین گشت چون لالہ زار

چون مردم سر سلطان را دیدند هرکس بگوشه رفت و غوغا تسکین یافت - و جمعی کثیر از حضار دربار سلطانی دران شب بقتل رسیدند * چون بر او ان از کار سلطان پرداختند - رندهول و جاهریا و چندی از متمردان متوجه حرم سلطان شده شاهزاده فرید خان و منکو خان کہ پسران سلطان علاء الدین بودند از مادر بستنم گرفته گردن زدند و دست بقاراج حرم بر آوردند - و آنچه یافتند بودند - بعد از زمانی کہ از کشتن شاهزاده فارغ شدند - عین الملک ملتانی و ملک وحید الدین قریشی و ملک فخر الدین جونا کہ سلطان محمد تغلقشاه عبارت ازوست و پسران قرا بیگ و دیگر امرای کبار را کہ آن وقت طلبیده بودند در بام هزار ستون نگاہ داشتند - و تا صبح از طایفه بر او و دیگر موافقان بر خسرو خان خلقی کثیر جمع شدند - چون روز شد اکابر علما را حاضر ساخته خطبه بنام خود خواند و بر تخت سلطنت جاوس نموده بسطان ناصر الدین مخاطب گشت - و امرای نامدار را کہ از ایشان متوہم بود بکشت - و خانمان قاضی ضیاء الدین مقتول را بر رندهول

نمود - القصه قاضي ازین قسم سخنان باز گفت فايده نکرد - بلکه جواب
نا ملایم و درشت شنید *

ز پند بزرگان نباید گذشت * سخن را ورق در نباید نوشت
که چون آزموده شود روزگار * بیداد آیدت پند آموزگار
سلطان آنچه از قاضي شنیده بود بخسرو خان گفت - خسرو خان مکار
بتکلف خود را بگریه در آورد - و گفت از عنایت سلطان بزرگان درگاه این
قسم قهقههها نسبت بمن میدهند - امروز و فردا است که مرا بکشتن
خواهند داد - من نیز خود را از زمره کشتگان می شمارم - گریه آن منافق
در دل سلطان کارگر شد - و او را در بغل گرفت - و گفت اگر همه عالم
بدی تو گویند مسموع نخواهد شد که مرا هوای تو از عالم مستغنی ساخته
و بی تو عالم بکار من نمی آید - چون پاره از شب گذشت - و امرائی
که شب چوکی ایشان بود باز گشتند - و قاضي ضیاء الدین که محافظت
درگاه بعده او بود از بام هزار ستون فرود آمده تفحص پاسبانان و دروازهها
میفمود - و بغیر از خسرو خان در خدمت سلطان دیگری نبود - و جمعی
از برادران خنجر در بغل پنهان داشتند - در هزار ستون در آمدند -
زند هول^(۱) عم خسرو خان قاضي را بسخن گرفت و به پان خوردن مشغول
ساخت - درینوقت جاهریا نام^(۲) بر اوی قاضي را بزخم خنجر هلاک
ساخت - و غریو از مردم برخاست - سلطان از غلغله مردم واقف شده
بخسرو خان گفت چه غوغاست - خسرو خان آمده مراجعت نمود و گفت
اسپان طوبله را شده بهم جنگ کردند - درینوقت جاهریا که خال خسرو خان
بود با جمعی متوجه قصر هزار ستون شد - و ابراهیم و اسحق دربانان

(۱) در طبقات اکبری زندهل و در تاریخ فرشته مندل مذکور است ۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته جاهریک نام پراوری مرقوم است ۱۲ مصحح *

مثلاً پسر قره قمار و یوسف صوفی را با خود متفق ساخت - و منتظر فرصت بود - درین اثنا سلطان بشکار رفت - خسرو خان و برادران سلطان را در شکار می خواستند بکشند - پسر قره قمار و یوسف صوفی مانع شدند - که اولی آنست که در بالای هزار ستون سلطان را بکشیم - چه آنجا همه وقت خلوت است - چون سلطان از شکار آمد برسم معهود بعیش و عشرت مشغول شد *

بخترم دلی زان طرف بازگشت * سوی بزم گاه آمد از کوه و دشت ولی غافل از کینه روزگار * که خواهد شدن چون سرانجام کار خسرو خان در حصول مطلب گمتر شده از سلطان التماس نمود - که چون من همیشه در یاتش خانه می باشم - و جمعی اقربای من که از گنجرات آمده اند بارادۀ دیدن من می آیند - دربانان مانع میشوند - سلطان فرمود که کلیدهای در دولتخانه را بخسرو خان سپردند - و گفت از تو و برادران تو اعتمادی تر کیست - خسرو خان دادن کلیدها را بفال مبارک دانست و بشارت یافت - و خود را فیروز دید *

چو فیروز دید آنچنان حال را * دلیل ظفر دید آن فال را از آن فال فرخ دل خسروی * چو کوه قوی یافت پشت قوی القصه اهتمام دولتخانه بعهده او شد و کلیدها بدست او در آمد - جماعت بر او سفاک بی باک را فوج فوج با اسلحه بیانش خانه خود می آورد - و فرصت طلب میبود - رفته رفته تمام مرهم برداعیه او مطلع شدند - فاما از غایت محبتی که سلطان بار داشت و میدانستند که مسموم نخواهد شد اظهار نمی نمودند - روزی قاضی ضیاء الدین مخاطب بقاضی خان که در خط استاد سلطان بود - از سر جان خود برخاست - و کیفیت واقعه و اجتماع برادران خسرو خان و اتفاق مفسدان با او باز

خواست امرا را بقتل رساند - ملک^(۱) حاکم چندبیری و ملک هیبت افغان
 بر اراده خسرو خان مطلع گشته او را بگذاشته متوجه دهلی شدند - خسرو خان
 از تهدید امرا ترسیده بایلغار متوجه دهلی شد - امرای مذکور او را در
 پالکی نشانده از دیوگر در هفت روز بدلهلی فرستادند - و گمان امرا این
 بود که دولت خواهی نموده اند - چون خسرو خان رسید - و خلوت میسر
 شد - شکایت از امرا آغاز نمود که مرا میخواستند بکشند - من بَلَطَافُ
 الْحَیْلِ از دست ایشان خلاصی یافتم - سلطان که عاشق و دیوانه او بود
 آن دروغها را راست پنداشته از امرا رنجید - و چون بدلهلی آمدند
 و اندیشه‌های فاسد خسرو خان را عرض نمودند - و بر طبق آن گواه گذرانیدند -
 فایده نکرد - و امرا و گواهان را سیاست فرمود - امرا بالضرورت در پناه
 خسرو خان گریختند - و هر چه ازو مشاهده می نمودند دم نمی‌زدند -
 و سلطان را غلبه شهوت و کثرت شوق که بخسرو خان داشت آنچنان مست
 و مدهوش نموده بود که بمکر و غدر او راه نمی‌برد - چون خسرو خان
 حال برین منوال دید که مخالفی و منازعی نماند - مکر و غدر را سعی
 شده روزی بعرض رسانید - که چون سلطان فقیر را سردار لشکر نموده بفتح
 ولایات میفرستند - امرای کومک را جمعیت از من بی‌شترست چون
 صاحب قوم و قبیله اند سخن من نمیشنوند - چون طایفه براو از قبیله
 من در گجرات بسیار اند - اگر امر شود من نیز قبیله خود را جمع سازم -
 و صاحب استعداد شوم از کرم سلطان دور نیستم - التماس او مبذول
 شد - و رخصت طلب آن طایفه ارزانی داشت - در اندک زمانی خلقی
 کثیر بر خسرو خان جمع شد - و قوت و مکنت تمام پیدا کرد - و در داعیه
 خود بجنگ گشت - و بهاء الدین دبیر را که از مردودان بود - و دیگر مفسدان

(۱) در تاریخ فرشته ملک تیمور حاکم چندبیری مذکور است ۱۲ مصحح *

و دیگر ولایات فتح نموده بدلهی آمد - و مدعی در ملک نماند - در اجرای احکام کوشید - و مهمات را بی مشوره و ملاحظه تفصیل می رسانید - و اخلاق کریمه را به اوصاف ذمیمه تبدیل نمود - و قتل و سیاست بدستور پدر پیش گرفت - و ظفر خان را بی جرمی بکشت - و ملک شاهي را که وفا ملک خطاب داده بود بی تقصیری درگذرانید - و بر کارهایی که موجب زوال دولت و منافی بقای سلطنت تواند بود ارتکاب گرفت - و خود را بلباس زنان می آراست - و زنان هزاره را جمع می نمود - و با امرای نامی بهزل می انداخت - و عربان شده برابر مردم می آمد - و بر جامه های ایشان بول میکرد - و با شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بی جهتی بد شده - مردم را از خدمتگاری او منع نمود - و شیخ زاده جام را که مخالف او بود تربیت کرد - و حسام الدین برادر مادری خسرو خان را بعد از قتل ظفر خان بگجرات فرستاد - حسام الدین در گجرات اراده عصیان نمود - و بدست امرا گرفتار شده - از تقصیر او در گذشت - و ملک (۱) وحید الدین را حکومت گجرات داد - و در گجرات خرابی بسیار کرد - درین وقت ملک یک لکھی حاکم دیوگر باغی شد - لشکر فرستاده یک لکھی را بدست در آورده بدلهی آوردند - گوش و بینی یک لکھی را بریده همراهان او را سیاستهای گوناگون نمود - و ملک عین الملک ملتانی را حکومت دیوگر داد - و خسرو خان را بمعبر نامزد کرد - چون خسرو خان بانجا رسید رایان آنجا اسباب و خزاین برداشته فرار نمودند - خواجه ثقی سوداگر با اسباب بسیار اعتماد بر لشکر اسلام کرده بجا ماند - و اموال و اسباب بغارت داده مستهلک گشت - و خسرو خان بجهت ناپاکی که در طینت داشت - داعیه سرکشی کرده

حادث گشته بود - از جلوس سلطان قطب الدین تسکین یافت - سلطان خوش خلق و رحم دل بود - چون محنت زندان و خوف قتل گذرانیده بود - روز اول زندانیان آزاد کرد - و چشم را ششماهه انعام داد - و دیهای مردم که در عهد سلطان علاء الدین بخالصه در آمده بود سلطان بصاحبان داد - و ادرار و وظایف زیاده کرد - و جمیع ضوابط مصلحتی سلطان علاء الدین بر طرف کرد - اگرچه ظاهراً منع فسق و شراب می نمود - فائماً در پنهان رواج تمام داشت - و در مدت سلطنت بغیر از عیش و کامرانی کاری نکرد - و عین الملک ملتانی را بجهت فتنه و فساد که در گجرات بهم رسیده بود فرستاد - اهل فساد را شکست داده اکثر ولایات آنجا را تسخیر نمود - و دخترو ملک دیفار در حبالة خود آورد - و او را خطاب ظفر خانی داده بگجرات فرستاد - و گجرات را مصفی ساخت - و لشکر بجانب دیوگر بر سر هریال دیو کشید - و او را بدست در آورده پوست کند و مرهت نیز تسخیر کرد - و ولایت دیوگر بملک یک لکه (۱) حواله نمود - و مرهت بجایگیر امرا داد - و خسرو خان را چتر و دوز باش داده نامزد معبر کرده خود بدھلی آمد - و بعیش و عشرت مشغول شد - ملک رشید الدین ابن عم او چون دید که در شرب خمر افتاده - داعیه سری در سرش افتاد - شخصی حقیقت بسطان رسانید ملک رشید الدین را گرفته بقتل آورد - و کس بگوالیار فرستاد تا خضر خان و شادی خان و ملک شهاب الدین پسران سلطان علاء الدین را که میل کشیده بود بقتل رسانیدند - و عیال و اطفال ایشانرا بدھلی آورد - چون توجه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بخضرخان می دانست - با شیخ بد بود - چون دیوگر و گجرات

ملک نایب را با خاصان او بقتل آوردند *
 * شعر *
 اگر بد کنی چشم نیکي مدار * که هرگز نیارد گز انگور بار
 نه بفدارم ای درخزان کشته جو * که گندم ستانی بوقت درو
 و مبارک خان را از زندان بر آورده بجای ملک نایب بنیابت سلطان
 شهاب الدین نشاندند - و بعد از چندگاه نیابت بر تخت سلطنت
 جلوس نمود - و به سلطان قطب الدین مبارکشاه مخاطب گشت - و سلطان
 شهاب الدین را بقلعه گوالیار فرستاد - در ایامیکه خان و مان سلطان
 علاء الدین بر افتاد - و نسل او رو بانقطاع نهاد - از شیخ بشیر دیوانه
 پرسیدند که چه میشود - گفت علاء الدین خاندان عم و لی نعمت خود
 بر انداخت - با او نیز همان معامله می رود *

ذکر سلطان قطب الدین مبارکشاه بن سلطان علاء الدین خلجی

در سنه سبع عشر و سبعمانه قطب الدین مبارک شاه بر تخت
 دهلی جلوس نمود - و امرا و اعیان را نوازش نموده خطابها داد -
 و حسن نام بر او بیچہ را که طایفه بر او در گجرات بسیار می باشد -
 باختصاص خویش سرافراز ساخته خسرو خان خطاب داد - و از افراط
 محبت حشم ملک شادی حواله او نمود - و منصب وزارت بی آنکه
 مستعد باشد بار داد *
 * شعر *

گرت مملکت باید آراسته * مده کار اعظم بفواسته
 نخواهی که ضایع شود روزگار * به ناکار دیده مفرمای کار
 و بغایت شیفته او بود - القصه فتنها که بعد مردن سلطان علاء الدین

بر آورده باصلاح حال ایشان نه پرداخت و خضر خان را بی آنکه احساس
 رشد او بکند چتر داده ولی عهد نمود - و در ایام مرض خود او را بسیر و شکار
 فرستاد و گفت چون مرض به شود ترا طلب خواهم کرد - خضر خان
 نذر کرد که چون صحت سلطان حاصل آید پیداده بزیارت مشایخ دهلی
 رود - چون خبر صحت شفید - بی حکم تا دهلی پیداده پابرهفته رفت -
 و زیارت مشایخ نمود - ملک نایب که هوای ملک در سر داشت - و در
 مقام بر انداختن نسل سلطان بود بعرض رسانید که خضر خان بخیال فاسد
 بی رضای سلطان آمده - خضر خان را بگوالیار محبوس ساختند - بعد
 از چند روز استسقا بر سلطان غالب آمده - درین اثنا ملک نایب را از
 جانب دیوگر و الپخان را از گجرات طلبید - چون میانه ملک نایب
 و الپخان عداوت بود - ملک نایب بسخندان دروغ سلطان را بقتل الپخان
 راغب نمود - و الپخان بقتل رسید - و سلطان نیز در عقب او جهان فانی
 را وداع نمود - مدت سلطنت سلطان بیست سال و چقد ماه *

ذکر سلطان شهاب الدین

شهاب الدین پسر خرد سلطان علاء الدین بعد از پدر قایم مقام شد
 و ملک نایب نوشته ظاهر نمود که سلطان خضر خان را از ولی عهدی
 معزول ساخته و بسطان شهاب الدین داده او را بر تخت نشانده خود
 بنیابت سلطنت مشغول شد - و خضر خان و شادی خان را میل کشید -
 و سلطان قطب الدین را محبوس ساخت - و شهاب الدین طفل را
 بر بالای بام خرگاه هزار ستون بر آوردی و مردم را ملازمت فرمودی
 و شب نزد مادرش فرستادی - و خود با خواجه سریان شب همه شب
 قمار باختی - آخر الامر بعد از سی و پنج روز وفات سلطان جمعی پایکان

عهد او اینکه بگمان اینکه نومسلمانان در شکار اراده کشتن او دارند - آن جماعت را قتل عام فرمود - و در یکروز چند هزار بیگناه کشته شدند - و نسل ایشان بر افتاد - و هم درین ایام جمعی اباحثیان را آره بر سر نهاد - و هیچکس را در خدمت او قدرت التماس کسی نبود - چون از مهمات ملکی و مالی خاطر جمع نمود - مهمات را چنانکه خود میخواست بعمل میآورد - و بمشورۀ کسی کار نمی کرد - و آنقدر فتح که او را میسر شد - هیچ یک از سلاطین هند را میسر نشد - صاحب فیروز شاهي گوید که چندان همارت که در زمان او کردند - در هیچ عصری نشد - و ماهران هر فن در زمان او در هندستان بفرغت و عزت گذرانیدند - و از کثرت بزرگان دین و سالکان راه یقین و از هر طبقه و طایفه دارالمک دهلی رشک بهشت عنبر سرشت شد - و شیخ نظام اولیا و شیخ علاءالدین نبیرۀ شکر گنج و شیخ بهاء الدین ذکریا و دیگر مشایخ در زمان او بودند - و اکثری در دهلی جمع شدند - و از فضات و عمارت و فضلا و شعرا در زمان او صاحب اختیار و نامدار شدند - و آنچه در طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی بنظر در آمده قریب بچهار صد نفر از افاضل و شعرا و علما و منجمان و ارباب سیر و تواریخ و حکما و مستعدان هر صنف اسمی ایشان را بقید تحریر در آورده اکثری از ایشان از مشاهیر روزگارند - و کم کسی از ایشان بوده باشد که بعد از سه صد سال اثری از ایشان در میان مردم نیست - القصه در زمان دولت او عروسی دنیا و جشن اهل هندوستان بوده - چون هرکمالی را زوالی هست صاحب دولتان برکارهایی که سبب زوال ملک و دولت ایشان باشد قیام می نمایند - چنانچه سلطان عاشق و شیفته ملک نایب کافور هزار دیناری گشت - و عنان اختیار هر کار را و مهم بالتمام بدست او داد - و از گفته او اگرچه ناصواب بودی انحراف نذمودی و پسران خود را از حرم خانه بی موکل و نگهبان

هزار دیناری را بر سر دیوگر که از بلاد دکن بود فرستاد - و بانواع نوازشات خسروانه ممتاز ساخت - چنانچه سایبان لعل داد - او بدیوگر رسیده حاکم آنجا را اسیر ساخت - و خزاین و هفتده زنجیر فیل فرستاد - و متعاقب رام دیو را با خزاین و پیلان بخدمت سلطان فرستاد - و سلطان رام دیو را نوازش نمود - و رای رایان خطاب داد - و چتر و یک لک تکه داد - و دیوگر را برو مقرر داشت * و در سنه تسع و سبعمائه سلطان ملک کافور را با سپاه به ارنگل^(۱) فرستاد - و فرمود که اگر حاکم آنجا خزانه بدهد و پیشکش قبول نماید - بآن اکثفا کن و برگرد - و در مهمات بمردم مشوره نمایی - و در جرایم سهل مردم را میازار - و رام دیو از دیوگر آمده اطاعت نمود - و رایان ارنگل متحصصی شده جنگ در پیوستند - آخر حصار فتح شد - اکثری با زن و فرزند اسیر شدند - رای دیو امان طلبیده چند زنجیر فیل و هفت هزار اسپ با خزانه هر ساله پیشکش قبول نمود - بسلطان عرضه داشت کردند - سلطان قدمنامه بر بالای منبر خواند - و طبل شادی بزد - و رسم دانکچوکی و پایک او قرار داد تا واقعات روز بروز باو میسر نمایند - و مرید شیخ نظام الدین اولیا ^{قدس سره} بود - اگرچه شیخ را ملاقات نموده بود غایبانه اخلاص می ورزید * باز در سنه عشر و سبعمائه ملک فایب را بدیوگر و آنکوالی فرستاد - و رام دیو مرده بود - پسران او اطاعت نموده پیشکش دادند - بعد از آن بجانب معبر لشکر کشید - آنرا نیز فتح نموده بتخانهای آنجا را خواب ساخت - و از رایان ضابط معبر خراج گرفت * و در سنه احدى عشر و سبعمائه با سه صد و دوازده زنجیر فیل و بیست هزار اسپ و نود شش هزار من طلا و صندوقهای جواهر ملک نایب بخدمت سلطان رسید - سلطان مسرور گردیده اکثری را بانعام امرا داد - از غریب احوال آخر

و این مقدمه را مردم از توجه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره میدانستند -
 بعد از آن سلطان سبزی را دار السلطنت نمود - و حصار دهلی تعمیر کرد -
 و ضوابط چند قرار داد - که نرخ غله بی حکم نباشد - در زمان سلطان
 بجهت امساک باران و دیگر آفات آن تسعیر تغییر نپذیرفت - و غله فروشان
 را فرمود تا غله آورده بفرخ سلطانی فروشند - و حکم شد که رعایا غله را در
 سر محصول بفروشند - در ایام امساک باران حکم شد که هر کس بقدر
 مردم خود غله از مندوبی خریداری نماید - و حکم شد که بازاریان شب
 دکان نه بدهند - و تفصیل نرخ اجناس در تاریخ نظام الدین احمد بخشی
 مفصلاً نوشته شده - اگر کسی آنرا مطالعه نماید قیاس فراوانی و ارزانی
 آن زمان و رفاهیت مردم خواهند نمود - و بجزئیات داد و ستد ولایات
 خود و می رسید - بار دیگر مغل بدامن کوه سوالک آمدند - کس فرستادند -
 ایشانرا بقتل رسانید و بهزیمت رفتند - بار دیگر کبک^(۱) نام مغل با لشکر
 دهلی مصاف داده اکثر مغل بقتل رسیدند - و کبک با جمعی کثیر گرفتار
 شده در دهلی بقتل رسید - بار دیگر سی هزار مغل در زمین سوالک
 با لشکر دهلی مصاف نمودند و هزیمت یافتند - و لشکر دهلی مظفر
 و منصور شدند - و اکثر مغلان اسیر را در بازار دهلی فروختند - اقبال مند
 مغل با فوجی بهند در آمد - و در دهنده علی راهی با لشکر دهلی
 محاربه نمود و کشته شد - و مغلان اکثری کشته شدند - بعد ازین فتوحات
 مغل دیگر بهندستان در زمان سلطان در نیامد و خون فریخت - و در دهلی
 بغراغت خاطر نشست - اراده تسخیر ولایت دور دست نمود - و همت
 بر تسخیر هر جا می گماشت و فتح می نمود - و اکثر کارهای او را مردم از
 غریب مهمات میدانستند و کرامات می نامیدند - القصه ملک کافور

(۱) در طبقات انبری کبک و در تاریخ نوشته کنک مذکور است ۱۲ مصحح *

مفتوح ساخته رای^(۱) هردیورا با قبیلۀ قتل عام نمود - ومیر محمد شه و دیگران که از خانپور گریخته برهتپور آمده بقتل رسیدند - محمد شه زخمی افتاده - سلطان گفت اگر علاج پذیر باشد معالجه نماید - و باو گفت اگر ترا ازین مهلکه نجات دهم من بعد چگونه سلوک نمایی - گفت ترا بقتل رسانم - و پسران هردیورا ببادشاهی بردارم - رهتپور را گرفته بالغخان داد - بدلهی رفت - الغ خان بیمار شده در گذشت - (سلطان علاء الدین از تواتر حوادث از امرا سوال نمود - چقد چیز را سبب گفتند - اول بیدخبری بادشاه - دوم شراب خوردن بافراط - سیوم صداقت و قرابت امرا باهم دیگر - چهارم زرداری مردم - سلطان رای امرا را صواب دانست - هر دهی که در وقف یا بانعام کسی بود بخالصه ضبط نمود - و هر کس زر داشت ببپانه ازو گرفته بخزانۀ رساند - مردم مضطرب شده از پی تحصیل قوت شدند - و در محکلات جاسوسان گماشت - تردد آشنائی مسدود گشت - و اسباب مجلس خاصه درهم شکست - و شرابها برپخت - و در باب منع شراب فرامین بولایات نوشتند - بعضی مردم مخفی باین امر جرأت می نمودند - و شراب میکشیدند - و زندانخانه علاحدۀ ترتیب داد تا رسم شراب خوردن از میانه خلق بر افتاد - و بی امر سلطان عقد و قرابت ممکن نبود - و خواست که قاعدۀ چند در روزگار بگذارند که مقدم و چودری برعایا زیادتی نمایند - فرمود تا نصف محصول را بر حکم مساحت باز یافت نمایند - و در کار عمال و اهل قلم کمال ملاحظه بجا آورد که قدرت بردن یکدینار بخلاف حساب نداشتند - بعد از چندگاه لشکر بچتور کشید - و فتح نموده بدلهی آمد - چون طرعی مغل خبر در افتادن سلطان بقلعۀ چتور شنید بهندستان آمد - و مدتی با سلطان در آویخت و بی سبی برگردید -

شب در صحرا ماند - روز دیگر به شکار قمرغه فرمان داد - و خود در گوشه ایستاده انتظار قمرغه میکشید که رکن خان^(۱) برادرزاده سلطان علاء الدین با چند سوار نو مسلمان فرصت یافته سلطان را به تیر گرفتند - و دو زخم زدند - و بگمان اینکه سلطان را کشته اند - رکن خان ببارگاه سلطان در آمده بر تخت نشست - و گفت سلطان را کشتم - آمده بمحل و مرتبه خود هرکس ایستادند - و تهنیت گفتند - رکن خان بی تابی نموده خواست بحرم سلطان در آید - ملک دینار که معمار بود - گفت تا سر سلطان نخواهی نمود نخواهم گذاشت - سلطان علاء الدین چون بخود آمد زخمها را بسته سوار شد - دانایان گفتند که بجانب سراپرده باید رفت - اراده سلطان برفتن طرف دیگر بود - سلطان بجانب سراپرده شتافت - هر کس سلطان را دید باو پیوست - تا ببارگاه رفتن پانصد کس بر سلطان جمع شد - بر پشته بر آمد و خود را نمودار ساخت - رکن خان فرار نمود - و سلطان بسرای خود در آمده بر تخت نشست و بارعام داد - و نقاب خان را بتعاقب رکن خان فرستاد - سراو را بریده آوردند - و برادر و مخصوصان او را بقتل آوردند - و برهتپور رفتند - و عمر خان و منکو خان که برادرزاده سلطان بودند در بداون بغی ورزیدند - ایشانرا گرفته نزد سلطان آوردند - میل کشید - و مولانا حاجی شخصی علوی را بر تخت نشانید - و این خبر که بسطان رسید - در گرفتن رهتپور بیشتر سعی نمود - و از جا در نیامد - آخر حمید الدین دروازه را کشاده بدرون رفت - و آن علوی و ملا حاجی را بکشت - چون خبر بسطان رسید - الغ خان را بدلهلی فرستاد - تا اهل بغی را بسیاست رساند - بعد از مشقت بسیار رهتپور را

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته اکتخان مرقوم است ۱۲ مصحح *

بدملی آمد - سلطان خلق بسیار را در شهر جمع کرد - و در ایام محاصره قسطنطنیه بهم رسید - لا علاج شده بعزم جنگ بیرون آمدند و مصاف دادند - قتلغ خواجه و لشکر مغل شکست خوردند - و در آن روز سی کوره طی نمودند - ظفر خان که بتعاقب رفته بود تنها بغوج قتلغ خواجه رسید - او را در میان گرفتند و خواستند زنده بدست در آید ممکن نشد و کشته شد - و قتلغ خواجه بولایت خود رفت - و ظفر خان از خود کشته شدن بمردی نام بر آورد - چنانکه اگر اسپ مغل آب نمیکشود - میگفتند ظفر خان را دیده - و قتل ظفر خان بجهت سلطان علاء الدین فتحی دگر بود - چرا که از شجاعت او در حساب بود - و سلطان مظفر و منصور بشهر دهلی آمد - در سه سال جلوس بجهت کثرت حرم اولاد بسیار بهم رسید - و شویکی در ملک نماند - و کارهای ملکی بدلتخواه صورت یافت - و اندیشه کرد که دینی و مذهبی اختیار نماید - که بعد از او گویند - و بدستور سکندر اراده عالم گیري نمود و خود را سکندر ثانی خواند - و حریفان مجلس بجهت تند خوئی او این سخنان واهی را تصدیق نمودند - از ملک علاء الملک در باب آن دو کار مشورت طلبید - او به دلیل نقلی و عقلی سلطان را از آن دو کار باز داشت - و تفصیل این در کتب مبسوطه ظاهر است - علاء الملک را تکسین نموده خلایق فاخته داد - و او سلطان را بر تسخیر رهنپور^(۱) و دیوگر و چتور و آنولایت تحریص نمود - چون رهنپور نزدیک بود الغخان را بآنجا فرستاد - و نصرتخان را بمدد او نامزد کرد - در ایام محاصره سنکی از قلعه بنصرتخان رسید - و او را هلاک ساخت - سلطان خود متوجه رهنپور شد شکار کنان میرفت - چون بتهلپسا^(۲) رسید - شکار قمرغه مینمود

(۱) در طبقات اکبری رهنپور و در تاریخ فرشته رهنپور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری تلک و در تاریخ فرشته بلنپب مذکور است ۱۲ مصحح *

و پسران سلطان جلال الدین را میل کشید - و ایشان را در هانسی محبوس ساخته پسر^(۱) ارکلیخان بشهادت رسید - لشکر مغل بهندستان آمد - الغخان رفته در حدود حارتمنچهور^(۲) مبارزه نموده - شکست بر مغل افتاد - و ازین خبر در دهلی جشنها کردند - و امرای جلالی را که بسطان علاء الدین پیوسته بودند میل کشید - الغخان و نصرتخان را بر سر گجرات و ولایات گجرات فرستاد - و نهر واله و دیوگوتاراج نموده غنایم نامکصور آوردند - و بتی که در عوض منات که سلطان محمود شکسته بود - ساخته بودند - بدلهلی آورده پی سپر خلائق نمودند - و کافور هزار دیفاری را که آخر سلطان را تعلق خاطر باو پیدا شد و نایب ملک گردانید - از خواجه او بستم گرفته بنظر سلطان آورد - بعضی مردم بجهت خمس و زکوة مال و غنایم نهب و غارت گجرات جمعیت نموده بر سر ملک عزالدین برادر نصرتخان رفتند و او را کشتند و به بارگاه الغخان رفتند - الغخان از طرف دیگر فرار نمود و ببارگاه نصرتخان آمد - خواهر زاده سلطان علاء الدین در بارگاه خوابیده بود - بگمان الغخان کشتند - و نصرتخان و الغخان جمعیت نموده آن مردم را متفرق ساختند و بدلهلی آمدند - سلطان نیز آن مردم را سیاستها نمود - نصرتخان بقصاص برادر هر کس را که در قتل برادرش دخل داشت بگناسان داد - تا اطفال را بر سر عورات زدند تا مردند - ظفر خان رفته سیوستان را فتح نمود - در آخر این سال قتلغ خواجه پسر داود با لشکر مغل از ماوراء النهر بهندستان آمد - ولایات سر راه را آزار فرسانیده

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته مرقوم است که دو پسران ارکلیخان را

بشهادت رسانید ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرقوم است که در حدود لاهور هر دو صف یکدیگر رسیده

حرب صعب اتفاق افتاد ۱۲ مصحح *

صحرای خود نزول نمود - و رکن الدین ابراهیم حرکت المذبحی کرده در برابر آمد - نیم شبان امرای جلای از رکن الدین ابراهیم جدا شده بملک علاء الدین پیوستند - رکن الدین ابراهیم قدری از خزانه برداشته مادر خود را نیز همراه نموده بجانب ملتان رفت - سلطنت سلطان جلال الدین هفت سال و چند ماه *

ذکر سلطان علاء الدین خلجی

سلطان علاء الدین در خمس و تسعین و ستمائه بر تخت دهلی جلوس نمود - الماس بیگ برادر خود را خطاب الغنایی و دیگران را خطابها داد - و اعوان و انصار خود را زرهای کلی داد تا لشکر جدید نگاه دارند - در صحرای سیری اکبر و اصغر بخدمت رسیدند - و سکه و خطبه و سایر رسوم پادشاهی بعمل آوردند و بشهر در آمد - و بسلطان علاء الدین مخاطب گشت - و کوشک لعل را دار السلطنت ساخت - و کار لهو و لعب رواج گرفت - و شراب در کوچه و بازارها سبیل شد - و مردم را بانعام هوادار خود ساخت - و منصب صدر جهانی بقاضی صدر الدین داد - ظفر خان عارض ممالک شد - و در حق هواخواهان انعامها فرمود و ولایات داد - چنانکه علاء الملک عم ضیای برنی صاحب تاریخ فیروز شاهی را ولایت کوه و اوده داد - و چون بر تخت دهلی متمکن گشت رفع پسران سلطان جلال الدین که در ملتان بودند و وارث ملک میدانست واجب دید - الغنخان و ظفر خان نامزد با چهل هزار سوار بملتان شدند - و ارکلیخان و پسران دیگر سلطان جلال الدین امان طلبیده ملاقات الغنخان نمودند - و الغنخان از روی تعظیم با ایشان پیش آمده بجانب دهلی روان شد - و فتح نامه بدلهلی فرستاد - و در اثنای راه نصرتخان از دهلی رسید -

بجماعتی که متعهد قتل سلطان شده بودند اشاره نمود - محمود سالم
 سامانه شمشیری بر سلطان زد - سلطان زخم خورده گفت ای علاءالدین
 بد بخت چه کردی - اختیارالدین که پرورده سلطان بود از عقب
 سلطان در آمده سلطان را بر زمین انداخت و سرش برید - و نزد
 علاءالدین آورد - و سر او را بر نیزه کرده گردانید - و همراهان او را بکشتند -
 و چتر سلطان جلال الدین را بر سر ملک علاء الدین افراشتند - و ندای
 سلطنت در دادند - و جمعی که در قتل سلطان همواهی نمودند - در
 عرض یکسال بموضها گرفتار شدند - و بعضی از ایشان در وقت مردن
 فریاد میکردند که سلطان جلال الدین تیغ در دست دارد و سر ما را میبرد -
 و ملک علاء الدین که این نمک بحرامی نمود - در اندک زمانی بعد از
 کامرانی چند روزه بی نام و نشان و بی نسل شد * * بیت *

در اندیش ای حکیم از کار ایام * که پاداش عمل باشد سر انجام

ملک احمد چپ با لشکر سلطان بعد از شنیدن خبر واقعه سلطان بدھلی
 آمده - ملکه جهان تعجیل نموده پسر خود خوک رکن الدین ابراهیم را که در
 شباب و جوانی بود - و خبری از امور جهانبنانی نداشت بر تخت نشاند -
 ارکلیخان که خلف سلف او بود و استعداد بادشاهی داشت - ازین خبر
 در ملتان توقف نموده بدھلی نیامد - ملک علاءالدین متوجه دھلی شد -
 و خلائق را بمال فریفته کینه که از قتل سلطان در دل داشتند محو کرد -
 و هر روز علوفه مردم ده بیست و ده سی کردی و زرھا دادی - چون
 به داون رسید شصت هزار سوار و پیاده بقلم آورد که ملازم او بودند -
 امرا از اطراف و جوانب بطمع زر بار پیوستند - ملکه جهان بعد از خرابی
 بصر کس بطلب ارکلیخان فرستاد - او جواب فرستاد که حالا کار از صلاح
 رفته - ملک علاء الدین از شنیدن این خبر از آب جون عبور نمود و در

لکهنوتی داد - باز بخاطر رساند که سلطان جلال الدین بطمع اسپ و فیل و مال جریده پیش ما خواهد آمد - کار او بسازیم و بملک گیری پردازیم - چه لازم که بلکهنوتی باید رفت - چون ملک جلال الدین را اجل رسیده با چند کس بسخن دولتخواهان گوشی نموده از راه خشکی متوجه ملک علاءالدین شد - و در هفدهم رمضان بکرة رسید - ملک علاءالدین از آب گدگ گذاشته مابین کرة و مانک پیوز فرود آمده بود - خبر رسیدن سلطان رسید - الماس بیگ را فرستاد تا سلطان را بحیله از لشکر جدا سازد - الماس بیگ بخدمت رسیده عرضه داشت نمود که اگر من آمده برادر را دلاسا نمی نمودم از عالم بیرون میرفت - هنوز اینک رعبی دارد - اگر سلطان را با چندی سواره به بیند فرار خواهد نمود - سلطان سواران را همانجا توقف فرموده خود پیشترک رفت - باز الماس بیگ آن قسم سخنان بر زبان راند - سلطان سلاحداران را نیز از همراهی منع نمود - چون لشکر ملک علاءالدین در کنار آب گدگ مسلح بنظر سلطان رسید - او را دغدغه شد - باماس بیگ اظهار نمود - گفت ارادۀ علاءالدین آنست که مردم خود مسلح بنظر سلطان در آورد - و مجری خود کند - سلطان گفت من اینقدر راه پیموده ام و بدیدن علاءالدین آمده ام او نمیتواند بر زورقی نشسته استقبال نماید - الماس بیگ گفت میخواهد با اسباب پیشکش ادراک ملازمت نماید - سلطان در کشتی نشسته مصحف خوانده نزدیک میرفت - و از غدر ایشان واقف نمی بود - همان روز رمضان علاءالدین پیشتر آمده در کشتی سلطان را ملازمت نموده در پای سلطان افتاد - سلطان از روی مهربانی طمانچه بر روی او زده گفت من ترا از فرزندان خود پیشتر تربیت کرده دوست میداشتم - اکنون در حق تو چون بدی خواهم اندیشید - و دست علاءالدین گرفته بجانب کشتی کشید - درین اثنا ملک علاءالدین

سلطان را خوش نیامد - گفت فرزند منست هرگز از من رو نخواهد گردانید - رو بمجلسیان کرده ازیشان استفسار نمودند - با آنکه سخن ملک احمد صواب بود ملاحظه خاطر نمودند - و گفتند آیا عرضه داشت ملک علاءالدین چه مضمون بوده باشد ناحقیقت از تو توان فهمید - و گفتند هرچند بی فرمان آن کار کرده چون شما بجانب او روید مبادا متوهم شده از راه بر گردد و بطرفی رود - صبر باید کرد که بیاید - اگر با اسباب و آلات آمد در باطن او خلائی هست - آهنگ صدمه سلطانی کار او ساخته است و اِلَّا فَلَا - باز ملک احمد گفت اگر با این اسباب بجانب لکهنوتی رود چه توان کرد - سلطان ازین سخن بر آشفت و گفت - ملک تو همیشه نسبت بعلاءالدین بدگمانی - من او را در کنار خود پرورده ام اگر پسران من از من رو بگردانند او نمیگردد - ملک احمد تاسف خورده از مجلس برخاست - سلطان جلال الدین بدلهلی آمد - عرضه داشت ملک علاءالدین رسید نه چند زنجیر فیل و چه مقدار اسب و غیره هست - میخواهم بنظر آورم موقوف حکم است - و باین سخنان سلطان را میفریفت - و اراده زمین لکهنوتی داشت - ظفر خان را باو فرستاد که چون سلطان جلال الدین بر سمت کوه از دهلی بر آید او کشتیها را مهیا کرده باشد که از آب بجانب لکهنوتی روند - سلطان عهد نامه نوشته فرستاد - او فرستادگان را نگاهداشت که نتوانستند حقیقت حال بساطان نویسند - و عریضه بساطان نوشت و بالماس بیگ برادر خود فرستاد که بنظر سلطان رساند - و عذر تقصیر ملازمت خواست - الماس بیگ عریضه بساطان داده عرض نمود که ملک علاءالدین اگر شفقت از سلطان نه بیند از عالم بیرون خواهد رفت - سلطان گفت تو رفته خاطر او را جمع ساخته بیار - الماس بیگ روز هفتم بملک علاءالدین پیوست - چون آمدن برادر را دید این مرتبه قرار رفتن

روئین که معبود هندوان بود - از آن دیار آورده در دوازده بدون پی سپر خلائق نمود - ملک علاءالدین چون سلطان را بخود مهربان دید - التماس تسخیر ولایت چندیری نمود - و ملک علاءالدین از دهلی بکرة رفت - چون از مادر زن خود ملکه جهان آزار تمام داشت - و میخواست که از ولایت سلطان بیرون رود - از بیم ملکه جهان بعرض سلطان نمی توانست رسانید - چون این رخصت یافت فرصت غنیمت دانست - و نایب در کرة گذاشته بجانب دیوگر رفت - و ظاهر میگفت که بتاراج چندیری میروم - و از راه ایلبچور متوجه شد - چون چند وقت خبرش منقطع گشت - علاءالملک برای تسلی سلطان می نوشت که ملک علاءالدین بنهب چندیری مشغولست - سلطان چون از آزاری که او از ملکه جهان داشت اطلاع نداشت - و ملک علاءالدین داماد و برادرزاده او بود - خاطر از مهر او جمع نموده بود - رامدیو ضابط دیوگر آمده با ملک علاءالدین مصاف نمود - و شکست یافت - و دیوگر فتح نمود - و غنایم نا محصور از هر قسم بدست آورد - و بجانب کرة آمد - سلطان ازین خبر خوشوقت شد - اما دانایان ازین امر که بی رخصت سلطان نموده ازو اعتبار گرفتند - و در فکری افتادند - فاما در روی سلطان نمیگفتند - روزی سلطان کنکاش طلبید که ملک علاءالدین از دیوگر با این غوغا می آید ما را چه باید کرد - اینجا توقف نمایم - یا بدلهلی رفته استقبال نمایم - کدام مناسب حال ماست - ملک احمد چپ عرضه داشت که جمعیت و اسباب و غرور آدمی را مست میگرداند - چنانچه ملک جهجورا مست کرد و بآن بلیه گرفتار کرد - صواب آنست که راه چندیری پیش گرفته سلطان بر سر راه ملک علاءالدین بر آید - شاید او ازین خبر دست و پاچه شده بملازمت آید - بعد از آنکه بملازمت آید بمصلحت وقت عمل رود - سخنان ملک احمد

و بجامه و کمر بند سفید که مخصوص امرای کبار بود اختصاص داد -
 و در مجلس شراب با همه کس یکسان انفاذ نمودی - و مصاحبان
 شراب او ملک تاج کوچی و ملک فخر الدین و ملک عز الدین غوری
 و ملک قرا بیگ و ملک نصرت و ملک احمد چپ و دیگران بودند -
 و این گروه بلطافت طبع بی بدل بودند - و ندمای مجلس او تاج الدین
 عراقی و امیر خسرو و امیر حسن و موید جاجرمی و موید دیوانه و امیر
 ارسلان کلاهی و اختیار باغ و باقی خطیب و دیگران بودند - و هر یک در
 علم شعر و تاریخ دانی ممتاز بود - و مجلس سلطان همیشه از غزلخوان
 و مظهر و جوانان مقبول مملو بود - و امیر خسرو هر روز در مجلس
 سلطان غزل خواندی و افعامات یافتی - و قضیه سیدی موله که در کتب
 تواریخ مبسوط مسطور است و بقتل رسانیدن او درین ایام بعمل آمد - چون
 سیدی درویش بود روز قتل او باد سیاه برخاست و عالم تیره گشت و دران
 سال باران نیامد و قحط شد * و در سغه تسع و ثمانین و ستمائه برنژهور^(۱)
 لشکر کشید - و بتخانهای آنجا بشکست * و در سده احدى و تسعین و ستمائه
 لشکر مغل بهند آمد و با لشکر سلطان جنگ نمود - و هردار ایشان که از
 قوم هلاکو خان بود از خلج سخن گفت - و سلطان را پدر گفت - و سلطان
 او را پسر - و از طرفین تحف و هدایا فرستادند - و لشکر مغل باز گشت -
 و الغو^(۲) پسر چنگیز خان بساطان پیوسته مسلمان شد - و بشرف داماد پی
 سلطان مشرف شد - و غیاث پور بمسکن او مقرر شد - و آنجا را مغل پور
 از آن میگویند - و درین سال مندو و بهیلسه^(۳) را غارت نمود - و دو بت

(۱) در تاریخ فرشته رنجهور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری الغونیه و در تاریخ فرشته الغون مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته بجای بهیلسه تهامه نوشته ۱۲ مصحح *

می آمدیم چون میشد - سلطان مروت را کار فرموده قبول نکرد - و گفت در آخر عمر خون مسلمان چون ریزم و قهاری و جبّاری چون بر خود ثابت سازم - ملک ایشان را گرفته ایم - ایشان را کشتن ناجوانمردیست - بارها دزدان را گرفته پیش او می آوردند - توبه دزدی داده سر میداد - چنانکه گفتند که بواسطه حلم و کم آزاری پادشاهی ازو نمی آید - هر کس را مقید نزد او می آوردند نمی کشت - یکمرتبه هزار قطاع الطریقان را یکجا گرفت و یکی را نکشت - جمعی در مستی بزوال ملک او سخنان میگویند - چون بسطان میروند بتغافل نمودن و احسان کردن ایشان را منفعل میساخت - و جمعی اتفاق نمودند که ملک تاج الدین را سلطان نمایند - هر کسی لاف میزدند که سلطان را باین سیاست خواهیم کشت - سلطان واقف شده شمشیر خود بر آورده بایشان داد و گفت که هر کس مردست این شمشیر را برداشته در برابر من در آید تا بداند که مردی چگونه می باشد - آنجماعت بعجز در آمدند که حرف مستان معتبر نیست - بر ایشان بخشود - مولانا سراج الدین ساوی را دهی در سامانه داده بود و مدّاح او بود - آخر بسبی از رنجشها هجو سلطان نمود - و بخلجنامه موسوم ساخت - و از ملک او بر آمده جای دیگر توطن نمود - و آخر که بنظر سلطان رسید مولانا را در کنار گرفت و انعام داد - و دختر سلطان معز الدین را در عقد قدر خان پسر خود آورد - قاضی فخر الدین در مجلس طوی او را در خطبه *الْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ* خواند - سلطان گفت که من میدانم که ملک جهان شما را برین آورده و من با او گفته بودم - الحال هرچند می اندیشم در راه خدا غزائی که بی ریا باشد نکرده ام - خود را سزاوار این نمیدانم - سلطان جلال الدین چون عارض ممالک پادشاه معز الدین کیقباد شد امیر خسرو دهلوی را نوازشها نمود - و چون پادشاه گردید مصحف دار کرد -

امروز که پای بر اینجا نهاده ایم از عهد^۱ این شکر چون بدر آیم - و بکوشک
 لعل رفت - و بدستور قدیم در جلو خانه ایستاده شد - بسطان گفتند که
 چون کوشک از شماسات اینجا چرا باید فرود آمد - گفت که ادب ولی نعمت
 در هر حال واجب است - گفتند که شما را در دارالاماره باید بود -
 گفت کوشک را سلطان بلبین در ایام خانگی خود ساخته بود - ملک اولاد
 اوست مرا دران حقی نیست - ملک احمد چپ^(۱) باو عرض کرد که در
 امور ملکی این قدر قید لازم نیست - فرمود که بجهت مصلحت چند
 روزه چگونه از قواعد اسلام بر آیم - و بدرون کوشک رفته بجهت حرمت
 در مقامی که سلطان غیاث الدین می نشست نشست و گفت باوجود عظمت
 سلطان بلبین روزگار چه با اولاد او کرد - یا رب بر ما چگونه خواهد بود -
 مردم گفتند این مرد بادشاه نا شده از زوال ملک می اندیشد *
 در سال دوم جلوس او ملک جهجو برادرزاده سلطان بلبین سکه و خطبه
 بزم خود کرد - و خود را سلطان مغیث الدین خطاب داد - و سایر امرای
 بلبین با او یکی شدند - و مخالفت آغاز نهادند - بامید مدد اهل دهلی
 بآنجانب نهضت نمود - سلطان جلال الدین با برادر و پسران اشتغال نمود -
 و محاربه عظیم نموده - امرای بلبین و ملک جهجو شکست یافتند - و جهجو
 گریخته در آخر گرفتار شده نزد سلطاننش آوردند - اسیران را که بنظر سلطان
 در آوردند بر ایشان بخشود - و خاصان ایشان را بنواخت و با ایشان مجالست
 و مصاحبت کرد و ایشان را خجل کرد - و بجهت رفع خجالت ایشانرا
 تحسین مینمودند که در راه ولی نعمت خود رو سفیدی کرده اند -
 و ملک جهجو را بملتان فرستاد تا بعزت نگاه دارند - امرای خلجی در باب
 کشتن این مردم مبالغه نمودند - و گفتند که اگر ما بدست ایشان

چنگیز خان بود ملالی بهم رسید - و از بیم چنگیز خان هیچ نمی توانست گفت و منتظر فرصت بود - چون چنگیز خان در کنار آب سند سلطان جلال الدین را مغکوب ساخت - و خاطر از مهمات ایران و توران جمع نمود - چنانچه در مقام خود گذشت - و قالچ خان کوهستان غرجستان و غور را در امتحاکام بنظر امعان در آورده با الوس خود که سه هزار خانوارند - در کوهستان مذکور محکم شد - چون چنگیز خان مُرد - فرزندانش بحال او نپرداختند - و در آنجا که توطی نموده بسیار شدند - چون سلاطین غور و توابع - ممالک هندستان بتصرف آوردند - خلجیان دفعه دفعه بسبب قرب و جوار بهندستان در می آمدند و صاحب اعتبار میشدند - پدر سلطان جلال الدین و پدر سلطان محمود خلجی مدوی که از عظمای ملوک کامگار اند از تبار قالچ خان اند - قالچ تحریف یافته خالچ شد - و بکثرت استعمال خالچ گشت - و بقول صاحب سلجوق نامه آورده که ترک بن یافت را یازده پسر بود - یکی خالچ نام داشت فرزندان او را خالچ گویند *

القصة سلطان جلال الدین از بها پور بقصر کیلوکهری فرود آمد - و چند روز بنیابت سلطان شمس الدین قیام نمود - و در اوایل سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بر تخت سلطنت جلوس نمود - و از خلق شهر ملاحظه نموده بشهر نرفت - و در قصر کیلوکهری توقف نمود - و باتمام قصر معزّی حکم کرد - و باغ نو در مقابل آن ساخت - و عمارت شهر و بازار تعمیر نمود - و بخدا ترسی اشتهار یافت - پسر بزرگ خود را خان خانان و پسر میانه را ارکلی خان و کوچک را قدر خان خطاب داد - و پرگنات بایشان داد - برادران را تغرلخان و افضل خان خطاب نمود - باریک و ملک خرم وکیل دربار گشتند - و با حشمت تمام بدرون شهر رفت و بر تخت نشست - و گفت سالها پیش این تخت سجده کرده ایم

خطاب کرده بر تخت نشاندند - ملک جلال الدین خلجی که عارض ممالک بود با جماعت خلجیان که خلق کثیر بودند در بها^(۱) پور فرود آمدند و فرقه اقراک بسرکردگی ملک ایتمر کچن و ملک ایتمر سرخه در صحرائی چپوتره نزول نموده اتفاق نمودند که بعضی امرای خلج و بیگانه را از میان باید برداشت - و تذکره بنام ایشان نوشتند - و در تذکره نام ملک جلال الدین خلجی بود - چون ملک جلال الدین ازین معنی آگاه شد امرای خلج را یکجا جمع کرد - ملک ایتمر باریک سوار شد و ملک جلال الدین ازین حرف آگاه بود - چون ملک ایتمر بدر سرای او رسید - فرمود تا پاره پاره ساختند - پسران ملک جلال الدین با پانصد سوار بسرا پرده سلطان شمس الدین در آمده او را از تخت فرود آورده با پسران ملک الامرا ملک فخر الدین کوتوال ببها پور نزد پدر آوردند - و ملک ایتمر سرخه که تعاقب نموده بود در راه کشتند - خاص و عام را سردارچی خلجیان مشکل نموده از شهر بمدد سلطان شمس الدین بر آمدند - و اراده نمودند که بر سر ملک جلال الدین روند - ملک الامرا که پسرانش نزد سلطان جلال الدین بودند مردم را پراگنده ساخت - و اکثری بملک جلال الدین پیوستند - پسر اینکه که پدر آنها را سلطان معز الدین کشته بود در قصر رفته سلطان را که رمقی بیش نداشت لکمی چند زده در آب جون سر دادند - سه سال و چند ماه در حکومت ماند *

ذکر سلطان جلال الدین خلجی

در تواریخ بنظر رسیده که طایفه خلج از نسل قالی خان بن نوح اند که داماد چنگیز خان بود - قصه او چنانست که او را از خانون خود که دختر

(۱) در تاریخ فرشته بهادر پور مرقوم است ۱۲ مصحح *

بر سلطان خواند *

* بیت *

غمزه عابد فریدم زاهد صد ساله را

موی پیدشانی گرفته پیش خمار آورد

سلطان از حدث و فهم او حیران تر گشت و او را ساقی نمود - شرایط تعظیم

بجا آورده این بیت نیز بخواند *

* بیت *

ما گرچه که خوبتر ز ماهیم * هم بندۀ بندگان شاهیم

پیدالۀ پر کرده بدست سلطان داد - سلطان پیداله گرفته این بیت بخواند *

* بیت *

قدح چون دور می آید به نزدیکان مجلس ده

مرا بگذار تا حیران نمایم چشم ساقی را

این بخوانده پیداله نوش کرد - امرا نیز مستغرق لهو و لعب شدند - و روز

بروز کوچ نموده در منزلی جشنی و مجلسی میساخت تا بدلهلی رسید -

و در قصر کیلوکهری فرود آمده - عیش و طرب و جشن چنان شایع شد که

در کوچه و محلات علانیه شراب میخورند - و غم راندره بر افتاده بود - چون

چندی بر این بگذشت کثوت جماع و شراب او را زار و نزار گردانید -

درین اثنا بموجب وصیت پدر خواست که نظام الدین را بردارد -

و بنظام الدین گفت که تو را بملتان می باید رفت - نظام الدین دانست

که سلطان قصد رفع او دارد در رفتن عذرهای آورد - مقریان سلطان که همیشه

منتظر کشتن نظام الدین بودند - بحکم و رخصت سلطان ملک نظام الدین

را بزهرا کشتند - درین اثنا مرض بر طبیعت او غالب شده قولنج و فالج

و لقوه پدید آمده صاحب فراش گشت و از کارها ماند - امرا را آرزوی

سلطنت در سر افتاد - بعضی امرای بلینی از روی حلال نمکی پسر

سلطان معزالدین را که طفل بود از حرم بر آورده سلطان شمس الدین

سوم آنکه هر سوری از اسرار ملکی که بکشادن آن ضرورت افتد بحضور
هر چهار کس بکشی - و یکی را باسوار خود آنچنان محرم نگردانی که
دیگران از تو دلگیر شوند *

چهارم روزه داری و نماز گذاری تا در ترک خذلان دنیا و آخرت
دامگیر تو نگردد - و مسئله دین از علمای طمع و حریص نه پرستی که دنیا
معبود ایشانست و خوش آمد تو گویند - این نصایح بگفت و های
های بگریست و فرزند را وداع کرد - و در وقت کنار گرفتن و وداع نمودن
آهسته گفت نظام الدین را زود از میان بردار که اگر او فرصت یابد ترا
بردارد - و این بگفت و گریه ننان بمنزل خود آمد و گفت وداع پسر و ملک
دهلی کردم - و منتظر سفر آخرتم - سلطان معز الدین بدھلی آمده چند
روز ترک عیش و لذات که جبلی او بود از نصایح پدر کرد - چون صیت
جشن داری او عالم گیر شده بود لولیان و مطربان از اطراف و اکناف جمع
آمده منتظر ملازمت بودند - سلطان چون دل داده صحبت این گروه
بود - و نصایح پدر را نیز منظور میداشت - زمان زمان عنان دل از دست
میداد و گاهی بگوشه چشم نظری بر روی نازنینان آن طبقه می نمود - ناگاه
لولی بچه که سرآمد نازنینان آن وقت بود - قبای زرنگار در برو کلاه مغلی
بر سر و کمر مرصع بر میدان و اسپ تازی نژاد بزیر ران هنگام کوچ بنظر
سلطان در آمد - و هنرهای عجیب و عملهای غریب که گویا نوعی از
ساحری باشد در کار سلطان کرد و این مطلع برخواند *

سر سیمینا بصحرا میروی * نیک بد عهدهی که بی ما میروی
سلطان ازین حرکات نصایح پدر بیکباره فراموش نمود و با آن توبه شکن
همزمان گشت - و از اسپ فرود آمده شراب طلبیده هم در آنجا بنمایشی
رقص و بازی مشغول شد - و آن جوان از غایت خیره گئی این بیت

و قوام الدین که عمدهٔ ملک بودند حاضر شوند - ملک نظام الدین و قوام الدین حاضر شدند - گفت ای پسر شغیدم که تو بر تخت سلطنت نشستی بغایت خوشحال شدم - گفتم ملک لکهنوتی داشتم دهلی نیز بمن رسید - اکنون دو سال شد که خبر غفلت تو می شنوم - حیوان می مانم که حکومت تو تا امروز چون سلامت مانده - از آن تاریخ تعزیت تو و خود میدارم و دل از ملک دهلی و لکهنوتی برداشته ام بتخصیص از آن روزی که بندگان پدر مرا که پروردهٔ نعمت او بودند کشتی - از کشتن ایشان اعتبار دیگران از تو برخاست - هیچ گونه توقعی مرا در ملک نمانده - ای پسر اینقدر بیندیش که برادر مہتر من که شایستهٔ جهانداري بود در حیات پدر شهید شد - پسر او که سامان سلطنت و بازوی تو بود بگفتهٔ نا دولتخواهان تلف کردی - همین که تو از میان بردارند - ملک دهلی بدست قومی دیگر افتد - و نام و نشان ما از روی زمین بردارند - ای پسر تو بر خود رحم نداری بر اولاد و اتباع خود رحم کن و خود را بازی مده - این نصیحتی چندی که بر تو میخوانم بعمل آر *

اول اینست که بر جان خود رحم کن و در پی معالجهٔ نفس خود باش که زار و زار از افراط شهوت شده که چون جان در خلل افتد از لذات استیفا نتوان کرد *

دویم آنکه از کشتن ملوک و امرا احتراز نمایی تا اعتماد اعوان و انصار از تو زایل نشود - و دو مرد دیگر در امور مملکت شریک نظام الملک و قوام الملک گردانی که هر کار در امور ملک شود از روی تجربه و کاردانی سرانجام نمایند - یکی را دیوان وزارت دوم را دیوان رسالت سیوم را دیوان عرض چهارم را دیوان انشا نمایی - و همه را در تقرب مساوی داری و هیچ یک را تفاوت نفی تا سرکشی آغاز نمایند *

و مکاتبات گذشته - آخر قرار یافت که پسر بر تخت نشیند - و سلطان ناصر الدین از آب گذشته شرایط تعظیم بجا آورده پسر را بر تخت ملاقات نماید - سلطان معز الدین بآئین کیخسروی و کیقبادی دربار را بر آراست - و بارگاه بر افراشت - و بر تخت جلوس نمود - سلطان ناصر الدین در جلو خانه فرود آمده سه جا شرط زمین بوسی بجا آورد - چون برابر تخت رسید سلطان معز الدین تاب نیاورده فرود آمده در پای پدر افتاد - و یکدیگر را در کنار گرفته گریها کردند - حاضران نیز در گریه افتادند - پدر دست پسر را گرفته بر بالای تخت نشانید - و خود میخواست در پای تخت بایستد - پسر از تخت فرود آمده پدر را بر تخت نشانید - و خود بادب پیش او بنشست - و درها نثار کرد - شعرا مدایح خواندن آغاز کردند - مطربان در سرود گفتی در آمدند - و آنچه لوازم حشمت و بادشاهی آن طایفه بود بعمل آمد - بعد از زمانی سلطان ناصر الدین از آب گذشته ببارگاه خود رفت - و تحف و هدایا از هر قسم از طرفین در کار شد - و هر دو لشکر آمد و شد آغاز نهادند - و طریق دوستی مسلوک داشتند - و همه روزه پدر بخانه پسر آمده صحبتها داشتند - در روز وداع سلطان ناصر الدین به پسر گفت : که جمشید فرموده که هر بادشاه که خزانه ندارد که وقت غلبه خصم بکار او آید او را بادشاه نتوان گفت - و نصیحتی چند که لایق حال سلطنت باشد کرد - سلطان معز الدین گفت : چون مهربانی و غمخواری ندارم بادشاه را آنچه پسندیده باشد در هر باب مرا بآن متغبه گرداند - تا دستورالعمل خود سازم - پدر را محبت پدری در جوش آمده - گفت که من بجهت آنکه گوش توبه در نصایح گرانبار گردانم و ترا از خواب غفلت که لازمه جوانی و هوا پرستی و سلطنت است بیدار سازم - این همه راه دراز آمده - و خلوت ساخته فرمود که نظام الدین

و خاص گشت - و رواج درگاه معزی بشکست * * بیت *

شه که بد را بلند و والا کرد * هر بلا را بلند بالا کرد

چون ملک الامرا بر قصد باطل نظام الدین که بجای فرزند او بود واقف شد او را بخلوتی طلبیده منع نمود - فایده نداد - آن کوته اندیش متغلبه فاشده در جواب گفت آنچه خدمت ملک میفرماید محض صوابست و خلاف آن خطا - چون خلق را دشمن خود کردم و همه بر کار من اطلاع یافتند - دست باز ندارم چرا که مردم از من دست باز نخواهند داشت - ملک الامرا او را نفرینها کرد و ازو بیزار شد - هرکس ازین معنی واقف شد بر ملک الامرا آفرین کردند - و سلامت نفس او بر همه ظاهر شد - القصه بغرا خان پدر سلطان معز الدین الملقب بسلطان ناصر الدین شنید که سلطان معز الدین ببله مشغول است - و پروای جهانداري ندارد - و نظام الدین امرا و مردم او را قلف نموده اراده خروج دارد - مکتوبات نصیحت آمیز باو نوشت - و از اندیشه فاسد نظام الدین پسر را برمز و ایما خبر کرد - سلطان معز الدین از غرور جواني و مستي سخنان پدر را ناشنوده انکاشت - سلطان ناصر الدین دانست که موعظت غایبانه در نمیگیرد - میخواست با او ملاقات نماید - بعد رُسل و رسایل قرار یافت که در آوده پدر و پسر ملاقات نمایند - و قران سعدین میر خسرو داستان ملاقات پدر و پسر است - القصه سلطان معز الدین خواست جریده بملاقات پدر شتابد - ملک نظام الدین گفت پادشاه را چندین مسافت راه جریده رفتن لایق نیست - در کار مملکت نسبت پدري و پسري منظور نیست - مصلحت آنست که سلطان با حشمت و جمعیت رود - چون سلطان ناصر الدین شنید دانست که باعث این حرکت نظام الدین است - او نیز با فیلان و لشکر بسیار بجانب پسر روان شد - هر دو لشکر برکنار آب سرو بر دو جانب فرود آمدند - سه روز بمراسلات

غلبه عیش و عشرت سلطان لولی و مسخره و مطرب و مطربه از اطراف و انظار عالم رو بدرگاه او آوردند - نام غم و ملال از دل‌های مردم محو شد - و یک ساعت بی عشرت نبود و مجلس او از ندما و ظرفا و مقبولان و محبوبان پر و مملو بود - و بخشش و انعام فراوان کرد - ملک نظام الدین مودی بدکار و مکار بود - ملوک بلبن که اعوان و انصار دولت معزی بودند - از تغلب و تسلط او پریشان شدند و در نگاه داشت خاطر او کوشیدند - ملک نظام الدین کم حوصله چون امرا را مطیع خود دید - و سلطان معز الدین را مستغرق عیش و عشرت - تولای سلطنت که اصلا نسبت باو نداشت در سر پیدا کرد و استیصال سلسله بلبن را کمر بست - بواسطه این خیال خام بسلطان گفت که کیخسرو شریک تست - و باوصاف بادشاهی و ولی عهدی آراسته - و رعیت و امرا و ملوک را بجانب او میل - بذابر این سخن کس بطلب کیخسرو فرستادند - و سخن آن مکار را شنیده کیخسرو بی‌گناه را در توبه رهنک شهید نمودند - چون لشکر مغل بلاهور آمد باربک بیگ بدفع شر ایشان نامزد شد در فواحی لاهور جنگ صعب اتفاق افتاد اکثری از مغل کشته شدند - روزی بسلطان معز الدین گفت امرای مغل یک جنس اند و حشم بسیار دارند - اگر متفق شده غدیری کفند چه توان کرد - این کلمه مزخرف سلطان را از جا در آورده بقتل امرای مغل حکم کرد - همه را یکروز بدست در آورده بقتل رسانیدند - و بعضی امرای بلبن را که با مغل یکی بودند محبوس نموده بقلع دوردست فرستاد - و از خرابی خانوادها پاک نداشت و امرای سلطان را بهر حيله که داشت از میان برداشت - و سلطان را بغایت مسخر خود کرد - و زن ملک نظام الدین که دختر ملک الامرا بود در اندرون حرم سلطان استیلائی پیدا کرد و مادر خوانده سلطان شد و ملوک و اکابر بار النجا می بردند - درگاه او مرجع عوام

و پسر بزرگ خود را محمد سلطان که بخان شهید مشهور است و قان ملک خطاب داشت چتر و دور باش داده ولی عهد گردانید - و سغد را با توابع باو تفویض نمود - و محمد سلطان با اهل فضل صحبت داشتی و امیر خسرو و امیر حسن در دهلی در ملازمت او صاحب علوفه و جاگیر بودند - و سرگند او جز لفظ حقا نبودى - و چون مرض بر سلطان مستولی شد - فخرالدین کوتوال دهلی را طلبیده کیخسرو را بولی عهدهی وصیت کرد - و بعد از سه روز در گذشت - و در دار الامان مدفون گشت - چون فخر الملک کوتوال و کوتوالیان با خان شهید که پدر کیخسرو بود نیک نبودند کیخسرو را بحیلۀ بملتان فرستادند - ایام سلطنت سلطان غیاث الدین^(۱) بیست و سه سال و چند ماه است *

ذکر سلطان معز الدین کیقباد

بعد از فوت سلطان غیاث الدین بلبن - کیقباد پسر بغرا خان را که هژده ساله بود - سلطان معز الدین کیقباد گفته بسطنت بر داشتند - چون در نظر سلطان بلبن بزرگ شده بود بحسن خلق و مروت آراسته بود - چون مطلق العنان شد - از غلبۀ عنفوان جوانی و هوای نفسانی در عیش و عشرت بر روی خود گشاد - و لذات نفس را بر جهان بانی ترجیح داده بمقتضای النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ خلق نیز در مناهي و ملاحی افکند - ابواب فسق و فجور گشاده شد - از دهلی بر آمده در کیوکهری^(۲) در کنار آب چون قصری عالی و باغی بظانها - و دار السلطنت ساخت و از خبر

(۱) در طبقات اکبری ایام حکومت سلطان غیاث الدین بیست سال و چند ماه و در تاریخ فرشته بیست و دو سال ذکر شده ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری کیوکهری مرقوم است ۱۲ مصحح *

میگردد * در سنه اربع و اربعین ستمائه در دهلی بر تخت سلطنت نشست - شعرا قصاید غرا گفته اذ - و قاضی منهاج قصیده مطول گفته بعرض رسانید که این مطلع آن قصیده است * مطلع *

آن خداوندی که حاتم بذل و رستم کوشش است

ناصر الدنیا و دین محمود بن التامش است

منصب وزارت بملک غیاث الدین بلبن که داماد و بنده پدر او بود داد و او را بخطاب الغ خانی سرافراز ساخت - و اوصاف سلطان چون از حد بیرونست به طبقات ناصری رجوع می نمایند * در سنه ثلاث و ستین و ستمائه مریض گشت - و یازدهم جمادی الاول اربع و ستین و ستمائه درگذشت - و از اولاد او کسی نماند - مدت حکومتش نوزده سال و سه ماه و چند روز بود *

ذکر سلطان غیاث الدین بلبن

چون سلطان ناصرالدین وفات یافت در سنه اربع و ستین و ستمائه امرا غیاث الدین بلبن را بر تخت سلطنت اجلاس دادند - سلطان غیاث الدین بنده سلطان شمس الدین بود - و از جمله بندگان چهل گانی سلطان شمس الدین بود - چهل غلام ترک او بسلطنت رسیدند ایشانرا چهل گانی میگویند - بادشاهی صاحب بخت باوقار بود و تقوی و پاکیزگی در زمان او رواج یافت - و اگر کسی بزهت و صلاح منصف نبود مهم نمیداد - و نام شراب خوردن و مناهبی از ملک خود بر انداخت - و همه روزه بشکار رفتی - این خبر در بغداد بهلاکو خان رسید - گفت بلبن مرد پخته ایست شکار بهانه کرده مشق سواری و توزک و حفظ ملک خود میکند - چون این خبر بسلطان رسید بر کیاست هلاکو خان آفرین کرد و ولایت آبادان کرد - چونپور و بهار و بنگاله مفتوح ساخت - و حصار لاهور را که مغل خراب کرده بود عمارت نمود -

عروس مملکت را بلا مشارکت در کنار گرفت - امرا اتفاق نموده روز چهارشنبه دویم جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بقتل آوردند - وزارت بصدر الملک نجم الدین رسید - و غیاث الدین امیر حاجب گشت و سند و اجمیر بعهده ملک عز الدین بلبن بزرگ مقرر شد - و دیگر پرگانات موافق حال هر کسی قسمت شد * و در سنه اثنین و اربعین و ستمائه افواج مغل بدیار لکهنوتی آمدند - ظاهراً که مغل از راهی که ملک محمد بختیار به تبت رفته بود آمدند - سلطان علاء الدین امرا و عز الدین طغان و تیمور خان قرا بیگ را با لشکر بلکهنوتی فرستاد - مغل بهزیمت خورد - میان عز الدین طغان و ملک قران مخالفت بهم رسید - سلطان لکهنوتی را به تیمور خان داد - و طغان خان در دهلی بخدمت رسید - درین حال خبر آمدن مغل بفواحي اچه رسید - سلطان باستعجال بجانب اچه فهضت نمود - چون بکنار آب بیاہ رسید لشکر مغل بهزیمت رفتند - سلطان بدہلی باز گشت - بعد از آن سلطان علاء الدین از طریق انصاف انحراف ورزیده روش اخذ و قتل پیش گرفت - امرا از بیم ازو برگشتند - و بسطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین مکاتیب نوشته او را از بهرایچ طلب نمودند - چون سلطان ناصر الدین بدہلی رسید - سلطان مسعود شاه را در سنه اربع و اربعین و ستمائه مقید نمودند - و در آن قید در گذشت - سلطنت او چهار سال و یکماه و یک روز بود *

ذکر سلطان ناصر الدین محمود پسرخورد

سلطان شمس الدین التمش

سلطان ناصر الدین بادشاه عادل خدا ترس درویش طبیعت بود - طبقات ناصری بنام او تالیف کرده اند - محمد و معاسن او از آنجا ظاهر

بدهلی رفت - و لاهور از ستم چنگیز خانیان خراب شد - و خلقی کثیر اسیر و دستگیر شدند - سلطان معزالدین امرا را در قصر سپید جمع آورد و بیعت قاز کرد - نظام الملک وزیر را بدفع شر مغل بلاهور فرستاد - نظام الملک در باطن با سلطان منافق بود - امرا را از سلطان گردانیده مکر آغاز نهاد - و عرضه داشت نمود که ازین جماعت کاری نمی آید - و این فتنه باین مردم تسکین نمی یابد - مگر سلطان خود بآنجانب نهضت نماید - سلطان از روی سادگی و اعتمادی که بروداشت باو نوشت که آنجماعت کشتنی و سیاست کردنی اند بسزا خواهند رسید - چند روز مدارا نمائید - فرمان را نظام الملک بامرا و لشکریان نموده همه را با خود متفق ساخت - چون سلطان اطلاع یافت - در تسلی امرا کوشید مفید نیفتاد - نظام الملک بقصد دفع سلطان معزالدین بدهلی آمد و محاصره نمود - چون مردم شهر با نظام الملک و امرا متفق بودند روز سه شنبه ششم ذی قعدة سنه مذکور دهلی را گرفته سلطان معزالدین را بقتل رسانید - مدت سلطنت او دو سال و یکماه و پانزده روز *

ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

چون سلطان بهرامشاه را بقتل آوردند - ملک عزالدین بلبن بر تخت دهلی نشست و مذاهی کرد - امرا راضی نشده فی الحال سلطان ناصرالدین و سلطان جلال الدین پسران سلطان التمش و سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین که در قصر سپید محبوس بودند - بیرون آورده سلطان علاء الدین مسعود شاه را در ماه ذی قعدة سنه تسع و ثلثین و ستمانه در دهلی بر تخت نشاندند - و ملک قطب الدین حسن بغیابت و ملک مهذب الدین نظام الملک بوزارت رسیدند - چون ملک نظام الملک

فرستاد - مصاف نمودند - رضیه شکست یافت - و بتیرهفنده باز آمد - باز لشکری جمع آورده بدهلی رفت - باز سلطان بلبن خرد را بمقابله رضیه فرستاد - و در نواحی کهنپل^(۱) مصاف نمودند - شکست بر رضیه افتاد - و ملک التونیه بدست زمین داران افتاده بقتل رسید - و بقولی گرفته نزد بهرامشاه آورده او را بقتل رسانید - این واقعه بتاریخ بیست پنجم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین و ستمائه دست داد - سلطنت سلطان رضیه سه سال و شش ماه و شش روز بود *

ذکر سلطان معز الدین بهرامشاه بن سلطان شمس الدین

روز دو شنبه بیست هشتم ماه رمضان سنه تسع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین بهرامشاه باتفاق اکبر و امرا بر تخت نشست و ملک اختیار الدین باتفاق وزیر نظام الملک مذهب الدین مهمات ملکی از پیش خود گرفته همشیره سلطان معز الدین را در نکاح آورد - چون دران زمان غیر از بادشاه دیگری فیل نمیداشت - او همیشه فیل بزرگ بر در خانه می بست - این معنی باعث بدگمانی باو شد - سلطان معز الدین فدائی چند را فرمود که ملک اختیار الدین را بزخم کارد شهید نمودند - و ملک مذهب الدین را نیز دو زخم زدند - و ملک بدر الدین سنقر رومی امیر حاجب گشت - و مهمات را برسم قدیم انتظام داد * روز دو شنبه شانزدهم جمادی الاخر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه لشکر مغل لاهور را محاصره نمود - و ملک قراقش حاکم لاهور حرکت المذبحی نموده شبی از لاهور برآمده

(۱) در طبقات اکبری کنییل و در تاریخ فروخته کنییل مذکور است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان رضیه بنت شمس الدین التمش

در سالی که شمس الدین فتح قلعه گوالیار نمود رضیه را ولیعهد نمود و در ولیعهدی او وصیت کرد - امرا بعرض رسانیدند که باوجود پسران قابل رشید رضیه را ولیعهد ساختن چه حکمت باشد - سلطان گفت پسران خود را بشرب خمر و اقسام مذهبی مبتلا می بینم - بار سلطنت را در بازوی ایشان نمی یابم - رضیه اگرچه بصورت زنست اما به معنی مرد ست - و در حقیقت بهتر از پسرانست - القصه چون سلطان رضیه در سنه خمس و ثلاثین و ستمائه بر تخت نشست ضوابط شمس را که در ایام سلطنت سلطان رکن الدین مندرس و مهمل گشته بود رواج داد - و اکثر ولایات را بمردم تفویض نمود * و در سنه سبع و ثلاثین و ستمائه ملک عزالدین ایاز که حاکم لاهور بود - سر از اطاعت پیچیده بنیاد مخالفت نهاد - سلطان رضیه بر سر او رفت - او از روی اخلاص پیش آمده داخل دولتخواهان شد - ولایت ملتان را نیز حواله ملک عزالدین نمود - هم درین سال با لشکر بسیار بجانب تیر^(۱) هفده رفت - و در اثنا راه امرا برو خروج کردند - و جمال الدین یاقوت حبشی را که امیرالامرا بود کشتند - و سلطان رضیه را در قلعه تیرهنده محبوس ساختند - و معزالدین بهرام شاه بن سلطان شمس الدین را بپادشاهی برداشتند - و دهلی را بتصرف خود آوردند - و درینوقت ملک اختیار الدین التونیه که حکومت تیرهنده داشت - سلطان رضیه را در عقد نکاح خود آورد - و رضیه با ملک التونیه در اندک زمانی لشکری جمع آورده بجانب دهلی آمدند - سلطان معزالدین بهرامشاه ملک بلبن خرد را با لشکر انبوه در مقابل رضیه

(۱) در تاریخ فرشته بهنده و در طبقات اکبری سرهنده مرقوم است ۲ | مصحح *

خطاب کرده ولایت لکهنوتی را باو مفوض گردانید - و خود بدار الملک
دهلی رفت - آخر عمر فخر الملک عصامی وزیر بغداد بسببی از اسباب
بدهلی آمد - سلطان مقدم اورا گرامی داشت و وزارت باوداد - مدت
ملک سلطان شمس الدین التمش بیست و شش سال بود *

ذکر رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین

پدرش چتر و دور باش عنایت فرموده بعد از فتح گوالیار ولایت
لاهور بوی داد - چون سلطان در سفر آخر در سیوستان وفات یافت امرا
و اعیان او را در روز سه شنبه سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه بر تخت دهلی
جلوس دادند - ملک تاج الدین که دبیر سلطان بود قصید طویل گذرانیده
صله و انعام کلی یافت *

مبارک باد ملک جاودانی * ملک را خاصه در عهد جوانی
یمین الدوله رکن الدین که آمد * درش از یمن چون رکن یمانی
چون بر تخت نشست بعیش و عشرت مشغول و از کار ملک غافل شد -
و فرمان روانی هندستان با مر والد او که کنیز ترکیه بود و بشاه ترکان اشتهار
داشت قرار گرفت - و از بس استیلائی قدرت حرمهای دیگر را که رشک
آنها از ایام حیات سلطان در دل داشت آزارها کرد - و پسر کهتر سلطان که
قطب الدین نام داشت بقتل رسانید - و خزانه تهی ساخت و دیگر کارها
نمود - و در اندک مدت از دنیا رفت - مدت سلطنت او شش ماه (۱)
و هفت روز بود *

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته مرقوم است که مدت سلطنت او شش

ماه و بیست و هشت روز بود ۱۲ مصحح *

فرزند خوانده بقرب خود مخصوص ساخت - و بعد از فتح گوالیار امارت آنجا بوی داد - در آخر بحکومت بداون رسید - و در روز کارزار کهوکران التمش مسلح بمیدان آمد - و با غنیم در آویخت - سلطان معز الدین چون آن جلالت ازو دید - بانعام و تشریف خسروانه ممتاز فرمود - و در تربیت و رعایت او بسطان قطب الدین تاکید و مبالغه نمود - همان زمان خط آزادی او نوشت - چون سلطان قطب الدین در لاهور در گذشت - باستدعای سپهسالار امیر اسمعیل امروار^(۱) دهلی ملک التمش بدلهلی آمد - و متصرف شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب داد - و در سنه سبع و ستمائه بر تخت نشست - و اکثر امرا و ملوک قطبی و بعضی امرای معتبر معزی که از اطراف دهلی طغیان نموده بودند نزد او جمع آمدند - و عصیان ورزیدند - همه آنها علف شمشیر شدند - و ساخت سلطنتش را از خس و خاشاک وجود منافقان پاک ساخت * در شهر سنه اثنی عشر و ستمائه در نرائین میانه او و تاج الدین یلدوز مکاربه افتاد - این جا نیز سلطان شمس الدین را فتح روی نمود * بعد از دیگر واقعات در سنه ثمان عشر و ستمائه سلطان جلال الدین خوارزمشاه از پیش چنگیز خان منهزم شده بلاهور آمد - سلطان شمس الدین در مقابل رفت - سلطان جلال الدین تاب نیارنده بطرف سغد و سیوستان رفت - از آنجا بکیمج و مکران بدر رفت - بعد از آن سلطان شمس الدین در سنه اثنی عشر و ستمائه لشکر بطرف لکنوتی و بهار کشید - سلطان غیاث الدین خلجی را که ذکر او علیحده گذشت - و تسلط تمام دران دیار پیدا کرده بود - باطاعت خود آورد - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و پسر مهتر خود را سلطان ناصر الدین

(۱) در تاریخ فرشته می نویسد که باستدعای سپهسالار امیر علی علی اسمعیل

و امیر داود دیلمی و دیگر اعیان مملکت با جمعیت و لشکر بداون بدلهلی آمد ۱۲ *

در تصرف ملک التمش بماند - و بلاد لکهنوتی و بنگاله را ملک خلج ضابط
گشت - مدت سلطنت آرامشاه بسالی نمی‌رسد *

ذکر سلطان شمس الدین التمش

پدر سلطان شمس الدین را ایلم خان نام بود - و بر بسیاری از ترکستان
حکومت داشت - برادران او بقولی بجهت حسد و نفاق یوسف
وار بسیر باغ و صحرای بودند - و بتاجری فروختند و تجار به یکی از
ارباب ثروت فروختند و در خانه او پرورش یافت - و حاجی بخاری نام
سوداگری او را خریده به حاجی جمال الدین چست قبا فروخت و او غزنین
برد - چون ترک بچه خوش رو دران ایام غزنین کمتر می‌آوردند - بخدومت
سلطان محمد سام رسانیدند - و غلامی دیگر ایبک نام همراه او بود - هر کدام
را بیک هزار دینار رکنی قیمت نمودند - حاجی جمال الدین مبالغه در
فروختن نمود - سلطان حکم کرد که دیگری نخرد - معطل ماند - بعد از
یکسال بیخارا رفت - و التمش را همراه برد - و باز آمده یکسال در غزنین
بود - و بی حکم سلطان نمی‌توانست فروخت - سلطان قطب الدین
چون از فتح نهر و الله گجرات باز آمد - از سلطان بخاریداری او مرخص شد -
و حکم شد که چون گفته ایم که در غزنین نخردند بدلهی برده بشما بفروشد -
القصة هر دو غلام را یعنی التمش و ایبک را بیک لک خلیلی^(۱) بخارید -
و ایبک را طعماج^(۲) نام کرده امیر ترهنده^(۳) گردانید - و او در جنگ
سلطان تاج الدین یلدوز که با سلطان نمود شربت فنا چشید - التمش را

(۱) در تاریخ فرشته و طبقات اکبری جتیل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته طعماج مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته تفهده و در طبقات اکبری هند مرقوم است ۱۲ مصحح *

مال گذار او شدند - و در شهر سده اثنین و عشرین ستمائه سلطان شمس الدین عزیمت بنگاله نمود - و مقابله طرفین شد - و بصلح قرار یافت - و در آخر ملک ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین با لشکر بسیاریه لکهنوتی آمد - و با غیاث الدین عوض محاربه کرده او را با امرا اسیر کرده بقتل رسانید - چون سلطان سعید شمس الدین التمش بعد از وفات پسر خود بجهت تسکین فتنه ملک اختیار الدین بلکهنوتی رسید - و آثار خیرات ملک حسام الدین عوض دید از راه انصاف در آمده گفت - این مرد را سلطان خطاب کردن دروغ نباشد - سلطنت او دوازده سال بود *

ذکر سلطان آرام شاه^(۱) بن سلطان قطب الدین ایبک

او بعد از پدر نامدار بامداد امرا که ملک را نگهبانی می باید - بر تخت سلطنت لاهور بنشست - و مناشیر عدالت بولایات نوشت - سپهسالار علی اسمعیل پاتقاق امرا جمعی را به طلب ملک التمش بنده و داماد و پسر خوانده سلطان قطب الدین و حاکم^(۲) بدوان فرستاد - و جهت سلطنت استدعا نمود - التمش بدهلی آمده شهر را متصرف شد - و با آرامشاه مصاف دادند - آرامشاه شکست یافت - سلطان قطب الدین را سه دختر بود - دو دختر در حبالة ملک ناصر الدین قباچه در آمدند - و یکی در حبالة ملک التمش بود - بعد از فوت سلطان ملک ناصر الدین بجانب سغد رفت - و ملتان و آچه و سیوستان^(۳) را متصرف شد - دهلی

(۱) در طبقات اکبری بهرام مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته بداون مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته شیپوران مذکور است ۱۲ مصحح *

ولایات از شما نیست چون بمردم میدهید * چون جور و تعدی او از حد گذشت - امرای خلیج اتفاق نموده او را کشتند - مرویست که تاجری شکایت افلاس پیش او آورد - پرسید که از کجائی - گفت از اصفهان - صفاهان را مثال نوشته باقطاع او داد و او قبول نمود - و از بیم کسی بار این راقعه نتوانست گفت - بعرض رسانیدند که حاکم اصفهان بخریچ راه و گرد آوردن حشم محتاج است - مبلغی گرامند باو داد - و بعد از کشته شدن امرا ملک حسام الدین را بر تخت نشاندند - مدت حکومت او دو سال بود *

ذکر ملک حسام الدین عوض خلجی

ملک حسام الدین از اخلاج گرمسیر بود - اوصاف مرضیه داشت - چون از دیار خود سفر کرد - در حدود ترکستان به بلندی رسید که آنرا پشتۀ افروز^(۱) گفتندی - و بدو تن خرقه پوش که از سامان سفر عاری بودند رسید بار گفتند خواجه هدیچ توشه داری - ملک قرصی چند با فان خورش پیش ایشان نهاد - بعد از خوردن گفتند - بهندوستان رو که سلطنت اقلیمی بتو حواله نمودند *

خشن پوشی نهاده پشت بر خاک
گدائی را ببخشد ملک ضحاک

این بشارت را شگون دانسته بهند آمد - و بخدمت ملک محمد بختیار پیوست تا حضرت واهب الملک او را پادشاه دیار لکنهوتی گردانید - و بسطای غیاث الدین موسوم ساخت - و در ایام عدالت او رعایا مرفه شدند - و آثار خیرات ازو ماند - و ولایت بنگاله و کامرود و جاجنگر همه

را از سلطان قطب الدین گرفته بجانب لکهنوتی آمد - ملک حسام الدین عوض خلجی^(۱) که از قبل سلطان بختیار اقطاع کلوای داشت باستقبال قیماز رفت - و امرای خلجی قصد دیوکوت کردند - چون خبر بقیماز رسید - اراده معاودت نمود - و محمد شروان و امرای خلجی شکست خورده بجانب طوس رفتند - و در طوس و آنجا میان امرا و محمد شروان مخالفت شد - محمد شروان بشهادت پیوست - مدفن او آنجاست *

ذکر علی مردان خلجی

علی مردان خلجی بجلدی و دلیری و همت و نخوت از قید خلاص یافته بسطان قطب الدین پیوست - و بطرف غزنین افتاد - و بدست ترکان اسیر شد - و بکاشغر افتاد - و آنجا می بود - روزی سلطان تاج الدین بشکار برآمده بود - علی مردان نیز در شکار بود - به سالار ظفر خلجی گفت که اگر کار سلطان تاج الدین بیک نیزه بسازم چونست و ترا بادشاه گردانم - سالار مردی نیک ذات بود - او را منع نمود - و دو اسب تازی باو داده رخصت هندوستان نمود - بخدمت سلطان قطب الدین رسیده مشمول عواطف گردید - و ممالک لکهنوتی بجاگیرش داد - چون از آب کوسی بگذشت ملک حسام الدین عوض خلجی از دیوکوت استقبال او نمود - چون بدیوکوت رسید - و بر مسند امارت نشست - سلطان قطب الدین در گذشت - سکه و خطبه بقام خود کرد - و سلطان علاء الدین مخاطب گشت - و نخوت او بمرتبه بود که ایران و توران را بامرو غایبانه قسمت نمود - و از بس بی باک بود - کس نمیتوانست عرض نماید که این

و بنیزه دیوار بتخانه را سوراخ می نمودند - ملک لا علاج شد بر آمده بر کنار آب تیمکدی^(۱) منزل ساخته بعدور مشغولی نمود - ناگاه سواری بآب در آمده مقدار یک تیر پر قاب رفت - مردم دانستند که پایابست بیکبار بر آب زدند - و چون پایاب نبود اکثری غرق شدند - و با معدودی از آب گذشته بدیوکوت رسید - از غایت حزن مریض گشت و میگفت سلطان معزالدین محمد سام را حادثه پیش آمده که روزگار از ما برگشته و در همین مرض بمنزل بقا رحلت نمود - نقلست که علی مردان نام از امرای کبار او در وقتی که ملک محمد بختیار مریض بود و کسی نزدیک او نمیرفت - علی مردان نزد او رفت و چادر از روی او برداشته بیک خنجر کار او بساخت - این معامله در سده سمانه بود^(۲) *

ذکر عزالدین محمد شروان

او و برادر او از امرای کبار ملک محمد بختیار بودند - و بغایت مردانه چنانکه در جنگ رای لکمه^(۳) هفده زنجیر فیل را در جفیل بی فیلبانان نگاه داشته بود - تا خبر بملک محمد رسیده جمعی را فرستاد تا فیلان را بمدد او رانده آورند - چون قضیه ملک محمد بختیار دست داد - محمد شروان از جاجنگر بدیوکوت آمده رسم عزای بجای آوردند - و بنارنول^(۴) رفته علی مردان قاتل ملک را بند کردند - و جمیع امرای خلج او را بسرداري قبول نمودند - علی مردان از بند کوتوال سپاهانی گریخته بدلهی رفت - و قیمار رومی

(۱) در طبقات اکبری تیمکدی مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته و طبقات اکبری اثنین و ستمانه نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در طبقات اکبری لکمه می نویسد ۱۲ مصحح *

(۴) در طبقات اکبری پارسول مذکور شده ۱۲ مصحح *

دیوار را بگیرد و متصرف خواهد شد هیچ نشانی دارد - و در کتب هیچ مسطورست - گفتند آری هوگه که او بر سر پا بایستد دستهای او از زانو بگذرد - رای بجهت استکشاف این علامات و آثار فرستاد - ظاهر شد که این علامات دروی متحقق است - برهمنان و منجمان بدیوار کامرود و جنگنا تپه رفتند - و رای لکهمه را ترک مملکت خود مصلحت نیفتاد - و در سال دوم ملک محمد بختیار از بهار بکوچ متواتر بشهر نودیوار رسید - رای گویخته - ملک بدست او آمد - شهر نودیوار را خراب ساخت - شهری دیگر بنا نهاده مکان خود ساخت - و نفایس بخدمت سلطان قطب الدین فرستاد - و ارادۀ ضبط تبت و ترکستان نمود - و بشهری رسید که آنرا بردهن^(۱) نام بود - و پیش آن شهر نهری مانند دریا بود که در عمق و عرض چهار برابر گنگ باشد - نام آن نهَر تیمکدی^(۲) بود - گویند چون شاه گرشاسپ از بلاد ترکستان بجانب هندوستان آمد - از راه بردهن مراجعت نمود - بروی آن نهَر پلی بست - و بران بگذشت و بکامرود آمد - از آن پل گذشته بسرزمین تبت در آمد - بجائی رسید که قلعه محکم بود - قلعه را محاصره نموده - آخر مشخص شد که دران حوالی کرم سین نام شهر است که پنجاه هزار ترک خونخوار در آنجا مقام دارند - بمجرد این خبر معاودت نمود - و بر سر پل بردهن آمد - اتفاقاً دو طاق پل بجهت نزاع دو امیر که بجهت محافظت پل گذاشته بود شکسته بود - حیران شدند قرار ساختن داد - منهبیان خبر آوردند که درین حواله بتخانه ایست در غایت استحکام بآنجا در آمده متحصن گشت - رای کامرود چون از تحصیل ملک محمد بختیار واقف شد با فوجی عظیم او را محاصره نمود -

(۱) در طبقات اکبری اردهن مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته تیمکری مرقوم است ۱۲ مصحح *

ذکر ملک بهاء الدین طغرل

بهاء الدین از بندگان نامدار سلطان معزالدین محمد سام بود -
و اوصاف حمیده داشت - و میانه او و ملک قطب الدین ایبک بر سر
قلعه گوالیار که سلطان باو حواله نموده بود - و اهل قلعه بسطان ایبک دادند -
نزاع بود - و در اندک مدت در گذشت *

ذکر اختیارالدین محمد بختیار خلجی

محمد بختیار از اکابر بلاد غور و گومسیرست در عهد سلطان معزالدین
محمد سام بغزنین رسید - و بملازمت حسام الدین اوغلیبک رسیده دران روی
آب گدگ جاگیر یافت - و ترددات نموده تشریف بادشاهی و لوای سلطنت
از سلطان قطب الدین گرفت - و باعانت سلطان قطب الدین حصار بهار را
بکشد - و برهمنان را سر تراشیده علف تیغ بیدریغ کرد - بزبان هند مدرسه را بهار
گویند - چون مکان علم ایشان بوده به بهار اشتها یافته - و فیلی که در هندوستان
بقوت او نبود پیش سلطان قطب الدین در قصر سپید آوردند - گفتند آیا
در هندوستان فیلی که با این برابر تواند شد بوده باشد - سلطان ملک محمد
بختیار را بجنگ فیل اشارت نمود - بختیار گریزی که در دست داشت -
بر خرطوم فیل زده که در ضرب اول فرار نمود - سلطان را تعجب آمده اقسام
انعام در باره او نمود - و حکومت لکنوتی باو داد - و بعد از فتح بهار تهور
و مردانگی او بسائنان آن دیار رسید - منجمان آن ملک نزد لکهمه پسر رای
لکهم که تمام رایان او را مقتدای خود میدانند رفته عرض نمودند - که در
کتاب قدیم ما هست که ترکان این دیار را بگیرند - امسال بهار را گرفته در
آینده این ملک را تمام میگیرند - لکهمه ازیشان پرسید که شخصی که این

فرستاده تخت غزنین حواله فرمود - و بحکم این فرمان بتخت غزنین
بر آمد و ممالک در ضبط آورد - و یکبار دیگر از غزنین افتاده باز استقرار
گرفت - و با سلطان ایبک در پنجاب مصاف داده شکست یافت -
و غزنین بتصرف سلطان قطب الدین درآمد - چنانچه گذشت باز بسلطنت
غزنین رسید - در حدود نواین با سلطان شمس الدین مصاف نموده گرفتار
گشت - مدت حکومت او سه سال بود *

ذکر ناصرالدین قباچه

ناصرالدین از بغدادگان سلطان معزالدین است - پادشاه بزرگ و در
غایت کیاست و حذاقت بود - و پیش خدمت سلطان بود - چون ملک
ناصرالدین مقطع اچه در جنگ لشکر خطا شهادت یافت - ملک ناصرالدین
را بجای او در اچه نصب فرمود - و او داماد سلطان قطب الدین بود - بعد
از وفات سلطان قطب الدین اچه و ملتان و سایر قلاع ملک سند و کهرام
تا سرستی در تصرف آورده - چند مرتبه با لشکر تاج الدین یلدوز محاربه
کرد - چون مملکت سند بر روی قرار گرفت - اکثری از اکابر خراسان و غور
و غزنه از فتنه چنگیزی بار پناه آوردند - و در حق ایشان انعام فرمود -
و در سغه احدی و عشرین و ستمائه لشکر مغل ملتان را چهل روز حصار
نمود - سلطان خلق را از خزاین بنواخت و داد جلادت داد - و بعد از
یکسال و نیم در حدود سیوستان لشکر مغل و خلج استیلا یافتند - ملک
روی بدفع ایشان آورد - لشکر مغل منهزم گشت - و خان خلج مقتول شد -
سلطان ناصرالدین باچه و ملتان آمد - باقی ذکر او در احوال سلطان
شمس الدین مذکور است - حکومت او بیست و دو سال بود *

* بیت *

چون سلطان سر انداز باشد ز می
فتد بیخبر از سرش تاج کی

در سغه سبع و ستمائه از چوگان بازی از اسپ افتاده کوهه زین در سینه اش نشست و قالب تهی ساخت - مدت حکومت او از فتح دهلی تا آخر عمر بیست سال بود - و از آنجمله بادشاهی چهار سال بود - چون هفت نفر از غلامان و امرای سلطان شهاب الدین سام به بادشاهی رسیدند - ذکر شان درین محل مناسب مینماید *

ذکر سلطان تاج الدین یلدوز

تاج الدین یلدوز بادشاهی بزرگ و کریم و صاحب اخلاق حمیده بود - و از ممالیک سلطان معز الدین بود - و در اوایل از جانب سلطان حاکم کرمان و سنقران شد - چون سلطان بسفر هندی رفتی و بکرمان نزول نمودی - امرا را ضیافت نموده یک هزار کلاه و قبا تشریف دادی - و بر اخلاق او این معامله برهانی عظیم است که او را دو پسر بود - وقتی معلّم کوزه بر سر یکی زد و بمرد - معلّم را خرچ راه داده گفت تا والدۀ اش خبردار نشده متواری شو - سلطان معز الدین در آخر سلطنت خود او را بکسوت سیاه اختصاص داد که نشانه ولی عهدی او باشد - چون سلطان معز الدین فوت شد - ملوک و امرا خواستند که سلطان غیاث الدین محمود بن محمد بن سام را بر تخت نشاند - این معنی را بسلطان غیاث الدین محمد در قلم آوردند - سلطان غیاث الدین نوشت که مرا فیروز کوه و ممالک غور که تخت پدر منست کافیت - سلطان تاج الدین را خط عتیق داده خلعت

ذکر سلطان قطب الدین ایبک

قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین بود - در اول حال که او را از ترکستان آوردند - قاضی قمر الدین^(۱) عبد العزیز کوفی که از اولاد امام ابو حنیفه کوفی رَحْمَةُ اللهِ تَعَالٰی عَلَیْهِ بود خرید - و با فرزندان خود بکسب آداب داد - بعد از آن یکی از تجار او را بقیمت اعلیٰ خریده بدتحفه بسلطان معز الدین برد - چون انگشت خنصر او شکسته بود ایبک میگفتند - شبی سلطان بزمی آراست و انعام بسیار باو و دیگران داد - ایبک تمامی را بفراشان و خدمتگاران داده - سلطان را خوش آمده او را بمرتبه امارت رسانید - و در سنه اثنین و ستمائه بلاهور آمده روز سه شنبه هژدهم ذی قعدة سنه مذکور بر تخت سلطنت نشست و در بخشش بر روی عالمیان کثود - و لکها داد و چنانکه او را قطب الدین لک بخش میگفتند - و بهاء الدین که یکی از فضایی عصر بود در حق او گفته * * رباعی *

ای بخشش لک تو در جهان آورده
 کان را کف تو کار بجان آورده
 در رشک کف تو خون گرفته دل کان
 وز لعل بهانه در میان آورده

و میان او و تاج الدین یلدوز که او نیز از بندگان معزی بود - و حاکم غزنین بود - و نام بادشاهی بر خود اطلاق کرده - بر سر لاهور خصومت افتاد و محاربه نموده - تاج الدین منهزم شد و بکرمان رفت - و سلطان قطب الدین بغزنین رفت - و بلهور و لعب مشغول شد - سلطان تاج الدین بناگاه بر سر او آمد - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بلاهور آمد

(۱) در تاریخ فرشته قاضی فخر الدین بن عبد العزیز نوشته ۱۲ مصحح *

مسخر نمود - و بفهر والئ گجرات رفته انتقام سلطان را از رای بهیم دیو والی آنجا کشید - و سلطان در سرخس و طوس بود که خبر فوت بوادر بزرگ او سلطان غیاث الدین باو رسید - چونام بادشاهی برو بود ببادغیس آمده شرایط عزا بجا آورده ممالک بوادر خود بر آل سام قسمت نمود - و بتسخیر خوارزم رفت - و خوارزم شاه را منزهزم ساخته بخوارزم در آمد - اهل خوارزم جنگ آغاز کردند - بعضی امرای غور درین جنگ کشته شدند - از در خوارزم وشطّ چپکون بطرف بلخ آمد - و لشکر خطا و ترکستان که بمدد سلطان محمد آمده بکنار آب چپکون آمده بودند پیش راه سلطان آمدند - و در اندخود محاربه عظیم رفت - سلطان با چند کس بر دور آب بقلعه اند خود در آمد - قلعه را بامان سپرده بغزنین آمد - درینوقت کهکراں در حوالی لاهور بغی ورزید - و قطب الدین ایبک نیز از دهلی بخدمت رسید - بعد از مالش کهکراں در حین مراجعت - سلطان در دیه دیهک از توابع غزنین بدست فدائی کهوکر شهید شد - این قطعه در تاریخ او گفته اند *

شهادت ملک بکرو بر شهاب الدین
کز ابتدای جهان همچون او نیامد یک
سیوم ز غرّه شعبان بسال شش صد و دو
فقد در ره غزنین بمنزل دیهک (۱)

ایام سلطنت او از ابتدای غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و چند ماه بود - و یک دختر ازو بماند - و خزاین بسیار ازو بماند - از آنجمله پانصد من الماس بود - و قس علیّ هدّا - نه مرتبه بغزای کفار آمد - و در هفت مرتبه مظفر شد *

باز بلاهور آمد - خسرو ملک از روی عجز نزد او آمد - او را بغزنین برده
پیش برادر خود غیاث الدین بغیروز کوه فرستاد و غیاث الدین او را بقلاع
غرجستان فرستاده محبوس ساخت - و در آن حبس در گذشت و لاهور
را بعلي کرماج داده باز گشت * و در شهر سنه سبع و ثمانین و خمسّمائه
قلعه سوهند را که در آن زمان مکان رایان و راجهای عظیم الشان بود مسخر
کرد - رای پتهور راجه اجمیر استقبال نموده در موضع نراین کنار آب سرستی
در هفت گروهی تانیسر مقاتله عظیم شد - سلطان شکست یافت -
و جلا دتها نموده کهنده^(۱) رای برادر پتهور رای را که والی دهلی بود نیزه بر
دهن زد - او نیز نیزه بر سلطان زده بازوی سلطان مجروح ساخت - نزدیک
بود از اسپ در افتد خلع پسر می بر عقب اسپ سلطان سوار شده او را
از جنگ گاه بر آورده بلشکرگاه رسانید - و آن غوغا که در لشکریان افتاده بود
بغشانید و بغزنین رفت - و بار دیگر با پتهور رای در همان موضع نراین مقابله
شد - و سلطان ظفر یافت و پتهور رای گرفتار شده بقتل رسید - و کهنده رای
برادر او در جنگ کشته شد - و سرستی و هانسی را فتح نموده اجمیر که
دارالملک پتهور رای بود غارت کرد - و ملک قطب الدین ایبک را در قصبه
کهرام که هفتاد گروهی دهلیست گذاشته کوه سوالک را تاراج نموده بغزنین
رفت - و هم درین سال قطب الدین ایبک قلعه دهلی مسخر ساخت -
و در تسع و ثمانین و خمسّمائه قلعه کول مسخر کرد - و دهلی دارالملک
ساخت - و ازین وقت دهلی تختگاه سلاطین هندوستان شد - و هم درین
سال سلطان معز الدین از غزنین باز عزم هندوستان نمود و بقنوج رفت -
و با رای جیچند مصاف نمود و مظفر شد - ملک قطب الدین را در دهلی
گذاشته بغزنین آمد - و ملک قطب الدین ایبک قلعه گوالیار و بداون را

ذکر سلطان معز الدین سام غوری مشهور بشهاب الدین

او را برادری بود شمس الدین از بزرگتر که او را بعد از سلطنت
غیاث الدین میگفتند - بعد از آنکه سلطان غیاث الدین بسلطنت غور رسید -
و بعضی ولایات در تصرف آورد - و برادر خود معز الدین محمد را در
ولایت نکتا^(۱) باد که از بلاد گرمسیر ست گذاشت - چون سلطان معز الدین
حاکم نکتا باد شد - همیشه لشکر بر سر غزنین می آورد تا در شهر سبع
و ستین و خمسمائه غزنین را سلطان غیاث الدین فتح کرد - برادر خود
معز الدین محمد را گذاشت - چون در سنه سبعین و خمسمائه سلطان
معز الدین به نیابت برادر خود بحکومت غزنین رسید - بعد از یکسال
اجه و ملتان از دست قرامطه بر آورد * و در سنه اربع و سبعین و خمسمائه
باز باجه و ملتان آمد - و از راه ریگستان بگجرات رفت - و با رای بهیم دیو
که حاکم آنجا بود مصاف داده شکست خورد * و در خمس و سبعین
و خمسمائه پشاور که بگرام میگفتند رفت و فتح کرد - و سال دیگر بلاهور
خرامید - و سلطان خسرو که از نسل سلطان محمود غزنوی بود - در لاهور
متحصن شد - و پسر خود را با یک زنجیر فیل بیرون فرستاده امان یافت -
و سلطان بصلح مراجعت نمود - سال دیگر لشکر بدیول که تکه باشد برده
تمامی کنار بحر را در ضبط آورد * و در سنه ثمانین و خمسمائه بلاهور آمد -
خسرو ملک باز متحصن شد - قاعه سیالکوت میان آب راری و چناب
بنا کرد و حسین خرملی را گذاشت * و در سنه اثنین و ثمانین و خمسمائه

(۱) در طبقات اکبری تذکنا باد و در تاریخ فوشته تذکنا باد مذکور است ۱۲ مصحح *

کامران جاگیر دادند - کسان خود را فرستاده لشکر خان را بخدمت طلبید - چون لشکر خان بلاهور آمده بخدمت میرزا مشرف شد - میرزا عوض ملتان خطه پایل^(۱) را بلشکر خان مرحمت فرموده در منتهی عمارات لاهور بجهت سکونت لشکر خان جائی تعیین نمودند - که الحال نیز بخانه لشکر خان اشتها^۱ دارد - و یکی از مملکت لاهور گشته - و از آن وقت باز ملتان در تصرف سلاطین دهلی در آمد - و از انتقال میرزا کامران بشیر خان و ازو بسلیم خان و ازو بگماشتهای حضرت خلیفه^۲ الهی در آمد - چنانکه هر یک بمحل خود مذکور ست و تا حال که هزار و بیست و شش هجری بوده باشد - در تصرف گماشتگان نور الدین محمد جهانگیر ست - و امید که تا زمان قیام قیامت بهمین طریق باشد - و سلسله سلاطین ملتان بر افتادند *

ذکر سلاطین عالییشان حضرت دهلی که خلاصهٔ سلاطین زمان و فرمان فرمایان دورانند

(از ابتدای زمان سلطان معز الدین غوری که بلاد دهلی را متصرف شده تا زمان سعادت قرین حضرت خلیفه^۳ الهی سی و شش نفر از سنه اربع و سبعین و خمسائ^۴ تا سنه اثنین و الف هجری که چهار صد و بیست و هشت سال باشد - ارباب سیر و اخبار بقید تکویر در آورده اند - و از اثنین و الف تا الحال که زمان عافیت اقران نور الدین محمد جهانگیر ست و سنه خمس و عشرين و الف است که بیست و سه سال باشد - راقم مجملا تفصیل خواهد نمود *)

هیچکس را ندید بمن متوجه شد - گفت تو نوشته - گفتم آری - از حال من پرسید - چون نام پدر بردم - برخاست و بند از پای من برداشت - و پیوهن خود در من پوشانید - و همان زمان بدیوانخانه میرزا شاه حسین رفته مرا از نظر میرزا گذرانید - و حال پدر من بعرض رسانید - میرزا فرمود تا پدر را تفحص نموده آوردند - اتفاقاً در آن ساعت مقارن بمجلس درآوردن پدر بوضع غیر مکرر هدایه فقه در مجلس میرزا مذکور میشد - فرمودند تا خلعت در پدر و من پوشانیدند - و پدر باوجود تفرقه خاطر شروع در سخن کرد - و سخن را بغوی تقریر کرد که حضار مجلس واله و شیفته شدند - و میرزا در همان مجلس پدر را تکلیف همراه بردن نمود - و بتواجیان مهم شناس فرمودند - که آنچه از ما رفته باشد بهم رسانید - و آنچه بهم نرسد قسمت از سرکار بدهند - پدر در جواب گفت که ایام عمر بسرآمده حالا وقت سفر آخرت ست نه وقت همراهی میرزا - و میگفت که آنچنان شد که پدر میگفت چه بعد دو ماه درگذشت * القصة چون حصار ملتان مسخر شد - میرزا شاه حسین سلطان حسین را بموکل سپرده شیخ شجاع الملک را انواع اهانت رسانید - و مبلغی کلی ازو هر روز میگرفته تا بر سر آن طلب و خواست رفت - چون ویرانی ملتان بکندی رسیده بود که در خاطر هیچ آفریده خطور نمیکرد که باز آبادان شود - میرزا کار ملتان را سهل انگاشته خواجه شمس الدین نام شخصی را بکراست ملتان گماشت - و لشکر خان را پیش دست او ساخت - و خود بصوب تته مراجعت نمود - لشکر خان از هر جا مردم را دلاسا نموده باز ملتان را آبادان کرد - و بمردم اتفاق نموده خواجه شمس الدین را خواجه وار از ملتان بر آورده از روی استقلال ملتان را مقصوف گشت - چون حضرت فردوس مکانی شفقار شدند - و امر سلطنت هندوستان بحضرت جنت شیانیه قرار گرفت - حضرت جنت آشیانی ولایت پنجاب را بمیرزا

داشت - و بعد از آنکه محاصره یکسال و چند ماه کشید - شبی وقت سحر نوکران میوزا بقلعه در آمدند - و دست یغما از آستین بی رحمی برآوردند - و شروع در نهب و غارت کردند - و سکنه شهر از هفت ساله تا هفتاد ساله به بند رفت - و بر هر که گمان زر داشتند اهانت و ایدائی که ممکن بود باو رسانیدند - و این حادثه در اواخر سده اثنین و ثلثین و تسعمائه واقع شده *

و هم مولانا سعد الله از احوال خود حکایت میکرده که چون حصار مستخر لشکر ارغون شد - جمعی بخانه ما در آمدند - اولاً پدر مرا که مولانا ابراهیم جامع نام داشت - و شصت و پنج سال بود که بر مسند افاده قرار گرفته بود - و اقسام علوم درس میگفت - و در آخر عمر نابینا شده بود به بند بردند - و از صفای منازل و کمال نراحت عمارت گمان زرداری باو کرده شروع در اهانت کردند و دیگری درآمده مرا به بند برد - و آن شخص مرا تحفه وزیر میوزا ساخت - اتفاقاً وزیر میوزا که در صحن سرای بر تخت چوبین نشسته بود فرمود که بندی آهنین بر پای من نهانند - و یکسر آنرا بر پایه تخت محکم کردند - و اشک از چشم من اصلاً نمی ایستاد - و بیشتر گریه من بحال پدر بود - بعد از ساعتی محبوسه طلبیده قلم را اصلاح نموده میخواست که چیزی بنویسد - بخاطرش رسید که تجدید وضو نموده چیزی بنویسد - برخاسته متوجه مستراح شد - چون دیگری حاضر نبود من خود را بدخت نزدیک رسانیده این بیت قصیده برده را * بیت *

فَمَا لِعَيْنَيْكَ إِنْ قُلْتَ اكْفَا هَمًّا وَمَا لِقَلْبِكَ إِنْ قُلْتَ اسْتَفَقَ بِهِم
بر کاغذی که وزیر از برای کتابت بر آورده بود نوشتم و خود را بجای خود کشیدم - و همان طور اشک از چشم من میرفت - بعد از ساعتی که وزیر بجای خود آمد و قرار گرفت و خواست که چیزی بنویسد دید که بر کاغذی این بیت نوشته شده - بر اطراف خانه نگاه کرد - چون در خانه

شاید که بتوفیق الهی فتح ما را باشد - و حصارداري بامیدواری مدد و کومک می باشد - و آن خود میسر نیست - شجاع الملک درین مجلس جواب نداد - فاما در خلوت جمعی از سرداران معتبر را طلبیده در میان آورد که هنوز سلطنت سلطان حسین قرار و مداری نیافته - اگر بقصد جنگ از شهر بر آئیم ظن غالب آن است که اکثر مردم ما بامید رعایت و تربیت رفته میروا ملاقات نمایند - و جمع قلیلی که بجهت ناموس پای ثبات نیفشردن کشته گردند - مولانا سعد الله لاهوری که از افاضل زمان بود میگفتند که من دران زمان در حصار ملتان بودم - چون ملتان چند ماه محاصره بود و افواج میرزا شاه حسین مداخل و مخارج را بنوعی مضبوط نموده بودند که مجال عبور باد صبا از درون به برون و از برون بدرون نبود - و گمان این نبود که از بیرونیان مددی بدرون برسد - و یا شخصی خود را برون انداخته از آن طوفان بلا نجات یابد - و هر کس بدست می آمد طعمه صمصام خون آشام و شمشیر آبدار میگشت - و رفته رفته زندگانی و معیشت بر اهل قلعه دشوار شده بود - و کار بجای رسیده بود که سگ و گربه اگر بدست می افتاد - بره شیر مست و حلوان تصور نموده گوشت آنها مایه تنعم میساختند - و جادا نام پاچی را شیخ شجاع الملک بسرداری سه هزار پیاده قصباتی مقرر نموده حراست قلعه باو نامزد کرد - آن بی عاقبت در خانه هر که غله گمان داشت بی ملاحظه در آمده آن خانه را بتاراج میداد - و صاحب خانه را زجر بلیغ می نمود - و ازین عمل ناهنجار مردم دست دعا برداشته بمضمون نَعَمْ الْإِنْقِلَابُ وَ كَوَّ عَلَيْنَا زوال دولت شجاع الملک را میخواستند - و آخر الامر مردم کشته شدن را بخود قرار داده از بالای قلعه خود را بخندق می انداختند - و میرزا شاه حسین از اضطراب و انقلاب مردم اطلاع یافته از کشتن خود او شان را باز

باشد که حضرت رسالت پناهی صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم بروحانیت تربیت او نموده بود - و دیگر آنکه شیخ بہاء الدین بخدمت آمده چه احتیاج تصدیق کشیدنست - چون شیخ بہاء الدین برگشته نزد سلطان محمود آمد - شبش سلطان محمود بمرگ مفاجات در گذشت - و زعم بعضی مردم آن بود که لشکر^(۱) خان که غلام این سلسله بود - صاحب خود را زهر داد - وفاتش در سنہ احدی و ثلاثین و تسعمائہ - ایام سلطنت او بیست و ہفت سال *

ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود

چون سلطان بگذشت قوام خان لنگاہ و لشکر خان که مقدمہ سلطان محمود بودند راہ گریز پیدش گرفته بمیرزا شاہ حسین پیوستند - و تربیت دلخواہ یافته قصبہات ملتانرا مسخر میرزا ساختند - و بقیہ امرای لنگاہ ویران شدہ روانہ ملتان گشتند - و آنجا پسر سلطان محمود را کہ در سن صبی بود سلطان حسین خطاب دادہ سکہ و خطبہ بقام او خواندند - اگرچہ اسم سلطنت بر او اطلاق کردند - اما شیخ شجاع الملک بخاری کہ داماد سلطان محمود میشد - اسم وزارت بر خود نہادہ مهمات را از پیش گرفت - و آن مرد بی تجربہ تا آنکہ ذخیرہ یکماہہ در حصار ملتان داشت - قرار حصار داری بخود داد - و میرزا شاہ حسین فوت سلطان محمود را واسطہ فتح ملتان دانستہ اصلا فرصت نداد - و جلو ریز آمدہ حصار را محاصرہ کرد - چون مدت محاصرہ بچند روز کشید - اہل قلعہ از سپاہی و رعایا از گرسنگی در قلق و اضطراب افتادند - و نزد شیخ شجاع الملک کہ عمدہ خرابی ولایت ملتان ازو بود آمدند و گفتند کہ ہنوز اسپان ما از کار نیفتادہ و خود نیز بقدر قوتی داریم - مناسب آنست کہ تقسیم افواج نمودہ متوجہ کارزار شویم -

(۱) در تاریخ فرشتہ لنگر خان مرقوم است ۱۲ مصحح *

که منظور نظر استحضار مولانا شوند - اعلام فرمایند - تا در سلک خدمتگاران ایشان در آید - مولانا جواب گفته فرستاد که مَعَاذَ اللَّهِ آدمی هرگز نظر بد بکنیزان دوستان خود نمیکند و کرده باشد - مَعَ هَذَا عمر و سال فقیر این تقاضا نمیکند - چون خادم مولانا عزیز الله نزد جام آمده پیغام گذاری نمود - جام گفت مرا ازین پیغام اطلاعی نیست - مولانا مفعول و خجل شده گفت گردن آن شخص شکسته باد که این عمل ازو بوقوع آمده - بی آنکه جام را ملاقات نماید - راه خانه خود پیش گرفت - و تا بجام خبر رسیدن مولانا از سرحد ولایت او گذشته بود - آخر الامر چنان شد که بر زبان مولانا گذشته بود - بعد از آنکه شیخ جلال الدین از خدمت سلطان سکندر برگشته بشور آمد - شبی از بام پایش خطا کرد - و بسر آمده گردنش شکست *

چون حضرت فردوس مکانی محمد بابر بادشاه غازی در سنه ثلاثین و تسعمائه ولایت پنجاب را متصرف گشت - و عازم دهلی شد - منشوری بمیرزا شاه حسین ارغون حاکم نته فرستاد که ملتان و آنحدود باو مرحمت شده - میرزا شاه حسین ارغون از نواحی قلعه بهکر از دریا عبور نموده - صرصر قهر آهی وزیدن گرفت - و سیلاب بی نیازی جاری گشت - سلطان محمود از استماع این خبر بر خود لرزیده سپاه را جمع نموده دو منزل از شهر ملتان برآمده شیخ بهاء الدین قریشی را که سجاده نشین شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره بود - بطریق رسالت نزد میرزا شاه حسین فرستاد - و مولانا بهلول را که در حسن عبارت و ادای مقاصد وحید دهر و یگانه عصر بود - ردیف شیخ بهاء الدین ساخت - چون بلشکر میرزا شاه حسین رسیدند - میرزا بعزت و احترام پیش آمد - بعد از ادای رسالت میرزا در جواب گفته نه آمدن من بواسطه تربیت سلطان و زیارت شیخ بهاء الدین ذکریا است - مولانا بهلول گفتند چه شود که تربیت سلطان بطور تربیت اویس قرنی

سوی بملتان آمد - اول کسی که مذهب شیعه را در ملتان رواج داد
میر شهاد بود - چون میر سهراب دوداهی در پیش لنگهان عزت تمام
داشت میر جاکراند آنجا نتوانست بود - و التجا بجام بایزید آورد - چون
قبیله جام بایزید بسیار بعزت پیش آمده پارهٔ ولایت از خود که در وجه
خالصه مقور کرده بود - بمیر جاکر و فرزندان او داد - و این جام بایزید مرد
محسن کریم بالذات در مقصد حال علما و صلحا و رعایت ایشان مجبول
بوده - و چنین گویند که در ایام مخالفت وظایف و ادرات علما و صلحا را
در کشتیا انداخته از شور بملتان میفرستاد - و از بس که احسان نسبت
باکابر ملتان پی در پی میرسید - اکثر مردم بزرگ وطن را گذاشته توطن شور
اختیار نمودند - و جمعی را بخواهش تمام طلبیده از آنجمله ملا عزیز الله
که شاگرد نامی ملا فتح الله بود به نیاز استدعا نمود - چون مولانا عزیز الله
قریب بشور رسید - باعزاز تمام او را بشهر در آورده بتکلیف تمام بحرم سرای
خود برد و بخدمتگاران فرمود که آب بر دست مولانا ریختند - و گفت آن
آب بجهت تیمن و تبرک در چار گوشهٔ خانه او ریختند - و از شیخ
جلال الدین وکیل جام بایزید حکایتی عجیب منقول است اگرچه در
طلب دخلی ندارد - اما بجهت عبرت و ایقاز از نوم غفلت
رقم میشود *

حکایت میکند که چون حضرت مولانا عزیز الله بشور آمد - و از
جام بایزید احترام و اعزاز بیش از وصف یافت - و مولانا را بحرم سرای
خود برده کنیزان را بدستوری که ذکر رفت فرمود که خدمت مولانا کردند -
شیخ جلال الدین قریشی شخصی را بخدمت مولانا فرستاد و پیغام داد -
که جام دعا میبرم و میگویند که غرض از احضار کنیزان و خدمتگاران
در پیش مولانا آن بود - که چون مولانا مجبور تشریف آورده اند - هر کدام

نامزد کرد - چون افواج قرین یکدیگر رسید - جام بایزید برگشته بایستاد - و از طرفین جوانان کار آمدنی جدا شده قردهاے مردافه نمودند - آخر جام بایزید آنجماعت را شکست داده راه شور پیش گرفت - و چون بشور رسید خطبه بقام سلطان سکندر بن بهلول خوانده تمام ماجرا را داخل عریضه نموده بخدمت سلطان سکندر فرستاد - و سلطان سکندر فرمان استمالت و خلعت بجام بایزید فرستاده فرمان دیگر بدولت خان لودی که حاکم پنجاب بود فوشت که چون جام بایزید القجا بما آورده و خطبه بقام ما خوانده باید که از احوال او خبردار بوده خود را از امداد و اعانت او معاف ندارند - و هرگاه او را بکومک حاجت شود خود بکومک او بروند - بعد از چند روز سلطان محمود لشکر خود را جمع ساخته متوجه شور گشت - و جام بایزید و عالم خان باتفاق مردم خود از شور برآمده ده کوه استقبال نمود - و آب راوی را بروی خود داده فرود آمد - و خطی بدولت خان لودی فرستاده حقیقت ماجرا اعلام نمود - هفوز میان جام بایزید و سلطان محمود جنگ قایم بود که دولت خان لودی با عساکر پنجاب بکومک جام رسید - و مردم معتبر بخدمت سلطان محمود فرستاده طرح صلح درمیان افداخت - و آخر الامر بسعی دولت خان مصالحه براین قرار یافت که آب راوی حد باشد - و هیچ کدام از حد خود تجاوز ننمایند - و دولت خان لودی سلطان محمود را بملتان فرستاده جام بایزید را بشور رسانید - و خود بلاهور آمد - باوجودی که مثل دولت خان مردی درمیانه مصالحه در آمده بود - کار صلح چندان استقامت نیافت - در خلال این احوال میر جاکراند^(۱) با دو پسر خود میر آهدهاد و میر شهداد از جانب

(۱) در تاریخ فرشته می نویسد که در خلال این احوال میر عماد کرویتری

با دو پسر خود میرزا شهید و میر شهداد از جانب سولی بملتان آمدند ۱۲ مصحح *

و سیرت از اقران خود ممتاز - اتفاقاً عالم خان روزی بسلام سلطان آمد - یکی از مجلسیان ازو پرسید که از فلان مقدم و فلان کارکن چه تقصیر واقع شده بود که جام بایزید موی سر او را تراشیده او را اهانت رسانید - انصاف و عدالت آنست که در عوض - موی سر ترا بقراشند - چون این قسم سخندان بگوش عالم خان نویسنده بود - اعراضی شده گفت - مردک ترا میرسد که در مجلس سلطان بمن اینچنین حرف زنی - هنوز این سخن بآخر نرسیده بود که دوازده کس از اطراف و جوانب در آمده بعالم خان در آویختند - و بار اول کاری که ساختند آن بود که دستار از سر عالم خان برداشتند - و مشتم و لکد بی محابا حواله می کردند - عالم خان بهزار محنت خنجر از غلاف برآورده دست بالا کرد - اتفاقاً چون سلطان بر سر آن مردم که تلاش میکردند تفرج میکرد - نوک خنجر به پیشانی سلطان رسید - فریاد کفان بر زمین افتاد - خون بسیار از جواحت او روان گشت - جمعی که بعالم خان در آویخته بودند - دست ازو باز داشته متوجه سلطان شدند - عالم خان فرصت یافته از واهمه راه گریز پیش گرفت - چون بدروازه رسید که قفل داشت - بقوت هرچه تمامتر تخته در را شکسته بدر رفت - و فوطه از میان نوکر خود گرفته بر سر بست و رو برآه نهاد - چون بخدمت جام بایزید رسید و ماجرا تقریر کرد - گفت ای فرزند حرکتی از تو بوجود آمد که باعث شرمندگی دو جهانی گشت - و حالا چون علاج پذیر نیست - بخدمت استعجال بشور برو - و تمام لشکر را بسرعت بفرست که نا سلطان محمود لشکر خود را فراهم نیاورده من توأم مردم را بشور برسانم - و جام بایزید همان ساعت عالم خانرا رخصت شور داد - چون لشکرش از شور رسید - جام بایزید طبل کوچ نواخته متوجه شور گشت - و سلطان محمود بعد از اهتمام استماع این خبر جمعی از امرا را برسم تعاقب

فیروز را برادر سلطان محمود گفته - در واقع سلطان محمود پسر سلطان فیروز
ست - و جلوس او بعد از جلوس سلطان فیروز و سلطان حسین بوده *

ذکر سلطان محمود بن سلطان فیروز

چون سلطان حسین بمرض در گذشت - روز دیگر که روز دوشنبه
بیست و هفتم شهر صفر باشد جام بایزید باتفاق اکبر و امرا و اشراف
بموجب وصیت سلطان حسین محمود خان را بحکومت نشانده - چون
خرد سال بود ابدال پرست شد - و اجلاف و اوباش را گرد آورده اوقاتش
باستهزا و تمسخر میگذشت - و اکبر و اشراف ازین رهگذر از خدمت
و صحبت او پا کشیدند - و چون اوباش و اجلاف را در مزاج او تصرف
تمام بهم رسید - همگی همت را بر انحراف طبع سلطان بجام بایزید
گماشتند - و از برای حصول مطالب خود قصها بستند - جام بایزید
از این سخنان از خانه خود که بر کفار آب چناب در یک فرسخی ملتان
ساخته بود بشهر نمی آمد - و به پرداختن مهمات ملکی در آنجا بسر
می برد - و اوقات بَلَطَائِفُ الْحِیَلِ میگذرانید - در خلال این احوال
روزی جام بایزید مقدمان بعضی قصابات را بجهت تحصیل مال و معاملات
دیگر طلبیده بود - چون تمرد و زیادتی بعضی از ایشان ظاهر شد - تراشیدن
موی سر ایشان حکم کرد - بدگویان و غمازان رفته بسطان محمود گفتند -
که جام بایزید در سیاست و اهانت رسانیدن خدمتگاران خاصه شروع کرده
و خود بدیوان حاضر نمیشود - و پسر خود عالم خان را میفرستد - صلاح
دولت در آفت که عالم خان را اهانت و آزاری در مجلس باید رسانید -
تا باعث نقض و کسر حالت و شان جام بایزید شود - و در نظر مردم
خوار و سبک گردند - و این عالم خان جوانی بود قابل و در حسن صورت

عماد الملک در اندک زمانی بانتهام خون پسر او را زهر داده فارغ شد -
 چون این مصیبت در آخر عمر بر سلطان حسین واقع شد - عزان صبر
 بدست جزع و فزع داد و بزاری میگریست - لا علاج بجهت انتقام گرفتن
 و ضبط ملک باز خطبه بنام خود خوانده - محمود خان بن سلطان فیروز را
 ولیعهد گردانید - و بدستور قدیم مهمات ملکی و شغل وزارت را بعماد الملک
 گذاشت - و اصلاً اظهار رنجش و کلفت از زهر دادن پسر ازو نکرد - بعد از
 چند روز جام بایزید را در خلوت طلبیده گفت - که تو خال وی میشوی -
 و از درد دل ما خبر داری - تدبیری باید کرد که انتقام خود ازین نمکحرام
 بگیریم - جام بایزید بخواهش تمام قبول این امر نموده رخصت
 انصراف یافت - و شب بمنادی گفت تا در لشکر او ندا کنند که سلطان
 از ما سان واجب طلبیده - علی الصباح جمیع سپاهیان مسلح شده بدربار
 حاضر شوند - چون صبح شد جام بایزید با مردم خود مسلح و مستعد شده
 بدربار آمدند - و خبر بسلطان رسید - بعماد الملک فرمود تا رفته سان واجب
 از جام بایزید و ملازمان او بگیرد - چون بجهت طلب سان واجب حاضر شد -
 فی الفور مردم جام هجوم آورده عماد الملک را در زنجیر کشیدند -
 سلطان حسین همان لحظه مهم وزارت را بجام بایزید باز گذاشته اتالیقی
 محمود خان بن سلطان فیروز را نیز اضافه شغل وزارت نمود - بعد از چند
 روز سلطان حسین در گذشت - فوتش در روز یکشنبه بیست و ششم ماه
 صفر سنه ثمان و تسعمائه و بقول اربع و تسعمائه بوده - مدت حکومتش
 بقول سی و چهار سال و بقول سی سال * نظام الدین احمد بخشی
 درین مقام آورده که از قلم مولف بهادر شاهي درین مقام دو سه سهو صادر
 شده - یکی آنکه سلطان محمود را پسر سلطان حسین گفته و دیگر آنکه
 جلوس سلطان فیروز را بعد از محمود خان نوشته - و دیگر آنکه سلطان

دارند - و هم چنین از طبقه بخاریه چند کس در اچه و ملتان موجودند - که از کمالات ظاهری و باطنی بخدمت حاجی عبد الوهاب شرف دارند - و از طبقه علما و فضلا مثل ملا فتح الله شاگرد^(۱) مولانا عزیز الله از خاک ملتان مخلوق شده اند - اگر مملکت هندوستان بوجود این عزیزان افتخار نماید میساید - چون عماد الملک این سخنان بعرض رسانید - قبض خاطر سلطان به بسط مبدل شد - چون سلطان حسین را کبر سن دریافت - پسر بزرگ خود را که فیروز خان نام داشت بسلطنت برداشته سلطان فیروز شاه خطابش داد - و خطبه بنام او خواندند - و خود بطاعت و عبادت مشغول گشت - و شغل وزارت بعماد الملک بوبک مسلم داشت *

ذکر فیروز شاه بن حسین شاه لنکا

چون سلطان فیروز خان بی تجربه بود - و قوت غضبی بر سایر قوای او حاکم و مسلط و مع هذا از جود و سخاوت بهره نداشت - و دایم بر بلال ولد عماد الملک که بسخاوت و فضیلت و کمالات آراسته بود حسد می برد - و نوبتی یکی از غلامان بادشاهی گفته بود که بلال اموال بادشاهی را متصرف گشته سرفتنه انگیزی دارد و میخواهد که متصدی امر سلطنت گردد - مصلحت آنست که پیش از فتنه علاج فساد او باید کرد - آن غلام بی عاقبت متصدی قتل بلال شده منتظر فرصت می بود - اتفاقاً روزی بلال بسیر رفته بود - بعد از نماز شام که بشهر می آمد آن غلام از کمیگاه تیری بر سیف بلال زد که از پشتش بگذشت - و همان جا جان بجانان سپرد -

(۱) در طبقات اکبری و تاریخ فرشته مولانا فتح الله و شاگرد او مولانا عزیز الله مرقوم است و نیز از صفحه ۲۷۹ معلوم می شود که مولانا عزیز الله شاگرد مولانا فتح الله بود ۱۲ مصحح *

مظفر میفرستاد - باو گفت که هنگام مراجعت از سلطان مرخص شده سیر منازل سلطانی نماید - غرض سلطان حسین این بود که قصری مشابه قصر سلاطین گجرات در ملتان بسازد - القصه قاضی بعد از ادای رسالت هنگام معاودت استدعای سیر منازل سلطان گجرات نمود - سلطان مظفر خادمی را بقاضی همراه نمود - و قاضی را بتفصیل سیر آن عمارات عالی فرمود - چون قاضی معتمد از گجرات بملتان رسید - خواست که شمه از اوصاف و خوبیهای منازل سلاطین گجرات عرض نماید - دید که زبان بیان از تعریف و توصیف آنجا لال است - بر زبان راند که اگر معصول تمام مملکت ملتان خرج یکی از آن منازل شود - معلوم نیست که باتمام رسد - سلطان حسین از استماع این خبر و این سخن معزور گشت - عماد الملک بوبک^(۱) که وزیر سلطان حسین بود بقدم جرأت پیش آمد - بعرض رسانید که بقای ملک سلطان بقیام قیامت مقرون باد - سبب حزن و الم چیست - سلطان حسین گفت که لفظ بادشاهی بر من اطلاق کرده اند - و از معنی بادشاهی محروم و باوجود آن حشر من روز قیامت با بادشاهان خواهد بود - عماد الملک گفت که نباید که خاطر بادشاه ازین رهگذر مکدر میشد - زیرا که حق سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى هر مملکت را بفضیلتی مخصوص ساخته که آن از مملکت دیگر عزیز و محترم است - و مملکت گجرات و دکن و مالوه و بنگاله اگرچه زر خیز است - اسباب نفعم آنجا بوجه احسن میسر نیست - فاما مملکت ملتان مرد خیز است - چه بزرگان ملتان هر جا رفتند معزز و مکرمند و اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که از طَبَقَةُ عَلِيَّةٍ شَيْخُ الْاِسْلَام شیخ بهاء الدین ذکریا قُدَسِ سِرِّهِ چند کس در ملتان حاضرند که در جمیع کمالات بر شیخ یوسف قریش که سلطان بهلول به پسرش دختر داده و چه مقدار عزتش نگاه میدارد ترجیح

جام بایزید و جام ابراهیم که هر دو برادر حقیقی بودند گرفت - جام بایزید و جام ابراهیم از جام نذده رنجیده متوسل بسطان حسین شدند - و او ولایت شور بجام بایزید و ولایت اچه بجام ابراهیم مقرر داشت - و هر دو را رخصت جایگیر نمود - چون جام بایزید از فضایل علمی بی نصیب نبود - دایم باهل فضل صحبت میداشت - و با این طبقه معشور بود - و دران نواحی هرجا فاضل می شنید - چندان تفقد احوال او میکرد که اوبی اختیار بصحبت جام بایزید میرسید - و ازو منتفع میشد - و چنین گویند که صحبت جام باهل فضل بمرتبه بود که شیخ جمال الدین قریشی که از فرزندان شیخ حاکم قریشی بود - و در خراسان اقسام علوم تحصیل نموده بود - باوجود که از نور باصرة عاری بود - به تکلیف تمام شغل وزارت داد - و جمیع مهمات باو رجوع کرد - و خود بصحبت ارباب فضل و استعداد مشغولی داشت - و بنوعی اوامر و نواحی الهی را گردن نهاده بود - که وقتی در شور اتفاقا در عمارت خرابه گنجی پدید آمد - دست تصرف از آن باز داشته تمام بخدمت سلطان حسین فرستاد - و این مقدمه باعث اعتماد و اعتقاد بار شد - چون سلطان بهلول درگذشت - و فرمان فرمائی بسطان سکندر رسید - سلطان برسم تعزیت و عزا پرستی رسولان با تحف و هدایا و مکتایب ارسال داشت و طریقه آشنائی و دوستی انداخت - چون خداپرستی بر سکندر غالب بود بصلح راضی گشته عهدنامهها نوشتند که در متمادی عمر طریقه اتحاد وفاق مسلوک باشد - و عهدنامهها را بمهر سلاطین و اکابر رسانیدند - بعد از اتمام عهدنامهها سلطان سکندر رسولانرا خلعت داده رخصت مراجعت نمود - گویند که چون سلطان حسین بسطان مظفر حاکم گجرات طریقه مراسلت مسلوک میداشت - در وقتی که قاضی محمد نام شخصی را که بغضایل و کمالات آراسته بود - بهکمایت نزد سلطان

تیر بیکبار از خانه کمان بدر جست - در فوج دشمن تذبذب و اضطراب عظیم پدید آمد - و در مرتبه دوم متفوق شدند - و در مرتبه سیوم رو بصرای گریز نهادند - و بطوری هول در دل دشمن جای گرفته بود که چون در زمان گریختن بقلعه شور رسیدند - اصلا التفات بقلعه نکردند و تا قصبه جینوت عنان مراکب باز نگرفتند - ازین شکست لشکر ملتان را سامان و جمعیت تمام بهم رسید - و چون باریک‌شاه و قاتار خان بقلعه جینوت رسیدند - ملازمان سلطان حسین را با سه صد نفر دیگر از قلعه بر آورده علف شمشیر کردند - سلطان حسین این شکست را فوز عظیم دانسته اراده استخلاص جینوت بنخاطر خود راه نداد - و در همین ایام ملک سهراب دوداهی که پدر اسمعیل خان و فتح خان باشد - با قوم و قبیله خود از نواحی کیچ و مکران بخدمت سلطان حسین پیوستند - سلطان حسین قدوم ملک سهراب را بر خود مبارک دانسته از قاعه کوت کرور تا قلعه دهنکوت تمام ولایت بملک سهراب و اقوام او جاگیر کرد - و از استماع این خبر جمعی از بلوچستان بملازمت سلطان حسین آمدند - و روز بروز کار او رونق گرفت - سلطان بقیه ولایتی که بر کنار سند معمور و آباد داشت به بلوچان داد - و از سیت پور تا دهنکوت به بلوچان داد - و همدین ایام جام بایزید و جام ابراهیم که بزرگ قبیله سهپته بودند از جام نده که حاکم سنده بود آزاده شده بسلطان پیوستند - و تفصیل این اجمال آنست که ولایتی که ما بین بکر و تنه واقع است - اکثر آن محال بقوم سهپته که خود را از اولاد جمشید میدانند تعلق داشت - و چون قوم سهپته بشجاعت و سپاهگری از دیگر قبایل ممتاز بودند جام نده که از قوم سهپته بود و خود را از اولاد جمشید میدانست دایم از طایفه سهپته خایف بود - اتفاقا میان سرداران سهپته نزاعی بهم رسید - جام نده این مقدمه را فوزی عظیم شمرده جانب مخالفان

در نزد سلطان بهلول اظهار ظلم و ستم او میکرد - درین هنگام که سلطان حسین بقلعه دهکوت رفته بود - سلطان بهلول فرصت غنیمت دانسته باریکشاه پسر خود را که احوالش در طبقه دهلی و چونپور مذکور است بقصد تسخیر ملتان رخصت نمود - قاتار خان لودهی را با لشکر پنجاب بکومک باریکشاه نامزد کرد - ایشان بملتان رفتند - اتفاقاً در آن ایام برادر سلطان حسین که حاکم قلعه کوت‌کرور بود و خود را سلطان شهاب‌الدین نامیده بغی ورزید - سلطان حسین حاکم قلعه تسکین‌فتنه کوت‌کرور را مقدم دانسته بجناح تعجیل خود را بآنجا رسانید - و سلطان شهاب‌الدین را زنده بدست آورده زنجیر در پای او نهاده متوجه ملتان گشت - درین اثنا خبر آوردند که باریکشاه و قاتارخان در سواد ملتان قریب بمصلای عید که در جانب شمال شهرست فرود آمدند - و به تهیه اسباب قلعه‌گیری و حصار کشائی مشغولند - سلطان حسین شب‌اشب از دریای سند گذشته آخر شب بقلعه ملتان در آمد - و همان ساعت تمام سپاه خود را جمع نموده در میان آورد که از جمیع سپاه شمشیر زدن توقع نمی‌باشد که کثرت عیال و متعلقان دامن‌گیر ایشان باشد - و آن جماعت اگرچه بمصلحت شمشیر زدن بکار نمی‌آیند - امّا بمصالح دیگر مثل حصار داری و تکثیر لشکر و امثال آن بکار می‌آیند - بعد این مقدمه گفت هر که بی‌تکلف شمشیر خواهد زد صبح از شهر بیرون رود و بقیه لشکر بحصار داری مشغول شود - ده^(۱) هزار کس از سواره و پیاده خود را بجنگ قرار دادند - و چون اعلام صبح از افق مشرق طالع شد - طبل جفگ نواخته از شهر بیرون رفت - و سپاه آب را پیدش روی خود داده فرمود تا سواران همه پیاده شوند - و اول مرتبه خود پیاده شده حکم کرد که تمام سپاه باتفاق سه عدد تیر بر دشمن حواله کنند - چون بار اول دوازده هزار

(۱) در تاریخ فرشته دوازده هزار نوشته ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان حسین ولد سلطان قطب الدین لنگاه

چون سلطان قطب الدین حیات مستعار بمالک حقیقی سپرد - بعد از ادای لوازم تعزیه امرا و ارکان دولت سلطان قطب الدین پسر بزرگ او را سلطان حسین خطاب داده در ملتان و نواحی آن خطبه بنام او خواندند - و او بغایت قابل و مستعد بود - در ایام دولت او پایه علم و فضیلت بنا شد - و علما و فضلا تربیت یافتند - و در عفووان دولت متوجه تسخیر قلعه شور گردید - و گویند که در آن زمان قلعه شور در تصرف غازی خان و سیدو خان بود - چون غازیخان شنید که سلطان حسین بعزم این دیار عازم گشته سامان خود نموده از قلعه بر آمده ده کروه پیش رفته بسطان حسین جنگ کرد - و داد مردی و مردانگی داد - و از معرکه قتال رو بمیدان گریز نهاد - و بشور نا رسیده متوجه بهره گشت - و عیال و سپاهی غازیخان که در قلعه شور بود باسباب حصار داری پرداخته قلعه را مضبوط ساختند - و منتظر وصول کومک از جانب بهره و جینوت و خوشاب که در تصرف سیدو خان بود می بودند - چون از آمدن کومک مایوس گشتند امان طلبیده قلعه را سپردند - و متوجه بهره گشتند - و سلطان حسین چند روز در شور بجهت مهمات ملکی توقف نموده عازم قصبه جینوت گردید - ملک ماجهی کوهنر که از قبل سیدو خان داروغه آنجا بود روزی چند بجهت ناموس خود محکمت محاصره بخود قرار داده امان خواست - و قلعه جینوت را سپرده به بهره رفت - و سلطان حسین سرانجام سرحد نموده بملتان مراجعت نمود - بعد از چند روز توقف ملتان بصوب کونکر^(۱) سواری کرد - و آن نواحی تا حدود قلعه دهنکوت بتصرف خود در آورد - چون شیخ یوسف انثر اوقات

بارادۀ سلطنت و تاجداري برخواسته اقوام و ملازمان معتمد خود را بخواست و نگهباني چهار دروازۀ ملتان تعيين نمود تا نگذارند که احدی از قلعهٔ بازک آید - آنگاه خود بخلوت سرای شیخ درآمده - شیخ را که سجاده نشيني کار او و بر تخت سلطنت برآمده بود دستگیر کرد - و مدت حکومت شیخ از کار دنیای عاري قریب بدو سال بود *

ذکر سلطان قطب الدین لنگاه

چون رای سهره شیخ را بدست آورد - خطبه و سکه بغام خود کرده ملقب بسطان قطب الدین لنگاه گشت - چون اهل ملتان اوامر و نواهي او را گردن نهانند - شیخ یوسف را از دروازۀ که بسمت شمال و قریب مزار مورد الانوار شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا واقع است بر آورده رخصت دهلي نمود - و فرمود تا آن دروازه را بخشمت پخته چیدند - و چنین گویند که تا الیوم که سنه ست و عشوین و الف هجری باشد آن دروازه مسدود است و لوای حکومت بر افراخته بکار فرمان روائی پرداخت - چون شیخ یوسف بدهلي رسید - سلطان بهلول بکمال اعزاز و احترام پیش آمده دختر خود را در سلک ازدواج پسر شیخ یوسف که عبد الله نام داشت و مشهور بشاه عبد الله است کشید - و دایم شیخ را بوعده مستظهر و مسرور خاطر میداشت و سلطان قطب الدین در بلاد ملتان مطلق العنان حکومت میکرد تا آنکه بعد از مدتی در سنه اربع و سبعین و ثمانمائۀ سلطان قطب الدین اجابت حق نمود - و مدت شانزده سال حکومت او امتداد یافت *

حضرت شیخ متوجه تربیت لنگاه شود - و ما را از لشکریان خود داند - هر مهمی که پیش آید در جانشیاری تقصیر نخواهد رفت - و الحال بجهت استحکام این قول و داعیه خدمتگاری دختر خود را بشیخ میدهم - شیخ را این سخن پسندیده افتاده دختر را سهره را بعقد خود در آورد - و او گاهی بجهت دیدن صبیّه خود از قصبه سیوی بملتان می آمد - و تحف لایقه بحضرت شیخ می آورد - و شیخ از غایت دنیاداری و حزم و پیش بینی بودن رای و منزل گرفتن در ملتان قبول نمی کرد - و رای نیز در بیرون شهر منزل گرفته خود تنها بدیدن شیخ می آمد - نوبتی جمیع مردم خود را گرد کرده و بملتان نهاد - خواست که بحیله و تدبیر شیخ را بدست آرد و حاکم ملتان شود - چون بحوالی شهر رسید - بشیخ پیغام فرستاد که جمیع طایفه لنگاه را جمع آورده ام که از نظر شیخ بگذرانم - تا ملاحظه جمعیت من نموده خدمات بفرمایند - شیخ یوسف که مرد ساده لوح و درویش غافل نهاد از کار ملک داری بی بهره بود - تفقذات نسبت برای نموده - رای بعد از نمودن سان واجب شبی با یک خدمتگار بملاقات دختر آمد - و بخدمتگار قرار داده بود که در زاویه خانه بزغاله را بکار رسانند - و خون او را گرم در پیاله کرده بیارد - چون خدمتگار خون حاضر ساخت - رای سهره کاسه خون در کشید - و بعد از زمانه از روی مکر و فریب فرباد بر آورد که شکم درد میکند - و در جزع و فزع مبالغه می نمود - قریب به نصف شب وکلای شیخ یوسف را بجهت وصیت حاضر ساخت - و در حضور آن جماعت استفراغ دمو می نمود - و در اثفای وصیت و این حال خویشان و اقربای خود را که در بیرون شهر بودند بجهت وداع طلبید - چون وکلای شیخ یوسف رای را بآن حال دیدند - در درون آمدن اقوام او مانعت نه نمودند - چون اقوام خود را بشهر در آورد - از بستر بیماری

فیروز مدت سلطنت او معلوم نیست - و ازین تفصیل سلطنت سلطان فیروز یکسال معلوم میگردد و ^{بسم الله} الله أعلم *

ذکر شیخ یوسف

چون در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه نوبت سلطنت و فرمان روائی دهلی بسطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارکشاه بن جعفر^(۱) خان رسید - و امر سلطنت و مهم حکومت معطل ماند - و در ممالک هند ملوک الطوائف شد - ولایت ملتان بجهت دست انداز لشکر مغل از حاکم خالی ماند - چون بزرگی طبقه عالیّه شیخ الطریقت شیخ بهاءالدین ذکریای ملتانی قدس سره در قلوب سکنه ملتان و جمهور زمینداران قرار گرفته بود - اهالی و اشراف و جمهور سکنه و عموم متوطنه آن حدود شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه و حراست و مجاورت روضه رضیه شیخ بهاءالدین ذکریا باو متعلق بود بسلطنت برداشتند - بر منابر ملتان واچه و بعضی قصبات خطبه بنام او خواندند - او نیز متصدی امر ایالت و سلطنت گردیده در ازدیاد لشکر و جمعیت و تسخیر قلوب زمینداران و رعایا و سپاهی کوشید - و مهمات ملکی را رونقی تمام داد - اتفاقاً روزی رای سهره که سردار جماعت لنگاه بود و قصبه سیوی^(۲) آنحدود داشت - بشیخ یوسف پیغام داد که اَبَا عَنْ جَدِّ مَا را نسبت بسلسله ایشان بوده - و الحال مملکت دهلی از فتنه و آشوبی خالی نیست - و ملک بهلول لودی آن ملک را متصرف شده دم استقلال میزند - اگر

(۱) در تاریخ فرشته خضر خان می نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سوی مرقوم است ۱۲ مصحح *

قصاید در تهذیب این فتح و توصیف آب و هوای کشمیر دل پذیر فرمودند -
از آنجمله مولانا عرفی قصیده فرموده اند که این مطلع آنست *

هر سوخته جانی که بشمیر در آید

گر مرغ بباست که با بال و پر آید

و حکومت کشمیر را بدستور سابق بمیرزا یوسف عزایت ذممه بخاریج ششم
شهر صفر سنه مذکور مراجعت نمودند - و از آن تاریخ تا حال که هزار و بیست
و پنج هجری بوده باشد در تحت تصرف اولیای دولت قاهره این سلسله
ابد پیوند ست *

(ذکر فرمان ر وایان مملکت ملتان دلیستان)

حکام ملک ستان ولایت ملتان و آن حدود پنج قرن - مدت ملکشان
هشتاد سال - ابتدا از سنه اثنیین و خمسین و ثمانمائک تا سنه اثنیین
و ثلثین و تسعمائک بوده باشد نوشته اند - و پوشیده نیست که احوال ممالک
ملتان از ابتدای ظهور اسلام که بسعی محمد قاسم در زمان حجاج بن
یوسف در تواریخ نوشته اند و سلطان محمود غزنوی که از تصرف ملاحده
برون آورد مدتها در تصرف اولاد او ماند - و چون حکومت غزنویان ضعیف
شد بلاد ملتان باز بتصرف قرامطه در آمد - و از آن زمان که بتصرف
معز الدین محمد سام در آمد تا سنه سبع و اربعین و ثمانمائک در قبض
سلاطین دهلی بود - و از سنه مذکور که در هندوستان ملوک طوایف بهم
رسید - حاکم ملتان دم استقلال زدن گرفت - و ملتان از تصرف بادشاهان دهلی
بدر رفت - و چند کس از پی هم حکومت کردند برین تفصیل - شیخ
ابو یوسف قریب در سال - سلطان قطب الدین شانزده سال - سلطان
حسین سی و چهار سال - سلطان محمود بیست و هفت سال - سلطان

ابراهیم و نقیب ترکمان و دیگر امرا و جماعه بدخشانی تعیین فرمودند - چون لشکر منصور پنج شش گروهی طی نمودند - جمعی از مردم کشمیر و ملازمان یادگار در کتل کسریدل سر راه برایشان گرفته - جنگ عظیم واقع شد - متابعان یادگار تاب مقاومت نیاورده فراری شدند - و یادگار خود نیز تا هیرپوره آمده روی بمقابله آورد که از قضای الهی پاره از شب گذشته جمعی از ملازمان میرزا یوسف خان که برخی ترکمان و بعضی افغان بودند - بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند - و بعد از سه روز سر او را بدرگاه خلیفه الهی آوردند - و از غرایب امور آنکه در روزی که خلیفه الهی اراده سیر کشمیر نموده بود - و از آب لاهور عبور نموده متوجه بود - یادگار در کشمیر لوامی بغی و طغیان برافراشته بود - و سکه و خطبه کشمیر بنام خود کرده بود - و غنی بیگ همدانی که از مخصوصان او بود در روز جلوس او بر تخت سلطنت کشمیر این رباعی بجهت او گفته بود * رباعی *

بر تخت مراد می نشینی بنشین

خوش خرم و شاد می نشینی بنشین

دولت بکنار می نشانی بنشان

بر جای قباد می نشینی بنشین

و بعد از فتح کشمیر در برهانپور ازین جهت حسب الامر خلیفه الهی بقتل رسید و در احوال غنی بیگ این مقدمه مفصل ثبت است - و در همان روز که خبر بغی او رسید - بر زبان الهام بیان خلیفه الهی گذشت که معامله یادگار بچهل روز نمیرسد - اتفاقاً روز چهارم یادگار بقتل رسید و خلیفه الهی بغیروزی و اقبال بکشمیر در آمد - و این واقعه در سنه الف روی داد و خلیفه الهی در سنه احدی و الف کشمیر را رشک بهشت غفور سرشت گردانید - و بیست و هشت روز دران سرزمین بعیش و عشرت گذرانید و شعرا

و بکوهستان در آمد - محمد قاسم شهر سري نگر را که دار السلطنت کشمير است متصرف شد - و حقيقت فتح بپايه سرير خلافت مصير عرضه داشت نمود - و خود را و امرائی که باين خدمت نامزد بودند مورد الطاف بادشاهي گردانيد - يعقوب بار ديگر جمعيت نموده آمده بمحمد قاسم خان جنگ کرد و شکست يافت - و مرتبه ديگر شببيخون آورد و کاری نساخت - و در کوهها و جنگلها بسر مي برد - و لشکر منصور در پيروي و بدست آوردن او بودند - و کار بجائی رسيد که گرفتار شود - عاقبت از در عجز در آمده محمد قاسم خان را ملازمت نمود - و در سلک امرای بادشاهي منظم گرديد و از جمله دولتخواهان شد - و ملک کشمير صافي گشت - و بالکليه در تصرف اوليای دولت فاعره در آمد - و بعد از اين قضيه که در کشمير واقع شد اين بود که چون حکومت کشمير حسب الحکم خليفه آبي بسيادت و نقابت دستگاه ميرزا يوسف خان مشهدي تعلق گرفت - و ميرزا يادگار نام برادر زاده خود را در کشمير حاکم کرده خود بملازمت خليفه آبي آمده بود - ميرزای مومنی اليه از کمال شجاعت و دلوري که داشت خيالات فاسد در خاطر خود جای داد - اهل کشمير که بر داعيه او اطلاع حاصل نمودند - جمعی از اهل فساد مثل عادل خان بيگي و ديگران با او همداستان شده بغی ورزيد و يادگار نام سلطنت بر خود نهاده ملک کشمير را متصرف گشت - و قاضي علي ديوان آنجا و حسن بيگ شيخ عمري تحصيلدار وجوهات آن ملک - جمعيت نموده با يادگار جنگ کردند - قاضي علي بقتل رسيد - و حسن بيگ فرار را غنيمت دانسته نيم جاني از توههای کشمير بتگ پای بدر آورد و براجوري رسيد - چون اين خبر بخليفه آبي رسيد - شيخ فرود بخشي را باجمعی از امرای نامي مثل عبد الرحيم لکهنوي و مير مراد و خواجگي فتح الله و شيخ کبير و شيخ

حضرت را رخصت نمود - بندگان حضرت میرزا شاهرخ و شاه قلی و راجه بهگوانداس را برسر کشمیر تعیین نمودند - یوسف خان از کشمیر برآمده در باره موله لشکرگاه ساخت - چون خبر رسید که عساکر منصور به تیر (۱) رسیده یوسف خان بقصد دولتخواهی بندگان از لشکر خود باتفاق میرزا قاسم ولد خواجه حاجی و مهدی کوکه و استاذ لطیف در موضع نگر منزل گرفت - و مانسنگ باستقبال یوسف خان در موضع مذکور آمده او را همراه گرفته نزد راجه بهگوانداس آورد - راجه بعد از ملاقات اسپ و سروپا لایق باو فرستاد - از آنجا کوچ نموده بکشمیر رفتند - کشمیریان بصلح پدش آمده قبول نمودند که هر ساله مبلغی معین بخزانة عالی واصل سازند - و راجه بهگوانداس بقرار صلح از آنجا مراجعت نمود - و در اتک بخاکبوس آستان خلیفہ آلہی مشرف شد و یوسف خان را همراه آورده بتقییل آستان عرش نشان مشرف ساخت - و دولت کشمیریان روی بانکطاط نهاد - در اوایل شعبان محمد قاسم خان میر بکر و فتح خان فوجدار و کجرو میرزا علی علم شاهی و شیخ دولت و بختیار بیگ بصافی نمودن ملک کشمیر از لوت وجود اهل نفاق کشمیر نامزد شدند - چون لشکر فیروزی اثر بکثل کسرییل رسید - یعقوب پسر یوسف که خود را در نزد خود حاکم کشمیر میدانست - آمده تفگی کوه را مستحکم ساخت - اقبال روز افزون خلیفہ آلہی سنگ تفرقه درمیانه آن فوج انداخت - و کشمیریان خود بخود از یعقوب جدا شده بمحمد قاسم خان پیوستند - بی سر تنی چند در شهر سری نگر لوای مخالفت برافراشتند - یعقوب دفع تفرقه درون خانه را اهم دانسته از مقابله محمد قاسم خان برگشته بشهر آمد - افواج قاهره بی مانعی بولایت کشمیر در آمدند - یعقوب قاب نیاورده فرار نمود -

ملازمت حضرت بوده بانفاق شیخ یعقوب کشمیری رخصت کشمیر یافت *

و در سنه تسع و ثمانین و تسعمائه یوسف خان بسیر لدر^(۱) رفت - و شمسی چک با زنجیر از زندان گریخته بکشتوار^(۲) رفت - و بحیدر چک که آنجا بود پیوست - یوسف خان بعد اطلاع این خبر بقصد ایشان لشکر کشید - متفرق گشته گریختند - و یوسف خان مظفر بجانب سری نگر مراجعت نمود *

در سنه تسعین و تسعمائه حیدر چک و شمسی چک از کشتوار^(۳) بقصد جنگ یوسف خان برآمده متوجه کشمیر شدند - یوسف خان پسر خود یعقوب را هراول ساخته بر آمد - و بعد از جنگ و فتح بسری نگر مراجعت کرد - و بوسیله رای کهنوار گناه شمسی چک را بخشید - و حیدر چک از آنجا برآمده نزد راجه مان سنگ آمد *

در آنین و تسعین و تسعمائه یعقوب و یوسف خان بشرف عتبه بوس خلیفه آلهی سرافراز آمدند - وقتی که آن حضرت بدولت و اقبال بلاهور رسیدند یعقوب به یوسف نوشت که حضرت خلیفه آلهی اراده آمدن بکشمیر دارند - یوسف خان قرار داد که باستقبال بر آید - در این اثنا خبر رسید که حکیم علی و بهاء الدین برسم ایلچی از نزد بندگان حضرت آمده به بهندر^(۳) رسیده اند - یوسف خان باستقبال شتافته خلعت پوشید - و تسلیمات متعدد بجا آورد - و بعزم مصمم خواست متوجه درگاه شود - بابا خلیل و بابا مهدی او را ازین عزیمت باز داشتند - و قرار دادند که اگر یوسف خان متوجه درگاه نشود او را بقتل آورده یعقوب را بجای او بحکومت بر دارند - او از ترس این اراده موقوف داشت - و ایلچیان

(۱) در تاریخ فرشته لار مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کهنوار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته تهته می نویسد ۲۲ مصحح *

درآمد - لوهر باتفاق حیدر چک و شمسی چک و هستی چک در مقابل یوسف خان آمده بر کنار آب بهت منزل گرفت - و بعد چند روز جنگ عظیم شد - و از برکت توجه ملازمان خلیفه آهی فتح قرین حال سید یوسف خان گردید - بعد از فتح متوجه سری نگر گردید - لوهر بوسیله قاضی موسی و محمد بهت آمده یوسف خان را دید - در مجلس اول ملاقات خوب برآمد - آخر محبوس شد - و از باغیان نیز جمعی کثیر محبوس گشتند - چون یوسف خان خاطر از جانب دشمن جمع کرد ولایت کشمیر قسمت نموده بشمسی چک ولد دولت چک و یعقوب بیگ و یوسف کشمیری جاگیرهای خوب داد - و تقمه را بخالصه خود مقرر نمود - بسعایت مردم میل در چشم لوهر کشید * و در سنه ثمان و ثمانین و تسعمائیه شمسی چک و علیشیر و محمد خانرا بمظنه اینکه در مقام بغی خواهند بود در زندان کرد - و حبیب خان از ترس گریخت - و یوسف ولد علیخان که در بند یوسف خان بود با چهار برادر بر آمده بحبیب خان پیوست - و از آنجا باتفاق نزد رای مل راجه قبت رفتند - و از کمک گرفته آمدند - چون بحدود کشمیر رسیدند بواسطه اختلاف که میان ایشان ظاهر شد هیچ کار نکرده ازهم جدا شدند - یوسف و محمد خان را گرفته نزد یوسف خان آوردند - گوش و بینی ایشان را بریدند - حبیب خان در شهر مقواری گشت * در سنه تسع و ثمانین و تسعمائیه حضرت خلیفه آهی از فتح کابل مراجعت فرموده در جلال آباد نزول اجال نمود - میرزا طاهر خویش سید یوسف خان را و محمد صالح عاقل را برسم ایلچیگری بکشمیر فرستادند - چون بباره موله رسیدند یوسف خان باستقبال شذافته فرمان را بدست گرفته تسلیم نمود - و باتفاق ایلچیان بشهر در آمده پسر خود حیدر خانرا با تحف بسیار روانه گردانید - حیدر خان مدت یکسال در

که یوسف را طلبیده باسلطنت بردارند - و کس نزد یوسف خان فرستادند - سید مبارک خان ازین خبر درهم شد - محمد خان نکتی را نزد یوسف خان فرستاد تا باو بگوید که من شما را باسلطنت قبول کردم - و از عمل خود پشیمانم - محمد خان از پیش او برآمده بمخالفان پیوست - سید مبارک خان قرار داد که با پسران و غلامان خود نزد یوسف خان برود - و باین اراده بعیدگاه رفت - و علیخان ولد نوروز بهت را که محبوس بود همراه گرفت - دولت خان که از امرای او بود از پیش او گریخت - مضطر شده علیخان را از قید خلاص کرده خود جریده بخانقاه بابا خلیل در آمد - حیدر چک علیخان را گفت این توره بعجت استخلاص شما بود - یوسف ولد علیخان با پدر گفت حیدر در مقام غدرست - علیخان سخن او را قبول نکرده همراه حیدر چک روان شد - لوهَر چک و ایشان همه یکجا بودند - چون علیخان آمد او را گرفته مقید کردند - و قرار دادند که لوهَر چک را باسلطنت بردارند - درین اثنا یوسف خان رسیده معلوم کرد که کشمیریان باسلطنت لوهَر قرار داده اند - القصه با مردم خود بلاهور نزد سید یوسف خان آمد - و باتفاق او و راجه مانسنگ بفتح پور رفته بملازمَت خلیفه آلهی رسید - و پسر خود یعقوب را بکشمیر فرستاد - و حکومت کشمیر بلوهَر مقررگشت * در سنه سبع و ثمانین و تسعمائنه محمد یوسف خان باتفاق سید یوسف خان و مانسنگ از فتح پور بتسخیر کشمیر روان شدند - و بسپالکوٹ آمد - و از آنجا بر اجوری رفت - و راجوری تصرف کرد - درینوقت لوهَر یوسف کشمیری را بجنگ سید یوسف خان فرستاد - یوسف کشمیری از پیش او برآمده خود را بیوسف خان رسانید - یوسف خان از راه جهوپل که صعب ترین راههاست بطریق ایلغار بقلعه سوته^(۱)

(۱) در تاریخ فرشته نام قلعه را سونپور ذکر نموده ۱۲ مصحح *

پیش ابدال خان فرستاد و پیغام داد که برادر خود را دفن کنید - اگر مرا
 بسططنت قبول دارید فَبَهَا وَاَلَا شما حاکم باشید - چون پیغام یوسف را
 بابدال خان رسانید - او گفت من بگفته شما می آیم و در خدمت
 او کمر می بندم - اگر بمن مضرتی برسد وبال من بگردن شما باشد -
 سید مبارک خان بابدال خان بد بود - گفت ما را نزد یوسف باید
 رفت - و ازو عهد و قول گرفت - چون نزد یوسف رفت - گفت
 ابدال بگفته ما نیامد - ابدال محمد بهت گفت - زود تر بر سر
 ابدال خان باید رفت - و بعد از آن علیشاه را دفن کرد - در ساعت یوسف
 خان بر سر او رفت - ابدال خان نیز در مقابل آمد و کشته شد -
 و پسر سید مبارک خان حسین خان نیز دران معرکه بقتل آمد - و روز دیگر
 علیشاه را دفن کردند - و یوسف بجای پدر حاکم شد - بعد دو ماه سید
 مبارک خان و علیخان بقصد فتنه از آب گذشتند - یوسف خان باتفاق
 محمد خان بر سر ایشان رفت - و محمد خان پیش دستی نموده
 با شصت کس بر صف تاخت و کشته شد - و یوسف آمان طلبیده
 بهیر پور آمد - و سید مبارک خان بحکومت نشست - بعد چند گاه
 محمد یوسف خان بموجب کتابتهای اهل کشمیر باز قصد کشمیر نمود -
 سید مبارک خان از استماع این خبر بجنگ بر آمد - یوسف خان فرار
 نموده بموضع پرتھال که در جغل است آمد - سید مبارک خان بتعاقب رفته
 جنگ در گرفت - یوسف خان گریخته بکوه در آمد - سید مبارک خان
 بغیروزی بکشمیر مراجعت فرمود - و علیخان ولد نوروز را بغریب
 طلبیده محبوس گردانید - و چکان از بیم و هراس پیش او نیامدند -
 بابا خلیل و سید برخوردار رفته ایشانرا بعهد و شرط نزد سید مبارک خان
 آورد - و رخصت یافته بخانههای خود رفتند - در راه قرار دادند

رسیده در رکاب ایشان به هندوستان آمد - و از هندوستان بنوشهره رفت -
 عموزاده او سلیم خان آنجا می بود - جماعت کثیر پیش او آمدند -
 علیخان لوهچک را فرستاد تا در راجوری باشد و او را نکذارد که بر راجوری
 در آید - محمد خان که در راجوری می بود او را مقید ساخته تمام
 لشکر را پیش گرفته نزد حیدر خان در نوشهره آمد - گفت که اسلام خان
 را همراه من کفید تا رفته کشمیر را برای شما فتح نمایم - حیدر خان
 بسخن او غره شده اسلام خان را همراه کرد - چون به موضع حسگی^(۱) نزول
 نمودند وقت صبح محمد خان اسلام خان را به غدر کشته مراجعت نمود -
 و در کشمیر نزد علیشاه آمده مورد الطاف گشت - و علی دانگری
 و دولتخواهان حیدر خان محبوس گشتند * و در سده اربع و ثمانین
 و تسعمائه قحط و وبا در کشمیر پدید آمد - و اکثر مردم از شدت جوع
 در گذشتند * در سده ست^(۲) و ثمانین و تسعمائه علیشاه بالای مسجد
 بر آمده با علما و فضلا صحبت داشت - و کتاب مشکوة در آن مجلس
 آورده بموجب حدیثی که در فضایل توبه وارد بود توبه کرد - و غسل
 نموده بنماز و تلاوت قرآن مشغول گشت و بعد از فراغ بعزیمت چوگان بازی
 سوار شده در میدان عیدگاه رفته بچوگان بازی مشغول گشت - ناگاه
 حتمای زین بر شکم او خورد و بهمان الم در گذشت *

ذکر یوسف خان بن علیشاه

چون علیشاه در گذشت - برادر او ابدال از ترس برادر زاده خود
 یوسف بجغازه او حاضر نشد - یوسف سید مبارک خان و بابا خلیل را

(۱) در تاریخ فروخته جکیم مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فروخته خمس ثبت شده ۱۲ مصحح *

او آنجا بر نیامد - از لاهور گریخته بکشمیر آمد - او را گرفته آورده مقید داشتند - بعد چندگاه از بند گریخته بغوشهره آمد - علیخان لشکر بر سر او فرستاده - دستگیر کرده نزد علیخان بردند * در سنه ثمانین و تسعمائه علیخان لشکر بر سر کیشوار^(۱) کشیده دختر حاکم آنجا را گرفته بصلح مراجعت نمود - درین ایام ملا عشقی و قاضی صدر الدین از درگاه خلیفه آهی برسم رسالت آمدند - علیخان دختر برادر زاده خود را بجهت خدمت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان سلیم که امروز فرمان فرمای هندستان است و نورالدین محمد جهانگیر خطاب خود نهاده بمصحوب ملا عشقی و قاضی دیگر تحف پیشکش ارسال داشت - و خطبه و سکه بلاد کشمیر درین سال بنام نامی خلیفه آهی زیب و زینت گرفت - و این قضیه در سنه ثمانین و تسعمائه دست داد * درین ایام یوسف شاه ولد علیخان بسعایت محمد بهت ابراهیم خان ولد غازیخانرا بی رضای پدر بقتل آورد - و از ترس پدر او و محمد بهت گریخته در باره موله منزل گرفته - علیخان از استماع این خبر آزرده گشت - مردم درخواست تقصیر یوسف نمودند و او را طلبید و محمد بهت را که باعث فتنه بود در بند کرد * در سنه اثنین و ثمانین و تسعمائه علیشاه لشکر بر سر ولایت کشیوار که کشتوار نیز میگویند کشید - دختر حاکم آنجا را بجهت نبیره خود یعقوب گرفته صلح کرده باز گشت * و در ثلاث و ثمانین و تسعمائه علیخان بقصد سیر جمال نگر با اهل و عیال خود رفت - حیدر خان نام ولد محمد شاه از اولاد سلطان زین العابدین در گجرات می بود - وقتی که بندگان حضرت بگجرات رفت بملازمت

پس حسین خان شهر را به علیخان سپرده در زمین پور اقامت کرد - و علیخان به علیشاه ملقب شد - امر سلطنت باو قرار یافت - و دهه که وکیل حسین خان بود بدار الملک شد - بعد از سه ماه حسین خان از عالم رفته علیشاه باستقبال جنازه او رفت - و در نزدیکی حیران بازار دفن کردند - درین ایام شاه عارف درویش از لاهور از پیش حسین قلی خان بر آمده بکشمیر رسید - علیخان دختر خود را در عقد او در آورده او را مهدی آخر زمان اعتقاد کرد - و علی چک ولد نوروز چک و ابراهیم خان ولد غازیکان اعتقاد تمام نسبت باو بهم رسانیده او را سجده میکردند - و لایق دانسته قرار دادند که بسلطنت بپردازند - چون این معنی بسمع علیخان رسید ازو رنجیده در مقام آزار او شد - شاه عارف ازین سخن آوازه انداخت که در اینجا نمی باشم و در عرض یک روز بلاهور یا دیگر ولایتی خواهم رفت - و پنهان شد تا مردم اعتقاد نمایند که غیبت نموده است - بعد سه روز معلوم شد که دو اشرفی بملاحان داده از راه دریا بباره موله رسیده و از آنجا بکوه بر آمده - کس فرستاده آورده بمولان سپردند - چون مرتبه دوم گریخت از کوه مهتر سلیمان گرفتند و پس آوردند - این مرتبه علیخان هزار اشرفی در عوض مهر دختر خود ازو گرفته طلاق حاصل کرد - و او را رخصت ثبت نمود - و خواجه سرای او را نیز ازو جدا ساخت *

در سنه تسع و سبعین و تسعمائه علی چک ولد نوروز چک به علیخان گفت - که دهه در جاگیر من خلل انداخته - اگر منع او نشود شکم اسپان خود پاره خواهم کرد - علیخان نوعی دیگر فهم کرد و دانست که شکم علیشاه را پاره خواهد کرد - در غضب شده او را بند فرمود - بولایت کمواج فرستاد - او از آنجا گریخته پیش حسین قلی خان حاکم لاهور رفت - در وقت ملاقات ادائی که متعارف بود نکرد - صحبت

حسین خان دختر خود با تعفف و هدایا همراه ایلچیان بخدمت حضرت خلافت پناه خلیفه الهی فرستاد - ایلچیان مصکوب دختر و پیشکش در آگوه آمدند *

ذکر سلطان علیشاه بواذر حسین

در سنه سبع و سبعین و تسعمائه خبر رسید که حضرت خلیفه الهی در عوض خونهای ناحق که در کشمیر کرده بود میرزا مقیم را بقتل آوردند - و دختر حسین خان را رد کردند - حسین خان را از استماع این خبر اسهال دموی عارض شد - تا سه چهار ماه این مرض امتداد یافت - درین وقت محمد بهت یوسف ولد علیخان را بر این داشت - که بر حسین خان خروج کند - چون خبر بحسین خان رسید - یوسف را نزد پدر خود که در سوبه پور بود فرستاد - چون یوسف پیش علیخان پدر خود رفت - مردم دیگر نیز نوبت بقویت گریخته نزد علی خان رفتند - چون حسین خان پیش علی خان فرستاده پیغام داد - که از ماچه گناه واقع شده - پسر ترا هیچ تعرض نکرده پیش تو فرستادیم - علیخان گفت ما را هیچ گناه نیست - مردم خود گریخته پیش ما می آیند - آخر علیخان بصری نگر رفت - و در هفت گروهی فرود آمد - ملک لولی لوند گریخته نزد علیخان آمد - حسین خان از شهر بر آمده بجهله هاجم که در یک گروهی شهرست نزول نمود - احمد و محمد دانکریان که دربان و امرای او بودند در همان شب گریخته پیش علیخان آمدند - آخر لا علاج شده چتر و قطاس و سایر اسباب سلطنت بدست ولد خود یوسف نزد او فرستاد - و گفت گناه من همین است که بیمار شدم - بعد از آن علیخان بخانه حسن خان آمده عیادت نمود - هر دو گریه کردند -

یوسف ایدر نام دریای کوه زخم دار ساخت - و شمشیر دیگر انداخته
 انگشتان او قلم کرد - و غیر از تعصب که بواسطهٔ اختلاف مذهب بود
 با عمت دیگر ظاهر نبود - یوسف بعد از مجروح نمودن قاضی گریخت -
 حسین خان فرمود تا یوسف را پیدا کرده حاضر ساختند - و فقها را
 طلب فرمود که در باب او حکم نمایند - فقها گفتند که کشتن این چنین
 شخصی از روی سیاست رواست - قاضی گفت تا من زنده ام
 کشتن او جایز نیست - عاقبت او را سنگسار نمودند - جمعی که با او
 در مذهب یکی بودند بحسین خان گفتند که در کشتن او عجلت
 واقع شد - حسین خان بسخن ملایان کشته شد - درین اثنا میرزا یعقوب
 و میرزا مقیم برسم ایلچیکری از درگاه بندگان خلافت پناه بکشمیر آمدند -
 چون به پیرپور رسیدند حسین خان مردم را باستقبال فرستاده خود نیز
 تا میدان ساله آمده شامیان و خرگاه و سایر اسباب تقطیع برپا کردند -
 چون شنید که ایلچیان نزدیک آمدند - حسین خان از خرگاه برآمده
 ایلچیانرا دریافت - باتفاق بخرگاه درآمده نشستند - و بعد ازین مجلس
 روانه کشمیر شدند - و خانه حسین ماکری بجهت بودن ایلچیان تعیین
 شد - بعد چند روز میرزا مقیم گفت - مفتیانی که یوسف را بقتلای ایشان
 کشته اند نزد ما فرستند - حسین مفتیان را پیش او فرستاد - قاضی زین
 که با یوسف در مذهب همراه بود گفت - مفتیان در فتوی غلط کردند -
 مفتیان گفتند که ما فتوای کشتن او علی الاطلاق نکردیم - ما گفتیم این
 چنین کسانی بجهت سیاست کشتن رواست - میرزا مقیم مفتیان را در
 مجلس اهانت نموده بفتح خان راضی سپرد - و ایشان را ایذا کرد -
 حسین خان بکشتی درآمده بکمرج رفت - و فتح خان بحکم میرزا مقیم
 مفتیانرا بقتل آورد - و ریسمان در پای بسته در کوچه و بازار گردانیدند -

باین سخن باتفاق فتح چک و لوهر دانکری بر سر خانۀ حسین خان رفت - و دروازه را آتش زده خواست که احمد خان و محمد خان ماکری و نصرت خان را از حبس و بند بر آورند - مسعود نایک (۱) که موکل زندان خانه بود - آب را در محن دیوانخانه سر داد تا گل شود - القصه حسین خان فرار نموده - مسعود نایک او را تعاقب نموده بدست آورده نزد حسین آورد - حسین خان فرمود تا او را در رین (۲) کدل برده گوش و بینی و دست و پای بریده بردار کشیدند - و مسعود نایک را بخطاب مبارز خانی امتیاز داده پسر خواند * در سنه اربع و سبعین و تسعمائۀ حسین خان فرمود تا احمد خان پسر غازبخان و نصرت خان و محمد خانرا میل در چشم کشیدند - غازبخان از استماع این خبر چون بیمار بود در گذشت - حسین خان مدرسه بنا نموده با خلق و علمای آنجا صحبت میداشت - و پرگنۀ سالور (۳) بجایگزیر علما و فضلا داد * در سنه خمس و سبعین و تسعمائۀ لولی (۴) لوند بسمع حسین خان رسانید - که مبارز خان میگوید که چون حسین خان مرا پسر خوانده باید که از خزانه بمن حصه برساند - حسین خان آزردۀ گشت - روزی دیگر بخانۀ او رفت - چون اسپ بسیار در طویلۀ او دید بیشتر آزردۀ گشت - فرمود تا مبارز خان را بند کردند - و مهمات ملک بر ملک لولی قرار یافت - او نیز بعزت خیانت مقید گشت - علی کوکه بجای او تعیین شد * در سنه ست و سبعین و تسعمائۀ قاضی حبیب را که حنفی مذهب بود روز جمعه

(۱) در تاریخ فرشته مائک مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته زین کده مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته زین پور نوشته ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته لودنی لوند ثبت شده ۱۲ مصحح *

داد - و لشکر بر سر او فرستاد - فتح خواجه و مسعود خواجه که سردار لشکر بودند فتح نموده باز گردیدند - بعد از چندگاه احمد خان و محمد خان ماکری و نصرت خان قصد قتل حسین خان کردند - حسین خواست ایشان را بگیرد - واقف شده با جمعیت پیش حسین خان آمدند - و بسلامت برون رفتند - چون از پیش حسین خان رفتند حسین خان متفکر شد که هرگاه ایشان از حال واقف شدند در مقام غدر و مکر خواهند شد - ملک لولی^(۱) لوند را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که یکجا جمع شده قول و عهد نفیم که هیچ کس در مقام عداوت دیگری نباشد - ملک لولی همه را در خانه احمد خان جمع کرده برین شدند که احمد خان را بخانه حسین خان ببرد - احمد خان بعد از مبالغه بسیار باتفاق خان و ملک لولی بخانه حسین خان رفت - و حاجی حبیب و محمد ماکری را نیز طلب داشتند - چون شب شد حسین خان ایشان را گرفته محبوس ساخت - و علم خان^(۲) و فتح خان خان زمان را که نام اصلی او فتح خواجه است بر سر هنکر چک فرستادند - رفته هنکر چک را شکست داده مظفر و منصور آمدند - خان زمان اعتبار تمام یافته - حکم شد که هر روز امرا یکبار بخانه او روند * در ثلاث و سبعین و تسعمائنه در پیش حسین خان غیبت خان زمان کردند - مردم را از رفتن بخانه او منع نمودند - خان زمان خواست از کشمیر بدرود - حسین شکاری آمد - و شمس ده ده نیز آمده بخان زمان گفت چرا بدر میروی حسین خان بشکار رفته - خانه او خالیست بخانه او باید رفت و اسباب و اشیا برداشت - خان زمان

(۱) در تاریخ فرشته لودنی لوند نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته علی خان نوشته ۱۲ مصحح *

ذکر حسین خان برادر غازيخان

در احدی و سبعین و تسعمائه غازيخان اراده تسخیر قبت نمود - در اثغای راه چشم او از کار رفت - و بد خلقی پیدش گرفته بر رعیت ظلم و تعدی میکرد - و از مردم بعلت جریمانه و گناه گاری زرها گرفت - مردم ازو رنجیده دو فرقه شدند - جمعی حسین خان برادر او را ملازم شدند - و بعضی باحمد خان پسر او گرویدند - غازيخان ازین وضع مراجعت نموده بسری نگر آمد - و چون حسین را دوست میداشت او را بسطنت بجای خود نشاند - وکلا وزرا و عمال غازيخان بخانه حسین خان آمده بلوازم خدمت قیام نمودند - بعد از پانزده روز غازيخان اسباب و قماش خود را دو حصه کرد - یکی بفرزندان و یک حصه دیگر به بقالان سپرد که بهای آن رسانند - بقالان بداد خواهی پیدش حسین آمدند - حسین غازيخان را منع نمود - غازيخان رسیده خواست پسر خود را جانشین سازد - حسین خان بعد ازین قضیه احمد خان پسر غازيخان و ابدال خان و دیگر اعیانرا طلبیده از ایشان عهد و قول گرفت که مطیع او باشند - غازيخان با مغل و مردم خود مستعد کارزار شد - حسین خان نیز بر سر پیکار بود - قضات و اهالی درمیان در آمده تسکین فتنه دادند - غازيخان در رین^(۱) پور اقامت اختیار نمود - و بعد از مدت شش ماه بسری نگر آمد - حسین خان کشمیر را درمیان مردم قسمت نمود * در سنه اثفین و سبعین و تسعمائه حسین خان راجوری و نوشهر را بجایگزین سکرچک برادر بزرگ خود داد - سکرچک خروج کرد - جایگزین او بمحمد ماکری

تغیر نمود - و در دندان او جراحی پیدا شد - و انگشتان شروع در ریختن نمود * در سنه ثمان و ستین و تسعمائه فتح خان و لوهردانکری و دیگر کشمیریان از غازی خان متوهم شده گریخته بکوهستان در آمدند - غازیخان حسین برادر خود را با دو هزار کس بتعاقب ایشان فرستاد - چون ایام برف بود حسین در جراره توقف کرد - مخالفان خبر دار شده بموضع اسلن رفتند - و جمع کثیر در نه برف مردند * و در سنه تسع و ستین و تسعمائه مضطرب شده بحسین خان پناه جستند - حسین خان درخواست تقصیر ایشان از غازیخان نمود - و جاگیر بجهت ایشان گرفت * در سنه سبعین و تسعمائه غازی خان از کشمیر بلار آمد - پسر خود احمد خان را باتفاق فتح خان و دیگر امرا بتسخیر تبت نامزد گردانید - فتح خان پیشتر به تبت در آمده زود بر آمد - تبتیان بجنگ راضی نشده پیشکش دادند - بخاطر احمد خان رسید که فتح خان به تبت رفته بر آمد - اگر من چنین کفم اهل کشمیر تعریف او خواهند نمود - قرار داد که جریده برود - فتح خان باو گفت که رفتن شما چنین مناسب نیست - اگر خواهید رفت با جمعیت بروید - احمد خان سخن او گوش نکرده با پانصد کس رفت - و فتح خانرا در منزل گذاشت - تبتیان چون احمد خان را جریده دیدند برسر او آمدند - احمد خان تاب نیاورده گریخت - و بفتح خان رسیده گفت امروز چنداول شما باشید که ما میرویم و هیچ جا توقف نکرد - مردم چون دیدند احمد خان گریخته میروند همه رو بگریز نهادند - فتح خان توقف نمود - تبتیان باو رسیدند - تنها جنگ نموده کشته شد - غازیخان از استماع این خبر در غضب آمد و بر پسر اعراض کرد - ایام حکومت غازیخان چهار سال *

محمد حیدر (۱) را که وکیل او بود طلب نموده تحقیق خبر نمود - گفت راست میگوید - غازیخان باو گفت او را منع کن که بار دیگر این خیال در خاطر نیاورد - محمد حیدر - حیدر چک را بخانه خود طلبیده اعراض کرد و دشنام داد - و حیدر چک در غضب آمده خنجر از کمر محمد حیدر بزور گرفته بر شکم او زد و بکشت - مردم هجوم کرده حیدر را گرفتند و غازیخان حکم بکشتن حیدر کرد - عاقبت او را کشته بر دار کشیدند - و متابعان او را بقتل رسانیدند * در سنه سبع و ستین و تسعمائیه قرا بهادر از هندوستان بتسخیر کشمیر آمد - و از کشمیریان نصرت خان و فتح چک و جمعی از کوران نیز همراه داشت - تا سه ماه در لالی پور توقف نمود - و امیدوار بود که اهل کشمیر با او در آیند - درینوقت نصرت خان و فتح چک از پیش او گریختند - و غازیخان پیوستند - ازین رهگذر فتور بکال قرا بهادر راه یافت - غازیخان از کشمیر برآمده در نوروزکوت پیاده چند برسر قرا بهادر فرستاده شکست داد - قرا بهادر گریخته بقلعه دایره در آمد - روز دیگر قرا بهادر از جنگ پیادهها گریخته - فیلان وی بدست کشمیریان افتاد - و پانصد مغل نامدار بقتل رسید - چون مدت پنجسال از حکومت حبیب شاه گذشت - غازیخان او را در گوشه مخفی داشته خود لوای حکومت برافراخت - و نام حکومت را هم بر دیگران نتوانست شنید - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و خود را غازی شاه خطاب داد *

ذکر حکومت غازی خان

غازی خان بر تخت سلطنت نشسته خود را بادشاه و سلطان خطاب داد - و بجهت مرض جدایی که سابق بهم رسانیده بود - آواز او

درین ایام شاه ابوالمعالی که در بند کمران بود زنجیر بر پای بر کتف یوسف کشمیری سوار شده برآمد - چون بر اجوری رسید از مغلان جمعی باو گرد آمدند - و دولت چک کور و فتح چک و دیگر چکان و لوهر دانکری همه نزد شاه ابوالمعالی آمده * در سغه خمس و ستین و تسعمائه متوجه کشمیر شدند - چون بباره موله رسیدند - محمد حیدر و فتح خان که محافظ راه بودند گریخته بموضع باد دکهی آمدند - شاه ابوالمعالی راه عدالت پیش گرفته - هیچکس را قدرت آزار رعایا نبود - آخر در پتن میانه فریقین مصاف دست داد و کشمیریان که باشاه ابوالمعالی رفیق بودند داد مردی دادند - شاه ابوالمعالی رو بگیریز نهاد - و شکست بر لشکر او افتاد - اسب او در راه ماند - مغلی باو برخورد اسب خود که تازه زور بود باو داد - و خود بر اسب مانده شاه ابوالمعالی سوار شده همانجا ایستاد - و کشمیریان را که بتعاقب شاه ابوالمعالی میرفتند همه را معطل نمود - چون ترکش او از تیر خالی شد کشمیریان او را کشتند - و درین فرصت شاه ابوالمعالی بدر رفت - غازیخان به پتن^(۱) مراجعت نمود - هر مغل که پیش غازی خان آوردند کشت - الا حافظ حسینی از خوانندهای حضرت جنات آشیانی محمد همایون بادشاه که بواسطه خوش خوانی خلاص شد - بعد ازین فتح نصرت چک را از بند برآورده بخدمت حضرت خلافت پناهی فرستاد - نصرت چک آمده نواب خان خانان محمد بیرم خان را که دران زمان رکن السلطنت و وکیل و اتالیق بود دید - خان خانان او را معزز و مکرم داشته * در سغه ست و ستین و تسعمائه تغییری در مزاج غازیخان رفته بنیاد ظلم و تعدی نهاد - درین حال باو رسانیدند که پسرش حیدر چک باغواوی جمعی میخواهد که سلطنت کشمیر را متصرف شود - غازی خان

بیست کس همراه داشت مصاف داد - بعد از جنگ بسیار حبیب چک بآب درآمد - اسپ او از آب بدشواری میگذشت - یکی از ملازمان غازبخان باو رسید از اسپ فرود آورد - مقارن آن فیل غازبخان رسیده او را زیر کرد - غازبخان بفیلبان فرمود تا سر او را جدا سازد - چون فیلبان انگشت در دهن او کرد انگشتان فیلبان را بدندان مضبوط گرفت - عاقبت سر او را جدا کرده در کله تاب بر دار کشیدند - و درولی^(۱) چک و نازک چک نیز گرفتار شده - ایشان را نیز بر دار کشید - بعد ازین سنکر چک و فتح چک و غیر آن نزد بهرام چک رفته با اتفاق یکدیگر در پریگنه سوبه پور آغاز بغی نهادند - غازبخان پسران و برادران خود بر سرایشان فرستاد ایشان ازین خبر بجانب کوه گریختند - جمعی بتعاقب ایشان فرستاد تا بدست درآوردند - بهرام تیر خورده بجانبی افتاد - و فتح چک و سنکر چک از وی جدا شده بطرفی رفتند - غازبخان هر چند تجسس نمود که بهرام چک را بدست آرد نشد - احمد جورین برادر حیدر چک ولد غازبخان تعهد بدست آوردن بهرام چک نمود - غازبخان بشهر مراجعت نمود - احمد جورین در شیر کوت که مسکن ریشیان یعنی صوفیان بود رفته ایشان را گرفته آزار بسیار کرد - ریشیان گفتند که ما بهرام را در کشتی نشانده در موضع با دهل^(۲) بخانه ریشه رینا رسانیدیم - و ریشی طایفه هستند که زراعت نمودن و باغ ساختن شغل ایشان باشد - و بتجربید گذرانند - آخر بهرام چک را بدست آورده در سری نگر از گلو کشیدند - و احمد جورین بفتح خان ملقب شد -

(۱) در تاریخ فرشته درویش چک نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته درین مورد ذکر کرده که در موضع باولی بخانه امیر زینا

رسانیدیم ۱۲ مصحح *

شنید که دولت چک گرفتار شده غمناک گردید - و غازیخان دولت چک را کور کرد - بعد از آن حبیب چک آمده غازی خان را دید - غازیخان با او خوب نبود - غازیخان نازک چک برادرزاده دولت چک را تکلیف وکالت نمود - او از تعصب کور ساختن عمومی خود راضی نشد - غازیخان خواست که نازک چک را گرفته مقید سازد - خبردار شده پیش حبیب چک رفت *

ذکر حبیب شاه پسر اسمعیل شاه بن علیشاه

در سنه اربع و ستین و تسعمائیه نصرت چک و حبیب چک و نازک چک و سنکر چک و یوسف چک و هستی خان یکجا حاضر شده عهد بستند که غازیخان را کشته برادر حسین چک که در بند ست برآورند - چون خبر بغازیخان رسید - یوسف چک و سنکر چک را راضی کرده پیش خود طلبید - حبیب چک و نصرت چک قرار دادند که این معامله را با قضاات و علما درمیان آورده بعد و قول خود خواهیم رفت یا خواهیم گریخت - نصرت چک بی قول پیش غازیخان رفته در بند افتاد - حبیب چک و نازک چک پلها را شکسته خروج نمودند - و هستی خان آمده بایشان ملحق شد - غازیخان لشکر برسر ایشان فرستاد - جنگ عظیم روی داد - لشکر غازیخان شکست خورده فرار نمودند - حبیب چک فتح نموده بیاسون^(۱) رفت - غازیخان بعد از آنکه کسان او هزیمت خوردند خود سوار شده برسر حبیب چک آمد - و از آب بکشتی عبور نموده با سه فیل و سه صد کس در میدان خالد با حبیب چک که

(۱) در تاریخ فرشته بجای لفظ یاسون - کوه مامون ذکر کرده ۱۲ مصحح *

حبیب چک پیشکش فرستادند که از جرمه ایشان در گذرد - و اسپه چند که از کاشغریان بدست اهل تبت افتاده بود همه را از ایشان گرفت - بر سر اسپان کاشغری میانه حیدر چک ولد غازیخان و حبیب چک بجدل انجامید - آخر صلح نموده بسری نگر آمدند * و در سنه اثین و ستین و تسعمائه در کشمیر زلزله عظیم شد - چنانچه قریه چهل و دام پور^(۱) با عمارات و اشجار ازین کفار آب بهت بآن طرف آب افتقال نمود - و در موضع ماروا^(۲) که در پای کوه بود بجهت افتادن کوه شصت هزار کس هلاک شدند - و مدت سلطنت او ظاهر نشد *

ذکر اسمعیل شاه بن علیشاه بوادر ابراهیم شاه

چون پنج ماه از حکومت ابراهیم شاه که حقیقتاً حکومت دولت چک بود در گذشت - روزگار بمراد غازیخان شد - و دولت چک بقتل رسید - غازیخان دم استقلال و استیلا زده بجهت نام حکومت اسمعیل شاه را برداشت - و در سنه ثلاث و ستین و تسعمائه حبیب چک خواست با دولت چک یکی شود - باین اراده بمردارون^(۳) رفت - غازیخان این سخن بنصرت چک در میان آورد که بوادر تو با دولت چک هم سخن شده - مناسب آنست که تا آمدن او دولت چک را بدست آریم که بعد از آن کار مشکل میشود - ناگاه دولت چک بارادۀ شکار مرغابی در کشتی نشست - چون از کشتی برآمد - غازیخان او را بدست در آورد - چون حبیب چک

(۱) در تاریخ فرشته قریه نیلو و آدم پور مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ ماور نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مردادون مرقوم است *

دولت چک با لشکر خود پپای قبق آمد - و یوسف چک اسپ قاخت -
 پیداء که تیر جمع میکرد در میان پای اسپ در آمده یوسف چک
 بیفتاد و گردنش بشکست * در سده احدی و ستین و تسعمائه
 میان غازبخان و دولت چک عداوت بهم رسید - و اختلاف تمام در کشمیر
 پیدا شد - درین سال حسینی ماکرمی و شمس ریفا که در هذب بودند آمده
 بغازی خان ملحق شدند - و یوسف چک و بهرام چک پیش دولت
 چک آمدند - و این نزاع تا دو ماه امتداد یافت - آخر یکی از مزارعان
 فضولی نموده پیش دولت چک رفته در گوش او گفت که غازی خان
 مرا پیش تو فرستاده که این همه مردم که بر سر خود جمع نموده
 دشمنان تواند - و بغازیخان نیز در آمده این قسم سخنان گفت
 که دولت چک در مقام صلح است چرا با او ستیزه میکنی - امثال
 این مقدمات گفت و میان ایشان صلح کرد - و ریفا گریخته بهذب رفت -
 درین ایام اهل تبت بتاخت پرگنه کهاوه^(۱) و پاره آمدند - دولت چک
 و سنکر چک و دیگران از راه لار بر سر تبتیان رفتند - و ناگاه بقلعه تبتیان
 رسیده جنگ کرده سردار ایشان را کشتند - حبیب چک با وجود زخم داریها
 در عمارات و قصرهای عالی تبت درآمد - و اهل تبت تاب نیاورده
 بی جنگ فراری شدند - و جمعی اسیر گشتند - پانصد اسپ و هزار
 پارچه پتو و پنججاه گاؤ قطاس و دویست گوسفند و دویست توله طلا داده
 الحاح می نمودند که از خون ایشان در گذرند - حبیب چک بسخن ایشان
 التفات نکرده همه را بر دار کشید - و بقلعه دیگر رفته خراب ساخت -
 و سه صد اسپ و پانصد پتو و سی گاؤ قطاس و صد گوسفند برای

کشمیریان مظفر و منصور بسری نگر آمدند و سرهای مقتولانرا پیش اسلام خان در موضع بن که نزدیک به آب چناب است فرستادند - بعد از آن میان کشمیریان نزاع بهم رسیده - عیدي ریفا باتفاق فتح چک و یوسف چک و بهرام چک یکطرف شدند - و حسین ماکری و سید ابراهیم خان و طایفه دریان^(۱) یکطرف شدند - چون مدت دو ماه گذشت یوسف چک و فتح چک و ابراهیم چک و لوهو دانگری از عیدي ریفا جدا شده نزد دولت چک آمدند - دولت چک بجمعیت تمام سوار شده بر سر ریفا رفت - او قاب و طاقت نیارده بی جنگ گریخته بموضع حرد (sic)^(۲) رفت - ریفا خواست بر اسپ دیگر سوار شود - قضا را اسپ لکدی بر سینۀ او زد - و در موضع سماک بآن الم در گذشت - و نعلش او را بسری نگر آورده دفن کردند - و امرا خروج کرده نازکشاہ را که از حکومت بجز نامی فداشت از حکومت معاف داشتند و ارادۀ سرداری کردند - و نازک شاہ بعد از میرزا حیدر در مرتبۀ ثانی دو ماه حکومت داشت *

ذکر ابراهیم شاه بن محمّد شاه که برادر نازک شاه باشد

دولت چک که بعد از عیدي ریفا مدار الملک شده بود - ابراهیم شاه را بحکومت برداشته بطریق نمونه نگاه داری میکرد - درینوقت خواجه حاجی وکیل میرزا حیدر پیش اسلام خان رفت - و شمس ریفا و بهرام چک را گرفته در زندان کرد - چون روز عید فطر شد -

(۱) در تاریخ فرشته طایفه دودمان مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرو مرقوم است ۱۲ مصحح *

و صبر علی و محمد نظیر و دیگر مغلان را که محبوس داشت برآورده رعایت کرد - و اسب و یراق داد - و در موضع چک پور اقامت نمود - سید ابراهیم و سید یعقوب فرصت یافته باتفاق چاردو که نگهبان ایشان بود بدر رفته بدولت چک پیوستند - روز دیگر غازبخان با سی هزار سوار بسری نگر آمد - ریفا مغلان را بجنگ او فرستاد - او پلها را خراب ساخت - لشکر مغل معطل ماند - دولت چک نیز بغازبخان ملحق شد - و همیشه مابین فریقین جدال واقع میشد - تا آنکه بابا خلیل بجهت مصالحه نزد عیدی ریفا آمد و گفت - تربیت مغل و از نظر انداختن کشمیریان مناسب نیست - باین سخنان میانه او و کشمیریان صلح داد - و مغلان را با اهل و عیال براه تبت رخصت نمودند - ^(۱) خانجی خواهر میرزا حیدر از راه پگلی بکابل رفت - و اهل تبت صبر علی و دیگر مغلانرا کشتند - و خانم بکاشغر رسیده - متعاقب این وقایع خبر رسید که هیبت خان و سید ^(۲) خان و شهباز خان افغان که از قوم نیازی اند بتسخیر کشمیر می آیند - و به برگشته بانها در کوه لون ^(۳) کورت رسیده اند - عیدی ریفا و دولت چک و یوسف چک و حسین ماکری باتفاق بجنگ نیازیان بر آمدند - طرفین مقابل یکدیگر رسیده داد مردی دادند - زن هیبت خان بی بی رابعه نیز جنگ مردانه کرد و شمشیر بر علی چک انداخت - آخر هیبت خان و سید خان و فیروز خان ^(۴) و بی بی رابعه دران جنگ بقتل رسیدند -

(۱) در تاریخ فروخته خانجی ثبت شده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فروخته سعید خان نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فروخته کوه لون می نویسد ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فروخته بجای فیروز خان - سپهد خان نیازی مرقوم

است ۱۲ مصحح *

و غازيخان اگرچه به پسرچي کاجي چک شهرت داشت - اما پسر او نبود -
 چه بعد از مردن کاجي چک حسن چک برادر او زن او را در حباله خود
 در آورد - و در عرض دو سه ماه که در خانه برادر کاجي چک بود غازيخان
 متولد شد - و سنکر چک ازین جهت ميخواست نزد عيدي ريذا رود -
 چون خبر رفتن او شهرت يافت دولت چک و غازيخان اسمعيل را
 با چند کس بطلب سنکر چک فرستادند که اگر نيابد بزور بياورند -
 سنکر چک نزد ايشان نيامده پيش ريذا رفت - آخر عيدي ريذا در مقام
 صلح درميانه ايشان در آمده تسکين فتنه داد - دران زمان چهار طايفه در
 کشمير دم استقلال ميزدند - اول عيدي ريذا با طايفه خود - دوم حسين
 ماکري ولد ابدال ماکري با طايفه خود - سيوم کشاوريان (۱) که يوسف چک
 و بهرام چک باشند - چهارم کاميان که کاجي چک و دولت چک و غازيخان
 باشند - و ميانه اين چهار قوم خويشي و وصلت واقع شد - ريذا دختر
 خود به حسين ولد کاجي چک داد - و دختر دولت چک در عقد محمد
 ولد ابدال ماکري در آمد - و خواهر يوسف چک در عقد نکاح غازيخان
 در آمد - و اين قرابتها باعث قوت و غلبه چکان گشته در اطراف کشمير
 متفرق گشتند - عيدي ريذا در سري نگر در تدبير دفع ايشان مبي بود -
 چون موسم بادنجان رسيد عيدي ريذا فرمود که مرغها و بادنجان را بيارند
 که اين هردو را يکجا به پزيم - و اين نزد ايشان طعاميست مقرر -
 بهرام چک و سيد ابراهيم و سيد يعقوب بدعوت او آمدند - و يوسف
 چک نيامد - عيدي ريذا هر سه را محبوس ساخت - يوسف چک
 ازین معني خبردار شده متوجه او شد - ريذا چون از آمدن او واقف
 شد - قرا بهادر ميرزا و عبدالرحمن ميرزا و جان ميرک ميرزا و شاهزاده لنگ

میرزا حیدر را برداشته در بدو مزار برده دفن کردند - و خلایق از کشته شدن میرزا حیدر در تاسف افتادند - مغلان در اندرکوت در آمده تحصن جستند و تا سه روز جنگ شد - روز چهارم محمد رومی فلسفای کشمیری را در ضرب زن انداخته انداخت - بهوکس رسید مرد - آخر خانم زن میرزا حیدر و خواهر او گفتند - که چون میرزا حیدر از میان رفت صلح با کشمیریان بهتر است - مغلان این سخن را قبول نموده امیر خان معمار را بجهت صلح نزد کشمیریان فرستادند - کشمیریان بصلح راضی شده خط بعهد و سوگند نامه نوشته دادند که با مغلان در مقام آزار نباشند - حکومت میرزا حیدر در کشمیر ده سال بود *

رسیدن نازک شاه بن سلطان شمس الدین باز بشاهی کشمیر

چون دروازه های قلعه وا شد - کشمیریان بتوشک خانه میرزا درآمده آنچه بود بردند - و ولایت کشمیر درمیانه خود تقسیم نمودند - برگنه دیوسر بدولت چک و برگنه دهی بغازیخان و برگنه کمرج بیوسف چک و بهرام چک قرار یافت - و یک لک خروار شالی بخواجه حاجی وکیل میرزا قرار یافت - و دولت چک دختر عیدی ریذا را بجهت پسر خود حبیب چک گرفت - عیدی ریذا و امرای کشمیر تسلط تمام بهم رسانیده - باز نازک شاه را بحکومت برداشته نمونه میداشتند - در حقیقت عیدی ریذا بادشاه بود * در سنه تسع و خمسين و تصعمائه سنکر چک ولد کاجی چک خواست از کشمیر برون رود که چرا غازیخان که خود را پسر کاجی چک میگوید جاگیر بسیار دارد - و من در اصل جاگیر ندارم - و تفصیل اجمال این است که سنکر چک بی تردد و شبه پسر کاجی چک بود -

و نوروز چگ در سري نگر نیز بسوخت - و ميرزا حيدر بخانپوره آمده اقامت نمود - درين موضع درخت پندي هست که دوست سوار در سایه آن توانند ايستاد - و گویند که بتجربه رسیده که چون یک شاخ آن درخت را حرکت دهند تمامی در جنبش آید - و مؤلف طبقات اکبري گوید که من آن درخت را دیده ام و امتحان کرده ام العهدۃ علی الراوي کشمیریان از خانپور حرکت کرده بموضع اره پور^(۱) آمدند - فاصله زیاده از دو کوه نماند - ميرزا حيدر قرار شبیخون داد - و ميرزا عبد الرحمن برادر خود را که بصفه صلاح و تقوی آراسته بود بولي عهدي وصیت کرد - و از مردم بیعت بغام او گرفت - و باتفاق سوار شده بقصد شبیخون برآمدند - از قضا دران شب ابر بسیار بهم رسید - چون نزدیک بخیمه خواجه حاجي که سرمایه فساد و وکیل ميرزا بود رسیدند - از تاریکی هیچ نمی نمود - شاه نظر قورچي گوید درين وقت تیری انداختم - آواز ميرزا حيدر بگوش من رسید که بترکي گفت قباحت بولدی دانستم که تیر من بمیرزا رسیده - و نیز منقول است که قصابی تیری بران او زد - و روایت دیگر آنست که کمال دونه^(۲) او را بشمشیر کشت - اما بر قالب او گویند غیر از زخم تیر و تبر چیزی دیگر ظاهر نبود - مجملًا چون صبح شد در لشکر کشمیریان مشهور شد که مغلی کشته افتاده است - چون خواجه حاجي بر سر او رسید - دید که میرزا حيدر است - سر او را از زمین برداشت - رمقی بیش نمانده بود چشمها باز کرد و جان بجان آفرین سپرد - مغلان به اندرکوت گریختند - و کشمیریان بتعاقب ایشان رفته نعش

(۱) در تاریخ فرشته ادنی پور مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کوه نوشته ۱۲ مصحح *

(۱) پرم کله آمدند - میرزا حیدر از استماع این خبر بغایت محزون شد - و فرمود تا دیگهای نقره شکسته سپه‌سین^(۲) که الحال در کشمیر رایج است سکه زدند - و جهانگیر ماکری را معتبر گردانید - و اکثر اهل حرفت را اسب و زر داده سپاهی ساخت - مقارن این حال خبر رسید که ملا عبد الله از استماع خروج اهل کشمیر عازم خدمت بود - در حوالی باره موله کشمیریان هجوم کرده او را کشتند - و خواجه قاسم در تبت خرد کشته شد - و محمد نظر در راجوری گرفتار گشت - و کشمیریان از پرم کله بهیژه پور آمده - میرزا حیدر بناچار از اندرکوت بجنگ ایشان بر آمد - و همگی جمعیت میرزا هزار کس بود - و از مغلان عبد الرحمن و شاهزاده لنگ و خان پرکه^(۳) میرزا و میر مکنه و صبر علی و دگران که همه هفت صد کس بودند - از همراهی میرزا مانده در شهاب الدین پور اقامت نمودند - و دولت چک و غازیخان و دیگر سرداران بانفاق عیدی ریبا جمعیت نموده بهیژه پور آمدند - و از آنجا بخانیپور جمع گشتند - و میرزا حیدر در میدان جالدگر که متصل سری نگر ست نزل نمود - فتح چک بانقمام خون پدر خود که بدست مغل کشته شده بود - با سه هزار کس به اندرکوت در آمده عمارات میرزا حیدر را که در باغ صفا بود - بسوخت - میرزا حیدر چون این خبر شنید - گفت این عمارات از کاشغر نیاورده بودیم باز میتوان ساخت - صبر علی عمارات سلطان زین العابدین را بعوض این عمارات بسوخت - میرزا را این عمل خوش نیامد - و عمارات عیدی ریبا

(۱) در تاریخ فروخته بهرام کله می نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فروخته درین مورد می نویسد که دیگهای نقره شکسته زری که

الحال در کشمیر رایج است سکه زدند ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فروخته خان میرک میرزا مذکور است ۱۲ مصحح *

اسلام خان آمدند - و غازبخان چک پدش میرزا حیدر رفت * در سده
 سبع و خمسين و تسعمائه میرزا حیدر خواجه شمسی مغل را با زعفران
 بسیار برسالت پدش اسلام خان فرستاد * و در سده ثمان و خمسين و تسعمائه
 خواجه شمسی با تکایف بسیار از پدش اسلام خان مراجعت کرد -
 و قرابهادر را میرزا بحکومت بهرپل تعیین نموده جمعی از کشمیریان را مثل
 عیدی ریفا و نازکشاه و حسین ماکری همراه نمود - و قرابهادر و کشمیریان از
 ندرکوت برآمده درباره موله نشسته در مقام فتنه شدند بعلت اینکه مغلان
 ایشانرا در نظر در نمی آرند - مغلان حقیقت حال بعرض رسانیدند - میرزا حیدر
 این سخن را باور نکرده گفت مغلان در فساد کم از کشمیریان نیستند -
 حسین ماکری برادر خود علی را نزد میرزا حیدر فرستاد - و از غدر
 کشمیریان آگاه ساخت - و میرزا حیدر آگاه نشد - و گفت که کشمیریان
 چه حد داشته باشند که بشما غدر نمایند - در بیست و هفتم رمضان
 در اندرکوت آتش عظیم افتاد - و اکثر خانها سوخت - قرابهادر وسایر
 مردم عرض نمودند که چون خانهای ما سوخته اگر حکم شود آمده
 بسازیم - و در سال آینده متوجه بهرپل گردیم - میرزا حیدر باین راضی نشد -
 و خواهانخواه لشکر را بجانب بهرپل فرستاد - عیدی ریفا و کشمیریان
 اتفاق کرده چون شب شد از مغلان جدا شده بقتل بهرپل برآمدند -
 و حسین ماکری و علی ماکری را از مغلان جدا ساخته همراه بردند
 تا با مغلان کشته نشوند - چون صبح شد میان مغلان و مردم بهرپل جنگ
 شد - مغلان در کوهها بند شدند قریب به هشتاد کس نامدار بقتل آمدند -
 و محمد نظر و قرابهادر دستگیر گشته بقية السیف از راه بیلچه (۱) به

از جنگ تیر و تفنگ بسیار هیچ یک از آب نتوانستند عبور نمود - روز دیگر میرزا حیدر خواست بکشتوار در آید - چون بموضع دار^(۱) رسید بادی تند برخاست و قاریک شد - و مردم دار هجوم نموده بر سر لشکر آمدند - کوکه که سردار بود با مردم بسیار بقتل آمد - و بَقِيَّةُ السَّيْفِ بمیرزا حیدر پیوستند - میرزا در سَنَه خمس و خمسين و تسعمائه بجانب تبت نهضت نمود - و راجوري را از دست کشمیریان بر آورده بمحمد نظر داد - و پکھلی را بملا عبد الله و تبت خرد را بملا قاسم مقرر نمود - و تبت کلان را فتح نموده محسن نامی را حکومت آنجا تفویض نمود * و در سَنَه ست و خمسين و تسعمائه میرزا حیدر متوجه قلعه دیبل^(۲) گردید - آدم کهک آمده میرزا را دید و درخواست گناه دولت چک برادرزاده کچی کاچک نمود - میرزا حیدر و آدم کهک در خرگاه نشسته بودند - دولت چک را نظربیدند - آزاده شده برخاسته روان شد - مردم خواستند او را تعاقب نمایند - میرزا مانع آمد - و بعد از چند گاه که میرزا بکشمیر آمد دولت چک و غازی خان و بهرام چک نزد هییت خان نیازی که از اسلام خان هزیمت خورده بود و در راجوري می بود - آمدند - القصه کشمیریان خواستند - که هییت خان را بکشمیر برده میرزا حیدر را از میان بردارند - هییت خان قرار این معنی بخود نداده برهمنی را نزد میرزا حیدر فرستاده مقدمات صلح درمیان آورد - میرزا خرجی بسیار مصحوب آن برهمن فرستاد - و هییت خان از آنجا بموضع بیر^(۳) که توابع جموست آمد - و کشمیریان ازو جدا شده نزد

(۱) در تاریخ فروخته دهار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فروخته دیبل مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فروخته هیز مذکور است ۱۲ مصحح *

از خدمت میرزا حیدر گریخته نزد کاجی چک رفت - و هردو در احدی و خمسین و تسعمائنه بقصد استیصال میرزا حیدر بسری نگر روی آوردند - و تاب نیاورده فرار نموده در پرم کله قرار گرفتند - میرزا حیدر بعد ازین مقدمات متوجه تسخیر تبت شد - و قلعهٔ توسوار^(۱) را با چند قلعه دیگر فتح نمود *

و در سنه اثین و خمسین و تسعمائنه کاجی چک و پسرش محمد چک به تپ لرزه بمردند * و در سنه ثلاث و خمسین و تسعمائنه زنگی چک بامرای میرزا حیدر جنگ کرده کشته شد - و سر او و پسرش غازیخان را نزد میرزا آوردند * در سنه اربع و خمسین و تسعمائنه ایلچی کاشغر بملازمت میرزا رسید - راجه بهرام ولد راجه مسعود با خان میرک سخنان صالح درمیان آورد - خان میرک او را بسخنان و عهد و سوگند فریخته - در روزی که راجه بهرام در مجلس آمد خنجر می از موزه بر آورده بر شکم وی زد - آخر همچنان زخم خورده گریخت - خان میرک بتعاقب او شتافته سر او را جدا کرده نزد میرزا حیدر آورد بگمان ایفکه میرزا خوشحال خواهد شد - عیدی ریفا^(۲) گفت بعد از عهد و شرط کشتن لایق نمی نماید - میرزا گفت من ازین واقعه خبر ندارم - و میرزا حیدر متوجه کشتوار شد - بندگان کوکه و محمد ماکری و دیگران ریفا را هراول لشکر ساخته خود در موضع جهایز^(۳) کشتوار قرار گرفتند - و سه روزه راه در یک روز هراولان طی نموده بموضع دهست^(۴) که این طرف آب مارباست^(۵) رسیدند - و لشکر کشتوار آن طرف آب - بعد

(۱) در تاریخ فرشته قلعهٔ لوسور مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته ریفا مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته جیپور مذکور است ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته دهلوت می نویسد ۱۲ مصحح *

(۵) در تاریخ فرشته مارباست مرقوم است ۱۲ مصحح *

ذکر تسلط میرزا حیدر

در سنه ثمان و اربعین و تسع مائه در زمانی که جنت آشیانی از شیرخان شکست یافته بلاهور آمده بود - ابدال ماکری و دیگران بوسیله میرزا حیدر گرفتن کشمیر را بجنت آشیانی سهل وانمودند - و عراض پیاپی فرستادند - تا آنحضرت میرزا حیدر را مرخص ساخته خود قرار رفتن کردند - چون میرزا حیدر به بنبر^(۱) رسید - ابدال و زنگی چک از کشمیر آمده ملحق شدند - و با میرزا حیدر زیاده از چهار صد کس نبود - چون براجوری رسید - کاجی چک با سه هزار سوار و پنجاله هزار پیاده کتل کویل (sic)^(۲) را محکم ساخت - میرزا حیدر براه بیلجه روان شد - کاجی چک از روی غرور بآن راه نپرداخته بود - میرزا حیدر از آن راه بکشمیر در آمده شهر سری نگر را متصرف شد - و ابدال ماکری و زنگی چک صاحب استقلال شدند - ابدال در همان چند روز در گذشت - بعد از در آمدن میرزا حیدر بکشمیر کاجی چک بهندستان نزد شیرخان رفته پنجهزار سوار را بسرداری حسینی خان شیروانی و عادل خان بکشمیر آورد - میرزا حیدر در حوالی موضع دنده بار دفع آنجماعت نموده مظفر و منصور شد - امرای شیرخان و کاجی چک فراری شدند - کاجی چک در پرم قرار^(۳) توقف نمود - و ملا محمد یوسف خطیب تاربخ فتح میرزا حیدر را فتح مکرر یافته بود * و در خمسین و تسعمائه زنگی چک توهم نموده از قلعه اندر کوت

(۱) در تاربخ نوشته بهبر مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاربخ فرشته کرنل مذکور است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاربخ فرشته بهرام کله مرقوم است ۱۲ *

برین پور^(۱) آمد - و ابدال بوزارت سلطان قیام می نمود - و حکام هرچه میخواستند میکردند - بعد چندگاه سلطان محمد شاه تب محرق بهم رسانیده زری که داشت بمستحقان داده از سردنیا برخاست - مدت سلطنت او پنجاه سال *

ذکر سلطان شمس الدین بن سلطان محمد

سلطان شمس الدین بعد از پدر بتخت سلطنت برآمد - مردم کشمیر را از جلوس او خوشحالی پدید آمد - بجهت نزاعی که میان ملک کاجی و ابدال ماکری بهم رسید - ملک کاجی سلطان را بجنگ ابدال ماکری برد - آخر بصلح قرار یافت - ابدال بکمرانج و سلطان بسری نگر آمد - بعد از چندگاه دیگر ابدال از روی فساد در کمرانج خلل انداخت - این مرتبه نیز فتنه باسانی تسکین یافت - و از احوال سلطان شمس الدین بن سلطان محمد زیاده ازین در تاریخ کشمیر بنظر نرسید - ایام حکومت او ظاهر نشد *

مشرف گشتن نازک شاه بن سلطان شمس الدین

بر مملکت کشمیر

بعد از سلطان شمس الدین پسرش نازک شاه بحکومت نشست - پنج شش ماه نگذشته بود که میرزا حیدر استیلا یافته در ایام حکومت خود سکه و خطبه بنام نامی حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه کرد *

(۱) در تاریخ فرشته زمین پور می نویسد ۱۲ مصحح *

رفت * در سنه تسع و ثلاثین و تسعمائنه سلطان سعید خان بادشاه کاشغر سکندر پسر خود را با میرزا حیدر کاشغری با دوازده هزار سوار از راه تبت ولز بر سر کشمیر فرستاد - کشمیریان بی جنگ کشمیر را خالی کرده بکوهستان در آمدند - کاشغریان بکشمیر در آمده آثار و علامات سلاطین سابق آنجا را بخاک برابر ساختند - و آن ملک را آتش زدند - و اهل کشمیر هر جا رفته پنهان بودند بر آوردند - تا سه ماه قتل و غارت در کار بود - ملک کاجی و ملک ابدال ماکری که از کشمیر برون رفته بودند - بجنگ مغلان آمدند - و سلطان زاده اسکندر خان و میرزا حیدر نیز در برابر ایشان آمدند - و جنگ عظیم شد - از سرداران کشمیر ملک علی و میر حسن و شیخ میر علی و میر کمال کشته گشتند - و از کاشغریان نیز مردم خوب بقتل رسیدند - کشمیریان اراده گریز داشتند - ملک کاجی و ابدال ماکری پای جلالت افشردند - و کشمیریان را بجنگ تحریص نمودند - و چندان خلق بقتل آمدند که گویند چند قالب بی سر بر خاسته در حرکت آمد - و وجه این سابق مذکور شده - و از صبح تا شام جنگ قایم بود - هر دو طایفه بصلح رضا دادند - و تحف نفیس بیکدیگر فرستاده - دختر محمد شاه در عقد سلطان زاده سکندر در آمد - و بندیان مغل که در دست کشمیریان بود رها کردند - کاشغریان بولایت خود شتافتند - و پریشانی کشمیر بامن مبدل شد - درین سال دو ستاره ذات الاذناب یعنی دمدر پیدا شد - و قحط عظیم بهم رسید - چنانچه اکثر خلائق از گرسنگی هلاک شدند - بقیه که مانده بودند جلای وطن نمودند - و حکایات زمان دلجو از خاطر مردم رفت - و این محنت دو ماه درمیان مردم بود - چون میوه رسید فی الجمله رفاهیت در خلائق روی نمود - درین وقت میانه ملک کاجی و ابدال ماکری رنجش روی داد - ملک کاجی بشهر

درین ایام فردوس مکانی از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود -
 و حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه بر سریر سلطنت
 تمکین فرمود - و این قضیه در سده سبع و ثلثین و تسعمائنه واقع شد - چون
 یکسال بر سلطنت محمد شاه گذشت - ملک کاجی که بولایت کهستان
 رفته بود - از آنجا بنواحی چپدار (۱) آمد - ملک ابدال در برابر او آمده
 جنگ کرد - ملک کاجی گریخته (۲) بهند آمد - درینولا کامران در پنجاب
 تسلط داشت - شیخ علی بیگ و امرا که بعد از فتح کشمیر برخصت
 ابدال ماکری مراجعت کرده بودند - بخدمت میوزا کامران آمده بعرض
 رسانیدند - که چون ما بر تمام حالات کشمیر اطلاع یافته ایم - باندک توجهی
 بدست در می آید - میرزا کامران محرم بیگ را سودار لشکر ساخته
 بانفاق امرای که از کشمیر آمده بودند بر سر کشمیر تعیین نمود - چون
 افواج مغل بکشمیر نزدیک رسید - کشمیریان متوهم شده اموال و اسباب
 خود بکوهها بردند - افواج مغل شهر را تاراج کرده آتش زدند - و بعضی
 کشمیریان که از کوهستان بجنگ آمده بودند بقتل رسیدند - و ابدال
 ماکری در اول باین عقیده بود - که ملک کاجی بمغل همراهست - چون
 یقین او شد که داخل فوج مغل نیست اظهار اتحاد و یگانگی باو نموده
 او را با برادران و پسران طلبیده عهد و پیمان در میان آوردند - و ازین معنی
 کشمیریان دل بر جنگ نهادند - و با مغل جنگ عظیم نمودند - مغلان
 بمصلحت وقت بملک خود برگشتند - بعد چندگاه ملک کاجی بهند (۳)

(۱) در تاریخ فرشته کهوار مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته بهیرومرقوم است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته اینجا نیز بجای هند - بهیرومرقوم ۱۲ مصحح *

نیست - ملک کاجی بجنک برآمد - و از طرفین مقاتله عظیم بوقوع انجامید - و جمیع کثیر جان نثار شدند - و از امرای نامدار ابراهیم شاه باری^(۱) چک و سرتک^(۲) و غیره کشته شدند - ملک کاجی مضطرب شده بشهر فرار نمود - و آنجا هم قرار نتوانست گرفت - و بکوهستان رفت - و از احوال ابراهیم شاه که چون شد - و مآل حال او بکجا انجامید - هیچ معلوم نشد که ثبت شود - و مدت حکومت او هشت ماه و بیست و پنج روز بود *

ذکر سلطان نازکشاه بن فتح شاه

سلطان نازکشاه بعد از فتح در شهر سوری نگر جلوس نمود - و اهل کشمیر را که از مغل متوهم بودند دلایا نمود - و کشمیریان از سلطنت او خوشحالیها نمودند - و نوشهر که پای تخت قدیم بود تخت ساخت - و ابدال ماکوی را بوکالت و وزارت برگزید - و ولایات تقسیم نمودند - ملک ابدال نوکران فردوس مکانی را تحف و هدایا داده رخصت هندی نمود - و پیغام عذاب آمیز بملک کاجی فرستاده محمد شاه را نزد خود طلب نمود - و میوعلی رفته محمد شاه را از قلعه لوهراکوت بر آورده باتفاق بشمیر آمدند - و ملک کاجی را نگذاشتند که بیاید *

شاهی یافتن محمد شاه مرتبه چهارم بر مملکت کشمیر

سلطان محمد شاه در مرتبه چهارم بر تخت نشست - و نازکشاه را که بیست سال حکومت کرده بود ولیعهد خود ساخت -

(۱) در تاریخ نوشته ابراهیم شاه ملک تازی نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته شیرو ملک موقوف است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه

چون سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه بر تخت سلطنت نشست ملک کاجی را بهمان دستور وزیر باستقلال گردانید - ابدال بن ابراهیم ماکری که از دست ملک کاجی بهفد رفته بود درین وقت بملازمت حضرت فردوس مکانی رسیده بعرض رسانید - که از غلبه دشمن پناه باین درگاه آورده ام - اگر امداد فرمایند کشمیر را بآسَهِل و جَوَه بجفت بندگان حضرت تسخیر مینمایم - آن حضرت بعد از اطلاع بر صورت و سیرت او بزبان تطف فرمودند - که در جنگل هم این طور مردم بهم میرسند - و باسپ و خلعت سرافراز ساخته لشکر بسیار بهمراهی او تعیین نمودند - و شیخ علی بیگ و محمد خان و محمود خان را سردار آن لشکر گردانید - چون ابدال ماکری دید که مردم کشمیر از مغلان تنفر خواهند جست - برای مصلحت نام سلطنت بر نازک شاه بن فتح شاه^(۱) نهاده متوجه کشمیر گردید - و از آن طرف ملک کاجی ابراهیم شاه را برداشته در موضع سلاح از پرگنه مانکل^(۲) لشکر گاه ساختند - و طرفین مقابل هم فرود آمدند - ابدال ماکری بملک کاجی پیغام فرستاد - که من بخدمت بابر بادشاه رفته مدد آورده ام - و صلابت و شوکت آن بادشاه بمرتبه ایست که سلطان ابراهیم بادشاه دهلی را که پانصد هزار کس داشت - در طرفه العین بخاک تیره برابر ساخت - خیبریت تو درافست که در سلک دولتخواهان آن بادشاه در آئی - و اگر این دولت نصیب تو نیست زود تر بر آی و باین لشکر جنگ کن که وقت تدافع و تساهل

(۱) در تاریخ فرشته ابراهیم نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته بانکل مرقوم است ۱۲ مصحح *

ورزیده نزد سکندر میرفتند - ملک کاجی مسعود پسر خود را بر سر ایشان فرستاد - جنگ نموده مسعود کشته شد - اما فتح از جانب مسعود بود - و سکندر قلعه ناکام را گذاشته بدر رفت - و ملک بقلعه در آمد - و ماکریان پریشان و ابتدر در پی اسکندر رفتند - و محمد شاه مظفر و منصور بشهر آمد - و این واقعه در سنه احدی و ثلاثین و تسعمائه روی داد * و هم درین سال حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بر سر ابراهیم لودی آمده در میدان پانی پت او را بقتل آورد - و درین وقت بسعایت اعادی مزاج سلطان از ملک کاجی انحراف یافت - ملک کاجی توهم نموده براجوری رفته راجهای اطراف را منقاد ساخت - درین وقت سلطان سکندر خان که از پیش سلطان شکست یافته رفته بود - باتفاق جمعی از مغلان آمده لوهراکوت را متصرف شد - و ملک باری برادر ملک کاجی خبردار شده بر سر او رفته جنگ نمود - و او را دستگیر نموده نزد سلطان فرستاد - سلطان بجهت آن دولتخواهی از ملک کاجی راضی شده باز وزارت باو داد - و در چشم سکندر میل کشید - درینوا ابراهیم خان پسر محمد شاه که بهمراهی پدر نزد سلطان ابراهیم لودی بدھلی رفته بود - لشکر بسیار سلطان ابراهیم لودی باو داده محمد شاه را رخصت کشمیر داد - و ابراهیم خان را نزد خود نگاهداشت - بسبب حادثه سلطان ابراهیم کشمیر آمد - و ملک کاجی بجهت کورکردن اسکندر خان از سلطان رنجیده بود - او را بهر بهانه که خواست در زندان کرد - بعد از آن سلطان را مقید ساخته ابراهیم خان را بسلطنت برداشت - و مدت حکومت محمد شاه درین مرتبه پانزده سال و یازده ماه و یازده روز بود *

دیگر کرد - بعد از آن که نویسنده پیدا شد میان او و شوهر دوم مذاقشه بهم رسیده نزد ملک کاجی چک رفتند - چون هیچ یک گواه برطبق دعوی نداشتند - تشخیص قضیه مشکل نمود - آخر ملک کاجی آن زن را گفت که شما راست میگوئید - و این نویسنده دروغ گوست - بیا قدری آب در دوات من بریز - تا تمسکی برای تو بفویسم که او را من بعد با تو کاری نباشد - زن برخاست - و چندان آب که ضروری بود در دوات ریخت - ملک گفت دیگر بریز - باز اندکی آبی که سیاهی را ضایع نکند ریخت - و درین عمل احتیاط تمام مرعی داشت - ملک بحاضران گفت که از احتیاط نمودن این زن جزم شد که این زن نویسنده است - و زن نیز بآ لآخر اعتراف بحق نمود - مذاقشه از هم گذشت - چون محمد شاه استقلال بهم رسانید - امرای فتح شاه مثل سیفی دانکری و غیره را بسیاست رسانید - سنگریفا باجل خود در گذشت - و نعش فتح شاه را نوکران او از هند بکشمیر آوردند - محمد شاه باستقبال رفته در جوار مزار سلطان زین العابدین فرمود تا دفن کردند - و این وقایع در سنه اثلبین و عشرین و تسعمائه روی نمود * و درین سال سلطان سکندر لودی بادشاه دهلی در گذشت - و پسر او ابراهیم بر تخت سلطنت نشست - درین ایام چون ملک کاجی ابراهیم ماکری را در زندان کرد - پسر او ابدال ماکری باثفاق جمعی از مردم هند اسکندر خان بن فتح خان را بمطنت برداشته بکشمیر آوردند - و محمد شاه و ملک کاجی در مولپور^(۱) از برگشته مانکل بجنگ مخالفان آمده - اسکندر خان تاب نیاورده بقلعه ناکام درآمد - ملک کاجی آن قلعه را گرد گرفته - درین اثنا جمعی از امرای سلطان بغی

(۱) در تاریخ فوشنه نولپور برگشته ماهکل مرقوم است ۱۲ مصحح *

نیاورده بی جنگ فراری شد - مدت حکومت او درین مرتبه نه ماه و نه روز بود *

شاهی یافتن فتح شاه کورت دویم

سلطان فتح شاه بار دیگر کشمیر را متصرف گشت - و جهانگیر را که از طایفه بدره بود وزیر و سنکرینا را^(۱) دیوان کل ساخت - و حکومت بعدل میراند - و محمد شاه بعد از شکست نزد اسکندر لودی رفت - اسکندر لشکر بسیار بمدد او فرستاد - و جهانگیر بدره نیز از فتح شاه رنجیده بمحمد شاه درآمد - و او را از راه راجوری بکشمیر برد - فتح شاه جهانگیر ماکری را هراول لشکر ساخته بجنگ محمد شاه فرستاد - جهانگیر با پسر خود در جنگ کشته شده شکست بر لشکر فتح شاه افتاد - و از امرای معتبر او علی شاه نیکی^(۲) و دیگران بمحمد شاه درآمدند - فتح شاه ناچار روی فرار به هندوستان آورده و همانجا وفات یافت - درین مرتبه حکومت او یکسال و یکماه بود *

بحکومت رسیدن سلطان محمد شاه مرتبه سیم

سلطان محمد شاه مرتبه سیم بر سریر حکومت اجلاس یافت - و سنکرینا را که از امرای فتح شاه بود بند کرد - و کاجی چک را که بفراست و شجاعت مشهور بود بوزارت اختیار نمود - و کاجی چک در قطع خصومات فراستی تمام داشت - از جمله نویسندگانی داشت - و بصورت چندگانه از آن زن دور افتاد - زن بی صبری نموده شوهری

(۱) در تاریخ نوشته زیبا مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته علی شاه بیگ مذکور است ۱۲ مصحح *

گشت - و تمام اوقاف و املاک و معابد دیوهوه بمردان او مقرر شد -
 و صوفیان او در تخریب معابد کفار کوشیدند در اندک مدتی میانه امر را
 نفاق بهم رسیده - در دیوانخانه یکدیگر را کشتند - ملک اجمل^(۱) و زینا که
 از عمده لشکر فتح خان بودند سلطان محمد شاه را از بغداد به باره موله
 آمدند - چو آثار رشد در او ندیدند - پشیمان شده خواستند که باز محمد شاه
 را گرفته بفتح خان دهند - محمد شاه واقف شده شبی از میان بدر رفت -
 بعد از آن فتح خان ولایت کشمیر را سه حصه ساخت - در میان خود
 و ملک اچھی و سنکر قسمت علی السویه کرد - ملک اچھی را وزیر
 مطلق و سنکر را دیوان کل ساخت - بعد از آنکه مدتی از سلطنت فتح شاه
 بر آمد - ابراهیم پسر جهانگیر ماکری که منصب پدر باو تعلق داشت نزد
 محمد شاه رفته او را از هندوستان بکشمیر آورد - و میان محمد شاه
 و فتح شاه در نواحی کهامویه^(۲) جنگ عظیم دست داد - شکست بر
 فتح شاه افتاده از راه هیرو پور بهندوستان رفت - و نه سال از حکومت او
 رفته بود که این قضیه روی داد *

بشاهی رسیدن محمد شاه کورت دویم

سلطان محمد شاه بار دوم بر تخت سلطنت نشست - ابراهیم
 ماکری را وزیر مطلق و اسکندر خان را که از اولاد سلطان شهاب الدین
 بود ولی عهد خود ساخت - و پسران ابراهیم ملک اچھی را که نزد
 ایشان بود - در زندان خانه رفته بقتل آورد - فتح خان بعد از چند وقت
 جمعیت تمام فراهم آورده بکشمیر آمد - محمد شاه تاب مقاومت

(۱) در تاریخ نوشته ملک اچھی ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته کهوها سوله بیان کرده ۱۲ مصحح *

فتح خان بمدد او آمده بود - پیغام نمود که تفرقه در لشکر فتح خان اندازد - و راجه راجوری و دیگر امرا از فتح خان جدا شده بجهانگیر ماکری پیوستند - فتح خان برگشت - و جهانگیر قاتل هیره پور تعاقب او نمود - فتح خان بملک جمو رفته لشکری عظیم بهم رسانید - و باز بتسخیر کشمیر آمد - جهانگیر در دلاسی سادات که اخراج نموده بود کوشیده - جنگی عظیم میانه فتح خان و سلطان محمد شاه روی داد - و سیف دانکری از جانب فتح خان جنگهای مردانه نمود - و از جانب سلطان سادات ترددات نمودند - و اکثری ازیشان بشهادت رسیده محل اعتماد سلطان شدند - درین مرتبه فتح خان هزیمت یافته رفت - و باز با لشکر انبوه بکشمیر آمد - و جنگهای مردانه کرده غالب شد - و هیچکس با سلطان نماند - جهانگیر زخمی شده بگوشه فرار نمود - و سید محمد بن سید حسن بفتح خان پیوست - بعد از چندگاه زمینداران سلطان محمد شاه را گرفته بفتح خان سپردند - درین وقت ده سال و هفت ماه از سلطنت او گذشته بود - و فتح خان او را با برادران در دیوانخانه نگاه می داشت - و اطعمه و اشربه و سایر ضروریات بجهت او سامان میدادند - و در مقام تعظیم او بود - و سیف دانکری بخدمت او قیام می نمود *

ذکر سلطان فتح شاه

سلطان فتح شاه - که عبارت از فتح خان باشد در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه بر سریر سلطنت تمکن جسته خود را فتح شاه خطاب داد - و مهمات وزارت بسیفی دانکری تفویض نمود - درینوقت میر شمس از مریدان شاه قاسم انوار از عراق بکشمیر آمد - و محل اعتقاد خلائق

نفاق کلي درميانۀ کشميريان بهم رسيد - و کار سلطنت بي رونق ماند -
 و فتح خان بن آدم خان که نبيرۀ سلطان زين العابدین بود - و بعد از فوت
 قاتار خان از پنجاب بقصد ملک موروث آمده در راجوري مي بود -
 همه روزه فوجی از واقعه طلبان نزد او ميرفتند - و او نيز بانعامات ايشان را
 مي نواخت - و توقع فتح خان آن بود که جهانگير ماکري پيشتر از همه
 کس او را خواهدديد - جهانگير از توهم آنکه دشمنان او پيشتر رفته ديده
 بودند فتح خان را ندید - و از داعيۀ تسخير کشمير منع نمود - و سلطان
 محمد شاه بترغيب جهانگير ماکري از کشمير برآمد - و فتح خان نيز
 از راه هيمره پور بنواحي آدون رسيد - و در برابر سلطان نشست - و آتش حرب
 اشتعال پذيرفت - اول فتح خان غلبه نموده - نزديک شد که لشکر سلطان
 پريشان شود - آخر بسعي جهانگير شکست بر لشکر فتح خان افتاد -
 و نزديک شد که فتح خان گرفتار شود - یکی از منافقان آوازه در انداخت
 که سلطان محمد شاه بدست مخالفان اسير گشت - جهانگير از اين خبر
 از تعاقب او باز ماند - سلطان بعد از فتح ملک باري بهت را بتاراج
 مواضع که فتح خان را جای داده بودند فرستاد - و آدم و فتح خان مدتی
 ناپديد بودند - آخر در نواحي بيم^(۱) کله ظاهر شدند - و مرتبۀ دوم
 جمعيت بهم رسانيده بتسخير کشمير آمد - و جهانگير در موضع کوسولار^(۲)
 پرکنۀ ناکام بمقابله او آمد - زيرک خدمتگار فتح خان فرصت يافته بشهر
 رفت - و سيف دانکري و ديگر مردم را از بند خلاص داد - جهانگير
 ازين معني پريشان خاطر شده اراده صلح نمود - و براجۀ راجوري که

(۱) در تاريخ فرشته بهرام کله بيان کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاريخ فرشته موضع کهواکه ذکر کرده ۱۲ مصحح *

بطلب مخالفان رسید - هرچند سادات پیغام صالح باو فرستادند - راضی نشد - روزی داؤد بن جهانگیر ماکری و سیفی^(۱) دانکری از پل گذشته با سادات مصاف دادند - داؤد و اکثری از مخالفان بعالم فنا رفتند - سادات از سرهای مخالفان مزارها ساختند - روز دیگر سادات خواستند که از پل گذشته مخالفان را تنبیه نمایند - درمیان پل جنگ عظیم روی داد - چون پل شکست جمعی کثیر در آب غرق شدند - سادات تاتار خان حاکم پنجاب را بمدد طلبیدند - چون مدد تاتار خان بپذیر رسید - هذش نام راجه آنجا بایشان جنگ کرد - و مردم خوب را بقتل رسانید - مخالفان ازین خبر خوشحال شدند - و میان کشمیریان و سادات در ماه دایم جنگ قائم بود - آخر کشمیریان از آب گذشتند - سادات در مقابل آمده اکثری کشته شدند - بقیة السیف فراری شده روی بشهر آوردند - کشمیریان بشهر در آمده دست بقتل و غارت بر آوردند - و در شهر آتش زدند - و آن آتش چون بحوالی خانقاه امیر سید علی همدانی رض رسید - فرونشست - و از برکت آن مکان جمعی محفوظ ماندند - عدد کشتگان آن روز دو^(۲) هزار کس بوده - و این واقعه در سنه اثنین و تسعین و ثمانمائیه روی داد - و سید محمد بن سید حسن در خانه گدائی نام شخصی از طایفه راون^(۳) در آمده تحصن جست - مخالفان بسلام محمد شاه رفته او را از خود ساختند - و سید علی خان را با سادات از کشمیر اخراج نمودند - و پیر سرام را زرها داده رخصت دادند - در اندک زمانی

(۱) در تاریخ فرشته شق باکری ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته بجای لفظ دو - ده ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته روات بیان کرده ۲۲ مصحح *

ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان حسن بن محمد خان

محمد خان در هفت سالگی بسعی سید حسن بحکومت رسید - در آن روز اقسام اسباب از طلا و نقره و اسلحه و اقمشه و اطعمه و غیر آن در پیش او گذاشته بودند - بهیچ چیز از آنها التفات نکرده کمان و تیر بدست گرفت - حاضران ازین عمل استدلال بزرگی و مردانگی او کرده گفتند که در جهان داری خواهد کوشید - استقلال سادات بجائی رسید که هیچکس را راه ملازمت سلطان نمی دادند - کشمیریان ازین معنی آزرده شده شبی باتفاق پرسرام راجه جمو سید حسن را با سی نفر از اعیان سادات در باغ نوشهر کشتند - و از آب بهت گذشته پل را شکستند - سید محمد پسر سید حسن که خالوی سلطان بود - بجهت محافظت سلطان بدیوانخانه آمد - درین شب عبدی زینا اراده بدر بردن یوسف خان بن بهرام خان که در بند بود نمود - سید علی خان نام از سادات برین معنی اطلاع یافت - یوسف خان را بقتل آورد - و مادر یوسف سنان دیوی نام از آن گاه که بیوه شده بود زیاده از سه لقمه نان جو در وقت افطار نمیخورد - نعلش پسر را سه روز در خانه نگاه داشته بعد از آن دفن کرد - و حجره نزدیک مقبره او ساخته آنجا می بود تا از عالم رفت - القصه سید علی خان و سادات در این طرف آب نشستند - و مردم کشمیر آن طرف - و از جانبین جنگ تیر و تفنگ در کار بود - و همه روزه مردم بسیار بقتل میرسیدند - و دزدان بشهر در آمده آزار ساکنان شهر مینمودند - سادات خندق بر دور شهر کشیدند - و خانه مخالفان که در شهر بود - بغارت بردند - و از غایت تکبر خود نگاهبانی نمیکردند - درین وقت جهانگیر ماکری که در لوهو کوت می بود -

دامن کوه و ولایت پنجاب حاکم بود جنگ کرد - و شهر سیالکوٹ خراب ساخت - و سلطان را از حیات خاتون که از نسل سادات بود دو پسر متولد شد - محمد نام کرده بتربیت ملک باری سپرد - و پسری دیگر را حسین نام نهاده بملک نور^(۱) بن ملک احمد سپرد - میان ملک احمد و ملک باری رنجش بهم رسیده در دفع هم کوشیدند - در میان امرا نیز خلاف روی داد - و جنگهای عظیم شد - تا شبی بدیوان خانۀ سلطان در آمده آتش زدند - و در کار سلطنت خلل عظیم بهم رسید - سلطان ملک احمد را با خویشان مقید نمود - و اموال او بتاراج داد - و او در زندان در گذشت - و سلطان سید ناصر را که نزد سلطان زین العابدین مقرب بود - در مجلس بر خود تقدیم میداد - و بحکم سلطان حسن از کشمیر اخراج یافته بولایت رفته بود طلبید - سید ناصر چون نزدیک درۀ پنجال رسید وفات یافت - بعد از آن سید حسن ولد سید ناصر را که پدر حیات خاتون بود از دهلی طلبیده زمام اختیار بدست او داد - سید حسن مزاج سلطان را از امرا منحرف ساخته جمعی کثیر بسعی او بقتل رسیدند - و ملک باری محبوس گشت - بقیۀ امرا از بیم و هراس گریختند - و باطراف رفتند - بعد از چندگاه سلطان را زحمت اسهال طاری شده ضعف کلی بحال او راه یافت - سلطان حسن وصیت نمود که چون پسران من خوردند - یوسف خان بن بهرام خان که در بند ست یا فتح خان پسر آدم خان را که در ولایت جسورتهه است بسلطنت بر دارند - و محمد خان را ولی عهد سازند - سید حسن بظاهر قبول کرد - و سلطان بهمان بیماری در گذشت - مدت حکومت او معلوم نیست *

(۱) در نوشته ملک نوروز ذکر کرده - و همین صحیح است ۱۲ مصحح *

عم خود بسوی پور رفت - بعضی مردم سلطان را بر رفتن هند تحریک نمودند - اما ملک احمد آسو او را بجنگ تحریص نموده در رفتن هند مافع شد - سلطان به رای ملک احمد کار نکرده ملک تاج بهت را بر سر بهرام خان فرستاد - بهرام خان را گمان بود که لشکریان سلطان نزد او خواهند آمد - آخر کار برعکس شد - و در موضع لولو^(۱) نام حرب صعب اتفاق افتاد - بهرام خان شکست خورده به موضع زین گر^(۲) رفت - افواج سلطان بتعاقب رفته او را بدست آوردند - تیری بر دهانش رسیده - نرد سلطان آوردند - سلطان فرمود تا پدر و پسر را در حبس نردند - و بعد از زمانی بهرام خان را میل در چشم کشیدند - تا سه سال^(۳) در بند مانده از عالم رفت - و زین بدر که منازع ملک احمد و وزیر سلطان زین العابدین بود در کور نمودن بهرام خان سعی نمود - بارها سلطان زین العابدین میخواست او را تنبیه نماید میسر نشد - سلطان حس او را بدست آورده همان روز که بهرام خان را کور ساخته بود او را نیز میل در چشم کشید - و بعد از سه سال او نیز در بند بمرود *

بچشم کس چو کس خار ستم داد * بپاید چشم خود با سر بهم داد
 ملک احمد آسو وزیر باستقلال شد - و ملک باری بهت را رعایت کرد -
 و ملک احمد را با لشکر بسیار از راه راجوری بجانب ملک دهلی فرستاد - و عجب دیو راجه جمو آمده ملک باری را دید - ملک باری با لشکر بسیار بمدد او رفته - با تاتار خان که از جانب بادشاه دهلی در

(۱) در تاریخ فرشته نوله پور ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته مرهته پور بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته می گوید سه روز در بند زنده مانده از عالم رفت

او دفن کردند - و هم دران ایام بواسطه دوام شرب مرضهای مععب بحال سلطان راه یافت - امرا در خفیه با بهرام خان اتفاق نموده خواستند او را بسلطنت بردارند - چون این خبر بحسن خان که در هند قلاع بسیار فتح نموده بود رسید - بطریق ایلغار خود را بکشمیر رسانید - چون آمدن او بی رخصت بود - اهل غرض سخنان از جانب او گفته مزاج سلطان حیدر را ازو منحرف ساختند - سلطان چون رنجیده بود او را کورنش نداد - و هیچ یک از خدمات او معجزی نشد - روزی سلطان بر ایوان کچ کرده بر آمد - و بشرب مشغول گشت - در حالت مستی پایش بلغزید و بیفتاد و در گذشت - مدت حکومت او یکسال و دو ماه بود *

ذکر سلطان حسن بن حاجی خان

سلطان حسن بعد از پدر بشانزده روز بسعی احمد آسو^(۱) اجلاس یافت - و روز دوم از هر کس که دغدغه داشت مقید نموده بنوشهر رفت - و در آنجا قامت کرد - و احمد آسورا ملک احمد خطاب داده مدار مهمات بر او گذاشت - و پسر او نوروز آسو نام را حاجب دربار کرد - و بهرام خان با پسر خود بجانب هند روان شد - و تتمه احوال او عنقریب مذکور میشود - ضوابط و قوانین سلطان زین العابدین که در زمان سلطان حیدر مختل بود احیا نمود - و مدار کار بدان نسق گذاشت - درین وقت مفسدان نزد بهرام خان رفته او را بر جنگ سلطان تحریص نمودند - و بعضی امرا نیز او را طلب داشتند - بهرام خان از ولایت گرما برگشته از راه کوه بولایت کمرج آمد - سلطان از شنیدن این خبر بقصد جنگ

(۱) در تاریخ فرشته اسود ذکر کرده ۱۲ مصحح *

ذکر سلطنت حاجی خان المخاطب به حیدر شاه بن سلطان زین العابدین

سلطان حیدر شاه بن سلطان زین العابدین که حاجی خان نام داشت -
بعد از پدر بسمه روز جانشین پدر شده سلطان حیدر خطاب یافت -
و بهرام خان برادرش و حسن خان پسر او تاج سلطنت بر سر او نهادند -
و بخدمت ایستادند - ولایت کمراچ بجایگزین حسن خان داد - و امیر الامرا
و ولی عهد ساخت - و ناکارا (۱) در وجه جایگزین بهرام خان مقرر کرد -
و سخاوت جبلی با او بوده و دایم الخمر می بوده - چون طبیعت او
بانتقام راست بود امرا ازو رنجیده بجایگزینها رفتند - چون از احوال
ملک بی پروا بود از وزرا بر رعایا تعدی بسیار رفت - و تولی (۲) نام حجامی
را بتقرب خود اختصاص داده - هرچه او میگفت عمل مینمود - و مزاج
سلطان را با هرکه خود بد بود منصرف میساخت - و حسن کچهی را که
باعث سلطنت و بیعت مردم او بود بسعی تولی حجام بقتل آورد - و قبل
ازین آدم خان لشکر بسیار جمع آورده بقصد جنگ سلطان بولایت جمو
رسیده بود - چون خبر قتل امرا باو رسید برگشته بجمو رفت - و برفاقت
مانک (۳) دیو راجه جمو بجنگ مغلائی که بآنحوالی آمده بودند رفته -
تیری بر دهن او رسیده - و بهمان تیر در گذشت - سلطان از خبر وفات او
متاثرو شده فرمود - تا قالب او را از جنگ گاه آورده نزدیک مقبره پدر

(۱) در تاریخ فرشته ناکام بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته لولی ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته ملک دیو بیان کرده ۱۲ مصحح *

از آمدن او بد برده از امرا رنجید - عاقبت برادران هم عهد گشته تعظیم آدم خان می نمودند - چون ضعف پیری و بیماری بر سلطان غالب شد - امرا و وزرا معروض داشتند که امر سلطنت بیکی از سلطان زاده‌ها تفویض باید نمود - سلطان ملتفت نشده هیچ از یک پسران خود را بسلطنت اختیار نکرد - اهل نفاق راه سخن یافتند - و بهرام خان سخنان نفاق در میان آورده برادران بزرگ را باهم دشمن ساخت - آدم خان از وهم بقطب الدین پور رفت - امرا در غایت ملاحظه پسران را بعیادت سلطان نمی گذاشتند - گاه گاه سلطان را بر جائی بلند می نشاندد - و نقارها می نواختند که صحت یافته - چون بیماری سلطان اشتداد نمود - و یکشنبه روز بیهوشی بود - آدم خان شبی تنها بدیدن سلطان آمد - اتفاقا همان شب حسن کچپی که از امرای بزرگ بود - در دیوان خانه سلطان از امرا بجهت حاجی خان بیعت گرفته بود - روز دیگر آدم خان را از کشمیر بر آورده حاجی خان را طلبیدند - حاجی خان بموجب طلب امرا آمده طوایل سلطان را متصرف شد - اما از اندیشه مکر و غدر مخالفان بدرون حرم سلطان نرفت - آدم خان چون این خبر شنید - ترسیده از راه بابل^(۱) قصد هندوستان کرد - و بسیاری از نوکران او جدا شدند - زین بدر^(۲) که از امرای نامدار حاجی خان بود بتعاقب آدم خان شتافت - آدم خان جنگهای مردانه کرده بسیاری از برادران و خویشان او را بقتل آورده بدر رفت - و حسن خان پسر حاجی خان نزد پدر آمد - و رونق تمام در کار و بار حاجی خان پدید آمد - و سلطان از عالم رفت - ایام حکومت سلطان پنجاه و دو سال بود *

(۱) در تاریخ فرشته بجای بابل - بار موله ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته زین لارک نوشته ۱۲ مصحح *

آمدند - و بعد ازین آدم خان تا شش سال حکومت کرد - و متعاقب
 این حال قحطی عظیم در کشمیر پدید آمد - سلطان خزاین و غلّها بر مردم
 قسمت نمود - و خراج را در بعضی محال چهار یک و در بعضی هفت
 یک قرار داد - آدم خان بر ولایت کمراج دست یافته انواع تعدی نمود -
 خلق بسیار بشکایت نزد سلطان آمدند - و هر فرمان که از سلطان نزد او
 می بردند مسموع نمی افتاد - تا آنکه لشکر بسیار جمع آورده بقصد
 سلطان در قطب الدین پور اقامت نمود - سلطان بَلَطَايِفُ الْكَيْلِ او را
 تسلی نموده باز بولایت کمراج فرستاد - و حاجی خان را طلب داشت -
 آدم خان از کمراج بر سر سوبه ^(۱) پور رفت - حاکم آنجا از قبل سلطان تعیین
 بود - بر آمده جنگ کرد و کشته شد و آن شهر بغارت رفت - سلطان لشکر
 بر سر آدم خان فرستاد جنگ عظیم دست داد و شکست بر جانب آدم
 خان افتاد - چون پل سوبه پور که بر روی آب بهت بسته بودند شکست -
 سبب نفر از اعیان آدم خان غرق گشته - آدم خان از آب گذشته اقامت
 جست - و سلطان از شهر سوبه پور آمده رعایا را دلاسا نمود - درین اثنا
 حاجی خان بموجب فرمان از راه پنجه نزدیک باره موله رسید - سلطان بهرام
 پسر خرد خود را باستقبال او فرستاد - میان هر دو برادر خصومت بهم رسید -
 آدم خان گریخته از راه شاه بیگ به نیلاب رفت - و سلطان حاجی خان را
 همراه بشهر آورده ولی عهد ساخت - حاجی خان در اخلاص کوشیده دقیقه
 از خدمت نامرعی نمیگذاشت - آخر حاجی خان بجهت شرب مدام
 اسهال دموی بهم رسانید - و خلل تمام در کار سلطنت پدید آمد - امرا در
 خفیه آدم خان را طلبیدند - آدم خان باشاره امرا آمده سلطان را دید - سلطان

را از بدن خود جدا کرده در قالب سلطان در می آرم - نزدیکیان سلطان این معنی را غنیمت دانستند و جوگی را با شاگردش بر بالین سلطان برده تنها گذاشتند - جوگی بعد از آنکه روح سلطان مفارقت نموده بود - روح خود را بعمل که می دانست - در قالب سلطان در آورد - و شاگرد خود را وصیت نموده بود - که قالب مرا چون معطل ماند در آسن که عبارت از مقام جوگیانست برده محافظت خواهی کرد - چون شاگرد قالب جوگی بیرون آورد نزدیکیان بدرون رفته سلطان را صحیح البدن یافتند - و خوشحالیها نمودند - بعد از چند گاه پسران سلطان شروع در نزاع نمودند - آدم خان از کشمیر بر آمده ولایت تبت را مسخر ساخته غنایم بسیار نزد سلطان آورد و مورد مراحم شد - و حاجی خان حسب الحکم بر سر لوهو کوٹ رفت - و سلطان آدم خان را بجهت بی اعتدالی حاجی خان نزد خود نگاه میداشت - آخر حاجی خان از لوهو کوٹ بجانب کشمیر آمد - هرچند سلطان باو نوشت که نیاید فایده نکرد - بضرورت سلطان بجنگ او برآمد - حاجی خان اگرچه ازین عمل پشیمان بود - اما بسعی واقعه طلبان صفها آراست و بمیدان در آمد - از صبح تا شام جنگ قائم بود - آخر شکست بر لشکر حاجی خان افتاد - و از آدم خان آثار مردانگی درین مصاف بظهور آمد - حاجی خان گریخته بجانب هیرة پور آمد - آدم خان بتعاقب او شتافته خواست او را بدست آرد - سلطان نگذاشت - و سلطان بکشمیر آمد و از سرهای منافقان مزارها بلند ساخت - و اسیران لشکر حاجی خان و جمعی که اغوای او نموده بودند بقتل رسیدند - و جمعی که با حاجی خان بودند ازین رهگذر که آدم خان اهل و عیال ایشان را آزار میکرد - از حاجی خان جدا شده نزد آدم خان

خود بخدمت سلطان فرستاده روابط مودت محکم ساختند - و حاکم مکه معظمه و مصر و گیلان و غیر آن نیز تحف و هدایا فرستادند - بادشاه سفد اسباب و اشیای بسیار با قصیده غرّا در مدح سلطان فرستاد - سلطان را در خواندن آن قصیده خوشحالی روی داد - و دنکوسیه نام راجه گوالیار چون دانست که سلطان به علم موسیقی توجه دارد - دو سه کتاب معتبر این فن فرستاد - و راجه تبت دو جانور غریب خوش شکل که بزبان هندی هندس میگویند از موضع مان سرور که آب آن تغیر پذیر نیست بدست آورده نزد سلطان فرستاد - سلطان را از دیدن آن جانوران مسرت تمام روی داد - و از جمله خاصّیات آن جانوران یکی آن بود که چون شیر را بآب مخلوط کرده پیش آنها می آوردند - اجزای آب را از شیر بمنقار جدا ساخته اجزای شیر را میخوردند - و آب خالص می ماند - و سلطان در اوایل محمد خان برادر کوچک خود را ولیعهد ساخته مدار مهمات بر او گذاشته بود - بعد از فوت او حیدر نام پسر او را بجای او اعتبار نمود - و دو کوکه خود مسعود و شیر را بتقرب خود اختصاص بخشید - آخر این هر دو باهم در افتاده - شیر مسعود را که برادر خرد بود بکشت - و سلطان بقصاص شیر را بقتل آورد - و سه پسر سلطان را بود - آدم خان و حاجی خان و بهرام خان - آدم خان که پسر بزرگ بود همیشه در نظر سلطان خوار بود - و سري بهت که وزیر سلطان بود چون از عالم رفت سلطان یک کورر زر کشمیر بجهت او باطفال کشمیر تصدق نمود - و سلطان در علوم جوگیان مهارت تمام داشت - و خلع بدن که آنرا سیمیا گویند مردم ازو مشاهده کرده بودند - روزی سلطان مریض شد - چنانکه مشرف بر موت گشت - جوگی پیدا شده گفت من علم سیمیا میدانم و این مرض را تلاجی غیر این نیست که من روح خود

شد - و ملا جمیل که در شعر و موسیقی بی نظیر بود - از سلطان رعایت‌های کلی یافت - و نقشها و تصانیف مشکله او تا امروز در کشمیر مشهور است - و حبیب آتش باز که تفنگ در کشمیر او پیدا کرده در زمان سلطان بود - و کتاب سوال و جواب که متضمن فواید بسیار ست - سلطان با اتفاق او تصنیف نموده - و رقاصان و ریسمان بازان و نتوها در زمان او بسیار بوده‌اند - و کسان بودند که یک نقش را در دوازده مقام ادا می نمودند - و این از اعجوبه‌هاست - و اکثر آلات سرود مثل ربات قبیجک و مزمار و غیره را مرصع میساخت - سیوم نام زیرکی بود - که بزبان هندی شعر میگفت و در علوم هندی سرآمد روزگار بود - وین جرم^(۱) نام کتابی تصنیف کرده بود - و تمام واقعات سلطان را دران بتفصیل آورده - تواهری بهت^(۲) که تمام شاه نامه را یاد داشت - بابک^(۳) نام کتاب در علم موسیقی بنام سلطان نوشت - و بدین سبب مورد الطاف گردید - و سلطان زبان فارسی و هندی و تبتي و ترکی و غیر آن نیکو دانستی - و بسیاری از کتب عربی و فارسی را در زمان او بفرموده او بزبان هندی ترجمه نمودند - و کتاب مهابهات که از کتب مشهور هند ست - بفرموده او بفارسی ترجمه نمودند - و کتاب راج ترنگی که عبارت از تاریخ بادشاهان هند ست بفرموده او بفارسی ترجمه نمودند - و سلطان سعید سلطان ابوسعید اسپان تازی و شتران بختنی بسطان فرستاد - در برابر آن خروارهای زعفران و قطاس و مشک و شال و کاسهای بلورین بخدمت سلطان ابوسعید فرستاد - و سلطان بهلول لودی و سلطان مظفر گجراتی نیز نفایس ملک

(۱) در تاریخ فرشته زین حرب می نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته بودی بت نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته زین می نویسد *

علمای اسلام را بجهت آنکه راه نمایان دین اند - اعزاز بجا می آورد -
و جوگیان را بواسطه ریاضت احترام می نمود - و بعیب هیچ طایفه نظر
نمی کرد - و از غایت فراست هر قضیه مشکل که دانایان از تشخیص
آن عاجز بودند - در بدیهه بغیصل می رسانید - از جمله زنی که تعصب
بانباغ^(۱) خود داشت - شبی پسر صغیر خود را کشته در خانه انباغ انداخت -
و صباح تهمت خون بر او بسته نزد سلطان بدادخواهی آمد - و زرا بعد
از تفحص بسیار از تحقیق آن معامله عاجز آمدند - سلطان خود توجه
بغیصل آن فرموده اول انباغ را که متهم بود - در خلوت طلبیده تهدیدات
نمود - چون آن زن ازین عمل بری بود اعتراف نمود - آخر سلطان فرمود
که اگر تو برهنه شوی و بخانه خود بحضور مردم روی این معنی دلیل
بر صدق تو می تواند بود - زن سر از حیا پیش افکنده گفت - مردن نزد
من بمراتب به ازین عمل ست - بخون راضی شدم و باین عمل راضی
نیستم - سلطان دست از باز داشته زن دیگر را که دعوی خون پسر میکرد
طلبیده گفت - اگر تو درین دعوی راستگاری بحضور مردم برهنه شو - آن
زن بی ملاحظه خواست برهنه شود - سلطان مانع آمده فرمود - که جزم این
کار تست - و تهمت بانباغ نهاده - بعد از آن که تازیانه چند بر او زدند -
اعتراف نمود - سلطان دزد نمیکشت زنجیر در پای کرده گلکاری میفرمود -
و از جهت آنکه جانور کشته نشود منع شکار فرمود - و در رمضان گوشت
نمی خورد - و سازندهای عراق و خراسان و خوانندهای ایران و توران
از صیت بخشش او رو بکشمیر نهادند - از آنجمله ملاعودی که از شاگردان
بی واسطه خواجه عبد القادر بود از خراسان آمد - و بانواع غایات سرافراز

(۱) انباغ بالفتح دوؤن که در نواح یکمرد باشند - هر یکی مرد دیگری را انباغ

باشند - بهندی موت گویند ۱۲ برهان *

خلاف آن نقل نکنند - بعد از آن آنچه رسوم ایشان که قشقه کشیدن و سوختن زنان همراهِ شوهران و غیر آن که سلطان سکندر بر انداخته بود - همه را از سراحیا نمود - و جرمانه و پیشکش و سایر حبوبات از رعایا معاف داشت - و زندانیان عهد سابق را آزاد کرد - و هر ولایت که فتح میشد - خزانه آن بتاراج میداد - و خراج آن موافق پای تخت مقرر میساخت - و در روی زن بیگانه و مال مردم نظر بخیانت و طمع نکرد - و وجه خرج خالصه از حاصل کان مسی که بهم رسیده بود - و مزدوران در آن جا کار میکردند - مقرر نمود - و چون در عهد سلطان سکندر زر و نقره و مس از بقایای که شکسته بودند - سکه شده رایج بود - و آن زر کسادی بهم رسانیده بود - حکم کرد تا هر مس خالص که از آن کان پیدا میشد - سکه زدند - و حسن سلوک او بفوعی بود که از هر کس میرنجید - او را بفوعی از ولایت خود اخراج میکرد - که آن شخص نمی فهمید که ازو رنجیده است - و برهمنانی که در عهد سلطان سکندر مسلمان شده بودند - مرتد گشتند - و علما را مجال منع و گرفت بر ایشان نبود - القصه هر کس بهر وضع و هر مذهب که میخواست می بود - و در نزدیک کوه ماران شهری بنا کرد - که پنج کوه راه آبادانی آن بود - و در کالپور و غیر آن از دور آنها آورد - و پلها بست - در جاهای که آبادان میکرد - علما و فقرا و مساکین را جا داده از احوال ایشان خبردار بود - و آنچه بدست می آورد - صرف می نمود *

* بیت *

چون توان نقد جان بر جایگاه داشت * چرا نقد دگر باید نگه داشت
و در زمان او سلطان محمد نامی که شاعر و هم دانشمند بود پیدا شد - که بهر بحر و قافیه که میخواست - در بدیهه شعر میگفت - و هرچه از مشکلات علمی ازو سوال مینمودند - بی تأمل حل میکرد - و سلطان

ذکر سلطان زین العابدین بن سلطان سکندر بت شکن

سلطان زین العابدین که عبارت از شاهي خان است - بعد از بوادر بر سربر سلطنت کشمیر نشست - و جسرتہ کوکھر بقوت لشکر سلطان اگرچه تسخیر دھلي فتوانست نمود - اما تمام پنجاب در تصرف آورد - و تبت و دیگر ولایات کہ در کنار آب سند است - سلطان را صافي شد - و برادر خود محمد خان را صاحب مشورت ساخته مدار مهمات بر او گذاشت - و خود نیز در تشخیص مهمات کوشش بلیغ می نمود - و بجمیع طوایف بجهت کسب دانش صحبت میداشت - و در مجلس او اهل دانش از هندو و مسلمان همه وقت حاضر می بودند - و در علم موسیقی مهارت تمام داشت - و در تعمیر ولایت و تکثیر زراعت هیچ یک از حکام کشمیر این توفیق نیافته بودند *

ز هر کس ناید این گر ابر همت * نهال عهد را سرسبز دارد
در ولایت او هر دزدی که واقع میشد بر حکام و کلافتران تاوان مقرر بود - ازین رهگذر رسم دزدی از کشمیر بالکلیه بر طرف شد - و نرخ نویسی در زمان او پیدا شد - و بر ورقهای مس کذده در هر شهر گذاشته کہ رسوم ظلم از ولایت کشمیر بر انداخته شد - و هر که بعد از ما آید - و این عمل منظور ندارد - او داند و خدا - هندوان و براهمه که در عهد سلطان سکندر از تعدی سیه بہت جلای وطن شده بودند - باو طان خود باز آمدند - و در مقامات و معابد خود بر آسودند - و سلطان از برهمنان عهد گرفت - کہ آنچه در کتب ایشان مسطور است -

بود - مهمابت او در دلها قرار گرفته مردم اطراف منقاد او شدند - در اوایل مهمات بعده سیه بهت که مسلمان شده وزیر پدر او بود - گذاشت - و او در چهار سال وزارت کار ظلم را بجائی رسانید - که اکثر هندو جلای وطن نموده بعضی خود را کشتند - چون سیه بهت بمرض دق در گذشت - برادر خود خود شاهي خان را بوزارت برگزید - و او جمیع مهمات از پیش خود گرفت - بعد از آن شاهي خان را جانشین خود نموده - و محمد خان برادر خود تر را باطاعت او وصیت نموده بارادۀ سیر از کشمیر برآمده بر سر راجه جمو که خسر او بود رفت - درین وقت ارباب غرض او را از ولی عهدی شاهي خان پشیمان ساختند - راجه جمو و راجه راجوری بمدد علیشاه رفته کشمیر را بار دیگر بتصرف آورد - و شاهي خان از کشمیر بسیالکوت رفت - درین وقت جسرتۀ کوکهر^(۱) که در بند صاحب قرانی بود - بعد از وفات آن حضرت از سمرقند گریخته به پنجاب آمده تسلطی تمام پیدا کرده بود - شاهي خان به جسرتۀ بیوسته ازو کومک گرفته بر سر علیشاه آمد - علیشاه با لشکر انبوه بر سر جسرتۀ آمده جنگی عظیم روی داد - و از طرفین خلائق بسیار بقتل رسیدند - و گویند قالب بی سر دران جنگ گاه برخاسته بفرکت درآمده بود - و قرار داد اهل هند ایفست که چون در مصافی ده هزار کس کشته شود - یک قالب بیسر که بهندی آن را کنبده میگویند برخاسته بفرکت می آید - آخر علیشاه تاب نیاورده گریخت - و شاهي خان متعاقب او بکشمیر در آمد - مردم شهر از آمدن او خوشحالیاها کردند - مدت حکومت سلطان علی شاه شش سال و نه ماه *

(۱) در تاریخ فرشته جسرت شیخا کهکر ذکر نموده ۱۲ مصحح *

و بشکستن اصفام و معابد کفار اهتمام نمود - و بتکدۀ عامی که در بحرآزه^(۱) بود که آنرا بمهادیو منسوب میساختند - ویران ساخت - و هر چند ته آن را شکافته بآب رسانیدند - نهایت نیافتند - و صنم آن معبد که جکدیو بود - شکستند - و شعلهای عظیم برخاست - چنانکه سلطان آن را دید - و راجۀ الیارت^(۲) دیوهرۀ معتبر معبد درس پور ساخته - و از منجمان معلوم کرده که بعد از هزار و یکصد سال سکندر نام بادشاهی این را خراب خواهد ساخت - و صورت عطار که در اوست خواهد شکست - و این مضمون را بر صحیفۀ از مس کفده در صندوقی در زیر آن عمارت دفن کرده بودند - در وقت شکستن این عمارت آن نوشته ظاهر شد - سلطان فرمود - کاشکی این صحیفه را بر ظاهر عمارت میگذاشتند - تا من حکم بویرانی آن نمیکردم - و شراب و تمغا^(۳) بیک قلم از ولایت او بر طرف بود - و در آخر عمر تپ محرق بهم رسانید - و میران^(۴) خان و شاهي خان و محمد خان که پسران او بودند - طلبیده وصیت نمود - و میران خان را خطاب علی شاهي داده سلطنت را باز گذاشت - و مدت حکومت او بیست و دو سال و نه ماه و شش روز بود *

ذکر سلطان علي شاه بن سلطان سکندر

سلطان علي شاه میران خان نام داشت - با وجودی که خرد سال

(۱) در تاریخ فرشته بحر آرا نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) نوشته درین خصوص می نویسد که راجه للوات پیش از ظهور اسلام دیوهرۀ در عایت عظمت و استکدام در ترس پور ساخته بود ۱۲ مصحح *

(۳) یعنی محصول گمری ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته میر خان می نویسد ۱۲ مصحح *

گرفتار گشت - و محبوس شد - و خود را در حبس گشت - و در ایامی که حضرت صاحب قرانی بتسخیر هندوستان آمد - فیل برای سلطان فرستاد - و سلطان باین معنی مباحثات نموده عریضه نوشت - که در هر جا حکم شود - بعتبه بوسی برسم - چون اخلاص او بر صاحب قران زمان ظاهر شد - خلعت طلادوز و اسپ و زین مرصع فرستاده حکم شد که چون ریات جلال از دهلی بجانب پنجاب معطوف گردد - بملازمت برسد - سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قرانی از کوهستان سواک بجانب پنجاب متوجه بودند - با پیشکش بسیار متوجه ملازمت شد - در اثنای راه شنید - که امرای صاحب قرانی گفته اند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ به پیشکش بیاورد - ازین خبر بازگشت - و عرضداشت کرد - که چون پیشکش لایق نداشت - بجهت بهم رسانیدن آن چندروز آستان بوسی حضرت در تعریق افتاد - صاحب قرانی جمعی را که آن سخن گفته بودند - که سکندر هزار اسپ پیشکش بیاورد - تعرض نموده ایلچیان را نوازش کرده فرمود - که وزرا غلط گفته اند - باید که سلطان بی دغدغه خاطر بخدمت رسد - سلطان از استماع این سخن مسرور شده از کشمیر بیرون آمد - چون از باره موله گذشت - شنید که صاحب قران از آب سند گذشت - و متوجه سمرقند شد - تحف و هدایا با ایلچیان بخدست فرستاد - و خود بکشمیر مراجعت نمود - و در زمان او علمای عراق و خراسان بکشمیر آمده در سایه مرحمتش برآسودند - و دین اسلام در کشمیر شایع گشت *

* شعر *

چنان همتش زد صلی کرام * که مایوس را گشت حرمان حرام
 شد از بس که اسلام رونق گرفت * حریم درش قبله خاص و عام
 و از علما سید محمد را که سرآمد علمای زمان بود - احترام نمود -

ذکر سلطان قطب الدین بن سلطان شمس الدین

چون سلطان شهاب الدین باجل موعود رسید - برادرش هندال نام بعد از او بسطافت رسید - و او صاحب اخلاق پسندیده بود - و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام داشت - لودار نام سرداری را بتسخیر قلعه لوهراکوت که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود - فرستاد - بعد از آنکه جنگ بسیار درمیان فریقین رفت - لودار کشته شد - و برادر زاده خود حسن بن شهاب الدین را از دهلی طلب نموده میخواست که ولی عهد سازد - لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان ساخته بر گرفتن او اغوا نمودند - یکی از امرای سلطان که روی روال^(۱) نام داشت حسن را بر این معنی آگاه ساخت - حسن از راه کشمیر فرار نموده بلوهرکوت آمد - بعد از آن زمین داران هر دو تن را گرفته نزد سلطان فرستادند - روی روال بسیاست رسید - و حسن محبوس و مقید شد - در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت - اول را سنکار و دیگری را هیبت خان نام نهاد - و این هر دو پسر خرد بودند - که سلطان از عالم رفت و مدت حکومت او پانزده سال و پنج ماه بوده *

سلطان سکندر بن قطب الدین بن شمس الدین

سلطان سکندر که سنکار نام داشت - باتفاق وزرا و امرا بجای پدر نشست - روی نادری^(۲) وزیر را بجانب تبت نامزد کرد - و او آن ولایت فتح نموده با سلطان بغی ورزید - جنگ کرده و شکست یافته

(۱) در تاریخ فرشته رای ول مذکور است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته رای مادری ذکر کرده ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان شهاب الدین بن سلطان شمس الدین

چون سلطان علاء الدین مراحل زندگانی طی نمود - برادر خردش که شیر آشباک نام داشت بعد از او بسلطنت رسیده - او صاحب داعیه و شجاع بود - و اخلاق پسندیده داشت - روزی که فتح نامه از جائی نمی آمد - آن روز را داخل عمر نمیدانست - و آثار کدورت از بشروء او ظاهر میشد - و ولایات مجده را بمالکان قدیم سپرد - و لشکر بکنار آب (۱) سند کشید - و کفید خان حاکم آن دیار بجنگ پیش آمده شکست یافت - و سکنه قندهار و غزنین از او دایم در هراس بودند - و از آشت نگر که الیوم بآتش نفر مشهور است - به پشاور رفت - و از مخالفان جمع کثیر را بقتل رسانید - و بقتل هندوکش برآمد - و بجهت صعوبت راه محنت بسیار کشیده مراجعت نمود - و کنار آب ستلج معسکر ساخت - و راجه نگرکوت که بعضی محال دهلی را غارت کرده برگشته بود - در راه سلطان را ملازمت نمود - و غنایم بسیار که بدست آورده بود سلطان گذرانیده اطاعت نمود - و حاکم تبت بملازمت آمده درخواست کرد - که افواج سلطان ولایت او را آسیب نرسانند - و چون اطراف ولایت را مسخر ساخته بمقر حکومت قرار گرفت - برادر خرد خود همدال نام را ولی عهد خود ساخت - و حسن و برادرش (۲) را که هر دو پسر حقیقی او بودند - بگفته زن دیگر که با مادر ایشان نزاع داشت - بجانب دهلی اخراج نمود - و لچمینگر و شهاب پور را تعمیر نموده در گذشت - مدت حکومت او باستقلال بیست سال بوده *

(۱) فرشته درین مورد می گوید که چون لشکر بکنار آب شنبه کشید - جام حاکم آندیار بجنگ پیش آمده شکست یافت ۱۲ مصحح *

(۲) نام این دو فرزند شهاب الدین - حسن خان و علی خان بود ۱۲ مصحح *

جمشیر بر سر ایشان لشکر کشید - و اولاً آن جماعت را برفق و مدارا طلبیده طرح صلح انداخت - و علیشیر از مصالحه کردن سرپیچیده بجناح تعجیل بر سر لشکر سلطان جمشیر شبیخون آورده او را شکست داد - و بعد از یافتن شکست - سلطان جمشیر چون شنید - که دنی پور خالیست - بقصد تخریب آن متوجه شد - و مردم علیشیر که در آن شهر بودند - بجنگ پیدش آمده بقتل رسیدند - چون علیشیر فتح نموده بآن حدود رسید - سلطان جمشیر تاب مقاومت در خود ندیده بولایت کمراچ فرار نمود - و سراج نام وزیر جمشیر که محافظت سری نگر بعد از او بود - علیشیر را از شهر اچه طلبیده سری نگر را باو سپرد - و جمشیر بعد ازین واقعه کمر نه بست - و یکسال و دو ماه حکومت کرده در گذشت *

ذکر سلطان علاء الدین

چون سلطان جمشیر در گذشت - برادر کهترش که علیشیر نام داشت - خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر تخت نشست - و برادر خود خود شیر آشاک را صاحب اختیار گردانید - در ابتدای عهد او فراوانی بسیار شد - و در آخر قحط عظیم افتاد - خلق بسیار تلف شدند - و طایفه رسی را که دم مخالفت زده بودند - و در کشتواز رفته بودند - بلطایف الحیل بدست آورده در شهر کشمیر محبوس ساخت - و علم استیلا بر افراخت - و نزدیک بجن پور^(۱) شهری بنام خود بنا نمود - و از احکام مختراع او بود که زن بدکاره از مال شوهر میراث نبرد - مدت حکومت او دوازده سال و هشت ماه و سیزده روز بود *

* شعر *

رایت پادشاهه دین پرور * سایه افکند بر جهان یکسر
 مشرفان فلک رسانیدند * خبر عدل او بهر کشور
 قالب فتنه گشت زار و نزار * خانه ظلم گشت زیر و زبر
 گویند که دلجو میر بخشی قندهار بود - و بجمعیّت تمام بر سر کشمیر آمده
 تمام آن ولایت را زیر و زبر ساخت - و راجه سیه دیو زر بسیار بر رعایا توجیه
 کرده بجهت پیشکش دلجو فرستاده خود بگوشه بدر رفت - و ازین ممر
 تمام ولایت کشمیر خراب شد - و دلجو بواسطه کثرت سرما آنجا نتوانست
 بود - و بقندهار بازگشت نمود - و چون آوازه نیکفامی و شجاعت سلطان
 شمس الدین اطواف و اکثاف عالم را فرو گرفت - و از روی استحکام بکار
 حکومت مشغول شد - جمعی را از طایفه لون که مخالف و وزیده بودند -
 از ولایت کشتواز^(۱) گرفته بسیاست رسانید - و بعد از استقرار جمیع امور را
 بعهده جمشیر^(۲) و علیشیر پسران خود گذاشت - و خود بفرامغت و عبادت
 مشغول گشت - تا در گذشت - مدت حکومت او سه سال *

ذکر سلطان جمشیر^(۳) بن سلطان شمس الدین

چون سلطان شمس الدین اجابت داعی حق نمود - سلطان جمشیر
 باتفاق اعیان دولت بجای پدر جلوس نمود - و از علیشیر که در جمیع
 امور در ایام زندگی پدر با او شرکت مینمود - همیشه ملاحظه داشت -
 و در مقام دفع و رفع یکدیگر می بودند - چون سپاهیان جمشیر بر علیشیر
 گرد آمده او را باسلطنت برداشته در دنی پور^(۳) که شهریست نشستند -

(۱) در تاریخ فرشته کشتوار نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته جمشید ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مدنی پور ثبت شده ۲ مصحح *

را که جم شیر و دیگوری علی شیر نام داشت - اعتبار نموده صاحب اختیار ساخت - و شاه میسر را دو پسر دیگر نیز بود - یکی شیر آشایک^(۱) و دیگوری هندال نام - و اینها صاحب داعیه و حالت بودند - چون شاه میسر و پسران او غلبه و استیلا بهم رسانیدند - بتقریبی راجه آدون دیو ازیشان رنجیده از آمدن بخانه خود منع کرد - و شاه میسر و پسران تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوکران راجه را از خود ساختند - و روز بروز قوت و غلبه می یافتند - و راجه زبون میشد - تا در سده سبع و اربعین و سیمعانه راجه آدون دیو در گذشت - و زن او کونادیوی^(۲) قائم مقام شده خواست که باستقلال حکومت نماید - و بشاه میسر پیغام فرستاد - که چندربن راجه رنجن را بحکومت بردارد - شاه میسر قبول این امر نکرده انقیاد ننمود - رانی با لشکر بسیار بر سر او رفته گرفتار گشت - و معنی * مصرع *

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

ایفجا ظاهر شد - شاه میسر را بشوهری قبول کرده اسلام آورد - و یکروز و یک شب باهم بودند - روز دیگر شاه میسر او را گرفته مقید ساخت - و لوی حکومت بر افراخته سکه و خطبه بنام خود کرده خود را سلطان شمس الدین خطاب داد - و چون ابتدای ظهور ملت حنفی در بلاد کشمیر از زمان اوست - ابتدای حکام کشمیر ازو کرده شد - القصه چون سلطان شمس الدین بحکومت رسید - رسوم ظلم و تعدی بر انداخت و تمام ولایت کشمیر را که از قتل و غارت دلجو خراب شده بود - از سر نو تعمیر نموده برعایا نوشته داد - که زیاده از شش یک ازیشان گیرند *

(۱) در تاریخ نوشته شراشامک مرقوم است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته کوتاه دیو می نویسد ۱۲ مصحح *

حیات سپرد - و این مملکت از آن زمان تا حال که هزار و بیست و چهار هجریست در تحت تصرف فرمان فرمایان سلسله صاحب قوافی است *

ذکر حکام ولایت دلیذیر کشمیر

بیست و شش تن - مدت ملکشان از سنه سبع و اربعین و سبعمائه تا سنه خمس و تسعین و تسعمائه دویست و چهل و نه سال *

ذکر سلطان شمس الدین آل طاهر

پوشیده نماناد که ولایت کشمیر همه وقت در تصرف راجها بود - و از پی هم حکومت میکردند - تا در سنه خمس عشر و سبعمائه که ایام حکومت راجه سیه دیو بود - شاه میر^(۱) نام شخصی که نسب خود چنین میگفت که شاه میر بن طاهر آل بن گرشاسپ بن بفرورز و انتهای نسب خود بارجن که یکی از پاندوانست - و احوال پاندوان در مهابارت که بفرموده خلیفه آلهی ترجمه کرده اند - و به رزم نامه موسوم ساخته اند مذکور است - می نمود - آمده نوکر راجه شده مدتی خدمت کرده اعتبار یافت - و چون راجه سیه دیو در گذشته - و پسر او راجه رنجن به حکومت نشست - شاه میر را وزیر خود ساخته مدار کارخانه حکومت را باو گذاشت - و اقالیقی چند پسر خود نیز باو تجویز کرد - چون راجه رنجن فوت شد - و راجه آدون که قرابت او بود - از قندهار آمده به حکومت نشست - و شاه میر که اقالیقی چند بن راجه رنجن میکرد - وکیل خود ساخت - و دو پسر او

(۱) در تاریخ فرشته شاه میرزا نرشته ۱۲ مصحح *

انداخت - چون پیاده‌های رانی بیش از مور و ملخ بودند - اطراف و جوانب کات را فرو گرفتند - باز بهادر سراسیمه و حیران شده راه فرار پیش گرفت - و تمام حشم او بدست رانی افتاد - و مردم خوب او در آنجا ماندند - و باز بهادر بصد مشقت پسرانگ پور رسیده در مقام اصلاح شکست سپاه در آمد - چون محضت بسیار کشیده بود - خواست که روزی چند بعیش بگذارند - هر جا که مطرب و مغنی بود جمع ساخت - و تمام اوقات او روز و شب بعیش و عشرت مصروف بود - تا آنکه در شهر سنه سبع و سبعین و تسعمانه حضرت خلیفه الهی خَلْدَ ظَلالَ رَأْفَتِهِ عَلَی الْعَالَمِینَ را میل تسخیر ممالک مالوه شد - ادهم خان و پیر محمد خان و صادق خان و قیا خان و شاه محمد قندهاری و پسرش عادل محمد خان و محب علی خان و جمعی دیگر از بندگان را بتسخیر مالوه رخصت فرمود - امرای عالیشان بکوچ متواتر متوجه سارنگ پور شدند - در قریه کیور (sic) یکفرسنگ سارنگ پور باز بهادر از صحبت زنان مغنیه برخاسته بجنگ مردان راهی شد - اگرچه افغان کار کرده جفگ دیده پدش او بسیار بودند - اما چون اقبال با او همراهی نمود - اندک جفگ کرده گریخت - و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و تفصیل این حرب و باقی حروب مالوه در احوال حضرت خلیفه الهی مشروح و مبین گذارش خواهد یافت - باز بهادر را زنی بود روپ متی نام که عاشق و فریفته او بود - و اشعاری که بزبان هندی میگفت - نام روپ متی را داخل میکرد - و بصحبت زنان و مجالست اهل نغمه سری داشت - مدت شانزده سال در بلاد مالوه حکومت کرد - و بعد از آنکه از مالوه فرار نمود - بگجرات رفت - و از گجرات پدش رانا که حاکم قلعه کونبهامیر و چنور بود رفت - و از آنجا بملازمت خلیفه الهی آمده در سلک بندگان منظم گشت - و سالها در خدمت بود - تا ودیعت

و سارنگ پور و محال خالصه شجاع خان و سرکار هندیه و کوتلی پراهه از ولایت بهیلواره بمیان بایزید خان متعلق باشد - و سرکار رایسین و بهیلسا و محال دگر که دران نزدیک باشد - ملک مصطفی قابض گردد - و بعد تقریر صلح میان بایزید خان متوجه اجین شد - و درمیان مردم مذکور میساخت - که من بجهت تعزیه دادن بخدمت دولت خان می روم - دولت خان خون گرفته از غدر و مکر او غافل بود - بر دست او کشته گردید - و سر او را بسارنگ پور فرستاده بر دروازه آویخت - و اکثر بلاد مالوه را متصرف شده چتر بر سر گرفت - و خود را باز بهادر شاه خطاب داد - بعد از تنسیق مهمات آنصوبه متوجه رایسین گردید - و ملک مصطفی که بمزید شجاعت و قوت اختصاص داشت - بمقابل آمده بعد از محاربات شکست یافت - باز بهادر رایسین و بهیلسا را بمردم خود سپرده متوجه کدرولا^(۱) گشت - و آنجا چون در تصرف طایفه میانه بود - جمعی از سرداران میانه که همراه او بودند - گرفته در چاه انداخت و هلاک کرد - و خود بجنگ آن گروه راهی شد - و آن جماعت بعصار داری قرار داده در جنگ ققصیر نکردند - و بفقم خان خال باز بهادر که سابقا شمه از احوال او ذکر شد - توپ رسیده بآن در گذشت - و بالآخر کدرولا را متصرف شده بسارنگ پور آمد و متوجه تسخیر کده و کتکیر شد - چون بآنجا در آمد - رانی درگوتی که زن راجه ولایت کتکیر^(۲) بود - بعد از فوت شوهر حکومت میکرد - کوندوانه را جمع نموده بر سرکات^(۳) آنجا جنگ

(۱) در تاریخ نوشته کدولا نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته کبکده می نویسد ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ نوشته کهاتی می نویسد ۱۲ مصحح *

و او آمده اسلام خان را ملازمت نمود - و اسلام خان قلم عفو بر تقصیرات او کشیده سازنگ پور و ولایت رایسین و دیگر محال بشجاع خان داده صد و یک اسپ و قماش بسیار و طشت و آفتابه طلا مرحمت فرموده رخصت ارزانی داشت - چون اسلام خان بعد از مدتی باجل طبیعی در گذشت - و امر سلطنت بمبارز خان عدلی قرار گرفت - مبارز خان عدلی بجهت معرفت سابق و وجه فسبت اسلاف تمام ولایت مالوه باستقلال باو سپرد - و حکومت آجین و پرگنه نولاهی بدولتخان اچیل و رایسین و بهیلسا بملک مصطفی پسر کوچک خود که در یورش یوسفزی همراه راجه بیرویل و حکیم ابو الفتح فامزد شده بود - همانجا کشته شد - حکومت هاندیه و آشته بمیان بایزید سپرده خود در سازنگ پور قرار گرفت - و چون مدتی باین طریق گذشت و سلطنت دهلی اختلال پذیرفت - و هریکی در گوشه که بودند استقلال یافتند - شجاع خان باجل طبیعی در گذشت - ایام حکومت شجاع خان در مالوه دوازده سال هلالی بوده *

ذکر باز بهادر بن شجاع خان

بعد از فوت پدر خود شجاع خان - بایزید پسر بزرگ او خود را بسازنگ پور رسانیده اسباب و حشم پدر متصرف شد - و با دولتخان اچیل و که قرب و منزلت تمام نرد سلیم خان داشت - بوسیله والد خود مصالحه نمود - که آجین و مندو^(۱) و بعضی محال دولت خان متصرف شود -

(۱) در تاریخ فرشته مرقوم است که سرکار آجین و مندو و بعضی محال دیگر را دولتخان متصرف شود - و سازنگپور و ستواس و سوهی و براهمه و بهلوار و محال خالصه شجاع خان بمیان بایزید متعلق باشد - و سرکار رایسین و بهیلسا و محال دیگر که دران نواحی واقع است ملک مصطفی قابض گردد ۱۲ مصحح *

بود - بایما و اشاره مشوره کرد - میان بایزید خان نیز با او همدستان شد - شجاع خان واقف شده فتح خان را فرستاد که پیشکش طیار سازد - و اسلام خان را رخصت کرده صریح گفت - که تصدیع مکشید که بنده ملاحظه دارد - که مبدا حقوق خدمت چندین ساله به عقوق مبدل شود - و علم دوستی که بچندین مشقت بر پای کرده شد - از پای درآید - بعد از چند روز که شجاع خان به شد - و بخدمت اسلام خان رفت - اسلام خان صد و یک اسپ و صد و یک بسته قماش بنگاله بخان انعام کرد - اما شجاع خان از طرح و وضع دریافت - که این تملقات مشحون بنفاق است - و آنروز بهر طور بود - بشب آورد - روز دیگر مردم و اردوی خود را کوچانیده طبل کوچ نواخته رو براه سارنگپور آورد - اسلام خان ازین حال آشفته شده جمعی را برسم تعاقب فرستاد - و خود نیز متوجه شد - شجاع خان بعد از وصول سارنگ پور در مقام سامان مردم خود شد - و چون شنید که اسلام خان می آید - بعضی مردم تحریک بر جنگ و جدال نمود - شجاع خان گفت - اسلام خان ولی نعمت و ولی نعمت زاده منست مرا با او سر جنگ نیست - بعد وصول اسلام خان بنواحی سارنگ پور از شهر بر آمد - و اهل و عیال خود را پیش انداخته بجانب بانسواله رفت - اسلام خان مالوه را در تصرف آورده عیسی خان را با بیست و دو هزار سوار در آجین گذاشت - و خود بگوالیار مراجعت نمود - شجاع خان با وجود قدرت اصلا مضرت بولایت مالوه نرسانید - و چون اسلام خان بجهت دفع نیازیان بجانب لاهور رفت - دولتخان اجیالا^(۱) که محبوب سلیم خان بود - و پسر خوانده شجاع خان نیز بود - درخواست غذا شجاع خان نمود -

میگوید - شجاع خان از غایت غرور باین سخن مقید نشد - تا آنکه روزی در پالکی نشسته نزد سلیم خان بقلعه گوالیار میرفت - چون از دروازه سهاپول^(۱) در آمد - دید که عثمان خان در دکانی نشسته - شجاع خان خواست که از عثمان در اثنای راه رفتن احوال استفسار نماید - که ناگاه عثمان خان از دکان بر جسته زخمی بشجاع خان حواله کرد - سلاح داران که بر دور سنگس میرفتند - فی الفور او را گرفتند و دیدند که دستی از آهن راست کرده بجای دست مقطوع محکم نموده و بآن دست ناقص جعلی ضربی انداخته - سلاحداران او را همابجا کشتند - و سنگس خان را بر گردانیده بمنزل خان آمدند - و چون زخم بر پهلوی چپ واقع شده بود - و از بی قوتی دست جعلی عثمان خان پوست مال گذشته بود - اسپینی باو فرسید - و عثمان خان بسزا رسید - غریو در مردم افتاد اسلام خان واقف شده مردم خود را به پرسش فرستاد - و خود نیز اراده رفتن منزل شجاع خان نمود - شجاع خان چون میدانست که اقربای او این جرات را از جانب اسلام خان میدانند - مبادا حرکتی از ایشان سرزند - بآمدن اسلام خان به پرسش راضی نشد - اسلام خان باین حرف راضی نشده آنروز تحمل نمود - و با وجود که ازین سخنان بعضی مقدمات فهمیده بود - روز دیگر به پرسش شجاع خان رفت * و مولف طبقات اکبری گوید که از جمعی که دران مجلس حاضر بودند - شنیده شد - که فتح خان خال فرزندان شجاع خان که بمزید شجاعت ممتاز بود - چون اسلام خان را تنها دید که در سراپرده شجاع خان در آمده خواست - که او را از میان بردارد - درین باب بمیان بایزید واد شجاع خان که آخر باز بهادر لقب خود نهاده

درین مصاف خورده بود او را بچادر او آوردند - هنوز زخمهای او را نه بسته بودند که نوشته حاجب خان رسید - که ملو خان بر سر من آمده و کار جنگ به نزدیک رسیده - شجاع خان بآن حال در سنگس نشسته بمدد حاجب خان رفت - و شب در میان خود را با یکصد و پنجاه سوار در نواحی کوتلی و سراهه بحاجب خان رسانید - و بی توقف طرح جنگ انداختند - ملو خان را شکست دادند - ملو خان بولایت گجرات گریخت - و دیگر بکال خود نتوانست آمد - رفته رفته تمام ولایت مالوه بدست شجاع خان در آمد - چون شیر خان در حوالی کالنجرحلّت نمود - و کار سلطنت باسلام خان رسید - و او با شجاع خان بد بود - اما چون دولتخان که پسر خوانده شجاع خان و محبوب سلیم خان بود - خدمت بسیار میکرد - و اسلام خان را بجهت خاطر او طریقه التفات ظاهر ازو باز نمیگرفت - و زمام مهمات تمام مالوه بید اقتدار او سپرده بود - تا آنکه عثمان خان نام شخصی شراب خورده بدیوان خانه شجاع خان آمد - و مکرر آب دهن بر گلیم انداخت - فراش چون منع او کرد برخاسته مشّت بفراش حواله نمود - و آواز بلند کرد - ماجرا را فراش بشجاع خان گفت - فرمود اول شراب خورده و ثانی مسّت بدیوان خانه در آمده - و ثالث بفراش مشّت زده - گفت تا هر دو دست عثمان را بریدند - عثمان خان بگوالیار آمده نزد اسلام خان فریاد کرد - و بعد از مدتی شجاع خان چون بگوالیار بخدمت اسلام خان آمد - باز عثمان خان آمده اظهار تظلم نمود - اسلام خان بر او غضب کرده گفت - تو هم افغانی برو و انتقام خود بستان - شجاع خان از شنیدن این خبر از سلیم خان آزردہ شده حرفهای ناسزا بر زبان راند - و درین حال شخصی بشجاع خان خبر رسانید - که عثمان خان در دکان آهنگری کارد تیز میکند - و سخنان پریشان

ذکر حکومت شجاع خان

چون بلاد مالوه بتصرف شیر خان در آمد چند روز در قصبه آجین توقف نموده بضبط و ربط مهمات آنصوبه پرداخت - و شجاع خان را آجین و سارنگ پور داده حکومت تمام آنولایت سپرد - و حاجیخان^(۱) سلطانی را دهار و آن نواحی داده ننو خان را بسوکار هاندیه و آن صوبه نامزد فرمود - و متوجه قلعه رتهپور^(۲) شد - درینوقت خبر رسید - که نصیر خان سکندر برادر سکندر خان محبوس بجنگ ننو خان آمد - شجاع خان متوجه ستواس و هاندیه گردید - بعد تلاقی فریقین نصیر خان ببعضی نوکران خود گفت - که شاید شجاع خان را زنده بدست در آرید - تا مگر سکندر خان باین وسیله از حبس خلاص شود - بعد از اشتعال ناپره قتال نصیر خان و ملازمان جان نثار او خود را بشجاع خان رسانیده - گریبان و موی او را گرفته بغوج خود راهی شدند - مبارک خان آگاهی یافته خود را بشجاع خان رسانید - و ترددات مردانه نموده او را خلاص کرد - و در حرب چندان تردد نمود - که یکپای او از ساق قلم شد - و از پشت اسپ بر زمین افتاد - مردم نصیر خان خواستند که سر از تن جدا سازند - راجه رامشاه گوالیاری خود را بکومک رسانید - و مبارک خان را برداشت - و نصیر خان حق مردانگی بجای آورد - و تا آخر الامر شجاع خان مظفر و منصور شده - نصیر خان فرار نموده بولایت کوندوانه^(۳) رفت - و شجاع خان که شش زخم

(۱) در تاریخ فرشته حاجی خان ذکر نمود ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نام قلعه - رتهپور نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کوندوانه نوشته ۱۲ مصحح *

فاخر داده پرسید - که در کجا منزل گرفته اند - او در جواب گفت منزل
 بنده خاک آستانه است - شیر خان ازین ادا مسرور شده سرا پرده و بارگاه
 سرخ و کارخانه‌های دگر و پلنگ خاصه و جامه خواب و اسباب توشک خانه
 بار لطف نمود - و از سارنگ پور باجین رفته شجاع خان را فرمود - که از
 احوال میهمان خبردار باشند - و هرچه در کار داشته باشد - از سرکار حاضر
 سازد - چون باجین رسید - عوض مالوه سرکار لکهنو^(۱) بار داد - و حکم شد -
 که متعلقان خود را باکهنو فرستاده خود در خدمت باشد - عیال و اطفال
 خود را از آجین بر آورده در باغی که مابین اردو و قصبه بود قرار گرفت -
 روزی ملو قادر خان از منزل خود بخدمت شیر خان میرفت - در راه
 دید که جمعی از مغلان گوالیار به بیلداری و گلکاری مشغول اند - و مورچل
 و قلعه که بر دور اردو دایم میساختند راست میکنند - ملو قادر خان بخاطر
 آورد - که اگر من همراهی شیر خان اختیار کنم - البته همراه گلکاری
 خواهد فرمود - قرار فرار بخود داده در فکر گریختن شد - شیر خان ازین
 امر وقوف یافته بشجاع خان گفت - که از بعضی حرکات نالایق که از
 ملو قادر خان واقع میشود بخاطر می‌رسد که او را تنبیه و تادیب نمایم - اما
 چون بی طلب بملازمت آمده دل جوئی او لازم است - اکنون که او درین
 مقام در آمده هیچ نگویید تا برود - ملو قادر خان فرصت یافته گریخت -
 چون خبر بشیر خان رسید - جمعی را برسم تعاقب فرستاده خود نیز
 سوار شد - چون پاره راه برفت برگشت - سکندر خان ستواسی را بجهت
 آنکه مبادا فرار نموده فتنه انگیزد - بموکل سپرد - و ایام حکومت
 ملو قادر خان شش سال بود *

(۱) در تاریخ نوشته بجای لکهنو - لکهنوی مذکور است ! مصحح *

او نموده هر سال پیشکش میفرستادند - رفته رفته کار او بجائی کشید - که شیر خان افغان در زمانی که حضرت جنت آشیانی بدفع او مشغول بود - از بنگاله فرمانی نوشته مهر بر روی کرده فرستاد - مضمون آنکه چون مغل بدیار بنگاله در آمده از طریقهٔ اخلاص مستدعی آنست که خود متوجه آگره شود - و با فوجی فرستاده در نواحی آگره خلل اندازد - تا مغل ازین دیار مراجعت نماید - قادر شاه نیز در جواب فرمان نوشت و مهر بر روی کرده فرستاد - سیفخان دهلوی که از نزدیکان او بود - و همیشه سخنان راست باو میگفت - معروض داشت - که شیر خان چندان جمعیت و شوکت دارد - که بر روی مهر بکند - ملو قادر شاه در جواب گفت این چه دخل دارد - الحال حق سبحانه و تعالی زمام حراست مملکت عظیم بقبضهٔ اقتدار من نهاده هرگاه او طریقهٔ ادب نگاه ندارد - ما را چه ضرور است که حرمت او نگاه داریم - و چون فرمان قادر شاه بنظر شیر شاه در آمد - نشان مهر از روی کاغذ برداشته در غلاف خنجر خود نگاه داشت - و گفت **إِنشَاءَ اللَّهِ** سبب این گستاخی در حضور پرسیده خواهد شد - و مملکت مالوه در تصرف قادر شاه بود - تا آنکه شیر خان بعد از تغلب و تسلط بر مملکت هند بقصد تسخیر مالوه عازم گشت - و بکچ متواتر از راه کهراز چون قریب سارنگ پور رسید - سیف خان دهلوی که نوکر مصاحب قادر شاه بود - باو گفت طریق اسلام آنست که چون بادشاه عظیم الشان باین مملکت در آمده و طاقت مقاومت با او متعذر است بجفاح تعجیل و اقدام شوق بی اعلام رفته ملاقات فرمائید - قادر شاه رای او را مستحسن دانسته از آجین بایلغار در سارنگ پور رفته بر دربار شیر خان حاضر شد - حجاب چون خبر آمدن ملو قادر شاه بشیر خان رسانیدند - او را بحضور طلبیده بالتفات خاص ملحوظ گردانید - و خلعت

مکاصره کرد - و بعد از فتح چتور در نواحی منده سور از پیش حضرت جنت آشیانی همایون محمد پادشاه گریخته بگجرات رفته چنانچه مذکور خواهد گشت *

ذکر حکومت گماشته‌های حضرت جنت آشیانی محمد همایون پادشاه

چون مملکت مالوه بلکه گجرات هم بتصرف اولیای دولت قاهره چغتای در آمد - آنحضرت بعد تسخیر گجرات میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا را در گجرات گذاشته خود بمندو تشریف آوردند - و بعد از یک سال غیرت الهی کاری کرد - که میرزایان و سایر امرا گجرات را بی آنکه جنگی واقع شود - گذاشته بآگره آمدند - و این داستان در محل خود مذکور ست - و حضرت جنت آشیانی نیز بواسطه بعضی مصالح ملکی مالوه را گذاشته بآگره تشریف آوردند - مدت یکسال بلاد مالوه در تصرف چغتای بود - و بی متنازعی فرمان روائی نمودند *

ذکر ملو قادر شاه

چون در ممالک گجرات بواسطه فوت سلطان بهادر اختلال واقع شد - و دیار مالوه از فرمان فرمای خالی ماند - مقارن این حال حضرت جنت آشیانی عنان عزیمت بدیار بنگاله منعطف فرمود - ملو خان بن ملو خان باتفاق امرای مالوه خود را قادر شاه خطاب داده از قصبه بهیلسا تا حدود نبرده بتصرف آورده میان امرا قسمت نمود - و بهویت رای و پورنمل پسران سلاهدی از ولایت خود که چتور باشد - آمده قلعه رایسین و آن نواحی را متصرف شدند - روز بروز قوت قادر شاه افزود - و زمین داران اطراف اطاعت

و صباح آنشب آصف خان و اقبال خان بتجهیز و تکفین او پرداخته در کنار حوض دهور دفن کردند - و هفت پسر او را در چنپانیر محبوس داشتند - از سلطنتش بیست سال و شش ماه و پانزده روز گذشته بود *

ذکر حکومت سلطان بهادر گجراتی

بعد از فوت سلطان محمود ولایت مالوه بتصرف سلطان بهادر در آمد - جمیع امرای محمود شاهي آمده ملازمت نمودند - چون سلاهدی پوربیه پیش از همه سرداران بملازمتش رسیده بود - آجین و سارنگپور و قلعه رایسین بجایگزیر او مقرر شد - و خود بسیر برهان پور رفت - و در وقت مراجعت میخواست سلاهدی را که تمر و عصیان ازو ظاهر بود - بدست آرد - و سلاهدی بلطایف الحیل روزگار میگذرانید - تا در قصبه دهار بجنگ قضا گرفتار شد - و سلطان بهادر جهت قادیب مفسدان باجین آمد - ولد سلاهدی گریخته بچترور رفت - سلطان بهادر آجین را بدریا خان والی مندر داده عازم رایسین گشت - و قلعه را محاصره نمود - چون ایام محاصره بتطویل انجامید - نقشهای غیر مکرر بر صفت روزگار نگاشتند - و سلاهدی بیعاقبت بعد از آنکه مسلمان شده بود - جوهر کرده کشته شد - چنانچه این قضیه بتفصیل در فصل دویم در احوال سلاطین گجرات ایراد یافته - و سلطان قلعه رایسین و آن صوبه را تمام بسطان عالم کاپی داد - و متوجه گجرات شد - و اختیار خان را بحکومت و حراست قلعه مندو گذاشته عازم چنپانیر گردید * و در سنه اربعین و تسعمائه متوجه تسخیر چترور شد - و بعد از مصالحه بنابر بعضی امور طریقه مصالحه مسلوک داشته باز باحمد آباد برگشت * و در سنه احدی و اربعین و تسعمائه باز چترور را

این دیار را بشما بسپارد - درین اثنا سلطان بهادر بر بام لعل محل بر آمد - و کس بطلب سلطان محمود فرستاد - سلطان محمود سرداران را در محل گذاشته خود با هفت نفر سردار نزد سلطان بهادر رفت * سلطان تعظیم و تکریم او بجا آورده هر دو بادشاه معانقه نمودند - بعد از نشستن سلطان محمود در سخن گفتن اندکی درشتی کرد - تا آخر مجلس هر دو ساکت بودند - اما چنین روایت کنند که اثر تغییر در بشره سلطان بهادر بود - و حرفی که بر زبان او دران مجلس رفت - این بود که امرای محمود شاهي را امان دادیم - و هر که در حرم سلطان است نیز امان دادیم - و بتوابعیان و نقیبان را فرمود - تا مردم را از محل بیرون کنند - و بعد از ساعتی آصف خان را با صد نفر بجهت محافظت سلطان محمود گذاشت - و خود بدرون محل رفت - و روز دوم که دهم شعبان باشد - آن هفت نفر نیز که با سلطان بودند امان داده مرخص ساخت - و روز جمعه دوازدهم شعبان بر منابر دارالملک شادی آباد خطبه سلطان بهادر خواندند - و شب شنبه زنجیر در پای سلطان محمود نهاده او را با هفت پسر که بزرگتر از همه سلطان غیاث الدین خطاب داشت - با آصف خان و اقبالخان سپردند - تا بقلعه چپانیر برده نگهداری نمایند - و در شب چهاردهم شعبان رای سنگه و مقدم بالیا با دو هزار بهیل و کولی بر آردوی آصف خان و اقبال خان شبخون آوردند - و همان لحظه سلطان محمود از نماز لیلۃ البرات فارغ شده سر بر بالین نهاده بود - که غوغا و غریو برخاست - چون بیدار شد زنجیر پای خود را گسیخت - نگاهبانان از ترس آنکه مبادا بگریزند - و فتنه در مملکت پدید آید او را شهید ساختند * بیست *

زهی سگ بازمی چرخ زبون گیر * که شیران را سگان سازند نخچیر

و در استعداد قلعه داری کوشید - سلطان بهادر بک کوچ متواتر متوجه مندو شد - و هر روز نوکران او جدا شده بخدمت سلطان بهادر می پیوستند - و در قصبه دهار شرزه خان که سردار معتبر بود - آمده ملحق گردید - و چون بقلعه نعلیچه رسید - قلعه را محاصره نمود - و مورچلها بمردم تقسیم نموده خود بمحمدپور قرار گرفت - و سلطان محمود با سه هزار کس در قلعه مندو متحصن شده هر شب یک نوبت بجمع مورچلها و رسیدن در مدرسه سلطان استراحت می نمود - و چون دریافت که مردم قلعه در مقام نفاق اند و از سلطان بهادر قول گرفته اند - از مدرسه انتقال نموده بمکلهای خود آمد - و ترتیب اسباب عیش نموده بلهو و لعب مشغول شد - بعضی نیک اندیشان گفتند - که چه محل مجلس عیش و عشرت است - گفت که چون نفس باز پسین است میخواهم که بطرب و شوق بگذرد * و بتاریخ نهم شعبان سنه سبع و ثلثین و تسعمائه وقت صبح صادق اعلام دولت بهادر شاهي از افق قلعه مندو طالع گشت - و همان ساعت چاند خان بن سلطان مظفر از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت - و سلطان محمود سلاح پوشیده با جمعی قلیل روبرو آمده - چون در خود طاقت مقاومت ندید - کشتن حرمهای خود را بر مردن خود مقدم داشته با قریب یکهزار سوار متوجه مکلهای خود شد - مردم او اسپان خود را گذاشته بکرم سرا در آمدند - و افواج سلطان بهادر اطراف مکلهای را فرو گرفته بودند - سلطان بهادر پیغام فرستاد که سلطان محمود و اهل حرم و امرای او را امانست - و هیچ کس متعرض عرض و مال کسی نخواهد شد - بعضی مردم سلطان محمود را از کشتن اهل حرم باز داشته گفتند - که بادشاه گجرات هر چند با شما بد باشد بدی او بهتر از نیکی دیگران خواهد بود - و ظن غالب آنست که اگر شما رفته او را به بینید -

رانا سانکا متوجه مالوه گشت - اتفاقاً دران ایام سلطان بهادر نیز بجهت تادیب متمردان قریب بسرحد مالوه رسیده بود - سلطان محمود مضطرب شده معین خان بن سکندر خان را و سلاهدی را بکومک خود طلبید - چون بخدمت رسید - معین خان را مسند عالی خطاب داده سرا پرده سرخ که مخصوص بادشاه بود عطا کرد - و سلاهدی را بعضی پرگفتا دگر داده دلجوئی نمود - معین خان در اصل روغن فروش پسر می بود و سکندر خان او را بغرزدی برداشته بود - از پیش سلطان محمود گریخته در موضع سنبل بسطان بهادر پیوست - و شکایت ولی نعمت را تحف مجلس گردانید - چون این خبر بسطان محمود رسید - دریا خان را بخدمت سلطان بهادر فرستاده پیغام داد - که چون حقوق تربیت سلسله ایشان بر ذمه من هست میخواهد که بخدمت رسیده مبارکباد سلطنت نماید - و رسول سلطان محمود نیز ایما نموده بود که سلطان محمود از آنکه چاند خان را پناه داده منفعل و شرمسار است - و در آمدن دلیری نمیکند - سلطان بهادر تسلی او نمود - و گفت طلب سپردن چاند خان باو نخواهم نمود - و بکوچ متواتر بکنار آب کرخی نزل نمود - درین منزل رتنسین^(۱) بن رانا سانکا و سلاهدی پوربیه بخدمت سلطان بهادر رسیده شکایت سلطان محمود نمودند - رتنسین از همین منزل مرخص شده بچطور رفت - و سلطان بهادر بموضع سنبله نزل فرمود - و منتظر آمدن سلطان محمود بود - اما چون معلوم شده بود که مکرر شکایت سلطان محمود در خدمت سلطان بهادر مذکور شده ببهانه تنبیه نوکران سکندر خان از آجین کوچ نموده متوجه ستواس گشت - اتفاقاً در اثنای شکار از اسب افتاد - دست راست او شکست - عنان اختیار از دست داده بقلعه مندو آمد -

(۱) در تاریخ نوشته رتنسی مذکور است ۱۲ مصحح *

آورده متوجه ولایت بهیلسا شد - و با سلاهدی در حوالی سارنگپور جاذگ کرد - و شکست بر لشکر سلطان افتاد - سلطان با بیست سوار نامی در میدان تهور پای محکم کرده داد مردی داد - تا آنکه سرداران نامی را بدست خود بر خاک هلاک انداخت - و کار بجائی رسید - که سلاهدی فرار نموده بدر رفت - و سلطان پاره تعاقب نموده بمندو مراجعت فرمود - بعد ازین جاذگ سلاهدی اظهار ندامت کرده پاره تکف برسم پیشکش بخدمت فرستاده استعفاى ما مَضی نمود - و چون در شهر سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه سلطان مظفر گجراتی اجابت داعی حق نمود - و سلطنت بسطان بهادر انتقال یافت - چاند خان بن سلطان مظفر پیش سلطان محمود آمد - بواسطه آنکه مرهون احسان سلطان مظفر بود - نهایت تعظیم چاند خان بجا آورد - و دقیقه از شرط مروت فرو نگذاشت - و رضی الملک که یکی از امرای معتبر سلطان مظفر بود - از گجرات فرار نموده بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه رفت - و همگی همت بدان گماشت - که حکومت گجرات بچاند خان منتقل شود - و بجهت امضای این نیت از آگره بمندو آمد - و بچاند خان مشورت کرده بآگره مراجعت نمود - چون این خبر بسطان بهادر رسید - کتابتی بسطان محمود نوشت - که از محبت و یاری عجب نمود - که خوارم خور ما را گذاشته اند - که آمده چاند خان را دیده و سعی در فتنه انگیزی نموده - و باز بعد از مدتی رضی الملک بمندو آمد - و برگشته بآگره رفت - سلطان بهادر درین مرتبه پیغامی نفرستاد - اما در مقام گوشمال سلطان محمود شد - چون بر مردم ظاهر شد که از گجرات مدد بسطان محمود نخواهد رسید - و خود قدرت و قوت ندارد - (۱) رتسنیر بن

او بر گشودند و بهادری او را ستودند - رانا سانکا در پیش سلطان دست بسته بایستاد - و لوازم خدمتگاری بجای آورده بمعالجه قیام نمود - چون سلطان محمود صحت یافت - رانا التماس نمود که بعنایت تاج سربلندی باید - سلطان محمود تاج مکرل بزر و یواقیت بر انا سانکا داده از خود راضی ساخت - و رانا سانکا ده هزار راجپوت همراه کرده سلطان محمود را بمندو فرستاد - و خود بچتور رفت - بر ضمیر اهل بصیرت پوشیده نماند که کار رانا از سلطان مظفر بالا تر است - چه سلطان مظفر پناه برده را مدد نمود - و رانا سانکا دشمن قوی را در حرب گرفته سلطنت داد - و مثل این قضیه غریب تا غایت معلوم نیست که از کسی وقوع یافته باشد - القصه از استماع این خبر سلطان مظفر جمعی بکرمک فرستاد - و تفقد احوال او نمود - و مدتی مدید لشکر گجرات در مندو ماندند - و بعد از آنکه حکومت سلطان محمود استحکام یافت - کتابتی مشتمل بر شکر گذاری بخدمت سلطان مظفر نوشته استدعا نمود - که چون مهمات بتوجه ملازمان بدلخواه صورت یافته - لشکر گجرات را طلب نمایند - سلطان مظفر لشکر خود را طلب نمود - بعد از رفتن لشکر گجرات ضعف سلطان محمود بغایت مبرهن گردید - اکثر ولایات از تصرف او برآمد - پاره را رانا بتقلب متصرف شد - و از سارنگپور تا بهیلسا و رایسین - سلاهدی پوریه بتصرف خود آورده یکرو شد - و ناحیه سواس و مضافات - سکندر خان قابض گشت - از ولایت مالوه عشری در تصرف سلطان محمود مانده با هشت هزار سوار در چادر می بود - اگرچه رانا سانکا را قدرت تصرف کل مالوه بود - از سلطان مظفر گجراتی ملاحظه داشت - اتفاقاً چون سلطان مظفر رحلت کرد - و اعدا را قوت بهم رسید - و طغیان سلاهدی از حد گذشت - در ست و عشرین و تسعمائه سلطان محمود لشکر فراهم

نامه نوشته طلبیدند - هر جا که بودند بمندو آمدند - بعد از جمعیت مردم بر سر قلعه کاکرون که در تصرف گماشته میدنی رای بود عازم شدند - میدنی رای برانا سانکا گفت که من هر چه دارم در کاکرون است - و من بشما بجهت آن ملتجی شده بودم که مالوه را صافی نموده بمن سپارند - حالا کار بجائی رسیده که هر چه دارم بزور از من میگیرند - حمیت جاهلیت رانا سانکا را برین داشت که از چتور برآمده بجات کاکرون شتافت - چون خبر بسلطان محمود رسید - محاصره را گذاشته متوجه جنگ رانا سانکا شد - و اکثر روز راه قطع می نمود - اتفاقاً در روزی که جنگ خواهد شد - سلطان محمود راه بسیار طی نموده در هفت کروهی رانا نزول فرمود - چون خبر برانا سانکا رسید - امرای خود را طلبیده گفت همین ساعت بر سر غنیم باید رفت - که راه دور طی نموده و طاقت تردد و حرکت ندارد - و اگر زود تر رفته شود فرصت راست کردن هم نخواهد یافت - و فتح بآسانی روی خواهد داد - راجپوتان تحسین رای و تصدیق قول او نموده سوار شدند - و متوجه گشتند - چون باردوی سلطان محمود رسیدند - همان طور بود - لشکر سلطان یک یک دو دو بجنگ می آمدند - و شهید میشدند - سی و دو سردار قدیم از لشکر مالوه و آصف خان با پانصد سوار مسلمان از لشکر گجرات شربت شهادت چشیدند - و شکست عظیم بر لشکر سلطان محمود افتاد - سلطان محمود از غایت تهور با دوسه هزار سوار خفک بادپای برق رفتار را بجولان در آورده در دریای شمشیر و برچه راجپوتان غوطه خورد و صد و صد زخم برداشت - و چون دو جوشن در برداشت - پنجاه زخم از جوشن دوم گذشته بر بدن او رسید - باوجود این زخمها رو از دشمن نگردانید - چون از پشت اسب بر زمین افتاد - راجپوتان او را شناخته نزد رانا سانکا بردند - راجپوتان زبان بمدح و ثنای

آتش در خانمان خود زده عیال خود را بقتل می‌پرسانند و میسوزند - و این عمل را جوهر میگویند - القصه قتل عام فرمود - و بصکت پیوسته که دران شب و پاره از روز فزوده هزار راجپوت بقتل رسیده بود - و چندان اسیر و غنائم بدست لشکر گجرات افتاد - که محاسب روزگار از احصای آن عاجز آمد - چون فتح روی داد - راجپوتان بسزای خود رسیدند - سلطان محمود آمده مبارکباد گفت - و از روی اضطوار گفت که خداوند جهان ما را چه میفرماید - سلطان مظفر از روی بزرگی گفت سلطنت مالوه مبارک باشد - سلطان محمود را در قلعه مندو گذاشته همان ساعت باردوی خود آمد - روز دیگر لوای عزیمت بجانب آجین و تندیه راناسانکا برافراخت - و چون بقلعه ده‌هار رسید - خبر رسید که عادل خان و امرا هنوز از دیبالپور پیدش نرفته بودند - که راناسانکا بعد از استماع فتح قلعه بولایت خود رفت - و در شب اول بیست و هفت کروه راه طی نمود - و میدنی رامی و سلاهدی را همراه برد - سلطان مظفر عادلخان و امرا را طلب نمود - سلطان محمود درین منزل بعرض رسانید - که اگر یکروز بقلعه شادی آباد در آمده این بنده را سرافراز سازید * بیت *

از آن طرف نپذیرد کمال تو نقصان * وزین طرف شرف روزگار ما باشد

سلطان مظفر اردو را در قصبه ده‌هار گذاشته بقلعه شادی آباد رفت - سلطان محمود بلوازم خدمت و مهمانداری و پیشکش اقدام نمود - سلطان مظفر بعد از فراغ مجلس و سیر و صحبت بلشکر خود رفت - و از آنجا بفتح و فیروزی متوجه گجرات شد - سلطان محمود چند منزل متابعت نموده - سلطان مظفر آصف خان را با فوجی بمدد و کمک گذاشته سلطان محمود را عذر خواسته رخصت فرمود - سلطان محمود و آصف خان در قلعه شادی آباد قرار گرفتند - و بامرا و سرداران قدیم سلطان محمود

مورچلها جنگ انداخته بارو مراجعت نمایند - و شبش فوجی
 بآن راه فرستند - و فوجی دیگر بجهت مدد و کمک مستعد دارند -
 یَمَکُنْ که قلعه بتصرف آید - سلطان مظفر کنکاش او را پسندیده بمواعید
 امیدوار ساخت * و بتاریخ سیزدهم صفر سده اربع و عشرين و تسعمائه
 سپاه گجرات از اطراف و جوارب جنگ انداختند - و راجپوتان پیش
 از مقدور تردد کردند - گجراتیان وقت عصر طبل بازگشت کوفته بمنازل -
 بمورچلهای خود قرار گرفتند - راجپوتان چون تردد بسیار نموده بودند -
 روز هولی بود - اندک مردمی در مورچلهای گذاشته در منازل خود
 آسودند - چون نیم شب شد تاج خان و عماد الملک با فوجی از دلاوران
 بقصد تسخیر قلعه متوجه شدند - عماد الملک همان دلیل را پیش
 انداخته براه معهود بکوه برآمد - تاج خان نیز براهی دیگر صعود کرد -
 چون عماد الملک بحوالی دیوار رسید - دانست که جمیع راجپوتان
 خفته اند - فی الحال از نیزهای فرنگی نردبانی ترتیب داده جمعی را
 بقلعه بر آورد - چون آنجماعت دیدند که راجپوتان را خواب اجل رسیده
 دروازه را گشادند - در اثنای گشودن دروازه راجپوتان واقف شدند - جمعی
 که بیرون قلعه بودند خود را بدروازه رسانیدند - و راجپوتان را که حاضر شده
 بودند - پاره پاره نموده دروازه را متصرف شدند - چون خبر برای
 پتهورا رسید - پیش از خود شادی خان پوربیه را با پانصد راجپوت
 مسلح بدفع عماد الملک فرستاد - و خود در عقب روان شد - بهادران
 گجراتی در خانه کمان در آمده گروهی که پیش پیش شادی خان
 می آمدند - تیر دوز کردند - مقارن این حال سلطان مظفر از همان راه
 بقلعه در آمد - چون چشم اهل قلعه بر علم مظفر شاهی افتاد بکانهای
 خود باز گشته جوهر کردند - و شرط راجپوت است - که در وقت اضطراب

استقبال نمود - بعد از آنکه در یک مجلس بزرگ تخت قران سعدین و اجتماع نیرین واقع شد - سلطان مظفر رسم مروت و آئین مردمی مرعی داشته پرسشهای بزرگانه فرمود - و بر جراحتهای او مرهم نهاد - و پس از چند روز سلطان مظفر با لشکریهای آراسته عزیمت بلاد مالوه نمود - چون بحوالی ده‌ها رسید - رای پنهورا قلعه مندو را محاصره نموده مضبوط ساخته بلوازم حصار داری پرداخت - و میدنی رای و سلاهدی بچطور رفته برانا سانکا ملتجی شدند - بعد از چند روز محاصره - رای پنهورا از در عجز در آمده امان خواست - و چهارده پرگنه جهت جاگیر خود التماس کرد - سلطان مظفر التماس او را مبذول داشت - روز دیگر رای پنهورا پیغام فرستاد که چون حرکات ناپسندیده از ما سرزده وهم و هراس غالبست - اگر سه کوه لشکر عقب نشیند - دست عیال و اطفال خود گرفته فرود آیم - و قلعه را بهر که امر شود تسلیم نمایم - سلطان مظفر حسب التماس سه کوه پس نشست آنجا ظاهر شد که رای پنهورا دفع الوقت میکند - و انتظار آمدن رانا سانکا و میدنی رای میکشد - سلطان مظفر از روی سنجیده معاودت نموده قلعه را مرکزوار در میان گرفت - درین حال خبر رسید که میدنی رای و سلاهدی بتعجیل بسیار رانا را با کل زمین داران آنحوالی بکومک می آورند - و قریب شهر آجین رسیده اند - سلطان مظفر - اعظم همایون عادل خان حاکم آسیر و برهان پور که خواهرزاده و داماد سلطان مظفر بود - و فتح خان و قوام الملک را بذادیب میدنی رای و رانا سانکا تعیین نموده همت بر تسخیر قلعه مندو گذاشت - اتفاقاً شخصی آمده صعود کوه را برای آسان دلالت کرد - و گفت چون فردا روز هولیست - و راجپوتان در منازل خود بلهو و لعب مشغول خواهند بود اگر روز هولی در دیگر

محمود شاه گفت - که مرا تحقیق شده که میدنی رای خیر خواه است -
 و از غایت هواخواهی دوش فتنه راجپوتان را فرو نشاند - من بعد
 جراحات خاطر او را بمرهم التفات و عنایت علاج خواهم کرد - چون زخم او
 به شد - هر روز با پانصد راجپوت مسلح بسلام آمد - و من بعد بهمین وضع
 بسلام می آمد - محمود شاه بطریق قدیم او را بر سر دیوان فرستاد تا
 بمهمات ملک پردازد - چون مدتی بمدارا گذشت - و دید که از سلطنت
 بجز نامی بر او نمانده - در شهر سنه عشرين و تسعمائه ببهانه شکار از قلعه
 مندو فرود آمده رانی کنیسا را که حرم دوست دار او بود همراه گرفت -
 جماعتی کثیر از راجپوتان بجهت خبرداری همیشه همراه او بودند -
 بمیر آخور که از خدمتگاران قدیم او بود - گفت فردا بشکار خواهم رفت -
 و راجپوتان را در پس شکاری چند خواهم رواند که چون بارو آیند اصلا
 حرکت در ایشان نباشد - چون نیم شب برسد سه اسب بادپای را در
 بیرون اردو مستعد ساخته مرا مطلع ساز - روز دیگر بشکار رفته باز آمد -
 راجپوتان بخواب رفتند - میر آخور اسپان حاضر ساخته واقف ساخت -
 محمود شاه اعتماد بر عون و تائید آلهی نموده خود را باسپان رسانید -
 در ساعت روی بصحرای غربت نهاد - بعد طی منازل و مراحل بقصد
 دهود که سرحد گجرات است رسید - قیصر خان داروغه سلطان مظفر
 گجراتی استقبال نموده سراپرده و مایکناج پیشکش کرد - و عریضه
 سلطان مظفر نوشته از توجه و قدوم سلطان محمود مطلع گردانید - چون
 در چنپانیر این خبر بسلطان مظفر رسید - مراسم شکر آلهی بجای
 آورده قیصر خان و تاج خان و قوام الملک و دگر امرا را باستقبال فرستاد -
 و اسپان عربی و صد زنجیر فیل و اسباب توشک خانه و سراپرده
 و کارخانهای که سلاطین را درکارست ارسال داشته خود نیز چند منزل

قبیحه باز نمی ماند - سلطان محمود از غایت شجاعت بآنکه دریست
 نفر مسلمان بیش با او نبودند - قرار داد که چون از شکار مراجعت نماید -
 و میدنی رای و سال پاهن بخانه خود مرخص گردند - در اثنای
 مراجعت ایشان را پاره پاره نمایند - جمعی را مقرر نموده خود بشکار
 رفت - و مراجعت نموده بخلوت خانه در آمد - و میدنی رای و سال پاهن
 را رخصت فرمود - درین وقت کمین داران برآمده بر میدنی رای
 و سال پاهن زخم زدند - سالپاهن در همانجا کشته شد - و میدنی رای
 چون زخمش کاری نبود او را بمنزل او بردند - راجپوتان از استماع این
 معامله در خانه میدنی رای جمع گشتند تا گردی بسطان محمود
 رسانند - سلطان محمود از کمال تهور با شانزده سوار و چند پیاده مسلمان
 بقصد شهادت از دولتخانه برآمده متوجه جنگ شد - چند هزار راجپوت
 پیش آمده جنگ آغاز کردند - یکی از راجپوتان پوربیه که بمردانگی
 اشتهار داشت - پای مردانگی در میدان جلالت نهاد - ضربی بر سلطان
 انداخت - ضرب او را رد کرده دو پاره اش ساخت - راجپوتی دیگر
 برچۀ بر سلطان حواله کرد - سلطان برچۀ او را بشمشیر گرفته او را از کمر
 بدو نیم کرد - راجپوتان از مشاهده این حال گریخته یکجا جمع شدند -
 و خواستند که هجوم آورند - و سلطان را بکشند - میدنی رای چون
 مطلع شد - گفت محمود شاه ولی نعمت منست - مرا بامر او زخم
 زدند - شما را چه کار است - اگر سایۀ دولت او بر سر ما نباشد مظفر شاه
 گجراتی دمار از روزگار ما برآرد - راجپوتان بسخن میدنی رای بمنازل
 خود رفتند - و فتنه فرو نشست - آن شب میدنی رای بنخست
 سلطان پیغام داد - که چون ازین زخم بسلامت خلاص شدم - اگر فی الواقع
 امور سلطنت بکشتن من انتظام می یابد حالا هم مضایقه نیست -

شغل و عمل سرکار محمود شاه حتی فیل بانې و دربانې را میدنې رای
 بمردم خود حواله نمود - و از جنس و ذات مسلمان زیاده بردویست کس
 در خدمت سلطان محمود نماند - و زنان مسلمة و سیده را راجپوتان
 متصرف شده کنیز نموده رقاصی فرمودند - و زنان مطربة سلطان محمود
 را بتصرف در آوردند - سلطان محمود تسلط راجپوتان را دیده بیطاقت
 شد - چون در اهل هند رسم است که هرگاه نوکر و یا مهمان را رخصت
 مینمایند پان میدهند - سلطان محمود ظرفی پر از بیڑهای پان بدست
 آرایش خان پیش میدنې رای فرستاد - و پیغام داد که من بعد شما را
 رخصتییست - از ولایت من بدر رو - و راجپوتان جواب گفتند که ما چهل
 هزار سوار تا امروز در هوا خواهی و جان سپاری تقصیری نکرده ایم -
 نمیدانم که از ما چه بوقوع انجامیده - چون آرایش خان جواب برد -
 راجپوتان در خانه میدنې رای جمع شده اراده نمودند - که سلطان
 محمود را از میان بردارند - و رای رایان ولد میدنې رای را بسلطنت
 بردارند - میدنې رای بخود اندیشید - که الحال سلطنت مالوه
 فی الحقیقت از منست - چون سلطان محمود از میانه خواهد رفت -
 سلطان مظفر گجراتی مالوه را متصرف خواهد شد - پس در رضاجویی
 ولی نعمت سعی باید کرد - باتفاق راجپوتان بخدمت سلطان محمود
 رفته در مقام اعتقا و اعتقار ایستاده سخنان معذرت آمیز دولتخواهانه
 بر زبان راند - سلطان محمود طوعاً و کرهاً از سر پرخاش در گذشت -
 مشروط بآنکه جمیع کارخانها را بطریق قدیم بکار فرمایان مسلمان حواله
 بکنند - و مردم خود را در مهمات ملکی مدخل ندهد - و زنان مسلمة را
 از خانهای خود بیرون کنند - و دست از تعدی کوتاه سازد - میدنې رای
 بجهت مصلحت وقت شرایط قبول نمود - اما سالهاهن پوریه از اعمال

داد - و بعبالت الوقت ده لک تنکه ارسال داشت - و مناشیر و احکام استمالت به بهجت خان و امرا نوشت - و شیخ اولیا را با رسول بهجت خان رخصت داد - چون بحوالی چندیری رسیدند - بهجت خان - شرزه خان ولد خود را باستقبال رسولان فرستاد - و احترام تمام نمود - فرامین و منشور حکومت رایسین و بهیلسا را بدست شرزه خان بخدمت صاحب خان با ده لک تنکه و دوازده سلسله فیل ارسال نمود - و چون بعضی فتنه انگیزان بشاهزاده صاحب خان گفتند که بهجت خان قرار داده که در عیدگاه شما را بدست آورد - و شیخ اولیا را ازین جهت بارود فرستاد - که عهد و پیمان را بایمان موکد سازد - از استماع این خبر خوف و هراس بر شاهزاده صاحب خان غالب گشت - و در شب بیست و نهم رمضان شاهزاده بی عاقبت راه غیر متعارف اختیار نموده خود را در سرحد بفوج سلطان سکندر لودی رسانید - چون امین خبر بسطان محمود رسید - بتاریخ نوزدهم شوال بخط چندیری رفت - بهجت خان و اکابر آنجا باستقبال آمده زبان اعتذار گشودند - رقم عفو و اغماض بر صحنه جواریم ایشان کشید - و بعد از سرانجام آن ناحیه بشادی آباد روان شد - و بسعی نامرضی و استصواب میدنی رای تیغ بیدریغ در امرا نهاد - و هر روز یکی را بگناه ناکرده متهم ساخته میکشت - رفته رفته کار بجای رسید که مزاج سلطان محمود از جمیع امرا - چه که از جمیع مسلمانان برگشت - و عمال سابق که سالها در سرکار غیاث شاهي و ناصر شاهي متکفل مهمات بودند - عزل ساخته اعوان و انصار میدنی رای را تعیین نمود - و ازین عمل اکثر امرا و سرداران دل شکسته شده دست اهل و عیال گرفته مهاجرت اوطان اختیار نمودند - و شادی آباد که دارالعلم و محط رجال و فضلا و علما و مشایخ بود مسکن کواران گردید - و کار بجائی رسید که جمیع

محمود فرار نموده تا چندیری عذان باز نکشید - درین هنگام که فوج ملک محمود فراری شده آمدند - سعید خان لودی و عماد الملک به بهجت خان چنین پیغام دادند - که وعده شده بود که هرگاه فوج منصوره سکندری بخطر چندیری برسد - خطبه بنام نامی سکندر زمان خوانده شود - و دراهم و دنانیر بسکه خاقانی مسکوک گردد - چون جواب موافق نشنیدند - از موضع سهرای چهار کوه پس نشستند - و صورت واقعه بمسلطان سکندر نوشتند - سلطان سکندر فرمان طلب فرستاد - چون فوج سکندر آزار یافته بطرف دهلی رفت - سلطان محمود منتظر توفیقات الهی بوده طرح شکار انداخت - در اثنای شکار جاسوسان خبر رسانیدند که خواجه جهان و محافظ خان بصوب شادی آباد راهی شدند - سلطان از همانجا مراجعت نموده حبیب خان و فخر الملک و هم کون را بدفع محافظ خان نامزد کرد - بتاريخ شانزدهم ربیع الثانی در نعلچه بهم رسیده جنگی صعب اتفاق افتاد - و از شامت بغی محافظ خان بقتل رسید - و سرش را از بدن جدا کرده باردوی خود معاودت نمودند - از استماع این خبر شاهزاده صاحب خان ملول شده در آمد و شد خوانین و خدمتگاران بر روی خود بست - و بهجت خان و صدر خان و مختص خان چنان صلاح دیدند که علما و مشایخ را در میان آورده قطری از اقطار مملکت بجبهت او التماس نمایند - باتفاق رفته این مضمون را بشاهزاده صاحب خان معروض داشتند - شاهزاده باین مقدمه راضی شده بهجت خان - شیخ اولیا را بارود فرستاده درخواست تقصیرات خود نموده - بجبهت مدد خرج شاهزاده جای طلب کرد - سلطان محمود این مقدمه از لطایف غیبی دانسته قلعه رایسین و قلعه بهیلسا و رهمولی^(۱) بشاهزاده

(۱) در تاریخ فرشته بجای رهمولی - هامونی مذکور است ۱۲ مصحح *

را متصرف گشته - سلطان محمود حاکم قصبه کفدومه ملک لودها را بتادیب
 او نامزد کرد - بعد از تلاقی فریقین سکندر خان رو بهزیمت نهاد - و لشکر
 بغارت مشغول شد - دران اثنا شخصی که عیال او بغارت رفته بود -
 خود را به بهانه پابوس بملک لودها رسانیده خنجر زهر آلود بر پهلوی
 او زد - و متاع زندگانی او بغارت برد - سکندر خان از شنیدن این واقعه
 مراجعت نموده مظفر و منصور شد - و بسواس رفت - چون این خبر
 بسلطان محمود رسید - دفع بهجت خان را مقدم دانسته متوجه چندیری
 شد - در راه خبر آوردند که در مفتصف ذی حجه شاهزاده صاحب خان
 از کوندوانه بچندیری آمد - و بهجت خان و منصور خان او را بسلطنت
 برداشتند - سلطان محمود در سامهو باستعداد سپاه مشغول بود - که خبر رسید
 که سعید خان لودی و عماد الملک با لشکر دهلوی از جانب سلطان سکندر
 بکومک شاهزاده صاحب خان در پنج کروهی چندیری فرو آمدند -
 سلطان محمود از استماع این خبر مضطر گردیده صلاح چنان دید که بجای
 خویش معاودت نماید - در اثنای راه امرا را طلبیده اساس عهد و پیمان
 بایمان استوار ساخت - باوجود قسم چون پاره از شب گذشت - صدر خان
 و مخصوص خان بجانب چندیری گریختند - محمود شاه جمعی را برسم
 تعاقب فرستاد - خود بقصبه سرونج رفت - و از آنجا کوچ نموده اردوی او از
 پیش دروازه بهیلسا میگذشت - گماشته منصور خان باتفاق اوباش شهر
 پس ماندهای اردو را تاراج کردند - عرق حمیت سلطان محمود در حرکت
 آمده - در یک طرفه العین آن حصار را گرفته - آنجماعت بی غایت
 را بسیاست رسانید - و غیال و اطفالشان بذل بندگی گرفتار شدند -
 شاهزاده صاحب خان و بهجت خان - ملک محمود را بصوب سارنگپور
 فرستادند - چهار خان گماشته ملک مقطع آنجا جنگ کرده - ملک

خداوند راس رئیس ایشان را دستگیر نموده بسیاست رسانید - سلطان
 محمود فوازش نامه باو ارسال داشته بجانب بهار بابا حاجی رفت -
 و از آنجا مصحوب سهروداس دلاسا نامه بهبهجت خان فرستاد - چون
 دید بصیرت او بغبار بیدولتی انباشته بود - جواب نا صواب داده جمعی
 را بطلب شاهزاده صاحب خان بکاریل فرستاد - و عریضه بسطان سکندر
 لودی نوشت - مضمون آنکه محمود شاه زمام حل و عقد مملکت بقبضه
 کفار سپرده - و پای انقیاد از طریق شرع مصطفوی برون نهاده - اگر فوجی
 باین دیار فرستند - که سکه و خطبه این ملک بنام نامی ایشان شود -
 ثوابی جزیل نیز خواهند داشت - سهروداس این ماجرا را تقریر کرد -
 سلطان محمود استعداد سپاه نموده از بهار کوچ کرده در شکار پور فرود آمد -
 و مخصوص خان را بچندیری فرستاد - مقارن این حال خبر رسید - که
 مقتصد محرم سنه تسع عشر و تسعمائه سلطان مظفر گجراتی با پانصد
 فیل و لشکر بیکران در قصبه دهار نزول نموده در مواضع دلواره بشکار مشغول
 است - و رای پنهودا و دیگر امرا که در قلعه مندو بودند - هرچند فرستاده
 عجز نمودند - که درینوقت که سلطان محمود بضبط ملک خود در مانده
 اراده تسخیر ولایت او نمودن از مروت نیست - مقبول نشد - و نظام الملک
 سلطانی را پیشتر فرستاد - تا حوض رانی آمده مراجعت نمود - در
 اثنای مراجعت جمعی از قلعه مندو فرود آمده دست بردی نمودند -
 نظام الملک بر گشته جمعی را بقتل رسانید - سلطان محمود از وصول این
 خبر وحشت اثر پریشان خاطر شد - که بکدام طرف توجه نماید - در عین
 سراسیمگی خبر رسید - که سلطان مظفر گجراتی مراجعت نموده بگجرات
 رفت - سلطان مراسم شکر بجای آورده متوجه دفع بهجت خان گردید -
 درین اثنا خبر رسید که اسکندر خان باز علم بغی بر افراشته و قریات خالصه

و سکندر خان از کندومه قاصبه شهاب آباد بنقلب متصرف شده عمال خاصه را راند - سلطان محمود بهجت تسکین این حادثه در پنجم جمادی الاخر سنه ثمان عشر و تسعمائه از قلعه مندر بکوشک جهان نمای نعلبچه آمد - و منصب وزارت بمیدنی رای تفویض کرد - و بهجت خان حاکم چندیروی و دیگر امرا را طلب داشت - بهجت خان عذر رسیدن برسات نوشت - سلطان اغماص عین نموده منصور خان مقطع بهلیسا را بجنگ سکندر خان فرستاد - چون سکندر خان رایان کوندوانه را با خود متفق ساخته بود - منصور خان حقیقت بسطان محمود نوشته کومک طلاید - میدنی رای باو نوشت - که اگر در گرفتن سکندر خان تکاهل و تساهل خواهی نمود - بقهر سلطانی گرفتار خواهی گشت - منصور خان ازین تحکم مراجعت نمود - به بهجت خان ملحق شد - و شجار خان که بکومک منصور خان نامزد بود - او نیز رفته به بهجت خان پیوست - سلطان محمود از استماع این اخبار بقصبه دهار آمده زیارت شیخ کمال الدین مالوی نمود - و میدنی رای از دیبالپور بدفع سلطان سکندر رخصت یافت - و عازم آجین گردید - میدنی رای چون بولایت سواس رسید - دست تاراج و عیش برگشاد - سکندر خان از استماع این خبر مکرر گشت - و از روی عجز راه صلح پیموده بوسیله حبیب خان نزد میدنی رای آمد - میدنی رای باجین رفته از سلطان محمود تقصیرات سکندر را التماس نمود - التماس او مبدول گشته جاگیر و منصب قدیم او عنایت شد - سلطان محمود از آجین کوچ نموده باگرة رفت - و در آنجا عرضه داشت داروغه شادی آباد رسید - که جمعی اوباش در شب بیست و پنجم شهر رمضان خروج کرده چتر از سر قبر سلطان غیاث الدین بر سر شخصی مجهول النسب برافراخته شهر بغارت بردند - بدولت

داشته که بعد از برسات ولایت مالوه را بدست آورده میان برادران قسمت خواهد شد - و از آنجا بچنپانیپور رفت - روزی گذر شاهزاده بمنزل یادگار مقبل که مشهور بسرخ کلاہ بود - و از جانب شاه اسمعیل صفوی برسات بگجرات آمده بود - واقع شد - و میان خدمتگاران سخن بلند و پست شد - و بخصوصم انجامید - میانم مردم انتشار یافت - که یادگار سرخ کلاہ و مردم او شاهزاده مندو را سرگرفتند - و لشکر گجرات هجوم عام نموده چند نفر از مردم یادگار مغل در جنگ کشته شدند - شاهزاده از انفعال بی رخصت رو بصوب ولایت آسیر نهاد - و در موضع لورگانو که سرحد آسیر و پتارست نزول کرد - لودهای حاکم کدومه اطلاع یافت - بر جناح تعجیل آمده جنگ انداخت - صاحب خان رو بهزیمت نهاد - التجا بحاکم کاریل برد و کاریل از بلاد دکنست - چون نسبت محبت میانم سلطان محمود و حاکم کاریل استحکام پذیرفته بود - خود را از از امداد او باز داشته چند ده بجهت مدد معاش او مقرر نمود - بعد از آنکه فتنه و فساد بصلح و صلاح مبدل شد - و سلطان محمود بر بساط امن و امان قرار گرفت و عمال بضبط ولایات رفتند - میدنی رای خواست که خود مستقل شود - و امرای غیاث شاهی و ناصر شاهی را از میان بردارد - بجهت غرض فاسد خود در بدگوئی امرا شروع کرد - و در خلوت سخنان نالایق نسبت بهر کس میگفت - تا آنکه روزی معروض داشت - که افضل خان و اقبال خان مکاتیب فرستاده - شاهزاده صاحب خان را طلب نموده اند - سلطان محمود از غرض او غافل افتاده فرمود - که هرگاه افضل خان و اقبال خان بسلام آیند بقتل رسانید - چون روز دگر بدستور قدیم بسلام آمدند ایشان را گرفته بند از بند جدا ساختند - و سکندر خان و فتح جنگ خان شریانی از مشاهده جرات و تسلط میدنی رای گریخته بجایگهی خود رفتند -

بنصرت آباد نعلیچه رسیده دست اصراف باطلاق خزاین گشوده - بضبط و ربط قلعه پرداختند - سلطان محمود متوجه شادی آباد گردید - چون بموضع برسیده رسید - متبئاً سلطان شهاب الدین و امرای او که در کوه پایه بهار بابا حاجی متحصن شده بودند - قول گرفته نزد سلطان محمود آمدند - و بکوچ متواتر بقصبه سیمر نزول کرد - بتاریخ هفتم رمضان سنه سبع عشر و تسعمائه فوجها آراسته متوجه تختگاه شادی آباد شد - و از طرفین تسویه صفوف نموده - معرکه قتال برآراستند - شاهزاده صاحب خان جرات نموده بر فوج سلطان محمود حمله آورد - درین اثنا فیلی متوجه سلطان محمود شد - و او تیری بر سینۀ فیلبان زد - که از پشت او بدر رفت - درینوقت میدنی رای با جمعی راجپوتان بزخم برچه دمار از روزگار فوج صاحب خان برآوردند - شاهزاده صاحبخان تاب مقاومت نیاورده پناه بقلعه برد - و شب و روز در محافظت قلعه میکوشید - و سلطان محمود در عرض خاص فرود آمده پیغام فرستاد - که چون نسبت اخوت درمیانست و رعایت صلۀ رحم از واجباتست - هرجا التماس نماید - باو مبذول داریم - و آن مقدار مال که تواند برداشت - بردارد و برود - و هیچ مضایقه نیست - تا خون مسلمانان بی وجه ریخته نشود - شاهزاده قبول نکرد - سلطان محمود اطراف قلعه را فرو گرفته در محاصره مبالغه نمود - تا در تاریخ شانزدهم شوال سنه مذکور بسعی مولانا عماد الدین خراسانی دلاوران لشکر مقارن طلوع صبح برسر مردم مورچل ریختند - و با یکدیگر در آویختند - و در یک طرفه العین خون اعوان و انصار شاهزاده را بر خاک مذلت ریختند - محافظ خان و شاهزاده پاره جواهر قیمتی برداشته از راه هفتصد زینه گریختند - و روز چهارم در قصبه برود گجرات بسطان مظفر گجراتی پیوستند - و او مقدم شاهزاده را گرامی

را متصرف شده علم بغی برافراشت - و شاهزاده صاحب خان بن سلطان ناصر الدین را آورده چتر بر سر نهاد - و محمود شاه را محاصره نمود - و نزدیک بود که دستگیر نماید - محمود شاه نیم شبی برآمده بجانب آجین رفت - و از آنجا دستور خان و دیگر امرا را استمالت داده بحضور صاحب خان را سلطان محمود شاه خطاب داده بر تخت اجلاس نمود - و بعد از چند روز دستور خان باجین رسید - و پس از وی مخصوص خان و اقبال خان بسلطان محمود پیوستند - و شاهزاده صاحب خان از استماع این خبر صدر خان و افضلخان را طلبیده عهد و پیمان را بایمان غلاظ موکد گردانید - و بتاریخ پنجم جمادی الاول مردوب خان را در شادی آباد گذاشته نعلبچه را لشکر گاه ساخت - سلطان محمود از آجین بدیپالپور آمد - در همان شب سردارانی که عیال ایشان در مندو بود - باردوی شاهزاده رو نهادند - روز دیگر سلطان محمود متوجه چندیری شد - و کیفیت به بهجت خان نوشت - او جواب داد - که من تابع آن کسم که شادی آباد در تصرف او باشد - سلطان محمود ازین جواب در مآل کار خود متفکر بود - در بهشت پور توقف نمود - گاه اراده استمداد طلب نمودن از سلطان سکندر لودی مینمود - و گاه در قلعه رهنبر متحصن شدن را اولی میدانست - بعد از چند روز میدنی مل که بوفور شجاعت و کاردانی امتیاز داشت آمده همراه شد - و بهجت خان از کرد خود پشیمان شده پسر خود شرزه خان را بخدمت فرستاد - سلطان محمود از سر استظهار عازم مندو گردید - چون بموضع سهرای نزول کرد - طرفین چنان صلاح دیدند که صباح ترتیب افواج داده منتظر هبوب ریاخ فتح و نصرت باشند - اتفاقا بعد از یکپاس شب افضل خان با نصف بیشتر لشکر باردوی سلطان محمود پیوستند - و صاحب خان و محافظ خان خانه خود را سوخته گریختند - و روز چهارم

گردیدند - و محمود شاه بمقتضی این بیت *

جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی

که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

بعد از رسیدن نعلش بسیار گریست - و بخاک سپرده رسم عزرا بجا آورد -
و بعد از فراغ تعزیه - نظام خان را بکومک دستور خان فرستاد - چون نظام خان
بدستور خان پیوست - با هوشنگ جنگ کردند - و هوشنگ شکست
خورده پناه بکوه پایه بهار بابا حاجی برد - در خلال این احوال عریضه عجز
آمیز اقبال خان و مخصوص خان رسید - که محافظ خان از روی غرض سخنان
نفاق آمیز معروض داشت - و خاطر اشرف را نسبت به بندگان خیر خواه
متغیر ساخت - امید ست که حقیقت نا دولتخواهی محافظ خان و امری
چند که او نموده بر ضمیر انور ظاهر گردد - چون مضمون عرایض معلوم
سلطان محمود شد - و بعضی خدمتگاران نیز گفتند که قصد محافظ خان
آنست که خود از روی استقلال بهمات ملکی پردازد - و این افترا را نسبت
بایشان عرض مینماید - چرا که مخصوص خان و اقبال خان در خدمت
باشند نویت وزارت باو نمیرسد - بلکه اراده محافظ خان همگی طرح
مجدد بروی کار آوردنست - که یکی از اولاد ناصر شاه را از حبس برآورده
اسم سلطنت بر او اطلاق کند - و خود راتق و فاتق باشد - سلطان محمود
چون کم تجربه بود - فرمود که چون محافظ خان بسلام آید - او را گرفته
نگاه دارند - که بعد از تحقیق بسزا خواهد رسید - چون هوا خواهان
محافظ خان حقیقت ماجرا رسانیدند - روز دیگر با جمعیت خود بر سر
دیوان حاضر شد - و سلطان که او را بخلوت طلب داشت - نرفته جوابهای
درشت گفت - سلطان محمود با گروهی از خواص و معدودی چند از حبشیان
برون آمد - و آن بد گهر گریخته از دولت خانه برون رفت - و در بند پروتی

داشت - مخصوص خان اوضاع را دیگرگون دیده برگشت - و باقبال خان پیوست - و باتفاق برخاسته بمنزل خود رفتند - محافظ خان بعرض رسانید - که اقبال خان و مخصوص خان بخانههای خود رفتند - که یکی از شاهزاده‌ها را بسطنت بردارند - صلاح آنست که همانجا رفته ایشان را دستگیر سازند - و کار امروز بفردا نیندازند - سلطان محمود حرف آن مکار را باور داشته متوجه منزل مخصوص خان و اقبال خان گردید - ایشان گریخته با صد سوار و پیاده از طرف قاضی پور در شب ربیع الثانی بیست و چهارم از قلعه فرود آمدند - و تمام شب راه قطع نمودند - صبح در نواحی فرود آمده بموضع سرایه رسیدند - و آنجا نصرت خان بن اقبال خان و بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور بجهت آوردن سلطان شهاب الدین بصوب آسیر راهی ساختند - علی الصباح سلطان محمود بر صفت بار برمسند حکومت قرار گرفته شغل وزارت بمحافظ خان داده خواجه جهان خطاب او کرد - افضل خان را بمجلس کریم و چاوشخان را دستور خان خطاب داده بدفع مخصوص خان و اقبال خان رخصت کرد - چون نصرت خان بخدمت سلطان شهاب الدین رسید - از غایت شادمانی روز دگر بولایت محقق (sic) که ولایت بیجاکرة و کدکون باشد - متوجه گردید - و در یکشنبه روز سی کروه راه طی نمود - اتفاقاً چون هوا در نهایت گرمی بود - سلطان شهاب الدین بیمار شد - و بتاریخ سیوم جمادی الاول داعی حق را اجابت نمود - بعضی گویند باشاره سلطان محمود مسموم شد - نصرت خان لباس کبود پوشیده نعش او را برداشته بموضع سرایه که مجمع امرا بود متوجه شد - چون بسرایه رسید - مختص خان و اقبال خان نعش او را بقلعه شادی آباد راهی ساخته متبذری سلطان شهاب الدین را هوشنگ شاه خطاب داده چتر بر سر او گرفتند - و غبار فساد بر انگیزخته عازم وسط ولایت مالوه

چاوش خان را طلبید - و مشمول عواطف ساخت - و منصب وزارت و مهمات ملکی به بسنت رای که دیوان ناصرشاه بود - تفویض نمود - بسنت رای از کمال غرور رعایت جانب سپاهی را گذاشته دقیقه از دقائق کفایت از دست نمیداد - و احترام امرا و سپاهیان نمی نمود - امرا بتاریخ هفتم ربیع الثانی او را بر سر دیوان کشند - و نقد الملک که از موافقان دینی و شریک خدمت او بود - بحکم سواری سلطان محمود گریخت - اقبال خان و مخصوص خان بدست آوردن او را سعی شدند - که مبادا چون نجات یابد - بکین خواستن کمر بندد - و حیدر خان و افضل خان را بخدمت سلطان محمود فرستادند - بعضی سخنان پیغام دادند - سلطان محمود از روی عجز و بیچارگی نقد الملک را نزد ایشان فرستاد - اما فرمود که مضرت بجان او نرسانیده اخراج نمایند - چون نقد الملک را آوردند - امرا اتفاق نموده او را اخراج کردند - سلطان ازین حرکت امرا آزاده خاطر شده صفای خاطر بخشونت مبدل گشت - و محافظ خان خواجه سرا بطمع وزارت سخنان غیر واقع از امرا بعرض میپرسانید - اتفاقاً روزی فرصت یافته گفت که اقبال خان و مخصوص خان اراده دارند که یکی از اولاد ناصرشاهی را بسلطنت بردارند - سلطان بمجرد استماع آن سخن در مقام سیاست امرا در آمد - باز از روی حلم و مروت در مقام تفتیش شد - محافظ خان چون دید که این سخن کارگر نیامد - هر روز سخنان ناملازم عرض میکرد - تا آنکه سلطان محمود جمعی را مقرر ساخت - که چون اقبال خان و مخصوص خان بسلام بیایند بقتل رسانند - یکی از خواجه سرایان ازین ماجرا مخصوص خان و اقبال خان را واقف ساخت - همان لحظه شخصی بطلب ایشان آمد - مخصوص خان بی توقف بخدمت شتافت - و اقبال خان را بمهمات ملکی مشغول

ذکر سلطان محمود شاه بن سلطان ناصر شاه ابن سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی

روز سیوم صفر سنه سبع عشر و تسعمائه محمود شاه بن ناصر شاه در موضع بهشت پور بطالع فرخنده فر - و ساعتی بهجت اثر - بر تخت سلطنت خلجیه جلوس نمود - و لوازم نثار و ایثار بتقدیم آورد - و اکابر و اعیان را علی قدر مراتبهم بنواخت - و نعلش ناصر شاه پدر خود را بشادی آباد فرستاد - و سلطان شهاب الدین از وقوف این حادثه خود را بنصرت آباد نعلچه رسانید - و محافظ خان خواجه سرا و خواصخان در بروی او بستند - چندانکه ایشان را بمواعید فریفت که در بکشایند - موثر نیفتاد - سلطان شهاب الدین مایوس گشته بصوب کندومه توجه نمود - و سلطان محمود چون خبر یافت که سلطان شهاب الدین بمقدور رفته بکوچ متواتر در کوشک جهان نمای نعلچه نزل نمود - چاوش خان را بدفع سلطان شهاب الدین فرستاد - و بتاریخی که منجمان اختیار نموده بودند - بقلعه شادی آباد رفت - و تخت زرین که بجواهر و یواقیث زمانی مکمل بود - در صفت بار نهاده بیست و یک تخت بر دوشش برافراشتند - و محمود شاه از مشرق سریر جهان داری بر تخت سلاطین خلجیه طالع گشت - بعد از چند روز عریضه چاوش خان رسید - که چون اختر اقبال سلطان شهاب الدین در حاضیض بیدولتی افتاده هر چند نصایح مشفقانه القا نمود - اصفا نهموده بجنگ پیش آمد - و باقبال خداوندی در صدمه اول پای ثبات او از جای رفت - و فرار نمود - و چنودار او بدست در آمده بقتل رسید - و چنار او بدست آمد - و خود گرمیخته بولایت آسیه درآمد - سلطان محمود

سلطان ناصر الدین حال خود را دگرگون دیده محمود شاه و امرا و اعیان را
 بحضور خود طلبید - و زبان بنصایم برگشود - و فرمود که حق سبحانه
 و تعالی آن فرزند ارجمند را از کافۀ عالمیان برگزیده و زمام مهام عباد بید اقتدار
 او سپرده - باید که پا از شاه راه اطاعت و انقیاد خداوندی بیرون نهد -
 و تابع هوا و هوس نگردد - و مضمون الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ را بر صحت
 دل نگارد - و نعیم الهی که از دریغ نداشته اند از خلائق دریغ ندارد -
 و دست ظلم از دامن مظلوم کما یَنْبَغِي کوتاه سازد - و در دیوان بار کسالت
 و ملالت را بخود راه ندهد - و راه وصول مظلومان را نه بندد - و سخن
 مظلومان تمامی اصغا نماید - و در انصاف و عدل میان قومی وضعیف
 و بعید و قریب تفاوت جایز ندارد - تا در روز بازخواست شرمسار نگردد -
 و سادات را که ثمره باغ نبوت و رسالت اند - مکرم و محترم دارد -
 و طبقه علیای علما را که ورثه انبیا اند - از فیض سحاب انعام سرسبز و بارور
 گرداند - و از صحبت ناقصان و بیخردان که بر قشر الفاظ اکتفا نموده اند -
 و از لب و لباب معانی عاری و عاطل اند - احتراز لازم و واجب داند -
 و بقاع خیر که اثر سعادت مندی است - در اطراف و اکناف مملکت بنا
 نماید - و بالجمله همگی همت بر مرضیات الهی مصروف دارد - و در
 تمشیت مهمات مملکت همیشه مشوره بتقدیم رساند - شاهزاده محمود
 و ارکان دولت از استماع این مقال قلق و اضطراب نمودند - و بعزم صادق
 و نیت درست از جمیع معاصی و منکرات بحضور علما توبه کرد - و بعد
 از ساعتی اجابت داعی حق نمود - مدت سلطنت او یازده سال و چهار
 ماه و بیست روز بود *

* بیت *

از آن سر آمد این کاخ دلاویز * که چون جا گرم کردی گویدت خیز

آمد - آخر ناصر شاه فیروز گشت - و سلطان شهاب الدین گریخته رو
 بچندی‌ری نهاد - دلاوران فوج ناصر شاه‌ی او را تعاقب نموده نزدیک بآن
 شد که اسیر گردد - مهر پدري مردم را از تعاقب او منع نمود - و جمعی
 مردم را از عقلا پیش پسر فرستاد - تا از کوچه ضلالت بشاهراه هدایت
 ارشاد نمایند - اما چون راه صواب گم کرده بود - جوابی که بکار آید نگفت -
 و روز دیگر جواب داد - که چون الحال شرمندگی و خجلت برین مستولی
 شده اگر قطری از اقطار مملکت بمن عنایت شود - بعد از چند روز
 بخدمت و پابوس خواهم رسید - رسولان چون دانستند - که ملاقات متعذر
 است - معاودت نموده معروض داشتند - سلطان ناصر الدین گفت - **إِنَّا لِلَّهِ**
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * * مصرع *

تخمی که در هوای تو کشتیم خاک خورد

و فرمان بطلب اعظم همایون پسر خرد خود که در قلعه زهت‌بور محبوس بود
 فرستاد - اعظم همایون بجنای تعجیل بخدمت رسید - و از چندی‌ری کوچ
 نموده بقصبة سیری رفتند - و دران منزل امرا و اعیان را حاضر ساخته
 گفت - که چون شهاب الدین حقوق پدري را بعقوق مبدل ساخت - او را از
 ولی عهدی خلع نمودم - و فرزند اعظم همایون را ولی عهد ساختم -
 و سلطان محمود شاه خطاب داده خلعت و تاج سلطنت داد - و از
 قصبة سیری مراجعت نموده در بهشت پور طرح اقامت چند روزه
 انداخت - چون حرارت بر طبیعت سلطان غالب بود باوجود زمستان
 بآب سرد در آمده ساعتی توقف مینمود - فی الفور مزاج از اعتدال
 بانحراف رو نهاد - و امراض مختلفه و علل متضاده بر او طاری گشت -
 و اطبّا هر چند سعی نمودند - فایده نداد * * مولانای روم *

از قضا سرکنگیزی صفرا فزود * روغن بادام خشکی مینمود

بعیش و عشرت مشغول گشت - اکثر اوقاتش بشرب خمر میگذشت -
 و در حین مستی امرای پدر را بتوهم نفاق میکشست - و مردم خود را
 تربیت می نمود - و بد خلقی و ظلمش بجای رسید - که روزی مست
 بر سر حوض خوابیده بود - اتفاقاً در حوض افتاد - خدمتگاران که پاس
 میداشتند - او را از آب بر آوردند - چون هشیار شد و تحقیق نمود - چهار
 کنیزک او را از آب بر آورده بودند هر چهار را بکشت - و اهل آجین
 میگویند - که آن حوض کالیاده است - و در باغ فیروزه قصری طرح
 انداخت - که سیاحتان ربع مسکون نشان نداده اند - رفته رفته میل عمارت
 او بجای انجامید که هفتده کور مالوه که بارت باورسیده بود - پنج کور
 صرف عمارت میشد * و در سنه تسع و تسعمائه باز بطرف جیپور رفت -
 و چون بوسط ولایت رسید - راجه جیپور و جمیع زمینداران پیشکش فرستادند -
 و بهوانیداس^(۱) ولد سیوداس که قرابت قریب برانای جیپور داشت -
 دختر خود را پیشکش آورد - و در اثنای راه خبر آوردند - که نظام الملک
 دکنی بتاخت آسیر و برهانپور آمده - چون داؤد خان ضابط آسیر همیشه
 ملتجی بناصر شاه می بود - سلطان ناصر الدین - اقبال خان و خواجه
 جهان را بولایت آسیر فرستاد - نظام الملک مراجعت نموده بولایت خود
 رفت - اقبال خان خطبه ناصر شاهي در آسیر خوانده بشادی آباد آمد *
 و در سنه ست عشر و تسعمائه سلطان شهاب الدین باغواي امرای علم بغی
 برافراشت - و امرای سرحد اکثر بر او جمع شدند - و از قلعه مندو فرود
 آمد - و از نعلچه کوچ نموده بقصبه دهار آمد - و سلطان ناصر الدین
 با جمعی از خاصه چند بقصبه نعلچه رسید - و از آنجا بآهنگ جنگ
 بدهار آمد - سلطان شهاب الدین جمعیت پدر را تنگ دیده بجنگ پیش

(۱) در تاریخ فرشته جهونداس ذکر نموده ۱۲ مصحح *

ناصر شاهي پيوستند - ناصر شاه تعاقب نموده - در نواحي سارنگپور - شيرخان از روى ستيزه برگشته جنگ کرده گريخت - و در چنديري نيز پاى استوار نتوانست کرد - و رفته بولايت ايرجه بهاندير در آمد - و غبار فتنه فرونشست - و سلطان ناصر الدين بچنديري رفت - چون چند روز گذشت شيخ زادهای چنديري بشير خان نوشتند - که چون سپاهيان شادي آباد بجاکيرهای خود متفرق شده اند - و بواسطه موسم برسات اجتماع لشکر زود دست نخواهد داد - اگر متوجه چنديري شوند - بيشک که سلطان ناصر الدين بدست افتد - و اگر بگريزد فتح شهر بآسهي و جوه ميسر گردد - شير خان بى تامل کوچ نموده بکوالي چنديري رسيد - سلطان ناصر الدين بر کنکاش شيخ زادهها اطلاع حاصل نموده اقبال خان و ملو خان را بدفع شير خان مامور کرد - هنوز دو کروه از چنديري نرفته بودند - که شير خان استقبال نموده - بعد ترتيب افواج - طرفين حق مردانگي بجای آوردند - در اثنای دار و گير زخمی بشير خان رسیده از کار ماندند - و سکندر خان در جنگ گاه کشته شد - خواجه سهيل و مهابت خان - شير خان مجروح را در صندوق فيل انداخته راه فرار پيش گرفتند - چون شير خان در راه فوت شد - او را بخاک سپرده خود پيشتريفتند - اقبال خان پاره راه تعاقب نموده برگشت - سلطان ناصر الدين از استماع اين فتح مسرور گشت - و متوجه جنگ گاه گرديد - و از آنجا جسد سکندر خان را بخطه چنديري فرستاد - و شير خان را بردار کردند - و حکومت آنجا را به بهجت خان سپرده بکوج متواتر بقصبه دنکشی سعدپور رسيد - در آنجا بعرض رسيد - که شيخ حبيب الله مخاطب به عالم خان اراده غدري دارد - سلطان ناصر الدين او را مقيد ساخته پيش از خود بمندو فرستاد * بتاريخ دهم شعبان سنه سبع و تسعمائه بفتح و فيروزي بقلعه شادي آباد در آمده

پیوست - و علیخان و بعضی شوریده بختان نیز که خایف بودند - بشیرخان پیوستند - شیرخان از فواحي نعلچه کوچ نموده بچندی رفت - سلطان ناصرالدین - مبارک خان و عالم خان را پیش شیرخان فرستاد - تا بهر طریق توانند تسلی او بکنند - در برابر نصایح رسولان سخنان نادر برابر گفت - و خواست رسولان را مقید نماید - و بدنه آنکه رفته با مادر خود مشوره نماید - از خرگاه برآمده مبارک خان و عالم خان را بمردم خود سپرد - و مردم او مبارک خان را گرفتند - و دو کس او را کشتند - عالم خان درین وقت خود را باسپ رسانیده از اردوی او برآمد - و خود را بسلطان رسانیده ماجرا در خدمت سلطان ناصرالدین بگفت - ناصر شاه فرزند خود سلطان شهاب الدین را در شادی آباد گذاشته خود بکوشک جهان نمای نعلچه نزل کرد - شیرخان چون بقلعه آجین رسید به اغوای مهابت خان بقصد جنگ برگشت - و دیدیالپور آمده قصبه هندیه^(۱) را تاراج کرد - سلطان ناصرالدین از آنجا در کوشک دهار قرار گرفت - درین وقت خبر رسانیدند - که سلطان غیاث الدین از خرابه دنیا بمعموره عقبی شتافت - بقولی سلطان غیاث الدین بسعی سلطان ناصرالدین مسموم شد - و چون بتجربه رسیده که

* بیت *

پدر کش بادشاهی را نشاید * و گر شاید بجز شش مه نیاید
و هرگز از سلطنت برنخورد و کامیاب نشود - و اما سلطان ناصرالدین مدت سیزده سال فرمان فرمای بود - و یَحْتَمِلُ که قصد پدر نسبت باو تهمت باشد - وَ اَعْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ - القصه سلطان ناصرالدین از فوت پدر بسوگواری نشست - و سه روز رسم عزای بجای آورد - و روز چهارم کوچ نمود - شیرخان از وهم جان رو بدیار خود نهاد - و عین الماک و دیگر سرداران جدا شده باردوی

گرفته آوردند - و دست بغهب و تاراج بر آوردند - و شهر را غارت کردند -
 سلطان غیاث الدین حزم نموده از صفه عرض ممالک انتقال نموده در محل
 سرستی^(۱) قرار گرفت - (۲) روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر سغه مذکور سلطان
 ناصر الدین بر سر بر سلطنت جلوس نمود - و شجاع خان و رانی خورشید
 را بموکل سپرد - ملک میته را بنعلجه فرستاد - و پسر میانه خود را که بمیان
 منجمله شهرت داشت - ولی عهد ساخته سلطان شهاب الدین خطاب داد -
 و صفه باغ که قریب بدولتخانه بود - جهت سکونت او قرار داد - و یگان خان
 و محافظ خان جدید و مفرح حبشی و مردم دگر را که با او طریق
 ممانعت سپردند - بیاسا رسانید - و جمعی که موافقت نموده بودند اقطاع
 و انعامات داد - و شیخ حبیب الله را عالم خان خطاب داد - و خواجه سهیل
 را منصب سپه سالاری مفوض فرمود - و بخدمت پدر ولی نعمت خود سلطان
 غیاث الدین مشرف گشت - سلطان غیاث الدین او را در کنار گرفته بسیار
 گریست - و در زمان رخصت قبای موئینه که خود در روز بارعام و یا روز
 متبرک می پوشید باو داد - و تاج سلطنت بر فرق فرزند نهاد - و کلید خزاین
 سپرد - و تهفیت و مبارکباد گفت - و رخصتش داد - و ناصر شاه بتاریخ رجب
 سغه مذکوره قبای موئینه و کلاه دولت بسلطان شهاب الدین لطف فرموده
 بیست سلسله فیل و چند سر اسب و یازده چتر و دو پالکی و علم و نقاره
 و سراپرده سرخ و بیست لک تکه بجهت مدد خرچ داد - و بعد از
 چند روز مقبل خان حاکم مندسور از غایت ادبار فرار نموده - بهمان ساعت
 مهابت خان را که مقبل خان حواله او بود فرمود که گرفته بیاورد - و الا
 منظر وصول صواعق سیاست باشد - مهابت خان بعد از تروید بسیار بشیر خان

(۱) در تاریخ فروخته سرسی ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فروخته روز جمعه بیست و هفتم مذکور است ۱۲ مصحح *

خود را بدرون قلعه رسانید - و سلطان ناصر الدین نیز در آمد - شجاع خان با مردم خود در درون قلعه داد مردی داد - و سلطان ناصر الدین بنفس نفیس تیور اندازینها نمود - چون کومک شجاع خان پی در پی برسید - و مردم مردانه فوج ناصر شاهي اکثری زخمی شدند - صلاح در مراجعت دیده از قلعه باردوی خود آمد - و جمعی که مردانگی نموده بودند - بانعام و اکرام ممتاز ساخت - و بعد از چند روز اولاد شیر خان بن مظفر خان از چندیری با هزار سوار و یازده فیل باردوی ناصر شاهي پیوستند - و در مجلس اول پسر بزرگ را مظفر خان و دویم را سعید خان خطاب داد - و وصول ایشان باعث قوت لشکر ناصر شاهي شد - درینوقت جمعی از اهل قلعه که محافظت دروازه بالپور^(۱) بایشان تعلق داشت اعلام کردند - که اگر افواج ناصر شاهي بآنجانب عبور نمایند - قلعه بی رنج بدست درمی آمد - سلطان مبارک خان و امیر شیخ حبیب الله و موافق خان و خواجه سهیل و جمعی دیگر را در شب بیست و چهارم ربیع الآخر سنه مذکور تعیین نمود - چون امرا قریب بدروازه رسیدند - اهل شهر باتفاق زبردست خان بن هزبر خان که سلاحدار قلعه بود - دربان دروازه بالپور را کشته در را گشودند - و امرای ناصر شاهي بقلعه در آمدند - شجاع خان بجنگ ایستاده کاری نساخت - آخر گریخته بخویلی خود در آمد - و فرزندان خود را برداشته بحرم سرای سلطان غیاث الدین در آمد - چون خبر بناصر شاه رسید او بسرعت متوجه شده بشهر و قلعه داخل شد - امرا بخدمت شتافته مبارکباد گفتند - و بعضی از بیخبران بی امر ناصر شاه منازل و قصرهای سلطان غیاث الدین را آتش زدند - و شجاع خان و رانی خورشید و دیگر مردم را

رانی خورشید شنید که سلطان غیاث الدین برگشت - چنان دانست که
 این امر از پیش هواخواهان ناصر شاه شده - و آن گروه را طلبیده سخنان
 درشت نسبت بایشان بر زبان راند - و سبب برگشتن استفسار نمود - گفتند
 که سلطان باختیار خود برگشت و دیگری را درین امر مدخل نیست -
 شجاع خان باستصواب رانی خورشید در استحکام برج و باره کوشید -
 ناصر شاه بر دور قلعه نشست - و مورچل تقسیم نمود - و هر روز از طرفین
 جمعی کشته میشدند - سلطان غیاث الدین بجهت مصالحه مشیر الملک
 را برون فرستاد - چون جواب موافق نشنید - از رانی خورشید ملاحظه نموده
 همان جا ماند - چون کار محاصره تنگ شد - و بجهت عدم غله عاجز
 گشتند - مضمون نَعَمَ الْإِنْقِلَابُ وَ لَوْ عَلَيْنَا مَلَكُوطٌ نظر ساختند - و توجه بر آن
 گماشتند که امر سلطنت بر ناصر شاه قرار گیرد - و از امرای که در قلعه
 مانده بودند موافق خان و ملک فضل الله میرشکار خود را بخدمت
 ناصر شاه رسانیدند - ناصر شاه یک لک تنگه بموافق خان انعام داد -
 و رانی خورشید و شجاع خان چون بر این حال اطلاع یافتند - علی خان
 را از حکومت قلعه عزل نمودند - و ملک بیاراه خطاب علی خانی داده
 محافظت شهر و قلعه تفویض نمودند - و محافظ خان و سورجمل را بیاسا
 رسانیدند - و امرا و اکابر و جمیع سکنه شهر از مشاهده این اسباب شکسته
 خاطر شده عرایض بخدمت ناصر شاه نوشتند - از تنگی محاصره و از
 خوردنی بغیر از حرفی و حکایتی درمیانه اهل قلعه نماند * شب هفتم
 صفر سنه ست و سبعمائه ناصر شاه سوار شده قصد تسخیر قلعه نمود -
 چون به نزدیک رسید مردم قلعه واقف شده تیر و تفنگ بسیار استعمال
 نمودند - و اکثری از جوانان کار طلب کشته و زخمی شدند - آخر سلطان
 ناصر الدین بطرف مورچل هفتاد زینه متوجه شد - دلاور خان از ممر آب

مدار کارخانه سلطنت برو خواهد بود - بعد از آن اگر صلاح داند ولایت رهنپور را بشجاع خان که حکم فرزند دارد - نامزد نماید - و نایب فساد را بآب صالح فرو نشاند - ناصر شاه مقید بجواب نشده در سلخ ذی قعدۀ سنۀ مذکور از قصبۀ آجین بقصبۀ دهار منزل کرد - درین اثنا خبر آمد که یکان خان با سه هزار سوار بقصد جنگ از شادی آباد برآمده - بمجرد این خبر ملک عطن^(۱) را با پانصد سوار بموضع هانسپور فرستاد - و یکان خان متوجه هانسپور شد - بعد از محاربه ملک عطن غالب شد - و بعد چند روز یکان خان بتحصیص رانی خورشید و شجاع خان بآهنگ جنگ از قلعه مندو فرود آمد - ناصر شاه بمجرد استماع خبر خواجه سهیل و ملک میته و ملک هیبت را بدفع یکان خان نامزد کرد - یکان خان بی جنگ از افواج ناصری گریخت - و بالجملة هر وقت که تلاقی فریقین دست داد نصرت و فیروزی سپاه ناصر شاه را بود * و بتاریخ ذی حجه سنۀ مذکور در کوشک نعلچه فرود آمد - درین منزل خبر رسانیدند که سلطان غیاث خود بنفس نفیس بجهت تسلی فرزندان ارادۀ آمدن دارد - و بجهت امضای این نیت از دارالسلطنت برآمده در صفۀ عرض ممالک قرار گرفته - و در ساعتی که منجمان اختیار نمایند بآنجا خواهد آمد و دلجوئی فرزند نموده بشادی آباد مراجعت خواهد کرد - ناصر شاه درین خبر مسرور گردید - و منتظر و مترصد بود - تا آنکه شجاع خان باستصواب رانی خورشید - محفۀ سلطان غیاث الدین را برداشته متوجه نعلچه گشت - چون بدروازه دهلی رسید - از غایت کبرسن پرسید که مرا بکجا می برید - صورت واقعه بعرض رسانیدند - گفت روز دیگر خواهیم رفت و برگردید - چون

(۱) در تاریخ فرشته بجای عطن - عطا مذکور است ۱۲ مصحح *

خورشید که قریب الوقوع بود ملاحظه داشتند - درین اثنا ملک میثه^(۱) و ملک هیبت که از کبار امرای دولت غیاث شاهي بودند - آمده بناصر شاه پیوستند - و بقصبه اجاریه^(۲) نزل نمود - مولانا عماد الدین افضل خان و گروهی از زمین داران درین منزل ملحق شدند - و در عید فطر باستصواب امر چتر بر سر افراخته امرا و مفارق را بنواخت - درین وقت خبر آوردند - که شجاع خان بآهنگ جنگ از موضع کدکاپور کوچ نموده بقصبه کدومه^(۳) رسیده ناصر شاه ملک ملهو^(۴) را بگوشمال آنجماعت فرستاد - بعد تلاقی فریقین باد فتح و فیروزی بر پرچم ملک ملهو وزید - و شجاع خان گریخته بمندو رفت - و ملک ملهو در موضع اجاریه باردوی ناصر شاهي ملحق شد - و ناصر شاه بتاریخ شانزدهم شوال سنه خمس و تسعمائه مترجه قصبه او خود گشت - مبارک خان و ممن خان آمده پیوستند - و در قصبه سندرسی رستم خان حاکم سارنگ پور بملازمت رسید و چند سلسله فیل و متاع بسیار برسم پیشکش گذرانید - و چون باجین رسید - اکثر مردم باو گرویدند - و رو بدرگاه او نهادند - رانی خورشید و شجاع خان از بیم جان بسطان غیاث الدین معروض داشتند - که ناصر شاه باجین رسیده و مردم تمام باو گرویده اند - عنقریب قلعه شادی آباک محاصره خواهد شد - سلطان غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ برهان الدین را برسم رسالت فرستاده پیغام داد - که مدتیست که اختیار ملک را بکف اقتدار آن فرزند نهاده ایم - اگر مردم اویش را از نزد خود دور کرده بحضور آید -

(۱) در تاریخ فرشته مهته نوشته ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته احادیث نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کدومه بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته بجای ملک ملهو - ملک محمود ذکر نموده ۱۲ مصحح *

دلایا نموده شرف پابوس پدر دریافت - و باز سرگرم خدمت شد - و هر روز التفات مجدد بخود در می یافت - و در جوار منازل غیاث شاهي منزلی جهت بودن خود طرح انداخت - تا در وقت طلب حاضر باشد - رانی خورشید فرصت یافته گفت که سلطان ناصر الدین بام خانه خود را ببنام کوشک جهان نما متصل ساخته و غدیری درین ضمن اندیشیده - سلطان غیاث الدین بی تامل بکوتوال فرمود - که عمارت سلطان ناصر الدین را منهدم ساخت - و همان شب سلطان ناصر الدین با جمعی بصوب دهار که در بیابان کش واقع است عازم گشت - شیخ حبیب الله و خواجه سهیل آمده آنجا ملازمت نمودند - رانی خورشید و شجاع خان بی آنکه بسطان عرض نمایند - فوجی متعاقب فرستادند - و سلطان غیاث الدین - تاتار خان را فرستاد - تا سلطان ناصر الدین را بدلایا بیاورد - تاتار خان مردم خود را گذاشته - باتماق ملک فضل الله در ده میرشکار بخدمت سلطان ناصر الدین رفته پیغام رسانید - و او عریضه نوشته داد - که تاتار خان رفته خود بخواند - و جواب بیاورد - تاتار خان نیک نهاد بجناح تعجیل رفته درشادی آباد مضمون عریضه بعرض رسانید - و هنوز جواب نگرفته بود - رانی خورشید از بسکه در مزاج سلطان غیاث الدین تصرف داشت - پروانگی بعارض لشکر رسانید - که تاتار خان را بدفع ناصر الدین تعیین نماید - تاتار خان چون اطلاع یافت - از قلعه برآمده با جمعی که بدفع سلطان ناصر الدین نامزد بودند - بموضع کفکاپور^(۱) رسیده در مال کار خود متفکر و حیران گشتند - چه اگر جنگ نمایند - مال سلطنت آخر بناصر الدین رسد - و بتلافی ایشان را بیاسا رساند - و اگر بمندو مراجعت نمایند - از سیاست رانی

(۱) در تاریخ فرشته نام مقام کمبایور نوشته ۱۲ مصحح *

و اجاره بعضی جاگیر را باعث آمد و شد ساخته اند - سلطان غیاث الدین -
 ملک محمود و سویداس را طلبیده بی پرسش بقتل رسانید - و خانه
 ایشان بغارت رفت - سلطان ناصر الدین بعد ازین مهم دست از کار و بار
 باز داشت - و چند روز بسلام حاضر نشد - رانی خورشید و شجاع خان
 بسعی یکان خان و موتیخان بقال حرفهای غرض آمیز در لباس بی غرضی
 بعرض رسانید - و دست تصرف بخزانة دراز نموده بخاطر جمع بمهمات
 ملکی می پرداختند - و بواسطه کبر سن سلطان غیاث الدین قبول مینمود -
 اما چون از مردم شنیده بود - که رانی خورشید و شجاع خان بسلطان
 ناصر الدین در مقام تهمت اند - در کار او متوقف می بود - شیخ حبیب الله
 و خواجه سهیل چون دانستند - که موتیخان بقال متحرک این فساد
 است او را کشتند - و گریخته بحرم سلطان ناصر الدین در آمدند - رانی
 خورشید این داستان را نزد سلطان غیاث الدین بآب و تاب تقریر نمود - از
 استماع این واقعه نایره غضب سلطان اشتعال پذیرفت - جمعی را همراه
 یکان خان فرستاد - تا قاتلان را از خانه سلطان ناصر الدین گرفته بیاورند -
 در وقت رفتن فرمود که مبادا بی ادبانه با سلطان ناصر الدین سلوک نمایند -
 درین وقت شیخ حبیب الله و خواجه سهیل از سرای ناصر شاهي سوار
 شده متوجه بیابان شدند - و در راه میگفتند که ما بخانه میرویم - و هر که
 دعوی خون موتیخان بقال میکند بخانه قاضی حاضر شود - یکان خان
 و امرا چون بر دربار ناصر شاهي رسیدند - و پیغام فرستادند - جواب آمد -
 که شیخ حبیب الله و خواجه سهیل - موتیخان را با مر من نکشته اند -
 و نمی دانم که کجا رفته اند - تا سه روز حرم ناصر شاهي را یکان خان محاصره
 نمود - سلطان غیاث الدین دانست که قاتلان فرار نموده اند - و دانست
 که آزار فرزند عبث است - مشیر الملک را فرستاده سلطان ناصر الدین را

و عشرت مبسوط داشتند - و منجمان اختر شناس بعرض رسانیدند - که شاهزاده بطالع مسعود متولد شده در جمیع اصناف صنایع و انواع هنر ممتاز و بی نظیر خواهد بود - روز هفتم او را بنظر مردم آورده عبد القادر نام نهادند - و در سن صبی آثار سلطنت از جبین او نمایان بود - چون سلطان غیاث الدین او را ولی عهد خود گردانیده شغل وزارت فرمود - برادر خردش شجاع خان اگرچه ظاهر موافقت می نمود - در باطن نفاق داشت - جمعی را بخود یار ساخته در خلوت بعرض سلطان غیاث الدین رسانید - که اوباشان سلطان ناصر الدین را بملک گیری تحریص می نمایند - و چندان گفتگو نمود که اراده گرفتن شاهزاده و مقید ساختن او در خاطر سلطان قرار یافت - اما چون آثار نجابت و امارت جهانگیری از سیمای او لایح بود - شغقت ابوت او را بران داشت که مرهم عنایت بر جراحت خاطر او نهاده او را قوی دست سازد - فرمود تا هر صباح امرا بسلام سلطان ناصر الدین رفته در رکاب او بدر خانه حاضر شوند - سلطان ناصر الدین مهمات ملکی را پیش خود گرفت - و همه جا گماشتگان خود مقور کرد - چون پرداخت پرگانات بشیخ حبیب الله و خواجه سهیل خواجه سرا رجوع نمود - یکان خان دامنی و موتیخان^(۱) بقال که سابق عمال خالصة بودند - برانی خورشید زحل طبیعت ملتجی گشتند - رانی خورشید چون خواهان شجاع خان بود - بوسیله شجاع خان بعرض رسانید - که ملک محمود کوتوال و سویداس^(۲) بقال که رأس رئیس غداران روزگار اند - بسطان ناصر الدین مخصوص شده اند

(۱) در تاریخ فرشته بجای یکان خان دامنی و موتیخان - مولیخان

و مکهن خان ذکر نموده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته سونداس بیان کرده ۱۲ مصحح *

میان پسران او سلطان ناصر الدین و شجاع خان که سلطان علاء الدین خطاب داشت - بر سر مملکت نزاع پدید آمد - و باوجود برادری کار بجائی رسید - که قصد یکدیگر نمودند - و رانی خورشید دختر رای بکلانه که حرم بزرگ سلطان غیاث الدین بود - جانب شجاع خان گرفته در صدد آن شد - که مزاج سلطان غیاث الدین را نسبت بسطان ناصر الدین منحرف سازد - چنانچه در ذکر سلطان ناصر الدین مفصل خواهد آمد - القصه سلطان ناصر الدین عیان اختیار از دست داده از مندو گریخت - و در وسط ولایت قوار گرفت - و امرا را بخود متفق ساخته آمده قلعه مندو را محاصره نمود - و سلطان علاء الدین شجاع خان پنجهزار نفر گجراتی را دلاسا کرده دست و پای میزد - و آخر الامر امرای غیاث شاه دروازه را گشوده ویرا بقلعه بردند - شجاع خان چون دید که سلطان ناصر الدین از دروازه درآمد - رفته پناه بسطان غیاث الدین برد - بعد از چند روز که اساس قصر سلطنت ناصر شاهي استحکام پذیرفت - شجاع خان را با پسران از پیش پدر طلب نموده گردن زد - و در نهم رمضان سنه ست و تسعمائنه سلطان غیاث الدین بمرض اسهال در گذشت - و بعضی گویند که سلطان ناصر الدین پدر را بزهر هلاک کرد - مدت سلطنتش سی و دو سال و هفتده روز بود *

ذکر سلطان ناصر الدین بن سلطان غیاث الدین ابن سلطان محمود خلجی

ارباب تواریخ متفق اند که ولایت سلطان ناصر الدین در ایام سلطنت سلطان محمود خلجی بود - محمود شاه و غیاث شاه تا یکماه بساط عیش

حاضر کرد و گفت - حکم شرع را بر من اجرا نمایند - داد خواهان چون دافستند که دختر در حرم سلطان است - عرض نمودند - که دادخواهی ما جهت آن بود که دختر مبادا نزد آن شخص باشد - اکنون که در حرم خاصه باشد شرف و سعادت ماست - خاصه که مسلمان شده و از کیش ما بر آمده باشد - پس سلطان بعلمای گفت - که اکنون بر من مباح شد - اما بجهت ایام گذشته هرچه حکم شرع بوده باشد بجا آرند - اگر بهمان مستوجب کشتن باشم خون خود بحل کردم - علما گفتند - که آنچه بسهو واقع شود در شریعت عفو است - و بکفاره تلافی میشود - باوجود این حال ازین امر پشیمان شده مردم خود را از جستن عورات و پیدا نمودن آنها منع کرد * و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائۀ قرآن علوی واقع شد - یعنی زحل با مشتری در برج عقرب بدرجۀ و دقیقه متحد و مقارن گشت - و نیز کواکب خمسۀ در برج واحد اجتماع پذیرفتند - و اثر نحوسست در اکثر بلاد بهم رسید - خصوصاً در مملکت خلجیۀ اختلافی پدید آمد - چنانچه در احوال ناصر شاه مبین خواهد شد * و در سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه رسولی از رای چپانییر آمد - که چون سابق سلطان محمود بن سلطان احمد محاصره چپانییر نموده بود - سلطان محمود شاه بمدد بندها آمده خلاص کرده بود - و الآن سلطان محمود گجراتی آمده باز چپانییر را محاصره نموده - اگر حضرت خاقانی نسبت بقدیمی ما را منظور فرموده متوجه استخلاص بندها شوند - هر روز یک لک تنگه بجهت مدد خرچ بعهدۀ داران سلطان رسانیده خواهد شد - چون این خبر رسید - بکوشک نعلبچه فرود آمد - و از علما استفسار نمود - که بمدد کفار بر سر اهل اسلام میتوان رفت - علما گفتند که جایز نیست - بذایر این رسول رای چپانییر را رخصت نموده معاونت کرد - چون کبر سن ویرا دریافته بود -

او میزدند تا بیدار میشد - و اگر خواب گران نیز بودی او را بزور میکشیدند - و بیدار می ساختند - و اگر بیکدو اعلام بر نخاستی حسب الامر دستش گرفته بر میخیزانیدند - و در مجلس او سخنی نا مشروع و آنچه غم آرد مذکور نمیشد - و منکرات را هرگز ندید - روزی معجونى برای سلطان ساخته بودند - و یک لک تنگه خرچ شده بود - فرمود تا اول اجزای آنرا خواندند - یکدم جوزبویا داخل بود - گفت بکار من نمی آید - و فرمود تا در آتش اندازند - یکی گفت که بمردمان عطا شود - گفت حاشا که آنچه بخود روا ندارم بدیگران تجویز نمایم * آورده اند که روزی سلطان با خاصان خود گفت که چند هزار حرم صاحب جمال دارم - اما صورتی که دل میخواست بدست من نیامد - شخصی گفت شاید موکلان تقصیر نموده باشند - اگر این خدمت بمن رجوع شود - یَحْتَمِلُ که موافق طبع سلطان توانم بهم رسانید - سلطان گفت که تو صورت خوب را چه طور دانسته - گفت آنکه هر عضو او که بنظر در آید از دیدن عضو دیگر مستغنی سازد - سلطان این تمیز او را پسندیده مرخص ساخت - هرچند میگردید چنان چیزی نمی یافت - آخر در یکی از مواضع دختری خوش رفتار دید - کیفیت رفتار و قامتش او را مفتون ساخت - چون روی او را دید از آنچه میخواست بهتر بود - بهر حيله که دانست او را از آنجا بر آورده بملازمت سلطان آورد - و سلطان را خرسند ساخت - و گفت بچفدین هزار درم خریده ام - بعد از روزی چند پدر و مادر او این معنی را دریافتند و دانستند که آن شخص که چندگاه درین موضع اقامت داشت - دختر را برده است - از نام و دیار او سراغ نموده بدادخواهی نزد سلطان آمدند - چون داد کردند - سلطان دانست که بجهت همان دختر دادخواهی می نمایند - از آن مکان قدم بر نداشت - و همانجا فرو نشست - و علما را

پیشکش بخدمت سلطان سعید محمود شاه میفرستاد - درین ایام فوج او دست نهب و غارت بقصبهٔ الگ پور بر آورده اند - بعد از استماع خبر بشیر خان بن مظفر خان حاکم چندیری حکم شد - که با لشکر بهیلسه و سارنگپور متوجه گوشمال سلطان بهلول شود - شیر خان حسب الامر او متوجه بیانه گردید - چون سلطان بهلول تاب مقاومت نداشت - بیانه را گذاشته بدلهی رفت - شیر خان بتعاقب او بجانب دهلی رفت - سلطان بهلول - شیر خان را بمصالحه و هدیه و تحفه باز گردانید - شیر خان الگ پور را از نو تعمیر نمود * و روایت کنند که هر شب چند مهر در زیر بالین او می نهادند - و صباح باهل استحقاق میدادند - و هفتاد^(۱) کنیز حافظهٔ قرآن مجید را فرمود - که هنگام تغیر لباس قرآن را ختم کرده بر او دمند - و از ساده لوحی او گویند - روزی شخصی سم خری نزد او آورد که سم خر عیسی است - پنججاه هزار تنگه باو داد - و سم را ازو خرید - القصه سه کس دیگر سه سم خر آورده همان قیمت گرفتند - اتفاقاً شخصی دیگر سم خری آورد - پنججاه هزار تنگه نیز باو حکم شد - یکی از مقربان گفت که مگر خر عیسی پنج پاداشت که بهای سم پنجمین این مبلغ عطا میشود - سلطان فرمود - که شاید این مرد راست گوید - و از آنها یکی بغلط آورده باشند - و نیز به نزدیکان فرموده بود - که در وقت عشرت و مشغولیه وی بسخنان دنیا پارچه حاضر آورده نام کفن بر آن اطلاق میکردند - و او عدت گرفته تجدید وضو میکرد - و استغفار نموده بعبادت مشغولی می جست - و باهل حرم نیز مبالغه فرموده بود - که بجهت نماز تهجد او را بیدار میکردند - و آب بر روی

(۱) در تاریخ فرشته بجای هفتاد کنیز - یک هزار کنیز بیان نموده ۱۲ مصحح *

و نگاهداشت جمع و خرچ ولایت و مشرفی کارخانها تفویض نمود - و
 حرم سرای خود بازاری طرح نمود - هوجه بازار و شهر بفروخت میفره
 در آنجا نیز فروخته میشد - و بالجمله شانزده هزار کنیز در حرم سرای
 جمع شده بود - و هر یکی را روزی دو تنگه نقره و دو من غله مقرر بود
 و در باب سویه درمیان زن مبالغه تمام داشتی - چنانچه رانی خورشید
 که بزرگترین حرمهای او بود - در مهمات ملکی صاحب اختیار بود -
 نیز دو من غله و دو تنگه میداد - و چنین گویند که بهر جانوری که
 حرم سرای او بود دو سیر غله و دو تنگه میداد - و خدمتکاری را مقرر نمو
 بود که هر روز طعام پخته بر در سوراخ موشان بگذارد - و بعده داران فره
 که چون شکر نعمت الهی بجای آرم و یا نعمتی که حق تعالی بمن ارزاد
 داشته بنظر درآید - پنجاه تنگه برسم شکرانه باهل استحقاق دهند - و با
 و بزرگ هر کس که در بیرون سخن کنم یک هزار تنگه بصیغه انعام باو برسانند
 و اکثر اوقات او بعیش و عشرت میگذشت - و بعد از یکپاس شب
 بزدگی بر میان جان بسته بادای لوازم عبودیت مشغول میگشت - و
 در عجز و زاری بدرگاه حق سبجانه و تعالی در می آمد - و مطالب و مقار
 خود را در پوزه مینمود - و یکی از معتمدان را مقرر نموده بود که هرچه
 مملکت او واقع شود - با عراض مردم برساند * حکایت کنند که روز
 سلطان بهلول بادشاه دهلی قصبه انگ پور^(۱) که بسلاطین مالوه تعلق داش
 تاخت - و بساکدان آنجا مضرت تمام رسانید - چون خبر بمند رسید - هیچک
 را جرأت عرض این سلطان غیاث الدین نشد - آخر الامر بمصلحت و
 حسن خان فرصت یافته عرض نمود - که سلطان بهلول هر سائمه مبلغ

(۱) صاحب تاریخ فرشته بجای قصبه انگ پور - قصبه پالینور ذکر ک

و عموم طوایف را راضی و شاکر گردانید - و زری که بر چتر نثار کردند - بر اهل فضل قسمت کرد - و برادر خرد خود را که سلطان علاء الدین خطاب داشت - و مشهور بقدنخان بوده بدستور سابق رهندور^(۱) مقرر داشت - و شاهزاده عبدالقادر را ناصر شاه خطاب داده ولی عهد گردانید - و بخوانینی و امرا حکم کرد که هر صبح بسلام شاهزاده رفته در رکاب او بدولتخانه حاضر شوند - و چون از جشن سلطنت و طوی واپرداخت - امرا را طلبیده گفت - که چون سی و چهار سال در رکاب پدر تدرد و قطره نمودم - اکنون آنچه از پدر بمن رسیده در محافظت آن کوشیده در زیاد طلبی خود را تصدیق ندهم - و در امن و امان بر روی خود و متابعان خود بگشایم - ولایت خود را در امن و امان داشتنی بهتر از آن ست که در ولایت دیگران دست زدن - در اجتماع اهل نغمه سعی نمود - و از کنیزان صاحب جمال و دختران راجها و زمین داران - حرم خود را مملو ساخت - و هر دختری را هنری و پیشه تعلیم نمود - و مناسبت را موعی داشته بعضی را رقاصی و پاتربازی و گروهی را خوانندگی و مزامیر نوازی و برخی را کشتی گیری آموخت - و پانصد کنیز حبشی را لباس مردانه پوشانیده شمشیر و سپر بدست داده گروه حبوش نامید - و پانصد کنیز ترک را لباس اتراک داده گروه مغلان خواند - و پانصد کنیز که بقوت سخن و شدت ذکا امتیاز داشتند - اقسام علوم آموخت - و هر روز یکی را در طعام خوردن بخود شریک میساخت - و گروهی را برگزیده اشتغال ممالک مثل استیفا

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که فدایخان برادر خرد خود را بحکومت ولایت شهر نوو چند پرگنه دیگر که در زمان سلطان محمود خلجی در تصرف داشت - اختصاص بخشیده مسرور گردانید ۱۲ مصحح *

پسر راجه گوالیار برسم حجابت سلطان بهلول لودي پادشاه دهلي در
 فواحي فتح آباد رسيد - و تحفه که آورده بود گذرانيدند - و برباني معروض
 داشتند که سلطان حسين شوقي دست از ما باز نميدارد - اگر حضرت
 سلطاني امداد و اعانت نموده بنواحي دهلي تشریف آورند - فتنه
 و فساد او از ما باز دارند - در زمان مراجعت قلعه بيانه را با توابع پيشکش
 خواهم نمود - و هرگاه سلطان را عواري واقع شود - شش هزار اسوار
 بخدمت خواهم فرستاد - سلطان محمود جواب نوشت - که هرگاه سلطان
 حسين متوجه دهلي شود - من بسرعت هرچه تمامتر خود را بامداد
 و کومک ميرسانم - بذابرين قرار داد تفقد احوال ايلچيان نموده رخصت
 کرد - و روز دگر کوچ نموده متوجه دار الملک شادي آباد گرديد - چون
 هوا در غايت گرمي بود در راه مزاج او از اعتدال برآمد - و روز بروز مريض
 اشده مي يافت - تا آنکه نوزدهم ذي قعدة سنه ثلث و سبعين و ثمانمائه
 در ولايت کچهواره از خرابه دنيا بدار الملک آخوت خراميد - مدت
 سلطنت او سي و چهار سال بود - و مدت عمر سلطان محمود در حين
 جلوس بمدت زمان سلطنتش موافق بوده - و خالي از غرايتي نيست -
 و حضرت صاحب قران زمان امير تيمور گورگان نيز از سن سي و شش
 سالگي بر سرير سلطنت باستقلال جلوس فرمود - و مدت سلطنت
 آنحضرت سي و شش سال بوده - و بعد از انتقال سي و شش نفر
 از فرزند و فرزند زادگان او حي و قايم بودند *

ذکر سلطان غياث الدين خلجي

چون سلطان محمود خلجي رحلت کرد - پسر بزرگ او سلطان
 غياث الدين بر تخت سلطنت تکیه زد - دست بدل و سخا بر گشاد -

بنعلیچه منزل کرد - در اثنای راه خبر رسید - که تاج خان و احمد خان روز دهمره که از روزهای متبرک برافیه است - و روز آخر ایام برشکال است - هفتاد کروه راه طی نموده خود را بآنجا رسانید - چون خبر گرفتند که رای زاده طعام میخورد - گفتند که از مروت دور است که برسر او غافل برویم - همانجا عذر نگاهداشته او را خبردار نمودند - رای زاده دست از طعام باز داشته سلاح جنگ در پوشیده بچنگ آمد - و از جانبین کوششی نمودند که مزیدی بران متصور نبوده باشد - آخر رای زاده شکست خورده - قصبه محمود آباد بدست در آمد - و رای زاده بسر و پای برهنه بطایفه گوندوان پناه برد - تاج خان درباب فتح عریضه بسطان نوشت - سلطان محمود ازین مقدمه خوشحال شده ملک الاسرا را بتادیب جمعی که رایزاده را جای داده اند فرستاد - آنجماعت رایزاده را گرفته نزد تاج خان فرستادند - سلطان محمود بعد از فتح - عزیمت محمود آباد نمود - و بتاریخ بیست و ششم رجب در قصبه سارنگپور نزول نمود - خواجه جمال الدین بغایت مسرور گشته او را نوازشات نمود - و رخصت انصراف ارزانی داشت - و از اقسام سوغات هندستان از پارچه و قماش و کنیز رقص و فیل و خواجه سرا و شارک و طوطی سخن گوی بمصحوب شیخ علاءالدین بهمرآه خواجه جمال الدین فرستاده خود در شادی آباد قرار گرفت * و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمانه عرضه داشت غازی خان باین مضمون رسید - که زمینداران کچھوارة قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده اند - بمجرد وصول این عریضه مداخل و منخارج ملاحظه نموده در وسط ولایت - حصاری طرح فرمود - و در عرض شش روز باتمام رسانید - و آنرا جلال پور نام نهاد - و منیر خان را آنجا گذاشت - و بتاریخ شعبان سنه مذکوره شیخ محمد خرملی و کپورچند

احدی و سبعین و ثمانمائۀ مقبول خان را بتاخت ایلچپور فرستاد -
 و با قاضیخان و پیر خان و حاتم آنجا مصاف نموده - مقبول خان مظفر
 و منصور با غنائیم بمحمود آباد آمد * و در جمادی الاول سنۀ احدی
 و سبعین و ثمانمائۀ والی دکن قاضی شیخی نام شخصی را برای
 مصالحه بشادی آباد فرستاد - و بعد از قیل و قال قرار یافت - که
 والی دکن برار را تا ایلچپور بسططان محمود گذارد - و سلطان محمود
 من بعد مضرت بدکن نرساند - و بر این قرار صلح نامها نوشتند -
 و قاضی را رخصت مراجعت دادند - و شرف الملک را باو همراه
 نمودند - که رفته استحکام صلح دهد - و بعد از چند روز فرمود - که
 محاسبات دفتر بر تاریخ قمری نهند - و بجای تاریخ شمسی - قمری
 نویسند - و در سنۀ احدی و سبعین و ثمانمائۀ قمری در دفتر
 ثبت شد - و در ربیع الاول سنۀ مذکور شیخ نورالدین که از کبار علما
 بود - در مذود بخدمت رسید - و سلطان محمود تا حوض رانی استقبال
 نموده در سر اسب یکدگر را در کنار گرفتند - و در ذی الحجه سنۀ
 مذکور عماد رسول سید محمد نور بخش بخدمت سلطان محمود
 رسید - و خرقۀ شیخ بر سبیل تبرک آورد - و خرقه را پوشیده دست
 بذل و سخا برگشاد - و علما و مشایخ را بفواخت * و در محرم اثفین
 و سبعین و ثمانمائۀ خبر رسید - که مقبول خان برگشته روزگار قصه
 محمود آباد که الحال بکهرله مشهور است - تاراج نموده پناه بوالی دکن برد و
 فیلان سرکار سلطان محمود که با او بود - به رای زادۀ کهرله حواله نمود -
 و رای زادۀ - محمود آباد را متصرف شدۀ مسلمانانی که در قلعه می بودند
 همه را کشت - و طایفۀ گوند را بخود یار ساخت - و راهها را مسدود
 گردانید - تاج خان و احمد خان بدفع این فتنه نامزد شدند - و خود نیز

و غدر اندیشه نموده - ملو خان را در بیدر گذاشته - نظام شاه را برداشته بغیروز آباد رفت - و التجا بسطان محمود گجراتی برده کومک طلبید - سلطان محمود تعاقب نموده بیدر را محاصره نمود - چون مردم فرار نموده در فیروز آباد بر سر نظام شاه جمع شدند - و خبر رسید - که خواجه جهان با لشکری عظیم بمدد نظام شاه می آید - سلطان محمود قرعۀ کنگاش درمیانه آورده - قرار شد که تسخیر بیدر را بسال دیگر اندازد - کوچ نموده بولایت خود رفت * در سده سبع و ستین و ثمانمائۀ چون هوای تسخیر دکن در سر داشت - سامان لشکر نموده بنصرت آباد نعلبچه آمد - درینوقت عریضۀ سراج الملک از قلعۀ کهرله رسید - که نظام شاه - نظام الملک را با لشکر انبوه بر سر کهرله فرستاده - بعد از رسیدن خبر بتعجیل هرچه تمامتر روانۀ کهرله شد - در اثنای راه خبر رسید - که چون نظام الملک بتاخت قلعۀ کهرله آمد - سراج الملک بشرب خمر مشغول بود - پسر سراج الملک بر آمده جنگ کرده گریخت - و نظام الملک آن ولایت را متصرف گشته - مقبول خان را کهرله نامزد نموده خود بصوب دولت آباد شتافت - درین وقت متعلقان رای سرکچہ و وکلای رای جاجنگر پانصد و سی زنجیر فیل بوسم پیشکش فرستادند - چون در موضع خلیفہ آباد نزول نمود - منشور سلطنت و خلعت خاص ایالت را یکی از خادمان مستنجد باللہ یوسف ابن محمد بن عباس از مصر جهت او آوردند - استقبال نموده خادمان خلیفہ را گرامی داشت - چون بسرحد دولت آباد رسید - خبر آمد - که سلطان محمود گجراتی متوجه این حدود است - از راه کوندوانہ ^(۱) بدار الملک شادی آباد معاودت کرد * و در ربیع الاول

توجه فرمود - عادل خان - شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج را -
 با پیشکش نزد سلطان فرستاده عذر تقصیرات طلب نمود - چون سلطان
 میدانست که تدبیر هیچ قلعه گشای بشرفات بروج مشید قلعه آسیر
 نرسید - و مع هذا مقصود ازین سفر فتح دکنست - از تقصیرات او در
 گذشته نصایح بادشاهانه فرموده - متوجه ولایت برار و ایلچپور شد - چون
 به بالاپور رسید - خبر آمد که وزرای نظام شاهی در فکرمکاریه و مقابله اند -
 القصد بسه فرسخی نظام شاه راند - وزرا نظام شاه هشت ساله را سوار
 نموده چتر بر سر او افراشتند - و غنای او را بدست خواجه جهان ملک شه
 ترک سپردند - میسره بملک نظام الملک ترک و میمنه بخواجه جهان
 خواجه محمود گیلانی که ملک التجار خطاب داشت - حواله نمودند -
 ملک التجار پیش دستی نموده برفوج میسره محمودی تاخت - و مهابت
 حاکم چندیری و ظهیرالملک وزیر که سرداران میسره محمودی بودند -
 کشته شدند - و شکست عظیم بر لشکر مندو افتاد - تا دو (۱) کروه تعاقب
 نموده - اردوی سلطان بتاراج رفت - درین اثنا سلطان محمود که خود را
 بگوشه کشیده منتظر فرصت می بود - چون اکثر مردم بتاراج مشغول
 شدند - و نظام شاه با معدودی چند ایستاده بود - سلطان محمود با
 دوازده (۲) سوار از عقب فوج نظام شاه در آمد - خواجه جهان ترک که عمده
 قلب بود - قتل نموده غنای نظام شاه را گرفته بجانب شهر بیدر رفت -
 و قضیه منعکس گشت - و جمعی که بغارت مشغول بودند - متاع
 نفیس زندگانی بباد تاراج دادند - و ملکه جهان والده نظام شاه از مکر

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که تا ده کروه تعاقب نمودند ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته می گوید که با دوهزار سوار از عقب فوج نظام شاه

ساخت - و خلقی کثیر بقتل رسید - و اسیر و دستگیر نمود - راجپوتان دیگر بقلعه که بر قلّه کوه بود - پناه بردند - آخر کار محاصره بجائی رسید - که از بی آبی امان طلبیده پیشکش دادند - و قلعه سپردند - و این فتح عظیم در غره^(۱) ذی حجه سنه اثنین و ستین و ثمانمائنه روی داد *

روز دیگر سلطان محمود بقلعه در آمده بدخانها را خراب ساخته مصالح آن را بعمارت مسجد جامع صرف نمود - وقاضی و خطیب و محتسب و مرفن تعیین نمود - و بجانب چتور نهضت نمود - و شاهزاده سلطان غیاث الدین را بولایت^(۲) کنلواره و دیلواره فرستاد - شاهزاده آنملک را تاخت نموده اسیر بسیار بدست آورد - و ولایت بویدی^(۳) را بوسیله تردد شاهزاده فدنخان و تاج خان بدست در آورد *

در ثلاث و ستین و ثمانمائنه بقلعه^(۴) کونبلمیر و دوتکرپور و غیره سوار نمود - و از سامیداس راجه دوتکرپور پیشکش گرفته بشادی آباد مراجعت نمود *

و در محرم سنه ست و ستین و ثمانمائنه باغواهی نظام الملک غوری متوجه فتح دکن شد - چون از آب نریده گذشت خبر رسید که مبارک خان ضابط آسیر و دیعت حیات سپرد - و غازیخان ملقب بسعادت خان پسر او قایم مقام او شده دست ظلم از آستین برآورده - سید کمال الدین وسید سلطان را بناحق کشته - سلطان بجهت تنبیه او بصوب آسیر

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که این فتح عظیم در بیست و پنجم ذی حجه بمنصه ظهور جلوه نمود ۱۲ مصحح *

(۲) صاحب تاریخ فرشته بجای ولایت کنلواره و دیلواره - صرف ولایت بهیلواره ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۳) صاحب تاریخ فرشته نام ولایت - کوندی بیان نموده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته قلعه کونبلمیر و دوتکرپور ذکر کرده ۱۲ مصحح *

را محاصره نمودند - سلطان علاءالدین بمدد اهل قلعه آمد - سلطان محمود طاقت مقاومت در خود ندیده برگشت - و در احوال سلاطین بهمین در فصل دریم نیز مجمل ازین واقعه تکریر رفته - در حالت مراجعت خبر رسید - که مبارک خان ضابط آسیر بتاخت ولایت بکلانه که میان گجرات و دکن است - و مطیع و منقاد محمود شاهي بود - رفت - سلطان محمود بحکامیت اهل بکلانه رفت - و اقبال خان و یوسف خان را پیش از خود فرستاد - مبارک خان بمقابله آمده - بعد از مبارزه راه فرار پیش گرفت - سلطان محمود بعضی ولایت آسیر را تاخته بشادی آباد آمد * در سنه تسع و خمسين و ثمانمائه متوجه تسخیر هندسور گردید - و در وسط حقیقی آن ملک قرار گرفته - اطراف و جوانب آنرا نهب و غارت نمود - و از آنجا باجمیر رفته - طواف مزار فیاض الانوار خواجه معین الدین چشتي قدس سره نموده بمحاصره قلعه فرمان داد - روز پنجم محاصره گجادهر با راجپوتان بر آمده مصافی عظیم نمود - و در جنگ مغلوبه کشته شد - و سپاهیان محمود شاهي با گریختگان مخلوط بدروازه قلعه درون رفته - قلعه فتح شد - و در هر کوچه از کشته پشته بهم رسید - و مسجد عالی در اجمیر که تا حال صیت اسلام نشنیده بود - طرح انداخت - و حکومت آنجا را بخواجه نعمت الله که سیف خان خطاب داده بود - ارزانی داشت - و خود بصوب قلعه مندل گده رفت - و در کنار آب بنارس با کونبها مصاف داد - و راجپوت بسیار بدوزخ فرستاد - و بجهت ایام برسات نزدیک بودن - بشادی آباد خرامید * و بتاریخ بیست و ششم محرم احدی و ستین و ثمانمائه باستعداد تمام بقلعه مندل گده حرکت نمود - و بتخانها را در اثنای راه خراب کرد - و در اندک زمانی قلعه مندل گده مفتوح

محمود را عزیمت تسخیر ولایت ماروار تصمیم یافت - و چون از جانب سلطان قطب الدین خاطر او جمع نبود - اول خواست که با سلطان قطب الدین مصالحه نماید - و بعد از آن بتسخیر ولایت رای کونبها پردازد - و تاج خان را با لشکری آراسته بسرحد گجرات فرستاد - تا عهد و صلح نماید - تاج خان بوزرای سلطان قطب الدین خطها نوشت و پیغام داد - که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانی رعایاست - و صلح و اتحاد سبب امنیت و رفاهیت - سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد - و بنیان صلح را بسوگند استحکام دادند - و قرار یافت - که ولایت کونبها هرچه متصل بگجرات است عساکر قطبی آنها غارت نمایند - و بلاد میوار و اجمیر و آن نواحی را محمود شاه تصرف نمایند * و در سنه ثمان و خمسين و ثمانمائۀ تادیب متمردان هاروتی^(۱) نموده عازم بیانه شد - داؤد خان ضابط بیانه پیشکش فرستاده از در اخلاص در آمد - و آن حدود بر او مسلم شد - و میانۀ یوسف خان هندونی و ضابط بیانه صلح قرار داد - در زمان مراجعت - حکومت^(۲) قلعه رهنطور و هاروتی بفتحنخان ملقب بسلطان غیاث الدین پسر خود داد - و سایۀ عدالت بر فرق ساکنان شادی آباد افکند * همدرین سال سکندر خان و جلال خان بخاری که از امرای کبار سلطان علاء الدین بهمن دکنی بودند - عرایض بخدمت سلطان محمود فرستاده بر تسخیر قلعه ماهور که از اعظم قلاع برار است - تحریر نمودند - سلطان محمود از راه هوشنگ آباد متوجه ماهور گردید - در حوالی محمود آباد سکندر خان بخاری بملازمت رسید - چون قلعه ماهور

(۱) صاحب تاریخ فرشته هاروتی می نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته می نویسد که در زمان مراجعت حکومت شهر نو و هاروتی

و اجمیر بفعای خان مفوض داشت ۱۲ مصحح *

تخریب بغای دولت سلطان احمد مقصود او بود - از کمال مروت
تعزیت گرفت - و بامرا و معارف لشکر خود بمقتضی رسم آن وقت
پان و شربت تقسیم نمود - و کتابتی بسطان قطب الدین نوشته تقریب
پرسش و تهذیب سلطان نمود - و باوجود این حال قصه بروده را
خراب کرده در لوازم اسیر و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت - و متوجه
احمد آباد شد - ملک علاءالدین سهراب درینوقت گریخته پیدش
سلطان قطب الدین رفت - و ظاهرا در وقت قسم که از صاحب خود
جدا نشود - صاحب قدیم را منظر داشته بود - و از کمال حلال نمکی
ترک فرزند و عیال نمود - سلطان محمود کوچ بر کوچ به بیست پنج
کروهی احمد آباد رفت - و سلطان قطب الدین در موضع جانپور که
سه گروهی موضع مذکور ست نزول نمود - چون چند روز در برابر هم
نشستند - در شب سلج صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون
سوار شده از اردوی خود بر آمد - چون راه خطا کرد - تمام شب در
صحرای گشاده سوار ایستاده - علی الصبح میمغه را با لشکر سارنگپور
آراسته سرداری به پسر بزرگ خود غیاث الدین داد - و امرای
چندیری در فوج میسره نامزد شد بسرداری فدنخان (۱) که پسر خرد
او بود - و خود در قلب لشکر ایستاد - سلطان قطب الدین نیز با لشکر گجرات
رو بمیدان نهاد - و بعد از جلالت و دست برد بسیار - شکست بر سلطان محمود
افتاده - با سیزده کس باردوی خود رفت - و سلطان قطب الدین این
فتح را از عطایای الهی دانسته بتعاقب او نپرداخت - سلطان محمود
نا شب در اردوی خود سواره ایستاد - چون پنج شش هزار سوار بر سر
او جمع شدند - رو بمندو نهاد * و در سنه سبع و خمسين و ثمانمائه سلطان

اکنگ پور رهنمور را فتح نمود - و لشکر بجنگور فرستاده یک لک و بیست و پنج هزار تنگه پیشکش گرفت - و بشادی آباد رفت * و در سنه اربع و خمسين و ثمانمائنه از گنگداس راجه قلعه چپانیر پیشکش گرفت - درین حال سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چپانیر را محاصره کرد - سلطان محمود متوجه مدد گنگداس گردید - در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین بن سلطان محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده - سلطان محمود اورا زبون و ضعیف دانسته و بفاحشه باراستور^(۱) نهاد - سلطان محمد از استماع این خبر چون الاغان باری او سقط شده بود - چادرها و کارخانها را سوخته متوجه احمدآباد شد - سلطان قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد - چون سلطان محمود برین وقایع اطلاع یافت - بکنار آب مهندری نزل نمود - گنگداس سیونده لک تنگه و چند راس اسب برسم پیشکش آورده درین مغزل بخدمت سلطان محمود رسید - در همان مجلس بخلعت خاص سرافراز شده رخصت معارفت یافت * و در سنه خمس و خمسين و ثمانمائنه با زیاده از صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات شد - و قصبه سلطان پور را محاصره نمود - ملک علاءالدین گماشته سلطان قطب الدین عاجز شده امان طلبیده بخدمت سلطان محمود پیوست - سلطان محمود عیال و اطفالش بقلعه مندو فرستاد - و اورا سوگند داد - که از صاحب خود جدا نشود - و خطاب مبارزخانی داده پیش رو لشکر خود نمود - و متوجه احمدآباد گردید - در اثنای راه خبر رسید - که سلطان احمد ودیعت حیات سپرد - و پسر او سلطان قطب الدین قائم مقام شد - سلطان محمود باوجودی که

(۱) در تاریخ نوشته نام مقام - ماراسپور ذکر کرده ۱۲ مصحح *

سلطان رسید - و بزبانی در باب تنبیه نصیر عبدالقادر ضابط کالپی سخن گفت - که راه زندقه و الحاد پیش گرفته - سلطان اجازت داد - و رسول را در همان مجلس رخصت معاودت فرمود - و شرح این مقدمه در حالات سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی مفصلاً نوشته در این جا ایراد نمی نماید - القصه بسعی شیخ جائیدها از دو جانب بصلح باین طریق شدند - که قصبه راته و مهوبه بنصیر شاه تسلیم نماید - و بعد از مراجعت محمود شاه خلجی چون چهار ماه بگذرد کالپی نیز بگذارد * و در سنه (۱) ثمان و اربعین و ثمانمائه دار الشفا طرح انداخت * و بتاریخ بستم شهر رجب خمسین و ثمانمائه قصد تسخیر مندل کرد - و بکوچ متواتر بر کنار آب بنارس فرود آمد - را که کونیها چون قاب مقاومت نداشت - در قلعه مندل گده متحصص شد - و از روی عجز پیشکش داد - و بعد ازین سفر بارادۃ فتح بیانیه بدو فرستگي بیانیه رسید - محمود خان ضابط آنجا پسر خود را واحد (۲) خان بخدمت سلطان فرستاده - یک صد راس اسب و یک لک تنگه برسم پیشکش ارسال داشت - محمود شاه ویرا خلعت نموده رخصت معاودت داد - و بجهت محمد خان قبای زردوز و تاج مکمل بنجواهر و کمر زر و اسپان با زین زر فرستاد - محمد خان خلعت پوشیده سکه و خطبه بنام سلطان محمود کرد - و از دو فرستگي بیانیه مراجعت کرد - و در اثفای راه پرگنه (۳)

(۱) صاحب تاریخ فرشته واقعه طرح عمارت دار الشفا را در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه ذکر کرده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نام پسر - واحد خان نوشته ۱۲۰ مصحح *

(۳) صاحب تاریخ فرشته می نویسد که در اثفای راه قصبه بذور که قریب زیتور است فتح کرد ۱۲ مصحح *

ساخت - چون بحوالی قلعه کونبلمیر^(۱) که در استحکام مشهور است - رسید -
 دیبا نام وکیل رای کونبها دران جا متحصن شده دست بکارزار بر آورد -
 و در حوالی قلعه بتخانه بود - که مملو از ذخایر بود - سلطان همت
 بر تسخیر بتخانه گماشت - در عرض یک هفته آن بتخانه فتح نمود - و فرمود
 تا پرا از هیثم ساخته سرکه و آب بر در و دیوار آن ریختند - و آتش زدند -
 عمارت آنچنان در یک طرفه العین در هم شکست - و سوخت - و از هم
 ریخت - و بتان را در هم شکسته بقصابان داد - تا سنگ ترازوی کردند -
 و عنان عزیمت بصوب جیتور معطوف ساخت - و حصارى که در دامن کوه
 واقع است - بجنگ گرفته راجپوت بسیار کشته شد - و کونبها خود در برابر
 آمده شکست یافته بقلعه چتور پناه جست - سلطان محمود جمعی را
 بمحاصره قلعه چتور تعیین نمود - و خود در وسط آن ملک قرار گرفت -
 و لشکر بتاخت و تاراج آنولایت فرستاد - و اعظم همایون خان جهان را
 طلب نمود - چون بمندسور رسید ودیعت حیات سپرد - سلطان
 محمود ازین خبر ملول و محزون گشت - و بقلعه مندسور آمده نعلش
 پدر را بشادی آباد فرستاد - و درین حال کونبها در شب جمعه بیست
 و پنجم ذی حجه سنه ست و اربعین و ثمانمائه با ده هزار سوار و شش
 هزار پیاده شبخون آورد و کارى ساخت - راجپوت بسیار بکشتن داده
 باز گشت - و در شب دگر سلطان محمود بر سر کونبها شبخون آورد -
 کونبها زخم خورده بجنگ گریخت - و سلطان محمود بشادی آباد آمد *
 و در ذی حجه سال مذکور مدرسه و مناره هفت منظر در محاذی
 مسجد جامع هوشنگشاهی طرح نمود * و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه
 رسول سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی از جونپور بخدمت

(۱) در تاریخ فرشته نام قلعه را کوسلمیر ذکر نموده ۱۲ مصحح *

سر قبر هوشنگ شاه آورده بر سر شخص مجهول النسب افراخته اند - چون صباح شد - اثر بی مزگی در او ظاهر بود - درینوقت سلطان محمد در صلح زد - سلطان محمود بصلح راضی شده متوجه مالوه شد - در راه خبر رسید - که بحسب اتفاق در همان شب جمعی از اوباش در شادی آباد غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند - و بسعی اعظم همایون تسکین یافته * و در بعضی تواریخ چنین مسطور است که بسطان محمود خبر رسانیدند - که سلطان احمد گجراتی عزیمت مالوه دارد - ازین رهگذر مراجعت نمود - القصه سلطان محمود در غره شهر محرم الحرام سده ست و اربعین و ثمانمائنه بشادی^(۱) آباد رسید - و درین سال در شادی آباد باغی عالی طرح انداخت - و دران باغ گفندی عالی بنا فرمود - و منوجه تنبیه نصیر عبد القادر ضابط کالپی که خود را نصیر شاه نامیده بود - و از صراط مستقیم قدم بیرون نهاده راه زندقه و الحاد می پیمود - شد - نصیر شاه چون از توجه سلطان خبر یافت - علیخان عم خود^(۲) را با تحف و هدایا بخدمت سلطان ارسال داشت - و عرض نمود که آنچه در حق من گفته اند - کذب و افتراست - ایلچی او را نگاه داشته تا سارنگپور رفتند - آخر بالتماس اعظم همایون قلم عفو بر تقصیرات نصیر شاه کشیده پیشکش او را قبول نمودند - و نوشتنهای مشتمل بر نصایح و مواعظ فرستادند - و بجانب جیتور^(۳) نهضت نمودند - و از آب پهم عبور نموده بتخانهای آنولایت را خراب نموده مساجد و مدارس

(۱) مراجعت سلطان محمود در شادی آباد مندو بموجب تاریخ فرشته

در سده خمس و اربعین و ثمانمائنه بوده است ۱۲ مصحح *

(۲) صاحب تاریخ فرشته می گوید که علیخان معلّم خود را با تحف و هدایا

بعضور سلطان کسبل نموده ۱۲ مصحح *

(۳) در مراّت سکندری چتور نوشته است ۱۲ مصحح *

گوالیار پای ثابت افشرد - چون مطلب سلطان محمود! استخلاص شهر نو بود - گوالیار را گذاشته متوجه شادی آباد گردید * و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائیه در اهتمام عمارت روضه سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهي که قریب بدروازه رامتوی (۱) واقع است - و دیست و سی گنبد و سیصد و هشتاد (۲) اسطوانه دارد - شروع نمود - و بزودی اتمام یافت *

و در سنه خمس و اربعین و ثمانمائیه عرایض (۳) امرای میوات و اکابر دهلي بطریق تواتر رسید - که سلطان مبارک شاه از عهده سلطنت نمی تواند بر آمد - چون خلعت سلطنت را خیاط قضا و قدر بر قد آن سلطنت پناه دوخته - عموم سکنه این دیار میخواستند که قلاده بیعت ایشان را بطوع و رغبت در رقبه اطاعت و انقیاد خود اندازند - سلطان محمود در آخر سنه مذکور با لشکر آراسته متوجه دهلي شد - و در نواحی قصبه هندون یوسف خان هندونی بخدمت رسید - چون بموضع تپه (sic) نزل نمود - سلطان محمود تعلق آباد را در پس پشت خود داده - روز دیگر سلطان محمود لشکر خود را سه فوج ساخت - فوجی بسطان غیاث الدین و فوجی بسطان علاءالدین و یک فوج منتخب با خود داشت - و سلطان محمود - ملک محمد بهلول لودی و سید خان و دریا خان و قطب خان و سرداران دیگر را بیرون فرستاده جنگ انداخت - و تا شب از طرفین جدال مینمودند - و آخر طبل بازگشت زده در منازل خود قرار میگرفتند - اتفاقاً همان شب سلطان محمود بخواب دید - که اویش بی باک در قلعه مذکور کرده اند - و چتر از

(۱) بموجب ذکر فرشته نام دروازه - راموی است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته دیست و هشت اسطوانه بدون ذکر تعداد گنبد

مسطور است ۱۲ مصحح *

(۳) مصنف تاریخ فرشته تقدیم عرایض امرای میوات و دهلي را در سنه

اربع و اربعین و ثمانمائیه ثبت نموده است ۱۲ مصحح *

او نامزد نموده - سلطان محمود خود بدفع سلطان احمد عازم گشت - هنوز
 طرفین بهم نرسیده بود - که بعضی صالحان لشکر سلطان احمد بخواب دیدند -
 که حضرت ختمی پناه صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ مِیفرماید - که بگوئید - که سلطان احمد
 رخت سلامت ازین دیار بیرون برد - که بلائی از آسمان نازل شده - چون
 این خواب بسطان احمد رسانیدند - چندان التفات نمود - و در همان
 دو سه روز در لشکر سلطان احمد طاعون پدید شد - و بمرتبۀ رسید که مردم از
 عهدۀ قبر کردن بر نمی آمدند - سلطان احمد لا علاج شده براۀ گجرات
 روان شد - و بشاهزاده مسعود خان وعده نمود - که سال آینده این دیار را
 مسخر نموده بشما می سپاریم - سلطان محمود به مندو رفته در عرض
 هفتده روز متوجه تسکین فنڈۀ چندیری شد - و چون بچندیری رسید -
 ملک سلیمان از حصار بر آمده تردهای مردانه نمود - و طاقت مقاومت
 نداشته پناه بحصار برد - و بمرگ مفاجات در گذشت - و بعد ازو دیگری
 را در چندیری سوار نمودند - چون محاصره بهشت ماه رسید - سلطان
 شبی خود بر بالای دیوار قلعه بر آمد - و دلاوران دیگر از عقب بر آمده
 و حصار را فتح نمودند - و جمعی را علف شمشیر ساخته - و قلبی گریخته -
 بقلعۀ که بالای کوه است - متحصّن شدند - و بعد از چند روز بوسیله
 اسمعیل خان کالپی امان طلبیده بر آمدند - و چندیری را بجایگزین ملک
 مظفر ابراهیم داده ارادۀ مراجعت داشت - که جاسوسان خبر رسانیدند - که
 دونکرسین^(۱) از گوالیار آمده شهر نو را محاصر نموده - بکوچ متواتر بگوالیار
 رفت - راجپوتان از قلعه بر آمده بجنگ مشغول شدند - چون تاب صدمۀ
 محمود شاهي نیاوردند - بسوراخ قلعه در آمدند - و دونکرسین نیز در قلعه

(۱) بموجب تاریخ فوشده دونکرسین با رای قلعه گوالیار آمده شهر نو را

عریضه - سلطان محمود قلم عفو بر تقصیرات ملک ابو اسحق کشید -
 تاج خان چون بسارنگپور رسید - ملک اسحق را درلنخان خطاب داده
 علم و طاس و قبای زردوزی و ده هزار تنگه نقد داد - و علوفه را ده بیست
 نموده امرا و سرداران آنجا را امیدوار ساخت - و در سارنگ پور خبر رسید -
 که شاهزاده عمر خان قصبه بهیلسا را سوخته بسرحد سارنگپور رسیده و سلطان
 احمد گجراتی نیز با سی هزار سوار و سی صد زنجیر فیل از آجین بر آمده
 متوجه سارنگپور شده - سلطان محمود دفع عمر خان را مقدم دانسته عازم
 گشت - چون شش کوه فاصله ماند - نظام الملک و ملک احمد صلاح را
 فرستاده ملاحظه جنگاه و راه نمودند - و علی الصباح چهار فوج ترتیب
 داده بر سر عمر خان راهی شد - او نیز از نهضت سلطان محمود واقف
 شده باستقبال شتافت - و صفها آراست - و خود با جمعی بر سر کوه
 در کمین گاه قرار گرفته منتظر وقت بود - شخصی سلطان محمود خبر
 رسانید - که عمر خان در کمینگاه مخفی شده - سلطان محمود با فوجی
 بجانب عمر خان روان شد - عمر خان بهمراهان خود گفت - که از نوکر زاده
 خود گریختن کسر ناموس میشود - و کشته شدن بنام نیک بهترست -
 با جمعی که موافقت نمودند - در میان ایشان تاخت - خود دستگیر شد -
 و بفرموده سلطان محمود بقتل رسید - و سر او را بر نیزه کرده بشکر چندیری
 نمودند - لشکر چندیری امان طلبید - که امروز موقوف شود - فردا بخدمت
 رسیده بیعت نمائیم - چون شب شد - بجانب ولایت خود روان شدند -
 و ملک سلیمان بن ملک شیر^(۱) ملک غوری را که نایب شاهزاده عمر خان
 بود - سلطان شهاب الدین خطاب داده بسلطنت برداشتند - فوجی بدفع

(۱) اصم این اسم بموجب تاریخ فرشته - ملک سلیمان بن ملک مشیر
 الملک غوری است ۱۲ مصحح *

مردم را منعم میداشت - و از انبار خانه بهمه کس غله میداد - و لغوها
 بجهت فقرا و مساکین ترتیب داده طعام خام و پخته میرسانید - و امرا را
 مثل سید احمد و صوفی خان که بساطان احمد نفاق داشتند - نزد خود
 طلبیده بجایگزین و ز امیدوار ساخت - و ازین ممر شکست تمام بکار سلطان
 احمد راه یافت - اراده شبخون نمود - اتفاقا خضر خان دوات دار سلطان
 هوشنگ ازین داعیه سلطان احمد را واقف ساخت - چون فوج سلطان
 محمود از قلعه بر آمد - مردم اردو را مستعد یافتند - و دست بجنگ
 بر آوردند - و تا صبح محاربه نمودند - خلق کثیر کشته شد - مقارن طلوع
 صبح محمود شاه بقلعه مندو رفت - بعد از چند روز منتهیان خبر رسانیدند -
 که سکنه چندیری و سپاه آن حدود عمر خان ولد سلطان هوشنگ را
 بسر داری برداشتند - و شاهزاده محمد خان ولد سلطان احمد متوجه
 سارنگپور شده - از استماع این خبر سلطان محمود کنگش در میان آورده - اعظم
 همایون که دوحه سلطنت و دولست بضبط و ربط حصار پردازد - و سلطان
 محمود از قلعه بر آمده در میان ولایت قرار گرفته محافظت نماید - و خود
 متوجه سارنگپور شود - بروفق این داعیه روی بسارنگپور نهاد - تاج خان
 و منصور خان را پیش از خود راهی کرد - ملک حاجی از جانب سلطان
 محمود بر سر کندکزل نشسته بود - بجنگ پیش آمد - ملک حاجی
 گریخته بساطان احمد خبر برد - که سلطان بسارنگپور می آید - سلطان احمد
 شاهزاده را کس فرستاده واقف ساخت - که خود را باجین رساند - بعد
 وصول قاصد شاهزاده محمد خان از روی احتیاط در آجین بخدمت سلطان
 احمد رسید - ملک اسحق بن قطب الملک مقطع سارنگ پور عریضه
 فرستاده عذر تقصیر خود ساخت - و مرقوم نمود - که محمد خان از خبر
 قدم ایشان سارنگپور را گذاشته متوجه آجین شده - بعد از اطلاع بر مضمون

همایون دفع ملک ایجها را مقدم داشته روانه هوشنگ آباد شد - ملک ایجها با زن و فرزند و اموال و اشیا بجانب کوه پایه^(۱) کوندوانه راهی شد - کوندان چون دانستند - که او روی از قبله خود گردانیده - راه او بستند - و همه را بقتل آوردند - اعظم همایون ازین خبر خوشحال شد - و بقلعه هوشنگ آباد در آمد - و بعد از قرار آن ملک بگوشمال نصرت خان بچندیری روی آورد - چون بآن حوالی رسید - نصرت خان از در چاپلوسی در آمد - خواست که عمل خود را به پوشاند - اعظم همایون اکبر و اهالی را حاضر ساخته از هر کس احوال نصرت خان پرسید - هریک حکایتی و روایتی کردند - و از عجب و پندار او خبر دادند - آثار مخالفت او ظاهر ساختند - از غایت عفو از حکومت آنجا عزل گردانید - و دیگر آزاری باو نرسانید - و متوجه ملک شادی^(۲) آباد شد - درین حال خبر آوردند - که سلطان احمد گجراتی بقصد تسخیر مالوه آمده - و شاهزاده مسعود خان را بر سر شما نامزد کرده - اعظم همایون بسرعت روان شده از شش گروهی اردوی سلطان احمد گذشته از دروازه تارا^(۳) پورا بقلعه مندو در آمد - و محمود شاه از قدوم پدر خوشوقت گشت - و همه روزه هنگامه جدال را گوم داشت - و جمعی را از قلعه بیرون می فرستاد - و اراده بر آمدن و جنگ صف کردن داشت - اما از نفاق امرای هوشنگ شاهی ملاحظه تمام داشت - و در اثنای محاصره دست بذل از آستین جود بر آورده

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که ملک جهاد طانت مقاومت نیاورده تمام اسباب و اشیای خود را گذاشته بجانب کوه پایه کوندوانه راهی شد ۱۲ مصحح *

(۲) مقصود از ملک شادی آباد - ملک مندو است ۱۲ مصحح *

(۳) مصنف قبل ازین نام این دروازه را دروازه تارا پور ذکر نموده

است ۱۲ مصحح *

گرفته بودند - آوردند - اسامی آن جماعت بقلم داد - صبح همه را حاضر ساخته بسیاست رسانیدند - اعظم همایون التماس تقصیر شاهزاده احمد خان ابن هوشنگ و ملک یوسف قوام و ملک ایچها و ملک نصیر دبیر با آنکه درین فتنه دخل عظیم داشتند - نمود - و قلعه اسلام آباد بجهت شاهزاده گرفت - و ملک یوسف در بهیلسا جاگیر داد - و ملک (۱) ایچها را اقطاع هوشنگ آباد و ملک نصیرالدین را اقطاع چندیری نیابت نموده روانه ساخت - شاهزاده احمد خان چون باسلام آباد غبار فتنه و فساد برانگیخت - تاج خان بدفع او نامزد شد - کاری نساخت - در وقت محاصره قلعه اسلام آباد تاج خان کومک طلب نمود - مقارن این حال ملک ایچها و نصرتخان در هوشنگ آباد و چندیری آغاز فتنه نهادند - سلطان محمود اعظم همایون را بتادیب ایشان رخصت فرمود - چون بدو گروهی اسلام آباد رسید - تاج خان و دیگر امرا بخدمت شتافته حقیقت معروض داشته - روز دیگر کوچ نموده اطراف قلعه اسلام آباد را فرو گرفتند - و مورچلها قسمت نمودند - و علما را نزد احمد خان فرستادند - که او را ممنوع سازند - و از دخامت عهد و پیمان پشیمان شود - مفید نیفتاد - و جوابهای نادر برابر گفت - قوام خان نیز مخالفتم نموده از مورچل خود پاره اسباب و اسلحه باحمد خان فرستاد - و بنیان اخلاص را بعهد و پیمان استوار نمود - چون کار محاصره بطول انجامید - یکی احمد خان را در شراب زهر داده خود را از حصار برون انداخته باردوی اعظم همایون پیوست - و قلعه مسخر گشت - سرانجام آنجا نموده اعظم همایون بصوب هوشنگ آباد نهضت نمود - قوام خان در راه از اعظم همایون فرار نموده بجانب بهیلسا رفت - اعظم

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که ملک جهاد را اقطاع هوشنگ آباد و ملک نصیر الدین را خطاب نصرتخانی و اقطاع چندیری عذایت نموده ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان محمود خلجی

نقله اخبار سلاطین چغین روایت کرده اند که روز دوشنبه بیست و نهم ماه شوال سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه سلطان محمود خلجی بر اورنگ سلطنت و سریر خلافت بر آمد - و دران وقت سن او به سی و چهار سال رسیده بود - در کل بلاد مالوه سکه و خطبه بنام او کردند - و در علفه و مراتب امرا افزود - از آنجمله مشیر الملک را نظام الملک خطاب داده ایام وزارت بید اقتدار او سپرد - و ملک برخوردار را تاج خان لقب نهاد - و خان جهان را خطاب اعظم همایونی داد - و چتر ترکش سفید که خاصه سلاطین بود - ارزانی داشت - و مقرر شد که یسارلان و نقیبان اعظم همایون عصای طلا و نقره بدست گیرند - و هوگه سوار شود - تا فروز آید - بآواز بلند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که در آنوقت خاصه سلطان بود - بگویند - چون سلطنت باو قرار گرفت - در تربیت علما و فضلا کوشید - و مدارس ساخته زرباطراف و انفاف عالم فرستاد - و مستعدان را طلب داشت - و بالجمله بلاد مالوه در زمان او یونان ثانی گشت - جمعی از نمک بحرامان مثل ملک قطب الدین و ملک نصیر دبیر و دیگر امرای هوشنگ شاهی باتفاق ملک یوسف قوام شبی فردبان نهاده بر بام مسجدی که متصل بدولتخانه محمود شاه بود برآمدند - و از آنجا بصحن سرای فرود آمدند - و متردد بودند - که چه کنند - درین اثنا محمود شاه حاضر شد - و ترکش بر میان بسته از خانه بر آمد - و بزخم تیر چند کس را زخمی کرد - مقارن این حال نظام الملک و ملک محمود خضر و جمعی رسیدند - و آنجماعت از همان راه که آمده بودند - فرار نمودند - یکی از آن جماعت که زخم دار بود فتوانست - از فردبان فرود آمد - خود را از بام مسجد بزیر انداخت - و پای او بشکست - او را

هردو شاهزاده را کارسازی نماید - خسرو انجم در پس پردۀ ظلماتی مخفی
 گشت - عمر خان شاهزاده از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت -
 و مسعود خان بشیخ^(۱) جائیلده که از بزرگان وقت بود - پناه برد - و باقی امرا
 گریخته بگوشۀ عافیت رفتند - محمود خان تا صبح واقف دولتخانه بود -
 چون صبح شد خبر رسید که مخالفان فرار نموده - دولتخانه خالیست -
 محمود خان بدولتخانه در آمده مسرعی بطلب خان جهان پدر خود
 فرستاد - خان جهان بزودی رسید - محمود خان امرا را حاضر ساخته بخان
 جهان پیغام فرستاد - که چون جهان را از جهانبانی چاره نیست - اگر تخت
 سلطنت از وجود بادشاه خالی ماند - در جهان از حاملۀ زمان فتنها متولد
 میشود - که تدارک آن دشوار بود - مالوۀ وسعتی پذیرفته - و مفسدان هنوز
 از جوانب بیدار نشده اند - و این خبر بسلاطین اطراف نرفته و الا از
 اطراف و جوانب متوجه مالوۀ میشدند - خان جهان پیغام فرستاد - که
 منصب عالی سلطنت توأم نبوتست - تا کسی بعلو نژاد و کمال سخاوت
 و شجاعت موصوف نباشد - متقلد قلادۀ آن نمی تواند شد - و الحمد لله
 که جمیع صفات که در سلاطین می باید آن فرزند دارد - می باید که در
 ساعت بر بساط سلطنت پا نهاده بر سریر فرمان روائی جلوس نماید - چون
 فرستاده این جواب آورد - و جمیع امرا و اکابر تحسین این رای نمودند -
 و منجمان را فرمودند که ساعتی سعید برای جلوس اختیار نمایند - و کلا
 و امرا و اکابر شهر دست او بوسیده مبارک باد سلطنت کردند - ایام
 حکومت سلطان محمد یکسال و چند ماه * * شعر *

یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای

مسموم باین مقال متروم گردید - و زمانه بیوفا باز این صدا در خم طاق
فلک انداخت *

* نظم *

دمی چند گفتم بر آرم بکام دریغا که بگرفت راه نفس
دریغا که بر خوان الوان عمر دمی چند خوردیم گفتند بس
چون امرا مطلع شدند - خواجه نصر الله دبیر ملتانی و ملک مشیر الملک
و دیگر مردم اتفاق نموده شاهزاده مسعود را که در سن سیزده سالگی بود -
از حرم بیرون آورده بسلطنت برداشتند - و قرار دادند - که محمود خان را
از میان بردارند - و ملک بایزید را پیش محمود خان فرستادند - که سلطان
محمود شما را بسرعت طلبیده و میخواهد که رسول بگجرات فرستد -
محمود خان چون بر فوت سلطان محمد آگاه بود - جواب داد - که من
خود را از شغل وزارت گذرانیدم - و بقية العمر جاروب کش مزار سلطان
هوشنگ خواهم شد - باوجود این اگر امرا بمنزل من آیند - و کنگاش
در میان نهند - مناسب میدانم - ملک بایزید شبی بامرا خبر آورد - که
محمود خان از فوت سلطان محمد اطلاع ندارد - اگر بمنزل او بروید -
باتفاق شما بدولت خانه خواهد آمد - آنگاه کارسازی او باید نمود - امرا
باین سخن پیش محمود خان رفتند - او مردم خود را در نهان خانها
مستعد داشت - چون امرا بر در آمدند - پرسید که سلطان هشیار شده
یا باز مست افتاده است - امرا دانستند چه میگوید - بعد از ساعتی مردم
او از کمین بر آمده امرا را مقید ساخته بموکلان سپردند - چون این خبر
به بقية امرا رسید - سپاه خود را جمع نمودند - و حشم سلطانی را حاضر
ساختند - و چتر از سر قبر سلطان هوشنگ آورده بر سر مسعود خان
برافراختند - و محمود خان از استماع این خبر بدولتخانه رفت - که

از آنجمله راجپوتان ولایت هادوتی^(۱) پای از دایره اطاعت بیرون نهادند -
 خان جهان را بتاریخ پانزدهم ربیع الاول تسع و ثلثین و ثمانمائنه بتادیب
 ایشان نامزد کرد - و سرانجام مهام ملک و سپاهی را بر طاق نسیان نهاده
 بدوام شرب عادت گرفت - تا آنکه روزی جمعی از بیدولتان بوسیله یکی از
 حرّمها پیغام فرستادند - که در دماغ محمود خان زاغ حرص بیضه نهاده -
 و عجب و پندار بخود قرار داده - در فکر از میان برداشتن سلطان است -
 با آن گروه عهد کرد - که محمود خان را از میان بردارد - چون خبر بمحمود
 خان رسید - گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که نقض عهد از جانب من نشد - و در کار
 خود بملاحظه می بود - چون سلطان محمد طریقه هوشیاری از محمود خان
 ملاحظه میکرد - سبب زیادتیی خوف او میشد - تا آنکه روزی دست
 محمود خان را گرفته درون حرم برد - و زن خود را که همشیره محمود خان
 بود - طلبید و گفت : توقع من آنست مضرتی بجان من نرسانی - و امور
 سلطنت بی منازعی بتو تعلق دارد - محمود خان سخنان ملایم گفت :
 که اگر عهد و سوگند از یاد سلطان رفته اکنون من تنهایی و مانعی نیستم *

* بیت *

گر میل وفاداری اینک دل و دین

ور میل جفا داری اینک سرو و طشت

سلطان محمد عذر خواست - و از جانبین چاپلوسها نمودند - اما چون واهمه
 بر سلطان محمد غالب بود - اداهای نا اعتمادانه ازو ظاهر میشد -
 محمود خان در حصول مطالب ساعی شد - و ساقی سلطان محمد را
 بفریفت - و او را بزهر هلاک ساخت - و زبان حال سلطان محمد مظلوم

عرفه نهم ذی الحجه آنجا بخاک سپردند *
 * نظم *
 کجایند شاهان جم اقتدار ز هوشنگ و جم تا باسغندپار
 فریدون و کیخسرو و جام کو کجا رفت شاپور و بهرام کو
 همه خاک دارند و بالین خشت خفک آنکه جز تخم نیکی نکشت
 و در قصر سلطان هوشنگ مجلس عالی منعقد شد - و ملک مغیث
 خان جهان و سایر امرا بیعت نمودند - مدت سلطنت هوشنگ سی سال
 و تاریخ وفاتش از لفظ ” آه شاه هوشنگ نماند “ مفهوم و مستفاد میشود *

ذکر محمد شاه بن هوشنگ شاه بن دلاور خان غوری

چون هوشنگ اجابت داعی حق نمود - یازدهم ذی حجه سنه
 ثمان و ثلاثین و ثمانمائیه بسعی ملک مغیث و اهتمام محمود خان امرا
 بغزنین خان بیعت مجدد نمودند - و بخطاب و انعام و جاگیر ممتاز گشتند -
 و مندو را شادی آباد نام نهادند - و سکه و خطبه بنام غزنین خان کرده
 بسطان محمد مخاطب ساختند - اگرچه امرا بسطنت او راضی نبودند -
 بعسن سعي ملک مغیث و محمود خان رواج و رونق تازه بروی کار آمد -
 ملک مغیث را مسند عالی خان جهان خطاب داده وزارت باو مقرر نمود -
 و قصد ریختن خون برادران نمود - و خون های ناحق ریخت - و نظام
 خان برادر زاده و داماد خود را با سه فرزند میل کشید - دلهای مردم ازو
 گشت - لاجرم خون برادران مظلوم بر او مبارک نیامد - و سلطنت در اندک
 زمانی از خاندان او رفت - و در مملکت آشوب پدید آمد *
 * بیت *

چو بد کردی مبادش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

که خلاف رضای سلطان باشد صادر نشد - و قضیه اسپان را در محل صالح
 بعرض خواهم رساند - بار دیگر پیغام داد که از سخنان خواجه سرایان که
 بسلطان رسانیده اند - خوف دارم - محمود خان اعلام نمود - که زود تر بار در
 ملحق باید شد - که ازین سخنان دغدغه نیست - و وقت تنگ شده -
 و آفتاب مایل بغروب است - و محمود خان در حضور فرستاده غزنین خان
 کتابتی بخدمت ملک مغیث نوشت - که غزنین خان را سلطان ولی عهد
 نمود - و بیماری سلطان را زبون دارد - و مقریان از حیات سلطان مایوس
 شده اند - شاهزاده عثمان خان را خوب محافظت نماید - فرستاده چون
 معاودت نمود - و حال باز گفت : غزنین خان مسرور گشت - و بار در آمد -
 ملک خانجهان عارض لشکر و خواجه سرایان که هواخواه عثمان خان بودند -
 چون دیدند از سلطان رمقی بیش نمانده - کنگاش نمودند - که سلطان را در
 پالکی نشانده بسرعت متوجه مندو شوند - و بی آنکه بمحمود خان و امرا
 خبر کنند - شاهزاده عثمان خان را از بند بر آورده بسلطنت پردازند -
 محمود خان ازین کنگاش دانست - که رفتن سلطان نزدیکست - همانجا
 فرمود - که پالکی را فرود آورند - چون سلطان در گذشته بود - بفرموده غزنین
 خان و محمود خان بارگاه سلطانی نصب نموده بتجهیز و تکفین پرداختند -
 و امرا هر یکی بگوشه رفته قرار گرفتند - و بعد از تجهیز محمود خان بیرون
 آمده با آواز بلند گفت : که سلطان هوشنگ بامر ناگزیر در گذشت -
 و غزنین خان را که خلف صدق اوست - ولی عهد و قائم مقام خود ساخته -
 هرکه با ما موافق است - بیعت نماید - و هرکه مخالف از لشکر جدا
 شود - محمود خان اول بیعت نمود - و بسیار گریست - آنکه امرا یک
 یک پای غزنین خان را می بوسیدند - و به های های میگریستند - چون از
 کار سلطنت پرداختند - نعرش او را برداشته متوجه مدرسه شدند - و روز

عثمان خان را ولي عهد ننموده اند - گفتگوی بسیار شد - که اگر امر سلطنت بعثمان خان قرار گیرد - کار ملک رونقی پیدا خواهد کرد - محمود خان که وزیر بود گفت که ما را با بندگی کار ست - و آنچه سلطان فرموده اطاعت باید نمود - بعد از آنکه امرا از حیات هوشنگ مایوس شدند - ظفر منجیله که پیشوای ملک عثمان جلال بود - نگاهبانان شاهزاده را با خود یار ساخته شاهزاده را گریزانند - چون خبر بمحمود خان رسید - در ساعت شاهزاده غزنین خان را واقف ساخت - شاهزاده - ملک برخوردار و ملک شیخ حسن را بطلب ظفر منجیله فرستاد - ایشان اسپ تازه روز طلبیدند - فرمود که از اصطبل سلطانی پنجاه اسپ بدهند - امیر اخور چون هواخواه شاهزاده عثمان خان بود - گفت تا سلطان زنده است - بغیر امر او نخواهم داد - یکی از خواجه سرایان که او نیز هواخواه عثمان خان بود - امیر اخور را براین داشت - که آمده حرف طلب اسپ را قریب بتکیه گاه سلطان بآواز بلند بگوید - که باعث غضب سلطان شود - و بخاطرش رسد - که من هنوز زنده ام - غزنین خان دست تصرف باموال من در آورده - چون امیر اخور این حرف بآواز بلند گفت - سلطان بهوش آمده ترکش خود را طلبیده کس بطلب امرا فرستاد - امرا بواسطه آنکه مبدا سلطان مرده باشد - و غزنین خان باین تزییر ما را بدست آورده ضایع سازد - بخدمت سلطان نرفتند مگر محمود خان - چون این خبر بغزنین خان رسید - خوف بر او مستولی شده بککرون که سه منزل از لشکر بود گریخت - و ملک محمود را بخدمت محمود خان فرستاد - و پیغام داد که امرا تمامی بر سلطنت عثمان خان اتفاق نموده اند - من - بعد شما هواخواهی ندارم - و جهت آنکه سلطان ترکش طلب نموده بود - ملاحظه نمودم - که مبدا مرا نیز مقید سازد - و ببداران رفیق کند - محمود خان جواب فرستاد - که از شما امری

نیست - و بعد از چند روز در هوشنگ آباد مرض سلسل بول، بر ذات سلطان طاری گردید - چون علامات رحلت مشاهده نمود - از هوشنگ آباد بمندو رفت - روزی در راه مجلس بارعام ترتیب داده - در حضور امرا و سران سپاه انگشتی مملکت را بخلاف صدق خود غزنین خان داده او را ولی عهد گردانید - و دست او گرفته بدست محمود خان سپرد - محمود بعرض رسانید - که تا رمقی از حیات باقی باشد - در بقدرگی و جانسپاری تقصیری نخواهد نمود - و امرا را عموماً وصیت نمود - که نفاق نورزند - چون دریافته بود که محمود خان داعیه مملکت داری دارد - گوش او را بنصایح گرانبار گردانیده حقوق تربیت را یادش داد - و فرمود - که سلطان احمد گجراتی همین اراده تسخیر مالوه دارد - و پادشاه صاحب شمشیر و شوکتست - اگر در سرانجام ملک و سپاهی و رعایت جانب شاهزاده تکامل رود - دانسته عزم تسخیر ولایت خواهد نمود - و در منزل دیگر شاهزاده غزنین خان ملک محمود نامی را نزد محمود خان فرستاد - که اگر خدمت وزارت پناه عقد بیعت را بسوگند موگد سازند - باعث اطمینان خاطر خواهد بود - محمود خان عهد و پیمان را بآیمان استحکام داد - بعضی امرا در باب شاهزاده عثمان خان سخنی گفته - اگر او نیز از حبس خلاص شود - و حصه از بلاد مالوه بجایگزین او دهند مناسب خواهد بود - هوشنگ گفت که اگر او را بگذارم امر سلطنت مختل شده فتنه و فساد متولد خواهد شد - چون غزنین خان شنید - که بعضی امرا در استخلاص عثمان خان میکوشند - باز ملک محمود را بخدمت محمود خان فرستاده پیغام نمود - که در حضور یکدیگر قصر شامخ عهد را بقسم استحکام دهند - محمود خان در راه بر سر اسب بشاهزاده رسیده قسم یاد کرد - که جانب شاهزاده از دست ندهد - و میانه امرا بر سر اینکه چرا شاهزاده

مفارقت اختیار کرد - و امرای بی عاقبت را فریب داده در مقام غدر شد -
 این معنی سلطان هوشنگ رسید - آتش غضب در کانون سیئه او اشتعال
 یافت - و به ملک مغیث خان جهان طریقه مشوره مسلوک داشت -
 ملک مغیث گفت - که چون این قسم حرکات از شاهزاده مکرر بوقوع
 آمد - این مرتبه نیز بغزو و اغماص گذرانند - تا شاهزاده ملحق شود -
 سلطان هوشنگ بتغافل گذرانیده با عثمان خان باز بارو آمد - چون سلطان
 هوشنگ باجین آمد و بارعام داد - عثمان خان را با دو برادر که فتح خان
 و هیبت خان باشند - حاضر ساخته تادیب زبانی فرمود - و هر سه را بموکلان
 سپرد - و بعد از چند روز ملک مغیث الدین را فرمود - تا هر سه را مقید
 نمود - و بقلعه مذکور برده محافظت نمود - و خود بتادیب متمردان کوه
 جاتیه متوجه گشته بند حوض بهم را در شکست - و دمار از روزگار متمردان
 بر آورد - راجه کوه پایه جاتیه پیاده گریخته در جنگل مخفی شد - و مال
 و عیال او بدست آمد - و شهر و ولایت و اسیر بسیار بدست آمد -
 و مظفر و منصور بر گردیده بقلعه هوشنگ آباد رفت - روزی بشکار
 رفت - در اثنای شکار لعل بدخشانی از تاج سلطانی جدا افتاده - روز
 سیوم پیاده آورده گذرانید - پانصد تنگه انعام یافت - باین تقریب
 حکایتی نقل کرد - که روزی لعل از تاج سلطان فیروز شاه جدا شده
 افتاد - پیاده آورده گذرانید - سلطان فیروز شاه پانصد تنگه انعام باو
 داد - گفت این علامت غروب آفتاب دولتشست - و بعد از چند روز از
 دار فانی رحلت کرد - من نیز میدانم که عمر بآخر رسیده - و نفسی چند
 بیش نمانده - حضار مجلس زبان بدعا گشودند - که در روزی که سلطان فیروز
 شاه این حرف گفته بود - عمر او بنود رسیده بود - هنوز سلطان در عنفوان
 جوانی و کامرانیتست - هوشنگ گفت : انفس عمر قابل ازدیاد و نقصان

احمد افتاده بود - سلطان احمد از کمین گاه بر آمده جمعیت هوشنگ را متفرق ساخت - هوشنگ هزیمتی شده متوجه مغدو شد - و مخدرة سلطان با سایر اهل حرم بدست افتاد - سلطان احمد طریقهٔ مروت مسلوک داشته سامان حرم نموده باز فرستاد - و این داستان در احوال سلاطین دکن بتفصیل مرقوم شده * و در سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه سلطان هوشنگ با هنگ تسخیر کالپی از مغدو متوجه گردید - چون بکوالی کالپی رسید - خبر آمد که سلطان ابراهیم شرقی با لشکر بیشمار از دارالملک جونپور بتسخیر کالپی آمده - سلطان هوشنگ دفع سلطان ابراهیم را بر تسخیر کالپی مقدم دانسته متوجه جنگ او گردید - چون قرب و جوار دست داد - خبر بسطان ابراهیم رسانیدند - که مبارکشاه سلطان دهلی بطرف جونپور نهضت نموده - سلطان ابراهیم بی اختیار بصوب جونپور راهی شد - هوشنگ کالپی را بی نزاع بدست آورده خطبهٔ خود خواند - و قادر خان ضابط سابق کالپی را در قید احسان در آورده بدیار مالوه شتافت - در اثنای راه خبر رسید - که متمردان از جانب کوه جاتیه بولایت در آمده بعضی مواضع را تاخته حوض پهم را پناه خود میسازند - و کیفیت حوض پهم آنست که در زمان قدیم پهم مسافتی که میان کوهها شد آنرا بسنگ تراشیده بند بسته - و طول و عرض آن بمرتبه ایست که نگاه کفند - نهایت آن بنظر در نمی آید - و عمقش پیدا نیست - و بعد از چند روز هم در راه مذکور شد - که عثمان خان شاهزاده سواریرا نزدیک سراپرده غزنین خان شاهزاده که برادر بزرگ بود فرستاد - و او هم چنان ایستاده دشنام میداد - و هرچند پرده داران منع کردند - ممنوع نشد - آخر خواجه سرایان بسنگ زدند او را از حوالی سراپرده راندند - و عثمان خان شاهزاده بجانب نفر خود نیز خواست - و خواجه سرایان را چوب زد - و بزقباحت عمل خود اطلاع یافته از اردو

بر فوج سلطان هوشنگ تاخت - و معرکه جدال و قتال چنان گرم شد - که
 هردو بادشاه زخمی شدند - آخر الامر سلطان هوشنگ گریخته پناه بهصار
 سارنگپور برد - و هفت زنجیر فیل جاجنگری بدست سلطان احمد افتاد -
 و بتاريخ چهارم ربیع الآخر سنه مذکور سلطان احمد بفتح و فیروزی متوجه گجرات
 شد - چون هوشنگ برین وقوف یافت - از غایت غرور و دلیری از حصار
 سارنگپور برآمده راه تعاقب پیدمود - و سلطان احمد نیز برگشته ایستاد - میان
 هردو لشکر نایره حرب اشتعال پذیرفت - از صدمه اول هوشنگ فوج غنیم را
 در هم آورد - سلطان احمد خود متوجه میدان مبارزت شد - و چندان جدال
 نمود - که باد فتح و فیروزی بر شقه لوی او وزید - و باز هوشنگ گریخته
 بهصار سارنگپور آمد - و سلطان احمد بگجرات رفت - سلطان هوشنگ اگرچه
 شجاع بود - اما فیروز جنگ نبود - و در اثر معارک بعد از کوشش بسیار
 میگریخت - و چهره مردانگی خود را بغبار فرار آلوده میساخت - چون
 سلطان احمد بگجرات رفت - هوشنگ نیز از سارنگپور بمقدور خرامید * همدرین
 سال متوجه کاکران شد - و در اندک مدت بتصرف آورد - و بعد از آن بتسخیر
 گوالیار رفت - و اطراف قلعه را فروگرفت - بعد از یکماه و چند روز محاصره
 سلطان مبارک شاه بن خضر خان از راه بیانه بامداد وای گوالیار لشکر کشید -
 چون خبر بهوشنگ رسید - از محاصره برخاست - در آب دهلیپور استقبال
 نمود - بعد از چند روز معامله بصلح انجامید - و هر دو بدار الملک خود
 خرامیدند * و در سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائه مسرعان خبر رسانیدند - که
 سلطان احمد شاه بهمنی والی دکن قلعه کهرله را محاصره نموده - هوشنگ
 لشکری فراهم آورده بمدد رانی کهرله رفت - سلطان احمد بعد وقوف
 بر آمدن او متوجه دیار خود شد - هوشنگ سه منزل او را تعاقب نمود -
 سلطان احمد برگشته جنگ کرد - و در صدمه اول شکست بر سپاه سلطان

داریم - جواب فرستاد - که غرض آمدن من ملک گیري نبود - بلکه سودای
فیل بود - چون اسباب ماضایع شد - راجه را بگرو گرفته ایم - که در عوض
فیلان بستانم - هفتاد پنج سلسله فیل بخدمت سلطان هوشنگ فرستادند -
رای جاجنگر را همراه گرفته مراجعت نمود - چون از ولایت رای بر آمد -
رای را دلاسا نموده مرخص ساخت - که بملک خود رود - چون رای
بملک خود رسید - چقد فیل دگر بخدمت سلطان هوشنگ فرستاد - در
راه بسطان هوشنگ خبر رسید - که سلطان احمد بولایت مالوه آمده مندو
را محاصره نمود - هوشنگ چون بقلعه کهرله رسید - رای کهرله را طاییده
مقید ساخت - و قلعه را متصرف شد - چون به نزدیک مندو رسید -
سلطان احمد مستعد جدال و قتال شد - سلطان هوشنگ از دروازه قاراپور
بقلعه در آمده متوجه جنگ نشد - سلطان احمد چون فتح قلعه را متعذر
دید - بتاراج ولایت امر نمود - و از آجین گذشته عازم سارنگپور شد - سلطان
هوشنگ از راه دیگر خود را بحصار سارنگپور رسانید - و بسطان احمد کس
فرستاد - چون حق اسلام در میان ست - خون مسلمانان ریختن بی وجه
وبال دارد - تکلیف که جمعی کثیر کشته شود - و اگر بدار الملک خود
مراجعت نماید - پیشکش لایق فرستاده شود - سلطان احمد باین سخن
خاطر جمع شده در محافظت لشکر احتیاط نمود - سلطان هوشنگ
فرصت طلب بوده در شب دوازدهم محرم سنه ست و عشرين و ثمانمانه
شبخون آورد - در آن شب مردم بسیار بقتل رسیدند - از آنجمله نزدیک
بارگاه سلطان رای سامت رای ولایت دنداه که الحال در السنه و افواه
کرمی میگویند - با پانصد راجپوت کشته شد - و سلطان احمد با یک کس
از اردو بر آمده در صحرا لحظه توقف نمود - قریب بصبح مردم بر او جمع
شدند - و مقارن آن صبح که فی الحقیقه صبح اقبال او بود - سلطان احمد

رفتی او را در قلعه مندو گذاشتی * و در سغه خمس و عشرین و ثمانماه
 یکهزار سوار از لشکر خود انتحاب نموده برسم سوداگران متوجه جاجنگر شد -
 و همه اسپان نقره و سر خنگ که رای جاجنگر درست میداشت - همراه
 برد - چون بهکوالی جاجنگر رسید - شخصی را پیش رای جاجنگر فرستاد -
 که سوداگری بزرگ جهت خریداری فیل آمده - و اسپان سر خنگ و نقره
 و قماش بسیار همراه دارد - رای جاجنگر گفت چرا از شهر دور فرود آمده -
 جواب فرستاد - که سوداگر بسیار همراه است - و آب و محرا دیده منزل
 گرفته است - رای جاجنگر گفت : من فلان روز بسر قافله خواهم آمد - آن
 روز اسپان و اقمشه را مستعد نمایند - که دیده شود - و عوضی اگر فیل و اگر
 نقد خواهد داده شود - چون فرستاده رفت - سلطان هوشنگ مردم معتبر
 را طلبیده عهد مجدد گرفت - که هرچه فرماید - خلاف نکنند - رای چهل
 زنجیر فیل پیش از خود بقافله فرستاد - تا سوداگران خوش نمایند - و از
 آمدن خود اعلام نمود - سلطان هوشنگ فیلان را پس فرستاد - و پارۀ متاع
 بر زمین چید - رای جاجنگر با پانصد کس بقافله در آمد - و قماش دید -
 چون برسات بود - باران شد - و از آواز رعد و هیبت برق فیلان رو بگریز
 نهادند - و متاعی که بر زمین چیده بو - در زیر دست و پای فیلان خراب
 شد - در فوق غریو از اهل قافله برآمده - سلطان هوشنگ برسم سوداگران
 پارۀ موی سر و ریش خود کد - و گفت : هرگاه متاع من خراب شد - دیگر
 زندگی نمیخواهم - خود با اتفاق سپاهیان بر اسپان سواره شده بر فوج راجه
 تاخت - و بصدمۀ اول پای ثبات آن طایفه از جا برفت - و پارۀ مردم را
 علف شمشیر گردانید - و رای جاجنگر زنده بدست در آمد - در این اثنا
 اظهار نمود - که من هوشنگ شاهم که جهت فیلان باین دیار آمده بودم -
 وزرای رای جاجنگر رسولان فرستادند - که هرچه رضای سلطان باشد - قبول

متوجه ولایت گجرات شد - سلطان احمد بمجرد استماع خبر متوجه دفع
 او شد - چون تلاقی فریقین نزدیک شد - و از راجه جهالور مددی بهوشنگ
 نرسید - بی اختیار بولایت خود رفت - بعد از معاودت عرایض زمین داران
 گجرات خصوصاً راجه چفپانیر پیایی رسید - که اگر باول در خدمتگاری
 تقصیری رفت - این مرتبه در جان سپاری دقیقه فرو گذاشت نمیشود -
 اگر سلطان متوجه گجرات شود - راهبری چفد بخدمت فرستم - که
 تا سلطان احمد واقف شدن سلطان بگجرات در آمده باشد - خجالت
 لاحق علاوه عداوت گشته - سلطان هوشنگ را بر توجه گجرات ساعی نمود -
 در سنه احدی و عشرين و ثمانمائۀ براه مهراسۀ عزیمت گجرات نمود - و دران
 ایام سلطان احمد در ندر بار بود - چون خبر بسلطان احمد رسید - باوجود
 برشکال در اندک زمانی خود را بآن حوالی رسانید - جاسوسان چون از
 قدم سلطان احمد بسلطان هوشنگ خبر دادند - زمین داران را که باعث
 بردن او بودند - طلب نموده زبان بملامت ایشان برگشود - و آخر الامر
 بهمان راهی که آمده بود - پس سر خاریده برگردید - سلطان احمد در
 مهراسه چند روز توقف نمود - تا سپاه او بار پیوستند - و بعد از اجتماع
 لشکر گجرات در ماه صفر متوجه مالوه شد - و در کالیاده فرود آمد - و سلطان
 هوشنگ آهنگ جنگ نموده چند منزل پیش آمد - و بعد از جنگ
 گریخته بقلعه مندو آمد - و سپاهی تا در قلعه او را تعاقب نمودند - و اکثر
 غنایم او بدست آمد - و خود از نعلبچه برگزیده بجانب دهار رفت -
 و از دهار پرتوالتفات بر حال ساکنان گجرات انداخت - و بجهت
 برشکال فتح مالوه و مندو را بسال دیگر گذاشت * و در سنه اثنین و عشرين
 و ثمانمائۀ ملک محمود فرزند ملک مغیث الدین را محمود خان خطاب
 داد - و با پدر در مهمات ملکی و مالی شریک ساخت - و هرگاه بسفری

و مردی شایسته است - و لیکن سلطان هوشنگ در مردی و مردانگی و بردباری گوی مسابقت از اقران در ربوده - و این ملک ارثاً و استحقاتاً باو میبرد - و در زمان صبی در سایه شفقت والدۀ من تربیت یافته - صلاح در آنست که عنان مملکت و فرمان روائی بید اقتدار او سپرده شود - میان آخا تحسین رای ملک مغیث نموده باتفاق شب از قلعه مندو فرود آمده بهوشنگ پیوستند - موسی خان را نومیدی تمام ازین قضیه بهم رسید - آخر الامر موسی خان بملک مغیث کسی فرستاد - که محلی جهت بودن من مقرر ساز تا قلعه مندو را بسپارم - و بعد از آمد و رفت بسیار جای مقرر نمودند - و قلعه را خالی ساخته بسپرد - و سلطان هوشنگ مظفر و منصور بقلعه مندو بر آمده در دار الاماره قرار گرفت - و ملک مغیث را ملک الشرق خطاب داده وزیر کرد * و در سنه ثلث عشر و ثمانمائۀ چون سلطان مظفر - گجرات و عمر بگذاشت - و امر سلطنت بسطان احمد بن محمد ابن مظفر شاه رسید - فیروز خان و هیبت خان پسران سلطان مظفر علم بنی در بهروج بر افراختند - و امداد از هوشنگ خواستند - هوشنگ حقوق مظفر شاهي و رعایت احمد شاهي را بعقوق مبدل ساخت - و متوجه گجرات شد - و کینه دیرینه او را بران داشت - که در آن دیار رفته آنملک را مختل سازد - سلطان احمد ایشان را استقبال نمود - فیروز خان و هیبت خان از خوف و هیبت احمد شاهي زینهار خواسته باحمد شاه پیوستند - و هوشنگ خایب و خاسر مراجعت نموده بدهار آمد - و مجمل ازین واقعه در احوال سلاطین گجرات که بتقریب فتوحات سپه سالار نامدار مذکور شده - القصه هنوز عرق خجالت جبین هوشنگ خشک نشده بود - که مرتکب این قسم عمل شنیعی شد - چون در سنه ست عشر و ثمانمائۀ سلطان احمد گجراتی بر سر راجه جهالور رفته بود - سلطان هوشنگ باز

دهار را گذاشته در قلعه مندو که بروج مشیدۀ آن با منطقه البروج لاف برتری میزد - طرح عمارت انداخته موسی خان ابن عم سلطان هوشنگ را بسرداری برداشتند - بعد از وصول این خبر بگجرات سلطان هوشنگ عریضه بسطان مظفر نوشت - که سخفانی که اهل غرض در وادی من بعرض رسانیده اند - خلاف محض و غیر واقع بود - و این بی ادبی که امرای مالوه نسبت بخان اعظم نصرتخان نموده اند - و موسی خان را بسرداری برداشته اند - و ولایت مالوه متصرف شده اند - اگر سلطان فقیر را از خاک برداشته مرهون قید احسان نمایند - یَحْتَمِلُ که آن بلاد بدست افتد - سلطان مظفر این رای را پسندیده او را بعد از یکسال از حبس برآورده در مقام رعایت و تربیت او شد * و در سنه احدی عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک سلطان هوشنگ رخصت داد - تا دهار و آن نواحی را از تصرف امرای غدار برآورده تسلیم او نماید - بموجب فرمودۀ شاهزاده آن ولایت را صافی کرده بسطان هوشنگ سپرد - و خود به پتن مراجعت نمود - چون سلطان هوشنگ روزی چند در دهار قرار گرفت - جمعی خامۀ خیلان بر او جمع شدند - شخصی را بقلعه مندو فرستاد - و امرا را استمالت داده بخود طلب نمود - چون همه خواهان او بودند - خوشحال شدند - اما چون عیال و فرزندان همراه خود بر قلعه مندو برده بودند - نتوانستند بخدمت رسید - چون قلعه مندو در کمال استحکام بود - سلطان هوشنگ روزی چند مردم خود را تابعوالی میفرستاد - جنگ کرده باز می گشتند - صلاح درین دید که درمیان ولایت قرار گیرد - و قصابات و پرگنات را متصرف شود - در خلال این حال ملک مغیث که پسر عمه سلطان هوشنگ بود - بملک خضر که مشهور بمیان آخا بود - طریقۀ مشوره درمیان آورد - که اگرچه موسی خان پسر عم ماست -

و طریق و رسم و روش بادشاهان پیش گرفت - و در آداب ملک داری
 کوشید - و سالها بکام دل گذرانیده در سنه تسع و عشرين و ثمانمائه و دبیعت
 حیات سپرد - و در بعضی کتب تواریخ مسطورست که بسعی پسر
 خود الپ خان مسموم گشت - ایام حکومتش بی زیاده و نقصان
 بیست سال بوده *

ذکر سلطان هوشنگ بن دلاور خان غوری

الپ^(۱) خان که پسر دلاور خان بود - قایم مقام پدر گشت - و پسر شاهی
 بر سر خود افراشت - و خود را بسلطان هوشنگ ملقب ساخت - و سکه
 و خطبه بنام خود کرد - اکابر و اعیان باو بیعت کردند - هنوز مهمات سلطنت
 قراری نیافته بود - که خبر رسانیدند - که بسلطان مظفر گجراتی چنین
 رسیده که الپ خان - دلاور خان را بواسطه حطام دنیوی زهر داده خود را
 هوشنگ شاه نام نهاده - و بواسطه عقد اخوت که میان دلاور خان و مظفر
 بود - متوجه این حدود است - در سنه عشر و ثمانمائه سلطان مظفر بناواهی
 دهار آمده - هوشنگ نیز از قلعه بر آمده باهم در آویختند - چون تاب
 مقاومت نداشت - بقلعه رفت - و آخر بر آمده بخدمت سلطان مظفر
 پیوست - و در همان مجلس بموکلان سپردند - و نصیر خان برادر خود را
 در قلعه دهار گذاشته خود متوجه گجرات شدند - چون در سال اول
 نصیر خان و نصرتخان از بی وقوفی محصول زیاده از رعایا طلب داشتند -
 بعد از رفتن سلطان بگجرات نصیر خان را خواجه وار از دهار بر آوردند -
 و تعاقب نموده پس ماندگان او را آزار رسانیدند - و از خوف سلطان مظفر -

(۱) نام الپ خان را صاحب طبقات اکبری الف خان نوشته - و لفظ صحیح

الغ خان است - اما این غلطی بواسطه رواج عمومی شائع گردید ۱۲ مصحح *

دران جا مي بوده اند - و راجه‌های کبار و رایان نامدار مثل راجه بکرماجیت
 که مدار تاریخ هندو بر ابتدای ظهور سلطنت اوست - و راجه بهوج و غیره
 که از راجه‌های هندستان بحکومت مالوه امتیاز تمام داشته - و از زمان
 سلطان محمود غزنوي درانولایت ظهور اسلام شد - و از سلاطین دهلي
 سلطان غیاث الدین بلبن بر آن ملک استیلا یافت - و بعد ازو تا زمان
 سلطان محمد فیروز شاه در تصرف سلاطین دهلي مي بود - دلاور خان
 غوري از قبل سلطان محمد حاکم آنجا بود - و دم استقلال میزد - و از آن
 وقت حاکم مالوه از اطاعت سلاطین دهلي بیرون رفت - یازده تن تا زمان
 خلیفه الهی حکم کردند - چنانچه فاصله درمیان ایشان نشد - ابتدای طبقه
 و طایفه مالوه از زمان دلاور خان غوري کرده شد - آورده اند که سلطان
 فیروز شاه جمعی را که در ایام قزاقی او همراهی کرده بودند - و وفا
 و حقیقت ورزیده جانشاری نموده بودند - چون بسطفت رسید - هر یک
 را رعایتها نمود - چهار کس را چهار ملک داد - و هر چهار بسطفت
 رسیدند - ظفر خان بن وحید الملک را بگجرات فرستاد - و خضر خان را
 بملتان - دیبالپور - و خواجه سرور خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب داده
 بجنونپور نامزد فرمود - و دلاور خان غوري را بمالوه روان نمود - و حالات
 هر یک ازینها در محل خود مذکور شده *

ذکر دلاور خان غوري

چون در سنه سبع و ثمانمائه دلاور خان بمالوه آمد - بنفیروی بازاری
 شجاعت و رای صایب مالوه در تصرف آورد - و دست متقلبه از آن ملک
 کوتاه کرد - چون سلطان محمد از میان رفت - در هندستان ملوک الطوائف
 بهم رسید - او نیز سر از اطاعت والي دهلي پیچیده دعوی استقلال کرد -

نیز به یک قطعه ولایت خود که محصول آن پنج کرور بود - قانع شده اوقات میگذرانید - و سلطان بهلول طریقهٔ مروت مسلوک داشته متعرض او نمی شد - چون سلطان بهلول داعی کبیر حق را اجابت نمود - و امر سلطنت بسطان سکندر بن سلطان بهلول منتقل گشت - سلطان حسین - باریک شاه را بر آن آورد که متوجه دهلی شود - و مملکت پدر خود را بستاند - باین اراده از جونپور عازم دهلی شد - چون جنگ شد - باریک شاه گریخته بجونپور رفت - و باردیگر بدیلهی خرامید - چون نوبت ثانی فرار نمود - سلطان سکندر تعاقب نموده جونپور را از تصرف او بر آورد - چون مادهٔ فتنه و فساد سلطان حسین بود - سلطان سکندر برسر او رفت - بعد از جنگ - آن ناحیه را از تصرف او بر آورد - و سلطان حسین فرار نموده بهکاکم بنگاله ملجئی شد - مدت سلطنت او نوزده سال بود - بعد از شکست چند سال دیگر در قید حیات مستعار بود - بعد ازین سلطنت آنجا بسلاطین دهلی منتهی شد*۱

ذکر کامروایان و فرمان فرمایان ولایت

مالوه و مندو

ابتدای سلطنت این گروه از سنه سبع و ثمانمائه تا سنه سبعین و تسعمائه که یکصد و شصت و سه سال بوده باشد - یازده نفر بعضی اصالتاً و برخی وکالتاً بدست سلطنت آنجا بر آمده - و بنوعی که ذکر خواهد شد جهانداري و کامگاري نموده اند - و ازباب سیر و تواریخ آورده اند - که ولایت مالوه مملکتیست وسیع و بهترین ولایت هندستان است - و در ربع مسکون گویند این قسم ولایتی نیست - و همه وقت حکام ذیشان

تکبر قبول این معنی نمود - بالاخر سلطان بهلول اعتماد بر عون و نصرت الهی نموده با هجده هزار سوار از دهلی برآمده و بروی سلطان حسین فرود آمد - چون آب جون میان دو لشکر حایل بود - بر جنگ اقدام نمیکردند - اتفاقاً روزی لشکر سلطان حسین بتاخت رفته بودند - و بغیر از سرداران کسی در اردو نبود - لشکریان سلطان بهلول فرصت غنیمت دانسته وقت استوا اسپ در دریا رانده گذشتند - چون این خبر بسلطان حسین گفتند از غایت نخوت و غرور قبول نکرد - تا آنکه مردم سلطان بهلول دست بتاراج برآوردند - و اطراف و جوانب اردوی او را فرو گرفتند - و بی جنگ شکست بر سلطان حسین افتاد - و ملکه جهان و سایر اهل حرم گرفتار شدند - سلطان بهلول رعایت حق نمک نموده در احترام ملکه جهان کوشید - و سامان نموده بخدمت سلطان فرستاد * چون ملکه جهان بسلطان حسین رسید - در مغز و پوست او درآمده شروع در اغوی او نمود - و سلطان را بر آن داشت - که سال دیگر سامان لشکر نموده متوجه سلطان بهلول گردد - القصه استعداد نموده متوجه شد - چون اندک مسافتی ماند - سلطان بهلول رسولی فرستاده پیغام داد - که سلطان از سر تقصیر من درگذرد - و مرا بطور من بگذارد - که روزی بکار ایشان خواهم آمد - چون تقدیر بر این رفته بود - که دولت از خانواده سلاطین شرقیه بیرون رود - گوش بسخن او نکرده بعد از ترتیب و تلاقی صفوف باز شکست بر لشکر جونپور افتاد * و همچنین مرتبه دیگر آمده راه فرار پیش گرفت * و در دفعه چهارم کار بمرتبه بسلطان حسین تنگ شده بود - که خود را از اسپ انداخته گریخت - و این داستان در احوال سلاطین دهلی مشروحاً نوشته خواهد شد - در این جا دست از آن باز میدارد - در مرتبه چهارم سلطان بهلول جونپور را بتصرف خود در آورده باریک شاه پسر خود را آنجا نصب نمود - و سلطان حسین

را مطیع خود ساخته سه لک سوار و هزار و چهار صد زنجیر فیل جمع نموده متوجه ولایت اودیسه گردید - و دیار ترهت را نیز پایمال حوادث نمود - و از متمرّدان آن دیار باج و خراج گرفت - و رای اودیسه از در عجز در آمده وکیل بخدمت سلطان فرستاد - و عذر تقصیرات خود خواست - و سی زنجیر فیل و یکصد راس اسب و اقمشه و امدع بسیار برسم پیشکش فرستاد - و سلطان حسین بفیروزی و اقبال از آن ولایت مراجعت نموده بجنونپور آمد * و در سنه ستین و ثمانمائ^(۱) قلعه بنارس را که بمرو زمان ویران شده بود - مرمت نمود * در سنه احدی و سبعین و ثمانمائ^(۱) امرای خود را بتسخیر گوالیار فرستاد - چون زمان محاصره بطول انجامید - رای گوالیار پیشکش داده در سلک مطیعان در آمد * در سنه ثمان و سبعین و ثمانمائ^(۱) سلطان حسین باغوی ملکه جهان که حلیله او و دختر سلطان علاءالدین بن محمد شاه بن فیروز شاه بن مبارکشاه بن خضر خان بود - با یک لک و چهل هزار سوار و یک هزار و چهار صد زنجیر فیل بهوای تسخیر دهلی بجنگ سلطان بهلول لودی لوی عزیمت برافراشت - سلطان بهلول رسولی به سلطان محمود خلجی فرستاده پیغام داد که اگر سلطان به امداد تشریف فرماید - تا قلعه بیانه بایشان تعلق باشد - هنوز از مندو جواب نرسیده بود - که سلطان حسین اکثر ولایت دهلی بتصرف آورد - سلطان بهلول عجز و زاری پیش آورده پیغام نمود - که ولایت دهلی تعلق بسطان دارد - اگر دهلی را تا هجده کروهی بمن گذارند - در سلک ملازمان منتظم باشم - و از جانب سلطان بشکنگی دهلی قیام نمایم * سلطان حسین از غایت

(۱) اصح اقوال بموجب تاریخ فوشته و تواریخ دیگر این است که ترمیم قلعه

بنارس در سنه احدی و سبعین و ثمانمائ^(۱) واقع شده ۱۲ مصحح *

و بعد از چهار ماه کالهی و دیگر قصبات بسیار - چون مقدمه صلح بتوجه شیخ جانیله‌ها صورت یافت - سلطان خلجی فرستاده سلطان شرقی را مشمول انعام و احسان نموده رخصت معاودت فرمود - و خود بمندو خرامید - و سلطان شرقی بجنونپور رفت - و دست سخا و عطا از آستین بزدل و احسان بر آورد - و طبقات افام را عَلَى إِخْلَافِ مَرَاتِبِهِمْ بهر مذهب گردانید - و متوجه ولایت چنار^(۱) گردید - و آملک را نهب و غارت نمود - و مفسدان آن دیار را علف شمشیر آبدار کرد - و حاکم دران ولایت گذاشته بجنونپور عود کرد * بعد از چند روز به نیت غزا متوجه ملک اردیسه گردید - و بتخانهای آن ولایت را شکسته و تاراج و قتل عام نمود - و بغنم و فیروززی معاودت کرد - و در سنه اثنین و ستین و ثمانمائه سفر آخرت گزید - مدت حکومت و سلطنتش بیست و یکسال و چند ماه بود *

ذکر محمد شاه بن محمود شاه

چون سلطان محمود از میان رفت - شاهزاده بهیکن خان را که پسر بزرگ او بود - اعیان ملک بسطنت برداشته سلطان محمد شاه خطاب دادند - چون استحقاق و اهلیت سلطنت نداشت - و کارهای نالایق پیش گرفت - برادر او حسین را بحکومت برداشتند - ایام حکومت او قریب به پنجاه شد *

ذکر سلطان حسین بن محمود شاه

چون برادر سلطان حسین را از کار ملک معاف داشتند - او را بحکومت برداشتند - ندای عدل و انصاف در داد - امرا و اعیان و بزرگان

(۱) در تاریخ فرشته مذکور است که بعد از بدل و عطا متوجه مملکت جسون گردید ۱۲ مصحح *

آوردند - و چون موسم برسات بود - صلح گونه نموده از آنجا مراجعت نمودند - سلطان خلجی بچندیری آمد - سلطان شرقی بتاخت ولایت بدهار^(۱) که سکن آنجا مطیع سلطان محمود خلجی بودند - لشکر فرستاد - سلطان خلجی نیز لشکری بکومک مقدم ولایت بدهار فرستاد - چون سلطان محمود شرقی خود آمده بفوج خود ملحق شد - و بعد از چند روز مکتوبی بشیخ الاسلام شیخ جائیلدها که از بزرگان وقت بود - و سلطان محمود خلجی نسبت ارادت و اعتقاد باو داشت - و در گنبد سلاطین مدفون است - نوشت - مضمون آنکه مسلمانان از هر دو طرف کشته میشوند - اگر در اصلاح جانبین سعی فرمایند - بهتر خواهد بود - و بشیخ چنین اظهار نمود - که بالفعل قصبه دایه بنصیر خان می سپاریم - و بعد از مراجعت سلطان محمود بچهار ماه ایرجه و جره و سایر کالپی که بتصرف شرقیه درآمده - آنها را نیز بنصیر خان می سپاریم * چون سلطان محمود شرقی این مقدمات بشیخ رسانید - شیخ وکیل خود را با وکیل سلطان شرقی همراه نموده بخدمت سلطان محمود خلجی فرمود - تا کالپی و دیگر بلاد بسپارند - و نصیر خان بآنجا داخل نشود - صلح صورت پذیر نیست - اما نصیر خان چون جلای وطن شده بود - بعرض رسانید - که چون در حضور شیخ جائیلدها و غیره می نماید - یقین است که تخلف نخواهد شد - ولایت راقه را غنیمت دانست - سلطان محمود چون صاحب معامله را که از جانب نصیر خان بود - راضی دید - فرستاد؛ سلطان محمود شرقی را طلب نموده صلح را قبول کرد - مشروط بآنکه بعد ازین تاریخ متعرض اولاد قادر شاه خصوصاً نصیر خان جهان نگردد -

(۱) در تاریخ نوشته نام ولایت را بهار نوشته نه بدهار ۱۲ مصحح *

محمود خلجی نوشت - که این دیار را سلطان هوشنگ بمن داده - و اکنون سلطان محمود شرقی میخواهد که از تصرف من بر آورد - بر سلطان خلجی امداد و حمایت فقیر واجبست - سلطان محمود خلجی کتابتی مشتمل بر قواعد محبت - مصحوب علیخان با تحف لایق بسلطان محمود شرقی فرستاد - و در نامه مذرج ساخت - که نصیر خان تائب گشته قرار داده که تلافی باقیات نماید - و از جاده شریعت قدم بیرون نهد - چون سلطان هوشنگ این دیار بقادر خان داده بود - این طبقه در سلک اطاعت و انقیاد ما منسلک است - از جریمه او در گذشته تعرض ببلاد او نرساند * هنوز جواب این مکتوب فرسیده بود - که باز عریضه نصیر خان رسید - که سلطان شرقی بر سر کالپی آمده این فقیر را جلالی وطن نموده بشوکت این دیار را متصرف شد - و زنان مسلمه را اسیر ساخت - باوجودی که در تادیب نصیر خان مرخص شده بود - چون نصیر خان عجز و زاری بسیار نمود - سلطان محمود خلجی از اجین در سنه ثمانمائه و اربعین و تسعمائه بچندی و کالپی عازم شد - نصیر خان در چند پوی بملازمیت رسیده متوجه ایرجه شدند - و سلطان محمود شرقی از کالپی استقبال نمود - سلطان محمود خلجی فوجی را بمقابل لشکر جونپور فرستاد - و جمعی را فرستاد - تا ساقه لشکر جونپور را تاراج نمایند - آنجماعت پس ماند های اردو را کشته هرچه دیدند بردند - و فوجی که در مقابل تعیین شده بودند - دست بمکاربه دراز نمودند - و از طرفین مردم بسیار کشته شدند - و بمنزل خود قرار گرفتند - صبح روز دیگر سلطان محمود خلجی عماد الملک را فرستاد - تا راه غنیم را مسدود سازد - غنیم مطلع شد - در همان جای توقف کرد - سلطان محمود خلجی چون از استحکام منزل غنیم واقف شد - جمعی را فرستاد تا نواحی کالپی را تاخته غنایم بسیار

کالپی در خاطر سلطان ابراهیم گذشت - سلطان هوشنگ غوری نیز باین اراده متوجه شد - چون هردو بادشاه قریب به یکدیگر رسیدند - منبهیان خبر رسانیدند - که مبارکشاه بن خضر خان بقصد تسخیر جونپور عازم گشته - سلطان ابراهیم بالضرورت عازم جونپور شد - سلطان هوشنگ کالپی را بی جنگ بدست آورده خطبه خواند - و بمندو مراجعت نمود - و در سنه اربعین و ثمانمائۀ نماند - سلطنت او چهل سال و چند روز بود *

ذکر سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی

چون پدر سلطان محمود ودیعت حیات سپرد - چون او برادر مہتر بود قایم مقام پدر گشت - مملکت جونپور را رواج و رونق دیگر پدید آمد - و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائۀ ایلچی و تحف و پیشکش نزد سلطان محمود خلجی فرستاده پیغام داد - که نصیر خان ولد قادر خان قابض کالپی پا از جادۀ شریعت غرا بیرون نهاده ارتداد پیش گرفته - و قصبۀ شاهپور را خراب ساخته زنان مسلمہ را بکفران سپرده - و مسلمانان را جلائی وطن نموده - چون از زمان هوشنگ اِلَیْ یَوْمَنَا هَذَا - سلسلہ محبت و مودت بَيْنَ الْجَانِبَيْنِ استحکام پذیرفته - لازم بود کہ این معفی را بر ضمیر حق پذیر مکشوف سازد - اگر رخصت شود او را تنبیه نماید - و شعار دین محمدي دران دیار رائج گرداند * سلطان محمود در جواب نوشت - کہ تادیب کفرہ بر سلطان اسلام واجبست - اگر افواج قاہرہ بتادیب مفسدان میوات نمیرفت - اینجانب بدفع او عازم میشد - اکنون کہ ایشان ارادہ نموده اند - مبارک باشد * چون ایلچی بجونپور رسید - سلطان محمود شرقی خوشحال شد - بیست و نہ زنجیر فیل برسم تحفہ بسلطان محمود خلجی فرستاد - و متوجہ کالپی شد - نصیر خان بر این معنی اطلاع حاصل نموده عرضہ بمسلطان

را محاصره نمود - سلطان محمود با جمعی خاص خیلان متحصن گشته دادِ مردی داد - و ملو اقبال خان خایب و خاسر معاودت نموده بدھلی رفت - چون ملو اقبال خان در سنه ثمانمائے در نواحی اجودھن بدست خضر خان کشته گشت - سلطان محمود - ملک محمود را در قنوج گذاشته بدھلی آمده بر سرِ آبای کرام تکیه زد - سلطان ابراهیم فرصت غنیمت دانسته در سنه تسع و ثمانمائے عازم تسخیر قنوج گردید - سلطان محمود نیز با لشکری از دھلی بر آمد - هردو لشکر در کنار آب گنگ فرود آمدند - و جنگ نا کرده بدستوری که ذکر رفت بولایت خود رفتند - سلطان محمود چون بدھلی آمد - امرا را رخصت داده بجایگاہ فرستاد - سلطان ابراهیم دیگر باره آمده قنوج را محاصره نمود - و بعد از چهار ماه ملک محمود امان طلبیده - قنوج را باختیار خان سپرده عازم فتح دھلی گردید - در اثنای راه قاتار خان بن سارنگخان و ملک مرحبای علام ملو اقبال خان از دھلی آمده ملحق شدند - سلطان ابراهیم قوت یافته متوجه سنبل گشت - چون بسنبل رسید - اسد خان لودی سنبل را گذاشته گریخت - سنبل را بتاتار خان داده بصوب دھلی شتافت - و قصبه برون را مفتوح ساخته بملک مرحبا حواله نمود - چون بکنار آب جون رسید - خبر آوردند - که سلطان مظفر گجراتی بمالو رسیده و بمدد و کرمک سلطان می آید - سلطان ابراهیم عنانِ تهور از دست داده بجونپور رفت - سلطان محمود سنبل را بدستور سابق باسد خان لودی داده بحضرت دھلی رفت * و در احدی و ثلثین و ثمانمانه سلطان ابراهیم بر سر قلعه بیانه آمد - و خضر خان درینوقت بسطانت دھلی اشتغال داشت - بدفع او آمد - گرگ آشتی نموده سلطان ابراهیم بجونپور و خضر خان بدھلی مراجعت نمودند * و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائے داعیہ تسخیر

ذکر سلطان ابراهیم شرقی

سلطان ابراهیم شرقی بعد از فوت برادر مهتر بر تخت ایالت برآمد و خود را سلطان ابراهیم خطاب داد - و طبقات انام مرّقه الحال گشتند - و علما و بزرگان که از آشوب روزگار پریشان خاطر بودند - بجنوپور که دران ایام دارالامان بود - در آمدند - و جنوپور که دار السلطنت بود - دار العلم نیز شد - و چندین کتاب و رساله مثل حاشیه هندی و بحر الموج و فتاوی ابراهیم شاهي و ارشاد وَغَيْرَ ذَٰلِكَ بنام نامی او تصنیف نمودند - و در غرض ایام سلطنت بدفع سلطان محمود و ملو اقبال خان که خیال تسخیر در سر داشتند - مشغول شد - و بر کنار آب گنگ مقابل یکدیگر فرود آمدند - نفاق میانه سلطان محمود و ملو اقبال خان بجهت استقلال هر یک راه یافت - سلطان محمود ببهانه شکار بر آمده بسلطان ابراهیم پیوست - سلطان ابراهیم از غایت غرور بر ادای حق نمک موقف نشد - و در دلجوئی و خدمتگاری تهاون و تساهل نمود - سلطان محمود آزردۀ خاطر شدۀ خود را بقنوج رسانید - و امیرزاده هرلوی (۱) که از جانب مبارکشاه حاکم بود - از آنجا بر آورده قنوج بدست در آورد - و بعد وصول این خبر قنوج را باو گذاشته سلطان ابراهیم بجنوپور و ملو اقبال خان بدلهی رفتند - و از بعضی تواریخ بنظر رسیده که رفتن سلطان محمود پیش مبارکشاه بوده - و در همان ایام سلطان ابراهیم بسلطنت رسیده بود - و مبارک شاه ودیعت حیات سپرده - و الله اعلم * و در سنه سبع و ثمانمائه ملو اقبال خان باز آمده قنوج

(۱) در تاریخ فرشته می نویسد که حاکم قنوج را که دست نشاندۀ سلطان ابراهیم شوقی بود و او را امیرزادۀ هروی می گفتند بجبر و قهر بیرون کرده آن بلده را متصرف شد ۱۲ مصحح *

نخستین اید - و در اثنین و ثمانمائه ترک غارتگر اجل متاع زندگانی سلطان الشرق بغارت برد - چون درگذشت شانزده سال (۱) حکومت کرده بود *

ذکر مبارک شاه

چون سلطان الشرق از میانه رفت - و کار سلطنت دهلی نیز پیش از پیش مختل بود - ملک مبارک قرنفل که متبنی پسر خوانده ملک الشرق بود - باتفاق امرا خود را مبارکشاه خطاب داد - و لوای سلطنت بلند کرد - در جونپور و دیگر ولایات خطبه بنام او خواندند - چون خبر بملا اقبال خان رسید - که سلطان الشرق فوت شد - و ملک مبارک - مبارکشاه گردید - در ثلث و ثمانمائه متوجه جونپور شد - در اثنای راه مفسدان اقامه را تذبیه بلیغ نمود - و بقنوج رسید - مبارک شاه نیز در برابر آمده - چون آب گنگ درمیان دو لشکر حایل بود - دو ماه هردو لشکر در برابر هم نشستند - و هیچ کدام جرأت از آب گذشتن نمودند - و جنگ نا کرده بدیار خود رفتند - چون بجونپور رسید - خبر بمبارکشاه آمد - که سلطان محمود از گجرات برگشته بدلهلی آمد - و ملا اقبال خان را با خود گرفته متوجه قنوج شد - بمجرد این خبر شروع در استعداد لشکر نمود - اما اجل آسایش نداد - و در سنه اربع و ثمانمائه رحلت نمود - یکسال و چند ماه حاکم بود *

(۱) از قواریکه در تاریخ فرشته مذکور است مدت سلطنت سلطان الشرق شش سال و چند ماه بوده و اصح اقوال نیز همین است زیرا که در سنه ست و تسعین و سبعمائه بر اورنگ شاهي نشست و در سنه اثنین و ثمانمائه ودیعت حیات نمود ۱۲ مصحح *

ذکر حکام جونپور که ارباب سیر و اخبار هندوستان ایشان را سلاطین شرقیه خوانند

حالات سلاطین شرقیه که در جونپور و آن حدود فرمان روا بودند -
و از کتب تاریخ معلوم شد - از ابتدا اربع و ثمانین و سبعمانه^(۱) الی سنه
احدی و ثمانین و ثمانمانه که نود و هفت سال و چند ماه باشد - و پنجم نفر
بسלטنت بیش نفیخته اند *

ذکر سلطان الشرق

گویند که چون نوبت سلطنت بسطان محمود بن سلطان محمد بن
فیروز شاه رسید - خواجه سرای او ملک سرور نام را که سلطان محمد شاه
خطاب خواجه جهانی داده بود - سلطان الشرق خطاب داده بولایت
جونپور بحکومت آن دیار فرستاد - سلطان محمود را چون استقلال نماید -
سلطان الشرق استقلال یافته متمرّدان پرگنه کول^(۲) و ایتاوه و کنبله^(۳)
و بهرایچ را گوشمال داده از جانب دهلی تا کول و رابری^(۴) و تا بهار
و پتنه بعمل آورد - و پیشکش از دیار لکهنوتی گرفت - که چند سال بود -

(۱) از تاریخ فرشته و دیگر تواریخ معلوم می شود که ابتدای سلطنت این
طبقه از سنه ست و نسمین و سبعمانه الی انتهای سنه احدی و ثمانین و ثمانمانه
بوده است پس باین تقریب مدت سلطنت ایشان هشتاد و پنج سال بوده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته کول را کولی نوشته ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته کنبله را کنبیله نوشته ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته دابری مذکور است نه را پری ۱۲ مصحح *

شد - چنانچه در احوال خلیفه الهی مذکور خواهد شد - و بتقریب
 خان خانان مرحوم محمد بیروم خان پدر این سپه سالار که درین مصاف که
 جهانگیر قلی بیگ با شیر خان نمود - داد مردی داده - و در محل خود
 مذکور است - و مدتی محمد خان که از امرای سلیم خان بن شیر خان
 افغان بود - حکومت کرد - بعد ازو پسرش خود را سلطان بهادر خطاب کرده
 لوای حکومت بر افراخت - بعد ازیشان حکومت بهار و بنگاله بسلیمان
 کرزانی که از امرای سلیم خان بود - رسید - و او مدت (۱) حکومت
 باستقلال آنملک کرد - ولایت اودیسه را نیز متصرف گشت - اگرچه سکه
 و خطبه بنام خود نکرده بود - اما خود را حضرت اعلی میگفت - چون
 او در گذشت - بایزید پسرش قایم مقام او گشت - حکومت او بسیزده روز
 نرسید که بسعی خویشان او کشته شد - و حکومت بداؤد برادر او رسید - او نیز
 مدت دو سال حرکت المذبحی کرد * در سنه اثنین و ثمانین و تسعمائنه
 داؤد از خان خانان که سپه سالار لشکر خلیفه الهی بود شکست یافت -
 و بنگاله بالتام مستخر اولیای دولت قاهره گردید * و در سنه اربع و ثمانین
 و تسعمائنه داؤد بدست خانجهان که بعد از خان خانان بحکومت بنگاله
 اشتغال داشت - بقتل رسید - و تفصیل این اجمال در احوال خلیفه الهی
 در طبقه سلاطین دهلی خواهد آمد - و بلاد بنگاله تا امروز که سنه اربع
 و عشرين و الف است - در تصرف سلاطین گورگینه است - چون سلاطین
 ولایت بنگاله ملک بمالک حقیقی گذاشتند - و مالک علی الاطلاق تملیک
 سلسله گورگینه نمود - الحال در احوال جمعی دیگر شروع میروود *

بقصبة پندوه بجهت زیارت مزار فایض الانوار شیخ عالم آمد - و مواضع متعدده
بجهت خرچ لنگر آنجا تعیین نمود - و نایکان را از چوکی برطرف کرد -
و سالهای دراز بامر سلطنت پرداخت - و در اواخر سنه تسع و عشرين
و تسعمائنه باجل طبعی در گذشت - مدت سلطنت او هفت سال و چند
ماه بوده *

ذکر نصیرشاه

چون سلطان علاء الدین در گذشت - امرا و سلاطین از هژده پسر او
نصیر شاه را بسوداری برداشتند - و او برادران را اعتبار نموده هر یکی را
انچه پدر میداد - مضاعف داد - قاآنکه در قاریخ اثین و ثلثین و تسعمائنه
حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه - سلطان ابراهیم بن
سلطان سکندر لودی را بقتل آورده تخت دهلی را متصرف گشت - امرا
و اعیان افغان گریخته بسلطان نصیر النجا آوردند - و بعد از چند روز سلطان
محمود برادر سلطان ابراهیم نیز باو ملتجی شد - و او همه را فراخور حالت
رعایت نموده جاگیر داد - و دختر سلطان ابراهیم را در حبالة خود در آورد -
و در سنه تسع و ثلثین و تسعمائنه بواسطه حصول نسبت اخلاص و محبت
تحف نفیس مصحوب ملک مرجان خواجه سرای بسلطان بهادر گجراتی
فرستاد - مرجان در قلعه مندو سلطان بهادر گجراتی را ملازمت نمود -
مرجان بخلعت خاص سلطانی سرافراز گشت - و بغیر ازین احوال بنگالیان
در جائی بنظر نیامد که ثبت رود - مدت حکومت نصیر شاه یازده سال
بود - بعد ازو در اندک مدت ولایت بنگاله بتصرف شیرخان افغان در آمد -
چون حضرت جنت آشیانی همایون محمد بادشاه متعاقب شیرخان
به بنگاله آمد - بعد از روزی چند جهانگیر قلی بیگ را بقتل آورده متصرف

زندگانی او در تسع و سبعین و ثمانمائه طی شده باجل موعود در گذشت
و بقولی نایکان چوکیدار او را کشند - حکومت او سه سال بود *

ذکر محمود شاه

چون فیروز شاه مسافر راه عدم شد - امرا و اعیان محمود شاه را خطاب
فیروز شاه دادند - و بتخت مملکت برآوردند - و او پادشاهی صاحب
خلق کریم طبع رحیم نهاد بود - سیدی مظفر حبشی نام غلامی سردار
نایکان چوکیدار را بخود یار ساخته در شب محمود شاه را شهید کردند -
و خود را مظفر شاه خطاب داده علی الصبح تخت نشین شد -
سلطنت محمود شاه یکسال *

ذکر مظفر شاه حبشی

مظفر شاه حبشی چون از روی تقلب بتخت برآمد - و جا نشین
سلاطین و بزرگان شد - تاریکی و ظلمت عالم را فرو گرفت - بغایت قتال
و بی باک بود - علما و صلحا را بیموجبی بقتل رسانید - آخر علاء الدین
نام شخصی از ملازمان او سردار نایکان را با خود همراه کرده در شب
پانزده نفر نایک بحرم او در آمدند - و او را بقتل آوردند - و علی الصبح
بر تخت نشسته خود را سلطان علاء الدین خطاب داد - سلطنت مظفر شاه
حبشی سه سال و پنجاه *

ذکر سلطان علاء الدین

سلطان علاء الدین مردی عاقل دانا بود - امرا و اعیان را تربیت
نمود - و بندگان خاص خود را رعایت کرد - علما و صلحا را از اطراف
و اکناف ملک خود جمع آورده متوجه احوال ایشان شد - و هر سال از اگداله

ذکر فتح شاه

فتح شاه بعد از عزل سکندر بتجويز امرا بسروري و سرداري نشست -
 مردی عاقل و دانشمند بود - امرای اصيل بزرگ را رعایت نمود - و برسم
 ملوک و سلاطین سابق عمل نمود - و در زمان او در عیش و عشرت بر روی
 مردم گشوده بود - چون در ولایت بنگاله رسم بوده که هر شب پنج هزار نایک
 بچوکی و پهره می آمدند - نوبتی خواجه سرای فتح شاه - نایکان را بمال
 فریفته - فتح شاه را بقتل آورد - و علی الصباح خود بر تخت نشست -
 و سلام نایکان گرفت - و این واقعه در سغه ست و تسعین و ثمانمائه
 سمت ظهور یافت - گویند مدتی در بنگاله چنین رسم شد - که هر که
 حاکم را کشته بر تخت می نشست - مردم مطیع و فرمان بردار او میشدند -
 حکومت فتح شاه هفت سال و پنج ماه *

ذکر باربک شاه خواجه سرای

باربک شاه خواجه سرای از بی سعادتى صاحب خود را کشته نام
 بادشاهی بر خود نهاد - هر جا خواجه سرای بود - درهم آورد -
 و مردم دون و پست را تربیت نمود - و روز بروز در قوت و شوکت افزود -
 امرا ملحق شده نوبتی گروه نایکان را موافق ساخته او را کشتند - مدت
 طغیان او دو ماه و نیم بیش نبود *

ذکر پرورش شاه

چون خواجه سرای ملقب بباربک شاه کشته شد - امرا پرورش شاه را
 بسوداري برداشتند - بادشاهی مشفق و کریم طبع بود - چون طومار ایام

ناصر را بقتل آورده یکی از احفاد سلطان شمس الدین بیکره را بهم رسانیده
بر تخت نشانیده ناصر شاه خطاب دادند - سلطنت او هفت روز و بقولی
نیم روز *

ذکر ناصر شاه

چون ناصر غلام را بقتل آوردند - یکی از فرزندان سلطان شمس الدین
بیکره را بهم رسانیده بتخت سلطنت برآوردند - و ناصر شاه خطاب دادند -
آخر در سنه اثنین و ستین و ثمانمائۀ دنیا را بجا گذاشت - سلطنت او
زیاده از سی و دو سال هلالی نه بود *

ذکر باربک شاه

چون ناصر شاه وفات یافت - تخت سلطنت بر باربک شاه مسلم
داشتند - سکنۀ ولایت و شهر و سپاهی در زمان او بفرغت بودند - و خود
نیز بعیش میگذرانید - تا طومار حیاتش در سنه تسع و سبعین و ثمانمائۀ
در فرودیدند - هفتده سال در حکومت عمر صرف نموده بود *

ذکر یوسف شاه

یوسف شاه بعد باربک شاه بر مسند ایالت تکیه زد - بادشاه حلیم
کریم عالم باذل بود - در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائۀ مرحله پیمایی
عالم نیستی گردید - هفت سال و شش ماه متصدی سلطنت بود *

ذکر سکندر شاه

چون یوسف شاه سفر آخرت گزید - امرا بی ملاحظه سکندر شاه را
بسلطنت برداشتند - چون استحقاق سلطنت نداشت - او را معزول نموده
فتح شاه را بسرداری گزیدند - دو روز و نیم کامرانی کرد *

ذکر سلطان شمس الدین ثانی

سلطان شمس الدین بن سلطان السلاطین بعد از پدر امرا
او را سلطان شمس الدین لقب داده صاحب تاج و تخت کردند -
رسوم و آداب پدر را مرعی داشته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید -
و در سنه ثمانین و سبعمائنه رحلت نمود - سلطنت او سه سال و چند ماه
است * راجه کانس چون سلطان شمس الدین وفات یافت - کانس نام
زمین داری بر ممالک بنگاله استیلا یافت - چون الله تعالی شر او کفایت
کرد - پسر او مسلمان شده بر تخت سلطنت جلوس نمود *

ذکر سلطان جلال الدین

چون کانس بمقر اصلی خود خرامید - پسر او بواسطه ریاست مسلمان
شده نام خود سلطان جلال الدین نهاد - مردم در زمان او مرفه و آسوده
بودند - در اواخر سنه اثنی عشر و ثمانمائنه رحلت نمود - حکومت
او هفده سال بوده *

ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین

چون امر ناگزیر سلطان جلال الدین را دریافت - امرا او را خطاب
سلطان احمد داده جانشین پدر ساختند - در ثلاثین و ثمانمائنه از قید جسم
خلامی یافته بروحانیان پیوست - مدت حکومت او شانزده سال است *

ذکر ناصر الدین غلام

چون تخت ایالت از جلوس سلطان احمد بن سلطان جلال الدین
خالی ماند - ناصر نام غلام او از روی جرأت بر تخت نشست - و امرا

ذکر سلطان سکندر شاه

چون سلطان شمس الدین در گذشت - امرا و سران لشکر روز سیوم فرزند بزرگ او را سکندر شاه خطاب دادند - و بر تخت سلطنت نشاندند - نوید عدل و احسان در داد - و در رضاجوئی خاطر فیروز شاه کوشید - و پنج زنجیر فیل و اقسام تحف نفیس بخدمت فیروز شاه فرستاد - درین وقت سلطان فیروز متوجه تسخیر بنگاله بود - در سنه ستین و سבעمائه متوجه لکنوتی شد - چون به پندوه رسید - سلطان سکندر نیز بطریق پدر در حصار اكداله گریخت - و هر ساله پیشکش قبول نموده سلطان را باز گردانید - و هنوز سلطان فیروز شاه در اكداله بود - که سی و هفت زنجیر فیل با دیگر اجناس پیشکش فرستاد - و تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید - ایام سلطنت او نه سال و چند ماه *

ذکر سلطان غیاث الدین

چون سکندر وفات یافت - امرا پسر او را سلطان غیاث الدین لقب داده جا نشین کردند - او نیز بدستور پدر همه عمر بعیش گذرانید - و در سنه خمس و سبعین و سבעمائه در گذشت - سلطنت او هفت سال و چند روز *

ذکر سلطان السلاطین

چون سلطان غیاث الدین نماند - امرا پسر او را سلطان السلاطین خطاب داده پادشاه کردند - پادشاه کریم حلیم عادل شجاع بود - و در سنه خمس و ثمانین و سבעمائه از خرابه دنیا بمعمور آباد عقبی شتافت - حکومت او ده سال *

که در لشکر لکهنوتی بود - لشکر را بخود یار ساخته سلطان علاء الدین را کشت - و خود دیار لکهنوتی و بنگاله در تصرف گرفت - و یکسال و چند ماه در حکومت بماند *

ذکر سلطان شمس الدین بیکوره^(۱)

حاجی الیاس که سلطان شمس الدین بیکوره لقب داشت - چون سلطان علاء الدین کشته شد - تمام لکهنوتی و بنگاله در ضبط آورد - و باتفاق امرا خود را سلطان شمس الدین خطاب داد - تا سیزده سال و چند ماه سلاطین دهلی متعرض احوال او نشدند - و او در کمال استقلال بسر برد - تا آنکه دهم شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه سلطان فیروز شاه ابن رجب از دهلی متوجه لکهنوتی گردید - و سلطان در قلعه اكداله متحصن شد - چون بحوالی قلعه رسید - سلطان شمس الدین بر آمده جنگ کرد - و باز بقلعه گریخت - و فیلان نامی که از جاج نگر آورده بود - بدست سلطان فیروز شاه افتاد - و بدلهی مراجعت نمود * در سنه خمس و خمسين و سبعمائه سلطان شمس الدین پیشکش لایق فرستاده از فیروز شاه معذرت خواست - سلطان فیروز شاه نیز التفات مملوک داشته خلایع فاخر باو فرستاد * و در آخر سنه تسع و خمسين و سبعمائه ملک تاج الدین را با پیشکش بسیار بدلهی فرستاد - فیروز شاه نیز اسپان اعلی و فیل و تحف و هدایا مصحوب ملک سیف الدین شکنه فیل بجهت سلطان شمس الدین فرستاد - ملک تاج الدین و ملک سیف الدین نرسیده بودند - که سلطان شمس الدین فوت شد - حسب الامر ملک سیف الدین اسپان را بامرای بهار داده خود بدلهی آمد - مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه *

(۱) در تاریخ فرشته می گوید که لقب سلطان شمس الدین - بهنکره بوده ۱۲۸۵ مصحح *

بعد از سلطنت بنگاله جدا شد - و دست سلاطین دهلی بایشان نرسید -
 و ازین هم اسم سلطنت بر خود راندند - از آن رهگذر ابتدا از ملک
 فخرالدین نموده شد - بیست و یک تن - مدت ملکشان یکصد و نود
 هشت سال از سنه احدی و اربعین و سبعمائه تا سنه تسع و عشرين
 و تسع مائه بوده - و در تاریخ مذکور گاه بتصرف جنت آشیانی جهانبانی
 درآمده - و گاه در تصرف دیگران بتقلب بوده - و از آن تاریخ تا امروز
 که سنه اربع و عشرين و الف هجری بوده باشد - که بهار دولت نور الدین
 محمد جهانگیر است - در حوزه تصرف منسوبان این سلسله است - که
 هفتاد چهار سال باشد *

ذکر سلطان فخرالدین

ملک فخرالدین بختیار سلاحدار قدر خان بود - ولی نعمت خود را
 کشته نام سلطنت بر خود اطلاق نمود - مخلص نام غلام خود را با لشکر
 آراسته باقصی بلاد بنگاله فرستاد - و با علی مبارک عارض - لشکر قدر خان
 جنگ کرده علی مبارک او را کشت - سلطان فخرالدین چون نو دولت
 بود - و اطمینان خاطری از امرا نداشت - باین انتقام بر سر علی مبارک
 فتوانست رفت - آخر الامر علی مبارک خود را سلطان علاء الدین خطاب
 داده بر سر سلطان فخرالدین آمد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه
 او را در جنگ زنده بدست آورده پیاسا (sic) رسانید - و حاکم در لکهنوتی
 گذاشت - و به بنگاله رفت - دولت سلطان فخرالدین دو سال و چند ماه *

ذکر سلطان علاء الدین

سلطان علاء الدین چون سلطان فخرالدین را بقتل آورد - و در لکهنوتی
 حاکم گذاشت - متوجه بنگاله شد - بعد از چند روز ملک حاجی الیاس علائی

خلایای کلی در مملکت او پدید آمد *

* نظم *

دران تخت و ملک از خلل غم بود

که قد بیسر شاه از شبان کم بود

چون سلطان معز الدین محمد سام غزنوی را تختگاه ساخته لشکر بجانب هند کشید - و نزدیک لاهور آمد - خسرو ملک امان طلبیده در سنه ثلث و ثمانین خمسماه نزد او رفت - سلطان معز الدین او را بغزنین فرستاده شربت فذا چشاند - مدت حکومت او بیست و هشت سال - دولت در خاندان غزنویان سپری شد - و سلطنت از ایشان انتقال نمود * درین مقام ذکر غوریان و ما بقی سلاطین دهلی لازم بود - چون خان خانان مرحوم و این سپه سالار از تربیت کردگان و پروردگان فردوس مکانی و جنت آشیانی جهانپانی و خلیفه الهی اند - و مطلب آنست که در ضمن احوال ایشان فتوحات خان خانان مرحوم مذکور شود - و خاتمه سلاطین دهلی احوال این جهان گشایان است - و ختم باحوال خان خانان مرحوم میشود - بنابراین تقدیم و تاخیر را متصدی گشته شروع در حالات سلاطین بنگاله می نماید *

ذکر سلاطین بنگاله

بر ارباب سیر و تواریخ پوشیده نماند - که ابتدای ظهور اسلام در بلاد بنگاله از ملک محمد بختیار که از کبار امرای سلطان قطب الدین ایبک بود - شد - و بعد از وی هم بعضی امرای سلاطین دهلی حکومت آنجا کردند - وقایع آنها در ضمن سلاطین دهلی مذکور خواهد شد - چون ملک فخر الدین که سلاحدار قدر خان حاکم بنگاله که از گماشتهای سلطان محمد تغلق شاه بود - قدر خان را کشته اسم سلطنت بر خود اطلاق کرد -

ذکر سلطنت بهرام بن مسعود بن ابراهیم

بهرام بادشاه عادل زاهد بود - همیشه با علما صحبت میداشت -
 حکیم سنائی غزنوی مدّاح او بوده - و سید حسن غزنوی نیز مدّاح
 اوست - و این قصیده که این مطلع آنست - در روز جلوس
 او گفته گذرانید *
 * بیت *

ندائی بر آمد ز هفت آسمان که بهرام شاهست شاه جهان
 و باز لشکرها بهندوستان کشید - و آنچه سلف او در تصرف داشتند - در
 تصرف گرفت - و یکی از امرای خود را که بضبط هندوستان گذاشته بود -
 بغی ورزید - در حوالی ملتان بعد از مصاف کلی آن حرام خور بقتل
 رسید - و سلطان بار دیگر بتخت سلطنت هندوستان بر آمد - در سنه سبع
 و اربعین و خمس مائه از دنیا رفت - حکومت او سی و پنج سال بود *

ذکر سلطنت خسرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود

خسرو شاه بعد از پدر بسلطنت رسید - چون علاءالدین حسن غوری
 متوجه غزنین شد - او گریخته بهندوستان رفت - و در لاهور بحکومت
 اشتغال نمود - چون علاءالدین حسن مراجعت نمود - خسرو شاه باز بغزنین
 آمد - چون غازان سلطان سنجر را گرفته متوجه غزنین شدند - خسرو شاه
 تاب مقاومت نیارده بلاهور آمد - و در لاهور در سنه خمس و خمسين
 و خمسّمائه در گذشت - مدت حکومت او از هشت سال زیاده نبود *

ذکر سلطنت خسرو ملک بن خسرو شاه

خسرو ملک بعد از انتقال پدر در لاهور جلوس یافت - و بحکم
 و حیا اتّصاف تمام داشت - و ازین که بعیش و عشرت مشغول بود -

آورد و اکثری از قلاع همد گرفت - از آن جمله شهری بود در نهایت آبادانی و متوسطان آنجا از نسل خراسانیان بودند - که افراسیاب از خراسان اخراج کرده بود - و صد هزار اسیر از آنجا بغزنین آورده بود - و در سده احدی و ثمانین و اربع مائه فوت شد - حکومت او سی سال - و بقول صاحب^(۱) بناکتی چهل و دو سال بوده *

ذکر سلطنت مسعود بن ابراهیم

مسعود بن ابراهیم بعد از پدر قایم مقام شد - و بسلطان جلال الدین مخاطب گشت - و شانزده سال حکومت کرد - احوال او زیاده ازین بنظر نیامد *

ذکر سلطنت ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم

ارسلان بعد از پدر جانشین شد - برادر خود را گرفته محبوس ساخت - مگر بهرام شاه که نزد سلطان سنجر رفته بود - سلطان سنجر چندانکه درباب بهرام شاه کنایات نوشت - ارسلان شاه قبول نمود - سلطان سنجر بر سر ارسلان شاه آمد - در یک فرسخی غزنین مصاف دادند - ارسلان شاه هزیمتی شد - سلطان سنجر چهل روز در غزنین بسر برده غزنین را به بهرام شاه سپرد - بعد از مراجعت سلطان سنجر - ارسلان شاه باز بر غزنین مستولی شد - بهرام شاه بقلعه بامیان رفت - و بمدد لشکر سنجر بغزنین آمده - ارسلان شاه جنگ کرده شکست خورد - و بدست درآمده بهرام شاه او را بکشت - مدت سلطنت او سه سال بوده *

(۱) صاحب بناکتی مقصود از ابو سلیمان داؤد بن ابی الفضل محمد بناکتی است که کتاب روضة اُولی الألباب فی تواریخ الأكابر و الأنساب از مصنفات او است

ذکر سلطنت سلطان عبد الرشید

عبد الرشید (۱) چون بحکومت رسید - باتفاق عبد الرزاق و دیگر امرا رو بغزنین آورد - علی بن مسعود جنگ نا کرده فرار نموده - عبد الرشید حاکم شد - و طغرل حاجب را که از برکشیدگان سلطان محمود بود - و بحکومت سیستان فرستاده بود - آمده عبد الرشید را با دیگر اولاد سلطان محمود بقتل رسانید - و دختر مسعود را در حبالة خود در آورد - روزی که بر تخت می نشست - بارعام داد - جمعی از پهلوانان - غیرت را کار فرموده او را پاره پاره ساختند - ایام حکومت او بچهار سال رسید *

ذکر ایالت فرخ زاد بن مسعود

چون طغرل بقتل رسید - امرا و اعیان فرخ زاد را از حبس بر آورده بر تخت نشاندند - سلجوقیان درین حال در غزنین طمع نمودند - جرجیر بغرموده فرخ زاد بدفع ایشان کوشید - سلاجقه کاری نساخند - بار دیگر الپ ارسلان قصد غزنین کرد - و محاربات نمود - اکثر سواران غزنین را اسیر نموده بخراسان آورد - چون شش سال در حکومت ماند - در گذشت *

ذکر سلطنت ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود

ابراهیم برادر فرخ زاد که بادشاه عادل زاهد عابد بود - قایم مقام او گشت - اکثر خطوط را خوب می نوشته - هر سال یک مصحف نوشته با اموال بسیار بمکه میفرستاده - آخر با سلجوقیان صلح کرده رو بهندستان

(۱) از تاریخ فرشته معلوم می شود که سلطان عبد الرشید بروایت صحیح پسر سلطان محمود غزنوی است ۱۲ مصحح *

و ثلثین و اربعمائے ابوعلی کوتوالِ غزنین مکبوس شد - و آخر بر آمده دیوان و کوتوال غزنین شد * و در سبع و ثلثین و اربعمائے لشکر ترکمان بغزنین آمد - و رباط میروزا را غارت کرد - لشکر غزنین بر آمده بعد از محاربه ترکمانان هزیمت نموده اکثری بقتل رسیدند - و طغرل بجانب گرمسیر رفته آنولایت را غارت نمود - و طایفه سرخ کلاه را کشته و اسیر نموده لشکر بغور فرستاد - و حصار ابوعلی خبشرونی را که هفتصد سال بود کسی فتح نه نموده بود مفتوح ساخته ابوعلی را بغزنین آورد - و ترددات بسیار بولایت هندوستان نمود - آخر در بیست و چهارم رجب احدی و اربعین و اربعمائے از عالم رفت - ایام حکومت مودود بنه سال رسید - و پسرش محمد بن مودود بن مسعود را که سه ساله بود بسعی علی بن ربیع به سلطنت برداشتند - پنج روز را بها مقلب بود - علی بن مسعود را بر تخت نشاندند *

ذکر علی بن مسعود

چون علی بن مسعود بسطنت رسید - عبد الرزاق بن احمد میمندی را نامزد سیستان کرد - بقلعه میان بست^۱ و اسفزار که رسید - معلوم کرد - که عبد الرشید بغرمود امیر مودود درین قلعه مکبوس است - او را از قلعه بر آورده ببادشاهی قبول کرد - ایام حکومت علی قریب سه ماه شد *

(۱) از تاریخ فرشته معلوم می شود که در قلعه که میان بست و اسفزار است مکبوس بود و از تاریخ حبیب السیر مفهوم می شود که در قلعه که میان بست و غزنین است مقید بود ۱۲ مصحح *

و در یازدهم جمادی الاول اثنین و ثلاثین و اربعمائه پیغام دروغ از زبان امیر محکم بکوتوال رسانیدند - که امیر مسعود را بکشد - کوتوال سراو را جدا کرده نزد امیر محکم فرستاد - امیر محکم بعد از گریه بسیار آن مردم را ملامت نمود *

ذکر شهاب الدین والدوله و قطب الملک ابو الفتح مودود بن مسعود بن محمود

چون خبر قتل پدر باور رسید - خواست - که بافتقام پدر بکصار ماریکله رود - ابو نصر احمد وزیر مانع آمده او را بغزنین آورد - و بعد از جمعیت مردم متوجه عم خود امیر محکم شد - چون بدیغور رسید - امیر محکم باستقبال آمد - و حرب در پیوست - و تمام روز جنگ بود - شب هر یک بمان خود آمدند - امیر مودود در شبی که روز آن مصاف بود - کس نزد سید منصور که در لشکر امیر محکم بود فرستاده او را از خود ساخت - چون مکاربه در پیوست - سید منصور با امیر محکم همراهی نمود - فتح قرین حال مودود گشت - امیر محکم و پسر او اسیر گشته بقتل رسیدند - و در اینجا شهری بنا نهاده بفتح آباد موسوم ساخت - و قابوت پدر و اقوام بغزنین آورد - و این فتح در اثنین و ثلاثین و اربعمائه بود * و در ثلث و ثلاثین و اربعمائه خواجه احمد بن عبد الصمد از وزارت عزل شد - و ابو طاهر محکم مستوفی وزیر شد - و خواجه احمد عبد الصمد درین سال در قلعه غزنین در حبس بمرد - و درین سال ابو نصر احمد را بحرب نامی بن محکم بن مودود فرستاد - و نامی را بکشت او مظفر شد * و در اربع و ثلاثین و اربعمائه لشکر بطکارستان بر سر ترکمانان فرستاد - ترکمانان فرار نموده لشکریان بیلج آمده مسخر ساختند * و در خمس

تاخت آوردند - و اکثری کشته شدند - سرهای ایشان را نزد بیغو فرستاد -
 بیغو عذر خواهی نمود - درین حال مردم باورد (۱) - قلعه خود را بترکمانان
 دادند - آنحصار را مفتوح ساخته مردم آنجا را بقتل رسانید - و بنیشابور
 آمد * در ثلاثین و اربعمانه بقصد طغرل ترکمان به ابیورد (۲) رفت - طغرل فرار
 نمود امیر از راه مهته بسرخس آمد - و رعایا آنجا را که خراج نمیدادند تذبیه
 نمود - و حصار آنجا ویران کرد * و در هشتم رمضان احدی و ثلاثین و اربعمانه
 لشکر ترکمانان راه بر امیر مسعود گرفتند - مصافی عظیم روی داد - لشکر
 غزنین پشت بدشمن دادند - سلطان بمردی خود از آن مهلکه برآمد -
 در مرو جمعی باو پیوستند - بغزنین آمد - و جمعی که نامردی نموده
 بودند - مثل علی دایه و حاجب بزرگ و بکتغدی را گرفته مصادره
 کرده بقلع هغد فرستاده بند کرد - و همه دران بند بمردند - و لشکر بر سر
 بعضی ولایات فرستاد - و خزاین سلطان محمود را برداشته روانه هغد شد -
 و هم از راه فرستاد که امیر محمّد برادر او که در قلعه یوغند محبوس بود -
 پیش او آرند - چون برابط مارپکله (۳) رسید - غلامان او بخزانه رسیده غارت
 کردند - درینوقت امیر محمّد بآنجا رسید - غلامان چون دانستند که این
 قعدی از پیش نمیرود - مگر آنکه امیر دیگر باشد - بضرورت محمّد را
 ببادشاهی قبول کردند - و بر سر امیر مسعود هجوم آوردند - و دران رباط
 حصار می شدند - روز دیگر او را بر آورده بند کردند - و بقلعه کری (۴) بردند -

(۱) در تاریخ فرشته چنانکه قبل ازین ذکر شده باد آورد می نویسد ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته می گوید که در سنه ثلاثین و اربعمانه بقصد طغرل بیگ

سلجوقی بجانب باد آورد رفت ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته مار کله می نویسد ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته نام قلعه کیبری بیان نموده ۱۲ مصحح *

فرستاد - بعد از محاربات احمد بمنصورهٔ سند گریخت - و هر کس از لشکر او بدست آمد - گوش و بینی می بریدند - احمد میخواست از آب سند عبور نماید - اتفاقاً آب سیل او را در ربود و غرق شد - چون آب او را بکنار انداخت - سر او را بریده نزد مسعود در آوردند * و در سنه سبع و عشرين و اربعمائه کوشک نو باتمام رسانید - و تخت مرصع دران کوشک بنهاد - و تاج مرصع زرین بوزن هفتاد من از آنجا آویخت - و بران تخت نشسته تاج بزنچیر طلا آویخته را بر سر نهاده و بار عام داد - درین سال امیر مودود را بهکومت بلخ نامزد کرد - و لشکر بسونبی پت و دیگر بلاد هندوستان فرستاد - و بتخانها را خراب کرد - و امیر ابوالمحمد^(۱) بن مسعود را بهکومت لاهور فرستاده خود بغزنین آمد * و در سنه ثمان و عشرين و اربعمائه بجهت فساد ترکمانان استرآباد ببلخ آمد - ترکمانان فرار نمودند - مقارن این حال خبر رسید - که قدر خان و رعایا از نور نگی که بجای او نشسته تغفر دارند - ازین جهت ماوراءالنهر شویده است - امیر مسعود از آب چپکون گذشت - کس بجنگ پیش نیامد - درین اثنا از خواجه احمد ابن محمد بن عبد الصمد وزیر بلخ نامه رسید - که داؤد ترکمان آمده و من تاب مقاومت او ندارم - از آنجا ببلخ آمد - داؤد گریخته بجرجان رفت - و مردم از علی تققدری که قلعه محکم دران نواحی داشت - شکوه نمودند - قلعه او را مستخر کرده علی تققدری را بر دار کشید - ترکمانان کس فرستاده التماس تعیین چراگاه نمودند - کس امیر رفته تعیین آن نمود - و نوشته از بیغوسردار ایشان گرفتند - که من بعد ارتکاب اعمال ناشایسته نمایم - و بهرات توجه نمود - در راه ترکمانان بر اردوی امیر مسعود

(۱) در تاریخ فرشته می گوید که فرزند خویش ابوالمجدود را حاتم لاهور

ساخته طبل و علم داد و بغزنین مراجعت نمود ۱۲ مصحح *

حسن بیگ مشکل شکایت برادر کردند - امیر حسین بن علی آن امیر مکران (۱) که از برادر شکایت آورده بود - می‌ر تلاش فراش را فرمان داد - تا انتقام او از برادر کشید - و او را بحکومت مکران رسانید - و از بلخ بغرنین آمد - و آهنگ صفاهان وری نمود - در هرات مردم سرخس و باور (۲) از ترکمانان استرآباد نالیدند - امیر ابو سعید (۳) عبدوس بر سر ایشان تعیین شده جنگ کرد - و باز گشت * در سنه اربع عشرین و اربعمائیه قلعه سرسین (۴) در کشمیر فتح نمود * و در خمس عشرین و اربعمائیه قصد آمل و ساری نمود - کالنجار امیر مازندران خطبه و سکه بنام امیر مسعود کرد - و پسر خویش بهمن و برادر زاده خود شیرویه بن سرخاب را بگورگان فرستاد - امیر مسعود از آنجا روی بغرنین آورد - چون نیشابور رسید و تظام ترکمانان شنید - بکنغدی را باسترآباد بر سر ایشان فرستاد - معامله بحرب انجامید - بکنغدی اول ترکمانان را شکست داد - و استرآباد را گرفت - آخر ترکمانان تنگهای کوه را گرفته از کمین بر آمدند - حسین بن علی اسپر گشت - بکنغدی گریخته نزد سلطان رفت - چون بغرنین آمد - لشکر بر سر احمد بن التیکین

(۱) صاحب تاریخ فرشته واقعه مکران را بطوری دیگر بیان کرده ملخص اینکه در سنه اثنین و عشرین و اربعمائیه والی مکران فوت شده - از وی دو پسر ماندند یکی ابو العساکر و دیگری عیسی - عیسی ولایت پهر را متصرف شد - و ابو العساکر از مقاومت برادر عاجز آمده روی بدرگاه سلطان مسعود آورده - سلطان مسعود لشکری همراة او کرد و بالاخر عیسی کشته شد - و ابو العساکر بر بلاد مورثی رسیده خطبه و سکه بنام سلطان مسعود گردانید ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته باد آورد می نویسد ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته می نویسد که سلطان - عبدالرئیس بن عبدالعزیز را بر سر ترکمانان تعیین نمود ۱۲ مصحح *

(۴) صاحب تاریخ فرشته نام قلعه را سوسنی ذکر کرده ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان محمد بن سلطان محمود

جلال الدوله و جمال الملک محمد بن سلطان محمود بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست - و برادران و غلامان شوریده - مدت سلطنت و ایام حکومت او به پنجمه نرسید - چون دلهای خلائق بسلطنت شهاب الدوله امیر مسعود مایل بود - پنجاه روز بعد از وفات سلطان محمود امیر ایاز - با غلامان اتفاق رفتن نزد مسعود کردند - و قسم خوردند - و کسی نزد علی دایه فرستاده او را با خود یار ساختند - و بطویله آمده بر اسپان خاصه سوار شده راه بسمت پیش گرفتند - امیر محمد - سوندیرای همدو را بتعاقب ایشان فرستاده بایشان رسید - جنگ در پیوست - سوندیرای و بسیاری کشته شدند - علی دایه و غلامان هم چنان بتعجیل میرفتند - تا در فیضابور بامیر مسعود رسیدند - چون امیر مسعود سرایده بجانب بسمت بر آورد - و سرداران لشکر امیر محمد را برده در قلعه نشانیدند - و امیر یوسف و علی حاجب و امرا خزاین را برداشته سوی امیر مسعود رفتند - و در هرات رسیدند - و حکومت او پنجمه بود چنانکه ذکر رفت *

ذکر سلطان مسعود بن سلطان محمود

چون علی ایاز و علی دایه بنفشابور نزد مسعود رفتند - ابو سهیل مرسل ابن منصور بن اقلع کردیزی لوائی از قادر بالله عباسی بجهت او آورد - و علی حاجب نیز با خزاین درینوقت رسید - و از فیضابور بهرات و بلخ رفت - و ابو القاسم احمد بن حسن میمندی را که بحکم سلطان محمود در کالنجر محبوس بود - بیرون آورده وزارت داد - و بامیر

بودند - لشکر بملتان کشید - و هزار و چهار صد کشتی در آب انداخت -
 که بر هر کشتی سه شاخ آهنی که یکی در پیش و در هر پهلو یکی بود -
 و بر هر چیز که پیش می آمد میخوردند درهم می شکستند - و در هر
 کشتی بیست نفر کماندار نفا انداز گذاشته از آب سیحون باستیصال
 جتان رفت - جتان واقف شده بروایتی چهار هزار و بروایتی هشت هزار
 کشتی در آب انداخت - چون طرفین بهم رسیدند و جنگ در پیوست -
 هر کشتی که پیش می آمد و بر کشتی سلطان میخورد - بار میشکست
 یا غرق میشد - تا همان طور شد که سلطان مظفر و منصور بغزنین آمد * در
 سنه ثمان عشر و اربعمائه امیرطوس^(۱) ابو الکرب ارسلان را تا مردنسا و بیدورد
 روانه گردانید - تا امیر ترکمانان دشت قپچاق را بدست آورد - امیر
 طوس بعد از مصاف بسیار عاجز آمده سلطان را بمدد طلبید - سلطان
 بذات خود توجه نموده آن قوم را مستاصل ساخت - و از آنجا به ری رفته
 خزاین آنجا را بدست آورد - و باطنی و قرامطه آنملک را بعد از اثبات
 بقتل آورد - ری و اصفهان بامیر مسعود داده بغزنین آمد - عاتق دق بهم
 رسانیده بود - روز پنجشنبه بیست و سیوم ربیع الآخر سنه احدى و عشرين
 و اربعمائه در گذشت - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ * مدت سلطنت او سی و پنج سال
 بود - گویند هنگام سكرات خزاین و اموال نفیسه را طلب نموده بنظر
 در آورد - حسرت بسیار خورده دانگی از آن بکسی نداد - و در
 عمر خود دوازده بار سفر هندی نموده جهاد کرد - و بمحمود غازی
 اشتها یافت *

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که سلطان محمود - امیرطوس ابوالکرب

ارسلان را نامزد بایوردونسان گردانید ۱۲ مصحح *

مردم ماوراءالنهر از علی‌تگین نظم نمودند - سلطان بدفع او شتافت -
 چون از جیحون عبور نمود - امرای ماوراءالنهر و یوسف قدر خان بادشاه
 ترکستان از راه دوستی باستقبال آمده ملاقات نمودند - و ایشان را از نفایس
 هندوستان و جواهر و فیلان انعامها و سوغاتها داد - و بصلح از یکدیگر جدا
 شدند - علی‌تگین خبردار شده فرار نمود - تعاقب کرده او را گرفته نزد
 سلطان آوردند - و بیکی از قلاع هندوستان فرستادند - و بغزنین آمد - و لشکر
 بفتح سومنات کشید - و این سومنات شهرست بر ساحل دریای محیط -
 و معبد براهمه است و بتان زرین دران بتخانه بسیار بود - و بت بزرگتر را
 منات نامند - و در تواریخ این چنین بنظر رسیده که در زمان حضرت ختمی
 پناه صلعم این بت را از خانه کعبه بایفجا آوردند - اما در کتب سلف
 براهمه معلوم میشود که نه چنین است - و این بت در زمان کشن که چهار
 هزار سال است معبود براهمه است - و بقول براهمه کشن درانجا غیبت
 نموده - القصه سلطان از راه نهرواله که پتن بوده باشد - بسومنات رفت -
 و بعد از تردد بسیار قلعه مفتوح گشته خلق کثیر قتل و دستگیر شدند -
 و بتخانها را شکسته از بیخ برکنندند - و سنگ سومنات را پارچه پارچه کرده
 پارچه بغزنین برده بر در مسجد جامع گذاشتند - سالها آن سنگ آنجا
 بود * و در سنه سبع عشر و اربعمائه بغزنین آمد - درین سال قادر بالله لوی
 خراسان و هندوستان و نیمروز و خوارزم فرستاد - و سلطان و فرزندان را
 و برادران را لقبها نهاد - سلطان را کُهِف الدوله و الاسلام - و امیر مسعود را
 شهاب الدوله و جمال المله - و امیر محمد را جلال الدوله و جمال المله -
 و امیر یوسف را عضدالدوله و موید المله - نوشت که هرکرا ولی عهد نمائی -
 ما قبول داریم - این نامه در بلخ بسطان رسید - درین سال بجهت قنیه
 جتانی که در وقت مراجعت سومنات بلشکر سلطان بی ادبها نموده

سلطان شکست خورده بود - به امداد نندا در برابر سلطان آمد - هشت نفر از غلامان سلطان از آب عمیق که درمیانه حایل بود گذشته تمام لشکر نیبره جیپال را درهم آورده شکستند - نیبره جیپال با معدودی چند فرار نمود - و غلامان قصد شهر کرده بتخانها شکستند - و شهر را تاراج نمودند - و سلطان از آنجا بولایت نندا - روی آورد - نندا از توهم فرار نمود - و اسباب و آلات بجا گذاشت - روز دیگر که سلطان خاطر از مآل او جمع نمود - آن اسباب بغارت برد - و پانصد و هشتاد فیل نندا که در بیشه بود نزد سلطان آوردند - و هم درین ایام فتح قیرات^(۱) و تورک که دوره است بیشه و جنگل - سرد سیر و میدو بسیار دارد - و مردم آنجا شیر پرستند - نموده اهل آنجا مسلمان شدند * و از آنجا در سنه اثنا عشر و اربعمائه باز بکشمیر رفت - ولوه کوت محاصره کرد - و از شدت سرما بر گردید - و بلاهور آمده آنجا را غارت کرد * و در سنه ثلث عشر و اربعمائه بار دیگر قصد ولایت نندا کرد - چون بقلعه گوالیار رسید - حاکم قلعه امان طلبیده پیشکش داد - و از آنجا به کالنجر که در بلاد هندوستان بمناات مشهور است - رفت - نندا حاکم آنجا زینهار خواسته خراج داد - چون فیلان خراجی از قلعه برآمدند - سلطان فرمود - تا ترکان فیلان را گرفته سوار شدند - نندا شعری بزبان هندی در مدح سلطان و جلالت ترکان گفته بسطان فرستاد - حکومت پانزده قلعه با دیگر تحف بصله آن شعر بار فرستاد - و نندا جواهر بسیار ارسال داشته - سلطان بغزنین آمد * در سنه اربع عشر و اربعمائه سان لشکر دیده سواى لشکری که در اطراف و جوانب ممالک بود پغجاء و چهار هزار سوار و هزار و سیصد پنجاء فیل در قلم آمد * در سنه خمس عشر و اربعمائه به بلخ رفت -

(۱) صاحب تاریخ فرشته می گوید که قیرات و ناردین را که از ممالک سرحد

هندوستان است فتح نمود ۱۲ مصحح *

و هرات به پسر خود میسر مسعود - ولایت کورخان^(۱) را بمیر محمد داد *

و در سنه تسع و اربعمائه ولایت قنوج را تا کنار آب تسخیر نمود - و از هفت آب هولفاک گذشته بقلعه بدنسه رفت - و پیشکش گرفته حاکم آنجا را بجان امان داد - و از آن جا بقلعه مهران^(۲) که بر کنار آب جونست رفت - و رای آن قلعه فرار نموده خود را بکشت - و از آنجا بشهر متوره^(۳) رسید - و این متوره شهر یست بزرگ مشتمل ببتخانهای عظیم و مولد کشی^(۴) بن باسندیوست که همدوان او را محلّ حلول واجب تعالی دانند - القصه این شهر بی جنگ بدست آمد - و بتخانها شکستند - و یک بت زرین شکستند - که وزن او نود و هشت هزار و سیصد مثقال زر پخته بود - و یکپاره یاقوت کحلی یافتند - که وزن او چهار صد و پنجاه مثقال بود - و فیلی مست از فیلان رای در وقت مراجعت از قنوج گریخته - خود نزد سرپرده سلطان آمد - و گرفتار گشت - و آنرا شگون گرفت - و خداداد نام نهاد - و غذایم قنوج را شمودند^(۵) بیست و اند بار هزار هزار آمد - و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه و اند فیل بود * و در سنه عشر و اربعمائه متوجه همدوستان شد - نبیره جیپال که چند مرتبه از

(۱) در تاریخ نوشته گورگان نام نموده ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ نوشته نام قلعه مهران ذکر می کند ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ نوشته نام شهر متوره بیان نموده ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ نوشته کوشن باسندیو ذکر نموده است ۱۲ مصحح *

(۵) اند بر وزن چند بمعنی چندان و چندین باشد و شمار مجهول هم هست و آنرا بعربی نیف و بضع خوانند - در همین مسئله غذایم قنوج صاحب تاریخ نوشته می گوید که بیست هزار دینار و هزاران هزار درم بشمار در آمد ۱۲ مصحح *

آخر این سال ابو الفوارس بن بهاء الدولة از غلبه برادران بسطان پناه آورد - سلطان نامها نوشته ایشان را صلح داد* و در اربع و اربعمائه بر سر قلعه نذنه که در کوه بالغات است رفت - ندیره جیپال برای کشمیر رفت - سلطان بدره کشمیر رفته بسیاری از کفار مسلمان شدند - و غنایم بسیار بدست آمد - و سلطان بغزنین آمد* در سغه سبع و اربعمائه رو بکشمیر^(۱) آورد - و حصار لوه کوت را محاصره نمود - و از شدت برف مراجعت نمود - درین سال ابو العباس بن مامون خوارزم شاه از خوارزم نامه بسطان محمود نوشته - خواهر سلطان را خواستگاری نمود - اجابت نموده خواهر را بخوارزم فرستاد - هم درین وقت جمعی از اوباش خوارزم شاه را کشتند - سلطان بدفع ایشان روبه بلخ نهاد - و از آنجا قصد خوارزم نمود - و محمد ابراهیم طائی را مقدم لشکر نمود - و خمارتاش که سپه سالار خوارزمیان بود از کمین برآمده جمعی کثیر را بقتل آورد - غلامان سلطان رفته خمارتاش را دستگیر کرده نزد سلطان آوردند - در حوالی قلعه هزارست^(۲) لشکر خوارزم در مقابل آمده شکست خوردند - و الذیکین^(۳) که سپه سالار ایشان بود اسیر گشت - و قاتلان ابو العباس را بتصاص رسانید - و امیر حاجب التون تاش را خطاب خوارزم شاهي داده خوارزم و اورگنج^(۴) باو ارزانی داشت - و بهرات و به بلخ آمد -

(۱) در تاریخ فرشته عزیمت کشمیر و واقعه حصار لوه کوت را در سغه ست و اربعمائه نوشته است ۱۲ مصحح *

(۲) در تاریخ فرشته نام قلعه هزار اسپ بیان کرده ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فرشته همین نام را لبپنکین بخاری می نویسد و در تاریخ هندوستان مصنفه سرالیت که بزیان انگلیسی است در صفحه ۱۷۷ جلد چهارم چند اسم متعدد نوشته است - وَالْعَهْدَةُ عَلَى الرَّوَاةِ ۱۲ مصحح *

(۴) در تاریخ فرشته اورگند می نویسد *

هزار درم قبول نمود - و اجرای احکام شرع و توبه و باز گشت نمود - و این واقعه در سنه ست و تسعین و ثلثمائه بود * و چون در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه بکارزار ترکان اشتغال داشت - چنانکه در کتب مطبوعه مذکور است - در ربیع الآخر سنه ثمان و تسعین و ثلثمائه خبر رسید - که سوکپال راجه هفت که در دست ابوعلی سمجور اسیر افتاده اسلام آورده بود - راه ارتداد پیش گرفته - او را بدست در آورد - و در حبس چندان نگاه داشت - که بمرگ * و در سنه تسع و تسعین و ثلثمائه باز در هندوستان با انندپال کارزار نمود - و او گریخته بقلعه بهیم نگر رفت - و سلطان بتعاقب رفته - امان خواست - و سلطان بقلعه در آمده آنچه از زمان بهیم مانده بود برداشت - و چند تخت طلا و نقره بر درگاه قلعه نهاد - و آن همه اموال در میدان ریخت - تا رعیت و سپاهی در تفرج حیران ماندند * و در سنه احدى و اربعمائیه قصد ملتان نموده ما بقی ولایت بتصرف گرفت - و قتل عام ملاحظه آنجا کرد - درین سال داؤد بن نصر را بقلعه غورک غزنین برد - و دران حبس بمرگ * و در سنه اثنین و اربعمائیه لشکر تهنائیسر کشید - و نبیره (۱) چیپال پنجاه فیل پیشکش داد - که سلطان مراجعت نمایند - قبول نیفتاده - تهنائیسر را غارت نموده و بت (۲) جکوسوم نام را بغزنین بردند - و دیگر بتها را شکستند - و فرمود - که بر درگاه نهادند - تایی سپهر خلیق شود * و در ثلث و اربعمائیه فتح غورجستان نمود - و شار (۳) حاکم آنجا را بگرفت - و در

(۱) از تاریخ فروخته معلوم می شود که این پیشکش پنجاه زنجیر فیل از نبیره چیپال نبوده - بلکه از راجه اند پال پسر چیپال مقرر شد تا آنکه سلطان فسخ عزیمت تهنائیسر نماید و سلطان محمود را قبول نیفتاد ۱۲ مصحح *

(۲) صاحب تاریخ فروخته نام بت - جک سوم نوشته است ۱۲ مصحح *

(۳) در تاریخ فروخته نام او را شاه سار ابو نصر نوشته است ۱۲ مصحح *

ذکر سلطان محمود بن سبکتگین

بعد از فوت سبکتگین امیر اسمعیل که پسر بزرگ او بود قائم مقام شد - خواست که امیر محمود را از میراث محروم سازد - امیر محمود غالب آمده جانشین پدر شد - و بلخ و خراسان در تصرف آورد - و از خلیفه القادر بالله عباسی - امین الدوله و یمین الملک لقب یافت * در سنه تسعین و ثلثمائه از بلخ بهرات و سیستان رفته حنیف ابن احمد حاکم آنجا را مطیع ساخته بغزنین آمد - و حصارى چند از هندوستان بگرفت - و با ایلک خان خویشی نمود - که ماوراء النهر از خان و ماورای آن از سلطان باشد * و در شوال سنه احدی و تسعین و ثلثمائه از غزنین بهند آمده با راجه جیپال در آویخت - و فتح کرد - و راجه با پانزده نفر پسر و برادر اسیر گشت - و در گردن راجه حمایتی بود که آنرا بر زبان هندی مالا گویند - یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت نمودند - و برادران او نیز باین دستور حمایت داشتند - و فتح در روز شنبه هشتم محرم سنه اثنین و تسعین و ثلثمائه بود * و در محرم ثلث و تسعین و ثلثمائه باز بسیستان رفته حنیف را منقاد ساخت - و زوی بهندوستان آورده قصد بهاطنه کرده از ملتان گذشته - در ظاهر بهاطنه فیروز آمد - بکیرای راجه آنجا لشکر بمقابله فرستاد - و خود بکنار آب سند رفت - چون لشکر او را محاصره نمودند - کاردی تیز خود زده خود را بکشت - و سرش را بنزد سلطان آوردند - از جمله غنایم آنجا درویش و هشتاد فیل بدست آمد - چون حاکم ملتان از ملاحظه بود بجهت غفلت او از راه مخالف روان شد - و اندپال بن جیپال که بر سر راه بود - در مقام ممانعت در آمد شکست خورده بکوهستان کشمیر گریخت - و حاکم ملتان هر سال بیست

ذکر امیر ناصرالدین سبکتگین

امیر ناصرالدین سبکتگین غلام ترک نژادست مملوک الپتگین - و او غلام امیر منصور بن نوح سامانی است - و در خدمت امیر منصور بمرتبه امیرالامرائی رسیده بود - و در خدمت ابو اسحاق بن الپتگین در وقتی که ابو اسحاق در خدمت امیر منصور حاکم غزنین بود - مدار المهم کارخانه حکومت گشت - چون ابو اسحاق رخت اقامت بعالم دیگر کشید - در سنه سبع و ستین و ثلثمائه رعیت و سپاهی چون وارثی از ابو اسحاق نمانده بود - بحکومت او قایل گشتند - و در سنه مذکور بمدد طغان نامی که سابق حاکم بست بود - و ولایت بست از تصرف (۱) بایتوز حاکم آنجا برآورد - و بغزای کفار به هندوستان رفت - و با جیپال بادشاه هند مصاف کرد - و چشمه دران حدود بود - که چون قازورات دران انداختندی برف و باران شدی - امیر محمود فرمود تا قازورات دران چشمه انداختند - برف و باران شد - بسیاری از مردم جیپال تلف شدند - آخر جیپال از در صلح در آمد - و مال قبول کرد - و جمعی را بجهت تحصیل مال با خود برد - آخر عصیان ورزیده معصلان را محبوس کرد - امیر ناصرالدین بانتقام این حرکت متوجه او شد - جیپال با رایان و راجهای هندوستان با یک لکبه سوار در نواحی ملتان در برابر آمده - تلاقی فریقین دست داد - و امیر ناصرالدین بفتح و فیروزی اختصاص یافت - و سکه و خطبه بنام خود کرد - و بعد ازین بکومک امیر نوح سامانی بخراسان و ماوراء النهر رفته مصدر فتوحات شد - و در شعبان سنه ثمانین و ثلثمائه در گذشت - ایام حکومت او بیست سال *

(۱) صاحب تاریخ فرشته نام حاکم بست را پاتور می نویسد ۱۲ مصحح *

و زیب نه پذیرد - مغشوش و ابتر خواهد بود - و هرگاه فتوحات این فامداران که از دولت تربیت و احسان و انعام این سلسله علیّه بوده باشد آثار بزرگی ایشان ثبت نشود - این نسخه از خطا و خلل بر نمی آید - بنابرین داعیه تحریر احوال این جهانداران که تربیت کرده و پرورده این خلاصه دودمان عایشکری اند - لازم آمد - و به سبب انتقال و بیان نزول وسعت آباد هندوستان بمفسوبان این آستان عالیشان بوسیله این سپه سالار و خانانان مرحوم مغفور التزام حالات سلاطین سابقه و حال هندوستان نمود - و پادشاهان گجرات و سلاطین و خانانان دکن و حکام سند را در محل خود خواهد در آورد - بدستوری که مذکور خواهد شد - و مابقی را در ضمن احوال خانانان مرحوم درین محل ذکر نموده بر سر سخن خواهد رفت - و متصدی باین حالات خانانان مرحوم خواهد گردید - و چون ظهور اسلام در کفر آباد هندوستان ابتدا از سلاطین غزنوی شده شروع در حالات ایشان میروند *

ذکر غزنویان

اردیاب سیر و تاریخ و اخبار ابتدای دولت ایشان را از سبکتگین که از سنه سبع و ستین و ثلاث مائه بوده باشد - تا شهر سنه اثنین و ثمانین و خمسّمه ده دویست پانزده سال پانزده نفر را اعتبار نموده بقید تحریر و تقریر آورده اند - و بر آنچه بر ایشان از کتب سیر و اخبار ظاهر شده مرقوم قلم مشکین رقم نموده اند - دست در دامن اجمال زده شروع مینماید - و تفصیل را رجوع بطبقات اکبری می نماید *

و اکثر اوقات درین ممالک هرج و مرج بوده - و خلائق و عباد
و زهاد از ظلال سلطنت عظمی بی نصیب بودند - و ارباب سیر
و اخبار مجلّات در احوال ایشان مژل تاریخ دهلی و تاریخ گجرات
و تاریخ مالوه و تاریخ بنگاله و تاریخ سند جدا جدا مرقوم صحایف بیان
نموده اند - تا در زمان خلیفه الهی علامه زمان و فریدعصر و دوران
شیخ ابو الفضل بن شیخ الشیوخ شیخ مبارک ناگوری تاریخ اکبری را
جامع حالات هندوستان و فتوحات خلیفه الهی و حضرت جهانپانی جنت
آشیدانی و فردوس مکانی نمود - و دست از باستانی افسانه‌های سلاطین
سابق هندوستان باز داشت - و رجوع بدیگر کذب مطوّله مفصلاً نمود -
و نظام الدین احمد بخششی مولف طبقات اکبری طبقات را جامع احوال
مجموع سلاطین سابق و حال این ممالک نموده - و الحق زحمت بسیار
کشیده - و بقدر مقدور در تحقیق حال هر یک کوشیده - و خاتمه هر طبقه را
بقلم موکب اعلی خلیفه الهی و جهانپانی جنت آشیدانی و فردوس مکانی
که عنوان رفعت نامم مغاخرت است اتصال داده - و چنانچه باید و شاید
بیان نموده - و راقم این خلاصه هر چند از نوشتن حالات دیگران مجتنب
بود - و این شگرف نامه را مخصوص احوال نواب خان خانان مرحوم و سپه
سالار نامدار کامگار و فرزندان بختیار نصرت شعار ساخته بود - رفته رفته قلم
سرعت اندیشه - عنان اختیار از دست اقتدار در رفته قدم در وادی حالات
هندوستان و وقایع زمان پادشاهان سابق و بیان حالات ایشان نمود - من
حیرت زده لحظه از جرأت و جسارت این خام طبع سوخته نهاد در تعجب
افتادم - چون دانستم که از جاده راستی انحراف نموده و راه گمنامی
نمی پیماید - چه اگر این نسخه از ذکر فردوس مکانی و جنت آشیدانی
و خلیفه الهی نصیدی نداشته باشد - و باحوال خیر مآل ایشان زیفت

از اجمال باز دارد - و سطری چند از احوال سلاطین سابق هندوستان و گردن کشان و فرمان فرمایان این وسعت آباد بیان نماید - و سبب انتقال این ملک را از آن نامداران بسلسله ابد پیوند صاحب قرانی بوسیله این سپه سالار و خان خانان مرحوم در قلم آورد - و از تحریر حالات آن ممالک ستانان - حالات و فتوحات خان خانان مرحوم را در ضمن فتوحات و ایام سلطنت سلاطین تیموریه ظاهر گرداند - و هر جا فردوس مکانی مذکور میشود - اشاره بنواب فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه است - و مراد از جهانبنانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه - و خلیفه الهی و شاهنشاهی غرض از جلال الدین محمد اکبر بادشاه است - اکنون شروع در حالات سلاطین بطریق اجمال میروود *

مجممل احوال سلاطین سابقه هندوستان سوای بادشاهان گجرات و خانان دکن و حکام سند که احوال ایشان در فصل دوم در ضمن فتوحات سپه سالار نامدار مذکور خواهد شد

ارباب سیر و تواریخ بتخصیص مولف طبقات اکبری آورده که در هر قرن از قرون ماضی و ازمنه سابق جمعی از فرمان فرمایان و گردن کشان در ممالک هندوستان که ولایتیست وسیع و مرکب از چند اقلیم - و مساحان بسیط غیرا چهار دانگه روی زمین گفته اند - در هر ناحیه آن فردی از افراد حکام استیلا یافته خود را بساطنت آن دیار مشهور ساخته - و بخطابی و لقبی خاص ملقب و مخاطب گردانیده -

ابن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا میرانشاه بن صاحب
قران زمان امیر قیّمور گورگان - که بتاریخ سغه نه صد و سه بعد از فوت پدر
بزرگوار خود بر کابل و غزنین و بدخشان و بعضی از محال معظم
هندوستان و خراسان مثل قندهار و زمین داور - دست یافته - بر تخت
سلطنت نشسته بود - و پادشاهی بود دین دار عدالت شعار - و صفدری
بود کامگار نامدار - رسید - و آن بادشاه نامدار را عزیمت تسخیر ممالک
هندوستان در خاطر مصمم بود - و آثار ملک گیری و ممالک ستانی از جبین
معین این بزرگوار نمایان و قبابان بود - اختیار مهم سلطنت و معاملات
ممالک را به یدِ اقتدار او نهادند - و مرتبهٔ اخلاص و رابطهٔ اختصاص
میانۀ این صاحب بندهٔ پرور و آن اخلاص گستر بمرتبهٔ رسیده بود که
بادشاه را بخاطر رسید - که منصب مہرداری خود را بایشان متعلق سازد -
دران حال این خدیو در منزل خود بر روی چهار پای خوابیده بود - در عالم
رویا و مشاهده چنان دید - که بادشاه ایشان را بمنصب مہرداری سرفراز
نموده - از خواب برجسته از چهار پای پائین آمده تسلیم مہرداری غایبانه
به بادشاه نمودند - ملازمان و خدمتگاران ازین حرکت در تعجب افتادند -
شرح واقعه پرمیدند - چنانچه بود باز گفت - چون بخدمت اقدس رسید -
بمنصب مہرداری سرفراز ساختند - و بعد از سرفراز ساختن حقیقت
حال معروض داشت - و در باب تسخیر هندوستان رای اصابت قرین اورا
قوی و مطلق العنان ساختند - آن عالیجاه نیز در خردی کار بزرگان پیش
گرفته اتمام و اختتام این ژرف معامله را بر ذمت همت خود واجب و لازم
دانست - و نام نامی صاحب و قربیت کفندۀ خود را مشهور آفاق بملک گیری
و مملکت ستانی ساختن و اساس آن دولت و بنیان سلطنت را بر فرق
فرقدان نهادن پیشه گرفت * چون درین مقام بر اقامت لازمست که دست

و سبب آمدن این بزرگواران را بولايت هندوستان از تواریخ مبسوطه مثل حبیب السیر و خلاصه الاخبار و تذکره دولتشاه و نگارستان و اخلاق حکیمی و منتخب التواریخ و طبقات اکبری و تاریخ اکبری و اکبرنامه و ظفرنامه و دیگر تواریخ بدستوری که ذکر رفته تحقیق و پیروی نمود - الحال شروع در آثار بزرگی و ملک ستانی و سخاوت جبلی این بزرگوار میبرد - آنچه بر اقام ظاهر شده شطری بیان می نماید - امید که از حسد حاسدان ایمن بماند - بحق محمد صلعم و آله الامجاد *

فصل اول در ذکر والد عظیم الشان این خلاصه

دودمان علیشکری و حالات و فتوحات آن

مغفرت پناه محمد بیرم بیگ بن سیف علی

بیگ بن بیرک بیگ بن پیر علی بیگ

ابن علیشکر بیگ بن بیرم قرا بیگ

ابن الف قرا بیگ بن قرا خان

ابن غزان بن قرا مصر بن قرا

محمد - و از جانب دیگر بمیرزا

اسکندر قرا یوسف میرمد -

چنانکه ذکر رفته

چون محمد بیرم بیگ درس شانزده سالگی بدستوری که رقم شده بملازمت و مصاحبت بادشاه ظل الله محمد همایون بادشاه بن بابر بادشاه

بکار می برد - تا آنکه اعوام سعادت انتظامش بشان زده سالگی رسید -
 و حسب التقدير صیت بزرگی و سخاوت و رشد رشاد این خرد بمعنی بزرگ -
 بر ضمیر انور بادشاه عالم پناه - ممالک ستان - خلاصه دودمان امیر قیّمور گورگان
 بابر بادشاه پرتو افکن شد - و نسبت خویشی او با آن سلسله ظاهر بود -
 چون بملازمت آن بادشاه سر افراز شد - با وجود صغر سن در نشستن
 بر جمیع امیرزادگان و امرای چغتای مقدم نشانید - چنانچه امیرزادگان
 و امرا ازین مقدمه آزرده شده با فیروز مکانی درین باب گفتگوی
 نمودند - و آن ذی جاه جواب گفت - که اگرچه این نوباوه بستان
 سلطنت بسال خود است - اما در حسب و نسب بزرگ و از دودمان
 سلاطین ترکمان است - بحسب قوت تقدیم او جایز است - و بزودی در
 سلک مقربان و مصاحبان و صاحب کنگشان جای گرفت - و در سن
 صبی متصدی امور ملک و مملکت و متکفل مهم سلطنت آن پادشاه
 شد - و با طایفه ترکمان و ایماق بهارلور خدمت آن ذی شان طریق
 خدمتگاری اختیار نمودند - دران ایام پادشاه ظل الله محمد همایون
 بادشاه از پدر خود التماس نمودند - که تربیت این والا نژاد را ایشان
 بکنند - التماس او را مبدول داشته - محمد بیوم خان را بحماییت تربیت
 ایشان سپردند و فرمودند - که چنانچه پدران ما پدر بر پدر بادشاه
 بوده اند - ایشان نیز سلاطین و سلاطین زاده اند - و اگر مرا مثل شما فرزند
 برخوردار می بود - محمد بیوم خان را فرزندم میخواندم - و این
 پروردگار درگاه الهی در مصاحبت و ملازمت ایشان در صدق و اخلاص
 میکوشید - و روز بروز آثار کاردانی بظهور میرسانید - تا آنکه تخت سلطنت
 گورگانی بمحمد همایون بادشاه رسید - چون جواد قلم سوانح پیمای از
 احوال خیر مآل آبا و اجداد نامی این سپه سالار بعجز و انکسار قرار داد -

محمد بیوم خان از سیف علی بیگ خلف او در قلعه ظفر بدخشان از بطن مقدس ستر عظمی نکیبی خانم که از سلسله خواجه زادهای نقشبندی بود - بوجود آمد - و جهانیان را ثمره رشد و رشاد و رفاهیت عباد و زهاد و اهل استعداد - چنانکه در احوال خیر مآلش که بعد ازین رقم خواهد شد - مسرور و خوشحال ساخت - و منجمان اخترشناس طالع مولود این بزرگوار که محمد بیوم خان خانان بوده باشد - میمون و مبارک گفتند - و گرفتند - و روز بروز آثار بزرگی و شجاعت از ظاهر میشد - و سیف علی بیگ باراده بدست در آوردن سلطنت موروث و دریافت اقوام و قبایل از بدخشان بعراق و خراسان رفت - و اقوام را دریافته مدتی کروفر نمود - و کاری نساخت و بقندهار معارفت نمود - و در دارالسلطنت غزنین بجوار رحمت ایزدی پیوست - و در همانجا مدفونست - و عصمت مآب عفت قباپ پاشایبگم را ازین بزرگوار روزگار تلف شده و عمر گذشته بدست در آمد - و در کنف حمایت و رعایت خود پروردن گرفت - و جد بزرگوار عالی مقدارش بیرک بیگ و خالوی او امیر بیگ که طغای گرفتند - و دران زمان مشارالیه بود - نیز تربیت آن نوباوه بوستان ایالت و سلطنت و نجابت را بر خود لازم ساخته - بقدر مقدور در رعایتش میکوشیدند - و همگان را ظاهر شده بود که علم مفاخرت و سلطنت جد و آبابی نامی و لوائی مبهات اجداد گوامی را دران ولایت خواهد برافراشت - و احیای سلسله قرا یوسف که سالها در ایران لوائی سلطنت برافراشته بودند - بدستوری که ذکر رفت خواهد نمود - و آن والا جاه نیز این مقدمه را پیش نهاد ضمیر انور نموده - بر ذمت همت خود واجب و لازم میدانست - و در کسب کمال و استعداد و آداب بزرگی و آئین سپاهگری که موروثی او بود - میکوشید - و نشاء قرا یوسفی و میرزا اسکندری و جهانشاهی را در خردی

اوزبک - چهارم سلطان حسین میرزا که در زمان حیات پدر فوت شده - پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا شهرت دارد - و از سلطان نگار خانم دختر یونس خان متولد شده - و عارف محمد قندهاری میر سامان محمد بیرم خان خانان که مولف تاریخ اکبریست - سلطنت این چهار شهریار را مفصلاً رقم نموده * و ملک بدخشان از زمان اسکندر فیلاقوس تا تاریخ سده هشتصد و هفتاد و یک در تصرف پادشاهان آنجا که از نسل اسکندر فیلاقوس بودند - بیرون نرفته بود - و دیگری بران دیار دست نیافته و مستقل نشده بود - و اگر دوسه روزی بتغلب دست یافته باشد - دوامی بهم نرسانیده است - در تاریخ مذکور سلطان ابوسعید از قندهار متوجه آنملک شده تسخیر نمود - و تمامی آن پادشاهان که از نسل اسکندر بودند - بقتل رسانیده خود مستقل شد - و از غایت خوبی آب و هوا و نزاهت و صفا و وفور میوه - دارالسلطنت خود ساخت - و در زمان حیات خود سلطنت بدخشان را بمیرزا ابابکر داده بود - چون داخل بدخشان شدند - میرزا سلطان محمود و امرای چغتائی و امیرزادگان سلسله سلطان ابوسعید نسبت و صلت و خویشی و اخلاص دوستی که در میان ایشان بود منظور داشتند - و رعایت خاطر عصمت پناه پاشا بیگم که صبیحه علیشکر بیگ و عمه بزرگ بیگ و زن سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید بود - کرده - اعزاز و احترام امیرزاده بزرگ بیگ و سیف علی بیگ خلف صدق او که دران زمان در صغرسن بود بجای آوردند - و وجود این بزرگان را مغتنم شمردند - و در تعظیم و توقیر شان کوشیدند - و حل و عقد و اختیار مهم آن ملک را در حوزه تصرف او گذاشتند - و برگشته علاءالملک را سلطان محمود میرزا که پاشا بیگم دختر علیشکر بیگ در حباله او بود - بجایگزین ایشان مقرر نمود - چون چندی دران ملک بسر بردند - امیر کبیر

و عتاب و خطاب بسیار کردند - که شاهزاده را برین عمل شنیع - شما باعث بودید - و این امور ناملایم از شما صادر شد - که باعث قتل این امیرزاده - که از اقوام نزدیک مغست - شدید - و به پیر علی بیگ بیشتر متوجه شده آنها را بشوارت و فساد طعن زدند - و بعد ازین مکالمات بقتل هر دو برادر حکم فرمود - و حسب الحکم او در استرآباد شربت شهادت چشیدند - و این قضیه هایلله در سینه هشتصد و هشتاد و پنج بوقوع انجامید *

ذکر بزرگ بیگ و اسد بیگ پسران پیر علی بیگ

بزرگ بیگ و اسد بیگ خلف صدق پیر علی بیگ که از دختر میرزا اسکندر بن قرا یوسف متولد شده بودند - درین مصاف با پدر و عم همراه بودند - با فرزندان و متعلقان و اتباع عم و پدر و طایفه بهارلو و بقیه السیف قزاقینلو که از مصاف سلامت بر آمده بودند - بانفاق امیرزادگان چغتائی و غیره بجانب بدخشان که ملک موروثی میرزا ابابکر بود - و اقوام و اعوان و انصار او درانملک مستقل بودند - شناختند - و ترک ملک موروثی خود و وطن اصلی بجهت دوستی و خویشی سلاطین چغتائی نمودند - و آمدن ملک بیگانه را بر وطن قدیمی گزیدند - و میرزا سلطان محمود بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور صاحب قران را که پاشا بیگم دختر علیشکر بیگ در حباله او بود - پنج پسر و یازده دختر بود - اول سلطان مسعود میرزا که مادرش خانزاده بیگم دختر میر بزرگ ترمذیست - و ثانی بایسنقر میرزا که بتخت سلطنت ماوراءالنهر و سمرقند و بدخشان برآمد - و از پاشا بیگم دختر علیشکر بیگ ترکمان که جد چهارم بیوم خانست بوجود آمده - سیوم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغاست - از طایفه

متوجه استرآباد شوند - چون قدم در بیابان توشیز و سبزوار نهادند - سلطان حسین میرزا بایقرا بایلغار هرچه تمام تر ایشان را تعاقب نمود - و از هر منزل که ایشان کوچ مینمودند - سلطان حسین میرزا نزول میکرد - اکثر اسبان اردوی میرزا درین یورش تلف شد - تا آنکه در چهار فرسخی استرآباد نزول نموده اراده داشتند که در همان روز از آب جرجان عبور نمایند - که ریات پادشاهی غافل نمودار گشت - و محاربه عظیم دست داد - چون بخت مساعدت و اقبال یاری نمیکرد - چند آنکه کوشش نمودند کاری از پیدش نرفت - و شکست بر جانب میرزا ابابکر و امیرزادگان پیرو علی بیگ و بیرم بیگ افتاده - پیرو علی بیگ و برادرش دستگیر شدند - و اکثری و امرا زادگان و آقایان چغتمای و ترکمان کشته گشتند - و در آب غرق شدند - و میرزا ابابکر فرار نموده - پلاس درویشی را بر لباس پادشاهی ترجیح داده رخت شبانی را گرفته پوشید - و اسب و یراق و لباس خود را باو داد - و بجانب خراسان شتافت - و در اثنای راه که پیاده میرفت - بجمعی از راه زنان رسیده راه خراسان پرسیده میرفت - چون بحدود قیروزغند رسید - از شخصی مردم صکرا نشین طعام خواست - بفرست دریافت که میرزا ابابکر است - بر اثر او میرفت - و باو گفت - که ای شاهزاده معلوم میشود که تو میرزا ابابکر باشی - بدان جهت آمده ام - تا ترا دلیل باشم - و اعانت نمایم - و ازین ورطه خلاص سازم - میرزا گفت - ای جوان مرد - اگر بقول خود وفا نمایی - من نیز باتو آن کنم که کسی نکرده باشد - چون اندک راهی باشاهزاده رفت - مردم احشام را ازین قضیه خبردار ساخت - و آن قوم اخفای آن راز نتوانستند نمود - و شاهزاده را دستگیر کرده در استرآباد نزد بادشاه آوردند - و بعد از تامل و تدبیر بسیار درین باب - او بقتل رسید - و بعد از قتل میرزا ابابکر - پیرو علی بیگ و بیرم بیگ برادر او را که محبوس ساخته بودند - حاضر ساختند -

تسخیر بلخ روان شدند - کار ناساخته بر گردیدند - و بقتل در آمدند -
 خسرو شاه از میرزا بایسقر متوهم شده در اربع و تسعمائه او را میل کشید -
 و در محرم نهم و پنج در منزل اوخ آن شهریار را بقتل رسانید -
 ولادت میرزا بایسقر در اثنین و ثمانین و ثمانمائه بوده - و طبع نظم عالی
 داشته و عدلی تخلص می نموده - و این مطلع ازوست * بیت *

سایه وار از ناتوانی جابجا می افتم * گر نگیرم روی دیواری ز پا می افتم
 از همدان بجانب فارس شتافت - چون بحوالی فارس رسیدند - خبر رسید -
 که میرزا ابابکر بن میرزا ابو سعید که برادر سلطان محمود بوده باشد - بعد
 از آن که در مرو از سلطان حسین میرزا شکست خورده متوجه بدخشان شد -
 از راه کابل و حدود سند و کیچ مکران به اراده تسخیر عراق بکرمان آمده -
 پیر علی بیگ و بیرم بیگ با اهل و عیال و ایل و ایماق خود از میرزا سلطان
 محمود جدا شده در کرمان بمیرزا ابابکر پیوستند - و مقدم ایشان را بغایت
 معزز و مکرم داشتند - و این دو نوباره نهال سلطنت چون همیشه مظم
 فطر ایشان تلافی و تدارک آبا و اجداد از اعادی بود - میرزا ابابکر را
 بر تسخیر عراق تحریر می نمودند - اول میرزا ابابکر بجانب فارس میل
 نمود - و دران زمان در فارس گماشتگان سلطان یعقوب بن حسن بیگ بودند -
 ایشان نیز از فارس برآمده قصد میرزا ابابکر نمودند - و در گرمسیر کرمان
 حربی عظیم بوقوع انجامید - چندانکه امیر زادگان ترکمان در کار حرب مبالغه
 نمودند - و پای ثبات افشردند - سودمند نیفتاد - میرزا ابابکر تاب نیآورده
 از معرکه بیرون رفت - ایشان نیز در ملازمت میرزا متوجه خراسان شدند -
 و بحوالی سیستان نزول نمودند و از آنجا بخراسان می رفتند - چون رفتن
 ایشان بهرات بسمع سلطان حسین میرزا بایقرا که دران ایام بادشاه خراسان
 بود - رسید - قصد ایشان کرد - ایشان نیز صلاح درین دیدند - که از راه فراه

را پیشتر بشیراز فرستاد - و میان ایشان و اغور لو محمد مصاف واقع شد -
 میرزا ابو یوسف باوجود نابینائی بمیانج تبریز گریخت - و جمعی از عساکر
 اغور لو محمد متعاقب او رفته میرزا یوسف را در سنه هشتصد و هشتاد
 و چهار بقتل رسانید - و در گنبدی که در راه ملای شیراز و بر سر
 قبر مولانا نعیم کرمانی ساخته اند - دفن کردند - و شیراز را بعمر بیگ
 موصول داد - و پیر علی بیگ فرار نموده بهمدان افتاد - دران ایام شاه حسین
 ابن ملک عزالدین حاکم لر کوچک - بتاخت همدان و شهرزور و الوس
 بهار لو آمد - و حسن بیگ خاکی مولف منتخب التواریخ در منتخب
 التواریخ آورده - که کور پیر علی بن علیشکر بیگ بهار لو با سپاه بهار لو سر
 راه بر شاه حسین گرفته محاربه عظیم درمیانه ایشان روی داد - شاه
 حسین بدست پیر علی بیگ کشته شده شکست فاحش بسپاه لر رسید -
 و این واقعه در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه روی داد * و چون استیلائی
 حسن بیگ و آق قوینلو در ایران بسرحد کمال رسیده بود - تاب مقاومت
 ایشان نیاورده برادر ارشد خود بیرم بیگ و طایفه بهار لو و جمعی آق قوینلو
 که بر سر او جمع شده بودند - در ملازمت میرزا سلطان محمود بن میرزا
 ابو سعید که پاشا بیگم دختر امیر کبیر علیشکر بیگ که همشیره پیر علی
 بیگ بوده باشد - در عقد او بود - و از اولاد امجاد صاحب قران زمان
 بود - و میرزا بایسنقر از پاشا بیگم متولد شده - بساطفت سمرقند در
 سنه تسع و سبعمائه رسیده - در آخر بسعی امرای ترخانی - سلطان علی
 برادر او بسطفت نشست - و او مدتی متوالی بود - آخر مستقل
 شده سلطان علی را میل کشید - درین اثنا فردوس مکانی بابر بادشاه
 سمرقند را از گرفت - و او نزد خسرو شاه بدخشان رفت - و بامداد
 خسرو شاه حصار را از میرزا محمود گرفت - و با خسرو شاه باراد

مجدداً رجوع بذکر علیشکر بیگ

القصة هرچند علیشکر بیگ دست و پای زد که ملک مروئی را بالتام بدست آورد - دولت مساعدش نمود - این قدر بود که ملک خود را از آسیب دشمن نگاه داشت - و آخر الامر چنانچه ذکر رفت بدست حسن بیگ کشته شد - و سه پسر ازو ماند پیر علی بیگ و بیروم بیگ و حسن آقا که از عمه آفتاب ترخان و رستم ترخان که از فریت قرا یوسف و یا جهان شاه بوده - اللَّهُ أَعْلَمُ - متولد شده اند - که مجملی از احوالش در ذکر حسن بیگ شکر اغلی که از نبایر این حسن آقا ست نوشته شده - و کارنامه‌ای او از آنجا ظاهر میشود *

ذکر پیر علی بیگ بن علیشکر بیگ

پیر علی بیگ که ارشد اولاد او بود در زمان سلطنت الوند بیگ ابن یوسف بیگ بن سلطان حسن آق قویونلو امیر الامرا و صاحب اختیار گشت * و در سنه سبع و تسعمائه که بادشاه جم جاه شاه اسمعیل الصفوی الحسینی در ایران خروج نمود - و بیرمی بیگ قاجار را بدفع الوند بیگ نامزد کرد - الوند بیگ - حسن بیگ شکر اغلی را برسم مقتلای نامزد نمود - و حسن بیگ کمال مردانگی بجای آورده در حوالی نخجوان بسر بیرمی بیگ رسید و مظفر شد - و در برابر شاه اسمعیل نشست * القصة این طور نامداری بود که در برابر این طور بادشاهی در می آمد - و پیر علی بیگ که ارشد اولاد او بود متصدی امر سلطنت گردید - و قم و ساوه و کاشان و تبریز بقلمرو علیشکر افزود - و یکچند میرزا ابو یوسف بن جهانشاه را که مکحول بود بفارم برد - متصرف شد - و دم استقلال زد - حسن بیگ بحوالی فارس آمده اغور لو محمد پسر خود

مهد اقبال و قبله قبله * در کوفتاده بومش از قبله
 چهل بازار او نیالوده * ظلم دیوار او نیفدوده
 و حکیم خاقانی نیز در تحفة العرافین در صفت آنجا گوید * * * مثنوی *
 چون یافتی اتصال درگاه * هجرت کنی از معسکر شاه
 راه همدان بدیده پوئی * هذا البلد الامینش گـوئی
 خضراش مثال کعبه خوانی * اروندش بو قبیس دانی
 کوهی حجرش جواهر پاک * میخ زمی و ستون افلاک
 تیغش بفراز بوده خرگاه * زانسوی سماک سالها راه
 بیخش به نشیب کرده آهنگ * زانسوی سمک هزار فرسنگ
 سیمرخ بدامفش فرودید * سیمرخ دگر چو خود درو دید
 اروند مکان گرفته هریک * قافى بدهان گرفته هریک
 کار همدان چه دست بالا ست * کالوند قرارگاه عنقا ست
 الا بوجود او قوی نیست * پشت همدان که روی دین نیست
 شهری بینی بهشت مرزش * دهقان فلک بکشت ورزش
 آبش ز لطافت انگبین وار * بادش ز نشاط زعفران بار
 بس ساخته خضر در حریمش * حلوای مزعفر از نعیمش
 گر بزرگش درمنه کارد * خاخش همه زعفران برآرد
 خود کل عراق مهد جانها ست * اما همدان عروس آنها ست
 اکناف عراق باغ دین نیست * اما همدان بهار معنیست
 چون در همدان مقرر گرتی * حظ همدان که بر گرتی
 هم طالع دین سعید بینی * هم شام و سحر دو عید بینی
 و دیگر دانایان در نظم و نثر ستایش این مکان بغایت نموده اند - و وسعت
 و آبادانی این ملک را حد و نهایت نیست - و چون این مختصر
 محل ایراد آنها نیست و از مطالب باز می ماند بر سر مدعا می رود *

است - و الحق این دو مکان از مقامهای عجایب و غرایب عالم است -
و سیاحان ربع مسکون نشان نداده اند - و راقم نیز با کمال سیاحت ندیده -
و از هر چشمه رودی جاری میشود که اسمی از آن گذار نمیتواند نمود - و آب
این شهر دو چشمه در کمال لطافت و صفاست - و در دو فرسخی همدان
در دره کوهی که یکی از فرزندان برهان اولیا و خلاصه اتقیا علی مرتضی
علیه الذکوة و الثناء - محسن نام و ابودجانه انصاری آسوده است - هفت
هشت ده است که بهم متصل شده و یک شهر بنظر درمی آید - و مامشارود
نام دارد - و در آب و هوا و میوه و فواکه در ربع مسکون نظیر ندارد - و این
مکان شریف را با صغد سمرقند و شعب بوان و اردوباد آذربایجان و غوطه شام
سنجیده اند - و اکثر مسافران قریح داده اند - چنانکه یکی از اکابر نقل
نموده - که در اسکندریه از شخصی پیر شنیدم - که در شام و روم و سوس
گردیده - و زمینی را دیده ام چهل فرسنگ بالا درخت - و در زیر درخت
زعفران - مثل مامشارود همدان و کوه الوند ندیدم - و یکی از شعرا این
بیت در صفت آنجا گوید *

مامشارو که نسخه ارمست * آفتاب اندرو درم درمست
و اکثری از شعرا مدح این شهر و این کوه گفته اند چنانکه عمادی شهریار
گفته *

ای دل افروز مادر همدان * کز تو روشن شد اختر همدان
تیغ مه را ز تیغت افسان است * چرخ را دامنست گریبان است
بی ستون ریشه عماده تست * کوه البرز پر ز جامه ایتست
مشتوری را پی ستور شمر * تا به بینی زحل فرود نگر
از بلندی سزد که لاف زنی * زانکه تا پشت پای شعر منی
آفرین گوی قبله جان را * قره العین خویش مشکان را

و بالشکر اسلام در آنجا مصاف داده - و قلعه آنجا محکمترین قلاع ایران است - چنانچه شیخ نظامی رح در باب اهل آن قلعه گفته - * بیت *

هستند بمرگ خویش خورسند * چون مردم قلعه نهانند

و دایم مقرو مسکن درویشان و مشایخ و اهل الله بوده - چنانکه شیخ الطایفه شیخ جنید رح از آنجا برخاسته - و شیخ ابو العباس رح از آنملک است - و شیخ عطار رح میفرماید - که شیخ شبلی رح آن فرید روزگار شیخی بود اندر نهانند کبار - اگرچه جنید به بغدادی اشتها دارد - اصل وی از این شهر است - و در این ملک نهانند باشد دو چشمه آب واقع شده - که یکی بسراب گوماسا مشهور است - و دیگری بسراب بابارودبهره - که در ربع مسکون باین صفا و نزهت و لطافت از جهت روانی آب و درختان چنار و کثرت دیگر اشجار و سبزه و لاله نظیر و همال دارند - و سراب محلات و دیگر سرچشمهای ایران در پیش این دو مکان شریف نمایند - و سیرگاه اهل آن ملک است - و برکوه گردن که برقلعه این شهر واقع شده - و سرچشمه گوماسا از آنجا جاری میشود برقلعه آن صورت گاو و ماهی از برف در تمام سال نمودار است که سر برسرهم نهاده اند - و در زمستان و تابستان همین نمایانست - و گویا که زیاده و نقصان بحال آنها راه نمی یابد - و اهل آن ملک را که وطن اصلی راقم است - اعتقاد بآن صورت برف اینست - که کشف و کرامات از ایشان ظاهر شده - و میشود - و شبهای جمعه بر سر آن چشمه که در دامن آن کوه است رفته - بعبادت مشغولی و استمداد می نمایند - و در هنگام قلت آب بآنجا رفته طلب آب می نمایند - و اعتقاد ایشان آنست که بقدر کفاف آب زیاده میشود * در بابارودبهره مزار یکی از درویشان است احمد نام - که آن نیز مطاف و سیرگاه اهل آن ولایت

* بیت *

من آم در بلنکان سرفرازی * گوزنان از من آموزند بازی

و دیگر قلعه کنگاور است - و در اکثر تواریخ آمده که این قصریست عظیم که سلاطین سابقه ساخته اند - و از سنگ تراشیده ترتیب داده اند - چنانکه برجهای آن قصر از سنگ یک پارچه است - که تراشیده بر آنجا نصب کرده اند - چنانچه اکثر مردم این ولایت را اعتقاد آنست که کار آدمی نیست - بلکه کار دیو است - چراکه آدمی این قسم سنگی را نمی تواند تراشید - و از محلی بمحلی نقل نموده نصب گردد - بعقل نیز راست نمی آید - و در تواریخ مسطور است - که خسرو پرویز جشنی در آن قصر نمود - و هفت پادشاه را که خاقان چین و فغفور پادشاه ختن و قیصر روم و درهر پادشاه هند (۱) بوده باشد حاضر ساخت - و قلعه هرسین که آن نیز از عجایبات روزگار است که قصریست قباد بن فیروز بناکرده - و در شش فرسخی کنگاور واقع شده مطبوع او بود - و اطعمه را دست بدست از هرسین بکنگاور بآن مجلس می رسانیدند که هنوز گرم بود * و در توابع و لواحق این دار السلطنت عجایب و غرایب بسیار است - و بلوکات بیمثل دارد - و بهترین آنها توی - و سرکان - و نهاوند - و بروجرد - و خرم آباد است - و خرم آباد را میگویند مکان و مسکن مهرنگار معشوقه امیر حمزه رض بود - که در قصه مذکور است - و آن قلعه که قصر او بوده - الحال آباد است - و دار السلطنت پادشاهان لکوکچک است - که احوال ایشان در اکثر تواریخ خصوصاً گزیده مسطور است * و نهاوند همین پای تخت سلاطین بوده - چنانچه یزدجرد بن شهریار که آخر ملوک فرس است - در آنجا می بوده

* شعر *

قزل ارسلان قلعه سخت داشت * که گردن بالوند بر میفراشت
 نه افدیشه از کس نه حاجت بهیچ * چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ
 چنان نادر افتاده در روضه * که بر لاجوردی طبق بیضه
 و گویند بلیغاس حکیم بآن شهر آمد - و در آن ایام برف در همدان بسیار
 می بارید - چنانچه سر درختان آن شهر در رنگ خال در میانه برف نمودار
 میبود - و ازین رهگذر مودم آزار تمام داشتند - نزد بلیغاس رفته حال خود
 عرض نمودند - طلسمی بصورت شیر از سنگ ساخته بر دروازه آن نهاد -
 که الحال موجود است - و ازین رهگذر به درب الاسد مشهور شده - و از آن
 تاریخ تا حال زمستان کمتر میشود و برف کمتر می بارد - و درین شهر همیشه
 چند فصل بود - بر کوه آن که تا شهر نیم فوسج است - همیشه برف هست
 و زمستان بود - و در دامن آن کوه که باغستان شهر است ربیع بود - و در شهر
 تابستان باشد - در حوالی این شهر که کوهستان و لرستانست عجایبات بسیار
 است - از جمله آنها یکی کوه بیستونست که از غایت شهرت احتیاج بتوصیف
 و تعریف ندارد - و کارنامه های فرهاد در آن کوه مشهور است - آنکه کوه را
 میخواستند سوراخ کند - و دیگر طاقیست درین کوه از سنگ بریده - و بطاق
 سلطان مشهور است - و از عجایب و غرایب روزگار است - تا شخصی آنرا بنظر
 امعان در نیارد - حقیقت آن ژرف کار نامه معلوم او نمیگردد * دیگر قلعه
 بلنگانست که در دره کوهی واقع شده - و قریب بسیصد و پنجاه ده معمور
 و آبادان دارد - و ده هزار خانه وار گرد درانجا بیلاق و قشلاق می نمایند -
 و متانت و حصانت آن کوه خدا آفرین زیاده از آن ست - که کسی متوجه
 تحریر آن شود - و سیرگاه و محل بیلاق خسرو پرویز و شیرین که محبوبه
 او بود - بوده - و شیخ نظامی رح در خسرو شیرین درین باب گوید

اینست که هر روز یکقطره از آب بهشت باینها داخل میشود - و ازین رهگذر به بهشتاب مشهور شده - و در عجایب المخلوقات آورده که جعفر طیار علیه السلام براهی میرفت - شخصی در برابر آنحضرت می آمد - از وی سوال کرد که از کجائی - گفت که از همدان - آنحضرت فرمود - **إِنَّ فِي جَبَلِ الْوَدَّ عَيْنًا مِّنْ عَيْنِ الْجَنَّةِ** یعنی از آن همدانی که بر دامن الوند افتاده - چشمه از چشمهای بهشت در آنجا ست - و نیز مذکور است که این چشمه را این خاصیت است که هرگاه شخصی با جنابت بآنجا در آید از جریان می ایستد - و چندانکه آدمی آنجا وارد شود بقدر احتیاج آب بر می آید - و چون از آنجا بر آید می ایستد - و چون باز آیند جاری میشود - و دیگر درین کوه سنگیست که بر سر راه گریوه شهرستانه واقع شده - که ممر عبور خلائق است - لوحی در آنجا تراشیده اند - و سطرى چند بخط عبری بر آنجا نوشته اند - که هیچکس نمی توانست خواند - و چون اسکندر بآن شهر آمد - و شرح آن سنگ را شنیده بود - یکی از حکما را فرستاد - که آن سطور را خوانده از زبان عبری بعربی آورد - و آن ترجمه اینست - **الْصِّدِّقُ مِيزَانُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي تَدُورُ عَلَيْهِ الْعَدْلُ - وَ الْكُذِّبُ مِيزَانُ الشَّيْطَانِ الَّذِي تَدُورُ عَلَيْهِ الْجَوْرُ - فَقُولُوا الصِّدِّقَ وَ لَوْ بِقِيَاسِ شَعْرَةٍ - فَإِنَّهُ نُورٌ مِّنَ اللَّهِ - وَ اصْدَقُوا مِّنْ صِدْقِكُمْ وَ الصِّدِّيقُ يُولَدُ صِدْقًا - وَ لَا يَكْذِبُوا فَإِنَّ الْكُذِّبَ يَقْتُولُ الْكُذِّبَ - فَثَمَرَةُ هَذَا دَوَاءٌ وَ ثَمَرَةُ هَذَا دَاءٌ -** و الحال مردم آن ولایت را این اعتقاد است - که علامت گنجیست - مع هذا بگنج نامه مشهور است - و نبشته خدایان نیز در قدیم میگفته اند - و نیز قلعه قول ارسلان بر قلعه این کوه در جانب غربی واقع شده - و از غایت حصانت و ثنانت در عالم مشهور است - و از تعریف و توصیف میراست - چنانچه شیخ سعدی رح فرماید *

ذکر همدان

همدان که پای تخت و دار السلطنت علیشکر بیگ است - و از
 بناهای قدیم ایرانست - و از رهگذر آب و هوا بی نظیر و همال است -
 و سیاحتان ربع مسکون مثال این شهر نشان نداده اند - اگر در آب و هوا
 با روضه رضوانش سنجیم - بر این شهر سقم می‌رود - و اگر به بهشت برینش
 ستاییم - پا از حد انصاف بیرون نهاده باشم - گویا شیخ کامل سخن شیخ
 نظامی این قطعه در صفت این مکان دلگشا فرموده *
 * شعر *

جهانی چنین خوب و فرخ سرشت * حواله چرا شد بقا بر بهشت
 ازین خوبتر خود نشاید دگر * تو گوئی که آن خوبتر خوبتر
 و از کثرت فواکه و اثمار و گل و لاله و ریاحین و سبزه در ایران علمست -
 و بسیاری از شعرا مدح این شهر و این کوه گفته‌اند - و در اکثر تواریخ احوال
 آنجا را مفصلاً ثبت کرده‌اند - راقم نیز چند بیت در صفت این ژرف
 شهر در مثنوی گفته - و این چند بیت از آنجا ست *
 * شعر *

از اثر آب و هوا بی خلاف * وز مدد نشو و نما بی گزاف
 ساکن آن روضه جنت اثر * از گل و از سبزه دران بوم و بر
 نیست شگفت از نگر صبحدم * معدن یاقوت و زمرد بهم
 هر قدمی منبع صد چشمه مل * هر گزری مزرع صد باغ و گل
 خار دران ملک ز بس گشته کم * عزت و خواری نشناسی ز هم
 این روضه جنت مثال بردامن کوه الوند واقع شده - و این کوه از اعجب‌های
 روزگار است - و عجایب و غرایب درین کوه بسیار است - چنانچه دوازده هزار
 چشمه آب صافی جاری در آن ست - و بر قلعه این کوه چشمه ایست
 مشهور به بهشتاب و سیرگاه آن ولایت است - و اعتقاد اهل آن ملک

او را که سابقاً متعلقهٔ میرزا محمدی پسر میرزا جهانشاه بود - و او بر دست حسن بیگ کشته شده بود - در عقد میرزا سلطان محمود فرزند خلف خود در آورد - و آن ولایت ازین رهگذر بقلمرو علیشکر اشتهار یافت - و الحال که سنه هزار و بیست و پنج بوده باشد از دیوان پادشاهان ایران در احکام و مناشیر و فرامین قلمرو علیشکر مینویسند * ملک سلیمان که از زمینداران عمدهٔ ولایت سبز قنوج (sic) قلعهٔ حیّ آباد کردستان همدانست میگوید - که سنگی بر در قلعهٔ حیّ آباد با دیگر قلاع افتاده که در وقتی که علیشکر بیگ کردستان را مستخر نموده - طاهر بیگ دیوزتاری که نسبت ملک مشار الیه باو می‌رسد - و جمیع سرداران کردستان را باطاعت خود در آورده بوده و همدان بقلمرو علیشکر مشهور گشته - سبب توجه خود را بآن دیار و وجه تسمیه اینکه همدان بقلمرو علیشکر چرا اشتهار یافته - و اکثر حالات و وقایع خود را دران سنگ نقش نموده - و آن سنگ بآن نقوش الحال در آنجا موجود است - و در ثانی الحال ظاهر شد - که آن قلعهٔ حیّ آباد است - که الحال تحت سلاطین اردلان است - و طایفهٔ اردلان از طوایف کردستانند - و قلعهٔ حیّ آباد در چهار روزه راه از طرف غربی همدانست - و الحال معمور و آبادان است - و این مقدمه در حینیکه که میرزا پدوبوداق بن میرزا جهانشاه در بغداد با پدر غصیان ورزیده - وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ * و علامات و آثار ایشان و قواعد سلطنت و بزرگی آن طبقه و علیشکر بیگ که صاحب آن ولایتیست بیحد و بیشمار است - و خیرات و مبرات و موقوفات و خوانق و رباطات ایشان دران دیار فرخنده آثار که بر شوارع مکه معظمه و مدینه مشرقه و عتبات عالیات از حد و شمار بیرون است *

و گرفتار گشت - چون بنظر حسن بیگش رسانیدند بحبس او حکم رفت -
و در معامله او متفکر بود - بعد از دو سه روز حسن بیگ از سوال کرد
که ما را در باب تو چه باید کرد بزبان ترکی گفت که من آلدانم من آلدانمه
یعنی من در گذاشتن تو فریب خوردم تو فریب مخور - سبب این سخن
اینکه علیشکر بیگ حسن بیگ را در اوایل عمر که قرا یوسف استیلا یافته بود -
و طبقه آق قویونلو را مستاصل نموده نزد خود آورده در تربیت و رعایتش
میکوشید - چون حسن بیگ اراده خلاف و نفاق قرا یوسف و اولادش در خاطر
مصمم ساخت - و در میان ایشان کار بمکاربه و مجادله انجامید در یکی
از محاربات بدست علیشکر بیگ گرفتار گشت - و چون تربیت کرده و پرورده
او بود او را بجان امان داده سرداد - حسن بیگ نیز میخواست که در عوض
آن الطاف و احسان او را مستخلص ساخته بجان امان دهد - اعیان طبقه
آق قویونلو جمعیت نموده در کشتن علیشکر بیگ مبالغه نمودند - بدین
سبب بر دست حسن بیگ کشته شد - و رتبه و حالت و بزرگی
علیشکر بیگ در میانه ترکمانیه بمرتبه بود که میرزا اسکندر بن قرا یوسف
صبیه خود را بجهت استحکام دولت و حفظ سلطنت خود در حبالة
پیر علی بیگ خلف علیشکر بیگ تا در نیارود - دولت او قراری نگرفت -
و در سلطنت استقلال بهم نرسانید - و میرزا جهانشاه برادر میرزا اسکندر
تاصبیه علیشکر بیگ - مهد علیا باشا بیگم را در عقد میرزا محمدی و صبیه
دیگر را در حبالة میرزا ابویوسف پسر خود در نیارود - و علیشکر بیگ را
با خود متفق نساخت - ترکمانیه اطاعت او نکردند - و سلطان ابوسعید
در وقتی که اراده دفع حسن بیگ ترکمان نمود - هرچند با خود اندیشید
که بی آنکه علیشکر بیگ را بخود یار گرداند - استیصال طایفه آق قویونلو
و حسن بیگ ممکن گردد - مقدور نشد - بغابراین ملکه زمان باشا بیگم صبیه

السلطنت خود اعلان بیگ تکلیف نمود - قبول نکرد - بعد ازان روزی در مجلس شراب پیالۀ پر شراب کوده رو بامرا و اعیان کرد - که هرکرا دعوی گرفتن کورستان بوده باشد این پیاله را بگیرد - هیچ کس از امرا و اعیان ترکمان پیش نیامدند - چون شبانهنگام علیشکر بیگ عجلۀ پیش مادر خود آمد - این واقعه را بآن ملکه روزگار نقل نمود - آن زبده الخواتین - فرزند ارجمند خود را بآن رضا جوئی بادشاه ترغیب نمود - و روز دیگر علیشکر بیگ بخدمت میرزا جهانشاه آمد - و التماس آن خدمت نمود - و بادشاه ازین مقدمه خوشوقت گردیده این عبارت بزبان ترکی بر زبان راند - که اعلانم بیشک (sic) اولدی - علی شکر اعلان - یعنی که شیر من گریه شد - و علیشکر بیگ شیر - القصه آن خدمت را قبول کرد - و با اهل کردستان در آویخت - که همگی بادشاهان ایران در دست ایشان عاجز بودند - و قلاع متین و کوههای رفیع منیع و جنگلهای انبوه دارند و از کوه خرقان که مابین همدان و قزوین است - تا بغداد که در چنین و بروجرد و همدان و نهاوند و دینور و کردستان و لرستان و شوشتر و دزفول و جمیع خوزستان و ماهی دشت و ولایت گلهر و شهرزور و بلیکان و جابلق و فراهان که تا حدود صفاهان بوده باشد در تصرف آورد - و ممالک مکروسه خود ساخت - و مدت شش هفت سال آن ولایت را بزور قوت و بازوی شجاعت خود نگاهداری کرد و دم استقلال زد - و با طایفه آق قویونلو که استیلای ایشان بمرتبه بود که مثل سلطان ابوسعید پادشاهی را از پای در آوردند - محاربات نمود - چنانچه لشکری گران سنگ از همدان برداشته بعزم انتقام متوجه حسن بیگ شد - و در آذربایجان تلاقی فریقین دست داد - کمال جلالت و مردانگی نمود - وصف حسن بیگ را در هم زد - اقتدالش یاورى نکرده - دست اسپش در سوراخ موشی رفته از اسپ درآمد

ذکر علی شکر بیگ بن بیرم قرا بیگ ابن الف قرا بیگ بن قرا خان بن غزان ابن قوامصر بن قرامحمد که نام اصلی او محمد است

چون این قسم دست‌بردهای عظیم از طبقه آق‌قویونلو و حسن بیگ دید و دولت قراقویونلو را پریشان یافت - و فتنه و فساد و هرج و مرج در ایران شیوع یافت - و جمعی از طایفه قراقویونلو که از حسن بیگ و اولاد او متوهم بودند - و در گوشه و کنار میگرددند - باو پیوستند - و جمعی دیگر را کس فرستاده بطرف‌خود آورد - در مقام انتقام اقوام و طایفه خود از طبقه آق‌قویونلو مجدداً ساعی شد - و عرق حمیت و ناموس سلطنتش در حرکت آمد - و در همدان که دایم الاوقات دران دیار بسر می‌برد - و وطن اصلی او بود - لوی سلطنت برافراشت * و گویند که در وقتی که از جانب میوزا جهانشاه برسالت بجهت قرار داد صالح و صلاح نزد میوزا شاهرخ میرفت - چون بسطانیه رسید - که در تصرف گماشتگان میوزا شاهرخ بود - خبر رسید که میوزا شاهرخ در گذشت - در همانجا توقف نموده قلعه سلطانیه را بجنگ و جدال از تصرف گماشتگان میوزا شاهرخ بر آورد - و خبر فتنه را به میوزا جهانشاه فرستاد - و گویند که در ایام نشو و نما در مصاحبت و ملازمت میوزا جهانشاه که قوم او بود کارش بجائی رسانید - که بوجميع امیرزادگان ترکمان تفرق ورزید - و زمانی که میوزا جهانشاه را اراده گرفتن کردستان و لرستان شد - بسیار باخود اندیشید - که کوا باین خدمت نامزد نماید - که شائسته آن باشد - اول بوکیل و رکن

گار بمصالحه انجامید - و میرزا جهانشاه و سلطان ابوسعید با هم صلح نموده -
 میرزا جهانشاه بجانب عراق نهضت نمود - و پیروداق در اثنای راه بعضی
 غنایم میرزا محمدی برادر خود را متصرف شد - میرزا جهانشاه ازین رهگذر
 ازورنجید * و در سنه اربع و ستین و ثمانمائۀ بموجب فرمان پدر حاکم
 عراق عرب شد - و خلایق که میانۀ او و پدر او شد - چون در احوال میرزا
 جهانشاه مذکور ست بتکرار آن نمی پردازد - گویند که چون او را در بغداد
 محاصره نمودند - بمیرزا جهانشاه پیغام داد - که اگر پادشاه خود را از میان
 بکنار کشند - و تمام لشکر را بخواهران من تسلیم نماید - تا در صف جلالت
 در آیم و هر کدام را در میدان بتجربه ملاحظه نمایند - و بمیزان جدال
 و قتال بسنجند - تا هریک را چنانکه باشند - بشناسند و بدانند * رسم
 و عادت پیروداق این بود که برادران خود را خواهران میخواند - جهانشاه
 همیشه میگفت که او میخواهد که از نسل من کسی نماند - زیرا که اگر
 من پای از میان بیرون نهم - هیچ یک از برادران او را قاب مقاومت او
 نیست * القصه میرزا پیروداق جوانی بهادر و نامدار بود - و بدست میرزا
 محمدی برادر خود در بغداد باشارۀ پدر خود کشته شد - چنانکه مذکور
 است - و دولت قراقویونلو بالکلیه روی در انحطاط نهاد - و مدت سلطنت
 قرا یوسف و اولاد او و طبقۀ قراقویونلو در عراقین و فارس و آذربایجان و بعضی
 خراسان و دیار بکر مدت شصت و سه سال بوده - و پادشاهان شجاع و دایر
 و متهور و ملک گیر بوده اند *

میکرد و اهل آن دیار را کمال اخلاص و اعتقاد بآن سید عالی تبار بود - چون متوجه او شد - و تلاقی فریقین دست داد - امیر ابراهیم نام پسر میکاندار از مردم میرزا پیربوداق - علی مشعشع را روزی در میان آب روانی با جمعی دید - تیری در کمان نهاده بر آن سید مرتضوی زد - و او بآن تیر در گذشت - و این ظلم از آن شقی سرزد - و یَعْتَدِلُ که فردای قیامت جمیع سران را باین تقصیر بدوزخ برند - چون این حرکت از آن پسر بدبخت سرزد - میرزا پیربوداق خود را بدستگاه او رسانیده دو هزار درویش و متقی را بقتل آورد - و الوند عمزاد خود را که پسر میرزا اسکندر باشد - و سابق احوالش مذکور شد - در راه سامان بکشت * و در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه که سلطان ابوسعید در هرات بر سر میرزا جهانشاه آمد - از جهانشاه عاجز شد - و از غایت غرور بطلب پیربوداق التفات ننمود - مادرش چون ملاحظه ضعف میرزا جهانشاه و استیلا سلطان ابوسعید کرد - چند تار موی خود در کاغذ پیچیده نزد پیربوداق فرستاد - که اگر ملاحظه نام و ننگ مرعیست - خود را به پدر برسان - بنابراین گویند که از بغداد بهفت روز خود را بهرات بلشکرگاه پدر رسانید - و انشراح تمام در طبع میرزا جهانشاه پدید آمد * و در روضة الصفا مسطور است - که این ایلغار در شهر ذی حجه اثین و ستین و ثمانمائه روی داد - و پیربوداق قراول لشکر پدر شده از هرات برآمده بمیدان کارزار در آمد - و آتش پیکار برافروخت * و دستبردی چند (۱) نمود - که سپاه چغتای عاجز شدند - لاجرم آخر

(۱) از روضة الصفا جلد ششم - صفحه ۲۵۱ چاپ بمبئی سنه ۱۲۷۱ - چنین معلوم می شود که دران مبارزت میرزا پیربوداق مبارزت کرد اما جمعی از گردنکشان لشکرش گرفتار شدند - و برخی بقتل رسیدند - میرزا پیربوداق گریان و نالان بخدمت پدر آمد - پس میرزا جهانشاه معری سلسله مصلحه گردید - و آخرکار با سلطان ابوسعید صلح نمود ۱۲ تصحیح *

ثقفیو = میرزا ابویوسف را برداشته باینجاه هزار سوار بخدمت سلطان رسیدند - سلطان ابوسعید میرزا فرمان همایون داده بتبریز فرستاد - که بر سرقدر مادر خود که در تبریز است مجاور متولی باشد - و بیرم بیگ و پیر علی بیگ را با لشکر همراه برد - چون قضیه سلطان ابوسعید بنوعی که مشهور است - شد - بار دیگر پیر علی بیگ و بیرم بیگ پسران علیشکر بیگ که عمده دولت و رکن السلطنت میرزا جهانشاه و اقوام نزدیک او بودند - ابویوسف مکحول را بر داشته بخیال سلطنت فارس از لشکرگاه حسن بیگ بیرون بردند - چون این خبر بحسن بیگ رسید - در قشم قشلاق نمود - و اغوزلو محمد پسر خود را نامزد میرزا ابویوسف مکحول ساخت - و او بایلغار رفته در ولایت شبانکاره فارس او را بقتل آورد - و پیر علی بیگ و بیرم بیگ گریختند - و حکومت شیراز بعمربیک موملو داد و مراجعت نمود - قضیه قتل ابویوسف مکحول در شهر سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه بود - او را در گنبدی که در راه ملای شیراز بر سر مولانا نعیم الدین کرمانی ساخته اند - دفن کردند *

ذکر میرزا پیر بوداق

میرزا پیر بوداق بن میرزا جهانشاه بموجب حکم پدر بسلطنت فارس و عراق عرب رسید - در کمال بی پروائی و بیرحمی بود - اما در عظیم امور و دقائق سلطنت چنان می رسید - که مزیدی بر آن متصور نبوده باشد - از آنکه در اوایل سلطنت با خاندان مرتضوی عداوت ورزید - کاری فسادت - و بساط حکومتش بزودی روزگار برچید - چنانکه در وقتی که در بغداد دم استقلال زد - بسخن جمعی از مفسدان بر سر علی بن مشعشع که سالها بود - که در جزایر و بصره و حویزه و شوشتر و آن حدود سلطنت

و بقلعه فرستاد - خفه کرده بکشت - و درین حال امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ متوجه آذربایجان شد - حسن علی نیز باستقبال او رفت - و در حوالی مرند تبریز امیر ابراهیم شاه و بعضی امرا را بوسم قرارلی پیش فرستاد - امرا تخلف نموده بخدمت حسن بیگ شتافتند - و بمجرد شنیدن این خبر منهزم شد - و بخدمت سلطان ابو سعید که بارادۀ تسخیر آذربایجان بسطانیه آمده بود - با پسر خود سلطان علی و برادر خود یوسف مکحول و دیگر امرای ترکمان رفت - و آذربایجان را بحسن بیگ گذاشت - و همدران چند روز در خدمت سلطان ابو سعید بآذربایجان شتافتند - و آن مقدمه در کتب مطوّله بتفصیل مسطور است - مصدّع مطالعه کنندگان نمیگردد - چون سلطان ابو سعید بر دست حسن بیگ اسیر سر پنجه تقدیر شد - جمعی از مردم احشامات و الوسات بر سر حسن علی جمع شدند - و در همدان با اغورلومحمد بن حسن بیگ جنگ کرد - و گرفتار شد - و در ذی قعدة سه هشتصد هفتاد و سه خود را بکشت - و مدت سلطنت او یکسال و نیم * صاحب منتخب التواریخ قتل او را در ثلاث و تسعین و ثمانمائه آورده - اَلْعَلَمُ عِنْدَ اللَّهِ *

ذکر میرزا ابو یوسف بن میرزا جهانشاه

چون حسن بیگ آق قویقلو میرزا جهانشاه پدر او را بکشت - و او را میل کشید - در وقتی که سلطان ابو سعید متوجه حسن بیگ شد - در سلطانیه بیرم^(۱) بیگ و پیر علی بیگ پسران علی شکر بیگ و حاجی

(۱) در روضة الصفا جلد ششم صفحه ۲۶۳ چاپ بمبئی - بهرام بیگ ذکر می کند و می گوید که سه پسران امیر علی شکر - پیر علی و یار علی و بهرام بیگ و غیره - امیر یوسف را درین قضیه تائب کردند * مصحح

برادر خود حسن علی رفت - و آنجا بقتل رسید (۱) ...
 میرزا محمدي که با پدر بدست سلطان حسن کشته شد - و میرزا ابو یوسف
 که سلطان حسن او را میل کشید - و احوال او مذکور خواهد شد - و دو
 صبیغه علیشگر بیگ را در حبالة - و عقد پسران خود میرزا محمدي و میرزا
 یوسف در آورده بود - و استقرار و استمرار دولت او ازین رهگذر بود -
 و بسبب این نسبت و این وصلت - این همه استیلا و استقلال درمیانه
 ترکان او را بهم رسید *

ذکر حسن علی بن میرزا جهانشاه

حسن علی پسر او که در قلعه ماکونه آذربایجان بحکم پدر محبوس
 بود - بیرون آمد - و بر تخت سلطنت نشست - و خزاین و قلاع
 و بقاع و مملکت بدست آورد - و مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان بر
 سپاهیان تقسیم نمود * صاحب نظام التواریخ آورده که دویست و پنجاه
 هزار سوار را علوفه داد - و از سلطان ابو سعید منقولست که هیچ یک از
 سلاطین دوزان از زمان چنگیز خان تاحال این قدر لشکر را علوفه نداده -
 چون بیست و پنجسال محبوس بود - و دماغ او خلل کرده بود - تدبیری
 نداشت - و امرای بزرگ پدر و اقوام را خوار میداشت - و کردی چند
 بی سرو بن را تربیت کرده چوایی نام نهاده - و بیگم زن پدر خود را که
 بالمتاس او میرزا جهانشاه در وقتی که او را گرفته بود - نکشت -

(۱) چون مصنف این تاریخ بعضی قضیه قاسم بیگ را اشاره بروضه الصفا
 نموده و در اصل نسخه بواسطه کرم خوردگی مطلب واضح نمی شد از روضه الصفا عبارت
 ذیل را نقل نمودم و آن اینست - خواجه قطب الدین طاروس از جانب سلطان سعید
 بضبط مملکت فارس روانه شده بود - در عرض راه با میرزا قاسم بیگ ولد میرزا
 جهانشاه برخورد - و جنگ کردند - قاسم بیگ شکست خورده پدش برادر خود حسین
 علی رفت و آنجا بقتل رسید * مصحح

و دم استقلال زد - چندین مصاف نامدار کرد - مجموع سلطنت او ازین
تفصیل سی و پنجسال ظاهر میشود - و بعضی از مورخین سی و دو سال
نوشته اند ^{الله اعلم} * بغایت بدخوی و نا اعتماد و سفاک بوده - و باندک
جرمی مردم را میکشته - و شرع را خوار میداشته - و بر فسق و فجور اقدام
مینموده - جسد او را بعد ازین قضیه به تبریز نقل نمودند - و در مظفریه
دفن کردند * و در ایام حیات صبیۀ خود را در حبالۀ حضرت هدایت و
ولایت دستگاہ سیادت پگاه نورالدین نعمت الله ثانی یزدی درآورده بود -
و میرزا جهانشاه بگفتن شعر میل تمام داشت - و حقیقی تخلص مینمود -
و پیوسته با شعرا و فصحا بسر میبرد - و رعایت مستعدان هر صنف
می نمود - و سابقا میرزا شاهرخ و میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر
و دیگر بادشاهزادگان چغنامی به میرزا جهانشاه حکم می نوشتند - چون
میرزا ابو القاسم بابر بعضی از فارس و عراق و خراسان را متصرف شد -
مکتوبی بجهانشاه نوشته مهر بر پشت زد - و گویند اول خطائی که میرزا
بابر در سلطنت کرد این بود - دیگر آنکه از راه بیابان یزد آهنگ عراق نمود -
و اهل تاریخ آورده اند - که هیچ یک از سلاطین از آن راه عبور نغموده اند -
و میرزا جهانشاه که همیشه باج و خراج بسلاطین چغنامی میداد - و سکه
و خطبه بنام ایشان میکرد - از مکتوب میرزا ابو القاسم بابر دلیر و مغرور شده
سکه و خطبه بنام خود کرد - و لشکر بعراق و فارس آورده - عراق و فارس
و کرمان و خراسان که هشتاد سال بود که در تصرف اولاد صاحب قران
بود - متصرف شد - و میرزا جهانشاه را پنچ پسر بود - پیروداد که در حین
حیات پدر کشته شد - و حسن^(۱) علی که احوال او نوشته خواهد شد -
و قاسم بیگ که در سغه ثلاث و سبعین و ثمانمائۀ از مرند گریخته بجانب

(۱) در روضۀ الصفا جلد ششم صفحه ۲۹۲ چاپ بیهی نام پسر میرزا جهانشاه

را حسین علی می نویسد * مصحح

شدند - خود فرار نمود - و در حوالی جنگ گاه نادانسته بقتل رسید -
 بعد از آنکه اسپش را بی صاحب یافتند - جمعی بتفحص شتافتند - او را
 کشته یافتند - و سرش را بنظر حسن بیگ رسانیدند * در نگارستان آورده که
 از ثقات استماع افتاد چون حسن بیگ داعیه بر سر میرزا جهان شاه رفتن
 نمود - قرار داد فرمود که هر جوان فرزانه که شانه محاسن او بند نشود -
 بعزم رزم همراهی نماید - و مرتکب سواری نگردد - در آن زمان که مبارزان
 رستم توان برابری تیزگام بر نشستند - و آماده مصاف شدند - تهمتن نام
 پسری امرد که شانه در پوست روی خود بند کرده بود - در برابر حسن
 بیگ ایستاد - اکثر امرا او را منع کردند - حسن بیگ را خوش آمده -
 گفت که بگذارید که ممکن است که کار جهانشاه بدهمت آید - آخر الامر
 چنان شد که حسن بیگ گفته بود - القصه خرمن حیات جهان شاه بآتش
 تهر حسن بیگ سوخته گشت - و دمار از دودمان قرایوسف بر آورد -
 و ابرویوسف را میل کشیده محمدي را بکشت - و خاطر از آن ممر
 جمع نمود - و این قضیه در سنه هشتصد و هفتاد و دو روی داد -
 و یکی از شعرا تاریخ این واقعه را چنین گفته *
 * تاریخ *
 اردوی همایون جهانشه نویان * با آن همه اسباب زبردستی و پشت
 ثانی عشر شهر ربیع الثانی * ویران شد و تاریخ حسن بیگ بکشت
 و یکی از فحول شعرای آن زمان این بیت در قضیه فرزندان میرزا
 جهانشاه گفته *
 * بیت *
 چو دولت از آن خاندان در گذشت * یکی کشته شد دیگری کور گشت
 و میرزا جهانشاه هفتاد و دو سال عمر داشت - سیزده سال از جانب
 میرزا شاهرخ در آذربایجان و غیره ایالت کرد - و بیست و دو سال خودسر
 در عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان و هرمز و خراسان سلطنت کرد -

سوار شده بصوب فرار شتافت * و عارف محمد قندهاری در تاریخ اکبری آورده که چون حسن بیگ بر سر او ریخت - بعضی از اسلحه خود را پوشیده بود - که رو بگریز نهاد - اسکندر نام شخصی در وقت گریز باو رسیده بطمع اسپ و جامه او را بکشت - و این قضیه در دوازدهم شهر ربیع الثاني اثین و سبعین و ثمانمائه روی داد * صاحب روضة الصفا گوید که چون میرزا جهان شاه یک پای زانوبند خود را بسته بود که خبر شکست پسران خود که پیشتر سواره شده با حسن بیگ چهره شده بودند - شنید - فرصت نیافت - که زانوی دیگر به بغداد رو بفرار نهاد - اسکندر نام مجهولی از عقب او رسید - جهان شاه از بیم نام خود مذکور ساخت - اسکندر فی الحال او را بکشت - و سر او را از فتراک خود آویخت - چون بجانب لشکر روان شد - سر از فتراک او افتاد - اسکندر از بیجهت اظهار واقعه نمود - درین اثنا سر قورمیشی را که بسر میرزا جهانشاه مشابهت تمام داشت - آوردند - حسن بیگ نزد میرزا محمدی و ابویوسف که گرفتار شده بودند فرستاد - ایشان گفتند که این سر قورمیشی است - که به پدر می ماند - حسن بیگ بتجسس مشغول شد - آخر لباس جهان شاه را در بر اسکندر شناختند - چون اسکندر را حاضر ساختند - صورت واقعه بگفت - جمعی رفته ملاحظه راهی که اسکندر آمده بود - نمودند - سر جهان شاه را یافته نزد حسن بیگ آوردند * بعضی گویند که مجهولی از لشکریان حسن بیگ بطمع اسپ و جامه او را تعاقب نموده سرش را از بدن جدا ساخته جامهای جهانشاهانه پوشیده باردوی حسن بیگ آمد - و بعد از دو سه روز جامهای جهانشاهی را در بر او شناختند - چون تغیش حال نمودند - بوضوح پیوست که آن پادشاه بقتل رسیده * و جمعی گفته اند که چون حسن بیگ بر سر او ریخت - فرزندانش محمدی و ابویوسف دستگیر

برقص بر افشاند - و این عبارت توکی بر زبان راند - دشمنم یکی یکی
 بیر اولدی ایکی‌ایکین پیر اولدی - یعنی دشمنم دو بود یکی شد - و جوان
 بود پیر گشت - چون پیربوداق که رکن اعظم دولت جهان شاه بود
 کشته شد - و قضیهٔ فرزند کشنی برو مبارک نیامد - و سبب نقص دولت
 او شد - باوجود وسعت ملک طمع در ولایت دیار بکر که مقر و مسکن آبا
 و اجداد امیر کبیر ابو الفصیح حسن بیگ با بغدیری بود - کرد - و لشکر بآن دیار
 کشید - چون حسن بیگ عاقل و سپاهی و روزگاردیده بود - باو مقابله
 نغموده از پیش او بیرون رفت - و در حوالی ارز روم در صحرای موش جای
 گرفت - و چند مرتبهٔ رسل و رسایل نزد میرزا جهانشاه فرستاد - و التماس
 صلح کرد و استغاثه نمود - میرزا جهانشاه این مقدمه را حمل بر زبونی او
 کرده - در مقام نخوت و غرور در آمده بصلح راضی نشد - و تابستان در آن
 حوالی توقف نمود - که شاید او را بدست آورد - میسر نشد - چون
 زمستان در رسید - و توقف در آن ملک ممکن نبود - بالضرورت معاودت
 نمود - و در کوچ دادن احتیاط مرعی نمیداشت - و عادت او این بود - که
 لشکر و سپاهی را شب روانه میساخت - و خود با جمعی از مخصوصان
 و صاحبان در منزل توقف می نمود - و بعیش و عشرت میگذرانید
 تا فردا وقت زوال شمس - و بعد ازان سوار شده بایلغار وقت غروب بارودی
 خود ملحق میشد - در همان ساعت که داخل میشد - بهمان دستور مردم را
 کوچ میفرمود - امیر کبیر حسن بیگ این مقدمه را بواجبی میدانست -
 با دو هزار سوار جرّار جان شکار در درهٔ کوهی در حدود دیار بکر کمین کرد -
 در هنگامی که میرزا جهان شاه در عقب مانده بعیش و عشرت مشغول
 بود - متوجه او شد - میرزا ابویوسف و محمدی میرزا پسران او را
 دستگیر نموده جمعی از امرای قراقوینلو را بقتل رسانید - جهان شاه خود

حج یافته - بعد از سعادت و دریافت زیارت بیت الله الحرام سعادت پای بوس که کعبه دوم ست - مشرف شوم - میرزا جهان شاه از سخن خان سلطان دختر خود تجاوز نذموده راضی شد - و بعد از یک سال و نیم محاصره - درهای حصار گشوده گشت - و آمد و رفت اهل قلعه به بیرون - و بیرونیان بدرون - معمول شد - روزی پیربوداق مذکور ساخت - که دو سال دیگر خود را نگاه میتوانم داشت - بجهت خاطر پدر ارتکاب صلح کردم - و حصار سپردم * القصة چون صلح و صلاح فی الجملة قرار یافت - محمدی میرزا ولد جهان شاه که از استخلاص پیربوداق متوهم بود - پدر را بر سر آن آورد - که بکشتن پیربوداق بخاموشی رضا داد - نماز پیشین روز سه شنبه سه هشتصد شصت و یک میرزا محمدی با بعضی از امرای جهانشاهی در وقتی که او غافل نشسته بود - باندرون قلعه بغداد بر سر او رفتند - پیربوداق میخواست که موزه پوشیده سوار شود - یک پای موزه را پوشیده بود که بدرجه شهادت رسید * در روضة الصفا مسطور است که میرزا محمدی برادر او با جمعی رویهای خود را بسته بر سر او رفتند - چون پیربوداق آن حال دید - دهشت بروی غالب گشت - و برادر را دشنام داد - میرزا محمدی شمشیری بر او انداخت - باو نرسیده بدیوار خورد - بامرائی که با او همراه بودند - تیغها کشیده پیربوداق را پاره پاره ساختند - فویاد ازین پدران بخون پسر رضا ده - و داد ازین برادران برادر کش - که نه در دل این پدران بیرحم رحم است - و نه در روی این برادران بی آرم شرم - رخت ازین جهان بردن - و به این برادران و پدران نا مهربان که طبیعت آبای علوی دارند - سپردن اولی است * گویند که چون خبر کشتن میرزا جهان شاه - میرزا پیربوداق پسر خود را بسلطان حسن آق قویونلو رسانیدند - از روی بهجت و سرور برخاسته هر دو دست را

و ماکولات - اهل قلعه و پیربوداق بصلح راضی شدند - و در حالت محاصره

میرزا جهان شاه این ابیات به پسر عاصی نوشت *

* شعر *

ای خلف از راه مخالف بتاب * تیغ بیفگن که منم آفتاب

شاه منم ملک خلافت مراست * تو خلفی از تو خلافت خطاست

غصب مکن منصب پیشین ما * غصب روا نیست در آئین ما

پیربوداق نیز این ابیات در جواب به پدر نوشت *

* شعر *

ای دل و دولت ببقای توشاد * باد ترا دولت و تخت و مراد

تیغ مکش بر سر فرزند خویش * رخنه مکن گوشه دل بند خویش

پخته ملکی دم خامی مزین * من ز تو زادم نه تو زادی ز من

شاخ کهن علت بستان بود * نخل جوان زبب گلستان بود

خطه بغداد ز من شد تمام * کی دهم از دست بسودای خام

چون تو طلب میکنی از من سرور * من نه دهم گر تو توانی بگیر

و بسبب بعد مشرب - میانه پدر و پسر اتفاق دست نمی داد - پیربوداق

جوان و کریم الطبع و پر دل بود - و میرزا جهان شاه مدبر جهان دیده

و مکار *

* بیت *

گوزن جوان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر

چون کار قلعه داری بر پیربوداق تنگ شد - عفت پناه خانم سلطانرا که

همشیره مهتر او بود - و بشرف ازدواج جناب ولایت مآب شاه نور الدین

نعمت الله بن علی بن نور الله بن خلیل الله بن نعمت الله الحسنی

المهانی که از سادات رفیع الشان ایران بودند - و در یزد توطن دارند -

مشرف گشته بود - و پیربوداق با او از روی ادب سلوک می نمود -

بعجز بیرون فرستاده در صلح زد باین شرط که به پای بوس نیایم - و رخصت

ساخته بود - بیرون آمده تبریز را گرفته - بنابرین با سلطان ابوسعید صلح نمود - که ولایت سمنان سرحد ایشان بوده باشد - که عراق و آذربایجان و فارس و کرمان از میرزا جهان شاه - و خراسان و ماوراءالنهر از سلطان ابوسعید باشد * در سنه هشتصد شصت و سه بآذربایجان مراجعت نمود - و حسن علی را گرفته محبوس ساخت * و در سنه سبع و خمسين و ثمانمائه از فولاد ولد امیر اسپهان برادر زاده خود بغداد انتزاع نموده متصرف گشت - و پیربوداق پسر خود را بحکومت فارس فرستاد * و در خلاصه الاخبار مسطور است - که چون میرزا جهان شاه - با سلطان ابوسعید صلح نموده از هرات متوجه آذربایجان شد - پیربوداق که اشجع اولاد او بود - بی رضای پدر از راه طبس و یزد بفارس رفت - و اظهار مخالفت نمود - چندانکه رسل و رسایل فرستاد - و او را منع نمود - ممنوع نشد - خود متوجه فارس شده پسر عاصی شده را بجانب بغداد روان کرد * صاحب لب التواریخ میر یحیی علوی گوید - که چون بی اشاره پدر بفارس رفت - و در فارس مستقل گشت - و عصیان ورزید - و اطاعت پدر ننمود - میرزا جهانشاه متوجه او شد - چون بحوالی فارس رسید - با او صلح کرده عراق عرب را باو داد * علی ای روایتین پیربوداق در فارس لوای سلطنت برافراشت - و چون پدر متوجه او شد - تاب مقاومت نیاورده بعراق عرب رفت - چون آنجا رسید - در آنجا نیز اظهار مخالفت و عصیان نمود - میرزا جهان شاه از روی ستیزه و غضب هرچه تمامتر بجانب بغداد رفت - و باوجود گرمای بغداد دو سال و نیم بمحاصره مشغول شد - و نواحی بغداد و زیردستان آن ملک ازین رهگذر آزار تمام کشیدند - و کار بجائی رسید - که اکثر اطفال سپاهیان از شدت گرما در گهواره می مردند - و در درون قلعه نیز قحط و غلا بهم رسیده بود - از امتداد محاصره و قلت ذخیره

ذکر میرزا جهان شاه

میرزا جهان شاه بن قرايوسف بعد از برادر خود میرزا اسکندر و قتل برادرزاده خود قباد بر تخت سلطنت آذربایجان جلوس نمود * و در سنه هشتصد و چهل و چهار لشکر بغزای گرجستان کشید - و فتح کرد * و بتاریخ هشتصد و پنجاه و پنج که سلطان محمد بن میرزا بایسنغر فوت شد - بر عراق عرب نیز مستولی شد * و درین سال که سنه هشتصد و پنجاه و هفت بوده باشد - اهل اصفهان را قتل عام کرد - و مجموع قلاع و بقاع فارس و کرمان و هرمز را در تصرف گرفت - و دم استقلال زد - و بعد از فوت برادرش شاه محمد عراق عرب ازو شد * و در سنه هشتصد و شصت و یک که میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ وفات یافت - بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صندوق شکنی متوجه جرجان شد * و در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه هشتصد و شصت و دو بامیرزا ابراهیم پسر میرزا علاءالدوله بن میرزا بایسنغر در جرجان جنگ کرد و مظفر شد - و سلطان حسین ولد امیر فیروز شاه و امیر سعادت خواندشاه با پانصد نفر از امیر و امیرزادگان چغقایی با بسیاری از مردان کار دیده کشته شدند - و این دو بیت یکی از شعرا در صفت این رزم گوید *

چو آمد برون ترکمان از کمین * بلرزید از هول ایشان زمین

فرادان از آن قوم گردون شتاب * رمیدند چون سایه از آفتاب

و باستقلال هرچه تمامتر از جرجان بهرات رفت - و میرزا علاءالدوله بن بایسنغر میرزا در روز عید اضحی سنه مذکور بخدمتش رسید - و احترام یافت - چون شش ماه در هرات ماند - سلطان ابوسعید از بلخ متوجه او شد - درین اثنا خبر رسید - که حسن علی پسرش که در آذربایجان محبوس

و اموالی که در قلعه بود - جمعی را مراعات فرمود - و در ساعت مقبوضه تسخیر هرات شد - میرزا این خبر را در حوالی مشهد مقدس رضویه استماع نموده بجانب او نهضت فرمود - و میرزاده یار علی را پای ثبات از جای رفت - بصوب قلعه مذکور باز گشت - و امیر بایزید که از جانب میرزا الغ بیگ داروغه هرات بود - معروض داشت - که مردم بیرون شهر با خصمان همدستان شده بودند - بنابر این میرزا بغارت مردم بیرون شهر فرمان داد - القصه امیرزاده یار علی بعد از پدر کزوفری نمود - و به سلطنت نرسید * ظاهرآ میرزا اسکندر را چهار پسر بوده - قباد و میرزا یار علی و الوند و قاسم بیگ * قباد بدستوری که ذکر رفت بدست میرزا جهانشاه در قلعه النجف بعد ازان که آن بی عاقبت پدر خود میرزا اسکندر را کشته بود - بقتل رسید - و مآل حال میرزا یار علی بیش ازین بنظر نرسیده - و الوند که از ابطال رجال بود - و در زور و قوت بمرتبه بود که یک قراره کاه آب دیده را بی کلفتی از پشت اسب بغیره برمیداشت - بعد از قضیه پدر خود و بسلطنت رسیدن میرزا جهان شاه عم او در روضه الصفا آورده که بموکب فلک احتشام میرزا بابر در شیراز - رسید - و اعزاز و احترام یافت * باز در سنه احدی و ستین و ثمانمائمه مخالفت ورزیده ببادیه رفت - و در خیمه خود در کنار آبی خفته بود - پیربوداق پسر جهان شاه که بتاخت اعراب بادیه بصره و آن حوالی رفته بود - غافل بر سر او رسیده او را بقتل آورد - و تاریخ قتلش از کشتن الوند مفهوم میشود * ملک قاسم بیگ وقتی که در خراسان در سنه تسع و ستین و ثمانمائمه هرج و مرج رسیده بود و چهارده تن علم سلطنت دران ملک بر افراشته بودند - ملک قاسم بیگ سلطنت سیستان و آن حوالی بنام خود کرده دم استقلال زد و مورخی ازان چهارده کس از را شمرده *

پیدا شدند - که مگر بر حال ایشان اطلاع بهم رسانیده و باین وسیله ایشان را خواهند کشت - بقصدش کمر بستند - و در شب پنجشنبه بیست و پنجم شوال سنه هشتصد و چهل و یک که اسکندر بر بام قلعه مست خوابیده بود - لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا نکشید - و قباد بهمان نردبان بر بام صعود کرد - و خنجر بر پدر رسانید - میرزا اسکندر از خواب در آمده بگمان اینکه متصدی این امر دیگریست - جهت استخلاص خود قباد را آواز داد - آن برگشته روزگار بزخم دیگر او را بعالم فنا رسانید - و قلعه را بتصرف میرزا جهانشاه عم خود داد * و مدت سلطنت میرزا اسکندر شانزده سال بوده قبرش در تبریز در قلعه آخر سعد الدین است - چهار مرتبه میرزا شاهرخ قصد او کرد - و کاری ساخت - و میرزا جهانشاه قباد را بخون برادر بکشت - و یکباره ملک او را صافی گشت *

و در مطلع السعدین مذکور است - که در شهر سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه چون میرزا الغ بیگ گورگان غدیری در ناصیه امیرزاده یار علی بن قرا اسکندر بن قرا یوسف ترکمان نفرس کرد - او را بند نموده بقلعه نره^(۱) توی خراسان فرستاد - و خود بمدافعه اولاد بایسنغر میرزا بتخصیص علاءالدوله میرزا به صوب استراباد شتافت - امیرزاده یار علی از حبس خلاص شده لوای مخالفت برافراشت - و با جمعی مردم بی سر و پا متوجه تسخیر هرات شد - هفده روز هرات را محاصره نموده چند وقت کامرانی کرد * و قاضی احمد غفاری در نگارستان آورده - که گویند که چون امیرزاده یار علی ترکمان که در قلعه نره تو حسب فرمان میرزا الغ محبوس بود - بحیله خلاص گشت - و بجهات

(۱) صاحب روضه الصفا نام قلعه را تیره تومی نویسد ۱۲ مصحح *

تاریخ شده * میرزا اسکندر بعد ازین قضیه بشروان شتافت - و بار دیگر نهب و غارت نمود - و در سنه هشتصد و سی و هشت سلطان باز متوجه او شد - چون پیروی رسید - میرزا جهانشاه برادر او بملازمت سلطان شتافت - و میرزا شاه علی ولد شاه محمد بن قرا یوسف و امیر با یزید آق قویونلو که از اعظم طبقه ترکمانیه بودند - باو ملحق شدند - و منظور نظر عنایت سلطانی گردیدند - و میرزا اسکندر را از حرکات ناملایم اقوام درین نوبت قوت مقابله و مقاتله نماند - و از ارزنگان در گذشت - میرزا شاهرخ بآذربایجان در آمد - و سلطنت آن ولایت را تا سرحد شام و روم بمیرزا جهان شاه داد - چون میرزا شاهرخ بخراسان معاودت نمود - مرزا اسکندر بتاریخ سنه هشتصد و چهل بآذربایجان آمد و در صوفیان تبریز با میرزا جهان شاه برادر خود مصاف داد و شکست یافت - و بکلی ضعیف شد - و بقلعه الفجق که متعلقان و منسوبان او در آنجا بودند پناه برد - میرزا جهان شاه بمعاصره مشغول شد - میرزا اسکندر را قباد پسر او به سبب آنکه بر یکی از قومه زادگان پدر لیلی نام که جهان سلطان نام داشت - و بغایت جمیله بود - عاشق بود - باتفاق لیلی بکشت * و سبب کشتن او را صاحب خلاصه الاخبار چنین آورده که چون میرزا شاهرخ از آذربایجان بجانب خراسان نهضت نمود - و بنواحی قلعه الفجق رسید - قباد ولد میرزا اسکندر و لیلی که دران قلعه می بودند - بر ضعف و پویشانی میرزا اسکندر اطلاع یافته بودند - ساروجی و پیشکس بجبهه سرکار سلطانی فرستادند - متعریض ایشان نشده ازان حوالی بگذشت - چون میرزا اسکندر بعد از برگشتن سلطان بقلعه در آمد - ازین رهگذر بدمزاجی با اهل قلعه میکرد - خصوصاً لیلی و قباد و ایشانرا بقتل تهدید میکرد - لیلی و قباد

بقصد دفع و رفع و قلع و قمع او متوجه آذربایجان شد - و در شب هفدهم ذی حجه سنه مذکور با میرزا اسکندر و میرزا جهان شاه در ولایت خوی و سلماس که از توابع تبریز است جنگ عظیم کرد - و دو شبانه روز بین العسکریں آتش جدال و قتال و شعله نایره پیکار و کارزار و هنگامه دار و گیر مشتعل بود - میرزا ابو سعید برادر میرزا اسکندر که از جانب سلطان حاتم آذربایجان بود - بر دست میرزا اسکندر کشته شد - و میرزا اسکندر صرفه در قتال ندیده خود را بکناری کشید - و قرا عثمان با بذری را در اتمامی گریز در راه بکشت * و مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن مصاف ملازم رکاب سلطانی بود - گوید : که اسکندر آتش قتال و جدال را بغوی در خوی و سلماس تبریز گرم ساخت - که ترک جنگ جوی فلک باوجود قلت رحم بر کشتگان آن معرکه بسوخت - و بوقت شام هر یک از آن دو لشکر بمنزل خویش آرام میگرفتند - و روز دیگر بمیدان جنگ می شتافتند - و در روز دوم کارزاری نمود که دوست و دشمن بر قوت و بازوی شجاعت وی آفرین گفتند - و میرزا ابراهیم سلطان که ملا شرف الدین علی ملازم او بود - درین حرب آثار شجاعت بظهور رسانید - و مولانا در تاریخ آن حرب گوید :

* تاریخ *

اسکندرِ ترکمان چو عصیان ورزید

دارای جهان سزای او واجب دید

از تیغ ابو الفتح چو بگریخت بجنگ

تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید

غرض از این تاریخ که نام ابو الفتح واقع شده - آنست که چون کنیت سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ ابو الفتح بود - و این فتح او نموده بوده - و صله این فتح و این مصاف باسم ایشان شده - بذکر آن موافق کنیت او

هشت صد سی دو با میرزا شاهرخ مضاف داد - و سه روز ایام مجادله و محاربه امتداد یافت - و میمنه و میسره شاهرخی را درهم شکست - چون دولت مساعدت او ننمود - کاری نساخت و بحدود فرات گریخت - و دران مضاف دست بردی و جلادتی و شجاعتی نمود - که سلطان سلطنت و حکومت ملک آذربایجان را بهر کس از فرزندان نامدار کامگار گرامی و امرای ذوی الاقدار نامی میداد - از بیم و خوف و ترس اسکندری قبول نمی نمودند - لا علاج شده مملکت وسیع آذربایجان را بی سامان و پریشان و بی صاحب گذاشته بمقر سلطنت خرامید * و یکی از شعرای خراسان که دران زمان در رکاب نصرت انتساب میرزا شاهرخ بود - این بیت دران باب انشا نمود *

سکندر لشکر ما را زد و جست * شه ما ملک را بگرفت و بگریخت
میرزا اسکندر بار دیگر در غیبت سلطان شاهرخ بولایت آذربایجان و تبریز آمد - و بر تخت سلطنت و ایالت نشست - و ابواب عدل و داد و شفقت و مرحمت بر روی رعایا و برایا و جمهور سکنه و عموم متوطنه آن دیار بگشود * و در سنه هشتصد و سی هشت ملک شمس الدین ملک اخلاط را بقتل آوردند - و آن ملک را مستخلص ساخت * و در شهر سنه هشتصد و سی و هفت سلطان احمد کرد را که در کردستان بشجاعت و جلالت مشهور بود بکشت * و در سنه هشت صد و سی و یک در شماخی که دارالسلطنت شروان ست قتل عام و نهب و غارت و تاخت و تاراج عظیم کرد * و در سنه هشتصد سی و دو ملک سلطانیه و حصار را از تصرف گماشتگان میرزا شاهرخ بعنف و تعدی بر آورد - و در همین سال میرزا شاهرخ با عساکر نصرت مآثر بیهوده و عد از خراسان

مجمعی از حال اولاد و اجداد قرايوسف که جد مادري و پدري اولاد پير علي بيگ اند - و از جانب مادر بميرزا اسکندر مي پيوندند - بيان نمودن لازم اين خلاصه است بانچه مقدور است ايراد ميورود *

ذکر ميرزا پير بوداق

چون قرا يوسف از مصر گريخته بآذربايجان بدستوری که ذکر رفته آمد - و با سلطان احمد جلایر مصاف کرد و سلطان را بکشت - و نشان حکومت آذربايجان از سلطان بنام پيربوداق پسر خود که سلطان احمد او را در مصر پسر خوانده بود گرفته مصالحت دران دید - که پيربوداق را بر تخت سلطنت نشاند - و خود ملازم وار در خدمت او بایستد - تا کار سلطنتش پيش رود - در سنه اربع عشر و ثمانمائه پيربوداق را به تخت سلطنت آذربايجان نشانید - و خود ملازم وار در پيش او کمر خدمت بسته مي ايستاد - و بر صدر فرمان نوشت - که سلطان پير بوداق يرليغيدن ابونصر يوسف بهادر بویان سورمز - چون پير بوداق اندک زمانی در سلطنت بسر برد - بساط حکومت او متقاضی اجل بر چید - و قرا يوسف خود بتخت سلطنت بر آمد - و فوت پير بوداق را صاحب منتخب التواريض در احدی و عشرین و ثمانمائه نوشته * درینصورت مدت سلطنت او هفت سال میشود *

ذکر ميرزا اسکندر

چون قضیه قرا يوسف بدستوری که ذکر رفت - بوقوع انجامید - ميرزا اسکندر خلف او که شجاع ترین اولاد او و نامدار زمان و رستم دوران بود - لوای سلطنت بر افراشت - و کار جلادت را بجائی رسانید - که در حدود الشکر و خوی و سلماس تبریز در بخشی نام معلى بناربع

بنابر خلوصی که با خاندان تیموریه داشت - بقد کرده از راه دریا نزد
میرزا شاهرخ فرستاد - میرزا شاهرخ را آن شکل و شمایل و صباحت
رخساره و ملاحیت رفتار و گفتار بغایت خوش آمد - و از قیدش برهاند -
و در تربیتش کوشید - و در جرگه شهزادگانش بفرشاند - تا آنکه روزی استاد
فرخ نام مردی ریخته گر - کمان دعوی که چهار صد من خراسان سنگ از آن
بدعوی می انداخت - مرتب ساخته بود - بادشاه و تمامی سپاه بکوه
باوا بیکاه بتماشای آن رفته بودند - و خلایق بی نهایت نیز از شهر بیرون
آمده بودند - و میرزا بر بالای پشته ایستاده - بهر طرف نگاه میکرد - که
ناگاه چشمش در آن اثنای بر میرزاده یارعلی افتاد - که چون پیدا شد
فریاد از نهاد خلایق بر آمد - و گفتند - مَا هَذَا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ کَرِیْمٌ -
چنانکه مولانا جامی آورد *

فیهست حد بشر این حسن و لطافت که تراست
روح قدسی که بدین شکل مصور شده
و قماشای چنان - نا بوده انکاشتند - و بمضمون این بیت مترنم گشتند *

* بیت *

این ترک پوی چهره خدایا خلف کیست
وین قرقرانمایه ز درج صدف کیست

میرزا را از توجه مردمان بجانب امیرزاده یارعلی عرق غضب در حرکت
آمد - و از میل و توجه خلایق بار بد برد - و حذر کرد و بفرمود - تا او را
گرفتند - و بسمرتند فرستاد * مدت سلطنت قرا یوسف چهار ده سال
و کسری - چون تفصیل احوال سلاطین قراقویقلو و مملکت داری و ملک
گیرمی ایشان طول تمام دارد - و در خاتمه حبیب السیر مفصلاً ثبت است -

پیربوداق که او را سلطان احمد پسر خود خوانده بود - و قرا یوسف در
 حیات خود او را بر تخت سلطنت آذربایجان نشانده بود - چون او
 در گذشت سلطنت بغام خود کرد - و میرزا جهانشاه - و میرزا اسکندر که
 بسلطنت رسیدند احوال ایشان مفصلاً نوشته خواهد شد - و امیر شاه محمد
 که مدت بیست سه سال بموجب نشان سلطان احمد و تجویز پدر
 و برادران حاکم عراق عرب شد - و او را امیر شاه علی نام پسری بود - که
 در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه از امیر اسپان عم خود گریخته بمیرزا
 شاهرخ پیوست - و امیر شاه محمد را در سنه ششت صد سی و شش
 امیر حاجی کوسه بافندری در صفاهان بقتل رسانید - و امیر اسپان بمرگ
 طبعی در گذشت - و او را فولاد بیگ نام پسری بود - که در بغداد
 بسلطنت رسید * و امیر ابوسعید که از جانب میرزا شاهرخ حاکم
 آذربایجان شد - بر دست میرزا اسکندر برادر خود بقتل رسید * و از
 وقایع دیگر این سال قاضی احمد غفاری در نگارستان آورده - که در شهر
 سنه ست و ثلثین و ثمانمائه امیرزاده یار علی ولد مرزا اسکندر ترکمان از پدر
 رنجش نموده نزد سلطان خلیل والی شروان رفت - و آن بیمروت آنچنان
 شهزاده را که بنوک مرگان خونریز فتنه انگیز - رستخیز در صفوف عشاق
 افداختی - و بناوک خدنگ دلدوز غمزه - دلهای بیدلان را هدف تیر
 ملامت ساختی - چنانکه گفته اند ظهیر فاریابی :

خود از برای سر زره از بهر بر بود
 تو جنگ جوی عادت دیگر نهاده
 در بر گرفته دل چون خود آهنی
 و آن زلف چون زره را بر سر نهاده

میکردند - بغایت مهیب و سهمناک بنظر ایشان در آمد - باز مدفون ساختند - و یکی از شعرا تاریخ فوت قرا یوسف را چنین یافته * بیت *

وفات میر یوسف شاه تبریز * کذابت شد بتاریخ کذابت

و دیگری از شعرای آن زمان این قطعه بجهت این قضیه در سلک نظم کشید *

بساط حکومت بگسترده بود * ولی هیچ فرصت ندادش حیات
چنین طرفه منصوبه کس ندید * ز یکسوی شهرخ ز یکسوی مات
این قطعه را نیز یکی از شعرای آن زمان در تاریخ فوت او گفته * قطعه *
دل منه بر دنیا و اسباب او * زانکه از وی کس وفاداری ندید
پند گیر از حال میر ترکمان * آنکه از شمشیر او خون میچکید
از نهیش پنجه می افکند شیر * در بیابان نام او چون میشنید
عاقبت تبریز و بغداد و عراق * چون مسخر کرد و وقتش در رسید
بوده وقتش گشت تاریخ و یقین * هر کرا وقتش رسد خواهند دید
هر که او جان باشدش بیند یقین * آن که او در منزل او جان ندید

چون این خبر بسلطان رسید - خاقان سعید میرزا بایسنغر را بجانب تبریز فرستاد - و خود متوجه قشلاق قرا باغ شد - و حصار سلطانیه از تصرف گماشتگان قرا یوسف بر آورد - و قلعه با یزید که از ذخایر و دقایق و خزاین قرا یوسف مملو بود - و امیر اسپان پسر قرا یوسف در آنجا بود - بدست ایشان در آمد - و صبیغه میرزا ابابکر که در حرم قرا یوسف بود - و ظاهراً در مصافی که در تبریز با میرزا میرانشاه نموده بود - بدست او در آمده بود - برشت در آمده باعزاز و احترام بمیرزا سلطان ابراهیم عقد بسته جشن و طوی نموده میرزا شاهرخ باو داد * قرا یوسف را شش پسر بود -

اعجاباری نمیگرفت - و این عبارت بزبان ترکی گفت (۱)

چون نزدیک بان شد که تلاقی فریقین دست دهد - وقت صبحی جمعی که در کشک سلطان شاهرخ بودند - بیموجبی فریاد بر آوردند - که قرا یوسف مرد - چون قرا یوسف دران زودی در گذشت - و تحقیق نمودند - در همان صبح قرا یوسف فوت شده بود * و گویند که چون قوت و استیلا قرا یوسف زیاده از حد و عد بود - سلطان در کار او متحیر بود - جمعی از صلحا و علما را برین داشت - که بخت کلام ملک علّام و خواندن ادعیه مؤثره بجهت فقای او مشغولی نمایند - آنها مؤثر افتاده - از آنجا که ضعف طالع طبقه قراویزملو و زیادتی دولت سلطان بود -

قرا یوسف در روز پنجشنبه هفتم شهر ذی قعدة سنه مذکور از دارفانی بسوای جاودانی شتافت - و با آنکه موکب سلطان در حدود ری بود - و لشکر ترکمان در اوجان تبریز بدستوری متفرق شدند - که هیچکس بتجهیز و تکفین او نپرداختند - و او را در همان خرگاه بر روی چهارپائی گذاشتند - لشکریانش خزانه و خرگاهش غارت کردند - و لباس از بر او بیرون کشیدند - و بطمع حلقه طلا که در گوشش بود - گوشش بریدند - و از روی چهارپائی بر زمین انداختند - دو شبانه روز بجهت نامردی و بی مروتی ملازمان بیوفا افتاده بود - بعد ازان اختاجیان او را بطرف ارجیس بردند - و در مرقد ابا و اجداد عظام کرامش دفن کردند * و درین حال فرزندان هر یکی در طرفی بودند - میرزا اسکندر در کوکچه - و امیر شاه محمد در بغداد - و امیر اسپان در عبد الجوز - و امیر جهان شاه در سلطانیه - و امیر ابو سعید در ارزنجان * و گویند که جمعی از ملازمان میرزا بایسنغر که صفت شجاعت او را شنیده بودند - جسد او را از قبر بر آورده ملاحظه جثه او

زودی پیربوداق خلف او درگذشت - و سلطنت آذربایجان بدام خود گرد -
و شاه محمد پسر خود را که منشور ایالت بغداد از سلطان جهت او گرفته
بود بعراق عرب فرستاد - و بدیار بکر بر سر قرا عثمان با بندری رفت - و قلعه
ازغنین را محاصره نموده قرا عثمان از در صلح در آمده عجز نمود - التماس
او را مبذول داشته بصلح باز گردید * و در سنه هشتصد پانزده با شیخ ابراهیم
شیروانی مصاف داد - و با ملک کسندیل ملک گرجستان جنگ کرد -
امیر شیخ ابراهیم را با برادر بگرفت - و به تبریز آمد - و خون بها گرفته
آزاد کرد - و کسندیل را با امرا واقوام بکشت * و در هر دهم رجب
سنه هشتصد شانزده متوجه عراق عجم شد - و بجهت عارضه از همدان
باز گردید - و سلطانیه و قزوین و طارم بگرفت - و بر سر امیر بسطام که از
جانب میرزا شاهرخ حاکم سلطانیه بود راند * و در سنه عشرین و ثمانئیه
بحلب و عتاق رفت - و فتوحات کرد - و مقضي المرام باز گشت * و در
سنه ثلاث و عشرین و ثمانئیه میرزا شاهرخ خود بنفس نفیس متوجه دفع
قرا یوسف شد - بانقمام خون میرزا میرانشاه که بردست او کشته شده بود -
بعد از قطع منازل و طی مراحل در بیستم شوال همین سال از دره نمک
الکاء خاری گذشته در قصبه ورامین نزول نمود - و درین منزل میرزا
ابراهیم با جنود فارس - و میرزا رستم با سپاه اصفهان بموکب او پیوستند -
و از انجانب فیز قرا یوسف با لشکر بیشمار و عدت بسیار در مقام عذاب
و استکبار بود - و مرزا شاهرخ امیر غیاث الدین شاه ملک را نزد او فرستاد -
و پیغام داد که دست از قلعه سلطانیه و قزوین باز دارد - تا ممالک
آذربایجان و عراق عرب را برو مسلم داریم - و بجانب هرات مراجعت
نمائیم - این سخنان اصلا قرا یوسف را معقول نیفتاد - امیر غیاث الدین
شاه ملک را حبس نمود - و با راجان تبریز آمد - و از آمدن میرزا شاهرخ

بر سلطان احمد افتاد - سلطان در باغی^(۱) پنهان شده - شخصی از ارذل بهاء الدین حواله نام قرا یوسف را بران حال مطلع گردانیده جمعی بجست و جوی او شتافتند - و سلطان را بنظر شهریار ترکمان رسانیدند - بعد از آنکه کلمات شکایت آمیز که نسبت بسطان بر زبان راند - از روی جد نشان حکومت آذربایجان بنام پسر خود پیر بوداق که سلطان احمد او را در مصر پسر خوانده بود - و ایالت بغداد با اسم پسر دیگر شاه محمد بگرفت - و میخواست که سلطان احمد را بجان امان دهد - امرای عراق عرب در باب قتل سلطان مبالغه نمودند - قرا یوسف نیز با ایشان همدستان شده حیات سلطان و اولاد را به پایان رسانید - و دولت خاندان امیر شیخ حسن ایلکانی بنهایت و اختتام رسید * و یکی از شعرای آن زمان مثنوی در بحر شاهنامه در مدح قرا یوسف و اولاد او گفته بوده - و این ابیات در صفت این مصاف ازان مثنویست *

ز پیکان الماس و پر عقاب * بُد هیچ پیدا رخ آفتاب
ز سرخاب سرخ آب برسان رود * گذر کرد بر دامن سرده رود
قضای یکی تیور زهر آب دار * گذر کرد بر پهلوی شهریار
دلیوران احمد شه سرفراز * گرفتند در پیشش راه دراز
هریمت غنیمت شمرند زود * سراسیمه گشتند برسان رود
ندانست شه کاید او را امان * بدست قرا یوسف ترکمان
و نعلش را در دمشقیه تبریز در پهلوی برادرش سلطان حسین دفن کردند -
آذربایجان و عراق عرب و غیره قرا یوسف را صافی گشت - و همدران

(۱) در جلد ششم روضة الصفا صفحه ۱۸۵ چاپ بیبئی می نویسد که سلطان بسورخ باغی که آب از آنجا بیرون می آمد خزید و پس ازان صاحب روضة الصفا قضیه گرفتاری سلطان را بواسطه خبر دادن پدر کفش دوز بتفصیل می نویسد - مصحح *

و میرزا ابابکر بکرمان گریخت - قرا یوسف مظفر و منصور شده
آذربایجان بتصرف در آورده متوجه دیار بکر شد - و یکی از شعرای آن
زمان این ابیات در مدح قرا یوسف و صفت آن مصاف گفته : * شعر *

ابابکر با لشکر بیشمار * در آمد بهیجا چو اسفندیار
دلاور قرا یوسف پهلوان * بمیدان در آمد چو رستم روان
ز سر تا سر منزل سردرود * روان گشت خون سپاهی چو رود
ز بسیاری کشته در کارزار * نبد هیچکس را مجال گذار

و بتاريخ هشت صد ده قرا عثمان بایندری را که در غیبت او بدیار بکو
آمده بود - منهزم ساخت - چون قرا یوسف از مصر گریخت - سلطان
فرخ از سلطان احمد بدگمان شده روی از تربیتش بر تافت - سلطان
احمد بلباس درویشان در آمده بمشقت بسیار خود را بحلّه و کربلا رسانیده
جمعی از اوپاش بر سر او جمع گشتند - خواجه ایناق که در آن زمان از قبل
میرزا عمر حاکم بغداد بود - فرار نمود - سلطان احمد بعد از هفتّه بیغداد
آمد - و ولای سلطنت بر افراشت * و در سنه هشت صد نه متوجه
تبریز شد - و آن عهد و موافق که در مصر باهم بسته بودند منظور
نداشت - و در دولت خانه تبریز نزول نمود * و در سنه هشت صد سیزده
متوجه قرا یوسف شد - قرا یوسف ازین معنی درهم نشده - در روز جمعه
بیست هشتم ربیع الآخر سنه مذکور در شنب^(۱) غازان که در دو فرسخی تبریز
است جنگی عظیم دست داد - قرا یوسف غالب آمده شکست عظیم

(۱) شنب بفتح اول و سکون ثانی و بای ابعده بمعنی گنبد باشد و ازین است
که گنبدی را که سلطان غازان در آذربایجان ساخته بود شنب غازان خوانند -
مصحح از برهان قاطع *

فرستاد - و کاری نساخته عاجز ماند - آخر الامر قرا یوسف را با ترکمانان که بر سر او مجتمع بودند - بدفع ایشان نامزد کرد - و از آنجا که جلالت و کاردانی او بود - آن طایفه را منهنز ساخته ولایت ایشان را بتصرف پادشاه مصر در آورد - و بمصر معاودت نمود * و در وقتی از اوقات سلطان مصر اراده چوگان بازی نمود - قرا یوسف و امیرزادگان ترکمان و میرزا پیربداق^(۱) پسر قرا یوسف که سلطان احمد جلایر او را فرزند خوانده بود - و مثل او چابک سواری از عدم بوجود نیامده بود - باو چوگان بازی می نمودند - و امیرزادگان ترکمان در آن فن ماهر بودند - و بهتر از مصریان می باختند - سلطان مصر و مصریان در رشک افتاده بود - کمر بعداوت ایشان بستند - درین حال سنگ ریزه چفد در میدان مصر افتاده بود - سلطان مصر بپرچیدن آنها بمصریان و ترکمانان فرمان داد - قرا یوسف ازین مقدمه آزاده شده - در حضور سلطان از میدان مصر بیرون آمده کوچ و متعلقان خود را برداشته از مصر بیرون رفت - و مصریان سلطان را برین داشتند که ایشان را تعاقب نموده نگذارند که بطرفی روند - قریب ده هزار کس تعاقب نمودند - بآنکه در آن وقت زیاده از یک هزار کس باو نبودند - ایشان را شکست داد - باراده آذربایجان فرار نموده از مصر تا کنار آب فرات یک صد هشتاد جنگ با سلاطین و امرای که بر سر راه بودند - و مستحفظان طرق و شوارع کرد - و در همه معارک غالب آمد - و خود را بدیار بکر رسانیده قلعه اویغک را بدست در آورد - و اقوام و قبایل او بر سر او مجتمع شدند * در غره جمادی الاول سنه هشت صد نه در حوالی نخجوان آذربایجان با میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه که والی آذربایجان بود - در مرتبه ثانی مصاف کرد - و میرزا میرانشاه درین مصاف بقتل رسید -

(۱) در روضه الصفا پیربداق بعطف واو می نویسد - مصحح *

حقیقی سابق فوت نمیکرد - درین اثنا نمامان و غمازان بامیر شیخی رسانیدند - که قرا یوسف لعل قیمتی با خود دارد - هرچند ازو طلب کردند - و در وادی طلب مبالغه بلیغ نمودند - و تخریف بجای آوردند - او منکر شد - و قسم یاد کرد که ندارم - از زوجه وی مطالبه نمودند - او هم اقرار نکرد - آن عورت را شکنجه عذیف کردند - اصلاً اعتراف ننمود - و دران بلا صابر بود - آخر پیر عمر را در خلوت طلب نموده گفت : این لعل در موی سر من بسته است - و من میدانم که در زیر شکنجه خواهم مرد - بعد از فوت من آنرا بگشای - بقرا یوسف تسلیم نمای - تا در وجه معیشت خود صرف کند - چون قرا یوسف اطلاع یافت - او را ازان منع نمود - و آن لعل را ستانیده بکسان امیر شیخی تسلیم نمود * و در حبیب السیر آورده است که قرا یوسف شبی در زندان مصر در واقعه دید - که صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان یکی از انگشترهای خاصه که در دست داشت باو داد - چون از خواب بیدار شد - خود^(۱) این چنین تعبیر نمود - که بعضی از ولایت بتصرف تو خواهد درآمد - و آخر چنان شد که تعبیر نموده بود * درین اثنا خبر رسید - که صاحب قرانی فوت شد - سلطان مصر ایشان را از بند برآورد - و منظور نظر عاطفت گردانید - و باندک زمانی قرا یوسف صاحب مکنت و شوکت شد - و جمعی از تراکمه که در مصر بودند - و با او بآن دیار رفته بودند - از اطراف و جوانب بر سر او تا یک هزار سوار جمع شدند - دران وقت جمعی از سرحد نشینان مصر بغی و عصیان ورزیدند - و سلطان مصر مکرراً لشکر بر سر ایشان

(۱) در جلد ششم روضه الصفا صفحه ۱۴۵ چاپ بمبئی می نویسد که قرا یوسف واقعه دوشینه را علی الصباح با سلطان احمد در میان نهاد و سلطان چنین گفت که تعبیر خواب تو آنست که بر قطری از اقطار ممالک آن حضرت فرمان روا خواهی شد - مصحح *

بتاریخ هفت صد نود و شش امیر مصر برادر قرا یوسف را گرفته بسمرقند
فرستاد - و در آنجا زایلیداد شد - و ایشان در عقب سلطان صاحب قران
بآذربایجان آمده باز امیر شدند - تا آنکه در عراق عرب در حوالی حله
و کربلا میانه میبازا ابابکر و میرزا رستم بن عمر شیخ بن امیر تیمور صاحب قران
و او مصافی عظیم روی داد - و یار علی بیگ برادر قرا یوسف کشته شد -
و قرا یوسف منهرم شد * و بتاریخ هفت صد نود و هفت در اثنای گریز
در راه بسطان احمد جلایر که او نیز در کربلا از عساکر صاحب قرانی که خود
به بغداد رفته او را رانده بود - و جمعی بتعاقب او رفته بودند - و هزیمتی
شده بود - بهم بر خورده باتفاق یکدیگر بروم رفتند - و میگویند که در اثنای
راه خلاقی در میانه ایشان بهم رسیده جدا شدند - و در ولایت روم باز بهم
پیوستند - چون یک چندی در خدمت قیصر بسر بردند - و از روم آمده
عراق عرب و ملک خود را متصرف شدند - و باز از صدمه لشکر صاحب قرانی
ملک را گذاشته فرار نموده بمصر رفتند - سلطان فرخ که حاکم مصر بود - در
اعزاز و احترام ایشان کوشیده رسول نزد صاحب قرانی فرستاد - و از آمدن ایشان
صاحب قران را خبردار ساخت - صاحب قران نامه باو نوشت - که اگر
سلطان در محبت ما ثابت قدم است - سلطان احمد را بند کرده باینجانب
فرستند - و قرا یوسف را بقدر بند نماید * چون نامه بسطان مصر رسید - هر دو را
محبوس ساخت - هر دو در حبس باهم عهد بستند - که اگر بسلامت ازان
مهلکه نجات یابند - علی الدوام طریق دوستی مسلوک دارند - و از طریقه
مخالفت معترز باشند * و گویند در حینی که قرا یوسف در مصر
محبوس بود - پیر عمر نام ملازمی داشت - که سقائی کردی - و آنچه
حاصل نمودی - در وجه معاش اهل و عیال قرا یوسف صرف کردی - آخر
ملازم امیر شیخی حاکم شام شد - اما دقیقه از دقائق مراعات ولی نعمت

و بدرگاه عالم پناه - پناه میجستند - مصر چون نیل بلا را بر خود محیط یافت - دوم شوال سنه مذکور شمشیر در دست و کفن در گردن از قلعه بر آمد - امیرزاده سلطان محمد درخواست خون او کرد - مصر را بشاهزاده بخشیدند - و حکم شد که او را بسمرقند برند - فرمان بر آن بموجب فرموده عمل نمودند - و مال حال قرا مصر معلوم نشد که در شام فراق چه وقت روی بمغرب فنا نهاد * و مصر را پسری بود غزان بادشاه نام که بعد از فوت قرا یوسف عم خود نفایس و خزاین او را تصرف نموده متوجه قلعه اوینگ شد - و بتصرف خود در آورد - و نسبت سلسله این سپه سالار باو می پیوندند *

قرا یوسف

قرا یوسف بعد از پدر باوجود برادرانی که ذکر رفت درمیانه الوس قراقویینلو صاحب اعتبار و سردار شد - و شوکت و مکنت تمام بهم رسانید - و مناره که سلطان محمد از سر ترکمانان در وقتی که قرا محمد را شکست داده بود - در خوی سلماس ساخته بود خراب نموده لنگری بنا کرد - و سرهای اقوام تراکمه را دفن کرد - چون سلطان محمد بدستوری که ذکر خواهد رفت بقتل رسید - و امیر صاحب قران امیر تیمور گورگان بارها قرا محمد و قرا یوسف را از آذربایجان راند - و سودمند نیدندان - قرا یوسف بن قرا محمد چون بعد از قرا محمد نوبت سلطنت باو رسید - و صاحب اقتدار گشت - و اقوام قراقویینلو بر سر او مجتمع شدند - و بزرگی او را گردن نهادند - صاحب قران زمان در شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائنه در کرت اول که متوجه بغداد بود بر الوس قراقویینلو تاخت - و قرا محمد فرار نمود - و قراقویینلو پیرشان و متفرق شدند *

پیدوست - چون صاحب قران میزرا رستم و میزرا ابابکر را بجنگ
قرا یوسف فرستاد و جنگ شد - امیرزاده یار علی از اسب افتاده از پا
در آمد - و سرش را جدا کردند - و این واقعه درست و ثمنانمائه بوده *
یار علی را پسر عم بود زینل نام که بعد از فوت قرا یوسف که عم او بود -
بجانب موصل و اورل رفت - و بکیره در تصرف آورد * و مخفی نماند
که جمعی از مورخین قرا محمد را پسر بیرم خواجه میدانند - و برخی
از ایشان بیرم خواجه را عم قرا محمد شمرده اند - و بعضی نیز نبیره زاده
او که پسر قرا تورمش باشد می شمارند - ظاهراً که قول اخیر اصح است *

مصر بیگ

مصر بیگ ولد قرا محمد در قلعه اوینگ حاکم شده بود -
و تا غایت بدرگاه جهانبانی نیامده بود - صاحب قران اراده تسخیر آن
حصار نمود - امیرزاده سلطان محمد را بر سر او فرستادند - و در هژدهم
شعبان ست و تسعین و سیمانه صاحب قران پیشتر از امیرزاده سلطان
محمد بآن حصار رسیدند *
* شعر *

پیاده روان شد بکردار فیل * سوی مصر مانند دریای نیل
سپه چون بقلعه رسیدند تنگ * برآمد زهر جانبی کوس جنگ
سپاه منصور زور آورده قلعه زیرین را مستخر ساختند - مصر و اتباعش بقلعه بالای
کوه برآمدند - و پسر خود را که شش ساله بود - با پیشکشهای لایق بیرون
فرستاد - صاحب قران پسر او را نوازش نموده بقلعه فرستاد - او باوجود این
مرحمت توفیق بیرون آمدن نیافت - و مدت محاصره امتداد یافت -
مصر دوسه مرتبه دیگر مادر و پسر خود را بیرون فرستاد - و التماس امان
نمود - آخر کار بجائی رسید که مردم او خود را از قلعه می انداختند -

به تبریز آمد - چون ترکمانان به تبریز رسیدند - محمد دوانی را گرفتند -
 قرا محمد چند روز بوده شهر را بخالق و قرا بسطام سپرد - و ولایت خود
 رفت - و محمد دوانی را همراه خود برد * القصه قرا محمد از امرای سلطان
 اویس جلایر بوده سرداری الوس قراقوینلو باو تعلق داشت * صاحب
 لب التواریخ آورده که در نواحی شام از دست برد لشکر آق قویونلو بناریخ سنه
 اثنین و تسعین و سبعمائه بقتل رسید - و ازو سه پسر ماند - اول قرا یوسف -
 و دوم مصر بیگ - و سیوم یار علی بیگ که احوال هر کدام مذکور خواهد شد *

یار علی بیگ

یار علی بیگ بعد از قرا محمد صاحب اقتدار گشت - و در تواریخ
 مسطور است که چون صاحب قران در اوایل سنه ست و تسعین و سبعمائه
 بغداد را تسخیر نموده بموصل رسید - یار علی بیگ حاکم موصل بود -
 پیشکشهای لایق مهیا کرده بشرف ملازمت رسید - و در رکاب ظفر انتساب بوده
 دلیلی و راهفمائی میکرد - چون بدیار بکر رسیدند - و قلعه کرکوک و ابامان
 گرفتند - آن قلعه را بامیر یار علی بیگ بمسیورغال عفايت نمودند - و صاحب
 قران بنفس خود با مجموع عساکر متوجه صحرای موش از راه سواسی
 شدند - قرا یوسف که در آن زمان داعیه هرکشی و سرداری داشت - با آنکه
 برادرش یار علی که اقتدار او بیش از قرا یوسف بود - بپایه سرور اعلی
 آمده نوازشات یافته بود - احشام و الوس را گذاشته فرار نمود - و یار علی
 بیگ نیز کفران نموده از اردوی صاحب قران جدا شده بقرا یوسف (۱)

(۱) صاحب حبیب السیر آورده است که یار علی بیگ بن قرا عثمان در اردوی
 برادر خود قرا یوسف می بود - از بغداد فرار نموده کینک پوش (یعنی نم پوش)
 بخدمت میروزا شاهرخ آمد - و نوازشات یافت - و باز گریخته نزد قرا یوسف رفت *

سلطان حسین بقتل رسید - و سلطان احمد متصدی سلطنت آذربایجان شد - شیخ علی که برادر سلطان احمد بود - و پیر علی بارک که امیر الامرای او بود در تاریخ اربع و ثمانین و سبعمائه از بغداد متوجه تبریز شد - و در حوالی هفت رود بهم رسیدند - لشکر سلطان احمد مخالفت نموده سلطان را بر ایشان اعتماد نماند - فرار نموده بنخجوان رفت - و در مزار پیر عمر نخجوانی قدس سره بقرا محمد پیوست - و شیخ علی و پیر علی بارک در تبریز توقف ننموده از عقب سلطان احمد آمدند - قرا محمد سلطان احمد را گفت : که ما برای تو کوششی خواهیم کرد - مشروط بر آنکه تو با ملازمان خود ثابت قدم باشی تا ما بطریق که معهود ماست جنگ کنیم - و اگر از جای خود حرکت نمائید - میان ما موافقت نباشد - و اگر ایشان ما را شکستند - تو دانی و ایشان - دیگر اسیران و اولچقه ایشان از ما باشد - باین شروط پنج هزار مرد ترتیب داده - هر سیصد نفر را یک قشون نمود - و قرار داد که از هر قشون ده کس پیش میروند - و تیر اندازی میکنند و میگیرند - و ده کس دیگر بمدد ایشان میروند - تا یسال ایشان از هم میپروند - فی الجمله آن پنج هزار مرد باین طریق لشکر مخالف را برهم زدند - و شیخ علی و پیر علی بارک را بقتل رسانیدند - و مال فراوان بدست شاه ترکان افتاد * و در مطلع السعدین مسطور است که چون امیر تیمور صاحب قران - عراق عجم و فارس مسخر کرد - خبر آمد که توقتمش خان از طرف شغاف و اترار بطرف ترکستان آمد - صاحب قران از اصفهان بذاریج تسعین و سبعمائه متوجه توران شد - و ولایت آذربایجان که بمرزا میرانشاه تعلق داشت - شهر تبریز را بمحمد دوانی داده از عقب پدر روان شد - قرا محمد رفتن صاحب قران را شنیده عرصه را خالی دید - و با استدعای اهل تبریز در دهم شهر جمادی الاول سنه تسعین و سبعمائه

رفت - یکی از شعرا گفته :

* بیت *

خضم تو ماریست کوجست بصکرای موش
مور حسامت چنین مار فراوان گرفت

بیرم خواجه در حوالي اله^(۱) اطاق و نواحی ارز^(۲) روم مقام گرفت - و قرا محمد در قلعه ارجیس ساکن شد - چون سلطان اویس قوت شد - و سلطان حسین بسلطنت رسید - در سنه سبع و سبعین و سیمائه برای دفع تراکه عازم اله طاق شد - عادل آقا را با امرا برسم منقلای فرستاده قلعه بند ماهی را مستخر نموده باله طاق آمد - بیرم خواجه در ارز روم بود - سلطان حسین بأرجیس برسر قرا محمد رفت - و محاصره نمود - التماس صلح کرد - و دو هفته مهلت طلبید - و میخواست که خندق حفر نماید - و یا از بیرم خواجه مددی باو برسد - ملتزم او قبول نمودند - بعد از هفته امرای سلطان حسین را معلوم شد که حفر خندق نموده انتظار مدد و کمک میکشد - سلطان حسین فرمود که چندان چوب و خاک و خاشاک و علف از اطراف قلعه ریختند که از بالای قلعه گذشت * ناگاه خبر شد که از جانب بیرم خواجه در دو فرسنگ لشکری دیده اند - و قصد شبخون دارند - سلطان حسین و امرای برانغار سوار شدند - تا جرانغار خبردار شدن پنجاه نفر از امیرزادگان و امرای ترکمان را دستگیر نموده آوردند - سلطان همه را بخشید - قرا محمد ازین رهگذر راه اطاعت و انقیاد سپرد - و وعده نمود که چون سلطان به تبریز رود بملازمت برسد - و بوعده وفا نموده بعد از بیست روز در تبریز سلطان را ملازمت نمود - و رخصت مراجعت یافت - چون

(۱) در جلد پنجم روضة الصفا صفحه ۱۷۲ چاپ بمبئی سنه ۱۲۷۱ لفظ اله طاق

۱ بالعاق الف بعد لام (الاطاق) می نویسد - مصحح *

(۲) لفظ صحیح ارزن الروم است اما گاهی نون را حذف نیز می کنند - مصحح *

و از دودمان حشمت علیشکر برانزده شهریاری بود - و طائفه بهار لو از طائفه ترکمان قراقوینلواند - و پیر علی بیگ یکی از اسباط میرزا اسکندر ابن قرا یوسف بن قرا محمد را در عقد خود در آورده - سلطان نشان طائفه ترکمان بود - و اصل قرا محمد بن بیرم خواجه از جبل فرغانه است - من اقصی بلاد ترکستان و در عهد قدیم به بطلیس آذربایجان افتاده اند - و صحرا نشین بوده اند - و در آن زمان سلطان اویس و سلاطین جلایر گاهی دست تعدی بران قوم دراز میکرده اند - قرا محمد ازین رهگذر بر سلطان محمد ولد سلطان احمد جلایر خروج کرد - و تبریز را بگرفت *

قرا محمد بن قرا تورمش بن قرا منصور ابن قرا بیرم

قرا محمد در اوایل حال ملازم سلطان اویس ایلکانی بود - و از جانب او حاکم واسط شد - و در سنه ست و ستین و سبعمائیه خواجه مرجان عصیان ورزیده بند فواج را گشاد - و چهار فرسنگ زمین را آب فرو گرفت - سلطان امرا را به پیدا کردن کشتی و غراب بنعمانیه فرستاد - قرا محمد پانصد کشتی از اتفاقات حسنه بدست آورده در کنار دجله بغداد بنظر سلطان آورد - و بیرم خواجه کفران نعمت نموده دهانه موش را که راهی تنگ بود گرفت - سلطان اویس از راه چلغور (۱) و غار اصحاب کهف روان شده - و در نوبت از فرات عبور نموده بصحرای موش در آمد - بیرم خواجه عم قرا محمد - که دختر سلطان احمد جلایر در حبالة او بود - و حکومت موصل و ارجیس یافته بود - و در سنه اثنین و ثمانین و تسعمائیه وفات یافته - فرار نموده ایل و الوس او بغارت رفت - و از انجا بجانب قرا کلیسیا بدر

(۱) در جلد پنجم روضة الصفا صفحه ۱۷۱ چاپ ببلی چیچقور

و ثنای خاتمِ رسل صلعم گوید - و خاقانی را سزد که وصف خاقانی نماید -
گفته من شکسته دل در تعریف و توصیف این صاحب حال - پلاس لباس
کعبه گردنست *

فکر هر کس بقدر همت اوست
هرچند درین کوشد - نهایت نخواهد داشت - شروع در مطلب نمودن
و شرح حالات و فتوحات ایشان دامن عفو و اغماص بر سهو و خطائی این
خواهد پوشید - و وسیله التماس تقصیر راقم خواهد شد *

مقدمه در ذکر آبای عظام کرام این خلاصه دودمان علیشکری که لوای سلطنت در ایران بر افراشته اند - و سبب توجه ایشان بدیار هندوستان و غیوه

چون غرض اصلی درین نسخه آن است که سبب توجه این بزرگان
بهندوستان ظاهر گردد - و اول کسی که بملازمت سلاطین چغتایی رسید -
و با ایشان اراده آمدن ولایت بدخشان و کابل نمود - پیر علی بیگ
ابن علیشکر بود - بنابراین اول شروع در ذکر او می‌رود *

پیر علی بیگ بن علیشکر بیگ بن بیرم قرا بیگ بن الف قرا بیگ
بن قراخان بن غزان بن قرا مصری بن قرا محمد بن قرا تورمش بن قرا
منصور بن قرا بیرم بن قرا تورمش بن امیر توده بیگ (و سلسله ایشان را
بعضی از مورخین با غزخان می‌رسانند - به یافت بن نوح مغنیه
می‌سازند - اَلْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ) - از گلستان دولت بهار او فرزند بهاری -

فصل چهارم — در حالات فرزندان کامگار نامدار این عالیمقدار -

که نو باؤ بستان سلطنت و شهریاری - و گلدستهٔ گلزار آیهٔت و بختیاری اند *

خاتمه — در احوال علما و شعرا و سپاهیان و مستعدان هر

صنف - که روی ارادت بآستان کعبه نشانش آورده کامیاب صورت و معنی
گشته اند - و این نیز منقسم بسه قسم میشود *

قسم اول — در ذکر علما و فضلا *

قسم دوم — در ذکر شعرا و فصحا *

قسم سیوم — در ذکر سپاهیان و مستعدان و هنرمندان هر صنف *

امیدوار از کرم عمیم و لطف جسیم باریافتگان و حواشی نشینان بزم دانش
و بینش این دانش بدانایان آموز - آنست که چون این ابکار افکار که از روی
بی بضاعتی حالت و عدم استعداد - رقم زدۀ کلک مکسور اللسان گردیده -
بفطر اصلاح و شرف مطالعهٔ ایشان در آید - از در نکته گیری و عیب جوئی
خطائی که بسبب سرعتِ تصنیف و استعجالِ ترتیب و سهو کاتب
شده باشد - در نیایند - و آنرا بعیب و بیدانشی من کم دانش - حساب
نمایند - و اینک مدح و ثنای این هزاروار مدحت است - منظور دارند -
و بشرف اصلاح از درجۀ مذلت بمرتبۀ عزت رسانند - و عیب جوئی این
گم نام را باعث نقص این گرامی نسخه نسازند - و دست رد بر سینهٔ
مدح و ثنای ممدوح خود نگذارند - چه خاطر ازین رهگذر جمع است - که
هرچه بشرف نام نامی ایشان مشرف شد - از عیب و خطا و خلل و نقص
برمی آید - چنانکه مس از ملاقات اکسیر زر خالص میگردد - لیکن احتیاط
لازم است - و اگر نقص و قصوری داشته باشد - گنجایش دارد - چرا که این
مطلب عظمی نه در خور حوصلهٔ بیسر و پا بود - حسّانی باید که مدح

و نیز بخاطر رسید که آثار بزرگی و سخاوت و انوار مفاخرت این قسم صاحبی را - و حالات بندگان ایشان را که مکرران و منشیان ایشان تا حال از غایت علو همت و فطرت که دون مرتبه و حالت ایشان میدانسته اند - و بتکریر و تقریر در نیارده - و یا روزگار قرعۀ این سعادت را بر نام من شکسته حال زده بود - رقمزۀ کلک عنبرین سلک گردانم - تا نام نامی این نامدار بر صفحه روزگار مخد و موبد بماند * این مطلب عظمی را معروض حجاب بارگاه این والا نژاد داشت - مور را رتبه سلیمانی و قطره را حالت دریائی بخشیده - اشارۀ عالی بتکریر این عطیه رفت - حسب الاشارة کمر خدمت بر میان جان بسته عنان جردۀ تیزگام قلم را بآن صوب منعطف گردانید - و این خلاصه را بمآثر رحیمی مسمی کرده - مبني بر مقدمه و چهار فصل و خاتمه گردانید *

مقدمه — در ذکر نسب آبا و اجداد گرامی این فهرست مجموعه قضا و قدر که همیشه لوای سلطنت در ایران بر افراشته بودند - و جد بزرگوار ایشان - و توجه ایشان بهندوستان *

فصل اول — در ذکر والد عظیم الشان این خلاصۀ دودمان علیشکری - و حالات و فتوحات آن مغفرت پناه *

فصل دوم — در آثار بزرگی و صیت مملکت داری و سخاوت ذاتی و فطرت جبلی این حضرت و فتوحات و فیوضاتی که او را در زمان دولت ابد توامان روی داده *

فصل سیوم — در خیرات و مبرات و تعمیر مساجد و مدارس و حمامات و بقاع الخیری که از عین المال خود تعمیر نموده - خانۀ دنیا و آخرت خود را بآن آبادان ساخته اند *

و امیر تقی الدین محمد تذکره نویس کاشی در تذکره الشعراء - و میو
 خواند در روضة الصفا - و خواند میر در حبیب السیر - و حمد الله
 مستوفی در گزیده - و دیگر استاذان در تواریخ مبسوطه هر یک در
 تصانیف خود ید بیضا نموده اند - و هیچ یک از دانایان را بخاطر
 فرسیده که باوجود شعرائی که در زمان سلطان جلال الدین ملازم رکاب او
 بوده اند - و نعمات و صلوات یافته اند - و نصر بن احمد سمانی را
 مثل رود کی ملک الشعراء و دیگر مداحان بوده است - و سلطان
 سنجر را که مثل ادیب صابر و رشید وطواط و عبدالواسع جبلی
 و فرید کاتب و خوارانی و وزنی و سید حسن غزنوی و عمق بخاری -
 و سلطان ملک شاه را که مثل امیر معزی - و سلطان محمود غزنوی را که
 مثل عنصری ملک الشعراء و غضایری رازی و ابو الفرج رونی و اسدی
 و فردوسی طوسی و عسجدی و منوچهر شصت کله - و سلطان حسین
 میرزای با یقرا را که مثل عبد الرحمن جامی و میر علی شیر نوائی و دیگر
 شعرائی نامی مداحان بوده - و در زمان دیگر بادشاهان مثل حکیم انوری
 و حکیم خاقانی و کمال الدین اسمعیل صفاهانی و دیگر سخنوران بوده اند -
 و مدائح ایشان گفته اند - فتوحات و حالات ایشانرا با اشعاری که این بزرگان
 در مدح ایشان فرموده اند - در یکجا جمع نساخته اند - و تصنیفی علاحد
 انشانکرده اند - که هم آثار بزرگی آن سلاطین و مداحی این گروه - مهجور
 و ابتر نباشد - و هم بسهولت ارباب سیر و تواریخ را معلوم شود - که این طبقه
 گرامی ازان سلاطین نامی چه رعایت یافته اند - و چه گونه مداحی ایشان
 کرده اند - چنانچه اگر الحال کسی را بخاطر رسد که این معنی را بخاطر
 آورد - بر جمیع دواوین ایشان و تواریخ آن زمان باید گردید - تا اندک مایه ازان
 ظاهر شود و فی الجملة اطلاعی بهم رسد - این شق را پسندیده دانست -

جمعی که سابقا در ملازمت و مفادمت و مصاحبت این خدیو حق شناس بوده اند - و بعضی نقد جان گرامی صرف خدمت سامیش نموده - و برخی کامیاب صورت و معنی بارطان خود رجعت نموده - دم بی نیازی زده اند - اطلاع حاصل نمود - بخاطر رسید که سرمایه عمر ببطالت تلف شده - و اعوام سعادت انتظام از اربعین که حد کمال است - تجاوز نموده - کاره که باعث نام نامی و شغلی که مبنی بر ذکر دوام بوده - متکفل نشده - و از دفتر دانش حرفی نخوانده - و از داستان کمال طرفی نبسته - عمر به ببطالت تلف شده را چه عوض - و سودای بی سود را چه عوض - ساعتی بندامت بسر بردم - دیدم که عمر گذشته را تدبیر و روزگار حال را تاخیر نیست - آخر مصلحت دران دانستم که پیش از آنکه پای مرکب حیات بسنگ در آید * * مصرع *

دست بکاره زنم که غصه سر آید

شغلی پیشه سازم - که نام نامی ممدوح و ولی نعمت حقیقی خود و عالمیان را بروی روزگار مخلص و موند بگذارم - لحظه در زاویه فکر مجاور گشتم این بیت بخاطر رسید * * بیت *

بیده منشین ورقی میخواست * گر نفیسی قلمی می تراش
چون این نقش بدیع در آئینه خاطر جلوه گر شد - با طبع و قناد مشوره کردم که از عهده چه کار بر می آئی و مرکب چه شغل می توانی شد - بزبان الهام بیان نمود - که علمای دین و ائمه اخبار و سیر و مورخان دانا در توارخ و مقامات و کیفیت حالات انبیاء و اولیاء و سلاطین مجلدات مبسوط پرداخته اند - و مصنفات مطوّله از نظم و نثر تألیف نموده اند - و آنچه بایستی و شایستی در آنها کرده اند - چنانچه قطب المحققین شیخ عطار در تذکره الاولیاء - و امیر دولت شاه بن بختیشاه سمرقندی و عوفی

نعمت سلسلهٔ تیمور خانی - منظور انظار ظل الهی - گل دسته بند گلشن
اکبر شاهی - هربر بیشهٔ وغا و دلیری - تربیت یافتهٔ الطاف جهانگیری -
رواج دهندهٔ اسلام - بر اندازندهٔ کفر و ظلام - درویش نهاد صافی ضمیر - قدردان
دانش پذیر - دل رام کن - خاطر شکار - راحت رسان - کم آزار - با همه
درمیان از همه بر کنار - هشیار دل - دانا دوست - موم دل - آهن پیمان -

مفت سبک - عطا گران - عبد الرحیم خان خانان ابن محمد بیروم خان
خَلَدَ اللَّهُ ظِلَّالَ جَلَالِهِ وَعَدَّالَتِهِ عَلَى مَقَارِقِ الْمُسْلِمِينَ - وَعَمَّتْ مِیَامِنُ
شَفَقَتِهِ وَمَرَحْمَتِهِ إِلَى یَوْمِ الدِّینِ از دراز نفسی می اندیشم - و در مقام
اختصار در می آیم * اگرچه این ثغای دیگران نیست که عذر تطویل باید
گفت و خجالت اذنا باید کشید - هیاهات هیاهات - اگر کوتاه بینان کور
چشم حمل بر مبالغه نکردندی - ستایش او چنانکه بودی کردمی -
دامن ازین در چیده در مطلب شروع میروم * چنین گوید مکرر این
اوراق عبد الباقی نهانندی که مدتی مدید - و عهدی بعید - گمربندگی
این قدردان دانا دل را غائبانه در دارالملک عراق بر میان جان بسته - بنشر
مناقب و ذکر محامد این برگزیدهٔ درگاه الهی مشغول بود - تا آنکه
بتاریخ صنف هزار بیست و دو هجری - شوق خدمت و اشتیاق ملازمت
این بزم آزادی عالم قدس - بر حب وطن غالب آمده - احرام کعبهٔ درگاه
این قبله گاه غربیان و محتاجان بسته - بعد از طوف خانهٔ آب و گل زائر
کعبهٔ دل گردید - و در برهانپور خاندیس شرف آستان بوس ایشان را
دریافته - تماشاگر رموزات غیبی - و فیوضات لایبی - که از طبع و قاد ایشان
سر میزد - بود * چون دیدهٔ عبرت بین - ملاحظهٔ آثار بزرگی - و مشاهدهٔ
دربار فیض آثارش - که الحال مجمع فضلاء و علماء و اکابر و اشراف و شعرا
ایران و هندوستان و سایر مستعدان ربع مسکون است - نمود - و بر حالات

مومیای خاطر شکسته خاطران - مرهم جراحیت سینۀ افکاران - همتش گل
 شگفته از شاخ رویاند - و وجودش شربت شفا به بیماران حرص و آرز
 نوشاند - دریا بخاک نشافده و کان بآب رسانده اوست - در عشرتکده
 محبتش دلهای حزین بیغم - و در بهارستان طلعتش گلهای پژمرده خرم
 * بیت *

دیده خورشید زار از رویش * سنبستان مشامی از بویش
 طبعش معیار سخن سنجی - و ذهنش میزان دانشوری - سخن
 سریان گاه فکته گذارش کرگوش - و فصحاء و بلغاء در مجلس دانش
 خاموش - رنگ آمیز نگارین خانه دقائق - بزم افروز شبستان حقائق . للشیخ
 ابوالفیض فیضی *

مشاطگان ما بگلو سرمه میکشند * در شهر ما زبان نشناسند گوش باش
 فرمان فرمای عالم صوری و معنوی - عقده گشای ظاهر و باطن دوستان
 فدوی - به بذل زر و سپیش همیان هنرواران سنگین - و از بخشیدن مضامین
 و معانی عالیّه اش دیوان شعرای نامی رنگین *

دانی چسان رسد بجهان فیض آفتاب
 انعام عام او بجهان آن چنان رسد
 کان خاک بر سر آرد و بحر آب در دهن
 صیت سخای او چو بدریا و کان رسد

حاتم بردربار همتش خاتم داری - و معنی زائده و آل برامه برخوان
 احسانش ریزه خواری - باریک بین دقیق کردانی - مخترع قواعد
 کشورستانی - صاحب تدبیرش هم فرو نشانده غبار لجاج و عناد - و هم
 رویانده نهال صلاح و سداد - بر آزرده منصب علیّه خان خانانی - پرورده

آشنا و بیگانه بشفاعتش امیدوار - دوست و دشمن کرمش را سزاوار - خاتم
انبیاء و خلاصه اولیاء . لمولانا مومن حسین یزدی * * بیت *

احمد که شه سرور لولاک آمد * جانپست کز آرایش تن پاک آمد
یک حرف ز مجموعه قدر و شرفش * کَولَاکَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ آمد
امید بدرگاه و اهب العطا یا آنکه بادشاهان کامگار - و سلاطین نامدار - و علمای
عالیقدر - و کافه اقام را اطاعت شریعتش روزی کذا - و شریعت و ملتش
درمیانۀ عباد - یوماً فیوماً در توایید و ترقی باد - بالنون و الصاد *

اما بعد بر ضمیر منیر ارباب فهم و ذکا - و یقظه و انتباه - پوشیده و مستور
فماند - که غرض از تحریر این اوراق - شرح کمال و مآثر احوال صاحب
دولتست - که دولت شیفته درگاه - و اقبال خاک نشین راه اوست -
شجاعت خانه زاد شمشیر عدو شکارش - و مهابت و سیاست زفہاری
تیغ آبدارش - عدل در دار العدلش بداد خواهی - و روز دیوان عدالتش
شکوہ رعیت شیوہ سپاهی - قضا بکمان تدبیرش قدر انداز - و الهام
بدولت سرگوشیش سرفراز - فاتح گجرات و دکن و سند - امفیت بخشش
وسعت آباد هند - قضا قدرت - قدر توان - ملک بخشش - ملک ستان -
عفو و بخشش و صلح کل را سپه سالار لشکر همت نموده - بتسخیر بلاد
فرستاده - و کمیت سخاوت را بجهانگیری سر داده - گشادگی کفش - تنگی
در جهان نگداشته - الا در دهن محبوبان - و راستی قولش - کجی از عالم
بر داشته - مگر در خانه کمان - رزم آرای هنگامه رزم آریان - فروغ بخشش
انجمن بزم پیرایان - چراغ کلیه قاریک نشینان - انیس و جلیس
وحدت سرای خلوت گزینان - خلق خلق کرده و تواضع سرافکنده اوست -
نقش طراز نگارستان معنی - گوهر تاج خوانین و سلاطین روی زمین -

و برزق مقدرش امیدواری آشفنا و بیگانه - عقل سراسیمه - ادراک و فهم در ماند؛ این روش و راه * درین صوت خاموشی غایت فصاحت - و حیرت نهایت بلاغتست - و اعتراف بعجز و نادانی کمال دادنیست *

* مصرع *

لب همان به که به بندیم و حکایت نکفیم

چون اختصار درین وادی اولی می‌نماید - عنانِ یکران قلم بودای نعت می‌گراید * سعادتِ اطاعتِ شریعتِ غرای مصطفوی - و برافراشتنِ لوای اصحاب و آل - نشانهٔ فوز و فلاح و رستگاری و نجاتست * به پشتی شریعتش ملت از شکست مصون - و به پیرایهٔ ملتش رونق بر شرع مفتون - و باطاعت و فرمان برداریش مثال و سجد قاضیان قضا قدرت بر فرمانین بادشاهان و سلاطین - بالانشین - و از مهر قبولش ناصیهٔ جباران و قهاران روی زمین - در قرئین - علمِ دین بتقویت احادیث مبینش آسمان فرسای - و بنیان و اساس قصور شریعت متینش تا قیام قیامت پا بر جای - علم ابد در بدو وجود در مکتب ازل خوانده - و دامن همت از متاع دنیای پر غرور افشاند - کارش رواج اسلام - شعلش اجرای وحی و الهام - حطام کفر و اصراف با آتش حسام کفر آشام سوخته - و علم لدنی از معلمِ قدرت آموخته - قاضی محکمهٔ روز نشور - و شفیع عاصیان امت در یوم یفزع فی الصور - شجاعی شعلش تیغ آبدارش کفر سوز - و امی دانش بدانایان آموز - لمولانا ولی دشت بیاضی *

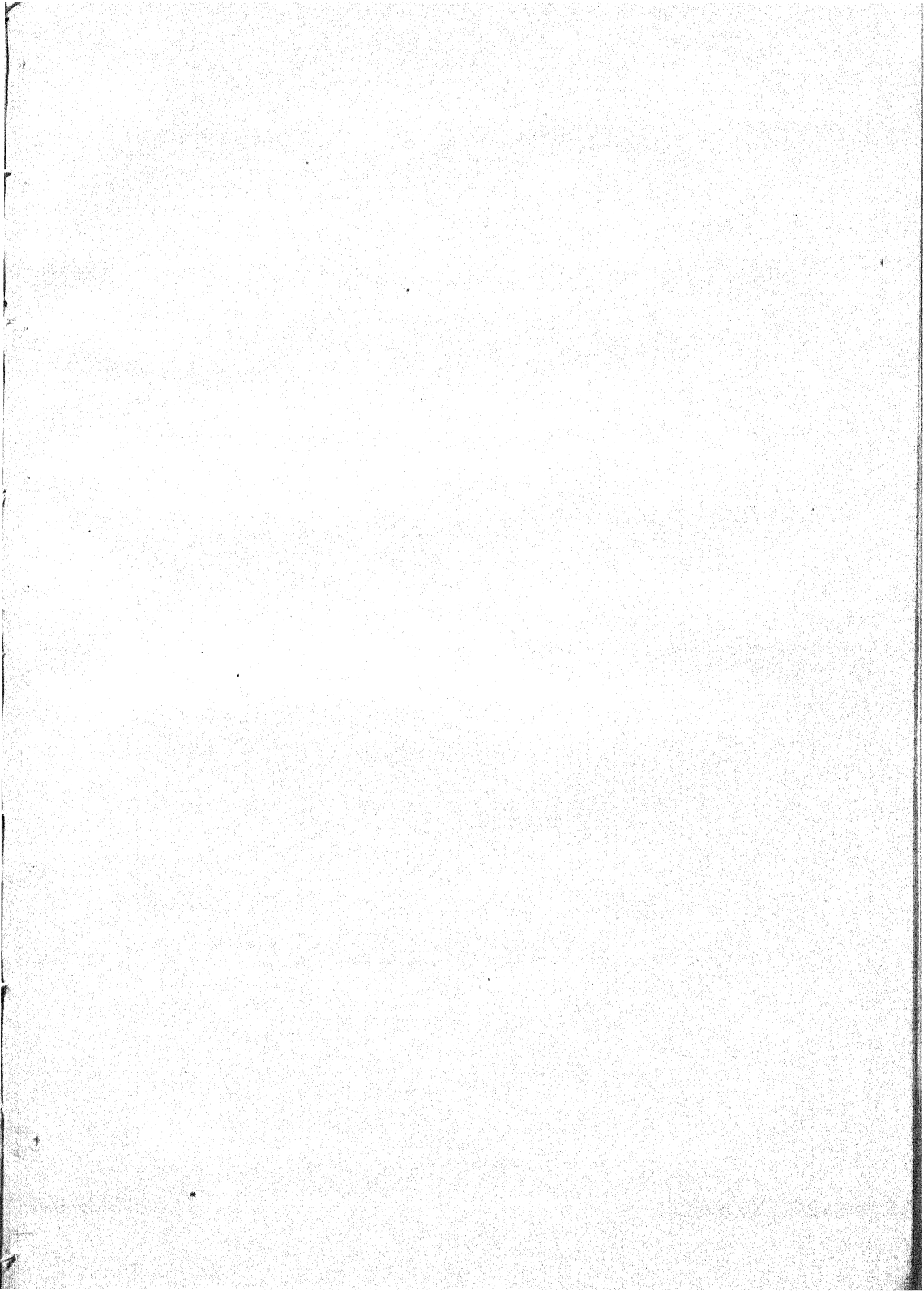
* بیت *

امی لقبی کز انبیا اعلم بود * احمد نامی که سرور عالم بود
زان سایه باو نبود همراه که بود * محرم جائی که سایه نامحرم بود

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء نه در خور این حوصلهاست - و ستایش و سپاس چه حد
 هر مدرک و صاحب ذکا ست - حمد را دلی باید خالی از وسواس -
 و ستایش را زبانی حقیقت اساس - عالم توحید عالمیست ربّانی - و عرصه
 تحمید مقامیست رحمانی - کار زبان دانان درین راه بی زبانی - و شغل
 دانایان درین علم نادانی - صدف را چه یارا که دریا آشامد - و مور را چه
 قدرت که بیابان پیماید - ملاح وقتی مدح ممدوح تواند کرد که معرفت او
 حاصل نموده باشد - و واصف گاهی وصف کردن را شاید که شناخت
 موصوف به بهم رسانیده باشد - دلی باید صافی - و خاطر کافی -
 قاتاب و یارای آن داشته باشد - که متحمل این داعیه عظمی شود -
 مخلوق را ثنای خالق کردن - شبنم بسیر دریا بردنست - و انسان را جرأت
 حمد نمودن - شعله با خاشاک آشنا ساختن - اگر از اولش گوئی بی ابتدا
 و اگر آخرش را ستائی بی انتها *

اول تو اول بی ابتدا * آخر تو آخر بی انتها
 اول و آخر بتو نسبت خطاست * اول و آخر چه نسبت با خداست
 از صدمه توحید درونی در یکی گریخته - و بعلاقه تجرید خودی در تویی
 آویخته - عالم و آدم نشانه از قدرتش - و عناصر اربعه نمونه از حکمتش - سراب
 را بکر نما - و بحر را بے سرو پا نمودار ساخت - و پشه را وبال پیل - و مور
 را کشته شیر گردانید - تا دلیل بزرگی و نشانه قدرتش باشد - و محتاج
 بتمجید و ستایش من و تو نیست * از نظر عاطفتش جهانیان آشنا آشنایان



مِنَ السَّيِّئَاتِ وَالْآثَامِ - وَادْخُلْنِي فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الْكَرَامِ - آمِينَ
يَا ذَا الْمَجْدِ وَالْجُودِ وَالْعَطَاءِ وَالْإِحْسَانِ وَالْإِنْعَامِ *

الْعبد

محمد هدايت حسين

غفر الله له

مدرس زبان عربي و فارسي در

پرويندندي كالچ - كلكته

مورخه ۲۸ ذی الحجه سنه

۱۳۲۷ هجري قدسي

مطابق ۱۱ جنوري سنه

۱۹۱۰ ميلادي

فصل چهارم

در ذکر حالات فرزندان ارجمند کامگار فامدار این عالیمقدار که نونهای
بستان سلطنت و شهریاری و گلدسته گلزار ابهت و بختیاری بوده اند *

خاتمة الكتاب

در ذکر حالات علما و فضلا و شعرا و سپاهیان و مستعدان هر صنف
که روی ارادت بکعبه نشانش آورده - و کامیاب صورت و معنی گردیده -
و این نیز منقسم بسه قسم است *

قسم اول

در بیان علما و فضلا *

قسم دوم

در ذکر فصحا و شعرا *

قسم سوم

در بیان سپاهیان و مستعدان و هنرمندان اصناف *

فَكَانَ لِي أَنْ أَبْدِيَ بِالْمَوَامِّ - بِتَوْفِيقِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَمِ - اللَّهُمَّ اجْعَلْ
هَذَا الْكِتَابَ مَقْبُولًا بَيْنَ الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِّ - بِجَاهِ سَيِّدِ الْأَنَامِ - عَلَيْهِ أَفْضَلُ
الصَّلَاةِ وَ أَكْمَلُ السَّلَامِ - وَ وَفَّقْنِي لِتَصْحِيحِهِ بِالنَّمَامِ - وَ ارْشُدْنِي إِلَى سَوَاءِ
الطَّرِيقِ وَ خَيْرِ الْمَقَامِ - وَ أَنْفَعِ قَارِئَهُ وَ كَاتِبَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ - وَ اجْنُبْنِي

مقدمة الكتاب

در ذکر حسب و نسب و آبای گرامی عبد الرحیم خان خانان که مدت زمانی لوای سلطنت و امارت ایشان در عراقین عرب و عجم و فارس و آذربایجان و بعضی از نواحی خراسان و دیار بکر افراشته و سبب توجه این خانواده عظیم الشان بطرف هندوستان *

فصل اول

در ذکر والد عظیم الشان این خلاصه دودمان علیشکری و حالات و فتوحات آن مرحوم المسمى محمد بیگ بن سیف علی بیگ بن بیوک بیگ - و ضمناً حالات سلاطین غزنویان و غیر ذلک تا زمان سلطنت جهانگیر شاه بن اکبر شاه و برخی از حالات سلاطین بنگاله و جونپور و مالوه و کشمیر و ملتان را نیز بحسب تحقیق بیان نموده *

فصل دوم

در آثار بزرگی و صیت مملکت داری و سخاوت ذاتی و فطرت جبلی و فتوحات عبد الرحیم خان خانان و فیوضاتی که در عهد و عصر خود افاتحه داشته است - و ذکر سلاطین گجرات و سند و دکن و خاندیس در ضمن همین فصل شامل نموده *

فصل سوم

در ذکر افعال خیریه و اعمال بریه بتعمیر مساجد و مدارس و حمامات بقاع الخیر که از عین المال خود تعمیر و ترمیم نموده است - فی الواقع قصر آخرت خود را بآن آبادان و محکم و استوار نموده *

جائی بجائی - ازهم متفرق و پیریشان - و اکثر صفحات منقوب و منعوط
دود و کرممان - و غالب مضامین از متن تا هامش ممزوق و نا معلوم بود -
چندان بذل جهد و سعی بلیغ در کار رفت - که مطالبیکه چون کار مردان
آزاده معقود بود - مانند روی ترکان ساده روشن و گشاده گردید -
و غوانی معانی بعضی الفاظ که در حجله افصح اللغات محجوب بود -
بر کوی لفظ دری چهره دلبری گشود - چنانچه اکنون مانند یوسف
از قعر چاه گمگامی آفتابی گردیده - و ندای یَا بُشْرٰی هَذَا غَلَامٌ
بگوش هوش قافله سالار کاروان فضل و کمال بسیط عبدا رساند - رجای
واثق است که عن قریب بهم رکابی مویدان غیبی - و پیادگان لاریبی -
از شکنجه زندان طبع - مربع نشین سریر عزت گردیده - منظور نظر
بیفطیر اکسیر تاثیر - اراکین عظام - و اوتاد گرام انجمن مقدس مسبوق
الذکر آمده - جلو خود فروشی نماید - و عزیز آسا طالبان مصر کمال را
که مفتون چهره کذب تواریخ اند - چون اورنگ بگلچهر - و وامق بعدرا - و خسرو
بشیرین - و مجنون بلبل فریفته حسن خود نماید - و فرشته آسا لیلی و شان
مضامین کحور مقصورات فی الخیام در سیاه چادر سطورش مسطوراند -
بر کتب تواریخ معتبره معتمده مثل مطلع السعدین و حبیب السیر
و نگارستان و منتخب التواریخ و خلاصة الاخبار و لب التواریخ و روضة الصفا
و تاریخ اکبری و تاریخ گزیده و طبقات اکبری و ظفرنامه و اخلاق حکیمی
و اکبرنامه و امثال اینها محمول است - و مصنف مرحوم این کتاب
عزیز الوجود را بر یک مقدمه و چهار فصل و خاتمه کتاب ترتیب
داده است *

نسخه اصلیه اولیه است و لا غیر که پیوسته در کتابخانه‌های دولتی اسلام
 بسکک جواهر الفقیس منسلک و محفوظ - و در مخازن ایشان مکنون
 بوده است - و لکن هرچه تفحص و تجسس نمودم - که بکدام وسیله
 در کلمه آمده باشد - معلوم نشد - و جای هیچ شک نیست که این مهر
 سپهر توارینج مدت زمانی در فلک سلطنت دهلی چون خورشید بنقطه
 الراس در مکث بوده - و پس از آن نقل و تحویل آن ببرج کتابخانه
 حیدرآباد دکن وقوع یافته - و چون هلال عید انگشت نمای انام گردیده -
 چنانچه غلام علی آزاد بلگرامی گواهی می دهد براینکه نسخه
 متأثر رحیمی را که ملحقات بعض حواشی و اصلاح متن آن بخط مصنف
 موصوف عبد الباقی نهانندی بود در حیدرآباد ملاحظه و مطالعه نموده ام -
 پس ظن غالب است که همین نسخه دهلی را منظور نظر - و ملحوظ
 بصر در آورده باشد - زیرا که الحاقات و اصلاحات قلم مصنف در دو نسخه
 چندان مورد احتمال نخواهد بود - **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ** - بهر حال نسخه
 بسیار مرغوب و تازینج بسیار مطلوبیست - که بواسطه عدم توجه و التفات
 زلیخا هفت پرده نشین حجاب عصمت خود بوده - **وَعَزَّ مَنْ قَالَ ***

لِكُلِّ بَائِرَةٍ اَبَدٌ لَهَا سَوْقًا

درین هنگام چنین اقتضا نموده * مصرع *

کوس رسوائی می بر سر بازار زنیم

لهذا بر ذمت همت واجب و مرض آمد - که موقوفات این صحیفه
 شریفه را که هر یک زیب منطقه جزا - و رشته عقد ثریا است - مانند
 کواکب سیار - و لالی شاهوار - که در یکبرج قران کفند - و بیکدرج قرین گردند -
 حل نموده بزور طبع در آورد - تازمره طالبان را باندک جهدی دولت وصل
 دست دهد - با وصف آنکه اغلب اوراق بواسطه کثرت نقل و تحویل از

و بوعلي ثاني - فرزند عين القضاء همداني - باعث مصالح
و موجب رفاهيت اهل عالم - وارث علم و حكم بالارث و الاستحقاق -
قاضي عبد العزيز سلمه الله تعالى فوساده - كه از اين بگذر خاكسار -
و مخلص اخلاص شعار - عبد الباقي نهاوندي كه مولف و مصنف اين
گرامي نسخه موسومه بمآثر رحيميست - دران سركار بيدار بوده باشد -
و چون بجهت كوتاهي وقت مقابله بعضي اوراق و اتمام بعض حالات
خصوصاً احوال سلاطين دكن كه نسخها تمام است - درين جا ناتمام - بايد
بقيد كتابت در آورد - اميدوار است كه بنظر كيما اثر آن ملاذ و ملحای
اهل عالم افتد - " و ايضاً در ورق خاتمه اين عبارت ثبت است - " بنارنج
پانزدهم جمادي الثاني هزار و بيست و شش هجري وقت دو پهر مولف
اين ژرف نامه عبد الباقي نهاوندي بشرف اتمام مقابله اين نسخه
كه بجهت يار خاني خواجه سلطان محمد اصفهاني نوشته شده بود -
توفيق يافت - و بقدر قدرت و حالت كوشيده - اگر سهوي و خطائي
درين نسخه بوده باشد - بجهت طرف مقابله خواهد بود * " دوم آنكه متون
و حواشي نسخه مذبوره بموارد كثيره بخامه مشكين خنامه مصنف بكليه
اصلاح متعالي است * سوم آنكه ظهر ورق ابتدائيه نيز بخواتيم عزيزين شمامه
سلاطين عظام نامداران دهلي اعني مستغرق بكار رحمت اين مزان -
خلد آشيان شاهجهان - و فردوس مسير بي نظير - شاه اورنگ زيب
عالمگير - رشك بدر مفير و غيرت مهر عالمگير است - و ايضاً ترقيعات
امضاي حقايق مواصلات امرای آن خسروان عالم آرای جهانگير رونق افروز
اين رق منشور است *

و بعقد خاطر اين فقير و ضمير مفير هر واقف و خبير - نه بطريق ظن
و تخمين - بل بطرز حقيقت و طور يقين - راسخ و ثابت است كه اين

هزار و بیست و سه در برهانپور خاندیس بشرف بندگان ایشان سرافراز گشت - و قبل از رسیدن این فقیر بملازمت و بندگان این سپه سالار آن غزل بسمع مقربان ایشان رسیده بود - و دعاگوی غایبان خود را شناخته بودند - چنانچه در زمان ملازمت و پابوسی احتیاج بصدارت احدی نشد - و آن غزل که مدتی بود بخط میر عماد خوشنویس نوشته شده بود - بنظر ایشان در آورد - و بغایت مستحسن و مقبول افتاد - چنانچه لازمه بده پور و غریب نوازی ایشانست بشرف بندگان و ملازمت خود سرافراز ساختند - و بجایگزین لایق و مناصب مناسب امتیاز بخشیدند - و بنوشتن این شرف نامه بدستوری که در دیباچه ذکر رفته - عالی رتبه گردانیدند - و الحال که هزار و بیست و پنج هجری بوده باشد - بدستور در بندگان ایشان می باشد - و در ظل مرحمت ایشان بسر می برد - و هر روز و هر ساعت بعفایت تازه و مرحمت بی اندازه اختصاص می یابد انتهای * وفات ملا عبدالباقی نهندی حسب ذکر تاریخ محمدی در سنه هزار و چهل و دو هجری قدسی وقوع یافت *

از قراریکه معلوم است این کتاب مجهول القدر و معدوم المثل در هیچ نقطه از نقاط عالم موجود نیست - وحید الدهر و فرید العصر است - الا آنکه یک نسخه کامله اش در اروپا در کتابخانه کیمبرج و حصه خاتمه اش در کتابخانه بانکی پور موجود و لیکن * شعر *

میان ماه من تا ماه گردون * تفاوت از زمین تا آسمان است

شاهد مدعا اینکه این نسخه موجوده بچند جهت رجحان کلی و اهمیت تام دارد - اول اینکه مصنف کامل بانامل حکومت شمایل - و خامه صداقت مایل در ظهر ورق اول کتاب این عنوان را نگاشته - "برسم کتابخانه صدر اعظم و دستور مکرم - صاحب السیف و القلم - افلاطون یونانی -

پسندیدند - بسیادت و فقابت پناه وحید الزمانی - میر عماد تفریزی که در
نسخ و تعلیق خط نسخ بر خطوط استادان سابق کشیده بود - داد
که بر طریق قطعه نوشته - نود این کمینه بود - که بمصعوب مرددین
معروض سخن سنجان بزم فیاض ایشان نماید - تا آنکه بجهت حوادث
زمان برادر فقید که ذکر او رفت - بوسیله که طول تمام دارد - در عین
حکومت و دولت در سده هرا و شانزده بعز شهادت فایز گردید -
و امیر حیدر معمای تاریخ آن واقعه را چنین بظم آورده * * قطعه *

ای خسرو عرصه جهان را مالک
می شد چو براه عدم آقا سالک
تاریخ رقم زنان دعا گوین گفت
أَنْتَ الْبَاقِي وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

و این صبی در لباس نظم جلوه گر ساخته بود * * شعر *

نود شه کله پزی در کاشان * زده بر آصف کاشان یک کار
وز هر مصرعه تاریخ این واقعه بیرون می آید * القصه بعد ازین قصه جانکاه
مهم و معامله برادر فی الجملة حسب الحکم آن پادشاه عالیشان بداعی
رسید - و بسبب حسد حاسدان و سخن سازی مفسدان خاطر آن پادشاه را
از بعضی مقدمات که از برادر داعی در زمان حکومت کاشان سرزده باشد -
ازین دعا گو آن ذیشان را منحرف ساختند و کار بجائی رسید - که بودن
در ایران بهیچ وجه ممکن نبود - و حرف مداحی این سپه سالار نیز بگوش
آن عالیشان رسید - و بخت و طالع مددگاری نمود - ذوق و ملازمت ایشان
بر حب وطن و منصب غالب آمد - زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات
و در یافتن حجة الاسلام و طوف مدینه مشرفه و دعا گوئی این سپه سالار
دران امکن شریفه از راه بندر دابل با کوچ و متعلقان در ذیقعد سده

آن عارف آگاه - چون درین خلاصه در احوال میر مذکور و در دیباچه که بر دیوان رباعیات ایشان راقم نوشته - مفصلاً ثبت است مکرر تصدیق نمی دهد - و بخدمت آن سید بزرگوار رسید - و این عطیه در هزار و شش روی داد - چندان از مآثر بزرگی و احسان ذاتی و سخن سنجی و نکته دانی و دانش این دانش پرور و جمعی از مستعدان که در بندگی ایشان می بودند - بیان نمود - که این کمیضه و انثری از مستعدان را غایبانه بنده و دعاگوی ایشان نمود - و در سنه هزار و هفت غزلی درمیان مستعدان طرح شده بود - اگرچه شعر و شاعری فن و روش فقیر نبود - و مدح گفتن شعار و دثار نساخته بود - و گاهی بتکلیف پیور مرشد خود و تتبع رباعیات دل آویز ایشان رباعی می گفت - و بگفتن این غزل رغبت نمود - و از غایت اخلاص غایبانه بدام نامی ایشان مرزین گردانید *

* غزل *

تا بکی غلطم بخون دیده مژگان نیستم
تا بکی سوزم بحسرت داغ حرومان نیستم
عذلیب باغ عشقم لیک در کفج قفس
سوزشی دارم که محتاج گلستان نیستم
گر بشاخ گل زخم آتش نه بیدادی بود
منکه مجنون گلم از باغ و بستان نیستم
تا نشان یابم ز لیلی جانب حی میروم
ورنه دلگیر از سموم این بیابان نیستم
در عراق پرنفاق این آرزو می سوزدم
کز سخن سنجان بزم خانانان نیستم

چون مدح و ثنای این سزاوار مدحت بود - پیور مرشد فقیر و مستعدان

داد تن جامه اش بشیخ رضا * جامه کعبه را جل خرد
و اکثری از شعوی ایران قصاید غرا و غزلیات دلگشا در مدح ایشان
گفته اند - و مداح آن وزارت پناه افند - و کتب مطوله نثر نیز مستعدان
بفام فامی ایشان مزین ساخته اند - و این کمترین در ایام دولت و وزارت
برادر و پدر مدتی در همدان و بعضی اوقات در سمنان و بسطام
و دیلمان و لاهیجان گیلان و بوئات فارس و یزد و ابرقوه بامر وزارت
و تکفیل مهمات آنولایات بسر می برد - چون مدتی مدید بآن خدمات
مشغولی جست - متصدی کاشان و رتق و فتق محصولات خالصه
پادشاهی که دران ملک بود باین کمیته رجوع شد - و از جانب پادشاه
باین والا رتبه سر بلند گردید - و در ملازمت برادر و قبله خود بهم
و منصب مرجوعه قیام و اقدام می نمود - و بدانچه از دست
می آمد - در اتمام آنها می کوشید - و رعایت جانب رعایا که بدایع
ودایع حضرت آفریدگاراند - منظور میداشت - و با اهل استعداد
آنملک که حکیم رکن الدین مسعود مسیحی و خدام میوزا ابوقراب ترکمان
و مولانا حاتم و فهمی و شعوری و کسری و سید السادات و الفقباء الکرام
امیر رفیع الدین حیدر معمای و امیر تقی الدین محمد تذکره نویس و ملک
طیغور و ملا حیوتی و دیگر مستعدان آن ملک که خلاصه و زبده ایران اند
صحبتی میداشت - و خدمت ملازمت این گرامی طایفه را فرض عین
و عین فرض میدانست - تا آنکه پیر و مرشد راقم اعنی جناب سید السادات
و الفقباء امیر مغیث الدین علی محوی اسد آبادی همدانی که در
هندوستان در سلک ملازمان این سپه سالار بود - و از رهگذر بقدرگی ایشان
در هندوستان امتیاز تمام داشت - بقصد توطن عتبات عالیات از ایشان
مرخص شده بکشان آمد - و شرح احسان و انعام این ممالک ستان دربار

دفع یاجوج حوادث را چو عدل

ثانی سد سکندر آمده

و این رباعی مولف در تعریف آن تمام بذا گفته است * * رباعی *

در آب و هوای دوش یکی صاحب دید

کاشان را کمتر از صفاهان سنجید

غافل که ز سعی آصف و دولت شاه

بند فهرود زنده رودی گردید

دیگر دولتخانه و باغات و بساطین است که بر در دروازه این شهر که

مشهور بدروازه دولتست - بجهت نزول آن پادشاه عرش مکان بذا

نموده - که سیاحان روحی زمین این قسم عمارت عالی ندیده اند -

و سرائیست که در بیابانیکه مابین سمنان و کاشان که تخمیناً صد فرسخ

بوده باشد - در حوالی سیاه کوه که تمامی نمکستان است - و مقر

و مکان قزاقان و قطاع الطريق خالصاً مخلصاً لَوَجِّهِ اللّٰه بجهت رفاهیت

مترددین و خلق الله بذا نموده - و باتمام رسانیده - و آب شیرین که در آن

سرزمین وجود عفا دارد - بهم رسانیده - و قنوت عالی از دامنه های کوه

دور بر آنجا جاری ساخته - و باغ عالی بذا نموده - و از رهگذر مرزونیست

ذاتی گاهی بگفتن ابیات عاشقانه میل می فرمود - و این دو سه بیت

از نثای طبع و قاد ایشان است * * بیت *

عاشق بقصد آنکه بگیرد عنان دوست

برداشت هر دو دست و دعا را بهانه ساخت

وله ایضاً

خلف دودمان مرتضوی * سنجر آن در سخا و بخشش فرد

چون ز امر پادشاه دین پناه
 این بنا را زینت و فر آمده
 لاجرم چون دولت شاه از فتور
 در امان تا روز محشر آمده
 شاه غازی آنکه چتر دولتش
 خال روی نصرت و فر آمده
 شاه عباس آنکه حزمش را فلک
 سد راه فتنه و شر آمده
 داد فرمان چون سکندر خضر را
 آنکه چون خضر پیمبر آمده
 تا ز وضع این قوی بنیاد بغداد
 کز متانت سد اکبر آمده
 راه یاجوج مفسد بست و ملک
 زان بحسب فضل داور آمده
 ثانی اسکندر شد و ساعی خضر
 کودگارش یار و یاور آمده
 سیم حل کردست آب او از انک
 خاکش از کبیریت احمر آمده
 این بنا تا حشر خواهد ماند از انک
 آتش آهن سنگش از زر آمده
 سال اتمام بنایش را خورد
 این دو مصرع زیب گستر آمده

ایران ننموده اند - و تا کاشان و ایران آبادان و معمور خواهد بود -
 علامات و آثار آن صاحب خیرات و نام و نشان او در آن ملک خواهد بود -
 و از آنجمله سد در درهٔ فیهرد که پنج فرسخی کاشان است بسته -
 که از اعجوبه‌های روزگار است - و ببند عباسی مشهور است - و آب آن
 سد را بشهر کاشان آورده - از آن بند تا شهر کاشان پنج فرسخ بوده باشد -
 خیابان نموده - که مترددین در سایهٔ درخت و کنار آب روان می آیند -
 و الحق کوهی از سنگ و آهک درمیان دو کوه ساخته و آن دو
 کوه را بهم اتصال داده - و دریای وسیع بهم رسیده - و مدتی تصدی
 محصولات این بند و دیگر محال که وزیر عالیمقدار ساخته بود - حسب
 الحکم شاه عباس بواقم این خلاصه نسبت داشت - و تا کسی این ژرف
 بند را نبیند - حقیقت کردانی آن کاردان ظاهر نمی گردد - و مولانا
 جسمی همدانی تاریخ آن بند را چنین در لباس نظم جلوه داده *

* قطعهٔ تاریخ *

این قوی بنیاد بند دیر پای
 کز بقا محکم بنا تر آمده
 دشت را زان آبرو حاصل شده
 کوه را زان بحر در بر آمده
 هم چو عدل پادشاه بحر و بر
 آب بحر و رونق بر آمده
 تا ازین بنیاد گردون ارتفاع
 کوه چون دریا توانگر آمده
 چون دو مرغابی مه و خورشید چرخ
 روز و شب در وی شفاور آمده

وله

مگو که بی رخ جانان بهار می آید * بهار بی رخ جانان چه کار می آید
 و از علم دفتر و سیاق و حساب وقوفی تمام داشت - چنانکه اهل آن ملک
 سخنان او را دستور العمل می دانستند - و برادر اعیانی راقم اعنی خلاصه
 روزگار - و زبده وزرای عالیقدر - آقا خضرا در ایام شاه عباس الحسینی
 الصفوی در اوایل حال که گیلان بتصرف آن پادشاه ملک ستان
 در آمد - حسب الحکم وزیر لاهیجان گیلان شد - و بعد از آن دیوان
 دارالملک همدان که بقلمو علیشکر مشهور است گردید - و در ایامیکه
 وزارت این مملکت که عمده و خلاصه و زبده ایرانست - باو متعلق بود -
 قدرت و حالت و کاروائی خود را بر همکنان ظاهر ساخته - پادشاه را
 بامانت و دیانت و عدالت و رعیت پروری و کفایت شعاری و کاردانی
 او اعتقاد تمام بهمرسید - وزارت و تصدی و داروغگی دیگر کراق
 دارالمومنین کاشان که بهترین بلاد ایرانست - در سنه الف در کف کافی
 او نهاد - و حکومت اعراب ممالک محروسه را با تصدی ساوه علاوه
 آن گردانید - و مدت بست سال این اشغال بلا مشارکت غیری بآن
 وزارت پناه متعلق بود - و دران امر خطیر بنوعی سلوک کرد - که ایام عمل
 او دستور العمل وزرای حال شد - و امیر تقی الدین محمد تذکره نویس
 کاشی کتابی باسم شریف آنجناب نوشته - و بمآثر الخضریه موسوم
 گردانیده - و آثار خیرات و مبرات و رفع بدعت و برانداختن بعضی
 رسومات و عمارات و خوانق و رباطات که از سرکار فیض آثار پادشاهی
 و عین المال خود دران ولایت ساخته و برطرف نموده - مفصلاً درانجا
 ثبت است - اگر بنظر مطالعه مستعدان برسد - معلوم شان میگردد -
 که آنچه این وزیر صاحب تدبیر نموده - هیچ یک از وزرای عالیشان

وله ایضا

مضطرب بود امشب از درد مقرر جانان من
بود او بیدتاب گویا بود تب بر جان من

وله ایضا

چنان پروانه از سوز محبت در گرفت آتش
که امشب بر سر شمع آتش پروانه می ریزد

وله ایضا

یار در بزم رقیب است و من از مجلس برون
می کند کاری اگر جذب محبت امشب است

رباعی

دیرپست که در سرم ز کس شوری نیست
جان و دل اسیر چشم مخموری نیست
در وصل نه شادمان نه از هجر ملول
بیزارم از اوقات چنین زوری نیست

رباعی

معنی عدل ازین پیش نمی دانستند
زان سبب کسری زده کوس عدالت بجهان
معنی عدل در ایام تو چون ظاهر شد
دهر فالید ز جور و ستم نوشهروان

و ایران را شفاخت حاصل است - مولد و منشاء این احقر ذرات - قریه جولک نهادند همدانست . واصل آبای عظام کرام راقم از طایفه کردجولک است - که زیاده از سی هزار خانوارند - و در حوالی بغداد و عراق عرب در قصر شیرین می باشند - و در اوایل پادشاهی شاه اسمعیل الحسینی الصفوی بسبب نزاعی که با دیگر اقوام و عشایر و قبایل کردستان داشته اند - و میانه ایشان بجدل انجامیده بود - از آن مملکت برآمده بملازمت آن ممالک ستان رسیده بودند - و در سلک ملازمان آن دیشان منسلک شده - آبا و اجداد فقیر که قاید افراسیاب بوده باشد - و امیر و پیشوای آن قوم بوده - ولایت دلپسند نهانند را بمقر و مسکن اختیار نموده - حسب الحکم آن پادشاه صاحب سیورغال قریه جولک که توطن اختیار نموده بود - شد - و پدر اعیانی فقیر که آقا بابا بوده باشد و مدرکی تخلص می نمود - از منظومات فصیحی وافر داشت - و این قطعه در مدح شاه اولیا و برهان اتقیا از نتایج طبع و قادی اوست

* قطعه *

شهی کز عظم پی بت شکستن * نهد پای قدرت بکتف پیمبر
معظم چنین است ما اعظم الله * بزرگی همین است الله اکبر
بدستور جد و آبای کرام دران ملک و دارالسلطنة همدان بسر می بود -
و از جمله اکابر و اعیان آن ولایت بود - و در زمان عافیت اقوان شاه عباس الحسینی الصفوی وزیر و ناظر دارالملک همدان شد - و در ایام شغل و عمل بنوعی با زبردستان سلوک نمود - که از آن زمان باز می گویند -
و بجهت موزینت ذاتی بنظم اشعار ابدار میپرداخت - و مدرکی تخلص می کرد - و این ابیات از زاده طبع ایشان ثبت شد * * شعر *
بجای مهر و وفامحنت و جفا دیدم * چهار یار طمع داشتم چرا دیدم

متعدده مثل عرفات العاشقين^(۱) و مجمع النفايس^(۲) و تذکره طاهر نصير ابادي^(۳) و جام جهان نما^(۴) شرح حالات مصنف مذکور را مفصلاً و مشروحاً نگارش داده اند - لکن آنچه مصنف کتاب در باره خویشتن نوشته عیناً درج این اوراق مي نمائیم *

ذکر حالات مصنف

بخطاير شکسته رسيد - که باوجود عدم حالت و استعداد خود را در سلک این گرامی طبقه و طایفه و بندگان ایشان در آورد - و سطری از حالات خود و سبب بشرف بقدگي این خدیو ملک بی نیازی رسیدن را بدستيازي قلم در زبان بیان نماید - نظر از عیب خود ستائي و ننگ مفاخرت خود نمودن - که بغایت مذموم است پوشیده - ثبت کردن حالات خود را متصدی شد - اگرچه سیادت پناه امیر تقی الدین محمد تذکره نویس کاشي در تذکره خود در مآثر الخضریه که بنام نامی برادر ارشد ارجمند راقم آقا خضرا نوشته - مفصلاً بقید تحریر در آورده - و حسان الزمان امیر ابوالبقاي تفريشي نیز در تذکره که بنام پادشاه ملایک سپاه - شاه عباس نوشته - متصدی آنها شده - و حسب و نسب و استعداد و حالت پدر بزرگوار - و برادر عالیمقدار این ذره خاکسار را چنانچه باید و شاید - بیان نموده اند - و تحریر و تقریر این دو بزرگوار بجهت شناخت و معرفت این کمیته - و سلسله فقیر کافي ست - اهل دیگر بلاد و امصار ربع مسکون چه اهل خراسان و عراق

(۱) نسخه قلمي جلد دوم صفحه ۳۹۱ *

(۲) نسخه قلمي مجلده دوم صفحه ۳۰۹ *

(۳) نسخه قلمي صفحه ۷۱ *

(۴) نسخه قلمي صفحه ۱۸ *

تشنه لبان ادب و علم را * مرحمتش چشمه آب حیات
 علم عرض آمده جوهر دلش * عقل صفات آمده طبعش چو ذات
 تا ابد الدهر بنامش ز علم * کاتب قدرت بنویسد برات
 تقدیم نمودم - علاقه خاطر مبارکش بجمعیت این اوراق تعلق یافته و از محضر
 شرافت مظهر - سعادت اثر اراکین عظام اداره مبارکه سابق الذکر بحسن
 اصطناع جناب معزى الیه اشاره تصدیق بر طبع آن شرف صدور پذیرفت -
 تا دوستان را از دریافت مضامین آن شگفتگی حاصل آید - و هر یک
 بقدر حوصله و امکان جیب و بغل را ازین گلستان پر گل نماید - و داعی
 بیمدعا را هیچ غرض در طبع و نشر آن نبوده و نیست و نخواهد بود -
 آلا آنکه خدمتی بعالم انسانیت و ارباب علوم و توارنخ و بالتخصیص
 اراکین عظام اداره مبارکه محترمه نموده باشم - الهی این جمعیت از
 سنگ تفرقه حوادث دور - و از نظر هونا پسند مصون و مستور باد -
 بِاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ * بِاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ *

و نسخه موصوفه از مصنفات ادیب کامل کافی وافی
ملا عبدالباقي نهانویست که در دربار سپهر اقتدار عبدالرحیم
 خان - المشهور و ملقب بخان خانان در زمره اهل قلم بوده - و بشاره
 خان موصوف این نسخه را در ذکر حالات سلاطین قراقوینلو که اجداد
 خان موسوم اند - و حالات خان مذکور تصنیف نموده - و ضمناً ذکر
 حالات سلاطین غزنوی و بنگاله و چونپور و مالوه و کشمیر و ملتان و دهلی
 و گجرات و دکن و خاندیس با بعضی معاصرین از حکما و اطبا
 و شعرا و سپاهیان و غیر ذلک شامل نموده - اگرچه در کتب معتبره

بر حقیقت نفس الامر کما فی الواقع - چنانچه کسانی که در کتب
تواریخ و سیر سالهای دراز بمشقت تمام روزها رنج برده - و شبها
دود چراغ خورده - و زحمت ریاضت کشیده - عاقبت کار شان
بجائی رسیده - که طرح افلاک را مهندس - و شرح اسرار را مدرس -
و علم ازل را محقق - و پیر خرد را مصدق اند - و شاهد مطلب
آنکه کتب عدیده از مصنفین پسندیده لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى موجود - که رق
مفشور شان در بیت المعمور کتابخانهای اعظم دولتی - و مخزنهای معظم
ملتی - بواسطه کثرت و وفور - کمتر منظور نظر و ملحوظ بصر است - از
آنجمله نسخه نامی - و تاریخ گرامی - **المسمی به مآثر رحیمی** -
که درین آوان مسرت اقتران در کتابخانه مبارکه ایشیانگ سوسایتی خطه
بنگاله مثل لؤلؤ منثور مشهود افتاد - که مانند گنج بادآور در کتابخانه
میمونه موصوفه مصروف النظر است *

* مصرع *

یوسفی ماند که در زندان بود

پس نسخه مذکوره را بحضور عالیحضرت - معالی منزلت - اورنگ زیب
کشور دقیقه سنجی و سخندان - سلطان اقلیم نکته پروری و سحر بیانی -
سری و سروری دستگاه - ملاذ و مآب این هوا خواه - والانژاد - گرامی نهاد -
مجموعه فضایل و کمالات نوع انسان - مرجع و مآب هنرمندان دوران -
سربار جلالت آثار **کرنل دگلز کریون فیلات** حفظه الله
مِنْ نَوَائِبِ الدُّنْيَا وَ طَوَائِبِهَا - وَ جَعَلَ عَوَاقِبَ أُمُورِهِ أَحْسَنَ مِنْ فَوَائِجِهَا *

جز گهر ذات گرامی صفات * کیست درین دایره ششجہات
آنکه بود مرجع ارباب علم * وانکه بود مجمع حسن و صفات
سرمه کش دیده بینای عقل * صاحب ما حضرت **کرنل فلات**

* سعدی شیرازی *

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
و از هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
دفتر تمام گشت و به پایان رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

و درود مسیحان افلاک بر روان پاک انبیا و رسل و خلفای ایشان باد -
که بتواتر ابلاغ و اخبار و توارد کتب و آثار - کاشف پیوند اول و آخر -
و شارع مسلک باطن و ظاهر - و مخبر ربط قدیم و جدید - و مظهر فرق
شقی و سعید اند - و تحکیمات زاکیات نثار ذات قدسی سمات آن مفخر
کابضات - و اشرف موجودات - و سر خیل انبیا و رسل - و عقل کل -
و هادی سبل باد که بحسب نشأ قدسی - فاتحه کتاب ابداع و اختراع
است * جامی *

يَا صَاحِبَ الْجَمَالِ يَا سَيِّدَ الْبَشَرِ * مِنْ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ لَقَدْ نَوَّرَ الْقَمَرُ
لَا يُمْكِنُ الْكُفَاءُ كَمَا كَانَ حَقُّهُ * بعد از خدا بزرگ توئی قصه مخنصر
و بر آل و اصحاب گرامش تکفئه سلام و صلوات باد الی یوم الميعاد *

اما بعد بر دقیق طبعان دقیقه رس - و آفتاب ضمیران صبح نفس -
واضح و مبهرن است - که هر جا که خورشید جهان افروز علم بحکم کریمه
و اشرف الارض بنور ربها پرتو افکن گردد - ذره بیمقدار را جلوه خورشیدی -
و گدازی محتاج را رتبه جمشیدی بخشد - و مواد از علم معرفت
و شناسائی بقدر نمائیهای صانع ملک و ملکوت - و مدبر ناسوت و لاهوت -
و استبصار بحقیقت موجودات - و استقراء بماهیت ممکنات - و استخبار
از وقایع متقدمین - و استعلام بغلبه سلاطین بر روی زمین - و اطلاع

بسم الله الرحمن الرحيم

فرایند حمد و سپاس - و آئین شکر بقیاس سزاوار پیشگاه محافل
واقف السرائر است - که سلطان نافذ فرمان صنع بدیعیش باشاره کریمه
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلْسَالٍ مِنْ حَمِئٍ مُسْنُونٍ جنود مجتهد انسانی را
از کتم عدم بکشور وجود روان ساخته - و سیاست امر مزیعیش این بلند
خرگاه مقرنس را بی پایه و ستون برافراشته - و در معسکر نجوم فلکی
خورشید جهان گشا را بچرخچپیکری - و ماه فلک نورد را بطایه دارپی
مامور داشته - و مهندس حکمت بالغه اش نشیمن خاک را که عمارت
پائین افلاک است - بکنوز معادن پیراسته - و بهار آرای قدرتش گلهای
چار باغ عناصر را بکمال صنعت رنگ آمیزی نموده صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ
مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ * فیاضی که فیض بیدریغش بمودای
کریمه وَجَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ سلسله انبیای کرام و طبقه سلاطین
عظام را بهم عنانی قدرت قهرمانی پس از بلوغ مستقر خلافت برتبه
فرماندهی و فرمان روائی رسانیده - و انبیا را مرآت وجه الله و سبب
تکمیل معرفت و شناسائی گردانیده - و جیوش سلاطین را که اساطین
کارخانه ماء و طین اند - سبب آرایش عالم - و آرامش امم - و آسایش
سلسله نسل بغی آدم - شرف امتیاز بخشیده - تا از کف کف مشیت
یزدانی فارس عزم شان در ساحت ملک سلیمانی عنان حکم رانی
گشاید - و طغظنه پنج نوبت سلطنت شان از شش جهت غلغله در
هفت اقلیم افکند *